

تاریخ
مشروطه‌ی ایران

احمد کسروی



تاریخ مشروطهٔ ایران

نوشته

احمد کسروی تبریزی

بخش یکم

چاپ دوم

تهران ۱۳۱۹

چاپخانهٔ تابان تهران



پ ۱

شادروان سید محمد طباطبائی

بنام پاك آفریدگار

سپاس خدا را که ما را فیروز گردانید ، و اینك بچاپ دوم این تاریخ آغاز میکنیم. چاپ نخست بنام « تاریخ هیجده ساله آذربایجان» بپایان رسیده . زیرا هنگامیکه آن را آغاز کردیم میخواستیم تنها پیش آمدهای آذربایجان را ، از آغاز جنبش مشروطه خواهی تا هیجده سال دیگر بنویسیم ، ولی چون بکار پرداختیم دیدیم جدا کردن رخدادهای تهران وآذربایجان ودیگر جاها ازهم نشدنیست . ازآنسوی چون تاریخ‌را همراه مهنامه پیمان وکم‌کم بیرون می‌دادیم ، همینکه چند شماره از آن مهنامه بیرون آمد بسیاری از خوانندگان دلبستگی باین تاریخ نمودند ، وآگاهیهایی که میداشتند برای ما نوشتند ، و یادداشتهایی که از خودشان یا ازدیگران دردست می‌داشتند برای ما فرستادند ، وهمچنین بافرستادن روزنامه‌ها ، وکتابها ، وسندها ، و پیکره‌ها یاری بسیار نمودند . می‌توان گفت یك تکانی درمیان یکدسته پدید آمد . بااین همراهیها ما را جز آن نشایستی که به پیش‌آمدهای همه جا ، ازتهران ، وآذربایجان ، وگیلان ، و دیگر کانونهای جنبش آزادیخواهی پردازیم . از این گذشته یکرشته انگیزه‌هایی درمیان بودکه مرا بنوشتن تاریخ مشروطه ایران وامیداشت. این بود « تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان » ، ازنیمه راه خود، رویه «تاریخ مشروطه ایران » گرفت ، و اکنون چاپ دوم را بهمین نام که درست تر و بهتر است آغاز می‌کنیم ، و می‌باید دانست که در این چاپ بسیار داستانها وپیکره‌ها افزوده گردیده (بویژه دربخش یکم) ، و خود کتاب نوینی شده .

اما انگیزه‌هایی که گفتم مرا بنوشتن تاریخ مشروطه وامیداشت

فهرست وار آنهارا میشمارم :

۱ - سی سال گذشت و یکی از آنانکه درجنبش پا درمیان داشته بود و یاخود می‌توانست آگاهیهایی گرد آورد بنوشتن آن برنخاست ، و من دیدم داستانها از میان می‌رود و در آینده کسی گرد آوردن آنها نخواهد توانست . یك جنبشی که درزمان ما رخ داده ، اگر ما داستان آن‌را ننویسیم دیگران چگونه خواهند نوشت ؟! . .

۲ - جنبش مشروطه خواهی با پاکدلیها آغازید ولی با ناپاکدلیها بپایان رسید ، و دستهایی ، از درون وبیرون، بمیان آمد، و آنرا بهم زد و نا انجام گزاشت ، وکار بآشفتگی کشور ، وناتوانی دولت ، وازهم گسیختن رشته‌ها انجامید ، و مردم ندانستند آن چگونه آمد و چگونه رفت ، و انگیزه ناانجام ماندنش چه بود . دانستن این رازها آسان نمیبود ، و اگر هم کسانی بگرد آوردن داستانها پرداختندی باین رازها کمتر پی بردندی وگیج وار درماندندی.

۳ - شیوهٔ مردم سست اندیشه است که همیشه در چنین داستانی کسان توانگر و بنام و باشکوه را بدیده گیرند و کارهای بزرگ را بنام آنان خوانند ، ودیگران را که کنندگان آن کارها بوده اند ازیاد برند. این شیوه درایران رواج بسیار می‌دارد ، ودر همین داستان مشروطه نمونه‌های بسیاری از آن پدید آمد . مثلاً جنبش مشروطه را در ایران آقایان طباطبایی و بهبهانی و دیگران پدید آوردند . ولی دیده شد در روزنامه‌ها و کتابها میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را بنیاد گزار آن ستودند . درجاییکه این مشیرالدوله هیچ کوششی درآن راه نکرده و بلکه خواهیم دید که بهمدستی محمد علیمیرزا ببرداشتن آن می‌کوشیده ، و تنها کاریکه او کرده اینست که پس از برداشته شدن عین‌الدوله بجای او نشسته و مظفرالدینشاه فرمان مشروطه را درزمان سروزیری این بیرون داده .

در تاریخ بیداری ایرانیان چاپلوسانه امیراعظم را که هیچ کاری نکرده ازسران آزادی شمرده . علاءالملك را که از دشمنان بنام آزادی بوده ، ودرزمان« خرده خود کامگی » ازسوی محمد علیمیرزا بپترسبورگ رفته تا زبان روزنامه‌های آزادیخواه روس را که خرده به بیدادگریهای

لیاخف می‌گرفتند ببندد وامپراتور را بباز گزاردن لیاخف درایران خرسند گرداند ، درمیان مردان آزادیخواه یاد کرده و تاریخچهٔ زندگانیش را نوشته .

نا آگاهی ایرانیان ازسود و زیان، و سستی اندیشه های ایشان باندازه ایست که کسان بسیاریکه ازوزیران و دیگران بامشروطه دورویی نموده ، واز باغشاه درآمده ودربهارستان جا گرفته اند ، اززبونی اندیشه بدی آنهارا ندانسته وبچون و چرایی برنخاسته اند ، وتا ما بنویسیم آن کسان را بیدی نمی شناختند .

در جنبش مشروطه دو دسته پا درمیان داشتند : یکی وزیران ودرباریان ومردان برجسته و بنام ، ودیگری بازاریان و کسان گمنام و بیشکوه . آن دسته کمتر یکی درستی نمودند و این دسته کمتر یکی نادرستی نشان دادند . هرچه هست کارها را این دسته گمنام وبیشکوه پیش بردند و تاریخ باید بنام اینان نوشته شود

ولی چون سستی اندیشه و پستی خوی‌ها وارونهٔ این را خواستار است ، دراین چندگاه بیکار ننشسته و بوارونه گردانیدن داستانها کوشیده و بروی راستیها پرده هایی کشیده ، و اگر نوشتن تاریخ باینان ـ باین سست اندیشگان ـ واگزار شدی بیگمان همه داستانها را وارونه گردانیده وتاریخ را بنام دستهٔ نادرست دیگر پرداختندی .

٤ ـ مردم ایران که گرفتار پراکندگی اندیشه اند ، و شما ه تن را دارای یکراه ویك اندیشه نتوانید یافت ، پیش آمد مشروطه زمینه دیگری برای پراکنده اندیشی ها شده بود ، و بارها در انجمنها گفتگو بمیان آمده و یکرشته سخنان خام و بیپایی از کسانی شنیده میشد . در یك جنبشی که هزاران مردان ارجمند وپاك بکوشش برخاستند ، و هزاران جوانان جان در راه‌آن باختند ، بیخردانی از ناآگاهی اینرا یك پیش آمد بسیار کوچکی وانموده وچنین میگفتند : « چیزی بود دیگران پیش آورده بودند و خودشان هم برداشتند » .

اینان را چندین درد و بیچارگی‌هم آمیخته: ازیکسو ناآگاهی و نادانی ، که از داستان جنبش و رازهای آن چیزی نمیدانند ، و از یکسو

رشك وخود خواهی ، که چشم دیدن و شنیدن نیکیهای دیگران نمیدارند، واز یکسو دشمنی که خودشان یا پدرانشان با جنبش آزادی نموده اند ، و با آنکه امروز از سود و نتیجهٔ مشروطه بهره میبرند هنوز کینه از دل نزدوده اند . اینها دست بهم داده بچنان گفته های پست بیخردانه شان وامیداشت ، وچون داستان جنبش نوشته نشده وکسی آگاهی درستی از آن نمیداشت پاسخ گفته نمی شد .

٥ ـ چنانکه گفتیم درجنبش مشروطه کار را کسان گمنام و بیشکوه از پیش بردند ، ولی چون خواسته میشد جنبش ناانجام بماند آن مردان غیرتمند را کنار زدند ، و تا توانستند بدرفتاری نمودند ، و زندگی را بآنان تلخ گردانیدند که خود داستان دلسوز دیگریست ، و این بسیار ناسزا بود که چنان مردانی نامهاشان نیز از میان رود و باری در تاریخ ارجشناسی از آنان نموده نشود وراستیها بی پرده نگردد . این کار نه بخدا خوش افتادی ، و نه با راستی پرستی وپاکدلی سازش داشتی ، و ازآنسوی چه از دیده پیشرفت توده وکشور ، و چه از دیده رواج خویهای ستوده زیانهای بسیار ازآن پدید آمدی .

٦ ـ بسیاری ازپیش آمد های ایران در زمان جنبش آزادیخواهی، در روزنامه ها و کتابهای اروپایی نوشته شده ، ولی پیداست که نویسندگان جز درپی سود کشور خود نبوده‌اند وبرخدادها رویهٔ دیگری پوشانیده‌اند ، وما اگر این تاریخ را ننوشتیمی آنها سند گردیدی وبزیان ایران همیشه پیش رفتی .

٧ ـ یکی‌ازگرفتاریهای ایرانیانست که پیش آمدهارا زود فراموش کنند ، و ما می بینیم دسته های انبوهی آن زمانهای تیره گذشته را از یاد برده اند ، واز آسایشی که امروز میدارند خشنودی نمینمایند ، و یك چیزی دربایذ که همیشه روزگار دوهم وتیره‌گذشته‌را در پیش چشم اینان هویدا گرداند .

ازهر باره که بیندیشیم بایستی این تاریخ نوشته شود ومن خود را ناگزیر دیده و بآن برخاستم و پس از رنجهای بسیار اینك باین نتیجه رسیده ایم که یك چاپ درستی از آن بیرون دهیم ، و چون نیك

مردانی « شرکتی » پدید اورده و در رفت این چاپ را در این هنگام گرانی کاغذ وچاپخانه بگردن گرفته اند در اینجا من سپاس میگزارم و در بخش بازپسین کتاب چگونگی شرکت و نامهای پدید آورندگان آنرا خواهیم آورد .

در اینجا میباید چند چیز را یادآوری کنم :

۱) کسانی چون خود را تاریخ نویس می پندارند مرا هم دررده خود میشمارند . بآنان یاد آوری میکنم که من تاریخ نویس نیستم ودر ردهٔ ایشان نمیباشم . بسیار کسانی بیك کاری برخیزند و از ردهٔ کنندگان آن کار نباشند .

۲) آنچه را که در این تاریخ آورده ام ، بیشتر آنها از روی آگاهیهاست که خود میداشتم و یا جسته بدست آوردم ، وچیزهایی را هم از کتابها ، و روزنامه ها ، و یادداشتها (که فهرست آنها را دربخش بازپسین خواهم آورد) برداشته ام . هر چه هست این کتاب از روی جستجو و فهم و اندیشه نوشته گردیده ودر خور آن میباشد که از سند های تاریخ ایران شمرده شود . دیگران هم اگر خواهند ، ازنوشته های این بردارند ، و بنام کتاب (نه بنام من)میان نوشته‌های خود یادکنند . این شیوه ایکه کسانی درایران پیش گرفته اند و سخنی یاکتابی‌را برداشته وبا دستبردهایی دیگرگردانیده و بدزدی بنام خود پراکنده میکنند شیوهٔ بسیار پستی است و همیشه باید این کسان را به پستی شناخت .

۳) کلمهٔ « آقا » را تا توانیم برسر نامها نخواهیم آورد . چه این معنایی دربر نمیدارد ، و نادانسته ای را دانسته نمیگرداند . مردم در روبرو یکدیگر را « آقا » میخوانند واین یك گونه پاسداریست که باهم مینمایند ، ولی در تاریخ جایی برای چنین کاری نیست . مگر آنانکه همیشه « آقا » با نامهاشان بوده است و ماهم ناگزیریم بیاوریم .

اما لقبها ، ما دوست میداشتیم آنها را هم یاد نکنیم ولی بچند انگیزه ناچاریم : نخست بسیار کسانی بالقب شناخته شده اند و ما نامهای آنان را نمیشناسیم . دوم در تلگرافها ونوشته ها که خواهیم آورد بیشتر لقبها یاد شده واین نیك نبودی که تاریخ را دوگونه گردانیم ، و درآنها که لقبها آورده شده ، ما تنها نامها را یادکنیم . سوم باید در تاریخ کوشید و داستانها را بدانسانکه رو داده نشان داد ، و تا بتوان براستیها نزدیکتر رفت ، و برداشتن لقبها بااین نکته ناسازگار بودی و داستانها را بدانسان که بوده نشان ندادی .

ما که بدیها وکمیهای آن زمان را باز مینماییم یکی از آن کمیها و بدیها این لقبها بوده و بهیچ راه نبایستی آنهارا نشان ندهیم ودیگر گردانیم .

راست است که لقب از میان رفته ، ولی باید دانست که کلاهها و رختهای گوناگون آن زمان هم ازمیان رفته . درجاییکه ما درپیکره ها آن کلاهها و رختها را نشان میدهیم وآنرا کمکی بروشنی تاریخ میشماریم ، انگیزه نمیداشت که از لقبها پرهیز جوییم .

در بارهٔ خان و میرزا و نامهای شهرهاییکه دیگر شده نیز این سخن را میگوییم و اینهارا هم بدانسانکه آنروز بوده خواهیم آورد تا برسیم بآن زمانیکه اینها برداشته شده و یا دیگرگردیده .

تهران - بهمن ماه ۱۳۱۹

احمد کسروی



گفتار یکم

ایرانیان چگونه بیدار شدند ؟ ..

در این گفتار سخن رانده می شود
از پیش آمد های ایران از زمان
حاجی میرزا حسینخان سپهسالار
تا آغاز جنبش مشروطه خواهی.

ایران پیش از جنبش مشروطه

میدانیم که چون نادرشاه کشته گردید آن بزرگی که با کوششهای خود برای ایران پدید آورده بود از میان رفت . ولی ایران باز یکی از کشور های بنام آسیا شمرده میشد ، وکریمخان و جانشینان او، اگر چیزی بکشور نیفزودند چیزی هم از آن نکاستند . لیکن در زمان قاجاریان ایران بسیار ناتوان گردید ، واز بزرگی ، و جایگاه، وآوازهٔ آن بسیار کاست ، و انگیزهٔ این ، بیش از همه یك چیز بود ، و آن اینکه جهان دیگرشده وکشور ها بتکان آمده ، ولی ایران بهمان حال پیشین باز می ماند .

از سال ۱۱۵۷ (۱۲۹۳) که کریمخان زند درگذشت تاسال ۱۲۱۲ (۱۲۴۹) که فتحعلیشاه بدرود زندگی گفت پنجاه و اند سال بود ، ودر

این زمان کم در اروپا تکان های سختی پیدا شده ، وداستانهای تاریخی بیمانندی ـ از شورش فرانسه ، و پیدایش ناپلئون و جنگهای پیاپی آن ، و جنبش توده ها ، و پیشرفت فن جنك ، و پدید آمدن افزار های نوین ، و مانند اینها ـ رو داده ، و در نتیجه آنها دولتهای بزرك و نیرومندی پیدا شده بود . کشور ایران از آن تکانها و دیگرگونیها بی‌بهره و ناآگاه مانده ، و راستی آنست که نه پادشاهان قاجاری ، ونه سرجنبانان توده ، از آن تکان و دیگرگونیها سر در نمی‌آوردند ، و ناآگاهانه با شیوهٔ کهن خود بسر میبردند .

نتیجه آن بود که دو دولت نیرومند و بزرك و بیداری ، یکی در شمال ایران ، و دیگری در جنوب آن پیدا شده ، و ایران ناتوان و ناآگاه در میان آنان ماند ، و راستی آنکه برای چنان زمانی پادشاهان کم جربزهٔ قاجاری شایندهٔ سررشته داری نبودند .

اینان از پیش‌آمدها چیزی یاد نگرفتند. شکستهای پیاپی فتحعلیشاه در برابر روس ، وشکستهای محمد شاه وناصرالدینشاه در برابر انگلیس بایران زیان بسیار رسانید ، و از بزرگی آن بسیارکاست ، ولی‌پادشاهان قاجاری و تودهٔ ایرانیان را بیدار نگردانید. فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصرالدینشاه ، بی آنکه رفتار خود را دیگر کنند پی‌هم آمدند ورفتند ، و مردم نیز چشم بسته و ناآگاه ، در زیر دست آنان روزگزاردند ، وتنها درسالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدین بود که اندك تکان وبیداری در توده پدیدار گردید .

اینان خودکاری نمیکردند و دیگران‌را هم نمیگزاردند . درزمان محمد شاه میرزا ابوالقاسم قایمقام وزیرکاردانی بود وبشایندگی کار هارا پیش میبرد . ولی محمد شاه او را کشت و جایش را بحاجی میرزا آقاسی داد .

در زمان ناصرالدین شاه میرزا تقیخان امیرکبیر به پیراستن و آراستن ایران می‌کوشید ، و چه درسیاست ، وچه درکشورداری کاردانی از خود نشان میداد . ناصرالدینشاه اوراکشت و بجایش میرزا آقاخان نوری را نشاند. سپس هم حاجی میرزا حسینخان سپهسالار بکار هایی

برخاست و آگاهی و کاردانی از خود می نمود . ولی ناصرالدینشاه اورا نگه نداشت ، ومردم نیز ارج او وکار هایش را ندانستند .

حاجی میرزا حسین خان سپهسالار

در سال ۱۲۵۰ (۱۲۸۸) ناصرالدینشاه او را ازاستانبول خواسته ، و نخست وزیرعدلیه وسپس صدراعظم گردانید . سپهسالار چون مرد کاردان ونیکی بود، ودیرزمانی در استانبول ودیگر جاها مانده واز چگونگی کشور های اروپایی آگاهی میداشت ، خواست درایران نیزتکانی پدید آورد و سامانی بکار های دولت دهد . از لگام گسیختگی حکمرانان شهر ها جلوگرفت ورشوه را از میان برداشت . یکی از کار های نیك او این بودکه وزارتخانه ها ودرباری بآیین اروپا پدید آورد . پیش از آن برخی وزارتخانه ها می‌بود ولی مرز وسامانی در میان نبوده ، و شاه یاصدر اعظم بهمه‌کارها درآمدی وفرمان دادی . سپهسالار چنین نهادکه یك صدر اعظم ونه‌وزارتخانه برپا شود بدینسان : وزارت داخله، وزارت خارجه ، وزارت جنگ ، وزارت مالیات ، وزارت عدلیه ، وزارت علوم، وزارت فواید ، وزارت تجارت و زراعت ، وزارت دربار ، و کار ها در میان اینها بخشیده شود ،که هر وزارتخانه ای بکار های خود پردازد و درآن‌کار ها جداسر وآزاد ، ولی درنزد صدراعظم پاسخده باشد . این وزارتخانه ها باادارهٔ صدراعظمی «درباراعظم» نامیده شود، کارهای بزرك‌کشوری با بودن صدراعظم در « مجلس وزراء » بگفتگو آید ، وهفته ای دو روز این مجلس برپا گردد .

«لایحه ای» که بتاریخ ۱۲ شعبان ۱۲۸۹ برای این‌کار نوشته و بدستینهٔ شاه رسانیده دردست است، وازخواندن آن اندازهٔ فهم وکاردانی سپهسالار نیك دانسته می‌شود . (۱)

درزمان اوگفتگوی کشیده شدن راه‌آهن بمیان آمد و «امتیاز» آن بانگلیسیان داده شد، ولی ما ازچگونگی آن آگاهی نیافته ایم .

این‌مرد نیك چون میخواست شاه را ازچگونگی دولتهای اروپا، و از همدستی پادشاهان باتوده ، وازاندازهٔ پیشرفت آنها آگاه، واورا

(۱) رویهٔ آن درمقدمهٔ «تاریخ بیداری ایرانیان» آورده شده .



پ ۲

معین‌الملك	حاجی میرزا حسینخان	میرزاعلیخان
(سفیرکبیر ایران)	سپهسالار	امین‌الملك

این پیکره در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) که ناصرالدینشاه برای نخستین‌بار باروپا میرفت در استانبول برداشته شده . امین‌الملك همان امین‌الدوله است .

با اندیشه های‌خود دربارهٔ ایران همداستان‌گرداند بهتر دانست اورا برفتن اروپا و دیدن آنجا وادارد، و در سایهٔ انگیزش او بود که در سال

۱۲۵۲ (۱۲۹۰) شاه باسپهسالار آهنك اروپاكرد .

ليكن اين سفر زيانی در پی داشت ، و آن اينكه در نبودن سپهسالار كسانيكه ازكار های او ناخشنود می‌بودند فرصت يافته وبملايان چنين گفتند : « سپهسالار ميخواهد ايران را بحال فرنگستان اندازد و امتياز راه‌آهن را بـه انگليسيان داده » . ملايان كه سيد صـالح عرب و حاجی ملاعلی و ديگران بودند ازاين سخن بتكان آمدند ، وبدشمنی سپهسالار برخاسته و او را بيدين خواندند ، و نامه ای بناصرالدينشاه نوشتندكه سپهسالار را باخود بتهران نياورد . اين نامه بشاه در رشت رسيد ، وچون ملايان درآن زمان بسيار نيرومند می‌بودند ، شاه‌ناگزير شد حكمرانی گيلان را به سپهسالار داده اورا در آنجاگزاشت و خود بی‌او بتهران آمد .

ليكن سال ديگر دوباره اورا بتهران خواست و وزير خارجه وسپهسالار گردانيد ، و حاجی ميرزاحسينخان از برخی ملايان دلجويی كرد ، و باز دركار های بزرگی بود ، و در سال ۱۲۵۷ (۱۲۹۵) دوباره شاه را برفتن اروپا برانگيخت ، و خود در پی انديشه هايش می‌بود ، ولی چون شاه ازدرون همداستان نبود ، وبرخی ملايان همچنان دشمنی مينمودند ، و يكی از همسايگان نيز ازكارشكنی باز نمی ايستاد انديشه‌های سپهسالار به نتيجه نرسيد ، و شاه اورا ازكاركناره‌گردانيده بحكمرانی خراسان فرستاد و در سال ۱۲۶۰ (۱۲۹۸) در آنجا در گذشت .

ميرزا ملكم خان و سيد جمال‌الدين

در سال ۱۲۶۸ (۱۳۰۶) ناصرالدينشاه بارسوم باروپا رفت ، و دراين سفر ميرزا علی اصغر خان امين السلطان راكه بجای سپهسالار صدراعظم بود همراه برد . ولی اين سفر ها هيچ سودی نداشت. اگرچه پس از بازگشت از اين سفر شاه دلبستگی بقانون می نمود و بميرزا علی خان امين الدوله دستور دادكه قانونی برای ايران بنويسد ، و روزنامهٔ اختر اين‌را مژدهٔ پيشرفت‌كارهای ايران دانسته گفتاری نوشت . ولی چنانكه نوشته اند همهٔ اينها بيهوده بود وشاه بجای آنكه شكوه ونيروی اروپا

را نتيجهٔ همدستی دولت ها و توده ها دانسته او نيز تـوده را بتكان آورد و بكار های سودمندی وادارد ، از ديدن آن شكوه و نيرو خيره گرديده و بنوميدی‌گراييد ، ودربرابر همسايگان ناتوانی وزبونی بيشتر نمود . بويژه‌كه همسخن و همدم او امين‌السلطان گرديده ، و اين مرد يگانه آرزو و خواستش اين بود كه بسركار باشد ، و بمردم سروری فروشد ، و دستش بگرفتن و دادن بازباشد ، وهمهٔ هوش وزيركی خود را در اين راه بكار ميبرد ، و برای نگهداری خود در سركار گردن بخواهشهای بيگانگان می‌گزاشت .

نتيجهٔ اين خيرگی و ناتوانی شاه و نـادرستی و بدخواهی امين السلطان آن بود كه در سالهای باز پسين پادشاهی ناصر الدينشاه « امتياز هايی » به بيگانگان ، بويژه بانگليسيان داده شدكه شناخته‌ترين آنها « امتياز تتن وتنباكو» بود ، و اينها مردم را بشورانيد ، چنانكه داستان آن را خواهيم نوشت .

ازكسانيكه در زمان ناصرالدينشاه دلسوزی بتوده وكشور نموده وبه‌بيداری مردم كوشيده‌اند يكی ميرزا ملكم خان اسپهانی و ديگری سيد جمال‌الدين اسدآبادی شمرده ميشود .

ملكم از جلفای اسپهان ، و از ارمنيان آنجا بوده ، و در كار های دولتی پا گزارده ، و جايگاه بالايی يافته ، و باروپا رفته ، و چنانكه گفته ميشود اسلام پذيرفته ، و چون مرد بافهم وبيداری بوده و از سياست دولتهای اروپايی درباره آسيا آگاهی درستی يافته ، دلش بحال ايران ميسوخته ، واين بوده‌كه به بيداری مردم می‌كوشيده . در زمان صدراعظمی حاجی ميرزا حسينخان اين همراز وهمدم او بوده .

ميرزا ملكمخان نوشته هايی ميداردكه همگی آگاهی و دانش او را ميرساند و اين بيگمانست‌كه باخودكامگی ناصرالدينشاه ، وخود‌خواهی و نادرستی امين السلطان دشمنی می‌نموده ، و بامتياز هايی كه به بيگانگان داده ميشده خرده ميگرفته و زيان آنها را باز می‌نموده. چيزيكه هست ملكم ازدستهٔ « فريرماسون » بوده ونوشتهايش آن رنك را داشته ، و ما چون از انديشه وخواست آندسته آگاه نيستيم دربارهٔ

ملکم نیز داوری نخواهیم توانست .

میرزا ملکم خان روزنامه ای بفارسی نیز نوشته که در لندن بچاپ می‌رسانیده ونسخه های آن در دست است . ملکم خان تادو سال از آغاز جنبش مشروطه زنده بود و در اروپا میزیست .

اما سید جمال‌الدین دو بار بایران آمده ، و دربار دوم در سال ۱۲٦۸ (۱۳۰۷) با دستور شاه او را ازایران بیرون کرده اند . سید مرد دلیری می‌بوده، و از خودکامگی شاه وازسود جویی امین‌السلطان نکوهشها میکرده و مردم را می‌سهانیده ومیشورانیده، وکسانی بر سر او گرد آمده بوده اند . چیزیکه هست از کار های سید جمال‌الدین درایران ومصر وعثمانی نتیجهٔ درستی بدست نیامده، وشاگردانش درگفتگو ازو راه‌گزافه پیموده اند . (۱)

سید بکار بزرگی برخاسته بوده، ولی راه آنرا نمی‌شناخته ، و آنگاه هیچگاه خود را فراموش نمیکرده . در چنین کوششهایی نخستین گام خود را فراموش کردنست. سید اگر بجای رفتن باین دربار وآن دربار همه به بیدار ساختن مردم و پیراستن اندیشه ها کوشیدی به‌نتیجهٔ بهتری رسیدی .

دربار دوم، سید را ناصرالدینشاه درمونیخ دید وبایران خواند، ولی ما نمیدانیم بچه کاری خواند و چه نویدی باو داد . شاگردانش می‌گویند : «نوید صدر اعظمی باو داد»، ولی نه باورکردنیست . در کشوری همچو ایران آنروز کار صدراعظمی یا سروزیری بآن سادگی و آزادی نبوده .

از این‌گذشته، خواندن جمال‌الدین بایران با آگاهی از اتابک بوده و پیداست که برای نشستن درجای خود او خوانده نشده . آری میتوان گفت‌که خود سید چنین چشمی از شاه داشته است .

(۱) مثلا محمد پاشای مخزومی‌که‌کتابی بنام « خاطرات جمال ـ الدین الافغانی » نوشته دربارهٔ بیرون کردن سید از ایران می نویسد : « این آگاهی‌چون پراکنده شد دوستاران جمال‌الدین بدولت شوریدند و نزدیک بود جویها ازخون روان‌گردد». درجاییکه پاک دروغ است .

نامه سید جمال به ناصرالدینشاه

نامه ای از سید بفارسی در دست است که می‌گویند هنگام بست نشینی در عبدالعظیم به ناصرالدینشاه نوشته ، و چون آن نامه انگیزهٔ آمدن سید را بایران اندکی روشن می‌گرداند باهمهٔ درازیش دراینجا می‌آوریم: (۱)

عرضه داشت بسدهٔ سنیهٔ عالیه و عتبه رفیعهٔ سامیهٔ اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه در (مونیك) وقتی‌که از شرف وعد احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی درزمره طرب (؟) بودم درهمان محضر سنی جناب امین‌السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدندکه این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولا به (پطرزبورغ) رفته پس ازانجام آنها بایران بیایم اعلیحضرت شاهنشاه اقام‌الله به دغامة‌المدن استحسان فرمودند در شب همان یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم باین عاجزمکالمه نمودند خلاصه‌اش این شد آنکه اولا دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست‌که ایشانرا برجلس(؟) و نشانه سهام نمایند و از در معادات و معاندت برآیند چون‌که ایشان یعنی جناب وزیراعظم مالك و صاحب ملك نیستند و رتق و فتق امور بقدرت ایشان نیست دیگر آنکه مسئله کارون وبانك و معادن قبل از ارتقاء ایشان برتبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است نهایت اینست‌که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده‌است پس‌حین ورود پطرزبورغ باید درنزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبرئه ساحت ایشانرا بنمایم و تبدیل افکار فاسده وزراء روس را در حق ایشان داده وحسن مقاصد و نیات ایشانرا درباره دولت روس مسجل کنم ثانیاً از این‌عاجز خواهش نمودند که به (مسیوگیرس) رییس‌الوزراء و وزیر دول خارجه ومستشار های ایشان (ویلنکالی) و(زینوویب) شفاهاً بگویم‌که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود درهرحال حاضرند که اگر از طرف روس طریق اسهلی ارائه شود در ظرف چند روز مسئله کارون و بانك ومعادن را حل نموده بحالت سابقه اعاده نمایند اینعاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیراعظم را عین‌رضایت پادشاه وخیر ملت اسلام میدانستم

(۱) این نامه را در مقدمهٔ « تاریخ بیداری ایرانیان » آورده که ما نیز بدانسانکه هست و باغلطهاییکه می دارد از آنجا آوردیم.

به پطرزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق زمین با خود هم مشرب میدانستم چون ژنرال (ابروچف) در حربیه و ژنرال (دیختر) در وزارت دربار و ژنرال (اغناتیف) سفیر سابق روس دراسلامبول ومادام (نود یکف) که از خواتین نافذالکلمه وغالباً در مسائل سیاسیه که مابین روس و انگلیس است میکوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار بامسیو (گیرس) و با مستشار های ایشان ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایم اولا در این سعی نمودم که بادله و براهین سیاسیه و باعانت هم مشربهای خودم ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آنست که علی‌الدوام با دولت ایران از در مسالمت و مواده و مجامله برآید و سخت گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منح وسماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را دراترك و اراضی ترکمانیه و جایهای دیگر خاطر نشان ایشان می نمودم چون دانستم که اینمطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست در آنوقت مقاصد جناب وزیر اعظمرا پیش نهاده گفتم وزیراعظم بنفس خود در مونیك بمن گفتند بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب وسبب غرامت نگردد مسئله کارون وبانك و معادنرا حل نمایند و موازنه سابقه که درمیان دولت روس وایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلو این مطلب اینقدر که ممکن بود درتبرئه ذمه جناب وزیراعظم وحسن مقاصد ایشان درحق دولت روسیه کوشیدم چنانچه دوباره هم اینمطالب را ازپطرزبورغ بایشان نوشتم مسیوگیرس ومستشار های ایشان پس از آنکه مکرر از حسن مقاصد وثبات عزم جناب وزیر اعظم پرسیدند گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولا مشورت کنیم و به امپراطور حاصل مشورت خودرا عرضه نماییم و بعد ازآن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود بشما شفاهاً خواهیم گفت که بنهج جواب بجناب وزیر اعظم برسانید البته اگر اینمسئله بنهجی حل شود که موجب مخاصمه درمیان دولت ما ودولت ایران نگردد بهتراست پس‌از چندین بار مشورت دو مسلك پلتیك یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده وبمن گفتند که گر جناب وزیر اعظم میخواهند ابواب خطر های آینده

را ببندند در جواب رسالت این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر یك از ما خط حرکت پلتیك خود را برآندو مسلك معین قرار دهیم مسئله بخودی خود بلاغرامت وبلاجدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرسند شدم که بقوت الهیه بتنهایی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی به دولت اسلام نمایم ووزیر اعظم را از خود خوشنودکرده باشم چون بطهران رسیدم خارج شهر توقف‌نموده بجناب وزیراعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاجی محمد حسن امین‌الضرب را معین نمودند که درآنجا فرود آیم و نجل ایشانرا مهماندار مقرر نمودند و اینعاجز مدت سه ماه تمام ازجای خود حرکت نکردم بغیر ازیکبار وآنهم بعد از یکماه‌که هزشرف‌حضور حاصل شد وبدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم و در اینمدت جناب وزیر اعظم بهیچگونه از اینعاجز سئوال نکردند که در پطرسبورغ چه واقع شد و جواب آنمسئله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در اینمدت چند بار بعضی از حاشیه خودرا برای احوال پرسی فرستادم وعدهٔ ملاقات مفصل میداند چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله سئوال شد درجواب گفتم‌که تاهنوز از وزیر اعظم استفسار نشده است و سبرا هم نیدانم در وقتیکه اهمال جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردید با آن همه محاجات ومجادلات و تبلیغات ملحانه اینعاجز در پطرسبورغ ایشان این امر را بمجرد ملاعبه و بازی و اهانت و تحقیر و یا خود حیله سیاسیه مقصود کشف افکار طرف مقابلست (کاش سئوال میشد و کشف افکار طرف مقابل میگردید) شمرده بسفارت خود در دارالخلافه طهران تلگراف نمودند که سید جمال‌الدین از طرف وزیراعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیر اعظم میخواهند‌که درآن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی با سفارت روس در طهران یا با سفارت ایران در پطرزبورغ مکالمه نمایند و سید جمال‌الدین‌که بنهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی از اینطرف بگوید مقبول نیست (لاحول ولا قوة الابالله) راه رفته رنج‌کشیده برجوع قهقری بنقطه اولی برگشت (شگفت) عقده حل‌کردهرا دوباره محکم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه نتایج اینگونه حرکات را بخرد خداداد دیپلوماسی از هرکس بهتر میدانند جناب وزیر اعظم چون از مضمون آن

تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسیین جهان بجای آنکه تأسف نمایندکه چرا افکار وزراء روس را در اینمسائل استکشاف ننمودند و جوابهای ایشانرا استماع نکردند (بعرب صاحب گفته بودند که من چیزی بسید جمال‌الدین نگفته بودم که بوزارت روس تبلیغ نمایند) و من ایشانرا بپطرزبورغ نفرستادم (انا لله وانا الیه راجعون) اینك لعب معکوس اینك فکر عقیم اینك نتیجهٔ فاسده با اینمسلك چگونه توان راه اخطار را بست واز مهالك دوری جست (بلاسبب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفرکردن خداوند تعالی مگر بقدرت کامله خود مارا ازآثار وخیمه اینحرکات حفظ کند ... واعجب از اینواقعه اینست پس از آنکه وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارك اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم حاجی‌محمد حسن امین‌الضرب تبلیغ نمودندکه رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی اینست‌که اینعاجز طهران را ترك نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم هرچه درخبایای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم - آیا بجهت آن بود که دولت روس را ببراهین ووسائط دعوت بمسلك وموادة دولت ایران نمودم یا برای آنست که بخواهش وزیر اعظم بپطرزبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان بادولت روس‌کوشیدم - یابدین جهت‌که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود بقوه کد و جد بدست آوردم - اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه پاداش مهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بودکه دیگر خیال ایرانرا نکنم اما لفظ شاهنشاهرا مقدس شمرده خواستم بخلاف آنچه گفته بودند معلوم‌گرددکه هم خیرخواهم هم مطیع دیگر این‌چه نقش است‌که باز ژاژ خوایان گوازه پسند بالله علیکم اگر خدا نخواسته ظهورات مرا از مسلك خیر خواهی منحرف و منصرف کنند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب هروقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این میداردکه ذهن وقاد نقاد اعلیحضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب گردانند اینك در حضرت عبد العظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود اسئل‌الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق وینصرکم بالحکمة ویشید دولتکم بقدرته ویحرسه عن‌کید الخائنین آمین العاجز جمال‌الدین الحسینی

آغاز بیداری در توده ایران

گفتیم درسالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدینشاه امتیاز هایی به بیگانگان داده شد . نخست در زمان سپهسالار امتیازکشیدن راه آهن ازبوشهر تاگیلان بانگلیسیان داده شده‌بود، که می‌باید آنرا ازلغزشهای سپهسالار شمرد . این امتیاز بکار بسته نشد و پس از ده واند سالی پس‌گرفته شد و از میان رفت . ولی در سال ۱۲٦۸ ناصرالدینشاه امتیاز های دیگری دادکه شناخته ترین آنها « امتیاز توتون وتنباکو » بود. مردم زیان اینهارا نمیدانستند، وتاآن زمان توده را پروای سود وزیان‌کشور کردن، و درکار های دولتی بچون و چرا برخاستن در میان نبوده . ولی چون اینها پای بیگانگان را بکشور بازکرد و اروپاییان درایران فراوان شدند ، مردم بویژه ملایان دیدن آنان نتوانستند و برنجش وگله پرداختند ، وهمین دیدهٔ آنان را بازکرد و در سایهٔ جنبش و ایستادگی « امتیاز توتون و تنباکو» از میان رفت .

این امتیاز ایران را بسیار زیانمند بود . زیرا فروش همگی توتون و تنباکوی‌کشور، چه در درون وچه دربیرون، بیکتن انگلیسی سپرده میشد ، در برابر آنکه سالانه پانزده هزار لیره بدولت پردازد و از سود ویژه یك چهار یك دولت را باشد ، در حالیکه در عثمانی‌که توتون و تنباکویش کمتر از ایران باشد تنها فروش در درون کشور بیك‌کمپانی واگزارده شده بود در برابر آنکه سالانه هفتصد هزارلیره بدولت عثمانی پردازد وازسود نیزپنجیك دولت را باشد . ببینید جدایی تا بکجاست .

مردم این حساب را نمیدانستند ، ولی ازآنکه بیگانگان پابدرون کشور می‌گشایند بیمناك می بودند. سپس هم برایشان سنگین می افتاد که توتون و تنباکویی راکه می‌کارند بیك بیگانه با بهای‌کمی بفروشند و سپس با بهای بسیاری باز خرند .

گیرندهٔ امتیاز یکتن بود ولی در لندن شرکتی برای آن با ٦٥٠،٠٠٠ لیره برپاگردید ، و از بهار سال ۱۲۷۰ (۱۳۰۸)کارکنان آن در ایران بکار پرداخت .

از گام نخست مردم ناخشنودی نمودند ، و بازرگانان بمیانجیگری امین‌الدوله بشاه‌نامه نوشته و دادخواهی کردند . ولی چون شاه و امین‌السلطان خودشان امتیازرا داده وهوادار آن بودند نتیجه‌ای از داد خواهی دیده نشد، و از آنسوی چون کارکنان کمپانی بهمه شهر ها رفته وبکار پرداخته بودند ، ناخشنودی فزونتر گردیده و کم کم رویهٔ تکان وجنبش بخود گرفت.

پیش از همه تبریز بکار برخاست، و مردم آگهی های کمپانی را که بدیوار ها چسبانیده بود پاره کردند و بجای آن نوشته های شورآمیزی چسبانیدند . امیرنظام گروسی پیشکارمظفرالدین میرزا ووالی شهر بود ولیعهد ازو خواست که با مردم سخت گیرد و بشورندگان کیفر دهد، امیر نظام نپذیرفته و ازکارکناره جویی نمود .

کمپانی ناگزیر شده خواست دلجویی نماید و چنین پیش نهاد که کارکنانش در آذربایجان جز از آذربایجانیان نباشد ، ولی مردم این را نپذیرفتند و درشور و تکان ایستادگی نمودند .

پس از تبریز اسپهان بتکان آمد ، و پس از آن درتهران شور و جنبش پیدا گردید . درهمه جا علما پیشگام بودند . درتبریز حاجی میرزا جواد ، و در اسپهان آقا نجفی ، و در تهران میرزا محمد حسن آشتیانی ودیگران پا درمیان داشتند . ازسامرا مجتهد بزرگ میرزا محمد حسن شیرازی تلگراف بشاه فرستاد و زیانهای امتیاز را باز نمود و درخواست بهم زدن آن را کرد . (۱)

گرفتاری بزرگ شده و شاه نمیدانست چکار کند . نخست خواست فروش دردرون کشوررا ازکمپانی بازگرفته و تنها فروش درکشورهای بیگانه را بآن سپارد . لیکن مردم و علما باین خرسندی ندادند و ازکوشش باز نایستادند. علما یکراه دیگری اندیشیدند ، و آن اینکه بکمپانی کاری ندارند و مردم‌را از کشیدن چوبوق و غلیان باز دارند و این بود میرزای شیرازی فتوی بحرام بودن غلیان و چوبوق داد و همینکه این فتوی بتلگراف بشهرها رسید مردم درهمه جا ازخرد وبزرگ

---

(۱) آن تلگراف و دیگر تلگرافها که در این باره میانهٔ دولت و علماء آمد و شد کرده در تاریخ بیداری ایرانیان آورده شده



میرزا محمد حسن آشتیانی

واز زن و مرد ، و از توانگر و بیچیز آن را پذیرفتند و بیکبار همه دکانهای توتون و تنباکو فروشی را بسته و غلیان و چوبوق را کنار گزاردند .

این کار چنان انجام گرفت که مایهٔ شگفت همگی بیگانگان گردید کمپانی ناگزیر شد بشاه گله کند و چاره خواهد ، و شاه خواست زور آزمایی کند و بمیرزای آشتیانی پیام فرستاد که یا درآشکار ومیان مردم غلیان کشد و آن فتوی را بشکند و یا ازتهران بیرون رود . او بیرون رفتن را پذیرفته و بآمادگی پرداخت ولی مردم شوریده و

نگزاردند ، و چون دسته ای از آنان در پیرامون ارك انبوه شده و میخواستند بدرون روند بافرمان آقابالاخان (که سپس سردار افخم گردید) سربازان شلیك کردند که هفت تن کشته گردیدند و بیست تن و بیشتر زخمی شدند . چون شورش رفته رفته سخت تر می گردید و بیگانگان که درتهران ودیگر جاها می‌بودند بیم می‌نمودند شاه ناگزیر گردید با کمپانی گفتگو کند و با پذیرفتن پانصد هزار لیره تاوان امتیاز را بهم زند . این کار در دی ماه ۱۲۷۰ (جمادی الاول ۱۳۰۹) بود . آن پانصد هزار لیره را ازبانك شاهنشاهی که تازه بنیاد یافته بودگرفته و به کمپانی دادند ، واین نخستین وام دولت ایران بود .

پس از ششماه کمابیش شور و تکان، داستان بپایان رسید. این را می توان « نخستین تکانی درتودهٔ ایران » شمرد، و این اگرچه با دست علما بود ، و همچشمی دو همسایه بی هنایش نبود ، خود پیش آمد ارجداری بشمار است و باید در تاریخ یاد آن بماند ، و برای آنکه دانسته شود ترس مردم ازچه بوده ، و نمونه ای ازاندیشه وسهش آنروزی در دست باشد بخشی ازیك نوشته ای را که بیگمان از خامهٔ یکی از علما بوده و درهمان روزها بدیوارها چسبانیده شده دراینجا می‌آوریم:

مقاله ملی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

در مسئله توتون و تنباکو و شخص مستاجر انگلیسی و حکایت منع از استعمال آنها که منتسب برؤساء ملت گردیده است من باب‌المقدمه عرضه میدارد که از اصول موضوعه و مسلمات تمام ارباب عقولست که باید شخصی‌که مالك نقطه از نقاطست سد احتمالات ورود اجنبیرا بر آن نقطه بنماید حتی هرگاه عاقل احتمال بدهد فلان‌که اقرب مردمست باو اگر چندی در خانه او بنشیند اظهار مالکیت خواهد نمود و اخراج نتوان کرد مگر بمشقت فرمود (؟) از اول ممنوع از دخول خواهد بود چه رسد باینکه اگر کسی دشمن قوی پنجه داشته باشد و احتمال بدهد شاید شبیخون بخانه او بزند یا در صدد قتل او برآید ویرا راحت نشاید و ثقبات و ثغور آنخانه کمال محافظت و مراقبت باید بنماید. دیگر آنکه الملك عقیم ازشیم نفوس و مسلمات ملوکست چه بسیار

عقود و عهود بنود بسته شد و بصلاح حفظ مملکت و سلطنت در انتقاض آن منتقض گردیده و دشمنانرا بایمان مغلظه مطمئن ساخته پس از استیلای ازپایش درآوردند و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرر مشاهده است از اصول برهان وامور قوی بنیانست و بتکرر مشاهده از حالت اهالی‌انگلیس و مکر و خیال آنها نسبت باهالی هندوستان و مصر و سایر جاها واضح و هویدا کالشمس فی‌وسط‌السماء گردیده که قرار داد آنها پایه و اصلی ندارد چنانچه در بدو ضبط هند باسم تجارت رعایای آنجا را تبعه ساخته واز خود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون زحمت منازعه برتمام مملکت استیلایافتند و به قرار های اولیه وفا ننمودند مصر را هم بدین نهج مقهور ساختند و آلان آنان درصدد ضبط و بردن مملکت ایران بر آمده‌اند اعاذناالله تعالی‌من ذلك ازطرف فارس که اول ثغور اسلامست راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفه قدیم آستان ثامن‌الائمه است بنای شهربآن تفصیل‌گذاردند و اسباب و آلات جنك در آن نقطه بنحواتم و اکمل فراهم آوردند مستأجر تنباکو را چه واداشته‌که همچو بنای عظیمی باسم محل‌تنباکو درنقطه باغ ایلخانی که مشرف برتمام شهر وارك وسایر نقاط این شهر است بنماید قریب چهار ذرع عرض دیوار از گچ و آجر ساخته اند مانند کشتی زره‌پوش توپ بر او گردش میکنند با اینکه برای او ممکن بود سرای امین‌الملك را خالی از اغیار اجاره نماید از کجا باشاره دولت آنها نباشد بلکه مظنون اینست که تمام‌این مخارج گزاف از مالك مملکت آنها است والا تاجر را چکار بهفت کرور یا دوازده کرور مخارج اجاره داری بنماید کی میتواند اصل مایهٔ خودرا از این اهالی فقیر ایران دریافت دارد از کجا میتوان اطمینان تحصیل نمودکه در بار های قماش و تنباکو و غیره توپ و تفنگ باین محل حمل ننماید که در مقام حاجت بکار برند و تمام شهر را در آن واحد خراب و منهدم سازند باسم مفتش تا سی تومان بسرکرد ها دادن و غلام‌ها در اطراف مهیا ساختن دلیل واضحیست بر طول آمال و بلندی خیال و فع ضرر مظنون بلکه محتمل عقلا لازم ...» (۱)

---

(۱) این نیز از تاریخ بیداری آورده و غلطهایی که داشته بحال خود گزارده شده. بازمانده آن چون بسیار پرتست آورده نشده

روزنامه و دبستان

ناصرالدینشاه پنجاه سال پادشاهی کرد ، ودرزمان اوخواه وناخواه پیوستگی میان ایران و اروپا فزونتر گردید ، و چیزهای بسیاری از تلگراف ، و تلفون ، و پستخانه و ضرابخانه ، و چراغ گاز ، و ادارهٔ پولیس ، ومانند اینها ازاروپاییان گرفته شد . وزارتخانه ها بشیوهٔ اروپا برپا گردید ، و دارالفنون برای آموختن زبان فرانسه و پارهٔ دانشها، یکی درتهران و دیگری درتبریز، بنیاد یافت . نیز روزنامه و دبستان برپا گردید که چون باداستان جنبش توده پیوستگی می‌دارد دراینجا ازآنها سخن می‌رانیم :

روزنامه را درایران نخست دولت برپا کرد و روزنامه های نخستین رسمی بودند . از زمان ناصرالدینشاه روزنامه ای بزبان فارسی که دولتی نبوده کم می‌شناسیم ، ودراینجا تنها « اختر » را که در استانبول چاپ میشد نام می‌بریم .

این روزنامه ارجدار ، و نویسندگانش کسان باغیرت و نیکی میبودند، وچنانکه گفتیم درپیش‌آمد «امتیاز توتون و تنباکو» گفتارهای مغزدار و سودمندی نوشتند که یکی از انگیزه‌های آگاهی مردم آن گفتارها بود .

اما دبستان ، می باید بنیادگزار آن حاجی میرزا حسن رشدیه را شماریم، وبرای آنکه داستان نیك دانسته شود می‌باید نخست چگونگی « مکتب‌ها » را بنویسیم :

باید دانست پیش از مشروطه در ایران ، درس خواندن دوگونه بودی : یکی ازآن مدرسه ها که کسانیکه ملا شدن خواستندی درآنها درس خواندندی ، ودیگری ازآن مکتب‌ها ، که بچگان درآنها خواندن و نوشتن یاد گرفتندی .

مدرسه ها درایران فراوان می‌بود، ودرهرشهری چند مدرسه شمرده میشد و « طلبه » ها (۱) که درآن نشیمن گزیدندی از صرف ونحو عربی،

(۱) « طلبه » درعربی بمعنی « خواهندگان» است و بیکتن گفته نشود ، ولی چون‌درایران هریکتن‌را « طلبه » خواندندی ما نیز پیروی نموده ایم .

و منطق ، و اصول ، وفقه ، وحکمت ، ومانند اینها درس خواندندی . هنگامیکه درایران جنبش مشروطه آغازید این مدرسه ها رواج ورونق خودرا میداشت وچنانکه خواهیم دید طلبه ها درپیش‌آمد پادرمیان داشتند.

اما مکتب‌ها ، نخست باید دانست که جز از « اعیان » (۱) ها وتوانگران وبازرگانان فرزندان خودرا بدرس خواندن نفرستادندی، و اینان جز خواندن و نوشتن که در دربار و بازار بکارشان آید نخواستندی . دانشهاییکه امروز هست نبودی ، و تودهٔ انبوه بدرس نیاز ندیدی. (۲) ازآنسوی در مکتب‌ها برای یاد دادن الفبا يك شیوهٔ نارسا و نادرستی درمیان می بود ، و یکسال‌کمابیش میخواست تا شاگرد الفبارا نیك شناسد وکلمه هایی را خواندن و نوشتن تواند . بچه چون بمکتب رسیدی نخست درس الفبا خواندی ، و پس از آن « جزو عم » (جزو بازپسین قرآن) را از سورهٔ « قل اعوذ » آغاز کردی ، وپس از آن بازماندهٔ قرآن‌را (آن نیز بوارونه ، واز آغاز بانجام) خواندی ، و پس از آن کتابهای گلستان ، و جامع عباسی ، ونصاب ، وترسل، و ابواب جنان ، و تاریخ نادر، و تاریخ معجم را ، یکی پس ازدیگری درس خواندی ، و بدینسان زبان یاد گرفتی ، و پس از چند سال باین نتیجه رسیدی که فارسی را خواندن و نوشتن تواند .

ازآنسوی درنگ شاگردان درمکتب ، و رفتار ایشان بایکدیگر، و رفتار آخوند مکتب‌دار باآنان ستوده نبودی . شاگردان دوشکچه گسترده به روی زمین ، پهلوی هم نشستندی، وآخوند دم پنجره جای بلندتری‌گرفته نشیمن ساختی ، وبه تنهایی بهمگی شاگردان یکایك درس

(۱) این کلمه نیز در عربی بیك تن گفته نشود . ولی در ایران و عثمانی بیك تن گفته شدی و درباریان وکسان توانگر و توانارا باین نام خواندندی .

(۲) دیر زمانی در ایران خواندن و نوشتن جز شاینده میرزایان (شاهزادگان) نبوده ، واین بوده « میرزا » دومعنی پیدا کرده : یکی شاهزاده ، و دیگری نویسنده و خواننده . هنوز تازمان ما کسان نویسا و خوانارا « میرزا » خواندندی .

گفتی ، و درس پس‌گرفتی ، و نوشتن آموختی ، و کسانی از آنان بنامه نویسی برای دیگران نیز (بامزد) پرداختی. شاگردان باهم ببازیها و شوخیها پرداختندی ، وهرکدام که درس را روان پس ندادی یاخط را نیك ننوشتی چوب بدستها یا با هایش زده شدی .

این بود معنی مکتب و شیوه درس‌آموزی آنها ، و چون بیشتر مکتب داران مسجد ها را برگزیدندی و مکتب گردانیدندی ، این بود آنهارا «مسجد» نیز خواندندی . اما حاجی میرزا حسن ، او یکی از ملازادگان تبریز می‌بود، ودرجوانی به‌بیروت رفت ودرآنجا دبستانهارا دید و شیوه آموزگاری آنهارا یاد گرفت و چسون به تبریز باز گشت برآن شد که دبستانی (۱) بشیوه آنها بنیاد گزارد ، و در سال ۱۲٦۷ (۱۳۰۵) بود که باین کار پرداخت ، بدینسان که بشیوه مکتب داران مسجدی‌را درششکلان گرفت ، وهم بشیوه آنان شاگردان‌را بروی زمین نشاند . چیزیکه بود بجلو ایشان پیش تختـه نهاد ، و الفبا را بشیوه آسان و نوینی (شیوه‌ایکه امروز هست) آموخت ، و از کتابهای آسان درس فارسی گفت ، و شاگردان را پاکیزه نگه داشت، و درآمدن و رفتن برده‌گزاشت ، و پس‌از همه یك تابلویی‌که نام «مدرسه رشدیه» بروی آن نوشته بود بالای در زد . (۲) با آنـکه چیزی از دانشهای نوین نمی‌آموخت ، و پروای بسیار می نمود ، باز ملایان بدستاویز آنکه الفبا دیگر شده ویکراه نوینی پیش آمده ناخوشنودی نمودند و سرانجام اورا ازمسجد بیرون‌کردند . چند سال بدینسان ازجایی بجایی می‌رفت وبهرکجا ترشروییها ازمردم می‌دید تاحیاط مسجد شیخ‌الاسلام‌را که خود مدرسه کهن بوده گرفت و باپول خود اطاقهای پاکیزه ای ساخت، وآنجارا دبستان گردانیده نیمکت وتخته سیاه ودیگر افزار ها فراهم‌گردانید ، وشاگردان هم فراوان گردآمدند . دیرگاهی دراینجا بود ولی چون ملایان ناخشنودی

(۱) اینهارا نیز «مدرسه» نامیدندی ولی چون نام فارسیش‌دبستانست ما همه‌جا آن‌را می آوریم .

(۲) یکی از آنانکه در آن دبستان نخستین درس خوانده آقای صبری است‌که اکنون درتهرانست و این آگاهی‌ها بیشتر ازو گرفته شده



پ ٤
ناصرالدینشاه

می نمودند روزی طلبه ها بآنجا ریختند ، وهمه نیمکتها و تخته‌هارا درهم شکستند و دبستان‌را بهم زدند .

پس‌از این ، حاجی میرزا حسن درتبریز نماند و بقفقاز و مصر

رفت ، و بود تا امین‌الدوله بوالیگری آذربایجان آمد و چون داستان دبستان و پیشرفتی که در کار آموزگاری از آن پدیدار بوده شنید با تلگراف رشدیه را به تبریز خواست ، وبادست او دوباره دبستان باشکوهی در ششگلان بنیاد نهاد که بشاگردان رخت و ناهار داده میشد و همه در رفت آن را امین الدوله می پرداخت ، و بود تا درسال ۱۲۷٦ (آخرهای ۱۳۱٤) که امین الدوله بتهران خواسته شد و او حاجی میرزا حسن را با خود آورد تا دراینجا هم دبستانی بنیاد نهد . آن دبستان تبریز ببرادر بزرگتر رشدیه سپرده گردید .

امین الدوله و کارهای او

پس از ناصر الدینشاه در سال ۱۲۷۵ (۱۳۱۳) نوبت شاهی به پسرش مظفرالدین رسید . این شاه جربزه پدر خود راهم نمیداشت ، وامیدی به نیکی حال ایران با دست وی نمی رفت . ولی او خود همدردی و نیکخواهی می نمود ، و از ناتوانی کشور و آشفتگی کار ها سخن رانده نوید ها می داد ، و مردم که پس از پیش آمد تنباکو تکانی خورده ، و بسود وزیان کشور دلبستگی پیدا کرده بودند از اینسخنان خوشدل می گردیدند . امین‌ـ السلطان همچنان رشتهٔ کار را در دست میداشت ، ولی پس از یکسال شاه اورا برداشت و میرزاعلیخان امین الدوله‌را ازتبریز بتهران خواست ورشتهٔ کار ها را بدست وی سپرد ، و چنین گفت که ازکسی باك نکرده بپیشرفت کشور بکوشد .

امین الدوله بنیکی شناخته بود ، و چون بتهران رسید و شاه نیز نیکی کار ها را میخواست بکوشش پرداخت . چنانکه گفتیم با دست رشدیه در اینجا هم بنیاد دبستان نهاد و خود به پشتیبانی از آن برخاست . از آنسوی چون آشفتگی کار ها را ازنبودن قانون میدانست برآن شد قانونی برای کشور بگزارد و آن را بشاه بپذیراند . نیز بجلوگیری از رشوه ، و ستمگری حکمرانان و درباریان کوشید ، و برای درآمد و در رفت کشور سامانی اندیشید . کار دبستان نیك پیش رفت . امین الدوله شاه‌را بآنجا برد ، واز خود و ازشاه و از دیگران سی و شش هزار تومان (۳٦۰۰۰۰ ریال) پول گرد آورد که سود آن بدبستان داده شود ، و برای سرکشی

بکار های دبستان و رواج دادن بدانشها « انجمن معارف » برپا کرد . مردم چون پروای شاه و امین الدوله را بدبستان دیدند ، و جدایی را که میانهٔ آن بامکتب میبود دریافتند رو بآن آوردند ، و بادلخواه فرزندان خود را فرستادند .

ولی ازدیگر اندیشه های امین‌الدوله نتیجه دیده نشد . درروزنامه حبل المتین گفتگویی را میانه مظفرالدینشاه و امین الدوله مینویسد که میباید در اینجا بیاوریم .

شاه باو میگوید :

« سلطنت ایران بر حسب شأن و مقام بمقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده، خیلی باید جد وجهد و کوشش کرد تا بهمسایگان ودول همجوار خود برسیم . لذا تعویق در اجرای اصلاحات و تأمل در کار ها ابداً روا نیست، هر قدر زود تر باصلاحات پردازیم دیر است . باید دو اسبه تاخت تا بمنزل رسید.

جناب امین‌الدوله ما خود سبب تعلل و تامل شما را دراجرای‌اصلاحات میدانیم که بملاحظات اختیارات مطلقه ماست. این نکته را خودمان کاملا دانسته‌ایم و هرگاه رضا بمحدودیت خود نبودیم چنین تکلیفی بشما نمی‌نمودیم.

شما را با کمال اطمینان امر می‌نماییم‌که با قوت قلب و استقامت رأی باصلاحات لازمه ولوآنکه منافی بااختیارات مطلقه ما باشد سریعاً وآجلا بپردازید ازاین وبعد هیچ‌عذری پذیرفته نخواهد شد. ترتیب اصلاحات را بدهید، بحضور آورده امضا نماییم.

امین الدوله پاسخ میدهد:

قربان ـ خیالات اقدس و مقاصد مقدس همایون اعلی بالاصاله حاوی وسائق جمیع ترقیات ملت و دولت تصور و هادی ماست . ولی یك مانع دیگر در پیش هست که تاتدارك آن نشود ، کاملا کارها را براساس صحیح نتوانیم قائم داشت ، و آن اصلاح مالیه دولت‌است، و مالیه دولت بدون مصارف‌لازمه اصلاح نمیپذیرد، و از برای آن مصارف فوق‌العاده محتاج بقرض هستیم،وامروز قرض ما از داخله ممکن نیست در صدد هستم که از دولت بیطرفی مانند بلژیك یاامثال آن، استقراض مختصری کرده، بااساس صحیحی و شالوده درستی

بتدارك کلیه اصلاحات بپردازیم، حسب‌الامر همایون، از امروز بمقدمات عمل پرداخته برحسب حکم مبارك هرامری را بمجرای حقیقی خود قرارمیدهیم.

پیداست که این گفتگو در آغاز تخت نشینی شاه (چنانکه نوشته حبل‌المتین است) نبوده ، و دو چیز دراینجا بسیار شگفت است : یکی آنکه با این تشنگی شاه بروان گردانیدن قانون و درست گردانیدن کارها سستی امین‌الدوله ازچه رو بوده ؟ . . دیگری اینکه شاه با این دلخواه و آرزو چگونه امین‌الدوله را برداشته و امین‌السلطان را دوباره آورده ؟.
پیداست که دستهای نیرومند نهانی درکار بوده ، و راستی آنست که در اینهنگام همسایه شمالی بکوششهایی برخاسته ، و برای دست داشتن درکارهای ایران تلاش بسیار می کرد . هر چه هست امین الدوله هم ، با همه نیکی مرد دلیر و توانایی نبوده ، وگرنه با این همداستانی شاه بسختی‌ها چیره درآمدی.

در « تاریخ بیداری » می نویسد : بدخواهان از هرسو بکارشکنی برخاستند ، و دروغها ساخته همه را بدشمنی برانگیختند ، و « مقربان حضرت و اجزای خلوت همایونی جمعی بواسطه برنیاوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه در دل داشتند و پاره دیگر فریب وعده و وعید خاین دولت و ملت و برهمزن حوزه جمعیت (امین السلطان) را خوردند ودرنزد مظفرالدینشاه آنچه توانستند بهر اسم و هرعنوانی بی‌شرمانه عرضه داشتند »
می‌نویسد: حاج شیخ محسن‌خان مشیرالدوله(۱) که باامین‌الدوله دشمنی می‌داشت بشاه گفت اگر امین الدوله یکماه دیگر برسرکار باشد دولت قاجاری را براندازد ، و این گفته او بهنگامی افتاد که امین الدوله « لایحه‌ای » بشاه داده ودرآن گفته بود: نخست باید ماهانه شاه باندازه باشد تا بتوان بدیگران ماهانه باندازه داد. « دراین هنگام اجزای خلوت بشاه عرضکردند که پادشاه ایران همه وقت مواجب میداده است و رعایا ازسفره و عطای او متنعم بودند حال باید ملت مواجب بشاه دهد وپادشاه مواجب خور ملت گردد . این نیست جز اینکه امین‌الدوله درخیال است

(۱) همان معین‌الملك پ ۲



پ ۵
شادروان امین‌الدوله

استقلال سلطنت را مضمحل نماید ».
می نویسد : « آن اظهار حاجی شیخ محسن خان و این سعایت مقارن شد باضدیت وکدورت بعضی علماء واظهار عداوت ازطرفین ».
نیز می‌گویند : کسانی از درباریان و درونیان قرآن بدست جلو شاه راگرفته وگله وناله ازامین‌الدوله نمودند و بگریه وزاری برداشتن او را ازروی‌کار خواستار گردیدند .

اینها همه راست است ، ولی چنانکه گفتیم جز ازاینها وجز از کوششها و کار شکنی‌های امین‌السلطان و کارکنان او ، انگیزهٔ بزرگ دیگری درکار بوده ، وخود امین‌الدوله هم چاره ساز وتوانا نبوده.

یکی‌از کار های این زمان خواستن سه تن بلژیکی (که نوز و دو تن دیگر باشد)، و سپردن کار های‌گمرکی بدست ایشانست. گمرك تا این‌زمان سامان درستی نمیداشت، ودولت آن‌را بکسانی باجاره می‌داد. ولی چون اینان آمدند اداره ای برای آن بشیوه اروپا بنیاد نهادند. این کار نیك بوده، ولی خواهیم دید که این بلژیکیان چه دشمنیها بایران کردند و چه زیانها رسانیدند. یکی از نامهای شوم در تاریخ ایران « نوز » را باید شمرد.

وامهای ایران

دربهار سال ۱۲۷۸ (۱۳۱۷) امین‌الدوله ازکار برخاست. ودرتهران نمانده روانه گیلان گردید. و از اینسوی امین‌السلطان از قم بتهران آمده وهمچون پیش صدراعظم گردید (وگویا لقب اتابك را این زمان یافت)

دراینمیان گفتگوی گرفتن وامی درمیان بود. شاه سخت بی پول گردیده، واز آنسوی چون بیمار بود پزشگان رفتن باروپا و شستوشو در آبهای کانی آنجارا پیشنهاد می کردند، وبرای رفتن باین سفرهم نیاز بپول می داشت. چنانکه دیدیم این آهنگ اززمان امین‌الدوله پیدا شده و اومیخواست ازبلژیك یا یك دولت بی‌یکسوی دیگری وام خواهد. ولی گویا نتوانسته وسرانجام گفتگو بادولت انگلیس می رفته که یکملیون و دویست هزار لیره وام دهند وگمرکهای جنوبی ایران درگرو آنان باشد. لیکن آنان دیر پاسخ داده اند، ودراین میان اتابك بروی‌کار آمده بود واو رو بسوی روسیان برگردانید، و بمیانجیگیری میرزا رضاخان ارفع‌الدوله که سفیر پترسبورگ بود کار را انجام داد. روسیان گمرکهای شمالی ایران را بگرو گرفتند و بیست و دو ملیون و نیم منات، باسودی صدی پنج، برای مدت هفتاد وپنجسال بایران دادند. با این شرط که از آن، وام بانگ شاهنشاهی (پانصد هزار لیره تا وان امتیاز توتون و تنباکو) پرداخته شده، و ایران تا این وام روسی را باز نداده از هیچ دولت دیگری وام نگیرد.

این درسال ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۸ و ۱۳۱۷) بوده، ودر روزنامه رسمی که آگاهی آن‌را دادند چنین نوشتند که از آن پول وام بانگ

شاهنشاهی‌را پرداخته، وبنداهواز را (که بستن آن اززمان ناصرالدینشاه گفتگو میشد) بسته، و برای شهر بی‌آب قزوین آب خواهند آورد، و بآبادیهای دیگری نیز خواهند برخاست.

لیکن تنها وام بانک شاهنشاهی‌را پرداخته و بازمانده‌را برداشته. و درتابستان همانسال‌شاه و اتابك ودیگران روانه اروپا گردیدند، ودیرگاهی در روسستان، وفرانسه، وعثمانی ودیگر جاها بگردش وتماشا پرداخته و پولها را بپایان رسانیده، و باکیسه تهی بایران بازگشتند.

این رفتار ایشان بمردم بسیارگران افتاد و ناخشنودی پدیدار شد. مردم همهٔ بدیهارا از اتابك میشماردند واو را افزار سیاست همسایهٔ شمالی میدانستند، و او را که‌گرجی نژاد میبود ارمنی نژاد پنداشته، وهمین‌را گواه دیگری بید خواهی او با ایران میگرفتند.

آنچه این ناخشنودیها را بیشتر میگردانید رفتاری بود که اتابك بادبستانها مینمود. پس ازبرافتادن امین الدوله انجمن معارف ازسرپرستی دبستان رشدیه و پرداختن پول بآنجا باز ایستاد، وخود دبستانهای دیگری بنیاد نهاد، و چنین‌گفته میشد دست نادرستی بپول دراز میشود. مردم همه اینها را ازاتابك دانسته، و او را جلوگیر بیداری توده و پیشرفت کشور میشناختند، ودسته بزرگی از درباریان و دیگران بدگوییهای بسیار ازو میکردند، و دسته ای بدشمنی او برخاسته بودند.

درتاریخ بیداری مینویسد: شیخ یحیی کاشانی گفتاری دربارهٔ نادرستیهای انجمن معارف و بدخواهیهای اتابك نوشته برای چاپ شدن بروزنامهٔ حبل‌المتین فرستاد، وچون آن گفتار چاپ شد وبایران آمد، یك انجمن نهانی‌که برای دشمنی با اتابك وکوشش در راه برانداختن او برپا شده بود نویسنده آن شیخ یحیی را بانجمن خواندند، و او باز گفتار هایی نوشت و بحبل المتین فرستاد، وکم‌کم روزنامهٔ ثریا نیز بزبان آمد و او هم سخنانی نوشت. درنتیجهٔ اینها اتابك ازآمدن روزنامه های فارسی بایران جلوگرفت.

ولی کوشندگان از پا ننشستند، و این بار « شبنامه » ها نوشته و در درون پاکت باینجا وآنجا میانداختند، و چون چند تنی از ایشان از

نزدیکان شاه میبودند ، بادست اینان شبنامه ها بروی میز شاه گزارده میشد ، و او برداشته میخواند بی آنکه نویسنده و آورنده را بشناسد . از اینسو دبستان رشدیه که باز زیر نگهداری امین الدوله بود ، و در نبودن او شیخ هادی نجم آبادی سرکشی مینمود ، در سایه رنجیدگی که کارکنان اینجا را از اتابك میبود ، دبستان ناگزیر کانونی برای بدگویی از اتابك و نکوهش از کار های او گردیده ، و چون برای شاگردان و آموزکاران ناهار از دبستان داده میشد ، گذشته ازشیخ یحیی که از آموزگاران بود، سید حسن برادر دارندهٔ حبل المتین ، و مشمر الملك از باشندگان انجمن نهانی، نیز باینجا میآمدند ، وهمیشه نکوهش ازاتابك مینمودند، وآموزگاران را ببدگویی ازو در میان درس وامیداشتند .

این کارها باتابك گران میافتاد ، و بادست آقا بالا خان سرپولیس کوشندگان را میجست ، وچون بدبستان رشدیه گمان بیشتر میرفت وناظم دبستان محمد امین ، آگاهیهایی بکارکنان اتابك داده بود ، بمیانجیگری او میرزا حسین برادر کوچك رشدیه را بنام گردش ومیهمانی بقلهك خوانده و نزد اتابك بردند ، و ازو چگونگی کارهای دبستان را بدست آوردند، از آنسوی در همان روز ها پیش آمدی بیکبار پرده از روی کار ها برداشت .

چگونگی آنکه باز شبنامه‌ای نوشتند ، ودرآن نکوهش بسیار از داستان وام‌گرفتن از روس نمودند ، و قصیده ای را که فخر الواعظین کاشانی در بارهٔ اتابك سروده بود ، وچند بیتش در پایین آورده میشود، در آن گنجانیدند :

ارمنی زاده میازار مسلمانان را	بکف کفر مده سلطنت ایمان را
عاقبت خانهٔ ظلم تو کند شاه خراب	پس‌چه‌حاجت که بافلاك کشی ایوانرا
داس‌غیرت‌چوشود در کف‌ملت‌ظاهر	پاك از لوث وجود تو کند بستانرا
. . . .	. . . .
کاسه لیسی تو ازروس ندارد ثمری	کاین‌سیه‌کاسه درآخر بکشد مهمانرا

شاه در نیاوران بود ، و چنین رخ داد که بهنگامیکه موقر السلطنه پاکت شبنامه را روی میز او می نهاد ، شاه که در برابر آینه ایستاده

بود هم در آینه کار او را دید ، و بدینسان آورندهٔ شبنامه ها وگزارندهٔ آنها بروی میز شاه که موقرالسلطنه بود شناخته گردید ، و چون او را بفشار گزاردند و چوب بپاهایش زدند ناچار شده نامهای باشندگان انجمن را یکایك شمرد ، و این بود با دستور شاه آقا بالاخان همه را دستگیر ساخت :

شیخ یحیی کاشانی نویسندهٔ گفتار ها

سید حسن برادر دارندهٔ حبل المتین

میرزا مهدیخان وزیر همایون که وزیر پست ، و در سفر اروپا از همراهان شاه بود .

میرزا محمد علیخان قوام الدوله که از درباریان وخود مرد توانگری می بود و با اتابك دشمنی سخت مینمود .

ناصر خاقان که پیشخدمت شاه ، و در سفر اروپا از همراهان او بود .

موقرالسلطنه داماد شاه

مشمرالملك که از مردم قفقاز بوده و بتهران آمده ، و چون از میوه ها « کونسرو » میساخته از شاه این لقب را یافته و ماهانه ازو می گرفته .

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نوری .

میرزا محمد علیخان نوری .

میرزا محمد علیخان بهنگام دستگیری ، چون شب بود ودرپشتبام خوابیده بودند از سراسیمگی از بام افتاد ، و پس از چند ساعتی دراداره شهربانی درگذشت . شیخ یحیی را دست بسته باسبی نشاندند و باردبیل فرستادند . سید حسن را بپاس برادرش و بمیانجیگری عین‌الدوله که حکمران تهران میبود بدیه او مبارك آباد روانه گردانیدند . دیگران هم هر یکی را بجایی فرستادند . حاجی میرزاحسن رشدیه بخانهٔ شیخ هادی نجم‌آبادی پناهیده و ازگزند آسوده ماند . اگر نرمدلی مظفر الدینشاه نبودی کمتر یکی از اینان زنده ماندی .

در روزنامه های روسستان این پیش آمد را بزرگتر گردانیده و بنام

«یك بدخواهی بشاه» باز نمودند و نوشتند. این پیش آمد در مهرماه ۱۲۸۰ (جمادي الاخرى ۱۳۱۹) بود.

این پیش آمد ها در شاه و اتابك نهنابید، و اندکی پس از آن بود که بار دیگر بآرزوی وام گرفتن و بگردش اروپا رفتن افتادند، و بار دیگر ده ملیون منات از دولت روس وام گرفتند، و این بار گذشته از چیز های دیگر امتیاز کشیدن یك راه شوسه از جلفا و تبریز تا قزوین و تهران را بآن دولت دادند و در تابستان ۱۲۸۱ (۱۳۲۰) باز شاه و وزیر و همراهان روانهٔ اروپا شدند، و این بار بلندن نیز رفتند، وپس از چند ماه باز با کیسهٔ تهی بایران بازگردیدند.

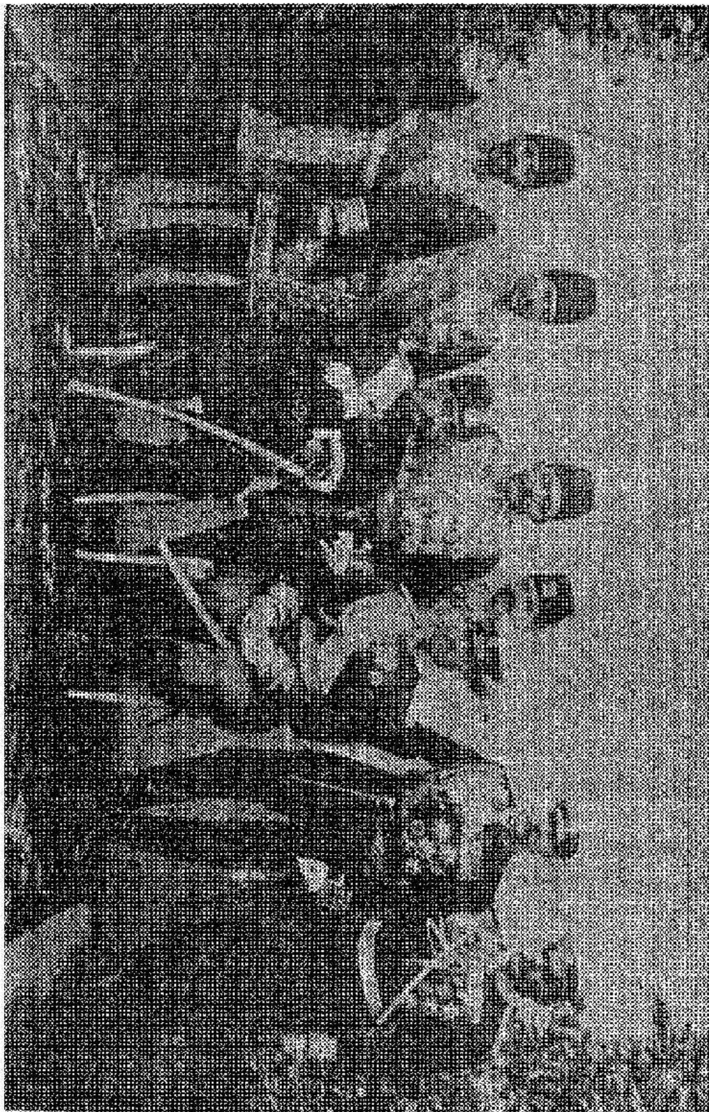
رنجش مردم از بلژیکیان

آنچه زشتی این سفرها را بیشتر و رنجش مردم را فزونتر میگردانید داستانهایی بود که ازگزافه دهیهای شاه، ونادانیهای برخی همراهان او، بزبانها افتاده و با فزونیهایی گفته میشد. مثلا گفته میشد شاه خاك برای گلخانهٔ خود سپارش داده که از اروپا بفرستند. میرزا علیمحمد خان کاشانی نویسندهٔ ثریا و پرورش درمصر، که در سفر نخست روانهٔ اروپا گردیده، وباشاه و پیرامونیان اوهمراهی نموده بود، وآگاهیها برای روزنامهٔ خود میفرستاد، گلهٔ بسیار از ناآگاهی و بی پروایی پیرامونیان شاه کرده، و از زبان یکی ازایرانیان (۱) چنین میآورد:

«شنیدم در پطرزبوغ دولت روس محض خود نمایی بیست هزار قشون از نمره اول قشون روس در جلو اعلیحضرت همایونی سان داده بود و اعلیحضرت همایونی تمجید کرده بودند یکی از ملتزمین که نزدیك بوده بترکی گفته بود من با پانصد سوار ابوابجمعی خودم همهٔ این بیست هزار نفر را شکست میدهم». این گوینده امیر بهادر جنك بوده، و داستانهای خنك دیگری نیز ازوگفته میشد.

شاه، و صدر اعظم، و وزیران، و بزرگان میرفتند، و چند ماهی در اروپا میگردیدند، و پولهایی را که با گروگزاردن کشور بدست آمده

(۱) میرزا حسینخان پسر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که سپس خود دارای این لقب گردید.



پ ٦

بود با دست گشاده بکار میبردند ، و پس ازهمهٔ اینها یك چیزی که بسود کشور باشد همراه نمی آوردند ، و با یکرشته سرافکندگیها باز میگردیدند . از همه بدترآن بودکه درکشورهای بیگانه دودستگی بمیان‌خود انداخته و یکدسته به پیشوایی میرزا محمود خان حکیم‌الملك انگلیس خواهی ، و یکدسته به پیشروی اتابك روس خواهی مینمودند ، و بدینسان خامی و بی اوجی خود را به بیگانگان نشان میدادند که خامه برمیداشتند و در روزنامه ها گفتار مینوشتند و ریشخند مینمودند .

اینها نتیجه آن را داد که از ارج و جایگاه دولت در نزد توده بسیار کاست ، و مردم از شاه و دربار نومید گردیدند . در اینمیان داستان گمرك و بکارگماردن بلژیکیان هم یکرشته رنجشهایی پدید آورده بود و بنومیدی مردم می افزود .

چنانکه گفتیم درسال ۱۲۸۷ ، در زمان امین‌الدوله سه تن بلژیکی را آورده و کارگمرك ایران را بایشان سپردند . سر آنان نوز بود که نخست عنوان « مدیرکل‌گمرکات » باو دادند ، و میبایست در زیر دست صدر اعظم کار های‌گمرکی را راه برد ، ولی سال دیگر ، بهنگامیکه شاه آهنگ اروپا داشت ، بدستاویز آنکه صدر اعظم همراه او خواهد رفت ، نوز را « وزیر کل گمرکات »گردانیده و بیکبار در کار هایش خودسر ساختند .

اینان بکار پرداخته و اداره‌گمرکی بشیوهٔ کشور های اروپایی پدید آوردند ، و تعرفه را نیز دیگر کردند ، و شاه فرمانی بیرون داد که باجهای گوناگونی که بنامهای « راهداری » و « قپانداری » و « حقوق خانات » و مانند اینها ازکاروانیان و بازرگانان ایرانی گرفته میشد از میان برخیزد، و همچون بازرگانان بیگانه تنها یك « حقوق گمرکی » در مرز گرفته شود

پیکره‌٦ نشان میدهد مظفرالدینشاه‌را باولیعهد دولت روس (برادر امپراتور نکولا) ، و آنانکه در پشت سر ایستاده اند : یکم و دوم از درباریان روس بوده اند که ما نمیشناسیم . سوم ارفع الدوله، چهارم اتابك ، پنجم حکیم‌الملك ، ششم موثق‌الملك است

وبس (۱) .

از این کار زیانی دیده نمیشد ، و مردم از نهان بلژیکیان و از بدخواهی آنان که هنوز بیرون نیفتاده بود آگاهی نمیداشتند ، و بااینهمه در بوشهر وشیراز ویزد واسپهان وتهران، بازرگانان وملایان ناخشنودی نمودند ، و دستاویز ایشان دو چیز بود : یکی آنکه بودن یك بیگانه ای را بر سر کار های کشوری بر نمیتافتند ، وملایان نیز که ازهر چیز تازه‌ای میرمیدندی ، با آنان همراهی مینمودند . دوم تعرفهٔ گمرکی را که بلژیکیان نوشته بودند بزیان خود می شمردند . در سال ۱۲۸۹ که مظفرالدینشاه در سفر اروپا میبود ، در همهٔ آن شهر ها بازرگانان شوریده و با دولت درگله وگفتگو می بودند ، ولی به نتیجه ای نرسیدند و دامنهٔ گفتگو تا به‌پس‌از بازگشت شاه کشید .

دولت باین دادخواهیها گوش نمیداد ، وازآنسوی بلژیکیان بیدرفتاری می افزودند ، و آشکاره میانهٔ بازرگانان ایرانی و بیگانگان ، بلکه میانهٔ مسیحیان ایرانی با مسلمانان جدایی میگزاردند ، و با مسلمانان بسیار سخت می‌گرفتند . این رنجشها چون با ناخشنودیهایی‌که از رهگذر وام گرفتن و بگردش اروپا رفتن در میان میبود ، توأم می‌گردید یك هیاهویی می شد . مردم مظفرالدینشاه‌را ساده دل وناتوان شناخته همهٔ بدیهارا ازمیرزا علی اصغر خان اتابك می دانستند .

در این زمان در ایران ، رشتهٔ کار بدست دوگروه میبود : یکی درباریان و نزدیکان شاه‌که سخنی باو توانستندی رسانید ، و دیگری علماء که مردم را توانستندی شورانید . اتابك در میان هر دوگره دشمنانی می داشت .

در تاریخ بیداری مینویسد : هنگامیکه شاه در اروپا بود (درسفر دوم) ، در تهران سید علی اکبر مجتهد تفریشی وسید محمد طباطبایی و امامجمعه ودیگران ، باچند تنی از درباریان انجمنی ساختند و باهم پیمان نهادند که به برانداختن اتابك بکوشند ، و پیمان نوشتند و سوگند یاد کردند ، ولی چون اتابك ازسفر بازگشت اقبال‌الدوله کاشانی که پیکره ای

(۱) در این باره کتاب « استقلال‌گمرکی ایران » دیده شود .

از پیمان نامه برداشته بود آن را باتابك نشان داد و چگونگی را باو باز گفت ، و پیش دیگران بهانه آورد که کیفش گم شده و دیگری آنرا پیدا کرده و باتابك رسانیده. اتابك چون از داستان آگاه شد در زمان پانصد تومان به سید علی اکبر فرستاد و دل اورا جست ، ومیان دیگران هم پراکندگی انداخت ، و از درباریان هر کس را دشمن خود میدانست بجای دوری فرستاد .

چنانکه به حکیم الملك که همچشم و دشمن او شمرده میشد حکمرانی گیلان داد و از تهران دورش گردانید ، و او چون بگیلان رسید دیری نگذشت که ناگهان بمرد . مردم چنین پنداشتند که اتابك زهر باو خورانیده ، و این را گناه دیگری ازو شمردند .

بدینسان ناخشودی روزافزون بود ، و در بهار سال ۱۲۸۲ (۱۳۲۱) ، بنوشتهٔ براون در تهران و یزد شورش نمودار گردید ، و در یزد کار بدتر شده و بکشتار بهائیان انجامید . این در خرداد ماه (جون) بود ، وسپس در مرداد و شهریور دو باره بهاییکشی در یزد و اسپهان هر دو درگرفت.

این‌شگفت خواهد نمود که مردم که از تعرفهٔ گمرکی، واز بکارگماردن بلژیکیان گله مینمودند ، و از اتابك وگرایش او بهمسایهٔ بیگانه رنجیده میبودند ، کینه از بهاییان جویند . مگر چه پیوستگی میانهٔ آن کارها با بهاییان بوده ؟ . . رازیست که بگفتگوی درازی نیاز میدارد ، و دراینجا میباید بگزاریم و بگذریم .

در اینهنگام در تبریز هم داستان شگفتی رو داد ، وآن اینکه میرزا علی اکبر نامی از ملایان (که از همان زمان نام « مجاهد » گرفت و اکنون هم در تبریز زنده وبهمین نام شناخته است) ، بهنگامیکه ازارمنستان، از جلو یك میخانه میگذشت ، یکی از مستان از میخانه بیرون آمده و جام باده جلو میرزا گرفت . (بگفتهٔ عامیان تعارف کرد) . میرزا که مردی تند و زود خشمی میباشد سخت برآشفت ، و چون خشمناك بمدرسه بازگشت و چگونگی را بازگفت ، طلبه ها بشوریدند ، و بعنوان آنکه « بعلماء توهین شده » ، بخانهٔ حاجی میرزا حسن مجتهد رفته و او را کشیده و بمسجد (مسجد شاهزاده) آوردند ، و در اینمیان بازرگانان چون

از داستان گمرك و بلژیکیان رنجیده و همچون بازرگانان دیگر جاها در ناخشنودی میبودند ، از پیش آمد بهانه جسته وبازاررا بستند وآنان نیز بمسجد آمدند ، و از آنسوی ملایان هنوز دلتنگی از دبستانها را فراموش نکرده بودند ، وهمهٔ این رنجیدگیها را رویهم ریخته وچنین گفتند : « میباید مسیو پریم برود ، و میخانه ها و مهمانخانه ها و مدرسه ها بسته شود » .

مسیو پریم یکی از بلژیکیان و سرگمرك آذربایجان میبود ، و مهمانخانه ها چون چیز نوینی میبود و ارمنیان و قفقازیان باز کرده ودر آنها باده نیز میفروختند، ملایان دشمنی میداشتند . مدرسه ها نیز همان دبستانهاست که این زمان چندتا در تبریز برپا میبود .

دو روز باین عنوان بازار ها بسته و شور و غوغا میرفت . محمد علیمیرزا که ولیعهد دولت وسر رشته کار های آذربایجان بدست او میبود ناگزیر شده « دستخطی » فرستاد بدینسان : « مجتمعین مسجد شاهزاده ، الساعه مسیو پریم را روانه گردانیدم ودستور دادم میخانه ها ، و مهمانخانه ها، ومدرسه ها را ببندند ، شما متفرق شوید » .

همینکه این نوشته خوانده شد طلبه ها بیرون ریختند ، ومیخانه ها، و مهمانخانه ها ، و دبستانها را تاراج کردند ، و آشوب و غوغای بزرگی برپا گردید . یکی از دبستانها که در این پیش آمد تاراج یافت دبستان « کمال » بود که ژاهبرش میرزا حسینخان میبود و روزنامه ای نیز بهمان نام مینوشتی ، و پس از این پیش آمد در تبریز نمانده و بقفقاز و مصر رفت .

مسیو پریم را که محمد علیمیرزا بیرون فرستاده بود در باسمنج مینشست ، و پس از ده و بیست روز که آشوب فرو نشست ، و طلبه ها و دیگران آن تاراج را کردند و پی کار های خود رفتند ، محمد علیمیرزا کالسکه فرستاد و او را بشهر بازگردانید ، و بجای او حاجی میرزا حسن مجتهد را ناگزیر کرد که در شهر نماند ، و او روانهٔ تهران گردید .

این پیش آمد ها در تیر ماه ۱۲۸۲ (ربیع الثانی ۱۳۲۱) بود . (۱)

(۱) این داستان را براون بکوتاهی نوشته ، ولی ما باین گشادگی از زبان آقای جواد ناطق آورده ایم .

بر افتادن اتابك و وزیر اعظمی عین الدوله

این ناخشنودی ها ماندن اتابك را بروی کار دشوار میگردانید . این مرد افزار کارش خوشرویی بامردم و دلجویی از هواداران خود ، و پول دادن بملایان و دیگران میبود ، وهمیشه با اینها کار خود را پیش بردی ، ولی این زمان آن افزار کند گردیده ، وکسانی بدشمنیش برخاسته بودند که پول نمیگرفتند و فریب نمیخوردند . این زمان در میان ملایان کسانی پیدا شده بودند که از چگونگی جهان آگاه میبودند ، و زیانهای کار های اتابك را بکشور نیك میدانستند ، و از دلسوزی و غیرتمندی باز نمی ایستادند . در تهران طباطبایی همچنان با اتابك دشمنی مینمود ، و چنین رخ داد که حاجی شیخ فضل الله نوری که از مجتهدان بنام وباشکوه تهران شمرده میشد و تازه از مکه بازگشته بود ، در دشمنی با اتابك با وی همراهی کرد . ازآنسوی درنجف آخوند ملامحمدکاظم خراسانی وحاجی میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) این زمان بنام شده بودند ، و اینانهم دلبستگی بکار های ایران نموده ، و رنجیدگی از کار های اتابك نشان میدادند ، وبکسانی درایران نامه مینوشتند . پس ازهمه ، روزنامهٔ حبل‌المتین که از اتابك زیان دیده و دشمنی سخت پیدا کرده بود ، با دست کارکنان خود ، چه درنجف وچه در دیگر جا ها بزیان اتابك میکوشید . سرانجام ناخشنودی علمای نجف کار خود را کرد و در همه جا پراکنده شدکه علمای نجف میرزا علی اصغر خان را « تکفیر » کرده اند ، واین بدلیری مردم افزود . ازآنسوی کسانی در دربار باشاه بگفتگو درآمدند وچگونگی را باو رسانیدند و در بدخواهی با اتابك پافشاری نمودند .

در تاریخ بیداری مینویسد : مظفرالدینشاه بامردان درباری بسکالش نشست و با آنان چنین گفت : من از برداشتن امین‌السلطان باك نمیدارم، جز آنکه میترسم از این پیش آمد رشته کار ها از هم‌گسلد . عین‌الدوله و برادرش سپهسالار زبان دادند که کار ها را نیك راه برند و نگزارند رشته از هم‌گسلد .

کوتاه سخن : در آخر های شهریور ۱۲۸۲ (دههٔ سوم جمادی - الثانیه ۱۳۲۱) بود که اتابك از کار افتاد ، و عین‌الدوله بنام « وزیر



پ ۷
مظفرالدین شاه با عین‌الدوله

اعظم » بجای وی نشست . اتابك در ایران نماند و روانهٔ اروپا گردید. در همان روز ها نوشته ای با مهر و دستینهٔ علمای نجف پراکنده گردید که اتابك را « کافر » میخواند . گفته اند : این نوشته را سید محمد علی برادر دارندهٔ حبل المتین که در نجف میبود ساخته ، و از خود نوشته هم ساختگی آن پیداست ، و ما اینك آنرا در اینجا میآوریم :

باسمه تبارك و تعالی

برقاطبه اهل اسلام سیما ساکنین ایران مخفی نماندکه تسلیطکفر واستیلاء اجانب بر نفوس محترمه اسلامیه و بخشیدن حریت بفرقه ضاله بابیه خذلهم الله واشاعه منکرات وابأحه بیع مسکرات درایران بحدی رسیدهکه جای توقف و مجال تأمل باقی نمانده و یوما فیوما در تزاید و آنچه در مقام تدبیر و دفع این غوایل هائله شده اثری ندیدیم و این نیز برما ثابت و محقق گردید که تمام این مفاسد مستند بشخص اول دولت علیه ایران میرزا علی اصغر خان صدر اعظم است و پادشاه اسلام اعلیحضرت مظفرالدین شاهنشاه ایران خلدالله ملکه در نهایت دین داری ورعیت پروری و غایت اهتمام را درحفظ حدود مسلمین داشته و دارد وتمام این مفاسد را این شخص خاین دولت وملت اسلام بران ذات اقدس اغفال نموده چاره جز اظهار ما فی الضمیر ندیدیم ـ لهذا برحسب تکلیف شرعی وحفظ نوامیس اسلامی که بر افراد مسلمین فرض عین است به خباثت ذاتی و کفر باطنی و ارتداد ملی او حکم نمودیم تاقاطبه مسلمین وعامه مؤمنین بدانندکه ازاین وبعد مس بارطوبت میرزا علی اصغر خان جایز نیست و اوامر ونواهی او مثل اوامر ونواهی جبت وطاغوت است ودر زمرهٔ انصار یزیدبن معاویه محشور خواهد بود قوله تعالی لن یجعل‌الله للکافرین علی‌المسلمین سبیلا اللهم انا نشکوالیك فقد نبینا و غیبة و لینا بتاریخ ۲۱ جمادی الثانی سنه سنه ۱۳۲۱ الاحقر محمد الشربیانی (مهر) الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی (مهر) محمد حسن المامقـانی (مهر) الجانی نجل المرحوم میرزا خلیل (مهر) (۱)

---

(۱) از این نوشته پیکره هایی (گویا در استانبول) برداشته و بهمه جا فرستاده اند ، و نسخه ای از آن نزد آقای ضیاء الدین نوریست که ما از روی آن بدانسانکه بود آوردیم . در تاریخ بیداری نوشته یکی

دستگیری طلبه ها

عین‌الدوله بکار آغاز کرد ، وچون در زمان اتابك یکی از نکوهندگان کار های او میبود مردم امید ها به نیکوکاریش بستند ، و از آنسوی او نیز بدلجوییهایی کوشید . چنانکه بشیخ یحیی که تا اینهنگام در اردبیل میبود و در سایهٔ نگهداری شاهزاده امامقلی میرزا حکمران آنجا زنده مانده بود پرك بازگشت بتهران داد . نیز آمدن حبل المتین و دیگر روزنامه های فارسی را بایران که از چهار سال باز جلوگیری میشد آزاد گردانید ، و بلکه چنانکه میگویند خواست اداره حبل المتین را بتهران آورد ، ولی دارنده اش خرسندی ننمود. از این پروا ها وپشتیبانیها بود که حبل المتین بیکبار هوادار عین الدوله گردید ، و بلکه میباید گفت خود را باو فروخت . (چنانکه باز خواهیم نمود) .

در همانروز ها یکداستان شگفتی در تهران رو داد . گفته ایم در شهر های ایران مدرسه های بزرگی برای طلبه ها بودی . این طلبه ها که بیشترشان از روستا ها یا از شهر های دیگر آمدندی و خانه هاشان همان مدرسه بودی از ماهانه ای که از درآمد « موقوفات » مدرسه بهر یکی داده شدی زیستندی ، و راه درس خواندنشان آن بودی که هرچند تنی ، با هرگروهی بخانهٔ یکی از مجتهدان رفتندی ، و ازو درس فقه و اصول و منطق ومانند اینها خواندندی ، وگاهی نیز تنها برای بستگی پیدا کردن و پول گرفتن از مجتهدی یا امامجمعه ای برسر اوگرد آمدندی . رویهمرفته افزار کار مجتهدان ، یا بهترگوییم : « سپاه شریعت » اینان

از انگیزه های برافتادن اتابك این نوشته بود . ولی تاریخ نوشته چند روز پیش از برافتادن اتابك است ، و این نشدنیست که یك نوشته در چند روز در نجف نوشته شود ، ودر استانبول یا درشهر دیگری پیکره ها از آن برداشته گردد ، و بتهران بیاید و بدست مردم بیفتد و نتیجه دهد . بیگمان این پس ازرفتن اتابك ، بتهران رسیده . ولی گفتگو از « تکفیر » اتابك که دشمنانش پراکنده کرده بودند از پیش ازآن در میان بود ، و علمای نجف نیز بیزاری ازو مینمودند ، و اینست در برابر این نوشتهٔ ساخته هم خاموشی گزیده اند .

بودندی .

تهران هم مدرسه های بزرگی با « موقوفات » بسیار میداشتی ، و در این زمان چنین رو داد که میانهٔ طلبه های مدرسهٔ محمدیه (در بازار) ، با طلبه های مدرسه صدر (در جلو خان مسجد شاه) کشاکش و زد و خوردی رخ داد . چون مدرسهٔ محمدیه « موقوفات » بیشتر میداشت طلبه های مدرسهٔ صدریه میکوشیدند بآنجا دست یابند ، و خود بنشینند، وکسانی از ملایان بزرك هم پشتگرمی بایشان میدادند . بهرحال پیش‌آمد چون کوچك بود عین‌الدوله پروا ننمود . ولی هواداران اتابك که خواهان آشوب میبودند ، و برخی ملایان هوسباز که آرزوی نام در آوردن و سروری فروختن میداشتند فرصت بدست آوردند و بآتش دامن زدند .

در تاریخ بیداری نامهای سید علی اکبر تفریشی ، و پسر او ، و حاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه ، و امیر خان سردار ، و سالارالدوله، و شعاع‌السلطنه ، و دیگران را میبرد ، که از اینسو یا از آنسو هواداری مینموده اند . کوتاه سخن آنکه دوباره زد وخوردی میان طلبه ها درگرفت که با دگنك و قمه بجان همدیگر افتادند وکسانی کوفته گردیده ، و یا خسته شدند ، و بروی زمین ماندند .

حکمران تهران بدستگیری سر دستگان پرداخت ، ولی یکی از آنان که معتمد الاسلام رشتی بود ، بخانهٔ سید عبدالله بهبهانی که ازشمار مجتهدان بنام میبود پناهید ، و شادروان بهبهانی او را نگهداشت .

از این رفتار ، طلبه های مدرسهٔ صدر از بهبهانی رنجیدند، وچون امامجمعه نیز پشتگرمی بآنان میداد ، بیباکانه بر آن شدند که از بهبهانی کینه جویند ، و شبی بهنگامیکه بهبهانی از جلو مسجد شاه میگذشت ، دسته ای از طلبه ها با دگنك و قداره بیرون ریخته برسر او و همراهانش تاختند . در تاریخ بیداری مینویسد : استر آقا رم خورده او را ، بی‌آنکه آسیبی ببیند، بخانه رسانید . ولی دیگران گفته اند اوراهم زدند .

عین‌الدوله چون بهبهانی را هوادار اتابك میشناخت و ازو رنجیده میبود ، و باشد که خود در نهان دست در پیش آمد میداشت ، باین هم پروا ننمود . ولی چون یکدسته از ملایان به پشتیبانی بهبهانی برخاستند

و پافشاری نمودند ، عین‌الدوله ناگزیر شد بکاری برخیزد ، و از ملایان زبان گرفت که میانجیگری ننمایند ، و آنگاه دستور دستگیری طلبه ها را داد ، و برای آنکه سختی خود را در کارها بمردم نشان دهد و چشمها را بترساند سختگیری بسیار نمود ، چهارده تن از طلبه ها را دستگیر ساختند ، بدینسان :

شیخ احمد خراسانی ، شیخ علی اکبر اشتهاردی ، شیخ بابا اشتهاردی ، شیخ اسماعیل رشتی ، حاجی میرزا آقا همدانی ، شیخ جعفر تنکابنی ، سید حسین قمی ، سید تقی قمی ، شیخ علی خمامی ، سید عزیزالله قمی ، سید علی قمی ، شیخ ابوطالب قمی ، بدالله قمی ، شیخ عبدالحسین همدانی .

اینانرا که گرفتند ، همه را در گاری نشاندند ، وپانصد سواره همراهشان گردانیدند ، و از خیابانهای تهران گذرانیده ، بلشکرگاه که در بیرون شهر میبود برده ، و در آنجا بهمگی چوب زدند ، وپس ازیکی دو روز ، همه را بسترها نشانده ، و هر هفت تن را بیك زنجیری بستند ، و روانهٔ اردبیل گردانیدند .

این رفتار عین‌الدوله بمه گران افتاد ، تا آنروز چنین رفتاری با طلبه ها دیده نشده بود ، آنروز مردم بملا وطلبه ارج بسیار نهادندی ، بویژه اگر سید بودندی ، و بگمان بسیاری از ایشان اگر کسی بکفش آخوند کفشکه گفتی ، کافر گردیدی .

درتهران و دیگر جاها رنجیدگی بسیار نمودند ، ودر زنجان مردم بازارها را بسته بر آن شدند که بریزند و دستگیران را از دست سواران دولتی بگیرند . سواران ناگزیر شدند از بیرون شهر درگذرند . (۱)

در تهران بهبهانی پیام بعین‌الدوله فرستاد که من از شما سپاسمندم، وطلبه ها را هم آمرزیدم ، آنانرا آزاد گردانید . عین‌الدوله با بیپروایی پاسخ داد : من آنانرا بپاس دلخواه آقا نگرفتم که او سپاسمند باشد ، و چون خواست آزادشان گردانم . این پاسخ رنجش بهبهانی را ازعین‌الدوله بیشتر گردانید .

(۱) سرانجام پس از دو ماه نیز در سایهٔ پافشاری زنجانیان بود که عین‌الدوله آنانرا آزاد گردانید .

این پیش آمد در مهر ماه ۱۲۸۲ (رجب ۱۲۲۱) ، و نخستین داستانی بود که چگونگی رفتار عین‌الدوله و اندازهٔ خود کامگی او را نشان داد .

پیمان گمرکی با روسیان و تعرفهٔ نوین

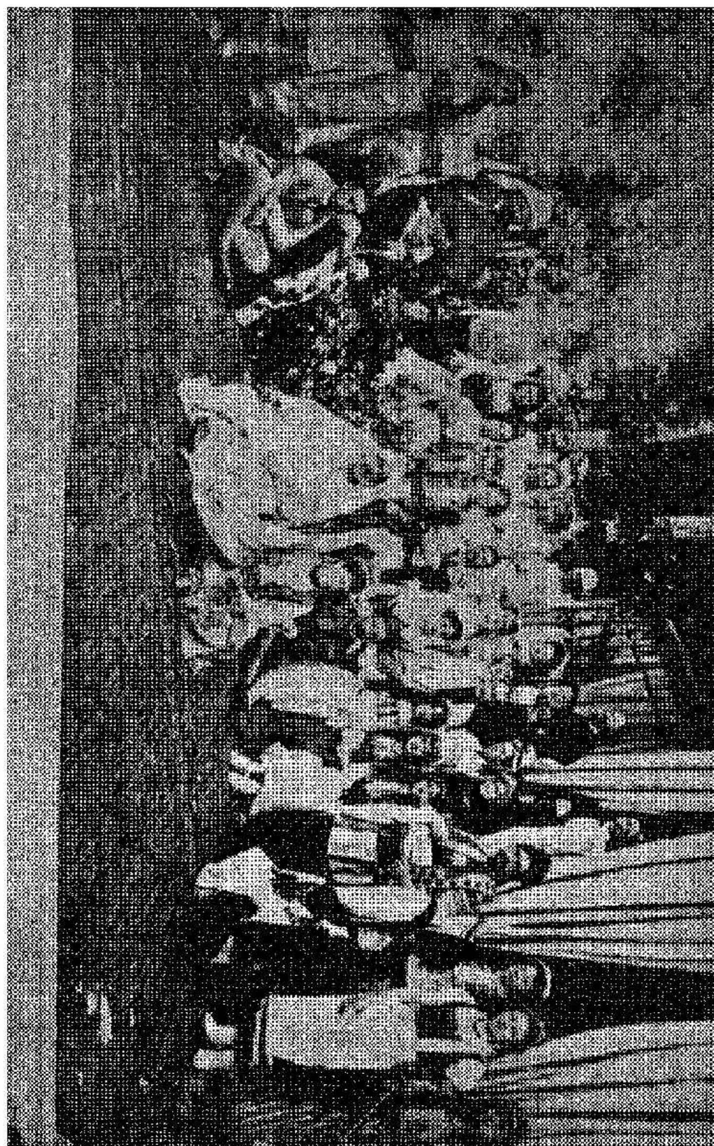
امین‌السلطان رفته ولی نتیجه های بدخواهی او باز میماند ، ودر زمستان همین سال پیمان گمرکی که باروسیان بسته شده ، و تعرفهٔ نوین گمرکی که از روی آن درست گردیده بود ، بیرون آمد . این پیمان ، با دست نوز آماده گردیده و درسال ۱۲۸۰ (۱۳۱۹) ، پس از بازگشت شاه از سفر دوم اروپا ، دستینه بآن نهاده شده ، و در ۱۲۸۱ (۱۳۲۰) ، پیمان نامه ها بهمدیگر داده گردیده ، ولی بکار بستن آن باز مانده بود که از بهمن ماه اینسال ۱۲۸۲ بآن برخاستند .

این پیمان و تعرفه یکسره بزیان ایران ، و نتیجهٔ آن این بایستی بود که اندکی افزار سازی و پارچه بافی و مانند اینها که ایرانیان می داشتند از میان رود ، و کار داد و ستد و بازرگانی از رونق افتد ، و کشاورزی و گله داری نیز آسیب بیند ، و درپایان ، آن باشد که مردم ایران دست بسته و بیکار مانده ، وبشهر های قفقاز و دیگر جاها کوچند ، ویا درکشور خود بسختی افتاده و از ناچاری بهمسایهٔ بیگانه گرایند .

اگر کسانی میخواهند ازچگونگی این پیمان وتعرفه ، وازخواستهاییکه همسایه شمالی را از بستن آن بوده ، و از زیانهاییکه بایران میرسانیده آگاه گردند ، کتاب «استقلال گمرکی ایران» (۱)را بخوانند .

در این کتاب یك راز را آشکار گردانیده ، و آن اینکه پیمان و تعرفه از چند سال پیشتر آماده گردیده بوده است ، و ما ازاینجا پی برازهای دیگری برده ، میفهمیم که گفتگوی این از زمان شادروان امین‌الدوله آغاز شده ، و میتوانیم گفت که یکی ازانگیزه های افتادن امین‌الدوله ناهمداستانی آن با این پیمان و تعرفه بوده . نیز میفهمیم که آن پیشرفت تند نوز ، و رسیدن او به « وزیری گمرکات » ، زمینه سازی

(۱) نوشتهٔ آقای رضای صفی نیا ـ در سال ۱۳۰۷ در تهران بچاپ رسیده .



برای چنین پیمانی بوده. رویهمرفته میباید گفت: همسایهٔ شمالی ازسست نهادی شاه، و از ناپاکی امین‌السلطان، و ناآگاهی توده فرصت یافته، خواست خودرا با دست بلژیکیان و دیگران پیش میبرده.

بی انگیزه نیست که شوستر، نوز را، افزار دست روس و «نگه داشتهٔ بنام» او میشمارد، و باز بی انگیزه نیست که صفی نیا مینویسد: «امضای این قرارداد ضربت سختی بود که پس از عهدنامهٔ ترکمان چایی باستقلال ایران وارد شد».

این خود ننگیست که یك پادشاه یا یك صدر اعظم، چنین کار ارجداری را، که آبادی کشور یا ویرانی آن را نتیجه دادی، بیك بیگانهٔ ناآزموده ای سپارد. نوز اگر هم پیمانی بسود ایران بسته بودی، باز گناه مظفرالدینشاه و اتابك، در واگزاردن چنین کاری باو، در خور آمرزش نبودی.

این تعرفه برای کالا هاییکه از روسستان بایران آمدی بدهی کم، و برای کالا هاییکه ازایران بروسستان رفتی، یا از هندوستان وفرانسه و دیگر جا ها بایران آمدی بدهی بسیار، بسته بود، واز اینرو نه تنها بزیان ایران بلکه بزیان همهٔ کشور های دیگر نیز میبود، و از اینرو انگلیسیان سخت آزردگی نمودند، ودولت ناگزیر شد چند ماه نگذشته باآنان نیزپیمان و تعرفهٔ نوینی بندد، و اززیان بازرگانان ایشان جلو گیرد.

ولی زیان ایرانیان همچنان باز ماند، و میبایست بسوزند و بسازند، واین تعرفه مایهٔ دیگری برای رنجیدگیها و ناخشنودی های مردم گردید. بویژه با دژ رفتاریهاییکه نوز و دیگر بلژیکیان مینمودند ومردم را سخت میآزردند.

سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲)، در سایهٔ چیرگی عین‌الدوله بآسودگی گذشت، ولی در پایان آن در تهران یکداستانی رو داد، و آن اینکه پیکره ای از نوز ودیگر بلژیکیان بدست افتاد که زنان و مردان بزمی

پیکرهٔ ۸ همانست که نوز را بارخت ملایی نشان میدهد و مایه هیاهو بوده. کسان دیگری از زن و مرد که دیده میشوند همه از بلژیکیان و زیردستان نوز میباشند.

(بال) ساخته اند، و هر یکی از مردان رخت دیگری (از رخت های گوناگون ایران) بتن کرده اند، و خود نوز «عمامه» بسر گزارده و همچون ملایان «عبا» بدوش انداخته.

این بزم در دو سال پیش بوده، ولی این زمان که از یکسو مردم ازگمرك وکارکنان بلژیکی آن سخت آزرده میبودند، وازیکسو بهبهانی از عین‌الدوله رنجیدگی میداشت، واز یکسو کارکنان اتابك بیکار نایستاده از عین‌الدوله بکار شکنی میکوشیدند، این پیکره را پیدا کرده، و چون محرم فرا رسیده و بازار ملایان گرم خواستی بود، بدست آنان دادند، و آنان بدستاویز اینکه نوز «باسلام استهزاء و بعلماء توهین کرده» بناله و نکوهش برخاستند. نخست خود شادروان بهبهانی در خانهٔ خود، بالای منبر یاد بدرفتاریهای نوز را کرده و در پایان سخن این داستانرا بمیان آورد، و چنین گفت که میباید از مظفرالدینشاه برداشتن نوز را خواست. سپس ملایان دیگری از صدرالعلماء، و حاجی شیخ مرتضی (پسر میرزای آشتیانی)، و شیخ محمد رضای قمی، وسید احمد طباطبایی (برادر شادروان طباطبایی)، پیروی نمودند، و هر یکی در بالای منبر بدگوییها از نوز کردند. تا نشستهای محرمی بپایان رسد این هیاهو برپا بود، ودر اینمیان سال ۱۲۸٤ (۱۳۲۳) که جنبش آزادیخواهی از آن میآغازد، فرا رسید.

عین‌الدوله، باآن بیپروایی و برتریفروشی که میداشت، باین هیاهو ارجی ننهاد، وشاه نیز پروا ننمود، ونتیجه ای در بیرون از آن ناخشنودیها و بدگوییها دیده نشد، وچون محرم بپایان رسید هیاهو نیز فرو نشست، ولی خواهیم دید که دنبالهٔ آن بریده نشد، واز همین زمان بود که پیمان همدستی میانهٔ شادروان بهبهانی وطباطبایی بسته گردید، وجنبش آزادیخواهی سرچشمه گرفت که ما ازآن درگفتار دوم سخن خواهیم راند. دراینجا، در پایان گفتار برای روشنی تاریخ بچند سخن دیگری میپردازیم:

پیشرفت دبستانها

چنانکه دیدیم اندیشهٔ اینکه باید درکشور قانونی باشد و زندگی از روی آن پیش رود، اززمان حاجی میرزا حسینخان سپهسالار آغازید. از پیش از آن، ما از چنین

اندیشه ای در میان ایرانیان ، آگاهی نمیداریم . سپس هم نخستین تکان در توده و آغاز بیداری در میان مردم از پیش آمد « امتیاز توتون و تنباکو » پیدا شد . باید گفت این تکان درمردم ایران فرو ننشست ، و ازهمان زمان،بیداری مردم، ودلبستگی آنان بکارهای توده وکشور، دریك راه پیشرفت افتاد ، و با یك تندی که کمترگمان رفتی رو به روییدن و بالیدن گزاشت .

نشان این ، نخست رواج روز افزون دبستانهاست . زیرا چنانکه گفتیم دبستان درایران ازسال ۱۲۷۵ (۱۳۱٤) آغازید ،که امین الدوله با دست رشدیه ، نخست در تبریز ، و سپس درتهران، آنرا بازکرد . در تهران تا دیری تنها یك دبستان (رشدیه) میبود ، ولی پس از زمانی ، در سایهٔ روآوردن مردم دبستانهای دیگری بنیاد یافت . نخست برخی از ملایان ، دراینجا هم دشمنی مینمودند ، وکسانی ازآنان میخواستند بهواداری از الفبای کهن کتاب نویسند ، ولی در اینمیان دوتن از ملایان نیکنام، خود پشتیبان دبستان گردیدند : یکی ازآن دو ، شادروان شیخ هادی نجم آبادی بود که خود مرد دانشمند و آزاد اندیشه و نیکی میبود ، و پس از برافتادن امین الدوله سرکشی و پشتیبانی بدبستان رشدیه و نگهداری آن را بگردن گرفت ، و دیگری شادروان سید محمد طباطبایی بود که خود بنیاد دبستانی بنام « اسلام » نهاد وتا توانست از هواداری و واداشتن مردم بهواداری باز نایستاد . پروای این دو تن بکار دبستان زبان دیگرانرا بست ، و باهمه روگردانی که اتابك ازاین کار میداشت و ناخشنودی خود را پوشیده نمیداشت ، دبستانها سال بسال بیشتر میگردید ، و ما میبینیم در سال ۱۲۷۹ که چهار یا پنجسال از آغاز پیدایش دبستان میگذشت ، بیست و یك دبستان برپا میبوده (هفده در پایتخت ، و چهار در تبریز و بوشهر و رشت ومشهد) ، و اینها همه پدید آوردهٔ خود مردم بوده ، و در رفتش را نیز آنان میداده اند ، و دولت را پایی در میان نبوده .

انبوهی از مردم زیان بیسوادی را دریافته ، و از آنسوی جدایی‌را که میانهٔ دبستان و مکتب میبود با دیده میدیدند ، و این بود با دلخواه و آرزو رو بآن میآوردند . یکی از کار های نیك این میبود که درپایان

سال ، بهنگام آزمایش شاگردان ، درحیاط دبستان جشنی برپا نموده ، و پدران شاگردان وکسان دیگری‌را میخواندند . و اینان از دیدن آنکه یك بچهٔ کوچك ، در دو سه ماه که الفبا خوانده ، نوشتن یاد گرفته و هر کلمه که گفته میشود بیغلط بروی تخته سیاه مینویسد ، و شاگردان بزرگتری ، کشورهای اروپا وامریکا را بنام میشمارند وازهرکجا آگاهیهایی میدهند ، سخت شادمان میگردیدند ، وبدلخواه دست دهش باز میکردند ، و بسیار رخ میداد که در رفت یکساله یکدبستانرا مردم در همان نشست جشنی میدادند . (۱)

تاسال ۱۲۸۵ که‌مظفرالدینشاه مشروطه‌را داد دبستان رواج بسیار یافته ، وکمتر شهری بود که یك یا دو دبستان یا بیشتر در آن نباشد . دلبستگی مردم باینها بجایی رسید که کار بگزافه اندیشی کشید ، وبسیاری از ایشان چنین پنداشتند که تنها چارهٔ درد های کشور همان دبستانست ، و چون جوانانی از آنها بیرون آیند همهٔ درماندگیها از میان خواهد برخاست . هر زمان که جشنی میگرفتند آگهی از آن در روزنامه ها مینوشتند و شادمانیهای بی اندازه مینمودند ، و نوید ها بخود میدادند . بجایی رسید که احمد بیك آقا یوف نویسندهٔ روزنامهٔ « حیات » قفقاز، که خود مرد دانشمندی میبود و بکار های ایران دلبستگی نشان میداد، بزبان آمد و خامی این اندیشهٔ ایرانیان را باز نمود . (۲)

درگفتگو ازدبستانها میباید یادی هم ازحاجی زین العابدین تقیوف کنیم . این مرد یکی از توانگران بنام جهان و خود مرد رادی میبود و دهشهای بجا مینمود ، ودر سال ۱۲۷۹ ، با دست « انجمن معارف » ارمغان شایانی بدبستانهای نو پدید ایران فرستاد بدینسان که یك رشته نقشه های بزرك دیواری ، و دفتر ها برای نوشتن شاگردان ، و برخی کتابها در بیست و یك بسته ، برای بیست و یك دبستان ایران ارمغان

(۱) اینگونه جشن های باشکوه گرفتن ، و پول ازمردم دریافتن، چند سال پس از آغاز مشروطه هم رواج میداشت .

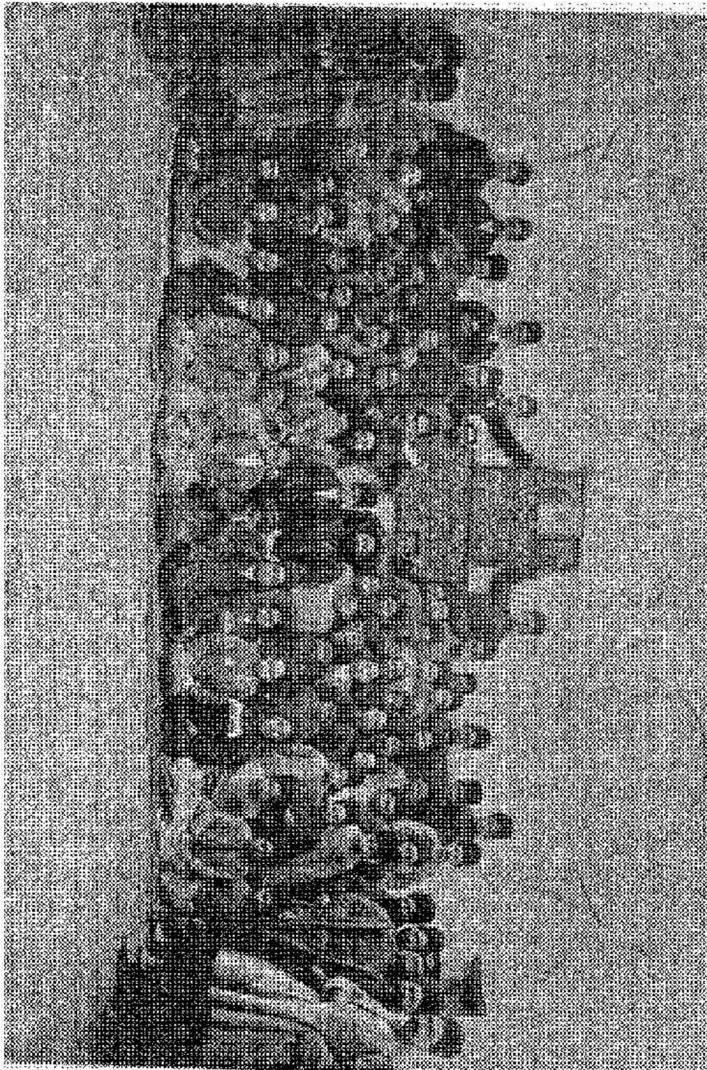
(۲) آن گفتار « حیات » را آقای جعفر خامنه ای ازترکی ترجمه کرده و در یکی از شماره های حبل المتین کلکته بچاپ رسیده .

کرده، و چهار هزار منات برای دبستان رشدیه، و پانصد منات برای دبستان سادات پول فرستاد.

فزونی روزنامه‌ها نشان دوم آن پیشرفت فزونی روزنامه ها، و رو آوردن مردم بخواندن آنهاست. چنانکه گفتیم پیش از آن زمان روزنامه ها بیشتر دولتی بودی، وما جز ازآنها تنها «اختر» استانبول، و «حکمت» مصر، و«قانون» لندن را میشناسیم. اما پس از آغاز آن تکان و پیشرفت، چند روزنامه دیگری پدید آمد، که بنامترین آنها «حبل المتین» کلکته، و «تربیت» تهران، و «ثریا» و «پروش» مصر، و «الحدید» یا «عدالت» تبریز بود.

اینها، اگر از نویسندگانشان گفتگو کنیم، برخی نیك و برخی بد میبودند. نیکی نویسندگان اختر را یاد کرده ایم. گفتار های این روزنامه مایهٔ بیداری کسان بسیاری گردیده. حاجی میرزا حسن رشدیه که بنیادگزار دبستانهاست، میگوید مرا برفتن بیروت ویادگرفتن شیوه نوین آموزگاری یك گفتاری از اختر برانگیخت. روزی با پدرم آنرا میخواندیم دیدیم نوشته: در اروپا از هزار تن ده تن بیسوادند، ولی درایران از هزار تن تنها ده تن با سواد میباشند، و انگیزهٔ این، بدی شیوهٔ آموزش، و دشواری درس الفباست. باید در ایران دبستانهایی بشیوهٔ اروپا بنیاد یابد. این نوشته درمن و پدرم سخت هنایید، ومنکه ملا زاده بودم و میبایست بنجف رفته درس ملایی بخوانم، باهمداستانی از پدرم روانهٔ استانبول ومصر وبیروت گردیدم، و دراین شهر بازپسین چگونگی آموزگاری نوین را یادگرفتم. این نمونه ایست که چگونه یکسخن پاکدلانهٔ راست کار خود را کند.

نویسندهٔ «حکمت»، میرزا مهدیخان تبریزی ازنیکانست. روزنامهٔ او را کم دیده ام، ولی ازنیکیش آگاه میباشم. اینمرد دانشمند میبود وکتابها نیز نوشته، و شعرهای «وطنی» نیز میسروده. درسال ۱۲۷۹ گویا، بتهران آمده، واتابك بااو پذیرایی و مهربانی دریغ نگفته، و لقب «زعیم الدوله» و سالانهٔ سیصد تومان برایش از شاه گرفته، ولی تا آنجا که ما میدانیم، اینها او را از راه نبرده است.



پ ۹

از«قانون» ونویسندهٔ آن‌میرزا ملکم خان درپیش گفتگوداشته ایم .

نویسندهٔ تربیت یکشاعر درباری بوده ، و روزنامه اش نیز همچون دیوان یکشاعر درباری پر از ستایشهاست . مثلا نزد شعاع السلطنه رفته، وگفتار درازی درستایش او نوشته و چنین میگوید :

« پس ازاستیناس ، با حضرت گردون اساس ، یکوقت متذکر شدم و دیدم من با خرد خرده بین روبرو شده ام ، و با هوش سروش گفت وشنود مینمایم . گمان نمیکنم سن حضرت شاهنشاه زاده زیاده از شانزده و هفده باشد ، لیکن بآفرینندهٔ سنین و شهور ، و روشنی بخش ماه و هور ، بخاطر ندارم در مدت شصت سال عمر خود از خورد سال و سالخورد شخصی باین فطانت وذکاء دیده باشم . بنام ایزد ، نقاد سخن، کشاف سر ، جوهر درایت ، گوهر فراست ، مختصر با ضمیری بتابش آفتاب ، و خاطری ریزنده تر از سحاب ، از دقایق و حقایق مهام ملکی وامور دولتی تا لطایف و ظرایف ادبیات از شعر و انشاء و غیرها ندیدم نکتهٔ که نداند و نوشتهٔ که نخواند . . . »

ثریا ، نخست نوشتن آن با میرزا علیمحمد خان کاشانی بود و آوازه گفتار های تند آن بهمه جا میرسید ، ولی سپس او جدا گردید، و خود نامه پرورش را بنیاد نهاد و ثریا از اوج افتاد . سال ششم آن را که در سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲) در تهران چاپ شده و نویسنده اش سید فرج‌الله کاشانی بوده ، من دیده ام و روزنامهٔ بسیار پستی است .

یکی اززشتیهای این روزنامه کشاکشی است که با حبل المتین پیدا کرده ، و سخنان سبك و زشت بسیاری ، که خود دشنامست ، بدارندهٔ حبل‌المتین میشمارد . حبل المتین گاهی سخن ازقانون و « حکومت مشروعه » بمیان میآورد ، این در پاسخ آن مینویسد :

« در پادشاهیکه اسخی از تمام سلاطین سلف ، و اعدل ازملوك دادگستر جهانست، خرافات وترهات سلطنت مشروعه و غیرمشروعه چرا میبافی ، و هر آهنگر و عمله و بقال را محق در تدقیقات امور دولت

پیکره ۹ نشان میدهد نشست آزمایشی یکی‌از دبستانها را (دبستان بصیرت امیریه)که گویا در تهران بوده ..

میشماری . . . اینسخنان مشابه بکلام جن زدگانست چه سود بخشد . . . این بوالفضولیهای مردود ، از سید جمال معهود است ، تو سید جلال بی جمال چه میگویی ؟ ! »

اتابك كه رفته بود حبل المتین نکوهش ازو مینوشت . این در پرده هواداری از اتابك میکند، (و بیگمان از هواداران اتابك پول می گرفته) و چنین پاسخ میدهد :

«تخطئه اعمال هر يك از خدام آستان شاهنشاهی بآن ساحت‌قدس راجع میشود. چه رسد به تخطئه کسیکه یکقرن در دولت صاحب حکم و قلم بوده ، و برگزیده و امین دو پادشاه ذیجاه برگزیدهٔ عالم . . . پس باید گفت العیاذ بالله در یکقرن دو پادشاه بقدر حبل‌المتین ندانسته‌اند، و نه چنین است . يك پادشاه عقل چهل وزیر ، و يك وزیر عقل چهل مرد خردمند را دارد . ما مردم بازاری اسرار دولت ، و حکمت عملیه سلطنت را چه دانیم ؟ ! . »

پرورش ، سال نخست آن را که من دیدم ازبهترین روزنامه‌هاست. نویسندهٔ آن میرزا علیمحمد خان ، مرد با غیرت و دانشوری میبوده ، و گفتارهای تکان دهنده وتندی مینوشته . درسال ۱۲۸۹ که مظفرالدینشاه بار دوم بسفر اروپا رفت ، اینمرد هم از مصر روانه گردید ، و دراروپا وزیران و همراهان دیگر شاه را دید ، وگفتار های پرمغز نیکی برای نامهٔ خود نوشت .

الحدید ، نویسندهٔ آن سید حسینخان ازنیکانست و در روزنامه‌اش نیزکه سپس آنرا بنام « عدالت » نوشت ، از چاپلوسی خود داری کرده وگفتار های سودمند مینوشت .

حبل المتین

اما حبل المتین ، میباید ازآن جداگانه سخن رانیم.

این نامهٔ هفتگی از همه روزنامه های آنزمان بزرگتر ، و بنامتر میبود ، و در هندوستان چاپ شده و آزادی برای سخن راندن میداشت . یکی از چیزهایی‌که مایهٔ رواج آن گردید ، این بودکه حاجی زین‌العابدین تقیوف پول بسیاری فرستادکه روزنامه بعلمای نجف ودیگر جا بی پول فرستاده شود . ازاینجا پیوستگی میان روزنامه

و علماء پدید آمد، و شادروان شیخ حسن ممقانی، که اینزمان با فاضل شربیانی، دوتن «مرجع تقلید» میبودند، بستایش حبل‌المتین برخاست و مردم را بخواندن آن برانگیخت.

این روزنامه گفتارها در بارهٔ گرفتاریهای سیاسی ایران مینوشت، و دلسوزیها و راهنماییهای بسیار میکرد، و در پیش آمد وام از روس گفتار های تندی بچاپ رسانید، (بهمین انگیزه چهار سال ازآمدن آن بایران جلوگیری شد)، و بارها پیشنهاد قانون و «حکومت مشروطه» (یا مشروعه) نمود، و مردم دلبستگی بسیار باین روزنامه پیدا کردند، و نویسندهٔ آن سید جلال‌الدین کاشانی (مؤیدالاسلام) بنیکی شناخته میبود، ولی راستی را از سود جویان بوده، وبهرکجا که سودی برای خود امید میداشته کوشش بنیکی توده وکشور را فراموش‌می‌کرده.

ما در روزنامه اش چاپلوسیهای فراوان می‌یابیم. هرکسی که بسر کاری آمده، هنوز بکاری برنخاسته وآزموده نگردیده، بشیوهٔ شاعران، ستایش ازو میکرده. هنگامیکه نوز «وزیر گمرکات» گردید او چنین مینویسد: «جناب مسیو نوز اصلا از نجبای بلژیك، وشخصاً مرد درستکار و باکفایت، و مدت یکسالست از جانب دولت مدیر و مستخدم اداره گمرکات ممالك محروسهٔ ایران میباشد، مستقلا بعهدهٔ وزارت کل گمرکات ایران مباهی و مفتخر گشت» این نمونهٔ ستایشگریها وگزافه نویسیهای اوست. یکمرد بیگانه ناشناسی را بدینسان بالا میبرد.

ازمحمد علیمیرزای ولیعهد، و ارفع‌الدوله، وعین‌الدوله ودیگران ستایشهای گزافه آمیز بسیار میکرده، و چنانکه گفتیم چون عین‌الدوله وزیر اعظم گردید، این خود را بآن فروخت، و از آنزمان حبل‌المتین را جز«عین‌الدوله نامه» نتوان خواند، ومارفتار زشت اورا، باکوششهای شادروان طباطبایی وبهبهانی خواهیم نوشت.

در ایران روزنامه ها، چه پیش از مشروطه و چه پس‌از آن، راهی برای خود نمیداشتندی، واینست همیشه وارونه نویسیها میکردندی. حبل‌المتین باین آک هم گرفتار بود، و شما می بینید دراین شماره از دادگستری مظفرالدینشاه، یا ازکوششها و بیداریهای ولیعهدش محمد



پ ۱۰
عبدالرحیم طالبوف

علیمیرزا، ستایشهای بسیار نوشته، و در شمارهٔ دیگر بناله و فریاد از گرفتاریهای مردم ایران، و ستمگری حکمرانان، وویرانی و نابسامانی کشور پرداخته است.

راستی آنست که اینان میخواستند کوشش درراه ایران بنمایند، ولی در اینمیان خود هم نان خورند و پول اندوزند. این شیوهٔ انبوه کوشندگان میبود.

من دریك شماره از حبل‌المتین دیدم دوگفتاری از یکتن (یوسف زادهٔ همدانی) بچاپ رسانیده: یکی در ستایش «اتحاد اسلام» وواداشتن

مردم بآن ، و دیگری در ستایش « سوسیالیزم » و شمردن سودهای آنچنان زندگانی ،که نه نویسنده ناسازگاری آن دو راه را باهم دریافته، و نه چاپ کننده بآن پی برده.

جز از امین‌السلطان که زبان بحبل‌المتین زده بود ، از دیگران هرکسی وزیر شده ، چه پیش ازمشروطه ، وچه درزمان خرده خودکامگی، وچه در زمان التماتوم روس وبسته بودن دارالشوری، این روزنامه اورا ستوده و چاپلوسیها گفته .

این بوده چگونگی روزنامه ها در آنزمان . نیك و بد را باهم میداشته اند ، و اگر رویهمرفته را بگیریم سودمند میبوده اند ، ومیتوان یکی از انگیزه های تکان توده همین ها را شمرد . زیرا گذشته ازآنکه برخی از آنها نیك بوده و راهنماییهای سودمند میکرده ، بد ها نیز این سود را میداشته اند که ازکشور های اروپا ، و ازپیشرفت ونیرومندی آنها ، و از دانشها و اختراعها ، و مانند اینها سخن میرانده اند ، ومردم را آگاه میگردانیده اند ، و همینها مایهٔ تکان و بیداری میشده .

چنین رخ داد که درآن زمان نخست جنك ترانسوال و انگلیس برخاست ، و سپس جنك ژاپون و روس پیش آمد . تا چند سال این جنگها در میان بود ، و روزنامه ها داستانهای آنها را مینوشتند ، و بیدارشدگان با خشنودی ودلخوشی آنها را میخواندند و سخت میسهیدند. این داستانها در ایران ، کار بسیار کرده . دلیریهای یکمشت ترانسوالی ، و ایستادگیهای مردانهٔ آنان در برابر دولت بزرگی همچون انگلیس ، و شکستهاییکه چند بار بسپاه این دولت دادند ، و همچنین لشکر های آمادهٔ ژاپون ، و کاردانیهای سرداران ایشان ، و فیروزیهای پیاپی که می یافتند ، ایرانیان را تکان سختی میداد . ژاپون که تا چندی پیش گمنام بوده و در سایهٔ مشروطه و تکان توده باین جایگاه رسیده بود ، درس بزرگی بایرانیان می‌آموخت، وهمه را میسهانید . داستانهای این‌جنك چندان پراکنده گردید و شناخته شد که نامهای « پورت اتور » ، و « مارشال اویاما »، و« جنرال کروپاتکین » ومانند اینها زبانزد مردم گردید ، ومثلا اگرکسی برتری فروختی یا بخود بالیدی چنین گفتندی : « مگر پورت

آتور را کشاده ای که چنین میبالی ؟! . . » ، و بسیاری از نویسندگان گزافه نویسیهایی از میهن دوستی ژاپونیان ، واز نیکخویی ، وازخردمندی آنان مینوشتند . یکی ازسود های روزنامه ها ، چنانکه گفتیم ، این بود که مردم را از این پیش آمد های بزرك جهان آگاه میگردانید ، و از آنسوی رو آوردن مردم باینها نشان پیشرفت تکان و بیداری شمرده میشد.

کتابهای طالبوف و سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك

یك چیز دیگری که میباید از انگیزه های بیداری ایرانیان شمرد کتابهای طالبوف وسیاحتنامهٔ ابراهیم بیك میباشد . اینها نیز کار بسیاری کرده .

عبدالرحیم طالبوف ، از مردم تبریز ، و چنانکه خود نوشته پسر یك درودگری بوده که درجوانی بقفقاز رفته و در آنجا باکوشش و رنج دارایی اندوخته ، و پس ازآن درولادیقفقاز بگوشه نشینی پرداخته . اینمرد از دانشمندان میبود و ازفیزیك ، وشیمی ، و ستاره شناسی ، ومانند این آگاهی بسیار میداشت ، وکتابهایش بسیار است ، ولی خواست ما دراینجا دوکتاب اوست : یکی « کتاب احمد » ، و دیگری « مسالك المحسنین » .

درکتاب احمد که دوبخش است و پاکیزه بچاپ رسیده ، طالبوف با پسر پنداری خود احمد ، گفتگو میکند ، و دانشهایی با زبان ساده باو میآموزد ، و از پیشرفت اروپاییان و پس ماندن ایرانیان ، سخن بمیان میآورد ، وکتاب بسیار سودمند و شیرینی است .

درمسالك المحسنین چند تنی ازتهران ، بیك گردش دانشی برخاسته، و با افزار ودربایست آهنك قله دماوند میکنند . کتاب برای داستان این گردش است ، ولی نویسنده درآن میان ، ازچگونگی مردم وگرفتاریهای کشور، سخن‌ها میآورد وکتاب بسیار شیرین و سودمندیست .

یك ناآگاهی که در آن کتاب دیده میشود آنست که طالبوف این روی کوههای البرز را ، همچون آنروی دیگرش، جنگل و پردرخت دانسته ، ونه چنین است . برخی از ملایان ، چنانکه شیوهٔ ایشان بود ، طالبوف را « تکفیر » کرده و مردم را از خواندن کتابهای او باز میداشتند، ولی این جز نشان نادانی آنان نتواند بود .

اما سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك ، ارج آن را کسانی میدانند که آنروزها خوانده اند و تکانی را که در خواننده پدید میآورد بیاد میدارند . این کتاب داستان جوانی را از بازرگان زادگان ایرانی درمصر میسراید ، که بآرزوی دیدن میهن خود ، همراه لله اش یوسف عمو ، بایران آمده، و در پایتخت و دیگر شهر ها هر چه دیده ، از ناآگاهی مردم ، و سر گرمی آنان بکارهای بیهوده، وفریبکاریهای ملایان، وستمگریهای حکمرانان، و بی پروایی دولت ، و مانند اینها ، با زبان ساده و شیرینی ، وباآهنك دلسوزی ، برشتهٔ نوشتن کشیده . انبوه ایرانیان که درآن روز ، خو باین آلودگیها و بدیها گرفته بودند ، و جز از زندگانی بد خود بزندگانی دیگری گمان نمیبردند ، از خواندن این کتاب ، توگفتیی از خواب بیدار میشدند ، و تکان سخت میخوردند . بسیارکسان را توان پیدا کرد که ازخواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن بـه نیکی کشور آماده گردیده ، و بکوشندگان دیگر پیوسته‌اند .

در نتیجهٔ این هنایش او در خوانندگان ، بودکه به پراکنده شدنش در میان ایرانیان خرسندی نمیدادند و تا دیرگاهی مردم آن را در نهان خواندندی .

این کتاب درسه بخش است ، واین گفتگو ها در بارهٔ بخش یکم میباشد . دو بخش دیگر ، این جایگاه را نداشت ، و خود نیز دیر تر نوشته شده و چندان نتیجه از آنها برنخاست .

اما نویسنده اش ، درآنهنگام دانسته نبود ، ولی سپس که مشروطه داده شد و آزادی رو داد ، در بخش سوم آن نام حاجی زین العابدین مراغه ای ، از بازرگانان استانبول ، پدید آمد . کسانی باور نکردند که چنان کتاب پرمغزی از خامهٔ یك بازرگان ساده بیرون آمده باشد ، و برخی از دشمنان چنین گفتند که بخش یکم را میرزا مهدیخان (یکی از نویسندگان روزنامهٔ اختر) نوشته و بچاپ رسانیده بوده ، و پس از مرك او حاجی زین العابدین بخشهای دوم وسوم را نوشته ، و همه را بنام خود خوانده ، و دلیلی که بآن گفته خود یاد میکردند این بود که شیوهٔ نوشتن بخش یکم بشیوه گفتار های اختر بسیار میماند ، و از آنسوی

بخشهای دوم وسوم ، از هر باره با بخش یکم جداست . ولی این گفته ها درخور پذیرفتن نیست ، وبخشهای دوم وسوم که بیگمان ازحاجی زین العابدین است خود آگاهی وپرمایگی نویسندهٔ آنها را نشان میدهد ، واگر کمی جدایی با بخش یکم در میانست ، این در بسیارکتابها رخ دهد که همه بخشها بیکسان در نیاید .

آنچه توان پنداشت اینست که میرزا مهدیخان یا نویسندهٔ آگاه دیگری بحاجی زین العابدین یاوری کرده ، واین ازارج کوششهای حاجی نامبرده نخواهد کاست . ما اگر تنها چاپ کردن و پراکنده ساختن آن کتاب را ازحاجی زین العابدین بدانیم باید ارجشناسی ازو نماییم وبنامش در تاریخ جایی بازکنیم . تنها بچاپ رسانیدن چنین کتابی در آن زمان انگیزه نابودی چاپ‌کننده توانستی بود . این نه نیکست که برشك، نیکیهای کسانی را نپذیریم .

تنها خرده ای که بکتاب ابراهیم بیك توان گرفت ، آن شعر ها وگفته های بیهوده پراکنده است که بآخر بخش سوم افزوده شده . از این گذشته ما را گله ای هم از حاجی مراغه ای هست که در جای خود خواهیم آورد .

شعر های وطنی

چون میخواهیم هرآنچه بابیداری ایرانیان پیوستگی میدارد یاد کنیم میباید از چکامه های « وطنی » که برخی شاعران در آن زمانها سروده اند هم نامی بریم . ایرانیان از سالیان درازگرفتار شعر بوده اند ، واز این کار زیانهای بسیار برده‌اند. ولی‌گاهی نیز شعرهای بی زیانی سروده اند که ما ازآنها این چکامه‌های وطنی را میشماریم .

چون در میان آنکه با اندیشه های اروپایی و چگونگی زندگانی اروپاییان آشنا میگردیدند بعنوان «میهن» و « میهن دوستی » نیز آشنا میشدند ، کسانی چنین خواستند که چکامه هایی در آن زمینه بسرایند و درروزنامه ها پراکنده کنند . یکی ازنیکیهای روزنامه ها بچاپ رسانیدن اینگونه چامه ها و رواج دادن بآنها بود .

اگرچه چامه سرایان در ایران پیروی از « قافیه » نمایند ، و

دربیشتر شعرها تنها برای گنجانیدن یك كلمه ای (قافیه) جمله پردازند، و روشنتر گویم همیشه معنی را فدای سخن گردانند ، ودر این چکامه‌ها نیز همین رفتار را کرده اند ، و اینست شما می بینید در یك چکامهٔ سی بیتی که سروده شده بیش از چهار یا پنج معنای درستی نیست ، با اینحال خود کار نیکیست و بسیار بهتر از پرداختن بغزلهای بی مغز بوده ، و اینست مانمونه هایی را از آنها در اینجا یاد میکنیم .

یکی از آن شاعران ، حاجی محمد اسماعیل منیر مازندرانی بوده . (گویا در تجن و آن پیرامونها میزیسته) ، و او را چکامه هایست و در یکی میگوید :

عنکبوت ار لانه دارد آدمی دارد وطن ،
عنکبوت آسا توهم دور وطن تاری بتن
بهر حفظ لانهٔ خود می تند تار عنکبوت
زعنکبوتی کم نه ، ای غافل از حفظ وطن.
عقل کل مهر وطن را معنی ایمان شمرد
معنی ایمان بود مهر وطن بی ریب و ظن
شیخ اگر معنی وطن نشناخت معذورش بدار
این وطن نامش بود ایران ، بیا بشنو زمن

در دیگری میگوید :

دشمن گرفته دور بدور دیارتان
ای قوم ازچه نیست جوی ننگ وعارتان ؟!..
یاد آورید همت آن خفتگان خاك
اسلاف با شرافت عالی تبارتان
. . . .
. . . .
تا بارتان شراب شد و کارتان قمار
بیدرد و عار گشته صغار و کبارتان
در ملکتان بسیر بدند اهل شرق و غرب
در ملك غیر سیرکنان شهریارتان



پ ١١
سید جلال‌الدین دارندهٔ حبل‌المتین

دیگری از آن شاعران ، میرزاحسنخان بدیع (١) بوده که در بصره وخوزستان میزیسته ، و او را هم چکامه هایست ودر یکی میگوید:

چرا نمینگری حالت فکار وطن ؟ !   چرا نمیشنوی ناله های زار وطن ؟!.

میرزا مهدیخان حکمت و طالبوف را نیز از این چامه ها هست ، ولی چون خواستما آوردن همهٔ آنها نیست باین چند نمونه‌بس میکنیم.

---

(١) دو سال پیش در تهران بدرود زندگی گفت .



گفتار دوم

جنبش مشروطه خواهی چگونه پیدا شد؟..

در این گفتار سخن رانده می شود
از پیش آمد های ایران از آغاز
جنبش مشروطه خواهی تا داده
شدن فرمان مشروطه .

همدستی دو سید درپایان سال ۱۲۸۳ (نیمه دوم اسفند) ، که محرم ۱۳۲۲ فرا رسیده بود ، درتهران در بسیاری از منبر ها گله و بدگویی از نوز میشد . پس ازبستن آن پیمان وتعرفه، نوز ، بجای آنکه کیفر بیند واز کشور رانده شود ، روز بروز بجایگاهش افزوده میگردید ، چنانکه این زمان ، گذشته از وزیری گمرکات ، وزیر پست و تلگراف ، و رییس تذکره هم گردیده ، و در « شورای دولتی » نیز یکی از باشندگان میبود ، وخود دژرفتاری بسیار با مردم نموده ، در اداره تا میتوانست کار ها را جز بارمنیان نمیسپرد . گفته میشد ازنژاد جهود است .

مردم سخت آزرده میبودند ، و بهبهانی وپیروان او فرصت یافته، وآن پیکره را که گفتیم نوز را با « عمامه » و « عبا » نشان میداد

دستاویز گرفته ببدگویی برخاستند ، وکسانی از پیکره نسخه های بسیار چاپ کرده میان مردم پراکنده گردانیدند .

در بیرون ، افتادن نوز خواسته میشد ، ولی از درون ، بهبهانی به برانداختن عین الدوله میکوشید . چون چند سال پیش ملایان امین السلطان را برانداخته بودند کنون این ، برانداختن جانشین او را میخواست .

چنانکه گفتیم شاه وعین الدوله باین هیاهو پروا ننمودند ، وبیگمان نوز نیز جز از در ریشخند نیامد ، و چون روز های محرم بپایان رسید هیاهو هم فرو خوابید . ولی درنهان ، بهبهانی دنبالهٔ کوشش را میداشت، و برای نیرومندی خود آرزوی همدستی با یکی از علمای بزرگ تهران میکرد ، و در همین روز ها بود که میانهٔ او با شادروان سید محمد طباطبایی همدستی پیدا شد .

در تاریخ بیداری چنین مینویسد : « معتمد الاسلام رشتی ازطرف آقای بهبهانی آمد خدمت آقای طباطبایی که قول همراهیرا از ایشان بشنود ، جنابش در اول او را مأیوس فرمود ، ولی درآخر فرمود اگر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیل کنند وغرض شخصی درکار نباشد من همراه خواهم بود . از آنجا رفت منزل حاجی شیخ فضل الله ، از آنجا بکلی مأیوس گردید . بلکه شیخ معتمد الاسلام را ترسانید که تورا چه بااین رسالت ؟!.. برفرض عین الدوله متعرض سید نشود ولی تورا تمام و معدوم خواهد نمود . از آنجا رفت منزل حاجی میرزا ابوطالب زنجانی ، او هم دراول امر معتمد الاسلام را ترسانید ، ولی در آخر قول داد که بی طرف باشد ، نه همراهی کند و نه مخالفت نماید . پس ازآن حاجی شیخ عبد النبی را ملاقات نمود . مشار الیه گفت من باید خودم با جناب آقا سید عبدالله ملاقات نمایم . معتمد الاسلام گفت مکان و زمان ملاقات را معین نمایید . جواب داد من که بخانهٔ آغا سید عبد الله نخواهم آمد ، ایشان هم اگر بخواهند منزل من بیایند خبر بعین الدوله میرسد واز من خواهد رنجید ، بالاخره قرار براین شد که در خارج تهران ، در ابن بابویه از یکدیگر ملاقات نمایند .

پس از اطلاع ، جناب آقا سید عبدالله فرموده بود همان آقای

طباطبایی بامن باشد ،مرا کافی است ، شیخ عبدالنبی که قابل وداخل آدمی نیست . حاجی میرزا ابوطالب هم اگر مخالفت نکند مرا بس است . اما حاجی شیخ فضل‌الله این ایام‌گرم عین‌الدوله است چند روز دیگر اوهم مأیوس خواهد شد » .

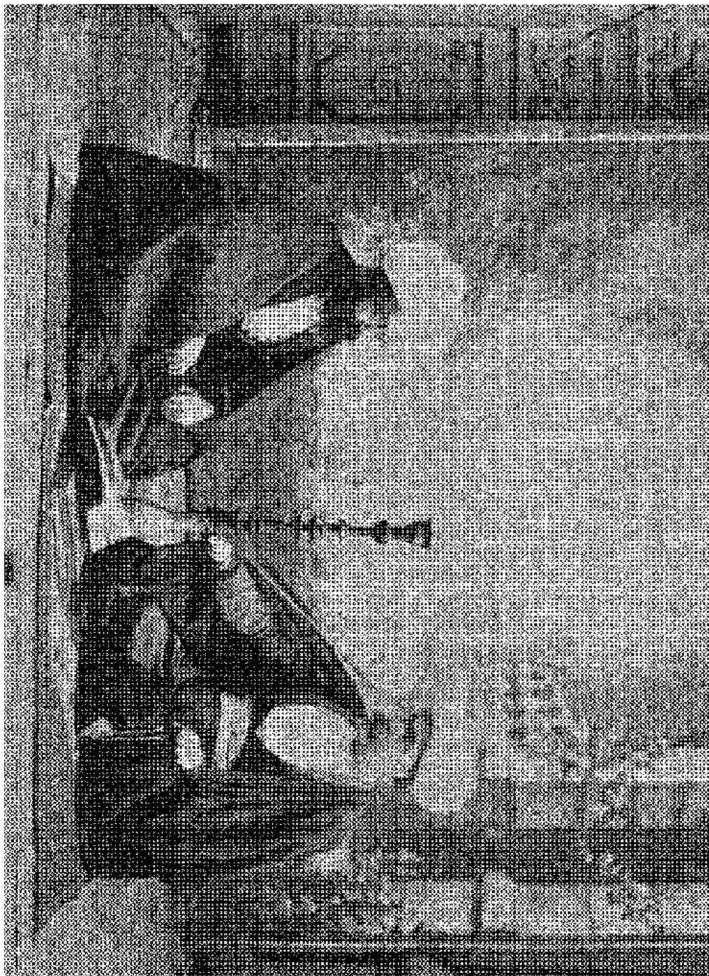
این همدستی میانهٔ دو سید ، در روز های نخست سال ۱۲۸٤ (۱۳۲۳) بوده ، و آغاز جنبش مشروطه را هم ، از آنروز باید شمرد. پاسخ طباطبایی را ، میباید نیك اندیشید : « اگر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیل‌کنند و غرض شخصی در کار نباشد من همراه خواهم بود » . ازاین‌گفته پیداست آن نیکمرد رهایی ایران را ازدست ستمگران وخودکامگان میخواسته وبرداشتن یك عین‌الدوله راکار کوچکی می‌شمرده. از اینسوی گفتهٔ بهبهانی نیز ستوده است : « همان آقای طباطبایی بامن باشد مرا کافیست » . از این‌گفته پیداست‌که پیشنهاد طباطبایی را پذیرفته و از دشمنی با عین‌الدوله تنها، چشم پوشیده است . این گفته ها نشان نیکی و بخردی هر دوی ایشان میباشد .

اینان هر یکی خویشان و پیروانی میداشتند ، وکسانی از ملایان کوچك بستهٔ ایشان میبودند ، وچون بهم پیوستند نیرویی پدید آوردند، و خواهیم دید که چگونه روز بروز نیروشان فزونتر گردید .

نویسندهٔ تاریخ بیداری که خود از بستگان طباطبایی میبوده ، و دراین داستانها پا درمیان میداشته ، وبیشتر این آگاهیها از کتاب اوست، نمینویسد که دو سید بهر چه باهم پیمان بستند ، و چه در اندیشه می داشتند ، وازگفتگوی آندو ، چیزی نمیآورد . ولی از کار ها پیداست که این دو تن ، ازنخست دراندیشه مشروطه وقانون و دارالشوری میبوده‌اند، ولی بخردانه میخواسته اند کم‌کم پیش روند تا بخواستن آنها رسند .

چنانکه گفتیم از ده و اند سال باز ، در سایهٔ کوششهای‌کسانی، در ایران ، تکانی پیدا شده و همواره پیش میرفت ، واین زمان بسیار پیش رفته ، وتنها پیشروان کاردانی میخواست‌که آن را به نتیجه درستی رسانند، و آن پیشروان این دو سید شدند .

اینکه گفته اند ، دو سید و دیگران از مشروطه آگاه نمیبودند ،



پ ۱۲

نوز بایکتن دیگری از بلژیکیان در رخت ملایی

(این پیکره گویا دیرتر بدست افتاده و عنوان هیاهو نشده)

و در عبدالعظیم یا در سفارتخانه، دیگران آنرا بزبان ایشان انداختند، سخنیست که از دلهای پاکی نتراویده. در ایران بسیارند کسانی که خود کاری نمیتوانند و همیشه میخواهند کار های ارجدار دیگران را هم از بها اندازند، و بیخردانه زبان بچنین سخنانی باز میکنند.

سر جنبانانی در ایران ازبیست و سی سال پیش، معنی مشروطه وچگونگی زیست توده های اروپایی را میدانستند، وسالانه کسانی باروپا میرفتند و باز میگشتند، و آگاهیها از آنجا میآوردند، و از چند سال بازگفتار ها دربارهٔ قانون ومشروطه درروزنامه های فارسی نوشته میشد. آری توده انبوه و مردم بازاری از آن آگاه نمیبودند، ولی این جز از آنست که دو سید هم ندانسته باشند.

اگر اینان معنی مشروطه را نمیدانستند وآن را نمیخواستند پس بچه میکوشیدند، و آن ایستادگی را در راه چه مینمودند، وصد گزند و آسیب را بامید چه نتیجه بزرگی بخود هموار میساختند؟!..

بیگمان اینان دانسته میکوشیدند، وچنانکه خواهیم دید، همینکه دو تن باهم پیمان همدستی بسته اند، از هر پیش آمدی بهره جویی کرده وگامی بسوی پیش رفته اند.

آزردگی نمودن بازرگانان تهران از دست بلژیکیان

دراینمیان گفتگو ازرفتن شاه باروپا میشد. برای بار سوم، آرزوی دیدن اروپا بدلها افتاده، و شاه و وزیر و همراهان آمادهٔ رفتن میشدند. بهنگامیکه از هرگوشهٔ کشور ناله و فریاد بلند میشد، اینان با دل آسوده بسیج سفر میکردند، ولی پیش از آنکه بروند در تهران یکشورش کوچکی برخاست. بدینسان که بازرگانان، از بدرفتاری کارکنان گمرک بتنگ آمده، و تیمچه‌ها وکاروانسراها را بسته و به عبدالعظیم پناهیدند.

نوز وهمدستان او با مردم آشکاره دشمنی مینمودند، و تعرفه ای که بدانسان بسته بودند به‌کار بستن آن بس نکرده، و ازهرکالایی چند برابر بدهی آن را میطلبیدند و بازور درمی یافتند. بازرگانان نامه بعین‌الدوله نوشتند، ولی او بی پروایی نمود، وسرانجام بخواهش سعدالدوله

چنین نهاده شد که در نشستی با بودن سران بازرگانان و نوز، گفتگو شود، وچون آن نشست در دربار برپا گردید، بازرگانان نشان دادند که ازکالاها چند برابر آنچه درتعرفه است میگیرند، ونوز چون پاسخی نتوانست بابودن عین‌الدوله وسعدالدوله ودیگران ببازرگانان دشنام گفت. همگی ازاین رفتار او رنجیدند ونشست بهم خورد، ولی هیچ نتیجه‌ای دیده نشد. این بود روز جمعه پنجم اردی بهشت (۱۹ صفر) تیمچه ها و کاروانسرا ها وبازار بزازان بسته شد وبازرگانان و بزازان ودیگران به عبدالعظیم پناهیدند. ازسران اینان یکی حاجی محمد اسماعیل مغازه‌ای، ودیگری حاجی‌علی شالفروش میبود. اینان بابهبهانی وطباطبایی بی‌پیوستگی نبودند، ودر تاریخ بیداری مینویسد: پیش از رفتن به عبدالعظیم، بخانهٔ آقای طباطبایی آمده، و او را از چگونگی آگاه ساخته، و دستور برای کار و رفتار خود گرفتند.

نمایندهٔ حبل المتین نزد اینان رفته وخواستشان را پرسیده وبگشادی برای روزنامه نوشته.

اینان سه‌سخن میگفتند: ۱) آنکه از تعرفهٔ گمرکی نوین گله کرده و زیانهای آنرا بکشور و بازرگانی میشمردند. ۲) از ستمگری کارکنان گمرک، واز پولهای فزونی که از بازرگانان ایرانی گرفته میشد مینالیدند. ۳) بدخواهیهای نوز و دشمنیهای اورا باایرانیان باز نموده، وبرداشتن اورا میخواستند. میگفتند نوز جهود است و با ایرانیان دشمنی ویژه‌ای مینماید.

پنج یا شش روز بدینسان گذشت. در اینمیان محمد علیمیرزا از تبریز بتهران آمده ودر نبودن پدرش، «نایب السلطنه» خواستی بود، و او کسانی نزد بازرگانان فرستاد و دلجوییها نمود، و چنین نوید داد که چون شاه بسفر اروپا رود وبازگردد خود او برداشتن نوز وبیرون کردن اورا از ایران، بخواهد، واز آنسوی چون میدانست پشتگرمی بازرگانان به بهبهانیست، خود بخانهٔ او رفت و ازو هم دلجویی نمود. بدینسان شورش فرو خوابید، وچون شاه رخت بباغشاه کشیده و آمادهٔ رفتن میبود، سران کار، بیش از این نخواستند آنرا دنبال کنند.

شاه وهمراهان، چهار ماه کما بیش، در اروپا میبودند وگردش میکردند تا دوباره بایران بازگشتند. در این سفر او بود که گفته میشد شصت و هشت تن را همراه میداشت. در نبودن او، در تهران داستانی رو نداد، جز اینکه بهبهانی بفزودن نیرو میکوشید وکسانی را باخود همدست میگردانید. یکی‌هم در فارس، مردم ازستم شعاع‌السلطنه فرزند شاه بستوه آمده، وبناله و دادخواهی برخاستند. شعاع‌السلطنه دیه‌های خالصه را ازدولت خریده، و بدستاویز آن، بدیه‌هایی که کسانی درزمان ناصرالدینشاه ازدولت خریده وپول پرداخته بودند نیز دست میانداخت، و با زور دارایی مردم را میبرد، و این بود مردم بناله و دادخواهی برخاسته، بعلما و دولت تلگراف میفرستادند.

آشوب کرمان

در اینمیان در کرمان هم کارهایی رخ میداد. بدینسان که چون در آن شهر مردم بدوگروه میبودند: یکی کریمخانیان (یا شیخیان)، ودیگری متشرعان (یابالاسریان)، و این دوگروه جدا از هم زیستندی، و همچشمیها و کینه در میانشان بودی و گاهی کسانی آتش کشاکش در میانشان افروختندی. در این زمان چنین رخ دادکه شیخ برینی نامی، بکرمان آمد، و در منبرها بدگویی ازکریمخانیان برخاست، ومتشرعان را برایشان آغالید. رکن‌الدوله نامی ازشاهزادگان که حکمران آنجا میبود شیخ را ازشهر بیرون راند، ولی مردم بآشوب برخاسته وبازگشت او را خواستند، وحکمران ازناتوانی وکارندانی، گردن بخواهش ایشان نهاده، شیخ را بازگردانید، و او باز بآتش کینه و دشمنی متشرعان باد میزد.

در اینمیان، حاجی میرزا محمد رضا نامی از علمای کرمان، که سالها درنجف درس خوانده، ومجتهد گردیده بود، با دلی پرازآرزوی پیشوایی، بشهر خود بازگشت. او نیز فرصت جسته، دردامن زن بآتش آشوب باشیخ برینی همدست و همداستان گردید، و چون کریمخانیان زبون شده بودند، برآن شد که مسجدی را که در دست آنان میبود و «موقوفات» بسیار میداشت، گرفته وبیکی ازخویشان‌خود سپارد، و او را با گروهی از مردم برای گرفتن مسجد روانه گردانید، و چون کریمخانیان ایستادگی نشان دادند، وحکمران چند تن فراش وتفنگچی



پ ۱۳
شادروان بهبهانی

بدر مسجد گمارد، و اینان شلیك بمردم کردند، چند کس کشته شده و چند کس زخمی گردیدند.

این آگاهی زمانی بتهران رسید که مظفرالدینشاه از اروپا برنگشته، ومحمد علیمیرزا «نایب‌السلطنه» میبود و او رکن‌الدوله را ازحکمرانی برداشته وظفرالسلطنه را که هم از شاهزادگان میبود بجای او فرستاد، و او با شتاب خود را بکرمان رسانید.

ازآنسوی حاجی میرزا محمد رضا دست ازکار برنداشته، وشورش مردم را فرو ننشاند، و پس از رسیدن ظفرالسلطنه یکداستان ناستوده

دیگری رخ داد ، و آن اینکه پیروان آقا بخانه های جهودان ریخته ، وخمهای آنان را شکستند ، ومی‌ها را بزمین ریختند . حکمران خواست جلوگیری از آشوب ودسته بندی کند و مردم را بی کار های خودشان فرستد ، وکسانی را برای گفتگو نزد حاجی میرزا محمد رضا فرستاد ، ولی آخوند هوسباز بجای آنکه مردم را از سر پراکند و آشوب را فرونشاند ، برای تیزگردانیدن آتش مردم چنین وانمود که آرزوی زیارت بسرش افتاده ، و میخواهد بمشهد برود ، و روزی باین آهنك از خانه بیرون آمد ، ولی مردم ریخته وجلوگرفتند ، و اورا بخانه بازگردانیدند. حکمران ناگزیر شد مردم را بپراکند ، و این بود یکدسته سرباز و تفنگچی برسر خانهٔ حاجی میرزا محمد رضا فرستاد ، و اینان شلیك‌کنان رفتند که دو تن با تیرکشته شدند ، و آشوبیان خانهٔ حاجی میرزا محمد رضا و پیرامون را تهی‌کرده و هرکسی بجایی گریختند ، و تنها زنان ماندند . تفنگچیان بخانه درآمده حاجی میرزا محمد رضا را با چند تن دیگر ازخویشانش گرفته ، و بارسوایی جلو انداخته ، و باموزیك روانه گردیدند . مردان همه گریخته و پنهان شده بودند ، و زنان با گریه و شیون آقای مجتهد را راه می انداختند .

دستگیران را باداره حکمرانی آورده خود حاجی میرزا محمد رضا و سه تن دیگر ازملایان را بفلك بسته چوب بپایهاشان زدند ، وسپس آنان را از شهر بیرون کرده برفسنجان فرستادند . پیروان آقا زورشان بآن رسید که درخانهٔ او انبوه گردند ، و روضه خوانند ، وگریه‌کنند ، و بسر خود زنند . چند روز این کار را میکردند ، و پیشنمازان هم از رفتن بمسجد و نماز خواندن خود داری مینمودند .

این رفتار ظفرالسلطنه که بسیار بجا بود ، آن روزگناه بزرگی شمرده شدی . چوب زدن بپای مجتهدان کاری بود که مردم‌گمان نکردندی، و از آنسوی داستان ، چنانکه رو داده بود بتهران نرسید . کسانی از خویشان و هواداران حاجی میرزا محمد رضا نامه نوشته و داستان را چنانکه میخواستند باز نموده بودند . این بود بر دو سید گران افتاد ، و آنرا نمونهٔ دیگری از خودکامگی عین‌الدوله ، و بی پروایی با علماء

شمردند ، وچون درسایهٔ همدستی نیرومندگردیده ، وخود درپی دستاویزهایی میبودند که با دولت درافتند و بدگویی پردازند ، و مردم را بشورانند ، و از آنسوی ماه رمضان درمیان ، و زمینهٔ کار آماده میبود ، ازفرصت سود جسته ، وفردا که چهار شنبه بیست و چهارم ابان (۱۷ رمضان) بود ، در بیشتر منبر های تهران گفتگو از داستان کرمان کرده شد ، و از عین‌الدوله وحکمرانانی‌که بشهر ها میفرستاد بدگوییها رفت . شادروان طباطبایی خود بمنبر رفت وگفتگوکرد ومردم را بگریانید ، صدرالعلماء نیزهمین‌کار را کرد . درمسجد سپهسالار کهن‌که از آن بهبهانی بود، بابودن خود او و با دستورش واعظی آن گفتگو را بمیان آورد .

حاجی شیخ فضل‌الله نوری و علمای دیگری ، که با اینان همدستی نمیداشتند ، و از نهان پشتیبان عین‌الدوله میبودند بی پروایی نمودند ، ولی دولت ناگزیر شد ظفرالسلطنه را ازکرمان باز خواند .

درهمان روز ها شبی (شب ۲۵ رمضان) ، بهبهانی بخانهٔ طباطبایی آمد ، و دو تن نهانی باهم‌گفتگوکردند ، وپیمان همدستی میان ایشان ، از اینشب هر چه استوارترگردید .

ویران کردن سرای بانك

در اینمیان یك داستان دیگری در کار رو دادن میبود . چگونگی آنکه بانک روس ، جای یك مدرسهٔ ویرانه ، و یك‌گورستان کهنه را ، درمیان شهر خریده ، و در آنجا سرای بلند و استواری برای خود میساخت ، و طباطبایی و همدستان او ، از این ناخشنودی مینمودند ، و در میانه گفتگوها میرفت .

کسانیکه بکوچه های کهن تهران آشنایند ، میدانند که در پشت بازارکفشدوزان ، مسجدی بنام مسجد خازن‌الملك ، ویك امامزاده ویرانه‌ای بنام « سید ولی » میباشد ، و درمیان آنها و بازارکفشدوزان یك جای تهی هست . در اینجا درشصت و هفتاد سال پیش ، یك مدرسه ای بنام « مدرسهٔ چال » ، ویك‌گورستانی بوده است . کم‌کم مدرسه روبویرانی میآورد وازطلبه تهی میشود ، و سرانجام جایگاه ذغالفروشان میگردد . گورستان نیز چون دولت از خاك سپردن مردگان در درون شهر جلو

میگیرد بیکاره میماند . کسانی از مردم میرفته اند ، و از علماء ، کمی از آن پیرامونها را میخریده اند و برای خود خانه میساخته اند ، و علماء بنام اینکه « موقوفات » از کار افتاده را میتوان فروخت وازبهای آن ، « موقوفات » کار آمد دیگری پدید آورد ، از فروختن و قباله دادن باز نمی ایستاده اند .

دراین زمان ، بانگ استقراضی روس ، چون جایی برای ساختن سرای ، در میان شهر ، میخواسته کسانی یاد آوری میکنند که میتوان، این زمین تهی را از علماء با پول خرید . بانك مستشارالتجار نامی را بمیان میاندازد که آن زمین را بخرد . نخست بنزد طباطبایی میآیند . او پاسخ میدهد : اینجا « موقوفه » است ، وگورستان مسلمانانست ، نتوان اینجا را خرید ، و نتوان مردگان را از زیر خاك بیرون ریخت وبجای آن سرایی ساخت . چون از او نومید میشوند بنزد حاجی شیخ فضل‌الله میروند ، و او از فروش خود داری نمی‌کند ، و مدرسه وگورستان را ، به بهای هفتصد وپنجاه تومان بمستشارالتجار میفروشد ، واو ببانك وا می گزارد . خانه هایی را که در پیرامون آنجا کسانی ساخته بودند نیز میخرند ، و بکندن و انداختن و بنیاد نوینی‌گزاردن میپردازند .

طباطبایی و همدستان او ناخشنودی مینمودند ، وکندن گورستان بمردم نیزگران میافتاد .

در تاریخ بیداری مینویسد : طباطبایی بریس بانك پیام فرستاد : « زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن بهیچ قانونی مشروع نیست. نخواهم گزاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بنا کردن دراین مکان تضییع پول خودتانست» . او پاسخ داد : «من از مستشار التجار خریدم ، و او نوشتجات معتبر در دست دارد » .

سپس طباطبایی نامه ها بمشیرالدوله وزیر خارجه ، ومشیرالسلطنه وزیر داخله ، نوشت و ناخشنودی خود و مردم را از پیش آمد ، و زیانهای آنرا باز نمود ، و آنان هر دو پاسخ دادند : زمینی است یك بسته بیگانه ، با دست یکی ازعلمای بزرك خریده ، و وزارت خارجه هم آنرا براست داشته ، و دیگر نه دولت و نه دیگری را جای سخنی باز

نمانده ، و رونویس قباله ای را که از حاجی شیخ فضل‌الله گرفته شده بود نزد طباطبایی فرستادند . او دوباره پاسخ داد : این خرید وفروش « خلاف شرع » بوده ، ومابیانك از پیش آگاهی داده ایم .

بدینسان سخنها میرفت ، وآوازهٔ داستان بنجف نیزرسید ، وبرخی علمای آنجا هم ناخشنودی نمودند . لیکن بانك پروا نمینمود ، و دویست تن کما بیش کارگر وگلکارگزارده ساختمان را بالا میبرد .

طباطبایی چند بار در منبر این گفتگو را بمیان آورد ، وگله و بدگویی نمود ، و راستی آن بود که اینان از پیش آمد فرصت جسته میخواستند یك تکان دیگری بمردم دهند ، و یك گام دیگری در راه اندیشه خود پیش روند ، ومیتوان پنداشت که آمدن بهبهانی بخانهٔ طباطبایی (در شب ۲۵ رمضان) وآن گفتگوی پنهان نیز ، در این باره بوده .

بانك سرگرم بالا بردن ساختمان ، واینان سرگرم نقشه‌کشی برای برانداختن آن میبودند .

دراین کار های بهبهانی وطباطبایی ، یکی ازکوشندگان کارآمد، شادروان میرزا مصطفی آشتیانی (پسرکوچك میرزای آشتیانی) میبود. این جوان ، بسیار زیرك وهوشیار وکاردان میبود ، ودست بازی میداشت، ودرسهانیدن مردم ووداشتن آن بکار ، جربزه نیکی ازخودنشان میداد ، و چون مسجد خازن‌الملك و مدرسهٔ آن ، درپهلوی همان سرای نوساز بانك ، دردست خاندان اینان میبود ، و طلبه های آنجا ، و همچنان مردم آن پیرامونها ، بستگی بخاندان اینان میداشتند ، در این پیش آمد نیز، بیش ازهمه پای آنجوان در میان میبود ، و بیشترکوشش را او میکرد.

در دهۀ آخر رمضان ، یکشبی ، نگهدارندهٔ سید ولی (متولی)، بخانهٔ طباطبایی آمده ، وچنین آگاهی آورد که امروزکه در گورستان زمین را میکندند ، استخوانهای زن مرده ای بیرون آمد که دانسته شد سال پیش بزیرخاك سپرده بودند ، وکارکنان پروایی ننموده استخوانهای اورا نیز بچاهی که برای ریختن استخوانها کنده اند ریختند ، وپرستاران امامزاده وطلبه های مدرسه بشورش آمده ، و بآنجا ریخته ، وکارگران را از سرکار دور کردند ، وفردا هم بازکشاکش و آشوب خواهد بود.

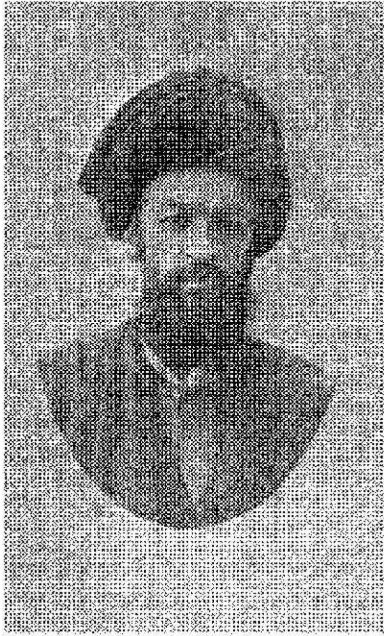
شادروان طباطبایی پاسخ داد: شما خاموش باشید، وبکاری برنخیزید تاما خود چاره کنیم و نگزاریم آشوبی رو دهد.

فردا، چون باز بیم شورش میرفت، از سوی حکمران تهران و ادارهٔ پولیس، چند تن فراش وپولیس بآنجا گمارده شد. میرزا مصطفی پیام برئیس بانك فرستاد که چارهٔ این کار بافراش و پولیس نشود، و زور سود ندهد.

روز سوم آذر (٢٦ رمضان)، که آخرین آدینه رمضان بود، ودرچنان روزی مسجد ها پر از انبوه مردم شدی، درمسجد خازن‌الملك، حاجی شیخ مرتضی آشتیانی، خود بمنبر رفت، و باز داستان کاویدن گورستان و ساختن سرای را بمیان آورد، وگله و نالهٔ بسیار کرد. با آن دلبستگی که مسلمانان بگورستان داشتندی، و آن ارجی که بعلماء گزاردندی، پیداست که این گله ها وناله ها چه هنایش دردلها میکرده. مردم برای یك تکانی آماده شده بودند.

شب آن روز، هم درخانهٔ آشتیانیان با بودن دو سید ودیگران، نشستی برپا گردید و نقشهٔ کار کشیده شد. میرزا مصطفی بگردن گرفت که فردا سرای نیمه ساز بانك را براندازد.

فردا شنبه چهارم آذر (٢٧ رمضان) تهران در خود، یکداستان کم مانندشگفتی دید: هنگام‌پسین با بودن حاجی‌شیخ مرتضی، حاجی شیخ محمد واعظ بمنبر رفت، و باز داستان بانك را عنوان نمود. نخست بشیوهٔ ملایی، از «حرمت ربا» و «حرمت اعانت بکفر» و مانند اینها سخن راند، و سپس برسر کاویدن گورستان و سرای ساختن بانك آمده و استادانه چنین گفت: آقایان علماء، در این باره بدولت گله و آزردگی نمودند ونتیجه ای دیده نشد. ولی‌ما امیدواریم یك «عریضه» بخود اعلیحضرت مظفرالدینشاه بنویسند، که باشد که نتیجه دهد. بدینسان زمینه چیده و چنین گفت: «فعلا کاریکه از ما ساخته است اینست که زحمت دو قدم راه را برخود گزارده زیارتی از اموات و اجداد خود بکنید، بلکه یك وداع آخرین از قبور و استخوانهای آنان بنمایید، وفاتحه برآنها بخوانید، وارواح آنها را شاد کنید . . .»، اینهارا گفته و



پ ١٤

صدر العلماء

ازمنبر بپایین آمده جلو مردم افتاد، و روبسوی سرای نیمه ساخته بانك نهاد. دویست تن کمابیش کارگر و گلکار که سرگرم ساختن میبودند، همینکه انبوه مردم را دیدند، دست ازکار کشیده بگریختند وکسی بجلوگیری نپرداخت.

این گروه چون فرارسیدند، طلبه ها و بستگان آقایان و کسانیکه برای این کار بسیجیده شده بودند، دست یازیدند وبکندن وانداختن سرای پرداختند. مردم چون چنین دیدند نایستادند، و چه مرد وچه زن، وچه خرد وچه بزرك، روبویران ساختن آوردند. شور و هیاهوی شگفتی پدیدار گردید، و کوتاه سخن آنکه دوساعت نکشید که همهٔ آن بنیاد را

برانداختند ، وجز آجر وتیر و افزارهای پراکنده و درهم، نشانی از آن باز نگزاردند .

کسانی گفته اند : میرزا مصطفی بچهل تن مرد ، و بیست تن زن ، بهریکی سه تومان مزد داده وبرای اینکار آماده گردانیده بود .

بدینسان دوسید و همدستان ایشان ، بازور همدستی وپاکدرونی ، گفته خودرا پیش بردند . جلوگیری از آبادی وویران کردن یکسرای نوساز، خود نچیزیست که ما بنیکی ستاییم . ولی در این پیش آمد ، ودر این راه کوششی که دوسید ، بنام توده ایران، پیش گرفته بودند درخور ستایش است .

این کار بارج ونیروی ایشان افزود و تکان دیگری بمردم داد . از آنسوی بحاجی شیخ فضل‌الله که فروشندهٔ زمین ببانك او میبود ، وخود همچشم وهماورد بزرك دوسیدشمرده میشد ، بسیار برخورد ، وازجایگاهش نزد مردم بسیار کاست . همچنین دیگر ملایان ازدیده افتادند .

بانک بدولت گله نوشت وداد خواست ، و گفته میشد بیست هزار تومان درساختمان بکار برده بوده . شاه دستور داد زیان اورا بپردازند ، وبعلماء کاری ندارند .

کوشندگان رشته کوشش را ازدست نهشتند ، ودرآن چند روز که ازرمضان باز مانده بود ، باز درمنبرها بدگویی ازخودکامگی وبی پروایی عین‌الدوله ، واز ستمگری حکمرانان شهرها کردند .

دژرفتاری وبدخواهی نوز ودیگربلژیکیان ، وستمگری شعاع السلطنه درفارس ، و چوب زدن ظفر السلطنه بپاهای حاجی میرزا محمد رضا در کرمان ، عنوانهایی بودکه پیاپی بمیان میآمد .

دراینمیان درقزوین هم داستانی رو داد ، و آن اینکه حکمران با یکی ازملایان بدرفتاری نمود . همچنین درسبزوار چنین‌کاری پیش‌آمد . اینها نیز بفهرست افزوده گردید .

چوب زدن علاء ـ الدوله بپای بازرگانان

رمضان بپایان آمد ومسجد ها تهی گردید ، وعلماء خواه ونلخواه بخاموشی گراییدند ، ولی دراینمیان یك رفتار نا سنجیده ای از علاء الدوله حکمران تهران ، دوباره آنان را بکار واداشت و میدانی برای کوشیدن ایشان باز کرد .

چگونگی آنکه در این روز ها درتهران ودیگر شهرها قندگران شده وبهای آن ازپنجقران بهفت قران بالا رفته بود وانگیزه آن پیش‌آمد جنگ میانه روس وژاپون ، وپیدایش آشوب ونا ایمنی در روسستان گفته میشد . چه قند برای ایران از روسستان فرستاده شدی . علاء الدوله حکمران تهران ، که مرد گردنکش و سختگیری میبود ، خواست بازرگانان قندفروش را بکاستن ازبهای آن وادارد ، واین‌کاررا بازور و دژرفتاری پیش برد . راستی این بودکه عین الدوله چون ازداستان پناهیدن بازرگانان بعبدالعظیم وآن پیش‌آمدها دل آزرده میبود ، چنین میخواست که کینه ازآنان جوید، و آنگاه چشم علماء راهم بترساند ، واین بادستور او بودکه علاء الدوله بکار پرداخت .

روز دوشنبه بیستم آذر ماه (١٤ شوال) هفده تن از بازرگانان باداره حکمرانی خوانده شدند . چند تنی که رفتند ، با آنکه بازرگان قند نمیبودند واین را درپاسخ علاء الدوله باز نمودند ، علاء الدوله گوش نداد ودستور داد چندتن را بفلك بستند وچوب بپاهای آنان زدند .

دراینمیان حاجی سیدهاشم قندی را ، که یکی ازبازرگانان بزرگ قند وخود مرد سالخورد ونیکوکار وارجمندی میبود ، وسه‌مسجد درتهران ساخته وبنیادهای نیك دیگر هم‌گزارده بود ، آوردند .

علاء الدوله باتندی ازوپرسید : چرا قند راگرانتر گردانیده اید ؟ . . .

حاجی سیدهاشم گفت : درسایه پیش آمد جنگ روس و ژاپون قند کمتر میآید ، وباز درتهران ارزانتر ازدیگر شهرهاست . گفت : میگویند شما قندرا « کنترات » کرده اید . گفت : ما « کنترات » نکرده ایم و از یك بازرگان دیگری میخریم ، واگرکونترات هم‌کرده بودیم دراین هنگام جنگ وآشوب، پیشرفت نتوانستی داشت . گفت باید نوشته دهید قندرا ببهای پیشین بفروشید . گفت : من چنان نوشته ای نمیتوانم داد . ولی صد صندوق قند، خودم میدارم وبشما پیشکش کنم، ودیگر هم بدادوستد نپردازم

دراین‌گفتگو دبیر (منشی) سعدالدوله وزیر تجارت درآمده وسر بگوش علاء الدوله گزارده چنین گفت : حاجی سید هاشم یك بازرگان

آبرومند وارجمندیست وزیر تجارت مرافرستاده که درخواست کنم پاسدارانه با او رفتار شود .

علاءالدوله ازاین پیام برآشفت ، وچون دانسته شد حاجی میرعلینقی پسر حاجی سیدهاشم نزد وزیر تجارت رفته سخت خشمناک گردید . در اینهنگام حاجی سید اسماعیل خان را که سرهنگ توپخانه ، و هم یکی از بازرگانان قند میبود آوردند ، واو دردرآمدن باطاق ، بشیوه درباریان خم نشده (تعظیم نکرد) ، وبشیوهٔ دیگران تنها بسلام بس کرد .

این رفتار او خشم علاءالدوله را فزونتر گردانید ودستور داد ، اورا باحاجی سید هاشم بفلك بستند وبزدن پرداختند ، وچون پسرحاجی سید هاشم بیتابی مینمود وخودرا بروی پاهای پدرش میانداخت ، علاءـ الدوله دستور داد ، پاهای آندوتن را باز کردند ، واین بار این را بفلك بستند وپانصد چوب بپاهایش زدند .

چون دراین هنگام سفره گسترده شده وناهار آماده میبود علاءـ الدوله برسرسفره رفت ، وچوب خوردگان را نیزباخود برسرسفره نشاند ، وپس ازناهار آنانرا نگهداشت وخواستش این بود که بازور نوشته ای در باره کم کردن بهای قند بگیرد .

لیکن دراین میان ، دربیرون ، شهر بهم خورده ومردم به پشتیبانی ازبازرگان ، بازارها را میبستند .

مشیرالدوله وزیر خارجه ، چون چگونگی را شنید ، خواست جلو گیرد ، وکسی فرستاد وحاجی سیدهاشم ودیگران را نزد خود خواست ، وبا آنان مهربانی ودلجویی نموده ، ببدی رفتار علاءالدوله بخستوید . ولی این چاره جویی دیر افتاد ، و تا این هنگام شهر بهم خورده ، و آنچه نبایستی شد، شده بود .

عین الدوله بی‌پروایی مینمود ، و خود پیدا بود که کار بادستور او بوده . سعدالدوله وزیر تجارت ، نزد وی رفت ، و از اینکه علاءالدوله حکمران تهران ، بکارهای بازرگانان در آمده ، آزردگی بسیار نمود . عین الدوله پاسخ داد که باپرگ خود من بوده .

پیش آمد مسجد شاه

چنانکه گفتیم بازرگانان تهران را ، بادو سید و همراهان ایشان پیوستگی میبود ، و در کوششهای آنان همدستی مینمودند ، وبیاری همدیگر پشتگرمی میداشتند . این بود ، چنانکه دژرفتاری علاءالدوله ، و چوب زدن بپای حاجی سید هاشم و دیگران را شنیدند ، هنگام پسین بود که بازار ها را بسته وروبمسجدشاه آوردند ، ودرآنجا بشور وهیاهو برخاستند ، وبیگمان این باآگاهی دوسید میبود .

آنروز بدینسان گذشت . شباهنگام امامجمعه کسانی از سران اینان رابخانهٔ خود خواند ، وبآنان مهربانی نمود و همراهی نشان داد وچنین گفت : امروز هنگام پسین بود که بازارها رابستید ، وبسیاری ازمردم ازچگونگی آگاه نشدند . فردا باز بازارها ببندید، وعلما راهم بمسجدآورید تابهمدستی کاری پیش رود .

بازرگانان این کار را خواستندی کرد ، ولی ازاین گفته های امامجمعه بدلگرمی افزودند ، وفردا بازارها را بازنکرده ، وباز درمسجد شاه انبوه شدند ، وهنگام پسین دنبال علماء فرستاده ، وجز ازحاجی شیخ فضل الله که رونمود، دیگران راکشیده وبمسجد آوردند، وامامجمعه نیز می بود و باهمگی گرمی مینمود .

چنین پیداست که این میخواست رسوایی برسر دو سید آورد و رشتهٔ کوششهای آنان راگسیخته گرداند ، واین آهنگ خودرا بعین الدوله هم آگاهی داده بوده . همین را نوشته اند ، و گزارش داستان نیز آنرا میرساند . امامجمعه وحاجی شیخ فضل الله ودیگران ، پیش افتادن دوسید ودلبستگی یافتن مردم را بآنان برنمیتافتند ، و در جهان همچشمی که میان این گروه بودی ، چنین پیشرفتی بآنان بسیار گران میافتاد . این بود از دشمنی و بدخواهی خودداری نمیتوانستند

از این گذشته ، امامجمعه را بابهبهانی کینه هایی در میان میبوده که داستان آنرا درتاریخ بیداری نوشته .

پس ازهمه اینها ، همکاری باصدراعظم کشور ودوستی باوی ، نتیجه های بزرگی رادربی توانستی داشت ، وخواهیم دید که امامجمعه بچه سودی از

اینراه رسید.

حاجی شیخ فضل‌الله ازدرون‌کار آگاهی میداشت ، و این بود رو پنهان نمود و بمسجد نیامد . ولی دیگران آمدند وباهم نشسته وگفتگو کرده ، وچنین نهادند که بکیفر دژرفتاری علاء الدوله برداشته شدن اورا از حکمرانی تهران بخواهند . نیز از شاه درخواست کنند که « مجلسی » برای رسیدگی بدادخواهیهای مردم برپا گرداند . دوسید وهمراهان ایشان نیك میدانستند که عین الدوله اینها را نخواهد پذیرفت ، و خواستشان جز نبرد با او وشورانیدن مردم نمیبود .

چون چنین نهادند خواستند واعظی بمنبر رود واین را بمردم باز گوید . سید جمال الدین اسپهانی ازچند هفته باز بتهران آمده ، و درمسجد شاه بمنبرمیرفت، واونیز دلسوزی بتوده مینمودی وسخنان سودمند می‌گفتی ، وازعین الدوله ودیگران آزردگی مینمودی . از اینرو اورا برگزیدند که بمنبر رود . سید جمال نمیپذیرفت . امامجمعه پافشاری نمود ، وخود دستور داد که چگونه سخن را آغاز کند ، وچه گوید، ورشته را تابکجا رساند .

برخی ازباشندگان ، ازاین همدستی امامجمعه بادوسید ، وپروای او بکار مردم ، وباینگونه دلسوزی نمودنش ، بدگمان شدند و به بهبهانی گفتند : چنین مینماید این ، خواست دیگری دردل میدارد ، ومیباید هوشیار بود . بهبهانی بیپروایی نموده گفت ، آنچه خدا خواسته است خواهد شد .

نزدیك بآغاز شب بود که سید جمال بمنبر رفت ، وبشیوه واعظان آیه ای را ازقرآن عنوان کرد وسپس چنین گفت : این آقایان که اینجایند پیشوایان دین و جانشینان امامند ، و همگی با هم یکدست شده اند و میخواهند ریشه ستم را براندازند . توده اسلام وهمهٔ علماء با اینانند ، و هریکی ازعلماء که دراینجا نباشد ، اگر با اینان همراه نیست ، ناهمراهی او تنها ، زیانی نخواهد داشت (خواستش حاجی شیخ فضل الله بود) . سپس دژ رفتاری علاء الدوله را با بازرگانان یاد کرده سخن را باینجا رسانید که گفت : « اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمان است با علمای اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بیغرضانه علماء را خواهد شنید . . .



پ ۱۵

حاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه

والا اگر . . . » (۱)

(۱) این نوشته تاریخ بیداریست . دیگران که هواخواهان امامجمعه بوده‌اند نوشته اند چنین‌گفت: « رجال دولت‌هم که راضی بارتکاب اینگونه اعمال میشوند و تأسیس بنیان ظلم مینمایند معلوم است که منوط و بسته برضایت پادشاه اسلام است . چنین پادشاهی بهیچ وجه ضرور و لازم نمیباشد » .

امامجمعه نگزاشت سخنش را دنبال کند و بیکبار بانگ برآورد: « ای سید بیدین ، ای لامسذهب ، بی احترامی بشاه کردی . ای کافر ، ای بابی ، چرا بشاه بدمیگویی ؟ . . . »

از این رفتار او سیدجمال بالای منبر خیره ماند ، وباشندگان سخت درشگفت شدند . سید جمال خویشتنداری نموده گفت : « من بی احترامی بشاه نکردم . گفتم : والا اگر ، کلمه اگر که پیداست چه معنایی میدهد » امامجمعه چون خواستش چیزدیگر میبود ، گوش بسخن او نداد و فریاد برآورد : « بکشید این بابی را ، بزنید . . . آها بچه ها کجایید ؟ . . » ، این را که گفت نوکران او بافراشان دولتی که ازپیش بسیجیده شده بودند ، با چوب و غداره ، بمیان مردم ریختند ، برخی هم تپانچه میداشتند . در همان هنگام کسانی هم ارابه « کر » (۱) را دردالان مسجد بتکان آوردند ومردم ازخارخار چرخهای آن چنین پنداشتند که توپ میآورند . چون هوا تاریك شده ، وچراغهای مسجدرا روشن نکرده بودند ، در میان آن تاریکی ، این هیاهوی فراشان ونوکران ، وآن خار خار ارابه کر ، مردم را سراسیمه گردانید ، وانبوهی ازترس رویگریز گزاردند و مسجد بیکبار بهم خورد . دوسید ودیگران درجای خود ایستاده و بکسان خود بانگ میزدند : « دستی در نیاورید » . در اینمیان کسانی به طباطبایی گفتند : « باشد که امامجمعه بخواهد بآقای بهبهانی آسیبی رساند » . طباطبایی به پیرامونیان خود دستور داد گرد بهبهانی راگرفتند ، واورا برداشته بیرون بردند . خود طباطبایی نیز ، چون کفشدارش گریخته بود ، باپای برهنه ، همراه کسانی بخانه خود رفت . سید جمال واعظ که از منبر پایین آمده واز ترس جان ، بیخودوار درگوشه ای از مسجد ایستاده بود ، پسران طباطبایی او را دریافته وبخانهٔ خودشان بردند .

بدینسان امامجمعه نقشه خودرا بکار بست، ویك نیکی برای دولت و عین الدوله کرد . کسان او پراکنده میساختند ، که دوسید ودیگران را کتك زده اند . من نامه ای دیدم که یکی ازپیرامونیان حاجی شیخ فضل‌الله بدیگری مینویسد ، ودرآن، این پیش‌آمد را، یك فیروزی برای خودشان

(۱) ارابه ای که برای شستن ناپاکیها درمسجد بکار میبردند .

شمارده وچنین مینویسد : « امامجمعه طاقت نیاوردند ، حکم فرمودند که سید جمال واعظرا ازمنبر کشیدند ، وبنای کتك زدن وچوب زدن راگذاشتند دراین بین جناب آقا سید عبدالله وجناب آقا سید محمد و آقا سید احمد و سایرین هم کتك وافری خوردند » ، ولی اینها دروغ است ، و هنوز صدها کسانی ازآنانکه درآنشب ، درآن هنگامه بوده اند زنده میباشند و داستان را میدانند .

شادروان بهبهانیرا که بیرون بردند بمدرسهٔ خان مروی رفت ، و صدرالعلماء وکسانی همبسراو گرد آمدند. ازاینسوی سید جمال الدین افجه‌ای وحاجی شیخ مرتضی ودیگران بنزدطباطبایی آمدند . دراینمیان هواداران امین السلطان ، که سودی از پشت سراین کوششها برای خود امید میداشتند ، بتلاش برخاسته وبنزد بهبهانی وطباطبایی میآمدند ، وپشتگرمی ها میدادند .

تهران یکشب تاریخی میگذرانید ، امشب درصد جا نشستها میبود وهمه اندیشه فردا را میکردند . بکوشندگان شکستی رسیده ، وپیدابود که عین الدوله و همدستان او ، فیروزی خود را دنبال خواهندکرد وفردا هم داستانهایی رخ خواهد داد ، و باز پیدا بودکه با آن ناتوانی ، اینان را تاب ایستادگی نخواهد بود .

شادروان طباطبایی یکراه بسیار بجایی اندیشید ، وآن اینکه فردا درشهر نمانند وبه‌عبدالعظیم پناهند، و باکسانیکه درخانه اش میبودند چنین گفت : « اکنون که باینجا رسید کار را یکسره گردانیم ، و آن را که میخواستیم سه ماه دیگر کنیم جلو اندازیم . ما اگر فردا در شهر بمانیم عین الدوله ، امامجمعه ومردم را بکار برانگیزد ، و باشد که میانه کسان ما باکسان امامجمعه زدوخورد پیش آید ، وآنگاه هنگامهٔ حیدری‌ونعمتی و جنگ دوکوی برپاگردد ، وخواست ما ازمیان رود . از آنسوی پای بازرگانان درمیانست . ما اگر بآنان پشتیبانی ننماییم ، که شاینده نخواهد بود ، واگر نماییم خواهند گفت ما میخواستیم قند ارزان گردد وملایان نگزاردند ، وباین بهانه بهای خوردنیها را بالا خواهند برد ، وبیهانه ایمنی شهر وجلوگیری از آشوب ، بسیاری راگرفته واز شهر بیرون خواهند

گردانید . پس بهتراست چندروزی درشهر نباشیم وبعبدالعظیم برویم »

باشندگان همگی این‌را پذیرفتند ، و به بهبهانی پیام فرستادند، و باین آهنگ بازماندهٔ شب را بسردادند . سید جمال واعظ میبایست پنهان باشد وروننماید . شبانه اورا ناظم الاسلام کرمانی (نویسندهٔ تاریخ بیداری ایرانیان) بخانهٔ خود برد .

حبل المتین که هوادار عین الدوله و ستایشگر او میبود ، و برادر دارندهٔ آن ، سیدحسن درتهران خودرا بعین الدوله بسته وبرای اومیکوشید، دربرابر این داستانها که ازیکماه باز ، درتهران ، پی‌هم رومیداد، بخاموشی گراییده است ، و پس ازچند ماه که ناگزیر شده آنرابنویسد ، از زبان «آگاهی نگار » تهران خود (که بیگمان همان برادرش بوده) ، نکوهش های بیخردانه ای ازعلماء میکند ، وچون بداستان همین پیش آمد میرسد ، چنین میآورد :

« بهر حال مردم اجتماع کردند ، و علماء را جبراً از خانه ها بیرون کشیده در مسجد شاه ازدحام نمودند ، تا غروب نیر اعظم جمعیت متصل بهرسو حمله میکرد ، و بخانهٔ علماء ریخته هر کدام را مییافتند بیرون کشیده بمسجد شاه میآوردند ، و اغلب علماء خود را بمردم ارائه نکرده شریك درکار نشدند چون آقای آقاسید ریحان الله ، وآقای شیخ فضل‌الله وغیرهم . بالاخره کار بالاگرفت و رجاله مستعد شدند که یکباره آتش برافروزند ، و خانمان خود را بسوزند ، و علانیه بادولت طرف شوند ، بالبداههٔ دولت نیزآسوده نمینشست ، فقراء وضعفاء پایمال ، واطفال یتیم ، وزنها بیوه میشدند ، که مفسدین بکام دل بچرند . خارجیان که دراین امر دست داشتند زیر لب میخندیدند . خداوند تفضل نمود . امامجمعه از جمعیت کناره کرد وخلق رجاله که به پفی مشتعل ، وبه تفی خاموش میشوند بیك اشاره متفرق شدند . روز دیگر زودتر از هرروز بازاررا بازکرده مشغول کسب خودگردیدند . گویا روزگذشته اصلا حادثه ای رخ ننموده وخبری نشده . تنها چندنفر ازعلماء ، وجمعی ازمریدان ، وچند نفر تجار و عدهٔ از طلاب باقیمانده ، عاقبت عازم زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم شدند ، خداوند بکرم خود مفاسد امور مسلمین را اصلاح فرماید . . »

این‌نمونه ایست که کسان ناپاکدل چگونه بهرچیزی رنگ دیگری دهند ، وچگونه بادل ناپاك ، خودرا پاکدرون ونیکخواه مردم نشان دهند .

رفتن کوشندگان بعبد العظیم

روز چهار شنبه بیست ودوم آذر (۱٦ شوال) ، کوشندگان بآهنگ عبدالعظیم ، یکایك ازتهران بیرون میرفتند . ازعلماء اینان بودند : بهبهانی با خاندان‌خود ، طباطبایی باخاندان خود ، حاجی شیخ مرتضی ، صدرالعلماء، سید جمال الدین افجه ای ، میرزا مصطفی ، شیخ محمد صادق کاشانی ، شیخ محمد رضای قمی .

اینان که در درشگه یابروی اسب ، پی یکدیگر روانه میشدند ، دولت نخست می‌خواست نگزارد ، ونوکران امامجمعه وفراشان دولتی دم دروازه ایستاده ، وبجلوگیری میکوشیدند، و این بودکار بشلیك تپانچه و کشاکش انجامید ، وفراشان مدیرالذاکرین نامی راکتك زدند ، وچون بیم میرفت که آگاهی بشهررسد ومردم دوباره بازاررا ببندند ، عین‌الدوله دستور فرستاد که جلو را نگیرند .

بدینسان کوشندگان ازشهر رفتند وگروهی ازدیگران نیز با آنان همراهی نمودند .

از اینسوی عین الدوله دستور داد که بازاریان را بباز کردن دکانها وادارند واگر کسی بازنکرد دکانش را تاراج کنند . فراشان ببازار آمده وبا زور دکانها را باز گردانیدند ، و یکی دو تن که ایستادگی مینمودند کالاهاشان را بتاراج دادند .

عین الدوله میخواست باکوشندگان همه بیپروایی نماید وکارها را بازور پیش برد . پس از رفتن آنان با امامجمعه وحاجی شیخ فضل‌الله و دیگران بدهشهایی برخاست وکوششهای آنانرا بیپاداش نگزاشت . مدرسه خازن الملك ومدرسه خان مروی ، که تولیت آنها باحاجی شیخ مرتضی میبود ، آن یکی را بملامحمد آملی (که گفته میشد از نخست تولیت را او میداشته وحاجی شیخ مرتضی بازور ازوگرفته) داد ، و این یکی را بامامجمعه سپرد . ابن بابویه که تولیتش با صدر العلماء میبود آنرا هم به امامجمعه داد . مسجد ومدرسه سپهسالار کهن که از آن بهبهانی میبود این

را هم بحاجی میرزا ابوطالب زنجانی داد . بدینسان هریکی را باپاداشی خوشدل گردانید .

نیز درهمان روزها بود که امامجمعه داماد شاه گردید . موقرالسلطنه که بآزادیخواهان پیوسته وبدخواهی باشاه شناخته شده بود ، در زمان سفر بازپسین شاه باروپا که محمد علیمیرزا « نایب السلطنه » گردید ، با دستور او موقر را گرفتند ونگهداشتند وبازور زنش را رها گردانیدند . ملایان این رهایی را زورکی دانسته وچنین میگفتند اورا بشوهر دیگری نتوانداد وازحاجی شیخ فضل‌الله که رهایی در نزد او انجام گرفته بود بد میگفتند . این زمان اورا بامامجمعه دادند و « عقد » را هم حاجی شیخ فضل الله خواند .

اینها پیش آمد های تهران است . اما درعبدالعظیم ، پس ازرفتن کوشندگان بآنجا ، نخست طلبه های دو مدرسه صدر و دارالشفاء (۱) ، با آنکه تولیت اینها با امامجمعه میبود ، باك ننموده بآنان پیوستند ، و سپس طلبه های دیگری پیروی نمودند . از واعظان هم بسیاری بایشان پیوستند . از بازرگانان جز چند تنی نبودند . رویهمرفته دو هزار تن گردآمدند.

روز ها حاجی شیخ محمد یا شیخ مهدی واعظ بمنبر میرفتند وسخن میراندند . دررفت آنانرا حاجی محمدتقی بنگدار وبرادرش‌حاجی حسن ، ازپولهاییکه ازبازرگانان ودیگران میرسید میدادند . چنانکه گفتیم هواخواهان امین السلطان همراهی با ایشان مینمودند ، و این هنگام پول نیز دادند . (بگفته براون سی‌هزار تومان دادند) . ازاین گذشته ، برخی شاهزادگان و درباریان ، هریکی بامید دیگری بایشان گراییده و اینهنگام نیز پول میفرستادند . سالار الدوله پسرشاه که این زمان حکمران کردستان میبود ، ولی بآرزوی ولیعهدی افتاده وحاجی میرزا نصرالله ملك المتکلمین اسپهانی، برای پیشرفت این آرزوی او بتهران آمده بود ، پولی داد که علماء میان خود بخشیدند، و چنانکه در تاریخ بیداری مینویسد چهارصد

---

(۱) مدرسه ای در روبروی جلوخان مسجد شاه میبود که اکنون بخیابان افتاده .



پ ۱۶
امیربهادر جنگ

تومان بطباطبایی رسید . براون نوشته محمد علیمیرزا هم پول فرستاد ، ولی ما ازآن آگاه نیستیم .

روز بروز بشمار وشکوه ایشان میافزود ، و یك کار شگفت این بود که شیخ مهدی پسر حاجی شیخ فضل الله ، از پدرش روگردانیده و

باچندتن بایشان پیوست .

عین‌الدوله چون پیشرفت‌کار اینان رادید بیم کرد وبچاره جوییهایی برخاست . بدینسان که سالار اسعد نامی را باچند تن سوار و یکدسته سرباز ، بعبدالعظیم فرستاد که نگهبان آنان باشند ، واز آنسوی خواست با دادن پول جدایی میانه سران کوشندگان بیندازد ، و بطباطبایی پیام فرستاد که اگر ازبهبهانی جداشود وبشهر بازگردد بیست هزارتومان پول باوپردازد . شادروان طباطبایی پروا ننمود .

سپس براین شد آنانرا بنیرنگ ، ازآنجا بیرون آورد وهریکی را بجای دور دیگری فرستد، و برای انجام این‌کار امیربهادر جنگ را فرستاد . یکروز بسیار سردی ، این بادویست تن سوار ، وچند کالسکه وگاری بعبدالعظیم آمد ، وعلماء راگرد آورده وچنین‌گفت : « شاه مرا فرستاده است که شما را بنزد او ببرم که باخود او گفتکوکنید و آنچه میخواهید بخواهید ، ومن هم‌کوشش درکار شما دریغ ندارم »

علماء بآمدن خرسندی ندادند . امیربهادرگفت : من ناگزیرم شما را از اینجا ببرم ، اگرچه کار بویران کردن اینجا وکشتن‌کسانی بکشد. دراینمیان ، میانهٔ افجه ای با او سخنان تندی رفت ، و چون افجه ای نام شاه‌را ببدی برد ، امیربهادر ، چنانکه شیوهٔ اوبود بشیرینکاریهایی برداخت ، و از اینکه نام آقایش ببدی برده شده ، فریادها زد و بیتابیها نمود ، چندانکه افتاد وازخود رفت .

از آنسوی حاجی شیخ مرتضی ، از این فریاد و هیاهو ترسیده بیخودگردید .

هنگامه بزرگی برخاست ، و سرانجام‌کوشیده وهر دو را بخود آوردند ، وپس از گفتکو ها ، دوسید نرمی نموده و خرسندی دادند که بکالسکه ها نشسته بشهر آیند . ولی در اینمیان کسانی از همراهان خود امیربهادر پرده ازروی‌کار برداشته ، وببرخی از آقایان خواست عین‌الدوله را آگاهی دادند . این بود پسران طباطبایی و دیگران بشوریدند وجلو آنانرا گرفته ونگزاردند ، وباز درمیانه هیاهو برخاست ، و زنان ومردان از هرگروهی که بودند بهم آمیخته وجلو سواران را گرفتند ، و از این

بانگ وناله و هیاهو بازار عبدالعظیم بسته و همگی مردم در صحن‌گرد آمدند ، وهنگامه هرچه بزرگترگردید .

امیربهادر چون اینرا دید ، سخت نگرفت ، و برآن شد که شب پس ازپراکنده شدن مردم‌کار خودرا انجام دهد ، و بعلماء چنین گفت : من رفتم ، شما تاشب اندیشه خودرا بکنید ، باشد که‌کار بخوبی گذرد . این راگفت وبیرون رفت .

ولی ازاینسوی چون باتلفون آگاهی از پیش آمد بتهران رسید ، دراینجا هم‌گفتکو وهیاهو برخاست ، ومردم برآن شدند که بازار ها را ببندند و بشورش برخیزند ، وشاه از چگونگی آگاه‌گردیده باتلفون به امیربهادر دستور بازگشت داد .

این پیش آمد باستواری‌کوشندگان افزود ، و بازکسانی از شهر بایشان پیوستند . عین‌الدوله پیام فرستاد یکی را از سوی خود « امین » فرستید ، تا زبانی باشاه گفتکو کند و خواستهای شما را بشاه برساند . اینان آن را پذیرفتند ، ولی هر کس را که نام بردند عین الدوله بهانه آورد و نپذیرفت تاسید احمد طباطبایی (برادر شادروان طباطبائی) را برگزیدند ، وعین الدوله اورا پذیرفت ، وکالسکه وسواره برای آوردن او بشهر فرستاد ، و او بباپسران خود سوار شده بشهر آمد ، ونخست عین الدوله ، و سپس شاه را دید و گفتکو کرد ، ولی چون بعبدالعظیم بازگشت ، آقایان باو بدگمان گردیدند ، و بگفتکویی که کرده بود ارج نگزاردند ، و سپس دانسته شد میانه او باعین الدوله در نهان پیوستگی میبوده .

اینان می خواستند یکسره با شاه گفتکو کنند ، و در میان درخواستهای دیگرخود ، برداشتن عین‌الدوله را هم بخواهند . عین الدوله هم میخواست میانهٔ ایشان با شاه ایستاده و هر گفتکویی می شود با خود او باشد .

این بودکسانی راه دیگری اندیشیدند ، وآن اینکه سفیر عثمانی را میانجی گردانند و درخواستهای خود را با دست او بشاه رسانند ، و چون با سفیر گفتکو کردند پذیرفت و از اینرو آقایان نشسته و با هم

سکالیده و درخواستهای خودرا چنین نوشتند :

۱) نبودن عسکر گاریچی در راه قم . (اینمرد درشکه و گاری رانی راه قم‌را از دولت «امتیاز» گرفته ، و بارهگذریان بدرفتاری بسیار میکرد ، و این بود همیشه علمای قم و طلبه های آنجا ، از این ناله و گله می داشتند ، و بعلمای تهران داد خواهی مینمودند . دو سید چون میخواستند دلجویی از علما و طلبه های قم نمایند این را یکی از درخواست های خود گرفتند) .

۲) باز گردانیدن حاجی میرزا محمد رضا از رفسنجان بکرمان .

۳) باز گردانیدن تولیت مدرسه خان مروی بحاجی شیخ مرتضی .

٤) بنیاد « عدالتخانه » در همه جای ایران . (از این گفتگو خواهیم داشت) .

۵) روان گردانیدن قانون اسلام بهمگی مردم کشور .

٦) برداشتن مسیو نوز از سرگمرک و مالیه .

۷) برداشتن علاء الدوله ازحکمرانی تهران .

۸) کم نکردن تومانی دهشاهی از مواجب و مستمری (این را ازیکسال پیش نهاده بودند) .

سفیر عثمانی این نوشته را بنزد مشیرالدوله وزیر خارجه فرستاد ، و او بنزد شاه برده با بودن عین‌الدوله برایش خواند . گویا شاه تا آنروز آگاهی ازخواستهای اینان نمیداشت . گفت بسفیر عثمانی‌بنویسید که خواستهای آقایان پذیرفته شده ، و خود آنان با شکوه و پاسداری بتهران باز گردانیده خواهند شد . سپس رو بعین الدوله گردانیده گفت : آقایان‌را پاسدارانه بازگردانید . عین‌الدوله گفت : «اطاعت میکنم لیکن عودت آنان موقوف است بر مقدماتیکه همین دو سه روزه بعمل خواهد آمد» . این شد نتیجهٔ میانجیگری سفیر عثمانی .

بدینسان روز ها میگذشت ، وکوشندگان یاکوچندگان ، روزهای سخت سرما را در آن پناهگاه بسر میبردند . در کتاب آبی می‌نویسد : کوچندگان دادخواهیهای خود را ، با زبان ساده وشور انگیز نوشته و چاپ‌کرده ومیان مردم پراکندند . ولی ما از چنین داستانی آگاه نیستیم .

آنچه ماميدانیم ایشان خواستهای‌خودرا بازبان واعظان بمردم میرسانیدند .

از روزی‌که رفته بودند هر روز حاجی شیخ‌محمد یاواعظ دیگری بمنبر رفتی و بشیوه واعظان ، آیه ای یا حدیثی عنوان کردی ، و در اینمیان از ستمگری‌های حکمرانان ، و از خودکامگی عین‌الدوله ، و ازگرفتاری های مردم سخن راندی . هنوز نام مشروطه و آزادی درمیان نمیبود . ولی برای نخستین بار ، کسانی آزادانه سخن از بدیهای دولت رانده و دلسوزی بتوده مینمودند .

پذیرفتن شاه درخواستها را

عین الدوله حکمرانی عبد العظیم را ببرادر زادهٔ خود امیرخان سردار داد . پیدا بود که آمدن اوبرای کار کوچندگان میباشد . اینان بدیدن اونرفتند و پروا ننمودند ، ولی او خود پیام فرستاد : «من برای این آمده ام که شما را عودت دهم بشهر ، واگر اجازه میدهید خدمت رسیده مقصودرا مذاکره کنیم» گفتند : بیاید وآمدوآقایان‌را دید و درمیانه گفتگوهایی رفت.

پس ازیکی دونشست ، چنین نهاده شدکه‌کوشندگان ، نمایندگانی از سوی خود نزد عین‌الدوله بفرستندکه با خود او گفتگو شود . اینان چهار تن را برگزیدند : میرزا ابوالقاسم‌پسر بزرگتر طباطبایی ، میرزا مصطفی‌آشتیانی برادرحاجی شیخ مرتضی ، میرزامحسن برادر صدرالعلماء، سیدعلاءالدین داماد بهبهانی . اینان خود پیشکاران آقایان میبودند وبیشتر کارها با دست اینان پیش میرفت .

شب چهار شنبه بیستم دیماه (١٤ ذی قعده) ، اینان بشهرآمده و بخانهٔ عین الدوله رفتند و با او بگفتگو پرداختند ، عین‌الدوله بدستلویز آنکه این گفتگو را بشاه برساند آنانرا در خانهٔ خود نگهداشت ، و گفت میباید فردا شب را هم اینجا بمانید گویا میخواست نگزارد باز گردند و هریکی را بجای دور دیگری بفرستد . بعین الدوله‌گفته بودند همهٔ کارها در دست این چهار تن میباشد ، آقایان خرسندند‌که بشهر باز گردند ، ولی‌اینان نمیگزارند. این بود میخواست اینان را ازمیان بردارد و پرو بال علما را بکنند .

فردا این آگاهی هم درشهر وهم درعبدالعظیم پراکنده گردید ،

در عبدالعظیم آقایان بیفسردند واندوهناك شدند. اما درشهر، این‌روز شاه، برای ناهار، بخانهٔ امیر بهادر جنك رفت، و در آنجا میبود که آگاهی دادند شهر بهم خورد و مردم بازار ها را بستند. شاه پرسید: برای چه؟.. گفتند: برای آنکه نمایندگان آقایانرا نگه داشته اند و مردم میپندارندکه ازشهربیرونشان خواهند راند. درباریان پرگ‌میخواستند که با زور ازشورش جلوگیرند و مردم را بباز کردن بازار ها وادارند، ولی شاه پرك نداد.

پس از ناهار، چون شاه باز میگشت، مردم در سر راه او انبوه شدند، و زنان گرد کالسکه او را گرفته، وفریاد میزدند: «ماآقایان و پیشوایان دین را میخواهیم... عقد ما را آقایان بسته اند، خانه های ما را آقایان اجاره میدهند... ای شاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانان را احترام کنند... ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس وانگلیس با تو طرف شوند شصت کرور ملت ایران، بحکم این آقایان جهاد میکنند...» از این سخنان بسیار میگفتند. امروز زنان، با همهٔ روبند و چادر، کار بسیاری کردند.

شاه بارك رفت، واز اینسوی امیر بهادر و دیگران ببازارآمدند که‌مردم را، بازبان، بباز کردن بازارها وا دارند. ولی هرچه کوشیدند سودی نداد. در این میان علاءالدوله هم خیابانها را میگردیدکه باری اینها نبندند، ودرخیابان جبه خانه نزدیك‌سبزه میدان، در دکان‌صحافی، سید حسن صاحب الزمانی را دید که باکسانی بگفتگو نشسته چون‌او را ازکوشندگان میشناخت، دستور داد بیرون کشیدند وگفت: «ای سید مفسد آخر کارخودت را کردی!» این را گفت، و با عصا بسر و روی او کوفتن گرفت. سپس گفت او را بتازیانه بستند. از این دژرفتاری دکانهای خیابانها نیز بسته و مردم بیکبار آمادهٔ ایستادگی شدند.

شاه بعین الدوله گفت: «البته مقاصد آقایان‌را اجرا دارید وآنها را تا فردا بیاورید بشهر، والا من خودم میروم وآنها را میآورم،» از این پافشاری شاه عین‌الدوله ناگزیر شد، از هر راهیست علما را رام‌گرداند وبشهر بازآورد، و همانروز، با تلفون به عبدالعظیم آگاهی



پ ۱۷
عین الدوله

داد که شاه درخواستهای آقایان را پذیرفت. ولی مردم دلگرم نبودند وبازار ها را باز نکردند، ودسته انبوهی ازشهر روانهٔ عبدالعظیم شدند. آمد و رفت میان این دو جا چندان بودکه گفتی دو آبادی بهم پیوسته

است . مردم همه درتکان وجوش میبودند .

عین‌الدوله نامهٔ آقایان را گرفته ، و خود نامه ای بشاه نوشته و بداستان، رویهٔ میانجیگری داد، و درخواستهای آقایان‌را اززبان خودفهرست کرد ، وهمه‌را بشاه داد . شاه بنامهٔ آقایان پاسخ داد ، ودربالای نامهٔ عین‌الدوله پذیرفته شدن درخواستها را نوشت، وسپس برای «عدالتخانه» که خواست بزرگ آقایان بود «دستخط» جداگانه بیرون داد . ما در اینجا نامهٔ عین‌الدوله را با فهرستیکه او از درخواستها کرده ، بادستخط «عدالتخانه» می‌آوریم :

عریضه عین‌الدوله بشاه

قربان خاکپای جواهرآسای بندگان اعلیحضرت قوی‌شوکت اقدس همایونت شوم بر خاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنا فداه پوشیده نیست‌که این غلام خانه‌زاد از بدو افتخار جاروب کشی اقدس اعلی تاکنون چهل سال است همه وقت در هر مأموریت طالب ازدیاد دعاگویی‌ذات عدیم‌المثال مبارك بوده و در هیچ مورد ازاین مقصود غفلت نداشته است ولی در این مقدمه حضرات علماء که قصدی جز دعا و ثنا نداشته اند و همه وقت بوظیفه دعاگویی خودشان مشغول بوده اند بطوری پیش‌آمد کار شده که اصل مقصود از میان رفته و حالا این غلام خانه زاد بیمقدار را در آستان اعلی شفیع انگیخته اند که نظر توجهی از طرف قرین الشرف همایون در انجاح عرایض آنها معطوف و با امیدواری بمراحم شاهانه بدعاگویی ذات با برکات همایون مشغول شوند و چون عرایض آنها از روی دعاگویی محض است این است که بعرض آستان مبارك میرساند و امیدوار است‌که بشمول مراحم ملوکانه افتخار حاصل نماید .

صورت مقاصد آقایان

۱ـ محض سلامت ذات اقدس مبارك قیمت تمبر را که برای عامه اسباب ازدیاد دعاگویی است‌گذشت فرمایید اگرچه دراینجا ضرری بدولت متوجه است ولی این غلام بیمقدار در صورت قبول عرض آنرا محض اجراء این امرخیر

ودعاگویی علماء و امیدواری عامه ازخود تقدیم میداردکه بدولت‌هم ضرری‌متوجه نشود و اسباب مزید دعاگویی ذات اقدس نیز فراهم آید .

۲ـ نظر به بی‌احترامی‌که نسبت بحاج میرزامحمد رضا شده چون از دعا گویان دولت است اظهارمرحمتی بشودکه موجب مزید امیدواری ودعاگویی طبقهٔ علماء اعلام گردد .

۳ـ سیئات اعمال عسکر گاریچی متصدی راه عراق بعرض اولیاء دولت علیه رسیده و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه شدند خود عسکر را هم مقرر فرمایید از دخالت بکار منفصل و از جانب دولت توجهی درتنبیه او بشود که حد خلاف کاری خود را بداند و موجب امیدواری و دعا گویی عامه رعایا گردد ودر عرایض سایر آقایان عظام هم‌باید اراده مخصوص مبذول فرمایید که آنها هم مقرون به اجابت گردد .

۴ـ برای رسیدگی بعرایض کلیه رعایا ومظلومین از جانب سنی‌الجوانب همایونی ترتیبی‌درامر عدالتخانه دولتی‌داده شود که رفع ظلم ازمظلوم حقاً وعدلا بعمل آید و در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود .

دستخط اعلیحضرت مظفرالدین شاه

جناب اشرف اتابك اعظم ـ چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است و این است بالصراحه مقرر میفرماییم برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالك محروسهٔ ایران عاجلا دایر شود بروجهی‌که میان هیچیك از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل وسیاسات بطوریکه درنظامنامهٔ این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظهٔ اشخاص و طرفداریهای بی وجه قطعاً وجداً ممنوع باشد البته بهمین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آنرا ترتیب و بعرض برسانید تا درتمام ولایات دائر وترتیبات مجلس آنهم بروجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دعاگویی ما است همه وقت مقبول خواهد بود همین دستخط ما را هم بعموم ولایت ابلاغ کنید

شهر ذی‌القعده ۱۳۲۳

«عدالتخانه»

پیش از آنکه دوباره رشته تاریخ را بدست گیریم ، می باید چند سخنی در اینجا برانیم : «عدالتخانه» چیست ؟. چراعلماء آنرامیخواستند ؟.. چنانکه دیده‌میشود، «عدالتخانه» همانست که امروز «عدلیه» مینامند . اداره ای که در آن، داورانی بداد خواهیهای مردم رسند و داوری نمایند . این اداره مگر نمیبود ؟.. سپس هم ، این چه ارزشی میداشت که یکدسته از سران علماء ، برای درخواست آن ، از شهر کوچند و آن آسیبها را بخود هموار گردانند ؟.. دراینجا چند چیز را میباید دانست :

نخست : درآنزمان در ایران «عدلیه ای» نمیبود . راست استدر میان وزارتخانه ها یکی را هم باین نام میخواندند و در همین زمان که گفتگو میداریم ، نظام‌الملك «وزیر عدلیه» نامیده میشد . ولی چنانکه همهٔ کار ها ، از روی خودکامگی بودی، دراین «عدلیه» نیزکارها از راه خود کامگی انجام گرفتی ، و هرچه خواستندی گفتندی وبکاربستندی. اینکه جدایی میانه توانا و ناتوان و دارا و نادار نگزارند ودادگرانه رسیدگی نمایند ، درآن‌عدلیه شناخته نبودی. راست است که‌آنزمان انبوه مردم ، کمتر نیاز بعدلیه داشتندی ، زیراکمتر به بیدادگری گرایدندی . و از آنسوی بیشتر گفتگو ها با دست ملایان و ریش سفیدان و سران کویها بپایان آورده شدی . ولی گاهی نیز بیدادگرانی ، از درباریان‌و دیگران پیدا شدندی ، و دست بدارایی مردم باز کردندی ، و در این هنگام بودی که نیاز بیك دادگاه افتادی ، و این در ایران نمیبود . اینست آقایان در میان درخواستهای دیگر خود ، بودن چنین اداره ای را هم میخواستند و آن را دربایست میشماردند .

دوم : دولت برای برپاکردن «عدلیه» بدانسان که خواست علماء میبود ، ناگزیر شدی که قانونی بگزارد ، واین خودگامی در راه‌قانونی شدن کشورمیبود و کوشندگان‌را بخواستی که میداشتند نزدیکتر میگردانید.

سوم : چنانکه دیدیم کوشندگان ازناگزیری بعبدالعظیم پناهیدند . امامجمعه با آن کار خود ، شکستی باینان داده ، وبیم میرفت که دنبالهٔ آن گرفته شود ، و شادروان طباطبایی برای خویشتنداری چنین اندیشید

که ازشهر بکوچند ، و خود اندیشهٔ بسیار بخردانه وبجایی میبود ، و بدینسان زیان شکست را از خود دورگردانیدند و دوباره نیروگرفتند . ولی تا کی توانستندی در آنجا ماند ؟.. طباطبایی و بهبهانی نیك میدانستند که اگر ماندنشان درآنجا بیشتر باشد ، بسیاری از کوچندگان دلسرد و نومیدگردند و رو بپراکندگی آورند . زیرا هر یکی‌ازآنان خانه و فرزندان خود را گزارده ، و از کار وپیشهٔ خود دست کشیده ، وبامید پیشرفتی همراهی نموده بودند ، و همینکه اندك نومیدی بدلهای ایشان راه یافتی نماندندی و بازگشتندی . در راه رهایی توده از جان گذشتن و بسختیها شکیبیدن ، در دلها جانگرفته ، و چنین جانفشانی از مردم چشم نتوانستندی داشت . جز ازدوسید وچند تن دیگری ، از روی بینش و آهنك نمیکوشیدند . درچنین پیش آمد ها پیشوایان بایدهمراهان را کم‌کم پیش برند ، وبیش از اندازهٔ توانایی بکوشش برنیانگیزند .

تنها پیروان نبودند ، به برخی ازپیشروان دلگرمی نمیشد داشت . در تاریخ بیداری داستان شگفتی از سید احمد برادر طباطبایی وپسرانش می‌آورد . میگوید : امامجمعه پیام فرستاد که کسانیکه رازداران شما می‌باشند و شبها لحاف بروی شما می اندازند ، آگهی از کارهاتان بما میرسانند ، باین دوستان خود دلگرم نباشید ، از این پیام او آقایان بمدیرالذاکرین بدگمان گردیدند واورا از میان خود بیرون کردند ،وسپس مدیرالذاکرین داستان درازی ، از پیوستگی که میانه عین‌الدوله و سید احمد طباطبایی و پسرانش میبوده ، نوشته که در تاریخ بیداری همهٔ‌آنرا آورده ، و ما چون از راست و دروغ آن آگاه نمیباشیم ، در اینجا نمیآوریم ، ولی این پیداست که بدگمانیهایی در میان بوده است ، و ما نوشتیم که چون عین‌الدوله کسی را بنمایندگی از کوچندگان خواست، و آنان سید احمد را برگزیدند ، و او رفت وچیز هایی با عین‌الدوله نهاد ، علماء نهادهٔ اورا نپذیرفتند .

بااین بدگمانیها ، جای ایستادگی بیشتر نمیبود ، و بهتر وبخردانه‌تر همین بود که کوچ را تا اینجا که آمده بود ، بیك نتیجه ای رسانند، وآبرومندانه بشهر باز گردند ، واین زمان به نتیجه ای بالاتر از «عدالتخانه»

امید نتوانستندی بست. این دو مرد همه از روی بینش میکوشیدند، و سپس خواهیم دید که به « عدالتخانه » تنها خرسندی ندادند، و خواست آخرین خودرا، که « مجلس » میبود آشکار گردانیدند.

بازگشتن کوچندگان به تهران

نوشته ها چون آماده گردید روز آدینه بیست ودوم دی‌ماه (١٦ ذی قعده) را برای بازگشتن کوشندگان بشهر برگزیدند. در این روز، با دستور شاه، امیر بهادر (وزیر دربار) و اقبال‌الدوله ونصرالسلطنه وشمس‌الملك (پسر عین الدوله) و کسان دیگری از درباریان، با کالسکه های سلطنتی و یدکهای زرین افزار و سیمین افزار، با شکوه بسیار، به عبدالعظیم رفتند که آقایان را بشهرآورند، بازار ها بسته شده و مردم دسته‌دسته رو به عبد العظیم آوردند، امیر خان سردار تلفن کرد درشکه ها و کالسکه‌های شهر همه را بآنجا بردند. نیزبسیاری از اعیانها وتوانگران درشکه‌ها وکالسکه های خودرا فرستادند. راه آهن تهران و عبدالعظیم را نیز مجانی کردند. مردم چندان انبوه شدند و بهم فشار میآوردند که بیم نابودی کسانی میرفت.

سه ساعت به نیمروز، منبری در صحن گزاردند، و حاجی شیخ محمد واعظ بالای آن رفت، و دربودن همهٔ علماء و مردان درباری و دیگران « دستخط » شاه را خواند. پس ازو شیخ مهدی واعظ وسید اکبر شاه، که هر دو از واعظان بنام می بودند. بمنبر رفتند، وباز دستخط شاه و درخواستهای کوشندگان را خواندند، و شادیها وسپاس گزاریها نمودند. مردم با آواز بلند « زنده باد پادشاه اسلام » و«زنده باد ملت ایران » گفتند. بنوشته تاریخ بیداری این نخستین بار بود که آواز « زنده باد ملت ایران » شنیده میشد، ونخستین بار بود که مردم بنام توده دعا کرده وشادی مینمودند.

یکساعت پس از نیمروز کالسکه ها آماده گردید و کاروان براه افتاد. دو سید با حاجی شیخ مرتضی و صدر العلماء و امیر بهادر در کالسکه شش اسبهٔ پادشاهی نشستند، و دیگران هر چند تنی در یک کالسکه جا گرفتند. مردم نیز دردرشکه ها نشستند. یدکها درجلوبراه



پ ١٨
سعدالدوله

افتادند. بدینسان با شکوه بسیار روانه گردیدند، وچون بشهر درآمدند از میان مردم گذشته و خیابانها را پیموده، در جلو کاخ گلستان پیاده شدند. علماء بدرون ارك درآمده، و پس از دیدن عین الدوله همراه او ومشیرالدوله بنزد شاه رفتند. شاه باسادگی بسیار آنان را پذیرفته،

و پس از پرسش و نوازش چنین گفت: « پیش ازآنکه شما درخواست کنید، من خود میخواستم « عدالتخانه » بر پا گردد. در نیمهٔ شعبان به نظام الملك گفتم آن را برپا گرداند. پس ازاین هرکاری داریدبخود من باز نمایید ...» آقایان در پاسخ سپاس گزاردند. سپس شاه بگله پرداخته چنین گفت: « چرا در پیش آمد سرای بانگ بخود من نگفتید وبی آگاهی از دولت بکاربرداختید؟! ..» طباطبایی پاسخ داد: «مشیرالدوله ومشیرالسلطنه هر دو در اینجا هستند. من بارها بآنان گفتم، و نامه هم نوشتم و پاسخی که داده اند در اینجاست».

در این میان چون مردم در بیرون چشم براه علماء می داشتند و بیتابی مینمودند، شاه آنان را براه انداخت. آنان چون بیرون آمدند مردم با شادی و هایهوی بسیار گردشان راگرفتند، و هریکی که بخانهٔ خود میرفت دسته از مردم با او رفتند و تا دم خانه رسانیدند. بدینسان کوچندگان پس ازیکماه بشهر باز گشتند. بآن خواری و ناتوانی رفته بودند و باین ارجمندی و توانایی باز آمدند.

از فردا مردم دسته دسته بدیدن دو سید و دیگران میرفتند، و شب یکشنبه شهر را چراغان کردند، و بنام « عدالتخانه » جشن وشادمانی بسیار نمودند. عین الدوله از علماء دیدن کرد، و چنانکه درخواست ایشان بود علاء الدوله را ازحکمرانی تهران برداشت.

آگاهی از این پیش آمد بروز نامه های اروپا هم رسید و آن را با ستایشی از علماء یاد کردند، ولی آنها «عدالتخانه» را پارلمان یامجلس شوری معنی میکردند، و در روز نامه ها داستان را بنام شورش علماء بر دولت، یادکرده چنین مینوشتند، که دستگاه خود کامگی ازایران برچیده شده، وشاه بمردم آزادی داده، ودارالشوری برپا خواهد گردید، وآزادی زبان وخامه خواهد بود. بدینسان داستان را بسیاربزرگتر ازآنچه بوده می‌فهمیدند.

علاء السلطنه سفیر ایران در لندن، نوشته ای بیرون داد که در آن، رو دادن شورشی را در ایران، دروغ شمرد، چیزیکه هست او نیز پیش آمد را، بمعنی دیگری باز نموده چنین نوشت: اندك رنجشی

میانه دولت با علما رو داده بود، و علماء به عبدالعظیم که چند کیلومتری تهران‌است پناهیده بودند، شاه ازروی مهربانی، فرمود رنجش آنان را بردارند و بتهران بازگردانند. دادن دارالشوری، و قانون، و آزادی خامه، و برپا کردن عدلیه، از روز نخست آرزوی خود شاه میبود که اکنون بدلخواه آنها را داده. پیداست که بسفارتخانه نیز آگاهی درستی ازچگونگی نرسیده بوده.

ازاین شگفت تر آنکه دارندهٔ حبل المتین که این نوشته ها را از روز نامه های انگلیسی ترجمه گردانیده، همه را راست پنداشته، و از اینکه شاه دارالشوری و آزادی داده، بشادی پرداخته وستایشگری و چاپلوسی بسیاری نموده، و چند ستون را پر گردانیده بی آنکه‌نامی از علماء ببرد و از رنجهای آنان سپاس گزارد، که این نمونه دیگری از بدگهری اوست. این بد ترکه سپس که از تهران نوشته ها رسیده و دانسته شده که پیش‌آمد رنك دیگری داشته، وشاه تنها بدلخواه خود چیزی نداده، و از آنسوی عین الدوله ناخشنود میبوده، بیکبار خاموش گردیده، و چنانکه گفتیم داستانها را پس از گذشتن چند ماهی، در روز نامه اش آورده، و آنهم با بدگویی و نکوهش از علماء توأم می باشد.

بداندیشیهای عین‌الدوله

بهمن ماه با خوشی میگذشت. مردم بنوید دولت امید بسته وبازشدن «عدالتخانه» را می‌بیوسیدند. میان مردم گفتگو از نوشته شدن قانون میرفت. علماء دید و بازدید میکردند و نزد مردم جایگاه دیگری یافته بودند. در نامه ای دیدم، نویسنده که از بدخواهانست، رفتن بهبهانی را بخانه طباطبایی مینویسد وگله میکند که چراغ و لاله در جلوش میکشیده‌اند و مردم از پیش وپس روانه گردیده و شاعران شعر میخوانده اند.

گویا در این روز ها بود که علماء ببازدید عین الدوله رفتند. طباطبایی باو گفت: « این عدالتخانه که میخواهیم نخست زیانش بخود ماست، چه مردم آسوده باشند وستم نبینند و دیگر از ما بینیاز گردند و درهای خانه های ما بسته شود. ولی چون عمر من و تو گذشته کاری

کنید که نام نیکی از شما در جهان بماند، و در تاریخ بنویسند بنیاد گزار مجلس و عدالتخانه عین‌الدوله بوده، و از تو این یادگار در ایران بماند».

عین‌الدوله پاسخی نگفت و از شنیدن نام «مجلس» ابروها درهم کشید. راستی این بود که او میخواست گوشی باین سخنان ندهد، واینکه ناگزیر شده و کوشندگان را بتهران بازگردانیده، و آن دستخط شاه‌را بدستشان داده بود، میخواست همه را نادیده گیرد، و کوشندگانرا با چاره جوییها از نیرو اندازد و ازمیان برد. او میخواست خود، ایرانرا نیك گرداند، ولی از چه راه؟.. از راه خود کامگی. روزنامه اش حبل المتین در شماره های خود دری بنام «اصلاحات جدیده یا خیالات عالیه وزیر اعظم» بازکرده وسخنان درازی میراند. عین‌الدوله مردکم دانشی میبود دردربار خودکامه بزرك شده. برو گران میافتاد که نام قانون یا دارالشوری شنود، و یا توده را دلبسته کارهای کشوری بیند. این بود ازدرون دل‌دشمنی مینمود. از درخواستهای علماء تنها علاءالدوله را از حکمرانی‌تهران برداشت و آن دیگرها را بیکبار فراموش‌ساخت.

درنیمهٔ دوم بهمن یکداستان نابیوسیده ای رخ داد، و آن اینکه شب چهار شنبه هجدهم بهمن (۱۳ ذی قعده)، سعدالدوله وزیر تجارت، و دکتر محمد خان احیاء الملك را، از خانه های خودشان گرفتند و از شهر بیرون راندند: سعدالدوله را بیزد، و دکتر محمد خان را بمازندران.

گناه اینها دانسته نبود. جز آنکه سعدالدوله مرد گردنکشی میبود، و چنانکه گفتیم در برابر عین‌الدوله ایستاده بکار های نوز و علاءالدوله خرده میگرفت، و ببازرگانان هواداری مینمود. این رفتار او بگردنکشی وخود خواهی عین‌الدوله، که این زمان یگانه‌سررشته‌دار ایران میبود و «شاهزاده اتابك اعظم» خوانده میشد، برمیخورد. چنانکه خود او میگفته، از تهران پای پیاده بیرونش میبرند، و قزاقان در راه تازیانه زده واز هیچگونه دژرفتاری باز نمی ایستاده‌اند.

دکتر محمد خان پزشك امین السلطان بوده، وگویا همین مایهٔ

دشمنی عین‌الدوله شده. ناظم‌الاسلام انگیزه بیرون کردن او را، از خودش پرسیده، و او هم نمیدانسته.

اینان ازکوشندگان نمی بودند، و بیرون‌کردن اینان بآنان نبایستی برخورد. ولی چون مردم خود کامگی را رفته میشماردند، و امید بآزادی بسته بودند، از این پیش آمد نابیوسیده رم خوردند و اندوهناك گردیدند. ولی بازبی‌پروایی نمودند، و چون‌گفتگو ازنوشته شدن قانون «عدالتخانه» میرفت بخود نوید ها دادند.

در ماه اسفند یکداستان دیگری رخ داد، و آن بیرون کردن سید جمال واعظ ازشهر بود. چنانکه گفتیم از شبیکه داستان مسجدشاه رخ داد، سید جمال درخانه ناظم الاسلام نهان میزیست. ولی درآخرین شب درنك کوشندگان درعبدالعظیم، ناظم الاسلام با معین‌العلمای اسپهانی او را برداشتند و به عبدالعظیم بردند، وچند ساعتی (نیمه نهان) درآنجا میبود، تاهمراه دیگران بشهر بازگشت وبخانهٔ خود رفت. ولی‌عین‌الدوله اورا نیامرزیده، وگاهی نامش را با خشم میبرد، و این بود سیدجمال بیمناك میزیست. در آغاز های اسفند بود که نیرالدوله که پس از علاءالدوله حکمران تهران شده بود بحاجی شیخ مرتضی نامه‌ای‌نوشت، بدینسان‌که بهتر اینست سید جمال، برای زیارت بمشهد رود، ودررفت سفر اورا هم من دهم. پیدا بود که عین‌الدوله میخواهد سید جمال‌را بیرون‌کند، و این نخستین نمونه بداندیشیهای او بود. طلبه ها خواستند بشورند ونگزارند، دوسید جلو ایشانرا گرفتند. بهبهانی برای‌میانجیگری، شیخ مهدی واعظ را نزد عین‌الدوله فرستاد، ولی او نپذیرفت و چنین گفت: «محالست این خواهش آقا را قبول‌کنم. البته باید سید جمال دههٔ عاشورا را در تهران نباشد. چه مذاکرات منبری او باعث فتنه و آشوب خواهدگردید». سوگند خوردکه اگر سید جمال نرود اورا را خواهم‌کشت، ولی اگر خودش برود زبان میدهم‌که پس ازعاشورا او را بازگردانم، وشاه هزار تومان باو، دررفت سفر میدهم.

بهبهانی ناگزیر شد بپذیرد و بسید جمال گفت روانه قم‌گردد.

در تاریخ بیداری مینویسد: «آقا سید جمال گفت مقصود همهٔ ما...

فقط اینست که شاه مجلس شورا بدهد . من اگر بدانم مجلس دادن موقوف ومنوط بکشته شدن منست با کمال رضا و رغبت و میل برای کشته شدن حاضر میشوم . آقای بهبهانی فرمود این لفظ هنوز زود است و به زبان نیاورید . فقط بهمان لفظ « عدالتخانه » اکتفا کنید تا زمانش برسد » .

باری روز دوشنبه سی ام بهمن (۲۶ ذی‌الحجه) سید جمال با پسر خود وبا یك نوکر از تهران بیرون رفت و دهۀ عاشورا را درقم میبود، تا سپس دوباره بازگشت . کوشندگان از پیشواز ونمایش باز ایستادند ولی نوازش ومهربانی بسیار نمودند .

در دهۀ محرم عین‌الدوله «روضه خوانی» برپا کرد ، وخواستش این بود که خود علما یا پسران وخویشان ایشانرا بسوی خودکشد ، و دراین باره از دادن پول هم باز نمیایستاد، وکارکنان اوبا علماء یاپسران ایشان بآمد ورفت پرداخته بنرم‌گردانیدن ایشان میکوشیدند . ولی‌ازاینها سودی نبود. عین‌الدوله میخواست میانۀ دوسیدجدایی اندازد، وطباطبایی را بسوی‌خودکشیده بهبهانی‌را ازمیان بردارد . ولی مردانگی ونیك نهادی طباطبایی میدان نمیداد .

در اینمیان کوشندگان ، بد اندیشیهای عین‌الدوله را در یافته ، و امید کم کرده ، ودوباره بکوششهایی پرداخته بودند . علماء ، بنام میهمانی، هفته دو روز ، گرد هم آمده بگفتگو می نشستند . از آنسوی طلبه ها دسته هایی پدید آورده ونشست هایی برپا مینمودند ، و یکی از کارهای اینان بود که شبنامه ها مینوشتند وبا ژلاتین چاپ‌کرده ، ونهانی‌پراکنده میکردند .

بدینسان اسفند بپایان آمد ، و سال نوین ۱۲۸۵ ، که ازسالهای تاریخی ایران خواستنی بود فرا رسید . مردم روز هـای نوروز را در میان بیم و امید بسر دادند .

در آخر های فروردین یکشب نشستی میانه عین‌الدوله باطباطبایی رخ داد ، وآن چنین بود که احتشام السلطنه ، که ازکسان نیکنام شمرده میشد و تازه از سفارت آلمان بازگردیده بود ، بخانۀ طباطبایی آمد ،



پ ۱۹
سید جمال واعظ

و با او سخن ازعین الدوله وکار های او بمیان آورد ، وچنین درخواست که طباطبایی ، دیدی با عین‌الدوله کند که دوتن تنها با هم نشینند ، و

چنین باز نمود که گره کار، ازهمین دیدار، باز خواهدشد. شاد روان طباطبایی گفتهٔ اورا پذیرفت، وشبانه در تاریکی بخانهٔ عین‌الدوله رفت، ودو تن تنها باهم نشستند و بسخن پرداختند. عین‌الدوله قرآن خواست، و بآن سوگند خورد که «من با مقصود شما حاضرم و قول میدهم که بهمین زودی مجلس تشکیل گردد. من خیال شما را مقدس میدانم، و تاکنون که مسامحه کردم خواستم موانع را ازجلو بردارم. اینك بشما قول میدهم که همین چند روزه عدالتخانه صحیح برپا شود...»

طباطبایی، باین سوگند وپیمان، دلگرم گردیده باز گشت. ولی در بیرون نشانی ازاین نوید دیده نشد، ودرهمان روزها، داستان نشست باغشاه پیش آمد که دانسته شد همه آن سخنان دروغ بوده.

نشست در باغشاه

دراین هنگام مظفرالدینشاه درباغشاه می نشست. عین‌الدوله روز سه شنبه دهم اردی بهشت نشستی در آنجا برپا کرد، واز وزیران درباره عدالتخانه و بکار بستن دستخط شاه سگالش خواست. چنانکه گفتیم عین‌الدوله هیچگاه نمیخواست گردن بدرخواستهای کوشندگان بگزارد. گذشته از آنکه نمیخواست رشتهٔ فرمانروایی خودکامانه را ازدست دهد، چون خود مرد کم دانشی میبود، از قانون ومجلس واینگونه اندیشه ها میرمید، وآنها را دشمن میداشت. این بود پافشاری درنپذیرفتن‌درخواستها میکرد. چیزیکه هست نمیخواست همه گناه بگردن او باشد ومیخواست کسانی را نیز همباز گرداند. این نشست برای آن بود و از پیش به برخی وزیران سفارشها شده بود.

عین‌الدوله سخن را چنین آغاز کرد: «همه میدانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط عدالتخانه را بیرون داده. من اگر چه دستور داده ام نظامنامهٔ آن را نوشته اند واینك بپایان میرسانند، ولی خود ایستادگی نشان داده ام، وکنون چون ملایان دست برنمیدارند وشبنامه ها مینویسند، شما ببینید آیا بهتر است که دستخط را بکار بندیم، یاملایان را نومید گردانیم و با نیروی دولتی پاسخ دهیم؟..»

باشندگان همه خاموش ماندند. دوباره گفتگو را بمیان آورده پرسید.

احتشام‌السلطنه پاسخ داد: «بهتر است دستخط را روان گردانید. زیرا اگر روان نگردانید دولت را بنزد مردم ارجی نماند. ازآنسوی بنیاد عدالتخانه زیانی بدولت نخواهد داشت».

امیربهادر جنك (وزیر دربار) گفت: «چنین نیست. برای دولت آن بهتر است که دستخط بکار بسته نشود. چه اگر عدالتخانه برپا گردد باید پسر پادشاه با پسر یك میوه فروش یکسان گردد. آنگاه هیچ حکمرانی نتواند «دخل» کند و راه «دخل» بسته شود».

احتشام‌السلطنه گفت: «جناب وزیر دربار، دیگر بس است، «دخل» تا کی؟! ستم تا چند؟!. تا چه اندازه مردم را خوار ونادار میخواهید؟!.. اندکی هم دلتان بحال توده سوزد. بیش از این مردم را از دولت رنجیده نگردانید، علماء را دشمن شاه نسازید».

حاجب‌الدوله بسخن در آمده گفت: «اگر عدالتخانه برپا شود دولت نابود خواهد شد».

ناصرالملك وزیر اروپا دیدهٔ مالیه گفت: «آری چنین است. هنوز در ایران هنگام برپا کردن مجلس نرسیده. عدالتخانه را با این دولت سازش نخواهد بود».

امیر بهادر دوباره بسخن در آمده گفت: «جناب احتشام‌السلطنه شما که ازقاجاریان میباشید نباید خرسندی دهید که پادشاهی‌از این خاندان بیرون رود».

احتشام‌السلطنه پاسخ داد: «پیشرفت دولت و فزونی نیروی او در همراهی وهمدستی باتوده است. امروز دولت را خوشبختی روداده که توده خود دربند نیکیها گردیده. ارج این را بدانید، وباتوده دست بهم داده بدیها چاره کنید، و دولت را دارای آبرو گردانید، قانونی بگزارید که همه پیروی کنند. دیگر ستمگری بس است، شاه را بدنام نکنید، دولت را رسوا نسازید».

امیر بهادر رو بعین‌الدوله گردانیده چنین گفت: «احتشام‌السلطنه میخواهد توانایی شاه را از میان برد».

احتشام‌السلطنه گفت: «من آرزومندم پادشاه و «ولی النعمة»

خود را ، مانند امپراتور آلمان وانگلیس توانا بینم ، لیکن شما میخواهید او را همچون خدیو مصر و امیر افغانستان گردانید » .

امیر بهادر گفت : « من تا جان دارم نگزارم عدالتخانه برپا شود، خوبست شما بروید در کشور آلمان ، و بامپراتور آلمان بندگی کنید . آقای من ، پادشاه من ، اینگونه بندگیها را دربایست نمیدارد » .

گفتگو چون باینجا رسید عین الدوله رشته را بریده وچنین گفت: « من میباید ، این گفتگو را باعلیحضرت باز نمایم ، وازخود شاه دستور خواهم » .

بدینسان نشست بپایان رسید . عین الدوله میخواست مردم نگویند که او تنها ناخرسند است و نمیگزارد عدالتخانه برپا شود و همداستانی دیگر وزیران را هم بدانند ، و چون در این نشست احتشام السلطنه ، پیروی ازدیگران ننموده ، و هواخواهی توده نشان داده بود ، چند روز دیگر ، اورا بدستاویز نگهبانی وسرکشی بکار های مرزی روانه کردستان گردانیدند . زیرا چنانکه خواهیم آورد ، در این هنگام سپاه عثمانی از مرز گذشته و یکرشته گفتگو وکشاکش در میان میبود . مردم این را « دور راندن او ازتهران » دانستند ، و این جایگاهی برای او در نزد آزادیخواهان بازکرد . (چنانکه بیرون راندن سعد الدوله ، جایگاهی برای او بازکرده بود) .

نامه طباطبایی بعین الدوله

این در نیمه های اردیبهشت بود . مردم از برپا گردانیدن این نشست ، و ازگفته های وزیران در آن ، واز رفتاریکه سپس با احتشام السلطنه کرده شد ، بنومیدی افزودند ، وباز بدو سید و دیگر سران فشار آوردند . طباطبایی نامه ای بعین الدوله نوشت که اینك آنرا ، باandکی کوتاهانیدن ، در اینجا میآوریم :

کوآنهمه راز وعهد وپیمان ـ مسلم است ازخرابی این مملکت واستیصال این مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و هم بدیهی است و میدانید اصلاح تمام اینها منحصر است بتأسیس مجلس و اتحاد دولت وملت و رجال دولت باعلماء عجب در این استکه مرض‌را شناخته و

طریق‌علاج هم‌معلوم واقدام نمیفرمایید این اصلاحات عماً قریب واقع خواهدشد لیکن مامیخواهیم بدست پادشاه واتابك خودمان باشد نه‌بدست روس وانگلیس و عثمانی‌مانمیخواهیم درصفحات تاریخ بنویسنددولت بمظفرالدین شاه منقرض وایران درعهد آن پادشاه برباد رفته... خطر نزدیك ووقت‌مضیق وحال این مریض مشرف بموت است احتمال برء ضعیف در علاج چنین مریض آیا مسامحه‌رواست و یا علاج را بتاخیر انداختن سزاوار است بخداوند متعال و بجمیع انبیاء و اولیاء قسم باندکی مسامحه و تأخیر ایران میرود من اگر جسارت کرده وبکنم معذورم زیرا که ایران وطن من است اعتبارات من در این مملکت است خدمت من به اسلام در این محل است عزت من تمام بسته باین دولت است می‌بینم این مملکت بدست اجانب میافتد و تمام شئونات و اعتبارات من میرود پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت میکوشم بلکه هنگام لزوم جان را در راه اینکار خواهم گذاشت... امروز باید اغراض شخصیه را کنار گذارده محض خدا جان نثاری کرد این کار چرا به اسم فلان و فلان انجام گیرد وقت تنگ ومطلب مهم است ووقت این خیالات نیست‌من حاضرم در اینراه از همه چیز بگذرم شان و اعتبار را کنار گذارده انجام اینکاررا اگر موقوف باشد باینکه در دولت منزل حضرت والاکفش برداری و دربانی کنم حاضرم (برای ملت ورفع ظلم) حضرت والارا بخدا ورسول... قسم میدهم بریزید انچه در دامانست این مملکت و این مردم‌را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمایید عهد چه شد قرآن چه عهد ما برای اینکار یعنی تاسیس مجلس بود و الا ما به الاشتراك نداشتیم مختصراً اقدام در این کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم اقدام نفرمودید یکتنه اقدام خواهم کرد یا انجام مقصود یا مردن پرواندارم زیرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم چیزی از عمر من باقی نمانده واز چیزی محظوظ نمیشوم پس حظم اقدام باینکار و منتها آمالم انجام این کار است یا جان دادن در این راه که مایهٔ آمرزش و افتخار خودم و اخلافم است اینکار را بلند و اسمی برای خود در صفحه روزگار باقی بگذارم اینکار اگر صورت نگیرد برما لعن خواهند کرد چنانکه ما به اسلافمان خوب نمیگوییم باز عاجزانه التماس میکنم هر چه زود تر این کار را انجام دهید تاخیر این کار ولویك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد فعلا دفع شرعثمانی

نمیشود مگر باین مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء نتایج حسنه دیگر محتاج به بیان است فعلا بیش از این مصدع نمیشوم و السلم

میباید نیك دید که دراین نامه ، بجای « عدالتخانه » ، یاد «مجلس» و « اتحاد دولت و ملت » کرده میشود . راستی اینست که این زمان ، دو سید وهمدستان ایشان ، یك گام دیگری بسوی پیش نهاده ، وکم کم برده ازروی خواست آخرین خود ، که مجلس شوری ومشروطه میبود، برمیداشتند .

یك چیز شگفت آنکه در تاریخ بیداری مینویسد : « عین‌الدوله چون نامه را خواند ، کلمهٔ « یکتنه » را در این جمله که میگوید : « یکتنه اقدام خواهم‌کرد » « یکشنبه » پنداشت ، وترسید که روز یکشنبه شورش پیش آید ، واین بود چند فوج سرباز را ، که در بیرون شهر لشکرگاه میداشتند ، بدرون شهر آورد ، وبنگهبانی ارك و قراولخانه ها برگماشت ، و بشاه گفت : « ملایان میخواهند روز یکشنبه بشورش برخیزند . . . » ، وازآنسوی بمیان مردم نیز هیاهو افتاد که روز یکشنبه « جهاد » خواهد شد ، و عین‌الدوله بدو سید و دیگران پیامهایی از بیم ونوید میفرستاد . روز یکشنبه آمد و رفت ، وهیچ کاری رو نداد، ولی مردم پی بردند که دولت ازکوشندگان دربیم است ، واین بردلیری آنان افزود .

آشوب مشهد و آوازه آن

بدینسان بار دیگر میان‌کوشندگان و دولت بهم خورد ، وکوشندگان باز بگله وبدگویی برخاستند. دراینمیان پیش آمدهایی نیز عنوان بدست اینان داد . مردم فارس که درآنسال دادخواهی‌کرده و نتیجه ندیده وخاموش گردیده بودند ، دوباره بدادخواهی برخاستند وتلگرافهای پیاپی بدولت و علماء فرستادند . نیز تلگرافی بمحمد علیمیرزای ولیعهد نوشتند . در اینهنگام شعاع‌السلطنه باروپا رفته ، ولی کارکنان او همچنان دیه های مردم را ازدستشان میگرفتند وسختی بیشتر مینمودند . درنتیجه دادخواهی و ایستادگی مردم ، شاه شعاع‌السلطنه را ازحکمرانی فارس برداشت، و علاء‌الدوله را بجای او ، بحکمرانی فرستاد ، ولی دیه های مردم را باز

پ ۲۰

حاجی میرزا حسن رشدیه

ندادند وکوشندگان همین را عنوان دیگری برای بدگویی از دولت و شورانیدن مردم ، گرفتند .

[illegible] پس از آن آگاهی ازآشوب مشهد رسید . چگونگی این بوده:

حاجی محمد حسن نامی ، نان وگوشت شهررا به« کونترات » برداشته وبهای آنها را بسیارگران گردانیده بود . مردم بسختی افتاده ومینالیدند، ولی چون آصف الدوله حکمران ودیگران با وی همباز وهمراز میبودند، جایی برای دادخواهی نمی یافتند . کم کم بآهنگ شورش میافتند ودسته ها بسته باینسو و آنسو میروند . کسی پروای ایشان نمیکنند و بجلوشان نمیافتند . سرانجام طلبه ها بکار میپردازند و با آنان همدست میشوند ، و یکی از ایشان بنام « رئیس الطلاب » که قفقازی میبوده جلو میافتد و مردم را بسر خود گرد می آورد ، وکسانی فرستاده حاجی محمد حسن را بپیش خود میخواند ، و ازو نوشته میگیرد که تاسه روز دیگر نان وگوشت را ارزان گرداند . حاجی محمد حسن نوشته میدهد و بیرون میآید ، و بآگاهی ازآصف الدوله بگرد آوردن تفنگچی میپردازد . روز سوم مردم ، ارزان گردانیدن‌نان وگوشت را میبیوسیدند ، وچون نشانی ندیدند ، باز دسته بستند و رئیس الطلاب با طلبه ها بمسجد گوهر شاد آمدند و آنجا را بنگاه گرفتند وبکار پرداختند . رئیس الطلاب گروهی ازطلبه‌ها و مردم را فرستادکه حاجی محمد حسن را بکشند وبیاورند . اینان چون بنکان آمدند مردم نیز بازار ها را بستند وگروهی نیز از بازاریان باینان پیوستند . درآن سه روز حاجی محمد حسن تفنگچیهایی از « کاکریها » ، از دیه های خود گرد آورده و حکمران نیز دویست تن سوار فرستاده بود . اینان درخانهٔ حاجی محمد حسن ودرکاروانسرای پهلوی آن آماده وچشم براه میایستادند . طلبه ها ومردم که ازچگونگی آگاهی نمیداشتند وچنان گمانی هرگز نمیبردند ، بخانهٔ حاجی محمد حسن رسیده و چنین خواستند بازور و فشار دررا بشکنند ، و بدرون رفته حاجی محمد حسن را بگیرند . ازآنسوی نخست باچوب و سنك پاسخ دادند و سپس بیکبار با تفنك شلیك کردند . طلبه ها و مردم همینکه آواز شلیك تفنك شنیدند رو برگردانیده و بگریختند وکسانی که تیر خورده بودند بیفتادند . تفنگچیان دنبالشان کرده ، از پشت بامها شلیك کنان تا صحنشان رسانیدند ، ودر صحن نیز زینهار نداده وهمچنان شلیك کردند . دستهٔ انبوهی تیر خوردند ، که رویهمرفته چهل تن مردند وباز

مانده پس اززمانی بهبود یافتند . این شد نتیجهٔ شورش مردم بیچاره .

این داستان در ماه فروردین میبود ، ولی آگاهی ازآن بتهران ، در ماه اردیبهشت رسید ، وخود رنك دیگری پیدا کرده چنین پراکنده شد که بدستور آصف الدوله حکمران ، شلیك بگنبد امام رضا کرده اند، وپاس آن را نگه نداشته اند . همین بمردم بسیارگران میافتاد و بناخشنودی آنان از دولت بسیار میفزود ، وهمه را می سهانید . آن روز باورهای مردم دیگر میبود .

کوشندگان ، همین را عنوان دیگری گرفتند . شادروان طباطبایی خود بالای منبر یاد پیش‌آمد کرد وبسیارگریست . هم کسانی شبنامه‌ها در آن باره نوشتند .

نامهٔ طباطبایی بمظفرالدینشاه

دراین روز ها طباطبایی ، نامه ای بخود شاه نوشت، و آنرا شش نسخه گردانیده ، ازشش راه فرستاد که باری یکی باو برسد و ما اینك نسخه آنرا در اینجا میآوریم :

فریاد دل وطن‌پرستان- بعرض اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله سلطانه میرساند چون حضوراً فرمودید هروقت عرضی دارید بلاواسطه بخود من اظهار دارید باین جهت باین عرایض مصدع خاطر مبارك میشود این ایام طرق را بردعاگویان سد نموده اند عرایض دعاگویان‌را نمیگذارند بحضور مبارك مشرف شود با این حال اگر مطلبی را بر اعلیحضرت مشتبه کرده باشند چگونه رفع اشتباه کنیم محض پیشرفت مقاصد شان دعاگویان را بدخواه دولت و شخص همایونی قلم داده خاطر مبارك را مشوش نموده اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض کنیم مقبول نیفتد

بخداوند متعال... قسم دعاگویان اعلیحضرت را دوست داریم صحت و بقای وجود مبارك را روز شب از خداوند تعالی میخواهیم پادشاه رؤف و مهربان بی طمع با گذشت را چرا نخواهیم راحت و آسایش ما ها ازدولت اعلیحضرتست مقاصد دعا گویان در زمان همایونی صورت خواهد گرفت چنین پادشاهی‌را ممکن است دوست‌نداشته باشیم حاشا ماها طالب دنیا باشیم یاآخرت غرضمان ریاست باشد وجلب نفع یا خدمت بشرع منحصر در این دولت است حال علمائی را که در ممالك خارجه هستند میدانیم ایران وطن و محل انجام

مقاصد دعاگویان است باید در ترقی ایران و نجات آن از خطرات جاهد باشیم ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم عقل حکم نمیکند که دعاگویان با این خطرات ساکت واضمحلال دولت را طالب باشیم نمیگذارند اعلیحضرت بر حال مملکت و خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند متصل عرض میکنند مملکت‌آباد و منظم و دور از خطر رعیت راحت و آسوده بدعا گویی مشغول و قضیهٔ ناگواری واقع نشده و نمیشود

اعلیحضرتا مملکت خراب رعیت پریشان وگدا دست تعدی حکام و مامورین برمال و عرض و جان رعیت دراز ظلم حکام و مامورین اندازه ندارد ازمال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند میبرند قوه غضب و شهوتشان بهرچه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت میکنند این عمارت و مبلها وجوهات و املاك در اندك زمان از کجا تحصیل شده تمام مال رعیت بیچاره است این ثروت همان فقرای بی مکنت اند که اعلیحضرت برحالشان مطلعید در اندك زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند پارسال دختر های قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهندگرفته بترکمانها و ارامنهٔ عشق آباد بقیمت گزاف فروختند ده هزار رعیت قوچانی از ظلم بخاك روس فرارکردند هزار ها رعیت ایران ازظلم حکام ومامورین بممالك خارجه هجرت کرده بحمالی و فعلگی گذران میکنند ودر ذلت وخواری میمیرند بیان حال این مردم را ازظلم ظلمه باین مختصر عریضه ممکن نیست تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی میکنند و نمیگذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید حالت حالیهٔ این مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این مملکت جزء ممالك خارجه خواهد شد البته اعلیحضرت راضی نمیشود در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران بباد رفت اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند .

اعلیحضرتا تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن بداد عامه مردم برسند شاه و گدا در آن مساوی باشند فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه میدانند مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد خرابیها آباد خواهد شد

خارجه طمع به مملکت نخواهدکرد سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد فلان محل را روس نخواهد برد عثمانی تعدی بایران نمیتواند بکند وضع نان وگوشت که قوت غالب مردم است و مابه الحیواة خلقند بسیار مغشوش و بد است بیشتر مردم از این دو محرومند اعلیحضرت همایونی اقدام باصلاح این دو فرمودند بعض خیرخواهان حاضر شدند افسوس آنها که روزی مبلغ‌گزاف از خباز و قصاب میگیرند نمیگذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند حال سرباز که حافظ دولت و ملت‌اند بر اعلیحضرت مخفی است جزئی جیره و مواجب را هم بآنها نمیدهند . بیشتر بعملگی و فعلگی قوتی تحصیل میکردند آنرا هم غدغن نمودند همه روزه جمعی از آنها ازگرسنگی میمیرند برای دولت نقصی ازاین بالاتر تصور نمیشود .

درزاویه حضرت عبدالعظیم سی روز باکمال سختی گذرانیدیم تا دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادرشد شکرها بجا آوردیم و بشکرانهٔ مرحمت چراغانی‌کرده جشن بزرگی گرفته شد بانتظار انجام مضمون دستخط مبارك روز میگذرانیم اثری ظاهر نشد همه را بطفره گذرانیده بلکه صریحاً میگویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است نمیدانند سلطنت صحیح بی‌زوال بابودن مجلس است بی‌مجلس سلطنت بی‌معنی ودر معرض زوال است.

اعلیحضرتا سی‌کرور نفوس‌راکه اولاد پادشاه‌اند اسیر استبداد یك نفر نفرمایید برای خاطر یکنفر مستبد چشم از سی‌کرور فرزندان خود نپوشید مطلب زیاد است فعلا بیش از این مصدع نمیشوم مستدعیم این عریضه را بدقت ملاحظه بفرمایید وپیش از انقطاع راه‌چارهٔ بفرمایید تاملکت ازدست نرفته ویکمشت‌رعیت بیچاره‌که بمنزله فرزندان اعلیحضرتند اسیر وذلیل خارجه نشوند

الامرالاعلی مطاع (محمدبن صادق الحسینی الطباطبائی)

باین نامه پاسخی رسید ، نزدیك باین : « جناب آقا سید محمد مجتهد ، نامهٔ شما را خواندیم ، باتابك میسپاریم‌که خواستهای شما را بانجام رساند . شما هم در بایندهٔ خود کوتاهی ننمایید و بدعا گویی پردازید ، و هر آیینه « اشرار والواد » را باندرز خاموش گردانید ، و شورش و آشوب را فرو نشانید و چنان نکنید که خشم ما همگی را فرا گیرد » .

بیرون کردن رشدیه و دیگران از تهران

علماء دانستند که پاسخ از خود عین‌الدوله است ، ونامه ایشان بشاه نرسیده . راستی آن بود که این زمان شاه دچارافلیجی شده ، و جزبخود نتوانستی برداخت ، و عین الدوله آزاد تر گردیده وبر این شده بود که در برابر کوشندگان ایستادگی بیشتر کند و آنان را از میان بردارد . از آنسوی بیك کار بزرك دیگری بر خاسته بود ، و آن اینکه ولیعهد را دیگر گرداند . محمد علی میرزا که ولیعهد می بود اورا بردارد و یکی دیگر از پسران شاه را بجای او برگزیند ، وچنین گفته میشد که شعاع‌السلطنه برگزیده‌خواهد شد . دانسته نیست این‌اندیشه از کجا پیدا شده وانگیزه‌اش چه بوده ، و بیگمان از سیاست سر چشمه میگرفته . آنچه در بیرون فهمیده میشد این بود که عین‌الدوله میخواهد شاهزادگان را، ازشعاع‌السلطنه و سالارالدوله ودیگران ، بسوی خود کشد، وآنگاه چون یکی‌رابولیعهدی یا بهتر گویم: بشاهی ، رسانید خود همیشه «صدر اعظم» او باشد .

هرچه بود بجایی نرسید و جز گفتگویش دیده نشد ، ونتیجه ای که ازآن پدید آمد دوچیز بود: یکی آنکه محمد علیمیرزا باعین‌الدوله دشمن گردید و بسوی کوشندگان گرایید . دیگری اینکه شاهزادگان ، که هر یکی جدا گانه آرزومند ولیعهدی می‌بودند بسوی عین الدوله گراییدند ، وبرخی از ایشان که بکوشندگان گرایش مینمودند ، این‌زمان خودرا کنار کشیدند .

در خرداد ماه (ربیع الثانی) ، دو سید و همراهانشان ، چنین نهادند که هرشب مسجدی دارند ومردم را بخود نگزارند . شبهای آدینه خود بهبهانی در مسجد سرپولك ، و شب های دو شنبه خود طباطبایی در مسجد چاله حصار ، بمنبر میرفتند . در اینمیان کسانی از مردم سبکمغزانه به سخنانی برآمده بودند، از اینگونه که باید بادولت «جهاد» کرد . بانداشتن هیچ بسیجی باین سخنان می‌پرداختند ، وبیشتر امیدشان ، باین میبود که سرباز و توپچی مسلمانند ، و اگر علماء بجهاد برخیزند ، دربرابر اینان نایستند ، و دراین باره شبنامه ها می‌پراکندند. میان مردم هیاهوافتاده ، وچنین گفته میشد که کوشندگان درخانه‌طباطبایی



پ ٢١
حاجی شیخ محمد واعظ

گرد خواهند آمد و از آنجا برای جنك بیرون خواهند ریخت . این سخن‌چندان بزرك شد که عین‌الدوله ترسید ومن نامه‌ای‌دیدم که مینویسد: اتابك «جواهرات» خودرا از خانه اش بیرون فرستاده . اینسخن چه راست

و چه دروغ نمونهٔ بزرگی‌ترسهاست . از آنسوی عین الدوله ، لشکر را دربیرون شهر آماده نگه میداشت ، که همینکه تکانی دیده شد ، بشهر آورد ، و هرکه را خواست بگیرد ، وهرکه را خواست بکشد . یکشب طباطبایی ، در منبر باین زمینه پرداخت وبخردانه‌چنین گفت : « ازگوشه وکنار می شنوم‌که میگویند ملا ها خیال جهاد دارند . این شایعه دروغ وخلاف واقع‌است . ما نه جنگی داریم و نه‌نزاعی ، پادشاه ما مسلمانست . با پادشاه مسلمان جهاد متصور نیست . . . » سپس بمردم اندرزها سرود و به آنان دستور شکیب و آرامی داد ، و جلو تند روی راگرفت .

عین‌الدوله خواست از این مسجد های شبانه جلوگیرد ، وآگهی‌داد که پس از سه ساعت از شب ،کسی در بیرون نباشد ، و باداره‌پولیس (نظمیه) دستور داد ، که هرکه را ، پس از آن ساعت ، درکوچه یا خیابان ببینند دستگیرکنند وبزندان اندازند . این‌کارمایه رنجی برای‌مردم شد ، وهرشبی‌کسان بسیاری باین نام ،گرفتار میشدند . هرشب سه‌ساعت گذشته ، شیپور میکشیدند ، وپس ازآن هرکه‌را می یافتند میگرفتند، ونخست جیب وکیسه وبغل اورا تهی‌ساخته ، وسپس بزندانش میفرستادند.

از آنسوی عین الدوله خواست ، کسانی را از تند روان ازشهر بیرون راند و چشمهای دیگران را بترساند ، و باشد که میخواست از این راه پر و بال کوشندگان را بکند و همدستان کار آمد ایشان را گرفته و دورگرداند . شب شنبه بیست وپنجم خرداد (۲۴ ربیع الثانی) سه تن را ، که حاجی میرزا حسن رشدیه ، ومجدالاسلام کرمانی ، و میرزا آقا اسپهانی بودند ، ازخانه هاشان دستگیرکردند ، وهر یکی را بدسته دیگری از سواران‌کشیکخانه سپرده و بکهریزك فرستادند ، و از آنجا هرسه را بدرشگه نشانده باسوار ، رو بسوی کلات نادری روانه گردانیدند .

اینان هیچیك ازدسته کوشندگان نمی بودند . رشدیه بنیاد گزار دبستان، وخود مرد زباندار و بی پروایی میبود ، و در اینجا وآنجا از بدگویی بعین‌الدوله باز نمی‌ایستاد . مجدالاسلام یکی ازکارکنان عین‌الدوله و بگفتهٔ آن زمان «راپورتچی» اومیبود ، و از دستگاه او نان‌میخورد.

ولی این هنگام چون کارکوشندگان رادرپیشرفت می دید ، دوراندیشانه میخواست جایی هم برای خود در میان اینان بازکند ، و این بود در اینجا و آنجا نشسته زبان بدگویی ازعین‌الدوله‌گشاده میداشت . میرزا آقا ازاستانبول تازه آمده و نزد عین‌الدوله خودرا قانون دان نشانداده وچنین پیشنهادکرده بودکه‌قانونی‌که‌خواسته میشود اوبنویسد، وچون مرد خودنما وهوسناکی میبود در اینجا و آنجا سخنانی از قانون و آزادی وچگونگی توده های اروپا میراند .

ولی‌عین‌الدوله چون اینان را گرفت ، چنین پراکندکه بابی(بهایی) می بودند ، و به طباطبایی‌که میانجیگری دربارهٔ مجدالاسلام میکرد،همین را پیام‌فرستاد ، و برای فریب مردم دستور داد سه تن از بازرگانان‌را که‌ببهاییگری شناخته میبودندگرفتند و بندکردند و چندگاهی نگه‌داشتند وسپس از هرکدام یکصد و پنجاه تومان‌گرفته رها گردانیدند .

چند شب دیگر داستان دلسوز مهدی گاوکش رخ داد . این‌مرد درکوی سرپولك سر دسته شمرده میشد و جوانان ومشدیان را بر سر خود می‌داشت ، و چون از پیروان و هواداران بهبهانی می‌بود ، درقهوه خانه نشسته و بیباکانه از عین‌الدوله بدگویی میکرد . عین الدوله که‌از بهبهانی همیشه خشمناك می‌بود ودل پر ازکینه می‌داشت ، از شنیدن‌آنکه یکی از پیروان اوچنین بیباکی می‌نماید سخت برآشفت و چنین‌خواست همه خشم خودرا برسر بیچاره مهدی فرود آورد ، و دستور داد شبانه بخانهٔ اوریختند وآنچه توانستنددریغ نداشتند : خود اورا دستگیرکردند ، زن آبستنش را چندان زدند که بچه انداخت ، یك پسرش را بحوض انداخته و خفه گردانیدند ، بدیگران از بزرك وکوچك کتك و زخم زدند ، با این سیاهکاریها ازتاراج کاچال و افزارخانه هم چشم نپوشیدند. ازآنسوی فردا چون مهدی را بنزدعین الدوله آوردندگفت تازیانه‌بسیاری زدند وپس از همه بزندانش انداختند و تا دیرگاهی آگاهی ازو نبود و همه اورا کشته می‌دانستند .

این رفتار ستمگرانهٔ عین الدوله بمردم گران افتاد . یك دسته سخت ترسیدند و خود را کنار کشیدند ، و یك دسته بخشم افزوده

و در راه کوشش پا فشارتر گردیدند . رویهم رفته کار بزرگتر گردید و بسختی افزود .

دراین میان چون جمادی‌الاولی رسید، مردم بشیوهٔ هرساله روزهای سیزده و چهارده وپانزده آن را ، بنام اینکه روز های مرگ دختر پیغمبر اسلام است ، بسوگواری پرداختند ، ونشست ها برای روضه خوانی برپا کردند ، و در یکی از آن روزها (روز چهاردهم) ، شادروان طباطبایی با بودن مردم بس انبوهی ببالای منبر رفت و بیك رشته سخنان بس ارجداری پرداخت . کسانی گفته های اورا می‌نوشتند و تاریخ بیداری‌همه آن را آورده است .

مرد خردمند ، نخست یاد شاه‌کرد و ازو خشنودیهایی نمود ، ولی گفت که اوبیمار است وسخنان ما را باونمیرسانند . سپس گفت : میگویند ما شاه را نمیخواهیم ، ما مشروطه‌طلب و جمهوریخواهیم ، و با این همه میخواهند شاه را ازما برنجانند . ولی ما تنها « عدالتخانه » میخواهیم، « مجلسی‌که جمعی در آن باشند و بدرد مردم و رعیت برسند» . سپس بیاد بیدادگریهای دولتیان پرداخته و داستان فارس ومانند آن رااسرود، و درپایان چنین‌گفت : « ایمردم شما مکلفید برفع ظلم» ، سپس داستان ستمگری عثمان و برانداختن اورا در آغاز اسلام، یادکرده چنین‌گفت: « امروز هم باعث ظلم یکنفر شده است که اتابك باشد او را علاج کنید . . . » ، و با آنکه از مشروطه خواهی بیزاری جسته بود سخن را کشانید ببدی خودکامگی (استبداد) و زیانهای آن ، و آشکاره نکوهش ازآن‌کرد، ودرمیان سخن ، سرگذشت دلسوزمهدی کاوکش را یاد کرد ، و از سختی کار زندگی در تهران‌گله نمود : « مردی میرود پی طبیب‌که بچه‌اش خناق‌گرفته بلکه اورا معالجه‌کند ، در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگه میدارند ، صبح‌که برمیگردد پسرش مرده است. زن حامله است میروند پی‌ماما ، اورا میگیرند ، صبح‌که برمیگردد زن وطفل هردو مرده . کدام یك ازکار ها رابگویم ؟! . . اگر بدانید در این شبها چه ظلمهاکه میشود . مردم که یاغی دولت نمی باشند . یك کلمه عدل که اینهمه داد و فریاد و صدمه ندارد» سپس‌گفت : « مردم

بیدار شوید ، درد خود را بدانید ، دوای درد را پیداکنید ، و زود در مقام معالجه برآیید » . سپس‌گفت هر دردی را درمانیست ، و درمان خودکامگی «شور ومشاورت» است . درپایان چنین‌گفت : «اگر یك‌سال یا ده سال طول بکشد ما عدل و عدالتخانه میخواهیم، ما اجرای‌قانون اسلام را میخواهیم، ما مجلس میخواهیم‌که در آن مجلس شاه و گدا درحدود قانون مساوی باشند» . بدینسان بی‌آنکه پرده را درد،خواست خودشان را بمردم فهمانید و بآنان دل داد .

نامهٔ ناصرالملك بطباطبایی

عین‌الدوله چون‌گفتار طباطبایی را شنید‌که آشکاره از استبداد بدگفته ، و از آنسوی نیرومندی آنان را می دید، بیك چارهٔ دیگری برخاست ، و آن اینکه ناصرالملك را که در انگلستان درس خوانده ، و خود بدانشمندی و نیکی شناخته میبود ، و از اینسوی دینداری هم از خود مینمود ، وا داشت که نامه ای بطباطبایی نویسد ، و باو چنین‌گوید که مشروطه برای ایران هنوز زود است ، ومیباید‌کنون‌را بفزونی دبستانها کوشید، و بمدرسه ها که هست سامانی داد، وبدینسان مردم‌را ، برای مشروطه‌خواهی آماده‌گردانید . این بهانه ای میبود که بدخواهان همیشه پیش آوردندی و بدخواهی‌خود رخت دور اندیشی ونیکخواهی پوشیدندی . ناصرالملك نامه ای نوشت که باید آن را در اینجا بیاوریم، ولی چون بسیار دراز است وسخنان بیهوده بسیار می‌دارد میباید ازبرخی بخشها چشم پوشیم. بزرگی طباطبایی و بینایی او در کار ، از اینجا پیداست‌که فریب‌چنین نامه ای را نخورده وسستی بخود راه نداده .

بشرف عرض حضور مقدس عالی میرساند این بنده یکی از ستایش کنندگان وجود مبارك حضرت عالی هستم بجهت اینکه از روی انصاف می‌بینم درد وطن دارید و بترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختیهای نوع خود شده اید و آرزو داریدکه علاجی برای این دردها پیدا کنید وباب سعادت و نیکبختی را بروی این ملت که در شرف زوال است بگشایید و همچو فهمیده ام که اینهمه داد و فریاد و قال و مقال شما ازروی نفس پرستی نیست مقصودتان چاره امراض ملی است ولی خیلی افسوس و غصه میخورم وقتی‌که میبینم از

شدت شوق وعجله که در علاج این مریض دارید نمیدانید بکدام معالجه دست بزنید و از کدام دوا شروع بفرمایید که بحال مریض مفید باشد چون نتیجه رفع مرض وعود صحت را دررفتار جست و چالاك مریض میدانید این بیچاره مریض که قادر بحرکت نیست مدتهاست غذایی بمعده اش داخل نشده و بدل ما یتحلل ببدنش نرسیده رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد تازیانه برداشته کتکش میزنید که بدود و از خندق جست وخیز نماید واین بدبختی که بواسطه مرض و نخوردن غذا همه روده هایش خشکیده و امعاء و احشایش از کار افتاده یك ران شتر نیم پخته بدهانش فرو میکنید که ببلعد . واضح است نتیجه آن دوا واین غذا چه خواهد شد طبیب حاذق که تشخیص مرض داد اول باستعمال دارو های مفیده دمبدم می پردازد اگر ازگلو نتوانست تزریق میکند آبگوشت غلیظ روانی بدوا آهسته آهسته بحلقش میچکاند تا کم کم قوت بگیرد بعد زیر بازو هایش را میگیرند روزی چند قدم توی اطاق راهش میبرند پس ازآن بحیاط و باغ آورده ملایم میگردانند تا وقتی که تدریجاً قوت دویدن واستعداد جست و خیز را پیدا کند

امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله (آنطوریکه درتمام ملل متمدنه سعادتمند وجود دارد) در ایران همان حکایت تازیانه زدن وران شتر طپانیدن است . خدای قادرعالم گواه است که دراین عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست فقط قصدم حق‌گویی وتوضیح ریشه مسئله‌است لاغیر. همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیابانهای طهران نیست کوه دارد ، کتل و جنگل دارد ، ماهور دارد ، سباع دارد، وحوش دارد، الوار واکراد دارد، شاهسون دارد، قشقایی دارد ... این حرفها که در همه جای دنیا عصاره سعادت وشرافت وافتخار است بعقیده بنده در ایران امروز مایهٔ هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگرخواهد بود زیرا که برای استقرار واجرای ترتیبات جدیده هنوز علم و استعداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالیه را از انظار میبرد نتیجه پیداست که چه میشود! کبك نشدیم کلاغی‌هم ازیادمان رفت! فرض بفرمایید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی بمیل خاطر و کمال رضایت باین مملکت دستخط آزادی‌کامل مرحمت بفرمایید وبشخص محترم مقدس



پ ۲۲

ناصر الملك

حضرت مستطاب حجةُ الاسلام عالی امر شود مجلس مبعوثان تشکیل بدهید چه خواهید کرد اقلا هزار نفرآدم کامل بصیر بمقتضای عصر آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارید تا این یك مجلس تشکیل یابد حالا سایر شعب و ادارات که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند استدعا میکنم از روی بیطرفی و بیغرضی چنانچه شیوهٔ طبیعی حضرت عالی است نه از روی طرفداری و خاطرخواهی دویست نفر آنطور آدم برای بنده بشمارید اما این را هم فراموش نفرمایید اگرکسی تمام اشعار عرب و عجم را از حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص محتاج بفرهنگ و قاموس باشد و تمام لغاتش ازمقامات حریری باشد برای عضویت آن مجلس‌کافی و قابل نیست بلکه

اشخاصی باید باشندکه وقتی ازایشان بپرسند چه جهت داردکه روز بروز پول ما در تنزل است و حال آنکه نقره اش از نقره فرانك ومارك وشلینك‌وین و روپیه بیشتر بار ندارد صحیحش را بگویند وچاره‌اش را هم بدانند یااز سایر شعبات سیاسی ومالیاتی و تجارتی و فلاحتی ونظامی آنچه امروز بکار زندگی و ترقی یك ملتی میخورد همه را بتواند بمطرح مذاکره و حل وعقد بیاورد گمان بلکه یقینم اینست و بر صحتش قسم میخورم که اگر از روی انصاف بخواهید انتخاب بفرمایید در تمام ایران یك صد نفر نمیتوانید پیدا کنید پس برای چه فریاد میکنید ؟ . برای که سنگ بسینه میزنید ؟. خوب نتیجه این دراز نفسی های بنده چه شد ومقصود بنده چه چیز است ؟ مقصودم اینست‌که حضرت عالی را از این اقدامات غیورانه‌که خیر وسعادت وافتخار ملت منحصر به نتیجه آن است بازدارم؟ نه والله مقصودم این است‌که طرفداری تملق‌آمیزی از دولتیان بکنم ؟ نه بالله ــ بلکه میخواهم این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجه صحیح بشود دراین صورت اگر اجازه بدهید راهش را عرض میکنم بشرط آنکه از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمایید آیا این این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدیده آدم لازم داریم (یعنی عالم بعلوم عصر جدید) والله عالم لازم داریم . بالله عالم لازم داریم . بقرآن عالم لازم داریم . به پیغمبر عالم لازم داریم . بمرتضی علی عالم لازم داریم . به اسلام به کعبه به دین بمذهب عالم لازم داریم . عالم لازم داریم عالم لازم داریم !!!!

پس معلوم شد و تصدیق میفرمایید که منتها وسیله ترقی و مساوات و عدالت و سعادت و سیادت و سر افرازی بوجود علم و عالمین بمقتضیات عصر است دراین صورت ملت ایرانی درروز حساب در پیشگاه عدالت کامله مطلقه باحضور جد بزرگوارت دامان حضرتت را خواهند گرفت و عرض خواهند کرد الهی خیر وسعادت ما در دست پادشاه نبود در دست اتابکها وصدور نبود ودر دست وزراء نبود فقط در دست آقایانی که میتوانستند و نکردند و ما را در ذلت و بدبختی و اسارت در دست ملل اجنبی باقی گذاردند حضرت عالی هم جواب عرض خواهیدکرد بارالها همه‌را میدانیدکه من ورفقای من‌همه‌قسم اقدامات کردیم حضرت عبدالعظیم رفتیم کاغذ های سخت نوشتیم جوابهای سخت شنیدیم

چه شبها باتزلزل بروز آوردیم چه روزها که باتحمل ناملایمات شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ما چیست ملت جواب خواهند گفت تمام این اقدامات‌شما ناصواب بود و شالوده و بنایتان برآب بجهت اینکه ازراهش برنیامدید. راهش این بود که اول ما را عالم بمقتضیات عصر وزمان بکنید واز جهل و عمی خلاصی بخشید که بالطبع با نور علم لـوازم شرف و نیکبختی خود را فراهم کنیم و بعد با شرحی که ذیلا بعرض خواهد رسید استدلال میکنند و بثبوت میرسانند که وسیله تعمیم علوم فقط در دست آ قایان علماء بود لاغیر آ نوقت یقین دارم حضرت مستطاب عالی جوابی نخواهید داشت - این فقره را تمثیلا عرض کنم بعد باصل مطلب بپردازم امروز حالت آقایان علماء یعنی آنهایی‌که با حضرت عالی هم عقیده هستند و درد دین و وطن و ملت دارند و دلشان میخواهد این ملت را باوج سعادت برسانند یقین مثل حال کسی است که در انبار های متعدد همه قسم حبوبات و ارزاق و گوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد وخود بایك جمعیت‌کثیری ازعیال واطفال ازگرسنگی نزدیك بهلاکت واین در وآن در برای یك‌گرده نان تکدی نمایند یا مثل کسی‌که تمام لوازم طعامی را در دیگ ریخته و حاضرکرده زیر دیگ را هم هیزم چیده دریك دست دسته گونی و در دست دیگر چراغی گرفته بدر خانه های همسایه برای یك گل آتش میدود که زیر دیك را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد گون را روی شعله چراغ بگیرد مشتعل میشود.

اعطای حکم بمثال بس است این مطالب را عرض کنم و عریضه را بدعای وجود مبارك ختم‌نمایم هیچیك ازدول متمدنه بمنتها درجه عزت وسعادت نرسیده مگر وقتی که دولت و ملت باهم متحد شده دلشانرا بروی هم گذارده باتفاق رفع نواقص خود را نموده اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت و ملتی دست نداده مگر وقتی که افراد و اجزای آن ملت بنور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند.

هیچ پادشاهی و امپراطوری بطیب خاطر اقتدار خود را محدود وملت را شریك سلطنت و طرف مشورت قرارنداد مگر اعلیحضرت میکادوموتسوایتو امپراطور ژاپون و طلوع کوکب اقبال ژاپون از عجایب وقایع روزگاراست وامروز برای سرمشق ملل غافل خواب آلوده هیچ نمونه بهتراز ژاپون‌نیست.

(در اینجا سخن درازی از ژاپون و مشروطه آن میراند)

چند مدرسه ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جزاسم بی رسم چیزی نیست و جهت اینکه نتوانسته اند مثل میکادو کار را از پیش ببرند بعقیده بنده اینست که چون میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد ملت ژاپون او را الوالامر میدانند نفاذ فرمانش بیشتر و موانعش دراجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود پس تأسیس مدارس ملی درایران تکلیف آقایان علمای روحانی و رؤسای منصب است از حسن اتفاق وباطن شریعت مطهره اسلامیه اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم بطوریکه درایران فراهم است درهیچ جای دنیا نبوده است سایر ملل وقتی که از خواب بیدار شده بخیال تعلیم و تربیت ملت افتادند چه زحمتها کشیدند چه جانها کندند تایك مدرسه ایجادکردند ولی در ایران امروز هزاران مدارس ملی حاضر وموجود است که همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه است فقط درطهران قریب یکصد وسی و پنج مدرسه ملی بزرك و کوچك داریم در سایر بلاد ایران حتی قصبات مدارس ملیه موجود است که روی هم باید سه هزار مدارس درتمام ایران داشته باشیم منتهی از سوء اداره آنها تمام این وسایل نازنین ضایع و عاطل مانده بقدر دیناری برای ملت فایده ندارد فلان گاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی درسن بیست سالگی داخل مدرسه میشود حجره را معطل میکند حاصل موقوفه را مصرف میرساند در هفتاد سالگی نعشش را ازمدرسه بیرون میبرند درصورتیکه هنوز در ترکیب میم الکلمه مبهوت و مات است و با روز اول فرقی نکرده واین مدارس ملی را بصورت تنبل خانه درآورده اند دراین مدت کدام مجتهد مجاز از مدارس ایران خارج شده است بنده عرض نمیکنم ترتیب مدارس را برهم بزنند که مخالف شریعت ومنافی با نیت واقف شده باشد بنده باجرئت میتوانم قسم بخورم که ترتیبات حالیهٔ مدارس ملیه هیچکدام با نیت اصلی واقف موافق نیست پس باندك اهتمام وهمت آقایان علماء ممکن است تمام این مدارس مصداق صحیح پیدا کند و مدرسه ملی بشود نه کاروانسرا و مهمانخانه و آن کاری که درید قدرت آقایان است این است که همه باهم متفق شده پرگرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و درسهای مدارس بنویسند مدت ودوره تحصیل را معین کنند همین دو فقره را منظم کرده و لوازمش را فراهم نمایند... ودرآن

فهرست برای هر مدرسه یك دوره ازعلوم عصر جدید را مجبوری قراربدهند دوازده سال نمیگذرد که دو طبقه شاگرد های فارغ التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد آنوقت مملکت ایران بقدر کفایت آدم عالم خواهد داشت که بتواند این حرفهایی که امروز میزنند وابدا ثمر و فایده ای ندارد از روی علم و بصیرت بموقع اجرا بگذارند .

بخدای متعال خون از دلم جاری میشود وقتی که فکر میکنم این همه استعداد حاضر و وسایل موجود اینطور عاطل مانده و ضایع میشود اگرچه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیارکار سهل وآسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی بقدری مهم وبزرگ است که مؤسسین آن و اسم بزرگوارشانرا باهزار سلام وصلوات ذکرکنند .

گوهر یگانه این خیال مقدس را من بنده بحضور مبارك تقدیم کردم و بعقیده خودم درعالم انسانیت و اسلامیت دارای اجر جمیل خواهم بود حالا شرح و بسط وموشکافیها وترتیب مفصل اینکار بزرك بسته بمذاکرات ومجالس عدیده است چون این بنده اسباب ژلاتین و محرر و میرزا ندارم و ضعف باصره ام نیزمانع ازتحریر زیاداست استدعا میکنم سواد این عریضه بنده را ازلحاظ انور سایر آقایان بزرگوار هم که باحضرت عالی دراین افکار عالیه متفق هستند بگذرانید زیاده سلامتی وعزت واقبال وجود مبارك حضرت عالی و همه آقایان عظام را طالبم .

بنده دولتخواه وطن پرست ملت دوست...... کم نامت

کشته شدن سید عبدالحمید

بدینسان کوشندگان ودولت ، در برابر هم پافشاری می‌نمودند ، وپیدا بودکه بیباکی عین‌الدوله ، میانه را بهم زده ، وداستانهای دیگری پیش خواهد آورد . حاجی شیخ محمد واعظ ، گذشته از کارهاییکه کرده بود ، در این روز ها زبان خود را نگه نمیداشت ، و در منبرها بنکوهش از کار های عین‌الدوله می‌پرداخت . عین الدوله دستور داد او را بگیرند ، روز چهار شنبه نوزدهم تیرماه (۱۸ جمادی الاولی) دو ساعت از روز گذشته بهنگامیکه حاجی شیخ‌محمد سوارخر خود شده وهمراه یکتن نوکر میرفت ، در کوی سر پولك ، ناگهان احمد خان یاور ، با یکدسته از

سربازان ، از پشت سر ، با شتاب رسیدند . حاجی شیخ محمد چون آنان را دید لگام خر را کشیده ایستاد . احمد خان فرا رسیده گفت : «بسم‌الله بروید» . پرسید : « من کیستم و آنگاه کجا برویم ؟ » گفت : « شما حاجی شیخ‌محمد واعظ هستید ، و می‌باید با ما بخانهٔ عین الدوله برویم» دانست که نافهمیده نگرفته اند وناگزیر شده خودرا بآنان سپرد .سربازان گرد اورا گرفتند ، و رو بسوی خانه عین‌الدوله روان گردیدند ، ولی چون بنزدیکی مسجد و مدرسهٔ حاجی ابوالحسن معمار رسیدند ، طلبه های مدرسه از چگونگی آگاه شدند ، و بهمدستی مردم بازارچه جلو را گرفتند . احمد خان نخواست با آنان زور آزماید ، و حاجی شیخ محمد را از خر پیاده گردانیده ، در قراولخانه که در آن نزدیکی می بود بندکرد . مردم در پیرامون قراولخانه انبوه شدند ، و در این میان آگاهی به بهبهانی رسید ، و او پسرخود سید احمد را باکسانی ، برای رهانیدن او فرستاد . از رسیدن ایشان مردم بدلیری افزودند ، و ادیب الذکرین کرمانی مردم را شورانید وخود پیش افتاده بقراولخانه تاختند ، و با زور بدرون رفتند وحاجی شیخ محمد را بدوش برداشته و روانه گردیدند . احمد خان فرمان شلیك داد . سربازان شلیك‌هوایی کردند وتنها یك تیر بران ادیب الذاکرین خورد و اورا بزمین انداخت. ولی بازبرخاسته روانه گردید .

دراین میان سید عبدالحمید نامی از طلبه ، از درس باز میگشت و بهنگامه فرا رسید وچگونگی را دید و در جلو احمد خان ایستاده بنکوهش او پرداخت : « تو مگر مسلمان نیستی ؟ ! چرا فرمان شلیك دادی ؟ ! ..» احمد خان برآشفته تفنك یکی از سربازان راگرفت و رو بسوی سید نشانه رفت . تیر از پستان چپ سید خورد و از پشت سر بدر رفت و در زمان بزمین افتاد . مردم اورا هم برداشتند وهمگی با هم‌بمدرسه‌شتافتند . ادیب‌الذاکرین باپای خونین یکسو افتاده ، وتن‌خونین سید را در یکسو نهادند . سید هنوز جان میداشت وآب برای خوردن خواست ، ولی تا بیاورند درگذشت .

حاجی شیخ محمد خون اورا بسر و رو مالید ، و بشیون وفریاد



پ ۲۳
صرالسلطنه

برخاست ، و مرد و زن همه بناله و شیون پرداختند . در این هنگامه سیف الدین میرزا مدیر توپخانه با یکدسته قزاق رسید . اینان بیاری احمد خان آمده ولی دیر رسیده بودند ، وچون هنگامه را دیدند ،کشته سید را برای آنکه دردست مردم نباشد ، برداشته وروانه گردیدند. مردم

نرسیدند ادیب الذاکرین را هم ببرند ، اورا برداشته بخانه‌اش رسانیدند. دراین هنگام صدر العلماء با دسته ای سید وطلبه بآنجا رسید . شورشیان ازدیدن اوبدلیری افزوده ، وعلی کوهی نامی ازجوانان ، باکسانی از دنبال قزاقان شتافته وبآنان رسیده و با زور و کشاکش ، کشته سید را از دست ایشان گرفتند و باز آوردند .

صدرالعلماء دستور داد کشته سید را بردارند وبسوی مسجد آدینه روانه گردند . مردم بآن انبوهی جنازه را برداشته ، با شیوه وناله روان گردیدند . کم کم بشهر آوازه افتاده وکوشندگان ازهرسوی شهر می‌شتافتند. بازارها وکاروانسراها و تیمچه ها بسته میشد . بدینسان شورشیان بمسجد جامع در آمدند . از علماء نخست بهبهانی ، وسپس شیخ محمد رضای قمی ، وسپس طباطبایی هریکی با دستهٔ بزرگی بآنجا آمدند . بدینسان درپایتخت ایران‌شورش بزرگی برخاسته ومردم در برابر دولت‌ایستادند. یکدسته ازپی علماء رفته هرکه را می‌یافتند بمسجد می‌آوردند . امروز حاجی شیخ فضل‌الله نیز بایشان پیوست ، و با دسته ای بمسجد در آمد . جز امام جمعه که در شهر نمی بود ، همهٔ‌علمای بزرك ، خواه وناخواه، همراهی نمودند . بازرگانان و بازاریان همه می بودند و می کوشیدند . بزازان چادر بزرگی آورده ودرحیاط مسجد افراشتند ، وسماور وافزار وکاچال آنچه درمی‌بایست ازخانه‌ها آوردند . در این پیش آمد نیز زنان پا درمیان می‌داشتند ودرآوردن ملایان بمسجد بامردان همراهی مینمودند . درمسجد نیزکسانی ازآنان می‌بودند .

علما گفتگو کردند چه بایدکنند ، و براین نهادندکه بر پا شدن «عدالتخانه» را بخواهند و تاخواست خودرا پیش نبرند ازمسجد بیرون نروند . کسانی می گفتند : برداشته شدن عین‌الدوله را بخواهیم ، طباطبایی گفت : « اگر عدالتخانه را برپا نمودیم دیگر عین الدوله داخل آدمی نیست » .

کشته سید را شستند و در میان مسجد گزاردند. کسانی از مردم بشیوهٔ آن روزی ، گرد او را گرفته و «نوحه» خوانده و سینه می‌زدند.

در بارهٔ او شعر هایی بسوگواری سروده شده که چون براون و دیگران یاد آنها کرده اند ما نیز چند بیتی را بنمونه می‌آوریم :

غافل ز ره رسید و ز هنگامه بی خبر
انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن
چشمش بسوی معرکه افتاد محو و مات
از کار های چرخ و ز غوغای مرد و زن
ناگاه بی ملاحظه سلطان فوج دون
تیری زد آتشین بتن شمع انجمن
مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت
وز پشت او بدر شد و جانش شد ازبدن
از نو حسین کشته ز جور یزید شد
عبد الحمید کشتهٔ عبد المجید شد (۱)
بادا هزار مرتبه نزد خدا قبول
قربانی جدید تو یا ایها الرسول

داستان مسجد آدینه

پسین آنروز ، یکدسته سرباز ، از لشکرگاه‌بشهر در آمدند و در خیابانها چاتمه زده و بنگهبانی پرداختند . شب پنجشنبه ازسوی دولت جار کشیدند : «هرکسی که فردا دکان یا حجرهٔ خودرا باز نکند کالایش تاراج وخود اوکیفر خواهد یافت» . از ساعت پنج شب تا نزدیکی بامداد ، جارچی درخیابانها وکوچه ها میگردید و این جار را میزد .

فردا ، مردم چون ازخانه بیرون آمدند ، درخیابانها و سرگذرها سربازان وتوپچیان‌را فراوان‌دیدند . بویژه درپیرامونهای‌سرای شاهی(ارك) و سبزه میدان، و در بازار های پیرامون مسجد آدینه ، که دسته های انبوهی را آماده یافتند . عین الدوله بیم جنك میداشت و بدور اندیشی، همهٔ لشکر را بدرون شهر آورده بود . درجاییکه دو سید ودیگر سران کوشندگان ، از چنین اندیشه ای بسیار دور می بودند ، و پیشرفت کار خودرا جز از راه ایستادگی بآرامش، نمیخواستند . راست است کسانی

(۱) عبدالمجید نام عین الدوله می‌بود .

از آنان تپانچه وبرخی افزارهمراه می‌داشتند ،وکاربیخردانه سید محمدرضای شیرازی را خواهیم آورد ، ولی این جز از آن بودکه سران دراندیشه جنك باشند .

کسانی خرده گرفته اندکه چرا جنك نکردند ، وچرا ازپیش از آن، افزار نبسیجیدند؟ ! . ولی این خرده ازروی فهم و اندیشه نیست. کسان‌جنك ندیده ، اگرهم انبوه باشند جنك نتوانند ، و ایستادگی نیارند . کسانیکه بر سر دوسید گرد می‌آمدند اگر برزم برخاستندی نتیجه جز آن‌نشدی که پس از یکی دو شلیك بگریزند و گروهی در میانه کشته گردند ، و از آنسوی عین‌الدوله بهانه پیدا کرده سران را بگیرد و هریکی‌را بجای دور دیگری فرستد . بهتر همان بوده که کرده‌اند .

امروز عین‌الدوله با یکدسته سواره در پیرامون خود، همراه امیر بهادر و نصرالسلطنه ، از نیاوران بشهر آمد . میخواست از چگونگی نیك آگاه گردد ، و از نزدیك بچاره کوشد ، وچون با همراهان بگفتگو نشست ، چنین نهادند، که در برابر شورش ایستادگی نمایند ، و زودبکار برند . این بود او کسی بمسجد فرستاد وبعلماء پیام داد: شما بروید بخانه های خود ، تا ما درخواست شما را بکار بندیم . آنان دلیرانه پاسخ‌دادند: « مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که پس از این کسی ظلم وتعدی نکند ، وچون عین‌الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجرا نمی‌نماید پس خائن دولت وملت است وباید از مسند وزارت برخیزد».

عین‌الدوله دانست که دشمنی با خود اوست ، و در ایستادن وزور بکار بردن پافشارتر گردید. امروز از بیرون آمدن زنان جلوگرفتند، وهرکه را از ایشان می دیدند می‌گرفتند و درقراولخانه نگه میداشتند . زیرا دیروز میانهٔ یکدسته از آنان ، با سربازان و قزاقان کشاکش‌رو داده بوده .

امروز با همه جار دولت جز از نانوایان و مانند آنان کسی دکان خود را باز نکرد و درمسجد و پیرامون‌های آن ، انبوهی بیشترگردید. پیش از نیمروز ختم سید عبدالحمید را برداشتند و روضه خواندند ، و واعظانی بمنبر رفته از عین‌الدوله وکارهای او بدگفتند ، و هنگام‌پسین



پ ۲۴
شیخ مهدی واعظ

بزازان بیك کار دیگری بر خاستند ، و آن اینکه پیراهن خونین سید را بسر چوبی بسته و آن‌را بیرق کرده و درپیرامون آن دسته بستند ، وبشیوهٔ دسته های سینه زنی آنروزی ، نوحه خوانان وسینه زنان ، بتکان آمدند : «محمد ، یا محمد ، یا محمد ، برس فریاد امت یا محمد . » نخست چند بار درمسجد گردیدند وسپس ببازار بیرون آمدند و در پیرامونهای مسجد شاه ومسجد آدینه گردیده ودوباره بازگشتند . در این کار ها ، یکی از پیشگامان میرزا مهدی پسر حاجی شیخ فضل‌الله میبود و از این ، دو نتیجه می‌خواستند : یکی آنکه مردم بتکان آیند، وهوای‌مسجد تازه گردد . دوم باشدکه سربازان و توپچیان را بسهانند و دلهای آنان

بسوی خود گرداند .

شب آدینه را علما و سران ، در مسجد ماندند و بیشتر شب را هم با روضه و دعا و نماز بسر بردند ، و چون خوابیدند بامدادان باز برخاسته درپشت بام وآن پیرامونها ، آواز بنماز و دعا بلند گردانیدند و برخی از ایشان بانگ «یا الله» میکشیدندکه سربازان شقاقی که در آن پیرامون ها میبودند بشنوند .

روز آدینه ، باز مردم درمسجد و درپیرامون های آن انبوه شدند، و فزونی مردم تا بجایی بودکه پشت بامها را نیز گرفتند . از آنسوی دولت نیز بشماره سرباز و توپچی افزود وچهار سو و آن پیرامونها را برگردانید. امروز ، باز ختم سید عبد الحمید را می داشتند و روضه می خواندند .

این را میباید بگوییم که آن روز ، یکی از کار های همیشگی ایرانیان « روضه خوانی » میبود ، و بهر کجا که یك دسته ای فراهم آمدندی ، و هرانجمنی یا بزمی که بودی ، بایستی روضه خوانی باشد ،و یاد کربلا و داستان آن بمیان آید و بگریند ، تا آنجاکه کسانی در عروسیها نیز « روضه » میخوانانیدند . در این نشست های کوشندگان هم ، چه بهنگامیکه در عبدالعظیم می بودند ، و چه زمانیکه بتهران باز گشتند ، و چه اینهنگام که در مسجد آدینه می‌نشستند ـ همیشه روضه خوانی میشد . بویژه که داستان کشته شدن سیدی بمیان آمده ، و این خود انگیزهٔ جدایی برای « روضه خوانی » وسوگواری بکشتگان کربلا میبود .

امروز هم کسانی دسته های سینه زنی پدید آوردند . بدینسان که از پیراهن و دستار سیدکشته شده ، دو بیرق ساختند ، و دو دسته پدید آورده و هریکی را بدنبال یکی از بیرقها انداختند ، و باز میخواستند بیرون آیند و دربازار ها گردیده و سینه زده و بازآیند . بهبهانی خرسندی نمیداد ومیگفت : باشدکه نگزارند و یا شلیکی کنند . گفتند : دیروز رفتیم و کسی جلو نگرفت . علماء گفتند : سربازان دیروزی را دور تر برده اند واین سربازان که امروز درپیرامون مسجد میباشند ازفوج دیگری

هستند و بایشان دستور شلیك داده شده . گفتند : ما که افزار جنگی بدست نمیداریم تا کسی بما شلیك کند . بدینسان برای بیرون رفتن پا فشردند .

راستی این بود که گمان نمیکردند سربازان بسید وملا شلیك کنند، واز آنسوی درمسجد بتنگنا افتاده واز بیکاری دلتنك گردیده میخواستند تکانی بخود دهند .

دستهٔ نخست راه افتاد : انبوهی بچه سید در جلو ، وگروهی از سید وطلبه ، عمامه ها را بگردن پیچیده وقرآنی بدست گرفته ، در پشت سرآنان ، وسینه زنان درپشت سرهمگی . بدینسان از مسجد بیرون آمده و رو بسوی چهار سو پیش رفتند . ولی بچهار سو نرسیده ، سربازان جلوشان را گرفتند . اینان خواستند گوش ندهند ، و ازپشت سر نیز مردم فشار می‌آوردند و ناگهان سرکرده فرمان شلیك داد . سربازان تفنگها را سر ببالا گرفته شلیکی کردند . مردم بهم برآمده و پس نشستند ، و در این میان بچگانیکه در پشت بام میبودند بسربازان سنگ پرانیدند . سرکرده دو باره فرمان شلیك داد . سربازان باز شلیك کردند ، و این بارکسان بسیاری تیر خورده و بزمین افتادند ، و دیگران سراسیمه و در هم روگردانیده با فشار خود را بمسجد رسانیدند . هنگامهٔ شگفتی برخاست . زنان و مردان بهم آمیخته و هر یکی جستجوی کسان خود میکرد و فریاد وناله از هرسو بر میخاست . انبوهی از زنان و مردان گرد علما را گرفتند و بیخویشتن میگریستند و مینالیدند و دیرگاهی گذشت تادوباره سامان وآرامش بجای خود برگشت .کسانی میخواستند با افزار کمی که میداشتند بجنك برخیزند و علماء نگزاردند .

از کشتگان دو تن را بیرون آورده بودند : یکی سید مصطفی پیشنماز و دیگری حاجی سید حسین. این یکی را بمسجد آوردند. پیر مرد نیکی میبود ، و او نیز تیر از سینه خورده بود . چند کسی هم زخمی میبودند .

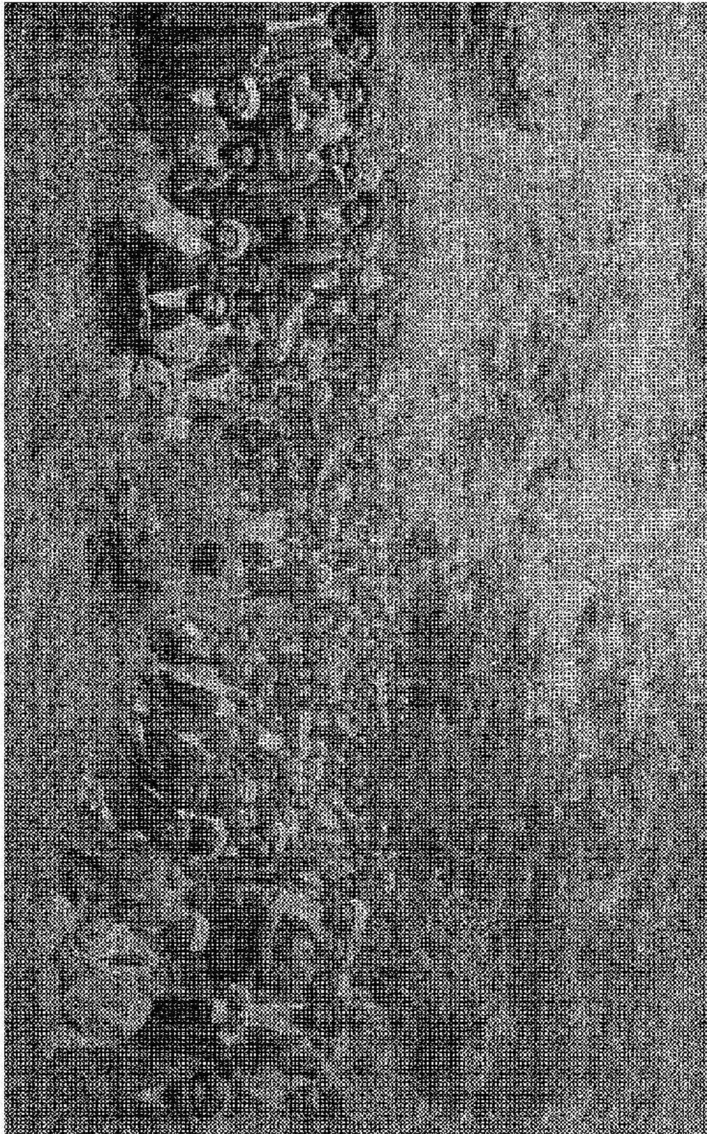
شمارهٔ کشتگان را کسی نیك ندانست . زیرا مردم چون گریختند هرکه افتاده بود ، چه کشته و چه زخمی ، سربازان از زمین برداشتند

و از میان بردند ، و بی آنکه بزخمیان چاره کنند همه را بانبار کشیدند و شبانه چندگاری را پر از کشتگان گردانیده بیرون شهر فرستادند . هوا خواهان دولت شماره آنان را دوازده تن نوشته اند ، ولی دیگران میگویند از صد تن بیشتر بودند .

سر رشته دار این کارها از سوی دولت نصرالسلطنه میبود و علیجان نامی از بستگان او ، کوشش فراوان مینمود و از امروز نام در آورد . پس از این پیش آمد نصرالسلطنه و سیف الدین میرزا آمدند و در چهار سو نشستند که از نزدیك فرمان دهند و بکار ها سرکشند ، و یکتن میرپنج را با پنجاه تن توپچی فرستادند که در پشت بام بازارسنگر بندند ، و ازآنسوی یکدسته تفنگچی‌را بالای «شمس‌العماره» ، که سرکوب مسجد است ، فرستادند . سپس آب روانی را که‌ازمسجد میگذرد برگردانیدند و آب از مسجدیان بریدند .

دراین میان ، درمسجد یکداستان دیگری رخ داد ، و آن اینکه چند ساعت پس ازپیش آمد شلیك وکشتار ، که تازه دلها آرام‌گرفته و رنگها برخساره ها باز گردیده بود ، ناگهان از میان مردم آواز تپانچه ای برخاست و دو تیر ، یکی پس از دیگری ، در رفت . مردم چنین دانستند که سربازان بمسجد ریخته اند و دراینجا هم شلیکی‌خواهند کرد . این بود سخت بهم برآمدند و رو بگریز آوردند ، و هرکسی پناهگاهی میجست . علماء هم با رنگهای پریده و دست وپای لرزان ، از صحن مسجد بایوان و شبستان گریختند ، وهریکی در جستجوی فرزندان وکسان خود بودند .

در این هنگام از شادروان بهبهانی رفتاری دیده شد که دلیری و بزرگی اورا نیك میرساند . بدینسان‌که بیدرنگ خودرا بروی یك‌بلندی رسانید ، وسینهٔ خودرا بازکرد ، و رو بمردم گردانیده بآواز بلند چنین گفت : « ایمردم نترسید ، واهمه نکنید ، اینها کاری داشته باشند با من دارند ، این سینهٔ من ، کجاست آنکه بزند؟! . . شهادت‌وکشته شدن ارث ماست . » ، چندان ایستاد و از اینسخنان گفت که مردم را دو باره باز گردانید و بدلها آرامش باز آورد



پ ۲۵

در این روز(۱) یك کار نابجایی از سید محمد رضای شیرازی‌سر زد ، و آن اینکه بقزاقی رسید و با تپانچه تیری باو زد ، که پس از چند ساعتی با همان زخم درگذشت . اینمرد را نیك خواهیم شناخت ، وهمیشه کارهایش نا بجا ، وهمیشه زیانش بیش ازسودش بوده .

پراکنده شدن مردم از مسجد

این پیش آمد ها ، ازیکسو سختی عین‌الدوله‌را در کار ، و بیباکی اورا از خونریزی نشان‌داده، و ازیکسو ترسندگی مردم و ایستادگی نیارستن آنان را هویدا میگردانید ، و رویهمرفته یك آینده بیمناکی دیده میشد. اگر سربازان بمسجد تاختندی انبوه مردم نایستاده گریختندی و اگر نتاخته و بهمان گرد فرا گرفتن و نان و آب را بستن بس‌کردندی ، و چندروزی همچنان ایستادندی، مردم بخود دلتنك شده‌و کم کم روبپراکندگی آوردندی ، و داستان باخواری وسر افکندگی بپایان آمدی .

اگرچه آنروی پیش آمد هم درخور اندیشه میبود : در جاییکه کار باینجا رسیده و انبوهی از مردم ، بخودکامگی شوریده و در میانه خونها ریخته شده بود ، دیگر خودکامگی ماندنی نمیبود، ودیریازود ، میبایستی از میان رود . چیزیکه‌هست عین‌الدوله ازچنین اندیشه ای بس دور میبود ، و این زمان مظفرالدینشاه ، جز افزاری در دست او شمرده نمیشد . عین‌الدوله درس از پیش آمد های روستان میگرفت . زیرا از دیرباز ، در آنجا آزادیخواهانی پیدا شده وبسختی میکوشیدند و خونها میریختند ، ولی‌دولت ایستادگی نموده با زورجلو میگرفت . این‌میخواست همان راه‌را رود، و سنگر بستن در پشت بام بازار وتفنگچی فرستادن ببالای شمس العماره ، از خواست درون او آگاهی میداد .

پس چه بایستی کرد ؟ . . در اینجا هم دو سید بچاره بخردانه نیکی برخاستند . بدینسان که چون در این میان ، باز کسانی از سوی دولت میآمدند و چنین پیام میآوردند که مردم را پراکنده کنید ومایه

(۱) درتاریخ بیداری نوشته « در این دو روز » ، ولی‌گمان ما بیشتر باین روز میرود .

پیکره ۲۵ نشان میدهد سران بست نشینان راکه بحساب نشسته اند

آشوب نباشید ، و از خود شاه نامه ای در این باره ، با دست پسرش عضدالسلطان، رسید شادروانان بهبهانی وطباطبایی‌همان را عنوان کردند ، و از مردم درخواستند که پراکنده شوند . مردم نمی‌پذیرفتند. دو سید پا فشاری نمودند . طلبه ها گفتند : ما از شما جدا نشویم و مردم را هم نگزاریم بروند و بازار ها را باز کنند . بهبهانی قرآن را بدست گرفته بمردم سوگند داد پراکنده شوند وبازارها را بازکنند . پیامهایی‌را که از شاه و دولت رسیده بود بمردم خوانده و چنین گفت : ایمردم ، شما از دولت دادگری خواستید جز باگلوله پاسخ نشنیدید . کاربجاهای سختی خواهد رسید . پس هرچه زودتر است شما بروید .

نزدیك بپایان روز بودکه مردم پراکنده شدند و بخانه های خود رفتند ، ونماند درمسجد مگر علما وخویشان و بستگان ایشان وطلبه‌ها، و برخی کسان ویژه ای .

کشتهٔ سید عبدالحمید را که درصحن مسجد بخاك سپرده بودند کشته حاجی سیدحسین رانیز فرستادند در امامزاده زید بخاك سپردند .

شب شنبه برای کوشندگان شب اندوهگین بدی بود . مردم با دلهای شکسته بخانه هاشان برگشته ، و از آنسوی علما در مسجد با دسته اندکی مانده اند . امشب لغزشی از میرزا مصطفی آشتیانی سرزد، و آن اینکه ببهانهٔ بیماری مادرش ، از مسجد بیرون شد و بخانهٔ امیر بهادر رفت ، و با او از در سازش درآمد ، وآنشب را درخانهٔ او بسر برد ، ولی چون بامدادان همراه کسان او بمسجد باز گشت ، دیگران فهمیدند و با او بدگمان گردیدند .

روز شنبه بازارها باز شد و مردم بکار خود پرداختند ؛ ولی سرباز و قزاق وتوپچی همچنان میایستادند وهر سو پر از ایشان‌میبود. امروز با دستور عین الدوله بمسجدیان بیشتر سخت‌گرفتند . بدینسان که اگر کسی میخواست بدرون رود نمیگزاردند ، ولی اگر کسی بیرون‌میآمد جلو نمیگرفتند . از نان و آب و دیگر خوردنیها بیکبار جلو میگرفتند .

حبل المتین که این داستان ها را چند ماه دیرتر (پس از داده شدن مشروطه) آورده، در اینجا چنین مینویسد : «بنا بود سرباز بریزد

وچهار نفر را درمسجد زنجیر کنند و ببرند بیرون : یکی آقا سید جمال روضه خوان (واعظ) ، دیگری حاجی شیخ محمد واعظ ، سوم حاجی شیخ مهدی واعظ ، چهارم میرزا باقر روضه خوان (۱) ، نمیدانیم بچه ملاحظه این کار را نکردند» .

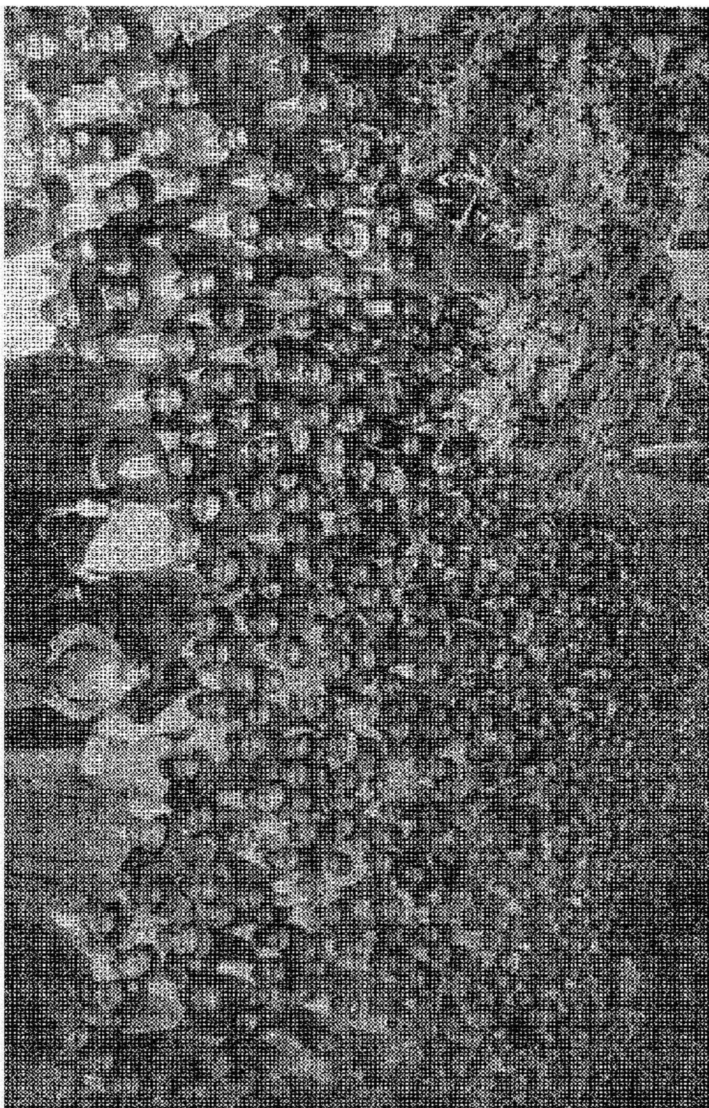
چون نویسندهٔ این آگاهی سید حسن برادر دارندهٔ روزنامه‌است ، وچنانکه گفتیم ، او این زمان بعین الدوله پیوسته و برای او کار میکرد، میتوان گفت که عین الدوله چنین آهنگی میداشته . چه این واعظان در منبر بدگویی ازو میکردند وچنانکه گفتیم اورا بسید جمال وحاجی‌شیخ محمد خشم بسیار میبود .

نزدیك نیمروز نصرالسلطنه بنزد علماء آمد وچنین گفت : «من از طرف دولت مأمورم که شما ها را بمنزلهای خودتان ببرم ، ولی‌نظر بارادت باطنی خود ، شما را با احترام بخانه های خودتان برمیگردانم» . آنان مردانه پاسخ دادند : « تا سرباز نیاید وما را مجبور نکند ما از این مجلس ومسجد بیرون نخواهیم رفت . یا باید عدالتخانه برپا شودو یاما را بکشید» ، نصر السلطنه چون ایستادگی آنان را دید دانست که اگر بکاری برخیزد آشوب بر پا خواهد شد ، و با همهٔ تندی وبیباکی که درو میبود نرمی نموده و بیرون رفت .

کارآب و نان بسختی رسیده ، وکسانی با رنج وبیم ، وبخواهش و درخواست از سربازان ، در تاریکی شب چیز هایی میرسانیدند ولی نچندانکه ازگرسنگی وتشنگی جلوگیرد . امروز باز بهبهانی بیاشندگان پیشنهاد کرد که بروند ، وخود را بهر او دچار آسیب نسازند . چنین گفت : دشمنی صدر اعظم تنها بامنست و با شما نیست . شما بروید و خود را رها گردانید . آنان نپذیرفتند و از همراهی باز نگشتند . این روز هم بدینسان گذشت .

یکشنبه بیست و سوم تیر (بیست و دوم جمادی الاولی) ، باز بمسجدیان سخت میگرفتند و از رفتن‌کسی بدرون مسجد ، و از بردن چیزی ، جلوگیری مینمودند . امروز باز میانجیانی آمدو شد میکردند،

(۱) این را نمیدانیم کیست .



پ ۲٦

و از عین‌الدوله پیامهای نهانی بکسانی میآوردند. خواست او این بود که پراکندگی بمیانه اندازد، و دیگران را از بهبهانی جدا گرداند و ازو کینه جوید. ولی‌کاری نتوانست و علماییکه میبودند گوش بپیم و نوید او ندادند واز بهبهانی جدا نگردیدند.

در تاریخ بیداری ازشیخ محمد رضای قمی نام میبردکه عین‌الدوله پیام باو فرستاده نویدها میدادکه از مسجد بیرون آید، و او مردانه ایستادگی نشانداد و نوید را نپذیرفت و بهبهانی دانسته بر او سپاس گزارد.

بدینسان پا می‌فشردند، ولی خود کار دشوار گردیده و میبایست چاره‌ای‌کنند. امروز چنین پیشنهاد نمودند: «یا عدالتخانه را برپا کنید، یا ما را بکشید و بدیگران کاری ندارید، و یا بما راه دهید از شهر بیرون رویم» پس از آمد و رفت میانجیان، دولت سومین را پذیرفت و شاه دستخطی بیرون داد که آقایان آزادانه بهر کجا که میخواهند بروند. اینان‌گفتند: بعتبات خواهیم رفت وباین نام ازشاه پرك خواستند و شب دو شنبه یکساعت از شب رفته از مسجد پراکنده شدند، وهر یکی با بستگان و خویشان بخانه های خود باز گشتند که بسیج رفتن کنند، بدینسان داستان مسجد آدینه بپایان رسید.

حبل‌المتین در اینجا هم بدگهری نموده و یك گفتاری نوشته سراپا بیشرمی. بجای آنکه پیش آمد را بنویسد، و اگر هم بکوشندگان هواداری نمینماید ننماید و داستان را چنانکه رو داده بود برشته نوشتن‌کشد، داستان را بیکبار پوشیده داشته و ازکوشندگان نامی نبرده، ودر گفتار تنها بزشت نویسی و دروغ بندی بس کرده. پیداست برادرش سید حسن آن را از تهران فرستاده بوده و میباید گفت: نویسنده همه هوش خودرا در راه بدگهری بکار برده. درآغاز گفتار میگوید: «چون قومی را جهالت دامنگیر، و ملتی را سفاهت و نادانی گریبان‌گیر گردد، خیر خویش ندانند، و بالقاء شبهات متعرضین حرکات وحشیانه کنند، وسخنان مجنونانه گویند. معلوم است چنین قوم

پیکره ۲۶ نشان میدهدگروه بستیان را

را با چنان حال رستگاری نصیب نشود، و این‌گونه ملت را با این اطوار چهره خوش بختی ننماید.»

همه گفتارش از اینگونه است و بیشرمانه میگوید: «بیگانگان چون میبینند «شاهزاده اتابك اعظم»، کارهای‌کشوررا درست میگرداند و ایران را پیش میبرد، برای‌کارشکنی ازو، اینان را برانگیخته‌اند»، عین‌الدوله با خودکامگی ایران را درست میگردانیده و بیگانگان ازنتیجهٔ کارهای او باندیشه افتاده ومیترسیده‌اند! اینست اندازه نافهمی ونادرستی نویسنده یك روزنامه!

کوچیدن علما بقم

همانشب، بامدادان، بهبهانی وطباطبایی وصدرالعلماء و برخی دیگران، از شهر بیرون شده آهنك ابن بابویه (در نزدیکی عبدالعظیم) کردند که بازماندگان نیز بآنان بپیوندند. همهٔ ملایان و طلبه ها و دیگران‌که در مسجد همراهی با دوسیدکرده بودند، در این سفر نیز همراهی نمودند و بدرشگه یا باسب یا بگاری نشسته و بایشان پیوستند. نوشته اند کسانی هم پیاده رفتند. آنروز را در ابن بابویه بسر داده، و شبانه راه افتادند.

حاجی شیخ فضل‌الله که دیرکرده بود، او نیز بسیج سفر کرده، دو روز دیگر با بستگانی روانه گردیده در کهریزك بآنان پیوست. عین‌الدوله بسیار میخواست‌که‌باری این را نگزارد، ونتوانست.

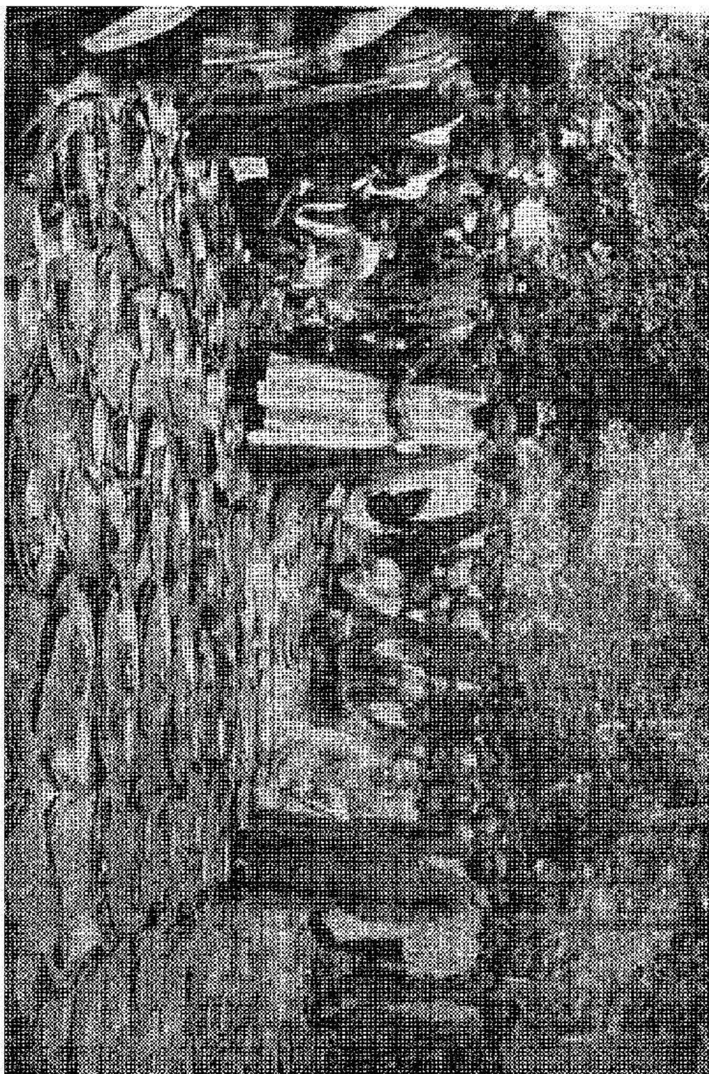
رویهمرفته هزار تن‌کمابیش میبودند، وچون کم‌کم راهمیپیمودند روز سی ام تیر بقم رسیدند، و با آنکه بنام عتبات بیرون رفته بودند در آنجا رخت بگشادند و نشیمن‌گرفتند.

از اینسوی در تهران، بازارها باز ومردم آرام میبودند. سرباز و قزاق وتوپچی همچنان درشهر میبودند، و تا چند روز دربازارها بهر چند گامی یك سرباز یا قزاق میایستاد. پنداشته میشد دولت فیروز درآمده و شورش ریشه کن گردیده. ولی نچنان بود، و مردم برای یك جنبش بزرگتری، آماده میشدند، و این هنگام بودکه رو ها باز شده و نام «مشروطه» بزبان ها میرفت. در بیرون جز آرامش دیده

نمیشد . ولی در درون دلها ازشور نیفتاده و یکسو خشم و یکسوبیم، بسیاری از مردم را نا آسوده میگردانید . رفتن علماء بیشتر گران افتاده و خشم مردم را فزونتر میداشت . زنان همین را عنوان کرده در این گوشه وآنگوشه خروشهایی مینمودند . فرصت شیرازی میگوید : «خود من دیدم زنی مقنعه خودرا بر سر چوبی کرده بود و فریاد میکرد که بعد ازاین دختران شما را مسیو نوز بلجیکی باید عقد نماید و الادیگر علماء نداریم » .

با آن دلبستگی که آن روز ، مردم بعلما می داشتند و با آن نیازی که درکارهای زندگانی بآنان میبود، هرگز نشدی که مردم بخاموشی گرایند و رشته آرامش‌را نگسلند . عین‌الدوله بیخردانه ، تنها بزور بس میکرد و نتیجه را نمی اندیشید .

از روزیکه علماء رفتند دروغهایی در شهرپراکنده میشد . گاهی گفته میشد پانصد سواره فرستاده‌اندکه همه را بگیرند . گاهی گفته میشد عین‌الدوله از نامه ای که طباطبایی باو نوشته بوده بسیار خشمناك است و او را خواهدکشت . از آنسوی کسانی از بازرگانان و دیگران ، که با دوسید از نخست همراهی نموده وشناخته شده بودند ـ همچون حاجی محمد تقی بنکدار وحاجی حسن برادر او و برخی دیگران ـ چون در تهران‌مانده وبقم نرفته بودند ، ازعین‌الدوله بجان وداراك خودمیترسیدند. اینان را از ترس اندیشه ای بسر افتاد ، و آن اینکه بسفارتخانه انگلیس روند و بستی نشینند . در آنزمان در ایران ، بجایی پناهیدن و بستی نشستن ، و دارنده آنجای را بمیانجیگری برانگیختن ، یکی ازشیوه‌های شناخته میبود . این کار را با امام زاده ها ومسجد ها کردندی ، با خانه های مجتهدان کردندی ، با تلگرافخانه های دولتی کردندی . اما با سفارت خانه ها جز چند بار رخ نداده بوده ، آنچه بتازگی رخ داده و مردم میدانستند و بیاد میداشتند داستان ابوالحسن میرزای شیخ الرئیس و شیخ زین الدین زنجانی میبود . ابوالحسن میرزا که خود «شاهزاده آخوند» هوسبازی میبود ، و هر زمان براه دیگری افتادی ، از دیر باز باندیشهٔ « اتحاد اسلام » افتاده و سخن از یکی شدن ایران وعثمانی میرانده ، و



پ ۲۷
سینی های ناهار بستیان

ازاینسوی با دو سید وهمدستان ایشان نیز همراهی مینموده . شیخ زین‌الدین نیز چنین گناهی میداشته . دولت میخواسته اینان را دستگیر گرداند و اینان دانسته بسفارتخانهٔ عثمانی پناهیده و بمیانجیگری سفیر زینهار از شاه گرفته بودند .

این یك داستان ، درس آموز مردم گردید که آنان نیز بیك سفارتخانه ای پناهند ، و چون عثمانیان سپاه بمرز فرستاده و این زمان دشمنی با ایران پیدا کرده بودند و دولت روس خود از مشروطه دور، و این زمان با توده خود درکشاکش میبود ، ناگزیر سفارت انگلیس را برگزیدند . انگلیسیان در مشروطه خواهی پیشگام گردیده و باین نام در همه جا شناخته میبودند .

درکتاب آبی مینویسد : در نهم جولای که دو روز پیش از کشته شدن سید عبدالحمید میبود بهبهانی نامه بسفیر نوشت ویاوری او را درخواست نمود . سفیر پاسخ داد که دولت انگلیس یاوری بکسانی نتواند کرد که رفتارشان با دولت خود دشمنانه است . روز شانزدهم جولای که از تهران بیرون رفتند باز نامه ای نوشت بدینسان : ما علما و مجتهدان چون نمیخواهیم کار بخونریزی کشد از شهر بیرون میرویم، ولی از شما خواستاریم که دراین کوشش با بیدادگری ، همراهی از ما دریغ ندارید .

پیداست که خواست بهبهانی از یاوری و همراهی که از سفیر انگلیس در میخواسته جز این نبوده که سفیر میانه ایشان با شاه میانجی باشد و پیامهای آنان را بخود شاه رساند، چنانکه در زمان بودن در عبدالعظیم ، این درخواست را از سفیر عثمانی کرده بودند، و راز کار اینست که مظفرالدینشاه خود خواهان قانون ومجلس میبود ، ولی عین‌الدوله و وزیران دیگر ببهانهٔ اینکه « یکی از همسایگان نیرومند ما با مشروطه دشمن است و با تودهٔ خود برسر آن درکشاکش میباشد و این از سیاست دور است که ما در ایران مشروطه بدهیم » ، جلو شاه را گرفته و او را خاموش میگردانیدند . نیز باو میگفتند : « ما اگر امروز مشروطه دهیم فردا هم جمهوری خواهند وشاه را ازمیان بردارند» . با این بهانه‌ها

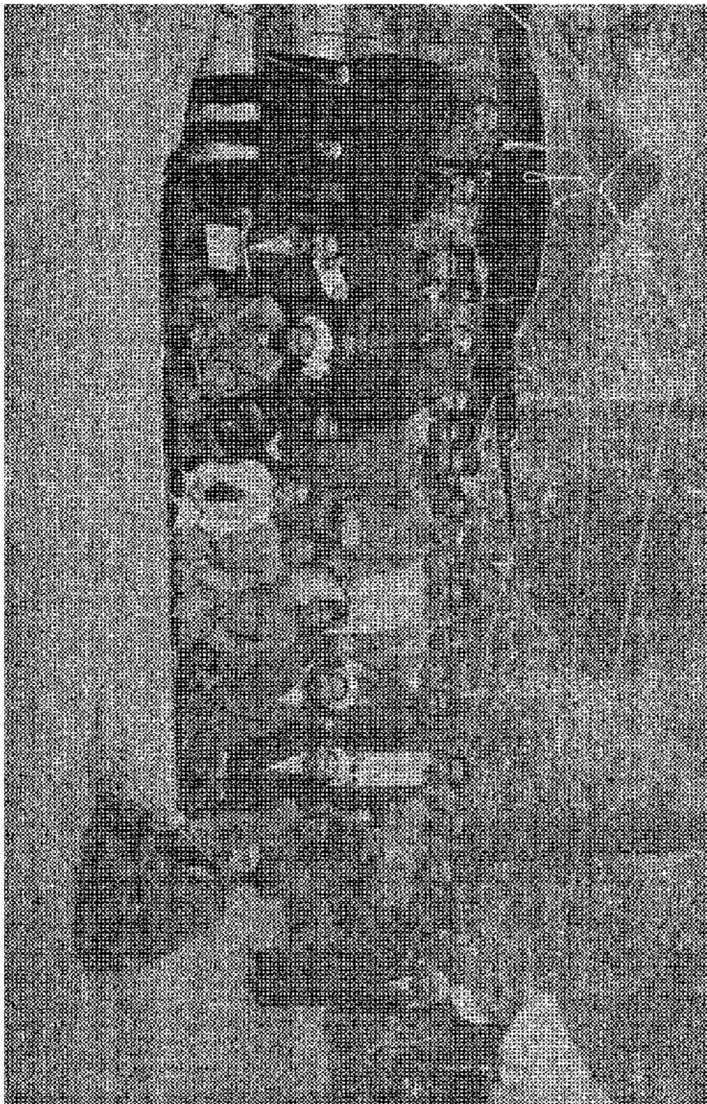
شاه ناتوان را ترسانیده و از اینسو نمیگزاردند پیش آمدها بگوش او برسد و تا میتوانستند جلو میگرفتند .

خواست بهبهانی این بودکه سفیر انگلیس در میان ایشان و شاه میانجی باشد ، و باو دل داده واز ترس بیرون آورد . این گمان هرگز نمیرود که بهبهانی یا طباطبایی بپناهیدن مردم بسفارتخانه خرسندی داده‌اند و یا چنین گفتگویی در بودن ایشان میرفته . چه ما خود دیدیم که آنان با چه سختیها و بیمها روبرو بودند ، و با اینهمه از مسجد بیرون نیامدند ، و سرانجام که ناگزیر شدند ، روانه قم گردیدند . آن رفتار دلیرانه و جانبازانهٔ آنان کجا و خرسندی بپناهیدن مردم بسفارتخانه یك دولت بیگانه کجا؟! . .

این اندیشه از خامان سر زد ، ونخست جز کسان اندکی آن را نمیخواستند ، ولی کم کم اندیشه بزرك گردید وهمه بآن آهنك افتادند و نا اندیشیده بکاری برخاستند ، وکسی چه داندکه فریبندگانی در میان نبوده وچنین نخواسته اند که در اینهنگام که در سایهٔ کوششهای بخردانه و مردانه یکسال و نیم دو سید و همدستان ایشان ، زمینه برای دیگر شدن «حکومت» ایران و روان گردیدن قانون در آن ، آماده گردیده بوده ، و دیر یا زود چنین کاری خواستنی انجام گرفت ، تنها نام آندو در میان نباشد ؟! . .

هر چه هست دو روز پس از رفتن علماء بقم ، کسانی بقلهك رفته و از کارکنان سفارت پرسیدند : اگر ما بسفارتخانه پناهیم راه داده خواهد شد یا نه ؟ . . سفارتیان با آنکه پاسخ دادند : « راه داده نخواهد شد » ، بسیار سخت نگرفتند . این بود پسین پنجشنبه بیست و هفتم تیر ماه (بیست و ششم جمادی الاولی) نخست پنجاه تن کما بیش از بازرگانان و طلبه ها ، بسرای سفارت در شهر ، رفته و در آنجا نشیمن گزیدند .

فردا کسان دیگری نیز آمدند ، و مردم چون دیدند جلوگیری نمیشود رو آوردند . هرگروهی ازپیشه وران برای خود چادر دیگری در حیاط سفارت افراشتند ، و از بازار دیك های دسته دار بزرگی



پ ۲۸

(قازان) آورده و آشپزخانه درست کردند، شکفت اینجاست که دولت بجلوگیری برنخاست. دولتیکه مسجد را گرد فرو میگرفت وآن‌سختیها را مینمود، در اینجا آن نکرد که سربازانی را در پیرامون سفارت بگمارد واز رفتن مردم بآنجا جلوگیرد. این است معنی فرمانروایی خود کامه بیخردانه.

روز دو شنبه سی ویکم تیر شماره شان تا ۸۵۸ تن میبود، ولی سه روز دیگر تا پنجهزار رسید، وچهار روز دیگر تا سیزده هزاروبالا رفت و بازار ها بیکبار بسته گردید. در نامه ای دیدم می نویسد: «قریب پانصد خیمه بلکه بیشتر زده شده تمام اصناف حتی پینه دوز و گردو فروش وکاسه بند زن‌که اضعف اصنافند درآنجا خیمه زده اند ...»

چیزیکه در خور خرسندیست آنست که همه بآرامش و سامان رفتار میکردند، چنانکه خود انگلیسیان ستایش نوشته اند. در کتاب‌آبی مینویسد: «رفتارشان بسیار ستوده و بسامان میبود، و این نیکی‌رفتار و بسامانی کارها در میان خودشان، نتیجهٔ بیداری سرانشان میبود که بکسانیکه گمان آشوب طلبی میرفت بمیان خود راه نداده بودند».

بآنهمه‌گروه انبوه شام وناهار میدادند بی‌آنکه نابسامانی رخ دهد و یا گفتگو و رنجش بمیان آید. بیش از ده دیگ بزرگ را بکار گزارده یکبار آبگوشت، ویکبار پلو وخورش میپختند ودرسینی‌های بزرگ بچادرها میفرستادند. در رفت را خود بازرگانان و پیشه وران از کیسه خود میدادند، و در اینجا هم حاجی محمد تقی سر رشته دار میبود.

درخواستهای مردم از دولت

اما درخواستهای ایشان: روز های نخست چون‌از ترس جان بسفارت رفته بودند، و از آنسوی خود را ناتوان میدیدند و دلیری کم میداشتند، درخواستهای خودرا، بمیانجیگری مستر گرانت دف شارژدافر انگلیس، بدولت چنین باز نمودند:

اول ـ معاودت علمای مهاجرین بطهران.

دوم ـ اطمینان براینکه احدی را ببهانه نخواهند گرفت وشکنجه نخواهند کرد.

سوم ـ امنیت مملکت، چه امروز کسی دارای مال وجان خودنیست.

چهارم ـ افتتاح عدالتخانه که ازطبقه علماء و تجار و سایر اصناف برای رسیدگی درمرافعات شرکت در او داشته باشند.

پنجم ـ قاتل دو سید بزرگوار را قصاص نمایند.

عین الدوله و وزیران او، همچنان بیباکی مینمودند، و از نادانی و نافهمی کار را باینجا رسانیده و پایان آن را نمی اندیشیدند، و باین درخواستها نیز پاسخ سربالا دادند، بدینسان:

اول ـ چند نفر آقایان باختیار خود، عازم عتبات شده دیگران در شهرهستند، وجود آنها لازم نیست.

دوم ـ بی قصور دولت کسی را نمیگیرد.

سوم ـ مملکت درکمال امنیت است.

چهارم ـ سالهاست عدالتخانه باز و درانجام امور ساعی، مخصوصاً این ایام حضرت اشرف والاشعاع السلطنه رئیس دیوانخانهٔ مبارکه مقرر شده اند که بعرض عارضین رسیدگی کامل شود. هیچوقت در ایران مرسوم نبوده که ازطبقات رعایا شرکت دردیوانخانهٔ مبارکه داشته باشند.

پنجم ـ کسی کشته نشده که قصاصش لازم آید.

تا این پاسخ رسد حال دیگر شده بود. زیرا از یکسو شماره مردم درسفارتخانه بسیار فزون گردیده، و از یکسو زبان ها بخواستن مشروطه باز شده و در آن چند روزه کسانی بمردم معنی آزادی و مشروطه و پارلمان را تا یك اندازه فهمانیده بودند. انبوهی از مردم که دریکجا گرد آمده و بدرخواستهایی برخیزند، زمان بزمان بدلیری فزایند ودرخواست بیشتر کنند. از این گذشته، در این میان یکداستان شگفتی رو داده بود، و آن اینکه محمد علی میرزای ولیعهد، از تبریز با کوشندگان هم آواز گردیده و مجتهدان آن شهر را بتلگرافخانه فرستاده بود که بشاه و بقم و دیگر شهرها تلگراف کنند و از علمای کوچنده هواداری نشان دهند، و خود اوتلگرافی بپدرش فرستاده بود. این کار ولیعهد گذشته از آنکه خود پشتیبانی بجایی بکوشندگان شمرده

پیکره ۲۸ نشان میدهد چادر شاگردان دارالفنون را دربست‌نشینی

میشد نتیجهٔ دیگری هم در برمیداشت، و آن اینکه علماء در شهرهای دیگر ازپیش آمد آگاه گردند و آنان هم بتلگراف برخیزند. چنانکه در این هنگام تلگرافهایی ازایشان از اسپهان وشیراز میرسید. همچنین از نجف از علمای آنجا تلگرافی آمد. عین الدوله، برای خفه گردانیدن کوشندگان نمیگزاشت آوازشان بجای دیگری رسد، و در شهرها جز آگاهی بسیار اندکی از پیش آمد های تهران نمیبود ولی این کار ولیعهد و تلگراف های علمای تبریز، آن بند را شکست و آگاهیهای بیشتری بشهرها رسانید.

اینها همگی مایهٔ دلیری بستیان میشد، وچنین پیداست که در اینهنگام سربازان و توپچیان و دیگران نیز بمردم گراییده و در نهان با آنان همداستانی مینموده اند. چنانکه یکدسته سرباز که در جلو در سفارت میبودند ببستیان آمیخته وخودرا کنار نمیگرفته اند.

در نتیجه اینها کوشندگان آخرین خواست خودرا بمیان نهادهو این بار آشکاره مشروطه و پارلمان طلبیدند. دولت که آن درخواستها را نپذیرفته بوداین بار با درخواستهای دیگری رو برگردید بدینسان:

اول ـ بازگشت علمای اعلام

دوم ـ عزل شاهزاده اتابك

سوم ـ افتتاح دارالشوری

چهارم ـ قصاص قاتلین شهدای وطن

پنجم ـ عودت مطرودین (رشدیه و دیگران)

شارژدافر انگلیس اینها را بشاه باز نمود. شاه گفت نشستی با بودن وزیر خارجه برپا گردد ودرپیرامون آنها گفتگو شود و بروز دو شنبه هفتم مرداد، گاه داده شد که آن نشست برپا گردد. ولی خواهیم دیدکه چنین نشستی برپا نگردید و پیش ازآن روز عین الدوله از کار کناره جست.

پشتیبانی محمد علی میرزا ازکوشندگان

گفتیم محمد علیمیرزا باکوشندگان هم آوازی نمود، ومی‌باید داستان آن‌را بنویسیم: این مرد با آن کوتاه اندیشی وخود خواهی‌کسی نمیبود

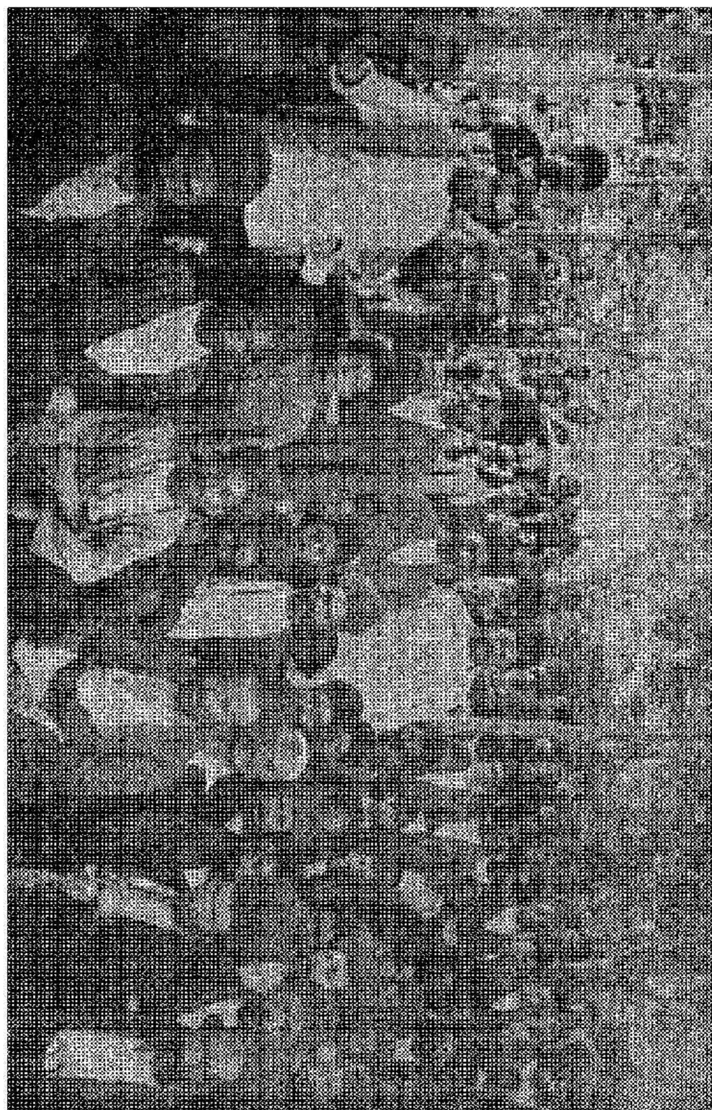
که دلش بحال کشور و مردم بسوزد و از آنسوی گمان نمیرفت که معنی جنبش توده و زیان آن را بدستگاه خود کامگی آینده خودش نداند، بویژه با داشتن آموزگاری همچون شاپشال . پس بهر چه این همراهی را مینمود ؟ . .

داستان آنست که چون عین الدوله خواسته بوده اورا از ولیعهدی بردارد، از آن هنگام کینه سختی باوی میداشت و این زمان فرصت جسته تنها بر انداختن اورا می خواست و باکوشندگان تنها در این یك زمینه همراه میبود .

در تبریز ، در این هنگام ، آگاهی درستی از پیش آمد های تهران نمیبود ، و جز برخی چیزها که در نامه های کسانی نوشته شده بود آگاهی بانجا نمیرسید . زیرا چنانکه گفتیم دولت از تلگراف جلو میگرفت . ولی ولیعهد که از چگونگی نیك آگاه میبود ، علمای بزرگ شهر را که حاجی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه و میرزا صادق و حاجی‌میرزا محسن و ثقة الاسلام میبودند به پیش خود خواند ، و دانسته نیست باآنان چه گفتگو کرد که واشان داشت بتلگرافخانه رفتند ، ونخست تلگرافی بنام هم‌آوازی باعلمای کوچنده بشاه فرستادند ، وچون پاسخی رسید که گمان میرفت از شاه نباشد دوباره تلگراف درازی فرستادند و سپس تلگرافی بقم بعلماء کردند ، و پس از همه تلگرافهایی بعلمای شهرهای دیگر فرستاده وآنان‌را بهم آوازی واداشتند . پس از دو سه روز تلگرافی هم خود ولیعهد بپدرش فرستاد . شاه روز ششم مرداد (هفتم جمادی‌الثانی) بعلمای تبریز وبولیعهد پاسخ داد ، و نیز در همان روز بود که عین الدوله را از کار برداشت ، و چون خواست محمد علی‌میرزا نیز همین میبود دیگر خاموش گردید و علما را نیز خاموش گردانید . ما برخی از آن تلگرافها را در اینجا میآوریم :

تلگراف علمای تبریز بشاه

عرض حضور مبارك پادشاه اسلام پناه خلد الله سلطانه ـ دستخط مبارك



پ ۲۹

ازجانب سنی الجوانب همایونی درجواب عریضه تلگرافی این دعاگویان زیارت شد. این خادمان شریعت مطهره هیچ وقت از تقویت دولت اسلام فروگذارنبوده وجود مبارک پادشاه ظل‌الله را سرمشق عدالت و دینداری وشرع پرستی دانسته ومیدانیم وواضح می‌بینیم که مغرضین درباری نمیگذارند عرایض ما وسایر خادمان شریعت مطهره چه در طهران و چه در سایر نقاط ممالك محروسه درست بعرض حضور حضرت سلطانی برسد ومقاصد حقه مشروعه مارا در البسهٔ که منافی اغراض خودشان نباشد جلوه میدهند ماخادمان شریعت مطهره وسایر اهل آذربایجان که چهل‌سال‌است بفرمایشات ملوکانه آشنا هستیم می‌بینیم‌که عرایض مارا هیچکدام از لحاظ مبارك نگذرانیده اند و هیچیك ازعبارات دستخط جوابیه از الفاظ درربار وزایش طبع‌عدالت پرور ملوکانه نیست اوضح من الشمس است که نص عبارت خائن بوده این است مختصری از اوضاع مملکت را از اول مذاکره‌که علمای دارالخلافه باهره با اولیای دولت‌روز افزون داشته اند الی یومنا هذا بعرض میرسانیم وباقی را بتکلیف دینداری خود بندگان حضرت همایونی میگذاریم.

سابقاً علمای دارالخلافه طهران بارضای کافه علمای ممالك محروسه از اولیای دولت خواستار شدندکه قراری دراصلاح وضع محاکمات ودفتر مالیه دولت علیه داده‌آید که درظل پادشاه اسلام عموم رعایا ازبی اعتدالیهای عدیده آسوده ودرمهد امن وامان باشند چون هردو این مقصود منافی باطریقه استبداد وظلم وزرای درباری بود علمای دارالخلافه را بوعده های بی‌اساس امیدوارکرده آنها را از مهاجرت اولیه بآستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند و بمواعید کاذبه چندی سرگردان نگاهداشته ازآنطرف خاطر خطیر سلطانی را از انجاح حوایج آنها مطمئن ساختند علمای دار الخلافه هرچه منتظر شدند که مواعید اولیای دولت صورت خارجی بهمرساند نتیجه ندیدند وکم‌کم از جانب اولیای دولت ووزرای درباری اقدام درنفی وطرد جمعی از وضیع و شریف‌که جزخیر خواهی ملت ودولت اسلام گناهی نداشتند شده علمای دارالخلافه‌که این نقض‌عهد وحرکات مستبدانه را ازوزرای درباری دیدند مجدداً مستدعیات خود را مجدانه خواستند و این مرتبه یقین داریم همان وزرای خائن بدون اطلاع خاطر مهر مظاهر همیونی دست برشته تشدد و سختی گذاشته جواب علمای دارالخلافه را

پیکر ۲۹ نشان میدهد چادر قهوه چیان را دربست نشینی

بتهدیدات دادند آخرالامرکه آنهارا مصمم درکندن اساس این ظلم ورکز علم عدل دیدند فلهذا دانستند اگر این طرح نو روی‌کار آمد دست استبداد وظلم آنها کوتاه و خیانتهای آنها مشهود خواهد شد محض حفظ خود و منافع خود طلاب علم وذریهٔ رسول را هدف گلوله سربازکردند مسجد ومعبد اسلام وخانه خدا را مثل قلاع اشرار و متمردین محاصره نمودند ببام مساجد سرباز و قراول گذاشتند نان وآب بروی علماء اسلام بستند گویی یاغی وقاتل بودند.

از صدر اسلام الی یومناهذا از هیچ ملت کفری نسبت بعلمای اسلام این توهین وارد نشده بود این بی احترامی نه تنهـا بشخص علمـاء اسلام شده بلکه درواقع بشرع محمدی صلی الله علیه وآله گردیده و ناموس شریعت هتك شده است.

اکنون جمیع هیئات علماء مذهب بلکه تمام مسلمین اثنی عشریه جبر این توهین را بوجه‌کامل ازحضور اقدس همیونی خواستگارند که امر ومقرر شود مقصد حضرات علماء مهاجرین را انجاح کرده ودلجویی ازایشان نموده وبا احترام بوطن مألوف معاودت دهند وخصوص دعاگویان تبریز دردولتخواهی خاص‌که از سابق مشهود خاطر دریا مقاطر است جسارت میکنیم که قبول این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی المرام عاجلا لازم است وبوعد وقول اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست مترقب است بلوای مجبطی باشدکه رشته از دست دعاگویان رفته وبحکم ضرورت والجاء اقداماتی شودکه باعث روسیاهی دعاگویان‌گردد.

پاسخ تلگراف از شاه

ولیعهد

بجنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه و آقای حاج میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقای مجتهد و آقای ثقة‌الاسلام التفات مارا برسانید و از طرف ما بگویید که مراحم ملوکانه همیشه شامل طبقات مردم خاصه بعلمای اعلام و مخصوصاً بعلمای آذربایجان بوده و خواهد بود همگی دعاگوی دولت وملت وطرف توجه ملوکانه ما هستند ونسبت بهمه التفات داریم وهمین است‌که بشفاعت وتوسط شما استدعای علمای آذربایجان را درمعاودت علمای طهران قبول فرموده مشیرالدوله وزیر امورخارجه را برای معاودت دادن آنها روانه کردیم بزودی علمای طهران شرفیاب میشوند وعرایض

حقه آنها راهم که مبنی برصلاح دولت وملت باشد قبول خواهیم فرمود.

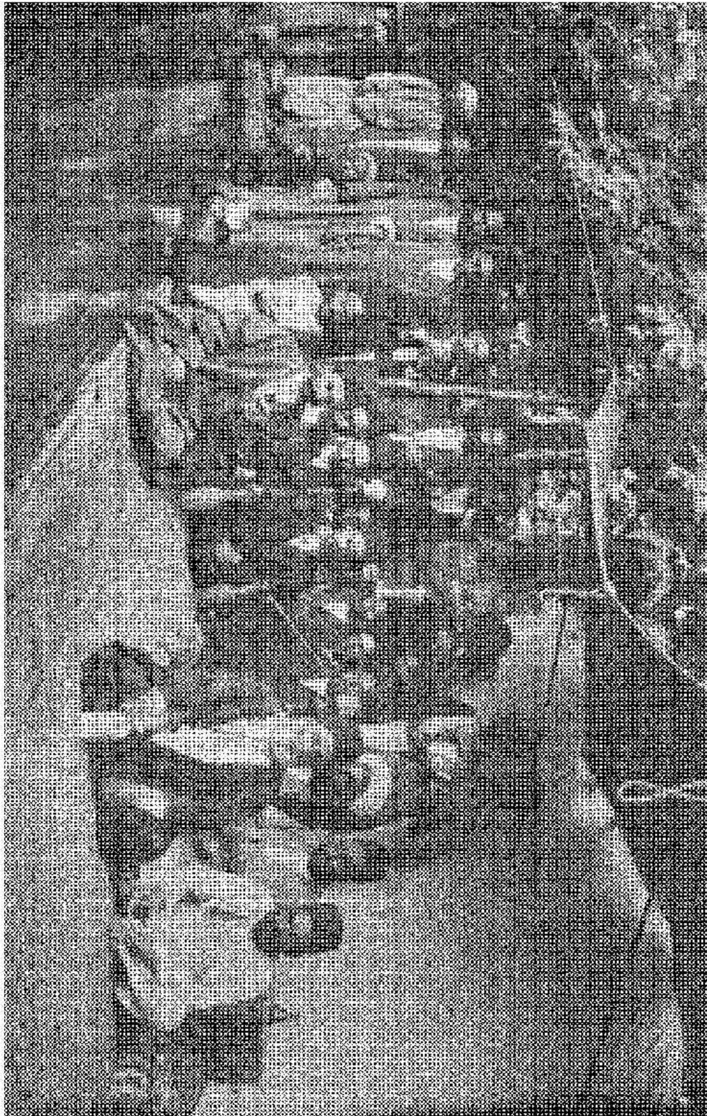
تلگراف ولیعهد بشاه

بتوسط حضرت والاشاهزاده اتابك اعظم ـ بخاکپای اقدس اعلی ارواحنا فداه تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم ـ درخاکپای مملکت آرای همایونی تاحال محقق ومشهود شده است که اینغلام خانه زاد ازاول عمرازوظیفه جان نثاری واسترضای خاطر آفتاب مظاهر تقاعد وغفلت نداشته واگر تصور آنرا میکرد که عرایض علمای اعلام خدای نخواسته متضمن خلاف مصلحت ومضر بحال دولت است ابداً اسمی از آنها درخاکپای معدلت پیرا نمیبرد . دراینحادثه بقدر امکان نگذاشته است که علمای آذربایجان ازطرف قرین الشرف همایونی مأیوسی حاصل بکنند امروزهم که بتلگرافخانه حاضر شده محض آنست که شخصاً ازعلمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید در کمال عجز وضراعت بعرض جسارت مینمایم که قاطبهٔ رعایای ایران ودایع الهی و بمنزله اولاد اعلیحضرت اقدس ظل اللهی هستند حفظ شئونات اهل اسلام هم ازفرایض ذمه سلطنت است معهذا هرگاه دراینموقع ازطرف قرین الشرف همایونی ازماءضی صرف نظر شود ودرمقام تسلیه وترضیه واعاده محترمانه آنها برآیند مزید شکوه دولت وقوت اسلام و افتخار اینغلام خانه زاد در بین الدول خواهد شد رعیت که بمنزله اولاد سلطان است بواسطه خبط وخطایی مستحق قهر وسیاست شدن بارحمت ونصفت کامله سزاوار نیست امیدوارم این شفاعت صادقانه چاکر جان نثار بعز انجاح مقرون افتد .

۷ شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۲٤

پاسخ تلگراف از شاه

ولیعهد عریضهٔ تلگرافی شما بتوسط جناب اشرف اتابك اعظم بعرض رسید مقام مرحمت خودمانرا نسبت بعموم علماء اعلام وتوجهات کامله که بیشتر در ترویج شرع محمدی صلی الله علیه وآله وآسایش دعاگویی علماء داشته وداریم محتاج بفرمایش نمیدانیم معلوم است علماء عظام همه دعاگوی دولت ووجودشان برای دولت وملت مطلوب و درواقع لشکر دعا هستند همه وقت لازم التکریم و توقیر آنها و حفظ حدود آنها را برخودمان لازم دانسته ایم چند روز پیش که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضه تلگرافی شرح راجع بعلماء عرض



پ ۳۰

کرده بودند نیات مقدسه خودمان را بآنها خاطرنشان کرده‌ایم و آنها هم باید خوب دانسته باشند که حسن ظن ما والتفات ما نسبت بعلماء تاچه درجه است حالا هم درمقابل شفاعت شما واستدعای علماء تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه بقم برود وعلمای عظام را محترماً معاودت بدهد البته شما هم این مرحمت شاهانه را بآنها ابلاغ وآنهارا بمراحم کامله ملوکانه امیدوار خواهیدداشت باید همگی باکمال امیدواری مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت بخود و علمای آذربایجان بدانند که نیات مقدسه ما همیشه بترویج شرع مطاع وآسایش علمای عظام مصروف ومعطوف بوده و هیچوقت مراحم خودمان را درباره آنها دریغ نخواهیم فرمود . ۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴

فرمان مشروطه

چنانکه گفتیم این پاسخها ازشاه روز ششم‌مرداد (هفتم جمادی الثانیه) بیرون آمد ، و از پاسخ‌او ولیعهد پیداست که هنگامیکه این تلگراف را میفرستاده ، چنین میخواسته که میرزا جعفر خان مشیرالدوله وزیر خارجه را بقم فرستد ، که رفته از علماء دلجویی‌کند وآنان را با خود بتهران بازگرداند ، وبهمین یك کار بس کرده و بدیگر درخواستهای مردم گردن نگزارد . پیداست که این نتیجه ایستادگی عین الدوله وهمدستان او می بوده که هنوز اندیشه رام‌شدن نمیداشته اند وشاه را آزاد نمیگزارده اند ، وهنوز امید بفیروزی خود میداشته اند .

ولی کار بزرگتر از آن میبود که آنان میفهمیدند . مردمی‌که در راه آزادی طلبی تا باینجا آمده بودند خاموش گردیدن آنان کار آسان نبودی. ولی درباریان اینرا درنمی یافتند وهرزمان بنیرنك دیگری دست می یازیدند . همان روز عین الدوله از صدر اعظمی کناره جویی نمود وشاه جای اورا بمشیرالدوله سپرد ، و برای رفتن بقم عضدالملك رئیس ایل قاجار وحاجی نظام‌الدوله را برگزید . باز اندیشه آن بود که بهمین اندازه بس‌کنند و خودرا بدیگر درخواستها آشنا نگردانند . با آنکه عین‌الدوله رفته بود در بار در نگه داشتن خودکامگی پافشاری

پیکره ۳۰ نشان میدهد چادر حاجی محمد تقی بنکدارارا دربست نشینی(آنکه بدست راست پشت به صندوق نشسته حاجی محمدتقیست)

نشان‌میداد . پیداست که کناره جویی عین‌الدوله هم جز رویه کاری نمیبود .

ولی مردم دست بر نداشتند وباین دوکار بس ننمودند ، و چون میترسیدند علماء سخن فرستادگان‌را پذیرفته بتهران باز گردند بتلگراف بایشان آگهی دادند و از شادروان بهبهانی پاسخ گرفتند .

چون روز بروز شورش بزرگتر میگردید و این زمان شمارهٔ بستیان بیش از چهارده هزار شده بود ، دولت انگلیس بمیانجیگری برخاسته ، از راه رسمی ، از دولت ایران خواستار گردید که هر چه زودتر بدرخواستها پاسخ دهد و شورش را بپایان رساند ، و در پارلمان نیز گفتگو در این باره بمیان آمد .

میتوان‌گفت که تا این هنگام شاه از پیش آمد ها آگاهی‌درستی نمیداشت . چون در صاحبقرانیه در بیرون شهر می نشست و درباریان گردش را گرفته وبکس دیگری راه نمیدادند از چگونی کشور بیکبار ناآگاه میبود ، ولی‌این زمان‌که پیش آمد را نیك دانست ازدرهمداستانی در آمد ، و روز یکشنبه سیزدهم مرداد (۱۴ جمادی الثانیه) فرمانی را که امروز سردیباچه قانونهاست بیرون‌داد و ما اینك آن را دراینجا می آوریم :

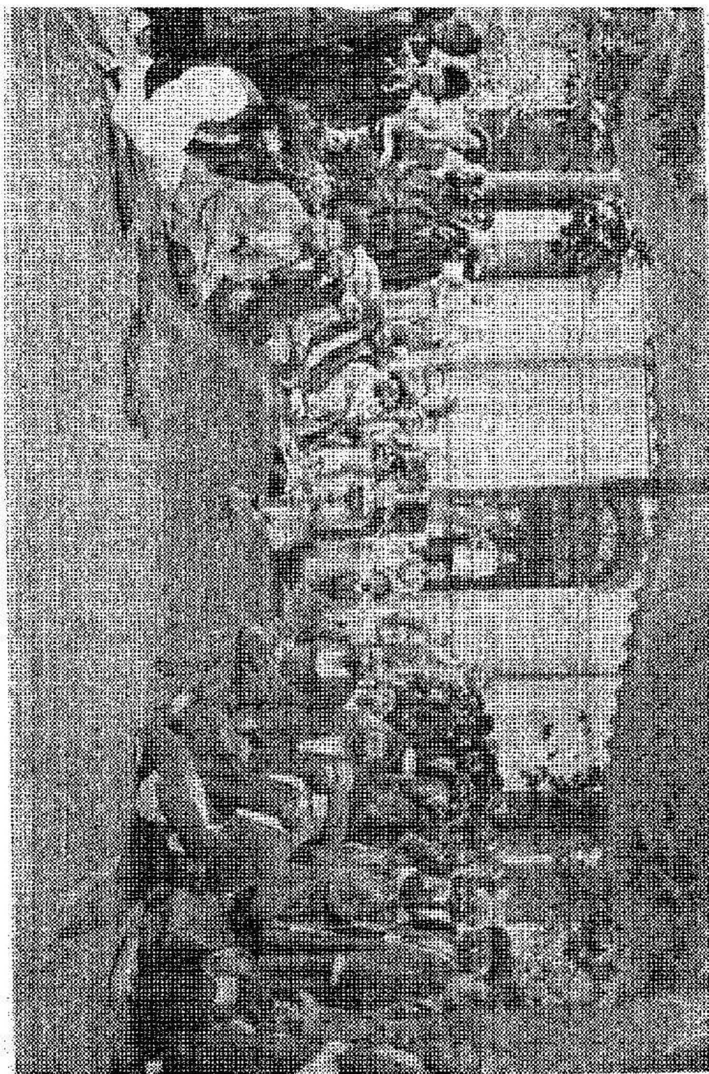
جناب اشرف صدر اعظم   از آنجا که حضرت باریتعالی جل شانه سررشته ترقی و سعادت ممالك محروسه ایران را بکف‌کفایت ما سپرده وشخص همایون مارا حافظ‌حقوق قاطبه اهالی ایران ورعایای‌صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که رأی و ارادهٔ همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور دردوائر دولتی و مملکتی بموقع اجراء گذارده شودچنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء وقاجاریه واعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف بانتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی ومملکتی و مصالح‌عامه مشاوره و مداقه لازم را بعمل آورده وبهیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمك لازم را بنماید و درکمال امنیت واطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت ومصالح عامه

و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند که بصحه همایونی موشح و بموقع اجراء گذارده شود بدیهی است که بموجب این دستخط مبارك نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب ولوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که بصحهٔ ملوکانه رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح وباصلاحات لازمه امور مملکت واجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر میداریم که سواد دستخط مبارك را اعلان و منتشر نمایید تا قاطبه اهالی ازنیات حسنه ما که تماماً راجع بترقی دولت وملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگویی دوام این دولت و این نعمت بی زوال باشند . در قصر صاحبقرانیه بتاریخ چهاردهم شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲٤ هجری درسال یازدهم سلطنت ما

روز چهار دهم جمادی‌الثانیه که این فرمان بیرون داده شد روز زایش شاه بود. بستیان بنام دلبستگی بشاه و پاسداری با او، درجشن همراهی نمودند و در سفارت را آراسته و بیرقهای شیر وخورشید فراوان آویخته و با شکوه بسیار چراغان کردند . در این جشن زنان نیز پا درمیان داشتند .

ولی چون فرمان مشروطه بیرون آمد و آن را چاپ کرده و بدیوار ها چسبانیدند ، کوشندگان آنرا نپسندیده و بسا خواست خود سازگار ندیدند وکسانی فرستاده چاپشده های آنرا از دیوار ها کندند . زیرا در آن نام توده (ملت) برده نشده و از آنسوی جمله های آن روشن نمیبود . بدینسان نتیجه از فرمان بدست نیامد و چنین نهاده شد شب شانزدهم مرداد (۱۷ جمادی‌الثانیه) نشستی از سران کوشندگان ،در خانهٔ مشیر الدوله در قلهك ، باشد وگفتگو بمیان آید و در نتیجهٔ آن نشست بود که شاه دوباره فرمان پایین را بیرون داد :

جناب اشرف صدر اعظم در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه ۱٤ جمادی‌الثانیه ۱۳۲٤ که امر وفرمان صریحاً در تأسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم مجدداً برای آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همیون ما واقف باشند امر و مقرر میداریم که مجلس مزبور را بشرح دستخط



۳۱ پ

سابق صریحاً دایر نموده بعد از انتخاب اجزاء مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین بطوریکه شایسته ملت ومملکت وقوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایندکه بشرف عرض وامضای همایونی ما موشح و مطابق نظام نامه مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد .

مردم این را پذیرفتند وبجنبش وشادمانی برخاستند . همان روز از سفارت رو بپراکندگی آوردند و بازار ها را باز کردند و بچراغانی پرداختند . سه شب در شهر جشن وچراغانی با شکوهی میبود . ازآنسوی علماء درقم که گفته های عضدالملك را نپذیرفته وهمچنان میماندند ، به آگاهی از چگونگی آماده باز گشتن شدند و پس و پیش براه افتادند، و همگی درکهریزك گرد آمده و روز بیست و سوم مرداد بعبدالعظیم درآمدند که فرداروانه شهرگردند . مردم پیشواز بسیار بزرگی کردند وشاه کالسکه های دولتی را برای سواری آنان فرستاد و دوباره دوشب جشن و چراغانی بود .

روز شنبه بیست وششم مرداد (۲۷ جمادی الثانیه) ، در سرای « مدرسهٔ نظام » (که یکی از سراهای دربار میبود) نشست بس با شکوه و ارجداری برپا گردید . همهٔ علما و سران کوشندگان وکسان دیگری از وزیران ودرباریان درآنجا گرد آمدند . عضدالملك ازسوی دولت پذیرایی از آیندگان مینمود .

این نشست برای گشایش مجلس چند گاهه (موقتی) بود ، که میبایست « نظامنامهٔ انتخابات » را بنویسد و دیگر کار هایی که برای پیش رفتن مشروطه و بنیاد یافتن « دارالشورا » در می بایست بگردن گیرد . امروز نزدیك بدوهزارتن در آن گرد آمدند ، وچون هنگام سخن رسید نخست مشیرالدوله گفتاری راند و خواستی را که از این مجلس در میان میبود باز نمود ، وپس ازو حاجی میرزا نصرالله ملك ـ المتکلمین ، بنام توده «خطبه ای» خواند و سپاسگزاری نمود . پس از همه سه تکه پیکره از باشندگان برداشته شد و نشست بپایان رسید

پیکره ۳۱ نشان میدهد چادر صرافان را در بست نشینی

ما گفتار مشیرالدوله را در اینجا می‌آوریم:

آقایان عظام البته هرکدام ازماها که دراین محل شرف حضور داریم مختصراً میدانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم واجتماع آقایان علماء و وزراء و امناء و اعیان و تجار و اصناف دراین محل چیست ولی محض اینکه نیت پاك و مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه بطور شایسته مکشوف و معلوم باشد لزوماً باستحضار خاطر آقایان عظام میرسانم که چنانکه البته خاطرشریف همگی مسبوق است بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه مصمم شدندکه ابواب نیك بختی وسعادت بر روی قاطبه اهالی ممالك محروسهٔ ایران باز شود و اصلاحات لازمه که باعث مزید استحکام مبانی دولت وخوشبختی ملت است بمرور بموقع اجراگذارده شود وچون این خیال شاهانه بدون همدستی ومعاونت قاطبه اهالی ایران بآن طوری‌که منظور نظر معدلت اثر بندگان همایونی است انجام پذیر نمیشد رأی مبارك همایون شاهنشاه معظم بدان تعلق‌گرفت‌که مجلس شورای‌ملی از منتخبین طبقات‌معینه بطوریکه تفاصیل‌آن دردستخط مبارك ازتاریخ چهاردهم جمادی الاخر مشروح است در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود .

از آنجا که ترتیب قوانین انتخابات و سایر فصول نظامنامه این‌مجلس شورای ملی باید با کمال دقت موافق دستخط مبارك فوق الذکر ترتیب شود و البته چنانکه میدانید اتمام این کار مستلزم وقت و فرصت معین است لهذا برای اینکه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی دلیلی واضح و حجتی‌کافی در تصمیم رأی مبارك خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی بقاطبه اهالی ایران داده باشند چنین مقرر فرمودند که عجالتاً محل موقتی این مجلس محترم ملی تعیین و در آنجا باحضور آقایان علماء ووزراء و اعیان واشراف و تجار و اصناف صرف شیرینی و شربت شود بدیهی است که اولیای دولت اهتمام بلیغ خواهند نمود که لایحهٔ قواعد انتخابات و نظامنامه مجلس شورای ملی بزودی موافق دستخط همایونی از چهاردهم جمادی‌الاخر مرتب و اعضای مجلس ملی درتهران جمع وبافتتاح این مجلس محترم مبادرت شود از خداوند متعال خواهانیم که سایه بلند پایهٔ اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه را برسر قاطبهٔ اهالی ایران مستدام و فرزندان وطن مقدس را

توفیق بدهد با اولیای دولت تا برای افتتاح ابواب نیك بختی بروی ایرانیان بکوشند و این دولت و ملت قدیمه پنج هزار ساله ایران را باوج سعادت برسانند .

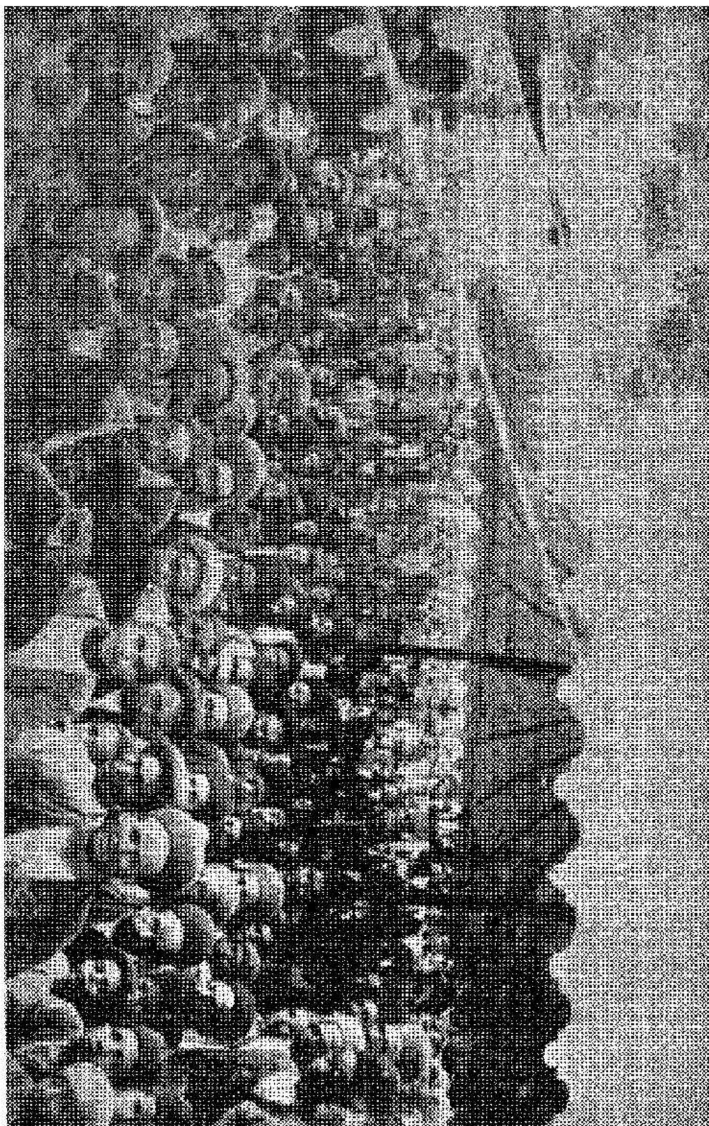
کارشکنی های درباریان

بدینسان مشروطه در ایران پدید آمد . ولی مردم بسیار دورمیبودند ومعنی وارج آنرا نمیدانستند، و خود درمانده بودند که چکار کنند . یکی از سبکسریها در ایرانیان ، بویژه در تهرانیان ، آنست که همینکه یکی دو کسی بکاری برخاستند صدها دیگران بآن برخیزند . دراین هنگام نیز صد کس شبنامه مینوشتند ، و هرکسی دانسته های خودرا بیرون میریختند . بجای آنکه درپی یاد گرفتن باشند و بدانند مشروطه چیست ، و اکنون که آن را بدست آورده اند چکاری باید کنند ، و ازچه راهی پیش روند ، میدان یافته بخودنماییها میکوشیدند .

مجلس چندگاهه هفتهٔ دو روز برپا میگردید . «نظامنامهٔ انتخابات» چندگونه نوشته شده بودو از رویهمرفتهٔ آنها یك نظامنامهٔ بهتری پدید آوردند وچنین نهاده شد که روز پنجشنبه چهاردهم شهریور (۱۶ رجب) بدستینه شاه رسد و درتهران بیرگزیدن نمایندگان پردازند .

ولی در این میان داستان دیگری رخ داد ، و آن اینکه دانسته شد هواداران خودکامگی نومید نشده اند و باین آسانی نمیخواهند دست از چیرگی بردارند ، و شاه را پشیمان گردانیده اند و او از دستینه نهادن به « نظامنامه » باز می‌ایستد ، و فرمانیکه داده شده آن‌را بگونهٔ دیگری معنی میکنند . از آنسوی شنیده شد عین‌الدوله که باوشان‌رفته بود بمبارك آباد آمده وگفته میشود بشهر خواهد آمد وبازکارها بدست او خواهد بود . از این داستان مردم شوریدندوکسانی می‌کوشیدند که « فتوی » ازعلماء برای بیرون‌کردن امیر بهادر ونصرالسلطنه و حاجب الدوله از ایران بگیرند .

در نتیجهٔ این هیاهو دولت ناگزیر شد ، باز نرمی نماید و شاه در هفدهم شهریور (۱۹ رجب) بنظامنامه دستینه نهاد . از آنسوی دستور بعین‌الدوله فرستاد که آهنگ خراسان کند .



پ ۳۲

بدیشان دو باره شورش خوابید، و چون بنظامنامه دستینه نهاده شده بود در تهران ببرگزیدن نمایندگان «شصت گانه» آغاز کردند. دولت ایران بشمار دولتهای مشروطه درآمد و روزنامه های مصر و هند و اروپا گفتارها دراین باره نوشتند.

لیکن دربار هنوز از ایستادگی نومید نگشته و اندیشهٔ رام‌شدن نمیداشت. اینست چگونگی را بشهرها آگاهی نمیدادند. در تهران این همه داستانها رو داده بود در تبریز و رشت ومشهد و اسپهان و شیراز و کرمان، مردم چیزی نمیدانستند. جلوگیری از تلگراف بحال خود میبود. مشیرالدوله جانشین عین‌الدوله شده و همان رفتار اورا میکرد. از این جا دانسته می شد عین‌الدوله تنها نمی بوده و دیگرانی - یا بهتر گوییم: دست های دیگری - هم کار میکرده اند و جلو توده را می گرفته اند.

دستخط های شاه که میبایست در همه جا بدیوار ها چسبانیده شود نشده، وبرگزیدن نمایندگان که میبایست در همه جاآغازد نیاغازیده، و شهر ها بیکبار ناآگاه میماندند. در تهران مشروطه داده شده و مجلس چند گاهه باز گردیده، ولی در شهر ها همچنان آیین خود- کامگی بکار بسته میشد. روز نامه های اروپا از شورش ایران و از مشروطه آن سخن میراندند ولی در تبریز و دیگر شهرها که روز نامه میبود یك آگاهی در این باره نمیتوانستند داد.

پیدا بود که دولت گردن نگزارده و برانست که اگر تواند، این دستگاه را از تهران نیز برچیند. کوشندگان این را نمیدانستند و بفیروزی خود شادکام گردیده به برگزیدن نمایندگان میکوشیدند. شاه همچنان دلبستگی بقانون و مجلس مینمود، وکسانی را از شاهزادگان و دیگران که نمی خواستند همراهی در کار نمایند، نکوهش میکرد، وبارها میگفت که از درون دل با پیش‌آمد همراه است، ولی نتیجه‌ای از این گفتار وکردار او دیده نمیشد، و پیداست که رشتهٔ کار ها تنها در دست او نمیبود.

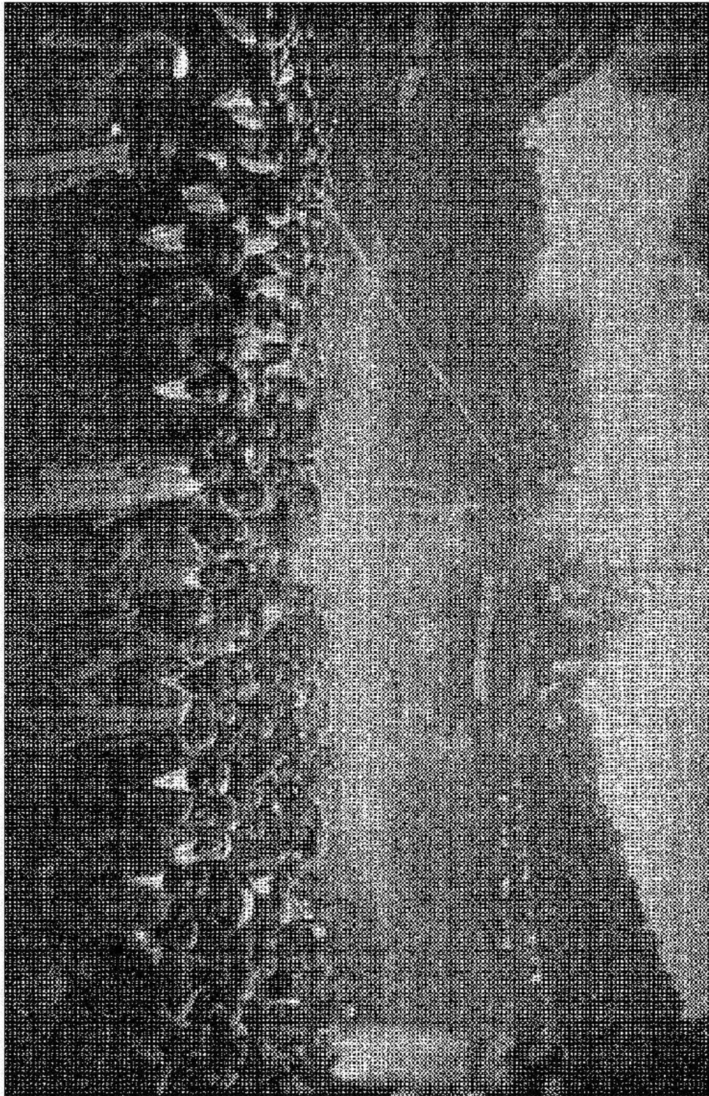
پیکره ۳۲ نشان میدهد انبوه بست نشینان

کوتاه سخن: در نتیجهٔ کوششهای مردانه و بخردانهٔ یکسال و نیم دو سید و همدستان ایشان، مشروطه در ایران پیدا شده، ولی یك تکان دیگری میخواست که آن را روان گرداند و پیش برد، و این تکان را تبریز بگردن گرفت که بایك جنبش ناگهانی، آخرین امید درباریان را ازمیان برد، و آواز کوشندگان تهران را بهمه جا رسانید. ما می باید داستان تبریز و جنبش آنرا جداگانه نویسیم، واینست این گفتار را در اینجا بپایان می‌رسانیم. لیکن پیش‌از آنکه خامه را بزمین گزاریم می باید باز چند سخنی از حبل‌المتین بسرانیم. دارندهٔ این روزنامه نمونهٔ روشنیست از کسانیکه نان خوردن را با کوشش در راه توده در هم آمیزند، یا بهتر گوییم کوشش در راه توده را دستاویز نان خوردن گیرند، و چون اینگونه کسان در ایران بسیارند ما برای نشان دادن زشتی کار ایشان، این یکی‌را دنبال می کنیم. گذشته از آنکه میخواهیم همهٔ بدیها و نیکیها را، در زمینهٔ جنبش مشروطه خواهی، تا آنجا که میتوانیم باز نماییم.

این روز نامه که بپاس پولهای عین‌الدوله، آن دشمنیهای بست نهادانه را با کوشندگان مینموده، چون روتر آگاهی ازافتادن عین‌الدوله داده خود داری نتوانسته وچنین نوشته: « آنچه راکه مخبر روتر و اخبارات خارجه در بارهٔ خلع شاهزاده عین‌الدوله اتابك و صدر اعظم نوشته، مقرون بصواب نیست. شاهزاده را از صدارت خلع نکردند. چنانکه موثقاً اطلاع داریم از چندی باین طرف مکرر شاهزاده استعفا از صدارت داده قبول نمیشد، این دفعه چون علماء و اصلاح خواهان هم مخالف بودند، استعفای ایشان را دولت قبول کرد، نه اینکه ایشان را خلع کردند ».

از آنسوی چون دیده کار از آنجا گذشته، از این زمان، آغاز کرده که دلبستگی بمشروطه از خود نشان دهد، و بلکه به این اندازه بس‌نکرده براهنماییها پرداخته، وپیاپی گفتارهانوشته که چنین کنید و چنان کنید، ودراین میان خواسته پرده پوشیها بزشتکاری خودکند و چنین وانموده که « آگهی نگاران» دروغ می‌نوشتند. بیشرمانه تر از

همه آنست که کسیکه دیروز آنهمه هواداری از دولت مینمود و جنبش دو سید و دیگران را بدانسان می نکوهید ، این زمان بیکبار وارونه کاری نموده و گفتار ها می نویسد که همهٔ گناهها بگردن دولت بوده ، ودولتیان نمیگزاردند ایران پیش رود ، تا آنجا که می نویسد : « اگر گفته شود قصور از ملت می باشد ، بحضرت عباس دروغ است . همه از عدم علم و بی تجربگی و خود غرضی رجال بوده وهست. . . » .



پ ۳۳



گفتار سوم

تبریز چگونه برخاست ؟ ..

در این گفتار باز نموده میشود حال آذربایجان در پیش از مشروطه ، و سخن رانده میشود از گزارش جنبش مشروطه ، از زمان برخاستن تبریز تا هنگام مرگ مظفر الدینشاه .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه را تهران پدید آورد ، ولی پیش رفت آن را تبریز بگردن گرفت . ما داستان را تا داده شدن فرمان مشروطه ، و نوشته گردیدن و دستینه یافتن نظامنامهٔ انتخابات ، وآغاز کردن بکار برگزیدن نمایندگان تهران ، پیش آمدیم . تا اینجا تنها تهران کار میکرد ، ولی از اینجا تبریز پا بمیان نهاد و سنگینی بیشتر بار را بگردن گرفت . اینست میباید در اینجا از جنبش تبریز و از کوشش های آن بسخن پردازیم .

لیکن میباید رشتهٔ تاریخ را بریده و در اینجا هم دیباچه ای پردازیم وحال آذربایجان‌را درسالهای پیشتر ازجنبش مشروطه بازنماییم ،

پیکره ۳۳ نشان میدهد جشن و چراغانی شب ١٤ جمادی‌الثانیه راکه زنان هم بوده اند .

و انگیزه هایی را که برای تکان مردم در اینجا ، درمیان میبوده روشن گردانیم . در اینمیان میدان خواهیم داشت که برخی از گرفتاریهای ایرانیان وچندی ازحالهای ایشان را نیز بجستجو گزاریم .

گفتیم : ایرانیان ، نا آگاه از پیش آمد های جهان و تکان اروپا ، روز میگزاردند تا از زمان سپهسالار قزوینی بیداری در ایران‌آغازید ، و از زمان داستان امتیاز توتون و تنباکو تکانی در توده پدید آمد ، وآن تکان وبیداری درپیشرفت میبود تابه‌انسان بمشروطه خواهی‌انجامید .

پیداست که همهٔ شهر ها ، کم یا بیش ، بهره از آن تکان می یافتند ، و آذربایجان هم بی بهره از آن نمیبود . چون پس از پایتخت ، بزرگترین شهر ایران تبریز شمرده میشد ، و ولیعهد همیشه اینجا می‌نشست ، وپیوستگی‌باتهران همیشه درمیان میبود ، از اینرو با همه دوری ، از چیزهایی‌که درپایتخت رخ میداد و مایهٔ بیداری مردم میشد ، نا آگاه و بی‌بهره نمی‌ماند . از اینسوی انگیزه هایی برای بیداری ،خود این را در میان میبود که نزدیکیش بقفقاز وخاك عثمانی باشد ، و اینها آمادگی و بیداری آذربایجانیان را بیشتر میگردانید .

قفقاز را ازآذربایجان یکرودی (ارس) جدا میگرداند ، و اینست آنرا دراینجا «اوتای» (آنور) نامیدندی ، وسالانه گروه انبوهی ازمردم ، از بازرگانان وسوداگران وکارگران بآنجا رفتندی ، و هریکی پس از چند سال ماندن باز گردیدندی ، وآنچه را که از چگونگی روسستان و روسیان ودیگر اروپاییان شنیده ویا دیده بودند بارمغان آوردندی همین کار را کسانیکه باستانبول رفتندی کردندی .

آذربایجانیان در بازرگانی و فرستادن کالا بکشور های بیگانه ، از همهٔ مردم ایران جلوتر میبودند ، و درهمهٔ شهرهای قفقاز ازتفلیس و باکو و باتوم وعشق آباد و دیگرها رشتهٔ بازرگانی را بیشتر ، اینان در دست میداشتند . همچنین در استانبول و دیگر شهر های عثمانی و برخی از شهر های اروپا در بازرگانی دست گشاده داشتندی .

این بازرگانان ، درسایهٔ آنکه رنج بخود آسان گرفتندی وبسفرها رفتندی ، از یکسو دارائی اندوختندی و با پیشانی گشاده زیستندی ، و

از یکسو آگاهی از جهان و زندگانی پیدا کرده و بکشور و پیشرفت آن دلبستگی بیشتر داشتندی. این گروه بازرگانان در آذربایجان ، خود یك گروه کار آمد ارجداری میبودند ، وچنانکه خواهیم دید ، در جنبش مشروطه هم ، در دادن پول و در کوشش بدیگران پیشی و بیشی جستند.

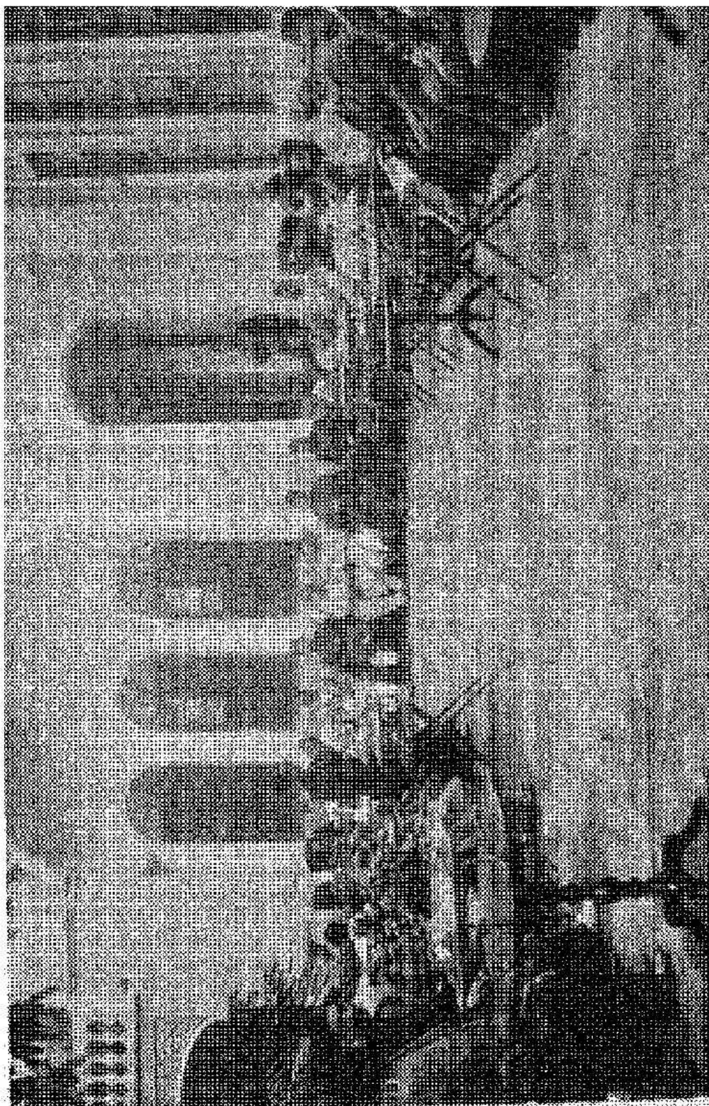
ما دبستان وروزنامه را از نشانهای جنبش وبیداری توده‌شمردیم، و این را هم گفتیم که دبستان نخست از آذربایجان ، یا بهتر گویم از شهر تبریز ، آغازید ، و سپس از اینجا بود که به تهران و دیگر شهرها رسید .

اما روزنامه : چنانکه گفتیم نخستین روزنامه ها رسمی میبود . در تبریزهم ، درزمان ولیعهدی مظفر الدین میرزا روزنامه ای بنام«ناصری» با دست ندیمباشی نامی نوشته میشده . سپس که روز نامه های دیگر پیدا شده ، دراینجا هم تبریز پیشی پیداکرده . زیرا ، تاآنجاکه ما میدانیم ، نخستین روزنامه از اینگونه ، « اختر » بوده که‌کسانی از تبریزیان آنرا در استانبول مینوشته اند .

اگرازروزنامهای‌خود شهرها گفتگو کنیم وتهران‌را باتبریزبسنجیم، راست است که «تربیت» در تهران جلوتر آغازیده ، و «الحدید»تبریز پس ازآن بوده، چیزیکه هست « الحدید» را بپای تربیت نتوان برد .

رویهمرفته آذربایجان ، بویژه شهر تبریز ، برای بیداری آماده‌تر از دیگر جاها میبود . ما پیش آمد شوریدن به «امتیاز توتون وتنباکو» را نخستین‌تکان‌درتوده ایران شمرده‌ایم. چنانکه گفتیم، در آن شورش ، پیشگام تبریزیان گردیدند و این نمونه ای از آمادگی ایشان میباشد .

چیزیکه هست در تبریزیا آذربایجان ، پیشوایانی همچون دوسید، پیدا نشدند و این مردان گرانمایه بهره تهران بودند . در تبریز در آخرهای زمان ناصر الدینشاه مجتهد آذربایجان حاجی میرزا جوادمیبوده. این مرد درفزونی پیروان وچیرگی بمردم ، درمیان همکاران خود ،کمتر مانند داشته . سخنش در همه جا می‌گذشته ، و دولت پاسش میداشته ، و مردم جانفشانیها در راهش مینموده اند . ولی این مرد کسیکه معنی کشور و توده بداند وبروای چنین چیزها کند نبوده .



پ ۳۵

من زمان اورا ندیده ام و خود آگاهی ازو نیدارم، ولی از داستانهایش نیك میدانم كه از این چیز ها آگاهی نمیداشته، و جز سروری وفرمانروایی خودرا نمیخواسته. راستی اینست كه درآن زمان یك دولت بوده و یك شریعت . روشنتر گوییم : یكسو ناصر الدینشاه فرمان میرانده بنام دولت، و یكسو ملایان فرمان میرانده اند بنامشریعت، و این دو ، چون همیشه باهم درنهان وآشكار كشاكش میداشته‌اند ، از اینرو ملایان هرچه بفرمانروایی خود افزودندی آن را پیشرفت شریعت نام نهادندی، و مردم نیز جز این نخواستندی و ندانستندی . اما اینكه كشور را دشمنانی هست و می باید اندیشهٔ آنان هم‌كرد ، و یا اینكه كشور را قانونی درباید كه ستم كمتر باشد ، و دیگر مانند اینها ، چیزهاییست كه حاجی میرزا جواد و مانند های او هیچ نمیدانسته اند .

در زمان او یكداستانی رخ داده كه از یكسو سرسپردگی مردم را باو چند برابر گردانیده وازیكسو بخامی و ناآگاهی‌خوداو بسیارافزوده . چگونگی آنكه جوانی از تبریز بقفقاز رفته و درآنجا كار میكرده وچنین رو داده كه‌كسی راكشته و یا گناه دیگری نزدیك بآن كرده، و این بوده اورا گرفته و بسیبریا فرستاده بوده اند . مادر جوان بحاجی میرزا جواد پناهیده و ازو رهایی پسرش‌را میخواهد . حاجی میرز اجواد تلگرافی بامپراتور روس فرستاده رهایی آن جوان را درخواست مینماید، (و دانسته نیست این برهنمایی‌كه بوده) وپس ازچند روز پاسخ میرسدكه امپراتور درخواست اورا پذیرفت ودستور داد كه جوان را از سیبریا خواسته روانه ایرانش‌گردانند وبمادرش برسانند .

پیداست‌كه خواست امپراتور چه بوده وبهرچه دلجویی از مجتهد آذربایجان مینموده . ولی آنروز اینها را نمیدانستند ، ومردم معنی دیگری فهمیدند وآنرا از « قوت شریعت » شمردند ودردلبستگی بحاجی میرزا جواد پافشارتر گردیدند .

تا سالها این بزبانها میبود : « قوت شریعت درزمان حاجی میرزا جوادآقا میبودكه از اینجا تاپترسبورگ حكم‌میراند» . بیگمان اوخود نیز جز این معنی را نمیفهمیده واز آنچه درزیربردهٔ این دلجویی نهان میبوده پیكره ۳۵ نشان میدهد بخشی از نشست روز گشایش مجلس چندگاهه را

آگاهی نمیداشته .

ما ازو نکوهش نمینماییم. زیرا ستمگری یابدی دیگری نشنیده ایم . ناآگاهیش را می‌نویسیم ، وهمه مجتهدان آذربایجان همچون او ناآگاه می بودند .

کشاکشهای کیشی در آذربایجان

از اینسوی گرفتاریهای کیشی که بزرگترین انگیزه بی پروایی ایرانیان بکارهای زندگانی همان بوده در آذربایجان سختی و فزونی میداشت . داستان سنی وشیعی‌که اززمان شاه اسماعیل و سلطان سلیم رنگ سیاسی بخود گرفته ودرمیان دوتوده ایرانی وعثمانی مایه‌کینه ودشمنی‌گردیده بود و همیشه اندیشه هارا بخود پرداخته میداشت، درآذربایجان سخت تر از همه جا میبود . دراینجا درنتیجه خونریزیها وکشتارها وتاراجهای پیاپی‌که از زمان صفویان ، وپس ازآن رخ داده بوده‌کینه بی‌اندازه گردیده و مایه رواج یکرشته‌کارهای بیخردانه شده بود .

ایرانیان‌که شیعی میبودند ، اگر حساب کنیم ، بی‌گمان یك چهار یك سال را باکارهای کیشی بسردادندی : سینه زدندی ، نالیدندی ، گریستندی، زیارت عاشورا خواندندی ، بدعای ندبه پرداختندی ، درپای منبرها نشسته گوش به « فضایل اهل‌بیت» دادندی ، پول‌گرد آورده بزیارت رفتندی. گذشته از اینها یکرشته کار هایی بنام « تبری » داشتندی : هرسال نهم ربیع‌الاول را عیدگرفته و بازارها رابستندی ، وخرد وبزرگ بکارهای بیخردانه‌ای برخاستندی . بنوشته مجلسی ودیگران ، درآن سه روزبکسی گناه نوشته نشدی .

بنوشتهٔ این ملایان ، پس از مرگ پیغمبر اسلام ، جانشینی ازآن دامادش علی بوده ، وسه خلیفه بازور ازدست اوگرفته اند ، وهمه بدیها درجهان از این یك‌كار ایشان برخاسته ، وهمه‌گناهان بگردن آن سه تن، بویژه بگردن دومین ایشان میباشد . اینست شیعیان سر هرکار بدی یاد آنان‌کردندی ونامهاشان ببدی بردندی . مردمی بااین باور ، پیداست‌که چه حالی داشتندی و از پرداختن بکار زندگانی و کشور تا چه اندازه دور بودندی .

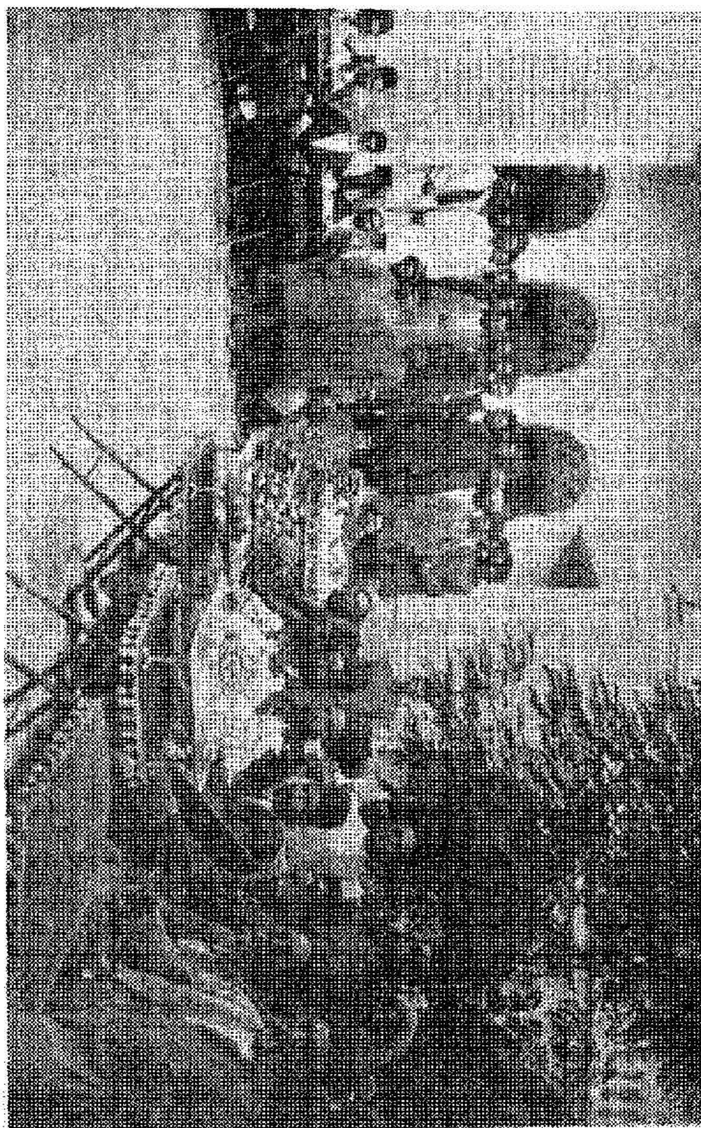
همه این‌کارها و کینه ها وباورها درآذربایجان بیشتر ازسایرجاها بودی . نمایشهای محرمی تبریز که من خود بدیده دیده ام ـ از دسته بستن ، وسرشکستن ، وزنجیر زدن ، وسینه کوفتن، وحجله آراستن ، و عرب شدن ، وزینب گردیدن ومانند اینها ـ خود داستان درازیست وبرای بازنمودن آن بسخن بسیاری نیاز است . دراینجا بیش ازسه یك سال با این‌کار هاگذشتی.

درنهم ربیع‌الاول ، گذشته ازبدیهای‌دیگر یکرفتار شگفتی دراینجا بودی، وآن اینکه مردم یکدیگررا خیسانیدندی.آنروز هرکس‌یارستی آب بروی‌دیگری بریزد وسراپایش‌را ترگرداند . یکی که ازکوچه می‌گذشتی دیگری ازپشت بام یك دیگ آب بسر اوریختی ، یا ازجلو با جام آب برویش پاشیدی .کسانی دسته شدندی ونزدیك جویی یاحوضی ایستادندی ورهگذران راگرفته وبآب انداختندی . طلبه‌ها مدرسه هارافرش گسترده و بجشن وشادی برخاستندی وکسانی فرستاده وتوانگران را ازخانه هاشان کشیده وبآنجا بردندی و پول از آنان گرفتندی وبابحوض انداختندی . دانسته نیست این رفتار ازکجا پیدا شده بوده .

درویشان « تبرایی» ، که درزمان صفویان پدید آمده وبجلواسب وزیران وامیران افتاده ، ویادرمیان مردم بسرپا ایستاده ، زبان بیدگوییها ازمردان تاریخی آغاز اسلام بازکردندی ، تا این زمان بازمانده و هنوز کسانی ازآنان بنام« لعنتچی » دربازارها دیده شدندی.

آذربایجان‌که بکردستان پیوسته ویك بخشی هم از آن کردنشین میباشد ، این‌کار ها درآن یك زیان بزرگ دیگری در برداشتی وآن فزونی کینه کردان سنی بودی .

این داستان سنی وشیعی است .گذشته از این یك‌گرفتاری‌دیگری بنام شیخی ومتشرع وکریمخانی درمیان بودی . در زمان فتحعلیشاه شیخ احمد احسایی یکی از مجتهدان عراق میبوده ودر ایران و دیگر جاها شاگردان بسیار میداشته . او بیکرشته سخنان نوینی برخاسته و دیگر مجتهدان باوی دشمنی نموده واورابیدین خوانده اند، ونتیجه آن‌گردیده که درمیان ایرانیان دوتیرگی پیدا شده . یکدسته پیروی از شیخ نموده



پ ۳۶

و«شیخی» نامیده شده اند ودسته‌دیگری دربرابرآنان خودرا « متشرع » خوانده اند . در تبریز درمیان دوتیره، جنگ وخونریزی پیش آمده و تا دیرگاهی مردم ایمنی نداشته اند . هنوز مسجدی درتبریز « قانلومسجد» (مسجد خونین) نامیده میشود وچنین میگویندکه درآنجا بنام شیخی و متشرع خونریزی رخ داده .

پس ازشیخ احمدجانشین اوسیدکاظم رشتی بوده. ولی پس‌ازو باز کشاکش پیدا شده ، وحاجی محمدکریمخان در کرمان بدعوی جانشینی برخاسته وخود چیزهای دیگری‌بگفته های شیخ افزوده ، و درتبریزحاجی میرزا شفیع اورا نپذیرفته و بهمان‌گفته های شیخ ایستادگی نشانداده ، ونتیجه آن‌گردیده که درتبریز وشهرهای دیگر آذربایجان مردم بسه تیره گردیده اند : شیخیان یا پیروان حاجی میرزا شفیع ، کریمخانیان یاپیروان حاجی محمد کریمخان ، متشرعان یا دشمنان آن دو دسته و پیروان دیگر ملایان .

درسالهای پیش ازمشروطه‌که ماگفتگو از آن میداریم ، دیگر میانهٔ اینان زدو خورد و خونریزی نبودی . ولی سه دسته از هم جدا زیستندی . بدینسان‌که بخانه های یکدیگر آمدورفت نکردندی ، ودختر ازیکدیگر نگرفتندی ، ومسجدهاشان جدا بودی ، وهرساله دررمضان‌بالای منبرهاگفتگوهای کیشی وبدگویی از همدیگر را بمیان آوردندی .

اما پیشروان اینان : چنانکه گفتیم شیخیان پیروان حاجی میرزا شفیع بودندی‌که پس ازو پسرش حاجی میرزا موسی جانشین‌گردیده و پس ازو نوبت بمیرزا علی آقا ثقة‌الاسلام رسیده بود . اینان چند مسجد بزرگی را در دست میداشتند و در رمضان و دیگر هنگامها در آنهاگرد می‌آمدند . جز ازخاندان ثقة‌الاسلام ملایان دیگری نیز ـ در تبریز و نجف ـ میداشتند .

کریمخانیان پیروان کریمخان وخاندان اومیبودند وآنان چون در کرمان نشستندی برای راهبردن پیروان در تبریز ، کسانی را نماینده

پیکره ۳٦ بخشی از نشست با شکوه روز گشایش مجلس چند گاهه را نشان میدهد

گماردندی . در زمانیکه مشروطه برخاست این نماینده حاجی سید محمد قره باغی می‌بود ، ولی پس ازچند سالی اوچون مرد ، شیخ علی جوان جانشین گردید .

متشرعان که دسته انبوه اینان میبودند پیروی از ملایان دیگر میکردند . اینان پیشوایان بزرگترشان علمای نجف و کربلا شمرده شدندی‌که بایشان « تقلید » نمودندی ورساله های ایشان را بکار بستندی . ولی در هر شهری نیز مجتهدان و ملایان بسیاری برای راه بردن مردم بودندی ، وبرخی از اینانست که داراك بسیار اندوختندوی ، ونوکران و بستگان فراوان ازطلبه ها وسیدهاگرد آوزدندی ، و دستگاه فرمانروایی گسترده دربرابر دولت بالا افراشتندی . اینگونه مجتهدان از ردهٔ «اعیان» بشمار رفتندی .

درتبریز ، ازصد سال باز ، اینگونه پیشوایی و فرمانروایی ، ازآن خاندان میرزا احمد بودی . اینان ازصدسال باز ، داراك بسیار اندوخته ودیه های بسیار بدست آورده ، وازهرباره ریشه دوانیده بودند . چنانکه گفتیم درزمان ناصرالدینشاه، رشته دردست‌حاجی میرزاجوادمیبودکه نزدیك بسی سال پیشوایی وفرمانروایی‌کرد ، وچون اودرسال ۱۲۷٤ (۱۳۱۳) در گذشت ، نوبت به پسرش میرزا رضا رسید ، وچون پس ازسه سال این‌هم در گذشت ، برادر زاده حاجی میرزا جواد ، حاجی میرزا حسن مجتهدکه از نجف باز گشته بود ، بنام مجتهد رشته را بدست آورد ، واز آن سوی برادر زاده این ، حاجی میرزاکریم ، بنام « امامجمعه » بکار پرداخت .

درسالهای پیش ازمشروطه ، این‌دوتن میبودند و هریکی داراك بسیار ودستگاه بزرگی میداشتند ، وعمو وبرادر زاده بایکدیگر همچشمی وکشاکش نیز می‌نمودند .

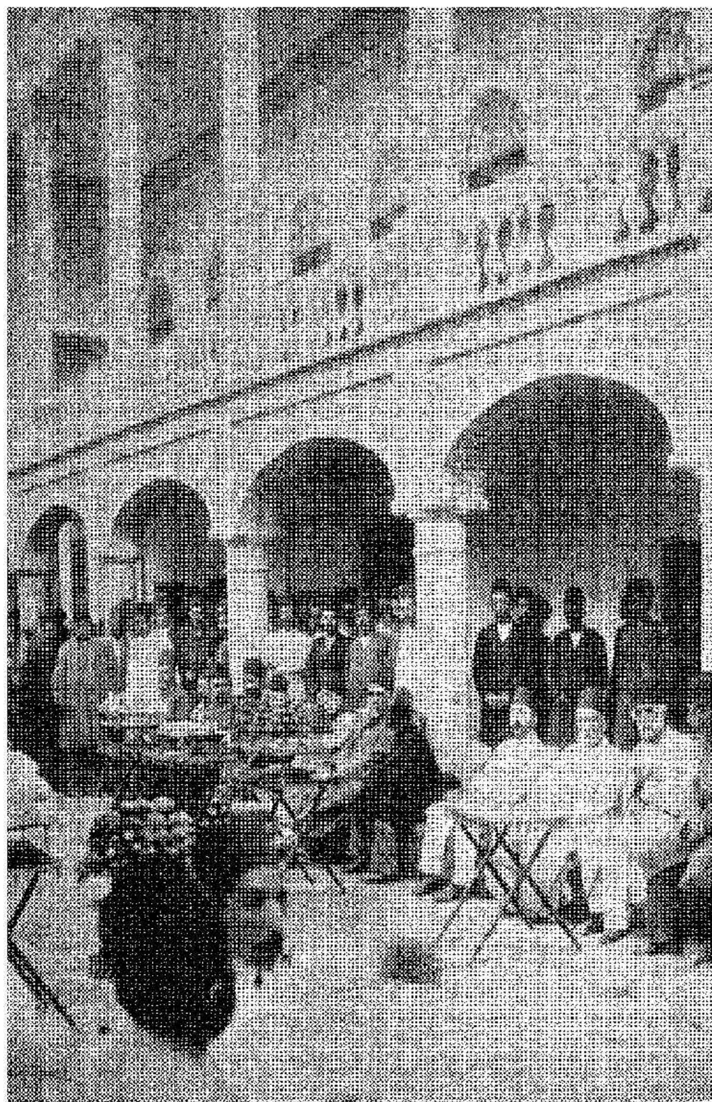
ازآنسوی مجتهدان دیگری نیزازمیرزا صادق‌آقا وبرادراو حاجی میرزا محسن وحاجی میرزا ابوالحسن انگجی و دیگران نیز میبودند .

گفتگو ازرفتار وزندگانی اینان بسخن بس‌درازی نیازمند است ومارا دراینجا چنان میدانی نیست . آنچه می‌بایدگفت اینست‌که اینان ،

چه نیکان وچه بدانشان ، جز بزیان مردم نمیبودند . اینان ازجوانی بمدرسه رفته وزمانی درایران و زمانی درعراق درس خوانده ، وبکرشته آموزاك هایی ، از کیش شیعی واصول وفقه وحدیث و قرآن ، یاد گرفتندی ، و بگمان خود « جانشین امام » شده باز گردیدندی . کنون آزمندان و بدانشان ، آن‌آموزاکها را افزاری برای پول اندوزی وچیرگی گرفتندی ، ومردم را زیر دست خودگردانیدندی ،ونیکانشان بافشاری بیاد دادن همان آموزاکها بمردم نموده، وآنانرا بایکرشته‌کارهای بیهوده ای ، ازگریستن وسینه زدن وبزیارت رفتن ودعای ندبه خواندن ومانند اینها واداشتندی، و یا آتش کینه های کیشی را در دلها فروزانتر گردانیدندی . بدان بآن سان ، و نیکان باینسان مردم را سرگرم‌گردانیده از یاد کشور و توده باز داشتندی .

راست است نیکانشان بکرشته نیکیها نیز ازراستگویی ودرستکاری ونیکی بدیگران‌ومانند اینها، بمردم آموختندی و از اینروکسان سودمندی بودندی . چیزیکه هست رویهمرفته زیانشان بیش ازسودشان درآمدی .

اینان ، چه بدان و چه نیکان ، هیچگاه بیاد نیاوردندی ، که این کشور راکه ما در آن میزییم ، دشمنانی هست‌که ببردنش میکوشند و میباید ما نیز بنگهداشتنش کوشیم وهمواره بیدارباشیم وبسیج افزارکنیم ـ چنین چیزی را نه خود اندیشیدندی ، ونه اگرکسی گفتی گوش دادندی . بسیاری ازآنان چنین سخنانی را « بیدینی » شماردندی و بیخردانه مردم را ازآن بازداشتندی، و این بودکه کتابهای طالبوف و سیاحتنامه ابراهیم بیگ را بنزدیك نگزاردندی . بارها دیده شدی‌که درنشستی بابودن‌ملایی چنین سخنی بمیان آمدی ، و ملا روترش کردی وجلوگرفتی ، ویا در پاسخ چنین‌گفتی : « این مملکت شیعه را صاحبی هست . او خودش نگه میدارد » . یاچنین‌گفتی : « قلب پادشاه دردست خداست ، دعا کنیم خدا اورا بمملکت مهربان گرداند » . در تبریز تنها کسی که چنین نمیبود شادروان ثقة‌الاسلام است‌که ازاو سخن خواهیم راند .



پ ۳۷

کشته شدن میرزا آقا خان کرمانی و یاران او

مردم آذربایجان با آن آمادگی برای بیداری و با آن انگیزه های ویژه ای که درمیان میبود ، در زیر سنگینی این گرفتاریها تکانی بخود نمیتوانستند داد ، و همچنان میزیستند تازمان مظفرالدین شاه که پسرش محمد علیمیرزا ولیعهد شد و کار های آذربایجان باو سپرده گردید ، ازیکسو ستمگری وبدی خود او ، وازیکسو برخی پیش آمدها ، خواه وناخواه ، مردم را بزبان آورد وتکانداد .

یك پیش آمد دلسوزی ، درآغاز ولیعهدی محمد علیمیرزا ، کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی و حاجی شیخ احمد روحی و حاجی میرزا حسنخان خبیرالملك بود که هرسه را در یکجا درتبریز کشتند . میرزا آقا خان وحاجی شیخ احمد داستان درازی میدارند : در جوانی از کرمان باسپهان وازآنجا بتهران آمده اند واز اینجا روانه استانبول گردیده اند ودرآنجا چند زبانی ، ازانگلیسی وفرانسه ای وترکی عثمانی یادگرفته اند . اینان پیشرفت اروپا ونیرومندی دولت های اروپایی را دیده و از اینسو بآشفتگی کار شرق ودر ماندگی شرقیان مینگریسته اند و دلهاشان بدرد میآمده ودست و پایی میزده اند ، و در اینمیان خود نیز از حالی بحالی میافتاده اند . نخست درایران ، همچون دیگران ، شیعی میبوده اند ، سپس درآنجا ازلی گردیده اند وخواهران صبح ازل را بزنی گرفته اند ، سپس بیکبار بیدین گردیده وآشکاره « طبیعی گری » نموده اند ، و درپایان کار بسید جمال الدین اسدآبادی پیوسته و باز بمسلمانی گراییده ، و بهمدستی او به « اتحاد اسلام » کوشیده اند . هریکی نیز کتابهایی نوشته اند که شناخته میباشد .

اما خبیرالملك ژنرال کونسول ایران دراستانبول میبوده ، واو نیز با سید جمال و اینان همدستی مینموده ، و سه تن بنام « اتحاد اسلام » نامه هایی بایران ، باین وآن ، مینوشته اند . بیچارگان خود را بآتش زده وبرای رهایی این توده ها بهرچاره ای دست مییازیده اند .

پیکره ۳۷ نشان میدهد بخشی از جشن با شکوه گشایش مجلس چندگاهه را

درسال ۱۲۷٤ (۱۳۱۳) که آخرین سال پادشاهی ناصرالدینشاه میبود ، علاء الملك سفیر ایران دستگیرگردانیدن اینان را ازدربار عثمانی خواست ، وچنانکه درتاریخ بیداری نوشته ، بسلطان چنین وانمود که در شورش ارمنیان که سال پیش ازآن رودادە بوده ، اینان دست داشته اند .

بادستور سلطان ، این‌سه‌تن را گرفته به‌طربزان فرستادند، ودرآنجا بزندان انداختند ، و چون در همانسال کشته شدن ناصرالدینشاه بادست میرزا رضای کرمانی رخ داد ، ودر آن باره بسید جمال الدین بدگمانیها میرفت، ازاینان‌هم چشم نپوشیدند . بخواهش دولت آنانرا تامرز آورده وبایرانیان سپردند ، واز آنجا به تبریز آوردند وهرسه را بکشتند . و چون وزیر اکرم که درآنزمان « نایب الحکومه » آذربایجان میبوده واز چگونگی کشته شدن اینان نیك آگاه گردیده ، یادداشتی در آن باره به نزد ناظم الاسلام نویسندهٔ تاریخ بیداری فرستاده ما نیز همانرا در اینجا میآوریم . چنین مینویسد :

یك روز محمدعلی میرزا که آن ایام تازه ولیعهد شده بود بنده را خواسته تلگرافی از مرحوم میرزا علی‌اصغر خان امین السلطان نمود که سه نفر مقصر از اسلامبول می آورند سی نفر سوار بفرستید در آواجق چالدران که سرحد ایران و عثمانی است مقصرین‌را تحویل گرفته به تبریز بیاورند بنده هم رستمخان قراجه داغی را با سی سوار روانه نموده رستمخان قریب یکماه درسرحد معطل شده ازحضرات خبری نشده مشارالیه بدون اجازه به تبریز مراجعت نمود. محمد علی میرزا تلگرافی بطهران کرد که رستمخان یکماه درسرحد معطل وچون ازحضرات خبری نشده مراجعت به تبریز کرده است .

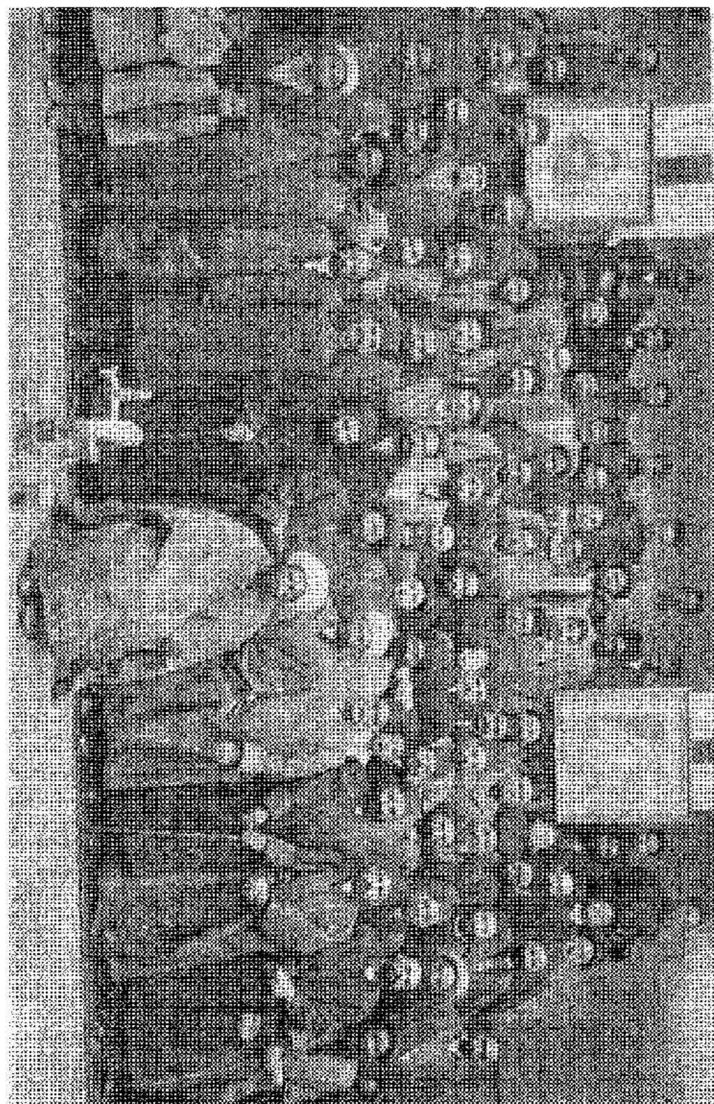
از تهران جواب دادند که مقصرین این روز ها بسرحد وارد میشوند معجلا رستم خان را بسرحد مراجعت دهید مجدداً رستم خان را روانه کردیم بندەهم نمیدانستم که این مقصرین کیها هستند و تقصیرشان چیست .

دو سه دفعه هم ازمحمد علی‌میرزا تحقیق کردم گفت منهم نمیدانم ولی محققاً میدانسته چون از بنده ظنین بوده نمیخواست بگوید و از

اینجا سوء ظن او که حسن ظن بوده معلوم میشود حضرات را که وارد مرند دومنزلی تبریز نمودند محض احتیاط که مبادا اسباب فرار یا استخلاص آنها فراهم بیاید اسکندر خان فتح السلطان کشیک‌چی باشی خود را هم باجمعی سوار بمرند فرستاد که در معیت رستمخان باهم باشند.

همچنین چون بنده نایب الحکومه بودم و اختیار محبوسین انبار دولتی را داشتم حضرات را بمن نداد. خود محمد علی میرزا خانهٔ در محلهٔ ششکلان داشت بجهت ناتمامی تعمیرات عمارت دولتی درهمان عمارت و خانهٔ مخصوص خود می نشست شبانه بدون اطلاع بنده حضرات را وارد نموده و در خانهٔ اختصاصی خود حبس نمود که بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات و از حال آن بیچاره ها مطلع شوم.

در این بین از پارهٔ جاها لازمهٔ تحقیقات را نموده و در صدد استخلاص آنها برآمدم حتی بیکی از قراولها ده تومان داده قلمدان و کاغذی بحضرات رساندم که از محبس بمرحوم میرزا آقای مجتهد پسر مرحوم حاجی میرزا جواد آقا وسایر علماء کاغذ التجاء نوشته واستخلاص خود را بخواهند وآنها هم بعلماء کاغذ نوشته بتوسط همان قراول کاغذ ها بعلماء رسید بنده هم خیلی طالب و مایل بودم که باحضرات ملاقاتی کنم یك روز وقت غروب نمیدانم برای چه کاری از دار الحکومه بخانه محمد علی میرزا رفته دیدم تنها در اطاق کتابی میخواند به بنده هم اجازه جلوس داده گفت این کتاب را یکی از این سه نفر محبوس که اسمش میرزا حسنخان است برای ایران قانون نوشته کتاب را داد دست بنده من‌هم چند سطری خوانده بعد گفت شما این محبوسین‌را ندیده اید جان من امشب بمحبس رفته آنها را استنطاق کنید گفتم باین شرط میروم که یکنفر بامن بیاید خودتان هم‌درپشت درایستاده هرچه‌صحبت‌میکنم بشنوید قبول کرد محمدعلی‌میرزا وبنده واسکندرخان فتح‌السلطان و میرزا قهرمانخان‌نیرالسلطان رفتیم به‌محبس خودش پشت درایستاد ماسه نفروارد محبس‌شدیم دیدم این بیچاره‌ها تازه ازنماز فارغ وهنوزخلیلی‌را بپایشان نگذاشته و سه نفری صحبت میکنند فتح السلطان و میرزا قهرمانخان روبروی آنها نشسته بنده محض اینکه نمیخواستم محمد علی میرزا حال



پ ۳۸

ملالت مرا بیند گوشهٔ محبس نشسته محمد علی میرزا هم از سوراخ در نگاه میکرد فتح‌السلطان و میرزا قهرمانخان باحضرات بنای صحبت گذاشتند بعد از ربع ساعت گفتم منهم میخواهم با شما قدری صحبت کنم گفتند شما میرزا محمود خان حکیم فرمانفرما هستید گفتم می بینید که لهجهٔ من ترکی و یکی از نوکر های ولیعهدم قوطی سیگار خود را در آورده بهر یك یك سیگار تعارف نموده خودم هم سیگاری دست گرفته مشغول صحبت شدیم با ایما و اشاراتی که لازم بود حضرات حبسی مرا شناختند صحبت از مرحوم آقا سید جمال الدین انداختم که درکجا با او آشنا شدید گفتند در استانبول برای اتحاد اسلام مجلسی تشکیل شده بود و ایشان رئیس بودند ماهم ازاعضای مجلس در آنجا آشنا شده‌ایم بنده صحبت را کشیدم بفواید اتحاد اسلام ونتیجهٔ آن که برای اسلام حاصل میشود .

خیلی دراین خصوص صحبت کردیم حضرات بنده‌را خوب شناختند دیدم این بیچاره ها دور نیست بعض صحبت ها کنند که مضر حال آنها باشد بنده مخصوصا صحبت را پرت نموده نمیخواستم صحبت دیگری بمیان بیاید در آخر گفتم که ناصرالدین شاه را برای چه کشتند شیخ احمد گفت بسکه نوشتند دادند دستش‌وقبول نکرد کشتند بنده هم پا شدم شیخ احمد گفت خواهش دارم بقدر نیمساعتی هم تشریف داشته باشید که صحبت نمایم بیچاره ها نمیدانستند که محمد علی میرزا پشت در ایستاده و من طفره میزنم گفتم چون من روماتیسم دارم و هوای زیر زمین رطوبتی است نمیتوانم زیاد تر از این بنشینم گفتند از ولیعهد خواهش میکنیم که فرداشب یا پس فردا شب اطاق خشکی قرار دهند که شما هم تشریف بیاورید قدری صحبت‌نمایم گفتم چه عیب دارد اگر ولیعهداجازه بدهد حاضرم همینکه پاشدم شیخ احمد گفت میدانی این چه زنجیریست که گردن ما زده‌اند اگر میدانستید این زنجیر را از طلا درست نموده

پیکره ۳۸ نشان میدهد دسته کریمخانیان تبریز را با پیشوای ایشان آقاشیخ علی جوان(این پیکره دوسه سال پس ازآغاز مشروطه برداشته شده)

روزی یك مرتبه بزیارت آن می آمدید من هم واقعاً خون بسرم زده از حال طبیعی خارج شده بودم گفتم من میدانم اگربعضی هاهم بدانند همین حرف تا مدتی که در تبریز بودم بکلی محمد علی میرزا ازمن سلب اطمینان نموده ومرا دچار چه صدماتی نمود بعد ازاینکه از محبس بیرون آمدیم محمد علی میرزا گفت که استنطاق شما همه از اتحاد مسلمین دنیا وعلمی بود گفتم بلی در اول استنطاق باید به پختگی حرف زد که طرف مقابل را از خود دانسته در استنطاق دویم و سوم هرچه در دل دارند بگویند .

بنده با نهایت افسردگی رفتم منزل و همه را در تدارك چارهٔ استخلاص‌وفکر نجات‌آنهارا میکردم یکی دومجلس‌هم بامرحوم میرزاآقای امام‌جمعه ومرحوم حاجی میرزاموسی ثقةالاسلام درباب حضرات مذاکراتی بمیان گذاشتیم که روز اربعین مردم را وادار به استخلاص و توسط آنها بطهران‌نمایم چند روز ازاین مقدمه گذشت صبح زود بمن خبرآوردند که حضرات را شب تلف کردند فوراً بی اختیار رفتم نزد محمد علیمیرزا قبل ازاینکه بنده عنوان کنم گفت که شب حسین قلیخان عموزادهٔ امیربهادر مأموراً بادستخط شاه از طهران رسید که حضرات را تلف و سر آنها را بتهران بفرستم منهم مجبور باطاعت بودم گفتم بنده که نایب الحکومه هستم اقلا میخواستید به بنده بفرمایید گفت اجازه نداشتم که قبل از وقت بگویم . باری دو از شب رفته در خانه اختصاصی خودش زیر درخت نسترن یکی یکی بیچاره ها را آورده سربریده درصورتیکه خودش هم در بالاخانه نشسته و تماشا میکرده سر هرسه را بریده بعد پوست سر آنها راکنده براز کاه نموده همان شب بتوسط حسین قلی خان بطهران فرستاده بود سر ها را هم فرستاده بود توی رودخانه که در وسط شهر میگذرد زیر ریکها پنهان کرده بودند .

فردای همان شب که بچه ها توی رود خانه بازی میکردند سر های بی‌پوست از زیر ریگ درآمده به بنده اطلاع داند فوراً فرستادم سر هارا درجایی دفن نموده‌درصدد پیداکردن نعش آن‌شهدا افتادم معلوم شد که نعشها را همان شب برده در داغ‌بولی زیر دیوارگذاشته دیوار

را هم روی نعش ها خراب کرده اند شب دویم نایب عبدالله آدم خود را باچند نفرمحرمانه فرستادم نعشها را در آورده وسرها را هم بردند غسل داده وکفن نموده در قبرستان همان محله دفن کردند . تااینجاست یادداشت وزیر اکرم .

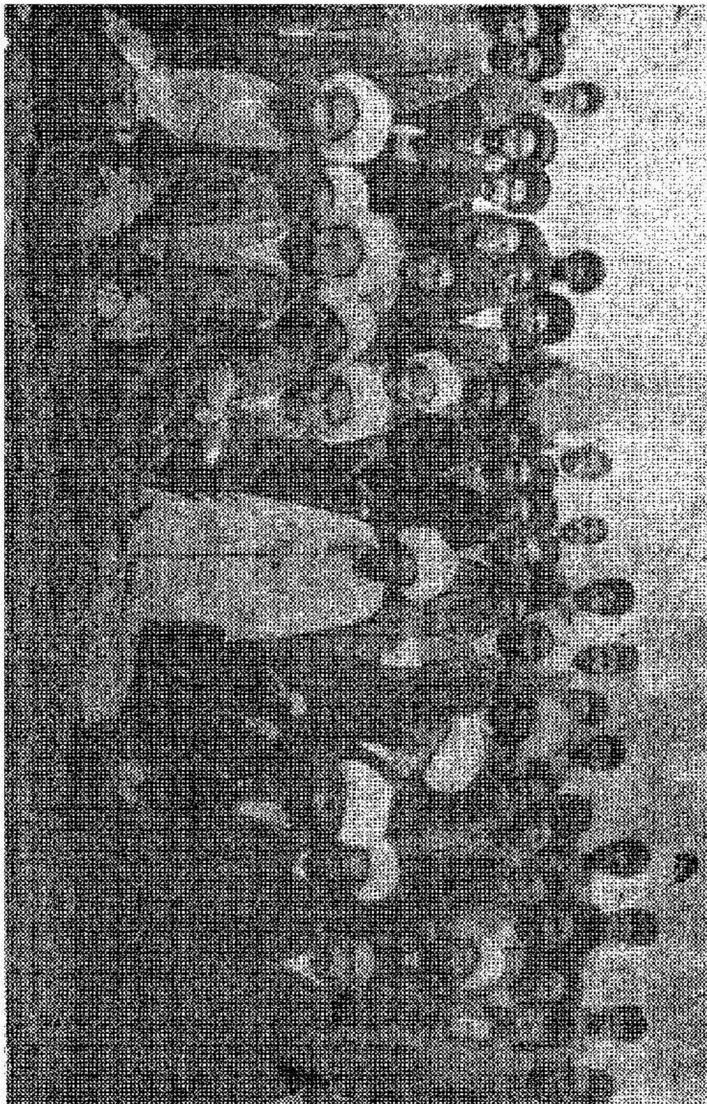
ایشان راکه کشتند چنین گفتند : « سه‌تن بابی می‌بودند » . دیگران را که می کشتند این نام را مینهادند چه رسد بکسانی که دو تن از ایشان زمانی ازشناختگان بابیان می‌بوده اند . ولی کسان بسیاری داستان آنانرا دانستند وسخت آزرده گردیدند، وچندسال دیرتر که آزادیخواهانی پیدا شده وبکوششهایی برخاستند، همیشه نامهای آنان را بزبان داشتندی و یکی از بیدادگری قاجاریان همین را شمردندی .

داستان نان

یکی ازگرفتاریهای زمان خودکامگی انبار داری بوده که همیشه دیه دارانی گندم وجورا نفروختندی تا نان کمیاب وگران شدی ، و آنگاه ببهای بیشتر فروختندی . این کار، در سالهای پیش ازمشروطه درآذربایجان رواج بسیار یافته بود وبیشتر دیه داران از ملایان و اعیانها و بازرگانان بآن می‌پرداختند ، و دولت که می‌بایست جلوگیرد، نمیگرفت. زیراخود محمد علی‌میرزا دیه میداشت و او نیز ازگرانی غله بهره مند میگردید .

در نتیجه این ، نان همیشه کمیاب و جلو نانواییها پر از انبوه زن و مرد بودی ، که فریاد و هیاهوی آنان از دور شنیده شدی .

این یك گرفتاری برای مردم کمچیز شده بود و چند بار آشوبی پدید آورد که یکی از آنها آشوب خونین سال ۱۲۷۷ (۱۳۱٦) و تاراج خانه های نظام العلماء و علاء الملك و دیگران بود . در اینسال نان کمیاب تر و سختی مردم بیشتر بود ، وسید محمد یزدی که آنزمان تازه به تبریز آمده بود و در مسجد ها و روضه خوانیها بمنبر میرفت و از انبار داران بدگویی میکرد و باد بآتش خشم مردم میزد . در نتیجه اینها و برخی دستهایی که در میان بود کسانی جلو افتادند وبازار ها بسته گردید و مردم درسید حمزه گرد آمدند وبفریاد وناله پرداختند. امیر نظام گروسی که پیشکار آذربایجان می بود خواست با پیام و سخن



پ ۳۹

آشوب را فرونشاند نتوانست . در اینمیان نام نظام‌العلماء بزبانها افتاده و چنین گفته میشد نانوایانی برای خریدن گندم بنزد او رفته اند و او نخواسته بفروشد ، و بدگویی بسیار از خاندانش کرده میشد . این بود روز دوم مردم آهنگ خانه او کردند و گرد آن را گرفتند . نظام‌العلماء وکسانش از پیش دانسته و تفنگچی آماده کرده بودند و اینان بشلیك برخاستند و چنانکه گفته میشد بسیاری از مردم تیر خورده واز پا افتادند . ولی مردم پراکنده نشدند و از اینسو نیز تفنگچیانی پیدا شده وبجنگ پرداختند و چند تن را نیز اینان زدند . همچنین بکینه ملایان ، چندتن از طلبه ها راکه ازدرس بازمی‌گشتند وآگاهی از هیچ‌کاری نمیداشتند دستگیر کرده سنگدلانه سربریدند .

شبانه نظام‌العلماء وبرادرانش بیاری شادروان حاجی میرزا موسی ثقةالاسلام راهی پیدا کرده باخاندانهای خود بیرون رفتند ، و فردا مردم بخانه های ایشان ریخته همگی را تاراج کردند وافزار و کاچال فراوان بردند ، و پس از این کار ها بود که محمد علی میرزا بچاره جویی برخاست وبامیرنظام دستور پراکندن مردم را فرستاد . این پیش‌آمد در مرداد ۱۲۷۷ (ربیع‌الثانی ۱۲۱۶) بود .

چنین پیداست که او راکینه از علاء‌الملك و دیگران (برادر نظام العلماء) در دل میبوده ، و خود در این داستان دست میداشته و کینه جویی میخواسته .

پس ازتاراج خانه ها مردم پراکنده شدند و آشوب فرونشست . ولی بکمی نان در بازار و سختی زندگانی مردم بینوا چاره ای کرده نشد ، واین گرفتاری میبود تا جنبش مشروطه خواهی پیش‌آمد و بیگمان یکی از انگیزه های آن ، این را باید شمرد .

سه چهار سال پیش از مشروطه را ، من خود بیاد میدارم. این زمان بزرگ میبودم وگاهی ببازار میرفتم و انبوهی زنان و مردان‌را درجلو دکانها بادیده میدیدم .

در سالهاییکه ازآسمان باریده و از زمین روییده وغله بفراوانی

پیکره ۳۹ نشان میدهد حاجی میرزا حسن مجتهد را با پیرامونیان خود

بدست آمده بود ، مردم میبایست نان را بارنج و اندوه بدست آورند. زنان بیوه بچه های خود را در خانه گزارده برای گرفتن نان چهار و پنج ساعت در جلو دکان بایستند . مردان کارگر تاشام کوشیده و پولی بدست آورده و از نیافتن نان تهیدست بخانه بازگردند .

در آن زمان درآذربایجان مردان خانه دار و آبرومند از بازار نان نخریدندی ، و یکی از شرطهای خانه داری نان در خانه پختن را شمردندی . نانواییها دربازار بیش ازهمه برای کم‌چیزان وبینوایان بودی، و آنان هم با این رنج و سختی دچار میبودند .

نانوایان درسایه پشتیبانی محمد علیمیرزا بمردم چیرگی می نمودند و بدرفتاری می‌کردند ، و از اینکه مردم را نیازمند خود میدیدند از چند راه بیدادگری نشان می دادند . زیرا از یکسو بهای نان را بالا برده گران میفروختند ، و از یکسو نان‌را ناپخته بیرون آورده و جزآرد چیز های دیگر بآن میآمیختند ، و پس از همه بجای یکمن ، سه‌چارك بلکه کمتر میدادند . نانوایان آشکاره گفتندی : « یکمن ماسه چارك است مردم بدانید » .

بیاد میدارم نانوایی میخواست بکربلا رود و برای آنکه پولش « حلال » باشد همین را بمردم میگفت ، درجاییکه اینهم دروغ میبود و چنانکه مردم میگفتند ، از سه چارك هم‌کمتر میداد .

این زمان کم فروشی خود یکی از گرفتاریها میبود . چون کسی جلو نمیگرفت وسنگی درمیان نمیبود ، نه تنها نانوایان ، همه دکانداران کم میفروختند . ولی آنچه بمردم گران میافتاد کم فروشی نانوایان میبود. زیرا نانی راکه بابهای گران ورنج فراوان بدست میآوردند ، بجای یکمن سه چارك یاکمتر میگرفتند .

اینها از چند راه مایه بیداری مردم میشد : ازیکسو ازمحمد علی میرزا که پادشاه آینده کشور خواستی بود نومید و بیزار میگردیدند ، و ازیکسو ازملایان که درانبارداری همدست دیگران میبودند دلسرد میشدند. رویهمرفته باندیشه زندگانی نزدیکتر میگردیدند وکم‌کم این درمییافتند که خود باید بچاره کوشند .

از ملایان نخست امامجمعه ، و سپس مجتهد بانبارداری شناخته میبودند . مجتهد خود بیزاری نمودی و گناه را بگردن پسرش حاجی میرزا مسعود انداختی . ولی امامجمعه باین پرده‌کشی هم نیاز ندیدی .

کشته شدن جعفر آقا شکاك

در سال ۱۲۸٤ (۱۳۲۳) بهنگامیکه مظفرالدین شاه در اروپا میبود و محمد علیمیرزا در تهران عنوان «نایب‌السلطنگی» میداشت در تبریز یك داستان‌شگفتی رخ‌داد که اگرچه‌بجنبش‌مشروطه پیوستگی نزدیکی نمیدارد، چون بارشته تاریخ و داستانهایی که درسال‌های دیرتر رو داده پیوستگی میدارد، و خود یکی از پیش‌آمد هایی بود که از ارج دولت در نزد مردم بسیار کاست ، از اینرو آن را در اینجا مینویسیم :

ایل شکاك از کردانیند که در نزدیك خاك عثمانی نشیمن دارند . سران اینان هر زمان فرصت دیدندی با دولت نافرمانی کردندی و بتاخت و تاراج برخاستندی . در اینزمان ها ، از چند سال باز ، محمد آقا سرآن ایل و پسرش جعفر آقا نافرمانی مینمودند واز تاخت وتاز باز نمیایستادند . نظام‌السلطنه که پس از رفتن محمد علیمیرزا بتهران ، به پیشکاری آذربایجان آمده بود بجعفر آقا زینهار داد و او را بتبریز خواست . جعفرآقا باهفت تن از برگزیدگان کسان خود ، که یکی از ایشان میرزا نام دایش میبود ، آمد ، و نظام‌السلطنه با او مهربانی نمود .

چون اینزمان در قفقاز گرماگرم جنگ ارمنی و مسلمان میبود و آگاهیهایی که از آنجا میرسید در تبریز مردم را میشورانید ودر اینجا نیز هر زمان بیم آشوب میرفت چند روزی نگهداری ارمنستان را باو سپرد که باکسان خود بگردد واگر آشوبی رخ داد جلو مردم را گیرد .

تا چندی آنان درشهر میبودند وهمچنان باتفنگ وفشنگ میگردیدند، و چون از بازارها یاکوچه ها میگذشتند مردم بتماشا میایستادند .

ولی یکروز ناگهان آواز افتاد که جعفر آقا را کشته اند و کسان او شلیك‌کنان گریخته و چندکس را باتیر زده اند ، و در شهر تکانی پدیدگردید . چگونگی این بوده که محمد علیمیرزا از تهران، باتلگراف



پ ٤٠

میرزا آقا خان کرمانی

دستور بنظام‌السلطنه فرستاده که جعفر آقارا بکشد، و او چنین درست کرده که محمد حسینخان ضرغام‌را که ازسرکردگان سواران قره‌داغ بود بسرای‌خود خوانده ونیز بچند تنی ازفراشان ودیگران تفنگ و تپانچه داده و در زیرزمینی های سرای آماده‌گردانیده ، و پس از آن جعفر آقا را بآنجا خوانده .

جعفرآقا بی‌آنکه بدگمان باشد باکسان خود در آمده ، و آنان را در حیاط در پایین‌گزارده ، و خود برای دیدن نظام‌السلطنه ازپله

ها بالا رفته . فراشان اورا باطاق کوچکی راه نموده اند . ولی همینکه نشسته ضرغام تفنگی بدست ، از روزنه اورا نشانه گردانیده . جعفر آقا جسته و افتاده و جان سپرده .

کسان او در پایین ، همینکه آواز تیر شنیده اند چگونگی را در یافته اند ، و شلیک کنان از پله ها بالا رفته اند . فراشان گریخته‌اند، وآنان خود را بسر کشته جعفرآقا رسانیده وچون اورا بیجان یافته اند، نایستاده و باندیشه رهایی خود افتاده اند ، و بنچره ای را باز کرده و از آنجا یکایک بالا خزیده و خود را به پشت بام رسانیده اند ، و از آنجا نیز خود را بکوچه رسانیده و شلیک کنان راه افتاده اند ، وبهر کسی رسیده اند زده اند وازشهر بیرون رفته اند . کسان نظام‌السلطنه بیش از این نتوانسته اند که دو تن از ایشان را بزنند (یکی را در حیاط و دیگری را بهنگام خزیدن به پشت بام) ، و دیگران جان بدر برده اند .

این داستان از هرباره شگفت آور بود ، و از ارج کارکنان دولت بسیار میکاست . از یکسو زینهار شکستن وکسی را به نیرنگ کشتن ، و از یکسو کار ندانستن و دربرابر چند تن کرد ناتوانی نشان دادن . آنگاه مردم از پایان کار می اندیشیدند که باآن ناتوانی دولت مایه ریخته شدن خون هزاران بیگناه خواهد گردید و کردان بخونخواهی سر بر آورده بتاخت و تاز خواهند برخاست .

کشته جعفرآقا را باآن دوتن آوردند ، و در عالی قاپو آویزان گردانیدند . من اینهنگام بمکتب میرفتم ، و با دوسه تن از شاگردان بتماشا رفتیم . هرسه را سرنگون آویزان کرده بودند .

اما آن کردان که رفته بودند نظام‌السلطنه یکدسته سوار ازدنبالشان فرستاد که درارونق بایشان رسیدند ، و آنان دلیرانه بجنگ ایستادند و بنگهداری خود کوشیدند ، و در میان زد و خورد زیرکانه اسبهایی از اینان بدست آوردند و بر نشسته از میان رفتند ، واین نمونه دیگری از سستی کار های دولت بود .

محمدآقا پدر جعفرآقا باین دستاویز بار دیگر بنافرمانی برخاست

و آشوب فراهم گردانید ، و چون در اینهنگام گفتگوی مرزی با عثمانی پیدا شده ورنجشهایی میان دو دولت میبود ، اوفرصت شمرده باستانبول رفت و در آنجا از دولت نوازش یافت و لقب پاشایی گرفت و بکار هایی میکوشید . ولی در سایهٔ پیش‌آمدی باو بدگمان گردیدند و آنچه داده بودند پس گرفتند و اوکاری نتوانست . لیکن خواهیم دید که پسر دیگرش اسماعیل آقا باسیمگو بچه کارهایی برخاست .

جنگ ارمنی و مسلمان در قفقاز

گفتیم جنگهای ترانسوال و انگلیس، و روس و ژاپون ، که در سالهای پیش از مشروطه رخ میداد وروزنامه های فارسی داستانهای آنها رامینوشتند ، در همه جا مایه بیداری ایرانیان میشد . ونیز شورش روسستان و جنبش آزادیخواهان آنجا، وکوششهای بس شگفتیکه مینمودند مردم را تکان میداد . در آذربایجان گذشته از اینها، جنگ مسلمان و ارمنی درقفقاز ، مایه تکان و بیداری میبود .

این جنگ را - یا بهتر گویم این خونریزی را - کینه توزی برخی از ارمنیان پیش آورده بود ، و چنانکه گفته میشد دولت روس نیز بآتش آن باد میزد . زیرا در نتیجه شکستی که آن دولت را پیش آمده و شورش و آشوب در بیشتر جاها رخ داده بود ، بیم شورش قفقازیان نیز میرفت ، و دولت برای جلوگیری از چنان پیش آمدی ، وبرای سرگرمی مردم ، بودن چنین جنگی را درمیان مسلمانان وارمنیان نیک میشمرد .

نخست در ماه بهمن ۱۲۸۳ درباکو جنگی برخاست . بدینسان که روز یکشنبه سی ام آنماه (۱۴ ذی‌الحجه ۱۳۲۲) ، ارمنیان آقارضی نامی را که از یکخاندان توانگری و خودجوان نیکی میبود کشتند ، و از همانجا خونریزی آغاز گردید ، و چهار شبانه روز باسختی درمیان میبود . دسته های انبوهی از دو سو ، با گناه و بیگناه ، کشته شدند ، و چند کاخ بلند و بزرگی خوراک آتش گردید . سرانجام بکوشش حاجی زین‌العابدین تقیوف و شیخ الاسلام و دیگران آرامش و آشتی

ولی دلها از کینه پاك نمی بود ، و چند زمانی نگذشت که بار دیگر خون ریزیهای سختی ، چه در باکو ، و چه در دیگر شهر های قفقاز ، در گرفت وخدا میداند که تا چه اندازه مردان وزنان کشته شدند .

روز نامه های فارسی این داستانها را مینوشتند . روز نامه تربیت هوا داری از ارمنیان مینمود و حبل المتین و روز نامه های دیگر پشتیبانی از مسلمانان نشان میدادند . این داستان درهمه جا بمردم گران‌می‌افتاد . ولی درآذربایجان بویژه در تبریز ، بدیگر گونه می‌هنایید . زیرا گذشته ازنزدیکی میانه قفقاز وآذربایجان ، وگذشته از دلبستگی که آذربایجانیان را بقفقاز میبود ، چون گروه انبوهی از مردم اینجا در قفقاز می بودند ، وچنین آگهی میرسید که ارمنیان درکشتن مسلمانان ، جدایی میانه ایرانیان و دیگران نمیگزارند ـ اینها مردم را سخت نا آسوده میگردانید .

بیم میرفت که در اینجا نیز خونریزی رو دهد ، ولی نگهبانی‌دولت و جلوگیری برخی از علماء و رفتار دور اندیشانه سران ارمنی جلو را گرفت . ارمنیان خودرا ایرانی میخواندند و از رفتار همجنسان خود در شهر های قفقاز بیزاری مینمودند ، و بعلماء نزدیك رفته دلهای آنان را بسوی خود میگردانیدند ، تا آنجا که چون در همان هنگام هما شیخ حسن مامقانی درنجف مرد ودر شهرهای ایران برای او ختم میگزاردند، درتبریز ارمنیان نیز همدردی نمودند و درمسجد قلعه بیگی که درارمنستان است ختم گزاردند .

بدینسان در اینجا جنگی رو نداد . در سال ۱۲۸۵ ، یکماه کما بیش ، پیش از داستان مشروطه ، یك روز آوازی افتاد و مردم بازار را بستند و نزدیك بود رشته از دست رود . لیکن باز علماء و دولت جلو گرفتند .

دراین جلوگیری یکی از پیشگامان امامجمعه میبود که بنگهداری از ارمنیان میکوشید ، چندانکه این رفتار او مایه دل آزردگی قفقازیان گردید و روز نامه های آنجا زبان بگله و بدگویی باز کردند .

باری این پیش‌آمد بتکان و بیداری مردم بسیار میافزود ، وآنچه بیش از همه مایه پند آموزی گردیده وبزبانها افتاده بود اینکه در آن



پ ۴۱
شیخ احمد روحی

خون ریزی ، در باکو و دیگر جا ها ، چند هزار تن ایرانیان بیگناه ،از بازرگانان وکارگران و دیگران کشته شدند ، و دولت ایران هیچ پروا ننمود و بگفتگویی در باره آنان برنخاست . همین یکی بمردم بسیار گران میافتاد واندازهٔ بی‌پروایی و بیکارگی دولت قاجاری را نیك هویدا میگردانید .

در همانسالها در آذربایجان یکداستان دیگری رخ داده بود ، و آن اینکه یك مسیونر انگلیسی در میان تبریز و ارومی کشته شده و کشنده او شناخته نگردیده بود . دولت انگلیس پافشاری نشان داد ، و

دیر زمانی گفتگوی آن در میان میبود و کسان بسیاری رنج میدیدند، تا سرانجام پنجاه هزار تومان خونبهای او داده شد.

مردم آن داستان را با این پیش‌آمد قفقاز بسنجش گزارده، و از اینکه خون هزاران ایرانی بیگناه ریخته شده بود ودولت دربرابر آن‌جز خاموشی وبیپروایی نمی‌نمود سخت خشمناك و نومید میگردیدند.

بدیهای محمد علی میرزای ولیعهد

در این میان حال و رفتار محمد علیمیرزا خود انگیزه دیگری برای‌بیداری و بیزاری مردم‌میبود. این مردکه پادشاه کشور خواستنی بود، گرایش بسیاری بروسیان از خود نشان میداد، و یکجوان بسیار زیرك روسی بنام «شاپشال» بعنوان آموزندهٔ زبان روسی در نزد او میزیست که خود آموزندهٔ همهٔ کارهای او میبود.

گرایش او بروسیان تاآنجا رسید که پیکره ای با رخت «قزاقی» از خود برداشته بیباکانه آن را بدست مردم داد. مردم میاندیشیدند آینده کشور، با چنین کشورداری چه خواهد بود؟!.. از پادشاهان قاجاری کسی بحال و رفتار این نبوده.

ایرانیان قرنها با خود کامگی زیسته و بدرفتاری و ستمگری فرمانروایان خو گرفته بودند، و با این‌همه از بد رفتاری های این سخت میآزردند.

جوان آزمند، با همه داراك بسیار و جایگاه بلند، از مردم پول در میبافت. از کسانی وام گرفته نمیپرداخت، وستمگرانی این خوی اورا شناخته وبا دادن پولهایی و یا از راه دیگری، باو نزدیکی‌جسته و بپشتگرمی یاوریهای او در ستمگری بامردم اندازه نگه نمیداشتند. من برای نمونه دو داستانی را دراینجا مینویسم:

حاجی محمد تقی صراف که درتهران وتبریز خانه وحجره‌میداشت وسرمایه بزرگی اندوخته بود با دادن پولهایی‌بمحمد علیمیرزا ازنزدیکان او میشود، و از دولت زمینهای «خالصه» لاکه دیزج (۱) را میخرد، و بدستاویز آن بزمینهای دیگران نیز دست میازد. حاجی عباس‌لاکه

(۱) کویی از تبریز است.

دیزجی که خود پیر مرد دلیری میبود و یك پسرجوانی میداشت دربرابر او ایستادگی نموده بنگهداری زمینهای خود میکوشد و پسر او کسان حاجی محمد تقی راکتك میزند. حاجی‌محمد تقی این را بمحمد علیمیرزا میگوید، و او دستور میدهد پسر حاجی‌عباس را گرفته بانبار میفرستند و زمینها را با زور گرفته بدست‌حاجی محمد تقی میسپارند. حاجی‌عباس رام نشده و از کوشش باز نمایستد، و قباله وسندیکه میداشت بدست گرفته بخانه های علما میرود و داد خواهی میکند، و چون میبیند نتیجه نداد روزی چند قفلی برداشته بدر های مسجد های مجتهد و میرزا صادق ودیگران میرود وبهریکی قفلی میزند، باین عنوان که درشهریکه باین آشکاری ستم میکنند، نخست باید بجلو گیری از ستم کوشید. ملایان پاسخ میدهند ما را توانایی نیست که جلو ستمگران را گیریم، ولی اگر کسی بپرسد ما راستی را نویسیم. حاجی عباس پرسشنامه ای درست میکند وملایان هریکی پاسخی مینویسند. گفته میشد میرزا صادق آقا نوشته: «اگر غصب املاك حاجی عباس درست است پس غصب فدك نیز درست بوده». حاجی عباس آن نوشته را برداشته بعالی قاپو میرود و بهنگامیکه محمد علیمیرزا از اندرون بیرون میآمده فریاد بداد خواهی بلند میکند. محمد علیمیرزا اورا بجلو میخواند و چگونگی را میپرسد. حاجی عباس دادخواهی کرده و آن نوشته را میدهد. محمد علیمیرزا برآشفته آن را دور میاندازد ودشنامهایی بحاجی عباس‌میشمارد. حاجی عباس میگوید: تو بجای نوهٔ منی، چه شایسته است که دشنامم دهی؟.. محمد علیمیرزا بخشم افزوده میگوید او را بگیرند و بند کنند و از آنسوی دستور می دهد پسرش را از انبار میآورند و در برابر چشم پدر بشکنجه میپردازند. بدینسان که روغن بپاهای او مالیده روی آتش میگیرند و پایهای اورا میسوزانند. بیچاره جوان از این آسیب بدرود زندگی میگوید. حاجی عباس در انبار میبود تا روزیکه با دیگر زندانیان برای کار کردن در گلکاری های دولتی بیرونش آورده بودند فرصت جسته میگریزد و خودرا بخانه حاجی میرزا جواد مجتهد میرساند و بستی مینشیند، و در آنجا میبود تا جنبش مشروطه خواهی

پیش آمد و او نیز بدیگران پیوست.

داستان دوم: سید محمد یزدی که نامش را بردیم، چون عمویش سیدعلی ازعلمای بنام میبود و سالها که در تبریز مینشست باندرون محمد علیمیرزا برای دعا و مانند این میرفت، این نیز به نزد محمد علیمیرزا راه یافته و یکی ازنزدیکان او گردیده ودر اندك زمانی داراکی اندوخته بود. در همانسال ها میرزاحسن‌خان صدرالوزاره نامی از توانگران تبریز درگذشت و از او فرزندانی از کوچك و بزرك باز ماند. سید محمد یکی از خانه های اورا خرید، وچون از چگونگی کار های آنخاندان آگاهی یافت که رشته کارهای «صغیران» در دست مادر ایشانست و پول و داراك بسیار میدارند، شبی با نردبان از پشت بام بخانهٔ ایشان فرو رفت و خودرا بسر بالین آن زن رسانید، و بهر زبانی بود اورا رام گردانیده زن خودکرد (عقد خواند)، و بدینسان رشته داراك او و فرزندانش‌را بدست گرفت و با زور بداراك دیگران نیز چنك‌انداخت. دکانها و گرمابه و پول هرچه بود ازان خود گردانید، و چون از نزدیکان محمدعلیمیرزا می‌بودکسی نتوانست جلوگیرد، ومی‌بود تاپس از مشروطه دختر بزرك صدرالوزاره این داستان را به روزنامه ها نوشت و از انجمن ایالتی دادخواست، و انجمن کسانیرا فرستاد تا دست سید محمد را از داراك ایشان کوتاه گردانید.

داستان دشمنی حاجی میرمناف صراف ودیگر سید های دوچی‌را با محمد علیمیرزا خواهیم دید. انگیزه این آن بود که محمد علیمیرزا پولهایی ازحاجی میرمناف گرفت و پسر شانزده سالهٔ او را سرتیپ گردانید. حاجی میرمناف با کسی گفتگویی درباره دیهی‌میداشت ومحمد علیمیرزا هر زمان از یکسو پول میگرفت و هواداری از آن مینمود.

اینهاست نمونه ستمگری های محمد علیمیرزا و نزدیکان او. با این بدیها وستمگری ها نمیخواست که کسی گله‌ای کند و یا بدی‌گوید، و یك گروه راپورتچی درمیان مردم پراکنده گردانیده بودکه اگر کسی سخنی‌گفتی یاگله ای کردی باو آگاهی دادندی. مردم چندان ترسیده بودندکه در خانه های خود هم از گفتگو خودداری مینمودند.



پ ۴۲
جعفر آقا شکاك با کسان خود

باین بدیهای او باید افزود نمایشهای دیندارانه او را. زیرا همه ساله دردههٔ محرم تکیه برپاکردی، شب عاشورا باپای برهنه بکوچه‌ها

افتاده بچهل مسجد شمع بردی، دررمضان در یکی از سه روز «احیا» بمسجد حاجی شیخ محمد حسین آمده درپشت سر او نماز خواندی، کتاب های دعا بچاپ رسانیدی.

همانسال که مشروطه برخاست، درمحرم آن، حاجی شیخ محمد حسین یك «روایت» نوینی (یك نسخه نوینی) از زیارت عاشورا پیدا کرده بوده. محمد علیمیرزا با شتاب آنرا در چاپخانهٔ ویژهٔ خود بچاپ رسانیده و میان مردم پراکنده گردانید.

کوشندگان تبریز

بدینسان زمینه برای جنبش مردم در تبریز آماده میگردید. درسالهای بازپسین، دراینجا هم کسانی پیدا شده بودند که معنی کشور و زندگانی توده ای را میفهمیدند، و از چگونگی کشور های اروپا آگاه میبودند و آرزوی کوششی را برای برداشتن خودکامگی میکردند، واینان کم کم یکدیگررا شناخته ودسته‌ای گردیده و بکوششهایی می پرداختند. ما از آنان کسانیرا میشناسیم و کسانیراهم نامهاشان شنیده ایم، واینك آنچه‌میدانیم در اینجا میشماریم:

میرزا خدا داد حکاکباشی، برادرش میرزا محمود، سید حسن تقی زاده، میرزاسید حسینخان (عدالت)، سیدمحمد شبستری(ابوالضیاء)، سید حسن‌شریفزاده، میرزا محمد علیخان تربیت، حاجی علی دوافروش، میرزا محمود غنیزاده، حاجی میرزا آقا فرش فروش، کربلایی علی مسیو، حاجی رسول صدقیانی، میرزا علیقلیخان صفروف، آقا محمد سلماسی، جعفر آقا گنجه ای، میرزا علی اصغر خویی، میرزا محمود اسکویی، مشهدی حبیب (۱).

اینان با همراهان دیگرشان که ما نمیشناسیم، هر یکی از راه دیگری بیدار شده بودند، و کسانی از ایشان، که تقیزاده و شریفزاده و ابوالضیاء و تربیت وعدالت و صفروف باشند، دانش نیز اندوخته و برخی از زبانهای اروپایی را میدانستند و در حبل المتین و دیگر جاها گفتارها مینوشتند. عدالت راگفتیم که روزنامه «الحدید» را بنیاد نهاد،

(۱) آقای صبری که اکنون در تهرانست و بسیاری از این نامها را او گفته.

و سپس «عدالت» را نوشت. ابوالضیاء از همدستان او بود. تقیزاده و تربیت نامه ای بنام «گنجینه فنون» مینوشتند.

یکدسته از اینان برگرد سر عدالت میبودند که در خانه او نشستها برپا میکردند و گفتگو از کشور و گرفتاریهای آن بمیان میآوردند. یکدسته که حاجی رسول و جعفر آقا و علی مسیو و میرزا علی اصغر خویی و آقا محمد سلماسی باشند نشستی میداشتند که شبنامه ها نوشته و با ژلاتین بچاپ رسانیده ومیان مردم پراکنده میگردانیدند. کسانی هم جدا گانه یا بهمدستی یکی دو تن بکوششهایی برمیخاستند.

بخشعلی آقا، نامی از کارکنان گمرك درجلفای روس، با اینان پیوستگی میداشت و «بیاننامه» هاییرا که آزادیخواهان روس درقفقاز پراکنده میساختند باینان میرسانید، وبکسانی ازاینان که بقفقاز میرفتند یاوریها مینمود.

از علمای بزرك شادروان ثقة الاسلام با اینان همداستان میبود. این‌مرد باجایگاهیکه میداشت وپیشوای شیخیان میبود ازخواندن‌مینامه‌ها وکتابهای مصری و دیگرکتابها بیدار گردیده و از پاکدلی و غیرتمندی دلسوزی بتوده مینموده و با اینان همدستی دریغ نمیگفته.

شگفت تر ازهمه کار صفروف است که «راپورتچی باشی» محمد علیمیرزا میبوده که راپورتها که میرسیده از زیردست او میگذشته، و باچنین کاری خود از آزادیخواهان میبوده و با آنان همراهی وهمدردی مینموده، و بهنگام خود یاوریها میکرده و آنان را از گرفتاری رها میگردانیده.

این صفروف روز نامه‌ای بنام «احتیاج» برپا کرد که چند شماره از آن بیرون آمد. ولی چون سخنانی نوشت که بمحمد علیمیرزا ناخوش افتاد با دستور او چوب بپایش زدند و از روزنامه اش جلوگرفتند.

اینان یکدسته ای میبودند که مایه بیداریشان آگاهی از حال توده های اروپایی و پیشرفت آنان شده بود. از آنسوی برخی از پیشنمازان که پس از مجتهدان در پایگاه دوم ملایی شمرده شدندی، از بیپروایی محمد علیمیرزا و نزدیکان او بدین و شریعت، و از پول

اندوزی و آزمندی مجتهدان بزرك ، و از چیرگی مسیحیان واروپاییان درکشور ، آزرده گردیده و اندکی بیدار شده بودند . اینان نیز پیروی ازعلمای تهران ودیگر جاها بتکان آمده وچند تنی با هم آشنا گردیده و دسته ای شده بودند ، و در سال ١٢٨٥ (١٣٢٤) یااندکی پیش از آن بود که اینان هم نشستی بنام « انجمن اسلامیه » برپا کردند ، که بنام روضه خوانی وکوشش برواج کالاهای ایرانی وجلوگیری ازفزونی کالاهای بیگانه با هم نشستندی وبگفتگو پرداختندی . ما ازاینان نامهای حاجی میرزا ابوالحسن چاپکذاری ، و شیخ اسمعیل هشترودی ، و شیخ سلیم ، ومیرزا جواد ناصح زاده ، و میرزا حسین واعظ را میشناسیم .

جلوگیری از رواج کالا های بیگانه یکی از کوششهای آنزمان میبود . در سایه تعرفهٔ گمرکی که گفتیم نوز باروسیان بست دراندك زمانی کالا های روسی در ایران بسیار فزون گردیده و مایه بیم همگی شده بود . از اینروکوشندگان درهمه جا بجلوگیری از آن کوشیدندی. در تهران دو سید وهمدستان ایشان درنشست های خود چایی ندادندی و مردم را بخریدن و بکار بردن کالا های ایرانی واداشتندی . در این باره کوششهایی از ملایان اسپهان و دیگر جاها نیز میرفت و از علمای نجف نوشته ها میرسید .

در تبریز هم اینان همان را عنوان کردند ، ولی خود بخواست بزرگتری میکوشیدند وهمراهی با کوشندگان تهران و هم آوازی با آنان را میخواستند .

بهنگامیکه در تهران داستان مسجد آدینه و دنباله های آن پیش میرفت ، در تبریز بدینسان دو دسته آماده میایستادند و در آرزوی هم آوازی با آنان میبودند . چیزیکه هست در تبریز فشار و جلو گیری بسیار بیشتر از تهران میبود . رفتاریکه محمد علیمیرزا در اینجا میکرد به رفتار مظفرالدینشاه یا عین الدوله در تهران نیمانست .

راستی را کانون خودکامگی تبریز میبود و دشمن بزرك مشروطه وآزادی در اینجا مینشست . محمد علیمیرزا گذشته ازآنکه خودرا پادشاه آینده کشور میدانست وبجنبش توده هیچگونه خرسندی نمیداد ، در سایه

گرایشیکه بهمسایه شمالی میداشت ناخشنودی آنان را هیچگاه نمیخواست. این بود در تبریز نشسته و تنها بآن بس نمینمود که جلو تبریزیان را بگیرد وباندك تکانیمیدان ندهد ، بخفه کردن جنبش تهران نیز میکوشید و نیرنگها بکار میزد ، و چنانکه سپس گفتگو یش بمیان آمد و دانسته شد ، گویا درهمین روزها این ، حاجی سید احمد خسروشاهی راکه یکی از پیشنمازان تبریز میبود بنجف فرستاده بود که با علمای آنجا گفتگو کند و آنان را بدشمنی مشروطه برانگیزد . نیز یك پیشنماز دیگری را بتهران برای گفتگو با علمای آنجا روانه گردانیده بود .

این بکارهای شاه و دیگران ارجی نمیگزاشت و چنین میخواست که خود کوششهایی کند وجنبشی را که پیش آمده بود تا انجام گزارد . گفتیم این بیاری کوشندگان برخاست و علمای تبریز را بتلگراف خانه فرستاد که آن تلگرافها را بشاه و بقم و دیگر شهر ها کردند . ولی چنانکه گفتیم ، این کار تنها برای برانداختن عین الدوله بود ، و دیده میشود که استادانه آن را بانجام رسانید . زیرا بنام همراهی با کوشندگان و پشتیبانی از علمای کوچنده ، بآن برخاست وملایان تبریز را بتلگراف خانه فرستاد ، و چند روزی در تبریز پیشنمازان بمسجد نرفتند و نماز جماعت نخواندند ، ولی همینکه عین‌الدوله برافتاد و او دل آسوده گردید بدستاویز آنکه شاه میانجیگریش را در بارهٔ علمای کوچنده پذیرفته ، دستگاه را بهمزد و ملایان نیز پی کارخود رفتند ، و یکی نپرسید :« پس نتیجه چشد ؟ ! . . آیا علمای کوچنده بازگشتند یا نه ؟ ! آیا بدرخواستهای ایشان گوش داده شد یا نه ؟ ! . . »

این از یکسو زیرکی محمد علیمیرزا و دلبستگی اورا به نهان داشتن پیش آمد های‌تهران نشان میدهد ، و از یکسو بیارجی علمای‌تبریز و افزار دست بودن آنان را میرساند .

با این فشار وسخت‌گیری، جنبش درتبریز بسیار دشوار مینمود. بویژه باناتوانی که کوشندگان را میبود . پیش‌آمد های تهران نهان‌گرفته میشد و روز نامه ها چیزی نمینوشتند . یگانه روز نامه آزاد حبل المتین بود که آنهم خودرا افزار کار عین الدوله گردانیده بود . تنها آگاهی

بکوشندگان یا بدیگران ازنامه‌هایی میرسید که کسانی از تهران مینوشتند ، و اینها نیز نهانی خوانده میشد .

جنبش تبریز

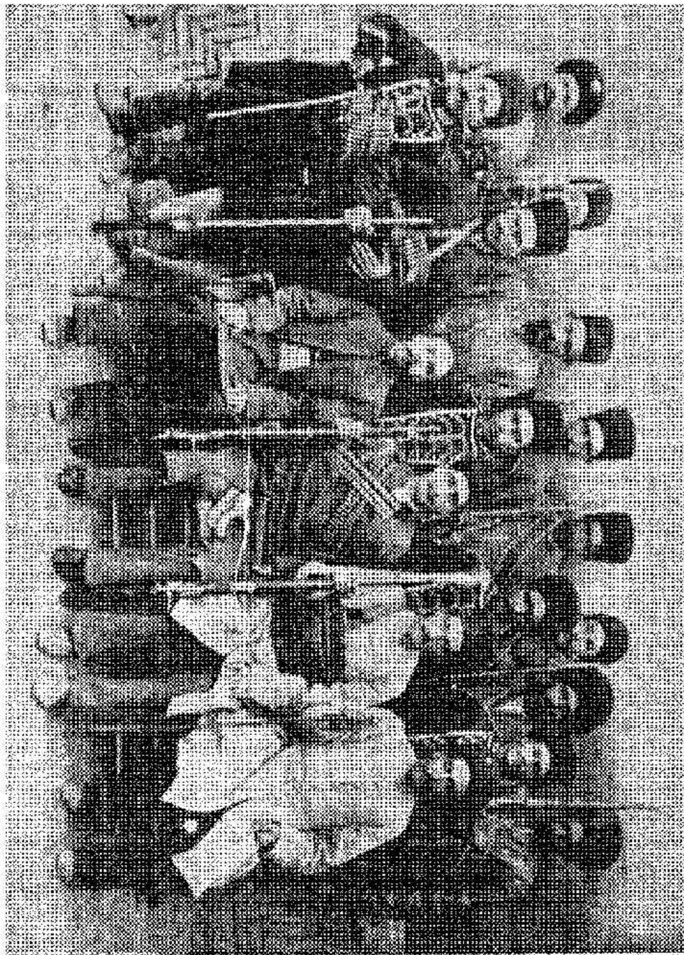
در تهران فرمان مشروطه داده شده و مجلس‌چند گاهه برپاگردیده و « نظامنامهٔ انتخابات » نوشته میشد . ولی در تبریز و دیگر شهر ها نشانی دیده نمی‌شد . کوشندگان درتکاپو می بودند و نشستها برپا می‌کردند. دراین میان درکوی دوچی یکدستهٔ دیگری برای کوشش پدیدآمده بود . رنجیدگی حاجی‌میرمناف را از محمد علیمیرزا نوشتیم . او از یک خاندان بزرگیکه « سادات ارزل» (۱) نامیده میشدند میبود وهمگی آنان با محمد علیمیرزا دشمن شده بودند . میر هاشم که از آن سید ها و خود یکی از پیشنمازان میبود کسانی را بسر خود گرد آورده و از آنان پیمان گرفته بودکه نترسند و دست بهم داده بکوشند .

بدینسان آمادگیها میرفت تا در آخرهای شهریور نامه هایی‌رسید که دربار همچنان دشمنی و ایستادگی میکند و شاه از دستینه نهادن به « نظامنامهٔ انتخابات » خود داری مینماید ، و دوباره بازار ها بسته شده و شور وخروشی برخاسته . از این آگاهیها کوشندگان در اینجا نیز بتکان آمدند و بر آن شدندکه در اینجا نیز جنبشی نمایند ، و باین کار میرهاشم وهمدستان او پیشگام گردیدند . دراینجا هم پیروی از تهران رفتن بکونسول خانهٔ انگلیس را برگزیدند .

میر هاشم برادر خود میرستار راکه از کارکنان بانک انگلیسی میبود بنام آنکه ازبانک پیامی‌میبرد بکونسولخانه فرستاد . کونسول پاسخ روشنی نداده وگفته بود : «در تهران سفارتخانهٔ ما مردم را پذیرفت . در اینجا هم خواهیم دید چه میشود» .

آنان از این پاسخ خشنودی فهمیدند وشب چهارشنبه بیست‌وهفتم شهریور (۲۹ رجب) ، در خانهٔ میرجلیل (یکی ازسید های دوچی) نشستی برپاکردند . باشندگان میر هاشم ، میرزا علی‌اکبر مجاهد ، میرزا جواد ناصح زاده ، میر جلیل خداوند خانه ، میر خلیل ، سید رضی ،میر حاجی آقا ، میرستار ، میر ربیع ، میر یعقوب ، سید علی ، ملا محمدعلی

(۱) ارزل نام دیهی از پیرامونهای تبریز است .



پ ۴۳

ضرغام کشنده جعفر آقا با برادرش سامخان ارشد و سواران خودشان

دو تن که در جلو در میانه نشسته اند از دست راست نخست ضرغام و دوم برادرش میباشد ـ این پیکره گویا دو سه سال دیرتر برداشته شده

ترکانپوری، میرزا نجفقلیخان‌هشترودی، محمد باقر وبرخی دیگرمیبودند. آقا میر باقر پسر حاجی میر جعفر اسلامبولچی از کیسهٔ خود در رفت کوشش را بگردن میگرفت.

آنشب همه را بسکالش نشستند. میرزا علی‌اکبر مجاهد بهرفتن کونسولخانه خشنودی نمی نمود. لیکن پس از گفتگوی بسیار همگی آن را پذیرفتند.

فردا پیش‌از درآمدن‌آفتاب دوتن‌دوتن بیرون آمده آهنگ کونسول خانه کردند. میر جلیل از راه جدا گردیده بمدرسه صادقیه رفت که طلبه های آنجا را با خود بیاورد. هنگامیکه رسیدند کونسول خوابیده بود، و چون بیدار شد میرزا علی‌اکبر و میرهاشم بنزد او رفتند وخواست خود را بمیان نهادند. کونسول پاسخ داد: «ما نتوانیم بکارهای درونی ایران درآییم، و شما را با این اندکی، نتوانیم پذیرفت. ولی اگر بازار بندد و علماء و دیگران نیز بیایند چون بنام توده است توانیم پذیرفت».

این گفتهٔ او مایه دلگیری گردید. زیرا اینان بیش از چهارده یا پانزده تن نمیبودند و بسته شدن بازار هم امید نمیبستند، و از آن سوی اگر بیرون رفتندی همگی دستگیر شدندی. این دلگیری فزون‌تر گردید هنگامیکه میر جلیل تنها وتهیدست بازگردید و چنین دانسته‌شد طلبه ها با او همراهی ننموده اند. با اینهمه نومیدی بخود راه ندادند.

هنگام نیمروز شیخ سلیم و حاجی میرزا ابوالحسن چابکناری با چندتن درآمدند. از دیدن ایشان همگی شادمانی نمودند و تا نیمه حیاط بپیشواز شتافتند وازسر و روی ایشان بوسیدند. نیز کسانی ازآزادیخواهان که‌آگاه میشدند یکتن ودوتن میآمدند. انبوه مردم‌آگاه نمی‌بودند وآنانکه آگاه میبودنددلیری نمینمودند. محمد علیمیرزا ازچگونگی آگاه‌گردیده و راپورتچیان را فرستاده بودکه در آن پیرامونها ایستند و آیندگان و روندگان را بشناسند.

آقا میر باقر در رفت را میپرداخت وچای وناهار و دیگر چیز ها را آماده میگردانید، و یکی از تالارهای کونسولگری را فرش گسترانید

وبنشستند. در این میان مفاخرالدوله کارگزار از سوی محمد علیمیرزا آمد وچون بنشست چنین گفت: «والاحضرت اقدس ازآقایان گله منداست. زیرا همیشه رعایت خاطر آقایان را کرده. اکنون هم اگر فرمایشی داشتند خوب بود بخود ایشان اظهار میکردند» ازاینگونه سخنانی گفت. حاجی میرزا ابوالحسن پیر مرد ساده درونی‌میبود و از دیر کردن «حواله مستمری» خود بگله پرداخت. مفاخر الدوله خشنودگردید وچنین گفت: «من الساعه حواله آن‌را صادر میکنم. والاحضرت امر فرمودند نان را هم ارزان‌گردانند...» ناصحزاده از پایین تالار سخن اورا بریده باآواز بلندی چنین گفت: «آقا چه میفرمایید؟!.. چه مستمری؟!. چه‌نان؟!.. ما برای این چیز ها باینجا نیامده ایم. ما آزادی میخواهیم، عدالت میخواهیم، پس ازاین باید درمملکت قانون جاری شود...» مفاخرالدوله که تاآن روز چنین سخنانی‌را نشنیده بود یکه خورد وپاسخی نتوانست و چنین گفت: «این را باید بعرض برسانم»، و برخاست وبرفت.

دراین میان دربازار گفتگویی افتاده وکسانی ازکوشندگان آن‌روز بهرکه‌رسیده‌چنین‌گفته بودند: «امروز بازار بسته‌خواهدشد، مردم بکونسول خانهٔ انگلیس خواهند رفت». ولی این کوشش نتیجه نداده بودو مردم از ترس محمد علیمیرزا تکانی نمیپارستند.

هنگام پسین چند تن از جوانان، از آنانکه در کونسولگری میبودند بگردن گرفتندکه بروند و بازار را ببندانند، وچهار تن که میر یعقوب و سید علی و میر صمد و محمد باقر بودند (۱) روانه گردیدند و چون ببازار شیشه گرخانه رسیدند چند تیر پیاپی شلیك کردند، و میر یعقوب قمه بدست تا نزدیکیهای بازار امیر رفت. از این شلیك و هیاهو مردم بهم برآمدند، وچون آماده میبودند بیدرنك بازار ها را بستند، وبسیاری از ایشان رو بسوی کونسولخانه نهادند.

کسانیکه میآمدند چون‌از چگونگی کمتر آگاه میبودند چنین‌نهاده

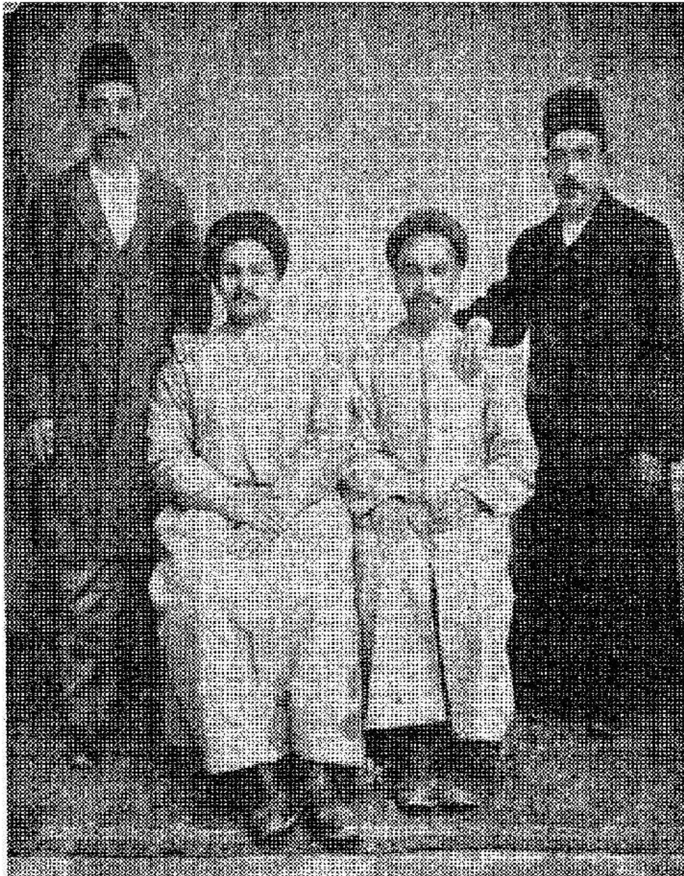
(۱) آقای کروبی باهمان آقا میرباقرکه نامش‌را میبریم یاد داشتی نوشته‌که بسیاری از این آگاهیها از روی آنست و او بجای چهار تن شش تن نوشته‌که دو تن‌هم میرربیع و میرستار برادران میرهاشم را شمرده.

شد که یکی بآنان گفتاری راند وچگونگی را بفهماند . این را ناصح زاده بگردن گرفت و به روی پله ها ایستاد و بمردم گفتار راند .

امروز بدینسان گذشت . امروز نام مشروطه در میان نمیبود و سخن از «عدالت طلبی» و «آزادیخواهی» میرفت . چنانکه گفتیم اینان هم آوازی باکوشندگان تهران میخواستند و چون از آنجا آگاهیهای درستی نرسیده بود نام مشروطه را نشنیده و داده شدن آن را نمیدانستند. لیکن شبانه کونسول که ازپیش آمدهای تهران نیك آگاه میبودچگونگی را بازگفت و نام مشروطه از آنجا بمیان آمد .

فردا پنجشنبه کار برونق خود افزود . زیرا ازیکسو انبوه مردم رو بکونسولخانه آوردند . کسانیکه دیروز بازار را بسته و بخانه های خود شتافته وباینجا نیامده بودند امروز میآمدند. کسانیکه دیروز داستانرا نشنیده بودند امروز شنیده و باینجا میشتافتند . کونسولخانه و آن پیرامونها پر از مردم میبود . مسجد صمصام خان را در آن نزدیکی فرش کردند و جایگاه دیگری برای گرد آمدن مردم پدید آوردند . از یکسو هم علمای بزرك ، از حاجی میرزا حسن مجتهد و حاجی میرزا کریم امام جمعه و میرزا صادق و حاجی میرزا محسن و ثقة الاسلام و حاجی سید محمد قره باغی و دیگران همگی بمردم پیوستند و به مسجد صمصام خان آمدند .

امروز بازرگانان پیشنهاد کردند در رفت را بگردن گیرند و پول پردازند . نخست حاجی مهدی آقا کوزه کنانی پیشگام گردید . بدینسان که رو بملایان کرد وچنین گفت : « در این راه که بخرسندی و سرفرازی ایرانیان خواهد انجامید من جان و داراك دریغ نخواهم داشت و همه در رفت راخود ازکیسه خواهم پرداخت . » ولی دیگران بآن خرسندی ندادند وچنین نهادندکه همگی پولهایی پردازند ، وبرای این کارصندوقی بنام « صندوق مصارف انجمن عدالت طلبان ومشروطه خواهان اسلام » پدید آوردندکه مهری برای خود داشت ورسیدهای چاپی آماده گردانید . صندوقداری را آقا میر باقر و سرکشی را حاجی محمد صادق قازانچایی وکربلایی علی مسیو بگردن گرفتند .



پ ٤٤

میرزا محمود خان حکاکباشی — سید حسن شریفزاده — سید حسن تقی زاده — میرزا محمد علیخان تربیت

امروز با دستور محمد علیمیرزا در دکانهای نانوایی چراغ روشن گردانیده و بهای نان را کم کردند ، چون سالها در آذربایجان نان گران وکمیاب وخود مایه دلآزردگی مردم شده بود محمد علیمیرزا میخواست

باکاستن ازبهای آن از مردم دلجویی کند و از گرایش ایشان بکوشندگان جلوگیرد. کوشندگان خواست اورا دریافته وکسانی‌را فرستادند وچراغها را خاموش گردانیدند وبمحمد علیمیرزا چنین پاسخ دادند: «درخواست ما ارزانی نان نیست. ما مشروطه میخواهیم». محمد علیمیرزا پاسخ فرستاد: در این باره میباید از تهران دستور خواهم و درخواست شما را «بحضور مبارك شاهنشاهی» تلگراف خواهم کرد.

اینان خود نیز تلگراف بتهران کردند و خواست خود را باز نمودند. همچنین کونسول انگلیس بسفارتخانه خودشان بتلگراف آگاهی فرستاد. ولی‌پاسخ دیرکرد وده روز بازارها بسته ماند، ومردم همچنان هر روز درمسجد صمصامخان و درکونسولخانه گرد میآمدند.

هنایش این جنبش در مردم تبریز

این ده روز برای تبریز روزهای بسیارسودمندی بود که باید در تاریخ یاد آنها بماند. مردمیکه قرنها در زیر یوغ ستم و خودکامگی بسربرده، و جز کشاکشهای کیشی، و نمایشهای بیهوده محرم و صفر و مانند آن کاری نشناخته، و ازمعنی توده وکشور واینگونه دانستی ها بیبهره‌مانده، و هیچگاه آزادی برای گفتگو از دردهای خود و برای گله و ناله از ستمهای درباریان نداشته بودند، کنون یکرشته سخنان سودمند نوینی در بارهٔ آبادی کشور وسرفرازی توده میشنیدند، و خودرا برای هر گفتگویی آزاد میبافتند، و روبهمرفته یك آیندهٔ بسیار خوشی ودرخشانی را در پیشرو میدیدند و بی اندازه خوشنود و خرسند میگردیدند.

یك کلمه‌گوییم: این‌ده روز تبریز را دیگر گردانید: دشمنی‌سنی وشیعی زیانش را همه دانستند. کینه های شیخی ومتشرع و کریمخانی ازمیان برخاست. دلها از آرزوی همدستی با یکدیگر و جانفشانی در راه توده وکشور پرگردید. در مسجد پیشوایان سه گروه زانو بزانوی همدیگر می نشستند واز دشمنی هاییکه تا آن روز کرده بودند پشیمانی مینمودند. حاجی سید محمد قره باغی پیشوای کریمخانیان بپا برخاسته چنین گفت: مردم آن دسته بندیها همه برای «جلب مرده وآوازنعلین» میبود و اینزمان باید همه را کنار گزارده دراین راه خرسندی ونیکنامی

ایرانیان دوش بدوش هم گام برداریم.

ارمنیان که تا آنهنگام با مسلمانان آمیزش و جوشش نکردندی، وچند ماه پیش آن بیم را ازهمدیگر داشته بودند، اکنون همه مهربانی مینمودند و در نهان با آزادیخواهان همدستی میداشتند.

چند فوج سرباز که دردشت شاطر انلو (درنزدیکی تبریز) لشکرگاه میداشتند، وگویا محمد علیمیرزا آنان را برای چنین روزی‌آماده گردانیده بود و ازسربازان لخت وگرسنه جانبازی می‌بیوسید، نمایندگانی بمسجد فرستاده خواستار شدند که هم آنان بمسجد آیند، و با دیگران همراهی نمایند. ولی پاسخ داده شد در آنجا که هستید، باشید و از درون دل با ما همراهی نمایید.

توانگران، از بازرگانان و دیگران، درپولدادن بصندوق «اعانه» بهمدیگر پیشی میجستند. آقا میر باقر که‌گفتیم صندوقدار میبود مینویسد: «از صبح تا غروب ساعتی فراغت نداشتم». چنین شور و تکانی در یك توده کمتر دیده شود. در اینجا همچون تهران زنان پا در میان نداشتند. ولی مردان شوروسهش بیاندازه نشان میدادند، ومیتوان انگیزه این شوروسهش را چند چیز شمرد:

نخست: شایندگی مردم و جربزه خدا دادی آنان. داستانهاییکه یك سال و دو سال دیرتر رخ داد و ما آنها را خواهیم نوشت بهترین نمونه شایندگی مردم تبریز میباشد.

دوم: بودن رهبران و پیشوایان پاکدرون و نیکی. گذشته از کوشندگان که شمردیم وکنون بیشترآنان پا درمیان میداشتند وپاکدلانه و مردانه میکوشیدند یکدسته از بازرگانان آبرومند وکاردان از حاجی رحیم آقا باکوچی، وحاجی میرمحمد علی اسپهانی، وحاجی‌میرزا علینقی گنجه‌ای، وحاجی محمدعلی بادامچی ودیگران، جلو مردم افتاده‌وکوشش مینمودند. جز ازمیرهاشم که از همان روز ها خود خواهی وسودجوییش شناخته گردید دیگران همه پاکدلی مینمودند.

سوم: گرانمایگی و دلکشی خود داستان. مردمیکه سالهای دراز گرفتار خودکامگی بوده و همیشه ستم کشیده بودند کنون خودرا در

برابر مشروطه یا بهتر گوییم زندگانی « دموکراتی » میدیدند و راه مردانگی وسرفرازی را دربرابر خود باز میبافتند، و نویدهای بسیار در باره پیشرفت کشور وآسایش توده میشنیدند . پیداست که چگونه دلهاشان روشن میگردید وچگونه می‌سهیدند و بتکان میآمدند .

در این باره بیشتر کار را سخن گویان (ناطقان) میکردند ، و میباید نخستین ایشان میرزاجواد ناصح زاده را بشماریم . این مردنخستین کسی بودکه در پیشروی مردم ایستاد ، و با یك شیوهٔ نوبنی که دیگران هم از او یاد گرفتند ، سخن گفت ، و از همان هنگام بنام « ناطق » شناخته گردید .

اندکی از دیدار خود سخن رانم : من در آنهنگام شانزده ساله بودم و درس میخواندم . روزچهارشنبه بستن بازار را شنیدم ولی انگیزهٔ آن را ندانستم . فردا پنجشنبه پیش از نیمروز از خانه میآمدم ، در ویجویه مردم را در تکان تندی دیدم . دسته دسته مردم میرفتند . یکجا دیدم دو تن گفتگو میکنند :

ـ نان را ارزان گردانیده بودند فرستادند وچراغها را خاموش گردانیدند .

ـ ارزانی نان را نمیخواهند پس چه میخواهند ؟ . .

ـ مشروطه میخواهند .

ـ مشروطه ؟ ! . . مشروطه چیست ؟ ! . .

ـ تو هم برو تا بدانی مشروطه چیست .

آنمرد روان گردید . من نیز که نخستین‌بار نام مشروطه را میشنیدم و همچون آنمرد آرزومند دانستن معنی آن بودم پی او را گرفتم . نخست در پیرامون مسجد صمصام خان مردم را انبوه دیدم . مسجد پر گردیده و کسانی در کوچه هـا نیز ایستاده بودند . کسی پهلوی منبر سر پا ایستاده سخن می گفت . آوازش را می‌شنیدم ولی گفته هایش‌را نمی فهمیدم .

دیدم کسانی نایستاده در میگذرند . من نیز درگذشتم . در چند گامی از آنجا خانه‌ای را باز ومردم را در آن انبوه دیدم و بدرون



پ ٤٥

چهار تن که برای بندانیدن بازار رفته اند

این پیکره‌را سپس برداشته وخواسته اند که همان حال‌را هویدا گردانند.

رفتم . دیدم باغچه ایست سبزوزیبا ، ومردم سر پا ایستاده اند ، وآخوند جوان زرد مویی با دستار سفید کوچکی ، دو دست بنرده های پله ها

تکیه داده و میخواهد سخن گوید. همه خاموشند و میخواهند گفته‌های اورا بشنوند. میخواهند معنی مشروطه را بدانند. آخوند با چهرهٔ گیرا و زبان شیوا بسخن آغاز کرد:

بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق
نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
خبرت هست که مرغان چمن می گویند
آخر ای خفته سر از بالش غفلت بردار
تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تو در خوابی ونرگس بیدار

این شعر ها را خوانده سپس بزبان ترکی معنی مشروطه را گفت، و در این میان از گرفتاریهای توده و از ستمگری درباریان و ازخواری کشور ومانند اینها سخنانی‌راند وبسیاری ازمردم بگریه افتادند. هنایشیکه این سخنان در من کرد پس از گذشتن سی واند سال هنوز فراموش نگردیده.

دیگری از سخن گویان میرزا حسین میبود. او نیز با آواز دلکش و رسا شعرها خواندی:

مائیم که از پادشهان باج گرفتیم
زان پس که ازایشان کمر وتاج گرفتیم
دیهیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم
اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم
مائیم که از دریا امواج گرفتیم
واندیشه نکردیم ز طوفان و زتیار (۱)

دیگری ازایشان شیخ سلیم میبود. اینمرد چه دراینهنگام وچه پس ازآن بازبان سادهٔ روستایی سخنانی گفتی، وپیش ازهمه دلسوزی به بینوایان نموده وداستان کمیابی نان وگرانی گوشترا بمیان آوردی، ونویدها دادی

(۱) این شعرها از یك چکامه ادیب الممالك است که واعظان تکه تکه بالای منبر خواندندی.

که چون مشروطه‌باشد نان فراوان وارزان، وگوشت دردسترس همگی خواهد بود، وبینوایان ازنان وکباب سیر خواهند گردید، وبالای منبر انگشتان را پهن کرده ووجب خودرا نشان داده و با همان زبان ترکی روستایی چنین گفتی: «کباب بو اینده کاسب». این گفته های او نیز ارج دیگری میداشت و مایه دلداری بینوایان میبود.

میرزا علی اکبر مجاهد گاهی بمنبر رفتی و بهمان تندی که در نهاد اوست، از ستمگری درباریان بدگفتی. میر هاشم نیز گاهی سخن راندی. برخی کسانیکه قفقاز یا استانبول را دیده بودند، و آگاهیهایی از پیشرفت اروپا میداشتند، هر یکی که خواستی سر پا ایستاده و سخنانی راندی.

میرریم برادر میر هاشم یکبار بپا برخاسته و از محمد علیمیرزا بدگویی کرد و دیوانه وار رخت های خودرا پاره ساخت. مردم ازرفتار او رنجیدند و دیگر راه ندادند. از خود میر هاشم نیز رفتار بدی دیده میشد. بنام آنکه من پیش افتاده ام و مردم را باینجا کشانیده ام بهمه برتری میفروخت وگاهیکه از کونسولخانه بیرون میآمد سید های دوچی و جوانان آنجا را، با تپانچه ها بکمر، بپیش وپس خود میانداخت. از همانجا آزردگی پدید آمده بود.

بدینسان روز ها میگذشت. در اینجا نیز، همچون تهران، بهمگی شام و ناهار میدادند. چیزیکه هست دراینجا چادری نزده و بیشتر مردم درمسجد و پیرامونهای آن گرد میآمدند، وشبها جز سران و پیشروان نمی ماندند و دیگران بخانه های خود میرفتند.

پذیرفتن شاه درخواست تبریزیان را

اندیشیدنیست که شاه که یکماه و نیم پیش از این، فرمان مشروطه را داده بود و این زمان در تهران نمایندگان شصت گانه دارالشوری برگزیده میشدند، بهرچه پاسخ تبریزیان‌را زود نداد، و پس از آن کارها ایستادگی چه انگیزه میداشت؟!.. پیداست که جلوگیرهایی در میان میبوده وکارهایی در پرده میرفته که ما هنوز ندانسته ایم. رشته کارهای آذربایجان بیش از همه دردست محمدعلیمیرزا میبود

و میتوان گفت ایستادگی از سوی این پیش میآمده . کارهای آن روزی دربار نچندان در هم و آشفته میبوده که با اندیشه توان دریافت .

هرچه بود دولت خواه وناخواه گردن گزاشت و روز پنجشنبه چهارم مهرماه (هشتم شعبان) میبود که از تهران بولیعهد پاسخ رسید ، و او این را با دستخطی ازخود ، بنزد مستر راتسلاو کونسول‌انگلیس فرستاد و نامه ای هم نوشت ، و مستر راتسلاو رونویس آن دستخط و آن نامه را ، با خود تلگراف شاه ، بنام « انجمن عدالت طلبان‌تبریز» به نزد حاجی مهدی آقا و دیگر سران جنبش فرستاد (۱). نیز همان روز تلگرافی ازسفارت خانه انگلیس(۲) بکونسول رسیدکه رونویس‌آنرا نیز فرستاد .

ازاین مژده مردم شادگردیدند وهمان روز از مسجد وکونسولگری بیرون آمدند و بازار ها را بازکردند ، وبچراغان و شادمانی پرداختند . نیز همان‌روز یکدسته ازسران جنبش‌واز بازرگانان، بباغ‌شمال بنزدمحمد علیمیرزا رفتند.محمدعلیمیرزا آنان‌را پذیرفت وبسخنانی پرداخت ازاینگونه: «من‌بیش‌ازشما خواستار قانونی بودن‌کشور هستم . اگر درکشور قانونی باشد من آسوده ترگردم...» سپس داستان‌کشته شدن کشیش انگلیسی وفشاری را که بایران آمده بود بمیان آورده چنین گفت : « در آن پیش‌آمد بیست و پنجهزار تومان من وبیست و پنجهزار تومان امامقلی میرزا تاوان دادیم. اگرکشور قانونی داشتی پاسخ دادیمی‌که آن‌کشیش پیروی از قانون ننموده و خودرا بکشتن داده» . از اینگونه سخنان‌که دانسته نیست دلش از آن آگاه میبود یا نه گفت ، وباشندگان خشنودی از گفتار او نمودند وسپاس‌گزاردند و برخاستند و بازگردیدند .

تلگرافیکه مظفرالدینشاه بولیعهد فرستاده چون خود آن دردست ماست پیکره‌اش را در اینجا میآوریم (پیکره ٤٦) .

(۱) نوشته راتسلاو وتلگراف شاه بولیعهد اکنون در دست منست

(۲) در اینهنگام سراسپرنیگ‌رایس سفیر انگلیس بلندن رفته‌بود و چنانکه دیدیم بجای او مستر گرانت دف شارژ دافر (کاربرداز) سفارت کار میکرد و این تلگراف نیز ازوست



اداره تلگرافی دولت علیه ایران

اطلاعات	تاریخ اصل	به	از طهران	عدد کلمات	نمره
				*	دستخط مبارک همایونی

بتوسط ولیعهد باهالی مملکت آذربایجان تشکیل مجلس شورای ملی و نظامنامه آن را ابلاغ [illegible] مرحمت [illegible] مردم و وکلای شهر تبریز و سایر ولایت بطهران بیایند و بترتیبات کار مشغول شوند و نسبت بعموم متعلقین [illegible] عفو عمومی مرحمت [illegible]

تاریخ ۸	شهر شعبان	ساعت	دقیقه	کرینگ مطلب	سنه ۱۳۲۴

پ ٤٦

تلگراف مظفرالدینشاه بولیعهد

دستخط ونامه و تلگراف سفارت را نیز مینویسیم

نامه ولیعهد بکونسول

مسیو رانسلاو جنرال قونسول چهار فقره را که اهالی استدعا کرده بودند برطبق مقررات علیه همایونی مهر و امضا نموده دادم دستخط تلگرافی را هم‌که الان از طرف قرین الشرف ملوکانه در برقراری مجلس واجرای نظامنامه رسیده فرستادم‌که باهالی داده همگی مطلع وشکرگزار باشند وبطوریکه آنها تعهد کرده اند مطمئناً بروند بازار را باز کرده مشغول کسب و کار خود باشند ۸ شعبان المعظم ۱۳۲۴

دستخط ولیعهد

اولا از طرف قرین الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس ارواحنا فداه و ازطرف خودم باشخاصیکه در قونسولخانه ومسجد متحصن هستند اطمنیان میدهم که در بارهٔ آنها عفو عمومی خواهد شد ومطلقاً درازای اقدامات آنها مزاحمتی از طرف حکومت و غیره نخواهد شد .

دویم مجلس شورای ملی را بطوریکه بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی بملت اعطا ومرحمت کرده من هم تصدیق دارم و اجرا خواهم نمود و بولایات جزء هم اعلام خواهد شد .

سوم برای اعطاء مجلس شورای ملی‌که اساس آبادانی و ثروت وترقی دولت وملت‌است عموم رعیت چه درشهر تبریزوچه درولایات مملکت آذربایجان چراغان بکنند .

چهارم در تعیین وانتخاب وکلاء بزودی قراری بدهند که وکلای‌تبریز و سایر ولایات معین شده روانه طهران بشوند.

تلگراف سفارتخانه

صدر اعظم باینجانب اطلاع داد نسخه های چاپی دستخط اعلیحضرت همایونی دراعطاء مشروطیت و ترتیبات مجلس بامنای آذربایجان وحکام ولایات فرستاده شد و انتخاب وکلا هم در موقع اجراست شما هم باید پناهندگان و بستی ها را اطلاع بدهید وتوضیح نماید اجرای وعده‌های اعلیحضرت شهریاری

فقط مربوط بدولت ایران است ضمانت دول در آن باب جایز نیست بگویید مسلم وآشکار است ترتیب مجلس ملی نیست مگر بهرور .

کارهاییکه مردم میکردند

بدینسان تبریز آزادی‌گرفت . پس ازاین مشروطه در همه جا آشکار شد و بهمه شهر ها آگاهی رسید ، و ازتهران «نظامنامه انتخابات» ودستور برگزیدن نمایندگان را بهمه جا فرستادند . در برخی شهرها حکمرانان گردنکشی کرده بمردم میدان ندادند. ولی درتبریز و رشت مردم آزادی یافته می جنبیدند . بدیگر شهرهای آذربایجان هم آگاهی داده شد و در آنها نیز تکان پدید آمد .

می بایست « نظامنامه » ودستور از تهران برسد تا نمایندگان را برگزینند . ولی تبریزیان چندان شوریده بودندکه آرام نشینند و رسیدن آنها را بیوسند . یکدسته که بجلو افتاده و آن تکان را پدید آورده بودند مردم دست از دامن ایشان بر نمیداشتند و از گردشان پراکنده نمیشدند. ناگزیرگردیدند خانه ای گیرند وآنجارا کانونی گردانند .کسانی ازتوانگران ازدادن خانه بآنان بیم میداشتند . میرزا مهدیخان خانه های خودرا که در آغاز ارمنستان و نزدیک بازار میبود وخود جایگاه نیکی میداشت بآنان واگزاشت ، وخود سرکشی بآنجا (ناظمی) را بگردن گرفت، وازهمان‌زمان بودکه بنام«میرزا مهدی خان‌انجمن» شناخته‌گردید.

بیست تن از سران جنبش برگزیده شدند که بهمدستی علما در انجمن نشینند وکارها را راه برند . نیز دارندگان هرپیشه ای ، ازچیت فروشان ، و زین دوزان ، و میوه فروشان ، وتوتونچیان، وقند فروشان، و دیگران ، نماینده ای برای خود بر گزیدند ، و اینان بهمدستی انجمن نشینان بکارهایی می پرداختند .

هنوز دشمنی برای آزادی پیدا نشده ومحمدعلیمیرزا و پیرامونیان او دربیرون بکاری برنمی‌خاستند . ولی مردم دور اندیشانه از پا ننشسته و میدان را تهی‌گزاردن نمیخواستند . در دلها گرایش سختی برای نیک شدن و نیکی نمودن پیدا شده و مردم را آرام نمیگزاشت . همه آن میخواستند که بنیکی هایی کوشند وگامهایی بردارند .

چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بوده ، و در سخن گوییها چنین نموده شده بود که برواج «شریعت» کوشیده خواهد شد، و هنوز جدایی میانه خواستها پدید نیامده بود، از اینرو کوشش بسیار بدینداری میرفت . هنگام نیمروز در بازار از هرگوشه آواز اذان بر میخاست . در مسجدها و درپشت سر پیشنمازان انبوهی بیشتر میگردید . هرکسی راستی و درستی بیش از پیش ، از خود مینمود و بدستگیری از بینوایان بیشتر میکوشید .

در تبریز کوچه ای بنام «قره چیلر کوچه سی» هست که نشیمنگاه دسته‌ای از کولیان (یاقره‌چیان) میباشد . اینان کارشان مطربی بودی‌که مردانشان دف زدندی وآواز خواندندی و پسرانشان رقصیدندی . چون اینکار را گناه شمردندی و از آنسوی خانه هـای اینان همیشه آشیانهٔ بدکاران بودی‌که مردم اوباش ازفراشهای دربار ودیگران درآنجا گرد آمدندی و بدمستیها نمودندی، این زمان آنان را از کار باز داشتند. بدینسان که برخی را ازشهر بیرون‌کردند و برخی را «توبه» داده و بسرهاشان‌را تراشانیدند .

تراشیدن ریش‌گناه شمرده شدی و جز از درباریان وبرخی‌اوباش بآن برنخاستندی . درهمان روزهای نخست موی ستران (سلمانیان)نشستی بر پا کردند و با هم پیمان نهادند که دیگر ریش نتراشند . در این باره شعری هم گفتند : « تراشیدن ریش موقوف شد » . روز نـامه ملا نصرالدین ریشخند های بسیار نوشته ونگاره‌ای (کاریکاتوری) بنام میتینگ موی ستران تبریز درست گردانیده .

نان که گفتیم در زمان خودکامگی یکی از گرفتاری ها میبود و همیشه زنان و مردان درجلو دکانهای نانوایی انبوه شدندی و بفریاد برخاستندی ، این زمان در سراسر شهر نان فراون گردیده و دربرابر هر دکانی جز از دو سه تن خرنده دیده نمیشدی . پیش از مشروطه نان منی (هزار مثقال) بدو قران فروخته شدی، وگفتیم که بجای یکمن سه چارك بلکه کمتر از آن ، دادندی . این زمان بهای آن به هشت عباسی پایین آمد و کم نیز نمیدادند .



پ ۴۷

محمد علیمیرزای ولیعهد

کم فروشی که خود گرفتاری دیگری شمرده شدی، این زمان یکبار از میان برخاسته، و همه دکانداران خود درستکاری می نمودند و اگر کسی را آرزوی نادرستی میبود از ترس مردم دلیری نمیداشت.

کینه های شیخی ومتشرع وکریمخانی در کنار مانده وسنی شیعی از میان برخاسته، کسی یارای آنکه زبان بچنین سخنانی باز کند نمیبود و تبرائیان (لعنتچیان) یکبار نابدید گردیدند.

درتبریز ازپیش دبستانها میبود. ولی این زمان گرایش مردم بآنها بیشتر گردیده ودر هرکویی توانگران نشست برپا کرده وگفتگو از بنیاد گزاردن دبستانها میکردند. نیز کسانی بآرزوی پدید آوردن «شرکت» و بنیاد نهادن کارخانه می‌افتادند.

در این میان کسانی از سران کوشندگان، از شادروانان کربلایی علی‌مسیو وحاجی رسول صدقیانی وحاجی علی دوافروش و سید حسن شریفزاده و میرزا محمد علیخان تربیت و جعفر آقا گنجه ای و آقا میر باقر و میرزا علی‌اصغر خویی وآقا نقی شجاعی و آقا محمد صادق خامنه وسید رضا (۱) یك نشست نهانی بنام «مرکز غیبی» برپا کرده بیك کار ارجدارتر دیگری می کوشیدند وآن اینکه دسته ای بنام «مجاهد» پدید آورند.

اینها کارهاییست که پس ازبیرون آمدن از بست نشینی، بیدرنك باینها پرداختند و ما دنباله اینها را خواهیم نوشت.

باز شدن دار الشوری

در این میان درتهران دار الشوری برپاگردید. گفتیم مجلس چندگاهه «نظامنامه انتخابات» را نوشت وآن را بدستینهٔ شاه رسانید، وازروی آن درتهران برگزیدن نمایندگان آغاز گردید.

این «نظامنامه» مردم را بشش گروه (طبقه) می‌بخشید بدینسان: شاهزادگان وقاجاریان، علماء وطلبه ها، اعیانها، بازرگانان، زمینداران وکشاورزان، وپیشه وران که هرگروهی نمایندگان جداگانه برگزیند، و برای تهران شصت نماینده بدیده میگرفت بدینسان:

(۱) دوازده تن بوده‌اند ونام یکی را ازایشان ما نمیدانیم.

شاهزادگان وقاجاریان چهارتن، علما وطلبه ها چهارتن، بازرگانان ده تن، زمینداران وکشاورزان ده تن، پیشه‌وران سی ودوتن. از اینرو بیشتر نمایندگان از بازاریان وپیشه وران بایستی بود وخواهیم دید که‌در مجلس یکم اینان بسیار میبودند.

هنگامیکه در تبریز جنبش رو داده و آن داستانها میرفت در تهران ببرگزیدن نمایندگان کوشیده میشد، وآن جنبش تبریز پیشرفت این را تندتر گردانید وبسیاری ازآنانکه دودل بوده ودرکنار میایستادند از دو دلی بیرون آمده وبکار پرداختند.

روز یکشنبه چهاردهم مهر (۱۸ شعبان) مجلس گشاده خواستی بود، و تا آن روز برگزیدن نمایندگان را بپایان رسانیدند. کسان پایین برگزیده شدند:

از شاهزادگان و قاجاریان: اسدالله میرزا، یحیی میرزا، حاجی امجد السلطان، معظم الملك.

از علما و طلبه ها: آقا میرزا محسن (برادر صدر العلماء)، حاجی شیخ علی نوری، میرزاطاهر تنکابنی، حاجی‌سید نصرالله اخوی.

از بازرگانان: حاجی‌حسین آقا امین الضرب، حاجی سید مرتضی مرتضوی، حاجی محمد اسماعیل مغازه، حاجی معین التجار بوشهری، میرزا محمود اسپهانی، حاجی محمد علی شالفروش، حاجی محمد تقی شاهرودی، وثوق الدوله، محقق الدوله، مخبرالملك.

از اعیانها: صنیع الدوله، نصر السلطان، صدیق حضرت، احتشام السلطنه، سعد الدوله، حسنعلیخان (پسر مخبر الدوله)، مشار الملك، عون الدوله، دبیرالسلطان، حاجی سید باقر اخوی، سید الحکماء (۱).

ازپیشه وران: میرزا محمودکتابفروش، حاجی میرزا ابراهیم‌خیاط باشی، حاجی سید ابراهیم حریر فروش، شیخ حسین سقط فروش، حاجی‌محمد ابراهیم وارث، ملا حسن وارث، حاجی محمد تقی بنکدار، دکتر سید ولی الله خان، امین التجار کردستانی، حاجی سید آقا تیر

(۱) این‌را ازحبل‌المتین آوردیم وچنانکه دیده میشود یکی‌بیشتر است. زیرا ده تن بایستی باشند ویازده تنند.

فروش، حاجی میرزااحمد زرگرباشی، حاجی شیخ اسماعیل بلورفروش، مشهدی باقر بقال، شیخ حسن علاقه بند، استاد حسن معمار، سیدحسین بروجردی، شیخ حسین علی، آقا حسین قلی، حاجی عباسعلی، حاجی عبدالوهاب، حاجی علی اکبر پلوپز، استاد غلام رضا یخدانساز، حاجی سید محمد ساعت ساز، حاجی سید محمد باقر، سید محمد تقی هراتی، سید مصطفی سمسار، سید مهدی دلال. (۱)

از زردشتیان: ارباب جمشید.

در این فهرست آنچه میباید نیك دید نامهای وثوق الدوله و مخبرالملك و دیگر اینگونه لقب دارانست. اینان مردان بنامی میبودند و برخی از ایشان از جهان آگاه وخودکسان کاردانی شمرده میشدند. ما میپرسیم: آیا اینان را دل بکشور و توده میسوخت و هوا خواه مشروطه میبودند؟.. اگر چنین است پس چرا در آن کوششها که دو سید و همدستان ایشان در راه رسیدن بمشروطه میکردند اینان همراهی ننمودند ودرآن روزهای سخت کمترین یاوری نشان ندادند؟!. اگر هوادار مشروطه نمیبودند پس چگونه اکنون بدلخواه نمایندگی مجلس را پذیرفتند؟!. پیداست که اینانرا خواستهای دیگری در دل میبوده، و یا جز درپی سودجویی نمیبوده اند.

ازآنسوی نامهای مشهدیباقربقال وحاجی علی اکبرپلوپز دیده‌نیست. از اینگونه‌کسان ناآگاه چه کار برخاستی؟! در این هنگام که رشته کارها ازچنك دربار درآورده شده و بدست توده میافتاد مردان کاردان وآزموده میبایست‌که بجایی‌رسد. همچون ناصر الملك‌نمیگویم‌مشروطه برای ایران زود بود. ایران اگر در زیر فشار خودکامگی ماندی مشروطه برای‌آن همیشه زود بودی. میگویم: جنبش خام میبود. در این‌هنگام پیشوایانی میبایست‌که باگفتن‌ونوشتن معنی درست‌تر مشروطه وراه‌کشور داری،وچگونگی گرفتاریهای ایران‌را بگوشها رسانند، وازمیان‌توده‌مردان شاینده وکاردان پدید آورند، و چنین پیشوایانی نبودند. دو سید که

(۱) این هارا ازحبل المتین وازکتاب «تاریخ مجلس ملی‌ایران» آوردیم وچنانکه دیده میشود چند تن کم است.



پ ۴۸

میرهاشم دوچی

جنبش را پیش آورده بودند این کار از ایشان بر نمی‌آمد، و دیگران که‌کم یا‌بیش میتوانستند،آن اندیشه بلندی‌که بچنین‌کار پاکدلانه برخیزند نمیداشتند، و هر یکی از راه دیگری سود خود میجستند. یکی ازکمی های جنبش ایرانیان این بود وخواهیم دید که رسیدن نمایندگان‌شهرها نیز این کمی را برنداشت، و از میان آنان نیز چنان پیشوایانی برنخاست.

این نمونه خامی ایرانیانست که زمان درازی کوشیده بودند که رشته کارهای کشوررا ازدست سود جویان وهوسبازان دربار بیرون آورند و کنونکه فیروز شده بودند ، همان درباریان با رختهای دیگری پیش می آمدند و اینان بمیان خود راه میدادند و باز رشته را بدست آنان میسپاردند و زیان این را نمیدانستند .

اما گشایش مجلس : روز یکشنبه هنگام پسین همه وزیران و سفیران و کونسولها وبسیاری از اعیانها با رختهای رسمی درکاخ گلستان گرد آمدند . دو سید ودیگرمجتهدان تهران وهمه نمایندگان برگزیده شده نیزبودند. شاه چون درد پا میداشت درصندلی چرخدارش آوردند . گفتاریکه برای گشایش آماده شده بود نظام الملك بنام شاه خواند ،و چون بپایان رسید موزیك نواخته شدو در همان هنگام از میدان‌توپخانه یکصد وده توپ شلیك گردید .آن‌گفتار شاه را در روزنامه‌ها نوشته‌اند وچون دراز است ما در اینجا نمیآوریم .

پس ازشکستن سلام سفیران وکونسولها ودیگران پراکنده شدند و نمایندگان بمدرسه نظام (همان جایگاه مجلس چند گاهه) بازگشتند و پس از کمی گفتگو چون شب فرا رسیده بود پراکنده گردیدند . آنشب درتهران ودیگرشهرها بنام‌گشایش پارلمان ایران چراغانی کردند و در همه جا آگاهی ازاین گشایش پراکنده گردید .

فردا دوشنبه دوباره نمایندگان گردآمده وصنیع الدوله را رییس، و وثوق‌الدوله را نایب رییس یکم ، وامین الضرب را نایب رییس دوم برگزیدند . چون میبایست « نظامنامهٔ داخلی » نوشته شود کسانی از نمایندگان را برای نوشتن آن نامزد گردانیدند . در این میان «قانون اساسی» نیز نوشته میشد . (گویا مشیر الملك و مؤتمن الملك پسران صدر اعظم آن را مینوشتند ، یا بهتر گوییم ترجمه میکردند) .

دو سه نشست در همان مدرسه نظام برپا گردید ، و چون نامه نوشته وازشاه درخواست جایگاهی برای مجلس‌کرده بودند ، با دستور او کاخ بهارستان را که شادروان حاجی میرزا حسین خان سپهسالار در پهلوی مسجد و مدرسه خود ساخته بود ، جایگاه مجلس گرفتند و

نشست هارا درآنجا برپاکردند .

چون نمایندگان نا آزموده ، و آنگاه اندك میبودند ، و در آن کاخ میز و صندلی نمیبود وهمه بروی زمین می نشستند ، و از نبودن سخن‌دیگر ، بگفتگوی نان وگوشت تهران میپرداختند تا چندی مجلس سرد وبیرونق میبود ولی خواهیم دیدکه کم‌کم‌گرم گردید و به‌رونق افزود .

بیرون کردن میر هاشم و امامجمعه از تبریز

به تبریز باز میگردیم : گفتیم مردم آرام نمی گرفتند و سران جنبش کوششهایی مینمودند . در این میان میرهاشم رفتار شگفتی می نمود . این مردکه پیشماز گوشه‌گیری میبوده اکنون بنام آنکه من پیشگام شده و تکانی پدید آورده‌ام بآرزوی سروری افتاده بهمگی چیرگی مینمود . چنانکه گفتیم هنوز از روز های بست نشینی‌این بدرفتاری ازو نمایان‌گردید . زیرا هر زمانیکه می‌آمدگروهی ازسیدها وجوانان‌دوچی‌را با تپانچه ها بکمر ، پیش‌وپس خود میانداخت وچنان راه میرفت‌که توگفتی بیگلربیگی است . صندوق اعانه‌که برای در رفت بست نشینان برپاگردیده بود ، این آنرا گنجینه خود پنداشته براتها مینوشت . در تنهایی‌کونسول را دیده بدیگران ارج نمیگزاشت . پس از بیرون آمدن ازبست بدرفتاری بیشتر گردانیده و خود بتنهایی بدیدن ولیعهد میرفت و با او بگفتگو مینشست .

این کار او مایه بدگمانی شد و بزبانها افتاد که میرهاشم پول از ولیعهد گرفته و باو زبان داده که بیرچیدن دستگاه جنبش‌کوشد . چنین‌گفته میشد : «بولیعهد گفته کسیکه شتررا بالای بام برده هموتواند پایین آورد» . از کوتاه اندیشی جنبش راکه نتیجه کوششهای صدها مردان میبود پدید آوردهٔ خود میشمرد و بخوابانیدن آن امید میبست .

آزادیخواهان سخت رنجیدند ولی بپاس مردم دوچی ، و از ترس تپانچه پیرامونیان میرهاشم سخنی نمی یارستند ، تا روز بیست و سوم مهر (۲۷ شعبان) که نشست انجمن برپاگردیده بود میرزا حسین واعظ رو بنمایندگان بیشه وران گردانیده ، بی آنکه نام میر هاشم را برد

بشمردن بدرفتاریهای او پرداخت ونکوهشها نمود. لکن در آنمیان که وی‌سخن میگفت میرهاشم با دسته خود رسید و بانجمن درآمده‌بنشست، واز گفته های میرزا حسین دریافت که نکوهش ازکارهای او کرده‌میشود، و با میرزا حسین پرخاش نمود، و در این‌میان برادران و کسان او بدرون ریخته میرزا حسین رابسیار زدند. دیگران یا گریخته یا ازترس خاموش ایستادند.

این پیش‌آمد بآزردگی مردم‌افزود. فردا یك دسته ازآزادیخواهان در مسجد گرد آمده و بازار را بنداتیدند، و ملایان و دیگران را بانجا آورده بیرون رفتن میر هاشم را از شهر خواستار گردیدند و پا فشاری نمودند. میر هاشم ایستادگی نیارسته از شهر بیرون گردیدو آهنگ تهران کرد.

این آسیب نخست بود که بجنبش تبریز رسید. زیرا در سایه آن، مردم دوچی‌که در شماره بسیار و درکوشش و تلاش دلیر و پا فشار میبودند، و گام نخست را در راه جنبش آنان برداشته بودند، بیشترشان خود را کنارکشیدند، وکم‌کم بدشمنی برخاستند، و خواهیم دیدکه از این دو تیرگی چه زیانها برخاست.

در این میان «نظامنامه انتخابات» ودستور آن ازتهران رسیده بود. چنانکه دستور «نظامنامه» بود شش تن‌را برای «نظارت» برگزیدندکه در حیاط انجمن جاگیرند وکار برگزیدن را روان‌گردانند. محمد علیمیرزا نیز از سوی خود اجلال الملك را برگماشت، و چون رمضان فرا رسیده بود و روز ها کار کردن سخت بودی چنین نهادند شب ها انجمن را باز کنند. در این روزها روز نامه ای بنام «انجمن» بر پا گردید که شماره یکم آن روز شنبه بیست و هفتم مهر (یکم رمضان) بیرون آمد.

در همان هنگام باز داستانی پیش آمد و آن بیرون‌کردن حاجی میرزا کریم امامجمعه از شهر بود. این مرد را گفتیم پیش ازمشروطه دستگاه فرمان‌روایی میداشت. هرزمان‌که بیرون آمدی صد تن‌کمابیش سید وطلبه و نوکر از پیش وپس استر او راه رفتندی. گفته اش در



پ ۴۹

حاجی مهدی آقا کوزه‌کنانی

همه جا پیش‌رفتی. خانه اش بست بودی که هرکه بناهیدی ایمن‌گردیدی میتوان گفت پس از محمد علیمیرزا بزرگترین فرمان‌روایی در تبریز

او را میبود. داستان دیه داری و انبار داری اورا نوشته ایم.

چنین کسی چگونه برتافتی که گردن بقانون گزارد و با دیگران یکسان باشد ؟!. چگونه برتافتی که مردم بیدار گردند و بکارهای زندگی پرداخته و پروای او و دستگاهش ننمایند ؟! روز های نخست که بمسجد صمصامخان آمد از ناچاری بود. آن روز معنی درست پیش آمد و نتیجه آن را نمیدانست. ولی سپس که دانست کار خودرا سخت میدید، و بجای آنکه به نیکیهایی برخیزد وجا برای خود میان توده بازنماید، باین اندیشه افتاد که با دادن پولی سخنگویان (واعظان) را بفریبد و بسوی خود کشد، وسیصد تومان پول بمیرزا جواد ناطق (ناصح زاده) داد که رسدی خود بردارد و رسدی بدیگران دهد.

ناطق پول را بصندوق انجمن داد وپرده ازروی کار امامجمعه برداشته شد، و شب یکشنبه بیست وهشتم مهر (۲ رمضان) آزادیخواهان در حیاط انجمن گرد آمدند، و داستان را عنوان کرده و جوش و خروش نمودند، و بدیهای امامجمعه را یاد کرده بیرون کردن او را از شهر خواستار شدند، و چنین گفتند، اگر بیرون نرود فردا ما خود او را بیرون خواهیم کرد. سران انجمن، با دست اجلال الملك، چگونگی را بولیعهد گفتند، و ولیعهد دستور فرستاد که امامجمعه فردا در شهر نماند و بیرون رود.

فردا امامجمعه بر منبر رفت و خواستش این بود که با گفتن سخنانی مردم را از سهش باز نشاند که به ماندنش در شهر خرسندی دهند. ولی نتیجه از این کار بدست نیامد و او ناگزیر شده از شهر بیرون رفت.

ولی چون در باغ وزیر در نزدیکی شهر می نشست و چنین گفته میشد کسانی بنزد او رفت و آمد می دارند و بزبان آزادی گفتگو می کنند، وازاینسوی درشهر پسرش حاجی بیوك آقا جانشین پدرگردیده وبا پیرامونیان انبوه وشکوه بسیار بمسجد میآمد، روز شنبه چهاردهم آبان بار دیگر آزادیخواهان بشوریدند و بازارهارا بستند و هیاهو برپا کردند، انجمن باز چگونگی را بولیعهد باز نمود، و ولیعهد فراشباشی

خود نیرالسلطان را فرستاد که برود و امامجمعه را ازپیرامون شهر دور گرداند. نیز دستور داد که پسر او بمسجد نیاید.

امام جمعه بقزلجه میدان که در چهار فرسخی تبریز و بسر راه تهرانست رفت، و در آنجا که دیه خود او می بود نشیمن گرفت. از اینسوی کسانی از مردم رفتند و میرزا غفار آقا را که دارنده پیشین مسجد بوده وامام جمعه با زور از دستش درآورده بوده بمسجدآوردند که نماز بگزارد.

نخستین نبرد با محمد علیمیرزا

کار برگزیدن نمایندگان پیش میرفت. هرگروهی (طبقه) بنوبت خود نمایندگان خودرا برمیگزیدند. از آنسوی چون رمضان درمیان و مسجدها برپا میبود، و اعظان مشروطه فرصت بدست آورده در منبر ها سخن از مشروطه و کشور میراندند. شب سیزدهم آبان (۱۷ رمضان) بار دیگر شور و خروش برخاست.

از روزیکه تلگراف از شاه رسیده ومشروطه آشکار شده بود محمد علیمیرزا همراهی نشان میداد، و چنانکه نوشتیم هر درخواستی که انجمن میکرد می‌پذیرفت، ولی این نشان پاکدلی او نمی بود وهمیشه پی فرصت میگشت که بجلوگیری کوشد. این بود چون کار برگزیدن نمایندگان بپایان رسید پیام فرستاد که دیگر انجمن را برچینند. زیرا انجمن «نظارت» کارش‌را انجام داده، و انجمن دیگر که آزادیخواهان خود پدید آورده بودند بنیادی از قانون نمیداشت.

از این پیام انجمن نشینان که بیشترشان از ملایان و بازرگانان می‌بودند بیم کرده و فرمان برداری نمودند، و انجمن را رها کردند. ولی آزادیخواهان، یا بهتر گویم: مجاهدان خرسندی ندادند، وچون آنشب انجمن نشینان و دیگران درخانه حاجی میرزا حسن مجتهد، برای افطار میهمان میبودند، اینان آهنگ آنجا کردند، وبهنگامیکه نیرالسلطان فراشباشی ولیعهد نیزمیبود رسیده و با مجتهد ودیگران بگفتگو پرداخته از رها کردن انجمن بازخواست نمودند، و داستان پیام را پرسیدند. مجتهد پاسخ داد: چنین پیامی رسیده و راست هم هست. تا رسیدن قانون

اساسی نباید انجمنی باشد.

اینان گفتند: ما نخواهیم گزاشت انجمن بسته شود. ما چیزی را که گرفته ایم از دست نخواهیم داد. از اینگونه سخنانی گفتند. بخواهش مجتهد نیر السلطان با تلفون با محمد علیمیرزا گفتگو کرد. محمد علیمیرزا باز همان سخن راگفت. مجاهدان همینکه این را شنیدند بیکبار شور و خروش نمودند. چون دسته انبوهی در حیاط می بودند یکی در بلندی ایستاده چنین‌گفت: مردم اینان میخواهند انجمن راببندند که پس ازبسته شدن آن ناچارواعظان خاموش گردند و کم‌کم‌خونهای ماسرد شود، وآنگاه بازچیره‌گردیده وبیارند بسرهای ما آنچه‌میخواهند. ولی «آنسبو بشکست و آن پیمانه ریخت». تا یکتن از ما زنده است ازآزادی دست نخواهیم برداشت، و اگر تهرانیان هم رهاکنند ما خود بتنهایی در نگهداری این دستگاه خواهیم کوشید.

باین گفته ها باشندگان با «زنده باد مشروطه خواهان»، و «زنده باد آزادی طلبان»، و با شور و فریاد پاسخ دادند. هیاهویی که تا آن روز در تبریز مانندش دیده نشده بود برخاست و سخنانیکه تا آن‌روز در ایران‌گفته نشده بود به زبانها آمد. آشکاره باز نمودند که اگر بجنگ وخون ریزی هم برسد از ایستادگی نخواهندبرگشت.

دیر گاهی این نمایش درمیان میبود. نیر السلطان دوباره بامحمد علیمیرزا با تلفون گفتگوکرد، وچگونگی داستان را بدانسان که دیده بود باو باز نمود. پاسخ داده بود: «ما خواستیم تا آمدن قانون‌اساسی انجمن نباشد. کنون که نمی پذیرند چنانکه میخواهند رفتار کنند».

از این پاسخ مردم شور وخروش کم‌کردند، و از آنسوی با پیشنهاد نیر السلطان محمد علیمیرزا دستخطی نوشت که انجمن همچنان برپا باشد و یکتن نیز از سوی او برای بکار بستن دستور های انجمن باشد. نیر السلطان خود دستخط را برداشته آورد. مردم گفتند: میباید همین شبانه آقایان رابانجمن ببریم، و در زمان فانوسها را روشن‌کرده و مجتهد و دیگران را پیش انداخته، با شور و خروش شادی بانجمن آمدند و بنام نیروزی خوانهای شیرینی از بازار آورده آن گروه انبوه



پ ۵۰
حاجی رسول آقا صدقیانی

که بیش از هزار تن میبودند همه را شیرین‌کام گردانیدند. دستخط را اینجا می‌آوریم:

انجمن ملی تبریز کمافی‌السابق بر قرار بوده و یك نفر مأمور بتصدیق اجزاء انجمن از جانب حضرت اقدس معین و در انجمن حاضر خواهد شد که اعضاء انجمن در امورات جزئی و کلی ملت هر چه حکم نموده اند بموقع اجراء گذارد و کارگذاران حضرت والا در اجراء تمام احکامات انجمن ملی تقویت خواهند نمود. هفدهم رمضان المبارك ۱۳۲۴

این نخستین نبرد محمد علیمیرزا و آزادیخواهان تبریز بود. چنانکه گفتیم کربلایی علی مسیو وحاجی رسول صدقیانی وحاجی علی

دوافروش بهمدستی نه تن دیگر انجمن نهانی بنام «مرکز غیبی» پدید آورده بودند، و خود رشته کارها دردست آنان می‌بود. دربیرون حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگر ملایان و برخی بازرگانان در انجمن نشسته و سر رشته دار شمرده میشدند. ولی آنان را آن شایندگی نمی بود و درنهان رشته جنبش‌را آن انجمن نهانی میداشت وداستان بیرون کردن میر هاشم و امامجمعه و جلوگیری‌ازبسته شدن انجمن همگی از ایشان‌میبود. آنان نیك میدانستند که خود کامگی از میان نرفته و تنها نام مشروطه نتیجه ای را در بر نخواهد داشت و باید نیرو بسیجید و برای نبردآماده گردید. نیك میدانستند که اگر مردم را بخود رها کنند کم‌کم‌سست گردیده و از جوش فرو خواهند نشست و این بود هر زمان بهانه دیگری پیش آورده آنان را بتکان وا می داشتند وبا خود کامگی نبرد را رها نمیکردند.

درتاریخ مشروطه برخی‌داستانهای ارجداری هست و کسانی‌شایندگی و کاردانی نیکی از خود نشان داده اند. یکی از آنها داستان‌همدستی دو سید و پدید آوردن جنبش تهرانست که مانوشتیم و از هر باره در خور ستایش است. دیگری همدستی این سه تن نامبرده و همراهان ایشانست‌که جنبش تبریز را با هوش وکاردانی بسیار پیش بردند ودسته مجاهدان را پدید آوردند. کارهای اینان نیز همه ارجدار و در خور ستایش میباشد.

این ایستادگی ایشان در برابر محمد علیمیرزا و نگهداری از انجمن نتیجه‌آن‌را دادکه رشته کارهای‌همه آذربایجان بدست آزادیخواهان افتاد و محمد علیمیرزا سپر انداخت، و ناگزیر شد بکار شکنی های نهانی پردازد.

روز نامه های قفقاز پیش آمد های آذربایجان را می پاییدند و هرچه رخ میداد بگفتگو میگزاردند، و بسیاری از آنها، که یکی‌هم روزنامه «ارشاد» میبود جنبش ایران را یك چیز سرسری پنداشته و ارجی بآن نمی نهادند وگاهی سخنان سردی می‌نوشتند. ولی این پیش آمد اندیشه آنهارا دیگرکرد و همان روزنامه ارشاد داستان را عنوان

کرده ستایش ها نوشت.

بانك ملی

در این میان در تهران دارالشوری نیز یك کار بزرگی برخاست وبارج و جایگاه خود در پیش خویش و بیگانه افزود. چگونگی آنکه دولت، برای بار سوم، آهنگ وام گرفتن میداشته و در این باره با دولت روس و انگلیس بگفتگو پرداخته وچیزهایی نهاده بوده اند، و روز شنبه هجدهم آبان، حاجی مخبرالسلطنه ازسوی مشیرالدوله صدراعظم بمجلس آمد و آن رابمجلس آورد. هنوز بیشتر نمایندگان بتهران نیامده وقانونی برای‌کشورگزارده نشده دولت ازمجلس همداستانی باچنان کاررا میخواست. توگفتیی آن کوششها شده و دارالشوری برپا گردیده بود برای اینکه کارهای‌ریشه برانداز درباریان رویه قانونی بخود گیرد. دو وام پیشین را گرفته و خورده و کنون چشم براه وام دیگری می ایستادند که با همداستانی دارالشوری بکنند و باز بخورند.

مخبر السلطنه نامه ای ازصدراعظم بیرون آورد که باو مینویسد: شما بمجلس شوری بروید و از سوی دولت پیام برید که دولت بیست کرور تومان، در درون کشور وبیرون آن، وامدار است‌که می‌باید بپردازد برای پرداختن آنها با دو دولت گفتگوکرده و آنها برای دادن وامی بهمان اندازه آماده گردیده اند و دستور بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی رسیده. ولی باید نمایندگان رأی دهند و شما رأی آنان را گرفته بیاورید.

سپس نسخه پیمانی را که با دودولت نهاده شده بود بیرون‌آورد و برای نمایندگان خواند: دو دولت بیست کرور تومان بدولت ایران، با سود صدی هفت، وام میدادند بشرطهایی:

نخست آنکه دولت ایران جا هایی را که این پول بکار خواهد رفت بدو دولت بنماید.

دوم آنکه دولت روس ازاین وام طلب پیشین خودراکم نکند.

سوم آنکه شرطها همان شرطهای دو وام پیشین باشد.

چهارم آنکه چهارکرور ازاین‌پول را تا رسیدن نوروز بپردازند

پنجم آنکه گرو این‌وام نزد روس گمرکهای شمال و نزدانگلیس تلگرافخانه و پستخانه باشد.

ششم آنکه باز مانده وام هنگامی داده شود که دولت ایران از چند ماه پیش خواستن آن را بدو دولت آگاهی دهد.

مخبرالسلطنه میگفت: ازچند ماه باز ماهانه سفیران و کونسولهای ایران در شهر های بیگانه، و ماهانه سپاهیان و سرکردگان و کارکنان اداره ها در خود کشور پرداخته نشده و بدربار نیز پولی برای‌دررفت داده نگردیده. برای پرداختن اینها چهار کرور را دربایست میداریم که اگر بزودی نرسد کار ها همه خواهد خوابید.

ازاین پیشنهاد همهمه بمجلس افتاد ونمایندگان بدو دسته شدند. یکدسته همداستانی نمودند و دسته دیگرکه همداستان نمی بودند خاموش ایستادند. عنوان تهیدستی دولت واینکه اگر پول نرسد همه اداره ها خواهد خوابید زبانها را می بست. در این میان حاجی معین التجار کاردانی بسیار نیکی از خود نشان داد، و آن اینکه پیشنهاد دولت را نپذیرفت، و نسخه پیمان نامه را بدست گرفته یکایك بند های آن را خواند وزیان های آنها را بازنمود، و سپس دلیرانه چنین گفت: «باور من اینست که این بیست کرور بدهی‌که دولت میگوید راست نیست. زیرا شاهزاده اتابك (عین الدوله) همیشه خودستایی نمودی که درآمد و دررفت دولت را باندازهٔ هم گردانیده ام و ششصد هزار تومان‌هم فزونی میداریم که در نزد تومانیانس است. ما او را تا این اندازه دروغگو و یاوه سرا نشناخته ایم. دولت رویهٔ درآمد و دررفت سه سال باز پسین را بمجلس فرستد تا رسیدگی‌کنیم. اگر براستی دولت بدهکار است بگردن توده خواهد بود که آن را راه بیندازد. ولی نه از راه وام گرفتن از روس و انگلیس، و آن هم با این شرط های سنگین، که برای چهار کرور پول کشور را بدست آنان سپاریم. و آنگاه باشد که ما در رسیدگی برویهٔ درآمد و دررفت، جایی پیدا کنیم که این چهار کرور ازآن بدست آید و دیگر نیازی بوام‌گرفتن از خودی یا ازبیگانه پیدا نکنیم. کنون ماکورکورانه نخواهیم توانست



۵۱

صنیع‌الدوله رییس مجلس

دربارهٔ گرفتن یا نگرفتن وام رأی دهیم».

سپس بیاد وامهای پیشین پرداخته از دولت خواستار گردید که پیمان نامه های آنها را بمجلس فرستد تا توده از چگونگی آنها نیز آگاه گردد، ویکرشته سخنانی هم دربارهٔ آنها گفت‌که همگی‌آگاهی اورا از کارهای دولت میرسانید.

از این گفته های پرمغز و دلیرانه او حال مجلس دیگر شد، و نمایندگانی که با پیشنهاد همداستان نمی بودند دلیری پیدا کردند و همگی بیك زبان از وام گرفتن ناخرسندی نمودند، و باردیگر همهمه

درمجلس پدید آمد. کسانی که از پیش همداستانی نموده بودند شرمسار گردیده خاموش ماندند. مخبر السلطنه چون چگونگی را دید رفت تا بدولت آگاهی دهد.

ولی فردا دوباره بمجلس آمد وچنین آغاز سخن کرد: «رویه در آمد و در رفت سه ساله را که میخواهید دولت را ایستادگی از آن نمی‌باشد. ولی ازاین کار چاره زودی بدربایست های دولت نشود. کنون را ما دو کرورتومان میخواهیم که اگر نرسد اداره ها خواهد خوابید. شما یا باین اندازه وام خرسندی دهید، و یا خودتان از جای دیگر برای ما راه اندازید، و باید تا سه روز این کار انجام گیرد».

نمایندگان از این سخن او سخت برآشفتند، و چون دلیر شده بودند آواز ها بهم انداخته پاسخ دادند: «توده نتواند خانه ولانهٔ خود را نزد بیگانگان گرو گزارد، چرا که امیر بهادر جنگ و فلان وزیر و فلان دبیر پول میخواهد...»، از اینگونه تندیها بسیار کردند.

حاجی معین باز بسخن درآمد و این بار چنین گفت: «دولت از توده است وتوده از دولت میباشد. میان این دو جدایی نیست. اکنون که دولت تا بده کرور پایین آمده پیداست که بسیار بی پولست، وما میباید بآن دستگیری کنیم. ولی با این شتاب که مینمایند هیچ کاری نتواند بود. درسه روز ما اگر ازروس وانگلیس هم خواهیم، نخواهیم توانست پول گرفت».

مخبرالسلطنه گفت: «این دو کرور در بانکها آماده است و تنها همداستانی شما را میخواهند که بپردازند.»

حاجی معین گفت: «اگر این اندازه را بی گرو میدهند بگیرید، ولی باید دررفت آن با آگاهی از مجلس باشد».

مخبر السلطنه گفت: «بی گرو نمیدهند ومیباید همان پیمان نامه را دیگرگردانید و این اندازه را از روی همان گرفت».

حاجی معین گفت: «بدینسان وام گرفتن، اگرچه یك صدهزار تومان باشد، خوب نیست. دولت یا این اندازه را بیگرو بگیرد وخود صدر اعظم بپایندد، و یا دولت پرك دهد ما بازرگانان بنام خود گیریم

و بدولت پردازیم».

مخبر السلطنه گفت: «چون اینگونه وام دادن بسود سیاست ایشان نیست نخواهند داد و شما ناگزیر خواهید بود همان شرط ها را بپذیرید».

بدینسان گفتگو بدرازی انجامید. مخبر السلطنه هرچه پا فشرد که پیشنهاد را بپذیراند نمایندگان، بویژه بازرگانان، نپذیرفتند، وسرانجام چنین نهاده شد که اگر دولت پرك دهد، ایشان خود بانکی برپانمایند، واز سرمایه آن، دو کرور تومان بدولت وام دهند.

روز پنجشنبه بیست وسوم آبان (۲۷ رمضان) چون دانسته شد دولت پرك داده نمایندگان بگفتگوی «بانك‌ملی» پرداختند. بازرگانان که پیشروان ایشان حاجی معین التجار وحاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل و ارباب جمشید میبودند بگردن گرفتند که آن را بنیاد گزارند. داستان «بانک ملی» که سالها یکی از آرزوهای ایرانیان شمرده‌شدی از اینجا پیش آمد.

نمونه سهشهای ایرانیان

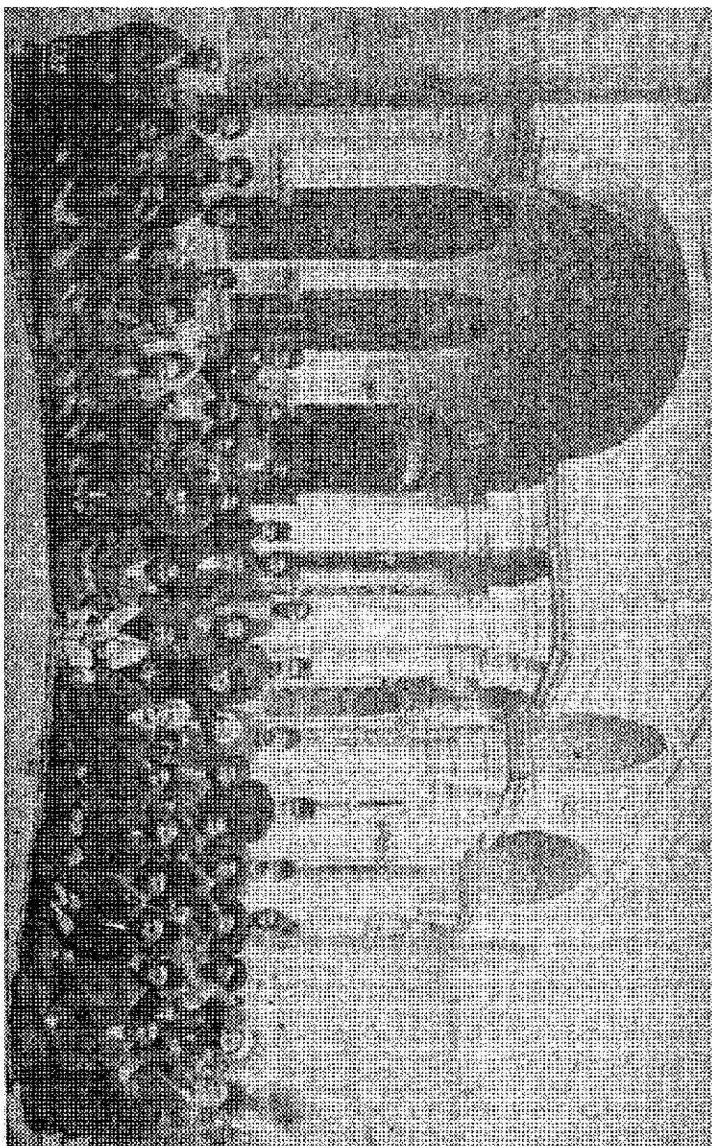
این پیش آمد در آغاز کار مجلس دو نتیجهٔ نیکی در پی داشت: یکی آنکه مجلس ارج بیشتر پیدا کرد. زیرا درباریان و بیگانگان چنین می پنداشتند که ایرانیان چون تازه بتکان آمده اند و آگاهی بسیاری نمیدارند، تنها بآن بس خواهند کرد که در درون کشور قانونی باشد وداستان خودکامگی درمیان نباشد، ومجلس‌را بچشم همان «عدالتخانه» دیده چنین میدانستند که هر چه دولت پیشنهاد کند کور وار خواهند پذیرفت. رویهمرفته گمان اندیشه های سیاسی بایرانیان نمی بردند. این ایستادگی‌نمایندگان و آن‌گفته های پرمغز حاجی معین‌التجار نادرستی پندار و گمان ایشان را نشان داد و بارزش مجلس افزود. آوازهٔ این ایستادگی تا بروزنامه های اروپا رسید. پس از آن گفتگو ها دولت نومید نشده و باز در آرزوی وام از روس و انگلیس میبود، و چند روز پس از آن ناصر الملك وزیر مالیه بمجلس آمد و بار دیگر آن گفتگو رابمیان آورد و از نیازمندی وتهیدستی دولت سخن راند. ولی

مجلس استوار ایستاد و حاجی معین گفت : مادر پی بر پا کردن بانکی هستیم . شما نیز در نوشتن نظامنامه و شرطهای آن بما راه نمایید . ناصر الملك گفت : تا پنجسال دیگر این کار شما سامان نخواهد گرفت « فعلا مریض ما گنه‌گنه لازم دارد تا رفع تب بشود . بعد از قطع تب بتقویت مزاج باید پرداخت » . آقای وزیر اروپادیده بسیار شتاب میداشت که کشور را گرو گزارد وچند کرور پولی گیرد و کیسه های درباریان بیدرد و بدخواه را پرگرداند ، و با گنه‌گنهٔ پول تبهای آز و هوس آنان را فرو نشاند ، و در برابر چنان مردانگی که یك مشت بازرگانان مینمودند ، بجای آنکه آفرین خواند و دلگرمی بآنان دهد ، با ریشخند بنومید گردانیدن ایشان میکوشید .

حاجی معین گفت : « آیا دولت میتواند بچهار صد هزار تومان تا یك کرور بس کند که ما آنرا پرداخته وباندیشه باز مانده باشیم ؟؟..» ناصرالملك پاسخ داد : « شما خودتان ببینید ، با این آلودگیها میتوان بیك کرور بس کرد ؟ ! . . »

راستی آن بود که دولتیان با دستهای دیگری می‌جنبیدند وخواستشان بیش از همه گرفته شدن آن وام میبود . اینست با پیشنهاد های همراهانه نمایندگان همداستانی نمینمودند . حاجی معین دوباره یاد آوری کرد که دولت پیمان نامه های وام های پیشین را بمجلس فرستد . نیز ریز در رفتهای وامی‌راکه خواسته میشد نشان دهد . ناصرالملك نومیدانه بیرون رفت، وچون بازرگانان بکار بانك پرداخته بودند وفیروزانه پیش میرفتند و بهانه ای برای دربار باز نمانده بود ، دیگرگفتگوی آن وام گرفتن را بمیان نیاوردند .

نتیجه دیگر اینکه مردم میدان یافته اندازه سهشهای خودرا بهمه نشان‌دادند . زیرا ازروزیکه گفتگو بمیان آمد ، انبوه مردم از توانگران وکمچیزان خشنودیها نمودند و همراهی نشان دادند . سپس چون‌بازرگانان زمینه آن را آماده گردانیدند، بدینسان که سرمایه آن را سی کرور تومان گرفتند که هر کسی از پنج تومان تا پنجاه هزار تومان سهم تواند داشت ، و نظامنامه آنرا نوشته برای دستینه شاه فرستادند ، و



چند حجرهٔ بازرگانی را برای گرفتن پول از مردم شناسانیدند ـ مردم رو بآنجا ها آوردند و پول پرداختن آغاز کردند . توانگران که پولهایی میپرداختند بجای خود ، کمچیزان از همبازی باز نمی‌ایستادند . طلبه ها نشست برپا کرده وپول از میان خود گرد آورده و میفرستادند و گفته میشد کسانی کتابهای خود را فروخته و پول بسیجیده اند . شاگردان دبستانها همین کار را میکردند . زنان گفتگو از فروش گوشواره و گردن‌بند بمیان میآوردند . روزی درپای منبر سید جمال واعظ درمسجد

پیکره ٥٢ نشان میدهد نمایندگان تهران را در مجلس یکم . نامهای آنان بدینسانست . شانزده تن که درجلو، روی زمین نشسته اند (از سمت راست بچپ) : ۱) میرزا محمود کتابفروش ۲) حاجی میرزا احمد زرگر باشی ۳) حاجی محمد تقی بنکدار ٤) ارباب جمشید ٥) حاجی شیخ‌اسماعیل بلور فروش ٦) حاجی‌سید محمد ساعتساز ۷) حاجی معین‌التجار ۸) اسدالله میرزا ۹) حاجی محمد باقر صابونی ۱۰) استاد غلامرضا یخدانساز ۱۱) حاجی علی اکبر پلویز ۱۲) حاجی عبدالوهاب کلاهدوز ۱۳) میرزا حسینقلی سیگاری ۱٤) شیخ حسینعلی ۱٥) شیخ حسین ۱٦) مشهدی باقر بقال .

بیست تن که روی صندلی نشسته اند : ۱) حاجی محمد ابراهیم وارث ۲) حاجی محمد علی شالفروش ۳) حاجی سید محمد صراف ٤) حاجی سید ابراهیم ٥) مرتضوی ٦) حاجی امین‌الضرب ۷) حاجی محمد اسمعیل ۸) میرزا طاهر ۹) وثوق الدوله ۱۰) آقا میرزا محسن ۱۱) صنیع الدوله ۱۲) سید محمدتقی هراتی ۱۳)حاجی سید محمد باقر۱٤) حاجی سید آقا تیر فروش ۱٥) یحیی میرزا ۱٦) عظیم الملك ۱۷) سیدحسین بروجردی ۱۸) سید مهدی ۱۹) سید مصطفی ۲۰) فتحیه(؟).

یازده تن که پشت‌سر ایستاده‌اند: ۱) حاجی میرزا ابراهیم خان خیاط ۲) مخبرالملك ۳) ملا حسن وارث ٤) دکتر سید ولی الله خان ٥) صدیق حضرت ٦) حاجی محمد تقی شاهرودی ۷) سید الحکماء ۸) حسنعلی خان ۹) حاجی عباسعلی نسانوا ۱۰) استاد حسن معمار ۱۱) محقق‌الدوله .

میرزا موسی زنی بپا خاسته چنین گفت : « دولت ایران چرا از خارجه قرض میکند . مگر ما مرده ایم ؟ ! من یك زن رخت شوری هستم به سهم خود یك‌تومان میدهم. دیگر زنهانیز حاضرند» . ازاینگونه نمایشها بسیار رو میداد .

ملایان که بچنین کارها کمتر درآمدندی آنان هم همراهی مینمودند . حاجی شیخ فضل الله دویست تومان بگردن گرفت . حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه که چنانکه گفتیم بدشمنی با مشروطه شناخته گردیده ومیان مردم بد نام شده بود فرصت یافته بمجلس نامه ای‌نوشت و همراهی با توده نموده پنجهزار تومان بگردن گرفت .

راستی را مردم تکان خورده و دلها پر از سهش گردیده بود، و انبوه مردم با امید و آرزوی سرشاری بکار برخاسته میخواستند نیك شوند ، و بپیشرفت و نیرومندی کشور کوشند ، و درسایهٔ این جنبش و تکان همگانی خودخواهیها و هوسها در دلهای کسانی ناتوان گردیده وایشان نیز خواه و ناخواه بهمراهی میگراییدند. جز ازدرباریان کهن‌کار تیره درون که همچنان می ایستادند دیگران همگی تکان خورده بودند .

اینها در تهران بود . برای همبازی شهرهای دیگر ، بازرگانان بنیادگزار بتلگرافخانه رفتند و بازرگانان آنها را بتلگرافخانه خواستند ، و با هر دسته ای جداگانه گفتگو کردند و از همگی نوید همراهی شنیدند. تبریزیان درباره بانك همراهی نشان داده ولی درباره وام دادن بدولت بپاسخ سنجیده دیگری برخاستند که خواهیم آورد . گذشته از شهرهای خود ایران، از قفقاز وهندوستان و استانبول ، ایرانیان‌همراهی نشان دادند . تا چندی در همه جا این گفتگو ها وکوششها میرفت و ما نتیجه را خواهیم آورد .

در این هنگام در مجلس گفتگوی « نظامنامهٔ اساسی » (قانون اساسی) نیز در میان میبود . نسخه ای را که آماده گردانیده و برای دستینهٔ شاه فرستاده بودند باز گردانیدن آن را خواستار می‌شدند، و چون درباریان ناخوشی شاه را بهانه کرده و آنرا نگه داشته و باز نمی فرستادند، مجلس ناگزیرمیشد پیاپی یادآوری کند. نمایندگان شهرها

یکی یکی میرسیدند.

پس از داده شدن مشروطه در تهران روز نامه ای (جز ازآنها که ازپیش میبود) برپا نشده بود، تا امتیاز روزنامه ای بنام «مجلس» به آقا میرزا محسن (برادر صدر العلماء) داده شدکه براهبری(مدیری) میرزا محمد صادق طباطبایی (پسر شادروان طباطبایی) و نویسندگی ادیب الممالك فراهانی از ماه آذر آغازیده شد و شماره یکم آن روز یکشنبه سوم آذر (هشتم شوال) بیرون آمد. این روز نامه چنانکه از نامش پیدا بود بیش از همه گفتگو های مجلس را مینوشت. تا آنجا که ما میدانیم پس از روز نامه « انجمن » تبریز، دومین روزنامه زمان آزادی است.

پاسخ سنجیده تبریز درباره بانك‌ملی

در تبریز آزادیخواهان فیروزانه میکوشیدند. در بیرون انجمن (یاچنانکه خود می نامیدند مجلس ملی)، و در نهان مرکز غیبی کار ها را پیش میبرد. چون دست محمد علیمیرزا و پیرامونیان او را برتافته بودند انجمن، هم بجای عدلیه نشسته و بداد خواهیهایی، که از خود تبریز یا از شهر های دیگر میرسید گوش میداد، وهم بجای حکمران نشسته بایمنی شهر وسامان آن میکوشید. مرکز غیبی‌که بیشتر درخانه شادروان علی مسیو برپا شدی با دو چشم باز کارهای محمد علیمیرزا و پیرامونیان او را می پایید و براه بردن دسته مجاهدان که تازه پدید می آمدند میپرداخت.

چون ماه رمضان بپایان رسید و مسجد ها برچیده شد اینان دیدند می باید رشته گفتگو ازمشروطه و سود های آن بریده نشود و چنین نهادند که روز های آدینه همه بازار ها بسته شود و سه تن از واعظان‌که شادروان شیخ سلیم و میرزا جواد ناطق و میرزاحسین می بودند، در سه مسجد بمنبر روند. این کار بسیار سودمند افتاد و در نتیجه این بودکه در تبریز داستان تفنگ گرفتن ومشق کردن‌پیش رفت، چنانکه خواهیم دید.

محمد علیمیرزا از ایستادگی و نبرد آشکار نومید گردیده در



پ ۵۳

وثوق‌الدوله نایب رئیس یکم مجلس

نهان بکار شکنی‌هایی میپرداخت وکسانی از پیرامونیانش‌که سید محمد یزدی ومفاخرالملك ومفاخر الدوله و دیگران میبودند آسوده نمی‌نشستند، و در سایه بدخواهیهای اینان بود که درپیرامونهای شهر ناایمنی پیدا شده وکسی‌بجلوگیری برنمیخاست. حاجی مشیر دفترکه می‌بایست دستور

های انجمن را بکار بندد بی‌پروایی نشان میداد. مرکز غیبی بازفرصت یافته بکار برخاست. بدینسان که روز یك شنبه سوم آذر (۸ شوال) یك دسته از مجاهدان بانجمن رفته از نابسامانی کار ها و از ناایمنی پیرامونهای شهر و بی پروایی حکمرانان گله و ناخشنودی نمودند، و فردا همگی بازار ها را بسته در انجمن و پیرامونهای آن گرد آمدند. کسانی رفته وعلما و دیگران را بانجمن آوردند، وگله های خود را گفته و چاره خواستند، و چنین گفتند: اگر چاره نکنید ما بازارها را نخواهیم گشود و از اینجا بیرون نخواهیم رفت. از هر سو آوازهای شور وخروش شنیده میشد. مجتهد باتلفون ازولیعهد خواهش فرستاده‌ای کرد که بیاید و درخواستهای مردم را بشنود و رفته باو باز گوید. ولیعهد نیرالسلطان را فرستاد. ولی اوچون آمد وسخنان مردم را شنید و رفت و دوباره آمد پاسخ درستی نیاورد. ولیعهد بی پروایی نموده وچنین گفته بود: «اهالی خاطر جمع شده متفرق شوند».

مردم از این پاسخ برآشفتند و باز هیاهو برپا کردند و سخنان تندی گفتند. شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین هریکی جداگانه بمردم سخن راندند و آنان را خاموش گردانیدند، وپس از گفتگو چنین نهادند که خودعلماء بباغ نزد محمد علیمیرزا روند و با اوچگونگی را بمیان نهند، وچون علما رفتند و گله های مردم‌را باز نمودند محمد علیمیرزا باز سپر انداخته وگردن بدرخواستها گزاشت و بانوید هایی علما را باز گردانید. مردم نیز رام گردیده از فردا بازار ها را باز کردند.

در پی این پیش آمد بود که از تهران حاجی مهدی آقا و دیگر بازرگانان را بتلگرافخانه خواسته و گفتگوی بانك ملی را بمیان آوردند. اینان پاسخ دادند که نشستی برپا کرده و بسگالش پرداخته نتیجه را آگاهی خواهند داد، و این بود روز آدینه هشتم آذر (۱۳ شوال) در خانه حاجی مهدی آقا با بودن مجتهد و ثقة الاسلام و میرزا صادق آقا و حاجی میرزا محسن و حاجی سیدالمحققین و دسته ای از بازرگانان و دیگران، نشستی برپا نمودند وزمینه را بگفتگو گزاردند،

و پس از سخنانی چنین نهادند که با بنیاد گزاردن بانك ملی همراهی نمایند و در اینجا هم پولهایی گرد آورند، ولی با دادن وام بدولت که بیشتر آن بکیسه بدخواهان توده خواستی رفت همداستان نباشند، ودر این باره دوتلگراف، یکی با دستینه علما، ودیگری بادستینه بازرگانان بتهران فرستادند. ما تلگراف بازرگانان را دراینجا میآوریم:

حضور محترم آقایان اعضاء مجلس مقدس شورای ملی و عموم آقایان تجار محترم دام اجلالهم در خصوص استقراض و تأسیس بانك ملی قرار بود مذاکره عمومی شده جواب داده شود اینست که عرض میشود روز جمعه سیزدهم ماه در محضر علماء اعلام و حجج‌اسلام و جمعی از رجال دولت و تجار این مسئله طرح‌شده مذاکره شد تمامی طبقات محترمه باکمال طیب خاطر درتأسیس این بانك ملی‌که اسباب استخلاص دولت وملت است حاضرند ولی آنچه دراین باب میخواهند تأمینات است میفرمایند از قرار مذکور بودجه مملکت فوق الغایة جاخالی‌دارد اولا باید بودجه مملکت اصلاح شود تادرآتیه حاجتی باستقراض جدید نشود وتا قانون اساسی باستحضار وکلاء اطراف محکم و بودجه اصلاح نشود امکان تأسیس بانك نخواهد بود.

خواهید فرمود که قانون اساسی اول سال نو بموقع اجرا گذاشته‌خواهد شد و دولت فعلا محتاج پنج‌کرور است وتااول سال جدید این وجه را اشد احتیاج هست جواب میفرمایند که امناء دولت بحمدالله متمول ترین اهالی ایران هستند و جمعی از ایشان را مخصوصاً ممکن استکه در ازاء ثروت فوق العاده که ازسایهٔ دولت ازممر های مخصوص تحصیل کرده‌اند پنج کرور سهل است اضعاف آنرا مجاناً تقدیم نمایند تاچه رسد بعنوان قرض اما استقراض ازخارجه را بهیچ وجه تصویب نمی‌نمایند و رضایت ندارند.

رفتن محمد علی میرزا بتهران

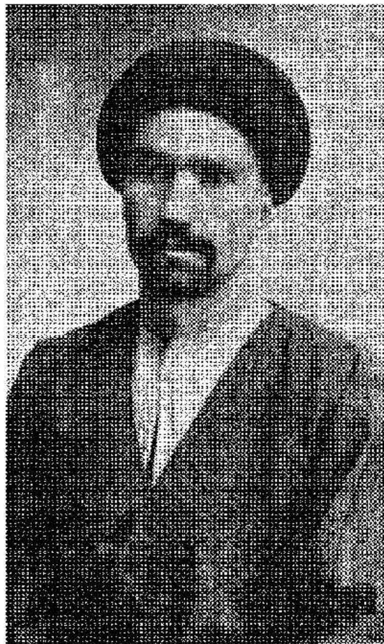
دراینمیان ناخوشی مظفرالدینشاه سخت ترگردیده و برای محمد علیمیرزا یك گرفتاری دیگری پیش آمده بود. زیرا شعاع‌السلطنه باردیگر آرزوی ولیعهدی را دنبال میکرد و بکوششهایی میپرداخت. محمد علیمیرزا از این میترسید که سران آزادی بوی گرایند. از اینرو در حال آنکه دشمنی سخت با مشروطه میداشت و در نهان به‌بر انداختن آن میکوشید،

و چنانکه دیدیم با تبریزیان همیشه در نبرد می‌بود، دربیرون میکوشید دلجویی از سران آزادی در تهران کند و دشمنی خود را با مشروطه پوشیده دارد . برای این نامه ای بشاد روان بهبهانی نوشت که او هم فرستاد و در روزنامه مجلس بچاپ رسید . ما آنرا دراینجا میآوریم:

از قراریکه شنیدم از تبریز کاغذی بجنابعالی نوشته اندکه ولیعهد مخالف با عقاید ملت است و مجلس را که بندگان اقدس همایونی ارواحنا فداه داده است ولیعهد قبول ندارد اولا بذات مقدس پروردگار قسم است که این مطالب بکلی خلاف و بی اصل است و من از خدا میخواهم که انشاء الله این دولت وملت ترقی کرده ورفع این مذلتها بشود ثانیاً بسرجدت قسم‌که اگرآدمی بعتبات فرستاده باشم اگر من آدم بعتبات فرستاده باشم در پرده نخواهد ماند و آشکار خواهد شد برای چه چرا باید من مخالف این عقیده و منکر آبادی مملکت باشم؟ ثالثاً ازشخص شما تعجب دارم چرا این خیال وتصور را نسبت بمن نموده اید وچرا این‌کاغذ را باورکرده اید مگر خودتان آن اشخاص مغرض را نمیدانید این سهل است هزار از این اقدامات درعلیه من مینمایند شماچرا باید باور کنید خواهش دارم سایرین‌راهم خودتان اطلاع بدهیدکه بدانند این تهمت است ومنتظر جواب کاغذ هستم زیاده زحمت ندارم »

از این نامه پیداست‌که تا چه اندازه میترسیده است وتاچه‌اندازه فروتنی مینموده . از بهبهانی پاسخ میطلبدکه از همراهی او دلگرمی پیدا کند.

در همانروز ها بد خواهی او با مشروطه در تهران ودیگر جاها بزبانها افتاده بود، چنانکه در مجلس هم گفتگو از آن بمیان آمد . میتوان پنداشت که شعاع‌السلطنه وکارکنان او اینسخن‌را رواج میداده‌اند. در جاییکه خود شعاع السلطنه ببد خواهی مشروطه شناخته تر از این میبود و در سایه ستمهایی که در فارس کرده بود مردم او را بیشتر دشمن میداشتند . هرچه هست این نامه سراپا دروغ محمد علیمیرزا بجا افتاد وکسان بسیاری‌که یکی از آنان مدیر حبل‌المتین بود ازچاپلوسی یا از نا آگاهی همین‌را دستاویز گرفته بستایشهای‌گزافه آمیزی پرداختند و او را « یگانه حامی مشروطه » نشان دادند . شگفتر از همه خوش



پ ٥٤
حاجی سید نصرالله تقوی

گمانی دو سید درباره او میبود .

این نمونه هوشمندی محمد علیمیرزاست که با آنهمه دشمنی با مشروطه کسانی همچون بهبهانی و طباطبایی را فریب میداد و هواخواه خود میگردانید .

کشاکش ولیعهدی در نهان میرفت و بیش از همه رنگ سیاسی بخود میداشت ، و اینست ما از آن آگاهی درستی نیافته ایم . هرچه بود این بار هم فیروزی محمد علیمیرزا را شد ، و چون ناخوشی شاه روز بروز فزونتر میگردید و امید ببهبود کم شده بود بنام آنکه به فرنگستان خواهم رفت اورا ازتبریز خواست که رشته‌کارهارا بدست گیرد.

این تلگراف روزهشتم آذر (۱۳ شوال) رسید، ومحمد علیمیرزا باشتاب بسیج راه‌کرد و شاهزاده امامقلی میرزا را بجای خود گزاشت، و روز سه شنبه دوازدهم آذر (۱۷ شوال) با پیرامونیان خود ازتبریز روانه‌گردید. مردم پاسداری نمودند وآن روز بازارهارا بسته و برای راه انداختن او در خیابان و بیرون شهرگرد آمدند. این رفتن اویک سود و یکزیانی داشت. سودش این بود که تبریز آزاد گردید و کوشندگان آزادانه توانستند اندیشه های خود را دربارهٔ پدید آوردن مجاهدان و دیگر چیز ها بکار بندند. زیانش آن بود که تهران که پایتخت‌کشور است‌گرفتار کارشکنی های اوگردید.

داده شدن قانون اساسی

چنانکه‌گفتیم نظامنامه یا قانون اساسی نوشته شد و برای دستینهٔ شاه بدربار فرستاده‌گردیده بود، و درباریان چون همیشه بجلوگیری از کارمشروطه می کوشیدند آن را نگه داشته باز نمیگردانیدند. سپس چون فشار مجلس را دیدند درباره برخی از بند های آن گفتگو پیش آوردند. از جمله دربارهٔ مجلس سنا بگفتگو برخاستند، وخواست درباریان این بود که مجلس سنا را چنان‌گردانند که دارالشوری در زیر دست او باشد و ارج بیشتر را آن مجلس دارد. نمایندگان خواست آنان را دریافته پاسخهایی میدادند.

بدینسان‌گفتگو میرفت تا روز دو شنبه بیست و پنجم آذر (یکم ذی‌القعده) ولیعهد بتهران رسید، و از سوی آزادیخواهان و دیگران پیشواز باشکوهی بجاآمد، و از سوی مجلس نمایندگانی برای گفتن «خوش آمدید» به پیش او رفتند، وچون از همان روز های نخست شاه او را جانشین گردانیده خود راکنار کشید، و از اینسوی محمد علیمیرزا هنوز خودرا نیازمند پشتیبانی بهبهانی وطباطبایی میدید، گفتگو دربارهٔ قانون اساسی همچنان پیش میرفت. محمد علیمیرزا حاجی‌محتشم السلطنه ومشیرالملك (پسر مشیرالدوله صدراعظم) را از سوی خود بمجلس فرستادکه بیایند و دربارهٔ برخی از بند هاگفتگو کنند، و اینان نیز بیشتر در زمینه مجلس سناگفتگو کردند، و هرچه بود آنرا بپایان

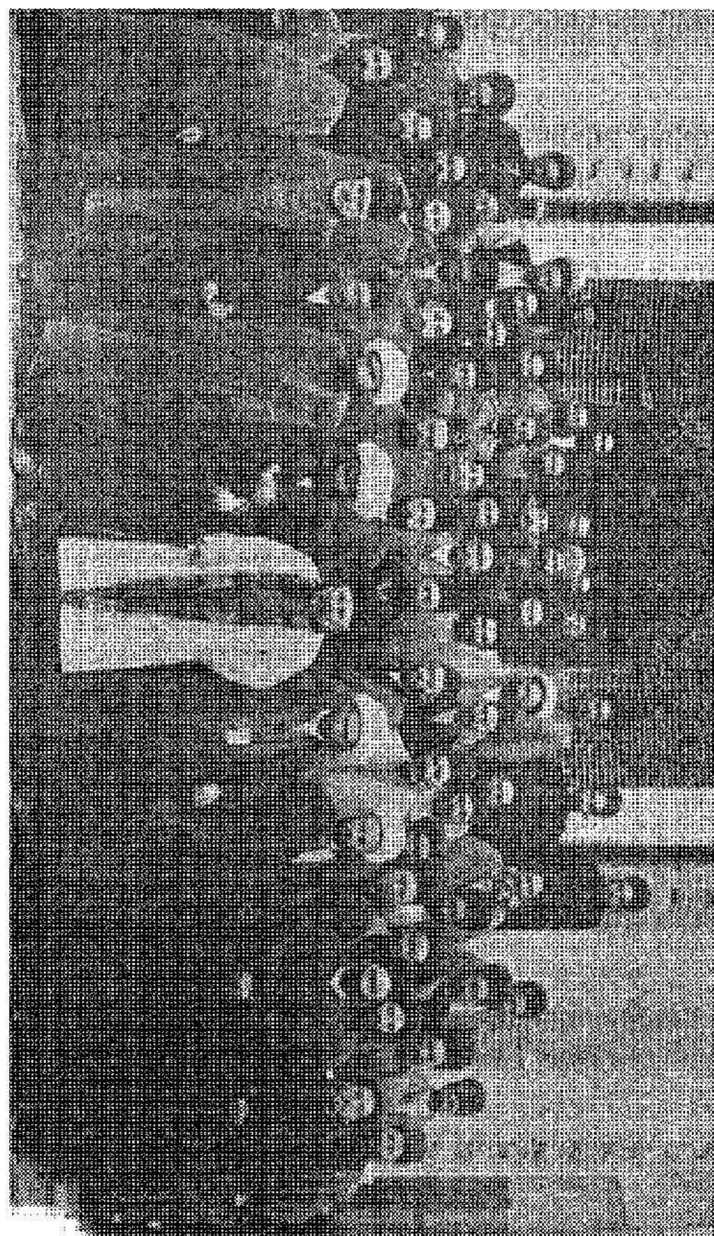
رسانیدند.

روزیکشنبه هشتم دیماه (۱٤ ذی‌القعده) مظفرالدینشاه‌که بازپسین روز های زندگی را بسر میبرد بآن دستینه نهاد وسپس ولیعهد پیروی نمود، و بدینسان برای توده ایران «قانون اساسی» داده شد. مردم ازاین، شادیها نمودند و روز سه شنبه را برای آوردن آن به مجلس برگزیدند.

آن روز همگی علمای بزرك و کسان دیگری در مجلس گرد آمدند وتماشاچیان همه‌آن پیرامونهارا پرگردانیدند، مشیرالدوله صدراعظم و ناصرالملك وزیر مالیه و محتشم‌السلطنه و مشیرالملك قانون را بر داشته آهنك مجلس کردند. مجلسیان تادم در پیشواز نمودند وپاسداری و شادمانی بسیار آنان را بدرون آوردند. سید محمد تقی هراتی که یکی از نمایندگان بود «خطابه» ای خواند. مردم شادمانیها نمودند و آواز به «زنده باد» و «استوار باد» بلند گردانیدند. نمایندگان یکدیگر را بغل میگرفتند واز سر وروی یکدیگر می‌بوسیدند و برخی از شادی‌گریه مینمودند.

آنشب در مدرسه مروی جشنی گرفته شد و شادروان بهبهانی پیش‌آمد را بانجمن تبریز ودیگر جاها آگاهی داد. فرداشب باز در مدرسه سپهسالار بجشن و چراغانی پرداختند.

آنروز باین چیز ها ارج بیش ازاندازه خود داده میشد. مردم از سادگی باینها دلبستگی بیشتر مینمودند. این بسیار ارج میداشت‌که کشوریکه قرنها باخودکامگی و در دست هوسبازان وستمگران زندگی کرده بودکنون دارای‌یك قانونی باشدودیگر دست ستمگران وهوسبازان باز نباشد. هر بندی راکه از قانون اساسی بسنجیم برای مردم ایران مایه آسایش و پیشرفت میبود. ما باین خرده نمیگیریم‌که بچنین قانونی ارج میگزاردند و شادمانی مینمودند. ایراد ما از آنست‌که ساده‌دلانه تنها داشتن این قانون را چاره همه درد ها میشمردند. مثلا اگرکسی گله از ناایمنی‌کشور میکرد یاناله ازبدخواهی درباریان مینمود شنونده در زمان پاسخ میگفت: «بگزار قانون اساسی برسد همه اینها درست



خواهد شد ، و این بدخواهان درجای خود خواهند نشست ». ازسادگی گرفتاریها وپابند های بزرگی را که میداشتند ، از پراکندگی اندیشه ها و از آلودگی خویها و از دست اندازیهای بیگانگان ، نمیدانستند ، ودلهای خود را با این چیز ها خوش میکردند . چنانکه گفتیم : نخست درباره دبستان ها این خوش‌گمانی را میداشتند و چنین می‌پنداشتند که همینکه جوانان از آن دبستانها بیرون آیند ایران گلستان خواهد بود . سپس که داستان مشروطه پیش‌آمد هرزمان بچیزدیگری دل می‌بستند. این زمان بقانون اساسی دل بسته بودند واینست ازداشتن آن شادمانی بی‌اندازه می نمودند .

دارالشوری روز بروز بارج ونیرو می‌افزود. رسیدن « نظامنامه داخلی » و « قانون اساسی» راه‌کار را روشنتر گردانیده ، و این بود، چنانکه تبریزیان یاد آوری کرده بودند بر آن شدند که بیك اندازه گردانیدن درآمد و رفت دولت پردازند و بگفتگو از آن برخاستند .

روانه گردانیدن نمایندگان از آذربایجان

چنانکه گفتیم در تبریز برگزیدن نمایندگان انجام گرفت . ولی چون بسیاری از آنانکه برگزیده شده بودند از مجتهد وثقة‌الاسلام بی‌پروایی می نمودند و دانسته نبود که پذیرفته اند یا نه ، و از آنسوی دانسته نبود در رفت سفر را از کجا پردازند ، کار همچنان بی نتیجه می‌ماند . در اینمیان از تهران چند بار یاد آوری کردند و نیز مجاهدان فشارآوردند ، واین بود انجمن بآن پرداخت وپس ازگفتگوی بسیارکسان پایین بنمایندگی شناسانیده شدند :

حاجی میرزا ابراهیم آقا، آقا میرزا فضلعلی ، سید حسن‌تقیزاده، مستشارالدوله ، حاجی امامجمعه خویی ، احسن‌الدوله ، هدایت‌الله میرزا ، میرزا عبدالرحیم طالبوف ، میرهاشم دوچیی، حاجی محمد آقا حریری ، حاجی میرزا آقا فرشفروش ، شرف‌الدوله .

تقیزاده چند روز پیش از جنبش تبریز آهنگ مصرکرده بود و چون از برگزیده شدن خود آگاه گردید یکسره روانه تهران شد و این زمان در مجلس میبود . میرهاشم نیز در تهران میبود و «اعتبار

نامه» او را بتلگراف فرستادند . آنچه می‌بایدگفت اینست که آن را انجمن برگزیده و خواستش دلجویی میبود . طالبوف در ولادیققفاز میزیست وتنها بنام ارجشناسی ازکوششهای پیشین او و از نوشته‌هایش او را برگزیدند . ولی او این زمان وامیزد ودلخوشی از این جنبش وکوشش ایرانیان نمیداشت . این در بسیار کسانست که در راهی که میکوشند چون بیك جایی رسیدند دیگر آزرده شوند ورو برگردانند. طالبوف از این‌کسان می بود و این زمان آزردگیها مینمود . نامه‌ای ازو در شماره دوم روزنامه انجمن است‌که چاپلوسانه محمد علیمیرزا را « حضرت اقدس والا ولیعهد روحنا فداه » مینویسد . نامه دیگری در شماره سی وسوم آن روزنامه است که میگوید : « ایرانی‌که تا کنون اسیر یك‌گاو دو شاخه استبداد بود اما بعد از این اگر اداره خودرا قادر نشود بگاو هزار شاخه رجاله دچار گردد . آنوقت مستبدین به نابالغی ما میخندند و دشمنان اطراف شادی‌کنان لاحول گویند . فاش میگویم‌که (من این مسئله بیچون وچرا میبینم) . وگرنه بفرمایید‌کدام تبریزی‌قراجه‌داغیست‌که برای منع دخول وسوختن نسخه‌های ملانصرالدین باغوای معاندین سورش نماید و از مجمع مطالبه اذن دخول بکند. هر کس هجو ولی‌نعمت تاجدار خودرا بگیرد وبخواند یابانویسنده اومکاتبه نماید چنین بی غیرت چه حق دارد خود را ایرانی حساب بکند ؟ !..»

ازمشروطه‌گرفتن ایرانیان آزردگی مینماید باین دستاویز‌که اگر

پیکره ۵۵ (صفحه روبرو) نشان میدهدکسانی‌را ازپیشروان‌جنبش تبریز و ازنمایندگان انجمن و ازنمایندگانی که‌برای دارالشوری‌برگزیده شده بودند. آنانکه در جلو ایستاده‌اند (از راست بچپ) : میریعقوب یکی از(کارکنان انجمن)، حاجی‌غنی صراف ، میرزا جواد ناطق (ناصح زاده)، حاجی نظام‌الدوله (سرانجمن)،شادروان شیخ سلیم، میرزا فضلعلی آقا ، شرف‌الدوله ، هدایت‌الله میرزا، حاجی محمد آقاحریری. ازآنانکه در پشت سر ایستاده اند . آنکه در پشت سرحاجی نظام الدوله ایستاده حاجی مهدی‌آقا کوزه کنانیست ، انسوتر حاجی ملك التجار است ،انسوتر مرتضویست ، انسوتر حاجی معین الرعایاست .

نتوانند خود را راه برند دچار آشوب خواهند بود . یکی نپرسیده‌که چه میخواهی ؟ !.. اگر میگویی نمی‌بایست مشروطه‌گرفته شود پس آن نوشته های تو بهرچه بود؟ !.. اگر میبایست‌گرفته شود پس اینسخنان دلسردی آور بهرچیست ؟ !.

داستان ملانصرالدین اینست‌که این روزنامه در آنسال در قفقاز آغازشده بود وچنانکه خواهیم آورد یکی‌از روزنامه های سودمندمیبود. گویا بادستور محمدعلیمیرزا بودکه درپستخانه آنرا نگه‌داشته نمیگزاردند بمردم برسد . مجاهدان درآن باره بانجمن شکایت کردند و انجمن با تلگراف از دارالشوری درخواست آزادگزاردن آن راکرد . این به آقای طالبوف برخورده وآن‌را دلیل میگیردکه ایرانیان شایای مشروطه گرفتن نبوده اند و محمد علیمیرزا را « ولی نعمت » ایرانیان شمرده دشنام میدهد بکسیکه نکوهش او را در روزنامه ملانصرالدین خوانده یا بنویسندهٔ آن روزنامه نامه نوشته است .

مردم آن ارجشناسی را از کوششهای او نموده اند و او این خرده‌گیریهای بیمغز را بآنان مینماید . بدترآنکه بهمین بهانه ها آقای طالبوف بتهران نیامد و در چنان زمانی که یك دانشمند کار آگاه سودمندترین نیکی را بتوده توانستی‌کرد خود راکنارگرفت . تلگرافی که از تبریز برایش فرستادند در پاسخ آن نمایندگی‌را پذیرفت. ولی شرط‌کردکه درماه‌صفر (سه چهارماه دیگر) روانه تهران شود . سپس در ماه صفر نیز سر باز زد و نرفت . از این رده‌که «وازنندگان» باید نامید بسیار بودندکه ما هریکی را در جای خود یادخواهیم‌کرد.

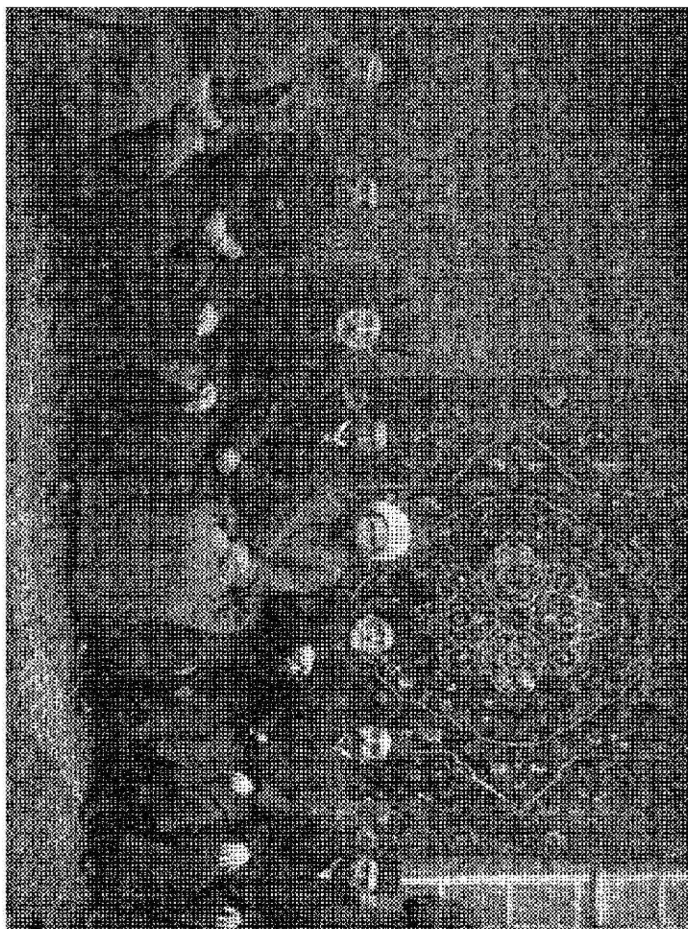
از دوازده تن‌که شمردیم تنها نه تن در آذربایجان می‌بودندکه میبایست روانه گردند . از آنان هم دو تن که حاجی امامجمعه و حاجی محمد آقا باشند آماده نشده بودند . آن از خوی نیامده ، و این‌کار هایش انجام نگرفته بود . تنها هفت تن آماده رفتن بودند ،و برای‌راه انداختن‌آنان روزسه‌شنبه هفدهم دیماه برگزیده شدکه میبایدآنرا یکی از روز های بیمانند تبریز شمرد ، وبرای آنکه دلبستگی تبریزیان بجنبش ، و اینکه چگونه کار را بزرك میشماردند و از درون دل به

پیشرفت آن میکوشیدند دانسته شود می‌باید داستان را گشاده‌تر نویسیم:

آن روز مردم بازار ها را باز نکردند و همگی در سر راه نمایندگان انبوه شدند واز در انجمن تاکنار پل آجی‌که بیگمان بیشتر از یك چهار یك فرسخ است‌کوچه ها راگرفتند . علما وسران آزادی در انجمن‌گرد آمده بودند وهمه اطاقها وحیاطها پرشده بود . نمایندگان نخست باینجا در آمدند . مردم بیکبار از دیدن ایشان آواز شادمانی بلندگردانیدند . در اینجا میبایست «اعتبار نامه»ها داده شود . نخست میرزا حسین سخنانی‌گفت . میرزا فضلعلی‌آقا وشرف‌الدوله چیزی نوشته بودند ، در باره دلبستگی خود بکار توده و اینکه آرزومند جانفشانی میباشند و میروند تا در راه توده بکوشند ، دادند آنرا هم میرزاحسین خواند . مردم همه بیك آواز بانك بر آوردند : « بروید در پناه خدا ، باجان و داراك به پشتیبانی شما خواهیم‌کوشید ».

اعتبارنامه ها داده شد . و پس ازبرخی نمایشها وپیکره برداشتن هنگام راه افتادن رسید . نمایندگان وعلماء و سردستگان ومردم همگی پیاده روانه گردیدند ، و تا جلو مسجد امیرخیزکه درشگه هارا درآنجا نگه‌می‌داشتند پیاده رفتند. برسرراه مردم همه شور وخروش مینمودند و شادمانی نشان میدادند .

در جلو مسجد امیرخیز منبری نهاده بودند . نمایندگان بروی پله های آن نشستند . شیخ سلیم قرآنی بدست بالای منبر ایستاده و چنین خواست میانه نمایندگان و مردم پیمانی پدید آورد . نخست از سوی مردم ، از نمایندگان پیمان گرفت که در آن سفر یکه میکنند همیشه به پیشرفت کار های توده کوشند ، و فیروزی و نیرومندی ایران را در اندیشه دارند ، و نگه‌داری مشروطه‌را بایای خودشناسند. سپس رو بمردم‌گردانیده چنین‌گفت: « این مردان ارجمند راکه از سوی خود نماینده‌گردانیده میفرستید و آنان جان بکف‌گرفته و خودرا بخدا سپرده روانه میگردند بگوییدکه در راه نگهداری از آنان تاچه اندازه آماده‌خواهید بودکه این‌قران میانه شما وآنان داورباشد؟ . . .» بازهمگی مردم بایك آواز چنین گفتند : « باداراك و جان تاآخرین قطره خون



پ ٥٦

نمایندگان هشتگانه آذربایجان درباکو

از راست بچپ : حاجی میرزا ابراهیم آقا ، مستشارالدوله، طالبوف، آقا میرزا فضلعلی ، شرف‌الدوله ، هدایت‌الله میرزا ، احسن‌الدوله ، حاجی میرزا آقا فرشی .

خود در یاری ونگه‌داری آنان آماده‌ایم وقران را باین گفته خودگواه میگیریم » وچنان بانك برآوردند که توگفتیی درسراسر شهر آوازآنان را شنیدند .

پس از پیمان بندی نمایندگان بدرودگفته و بدرشگه ها نشستند و روانه گردیدند . آهنك جلفا داشتند که ازآنجا از راه قفقاز وگیلان بتهران رسند . در شهر های قفقاز در همه‌جا از اینان باشور و شادی پیشواز کردند. درباکو گذشته ازایرانیان که بسیار فراوان میبودند وپیشواز و پذیرایی باشکوهی کردند ، حاجی زین‌العابدین تقیوف میهمانی کرد و پذیرایی شایانی نمود . طالبوف برای دیدن اینان بباکو آمد و هشت تن در یکجا پیکره برداشتند . ولی دوباره بولادیقفقاز بازگشت ونوید داد که از پی آنان آهنگ تهران کند - نویدیکه بکار نبست .

دلبستگی ایرانیان قفقاز بمشروطه

چون نام قفقاز برده شد می باید هنایشی راکه جنبش مشروطه خواهی در ایرانیان آنجا کرد باز نماییم : چنانکه گفتیم ایرانیان در قفقاز بسیار می بودند . گذشته از بازرگانان و پیشه‌وران گروه انبوهی کارگر درکانهای نفت باکوکار می کردند و با رنج و خواری بسیار روز می گزاردند . درسایه کمی کار وفزونی ستم درکشورخود ماندن نتوانسته و بشهرهای بیگانه پناه برده وبآن کارهای سخت تن درداده بودند، وچنانکه گفتیم در جنگ ارمنی و مسلمان چند هزار تن از آنان بیگناه کشته شدند و خونهاشان از میان رفت .

زیان ناتوانی دولت ایران را آنان بیشتر در می یافتند و این بود چون آگاهی از جنبش مشروطه وبرپا گردیدن دارالشوری بایشان رسید بیش از دیگران شاد گردیدند ، و بیاد خانه و خویشان خود افتاده بباز گشتن امیدمند شدند، وچنانکه گفتیم درهرشهری ازنمایندگان پیشواز و پذیرایی باشکوهی نمودند .

کارگران کانهای نفت در صابونچی و بالا خانی بده‌هزارتن می رسیدند، و از نمایندگان خواستارشدند که بدیدن ایشان روند ونمایندگان درخواست آنانرا پذیرفته و آهنك آنجاکردند و پس از دیدن واندوه

خوردن دو باره باز گردیدند .

کسانی ازآگاهان ایشان پیامهایی بدارالشوری فرستاده و خواستار شدند، اگر بشود آنان نیزنمایندگانی ازمیان خود برگزیده بدارالشوری فرستند .

پیش از جنبش مشروطه ، چون روسیان و ارمنیان و گرجیان و دیگران هرکدام دسته‌ای می داشتند کسانی از اینان نیز دسته‌ای پدید آورده بودند که از همشهریان خود نگهداری کنند ، و اینان درنهان، با کوشندگان تبریز پیوستگی می داشتند و از حال همدیگر آگاه می شدند . از بنیاد گزاران آن نریمانوف ، سوچی میرزا ، میرزا جعفر زنجانی، مشهدی محمد عمواغلی ، محمد تقی شیرین زاده سلماسی، حاجی خان، نورالله خان یکانی، مشهدی محمدعلیخان ، میرزا ابوالحسن‌تهرانی، اکبراسکویی، حسین سرابی، مشهدی باقرخان ارومیه‌ای، مشهدی‌اسماعیل میابی بودند . پس ازمشروطه اینان ، چون مردان آزموده و آگاهی می بودند ونیك میدانستند که مشروطه ایران که بآرامش و آسانی گرفته شده بآرامش وآسانی پیش نخواهد رفت و ناگزیر بکوششهایی نیاز خواهد افتاد ، باین شدند که باهمشهریان خود همدستی نمایند وفرستادگانی بشهرها فرستادند .

به تبریز نخست مشهدی اسماعیل و سپس مشهدی محمد علیخان وحاجی خان و دیگران آمدند و اینانند که بنام « مجاهدان قفقازی » شناخته شدند چون از قفقاز آمده و خود رخت قفقازی بتن می کردند بآن نام خوانده گردیدند وگرنه از خود ایرانیان می بودند .

آمدن اینان بدلیری آزادیخواهان افزود ، وچون مردان آزموده و دیده بازی می بودند در هرکاری پیشگام می شدند و راه بدیگران می نمودند وکسانی از اینان بسخنگویی نیز می پرداختند و بآگاهانیدن مردم می کوشیدند . یکدسته از بیباکی اینان رمیدند و ملایان آنان را بیدین‌خوانده وبیزاری نمودند . لیکن انبوه‌آزادیخواهان بآنان ارج گزاردند و از آمدنشان خشنودی نمودند .

به پیروی از اینان بودکه علی مسیو وهمدستان او دسته مجاهدان

را در تبریز پدید آوردند وهمان « دستور نامه » ایشان بودکه بفارسی ترجمه کرده و بدست مجاهدان دادند .

از هرباره ایرانیان قفقاز یاوری به پیشرفت مشروطه می‌کردند، و مابارها بیاد کارهای آنان خواهیم پرداخت . گذشته از ایرانیان، خود قفقازیان از دلسوزی و یاوری باز نمی ایستادند ، وچنانکه گفتیم‌روزنامه های آنان - از « ارشاد » که احمد بیگ آقا یوف می‌نوشت ، و از « تازه حیات » که هاشم بیگ می نوشت و از « ملانصرالدین » که میرزا جلیل وچند تن دیگری از قفقازیان وایرانیان می‌نوشتند، به جنبش ایرانیان ارج می نهادند ، و آنچه درایران رخ میداد در روزنامه های خود نوشته و در پیرامون آن سخن می‌راندند . این بود روزنامه‌های آنان درایران ، بویژه در آذربایجان ، خوانندگان بسیار میداشت. بویژه « ملانصرالدین » که چون بازبان شوخی و با ترکی بسیار ساده نوشته میشد و نگاره ها (کایکاتورها) می داشت آنرا بیشتر می خواندند . در ماه های نخست جنبش، محمد علی میرزا از پراکنده شدن آن در میان مردم جلوگرفت و در پستخانه نگه میداشتند . ولی آزادیخواهان آزردگی نمودند و از انجمن درخواستند که جلوگیری را بردارد و انجمن با تلگراف از دارالشوری آزادگردانیدن‌آنرا خواست. این همان داستانست که طالبوف در نامه خود می آورد و آزردگی می نماید .

« ملانصرالدین » از روز نامه هاییست که باید یاد آن در تاریخ بماند . این روزنامه یك‌شاعر خوب ، ویك نگارنده (نقاش) خوب، و چندتن نویسنده خوب می داشت ، و با همان زبان شوخی از بدیها سرزنش و نکوهش می نمود و نوشته هایش کارگرمی افتاد . یکرشته کارهای بدی هست که بازبان سرزنش و ریشخند زودتر از میان رود.

شاعر ملانصرالدین میرزا علی اکبر صابر شیروانی می‌بودکه شعر هایش درکتاب جداگانه ای بنام « هوپ هوپ نامه » بچاپ رسیده و در همه جا هست .

یکی از شوخیهای ملانصرالدین در بارهٔ مجلس ایران آنستکه در یکی از شماره های خود می نویسد : « بیشتر نمایندگان مجلس



پ ۵۷

کربلایی علی مسیو

ایران از ملایان هستند . زیرا در قانون ایشان برای نماینده دانش را شرط ندانسته اند » .

درتبریز ملایان آن را از « اوراق مضله » شمردند ونوشته‌ای

در بارهٔ آن نوشتند که فرستادند علمای نجف نیز مهر کردند و آن را بچاپ رسانیده پراکنده گرداندند. ولی سودی نداشت و جلوگیری از رواج « ملانصرالدین » نکرد .

جنگ حیدری و نعمتی در اردبیل

چنانکه گفتیم درسایه جنبش تبریزداده شدن مشروطه را بهمه شهرها آگاهی دادند و در همه جا ، کم یا بیش ، تکان در مردم پدید آمد . در شهرهای آذربایجان از خوی و اورمی و مراغه و اردبیل و دیگر جاها نیزتکانها پدید آمد ، وچون انجمن تبریز (انجمن ایالتی) بهمه آنها دستور می فرستاد که درآنجا هم انجمن (انجمن ولایتی) برپا کنند و بکارهای شهر خود پردازند واز هرشهری یك نماینده‌ای برای تبریز میخواست در همه آنها انجمن برپاگردید . ولی در بیشتر شهرها معنی مشروطه را نمیدانستند و از کارهاییکه انجمن بایستی کسرد آگاه نمی بودند و این بود درمی‌ماندند . در همه جا ملایان پیش افتاده با اندیشه و دلخواه خود بکارهایی می پرداختند و آن را میدانی برای پیشرفت آرزوهای خود می پنداشتند . درهر شهری ، اگرهم یك یا چندتن می بودند که معنی مشروطه را میدانستند بسخن آنان گوش نمیدادند .

در مراغه حاجی میرزا حسن شکوهی از سالها در این راه می کوشیده وبا روزنامه‌ها پیوستگی می داشته واو دربارهٔ انجمن مراغه می نویسد : « نمیدانستند ونمی فهمیدند که مشروطه چیست . کتابچه قانون اساسی چون بمراغه‌آمد ابداً معنی فصول او را نفهمیدند وتعجب میکردند که اینهمه شورش درسر این فصول بیهوده بچه می ارزید » می‌نویسد : « مردم توگویی چنین میدانستند که اعضاء انجمن با ایشان نمازجماعت خواهند گزارد و بامسائل شرعی یاد خواهند داد که در تقدس وتدین ایشان دقت زیاد می‌کردند » .

در این میان در اردبیل یك داستان شگفتی پیش آمد ، و آن اینکه برسر برپا کردن انجمن جنگ حیدری و نعمتی برخاست .

ازچیزهای افسوس آور در تاریخ ایران داستان دوتیرگی‌حیدری ونعمتی است . ما نمیدانیم این ازکی پدید آمده و چگونه پدیدآمده ، و حیدرکه بوده و نعمت که بوده . این میدانیم که زمان درازی شهر

های ایران دچار چنین دو تیرگی بوده اند . بدینسان که در هرشهری مردم بدودسته بوده‌اند : یکی حیدری ودیگری‌نعمتی ، وهردسته‌ای با آن دیگری همیشه و در هرکاری همچشمی و دشمنی می نموده اند و باندك بهانه بکشاکش برمیخاسته‌اند و زدوخورد می کرده اند . از زمان صفویان این در میان می بوده تا کم‌کم از سختی افتاده و در بیشتر شهرها از ازمیان رفته ، و تا زمان مشروطه تنها درشهر های اندکی باز مانده بود که هرچند سال یکبار آواز از آنها برخاستی، بویژه بهنگام محرم که چون دسته ها بستندی و آن نمایشها را نمودندی اوباش میدان یافته به کینه جوییها و خود نماییها پرداختندی .

یکی از آن شهرها قزوین میبود که درهمان سال نخست مشروطه در دهم محرم ، در بیرون دروازه دو دسته باهم بزدو خورد پرداختند و در میانه دو تن کشته شده و گروهی بیشتر از سی و چهل تن زخمی شدند :

دیگری ازآنها شوشتر می‌بود که تاهمین نزدیکیها بازمیماندو من درسال ۱۳۰۲ که بخوزستان رفتم برای نخستین بار آن را درآنجا دیدم . شهر بدوبخش شده ، یك‌بخش را نعمتی خانه و دیگری‌را حیدری خانه میخواندند، و باشندگان هربخش خود را از دیگران جدا می‌گرفتند .

دیگری اردبیل می‌بود که تا آغاز مشروطه باز میماند و در نتیجه آن بود که برسر برپا کردن انجمن کاربکشاکش و زدوخورد انجامید. چگونگی آنکه در آغاز مشروطه حکمران اردبیل ساعدالملك بود که یکی از نزدیکان محمد علیمیرزا وخود مرد ستمگری می بود . مردم از دست او بناله برخاستند و بدارالشوری و بانجمن ایالتی تبریز تلگرافها کردند . انجمن پافشاری نمود تا او را برداشتند ، و پس از آن بود که تلگرافی بمیرزا علی اکبرآقا مجتهد بزرگ آنجا کرده درخواست نمود که انجمن ولایتی برپا گرداند . میرزا علی اکبرآقا مردم را در مسجد گرد آورد و تلگراف را بآنان خواند و بهمدستی آنان انجمنی برپاکرد . ولی چون میرزا علی‌اکبرآقا ازسوی نعمتیان می‌بود حیدریان بهمچشمی برخاستند و آنان نیز به پیشوایی حاجی میرزا ابراهیم آقا

انجمن دیگری پدید آوردند ، وناداناتی از دوسو دشمنیها نمودند و هر روز در مسجد ها گرد آمده و ناهار نیز در آنجا می خوردند و بنام همچشمی‌بنمایشهایی برمیخاستند . سرانجام بانجا کشید که حیدریان سواران فولادلو ونعمتیان سواران قرجه بگلو را که هر دو گروه از شاهسونان تاراجگر می‌بودند بشهر خواندند و در برابر یکدیگر سنگربسته بگلوله بازی پرداختند که چندکس درمیانه کشته گردیده و یا زخمی شدند .

این آگاهی ها که به تبریز می رسید در انجمن گفتگو کردند که هردو را ازمیرزا علی اکبرآقا و حاجی میرزا ابراهیم به تبریزخوانند و سپس چنین نهادند که دو تن از تبریز باردبیل روانه گردانند .



گفتار چهارم

چه کشاکشهایی بامحمد علیمیرزا برخاست ؟ . .

در این گفتار سخن رانده میشود
ازپیش‌آمدهای سال یکم مشروطه
از زمان مرگ مظفر الدینشاه تا
هنگام درآمدن اتابك بایران

مرگ مظفرالدینشاه

در آنروز که در تبریز نمایندگان را راه می انداختند و بدانسان شور و شادمانی می‌نمودند مظفرالدینشاه در تهران بازپسین روز زندگانی خود را بسر می برد . توگفتیی تبریزیان اینرا دریافته و خود میدانستند که بزودی محمد علی میرزا بتخت خواهد نشست و بکندن بنیاد آزادی خواهد کوشید ، و تا نمایندگان بتهران رسند زمینه دیگر شده و بکوششها و جانفشانیهایی برای نگه داری مشروطه نیاز خواهد افتاد ، و این بودکه بدانسان پیمان جانفشانی از یکدیگر می گرفتند .

شب چهارشنبه هجدهم دیماه (۲٤ ذی القعده) شش ساعت ازشب رفته مظفرالدینشاه بدرود زندگی گفت . همانشب او را شسته و کفن کردند و فردا از میانش برداشتند و از روز پنجشنبه تا سه روز در

تکیه دولت و پس از آن تاچند روز در مسجد آدینه ومسجد سپهسالار ختم برایش گزاردند. نمایندگان نیز پاسداری نمودند و تاسه بار نشست برپا نکردند، و بسر در مجلس تور سیاه کشیدند .

این پادشاه تنها نیکیش آن همراهی بود که بامشروطه می نمود و تا میتوانست و می یارست جلو درباریان و دیگران را میگرفت . در این هنگام، مرگ او ، مشروطه خواهان را از آن همراهی بی بهره و کار را بایشان سخت گردانید .

محمد علیمیرزا بجای او بتخت نشست ولی تاجگزاری روز بیست و هشتم دیماه (٤ ذی‌الحجه) خواستی بود . کارآگاهان دشمنی او را با مشروطه دانسته وبیمناك می‌بودند . ولی بسیاری فریب دورروییهای او را خورده دلگرم می ایستادند .

در همان روز ها درمجلس سخنانی بمیان آمدکه میرساندکه دو سید بیشتر از دیگران فریب رویه کارهای او را خورده اند و خوش گمانی فزونتر می دارند . چگونگی آنکه شادروان طباطبائی سخن از انجمن تبریز بمیان آورد و چنین گفت :

« خیلی شکایت از مجلس تبریز دارند . اگر این طور باشد مملکت هرج و مرج خواهد شد مجلس شوری یکی بیشتر نیست آنها نمیدانم چه میگویند این وضع تبریز اسباب اغتشاش شده »

سعد الدوله گفت : « باید صبر کرد تاوکلای آنها بیایند وخودشان بنویسند که آنچه را که پیش گرفته اند صحیح نیست »

پاسخ داد : « تا منتظر باشید آنها بیایند هرج ومرج خواهدشد» .

تقی زاده و حاجی محمد اسماعیل بسخن در آمده و هریکی جداگانه پاسخ داده وگفتند : آنجا مجلس نیست . انجمن ایالتی است برای رسیدگی بداد خواهی مردم است .

طباطبایی پاسخ داد : «کارش از این بالاتراست حاجی میرزاحسن آقا را مجبور کردند اموال خودش را بایشان واگذارکرد» .

بازکسانی از نمایندگان پاسخهایی دادند . بهبهانی گفت : « شاه خیلی شکایت کرده از وضع مجلس تبریزکه اسباب زحمت شد. » پس



پ ٥٨

مظفرالدینشاه

این پیکره پس از دادن مشروطه و برای فرستاده شدن بخود شاه برداشته شده و باشدکه آخرین پیکره اوست.

از گفتگوهایی باز طباطبایی بسخن درآمده چنین گفت : « من بخوبی اطلاع دارم بنظام الملك پیغام داده بودند ماهی سیصد تومان میدهیم میخواهی بیا و کار بکاری نداشته باش» بهبهانی هم گفت : « بلی آنها

قدوی تند حرکت می‌کنند باید در این مطلب مذاکره شود . امروز بحمدالله شاه رؤف و مشفق است » ،

این گفتگو می‌رساند که محمد علیمیرزا دو سید را دیده و با آنان گله از انجمن تبریز کرده ، و بیگمان خواستش این بوده که بادست اینان آن انجمن را از میان بردارد و از سوی آن دل آسوده گردد . چون همان روزها نقشه برانداختن مشروطه را می‌کشید نخست میخواست انجمن تبریز را براندازد ، و جای خرسندیست که تقیزاده و دیگران پاسخهایی دادند و طباطبایی را نرم گردانیدند .

دوسید از نقشه او آگاه نمی بودند . از آنسوی اینان چون با آرامش و بی خونریزی مشروطه از مظفرالدینشاه گرفته و از شیوه ویژه خودکه « سخنی را گفتن و بروی آن ایستادگی نمودن » باشد نتیجه بدست آورده بودند ، چنین میخواستند که همیشه آن راه را بپیمایند ، و این بود نیازی به بسیجیدن پشتیبان و نیرو نمیدیدند و تلاشهای دور اندیشانه تبریز ارج نمیگزاردند ، و ما خواهیم دید که تا پایان کار اینان آن شیوه زیانمند را رها نکردند ، و بارها رخ داد که در نتیجه همین شیوه بتنگنا افتادند ، و در هربار تبریز بفریادشان رسید و از آن گرفتاری رهاشان گردانید . یکی از آنها گرفتاری بود که سه هفته پس از این گفتگو رخ نمود و خواهیم دید که جز در سایه پافشاری تبریز از سرباز نشد .

گرفتن داراك حاجی میرزا حسن و فرستادن پیام بنظام الملك هر دو دروغ می بود . داستان مجتهد این بود که در آخرهای آذرماه ، روزی او نمایندگان انجمن را بخانه خود خواند ، و چون رفتند رو بایشان گردانیده چنین گفت : میان مردم پراکنده اند که مجتهد بدخواه مشروطه است . اگر در آغاز کارخواهان آن بود اکنون نمی باشد . نیز مرا بانبار داری بدنام ساخته‌اند . اکنون که غله‌گران و مردم از رهگذر نان در رنج وفشارند این دروغ را بآسانی باور میکنند . من برای آنکه نان ارزان و مردم آسوده گردند ، بدلخواه خود رشته همه دیه هایم را بدست شما میسپارم که گندمهای مرا آورده بهر بهایی که

میخواهید بفروشید و این کار را میکنم تا مردم بدانند من خواهان مشروطه هستم . نمایندگان درخواست او را نمی‌پذیرفتند و او پافشاری نمود و نوشته پایین را با مهر خود سپرد :

داعی بجهت صلاح ملت و تنزل قیمت اختیار غله تمام دهات و علاقجات خود را باجزای محترمین انجمن مقدس داده و ایشان را وکیل مطلق بلاعزل نمودم که تمام غله دهات مرا ضبط وتصرف‌نموده هروقت بهرقیمت‌که دانند بفروش رسانند . درخصوص اجرت عمله وکرایه وسایر مخارج هرقراری گذارند قبول دارم . بالکلیه اختیار با ایشانست حتی در وصولی هرچه گویند بکمال اعتماد و اطمینان تصدیق خواهم داشت بتاریخ چهارم ذیقعده الحرام ۱۳۲۴

از این رفتار توانستیمی گفت که مجتهد از درون دل بمیان توده آمده بوده و این‌زمان دلسوزانه با مردم راه میرفته. ولی‌کارها و رفتار های دیگر این مرد که سپس خواهیم دید جلو چنین گمانی را میگیرد. میباید گفت انگیزه این بیش از همه ترس بودمی. زیرا چون در سایهٔ بی پروایی نظام‌الملك و کار شکنی دیه داران و دیگران غله بشهر کمتر میآمد واین روزها نان‌کمیاب شده باز بمردم سخت‌میگذشت و مردم بدیه داران خشمناك شده بد گویی بسیار میکردند و در میان آزادی خواهان گفتگوی آن میرفت که انبار های دیه داران را بدست گیرند و آنان را بفروش گندمهای خود وادارند ، مجتهد برای نگهداری آبروی خود بآن‌رفتار برخاست .

هرچه هست کار نیکی بود ، و حاجی میرزا محمود تاجر باشی که یکی از نمایندگان انجمن میبود برگمارده شد که گندمهای او را بشهر آورد و بفروشد و او تا هشتاد خروار آورانید و فروخت ، و سپس کناره جویی نمود .

اما نظام الملك پس از رفتن محمد علیمیرزا از تهران بوالیگری آذربایجان آمد . آزادی خواهان پیشواز کردند و پاسداری نمودند . ولی او بهیچ کاری نمیکوشید و جز بدخواهی با آزادی ازخود نمینمود، و داستان پیام فرستادن باو از ریشه دروغ بود . این دروغها را او ساخته و بمحمد علیمیرزا نوشته و او نیز اینها را دستاویز آزردگی از

انجمن گردانیده و بدو سید گفته بوده .

چون شماره ۲۸ روزنامه مجلس به تبریز رسید و آن گفتگوی طباطبایی و دیگران را در بر میداشت، نمایندگان تبریز چگونگی را دریافتند ولی بجای رنجش و آزردگی بچاره برخاستند، بدینسان که در روزنامه انجمن دو گفتار درازی در این باره نوشتند و چگونگی را روشن گردانیدند. خود مجتهد هم تلگراف بدارالشوری فرستاده داستان را بدانسان که رو داده بود باز نمود. از آنسوی تا این هنگام در تهران بدخواهی محمد علیمیرزا با مشروطه و نقشه کار او بیرون افتاده و دو سید نیز خوش‌گمانی کم کرده بودند .

تاجگزاری محمد علیمیرزا و بی پروایی او با مجلس

روز شنبه بیست و هشتم دیماه (٤ ذی‌الحجه) محمد علیمیرزا تاجگزاری کرد . وزیران و اعیان ها و علما و سفیران و کنسولها همه‌را خوانده بودند ، و بآیین باستان مشیرالدوله صدراعظم تاج را بسر او نهاد و در همان هنگام موزیك و شلیك توپ آغاز گردید و سه روز در تهران و همه شهرها چراغان کردند . در تبریز پنج روز چراغان بود .

در کتاب آبی جمله هایی نوشته که میباید در اینجا بیاوریم . مینویسد : « تاج چون بزرگ و سنگین میبود سروی تاب نگهداری آن را نداشت . این بود ناگزیر شد که بهر دودست آن را نگه دارد و پس از چند دقیقه تاج را برداشت و بجای آن کلاه رسمی ایرانی که جقه نادری را می‌داشت بسر گزاشت ».

در این نشست نمایندگان مجلس نبودند. صنیع‌الدوله و سعدالدوله را بنام اعیانی خوانده وبنام نمایندگی مجلس هیچ‌کس را نخوانده بودند. از همین جا سهش محمد علی میرزا در باره مشروطه و مجلس نمودار میشد .

کسیکه در نامه خود بشادروان بهبهانی ، آن سوگند هارا خورده و خود را خواهای مشروطه باز نموده بود ، کنون بیکبار بازگشته و این بی‌پروایی را مینمود . همان روز در مجلس گفتگو بمیان آمد ،



پ ۵۹

محمد علیمیرزا با تاج شاهی

(تاجیکه بسراو بزرگ بود و سنگینی می نمود)

و کسانی از نمایندگان گله کردند و برخی جمله های مغز داری نیز بمیان آمد .

میرزا طاهر گفت : « سلطان سلطان ملت است . باید از طرف ملت تاج گزارند و مجلس نمایندهٔ ملت است » .

میرزا محمود کتابفروش گفت : « حالا که اول مجلس است اگر میتواند مطالبه حق خودشرا بکند والا بعدها نمی تواند کاری از پیش ببرد » .

ولی از این گله‌ها و گفتگوها سودی نتوانستی بود . محمدعلی میرزا کار خود را پیش برده و از ترسی که از رهگذر رسیدن بتاج و تخت میداشت بیرون آمده و این زمان در اندیشه برانداختن مجلس و مشروطه میبود .

اینمرد باخود کامگی بزرگ گردیده و پادشاهی را جز از گردن کشیدن و فرمان راندن نمی‌شناخت ، و کنون که درهنگام جوانی بتاج و تخت رسیده بود این بروی سنگین میافتاد که کسانی از توده در برابر او بالا افرازند ، و باوی گفتگو از کارهای توده و کشور کنند . معنی مشروطه و سود همدستی با توده چیزهایی بود که بمغز او راه نمی یافت .

از آنسوی گرایش او بهمسایه شمالی ، وبودن آموزگاری همچون شاپشال ، و همگویانی همچون مفاخرالملك و مفاخرالدوله و امیر بهادر و ساعدالملك و سید محمد یزدی و حاجی میرزا اسدالله (۱) و مانند اینها در نزد او ، کار را سخت ترگردانیده و جای سازشی با مشروطه و مجلس باز نمیگزاشت

چنین گفته میشد پدرزنش کامران میرزا هم از بدخواهان مشروطه است و او را به برانداختن مجلس دلیر تر میگرداند . رفتار بازپسین مجلس و نپذیرفتن آن، پیمان نامه وام را بهمگی درباریان گران افتاده

(۱) یکی از ملایان فریبکار تبریز بود که باچاپ کردن کتاب دعا و مانند این خود را بمحمد علیمیرزا و اندرون او نزدیك ساخته بود ، و چون با مشروطه بدخواهی مینمود از تبریز بیرونش کردند و این زمان درتهران میبود . همچنین سید محمد یزدی‌را از تبریز بیرون کردند و بتهران آمده بود .

و بخشم و بدخواهی آنان بسیار افزوده بود .

محمد علیمیرزا به برانداختن مجلس یکدل شده وچنین میخواست که باآن همه بی پروایی نماید ، وهرچه خواست ندهد ، و هرچه قانون گزاشت ویا دستورداد نرواناند ، و آن‌را یك دستگاه بیکاره‌ای گرداند ، و از آنسوی در شهرها ، درهریکی که پیش رود ، حکمرانان دشمنی با مشروطه نمایند و میدان بتکان وجنبش مردم ندهند ، و ازبرگزیدن نماینده برای مجلس جلوگیرند (چنانکه در همین هنگام در خراسان آصف الدوله این رفتار را میکرد ودر تنکابن امیراسعد پسر سپهدار (۱) شیخ محمد نامی را از علمای آنجا بگناه آنکه میخواسته انجمنی برای برگزیدن نمایندگان بر پا کند گرفته و بپاهایش چوب زده ، و دیگری را ازملایان ریش‌بریده‌بود) . از آنسوی بنام‌اینکه ما مسلمانیم و مشروطه با مسلمانی نمی‌سازد عنوان « مشروعه » را بمیان آورد و برخی از ملایان را بکار انگیزد و کشاکش بمیان اندازد ، و پس از همه کار را بآنجا رساند که مجلس تنها برای قانون گزاری باشد و آن را کاری باینکه دولت چرا وام میگیرد نباشد . یك قانون اساسی نارسایی که داده بودند آن را پس‌گرفتن میخواستند وعنوان «مشروعه» دستاویزی برای بهمزدن آن میبود .

در باره آصف الدوله و جلوگیری او از برپا کردن انجمن ، وزیر داخله چنین پاسخ میداد : « مردم بسیار حرف میزنند سند لازم است . بعلم‌الیقین باید اطلاع پیدا کرد شاید برای این بوده که چون میخواستند انجمن ملی تشکیل دهند و هرزگی و شرارت کنند حاکم جلوگیری کرده است » .

این پاسخ بدتر از رفتار آصف الدوله بود و اندازه بی پروایی دولت را بمجلس نیك نشان میداد . درباره پسرسپهدار طباطبایی بصدر اعظم نوشت و او پاسخ داد : « شیخ محمد هرزه بود امیر اسعد تنبیه‌اش کرده » .

روز بیست و نهم دیماه که یکروز پس از تاجگزاری بود در

(۱) همان نصرالسلطنه

مجلس گفتگو از این زمینه‌ها بمیان آمد و نماینده‌گان بازگله بسیاری کردند . دو روز پس از آن درنشست دیگر ، باز گله بمیان آمد و این بار برخی جمله های تندی نیز گفته شد .

حاجی سید نصرالله گفت : « اطراف شاه کسانی هستند که راضی به پیشرفت مجلس نیستند و نمیخواهند که قانونی باشد . »

استاد حسن معمار گفت : « اینها سالهاست که به الدرم و اشتلم این مردم را چاپیدند وخوردند . ابداً راضی نخواهند شد که جلوگیری از ایشان شود »

طباطبایی گفت : « اگر آنها این مجلس را نخواهند برماست که بگوییم سلطنت با مجلس توام است و این پادشاه پادشاه مجلس است » .

از اینگونه سخنها میرفت . چیزیکه بود از پرده دری خودداری نموده و همیشه گناه را بگردن وزیران و درباریان میانداختند ، وچنین وا مینمودند که خود شاه با توده و مجلس همراه است و ایناانند که بدخواهی مینمایند ، و نتیجه ای که از این گفتگو های خود می گرفتند آن بود که بنویسند و شاه را از بدخواهی وزیران آگاه گردانند و هم ازو چاره خواهند . چنانکه شاه با اینان دو رویه راه میرفت ، اینان هم از روی ترس یا از راه دور اندیشی باوی پرده نگه داشته و دو رنگی می نمودند .

کوشش مجلس به بر انداختن نوز و پریم

لیکن در این میان مجلس بیك کاری برخاسته بود که در نتیجه آن می بایست این پرده از میان برخیزد و کار یکرویه گردد . چنانکه گفتیم چون داستان بنیادگزاردن بانك ملی ووام دادن بدولت بمیان آمد تبریزیان پاسخ دادند که میباید نخست ببودجه دولت پرداخته درآمد و دررفت را بیك اندازه گردانید . این یاد آوری بسیار بجا بود . زیرا چنانکه سپس رسیدگی کردند و دانسته شد در آنهنگام ، درآمد دولت درسال پانزده کرور تومان و نیم ، ودر رفتش بیست و یك کرورتومان و نیم می بوده که سالانه شش کرورکمی بودجه میداشتند و می بایست



پ ٦٠
میرزا جعفر خان مشیرالدوله (صدراعظم)

جای آن را باوام پرگردانند . کنون اگر بانك ملی بنیاد یافتی و دو کرور تومان وام بدولت دادی نتیجه آن شدی که پس از چند ماه باز تهیدستی نمایند و باز وام خواهند . همانا درباریان نیز در اینهنگام آن اندیشه را در دل می داشتند . چون از نپذیرفتن پیمان نامه وام رنجیده می بودند برای کینه جویی چنین میخواستند که بازرگانان و دیگران را در بنیاد گزاردن بانك ملی بافشار ترگردانند و از این راه همه‌سرمایه آنان را از میان برده رنجهاشان بیهوده گردانند . تبریزیان این را پیش بینی کرده و به آن یاد آوری بر خاستند ، و مجلسیان آن را

پذیرفته و داستان بودجه را بالاتر از هرکاری شمرده و بآن پرداختند.

ولی در اینجا دو دشواری در میان بود : یکی آنکه میبایست دربارهٔ درآمد و درفت دولت پرسشهایی از وزیران بکنند ، درحالیکه وزیران بمجلس نمیآمدند و خود را پاسخده مجلس نمی شناختند . در قانون اساسی در این باره چیزی ننوشته بودند . از دیرگاه سعدالدوله وزیر مالیه و وزیر خارجه را بمجلس میخواست که پرسشهایی از ایشان کند و هرزمان به صنیع الدوله رئیس مجلس یاد آوری میکرد ، و او بدربار می نوشت ، ولی نتیجه دیده نمیشد . دیگری اینکه رشته درآمدها در دست مسیو نوز و دیگر بلژیکیان میبود و آنان بمجلس ارجی نمی گزاردند و پروایی نمی نمودند .

چنانکه گفتیم مسیو نوز چند کار بزرگی را در دست خود میداشت و اداره های گمرك و پستخانه و تلگرافخانه و صندوق مالیه همه در چنگ وی میبود . راستی را این بلژیکیان برای دیگران کار میکردند، و این بود با پشتیبانی آنان پیشرفت بسیاری کرده و بدینسان همه رشته های درآمد را در دست خود گرفته بودند ، و آشکاره به بهمزدن کار های ایران و خوشانیدن سرچشمه های درآمد دولت می کوشیدند که نیاز کشور را بوامگرفتن از بیگانگان بیشتر گردانند .

از همینجا اندازه زبونی و ناتوانی دربار قاجاری روشن میگردد. چندتن بیگانه را آورده و رشته کارهای بزرگ را بدست آنان سپرده و با آنکه دشمنی وبدخواهی آنان را با چشم میدیدند ، پروایی نمیکردند و باصد بیدردی روز میگزاردند .

چنانکه گفته‌ایم آزردگی از دژرفتاری بلژیکیان و بدخواهی آنان یکی از انگیزه های جنبش تهران بود ، و همه کوشندگان دل پر از کینه آنان میداشتند . همچنین سعدالدوله از زمان « وزیر تجارتی » خود کینه های بسیار از آنان در دل میداشت .

از هرباره مجلس آماده میبود که از نوز و همدستان او بد گویی پردازد و بکوتاه کردن دستهای آنان کوشد ، و این پیش آمد گفتگو از بودجه زمینه برای چنان کاری آماده میگردانید . چیزیکه

هست بلژیکیان نیز ناآگاه نمی بودند و بیکار نمی ایستادند . محمدعلی میرزا با آن گرایشی که بهمسایه شمالی میداشت از نگهداری آنان دست برنمیداشت و میدانی بآنکه گفتگو از آنان بمیان آید نمیداد .

وزیر مالیه ناصرالملك ، که پس از چند بار درخواست سعدالدوله روز بیست وششم دیماه (دو روز پیش از تاجگزاری) بمجلس آمد، میرزا ابوالحسن خان نمایندهٔ فارس ازو پرسید : « عایدات اداره گمرك چقدر است ؟ . . » ناصر الملك پاسخ داد : « گمرك وزیر علیحده دارد باید این‌مطالب ازاو سؤال‌شود. چیزیکه هست ما میتوانیم آنچه که بما صورت دادند بگوییم » . میرزا ابوالحسن خان گفت : « چرا باید گمرك وزیر مخصوصی داشته باشد و درتحت اداره وزیر مالیه نباشد؟! ابداً ملت اطمینان باین مطلب ندارند . . .» ناصرالملك باین پاسخ نداده گفت : « مطلبی که راجع بمن باشد در جوابش حاضرم » . هرچه سعدالدوله و دیگران در این باره پرسیدند از گردن خود انداخت و پاسخ نداد . چه راستی آن بود که نوز در کار خود جداسر میبود و بوزیر مالیه پروا نمیکرد وحساب‌هم نمیداد و ناصرالملك تنها نام وزیری مالیه را میداشت ،

این گفتگوها در مجلس اندازهٔ چیرگی بلژیکیان را آشکار تر میگردانید ، و از آنسوی زشتکاریهای پیشین آنانرا در زمان عین‌الدوله به پیش چشمها میآورد . این بود بارها می پرسیدند : چرا باید یکتن بیگانه را وزیر گردانند . ناصر الملك میگفت : « این را بنویسید از صدر اعظم بپرسید » . این خود داستانی شد که بکوشند و آن بیگانگان بدخواه را براندازند .

پس از گفتگوها ، نامه ای از سوی مجلس بصدر اعظم نوشتند که وزیران را بمجلس بشناساند و زمینهٔ کار و اندازه پاسخدهی هریکی را روشن گرداند . از این دو نتیجه را میخواستند : یکی آنکه نوز که او را بمجلس نتوانستندی شناسانید از وزیری برافتد . دیگری اینکه وزیران خود را در برابر مجلس پاسخده شناسند و هرزمان که مجلس خواستشان بیایند .

درنتیجه این نامه روز پنجشنبه دهم بهمن (۱۶ذی‌الحجه) هشت وزیر که (سپس نامهای ایشان را خواهیم آورد) بمجلس آمدند، و صدر اعظم نوید داده بود که در نشست دیگر خود نیز بیاید.

با وزیران گفتگو بمیان آمد. ولی نتیجه ای که خواسته میشد بدست نیامد. وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس بگردن نگرفته و نبودن قانون را بهانه آوردند. هنگامیکه پرسیده شد: آیا جز از این هشت تن وزیر دیگری هست؟.. وزیر داخله پاسخ داد: «این مطلب را باید از صدر اعظم پرسید». ازناصر الملك در بارهٔ گمرك پرسیده شدکه آیا پاسخدهی آن اداره را بگردن خود میگیرد یاهمچون آنروز از گردن میاندازد، پاسخ گفت: «ترتیب دیروز و امروز همانست فرقی نکرده». بدینسان مجلس بی نتیجه بپایان رسید.

شناسالیدن وزیران بمجلس

روز سیزدهم بهمن ماه (۱۹ ذی الحجه) چون مجلس برپا گردید حاجی محتشم السلطنه از سوی صدر اعظم بآنجا آمد و «نظامنامه مجلس سنا» و «امتیاز نامه بانك ملی» را باخود آورد، و نامه‌ای از صدر اعظم رسانید که در آن وزیران را شناسانیده و کار هریکی را نشان داده بود، بدینسان:

مشیرالسلطنه وزیر عدلیه، ناصر الملك وزیر مالیه، علاءالسلطنه وزیر امور خارجه، وزیر افخم وزیر داخله، علاء الملك وزیر علوم، فخر الملك وزیر تجارت، دبیر الدوله وزیر لشکر، مهندس الممالك وزیر معادن و طرق و شوارع.

چنین نوشته بود: «آنها مسئول ذات اقدس همایونی هستند و هروقت وجود آنها لازم باشد درمجلس خودشان یا معاون ایشان حاضر خواهند شد».

نمایندگان در پیرامون این نامه بگفتگو پرداختند و درچند زمینه سخن بمیان آمد: نخست در باره «وزیر لشکر» ایراد گرفتند. چگونگی این بودکه از دیرباز وزیرجنگ کامران میرزا بود، وکنون میخواستند همو وزیرجنگ باشد، ولی او را بمجلس نمی شناسانیدند،



پ ۶۱
مشیرالسلطنه (وزیر عدلیه)

و بجای او دیگری را بنام «وزیرلشگر» می شناسانیدند.

دوم بپاسخدهی وزیران در برابر شاه ایراد گرفتند. زیرا معنی

آن پاسخده نبودن آنان در برابر مجلس میبود . محتشم السلطنه پاسخ داد: شما قانونی برای وزیران ننوشته اید تا در پیرامون آن پاسخده مجلس باشند ، و بدینسان بهانه میآورد .

سوم پرسیدند آیا جز از اینها وزیری هست یا نه ؟ . . پاسخداد: « وزرایی که طرف سؤال و جواب هستند اینها هستند » . میرهاشم دوچی پرسید: « پس آن وزرای دیگر چیست ؟!.. » پاسخ داد: « وزراء بردو قسمند : وزرای لقبی، وزرای شغلی » .

گفتگو بسیار شد . نمایندگان هرچه پرسیدند حاجی محتشم السلطنه یك پاسخ سرسری داد . راستی این بود که محمد علیمیرزا مجلس را خوار میگرفت و چنین میخواست که پدرزن خود کامران میرزا را در وزیر جنگی نگه دارد بی آنکه کسی بتواند ازو باز پرسی کند . همچنین مسیو نوز و دیگر همشهریان او را در آن کار هایی که میداشتند بگزارد بی‌آنکه مجلس یا وزیر مالیه بتواند از آنان حساب خواهد یا بازخواست نماید . پس از همه ، مجلس را از نیرو انداخته وزیران را بزیر دست آن ندهد ، وخود در زیر دست نگه دارد .

معنی اینها از میان بردن مجلس و برانداختن مشروطه میبود . یك مجلسی در میان خواستی بود ولی تنها برای قانون گزاردن وبی هیچ نیرویی. بدینسان محمد علیمیرزا آنچه را که پدرش داده بود بس میگرفت. مجلس خواسته بود وزیران را زیر دست خودگرداند ونوز را از کار براندازد محمد علیمیرزا نیرنگی پیش میآورد که خودآن را بیکاره گرداند .

شگفت تر آنکه مجلسیان معنی پیش‌آمد و اندازه زیان آن را نمیدانستند، و این بود تنها بگفتگوهای خونسردانه بس میکردند .

در میان این گفتگوها یك تندی‌که دیده شد از سعدالدوله بود. بدینسان چون محتشم السلطنه نامه صدر اعظم را خواند و تنها یك پرسشی دربارهٔ « وزیر لشکر » رفت واو پاسخ داد، آغاز کرد بخواندن نامه دیگری از صدراعظم در باره « امتیاز بانك ملی » ، ومیخواست چنین وانماید که آن نوشته صدراعظم یك چیزساده ایست وجای گفتگویی

در باره آن نیست و اینست می باید در باره بانك ملی گفتگو شود . سعدالدوله در قبال این تندی نموده چنین‌گفت : « شما این امتیاز نامه و این سند را دادید سر ما را بپیچانید ، و فردا بیایید و بگویید که دو کرور قرض داریم باید بدهید » .

کسانی از نمایندگان که صنیع‌الدوله وخویشاوندانش مخبرالملك و حسنعلیخان بودند هواداری از دولت نموده می کوشیدند آن نوشته چنانکه بود پذیرفته شود. حسنعلیخان میگفت : نوزرا چون بشما نشناسانیدند همین بس است . شما چکار میدارید که باز وزیری هست یا نه ؟ مخبر الملك نیز آن را میگفت . تقیزاده و سعد الدوله و دیگران ایستادگی می نمودند . ولی نتیجه نمیداد و محتشم السلطنه بهمگی پاسخ میگفت. دربارهٔ نوز تنها باین بس‌کردند که نام « وزیر » ندارد ، و تقیزاده پیشنهاد کرد که در نوشته صدراعظم در آنجا که میگوید : « وزرا اینها هستند » یك کلمه « لاغیر » افزوده شود . محتشم‌السلطنه آن را هم نپذیرفت و چنین بهانه آورد : « این مطلبی‌که شما می‌گویید در اینجا توضیح واضحات خواهد بود » .

نشست با این‌گفتگوها بپایان رسید . درنشست دیگر ادیب التجار نماینده اسپهان درخواست‌که باز در آن باره‌گفتگو شود . صنیع‌الدوله خرسندی نداد وچنین خواست‌که « نظامنامه مجلس سنا » را بگفتگو گزارد . ولی نمایندگان خاموش نشدند و خواه و ناخواه گفتگوبمیان آمد و کار بآزردگی کشید . صنیع الدوله از مجلس برخاسته به اطاق دیگر رفت و نمایندگان نیز رفتند . پس از چندی‌که باز گشتند صنیع الدوله گفت : « اگر میخواهید مجلس فایده بحال ملت داشته باشد باید کار کرد . از منازعه و مشاجره لفظی هیچ فایده حاصل نخواهد شد . اینست نظامنامه مجلس سنا ، اول شروع بمذاکره و تصحیح آن بشود . بعدهم بهمین ترتیب باید مشغول کار شد » این را گفت و « نظامنامه سنا » را بگفتگوگزاشت. و آن گفتگو را بیکبار از میان برد . نمایندگان نیز گردن نهادند .

بدینسان محمد علیمیرزا إستادانه نقشه خود را بکار می بست ، و در یاران خود را فیروز میشماردند . چیزیکه هست جنبش ناگهانی تبریز حال را بهم زد و نقشه را دیگرگون گردانید .

مانیك نمیدانیم تبریزیان چگونه از این پیش آمدها آگاه میشدند و اندیشه های درونی محمد علیمیرزا را در می یافتند . آنرا که در تهران از نزدیك نمیدانستند آنان در تبریز از دور می‌دانستند . این زمان از نمایندگان آذربایجان جز دو تن که تقیزاده و میرهاشم باشند در تهران نمی بودند. بمیرهاشم جزگمان بد نتوان برد و میتوان گفت تقیزاده این آگاهیها را به تبریز می داد . چیزیکه هست چرا او خود در مجلس نمیگفت ؟ ! . چرا معنی این رفتار محمد علیمیرزا را که از میان بردن مشروطه می بود آشکار نمیگردانید تا مردم بدانند و بشورند ؟ ! . . اینها را نیك نمیدانیم .

شورش بهمنماه

در تبریز پس از راه انداختن نمایندگان آرامش بود . چون آگاهی از مرگ مظفرالدینشاه رسید اندوه خواری نمودند وتلگراف بدارالشوری فرستادند. سپس چون‌آگاهی ازتاجگزاری پسرش رسید پنج شب چراغان‌کردند . از آن پیش‌آمدها آگاهی نمی بود . ولی چون «قانون اساسی» رسیده بود آن را نارسا می یافتند و خرده ها بآن میگرفتند . نیز نا ایمنی هایی در آذربایجان بویژه در پیرامونهای ارومی رخ داده بود و نظام الملك پروای آنها نمیداشت از اینرو آزردگی می نمودند . نیز آگاهیها از تهران میرسید که سید محمد یزدی و دیگر بدخواهان جنبش آزادی که از تبریز بیرون رانده شده بودند ، در تهران پیرامون شاه راگرفته‌اند. همچنین ساعد الملك که در نتیجه گله مندی اردبیلیان انجمن پافشاری نمود و او را از حکمرانی برانداخت ، در تهران « وزیر مخزن » گردیده. اینها مایه دل آزردگی میشد ، ولی خاموش می ایستادند .

روز سه شنبه پانزدهم بهمن (۲۱ ذی الحجه) نامه هایی ازتهران رسیدکه پیش آمدهای دل آزار باز پسین را از دژرفتاری پسرسپهدار با شیخ محمد و دیگران ، و بی پروایی شاه بامجلسیان و نخواندن آنان

بتاجگزاری ، و پافشاری او برای نگهداری بلژیکیان ، و نپذیرفتن وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس و مانند اینها آگاهی میداد .

اینها سران جنبش‌را بشورانید. اینان خواست محمد علیمیرزارا از آن رفتار نیك دانستند و آنچه در پس پرده میبود در یافتند، و این بود خاموشی را کنارگزارده بکار برخاستند . بدینسان‌که روزچهارشنبه شانزدهم بهمن (۲۲ ذی حجه) یکدسته از مجاهدان بانجمن در آمده با نمایندگانی که در آنجا می بودند بگفتگو برخاستند و تندیها نمودند که ازچنان پیش آمدهایی ناآگاه میباشند وبی پروایی می نمایند. کم‌کم آگاهی بنمایندگان پیشه وران رسیده همگی در انجمن گرد آمدند . همچنین مردم چگونگی را شنیده وبازارها را بسته رو بآنجا آوردند . میرزا جواد ناطق نامه ها را باز خواند و خود سخنانی گفت . مردم بشور و فریاد برخاستند . کسانی ناله و گریه می نمودند وکسانی زبان بنفرین و بدگویی می‌گشادند . از هرسو همهمه و غوغا شنیده میشد . مردم توگویی یك چیز بسیار گرانمایه ای از دست داده اند و بیتابیها می نمودند . دراین میان علما وملایان‌را نیز یکایك می‌آوردند ، وچون همگی گرد آمدند ، واعظان بخاموش گردانیدن مردم کوشیدند وپس از گفت وشنید چنین نهادندکه فردا در تلگرافخانه گردآیند و کسانی را از تهران بپای تلگراف خواسته گفتگو‌کنند . تلگرافی از انجمن بکسانی ازنمایندگان مجلس فرستاده شد . همچنین علما تلگراف‌بدو سید کردند . تلگراف اینان را درپایین می آوریم :

خدمت حضرات آقایان حجج‌الاسلام دامت برکاتهم امروز پاره مکاتیب از طهران بجمعی از اهالی‌تبریز رسیده ومآل همه آنها اینست که اعضای محترم دارالشورای ملی طهران دل تنگی از عدم پیشرفت امورات مشروطه دارند و اعلیحضرت همایونی را موافق نمیدانند وباین واسطه اهالی تبریز تماماً مشوش وبازار بسته وهنگامه است اهالی دولت‌را مشروطه دانسته وتمکین تمام داشتند این اخبارات موحشه اسباب هیجان عمومی شده اعضای انجمن تبریز باعضای دارالشورای اطلاع دادهاندکه فردا پنجشنبه چهارساعت ازدسته‌گذشته درتلگرافخانه حاضر شوند تامخابره حضوری بشود این‌است که متمنی‌هستیم که حضرات حجج

الاسلام نیز درساعت مزبوره شرف حضور داشته باشندکه دعاگویان نیز حاضر شده مخابره ومشاوره حضوری نمایيم(عموم حجج‌الاسلام تبریز)

فردا پنجشنبه علما ونمایندگان انجمن وسران جنبش درتلگرافخانه گرد آمدند . مردم نیز بازار ها را باز نکرده در حیاط تلگرافخانه و آن پیرامونها انبوه شدندکه چگونگی را بدانند و در اینمیان از شور و خروش باز نمی ایستادند . کسانی از کوشندگان دسته‌ای از بچگان پدید آورده و جمله های شور انگیزی بآنان یاد دادند که بترکی می سرودند : « برقاشوق قانمزوار وکلای ملته نثار کتور مشوق » اینها همه برای تند گردانیدن سهشها و فزودن به پا فشاری مردم بود . سخنگویان ، از شادروان شیخ سلیم ومیرزا حسین ومیرزا جواد پیاپی سخنها می‌گفتند و مردم را بآرامش و پافشاری وامی داشتند . پس از پیش آمد بست نشینی چنین جوش و جنبشی در تبریز برنخاسته بود

با تهران گفتگو آغاز گردیده و این شگفت که از آنجا همه خونسردی و دل آسودگی نشان میدادند و این بیم و جوش تبریز را بی انگیزه و بیجا میشماردند . رویه‌های برخی ازتلگرافها چون دردست می باشد در اینجا می آوریم :

طهران

خدمت‌آقایان دام‌اجلالهم تلگراف انجمن مقدس زیارت‌شد فوری بتلگرافخانه آمده فرستادم جناب مستطاب اجل سعدالدوله وآقای مرتضوی وجناب حاج امین الضرب تشریف بیاورند جناب آقای سیدحسن تشریف دارند هنوز آقایان‌نرسیده اند قصد چیست واسباب اغتشاش کی بنظر بنده ایگونه اقدامات مانع پیشرفت مقصد اصلی وتعویق امور صلاح عامه که درنظر است خواهد بود(محمداسمعیل) (تقی زاده)

تبریز

اولا نهایت تشکر وامتنان اززحمات جنابان عالی داریم عجالتاًخواهشمندیم نهایت فوریت جمعی ازآقایان دارالشورای کبری حاضر فرمایید جنابان‌حجج‌الاسلام



پ ۶۲

حاجی مخبرالسلطنه

(این پیکره چند سال دیرتر از آن زمان برداشته شده)

طهران فرموده‌اند که تشریف‌فرمای تلگراف‌خانه شوند مرحمت فرموده آقایان حجج‌الاسلام‌را هم‌اطلاع دهید مرحمت فرمایند که آقایان علمامنتظر تشریف‌دارند عمده اغتشاش بواسطه سست بودن مجلس شورای کبری و عدم پیشرفت مقاصد وکلاء وبعضی مطالب که ماحضور عموم عرض میشود (انجمن ملی)

طهران

حضرت مستطاب حجةالاسلام والمسلمین آقای آقاسید محمد مجتهد دامت برکاته تشریف دارند و جناب حاج سید مرتضی آقا حاضرند وکلای محترم آذربایجان فردا جمعه ٤ بغروب مانده وارد خواهندشد بعضی از اعضای محترم مجلس‌شورای هم اطلاع دادم الان تشریف بیاورند مطالب لازمه را بفرمایید (محمد اسمعیل)

تبریز

مستدعی از آقایان حاضرین تلگراف خانه میباشیم که اسامی آقایانیکه تشریف دارند مخابره فرمایید‌که مطلع بشویم علماء تجار عموم اهالی انجمن ملی

طهران

آقایانیکه تشریف حضور مبذول فرموده اند حضرت مستطابان حجج‌الاسلام آقای آقا سید عبدالله و بندگان آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاتهم جناب مستطاب اجل سعدالدوله جناب حاجی سیدمرتضی جناب حاجی امین‌الضرب جناب حاجی معین‌التجار جناب تقی زاده جناب مشار الملك نواب والا اسدالله میرزا (اقل محمد اسمعیل)

تبریز

آنچه عرض میشود تماماً گفته جمیع ملت است‌که دیروز بازار را بسته بانجمن مقدس اجتماع نموده صراحتاً میگویند وواضح جواب میخواهند اولا در عدم پیشرفت امورات وکارهای شورای کبری مانع کجاست و سبب چیست ثانیاً درحالتیکه شورای کبری حق‌دارند از کلیه کارها باخبر ومداخله داشته باشند

سبب چیست که از اغلب کارها بی‌اطلاعند مثل تاج گذاری وتعیین ولایت‌عهد وعزل ونصب حکام ودادن بعضی کارهای عمده باشخاص غیر صحیح ومسئول ندانستن وزراء خودشان‌را وعدم اجراء بعضی ازاصول نظامنامه اساسی وفتور درکارها وغیره که‌اینها اسباب یأس وهیجان ملت شده‌است (مجتهد وجناب‌حاجی میرزا محسن آقا ثقةالاسلام وشیخ‌الاسلام وعلما وتجار وعموم ملت)

طهران

خدمت علمای اعلام وسایر آقایان وتجاریکه درتلگرافخانه مبارکه هستند عرض میشود برحسب احضاریکه نموده بودید اقل‌العلماء باتفاق جنابان حاج سید مرتضی‌آقا وحاجی‌محمد اسمعیل‌آقا وتقی‌زاده زیدعزهم در تلگرافخانه حاضریم و برای استحضار شما زحمت داده‌میشود که آنچه ازطهران برای شما نوشته اند خلاف محض و کذب صرف است اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه ودولته نسبت بمجلس مشاوره ملی‌کمال مساعدت وهمراهی‌را دارند آنچه‌شاهنشاه مبرور البسه‌الله حلل‌النور درباب مجلس وموجبات آسایش عامه نوشته ودستخط فرموده اند اعلیحضرت همایونی امضا فرموده اند وبا کمال عدل ونصفت برای تمهید انتظام امورملك ومملکت غایت مجاهدت ومرحمت دارند خیالات شماتماماً بی‌مأخذ است . بهترایکه همگی برسر کار وکسب خود رفته باغتشاش ولایت راضی نشوید وآسوده باشید که عنقریب آثار مرحمت و توجهات همایونی ظاهر وعامه مردم آسوده خواهند شد مجلس مشاوره طهران نیزدر کمال انتظام همه روزه منعقد وعموم منتخبین مشغول جرح وتعدیل امور عمومی هستند(محمدابن صادق‌الحسینی‌الطباطبائی)

طهران

خدمت علمای اعلام و آقایان تجار محترم متوقفین تلگرافخانه مبارکه عرض میشود بطوریکه تلگراف کرده‌بودید اقل‌العلماء باتفاق جنابان حاجی امین الضرب وحاجی معین‌التجار وسایرین در تلگرافخانه حاضر هستیم وهمان قسمی که حضرت مستطاب حجةالاسلام آقا سیدمحمد مجتهد الطباطبائی سلمه‌الله‌تعالی مرقوم فرموده‌اند آنچه شنیده‌اید خلاف‌محض ودروغ‌صرف‌است بندگان اعلیحضرت‌همایونی

باکمال مراقبت ونصفت درانتظام امورکافه مردم مملکت نهایت مساعدت ومرحمت را دارند ومخصوصاً بافرط مساعدت درپیشرفت امورمجلس‌ملی توجهات‌کامله‌مبذول میفرمایند چنانچه امتیازنامه بانک‌ملی‌را دو روز قبل بشرف امضی مبارك موشح فرمودندکه برحسب خواهش عامه تجار واهالی این منظور عمده هم‌صورت وقوع حاصل گشت دراین صورت ابداً جای‌این تصورات نیست وبلکه باید عامه مردم متشکر بوده وامروز درمساعدت باوظایف بانک‌ملی کمك نمایند پس بهتراینست که فوراً باکمال آسایش خیال برکسب و کار خود رفته منتظر ظهور توجهات کامله ملوکانه ونظم امورعامه باشید(داعی عبدالله‌الموسوی بهبهانی)

درخواستهای هفتگانه تبریزیان

از این تلگرافها نیز پیداست ، که چنانکه گفتیم ، درتهران خواست محمدعلیمیرزا را در نمی یافتند، و معنی آن رفتار او را با مجلس نمی دانستند ، وشگفت تر آنکه دوسید باز خوش‌گمانی می‌نمودند. تبریزیان هفت چیز را پیشنهاد می‌کردند که بدستیاری مجلس از شاه خواسته شود . ماهمان نوشته آنان را میآوریم :

۱) شخص همایونی باید دستخطی برای اسکات عامه صادر نمایند که دولت ایران مشروطه تامه است .

۲) عدد وزرای مسئول فعلا ازهشت عدد متجاوز نیست وهرگاه بعد ها تشکیل یك وزارتخانه لازم گردد بامضای مجلس تشکیل داده خواهد شد .

۳) از این و بعد از خارجه وزیر نباید معین و مقرر شود .

۴) در هر ولایات و ایالات باطلاع مجلس شورای ملی انجمن محلی برقرار باشد .

۵) وزرای افتخاری ابداً نباید باشند . یعنی اسم وزارت بجز بر هشت وزیر مسئول در دایره دولت نباید برده شود .

۶) عزل مسیو نوز و پریم و توقیف لاورس رییس‌گمرکخانه تبریز فوری لازم است .

۷) عزل ساعدالملك

از یك تا پنج چیزهاییست که میخواستند دولت بپذیرد و در



پ ۶۳
فرمانفرما

قانون اساسی آورده شود . برای استواری مشروطه و درستی آن‌اینها را دربایست میشمردند . از آنسوی هریکی از اینها پیشرفت یك خواستی را دربرمیداشت . یکم برای جلوگیری از اندیشه ای بود که محمدعلی میرزا در باره مجلس میداشت و چنین میخواست که آن تنها برای قانونگزاری باشد و مشروطه بمعنی درست خود که درکشورهای اروپا میبود بایرانیان داده نشود. دوم نیز برای استواری کار مشروطه ومجلس بود . سوم را برای‌کوتاه‌گردانیدن دست بیگانگان میخواستند . چهارم

برای جلوگیری از خودسری حکمرانان بود ، وچنین میخواستند که در همه شهر ها رشته در دست خود مردم باشد تا حکمرانان نتوانند با دستور محمد علی‌میرزا کارشکنی هایی کنند . این را خود تبریزیان بکار بسته وچنان انجمنی برپاگردانیده بودند و میخواستند درهمه جا آن باشد.

اما درخواستهای ششم و هفتم : برداشتن نوز ودستیار او بریم یکی از آرمانهای آزادیخواهان گردیده بود وخود ماندن آنان برسرکار پس ازآنهمه بدخواهیها ، مایه ننگی شمرده میشد . باز داشتن لاورس برای این بود که او دزدیهایی کرده و آهنگ گریختن از ایران میداشت. ساعدالملك را نیز دیدیم که دور راندهٔ انجمن‌میبود ، واین به تبریزیان گران می‌افتاد که بسرکار باشد .

روز پنجشنبه بااین تلگرافها بپایان رسید . امروز تلگراف نمایندگان هفتگانه از قزوین آمد که از آنجا بآهنگ تهران روانه می‌گردند . در راه گیلان دچار برف گردیده و دیر کرده و کنون پس از یك ماه بقزوین رسیده بودند . از آسوی از تهران آخرین پاسخ این بود که چون فردا نمایندگان آذربایجان میرسند درخواستهای شما را بابودن آنان گفتگو کرده پاسخ دهیم . بدینسان مردم پراکنده شده بخانه‌های خود رفتند .

فردا آدینه باز سرجنبانان در تلگرافخانه گرد آمدند ومردم نیز حیاطهای تلگرافخانه و توپخانه و جبه خانه را پرگردانیدند . یکدسته می آمدند ویکدسته می رفتند . واعظان مردم را بیکار نگزارده سخنانی می گفتند ، و چون در چنین هنگامها کسانی تندرویها نمایند وآشوب پدید آورند ، اینان باپند جلوگیری می نمودند و مردم را بآرام بودن وچشم بسوی پیشروان داشتن وادارمی‌کردند. امروز دبستانها ازشاگردان دسته ها پدید آورده بودند که سرود خوانان بآنجا می آمدند :

آمالمز افکار مز اقبال وطندر
سرحد یمزه قلعه بزیم خاك وطندر
دعوا گونی یکسر گوروننن قانلو کفندر
ایرانلو لاروخ جان ویرروخ نام‌آلاروخ بز

دعواده شهادتله هامی کام آلاروخ بز (۱)

تاهنگام پسین بدینسان گذشت . و چون مردم بیتابیها می‌نمودند و پیدا بود که اگرپاسخی بدلخواه نرسد ازپا نخواهند نشست شادروان ثقةالاسلام تلگرافی بخود شاه فرستاد و چگونگی را باز گفت . سپس مجتهد تلگراف دیگری هم بدانسان فرستاد .

اما در تهران ، امروز شور دیگری میبود . چنانکه گفتیم امروز نمایندگان هفتگانه بتهران می رسیدند . مردم دسته دسته به پیشواز می شتافتند و شور وشادی بسیاری می‌نمودند . تهران یکی از روزهای کم مانندی بخود می‌دید. گذشته ازعنوان نمایندگی نام آذربایجان این زمان ارجمند شمرده میشد . از آسوی بی پروایی شاه بمجلس و چیرگیهایی که درباریان می نمودند بهمه برخورده بود و مردم رسیدن نمایندگان هفتگانه را دراین هنگام مایه فیروزی برای مجلس میشماردند. پیشه‌وران باسران خود تابیرون دروازه به رده ایستاده بودند ، وچون نمایندگان فرا رسیدند ، گاوی بنام مردم تهران ، زیر پای آنان سربریدند .حاجی صادق نامی از شادمانی یك دیوانگی از خود می نمود ، و آن اینکه دو پسر نورس خودرا همراه آورده بود که زیرپای نمایندگان‌آذربایجان قربانی خواهم کرد . آقا میرزا فضلعلی چنین گفت : « مامیباید قربانی این نورسان باشیم . از ما گذشته و همه کوششهای ما از بهر اینان است » .

مردم خواستار شدند که همه نمایندگان دریکجا نشیمن گیرند که کار دید آسان باشد . حاجی محمد اسماعیل همه را بخانه خود خواند . ولی فرصت دید بسیار کم بود . زیرا همان روز نمایندگان‌را از تبریز بتلگرافخانه خواسته بودند . پس از آمدن صنیع‌الدوله و سعدالدوله و برخی دیگر از سران مجلسیان که گفتگوهایی با آنان کردند بآهنگ تلگرافخانه روانه گردیدند و تا فرو رفتن آفتاب در آنجا می بودند.

(۱) این شعرها از نامق کمال شاعر عثمانیست که بنام عثمانیان سروده . درتبریز آنها را بنام ایرانیان گردانیده و بسیاری خواندندی . امروز هم شاگردان دبستانها می خوانند .

بی‌پرده شدن اندیشه های محمد علیمیرزا

از آنسوی شب درخانه مشیرالدوله صدراعظم نشستی خواستی بود ، که بابودن صنیع‌الدوله و سعدالدوله و حاجی معین و مرتضوی و امین الضرب وحاجی محمد اسماعیل ، دربارهٔ درخواستهای هفتگانه تبریز گفتگو کرده شود . مشیرالدوله فرستاد و نمایندگان تازه رسیده را نیز خواند و اینان از تلگرافخانه بآنجا رفتند .

گفتگو آغاز شد . سعدالدوله از سوی تبریزیان سخن میگفت و درخواستهای ایشان را باز مینمود. مشیرالدوله گفت: « دولت میخواهد هزار وزیر داشته باشد شما با وزرایی که دولت بشما معرفی میکند طرف هستید ، شما چکار دارید که دولت فلان قدر وزیر دارد ؟! » .

سعدالدوله گفت : « در دولت مشروطه باید وزراء مسئول باشند و غیر از وزرای معین هیچ وزیری خواه افتخاری یارسمی باید نباشد. مگر ما دولت مشروطه نیستیم ؟! مگر دولت بما مشروطه نداده ؟! »

مشیرالدوله گفت : « خیر ما دولت مشروطه نیستیم و دولت بشما مشروطه نداده . مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است » .

سعدالدوله رو بدیگران برگردانیده گفت : « آقایان شنیدید که چه میفرمایند . در این صورت ما غیر ازتعیین تکلیف ملت تکلیفی نداریم. بعد ازین بودن ما در این مجلس زیاد است برویم ! »

حاجی امین‌الضرب بپا برخاست و چنین گفت : « دولت نمیتواند بگوید من بشما مشروطه نداده ام . اگر ما مشروطه نیستیم چرا از ولایات مبعوث می‌فرستند ؟ !ما خودمانرا رسماً مشروطه میدانیم وحقوقی که داریم هیچکس نمی تواند ازما پس‌گیرد مگر با خون ملت ... »

سپس مستشار الدوله بپا خاست و بسخنانی پرداخت و در پایان چنین گفت : «حال که دولت نکول میکند و میخواهد ملت را فریب دهد تکلیف ما غیر از اطلاع دادن بملت خودمان که در تلگرافخانه جمع و منتظر هستند نیست . مرخص فرمایید برویم و آنان را از انتظار برهانیم » .

این را گفت و همگی برخاستند که بیرون آیند . مشیرالدوله



پ ٦٤

شاپشال

گفت : خشم ننمایید و بنشنند و آنچه میخواهید بنویسید که فردا بشاه نشان دهم . سعدالدوله گفت : ما آنچه را که میداریم نتوانیم دوباره از دولت بخواهیم . خواست ما درست گردانیدن قانون است که کمیهای آن برداشته شود . مشیرالدوله گفت : کمیهای آن چیست ؟! . گفت : اسخده بودن وزیران ، و باندازه بودن شماره آنان ، و برداشته شدن رونیان ، که یکی از آنان نوز و پریم است . این را گفت و بدیهای نوز را شمردن گرفت .

مشیرالدوله گفت : اینها همه راست است ، ولی دولت ناگزیراست ور را بدانسان که بود نگه دارد . سعدالدوله پاسخ داد : ولی توده ناگزیر نیست که بدخواهان را بپذیرد .

بدینسان گفت وشنید میرفت . سعدالدوله تندیها می‌نمود ودیگران پشتیبانی ازو نشان میدادند ، و مشیرالدوله نرمی مینمود . و سرانجام چنین نهاده شد که فردا بنمایندگان دیگر نیز آگاهی دهند ومجلس را بیرون از نوبت برپاکنند وبا سکالش نوشته ای پدید آورده بنزد صدر اعظم فرستند که بشاه نشان دهد و پاسخ گیرد . بدینسان نشست به پایان رسید .

می باید برخی جمله های مشیر الدوله را نیك اندیشید . اینها اندیشه های محمد علیمیرزا می‌بود که از دهان صدراعظم بیرون میآمد . «دولت بشما مشروطه نداده . مجلسی که دارید جهت وضع قوانین‌است» آنچه در نامه خود بمجلس در بارهٔ پاسخدهی وزیران و دیگر چیز ها نوشته بود ، از آن نیز اینمعنی را میخواست . ولی مجلسیان آن را نمیفهمیدند ، و چنانکه دیدیم باخونسردی درپیرامون آن گفتگو میکردند وکسانی نیز هواداری ازدولت مینمودند . دربارهٔ نوز آشکاره میگوید : «دولت ناگزیر است او را بسر کار نگه دارد» چرا دولت ناگزیر میبود ؟! . زیرا نوز و همکاران او بسود روسیان کار میکردند وآنان بنام آنکه گمرك درگرو ایشانست و میباید دردست کسانی باشد که آنان بشناسند و دلگرم باشند نگهداری از اینان مینمودند ، و محمدعلیمیرزا نمی‌یارست که کاری نه بدلخواه آنان کند . این اندازه درماندگی وناتوانی

دولت خودکامه میبود . بااینهمه بامردم ، آن گردنکشی و دژرفتاری را می‌نمودند . مردم که ازدرون دل بکار برخاسته وآرزو می کردند بایشان یاوری نمایند و پشتیبان باشند ودربرابر بیگانگان نیرومندشان گردانند ، در برابر اینها آن بدیها را از خود نشان میدادند .

روز شنبه نوزدهم بهمن (۲۶ ذی‌الحجه) ، مجلس بیش ازنیمروز در یك اطاق نهانی برپاگردید . نمایندگان تبریز هم آمدند . تقیزاده و حاجی امین‌الضرب هرکدام نوشته دیگری درباره کمیهای قانون اساسی آماده کرده بودند . آنها را خواندند وپس ازگفتگو و سکالش چون دیدند درآن باره به سخن بسیاری نیازمندند وچنان فرصتی نیست بهتر دیدند که بهمان فهرست درخواستهای تبریز بس کنند و آنها را نوشته بادست حاجی مخبرالسلطنه بنزد صدراعظم فرستادند که تا چهار ساعت دیگر پاسخ از شاه گرفته و بفرستند . سپس چون پاسخی نرسید هفت تن را از نمایندگان برگزیده نزد صدر اعظم فرستادند . از آن نیز نتیجه نشد محمد علیمیرزا ایستادگی می‌نمود و بیباکانه پاسخها می‌داد . مجلس تاشام برپا می‌بود ورسیدن پاسخ را می‌بیوسید .

امروز تهرانیان هم درشورش همدستی نمودند . گذشته از جنبش تبریز گفتگو های دیشبی باصدراعظم همه را بیدار میگردانید . دسته های انبوهی از آنان درخیاط مجلس وآن پیرامونها گرد آمده همراهی بادرخواستهای تبریزیان مینمودند وچنین میخواستند که دراینجا هم بازار را ببندند . ولی مجلس خرسندی نداد و جلوگرفت .

از آنسوی در تبریز امروز همچنان شور و خروش برپامیبود . گذشته از تلگرافخانه و آن پیرامونها ، مردم دربرخی مسجد ها گرد آمده و همراهی باکوشندگان مینمودند . گذشته از شهر ، از باسمنج وشبستر باتلفون همدردی نشان میدادند . چون ساعت بساعت باتلگراف از پیش آمد های تهران آگاه میشدند ، از ایستادگی محمد علیمیرزا سخت برآشفتند ، و یکدسته باین شدند که برای فشار آوردن باو بیك گام دیگری برخیزند ، وآن اینکه اداره های پست وتلگراف وتذکره و صندوق مالیه و قورخانه را بدست گیرند ، و نگزارند دولتیان بکار

پردازند . ولی دوراندیشان این را نپسندیدند ، و تنها باین بس کردند که تلگرافخانه را بدست دارند و نگزارند تلگرافهای دیگری فرستاده شود .

شاگردان دبستان باز رده بسته وسرود خوانان میآمدند ومیرفتند و شنیدنیست که درمیان آن شور وخروش کسانی نیکوکاری را فراموش نمیکردند و برای دبستانها «اعانه» گرد آورده و میدادند .

داستان فرستاده فرستادن محمد علیمیرزا بعتبات که از دیرباز بر زبانها افتاده بود، این پیش‌آمدها راست بودن آن را میرسانید ، و این بود علماء تلگرافی نوشتند که برای علمای نجف فرستاده شود، و چون بتلگرافخانه ایران بدگمان میبودند کسی را فرستادند که از آن سوی ارس ، از سیم قفقاز آن را بفرستند . آن تلگراف را با پاسخی که علمای نجف دادند و چندی پس از آن رسید در روزنامه ها نوشته‌اند و ما در اینجا نمی‌آوریم .

گردن‌گزاردن محمد علیمیرزا بدرخواستها

روز یکشنبه باز بامداد مجلس برپا گردید . باز نشست نهانی می‌بود . ولی‌چون تهرانیان درحیاط و آن پیرامونها انبوه شده بودند و سخت بیتابی می‌نمودند ، پروای نهانی بودن نشست را نکرده بدرون رفتند ، وبا نمایندگان در شور و سهش همبازی نمودند . چه مجلسیان وچه دیگران پاسخ دربار را می‌بیوسیدند وپیاپی فرستاده بنزد مشیرالدوله فرستاده می‌برسیدند . هنگام نیمروز چون دوسید و دیگران میخواستند بخانه خود روند مجلسیان نگزاردند وخواهش کردند که در مجلس بمانند ، و از اینجا پیداست که بیم نیز میداشتند .

پس از نیمروز حاجی مخبرالسلطنه آمد و نوشته از مشیرالدوله آورد که او را برای گفتگو بامجلسیان نماینده گردانیده بود . بسخن آغاز کردند . نماینده دولت مشروطه را نمیپذیرفت و میگفت : « این کلمه غلط است » ، و درمیان سخن میفهمانید که این را نخواهید و هر چیز دیگری میخواهید بخواهید . مجلسیان پاسخهای سختی دادند .

رفت که دوباره پاسخ بیاورد وهنگام شام می‌بود که آمد و چنین



پ ٦٥
عضدالملك

پیام آورد: « شاه میفرماید باهمه محذورات عزل مسیو نوز وپریم آنها را معزول کردیم . لفظ مشروطه را هم « مشروعه » میکنیم. ما دولت اسلام هستیم وسلطنت مشروعه باشد». مجلسیان باز برآشفتند وبهپاهوی سختی برخاستند وآشکاره پاسخ دادند که جز از «مشروطه» نام‌دیگری

نخواهیم پذیرفت .

در تبریز امروز همچنان بازار ها بسته ومردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها می‌بودند ، و باز شور و خروش می رفت . امروز دفتر های مالیه را مهر و موم کردند و تذکره خانه را از کار بازداشتند و انبار ذخیره را بدست گرفتند . امروز نظام الملك والی بتلگرافخانه آمد و پیداست که از روی ترس میبود . شاگردان دبستان امروز نیز آمدند و رفتند .

هنگام پسین چون ازتهران جز تلگرافهای نومیدی آمیز نمیرسید بکدسته بیتابی بیشتر نمودند . شادروان شیخ سلیم روی پنجره ایستاد وبا سخنانی بآرام گردانیدن آنان کوشید و چنین گفت : «انشاء الله تافردا جواب میرسد . اگر خدا نکرده مقصودمان حاصل نشود خواهیم گفت کلمه را که میدانیم ».

پنج‌ساعت ازشب دوشنبه میگذشت که ازتهران تلگراف نمایندگان درباره برداشته شدن نوز و پریم رسید و مردم اندك آرام گردیده و پراکنده شدند .

روز دوشنبه بیست و یکم بهمن (۲۷ ذی‌الحجه) باز از بامداد مجلس برپاگردید . باز حاجی مخبرالسلطنه آمد و این بارچنین عنوان کرد : « دیروز مأمور بگفتن بودم امروز مأمور به شنیدن هستم. ولی من باب خیرخواهی عرض میکنم که مشروطه بودن دولت ایران صلاح نیست . جهت اینکه در دولت مشروطه آزادی همه چیز هست در این صورت آزادی‌ادیان هم لابد باید بشود . آنهاییکه در میان ما عددشان کم نیست ما آنها را نمیشناسیم آنوقت دستاویز میکنند که مارا آزادی باید و درهیچ مواقع مانع نباید شد و ضرر این براسلام است » .

این سخنان را باو سپرده بودند که بیاید و بگوید و باشد که از این راه دوتیرگی به میان مجلسیان افتد . ولی چه دوسید و علماو چه دیگران همگی ناخشنودی نمودند و در درخواستهای خود پافشاری نشان دادند . حاجی مخبرالسلطنه باز رفت که پاسخ بیاورد .

امروز هم تهرانیان در بهارستان انبوه میبودند وشور و خروش

نشان میدادند . از آنسوی در تبریز امروز خشم مردم بیشتر گردیده و گفتگو از آن میرفت که قورخانه را بدست گیرند و تفنگها را بیرون آورده بمجاهدان بخشند . واعظان باز بآرام گردانیدن مردم کوشیدند شاگردان دبستانها آمده و چون در حیاط جا باز نبود بروی پشت بام رده کشیده وسرود می‌خواندند :

آه ای آزادگان از دست استبداد داد
خانمان شش هزار ساله را بر باد داد
یکنفر کز مادرش هنگام زاد آزاد زاد
بهرچه خود را بدست جور استبداد داد
مردم از هرگوشه‌ای میآید این فریاد داد
آه ای آزادگان از دست استبداد داد
خانمان شش هزار ساله را برباد داد

هنگام پسین از نمایندگان تلگراف آمد که بدلداری کوشیده و چنین‌نوشته بودند : همه مردم ایران باشما هم‌آوازند . ازبامداد درمجلس بودیم « انشاء الله تا دو ساعت ازشب رفته نتیجه عمل معلوم میشود . بهر قسم است شورش اهالی‌را ساکت کنید » .

بدینسان روزمیگذشت . آنان دردارالشوری وایشان درتلگرافخانه چشم براه پاسخ دربار میدوختند . در اینمیان کسانی از نیکخواهان به میانجیگری می کوشیدند . یکی از آنان عضدالملك سرایل قاجار میبود که همراه حاجی مخبرالسلطنه بدربار میرفت وبجلوگیری ازمحمدعلیمیرزا می کوشید .

محمد علیمیرزا خود را در تنگنا میدید ، و از آنسوی بآسانی نمیتوانست گردن بمشروطه گزارد . این بود درپاسخ دو دل می‌ایستاد . ولی چون فشار تبریز ساعت بساعت فزونتر می‌گردید ناگزیرشد پاسخ دهد و گردن بخواست توده گزارد ، و خواه و نا خواه دستخطی بیرون داد .

یکساعت و نیم از شب سه شنبه گذشته حاجی مخبرالسلطنه آن را بمجلس آورد . مردم که چند هزار تن در صحن بهارستان و در

اطاقهای آن گرد میبودند شادی بسیارنمودند، وچون حاجی مخبرالسلطنه دربرابر دو سید و دیگر علماء ایستاد و آن را خواند ، از هر سو ، از درون وبیرون ، آواز ها به « زنده باد مشروطه » بلندگردید . مردم شادی و خشنودی بی اندازه نشان دادند . همانشب دارالشوری بتلگراف به تبریز و دیگر شهر ها آگاهی فرستاد .

درتبریزفردا باز مردم در تلگرافخانه گرد می‌بودند و باز برخی درخواستها کرده بگشادن بازار ها خرسندی نمیدادند . ولی سردستگان پاسخ دادند و همه را ببازار فرستادند .

تلگراف دارالشوری راکه دستخط شاه نیز در آنست در اینجا می آوریم :

خدمت حضرات مستطابان آقایان حجج‌الاسلام آذربایجان ادام‌الله‌توفیقاتهم وانجمن‌محترم ملی بحمدالله‌والمنه‌که توفیقات الهی‌وهمت ابنای وطن خصوصاً اهالی باغیرت آذربایجان درتکمیل نواقص قانون اساسی استحکام مشروطیت لفظاً ومعناً دستخط جهان‌مطاع ملوکانه شرف صدور بخشید جادارد مجلس بعموم ابنای‌وطن بگویند الیوم‌اکملت لکم دینکم عین دستخط همایونی ذیلا مخابره میشود.

جناب اشرف صدراعظم سابق‌هم دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در توجه باجراء اصول قوانین اساسی که‌امضاء آنرا خودمان از شاهنشاه مرحوم اناراللّه برهانه گرفتیم بیش ازآن است‌که منت بتواند تصور کنند واین بدیهی‌است ازهمان روزکه فرمان شاهنشاه مبرور اناراللّه برهانه شرف صدور یافت امر بتأسیس مجلس شورای‌ملی شد دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون بشمار میآید منتهی ملاحظه که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانها ودوایر حکومتی ومجالس بلدی‌مطابق شرع محمدی صلی‌الله علیه‌وآله نوشته آنوقت بموقع اجراء گذارده شود عین‌این دستخط مارا برای‌جنابان مستطابان حجج‌الاسلام سلمهم‌اللّه تعالی ومجلس شورای ملی ابلاغ نمایند (۲۷) ذیحجة‌الحرام ۱۳۲٤ (شورای ملی)

نخستین دسته ای که از توده جدا گردیدند

بدینسان شورش پس از شش روز بپایان رسید . امانتیجه های آن : نخست مشروطه استوارگردید وراه رخنه بآن بسته شد. دوم کمیهای قانون اساسی دانسته شد و بنوشتن



پ ٦٦

شعاع السلطنه

یك « دنباله ای » برای آن آغاز کردند . سوم مسیو نوز که خود خاری شده و بچشم ایرانیان فرو میرفت از کار برداشته شد . چهارم محمدعلیمیرزا دانست که هماورد او نه تهران ، بلکه تبریز میباشد ، و اگر برانداختن مشروطه را میخواهد باید نخست بچارهٔ آنجا کوشد و خواهیم دیدکه بچه اندیشه هایی دربارهٔ آنشهر پرداخت .

برای نوشتن دنباله قانون اساسی ازمجلس ، سعدالدوله وتقیزاده و مشارالملك و حاجی امین‌الضرب وحاجی سید نصراللّه ومستشارالدوله را برگزیدند و خواهیم دیدکه چه نتیجه پدید آمد .

اما نوز وپریم ، بآسانی نمیخواستند ازمیان بروند واین‌را باورنمی کردند که ایران دیگر شده ویك نیرویی بنام آزادیخواهان پدیدآمده که بدخواهان را برنمی‌تابد . آنان‌را چون برداشتند یکتن دیگراز بلژیکیان بنام « کینه » بجای نوز نشست که مدیرگمرك و خود درزیر دست نوز می‌بود وهمان رفتار او را مینمود . نوز نیز از دادن حساب خودداری نشان میداد و چنین گفته میشد پاره نوشته های اداره را که بزیان خود دیده درآورده و آتش زده . از آنسوی لاورس که تبریزیان بند کردن او را خواسته و شاه نیز پذیرفته بود بند نگردیده و از ایران روانه شده بود .

اینها مایه شد که باردیگر در مجلس گفتگو هایی از نوز و بلژیکیان بمیان‌آمده واز وزیرمالیه بازخواستهایی شد. نیزانجمن تبریز باز دیگر تلگراف فرستاد وسختیگریهایی بدالشوری نمود .

اینها ازیکسو نیروی مجلس را دربرابر دربار فزونتر میگردانید و از یکسو میان مردم ارج آنرا بیشتر میساخت . مردم یك دستگاهی راکه هیچگاه نپنداشتندی بادیده می دیدند . با اینهمه چون در آنمیان محرم (سال ۱۳۲۵) فرا رسید وبشیوهٔ همه ساله روضه خوانیها برپا شد برخی روضه خوانها درتهران ببدگویی ازمشروطه ومجلس‌پرداختند . یکی از آنان سید اکبر شاه بود که از دیرگاهی خود را بد خواه دو سیدگردانیده بود ، و این‌زمان گستاخ‌گردیده ازمجلس ومشروطه‌هم بد میگفت .

چنانکه نوشته‌ایم درآغاز کوششهای دوسید این یکی ازپیراموتیان آنان میبود ودرکوچیدن بعبدالعظیم همراهی نمود ، ویکماه‌که درآنجا درنگ داشتند این با حاجی شیخ محمد هر روز بمنبر رفتندی ومردم را سرگرم داشتندی . لیکن پس از بازگشت از عبدالعظیم بنام آنکه پول باو کم داده شده از پول هاییکه برای دو سید فرستاده می شد تنها بیست و پنج تومان باو رسیده ، آزردگی می‌نمود ، وکم‌کم از دو سید جداگردید و زبان بگله و بدگویی بازکرد ، و این بارخود را بحاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه بست ، ودر محرم (محرم ۱۳۲٤)

که در خانه اوبمنبر میرفت اززباندرازیها درباره دو سید بازنمی‌ایستاد . چون دو سید وهمراهان ایشان در روضه خوانیهای خود از دادن‌چایی بمردم ، بنام آنکه قند وچای کالای بیگانه است ومیباید‌کمتر بکاربرد ، خودداری می نمودند ، این در منبر بنکوهش از آنان برخاسته چنین میگفت : « عجب دارم از جمعی‌که بجهت دختر ها و عروسهای خود لباسهای زربفت درست می‌کنند و بجهت عزای سبط از رسول ازدادن چایی‌مضایقه می‌نمایند » . سپس چون مشروطه داده شد وجایگاه دوسید بسیار بالاتر گردید و امامجمعه ودیگران از راه فروتنی پیش آمدند . این نیز بخاموشی گرایید و زبان دربست . لیکن چون محمد علیمیرزا پادشاه گردید و با مشروطه دشمنی نشان داد این باز مایه دلیری اکبر شاه ومانندکان اوگردید .

اگرچه محمد علیمیرزا سپرانداخته واین زمان جزهمراهی بامجلس نشان نمیداد . لیکن راز درون اورا همگی میدانستند وچون ازاینسوی محرم فرارسیده وبازارایشان‌گرم شده بود خودداری نتوانسته ببدگوییهایی میپرداختند . بویژه درجاییکه دارنده خانه از بدخواهان مشروطه میبود که‌گستاخی بیشتر میکردند .

روز سه شنبه بیست و نهم بهمن (٦ محرم) درخانه سید محمد پسر سیدعلی اکبر تفریشی سیداکبرشاه بازببدگویی از مجلس پرداخت . از پایین سیدی پاسخ داده بجلوگیری‌کوشید وکسانی هم بااین یاوری نمودند . از آنسوی شیخ زین الدین زنجانی به پشتیبانی از اکبر شاه برخاست و طلبه های همراه او سید مشروطه خواه را زدند ، و از اینسوی یکدسته ازطلبه های مدرسه حاجی ابوالحسن بیاری این آمدند و درمیانه زد وخورد رخ داد .

طلبه‌های مشروطه خواه دسته بندی‌کرده بخانه بهبهانی وطباطبایی رفتند و داد خواستند ، و دو سید چگونگی را بشاه نوشته وپافشاری نمودند ، و در نتیجه آن شاه دستور داد شیخ زین‌الدین را از تهران بیرون‌کنند و سید اکبر شاه و بدگویان نیز بمنبر نروند .

شیخ زین‌الدین و همدستان اوکه سید محمد تفرشی وسید اکبر

شاه وصدرالمحققین وگروهی از طلبه ها بودند ، چون چنین دیدند به عبدالعظیم پناهیدند ، وچنانکه گفته میشد شماره شان تاهفتاد وهشتاد تن میرسید . اینان نخستین دسته ای بودند که از توده جدا گردیدند و چون آگاهی ازکار اینان بشهرها رسید مایه دلگیری آزادیخواهان گردید.

ولی در اینهنگام هنوز بدیهای خودکامگی فراموش نگردیده و تکانی که جنبش بدلها داده بود از نیرو نیفتاده بود ، از آنسوی خود اینان کسان ارجداری شمرده نمی شدند و دستاویزی برای جدا شدن از توده در دست نمیداشتند ، این بود مردم پروا ننمودند . محمد علیمیرزا که در پی بر انگیختن دشمنانی برای مجلس میبود او هم باینان ارج نگزاشت . نتیجه آن شد که پس از سه هفته کمابیش بشیمانی نمودند و نامه ای بادستینه اکبرشاه وصدرالمحققین بمجلس نوشته و درآن « بتمام قسمهای مشروعه » سوگند خوردند که « از اول تاکنون بامجلس شورای اسلامی » دشمنی نداشته اند ونمیدارند و بیزاری از کار خود نمودند . در مجلس گفتگو بمیان آمد ودوسید ودیگران سخنانی راندند وبیزاری جویی آنان را پذیرفتند . آنان چشم میداشتند که کسانی بروند وایشان را بتهران بازگردانند. ولی چشمداشت بیجایی بود وبخودشان واگزاردند که پراکنده شوند وبازگردند .

کارهای ارجدار دارالشوری

دراینمیان دارالشوری چند رشته کار های ارجداری را از پیش میبرد. زیرا از یکسو تکان بهمه جا رسیده و در همه شهر های ایران میانه کهنه ونو، و خودکامگی و مشروطه ، و ستم و داد نبرد آغازیده و دربسیارجاها دوتیرگیهای کهن کار خود را میکرد و آشوب در میانه پدید میآورد. مجلس بهمه اینها از دور دیده بانی می نمود و بهوا داران آزادی یاوری میرسانید ، و در برخی جا ها انجمن تبریز این کار را بگردن می گرفت .

در خراسان که آصف الدوله بجلوگیری از برپا کردن انجمن برخاسته بود درسایه فشار اورا ازوالیگری برداشتند ، واوخوار وزبون بتهران آمد . مجلس باین اندازه بس نکرده داستان فروش دختر های



پ ٦٦
سید اکبر شاه

قوچان را دنبال کرده بارها از این باره گفتگو شد . ایرانیان عشق آبا تلگرافی بمجلس فرستاده بودند بدینسان : « ما بچشم خود دیدیم ک اطفال قوچانیها را درعشق آباد مثل گوسفند و سایر حیوانات بترکمان میفروختند و کسی نبود دادرسی نماید ». این تلگراف چون درمجلس خوانده شد بسیاری از نمایندگان خودداری نتوانسته بگریستند ، و د نشست ششم اسفند (۱۳ محرم) میرزا محمود کتابفروش آگاهیها گشاده تری در آن باره داده چنین گفت که داستان دوتاست : یکی آنک چون در سال گذشته در خراسان ملخ خواری شده و کشتها بار نداد بود مردم بشاه نامه نوشتند و داد خواهی کردند و شاه گفت کسی برا

بازرسی فرستاده شود . ولی عین‌الدوله گوش نداد و آصف الدوله و کارکنان او فشار آورده مالیات خواستند و مردم ناگزیر شده دختران خودرا فروختند که ترکمانها خریدند. دیگری آنکه سالار مفخم‌بجنوردی ازسوی دولت برای جلوگیری از تاخت وتاراج ترکمانها میبود وسالانه پولی از آن یاره میگرفتی . ولی آصف الدوله آن پول را برید و او نیز ترکمان را برانگیخت که بخاك قوچان ریختند وپس ازکشتار و تاراج شصت تن‌کما بیش از زنان و دختران را دستگیر کرده با خود بردند ودر عشق آباد فروختند. درپایان این‌گفتگو ها مجلس پافشاری نمودکه آصف الدوله ببازپرس وداوری‌کشیده شود .

پسر سپهدارکه در تنکابن آن دژرفتاری راکرده بود او را از آنجا برداشتند . در قزوین دو تن نماینده برای مجلس‌برگزیده شده، ولی چون دوتیرگی در میان بود دسته دیگر در شاهزاده حسین گرد آمده و بآشوب برخاسته و از روانه گردانیدن آنان جلو میگرفتند . مجلس تلگراف فرستاد و آشوب را فرو نشاند و دو تن نماینده، که شیخ حسین شهیدی و میرزا حسین طبیب می بودند بتهران آمده بکار خود پرداختند .

در رشت انجمن برپاگردیده، ولی یکدسته از بدخواهان بدشمنی برخاسته و آشوب مینمودند و آنان هم انجمن دیگری برپاکرده بودند که سپهدار حکمران‌آنجا پشتیبانی نشان میداد. انجمن تبریز ودارالشوری با تلگراف یاوری از انجمن آزادیخواهان نمودند و پس ازکشاکشهای بسیاری آنجا نیز آزادیخواهان فیروزگردیدند .

ظل‌السلطان‌که از زمان ناصرالدینشاه فرمانروای اسپهان و آن پیرامونها بوده و در آنجا ها سرا ها ساخته و دیه ها خریده وریشه سختی دوانیده بود، بانگیزش آقانجفی ودیگران، اسپهانیان بروشوریده وبرداشتن وی‌را میخواستند ، وچون از تهران درخواست آنان پذیرفته نمیشد بازار ها را بسته و پافشاری بسیار مینمودند . مجلس هم، چون برافتادن اینگونه فرمانروایان ریشه داررا بسود مشروطه میدید همراهی با ایشان مینمود و درنتیجه ظل‌السلطان از آنجا برداشته شد .

درکرمانشاهان برسر برپاکردن انجمن‌کینه های‌کهن بجوش آمده و آشوب بزرگی برخاسته بود . چنانکه چند بار زد و خورد رخ‌داد وکسانی درمیانه‌کشته شدند . مجلس بفرو نشاندن آشوب آنجاکوشید. ولی‌کاری نتوانست وتادیری‌کشاکش و ناایمنی درمیان میبود .

این آشوبها از تکان مشروطه پدید آمده و چنانکه گفتیم خود کشاکشی‌میان کهنه‌ونو میبود. چیزیکه هست‌نادانیها وکینه‌های‌کهن‌نیز بمیان می‌آمد. این‌کشاکشها ناگزیر ساخت که صنیع‌الدوله بگله پرداخته وچنین گوید : « غیر ازاهالی آذربایجان‌که بترتیب صحیح انتخاب وکلای خود را نموده وبا احترام روانه‌کردند سایر ولایات نفهمیدند و اغراض سابقه خودشان را در اینمورد بروز دادند ، مثل قزوین وکرمانشاه وغیره ».

اینها درماه اسفند میبود . روز های بازپسین آنماه مجلس یك کار ارجدار دیگری هم بانجام رسانید . چنانکه‌گفتیم بودجه سالانه‌دولت شش‌کرورکم میداشت‌که بایستی جای آنرا برگردانند. مجلس‌کمسیونی برای این‌کار برگزیده بودکه یکی ازباشندگان آن وثوق‌الدوله میبود. اینان برای چاره دوکاررا باندیشه‌گرفتند : یکی آنکه بدرآمد افزایند، و دیگری اینکه از دربافت بکاهند . در بارهٔ افزونی بدرآمد نیز چند چیز را باندیشه‌گرفتند :

۱) افزودن « تفاوت عمل » بدرآمد . چگونگی آنکه دولت مالیاتهایی بدیه‌ها ودیگرچیزهاگزارده بود وکتابچه‌ای برای آن دردست میداشت. ولی حکمرانان زمان بزمان بآن مالیاتها افزوده و خودکتابچه دیگری پدید آورده بودند، و چون مالیات را حکمرانان گرد آورده و بدولت پرداختندی، اینان از مردم از روی‌کتابچه خودشان گرفتندی و بدولت از روی کتابچه خود آن پرداختندی ، و آن فزونی را که « تفاوت عمل » نامیده شدی بدوبخش‌کردندی : بخشی‌را بصدراعظم و دیگران بعنوان پیشکش دادندی و بخشی را خودشان برداشتندی و در برخی‌جاها این فزونی بسیار فزون بودی . مثلا درکرمان مالیات‌گزارده دولت۴۴۰۰۰ تومان ، و مالیات‌گرفته حکمرانان۱۷۰٬۰۰۰ تومان میبود. کمسیون چنین نهادکه همه این فزونیها بحساب دولت درآید .

۲) بر انداختن « تیول ». بسیاری‌از آبادیها به « تیول » داده شده بود . بدینسان‌که‌کسانیکه از درباریان و از سردکان فوج و مانند اینها از دولت سالانه یا ماهانه گرفتندی دولت بجای آنکه خود یکسره پردازد مالیات یك دیهی را باو واگزاردی که خود از دیه نشینان بگیرد ، و این‌کسان چون سالیان دراز این‌کار راکرده بودند آن دیه ها را از آن خود می‌شمردندی . در اینجا نیز فزونی در میان میبود. زیرا بیشتر دیه ها زمان بزمان آباد ترگردیده و مالیاتش فزونتر شده بود ولی فزونی را نیز تیول داران گرفتندی . کمسیون چنین نهاد که تیول بیکبار برانداخته شود وهمه آن مالیاتها بحساب دولت درآید ، و بآن‌کسان از صندوق ماهانه یاسالانه داده شود .

۳) برانداختن تسعیر . چگونگی آنکه یك بخش مالیات دیه ها غله بودی‌که می‌بایست سالانه بانبار دولت بفرستند . ولی از سالیان‌دراز چنین میبود که بهای آن را بدولت میپرداختند . ازاینجا نیز فزونی‌پیدا میشد . زیرا آنان که در زمان بسیار پیشتری این را بادولت نهاده و بهای کمی برای غله گفتگوکرده بودند همیشه بهای کم آن زمان را می‌پرداختند در حالیکه بهای غله اکنون پنج یا شش برابر آن‌گردیده بود .

این سه زمینه در مجلس در چند نشست بگفتگو آمد، ونخست کسانی خرده هایی می‌گرفتند وناخشنودیهایی مینمودند. ولی چون‌گفتگو شد و زمینه روشن‌گردید همه را پذیرفتند . ولی این پیش آمد یك نتیجه دیگری نیز دربی‌خواستی داشت، وآن اینکه یکدسته ازمفتخواران را از توده جداگرداند. زیرا همه دیه داران وتیول داران وحکمرانان از آن خواستندی رنجید ، و خواهیم دید که از این راه چه دشمنیها پدید آمد و چه‌کینه ها رخ داد .

نخستین کابینه قانونی

یك پیش‌آمد دیگری در همانروز ها کناره جویی مشیرالدوله صدراعظم بود . دانسته نشد بهر چه کناره جست . آیا خود خواست یامحمد علیمیرزا نخواست . پس ازکناره جویی اویك کابینه ای بدانسان‌که خواست‌مجلس

بود و انجمن تبریز همچنان در درخواست آن پافشاری نشان داده باز یادآوریها مینمود پدید آمد . بدینسان‌که همه‌کار ها واداره های دولتی را بهشت بخش‌گردانیده و هشت وزارتخانه پدید آوردند . اداره های تلگراف و تذکره و صندوق مالیه‌که از دست نوزگرفته شده بود هر یکی بوزارتخانه دیگری داده شد . هشت وزیر برگزیده گردیده ، و چون می‌بایست بمجلس شناسانیده‌شده وهریکی پاسخ دهی‌را بگردن‌گیرد، روز پنجشنبه بیست و نهم اسفند (٦ صفر ۱۳۲۵) بمجلس آمدند ، و چون صدر اعظم یا سروزیر در میان نمی بود وزیر داخله آنان را بشناسانید ، بدینسان :

نایب السلطنه وزیرجنك ، فرمانفرما وزیر عدلیه ، علاءالسلطنه وزیر امور خارجه ، وزیر افخم وزیر داخله ، ناصرالملك وزیر مالیه ، مخبرالسلطنه وزیر علوم و معارف ، مهندس‌الممالك وزیر فواید عامه ، وزیر همایون وزیر تجارت .

چنین گفته شد چون وزیر جنك خود ناخوش بوده و بمجلس نتوانسته بیاید دبیرالدوله بعنوان دستیاری اوآمده . راستی این بود که نایب‌السلطنه میخواست دست از وزیر جنگی بر ندارد ، از یکسو هم آمدن بمجلس را کمی خود میشمرد و باین بهانه دست میبازید .

وزیر داخله چنین‌گفت: « غرض این بودکه هیئت وزراء وکابینه تغییری‌کرده بود معرفی از ایشان درمجلس بشود و همه ملت امروزه بدانندکه دولت و ملت یکیست و بایددست بیکدیگر داده و کار بکنند تا مملکت معمور وآبادگردد » .

شادروان بهبهانی از سوی مجلس سپاس‌گزارد .گفته شد چنانکه نمایندگان سوگند خورده اند میباید وزیران هم سوگند خورند . وزیر داخله‌که خود جانشین سروزیر هم میبود چنین پاسخ داد :

« فردا که جمعه و اول سالست انشاءالله پس‌فردا جمع شده در حضور اعلیحضرت همایونی باحضور حجج اسلام قسم یاد مینماییم» .

وزیر عدلیه‌گفت : « هیچ روز مبارکتر از امروز نیست‌که تماماً باجان ومال برای ترقی مملکت حاضر شده اند ، و البته حاضریم قسم

یاد نمایم وهیچ ابایی از قسم نداریم » .

نمایندگان و تماشاچیان شادی بسیار نمودند . ولی این گفته ها از وزیران و آن نوید سوگند که میدادند جز یکرشته دروغهایی نبود . محمد علیمیرزا همچنان بامشروطه دشمنی میداشت . چیزیکه هست چون در نهان بکار هایی میکوشید در بیرون رویه‌کاریهایی مینمود . در همین روز ها با میرزا علی اصغر خان اتابك که دراروپا میبود گفتگو میداشت که او را بایران باز خواهد ورشته کار ها را بدست او سپارد و این کابینه جز چندگاهه نخواستی بود .

اداره های زیردست و زمینه کار های هروزیری را پرسیدند و وزیر داخله فهرستی درآورد بدینسان :

وزارت عدلیه

اداره محاکمات داخلی .

وزارت خارجه

اداره تشریفات ، اداره تذکره ، اداره محاکمات خارجه ، اداره پولیتیکی ، اداره قونسولگری.

وزارت داخله

اداره ایالات ، اداره تلگراف ، اداره پست ، اداره نظمیه، محبس، اداره قراسوران ، اداره بلدیه ، اداره پولیس و ژاندارم ، اداره حفظ‌الصحه .

وزارت مالیه

اداره مالیات ، اداره گمرکات، اداره خالصجات ، اداره ضرابخانه ، اداره وظایف ، اداره تفتیش محاسبات .

وزارت جنگ

اداره مخزن ، اداره ذخیره ، اداره قورخانه و کارخانجات‌نظامی، اتا ماژور ، اداره محاسبات نظامی ، اداره‌توپخانه ، اداره سواره‌نظام ، اداره پیاده نظام ، اداره محاکمات عسکری ، اداره بحریه .

وزارت علوم

اداره مدارس ، اداره اوقاف ، اداره مطبوعات ، اداره حفریات



۶۷

موزه، اداره مطبعه دولتی، اداره ابنیه عتیقه.

وزارت فواید عامه

اداره طرق و شوارع، اداره معادن، اداره شوسه و راه آهن و جنگلها.

وزارت تجارت

اداره تجارت، اداره محاکمات تجارتی داخله، اداره فلاحت، اداره صنایع.

این نخستین کابینه قانونی بود که بمجلس شناسانیده گردید. یکی از کارها که در این زمان در تهران رخ داد، آن بود که حاجی شیخ فضل‌الله بدستاویز برخی از نوشته های کتاب «مسالك المحسنین» طالبوف را بیدین خواند (تکفیر کرد). این سخن بروزنامه ها نیز افتاد و در حبل‌المتین در آن باره گفتار نوشته شد، و گویا یکی از بهانه ها که طالبوف برای نرفتن بتهران داشت همین می بود.

برخی پیش‌آمد های تبریز

دراینمیان در پایان سال در تبریز نیز، برخی کارها رخ میداد. کمیابی نان که گفتیم همچنان مایهٔ گرفتاری می‌بود. چون‌انجمن

پیکره ۶۷ در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده و نشان میدهدیکدسته‌از کوشندگان وآزادیخواهان تبریزرا ونامهای آنان ازراست بچپ چنین است.

رده یکم: ۱) میرقاسم‌لیلاوایی ۲) آقا کریم اسکندانی ۳) حسن پسر علی مسیو ۴) علی مسیو ۵) ضرغام ـ دانسته نیست برای چه میان آزادیخواهان بوده ۶) قدیر پسر علی مسیو ۷) نمی شناسیم

رده دوم: ۱) و ۲) نمی شناسیم ۳) محمود آقاپسر حاجی‌محمد عمو ۴) میرعلی اکبر سراج ۵) حاجی محمد عمو ۶) نمی‌شناسیم.

رده سوم: ۱) نمی‌شناسیم ۲)مشهدی محمد علیخان ۳) نمی شناسیم ۴) کربلایی حسین باغبان ۵) نمی شناسیم.

از رده چهارم کسی را نمی شناسیم. از رده پنجم آنکه‌تفنگ بدست ایستاده اسد آقا فشنگچی وانکه پهلوی او ایستاده حاجی خان پسر علی مسیو است.

نان را بهشت عباسی پایین آورده بود، این‌بنانوایان گران افتاده بکار شکنی می‌کوشیدند. ازآن‌سوی دیه داران‌که بیشترشان مشروطه‌را از درون دل دوست نمی داشتند از فروش غله خودداری نشان میدادند. انجمن از نظام‌الملك خواست‌که بآنان فشار آورد و بفروش غله وادارد و نظام‌الملك‌همراهی نشان داد، ولی در نهان جز بکار شکنی‌نکوشید. گروهی از آزادیخواهان در انجمن انبوه شده وخواستار گردیدند که برگ‌داده شود خود آنان بکاربر خیزند. ولی انجمن آن‌را مایهٔ‌آشوب دانسته بجلوگیری پرداخت.

روز سی‌ام بهمن (هفتم‌محرم) میرهاشم دوچیی ازتهران بازگردید. چنانکه گفتیم این را از تبریز بیرون‌کردند، و سپس انجمن ایالتی بنام دلجویی از مردم دوچی و بپاس پیشگامی آنان، اورا یکی ازنمایندگان دوازده‌گانه آذربایجان برگزید، و باتلگراف «اعتبار نامه» برای وی فرستاد، و میرهاشم چند روزی بمجلس میرفت و در گفتگوها همراهی می نمود، ولی‌سپس دانسته نیست بهرچه کناره گرفت و چنانکه گفتیم به تبریز بازگردید. مارا در این باره آگاهی درستی نیست. گویااوخود آرزومند بازگشتن به تبریز می بود، و انجمن باز برای دلجویی از مردم دوچی این را پذیرفته و ببازگشتن او خشنودی نموده وخود امید می بست که میر هاشم گذشته را فراموش ساخته دلسوزانه همدستی خواهد کرد، و بهمین امید بود که چند روزی پس از آن، کسانی از باشندگان انجمن بخانه وی رفتند و اورا برداشته باشکوه و پاسداری بانجمن آورده و یکی از نمایندگان گردانیدند.

دوتن ازنمایندگان مجلس‌که هنوز نرفته بودند (حاجی امامجمعه خویی و حاجی محمد آقا حریری) روز چهارشنبه هفتم‌اسفند (۲محرم) بازار ها را بسته و آنان را نیز باشکوه بسیار روانه گردانیدند. این دو تن نیز ازراه قفقاز آهنگ کردند.

شب دوشنبه دوازدهم اسفند (۱۹ محرم) داستان شگفتی رخ داد، و آن اینکه حاجی میرزا حسن میلانی‌راکه‌یکی از نمایندگان انجمن‌می بود، هنگامیکه از انجمن درآمده و همراه يك نوکر بخانه می رفت

در کوچه با گلوله زدند. گلوله ازدوش او خورده و ازدهانش بیرون افتاد . زننده بگریخت و شناخته نگردید . حاجی میرزا حسن‌را بخانه‌اش بردند و تاچندی در بستر می خوابید تا بهبود یافت . زننده را هرچه جستند پیدا نکردند ، وچون حاجی میرزا حسن مردی بازرگان و بی آزار می‌بود و خود او دشمنانی نمیداشت گمان بیشتر به بد خواهـان مشروطه می‌رفت که بکینه جویی یابرای ترسانیدن چشمها بچنین کاری برخاسته‌اند .

گفتیم مسیو نوز گردنکشی نموده حساب نمیداد ، و از آنسوی اداره های گمرك و پستخانه همچنان در دست بلژیکیان می‌بود و آنان رفتار خودرا با زیردستان مسلمان دیگر کرده و باز دژ خویی مینمودند و از دشنام وپرده دری نیز باز نمی ایستادند . این بود انجمن باردیگر یك تلگراف درازی بدارالشوری فرستاده از سست کاری نمایندگان در بارهٔ وزیران و بلژیکیان آزردگی نمود ، (وگفتیم که این سختیگری کارگر افتاد و کابینه بدانسان که خواست مجلس میبود پدید آمد و بنوز نیز درباره حساب فشار آوردند) . از آنسوی در تبریز کارکنان گمرك و پستخانه بسران اروپایی خود شوریدند ، وهمگی دست ازکار کشیدند وچنین گفتند که تا اداره ها از دست اروپاییان گرفته نشود ما بکار نخواهیم پرداخت . انجمن پشتیبانی ازآنان نموده تلگرافی‌بدارالشوی فرستاد . بدزبانی بلژیکیان بهمگی برخورده بود و بارها در انجمن گله از رفتار آنان بمیان آمد . انجمن خواستار بود که چنانکه نوز رفته دیگر بلژیکیان هم بروند ، واین بود بشورش کارکنان گمرك وپستخانه ارج بیشتر میگزاشت . گذشته از تلگرافهایی‌که بدارالشوری ونمایندگان آذربایجان در آنجا میشد ، حاجی میرزا حسن مجتهد و ثقة الاسلام و حاجی میرزا محسن هرکدام تلگرافی بشاه فرستادند و بـر داشته شدن بلژیکیان را خواستار گردیدند .

ولی این کوششها نتیجه نداد ، و با حال آنروزی نشدنی بود که بیکباردست بلژیکیان را از کار دور گردانند . ازکوششهای انجمن تنها این نتیجه بدست آمد که در تبریز سران گمرك و پست از کار



پ ۶۸

حاجی شیخ علی اصغر لیلاوایی

کسانیکه شوریده بودند دلجویی نموده ونوید نیك رفتاری داده ودوبار، بسرکارشان بردند .

یکی دیگر از کارهای انجمن در این روزها بر پا گردانیدن «استیناف» بود. چنانکه گفتیم در آغاز کار بداد خواهیها نیز خود انجمن می رسید. ولی‌سپس دادگاهی بنیاد نهاد، و اکنون «استیناف» یا دادگاه دوم نیز پدید آورد. هنوز مجلس قانونی برای عدلیه‌نگزارده و از تهران دستوری در این باره نرسیده بود. ولی چون مردم نیاز میداشتند انجمن دراین کار نیز پیشگام گردید.

نخستین بهار آزادی

در این میان فروردین ۱۲۸٦ فرا رسید و بهار آغازید. این برای ایرانیان نخستین بهار آزادی، و خود از خوشترین زمانها میبود. انبوه مردم با دلهای پر از امید وآرزو، در راه پیشرفت کشور بکوشش برخاسته، پیر و جوان، و توانگر وکمچیز، و ملا وعامی، همگی کار میکردند. هوسها وکینه ها زبون گردیده و آرزوی پیشرفت کشور و توده بهمگی آنها چیرگی میداشت.

درتبریز، دراین بهار یك کارگرانمایه بزرگی پیش میرفت، وآن مشق سپاهیگری وتیراندازی کردن میبود. این کار از زمستان آغازیده بود، ولی پیشرفت آن دربهار رخ داد.

چنانکه گفتیم از چند ماه باز، با دستور انجمن، روزهای آدینه بازارها بسته میشد ومردم در سه مسجد گرد می‌آمدند، و سه تن از سخنگویان که شیخ سلیم ومیرزا جواد ومیرزا حسین میبودند هرکدام در یکی از آن مسجدها بمنبر میرفتند و بمردم سخن میگفتند. اینکار پیشرفت بسیاری کرد. بویژه از آن میرزا حسین که خود دستگاهی گردید. اینمرد با آواز رسا وگیرا شعرهای شور انگیز، از فارسی‌و ترکی خواندی وسخنان هناینده گفتی و دلها را بتکان آوردی. مردم باو روآوردند و مسجد میرزا مهدی با آن بزرگی سراسر پرشدی و کسانی هم در دالان دم در سرپا ایستادندی.

تا دیری تنها این سه تن میبودند. ولی سپس شادروانان میرزا علی ویجویه ای و حاجی شیخ علی اصغر لیلاوایی نیز باین کاربرخاستند و آنان نیز از شمار «واعظان مشروطه» گردیدند. نیز من ملا محرم

نامی‌را بیاد میدارم که اونیزبمنبر میرفت وسخنانی را از مشروطه وآزادی میگفت. ولی همپایه اینان نمی‌بود وچندین شناخته نگردید.

اینان سخن از قانون، و از برابری، واز همدستی و مانند اینها راندندی، ونوید ها بمردم درباره آینده دادندی، وبیشتر برای‌گفته های خود گواه از قرآن و حدیث آوردندی. معنی مشروطه و نتیجه های آن را، بدانسان که اروپاییان می‌شناختند کمتر میدانستند، واز سیاست و از رفتاریکه با همسایگان بایستی داشت‌کمتر آگاه می‌بودند.

ولی‌بارها از ناتوانی‌کشور سخن بمیان آورده وشکست فتحعلیشاه و از دست دادن قفقاز و داستانهای مانند آن را یاد کرده دلها را سهانیدندی، و مردم را بگرفتن تفنگ وآموختن تیراندازی وسپاهیگری برانگیختندی. این خواست همگی پیشروان میبود و مردم چون سهیده و خود آرزومند کوشش وجانفشانی در راه‌کشور می ایستادند، همینکه سخنگویان بسخنانی در آن زمینه پرداختند بتکان آمدند وکسان بسیاری از بازاریان و دیگران تفنگ وفشنگ خریدند، و روزهای آدینه در بیرونهای شهرگرد می‌آمدند و تیر اندازی می‌نمودند و یا باسب دوانی می پرداختند.

باین کار از زمستان آغاز کرده بودند. ولی چون بهار آمد بیشتر بآن کوشیدند، و از گردش ها وخوشیها بسیار کاسته و باین کار افزودند.

هکماوار که خاندان‌ما درآنجا می‌نشست یکی از گردشگاههای تبریز است. نوبهاران که سبزه از زمین روید و درختان انبوه بادام از شکوفه رخت سفید پوشد، فرسخ درفرسخ زمین همه سبز وشاداب و هوا همه پر از گل وشکوفه گردد. در سالهای پیشین، دربهار، روزهای آدینه مردم شهر دسته بدسته باینجا رو آوردندی و در باغها پراکنده‌گردیده وبخوشی وشادی‌پرداختندی، واز هر سوی هیاهو وآواز بلند بودی، و در این میان فراشان درباری در اینجا و آنجا مست گردیده وبدمستیها کردندی وفریاد و آشوب برانگیختندی. ولی دراین بهار، من نیك بیاد میدارم که جز دسته های اندکی در این باغهادیده

نمیشدند و اینان نیز ، اگر بنزدیکشان رفتیمی و گوش دادیمی دیدیمی بیش از همه سخن از کشور وپیشرفت آن میرانند . دیگر نه فراشی پیداست و نه‌کسی یارای بدمستی میباشد .

ولی از آنسوی دربیرون پل آجی که دشت و بیابانست روزهای آدینه دسته دسته مردم ، سواره وپیاده گرد می‌آمدند . سوارگان‌باسب دوانی وپیادگان بتیر اندازی می پرداختند . گذشته از بزرگان ، برای بچگان تفنگهای چوبین ساخته بودند که آنان نیز در یك گوشه ای‌گرد آمده و تیراندازی میکردند .

این گام نخست بود ، وسپس آن را براه بهتری انداختند ، وآن اینکه در هرکویی یکدسته ، بآموزگاری یکی از سرکردگان سرباز (سرکردگان فوجها)، بمشق سپاهیگری پرداختند . پیروجوان، وتوانگر وکمچیز ، به رده ایستاده وبآواز «یکدو» پا بزمین میکوفتند. ملایان وسیدان ، با دستار و رختهای بلند ، تفنك بدوش انداخته همپای‌دیگران مشق میکردند .

بدینسان در هرکویی سربازخانه ای پدید آورده بسیج موزیك ودیگر افزارها کردند . تیزدسته هایی رخت یکسان دوزانیده پوشیدند . از بس سپیده بودند تنها بروزهای آدینه بس نکرده چنین نهادند که همه روزها باین کار پردازند . هر روز هنگام پسین بازارها را بسته و چیت فروش وقند فروش ومسگر وسمسار وبازرگان وهرچه که میبودند بخانه های خود میشنافتند و رخت دیگرکرده وتفنگ برداشته آهنگ سربازخانه‌کوی خود میکردند و درآنجا همراه دیگران بمشق میپرداختند. هر روز هنگام پسین از هرکویی آوازکوس وشیپور و غوغای«یکدو» برمیخاست و روز بروز بشکوه وبزرگی کار میافزود .

شهر بیکبار دیگر گردیده وگفتگوی همه از تفنك خریدن ، و مشق سربازی کردن ، وآماده جنگ و جانفشانی گردیدن شده بود ، و چون از کوچه ها گذشتی پیاپی این شعر را از زبان بچگان شنیدی:

یا شاسون دولت مشروطه مز هر آن یاشاسون
یا شاسون مشق ایلین ملت ایران یا شاسون(۱)

---

(۱) شعری بودکه در مشق‌کردن میخواندند وبربان بچه ها نیز افتاده‌بود .



پ ٦٩

شاد روان میرزا علی واعظ

این شور ، همراه گفتگو از کشور ونگهداری آن ، بهمه جا رسیده و دربیشتر شهرها این آرزو در میان میبود. لیکن جز ازتبریز (اندکی هم دررشت) در هیچیکی پیش برده نشد ونتیجه بدست نیامد. در تهران ابوالسادات کربلایی ومتعضدالعلماء نامانی بآن برخاستند که رخت سپاهی بتن‌کرده وتفنگ بدوش انداخته مشق میکردند ، ویکدسته هم‌بآنان پیوستند . چیزیکه هست چون پیشروان هواخواهی نشان ندادند پس از زمانی دلسردگردیده بکنار رفتند . شنیدنیست که مجلس بچنین کاری خرسندی نمیداد ، و دوسید آن را «مایه اغتشاش» میشماردند .

لیکن در تبریز گذشته از آنکه انبوه مردم از درون دل‌آن‌را

میخواستند و با آرزو و امید بسیار بآن رو آورده بودند، پیشروان پشتیبانی بسیار نشان میدادند. پس‌ازهمه اینها، «مرکز غیبی» بنگهبانی برخاسته آن را هوشیارانه راه میبرد. افزار جنگ بدست مردم پراکنده دادن مایه هرگونه بیم تواند بود. برای جلوگیری سر دستگان کاردان و هوشیار میباید که ازآشوب وخونریزی جلوگیرند وکار را بانجامی رسانند. آن کانون نهانی این شایندگی را از خود نشان میداد.

این کانون بپدید آوردن یکدسته جنگجویانی بنام « مجاهد » میکوشید و راستی را یك سپاهی از میان توده می آراست و برای پیشرفت آن خواست خود بود که این داستان تفنك خریدن و مشق تیر اندازی‌کردن را، بدستیاری سخنگویان و دیگران پیش آورده بود و از پشتیبانی و هواخواهی نیز باز نمی ایستاد.

پیشرفت مشروطه در شهر های آذربایجان

بدینسان یك بهار بسیار خوش و تاریخی پیش آمده بود. اگرچه از محمد علیمیرزا پاره بد- خواهیها نمودار میشد، و در بسیار جاها نا ایمنی پدید آمده و دولت از جلوگیری باز می ایستاد، و از آنسوی در همین روزهاگفتگو از بازگشتن میرزا علی اصغرخان اتابك‌که محمد علیمیرزا خواسته بودمیرفت، و از همه اینها سرگرانی محمد علیمیرزا با مشروطه فهمیده میشد و ناگزیر مایه بیم و اندوه میگردید، با اینهمه یك روزگار خوش ودرخشانی میگذشت. درسراسر کشور تکانی پیدا شده و انبوه مردم با امید و دلگرمی به نیکیهایی میکوشیدند و هنوز کشاکش یا دو تیرگی در میان دیده نمی شد. گذشته از شهرهای بزرك در شهر های کوچك جنبش وکوشش پیش می رفت.

در آذربایجان در همه شهرها، از خوی و ارومی و اردبیل و ساوجبلاغ و سلماس و مراغه و ماکو وبناب و دیگر جاها تکان پدید آمده، وچون دربرخی از آنها، در نتیجه ناآگاهی ازمعنی مشروطه، و یا بانگیزه کینه های کهن کشاکش پیدا شده بود انجمن ایالتی بهتر دانست فرستادگانی بآنجاها فرستد و با دست آنان سامانی بکارهادهد.

در اردبیل‌که گفتیم حیدریان و نعمتیان هر یکی انجمن دیگری برپا کردند ودرمیانه زد وخورد و تاراج رخ داد انجمن حاجی‌اسمعیل آقا امیر خیزی را با دوتن دیگر روانه‌گردانید، و اینان چون‌باردبیل رسیدند، بدستیاری نقیخان رشیدالملك که بفرمانروایی آنجا آمده بود هر دو انجمن را بهم زده ویك انجمن درست دیگری برپاگردانیدند. شش‌تن‌که بنمایندگی برگزیده شدندحاجی میرزا فخرالدین شیخ‌الاسلام، حاجی‌میرزا ابراهیم، وحاجی‌میرزا یعقوب، وحاجی محمد حسین، ومیرزا ابراهیم ارباب،وآقا عبدالخالق بودند. رشید الملك بکسانی ازسر دستگان که مایه کشاکش شده بودند چوب زد و از شهر بیرونشان گردانید. بدینسان در اردبیل جنبش براه خود افتاد.

در مراغه که انجمنی برپا کرده بودند و درآنجا هم رنجیدگی درمیان میبود، انجمن ایالتی شیخ اسماعیل هشترودی را بآنجا فرستاد. این نیزانجمن پیشین را بهم زده و دوباره انجمن درستی برپا گردانید. از کسانیکه بر گزیده شدند یکی میرزا محمد حسن مقدس و دیگری میرآقا صدر السادات بود. شادروان مقدس‌که ملای پاکدامن وغیرتمندی میبود دلسوزانه بپیشرفت مشروطه میکوشید. چنانکه گفته ایم یکی از آزادیخواهان روشن فهم اینجا حاجی میرزا حسن شکوهی میبود.

در بناب میانه انجمن و سیف العلماء رنجیدگی پیدا شده بود و هشترودی ببرداشتن آن هم‌کوشید. ازمشروطه خواهان در اینجا حاجی سیف الله (یکی از بازرگانان) میبود.

بزرگتر از همه‌کشاکش ماکو بود. در اینجا هم مردم بتکان آمده و آرزوی کوشش میداشتند. ولی اقبال السلطنه که خودش و پدرانش‌سالیان دراز فرمان رانده ودر آنجاریشه‌دوانیده بودند خرسندی نداده ازبازکردن انجمن جلو میگرفت. خواهر زاده او عزت‌الله خان هواداری از مشروطه طلبان نموده دشمنی بادایی خود نشان میداد. با اینهمه برپا کردن انجمن نمی یارستند و ناگزیرگردیده ازانجمن ایالتی چاره خواستند.

انجمن میرزا جواد ناطق را بآنجا فرستاد، و این نخست بخوی

در آمده چند روزی در آنجا در خانه حاجی میرزا علی اصغر آقا که یکی از بازرگانان مشروطه خواه میبود ماند و در انجمن و دیگرجاها گفتارها راند. سپس آهنگ ماکو کرد، وچون اقبال السلطنه در چند فرسخی‌شهر دریکی از دیه ها می‌نشست بدیدن او رفت. اقبال السلطنه بهانه آورده چنین میگفت: «اینجا مرز سه دولت است و من پاسخده آرامش و ایمنی اینجا میباشم. اگر انجمنی برپاشود مردم بگردن‌کشی برخیزند و رشته از هم‌گسلد». ناطق پاسخهایی داد و اورا ازاندیشه جنگ و دشمنی با مردم بیرون آورد، و از آنجا روانه ماکو شده و بهمدستی آزادیخواهان انجمن برپا گردانید. ولی خواهیم دید که چه داستانهای دلگدازی درپی بود.

دشمنی مجتهد با مشروطه

بدینسان انجمن ایالتی بمشروطه در همه جا پیشرفت می داد. ولی در آخر های فروردین در خود تبریز یك آشوب ریشه داری پیش آمد وآن دشمنی حاجی میرزا حسن‌مجتهد وبرخی‌ازنمایندگان انجمن ایالتی‌بامشروطه بود که به‌بیرون کردن مجتهدازشهرانجامید. این آشوب باآنکه بفیروزی‌آزادیخواهان پایان یافت دنباله های‌زیان‌آور بسیاری‌داشت وخود رخنه نخست رادربنیاد همدستی توده پدید آورد.

میبایدگفت: جنبش مشروطه در ایران ناگهان برخاست، وهمگی توده از علما وعامیان، از توانگران و کمچیزان، درآن یاداشتند. ولی این دسته‌ها سود وزیانشان یکی‌نمیبود و میبایست دریکجااز هم جداگردند. اینان اگر هم دردلبستگی بسود و نگهداری آن یکدل توانستندی بود در چگونگی وراه کار یکدل نتوانستندی بود.

ملایان‌که بمشروطه درآمده بودند بسیاری از ایشان «نهمه‌شان» معنی مشروطه را نمیدانستند و چنین می پنداشتند که چون رشته کار ها از دست دربار گرفته شود یکسره بدست اینان سپرده خواهد شد. ولی کم‌کم آخشیج آن را دیدند. در تبریز پیدایش مجاهدان و اینکه خود یك نیروی جداگانه‌ای شده وبسرخود بکارهایی برمیخاستند باینان

گران میافتاد. از آنسوی توانگران و دیه داران گذشته از آنکه جنبش مردم زیر دست، وبرابر ایستادن آنانرا بر نمی تافتند، کار های باز پسین مجلس ـ ازبر انداختن «تیول» و «تسعیر» ومانند اینها ـ آنان را سخت میرنجانید. این بود هردو دسته دلسرد گردیده وناگزیر میشدندکه از همراهی باتوده کناره گیرند.

مجتهد که هم درمیان ملایان جامیداشت وهم ازشمار دیه داران میبود، بیش از دیگران دلسرد گردیده وپیش از آنان بجدا شدن برخاسته بود. چنانکه داستان می رساند میانه‌او بانظام الملك سازشی برای بهم زدن انجمن میبوده. مجتهد ازبیباکی چنین‌کاری را آسان میشمارده.

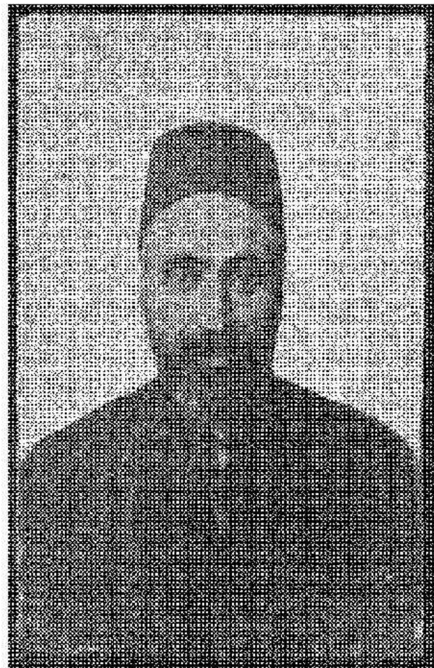
پیش آمد این بود: قرا چمن (یا چنانکه بتازگی نام داده اند سیاه چمن) دیه بزرگی بر سر راه تهران میباشد که از تبریز تا آنجا هفده فرسنگ‌کما بیش است. مردم آنجا با حاجی محمد علی نامی که‌دارندهٔ دیه ویااجاره دار آن می بود گفتگویی پیدا میکنند. مجتهد هوا داری از این نموده بنظام الملك سپارشی میکند. نظام الملك که خود خواهان چنین فرصتی میبوده نصر السلطان حاکم میانج را باصد سواره وصد پیاده برسر قرا چمن میفرستد، واینان دیه را چاپیده ودرستمگری اندازه نمیشناسند. چنین‌گفته میشدکه سه تن بچه از ترس مرده اند وچند زن در حال مردن میباشند. سپس به برخی خانه ها آتش زده وچون گروهی از قراچمنیان به دیه ازومدل‌گریخته بودند از دنبال آنان رفته وکسانی راهم در آنجا میکشند.

این آگاهی چون به تبریز رسید همگی سخت آزردند وروز آدینه بیست ودوم فروردین (۲۸ صفر) هنگام پسین یکدسته از طلبه ها واز قراچمنیان و دیگران درحیاط انجمن گرد آمده و بناله و داد خواهی پرداختند و هیاهوی بزرگی بر پا کردند. ولی چون انجمن تهی و جز چند تنی از سران پیشه‌وران کسی درآنجا نمیبود آنروز را پراکنده شده و رفتند.

فردا شنبه همچنان در حیاط انجمن گرد آمدند. و چون نامه‌ای بنام‌دادخواهی ازقرا چمن رسیده بود آن را خواندند که کسانی بگریه افتادند. بیشتری از نماینده‌گان انجمن نیامده بودند و راستی آن بود که به پیش آمد ارج ننهاده میخواستند با بی پروایی آن را از میان برند. کسانی از سران پیشه‌وران می‌گفتند سه تن فرستاده بهدیه فرستیم که پیش آمد را رسیدگی کنند و آگاهی درستی آورند. شادروان شیخ سلیم ایستادگی نموده گفت: داستانی باین آشکاری چه نیاز به رسیدگیست؟!.. کاری که می باید کرد آنست که حاجی محمدعلی را که مایه این گزند است بگیرند و بند کنند و از نظام‌الملك پرسیده شود که بهرچه دستور چنین تاراج و کشتاری را داده؟!

در نتیجه این سخن سه‌تن را برگزیده بنزد نظام‌الملك فرستادند، و اینان هنگام پسین که دوباره مردم در انجمن گرد آمده بودند بازگشته وچنین آگهی آوردند: نظام‌الملك نخست می‌گفت اینها که میگویند دروغست. سواران تاراجی نکرده و آدمی هم نکشته اند. سپس چون پافشاری نمودیم پاسخ داد: «حاکم شرع خودتان حاجی میرزا حسن آقا که نافذالحکم است حکم فرموده و من هم مأمور فرستاده‌ام». نیز آگاهی آوردند که نظام‌الملك دستور داده بود حاجی محمد علی را بگیرند و بند کنند، و او چون دانسته گریخته و در خانه حاجی میرزا حسن بستی نشسته. از این آگاهی داستان رنگ دیگری پیدا کرد، و مردم پی‌براستی برده و دانستند که مجتهد با مشروطه بدخواهی آغاز کرده، و این بود چنین نهادند که فردا بازار هارا بسته ودر انجمن گردآیند و به پیش آمد چاره کنند. فردا یکشنبه بازار هارا بسته ودر انجمن گرد آمدند و بفریاد و ناله برخاسته و چنین گفتند: مجتهد بایدبیاید و با بودن پیشنمازان پاسخ دهد که برای چه این کاررا کرده؟!..

چنانکه گفتیم بسیاری ازنماینده‌گان دل بسوی مجتهد میداشتند واین بود بخاموش گردانیدن مردم می کوشیدند. ولی مردم خاموش نمی شدند. در اینمیان از شیخ سلیم درخواستند که وی بخاموش گردانیدن مردم بکوشد. شیخ سلیم چون با درخواست مردم همداستان می‌بودآن



پ ۷۰
حاجی میرزا حسن شکوهی

را نپذیرفت. نماینده‌گان باو نیز بد گفتند و ناپاسداری نمودند. شیخ سلیم آزرده گردیده از انجمن بیرون رفت.

برای‌نخستین بار از انجمن تبریز بدخواهی دیده میشد. نماینده‌گان با زور و فشار مردم را از انجمن بیرون کرده و بباز کردن بازار فرستادند. ولی مردم بویژه ستمدیده‌گان ایستادگی نشان داده و چون از انجمن بدرفتاری می دیدند، این بار در مسجد آدینه گرد آمدند و بناله و فریاد برخاستند. یکی از گله های ایشان رفتار بدی بود که در انجمن با شیخ سلیم شده بود.

از آنسوی نمایندگان بدخواه انجمن چون از چگونگی آگاه شدند کسانی را فرستاده و مردم را از مسجد نیز بیراکندند و برای دلجویی ازایشان چنین‌نهادند که چهار تن پیشنماز را برگزینند و برای باز پرس و رسیدگی بقراچمن فرستند . از آنسوی برای پرده پوشی به پیش آمد روزنامه انجمن داستان را جز بکوتاهی ننوشت و پرده‌از روی کار مجتهد و همدستان او برنداشت .

دوتیرگی میانه انجمن ومجاهدان

پنداشته میشد داستان بپایان رسید. ولی بد خواهان خود رها نکردند وهمان روز در انجمن بگفتگو از بیرون کردن شیخ سلیم از شهر پرداختند . هواداری او بتوده و ایستادگی که در باره‌داستان قراچمن نشان داده بود باینان گران می افتاد و این بود چنین گفتند: «آقاشیخ هرروز مایه اغتشاش‌شهر میشود بایداورا از اینجا تبعید کرد». کسانی تنها باو بس نکرده بیرون کردن آقا میرزا علی ویجویه و دیگران را هم خواستند . پیداست که دست مجتهد و نظام الملك در میان می بود .

شیخ سلیم خود پیام فرستادکه چون اورا بنمایندگی دارالشوری برگزیده بودند و مردم نگزاردند برود،کنون «اعتبار نامه»ای باودهند و روانه تهرانش‌گردانند . نمایندگان بدخواه ازاین پیام خشنودگردیده و آن را راه بهتری برای دوراندن شیخ دیدند وچنین نهادندکه«اعتبار نامه ای » باو داده روانه گردانند و با این نهش نشست را بپایان رسانیدند .

لیکن مجاهدان و توده آزادیخواهان از این سخت بیازردند و این کار انجمن را جز نتیجه بد خواهی برخی نمایندگان نشناختند . آن در آغاز کار بود که بهرکس از پیشروان و زور مندان خوش گمانی نموده وبجلو می‌انداختند . اکنون درآن شش‌ماه این اندازه پیش آمده بودند که ارجی باین و آن ننهاده و فریب نام انجمن‌را نخورده وسود وزیان خودرا بشناسند .

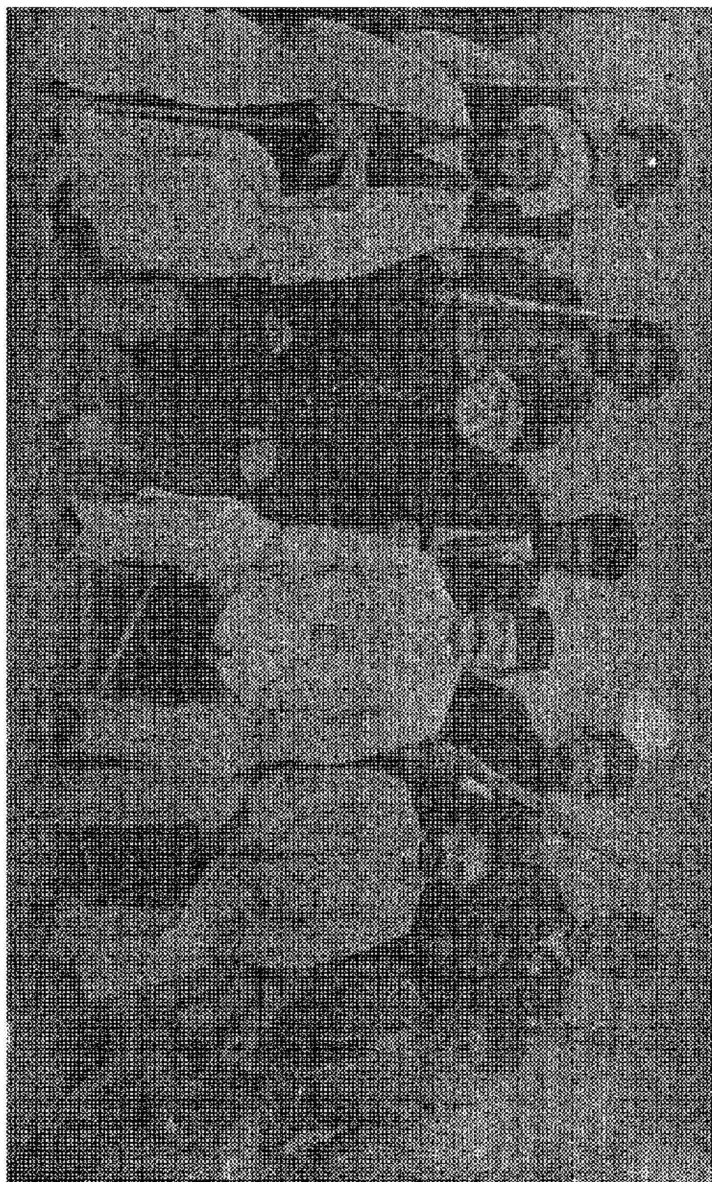
این بود گردن به نهش انجمن نگزاردند و فردا که چهار شنبه

بیست و هفتم فروردین (٣ ربیع الاولی) بود دسته دسته بخانه های شیخ سلیم و میر هاشم و دیگران رفته و آنان‌را باشکوه بمسجد آدینه آوردند وبنام آنکه بنیاد مشروطه‌را اینان نهاده اند بستگی بایشان‌آشکار گردانیدند و همگی با هم پیمان کوشش و جانفشانی تازه کردند . بدینسان بیزاری خود را از کردار و رفتار انجمن بی‌پرده‌گردانیدند ، و بدینسان دو تیرگی میانه‌ایشان با انجمن (یابهتر گویم: بانمایندگان بدخواه) پدید آمد . این کار ، از دیده پیشرفت توده ارج بسیار میداشت. زیرا نشان میدادکه توده انبوه چنانکه از زیردستی درباریان بیرون آمده اند از زیر دستی ملایان نیز بیرون آمدن میخواهند.

پنجشنبه وآدینه بازار ها باز و در بیرون آرامش می بود.لیکن در نهان بسیج آشوبی دیده میشد . مجتهد و همدستان او بکار هایی می کوشیدند . مجتهد با آن کینه‌توزی این بر نمی تافت که دو سه واعظ رااز شهر بیرون کردن نتواند . از آنسوی در همان روز ها روزنامه مجلس وبرخی نامه‌ها از تهران رسیده و از بازگشتن«تیول» و «تسعیر» آگاهی آورده ، و بدینسان چند تن از نمایندگان دیه‌دار انجمن را، که حاجی نظام‌الدوله و بصیرالسلطنه و ملك‌التجار می‌بودند ازمشروطه دلتنگ‌گردانیده و همچنین دیگر دیه‌داران را رنجانیده بود .

روز شنبه دانسته شد حاجی میرزا حسن در خانه خود تفنگچی گرد آورده و کسان بسیاری بآنجا می روند . از آنسوی نمایندگان انجمن و همچنین سران پیشه وران بخانه حاجی ملك التجار خوانده شده بودند که چند تن از داستان آگاه و دیگران همگی ناآگاه می‌بودند، واینان چون درآنجاگرد آمدند حاجی ملك بسخن آمده چنین‌گفت:«می باید بخانه مجتهد برویم ، در آنجا نشستی هست » .

کسانی از سران پیشه وران بد گمان گردیده واز میان راه جدا گردیدند ولی دیگران با حاجی نظام الدوله و حاجی ملك روانه گردیده بخانه مجتهد در آمدند . در اینجا تالار پراز مردم و یکدسته تفنگچی که مجتهد از میان کسان خود و از روستاییان زیردست پدید آورده بود در حیاط در جلو پنجره می ایستادند .



مجتهد بسخن آمده و رو بحاجی نظام‌الدوله و حاجی مهدی‌آقا گردانیده چنین گفت : « شما رئیس وریش سفید انجمن هستید بعضی مطالب دارم میخواهم عرض نمایم » . پاسخ دادند : « بفرمایید » . مجتهد بسخن پرداخته و در پایان بیرون کردن شیخ سلیم و میرزا علی واعظ و چند تن دیگر را (که نامهای اینان را نمیبرد) خواستار گردید .

پیاپی سخن او اسمعیل خان نامی که از کسان مجتهد و از تفنگچیان او می بود در دم‌پنجره تالار ایستاده باآواز بلند چنین گفت: « جناب آقا ! حضرت سلمان تنها او شمشیر از روی رخت بست و آماده یاوری بشریعت گردید. ولی ما امروز صد نفر هستیم که‌همگی مان شمشیر های خود را از روی رخت بسته‌ایم » (۱) این را گفت و تفنگ خود را بالا گرفت ، و با دست تفنگچیان دیگر را هم نشان داد . سپس با آواز بلندتری چنین گفت : « ما حاضریم سرهرکس‌را میخواهید آلان بریده بیاوریم . آقایان حکمش را بدهند تا هرکجا که هستند پیدا کنیم و بکشیم .. » از اینگونه سخنان پیاپی می گفت و خواستش شورانیدن تفنگچیان و دیگران می‌بود .

در این نشست گذشته از سران پیشه وران کسانی از مجاهدان نیزمی بودند که بودن نشست را شنیده و برای جستجوی آگاهی آمده بودند ، و همگی می دانستند که گوشه سخن اسماعیلخان بایشان است. ولی چون تهیدست و اندك میبودند پاسخی نمی یارستند . ولی آقا کریم که از سران مجاهدان بشمار میرفت خاموشی نتوانسته بپا خاست ورو باسماعیلخان گردانیده چنین گفت : « چه داد و فریاد می کنی . ملت از توپ و تفنگ دولت نترسید و حقوق خود را گرفت . تو اکنون میخواهی با چند تن تفنگچی مردم را ترسانیده مفسده برپاکنی؟ داد و فریاد لازم نیست . صبرکن هر چه آقایان حکم کردند آنطور

---

(۱) یك افسانه ایست که امام علی‌بن ابیطالب چون میخواست بگرفتن خلافت برخیزد از یاران او تنها سلمان شمشیر را ازروی‌رخت بسته بود و دیگران ترس نموده و از زیر رخت بسته بودند

رفتار خواهد شد »

این دلیری او ارج داشت و از تندی بد خواهان کاست. سران پیشه وران و مجاهدان چون از راز کار آگاه شدند و جایی برای پاسخ دادن و ایستادگی نمودن نمیدیدند یك یك از نشست بیرون رفتند. مجتهد در خواست خود پافشاری می نمود، وسرانجام فرمانی بنام انجمن در بارهٔ بیرون گردانیدن آن چهارتن نوشته و با مهر انجمن مهر کرده و رفیع الدوله بیگربیگی را بآنجا خواسته و نوشته را بوی دادند که تا فرورفتن آفتاب آن کسان را از شهر بیرون کنند.

بدینسان نشست را بپایان رسانیدند، و چون کاری بود که بدرخواست مجتهد ودر خانه او، وبنام انجمن کرده واز آنسوی نظام الملك رابپشتیبان خود میداشتند جز پیشرفت و فیروزی گمان دیگری نمیبردند.

ولی در بیرون همینکه آگاهی پراکنده گردید آزادیخواهان بهم برآمدند وبشوروغوغا برخاستند، وباندك زمانی بازارهارا بسته روبسوی انجمن آوردند، و چون آنجا را تهی یافتند در زمان کسانی را برای آوردن پیشنمازان (که هنوز از مشروطه بر نگشته بودند) فرستادند. همچنین جستجوی نمایندگانی که هوادار خود میشناختند کردند. سران پیشه ورانرا یکایك گردآوردند. چون گفته میشد بیگلربیگی فراشها بخانه آقا میرزا علی فرستاده که او را بیدرنك بیرون کنند یکدسته آهنك آنجا کرده فراشان را ازخانه بیرون گردانیدند. از اینسوی چون نمایندگان گرد آمدند ازایشان بیازخواست پرداختند که چرا دربیرون ازانجمن وبیخواهش این وآن، بفرمان بیرون کردن کسانی دستینه نهاده اند، و چنین گفتند: انجمن پناهگاه توده است اگر خواسته میشود کسی را از شهر بیرون کنند باید در اینجا بگناهش رسند و پس از آن بیرونش کنند، این چند کس که دستور بیرون کردن آنان را داده اید آیا چه گناهی کرده اند؟!..

پیکره ۷۱ نشان میدهد یکدسته ازآزادیخواهان ارومی (رضائیه) را. ازرده یکم ازدست راست: نخست مشهدی اسماعیل و سوم مشهدی باقرخان وپنجم میرزا محمود سلماسی است. دیگران شناخته نمی باشند

نمایندگان از پاسخ درمانده گفتند: مارا ناگزیر گردانیدند. گفتند: پس کنون بفرستید وآن نوشته راکه با زور نویسانیده شده پس بگیرید.

این را گفتند و پافشاری نشان دادند. چند تن از نمایندگان وپیشنمازان پیش بیگلربیگی رفته نوشته را پس خواستند. ولی او سر باز زد ونوشته را برد وبحاجی میرزا حسن پس داد. مردم ایستادگی نمودند که آن نوشته را بدست آورند وچند بار بنزد حاجی میرزاحسن فرستادند و او پافشاری نموده آن را نداد. در اینمیان در انجمن ودر بیرون شور وخروش بسیار میرفت و ازمجتهد و همدستان او که حاجی نظام الدوله و بصیرالسلطنه و حاجی ملك التجار میبودند بد میگفتند، وچون تا فرورفتن آفتاب نوشته بدست نیامد ومجتهد همچنان پافشرد چنین گفتند: اینان بدخواه توده اند و میباید از شهر بیرون روند. اگر مجتهد امشب از شهر بیرون نرفت ماخود فردا بیرونش گردانیم. چنین نهادند که فردا با تفنك و افزار جنك بیایند. بدینسان روز را بپایان رسانیده پراکنده شدند.

بیرون کردن مجتهد از شهر

شبانه آگاهی آوردند که مجتهد آن نوشته را را پاره کرده و دور ریخته. ولی مردم بآن بس نکرده و چنانکه نهاده بودند بامدادان از هرکوی دسته دسته روبانجمن آوردند. بسیاری از ایشان تفنك وتپانچه همراه میداشتند، و این نخستین شورش با افزار جنك شمرده میشد. همچنین پیشنمازان یکایك گرد آمدند. باز شور و خروش و بدگویی پیش میرفت و بازکسانی را نزد مجتهد فرستادند وپیام دادند که بی آنکه خونریزی شود خودش و پسر بزرگش حاجی میرزا مسعود از شهر بیرون روند.

همانا مجتهد باور نمیکرد مردم بیکبار ازو روگردانند و برفتن شتاب نمینمود. ولی از اینسو مردم پافشاری سختی نشان میدادند. امروز سه تن از ملایان خیابان تفنك بدوش آمده بودند که اگر نرفت خود باوی بجنگند. از ایرانیان که سالیان دراز در زیردست ملایان زیسته و همیشه آنان را جانشینان امام و نمایندگان خدا باور کرده

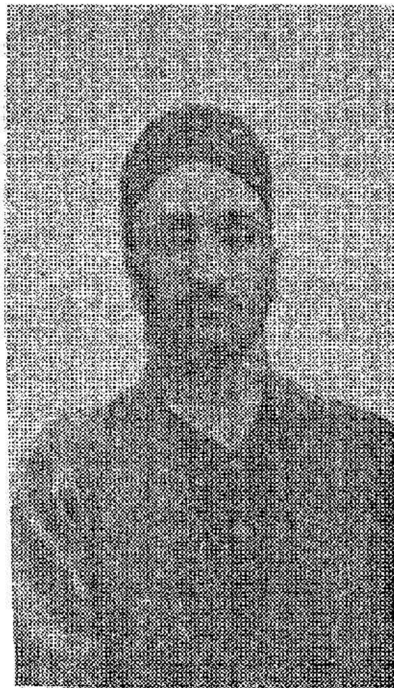
بودند دلیری بچنین کاری گمان نرفتی . در اینجا دو چیز کار را آسان میگردانید : یکی دلبستگی بسیار مردم بمشروطه و بیشرفتی که آنان را در شناختن سود و زیان رو داده بود . دیگری بدنامی که حاجی میرزا حسن از راه انبارداری پیدا کرده بود و انبوه مردم او را یك مرد شکوه دوست وخودخواهی میشناختند . با اینهمه بسیاری از دلها بویژه از عامیان ساده درون، بیمناك می‌بودند وخواهیم دید که از همین زمان رمیدگی از مشروطه پیدا کردند .

اگر مجتهد بجنگ ایستادی و نرفتی باشد که گروه بزرگی بسوی او گراییدندی . ولی تا آنروز در تبریز جنگی رو نداده و هر کسی از نام جنگ و خونریزی ترسیدی، واو نیز ترسید وآهنگ رفتن کرد ، وبا پسران و پیرامونیان خود که بیشتر ملایان و سیدان میبودند ازخانه بیرون آمد. ولی چون بششکلان رسید درآنجا بمنبر رفت وهمانا میخواست بدمشروطه راگوید و یا باسخنانی مردم را بسوی خود کشاند. مجاهدان در انجمن چون این را شنیدند بر آن شدند که بروند و با زور او را روانه گردانند ، و بیکبار دو سه هزار تن از ایشان با شور و خروش روانه گردیدند . حاجی شیخ علی‌اصغر لیلاوابی وشیخ اسماعیل هشترودی و دیگران جلو ایشان را گرفته باصد زبان باز گردانیدند ، و برای جلوگیری از زد و خورد دو باره چند تن از پیشنمازان را فرستادند که رفتند و اورا از ششکلان نیز تکان دادند .

بدینسان او را از شهر بیرون کردند و تلگراف پایین را برای آگاهی نمایندگان دارالشوری بتهران فرستادند .

طهران خدمت آقایان وکلای محترم آذربایجان ادام‌الله بقائهم خودتان اطلاعات کامله دارید که بعضیها بملاحظه اغراض شخصانی اسباب چینی مینمودند که مقصود از دست رفته قوانین عدلیه مشروطیت متروك شود وهمواره مانع از پیشرفت مقصود بودند . از آنجمله جناب حاجی میرزا حسن آقای مجتهد که دراینمدت آنچه توانست اقدامات درتخریب این‌مقصود مقدس نمود تااینکه عموم علماء و ملت جمع شده از جهت اسکات فتنه و صلاح عموم ملت ایشان از از شهر تشریف بردند . محض اطلاع جنابانعالی عرض گردید .

عموم ملت تبریز علماء اعضای انجمن ملی



پ ۷۲

آقا کریم اسکندانی

درتهران این را نپسندیدند . بویژه دو سیدکه بیازردند وهنگام پسین تلگرافی از آنان به تبریز رسید که از هر راه است مجتهد را خشنود گردانیده بشهر بازگردانند ، و پیداست که با آن شور و خشم مجاهدان چنین‌کاری نشدنی بود .

فردا دو شنبه یکم اردیبهشت (۸ ربیع الاول) سران آزادی وکسانی از پیشنمازان در انجمن گرد آمدند ودربارهٔ نمایندگان بدخواه گفتگو کردند وچنین نهادندکه آنان را بیرون از انجمن شناسند و بجای حاجی میرزا حسن و آن چند تن ، نمایندگان دیگری برگزیده شوند.

امروز دانسته شد حاجی میرزا محسن و آقامیرزا صادق وحاجی سید احمد خسرو شاهی هم ازشهر بیرون رفته اند . همچنین ثقةالاسلام بیرون رفته. نیز همانروز حاجی نظام‌الدوله و بصیرالسلطنه وحاجی ملك التجار و آقا موسی مرتضوی درشهر نمانده بیرون رفتند .

در انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که علما را بازگردانند و کسانی‌را برای بازگردانیدن ایشان فرستادند . ولی پروای‌آن دیگران نکردند .

چنانکه‌گفتیم این‌آشوب ناگزیری ، وخود نتیجه پیشرفت مشروطه می‌بود . در نتیجه پیشرفت مشروطه سود و زیان توده انبوه با ملایان و دیه داران جدا میگردید . بویژه در تبریز که شور آزادیخواهی بیش از همه جا کارگر میبود .

کنون ملایان می بایست یا آزادگی نمایند و با مردم همدستی کنند ، و یا از مشروطه خواهی‌کناره‌گیرند و دربند سود خود باشند . مجتهد و دیگران این دوم را بر می گزیدند . چنانکه دیدیم در این پیش آمد میرزا صادق و دیگران هم ، از مردم روگردانیده از شهر بیرون رفتند . اینان دلسوزی بحاجی میرزا حسن نمی‌نمودند . آقامیرزا صادق سالیان دراز با حاجی میرزا حسن همچشمی و دشمنی نموده و یکدیگر را « کافر » خوانده بودند ، و هنوز آن دشمنی در میانشان پایدار میماند . این رو گردانیدن و بیرون رفتن از شهر ، جز برای کناره‌گیری از مشروطه و باز گشتن بشیوه کهن ملایی نبود . اینست با آنکه انجمن‌کسانی پی آنان فرستاد که باشکوه وپاسداری بشهرشان آوردند ، باز دل با مشروطه پاك نکردند و از همان زمان رفتار دیگر گردانیده در نهان و آشکار بدشمنی‌کوشیدند .

آری این زمان هنوز بسیاری از پیشنمازان (یا ملایان کویها) با آزادیخواهان میبودند و چنانکه دیدیم ، در این پیش‌آمد بیش از همه ایشان پا در میان داشتند . نیز حاجی میرزا ابوالحسن انگجی که یکی از مجتهدان شمرده شدی (بالا مجتهد) با آزادیخواهان ماند، و پس‌از رفتن مجتهد وکناره‌گیری دیگران ، میدان برای او بازگردید .

چیزیکه هست همهٔ اینها جزچندگاهه نمیبود . همان پیشنمازان نیزکم‌کم و یکایك‌کناره‌گرفتند ، و نماند در میان مشروطه خواهان مگر آنانکه بیکبار از پیشه ملایی و از درآمد و شکوه آن چشم پوشیدند ، و یکسره بآزادیخواهان پیوستند . همان حاجی میرزا ابوالحسن نیزباآنکه تا چندی‌گشاد و بست بسیاری کرد و در سایه پشتیبانی آزادیخواهان شناختگی یافت باز از پیشه خود دست برداری نتوانست ، و پس از زمانی او نیزکناره‌گرفت و خواهیم دیدکه چند سال دیرتر چه دشمنی بزرگی بامشروطه ، بلکه بکشور نشان داد .

از ملایان بزرگ تبریز تنها کسیکه بامشروطه همراه ماند ثقة الاسلام بود . اینمرد اگرچه جوش وگرمی بسیار نشان نمیداد ولی در دلبستگی به پیشرفت‌کشور و توده پایدار ماند . اما بیرون رفتن او از شهر در این‌پیش‌آمد انگیزه دیگری میداشت. چون همیشه میانه خاندان او با خانواده مجتهد همچشمی ودشمنی رفته بود دراینهنگام برای بستن زبان بدگویان باوی همدردی مینمود .

این از سوی ملایان بودکه بدینسان از مشروطه‌کناره میگرفتند. این کار از تبریز آغازید وسپس درتهران ودیگر جاها نیز رو نمود . اما از سوی آزادیخواهان ، آنان هم خودرا از یوغ ملایان آزاد می گردانیدند ، و ناگزیر جنبش نیز از این پس رنگ دیگری خواست گرفت . زیرا چنانکه گفتیم ، چون پیشگامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از « شریعت » و رواج آن میرفت و انبوهی از مردم میپنداشتند که آنچه خواسته میشود همینست . سپس کم‌کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی و اینگونه چیز ها بمیان آمد وگوشها بآن آشناگردید ، وبدینسان یك خواست دیگری پیدا شدکه آزادی - خواهان میانه آن و این دو دل‌گردیدند ، و خود ناسازگاری این دو خواست بودکه آزادیخواهان و ملایان را از هم جدا میگردانید ، و کنون‌که این کار رخ میداد یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادیخواهان دیگر یاد « شریعت » و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به برگ‌خواستن از ملایان ندارند .

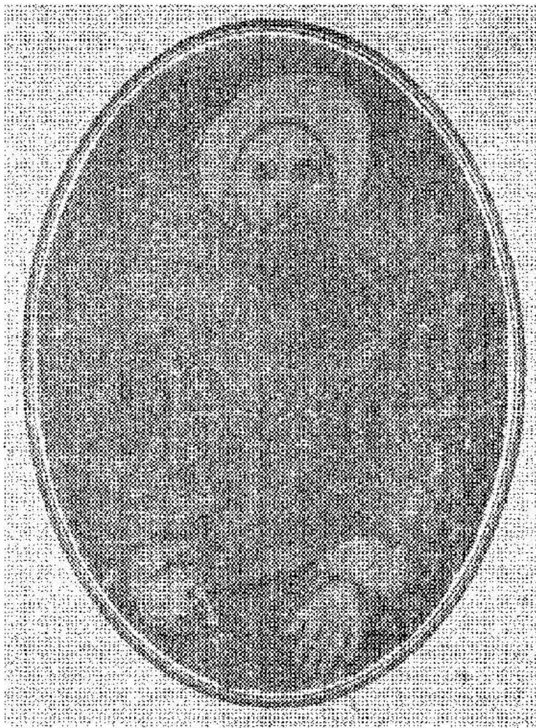
این نیز ناگزیری بود و زیان هم نخواستی داشت . چیزیکه هست آزادیخواهان در آن خواست خودکه کوشیدن به پیشرفت کشور و توده باشد راه روشنی در پیش نمیداشتند ، و هر گامی را پیروی از اروپا بر میداشتند . « فلان چیز در اروپا هست ما نیز باید داشته باشیم » - این بود عنوان کار های ایشان .

این هم ، اگر ازروی بینش بودی باز زیان کم داشتی. افسوس که چنین نمیبود و یك چیزهایی را روزنامه‌ها ازکتابها و روزنامه‌های اروپایی برداشته و فهمیده و نافهمیده می‌نوشتند ، و چیز هایی راهم اروپا رفتگان از رویهٔ زندگانی اروپاییان یادگرفته درباز گشت بارمغان می‌آوردند ، و اینها یك آشفتگی بزرگی درکار پدید آورد وسرانجام باروپاییگری رسید که خود داستان جداییست .

آغاز داستان ماکو

در اینمیان در ماکو نیز آشوب پدید آمده و داستانی رو میداد : بدینسان که چون در آنجا انجمن با دست ناطق برپاگردید و عزت الله خان سالار مکرم هواداری از مشروطه مینمود ، روز بروز بشور و جنبش افزود و در همه دیه ها تکان پدید آمد . دیه نشینان نام مشروطه شنیده و معنی آن را آشوب و خود سری میپنداشتند و این بود لگام گسیختگی مینمودند ،و در بسیاری از دیه ها بیرقی بالای مسجد ها زده و درآنجا گرد آمده و بنام اینکه « ما مشروطه شده ایم » بشور و آشوب میپرداختند . سرانجام بآنجا رسید که دسته بندی نموده بماندن اقبال‌السلطنه در ماکو خرسندی‌ندادند و بازور او را با سه تن دیگر ازماکو بیرون گردانیدند. اقبال السلطنه ایستادگی ننمود و زنان وکسانش را در دزگزارده خود از مرزگذشته بخاك قفقاز رفت . از اینسوی سالار مکرم و چند تن از سران جنبش رشتهٔ کار ها - یا بهتر گویم رشتهٔ آشفتگیها - را بدست گرفته بخود نماییها پرداختند .

کردان که بیشترشان تاراجگران وآدمکشان میبودند در دیه های خود نشستها برپا می نمودند ، وبی‌آنکه معنی مشروطه را بدانند ، وبی آنکه رفتار وکردار دیگر گردانند ، لاف مشروطه خواهی و همدستی‌و



پ ۷۳

ثقة الاسلام

یگانگی میزدند ، و به تبریز و دیگر جا ها تلگراف ها میفرستادند. این در بسیار جاها میبود که همینکه نشستی بر پا میکردند و پنجاه تن و صد تن با هم می‌نشستند و چند سخنی از اینجا و آنجا میراندند ، همان را همدستی و یگانگی می‌نامیدند و با تلگراف بهمه جا آگاهی میدادند . اگر در یکجا گفتگویی از تفنك گرفتن و مشق کردن میرفت همان‌را دستاویزی ساخته بروزنامه‌ها چنین مینوشتند : «درفلانجا پنجاه هزار قشون ملی حاضر است ». درآذربایجان هم ماکو این رفتاررا میکرد. برای آنکه نمونه ای از لاف وگزافگویی آنان دردست باشد نامه ای

را که بروزنامه انجمن نوشته‌اند و بچاپ رسیده دراینجا میآوریم:

الحمدالله حالیه خوی و سلماس و محال ماکو خیلی منظم و عموم اهالی ماکو مشروطه طلب ودرخت قوی استبداد راکه عبارت از اقبال‌السلطنه و سایر متنفذین ماکو و آقایان اواجیق باشد از بیخ و بن کنده اند و الان بقرار چند هزار نفر تفنگچی از ماکو و اواجیق و اطراف شاکی السلاح هستند که هرکسی در ضد مشروطه حرفی بزند ریشه او را از روی زمین قطع نمایند و جناب عزت‌الله خان سالار بیدق مشروطه را بر افراشته عموم اهالی ماکو که عبارت از هزار و پانصد قریه و دهات است و اکراد و عشایر جلالی و غیره عموماً اتحاد و اتفاق نموده و آقای عزت‌الله خان سالار از اعلی و ادنی و رئیس ومرؤس هرکس را سه بار بکلام مجید الهی قسم داده است اول اینکه قسم یاد کرده اند بخود سالار خیانت ننمایند دوم اینکه باجان و مال در راه مشروطه و پیشرفت آن و انتشار عدل ساعی و جاهد بوده آنی غفلت نکنند سوم آنکه قسم خورده اند که ملت هم بیکدیگر خیانت ننمایند ودر حفظ و حراست مال وجان یکدیگر کوتاهی ننمایند. تاحال ملت ماکو خواه عجم خواه اکراد و عشایر این امنیت و آسودگی و راحت را ندیده بودند. بجناب آقای شیخ سلیم سلام برسانید بگویید هرگاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را برهم زده ومیان ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده بعد از آن بمقصود نایل شوند والا اهل ماکو تا نفس آخرین در پیشرفت این امر مقدس حاضر و نخواهند گذاشت که ظالمین اعمال منحوسهٔ خودرا دوباره بگردن ملت بار کنند اینها همه از انفاس قدسیه جناب آقا میرزا جواد و همت بلند جناب سالار مکرم بود که مثل ماکو جایی باین زودی الحمدالله ترقی کرده و پی بحقوق خود برند.

در تبریز نماینده ماکو هر زمان ستایشها از غیرت و مردانگی عزت‌الله خان سروده و او را دعا مینمود. چون پس از رفتن اقبال‌السلطنه آنجا بی حکمران مانده بود سالار مکرم حکمرانی را برای خود میخواست، واین بود که این نماینده در تبریز و نمایندگان انجمن ماکو در تلگرافخانه خوی پافشاری مینمودند که حکمرانی به‌عزت‌الله‌خان

داده شود. خود او نیز تلگرافها برای انجمن ایالتی فرستاده دلبستگی بمشروطه نموده دستور ها میخواست.

انجمن ایالتی چندبار ازنظام‌الملك خواستار گردید که برای ماکو حکمرانی فرستد. نظام الملك چنانکه بدیگر درخواستها گوش نمیداد باین هم گوش نداد و بر سر همین، یك داستانی رخ داد، بدینسان که روزی باز برای همین درخواست کسانی نزد نظام الملك فرستاده شده بودند، وآنان چون بازگشتند پاسخ آوردند که نظام‌الملك میگوید: «میباید دستور از تهران خواست». دسته ای از مردم که بشیوهٔ همه روزه در حیاط انجمن گرد میبودند، این را چون شنیدند برآشفته و چنین گفتند: «پس والی برای چیست؟! . یك والی که سر هرکاری دستور ازتهران خواهد خواست بچه‌کار آید؟!.» از اینگونه سخنانی‌میگفتند و نمایندگان انجمن بجلوگیری کوشیده و آرامشان گردانیدند. ولی نظام‌الملك چون این را شنید بیازرد، وبنام اینکه از آذربایجان بیرون میروم آهنك باسمنج کرد، و دو روز در آنجا میبود تا فرستادگانی از سوی انجمن رفتند و اورا بازگردانیدند.

این در نیمه های اردیبهشت بود. کار ماکو بدینسان با هیاهو میگذشت. تاشنیده شد که مشروطه‌طلبان - یابهتر گویم آشوب جویان - آنجا عزت‌الله خان را نیز بیرون کرده بنزد دایبش فرستاده‌اند و خواهیم دید که دنباله آن داستان چه گردید.

بازگشتن اتابك بایران

در آنهنگام که این داستانها در آذربایجان میرفت در تهران دارالشوری بگزاردن قانونها و نوشتن دنباله قانون اساسی وجلوگیری از کارشکنی های محمد علیمیرزا میپرداخت. کار بانك ملی انجام گرفته و چون از روی «نظامنامه» میبایست یك پنجیك سرمایه خود را به دولت وام دهد باآگاهی از دارالشوری شصت و پنجهزار تومان برای داده شدن بسپاهیان و دیگران پرداختند.

در اینمیان گفتگو از آمدن میرزا علی اصغر خان اتابك میرفت. او را محمد علیمیرزا خواسته و هنوز کسی نمیدانست پس از آمدن

چکار خواهد کرد . ولی چون اتابك در هنگام صدر اعظمی خود ، چه در پادشاهی ناصرالدینشاه و چه در زمان مظفرالدینشاه، دلسوزی به کشور ننموده وبارها بدخواهی از خود نشان داده بود وهمگی ایرانیان او را افزار همسایهٔ شمالی میپنداشتند ، از آنسوی محمدعلیمیرزا که او را خواسته بود بدخواهیش با مشروطه و آزادی بیگمان گردیده بود ، از اینرو مردم آمدن او را جز برای بهمزدن دارالشوری نمیپنداشتند. راستی را محمدعلیمیرزا از کوششهای خود نتیجه ندیده وچنین میخواست که از هوش و آزمودگی اتابك یاوری جوید و با دست او دستگاه مشروطه را از میان بردارد .

در مجلس دوبار گفتگو بمیان آمد : یکی در نشست شانزدهم فروردین (۲۲ صفر) ،که یکی از نمایندگان (گویا تقیزاده) ناخشنودی از آمدن او نموده پیشنهاد کرد مجلس قانونی بگزارد که کسانیکه نادرستی با کشور کرده اند نباید بسرکار آیند ، و در این باره تندی نشان داد . دیگری در نشست بیست وسوم فروردین (۲۹ صفر) ،که چون سخن از بدخواهی وزیران میرفت نام اتابك نیز بمیان آمد ، و یکی از نمایندگان آذربایجان (باز گویا همان تقیزاده) ، اورا فروشنده ایران خواند ، و تندیهایی در باره آمدن او بایران نمود ، و یکدسته از نمایندگان بسا وی هم آواز شدند . شادروان طباطبایی نیز بسخن آمده گفت : «بعد ازاینکه میرزا علی اصغرخان وارد این مملکت شد باید گفت فعلی الایران السلام ».

برخی روزنامه های اروپایی نیز بدبینی مینمودند . از روز نامه های فارسی نخست حبل المتین کلکته ، گفتاری را از روزنامه «هرالد» انگلیسی ترجمه کرد و خود هم بدبینی ها نمود .

لیکن محمد علیمیرزا و اتابك پروای این ناخشنودیها که نموده میشدنکردند . اتابك همانا بجنبش توده ارج بسیاری نمینهاد وآزادیخواهان را دربرابر هوش وجربزه و آزمایشهای سی ساله خود کوچك میشمرد . وآنگاه چنانکه سپس دانسته شد در ایران و درخود مجلس ، هواداران بسیار میداشت وپشتش بایشان گرم میبود .



پ ۷۴

حاجی محمد بالا

یکی از بازرگانان آزادیخواه تبریز

با اینحال بزمینه چینیهایی نیز برخاست . بدینسان که میرزا ملکم خان را که در میان مشروطه خواهان جایگاهی میداشت ، و خود این زمان بسیار پیر شده. و دور از ایران در اروپا میزیست، دید و اورا فریفته نامه ای در بارهٔ خود برای سعدالدوله گرفت . همچنین طالبوف

راکه نیزمیان آزادیخواهان ارجمند میبود ولی اوخود با اینان دلسردی مینمود دید و ازو هم سفارشنامه‌ای برای سعدالدوله بدست آورد (۱)

چنین وا مینمود که از کارهاییکه در زمانهای صدر اعظمی خود کرده پشیمانست ، ودرآنروز جز آن‌کارها نمیتوانسته بکند ، ولی‌کنون چون توده بتکان آمده و حال و زمان دیگر شده میخواهد بجای آن بدیها نیکی‌کند و بپیشرفت کارها کوشد . میرزا ملکم خان در نامهٔ خود مینوشت : « امین السلطان آن امین السلطان نیست . با تجاربی‌که حاصل‌کرده بوجود او خوشبختی ایران را باید تبریک‌گفت » سعدالدوله چون این زمان جایگاه بلندی میان مشروطه خواهان میداشت و درمجلس سخنش بیشتر پیش‌میرفت با این نامه ها اورا بهوا خواهی خود میکشید.

با این بسیجها بود که در ماه فروردین از اروپا آهنگ ایران کرد . درخاك روس پذیرایی گرمی دید . ولی در همان هنگام داستانی درباکو رخ داد که میبایست اورا از آمدن پشیمان گرداند . چگونگی آنکه مجاهدان قفقاز که چشم براه او دوخته و آمدنش را می‌بیوسیدند میرزا عباسخان نامی را که با دو تن همراه خود از اروپا بازمیگشت اتابك پنداشته و چند گلوله باو زدند که با همانها درگذشت .

اما اتابك ، با کشتی زره پوش روسی ، از دریای خزرگذشته روز سی‌ام فروردین (ششم ربیع‌الاولی)، آسوده ببندر انزلی رسید. در اینجا جهاز شاهی آمدن اورا می‌بیوسید. همچنان قزاق وسواره بر سر پل پاس میداشت . از اینسوی مجاهدان انزلی گرد آمده و اندیشه جلوگیری ازو میداشتند .

چون کشتی بدیدار شد جهاز شاهی بپیشواز شتافت ، و اتابك را از کشتی روسی گرفته بکنار آورد . مجاهدان سر راه را گرفته هیاهو بلند کردند . قزاق و سواره شمشیر کشیده خواستند ایشان را بپراکنند ، ولی نتوانستند ومجاهدان چیرگی نموده راه ندادند . اتابك دوباره بجهاز بازگشت و در آنجا ماند .

---

(۱) این آگاهیها از روی‌گفتاریست‌که یکی در «مجلهٔ‌استبداد» درباره سعدالدوله نوشته .

ستمکاری مجلس

میبایست از تهران دستور برسد . از یك سو سپهدار حکمران گیلان چگونگی را به دربار تلگراف‌کرد، وازیکسو انجمن رشت بمجلس آگاهی داده مستشارالدوله و تقیزاده ومیرزا فضلعلی و وکیل‌التجار (یکی از نمایندگان گیلان)را بپای تلگراف خواست .

امروز در دربار ، در نزد محمد علیمیرزا نشستی برپا و دوسید و حاجی شیخ فضل‌الله نیز درآنجا میبودند . گفته میشد وزیران‌سوگند خواهند خورد . ولی در میان گفتگو تلگراف گیلان رسید وکارناانجام ماند . شاه خود تلگرافی فرستاد و بدرخواست او علما نیز تلگرافی فرستادند . ولی هیچیك نتیجه نداد ومجاهدان پروا ننمودند .

اما در مجلس ، در نشست همانروز ، بار دیگرگفتگو بمیان‌آمد. آن‌چهار نماینده بتلگرافخانه نرفتند و سخن را در نشست بمیان‌آوردند. ولی امروزحال مجلس دیگر ، و خود پیدا میبود که هواخواهان اتابك درآن چند روزه بسیارکوشیده اند . همان نماینده آذربایجان (تقیزاده) باز بدبینی وناخشنودی نمود ولی نه‌باتندی ، و دیگران باوی همداستانی ننمودند وکسانی آشکاره بهوا داری برخاستند .

یکی‌گفت : «اگر بخواهیم تمام این اشخاص را بخیانت سابق‌از مملکت خارج نماییم ده نفر دیگری برای ما باقی نخواهد ماند» . نیز گفت : « ملت از آمدن این یکنفر نخواهد ترسید » . دیگری داستان درازی عنوان کرد که در هشت ماه پیش که هنوز مجلس برپا نشده بود امین السلطان را دراروپا دیده وبا اوگفتگو کرده ، وامین‌السلطان از کارهای گذشته خود ناخشنودی مینموده وچنین میگفته : «تاریخ بعد از این نشان خواهد داد که آیا من میتوانستم غیر از رفتاریکه کردم رفتاری کرد» . نیز میگفته : « حالا باید دولت ایران مشروطه ومقننه باشد » . دیگری‌گفت : « تادو روز قبل من از آن اشخاص بودم که میگفتم نباید امین السلطان باین مملکت بیاید . ولی دیشب فکرکردم و دیدم اگر بناشد این طور باشد باید همه از این مملکت بروند و این نمیشود» . دیگری سخنانی راند و درپایان چنین‌گفت : «اهالی مانع از

ورود او نشوند . قصاص قبل از جنایت که صحیح نیست» .

پیدا بود آن شور و تکانیکه از آغاز باز شدن مجلس در نمایندگان پیداشده و جلو سودجوییهای آنان را میگرفت کنون از نیرو افتاده . مجلسی که در گفتگوی وامگرفتن از دو دولت ، و در پیش آمد پاسخدهی وزیران ، چنان استواری از خود نشان داده بود کنون چنین سستی نشان میداد و گروهی از نمایندگان ، تنها بنام دوستی با امین‌السلطان و یا در نتیجه یك خواهشی که از هر یکی از ایشان شده بود، باآمدن چنان بدخواهی بایران همداستانی می نمودند ، و در برابر چنان کار بیم آوری بچنین بهانه های سستی برمیخاستند . درهمان روزها درمجلس گفتگو ازخواستن عین‌الدوله بتهران و کیفر دادن کرده‌بودند و کنون درباره اتابك وکارهای او چنین چشم پوشی مینمودند .

پس ازگفت وشنید چنین نهادند که از زبان آن چهار نماینده بتلگراف رشت این پاسخ داده شود :

از طرف مجلس محترم شورای ملی در ورود امین السلطان ردع و منعی نیست . البته اهالی آنجا خاصه انجمن در جلوگیری از اغتشاش مساعی جمیله مبذول دارند .

پس ازرسیدن این تلگراف ، مجاهدان گیلان دست ازجلوگیری برداشتند و اتابك همراه قزاق وسواره برشت آمد و از آنجا آهنگ تهران کرد .

دراینمیان کارکنان او ازتلاش باز نمایستادند وچنین میپراکندند که اتابك با محمد علیمیرزا شرط کرده که دست از دشمنی با مجلس و مشروطه بردارد وهمدستی وهمراهی نماید ، و با این شرط است که بایران باز گشته .

در همانروز ها که بتهران رسید و نزد محمد علیمیرزا رفت گفتگوی میانه آن دو را چنین پراکندند که اتابك بمحمد علیمیرزا گفته : خردمندان اروپا سالها رنج برده و مشروطه را اندیشیده اندکه مرزدولت باتوده شناخته میباشد . مشروطه اگر هم بسود دیگران نباشد هرآینه بسود خودشاه میباشد . این قانون و مشروطه‌که شاه درگذشته

بمردم ایران داده در همه پایتخت های اروپا آن را دانسته و ایران‌را باینگونه شناخته اند ، وکنون میباید کمیهای آنرا از میان برداشت و بپیشرفت آن کوشید ، « و اگر عرض نمایند که مشروطیت را میتوان بهم زد خیانت بدولت و شخص مبارك همایونی‌کرده اند» .

اینها همه فریبکاری وخود برای فرو نشاندن خشم آزادیخواهان میبود . از آنسوی میبایست وزیر افخم بکنار رود و اتابك بجای او سر رشته دار کشور باشد و این شگفت‌که هم این را مجلس کرد و بکاریکه محمد علیمیرزا بایستی‌کند رویه قانونی داد .

چنانکه گفتیم کابینه وزیر افخم که نخستین کابینه قانونی بشمار میرفت با همه نوید هاییکه بمجلس داده بود بدرفتاری بسیار مینمود . وزیران با مجلس بیپروایی نموده و دستورهای آنرا بکار نمیبستند و بنامه‌های آن پاسخ نمیدادند . این بود در مجلس همیشه گله و بدگویی میرفت . بویژه از وزیر خارجه که چون یك نامه مجلس در باره یك پیش آمدی درآذربایجان پانزده روز پاسخ نفرستاده و پس از آن هم یك پاسخ نابجایی داده بود ناخشنودی بسیار نشان میدادند .

در نشست نهم اردیبهشت(۱۶ربیع الاولی) چون بازگله ازوزیران میرفت صنیع الدوله رییس مجلس چنین‌گفت : «موافق قانون اساسی که امروز در دست است ما فقط میتوانیم بافراد وزراء ایراد وارد آوریم حال‌تقصیر هرکدام مدلل شده رأی‌گرفته شودکه عزل اوخواسته شود» .

در نتیجهٔ این پیشنهاد گفتگو پیش آمد و نمایندگان خواستند در بارهٔ علاء السلطنه وزیر خارجه رأی دهند . صنیع‌الدوله جلوگرفته چنین‌گفت :«چون بدواً صحبت وزارت داخله شده بود اول در خصوص خواستن عزل او رأی‌گرفته شود» ، و این بود که بآن پرداختند و نمایندگان رأی بیرداشته شدن وزیر افخم وزیر داخله که سروزیر نیز میبود دادند ، وبدینسان نشست بپایان رسید و دیگر گفتگویی از وزیر خارجه کرده نشد . پیداست که مجلس سنگینی خود را ازدست داده ، و بیش از همه بدلخواه اتابك کار میکرد .

سر رشته داری اتابك

بهمین عنوان محمد علیمیرزا کابینه وزیر افخم را را بهم زد وکابینه نوی که اتابك وزیر داخله و سر وزیر آن بود پدید آورد ، اینان روز شنبه سیزدهم اردیبهشت (۲۰ ربیع الاولی) بمجلس خواستندی آمد .

ولی برای آنکه دلهای نمایندگان را بیشتر بدست آورند وآن روز گفتگو و کشاکش بمیان نیاید روز پنجشنبه یك نشست ویژه ای (بی بودن تماشاچیان) برپا گردید وحاجی مخبر السلطنه از سوی دولت بآنجا درآمد و بدینسان بسخن پرداخت :

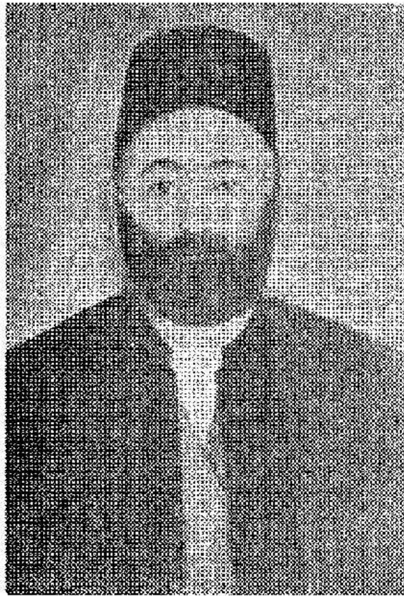
« باید در خاطر داشته باشید روزیکه من دستخط مشروطیت را آوردم چه شادیها کردید » .

گفتند : «بلی چنین بود» .

گفت : « آنروز لفظ مشروطیت را حامل بودم ولی امروز معنی آن رابشارت میدهم . این را میدانید که وزرای هشتگانه مسئول‌لفظی بودند . علت چه بود نمیدانم . شاید خودتان میدانید که ایشان مسئول بودند ولی از عهده مسئولیت خودشان بر نمی‌آمدند. . . لیکن در این چند روز ترتیبی پیش‌آمده من که وزیر علوم هستم میتوانم عرض‌نمایم که از روز شنبه بیستم ماه هشت وزراء اینجا حاضر شده مسئولیت لفظی و معنوی را بعهده خواهیم گرفت و درتمامی کارها رفتارمان مثل رفتار وزرای دولت مشروطه خواهد شد . فعلا اتحاد نامه ای را که در حضور اعلیحضرت شهریاری نوشته و یازده نفر که هشت نفر آن وزیر و مسئولند مهر کرده ایم در این جا قرائت می کنم مسبوق باشید . . . » .

سپس نوشته ای را بیرون آورد که وزیران در آن ، «بشرف و ناموس خود» سوگند خورده و خدا را گواه گرفته بودند که از آن پس همیشه با مجلس همراه بوده و « ریشه اختلال » را از کشور بکنند ومال و داراك در این راه دریغ ندارند . شاه نیز درکنار آن نوشته بود :

« چنانکه در متن نوشته و مهر کرده‌اید بروید ومتحداً و متفقاً



پ ۷۵
حاجی رحیم آقا باکوچی

اسباب سعادت دولت و ملت را فراهم آورید » .

این سخنان با آن نوشته نچیزی بود که در شنوندگان نهناید و آنان را دلگرم نگرداند . با اینهمه برخی نمایندگان بد گمانی نموده میگفتند : «دربار تا کنون چند بار مارا فریب داده و میترسیم این بار مانند آنها باشد». حاجی مخبرالسلطنه بازگفتار درازی راند ودلگرمیها داد و چنین گفت : «آنروز اعلیحضرت شهریاری راضی نبود و همه روز درصدد اخلال این‌امرمقدس کارمیفرمود . ولی این‌مردرا خداوندفرستاده . اعلیحضرت شهریاری خواست بخیال اینکه بیاید وکاری بکند . ولی او آمد و خاطر خطیر همیونی را خالی کرد واز شبهه وخیال ناهمراهی

بیرون آورد. از امروز شاه خودش را حاضر کرده باتفاق مجلس کار کند و انشاء الله اثارش را هم خواهید دید...»

این سخنان همه را خاموش گردانید. همانا زیرکی و چرب زبانی اتابك حاجی مخبرالسلطنه را هم فریفته بوده.

روز شنبه اتابك با هفت وزیر بمجلس درآمدند. نخست اتابك با آن زبان نرم و فریبای خود بگفتاری پرداخت در این زمینه: شاه بوارونهٔ آنچه که پنداشته شده، باکنستیتسیون یا مشروطه همراه است. ما وزیران نیزهمگی با هم پیمان نهاده ایم که با مجلس وتوده همراهی نماییم و کارها را از پیش بریم. بهنگامیکه من بتهران رسیدم شاه از من درباره مشروطه کشورهای اروپا پرسید. گفتم باید دولت و توده همدست باشند تا کارها از پیش رود.

سپس گفت: «تمام دول امروزه منتظرند که ما چه خواهیم کرد. تمام روزنامهای فرنگستان تا کنون در هر ماهی یك خبر از ایران نمینوشتند، ولی حالا هرروزه یکستون ازاحوالات امروزه ما مینویسند. حال که اعلیحضرت همایونی بمیل مبارك ساعی در پیشرفت این اساس میباشند دیگرجای مسامحه و درنگ نیست و سزاوار نخواهد بود که بجد وجهد اقدام در امورات نشود».

مجلسیان سست نهادانه سپاس گزاردند. سپس اتابك وزیران را بشناسانید که همان هفت وزیر پیش می بودند و تنها وزیر افخم در میان نمیبود.

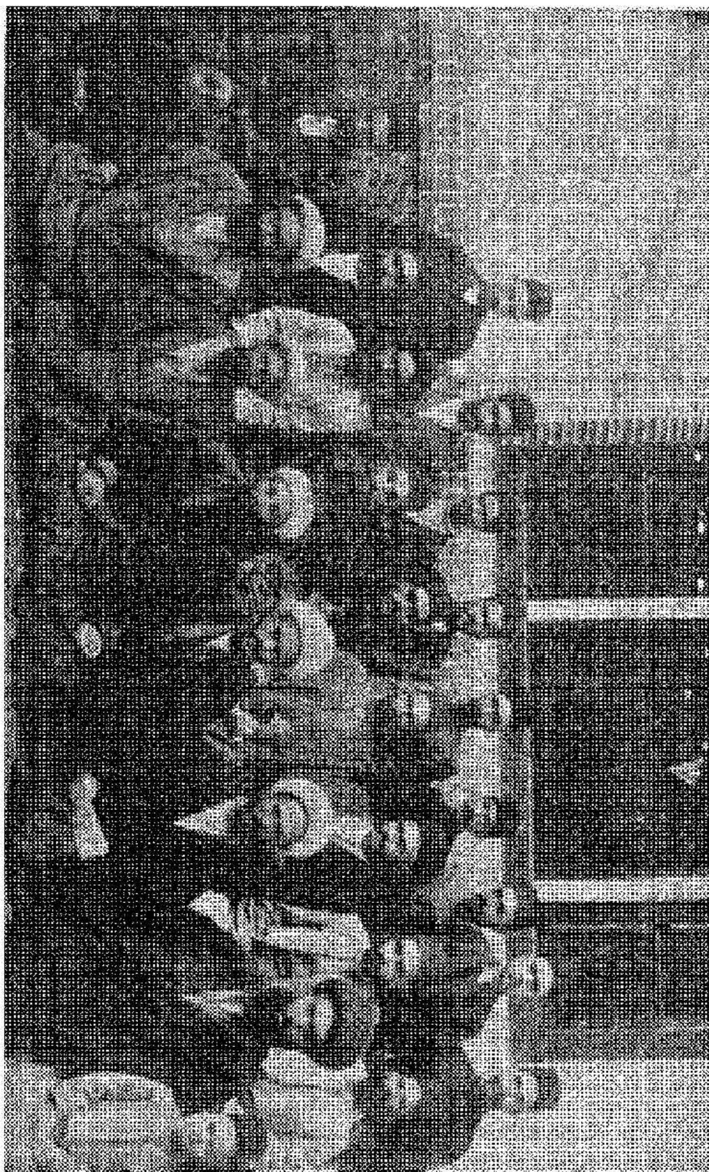
بدینسان مجلس بپایان رسید و اتابك سررشته دارکارهای ایران گردید. با تلگراف سررشته داری او و هواخواهیکه‌بمشروطه ومجلس مینمود، و نیکی‌که خواستی‌کرد، بهمه جا آگاهی داده شد. ولی در تبریز و دیگر شهرها این رویه کاری اورا کمتر باور میکردند. من خود داستانی بیاد میدارم، و آن اینکه همان هنگام روزی در تبریز بحیاط انجمن رفتم. چنانکه همیشه بودی گروهی را در آنجا ایستاده دیدم و یکی از مجاهدان قفقازی (که سپس شناخته ام مشهدی اسماعیل میابی بوده) دم پنجره تالار ایستاده بآنان سخن میراند. چون گوش

دادم اتابك وآمدن اورا یاد میکرد وچنین میگفت: «این وزیر کهنه کاربست آمده میباید ازو بیم داریم». سپس داستانی گفت که صرافی میمونی میداشت که او را بنگهبانی دکانش گزاشتی وخود پی کار رفتی. روزی باز صراف پی کاری رفته بود. جیب بری بجلو دکان رسید. چون میمون و پولها را دید خواست نیرنگی زند و پولها را برباید، و چون میدانست میمون ادا باز است وهرکاریکه یکی در برابرش کند او نیز کند با وی ببازی پرداخت. گاهی دهانش راکج کرد وگاهی دستش را بلندگردانید و پیاپی بازیهایی نمود. هرچه این میکردمیمون نیز میکرد. سرانجام جیب بر دو دست بروی چشمهای خود گزاشت و چون میمون نیزچنین‌کرد فرصت نداد ویکمشت پولی برداشته بگریخت. میمون چون چشم بازکرد اورا وپولها را رفته‌دید، ودر این‌میان صراف بازگشت وچون چگونگی رادانست چند چوبی‌بمیمون زد. میمون ازآن هنگام آزموده گردید و ازآن‌پس، هر زمان‌که جیب بر را دیدی با دو دست چشمهای خود را هرچه گشاده تر گردانیدی. از این داستان نتیجه گرفته میگفت: «کنون ما نیز میباید چشمهای خود را هرچه گشاده تر گردانیم».

اما کارهای اتابك، آن را درگفتار جداگانه خواهیم نوشت. زمان او یك روزکار جدایی در تاریخ مشروطه است. زیرا گذشته از اتابك و نیرنگهای استادانه او که گرفتاریهای نوینی برای مجلس و آزادیخواهان بدید آورد ونزدیك بود دست همه را برتابد ودستگاه را ازمیان بردارد، از اینهنگام خود جنبش آزادی بحال دیگرمیافتاد.

یك توده‌که درجنبش میباشد دیگرگونیهای پیاپی اورا رودهد. دراین هنگام که نه ماه بیشتر از آغاز مشروطه میگذشت دیگرگونی های پیاپی در توده رو داده وکنون هم درکار رو دادن میبود. زیرا چنانکه دیدیم از یکسو شور وسهش آغاز جنبش از نیرو افتاده و از این زمان رخنه ها در تیپ آزادیخواهان پیدا میشد، و از یکسو با ملایان و توانگران جای سازش نمانده وجدایی آغاز میگردید.

اینها رویهمرفته یکدور نوی را درتاریخ مشروطه پدید میآورد که ما درگفتار دیگری از آن سخن خواهیم راند.





گفتار پنجم

جستجویی از حال مردم

در این گفتار سخن رانده میشود از اندازه هنایش جنبش مشروطه درشهرهای ایران و از دبستانها و روز نامه هایی که در ماه های نخست جنبش بنیاد یافت .

یکی از کمیهای جنبش مشروطه

تا اینجا پیش آمدهای نه‌ماهه جنبش مشروطه را پیابی نوشتیم . لیکن در اینجا (درپایان بخش) باید رشته تاریخ را بریده و از پیشرفت باز ایستاده برخی چیزهایی را که نگفته ایم بگوییم و جستجویی هم‌ازحال مردم کنیم .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه خواهی را در ایران ، دسته اندکی پدید آوردند و توده انبوه معنی مشروطه را نمیدانستند و پیداست که خواهان آن نیز نمیبودند . ازآنسوی پیشروان هم بچند تیره می‌بودند : یك تیره نو اندیشان که اروپارا دیده و یا شنیده و خود یك مشروطه اروپایی میخواستند و پیداست که اندازه آگاهی اینان از اروپا و از معنی مشروطه وقانون ، یکسان نمیبود و بسیاری جز آگاهیهایی‌سرسری

نمیداشتند. یك تیره بزرگتر دیگری ملایان میبودند که پیشگامی را هم اینان بگردن گرفتند. اینان هم بدودسته میبودند: یکدسته که شادروانان بهبهانی وطباطبایی وهمراهان ایشان واخوند خراسانی وحاجی تهرانی و حاجی شیخ مازندرانی و همراهان اینان بودند، چون بکشور دلبستگی میداشتند و آن را دردست دربار خودکامه قاجاری رو بنابودی میدیدند، برای جلوگیری از آن، مشروطه ومجلس شوری را دربایست میشماردند، ودرهمان حال معنی مشروطه را چنانکه سپس دیدند و دانستند نمیدانستند، و آن را بدانسان که در اروپا بود نمیطلبیدند، و خود ازکشور داری وچگونگی پیشرفت توده و اینگونه اندیشه‌ها بسیار دور میبودند. یکدسته دیگری معنی مشروطه را هیچ ندانسته و بکشور و توده هم دلبستگی نمیداشتند و درآمدنشان بمشروطه خواهی بآرزوی رواج «شریعت» و بیشرفت دستگاه خودشان میبود، وخواهیم دید که اینان سپس عنوان «مشروعه» را بمیان آوردند، و دیر یا زود ازمیان مشروطه خواهان بکنار رفتند.

این حال پیشروان بود. انبوه مردم بیکبار از مشروطه و معنی آن ناآگاه میبودند و تنها بنام پیروی از پیشروان بجوش و تکان بر خاستند.

این بود درآغاز جنبش کسانی میبایست که بمردم راهنماوآموزگار باشند ومعنی زندگانی توده‌ای وکشور، وچگونگی پیشرفت را بدانسان که در میان اروپاییان میبود بهمگی یاد دهند و آنان را بکار های سود مندی وادارند.

پیکره ۷٦ در سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) (گویا دریك مهمانی) برداشته شده و چون چندتنی از آزادیخواهان را نشان میدهد در اینجا آورده شده

ازرده یکم(از دست راست): دوم میرزا اسماعیل نوبری، سوم شیخ‌محمد خیابانی، چهارم میرزا محمدعلی سلطان الادباء، ششم‌حاجی شیخ علی اکبر آقا اهرابی است.

ازرده دوم چهارم حاجی محمدعلی بادامچی است.

از پیشروان مشروطه نبایستی چشم داشت که مردم را از همه گرفتاریها (ازپراکندگی کیشها و اندیشه ها و ازآلودگی خوی ها) بپیرایند. این‌کار ازدست آنان برنیامدی، واگر بچنین کاری برنخاسته‌اند جای افسوس نیست. جای‌افسوس آنست که با آن تکانیکه بنام آزادی خواهی بمردم داده بودند باری در این زمینه بآنان آموزگاری‌ننمودند. معنی درست مشروطه ومجلس وقانون را بآنان نفهمانیدند، و یکراهی برای‌کوشش بروی ایشان بازنکردند، ویك آرمانی بایشان نشان‌ندادند.

در این نه ماه آغاز جنبش زمینه آماده ای برای اینکار در میان میبود. در این چند ماه اگر راهنمایانی بدینسان در تهران که پایتخت کشور وبودنگاه دارالشوری میبود، پیدا شدندی وباگفتن‌و نوشتن آموزاکهای دربایست رابمردم آموختندی، آینده جنبش جز آن‌گردیدی که گردید و ما نیز خواهیم نوشت.

آن شور وسهش که در مردم پدید آمده بود اگربا آگاهیهای سودمندی دربارهٔ زندگانی توده ای وکشور داری و این زمینه‌ها توأم گردیدی بزودی خاموشی نیافتی و با یك فریبکار یهایی از ملایـان و دیگران، کینه با مشروطه وآزادی جای آنها را نگرفتی.

نبودن‌چنین راهنمایانی نه تنها کشور را ازپیشرفت بیبهره گردانید خود زیانهایی نیز پدید آورد و در بسیار جا ها بجنبش جامهٔ هیاهو و آشوب بوشانید.

کاریکه دو سید وهمدستان ایشان کردند بسیار ارجدار میبود و باید همیشه در تاریخ نامهای آنان ببزرگی برده شود. ولـی ایشان میبایست درپی آن‌کار در اندیشه راه بردن مردم باشند، و این شگفت است که نبودند، وهمان داده شدن فرمان مشروطه وباز شدن‌دارالشوری و نوشته شدن‌قانون اساسی را بس دانسته وبکار دیگری نیاز ندیدند.

این خود لغزشی از ایشان بود. ایشان مردم را شورانیدند وبپا برانگیختند ولی راهی برای پیش رفتن وکوشیدن ننمودند، و این‌کار نتیجه آن را داد که تا دیر گاهی در همه جا رشته در دست ملایان و روضه خوانان میبود، و اینان بدلخواه خود مشروطه را همان رواج

« شریعت » میزندیدند ، و از قرآن و «احادیث» دلیلها یاد میکردند، و در نشستهای خود همیشه روضه میخوانانیدند ، و انبوه مردم جنبش‌را جز برای همین نمیدانستند. داستان حاجی شیخ فضل الله نوری و پیشنهاد های اورا بمجلس، خواهیم آورد.

تا دیری مردم گیج این کار ها میبودند . شوریده و برای کوشش آماده گردیده ولی با اینها روز میگزاردند . سپس کم‌کم اندیشه های دیگری پراکنده گردید . آندسته از پیشروان که مشروطه رابمعنی اروپاییش میخواستند گاهی گفتار از «میهن دوستی» و جانفشانی‌راندند ، و زمانی نام کارخانه و ماشین بمیان آوردند ، وهنگامی سخن، ازآبادی کشور وکشیدن راه آهن ومانند اینها گفتند .

در نتیجه اینها مردم دو دل گردیدند و کم‌کم جدایی میانه دو رشته اندیشه پدید آمد ، و چون ملایان سود خود را در همراهی با مشروطه نمیدیدند وخود میبایست جدا گردند یکدسته بزرگی باایشان رفتند ، و ایندسته که پایدار ماندند باز راهی برای کوشش وپیشرفت در جلو خود نیافتند و باز سرگردان ماندند . این دسته نواندیشان نیز مردم را راه بردن نتوانستند .

اینان‌بمردم میگفتند : «باید میهن خودرا دوست داریم، بایددر راه آن جانفشانی کنیم ، باید بایکدیگر همدست شویم ، باید دانش‌آموزیم ...» اینها را میگفتند و مردم‌را بتکان میآوردند ، بی آنکه معنی درست‌میهن دوستی و جانفشانی و همدستی را یاد دهند ، و بی آنکه راه اینها را باز نمایند . بخود مردم وامیگزاردند که معنی اینها را بدانند و راهش را بشناسند، و آنان هرکسی بدلخواه وفهم خود معنایی بآنهامیداد و از روی هوس بکارهایی برمیخاست .

انبوهی از آزادیخواهان بایایی برای خود ، جز بدگویی از محمد علیمیرزا و گله وناله از خودکامگی نمیشناختند ، و هرکس هرچه بدگویی بیشتر میکرد و از پرده دری هم باز نمی‌ایستاد این را نشان بیشی آزادیخواهی خود میپنداشت . بسیاری ازایشان «همدستی» را جز فراهم نشستن و انجمن برپاگردانیدن نمیدانستند . آنهمه نام «میهن» برده

میشد از هزار تن یکی معنای درست آن را نمیدانست و انبوه ایشان میهن را سرزمین وکوه وبیابان شمارده و بنام میهن دوستی شعرهادر ستایش آب و هوای آن میسرودند و دلبستگیهای گزافه آمیزشاعرانه نشان میدادند .

چندگونگی در میان شهرها

یکی از نتیجه های شگفت این بیراهی ، جدایی و چند تیرگی بود که ناگزیر در میان شهرها پدید میآمد ، زیرا چون راهیکه همگی آن را بپمایند نمیبود ، وچنانکه گفتیم مردم را شورانیده و ناآسوده گردانیده و بخودشان واگزارده بودند که کوششهایی کنند ، خواه ناخواه اندازه فهم وآگاهی خود آنها ، وسستی و استواری خویها ، و بودن ونبودن پیشروانی ، در پدید آوردن حال هرشهری کارگر میافتاد و جنبش و کوشش در هرکدام از آنها رنگ و رویه دیگری بخود میگرفت .

مثلا در تبریز چون اندیشه ها بلند تر ، و آگاهی از معنی مشروطه وقانون بیشتر ، وخویها استوارتر میبود ، واز اینسوی پیشروان دلسوز وکوشنده پا درمیان میداشتند - در نتیجه اینها جنبش وکوشش پایه استواری یافت ، وبیك رشته کارهای ارجدار و سودمندی از پدید آوردن دسته مجاهدان و بنیاد نهادن دبستانها ومانند اینها پرداخته شد، و چنانکه دیدیم ، در آن نه ماه تبریز چند بار با خود کامگی نبرد کرد و در همگی فیروز در آمد . در تبریز هرچیز را بمعنی درست خود میفهمیدند و هر کاربرا دلسوزانه پیش میبردند . خرده گرفتن این شهر بقانون اساسی، برخاستن آن بشمردن کمیهای قانون، وایستادگیش برای پیشرفت خواست خود که یاد کردیم بهترین نمونه از نیك فهمی و کوشش دلسوزانه تبریزیان میباشد .

چنانکه گفته ایم در این شهر یك کمی پیدا نشدن علمایی همپای دو سید بود . نیز چنانکه دیدیم ملایان بزرگ اینجا پیشتر از دیگران، از مشروطه روگردانیدند وجز از ثقةالاسلام، بازمانده همگی بدشمنی برخاستند . تبریزاگر بهمه چیزنازد باین نتواند نازید . چیزیکه هست در اینجا از ملایان کوچك (از پیشنمازان و واعظان) دسته

بیشتری با آزادی همراهی نمودند وتا پایان پایدار ماندند، و برخی از اینان جانفشانیهای بزرگی کرده و بنام شدند.

گذشته از آنانکه یادکرده ایم میباید در اینجا نامهای حاجی سید المحققین وشیخ سلیمان ومیرزا اسماعیل نوبری وشیخ محمد خیابانی و ضیاء العلماء و ملا حمزه و ملا غفار را بریم. اینان همگی درمشروطه خواهی پایدار ماندند.

حاجی سید المحققین پسر نظام العلماء و خود در نجف درس خوانده و از شمار مجتهدان میبود. شیخ سلیمان پیشنماز کوی چوست دوزان و خود پیرمرد غیرتمندی می بود. نوبری وخیابانی تازه بملایی رسیده بودند. ضیاءالعلماء ازیك خاندان توانگر وخود جوان دانشمندی میبود که گذشته ازدرسهای ملایی بزبان های اروپایی نیز می‌پرداخت. ملا حمزه از روضه خوانان و از سردستگان کوی خیابان بشمار میرفت و در آن کوی هواداران بسیار می داشت. ملا غفار هم روضه‌خوان می بود.

ازشهر های آذربایجان خوی و سلماس و ارومی، هریکی‌باندازه خود پیروی از تبریز نمودند و جنبش در آنها ریشه دوانید. در خوی گذشته ازآزادیخواهان خود آنجاکه ازروی دلبستگی بکشور وتوده‌می کوشیدند میرزا جعفر زنجانی باچند تن مجاهد از قفقاز بآنجا آمده و پدید آوردن دسته مجاهد می‌کوشید. درسلماس انجمن برپاشده‌وحاجی پیشنماز رییس آن و سررشته‌دار کار ها میبود ونیك می‌کوشید. یکی ازآزادیخواهان آنجا شادروان میرزا سعید بود که گاهی دراستانبول و گاهی درتبریز وگاهی درسلماس میزیست وجوانی سراپا غیرت ومردانگی می‌بود. درارومی‌گذشته از دیگران شادروان میرزا محمود سلماسی‌که یکی ازعلمای بنام میبود بکوشش می‌پرداخت ومشهدی باقر خان‌که از قفقاز آمده بود بهمدستی او به پدید آوردن مجاهدان می کوشید. با همه‌گرفتاریهای مرزی‌که یاد خواهیم‌کرد پیشرفت جنبش در اینجا براه خود می بود.

اما مراغه و اردبیل و دیگر جاها درنیمه راه ماندند و پیروی



پ ۷۷

ملا حمزه خیابانی

نتوانستند. ماکوکه آن هیاهو وگزافگوییها می‌نمود هیچ کاری نتوانست و خواهیم دید که پایان آن خود نماییها چه شد.

از شهر های دیگر، رشت و انزلی و قزوین به تبریز نزدیك بود. در رشت در آغاز پیش آمد آشفتگیهایی پیدا شد. ولی زود از

میان رفت ودر انجا نیزجنبش وکوشش براه خود افتاد و ما خواهیم دیدکه درپیش آمد های آینده، گیلان‌همیشه همدست آذربایجان میباشد. از قزوین شور وخروش بسیاری دیده نمیشد. ولی از پیش آمد های آینده خواهیم دید که جنبش در آنجا هم براه خود بوده.

اما از اینسوی در تهران و دیگر شهرها جنبش گونه دیگری پیدا کرده، ودر سایه سستی خویها و کمی آگاهیها و نبودن پیشروان دلسوز، بجای کوشش، همه خودنمایی و یا آشوبکاری از مردم دیده میشد. تهران با آنکه پیش افتاد و جنبش را پدید آورد، خود آن را پروردن نتوانست. تهرانیها از سست خوبی همه بنمایش میپرداختند وجنبش در اینجا بیش از همه، خود نمایی وروبه کاری می‌بود.

درآغازجنبش که تازه‌فرمان مشروطه‌داده شده بود دراینجا شبنامه نویسی رواج بی اندازه میداشت که صدها کسان بآن می پرداختند و آنچه از خشك و تر میدانستند بروی کاغذ آورده پراکنده میساختند. بسیاری ازایشان به‌پیشگامان جنبش از دو سید و دیگران رشگ برده نکوهشها می‌نوشتند و یا بایشان راهنمایی می‌کردند. مشروطه که یك‌چیز تازه ای بود از اروپا رسیده، وهرکسی می بایست درپی یاد گرفتن ودانستن معنی‌آن باشد، اینان بجای آن، همه یاد می دادند وهرکسی از پیش خودمعنی دیگری بمشروطه و قانون میداد و در پیرامون آن‌سخن میراند، واین یکی از کارهای شگفت می‌بود.

سپس کم‌کم شبنامه نویسی از میان رفت و این بار نوبت به انجمن سازی رسید. نخست انجمنهایی، این کس و این کس، بنام «امر بمعروف» بنیاد می کردند. یك انجمن حاجی سید محمد علی همت آبادی بنیاد نهاد. دیگری میرزا عبدالرحیم الهی پدید آورد، همچنین دیگران انجمنهایی ساختند. انجمن همت آبادی برای آن بود که اگر باده خواری یا ریش تراشیده‌ای دیدند باو «امر بمعروف» کنند. کار بجایی رسیدکه در دارالشوری گفتگو ازاین انجمنها بمیان آمد و از مجلس دستور داده شد که انجمن همت آبادی بسته شود.

سپس انجمنهایی بگونه دیگری پدید آمدن گرفت. انجمن

شیرازیان، انجمن قاجاریه، انجمن عراق عجم، انجمن فاطمیه ودیگر از اینگونه که هر گروهی برای خود انجمنی برپا میساخت. مشروطه که برای ستردن اینگونه جداییها و دسته بندیها میبوداینان همانرا دستاویز گرفته دسته بندی می‌کردند. شگفت تر آنکه اینگونه انجمنها که پدید می آوردند آن را یك کار بزرگی میشماردند و یك «لایحه» درازی نوشته برای مجلس میفرستادند که «ما چنین اتحاد و اتفاق کرده‌ایم و چنان خواهیم کوشید ...» وگاهی هم چنین «لایحه» ای‌در مجلس خوانده میشد. «نشستی برپا کردن و ده تن و بیست‌تن گرد هم نشستن وبگفتگو های پراکنده‌ای پرداختن» را یگانگی و همدستی می شناختند.

تفنگ خریدن و مشق سربازی کردن چون کار سختی میبود در اینجا پیش نرفت. نه مردم بآن ارج گزاردند و نه پیشروان بآن واداشتند. ولی بجای آن گاهی در یکی از انجمنها ده یا بیست تن تفنگهای کهنه ای از اینجا و از آنجا پیدا کرده وبدوش انداخته و به‌رده می ایستادند وپیکره ازخود بر میداشتند و خودرا از این خود نمایی نیز بی بهره نمیگزاردند.

این بود حال تهران. اما در شهر های دیگر بیش از همه کشاکش و غوغا میرفت، ویك چیزی که تازه رواج یافته و توگفتیی مردم آن‌را ازبایاهای مشروطه‌خواهی میشماردند گرد آمدن درتلگراف خانه و بتهران و دارالشوری و دیگر جاها پیاپی تلگراف‌کردن بود. کار بجایی رسید که دارالشوری از این رفتار مردم آزردگی نشان داد و بارها در مجلس این سخن بمیان آمد.

دریکی از روزنامه های تهران (۱) در آن روزها، تکه ای در باره اسپهان نوشته که چون نمونه نیکی از نمایشهای بیهوده برخی‌شهر ها و نشان هوسبازی ملایان میباشد آن را در اینجا می آوریم. چنین می نویسد:

« چند روز قبل جناب آقای ثقة الاسلام وجناب آقای حاجی‌آقا

(۱) روزنامه «بلدیه»

نورالله تشریف برده بودند درسده بجهت تمشیت مجلس آنجا . شخصی ازآقایان محترم آنجا خواب دیده بود حضرت حجت عجل‌الله تعالی‌فرجه را که خلاصه خواب اینست که حضرت بآن آقا فرموده بودند فرزند بگو بمردم مجلس مشروطه را یاری کنید . بهرحال آقا خواب خودرا بمردم سده فرموده بودند. از قرار مذکور هفت صد نفر از جوانهای رشید سده اسم خودرا بهثبت داده‌اندکه لباس مخصوصی بپوشند بانشان مجلس ، سرباز های فدایی مجلس بوده باشند و فعلا در تهیه نشان ساختن هستند و نیز از قرار مذکور روی نشانهای آنها نوشته است : « سرباز فدوی مجلس مقدس » وهر پنجاه نفر یك رییس برای‌خود معین نموده‌اند و روی‌نشان رئیس آنها این شعر نوشته شده:

فدای مجلس ملی وحکم‌نورالله — اقول اشهد ان لا اله الاالله

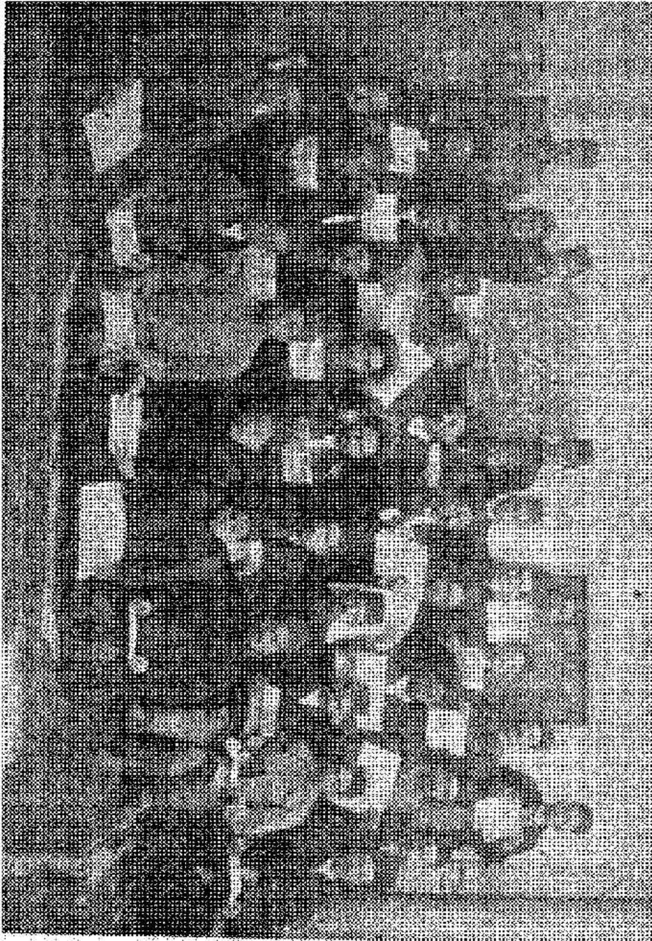
فزونی دبستانها

می باید در اینجا چند سخنی هم از دبستانها و روزنامه‌ها نویسیم .گفته ایم ازکارهای اروپایی ، این دو پیش از مشروطه ، بایران رسیده و رواج یافته بود، وپیداست که پس از مشروطه رواج آنها بیشترگردید .

بدبستانها مردم بیشتر رو آوردند ، و از اینهنگام بود که‌گفتگو از درس خواندن دختران و باز شدن دبستانها برای آنها نیز بزبانها افتاد ، و چون هنوز دوتیرگی بمیان نیفتاده و شورمشروطه خواهی‌زور آور میبودکمترکسی دشمنی میبارست .

گذشته از شهر های بزرگ ، در شهر های‌کوچك از مراغه و مرند و مانند آنها ، دبستانها بر پا گردید . در قاین که یك آبادی کوچك ودور افتاده ایست شوکت‌الملك حکمران آنجا دبستان‌آبرومندی بنیاد نهاد و آموزگاران از تهران خواست .

در تبریز در این باره هم شور بسیاری برخاسته و سران‌آزادی یکی ازکوششهاکه بخود بایا میشماردند بنیاد گزاردن دبستانها میبود . ازپیش ازمشروطه دراینجا جز دو یاسه دبستان بازنمانده وآنها نیزرونقی نمیداشت، وبا آنکه بدبستان یك‌تبریزی رواج داده بود تبریزرابهره‌کمی از آن میبود . پس از مشروطه بفزونی آنهاکوشیدند . دربیشترکویها



پ ٧٨

این پیکره که در سال ١٢٨٦ (١٣٢٥) برداشته شده نشان میدهد سید حسن شریفزاده و مشیر صنایع و حاجی علی دوا فروش را بایکدسته از شاگردان بزرگ دبستانها که هریکی روزنامه ای بدست گرفته اند

ده یا دوازده تن ازشناختگان وتوانگران دست بهم میدادند وسرمایه‌ای از خودشان و از دیگران گرد آورده و دبستانی برای آن بنیاد می نهادند که ماهانهٔ آموزگاران و دیگر دررفت ها را میپرداختند و از هرباره نگهداری و راهبری مینمودند . از اینگونه دبستانها بسیار بنیاد یافت و در هریکی شاگردان فراوان گرد آمدند .

چنانکه گفته ایم مردم از سادگی ارج بیش از اندازه بآنها داده و امید های بیجا بدرس خواندن جوانان میبستند . دراینجا هم در پایان سال، در هر دبستانی جشن با شکوهی میگرفتند که انبوهی از پیشروان آزادی و سران اداره ها و دیگران را میخواندند ، وپس از نمایشهایی از سرود و موزیك و سخنگویی و مانند اینها ، پولهایی بنام «اعانه» از باشندگان میگرفتند .

مردم بدلخواه و شادی پول میدادند ، و چه بسا در یك جشن دررفت یکساله دبستان گرد می‌آمد. روزی درنشستی من نیزبودم، ودرینك ساعت هزار و دویست تومان پول پرداخته شد .

باید یك نمونه‌ای از دلبستگی مردم به‌نیکی توده وپیشرفت کشور این پول‌دادن راگرفت . درتبریز بسیاری ازتوانگران ، بویژه بازرگانان توگفتی خودرا وامدار میشماردند که بادبستان واینگونه بنیادها همدستی نمایند ، و خود پیشدستی کرده پول می‌پرداختند .

یکی ازکسانیکه در اینگونه دهشها همیشه پیشگام بودی ومیباید در اینجا یادش کنیم شادروان حاجی شیخ علی اکبر اهرابی است . این نیکمردکه خود از فهم و خرد و آگاهی بهرهٔ شایانی می داشت کمتر جای پول دادن بودی که در آن همراهی ننمودی .

ما در این تاریخ بارها یاد بازرگانان آذربایجان کرده ایم. اینان در پیشرفت مشروطه بیش از دیگران کار میکردند . زیرا هم با پول و هم باکوشش و جانفشانی درآن پامیداشتند .

در آن روز های آزمایش کسانی از اینان توانایی بسیاری از خود نشان میدادند. بدینسان که درنشستها وسکالش ها بوده وبااندیشه همراهی می‌نمودند ، و چون نیاز میافتاد پول پرداختن دریغ نمیداشتند ،

و اگرسختی پیش می‌آمد دربستن بازار وشتافتن بانجمن بدیگران پیشی میجستند ، و با این همراهیهای خود بمجاهدان و دیگران دل داده بپا فشاری آنان می‌افزودند. گذشته ازکسانیکه یادکرده ایم میباید در اینجا نام شادروان حاجی‌محمد بالا را بریم . اینمرد برادر آقا شیخ سلیمان و خود بازرگان بنامی میبود که با فرزندان و خویشانش همگی از آزادیخواهان شمرده میشدند ، و خواهیم دیدکه چه زیانهایی از این راه بردند .

روزنامه های تبریز

اما روزنامه نویسی، آن نیز پس از مشروطه بالا رفت و برخی روزنامه های آبرومندی پیدا شدند، ما در اینجا تنها بروزنامه هایی که در نه ماه نخست پیدا شدند می‌پردازیم ، و از تبریز و تهران از هریکی جداگانه سخن میرانیم :

چنانکه گفتیم پس ازداده‌شدن مشروطه ، نخستین روزنامه درتبریز پدید آمد . کوشندگان تبریزکه انجمن را برپاکردند ، برای نوشتن کار های آن نیز روزنامه ای پدید آوردند که تا دیری « روزنامه ملی» نامیده میشد و سپس نام «روزنامه انجمن» پیداکرد .

این نامه را میرزا علی اکبر خان (از خانواده وکیلی) مینوشت. و با آنکه جز بکار های انجمن وپیش‌آمد های آذربایجان نمیپرداخت، و خود بازبان ساده نوشته شده و بروی سنگ چاپ مییافت ، یکی از سودمند ترین روزنامه های آن زمانست، و ما در این تاریخ بسیاری‌از آگاهیهای خود را از آن برداشته ایم .

بسادگی این‌روزنامه وپاکدرونی نویسندهٔ آن،گواه این بس‌که چون مجتهد و برخی از نمایندگان انجمن ایالتی ، از مشروطه رو گردانیدند و در آنمیان داستان قراچمن پیش آمد ، وچنانکه نوشتیم این نمایندگان بمجتهدهواداری مینمودند وچنین میخواستندکه پیش‌آمد راکوچك گیرند وبعنوان آنکه چهار تن فرستاده بفرستیم تا داستان را در خود قراچمن باز جویند پرده بروی آن می‌کشیدند ، وبمیرزا علی اکبر خان نیزدستور دادندکه به پرده‌کشی کوشد . او ناگزیر شده بدستور آنان رفتارکرده ولی ازآنسوی آزردگی خود را پوشیده نداشته و دریکی ازشماره ها

گفتاری عنوان کرده بدینسان : « ای قلم تا کی در قید سلاسل و اغلال مقید، و تا کی زبان مبارکت با مهر ستمکاری مختوم خواهد بود ؟!»
سپس که آزادیخواهان در برابر مجتهد و آن دسته نمایندگان ایستادگی نمودند و فیروزگردیدند، از این نیز بپازخواست پرداختند، واین خود آن را با سادگی چنین مینویسد :

« بعد این بنده مدیر جریده انجمن را بمقام محاکمه و سؤال آورده گفتند ما شما را ازطرف عموم معین کرده در این اداره وانجمن گزاشته ایم که ماوقع . . . را بدون مداهنه و ملاحظه و پرده پوشی در جریده درج نمایید تاما همه روزه ازاتفاقات مستحضر شده مفسد ومغرض را شناخته از حرکات ظالم و خاین خبردار شویم نه اینکه پشت وروی کاغذ را با حضرت مستطاب وجناب مستطاب والقاب بیمصرف موهومی پرکرده وبحرکات ظالمانه ظلام ومستبدین ومحتکرین پرده پوشی نمایید. این بنده هم ناچار شده بعض اسناد و نسخ باطل شده را ارائه نموده گفتم بجهت همین ملاحظه و تقید بود که هرروز از این خدمت استعفا مینمودم و میدیدم در صورتیکه مستبدین جناب آقا شیخ سلیم ودیگران را با آنهمه زحمات وخدمات که در این امر مقدس متحمل شده‌اند بیك اشاره چشم اخراج و تبعید مینمایند و رسیدگی و احقاق حق نمی شود و اعلانات مکرر در تقید جراید و شکایت از قلم در جریده درج شده کسی نمیپرسد از محاکمه امروز وحشت داشتم و در سلاسل تهدید و استبداد مقید بودم ... فرمودند شما محق بوده اید (عفی‌الله عماسلف) . ولی بعد از این اگر در مأموریت خودتان سرمویی تخلف وملاحظه و مداهنه داشته و پرده پوشی از حرکات فردی از افراد نمایید دیگر معفو نبوده مؤاخذه خواهید شد » .

یك روزنامه آبرومند دیگری درتبریز در همان روز ها روزنامه «آذربایجان» بود که همچون « ملانصرالدین » قفقاز با زبان شوخی‌آمیز نوشته میشد ونگاره های شوخی آمیز(کاریکاتور) میداشت. میتوان گفت که پس از ملانصرالدین بهترین روزنامه از آنگونه بوده .

این نامه را حاجی میرزا آقای بلوری که یکی از بازرگانان



پ ۷۹
ضیاءالعلماء با دایی خود حاجی محمد قلیخان

آزادیخواه تبریز میبود بنیاد نهاده ونوشتن آن را میرزا علیقلی‌صفروف که نامش برده ایم بگردن میداشت . محمد علیمیرزا در زمان ولیعهدی خود چاپخانه ای در تبریز میداشت که چون میخواست بتهران رود آن

را فروخت و حاجی میرزا آقا آن را خرید، و این روزنامه که یکسال بیرون آمد در آن چاپخانه بچاپ میرسید ، وچنانکه از نگاره هایش پیداست یك نگارگر استادی هم داشته .

جز از اینها روزنامه های دیگری ، بنامهای «امید» و «آزاد» و «اتحادملی» ومانند اینها ، نیز بیرون‌آمد . ولی هریکی پس از چند شماره ناپدید شد . میرزاسید حسینخان دارندهٔ «عدالت» که روزنامه‌اش تا پس از چند ماه از آغاز مشروطه بیرون آمد روزنامه کوچکی به زبان ترکی بنام « آنادیلی » بیرون داد که آنهم زود از میان رفت .

اینها روزنامه های تبریز است . یك روزنامه آبرومند دیگری بنام «فریاد» در همان زمان در ارومی نوشته میشد که دارندهٔ آن ، میرزا حبیب‌الله آقازاده و نویسنده اش میرزا محمود غنی‌زاده بودند .

ملانصرالدین و آذربایجان

چنانکه گفتیم روزنامه « آذربایجان » همان شیوه « ملانصرالدین» را میداشت ، و این بود با آن به همچشمیهای شوخی آمیزی برمیخاست و گاهی بشعر های آن پاسخ مینوشت . چنانکه چون میرزا علی‌اصغر خان اتابك بایران آمد ومجلس درباره اوسستکاری از خود نشان داد ملا نصرالدین این را دستاویز گرفته شعرهایی (از گفته صابر)، در سرزنش ایرانیان ، و اینکه جنبش ایران جزیك چیزسرسری نیست، بچاپ رسانید که برخی از آن شعر ها اینهاست :

هه‌دی گوروم نه اولدی بس   آی بالام ادعا لرگ ؟ !
دوتمش ایدی یری گوگی   ناله لرگ نوا لرگ
یوقسا قانوبدا عیبکی   بوشلا میسان ادا لرگ ؟
شمه‌دی حریف سوزهمان   من‌دین‌اولدی‌اولمادی؟

انجمن اهلنگ ، قوچاق   سن دیمه گمی بر تکی
ویرمیه جاق رضا گله   اولکه مزی اتابکی ؟ ! . .
نولدی که تیز بوشالدی بس   ایش گورن انجمنده کی ؟ !.
کهنه قاپی همان داباان   من‌دین‌اولدی‌اولمادی؟!

سپس‌چون اتابك کشته گردید آذربایجان این را عنوان گرفته پاسخی

بترکی بآن شعر ها نوشت که برخی از آن اینهاست :

هه گوره سن برنده‌در   بربر ادعا مزی
گور نجه مستجاب ایدوب   تاری بزیم دعا مزی
ویردی کمال لطفله   مطلب و مدعا مزی
ایمدی نجه اولدی‌ملاعمو   من‌دین‌اولدی‌اولمادی؟!

انجمن اهلنون دیدون   غیرت و همتی گرگ
سن سایانی کناره قوی   گور نه اری سایار فلك
من دیمدیم اتابکوت   واردی باشندا بر کلك
ایمدی نجه‌اولدی ملاعمو   من‌دین‌اولدی اولمادی؟!

سالمشیدی تزلزله   جانمی وا وطن سسی
گلدی قولاغه ناگهان   قاصد خوش سخن سسی
نالا دیلر اتابکی   باتدی بونشئه دن سسی
ایمدی نجه اولدی‌ملاعمو   من‌دین‌اولدی‌اولمادی؟

« ملانصرالدین» دوباره باینها پاسخ نوشت که برخی شعرهای آن نیز آورده میشود :

لوغالا شوب آگورمه‌مش !   چوخدا بیله فریلداما
توبیه سز اوشاق کیمی   بوش بوشنه هر یلداما
باش قولاغوگ دوزلمیوب   چوخدا باسوب گوریلداما
دینمه دانشما یات بالام،   سن‌دین اولمیوب‌هله .

منتظم او لماش عمل   رونق‌کار اولورمی یا ؟!.
صبح طلوع ایتمه مش   وقت نهار اولورمی یا ؟!.
بر گل آچیلماق ایله ده   فصل بهار اولورمی یا ؟!.
دینمه دانشما یات بالام!   سن‌دین اولمیوب هله.

قتل ایله دگمز اتا بکی   منسکه بو امری دانمرم
وار گنه مین اتا بگز   یوخسه عمللی قانمرم ؟ !
کهنه قاپی بوتیز لیکه   تازه لشه اینا نمرم
دینمه دانشمایات بالام !   سن‌دین اولمیوب‌هله .

گیرم اتابك اولدی ده   توپ و تفنگز هانی ؟ !

بحر عمیق حربده کشتی جنگز هانی ؟ !.
اسگی حمام‌در اسگی تاس پس‌یکی‌رنگکز هانی ؟ !..

دینمه دانشما یات بالام! سن‌دین اولمیوب‌هله .

سویله مگا وزارت مالیه گز دوز لدی می؟!
یا ازون ال ازون پاپاغ قسالا شوب گودلدی‌می ؟!
الکه گزه شمند و فر یول تاپابیلدی گلدی‌می ؟!..

دینمه دانشما یات بالام! سن‌دین اولمیوب‌هله .

باز « آذربایجان » پاسخی دادکه چند شعر آن اینهاست :

گر اولالیم آخوش دماغ عازم کوی ملك ری
ممکن اولور می بویولی بردن ایدك تمام طی ؟ !
ترکی دیر یواش یواش لفظ عرب شوی شوی

سنده‌که یوخدی‌حوصله دینمه دانشما صبرایله

چوخلاری اولکه دن‌قراخ باخدی بزه هر لدادی
اسگی قاپی دا بانی تك بر نفسه جرلدادی
دور زمانی کور مه دن فر فرا تك فریلدادی

سنده‌که یوخدی‌حوصله دینمه دانشما صبرایله

این شعرهای « آذربایجان » درتبریز شناخته‌گردید وبزبانها افتاد که بچه‌ها درکوچه ها میخواندند وشعر های دیگری از اینگونه ، باز ساخته‌گردید . آنروز در آن روزگار شوز و تکان این چیز ها ارج می داشت .

روزنامه‌های تهران اما درتهران ، نخستین روزنامه پس از مشروطه روزنامه «مجلس» گردید . چنانکه گفته ایم «امتیاز» آن بنام آقا میرزا محسن ، وراهبردنش بادست میرزا محمد صادق طباطبایی بود ، وخود باکاغذ وحروف خوب چاپ میبافت ویکی از روزنامه های آبرومند شمرده میشد . دراین روزنامه نیز گفتار ، بدانسان که روزنامه‌ها نویسند ، کمتر دیده میشدی، ولی خود ازسودمند ترین روزنامه‌ها میبود ، وما ازآن نیز آگاهی‌های بسیاری برداشته‌ایم .

یکی از داستانهای این روز نامه آنست که چون گفته های



پ ۸۰
میرزاجهانگیر خان شیرازی

نمایندگان را درمجلس ، می‌نوشتی نخست تادیرگاهی نام هرنماینده را هم میبرد . سپس گویا به خواهش خود نمایندگان نام بردن را کنار گزاشت وهرگفته‌ای رابنام «یکی ازوکلا» می آورد . ولی مردم این را ایراد گرفتند وازتبریز ودیگر جاها نامه‌ها فرستادندکه ناگزیر شد باز بشیوه نخست خود بازگردد . این نمونه‌ای ازدلبستگی مردم بگفتگو های دارالشوری ، واز پروای ایشان به‌نیك وبد نمایندگان میباشد

پس‌از «مجلس» روزنامه های دیگر فراوان پیدا شدند : وطن

ندای وطن ، کلید سیاسی ، کشکول ، تمدن ، ندای اسلام ، بلدیه ، صبح صادق ، حی علی‌الفلاح ، صراط‌المستقیم، کوکب دری ، نوروز ، الجمال ، الجناب ، محاکمات ، ترقی، فوایدعامه، حیات ، جام‌جم ، خرم، عراق عجم، زبان ملت ، آدمیت ، حلم آموز ، تدین ، اتحاد ، روح القدس ، مجله استبداد ، وبسیار ازاینگونه .

اینها آنهاست که‌درنه ماهه نخست ویا اندکی پس از آن بیرون آمد ، وپیداست که روزنامه‌های دیگری نیز درپی میبود . شبنامه‌نویسی کهنه شده وازمیان رفته ، واینبار هوسها بروزنامه نویسی برگشته بود. میتوان گفت بهار و تابستان سال ۱۲۸٦ ، زمان فزونی این هوس میبود ودسته بزرگی دیوانه‌وار رو بروزنامه نویسی آورده بودند .

همین‌کار یک‌نمونه دیگری ازحال مردم تهران، واز اندازهٔ هنایش جنبش مشروطه در آنان میباشد ، وما میتوانیم یکرسیدگی دیگری هم از این راه کنیم .

این روز نامه ها ، نویسندگان برخی از آنها را میشناسیم . نویسنده ندای وطن مجدالاسلام کرمانی بوده‌که نامش را درپیش برده ایم . این مرد بدنام میبود وسپس بدنامتر گردید واز روزنامه اش هم، باهمه آراستگی بیرون آن ، پیداست که جز برای نان خوردن نوشته نمیشده . نویسنده تمدن مدبرالممالک بوده ، وچنانکه از روزنامه هایش پیداست آگاهیهایی ازحال اروپا و سیاست دولتهای بزرگ میداشته که در آنروز ارجدار میبوده . بااینهمه روزنامه‌اش سودمند نبوده ،وسپس هم یکی ازهواداران ظل‌السلطان واز کارکنان او بوده . عراق عجم را ادیب‌الممالک مینوشته که هنرش تنها سخن سازی بوده . تدین را فخرالاسلام مینوشت که‌یکی ازآسوریان ارومی (زاییده شده درامریکا) بوده وسپس مسلمان گردیده و بتهران آمده و از پیرامونیان شادروان طباطبایی بشمار میرفته وبادستور اوباکشیشان ودیگران بچخشهای دین‌و کیش‌میپرداخته ودر روزنامه‌اش نیز بیش‌ازهمه گفتگوهای کیشی را دنبال میکرده. نویسنده روح القدس سلطان العلمای خراسانی را سپس نیک خواهیم شناخت .

روزنامه‌های دیگر، نویسندگان آنهارا نمیشناسیم ویادرخور گفتگویی نیستند. بیشتراینها بیکبار بی‌سرمایه‌وخودکسانی میبودند که اگرکسی یکی ازآنانرادیدی وچنین‌پرسیدی: «اینکه‌میخواهی روزنامه برپاکنی آیاچه‌درآن خواهی نوشت ؟..» دیدی هیچ نیندیشیده‌وخود نمیداند که چه‌خواهد نوشت ؛ بلکه نمیداند روزنامه را بهرچه نویسند ، وهمین اندازه که‌دیده دیگران بچنین کاری برخاسته‌اند اونیز بهوس افتاده .

برخی ازاینها ازنامش پیداست که چه بوده : «حی علی‌الفلاح» «صراط‌المستقیم» ، «حلم آموز» ، «الجناب» ، «کلید سیاسی» . در پشت سراین نامها چه بایستی بود ؟!.

خود روزنامه‌ها نیزدیدنیست، روزنامه که‌برای‌بیدار کردن مردم ویاد دادن چیزهای نادانسته بایستی بود، هرکس درآن‌دانسته های کهن خودرا برشته نوشتن میکشد . این یکی ازفلسفه سخن میراند ومیخواهد بادلیل های فلسفی مشروطه را روشن گرداند . آن‌یکی از گفته های صوفیان دلیل میآورد و شعرهای مثنوی را مینویسد . آن دیگر ازراه قرآن و حدیث درمیآید ومشروطه‌را یک دستگاه اسلامی میگرداند .

نکته اینست که هیچ یک از آنان کمی درخود سراغ نمیداشتند ونیازی بیاد گرفتن نمیدیدند وبلکه هر یکی درپی یاد دادن میبودند . مشروطه‌که یک چیز تازه‌ای بود ازاروپا رسیده، ومیبایست تادیری‌همگی درپی شناختن ویاد گرفتن آن باشند ، اینان نیازی بآن ندیده، ونامش را شنیده وهریکی ازاندیشه خود معنایی بآن‌داده ، وباشتاب درپی‌بیرون ریختن دانشهای خود میبودند .

جنبش مشروطه‌که پیش‌آمده بود وخود یک زندگانی نوینی میآغازید میبایست یکرشته داناکهای نوینی درزمینه زندگانی آزاد ، وچگونگی نگهداری کشور ، وباباهای مردم ، ومرزی که میانه آنها بادولت باید بود ـ پراکنده گردد وبمردم یاد داده شود . نیز داناکهای کهن‌بیهوده ازفلسفه وعرفان ومانند اینها ، ازمیان رود . لیکن اینها فرصت نداده وبآن می‌کوشیدند که مشروطه را از معنی درست خود بیرون آورند و هر کس بدلخواه معنای دیگری بآن دهند و بدینسان آن را یک چیز

بیکاره‌ای گردانند .

روشنتر گویم: بجای‌آنکه پیروی ازآیین مشروط کنند میکوشیدند آن را پیرو رفتار و شیوه زندگانی خود گردانند .

یك‌چیز بسیار شگفت « جمله‌های بادرهوایی » است که‌در همه روزنامه هاارواج می‌داشت . مثلا یکی امروزمیخواست نگارشی درستایش دانش بنویسد چنین می‌نوشت : « علم است که صفحه اروپا را بهشت روی زمین گردانیده ، علم است که ملل متمدنه را بسیادت و سعادت رسانیده، علم است‌که ژاپون‌را در ردیف دول درجه اول‌گردانیده ... » ازاینگونه بیست یا سی جمله‌را پی‌هم‌می‌آورد. فردا میخواست بستایش از «اخلاق»بپردازد واین بار همان جمله‌ها را درباره «اخلاق» میآورد. پس فردا نوبت ستایش به «تمدن » میرسید باز همان ها را می‌شمرد . تا سالها شیوه چیز نویسی همین میبود وروزنامه‌های پرمایه ازحبل‌المتین و مجلس ومانند آنهانیز همین شیوه را دنبال میکردند . اگرسخن بدرازی نیانجامیدی توانستیمی نمونه هایی را از نوشته های خود آنها در اینجا بیاوریم .

اینهم گفتیم‌که بسیاری از اینان ، در آزادیخواهی بایایی برای خود ، جزگله وناله از دربار و بدگویی از شاه و پیرامونیان او نمی شناختند ، وچنین میدانستند‌که هرچه بیشتربنالند وبیشتر بدگویندآزادی خواهی بیشترنموده‌اند ، واین‌بود دربرخی ازروزنامه‌ها هرچند میتوانستند تندی مینمودند (یکی از اینها روح‌القدس بود که داستانش راخواهیم آورد) .

این روزنامه‌ها جزاز ندای وطن وتمدن وصبح‌صادق دیری‌نپاییدند وهر یکی پس ازده یابیست شماره از میان رفت . صبح صادق‌نیزبسیار نپایید . ولی تمدن وندای وطن تاتوپ بستن مجلس برپا میبودند .

دوروزنامه دیگر در پایان نه ماه نخست ، درمیان دیگرروزنامه ها ، دو نامه آبرو مندی هم در تهران پدید آمد که یکی از آنها « حبل المتین » تهران ، و دیگری « صور اسرافیل » بود .



پ ۸۱
میرزا علی اکبر خان دهخدا

حبل‌المتین را سید حسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام بنیاد نهاد ، و خودشاخه‌ای ازحبل‌المتین کلکته شمرده‌میشد . چون نخستین روزنامه‌روزانه درایران می‌بود، وباکاغذ وحروف خوب بچاپ میرسید ، وآنگاه گفتارهای

آنرا شیخ یحیی کاشانی که هم نویسنده‌خوب میبود وهم آگاهی بیشتر از دیگران میداشت می نوشت، ارجی در میان مردم پیدا کرد . وتا زمان توپ بستن مجلس همچنان پیش رفت .

حبل‌المتین هفتگی کلکته همچنان بیرون میآمد . ولی پیداست که این زمان ارج پیشین را نمیداشت . زیرا این‌زمان روزنامه‌های دیگری پیدا شده ونیاز مردم را بخواندن آن کمتر گردانیده بود . بویژه که‌آن برای رسیدن بتهران یکماه بیشتر زمان میخواست ونوشته‌ها ازبهامیافتاد . این بود که این‌را بنام یك شاخه‌ای ازآن درتهران بنیادنهادند ، وآنچه ما از خواندن شماره‌های این میفهمیم بهتر ازخود آن بوده .

درداستان « پیمان انگلیس وروس » که بیادآن خواهیم‌پرداخت وهمچنین دربرخی پیش‌آمد های دیگر، این روزنامه گفتار های مغزدار خوبی نوشت . میتوان گفت سید حسن پس‌ازآن بدخواهیها که‌باجنبش مشروطه خواهی کرده ، وبهواداری ازعین‌الدوله آن دشمنیهارا باکوشش های دوسید نموده بود ، این زمان به نیکیهایی بر خاست و شکست را بدینسان بست .

اما صوراسرافیل ، آن را میرزا قاسمخان تبریزی ومیرزاجهانگیر خان شیرازی بنیاد نهادند ومیرزا علی‌اکبر خان قزوینی (دهخدا)یکی ازنویسندگان اوبود. این روزنامه هم باکاغذ وحروف خوب چاپ میشد وراهبران آن مایه میداشتند وتازمان توپ بستن مجلس برپا میبود .

در این روزنامه یك بخش شوخی آمیزی زیر عنوان « چرند و پرند» نوشته میشد که دهخدا آن را می‌نوشت، و ازاینرو « صور اسرافیل» به «ملانصرالدین » و «آذربایجان» مانندگی پیدا میکرد . خوانندگان باین بخش بیشتر رو می آوردند و انگیزه رواج روزنامه بیش از همه، این بخش میبود.

بیشتر روزنامه های تهران ، این آك را هم میداشت که بسهش های تودهٔ نزدیك نمیآمد وباشوریکه برخاسته بود همراهی نمیتوانست . توده‌ای بنام مشروطه خواهی و قانون طلبی بتکان آمده و دلها پر از سهش و آرزو گردیده ، و از آنسوی هرچند روز یکبار داستان‌تکان

دهنده دیگری رخ میدهد ـ کنون یکروزنامه میباید یاشیوه آموزگاری پیش گیرد وبا زندیدن معنی مشروطه وقانون و دادن آگاهیهای سودمند از چگونگی توده‌ها و سیاست دولتها و مانند این، اندیشه ها را پیش برد ، و یا یاری در جوش و سهش مردم همبازی نموده و در شادیها شادی و در دلتنگی‌ها دلتنگی نشان دهد. آن روزنامه ها هیچ یکی از اینهارا نمیتوانستند ، و چون خواستشان پیش از همه خود نمایی بود جز بنوشته های خشکی ـ از فلسفه و عرفان و حدیث ـ نمیپرداختند. شعر که کالای ایرانست اینان باری با شعر های ساده و آسانی در جوش وسهش بامردم همراهی نمیکردند. گاهی اگر شعرهایی سروده میشد جزهمان قصیده های ترکستانی و غزلهای هندوستانی نمیبود، و بیش از همه ، به درستی قافیه و یا بفزونی « جناس » و « ترصیع » کوشیده میشد. آن شعرهای ترکی عامیانه ملانصرالدین و آذربایجان که ما نمونه هایی از آنها را آوردیم، در تهران آن‌نیز دیده نمیشد .

روزنامه صور اسرافیل ، در این زمینه از آنها جدا میبود و به سهش ها و آرزوهای مردم تا اندازه‌ای نزدیك میآمد . و درپیش‌آمدها با بمیان نهاده گفتارها مینوشت. همان بخش «چرند و پرند» آن‌بیشتر درزمینه پیش آمدها میبود. مثلا در همان روز ها در تهران ، همچون تبریز ، نان کمیاب شده و مردم سختی میکشیدند و نانفروشان فرصت بدست‌آورده به آرد خاك میآمیختند . صور اسرافیل این‌را عنوان کرده یك « چرند و پرندی » نوشت .

چنانکه گفتیم از چندی باز ، در مجلس گفتگوی فروش دختران قوچان بمیان آمده بود و دارالشوری میکوشید که آن دخترها را باز گرداند، و آصف‌الدوله فرمانفرمای خراسان که این گناه بگردن او انداخته میشد بتهران خوانده شده و دارالشوری او را بباز خواست و داوری‌کشیده و داستان را سخت دنبال میکرد . رویهمرفته باز گرداندن دختران قوچانی یکی ازآرزو های آزادیخواهان شده بود. صوراسرافیل درباره آن ،گفتاری برویه «پیس» نوشت و شعر های سادهٔ نماینده‌ای اززبان دخترها ساخت :

هفده و هجده و نوزده وبیست   ای خدا کسی فکر ما نیست

چنانکه گفتیم جنبش مشروطه در آغاز برخاستن خود، بیش از همه، رویه و رنگ « شریعت طلبی » میداشت تا کم‌کم رنگ و رویه « میهن پرستی » گرفت . این دورنگی درروزنامه‌ها نیز پدیدار بود ، و روزنامه صور اسرافیل از گام نخست این رویه نوین را میداشت و نویسندگان آن آگاهی نیکی از تاریخ اروپا و کشور های آنجا، از خود نشان میدادند و برسرهمین نو اندیشی، دشمنیها با وی پدید آمد، تا آنجاکه شادروان طباطبایی از آن آزردگی نمود ، و یکبار نیز با دستور وزیر علوم جلوگیری از بیرون آمدن آن‌شد، ولی دو باره راه آن‌را باز نمودند وصور اسرافیل میبود تاداستان توپ بستن بدارالشوری پیش آمد وماسرگذشت میرزا جهانگیرخان و دیگر نویسندگان آن‌را خواهیم آورد.

در نه‌ماهه نخست درجز از تبریز و تهران، دوروزنامه بیشترپدید نیامد: یکی «فرودین» ارومی بود که نوشتیم، و دیگری«جهاد اکبر» اسپهان بود که میباید آن‌راهم نام بریم. تاآنجاکه مامیدانیم درشهرهای دیگر از شیراز و همدان و مشهد و رشت و مانند اینها، دراین نه‌ماه روزنامه‌ای نوشته نشده.

فهرست نامها

باء

تاء

جیم

حاء

خاء

دال

راء

زاء

سین

شین

صاد

ضاد

نون

واو

هاء

یاء

کلمه هاییکه باید معنی های آنرا روشن گردانیم

آک	عیب
آخشیج	ضد
انگیزه	علت
بایا	واجب
باینده	وظیفه
بیوسیدن	انتظار داشتن
نابیوسان	نامنتظر
بی‌یکسویی	بیطرفی
برگ	اذن
برگیدن	اذن دادن
پروا	توجه ، اعتنا
پیکره	عکس
خستویدن	اقرار کردن
خودکامگی	استبداد
خورده خودکامگی	استبداد صغیر
خوشانیدن	خشکانیدن
دستینه	امضا
دررفت	خرج
یارستن	جسارت کردن

رده	صف
داراك	مال
روانیدن	اجرا کردن
سهیدن	متأثر شدن
سهانیدن	متأثر گردانیدن
سهش	تأثر ، حس
سکالیدن	شور کردن
سکالش	شور
شاینده ، شایا	لایق
کاچال	اثاث خانه
گلکار	بنا
موبستر	سلمانی
نهش	قرار
نگاره	نقش ،رسم
همباز	شریك
هماورد	حریف
هناییدن	تأثیر کردن
هنایش	تأثیر

غلطهاییکه در چاپ روی داده

باهمه پرواییکه درباره بی‌غلطی کتاب بکار رفته بازبرخی غلطها رو داده که اینك دراینجا یادآوری و از خوانندگان خواهش میکنیم هریکی نسخه خودرا درست کنند .

صفحه	سطر	غلط	درست
۵۰	۱۹	شما ه	شماده
۲٤	۲۵	فع	دفع
٤۰	۲۱	گره	گروه
٤۹	۱۰	۱۲۲۱	۱۳۲۱
۷۳	۲٤	زن	زدن
۸۳	۱۸	بازرگان	بازرگانان
۱۱۷	۳	همبار	همباز
۱۸۵	۲۲	تروش	ترش
۲۲۵	۱۳	دراری	درازی
۲۷۱	٤	قرجه	توجه
۳۰٦	۷و۱۲	هزار	هزاران
۳۱۰	٦	ازرسول	رسول
۳۷۳	۱۵	الکه‌مزی	الکه‌مزه
۳۷٤	۲	بربر	بربه‌بر

در صفحه ۱٦۳ (وهمچنین درصفحه ۲۸۲ درزیر پیکره) نام‌مشیر الدوله بجای میرزا نصرالله خان ، میرزا جعفر خان نوشته شده . این‌غلط نه ازچاپخانه ونه از نویسنده کتاب ، بلکه از «مصحح» است که نام مشیرالدوله را بغلط «میرزا جعفر خان» میدانسته .

بخش دوم



پ ۱

عباس آقا تبریزی



گفتار ششم

اتابک بچه نیرنگهایی کوشید؟..

دراین گفتار گفتگو میشود ازنیرنگهایی که اتابک برای بهم زدن دستگاه مشروطه بکاربرد وازپیش‌آمدهای زمان سررشته‌داری او تاجدا شدن ملایان از مشروطه خواهان .

اندیشه های اتابک

چنانکه گفته ایم آمدن میرزا علی اصغرخان اتابک بایران ، یکدور نوی درتاریخ مشروطه پدید آورد . اینمرد باروی خوشی‌که می‌نمود دردلش جز بدخواهی و دشمنی نمی‌بود ، و با آن نویدها که میداد وسوگندهاکه میخورد جز برانداختن مشروطه را نمی‌خواست . محمدعلیمیرزا وآموزگارانش زیرکی و کار آزمودگی این را بدیده گرفته برای برچیدن دستگاه شورش و جنبش بایرانش خوانده بودند .

چنانکه‌گفته‌ایم، پیش ازآمدن او محمدعلیمیرزا خود به‌نبردی برخاسته و شکست خورده ، و این زمان نقشه‌اش آن شده بود که بامجلس دو رویه راه رود وهرگونه همراهی ازآن دریغ دارد ، ودرهمه جا حکمرانان و نیرو مندان را بآشوب وستمگری و آزار مردم برانگیزد ، ومیان علما

دوتیرگی انداخته کسانی را ازآنان بدشمنی مجلس وادارد .

اتابك این نقشه را بزرگتر گردانیده بایك چاپکی وپافشاری بسیار بکار پرداخت . یکی ازنیرنگهای اواین بودکه کسانی را ازسران مجلس بکناره جویی ازآن برانگیزد ، ونیز یکدسته ازنمایندگان را بهوا داری خود وادارد ، که بدینسان مجلس را از شکوه و نیرو اندازد ، وخواهیم دیدکه باچه استادی این نیرنگ را بکار بست .

پیش ازآمدن او درچندجا آشوب پدیدار گردیده ، حاجی آقامحسن درعراق ، متولیباشی درقم ، قوام الملك درشیراز ، هریکی ازراه‌دیگری بامجلس ومشروطه بدشمنی برخاسته بودند. حاجی آقامحسن ازملایان دیه دار عراق ، وخود مرد بیباك وبیدادگری بود . پیش ازجنبش مشروطه بیدادگریها کرده ودرنتیجه آن بتهرانش خواسته بودند . این زمان که بازدرعراق میبود، بانگیزش محمد علیمیرزا یابدلخواه خود ، دوباره بکار برخاسته بود . چنانکه گفته میشد سوارها برای تاراج وکشتار باین دیه وآن دیه میفرستاد . یکمرد مجتهدی رفتار شاهسونان میکرد . بارها در مجلس ستمگریهای اوبمیان می‌آمد . درنشست روزسه شنبه نهم اردیبهشت ۱۲۸٦ (۱٦ ربیع الاول ۱۳۲۵) تلگراف زنهای ابراهیم آباد خوانده شدکه ازقم فرستاده ودرآن چنین می گفتند : چهارده تن ازکسان ایشان بفرمودهٔ «شیخ عبیدالله ثانی» (۱) حاجی آقا محسن کشته شده است و هفده یاهجده تن زخمی گردیده و نزدیك بمرگ میباشند . وگروهی را نیزگرفته بندکرده اند .

مجلس از این تلگراف بتکان آمد . یکی از نمایندگان گفت : «اگر اینطور است ثمر نشستن ما در اینجا وحرف زدن چیست ؟ ! ..» دیگری گفت : «خیلی عجب است که میگویید اگر اینطور است ، وحال آنکه تعدیات حاجی آقامحسن بالاتر از اینهاست»

(۱) شیخ عبیدالله یکی از «مشایخ» بزرگ کرد می بود که در زمان ناصرالدینشاه بنام لشگرکشی وجنگ با «رافضیان» ازخاك عثمانی بآذربایجان تاخت وکسان او درکشتار مرد وزن وبچه ودرتاراج وویرانی اندازه نگه نداشتند واین بودکه به ستمگری شناخته گردید .

متولیباشی درقم ، بامشروطه بدشمنی برخاسته ودسته ای برسرخود گردآورده ، جلوگیری ازجنبش آزادیخواهان میکرد و بانجمن راه نمیداد ، بمردم ستم دریغ نمیداشت. یکدسته بدادخواهی ازو بتهران آمده بودند و بارها درمجلس یاد بیدادگری اومیرفت .

قوام الملك که حکمرانی شیراز ازسالها درخاندان ایشان بوده و درفارس پیروان و زیردستان بسیار میداشت ، بامشروطه دشمنی می‌نمود ، و میان او وپسرانش با« انجمن اسلامی» وآزادیخواهان کشاکش سختی بر خاسته بود . آزادیخواهان در تلگرافخانه گرد آمده ، و قوام الملك و کسانش مسجد نورا جایگاه گرفته بودند . هرروز تلگرافهای ناله وفریاد میرسید ودرمجلس بارها گفتگوبمیان می‌آمد . ازاینسوی «انجمن اتحادیه فارس» که شیرازیان در تهران برپا کرده بودند ، به پشتیبانی همشهریان خود برخاسته ، دربهارستان چادر زده ازمجلس دادخواهی میکردند .

مجلس بارها دربارهٔ اینها بدولت یادآوری‌میکرد ولی نتیجه دیده نمیشد ، وهمچنان می‌بود تااتابك سررشته دارگردید، وآن‌نویدها را در بارهٔ همراهی با مجلس داد ، وچون در این زمینه پافشاری می رفت ، برویه کاری باتلگراف حاجی آقا محسن ومتولیباشی را بتهران خواست . قوام الملك‌را نیز از حکمرانی‌برکنار گردانید. لیکن نتیجه ای ازاینها دیده نشد وآنان پروای تلگراف ننمودند .

روز سه شنبه ۱٦ اردیبهشت (۲۳ ربیع الاول) که روز مجلس می‌بود درحیاط بهارستان هنگامه ای برپاگردید . شیرازیان که بدادخواهی درآنجا بست می‌نشستند امروزدسته هایی‌ازانجمنهای دیگر راهم بیاری‌خود خواندند . نیزستمدیدگان قم وعراق که ازدست متولیباشی وحاجی آقامحسن بدادخواهی آمده بودند بآنان پیوستند .

در اینهنگام یکی از گرفتاریها ناخشنودی شاهسونان بغدادی از حکمران خودشان ، پالکونیك روسی ، میبود . پالکونیك که اورا برای فرماندهی قزاقخانه بایران آورده بودند ، حکمرانی ایل شاهسون بغدادی که درپیرامون ساوه می‌نشستند ، نیزباوی میبود و تامیتوانست بامردم‌چیرگی و ستمگری دریغ نمی‌گفت . همچنین با سرکردگان ایرانی قزاقخانه دژ



پ ۲

از راست بچپ : حاجی‌شیخ مازندرانی حاجی تهرانی آخوند خراسانی

رفتاری بسیار مینمود .

از اینرو پس‌از جنبش آزادیخواهی ، کسانی ازآن سرکردگان ،

گردنفرازی نموده ازقزاقخانه خودرا کنار کشیدند . نیز ایل شاهسون در برابر او ایستادگی نشانداده بناله ودادخواهی برخاستند . دراینهنگام یك دسته ازآنان نیز دربهارستان بست می‌نشستند ، وامروز آنان هم بادیگران یکی گردیدند .

رویهمرفته چندهزار دادخواه‌گرد آمده بجوش وخروش پرداختند . نخست از ستمکریهای قوام سخن راندند وتلگرافی ازشیراز خواندند که «قوام بشرارت افزوده وجمعی را ازاجله علما صدمه زده واذیت کرده . چندنفر قریب بهلاکند» . سپس عراقیان وقمیان وشاهسونان ، هر گروهی بنوبت خود ، از بیدادگریهای حاجی آقا محسن ومتولیباشی وپولکونیك یادکردند .

سپس سیدمحمد رفیع نامی‌که بتازگی ازقم وعراق بازگشته بود بروی بلندی آمده بسخن پرداخت . نخست ازبدی قمیان ونگراییدن آنان بمشروطه ، وازبیدادهای متولیباشی سخن رانده سپس بیاد بیداد های حاجی آقامحسن درآمد ، وازچیرگی او درعراق ، واینکه بازور مردم را به‌بستن بازار واداشته ، خانه های دوتن را بتاراج داده ، چند هزار سوار گرد آورده وبرسر علیخان در ابراهیم آباد فرستاده ، که باجنگ و خونریزی بآنجا دست یافته، چهارده تن کشته، هجده‌تن زخمی کرده اند ، یك کودك سه ساله را بچاه انداخته اند ، بزنان‌گزند وآزاردریغ نگفته‌اند، سخن‌راند .

این داستانها را بدرازی سروده همه را بگریه انداخت . مردم بهایهای میگریستند ونامهای حاجی آقامحسن وپولکونیك وقوام ومتولی باشی را بانفرین وبیزاری‌بزبان می‌آوردند .

چون سخنرانی بپایان‌رسید همگی روبسالون مجلس آوردند ، و بار دیگر دادخواهی نموده چاره طلبیدند . همچنین ازقانون اساسی نام برده بپایان رسانیدن وبیرون دادن آن را خواستار شدند . سپس چون نمایندگان ازمجلس برخاستند جلوآنان راگرفته راه ندادند . سعدالدوله بجلو آمده پند بایشان داد، وخود بگردن گرفت که بخانه اتابك رفته بر داشتن قوام وحاجی آقامحسن ومتولیباشی وپولکونیك‌را ازشیراز وعراق وقم وساوه بطلبد ، وپافشاری نموده نتیجه بدست آورد. بدینسان مردم‌را

پس گردانیده راه بنمایندگان باز کرد.

لیکن این رفتن سعدالدوله بخانهٔ اتابك، نتیجه اش کناره جویی او از نمایندگی گردید. اتابك اورا فریفته بسوی دربار کشید. مردی که در زمان خودکامگی بهواداری ازمشروطه وقانون برخاسته، وبکیفر آن از وزیری برافتاده وبارنج وخواری بسیار بهیزد رانده شده، وسپس درزمان مشروطه ازمردم ارجشناسی بسیار دیده، وباشکوه وپاسداری بتهران باز گشته، ویکی ازنمایندگان برگزیده مجلس شده، وازمردم نام «پدرتوده» (ابوالمله) یافته بود، بیکبار همه این چیزهارا فراموش کرده، واز جایگاه بلندیکه یافتهبود چشم پوشیده بسوی دربار گرایید، و در چنین هنگامی ازمجلس کناره جست.

داستان نامه هایی راکه اتابك ازمیرزا ملکم خان وطالبوف برای این آورده بوده نوشته ایم. (۱) لیکن آنها انگیزه اینکار نتوانستی بود. طالبوف یامیرزا ملکم خان ازو، کناره جویی ازمجلس نخواسته بودند. می باید گفت: انگیزه جز ناشایستی خودش نبوده. با بیرون رفتن او از مجلس مشار الملك و برخی دیگری نیز کناره جویی کردند، واین یك فیروزی از اتابك بود که مجلس را ازاین نمایندگان بی‌بهره گردانید.

اما داستان قوام ودیگران ونتیجه آن شورش ونمایش، روز پنج شنبه هجدهم اردیبهشت(۲۵ ربیع الاول)، محتشم السلطنه دستیار وزیر داخله (اتابك)، که بنمایندگی ازو بمجلس می آمد درآن باره چنین گفت:

«حاجی آقامحسن همین دوروزه ازعراق حرکت خواهند کرد. درباب قوام الملك وپسرهایش هم تلگرافات اکیده شده خاطر آسوده دارید که همین چندروزه حرکت خواهند کرد ... متولیباشی حضرت معصومه هم احضار شده اند».

لیکن اینها جز فریبهایی نبود، وخواهیم دید که اتابك بجای خوابانیدن این آشوبها، گرفتاریهای دیگری برای مجلس پدیدآورد.

(۱) بخش یکم ازتاریخ صفحه ۳۴۹

اندیشه های حاجی شیخ فضل الله

در اینهنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. چنانکه گفته ایم تبریزیان خرده‌هایی بقانون اساسی گرفته چیزهایی را در خواست نمودند که بآن افزوده گردد.

مجلس ناگزیر شده کمسیونی برگزید، واینان یك قانون بزرگ تر دیگری بنام «متمم قانون اساسی» نوشته آماده گردانیدند. لیکن از ترس آنکه بهانه بدست بد خواهان افتد ناگزیر شدند از دیده علما بگذرانند، واین بود نشستهایی درمجلس برای اینکار برپا میکردند که بهبهانی وطباطبائی وحاجی شیخ فضل‌الله وبرخی دیگری ازعلماء گردآمده درآن پیرامون گفتگو میکردند.

ولی این گفتگوها دودستگی بمیان علما انداخت ودشواریهایی‌پدید آورد، وبرای‌آنکه داستان نیك روشن‌شود میباید دراینجا اندکی ایستاده ودربارهٔ این علما واندیشه‌ها وآرزوهای ایشان سخنانی برانیم:

چنانکه گفته‌ایم جنبش‌مشروطه‌را درتهران دوسید پدیدآوردندوصدرالعلما وحاجی شیخ مرتضی آشتیانی وشیخ محمدرضای قمی وکسان دیگری از ملایان‌باآنان همگام میبودند. سپس درپیش آمد بست‌نشینی درمسجد آدینه وکوچیدن بقم حاجی شیخ فضل‌الله نیز با آنان همراهی نمود وپس ازآن همیشه همراه میبود.

پس ازپیشرفت مشروطه وبازشدن مجلس، دیگران هریکی بهره‌ای جسته بکناررفتند. ولی دوسید وحاجی‌شیخ‌فضل الله همچنان باز ماندند، و چون مشروطه را پدیدآوردهٔ خود میشماردند ازنگهبانی بازنمی‌ایستادند دوسید با آنکه بنمایندگی برگزیده نشده بودند همیشه درنشستهای مجلس میبودند وبگفتگوها درمیآمدند. حاجی شیخ‌فضل الله نیز گاهی میبود.

اینان مشروطه‌را پیش بردند لیکن دراندیشه وآرزو یکی نمیبودند. دوسید راستی را مشروطه وقانون میخواستند، ولی حاجی شیخ فضل الله «رواج شریعت» را میطلبید و بیکبار ازهم جدا میبودند.

دوسید ناتوانی وپریشانی‌ایران را دیده وتوانایی وسامان کشورهای اروپایی را میشنیدند، وهمچون بسیاری از کوشندگان، انگیزه وسرچشمه



پ ۳

حاجی شیخ فضل الله نوری

کاررا جزبودن قانون ومشروطه دراروپا ونبودن آن درایران نمیدانستند، وازاینرو ازدرون‌دل به‌پدید آوردن مشروطه وقانون میکوشیدند. چیزی که‌هست اینان که ازعلمای شیعی‌وبیگمان هوادار «شریعت» و «مذهب» میبودند، خرسندی نمیدادندکه قانونی باآخشیج «شریعت» گزارده شود و

ازآن بجلوگیری میکوشیدند.

آخوند ملاکاظم خراسانی وحاجی شیخ عبدالله مازندرانی وحاجی میرزا حسین تهرانی، که آنان‌نیز ازنجف به‌پشتیبانی برخاسته وباتلگراف ونامه یاوریهای بسیار بجایی مینمودند، همین راه را میپیمودند، وگاهی نیز درپاسخ پرسشهایی که میرفت اندیشه خودرا بازنموده چنین میگفتند: اکنون که «صاحب‌شریعت» (امام زمان) ناپیداست و «اجرای شریعت» نمی شود وخواه وناخواه «حکام جور» چیره گردیده اند باری بهتراست برای جلوگیری ازخودکامگی وستمگری ایشان‌قانونی درمیان‌باشد و«عقلای امت» مجلسی برپاکرده درکارها «شور» کنند.

این اندیشه آنان میبود. بایدگفت مشروطه را از «شریعت» جدا میگرفتند، واز اینرو چون کسی میگفت: «مشروطه بایدمشروعه باشد»، بانگ بروزده میگفتند: «ای‌گاو مجسم مشروطه مشروعه نمیشود». (۱)

لیکن اینان نیز پابستگی به «شریعت» نموده میخواستند قانونی که آشکاره آخشیج آن باشدگزارده نشود وکارهاییکه با«مذهب» نمیسازد بمیان نیاید، ودراین باره ایستادگی ازخود نشان میدادند.

اگرراستی را خواهیم این‌علمای نجف ودوسید وکسان دیگری از علما که پافشاری درمشروطه خواهی مینمودند، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی رانمی‌دانستند، وازناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه وکیش شیعی است آگاهی درستی نمیداشتند. مردان غیرتمند ازیکسو پریشانی ایران وناتوانی دولت را دیده وچاره‌ای برای

(۱) جمله ایست که حاجی شیخ عبدالله مازندرانی به‌حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته. حاجی میرزا حسن هنگامیکه ازتبریز باخشم بیرون آمده تلگرافی (یانامه ای) بنجف فرستاده ودرآن پس از بدگویی ازمشروطه خواهان چنین گفته: «باید مشروطهٔ مشروعه باشد». حاجی‌شیخ درپاسخ اوگفته: «ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمی‌شود». این داستان آن زمان بزبانها افتاد وشاعر(خامنه ای)هم گفته: «بلی زگاومجسم مجو فضیلت انسان» لیکن من تاکنون تلگراف یانامه حاجی‌شیخ را در جایی ندیده ام.

آن جزبودن مشروطه ومجلس نمیدیدند وباپافشاری بسیاربهواداری ازآن میکوشیدند ، وازیکسو خود دربندکیش بوده چشم‌پوشی ازآن نمیتوانستند. درمیان این دو درمیماندند .

اما حاجی شیخ‌فضل الله بیکبار درراه دیگری‌میبود . اینمرد ازیکسو بشکوه و آرایش زندگی ، وبنام و آوازه ، دلبستگی بسیار می داشت و «پارك الشریعه» بنیاد نهاده واسب وکالسکه بسیج کرده همیشه بادستگاه اعیانی میزیست ، ازیکسو فریفته «شریعت» میبود ورواج آن را بسیار میخواست . توده وکشور واینگونه چیزها نزداو ارجی نمیداشت . باین اندیشه هاکمتر نزدیك آمده بود . باشوروجنبش مشروطه خواهی‌همراهی نمود ولی معنای آن‌را نمیدانست .

چون در زمانهای پیش ، درایران بیش از دونیرو نبودی : یکی «حکومت» ودیگری «شریعت»، وهرزمان‌که باحکومت کشاکش رفتی جز برای پیشرفت‌کار «شریعت» نرفتی ، او این شور وجنبش را که با دربار قاجاری میرفت ، نیز ازآنگونه میشمردوازیك نیروی سومی ، نیروی توده ، که این زمان پدیدآمده وگام بگام زورآورتر میگردید ، ناآگاه مانده گمان دیگری نمی‌برد. بایك امید وآرزوی بسیاری پیش آمده چنین میخواست که «احکام شرع» را برویه قانون آورد وبمجلس بپذیراند . رویهمرفته به‌بنیاد نهادن یك «حکومت شرعی» میکوشید .

برای اینکه ازاندیشه وسهش اونمونه درستی‌دردست باشد بخشی ازنامه اورا که دردیماه ۱۲۸۵ (ذی القعده ۱۳۲۴) باسپهان برای آقای نجفی نوشته دراینجا میآوریم :

چنین بنظر میرسدکه اگر وضع مملکت برگرفتن خراج شرعی برصدقات لازمه اززکوة وغیرها وبعبارت آخری اخذ العشر ممابنبت من‌الارض وطرح جمیع عناوین دیگروصرف در مصارف اصناف ثمانیه من‌العاملین والغارمین والمولفه و فی‌سبیل‌الله‌الخ بشود بشرحی‌که محتاج بذکر نیست‌وجنابعالی محض‌توجه محیط بتمام آن میشود کارها اصلاح وزاد فی‌شرف الاسلام وحصل‌الشرف فوق‌الشرف وفیه من‌الفواید الاسلامیه مالایخفی اگرچه مناقشات علمیه دردقیق نظربسیار است ولکن مقصود بعد از وقوع عمل بروجه لابدیه بصحت اسم است ومنافع مترتبه براین

اسم واماطرق دیگر مماعلیه ملل الاروبیین ففیه اضمحلال الدین وانحطاط الاسلام واهله وخوف الوقوع ولوبعدحین فی‌مفاسد کثیره . وبالجمله اگر ازاول امرعنوان مجلس عنوان سلطنت جدید بر قوانین شرعیه باشد قائمه اسلام همواره مشید خواهد بود .»

این را بآقای نجفی نوشته که اورا باخود هم اندیشه گرداند ، وسپس رونوشتش را بنجف برای پسرخودفرستاده‌که آخوند خراسانی و دیگر علمای آنجا را بیاگاهاند .

این درچندماه پیش، ودرهنگامی بوده‌که آزادیخواهان نیك شناخته نگردیده ، وخواست ایشان که روان گردانیدن مشروطه اروپایی و نیرومند گردانیدن‌کشور میبود ، نه‌رواج‌دادن به «شریعت»، نیك دانسته نشده ، و جز امید وخوش‌گمانی دردل این مجتهد شیعی جانمیداشت .

آغاز دو دستگی میانه علما

لیکن کم کم چگونگی بیرون می‌آمد ، ونیروی آزادیخواهان می‌سترسیدوجدایی که میانه‌خواست ایشان واندیشه ایندسته ازملایان میبود روشن میگردید . این بودکم‌کم اینان می‌رمیدند وازمشروطه دلسرد می‌شدند و بگله وبدگویی بر میخاستند . بیش ازهمه نوشته های روزنامه ها باینان گران می‌افتاد .

روزنامه ها آنروز چیزیکه بآخشیج دین یا «شریعت» باشد نمی نوشتند ، وخود نیارستندی نوشت . آنروز دشمنی باکیش یادین درمیان نمیبود ، وهنوز بیشتر پیشروان جنبش، خود از دینداران ـ یابهتر گوییم : ازپیروان کیش شیعی ـ میبودند .

لیکن همینکه روزنامه‌ها درسراپای ستونهای خود گفتگو از «شریعت» وعلما نمی‌کردند ، همینکه سخن از آبادی کشور و نیرومندی توده میراندند وچیزهای نوینی ازدرس خواندن دختران وباروپا فرستاده شدن شاگردان ومانند اینها بمیان میآوردند ، همینکه دربرابر علما ایستاده خود جداسرانه اندیشه بیرون می‌دادند ـ اینها دردیدهٔ آنان جز روگردانی ازدین وبی‌پروایی با «شریعت» نمودار نمی‌شد .

آن دلبستگی که آزادیخواهان بکشور مینمودند وبدین وعلما نمی



پ ٤
شیخ محمد رضای قمی

نمودند، مایه رنجش اینان میگردید، وهمین را دلیل بیدینی آزادیخواهان میشماردند. این شگفتر که نام «بابی» (بهایی) بروی آنان میگزاردند.

درنگاه نخست پنداشته میشود که چون دشمنی سختی راکه‌ایرانیان درباره بابیان (بهاییان) می‌داشتند می‌دانسته اند، برای برآغالانیدن مردم برآزادیخواهان، این نام را بروی آنان میگزارده اند. لیکن ماميبينيم در نامه‌هایی که‌به‌نزدیکان و رازداران خود مینوشته‌اند، نیز این نام را می برده اند. ازاینجا پیداست که براستی چنین پنداری دردلهاشان میبود.

سیداحمد طباطبایی که ازآغاز کوشش همگام برادرخود (شادروان طباطبایی) بوده، ودرکوچیدن به‌عبدالعظیم وقم همراهی، نموده، واینزمان کم کم ازمشروطه دلسرد می‌شده، درنامه ای که بدختر خود درنجف نوشته چنین میگوید: «از مجلس شورای ملی هم بجز سختگیری برمردم چیز دیگری ظاهر نشده. چیزیکه ظاهر شده اینکه بابیه وطبیعیین قوت گرفته طلوعی دارند که شاید مسلمین باید ازآنها تقیه کنند». می گوید: «فعلا در حیاط شاهی مقابل خانه جناب آقا سید ریحان الله زنها مجلس منعقد کردند رئیس‌مجلس یکی‌خواهر گل وبلبل‌است که سنه‌سابقه‌ملکه ایران را بفرنگستان برده ویکی زن میرزا حسن‌رشدی معروف ویکی بی‌بی نامی که هرسه ازقرار مشهور محقق البابیه هستند».

درنامه دیگری که بداماد خود نوشته چنین می گوید: «نمیدانید که این مجلس شورای‌ملی چقدر ضرر بدین ودنیای مردم میزند وچه آثار شریه بر آن مترتب است. مجلسیکه بابیه وطبیعیه داخل دراجزاء و اعضای آن بلکه دراجزاء رئیسه آن مجلس باشند بهتر ازاین نخواهد شد. نمیدانید که این فرقه ضاله بابیه ولامذهبها چه‌قوتی گرفتند وچه فتنه وآشوب میکنند. خدالعنت کند سید جمال الدین واعظ لامذهب را چقدر مردم را بضلالت انداخت. بنحویکه مردم ازبسکه آن خبیث سرمنبر گفته که دعاوقرآن نخوانیدوروزنامه بخوانید روزنامه خواندن را جزء ضروریات مذهب میدانند ودعا وقرآن راموقوف کردند آنهم چه‌روزنامه‌که مشتمل برکفریات وتوهین شرع انور است. البته ازروزنامه مجلس وکوکب دری وندای وطن بآنجا فرستاده اند». (۱)

نامه خود حاجی شیخ فضل الله راکه بـه‌پسرش نوشته نیز خواهیم آورد. اینان ازیکسو کیش بهاییان را نمیدانستند، واز یکسو باندیشه و آرزوی آزادیخواهان فرونرفته وخواست آنان‌را درنمی یافتند. این معنی که یکمردمی خود سررشته کارها را بدست‌گیرند وخود دربند نگهداری

(۱) این نامه‌ها آن یکی درچهارم ربیع الاول واین یکی درهفدهم ربیع الثانی ۱۳۲۵، ونزدیك بهمان روزها بوده‌که گفتگو مینماییم. داماد سید احمد طباطبایی آقاضیاء الدین پسرحاجی شیخ فضل الله است.

کشور باشند بدلهای آنان راه‌نیافته بود. آنان چنین دیده‌بودند که نگهداری کشوررا دولت کند، و مردم نیز گرد علماشان راگرفته براهنمایی ایشان بکار زندگی و کیش خود پردازند. این شور وسهش که آزادیخواهان درباره کشور وپیشرفت آن، ازخود می‌نمودند اینان انگیزه ای برای‌آن نمی دانستند، و چون بابیان - یابهتر گویم: پیروان سید باب - در آغاز پیدایش خود بکوششهای جانبازانه ای درراه پیشرفت کیش خودبرخاسته وهمه رابشگفت‌آورده بودند، اینان آن داستهانهارا بیادمی‌آوردند ودرباره آزادیخواهان وکوششهای آنان چنین میپنداشتند: «همان بابیانند. از آن راه نتوانستند دین‌خودراآشکار گردانند این‌بار ازاین راه پیش‌آمدند». دلبستگی بی اندازه بکیش شیعی وآموزاکهای آن چشم خرد وفهم اینان را چنان بسته بودکه چنین پندار بسیار پرت وبیپایی را بدلهای خود راه میدادند. این‌هم تواند بودکه چنین پنداری را بدلهای آنان‌کارکنان دربار میانداختند. زیرا بیگمان دراینهنگام کارکنان نهانی اتابك بنزدملایان آمد ورفت میکردند وبه بازگردانیدن ایشان ازمشروطه میکوشیدند، وبیگمان یکی ازافزارهای ایشان «بابی» خواندن آزادیخواهان میبود. (چنانکه‌سپس این راخواهیم دید)

این هم میباید گفت که خواست اینان از «بابیه» بهاییان بوده. پیروان سیدباب که بابی نامیده شده‌بودند، پس ازکشته شدن آن سید و برخاستن میرزا حسینعلی بهاء الله بدودسته جداشدند: یکدسته میرزاحسین علی‌را نپذیرفته واز میرزا یحیی صبح ازل‌که جانشین باب می‌بود، جدا نگردیدند وبنام او«ازلی» خوانده شدند. یکدسته به‌بهاء الله گراییده بنام‌او «بهایی»شناخته گردیدند.

دسته بیشتر، اینان میبودند وکوشش را نیزاینان مینمودند. ملایان همینان را می گفتند، ولی چون از سرگذشت های اخیر ایشان آگاهی نمیداشتند باهمان نام‌پیشین«بابیه» شان مینامیدند، وآزادیخواهان‌را از دسته آنان میپنداشتند.

درجاییکه چگونگی وارونهٔاین میبود وماالگر بخواهیم همبستگی را که میانهٔ بهاییان وازلیان با مشروطه بوده، براستی روشن گردانیم

باید بگوییم: بهاییان هواخواه خود کامگی، وازلیان هواخواه مشروطه می بودند.

داستان اینست که چون میرزا حسینعلی بدعوی برخاست ودسته‌ای بنیاد نهاد روسیان، چه در ایران وچه در قفقاز، پشتیبانی ازو نمودند. بهاء الله نیز در نوشته های خود گرایش بروسیان نشان داد. از آنسوی انگلیسیان بنام همچشمی درسیاست به‌پشتیبانی از ازلیان برخاستند. بویژه پس ازگرفتن قبریس ازدست عثمانیان، که چون میرزا یحیی صبح ازل باخاندان خود درآن آبخوست میزیست، و خواه ناخواه بسته وزیردست انگلیسیان گردید. چاپ کردن براون کتاب «نقطه الکاف» حاجی میرزا جانی کاشانی‌را ودیباچه ای‌که خود او (باخامه میرزا محمد قزوینی) برآن کتاب نوشته، همه ازاین راه است.

ازلیان درایران‌کمتر میبودند وخود را سخت نهان میداشتند. زیرا درسایه این نهانی از دست وزبان مردم ایمن میماندند، و آنگاه بهنگام فرصت بآسانی توانستندی بادست ملایان مردم را به «بهاییان» برآغالانند و از آنان کینه جویند. بسیاری از بهایی‌کشیها در ایران، با کوشش اینان بوده.

داستان شگفت گله مندی مردم از «تعرفه گمرکی» مسیو نوز در سال ١٢٨٢، که در یزد واسپهان به بهایی کشی انجامید، می توان‌آنرا یکی ازنتیجه های این همچشمی دودولت، ودشمنی دودسته با یکدیگر شمرد. (١)

ازسخن خود دور نیفتیم: درجنبش مشروطه چون دولت انگلیس هواخواه آن‌میبود ازلیان پابمیان نهادند. ماتنها دراینجا نام‌خاندان دولت آبادی را میبریم. حاجی میرزا هادی بزرگ اینخاندان نماینده صبح ازل درایران میبود. ازآنسوی چون دولت امپراتوری روس دشمنی بامشروطه نشان می داد بهاییان بادستور عباس افندی عبدالبهاء خودرا از مشروطه کنار گرفته ازدرون هواخواهان محمدعلیمیرزا می‌بودند.

(١) بخش‌یکم این تاریخ صفحه ٤١ دیده شود.



پ ۵
شیخ مرتضی آشتیانی

کشاکش برسر قانون اساسی

پیش ازآنکه اتابك بایران آید زمینه دودستگی میانه‌علما برپاشده بود . زیرا چنانکه گفتیم مشروطه اروپایی وکیش شیعی دوتاست و این دورا با

هم سازش نتوانستی‌بود، و آنراه سازشی که آخوند خراسانی وهمراهان اومی‌اندیشیدند بجایی نتوانستی‌رسید . ملایان یك چیزیرا دربرابر «شریعت» دیدن نمیتوانستند و «بآخشیج نبودن قانونها» مایه خرسندی آنان نمی گردید . بویژه بابستگی که میانه «شریعت» وزندگی آنان میبود وهریکی بنام پیشوایی دستگاهی برچیده میداشتند و بهیچراه چشم پوشی از آن نمی توانستند . آن هوشیاری دربارهٔ نیرومندی دولتهای همسایه وبیمناکی حال ایران که دوسید وآخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی ودیگران را میبود وایشان را بتلاش میانداخت دراینان هرگز نمیبود .

اتابك چون‌زمینه دودستگی را آماده دید فرصت را ازدست‌نداده بسود جویی برخاست ، و بآتش ازدور و نزدیك دامن زد . چنانکه گفتیم کارکنان او بنزد علما آمدورفت میکردند ورنجش وبدگمانی آنان را از مشروطه خواهان بیشتر میگردانیدند .

چنانکه گفتیم. دراینهنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود . کمسیونی‌ازمجلس آن را آماده گردانیده‌بود ، وتقیزاده و نمایندگان آذربایجان و کسانی ازدیگر نمایندگان شتابزدگی دربارهٔ بیرون آمدن آن مینمودند. مردم نیزآنرا میطلبیدند .

همین قانون نوشتن وآنرا طلبیدن بعلمای «شریعت خواه» گران می‌افتاد وبرنجش آنان می افزود . قانون اساسی پیشین هنگامی گذشت که آغاز جنبش، وشور وسهش مردم زورآور میبود. از اینرو رنجشی نشان داده نشد . ولی اینهنگام آن شور و سهش از زور افتاده ویك سهش دیگری بنام «شریعت خواهی» دردلهای کسانی پیداشده بود . گذشته از حاجی شیخ فضل‌الله وپیروان او برخی ازنمایندگان مجلس«شریعت‌خواهی» می نمودند .

اینان چون پیشگامان آزادیخواهان را «بابی» یا «طبیعی» می پنداشتند چنین میگفتند : «خواستشان ازمیان بردن شریعت اسلام است واین قانون رابرای آن مینویسند» . اینگونه سخنانی را درمیان مردم نیزپراکنده می گردانیدند .

از اینرو چون کمسیون کار خودرا بپایان رساند وقانون اساسی

آماده گردید دارالشوری از پذیرفتن آن ترسید، وبرای جلوگیری از بدگمانیهای مردم چنین نهاد که کسانی ازعلماء باچندتنی ازنمایندگان بنشینند وآنرا اصل‌باصل ازدیده گذرانند. این را چاره‌کار پنداشت، درحالیکه این خود مایه دشواری خواستی بود.

زیرا حاجی شیخ فضل‌الله ودسته اوآماده میبودند که درآن نشست ایرادهایی بقانون گیرند وباندیشه خود پیشرفت دهند. بدینسان بایستی یا یك کشاکش بزرگی درمیانه درگیرد ودربیرون بدوتیرگی مردم انجامد، ویا قانون اساسی گوهر خودرا ازدست داده رویه «شریعت» بخودگیرد.

برای آنکه اندیشه حاجی‌شیخ فضل الله وچگونگی سهش های اونیك بدست آید، بهتراست نامه ای راکه درهمان روزها برای پسرخود در نجف نوشته ونسخه آن دردست ماست دراینجا بیاوریم. متن نامه باخط دیگریست. حاجی شیخ فضل الله درکناره آن باخط خود مینویسد:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم فرزندا عزیزا مهربانا یوم ۲٤ ع ۱ است بحمدالله همگی سالم مدتیست بخط خود چیزی بشما ننوشته ام مختصر گرفتاری و کار باندازهٔ شدکه فرصت خواندن‌کاغذ نیست چه‌رسد بنوشتن تمام ممالك ایران ازتبریز واصفهان وشیراز ورشت ووو خراب وضع مردم مختلف و انجمنهای حادثه مخرب ملت و دولت اسلام هیچ متوقع نبود اگر تفصیل نوشته شود یك کتاب است حضرات فاسد العقیده ازفرقه جدیده وازدهری وطبیعی ووو وقت را مغتنم دانسته درمقام تخریب اسلام وکندن ریشه روزنامه ها مثل موقف تطایرکتب قیمة مامن جریدة الا وفیها سهم علی الاسلام والعلماء قضی الامر ومضی مردم مقدس تازه ملتفت شدندکه بدشد جناب مجتهد را ازتبریز بیرون کردند علی‌الظاهر این اوقات وارد میشوند جناب حاجی خمامی وقریب بده نفر ازعلمای رشت مدتی اینجا ورشت روزبروز بدتر رئیس انجمن‌رشت حاجی‌میرزا محمدرضا تفصیل نویسی ازمقام بیرونست اینقدرها را هم اززبان من نقل مکن الله الله فی‌الاسلام والدین این اوقات مشغول نظامنامه اساسی در اینجا امرختم خواهد بود چندروز است مجلس فوق العاده منعقد داعی هم می‌روم برای اصلاح ومشغول خدا کند متخرجین مقصدخودرا ازپیش نبرند یك‌کلمه درنظامنامه آزادی قلم ذکرشد این همه مفاسد روزنامه‌ها وای اگر آزادی در

عقاید بود چنانکه اصرار دارند آتش بجان شمع فتد کاین بنا نهاد این‌کلمات را غیراز حجةالاسلام‌آخوند باحدی اظهار مکن مجملا امتناع بالاختبار شد وهو ینافی الاختیار قطعاً افسوس که نمی‌شودگفت چه رسد بنوشتن ظهرالفساد فی‌البر والبحر...»

بدینسان یك‌گرهی پیش آمده بود. دربار میخواست ازپیش آمد سود جوید وباین دسته ازعلما پشتیبانی نموده‌کشاکش را هرچه بزرگتر گرداند ونگزارد قانون اساسی پرداخته‌گردد، واگر اینان‌کاری نتوانستند وقانون پرداخته شد، این زمان عنوان‌کنند که باید علمای نجف آن را بببینند. محمد علیمیرزا رویه دینداری وپرهیزکاری بخود داده می‌گفت: «تاعلمای نجف امضا نکنند من‌امضا نخواهم کرد». چون در نجف سید کاظم یزدی که یکی از مجتهدان بنام وخود از ردهٔ آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی میبود، ودسته بزرگی ازایرانیان باو«تقلید» مـی داشتند، راه حاجی شیخ فضل الله را پیش گرفته با مشروطه دشمنی نشان میداد، محمد علیمیرزا نیك میدانست که میانه علمای نجف یکسخنی نخواهد بود وقانون اساسی ازنجف بازنخواهدگشت.

بدینسان نقشه ناانجام گزاردن جنبش مشروطه خواهی، و پـدید آوردن کشاکش وزدوخورد در میان مردم کشیده، استادانه آن را پیش می بردند.

مجلسیان این نقشه‌را درنمی یافتند، واگر درمییافتند اندازه زیانش را نمیدانستند. اگرراستی را خواهیم درمجلس اینزمان دوتیرگی میبود. چنانکه گفتیم کسانی ازنمایندگان «شریعت خواهی» مینمودند، و دیگران نیز ازترس همراهی نشان می‌دادند. پیروان حاجی‌شیخ فضل‌الله هوادارای از دین را شمشیری ساخته، با آن زبان هرکسی را میبریدند. برای نمونه داستان پایین‌را مینویسم:

سه شنبه بیست و سوم اردیبهشت (یکم ربیع الثانی) در مجلس گفتگو ازقانون اساسی بمیان آمد، وچون گفته میشد تبریزیان شوریده وآنرا میخواهند سید محمدتقی هراتی که یکی ازپیروان بهبهانی بوده و بکوشش او نمایندگی دارالشوری یافته بود، واینزمان بحاجی شیخ فضل



پ ٦

این پیکره چون میرزا مصطفی آشتیانی را نشان میدهد آورده شده نشستگان از دست راست : حاجی شیخ علی (شیخ العراقین) ، میرزا مصطفی . از ایستادگان آنکه در پشت سر شیخ العراقین ایستاده کسیست که بنام شیخ شیپور شناخته بوده ، دیگران ناشناخته اند .

الله گراییده هواداری ازدسته اومینمود دلیرانه چنین پاسخ داد :

«مامردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است، واین قانون اساسی قانونیست که باید امور یك مملکتی بروفق آن فیصل داده شود . ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آنرا بکرات حجج اسلامیه غوررسی نموده اگر ده هزار هم اجتماع کنند وخونها هم ریخته شود نباید راضی شد که بدون تطبیق وتحقیق قانونی مجری شود . حالا باید از حجج اسلامیه استدعا نمود که بلکه زودتر صرف وقت نموده این نظامنامه را تمام کنند».

کسانی از نمایندگان آذربایجان (تقیزاده وبرخی دیگر) ، نقشه دربار وزیان وآسیب آنرا در یافتند وچون میبایست چاره را از تبریز خواهند چگونگی را بآنجا نوشتند واین، شورش اردیبهشت ماه راکه یکی از برجسته ترین پیش آمدهای تاریخ مشروطه است پدید آورد .

شورش اردیبهشت ماه (در تبریز)

در تبریز پس از بیرون کردن مجتهد ازشهر ، داستان ارجدار دیگری رخ نداد . در آنجا نیز مردم چشم براه رسیدن قانون اساسی میداشتند، وچون زمینه آنرا اینان پیشنهاد کرده بودند بیشتر ازدیگر شهرها دلبستگی نشان میدادند . این را گفته‌ایم که در آن روزها بقانون بیشتر از اندازه ارج مینهادند ، وانبوه آزادیخواهان چنین میپنداشتند که چون قانون بیرون آید وبدست مردم رسد ، هرکسی بخواهش و آرزو آنرا پذیرفته بکار خواهد بست ، وهرکس بایای خودرا شناخته از روی آن رفتار خواهد کرد . درکارهاییکه میکردند چنین میگفتند : « عجالتاً باید چنین کرد تا قانون اساسی بیاید وتکلیف هرکسی معین شود » . از ساده دلی وخامی بدینسان خوش گمانی مینمودند .

از آنسوی چون در اینهنگام در بسیار جاها آشفتگی در میان میبود ، و مردم از هر سو رو بانجمن آذربایجان برگردانیده چاره میطلبیدند ـ چنانکه در همان روزها رشتیان چون حکمرانی ظفر السلطنه را نپذیرفته وآمدن اورا بگیلان نمیخواستند وباین نام شوریده بودند ، باتلگراف از تبریز یاری میطلبیدند ، وستمدیدگان ابراهیم آباد

ازقم باتلگراف داد میخواستند - انجمن این آشفتگیها را از نبودن‌قانون اساسی پنداشته، وچاره را بودن آن میشمرد. آزادی خواهان نیزبهمان باور میبودند.

روز یکشنبه هفتم اردیبهشت (١٤ ربیع‌الاول) یکدسته ازمردم‌که درحیاط انجمن گرد آمده بودند گفتگوی قانون اساسی را بمیان آورده خواستار گردیدند که انجمن‌آنرا از مجلس شوری بخواهد. انجمن‌خواهش ایشانرا پذیرفته تلگرافی بدارالشوری فرستاد.

در اینمیان یك دروغی درتبریز پراکنده گردید، وآن اینکه‌قانون اساسی را یکماه است نوشته‌اند واز مجلس نیز گذشته، ولی شاه نمی پذیرد ودستینه نمیگزارد. برخی میگفتند: میخواهند بخواهش اتابك آنرا دیگرگونه گردانند.

اینسخنان بآزادیخواهان گران افتاد، واین بود روز سه شنبه نهم اردی‌بهشت (١٦ ربیع‌الاول) یك تلگراف بسیار درازی، بمیانجیگری اتابك بشاه فرستادند، که درآن پس از شمردن جانفشانیهای آذربایجان‌در راه نگهداری تاج وتخت، خواهش پذیرفتن قانون اساسی ودستینه‌نهادن بآن راکردند.

فردای آن روز از تهران از نمایندگان تلگراف رسید که «قانون اساسی چند روز است بعد ازاتمام درکمیسیونی قرائت شده حال‌درمجلس عمومی خوانده میشود». این پاسخ مایه آرامش مردم گردید.

لیکن در اینمیان نامه هایی از تهران رسید، که بدخواهی دربار‌را آگاهی میداد. اینها مایهٔ‌بیم گردید وپیشروان بهتردیدند که بجنبشی‌برخیزند ودر برابر دربار ایستاده جلونقشهٔ‌آنرا گیرند. در همان هنگام یك داستان دیگرپیش‌آمد که آزادیخواهان فرصت را از دست نداده وهمان را عنوان گرفته اندیشه خودرا بکار بستند.

چگونگی آنکه روزیکشنبه بیست ویکم اردیبهشت (٢٨ربیع‌الاول) تلگرافی از تهران رسید، بدینسان که همه علماء و پیشنمازان ونمایندگان انجمن سه ساعت بغروب مانده در تلگرافخانه باشند که «مطالب حضوری فوری داریم وآقایان‌حجج‌الاسلام طهران ووکلای دارالشورای کبری‌عموماً

درتلگرافخانه حاضر خواهند شد»

مردم ازاین تلگراف در شگفت شدند و بتکان آمدند. هر کسی گمان دیگری میبرد. وچون هنگام پسین رسید علما و پیشنمازان و سر دستگان درتلگرافخانه گرد آمدند، مردم نیز در حیاط انبوه شدند. از تهران تلگراف پایین رسید:

بعد از عرض سلام واحوالپرسی خدمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام وآقایان علماء اعلام واعضای انجمن محترم ملی دامت تأییداتهم دیروزاز زنجان تلگرافاً پرسیده بودند که جناب آقای مجتهد دامت برکاته (٢٨)ماه وارد زنجان خواهند شد عقلای آنجاصلاح دراین دیده‌اندکه عموماً معظم له را محترماً بتبریز معاودت دهندوکلای آذربایجان چه تصویب مینمایند حضرات مستطابان‌آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم واین خادمان ملت متفقاً لازم دیدیم خاطر شریف آقایان حجج الاسلام وعلمای اعلام وآقایان ائمه جماعت واعضای انجمن محترم را مسبوق داریم که این قسم اعراض آقای مجتهد ازآذربایجان وتشریف فرمایی ایشان بطهران وقم بملاحظات عدیده‌که‌توضیح‌آن درخدمت عقلای قوم لازم نیست‌بکلی منافی مقصود خیرخواهان مملکت‌است شرافت بقعه شریفه حضرت معصومه‌که بالطبع جالب است اگراسباب‌خارجی‌هم محرك متنفذین‌قوم‌گردد دورنیست اجتماع‌آنهاباطراف واحوال خالی از اثر نباشد درموقعی‌که احتیاج تمام براتحاد قلوب واقوال داریم اختلاف کلمه واجتماع متشککین درمرکزایران باتقویت معنوی آن محل مقدس‌بعتبات عالیات ابداً صلاح نیست محض استحکام اساس‌مقدس مشروطیت‌که ترویج دین‌مبین است و ملاحظه شرافت ملت آذربایجانی برعموم مسلمین امروز فرض فوری است که دررفع هرقسم اختلاف به‌ترك هرنوع شخصیات راضی شده تشید مبانی اتحاد را خدمت‌کنند لهذاجمعاً متمنی‌هستیم‌که جنابان آقایان عظام ازآنجا وماها ازاینجا ترتیبات مراجعت‌دادن آقای معظم‌له را فراهم بیاوریم (محمد اسماعیل)(مرتضوی) (محسن) (حسن) (حسین) (وکلای آذربایجان) (احقرمحمد الطباطبائی) (احقر عبدالله الموسوی بهبهانی) (شیخ ابراهیم وکیل زنجان)

تبریزیان از این تلگراف دل آزرده شدند. بازگشتن مجتهد نچیزی بود که تبریزیان بپذیرند. دارالشوری بیم میداشت که مجتهد در



پ ۷

میرزا علی اصغر خان اتابك

قم یا در عبدالعظیم نشیمن گیرد ، وبدخواهان مشروطه برسر او گرد آیند . تبریزیان بیم میداشتند که اگر باز گردد در شهر آشوب پدید آورد . چون آن نامه‌ها که گفتیم از تهران رسیده بود وآن اندیشه درمیان میبود درپاسخ تلگراف گفتگوی قانون اساسی‌را پیش کشیدند ، وپس از گفت‌و شنید بسیار که بامردم رفت وشور وخروشهایی که نموده شد پاسخ پایین را بتهران دادند :

حضور مبارك آقایان حجج الاسلام و وکلای آذربایجان دامت برکاتهم

تلگراف مبارك برای عموم علمای اعلام وقاطبه ملت‌که بازار ودکاکین را بسته ودرتلگراف خانه مبارکه حاضرند قرائت جواب عموم آقایان علما وملت خواستن قانون است مادامیکه قانوننامه را بطرف آذربایجان حرکت ندهند بازار و دکاکین باز نخواهدشد وازتلگراف خانه مبارکه بیرون نخواهیم رفت (انجمن ملی تبریز)

بدینسان شورش آغازید - شورشی که خواهیم دید یکماه بیشتر در میان میبود . مردم تاپاسی از شب گذشته در تلگرافخانه میبودند و سپس پراکنده شده بخانه های خود رفتند . ولی یکدسته را که صدتن کمابیش میبودند برای گرفتن پاسخ درآنجا گزاردند . سه ساعت ازشب گذشته تلگراف پایین رسید :

تلگراف جنابانعالی جواب سؤال ماها نیست قانون اساسی درمجلس قرائت میشود وعوض یك مجلس هرروز مجلس دیگری هم برای تصحیح تکمیل قانون باحضور آقایان حجج الاسلام وعلمای اعلام مرتب ومشغول است قانونی‌که سعادت ابدی مملکت را تأمین خواهد کرد با این عجله واصرار مرتب نمیشود هیجان عمومی وبستن بازار ودکاکین صورت لزوم ندارد مجلس مقدس درادای تکلیف خود بقدری ساعی ومجد است که احتیاج باین قسم اقدامات نیست مقصود از مزاحمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام وعلمای اعلام واعضای انجمن محترم القاء ضرورت معاودت دادن جناب آقای مجتهد دامت برکاته بود والبته عقلای آذربایجان ملتفت این نکته هستند که اگر این مطلب اهمیت فوق العاده نداشت جمعی باینجا حاضر نشده و شمارا هم زحمت نمیدادیم حال‌که جواب مستقیم داده نمی شود و وقت هم منقضی شده است جنابان مستطابان عالی را باختلاف اراء عوام گذاشته ورفتیم (سید عبدالله بهبهانی) (سیدمحمد طباطبائی) (احقر فضل الله نوری) (مرتضوی) (محمداسماعیل) (وکلای آذربایجان) (وکیل زنجان)

فردا دوشنبه بادستور انجمن بازارها را باز نکردند ، و همه مردم رو بتلگرافخانه آورده در آنجا گرد شدند . حیاط تلگرافخانه پرگردیده مردم به پشت بامها هم رفتند . نخست تلگراف پایین را برای نمایندگان آذربایجان بتهران فرستادند :

خدمت آقایان فخام وکلاء ملت آذربایجان دامت توفیقاتهم مکرر درباب قانون اساسی عرض وهیجان ملت را اظهار داشتیم مسامحه کردید بالاخره بجایی

منتهی شد که عموم ملت بستوه آمده ازکسب وتجارت خود تعطیل وبازار را بسته تمام علماء واعیان وتجار و اصناف و عموم اهالی در تلگرافخانه جمع و منتظر جنابانعالی هستیم که معجلا بتلگرافخانه تشریف بیاورید (انجمن ملی تبریز)

چون مردم دسته دسته میآمدند و میرفتند ناطقان بسخن پرداخته معنی قانون اساسی وسودهای آنرا باز مینمودند و چنین میگفتند : هر کشوری باید یك قانون اساسی دارد . هر مردمی که یك قانونی ندارند در دیده دیگران «وحشی» شمرده شوند . هشت ماه است ما رنج کشیده وهمیشه چشم براه قانون اساسی دوخته‌ایم وکنون چنین پیداست که‌قانونی که نوشته بودند پس ازرسیدن اتابك باز داشته اند وچنین میخواهند که آنرا دیگر گردانند . ما تا قانون اساسی را نگیریم کارها بسامان‌نخواهد بود وهرکسی بایای خودرا نخواهد شناخت . تاقانون اساسی را ندهند ماباید بازارها را باز نکنیم واز ایستادگی بکنار نرویم .

از اینگونه سخنان بمردم میگفتند، و چون گفتگو این بودکه اگر تایکماه نیز قانون اساسی نرسد بازارهارا باز نکنند وبهمینگونه بهمه شهرهای دیگرآگاهی دادند، بپاس حال بینوایان چنین نهادندکه هر که را شاگردی یاکارگری بوده همچنان مزد آنان را بپردازد وهرکه را همسایه بیچیزیست دستگیری ازو دریغ نگوید .

امروز شاگردان دبستانها نیز بابیرق سرخی بدست، سرود خوانان میآمدند وپس از نمایش باز میگشتند .

امروز در تهران گذشته از چند تن نمایندهٔ آذربایجان، وگذشته از وثوق الدوله، صنیع الدوله رئیس مجلس بتلگرافخانه آمده بود وهمه روز را گفتگو درمیانه میرفت .

دو سخنی میانه تبریز و تهران

امروز راستی را چخشی میانه تبریز و تهران میرفت . آنان که در تلگرافخانه تهران میبودند دولت‌را بیگناه نشان داده وجایی برای بیم ندیده واین رفتار تبریز را بی انگیزه میشماردند، وچنین میگفتند: بایدقانون اساسی بحال خود از مجلس بگذرد ونباید دربارهٔ آن شتاب نمود .اینان که در تلگرافخانه تبریز میبودند پاسخ میدادند که در باره قانون

اساسی بیمهایی هست وباید دربارهٔ آن شتاب داشت . هر دو سو بروی گفتهٔ خود پامیفشردند واز تهران تندی‌نیز مینمودند . تلگرافهارا دراینجا می‌آوریم :

از تبریز پیام فرستادند :

خدمت ذیسعادت آقایان وکلاء محترم آذربایجان دامت اجلالهم درتلگراف دیروز عرض نمودیم حالیه هم عموم آقایان علماء اعلام مد ظلهم‌العالی وعموم ملت درتلگرافخانه مبارکه نشسته جداً ومصراًمطالبه قانون اساسی راکه مدتها است وعده میفرمایند مینماییم و صراحتاً عرض مینماییم این مطالبه و این اجتماع عمومی که هست دخلی‌باجتماعهای سابقه ندارد وتأخیر مرحمت شدن قانون اساسی بهیچوجه مصلحت نیست وخدای نخواسته اگر بازهم تأخیر شود نتیجه اوّ وخیم خواهد شد عذر وفرمایش غیرموجه هم ابداً مسموع نخواهدشد جمیع بازار ودکاکین بسته امورات تعطیل منتظر مرحمت قانون اساسی هستیم (انجمن ملی تبریز)

از تهران پاسخ دراز پایین را دادند :

دیروز عصر وکلای محترم آذربایجان برای مخابره مطلبی اعضاء انجمن محترم تبریز را بتلگرافخانه دعوت کرده بودند وبعد ازمخابره مطلب معلوم شد با اینکه وکلای آذربایجان وسایر اعضاء مجلس شورای ملی یقین راسخ داشتند که بعد ازمخابره چند روزقبل ونصایح ومواعظی که بادلایل وبراهین تلگرافاً باعضاء انجمن محترم اظهار داشته اند اقل تاچندی‌بعضی اقدامات بخاطر اهالی‌آذربایجان خطور نخواهدکرد باکمال سکون وطمأنینه خاطر منتظر نتیجه اقدامات مجلس شورای ملی درتتمیم قانون اساسی و ترتیب قوانین دستور العمل‌حکام وتنظیمات ادارات وغیره‌خواهند بود ولی‌برخلاف انتظارمعلوم میشود ازدیروز باز اهالی بازار ودکاکین را بسته وبرای مطالبه تکمیل قانون اساسی درتلگرافخانه ازدحامی دارند این خبر باعدم انتظار مجلس شورای ملی وفرط اشتغال بترتیب قانون اساسی وسایرمهمات فوق‌العاده مایه تعجب وحیرت شد بالاخره این اقدام وحرکات غیر مترقب براین‌محمول شدکه شاید جزئیات وخصوصیات قانون اساسی درنظر اهالی آذربایجان درست‌معلوم ومکشوف نیست ولازم شدکه دراین تلگراف تایك اندازه کیفیات وتقسیمات جزئیه قانون اساسی تشریح شود وموانعیکه برای پیشرفت آن جزئیات بااین عجله‌وشتاب درمیان‌است تصریحاً اظهارشود تابدانندکه مجلس شورای



پ ۸
حاجی میرزا ابراهیم آقا
(آنکه با کلاه پهلویش نشسته شناخته نیست)

ملی ابداً در این موضوع کوتاهی واهمالی نکرده اگر وقایعی که مجلس ملاحظه کرده رعایت نمیشد شاید ترتیب تکمیل قانون اساسی در مملکت ما باوضاع حالیه مشکل بلکه محال مینمود اولا باید اهالی محترم آذربایجان بدانندکه بعداز وضع فصولی که درقانون اساسی مجلس شورای ملی بصحه همایونی موشح شده قسمت عمده

ازبقیه آن‌که اهمیت فوق العاده دارد بلکه روح وحقیقت قانون اساسی همانست قسمتی‌است‌که راجع‌بحقوق عمومی ملیه وترتیب‌قضاوت ومحاکمات عدلیه است و در ضمن این قسمت مطالب اساسیه و مهمی است‌که صرف نظر وسکوت از آنها در حقیقت صرف نظر وسکوت از تمام قوانین اساسی یعنی اگرآن مطالب در قانون اساسی درج نشود میتوان گفت باید ازقانون اساسی صرف نظر کرد و بهمان مقدار که درقانون مجلس شورای‌ملی نوشته شده قناعت نمود ودر این دوقسمت مطالب وفصولی است که درنظر اشخاص‌که بحقایق اسرار شرع مطاع واقف نیستند سهل قبول بنظر نمی‌آید مجلس شورای ملی از اول این نکته را درنظر داشت که باوجود معاندین قوی ودشمنهای اجنبی وخانگی که برای این مشروع مقدس داریم دشمن زیاد کردن ازطریقه عقل خارج وجلب قلوب عامهٔ مردم از شرایط عاقبت بینی ومآل اندیشی است این ملاحظه مهم مجلس را مجبورکرد که ازوضع وانتشار این قانون از بهانه دادن بدست بعضی کوتاه نظران که از اعماق مطلب بکلی بی خبر وبرای اجرای مقاصد خود بظواهر امورتوسل‌میجویند احترازکند این بودکه ازچندروز قبل ازروزی که درتلگراف خانه باعضاء انجمن مخابره حضوری شد مجلس مرکب از بزرگان حجج‌الاسلام ومحققین علماء اعلام دارالخلافه ودانشمندان وکلاء آذربایجان وطهران تشکیل‌داده شده وهرروز چندساعت درمواد قانون اساسی باکمال بی‌غرضی ودقت فوق‌العاده مباحثه علنی میشود وبواسطه دقت امر واهمیت موضوع هرروز بیش از دوسه ماده ازتحت نظرمباحثه خارج نمیشود و مخصوصاً درمجلس مزبور تمام مصالح و فوائدی که نتیجهٔ وضع این قانون است بحث وایراد میشود وانصافاً علماء اعلام باکمال جدوجهد مشغول تصحیح عبارات قانون هستندکه معانی وحقایقی‌که مقصود است بالفاظی که درانظار عوام ومعاندین این اساس مقدس موهم نباشد تعبیر شود ودور نبود اگر بعضی موانع وعوائق خارجه ازقبیل انقلابات ولایات وفساد طلبی بعضی فتنه جویان معادله نمیکرد تاکنون قانون اساسی تکمیل وبصحه مقدسه همایونی‌نیزرسیده بود ولی باکمال تأسف دیده‌میشودکه هروقت‌اعضاء مجلس شورای ملی باهزار زحمت مجلس برای انجام این امر فراهم میکنند وصول خبرفتنه ازیکی اطراف زحمات‌را باطل وحواس را متفرق میکند مثل اینکه دیروز در موقعیکه ابداً انتظار این مقدمه نبود خبر تبریز رسید و وکلاء محترم را

امروز بآمدن تلگراف خانه مجبورکرد بالجمله باید دانست اگر باعضاء انجمن تبریز وسایرا هالی آذربایجان القاء شده است که تأخیرقانون اساسی من‌باب عدم مساعدت دولت یاشخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سوگند یاد میشود که تا این ساعت ابداً عدم مساعدت در این موضوع بخصوص ازامناء دولت مشاهده نشده بلکه‌یقین ثابت برای اعضای مجلس حاصل است که هروقت فصول قانون اساسی‌درمجلس تصویب وبه‌پیشگاه‌همایون‌فرستاده شود بعد ازاقل مدتی‌بصحه همایون خواهد رسید وابداً ازطرف قرین الشرف همیونی مضایقه و تأمل نخواهد رفت والبته اگرمضایقت ازآن طرف احساس‌میشود مخفی ومستور نخواهد ماند آنوقت اهالی آذربایجان نیز دراین قبیل اقدامات مشئوم ومطعون نخواهند بود پس‌علت تأخیر غیرازهمین ملاحظات‌دقیقه ومهمه مجلس محترم چیز دیگرنیست وگمان میکنیم اگر اهالی آذربایجان هم با نظر صائب وفکر دوراندیش درقیافه امور نظر کنند این ملاحظات مجلس را تصویب خواهندکرد ومساعی مجلس محترم درحفظ استقبال واستقلال‌ملی درنظرآنها باین‌قبیل اقدامات مجزی نخواهد شد دیگر آنکه خدای نخواسته مقرر شود اهالی آذربایجان خودرا مکلف برعایت نکات‌مشروعه فوق ندانسته درچنین مطلب مهم که بانواع مشکلات و ملاحظات شرعیه واحتمالیه محاط است‌مجبوریت حفظ‌احتیاطرا احساس نکنند چون مجلس‌شورای‌ملی‌که امروز مرکز اختیارات وادارات است نمیتواند فقط بارعایت میل وسلیقه یکقطعه ایران ملاحظات کلیه را ترک کند معذور است از اینکه نظر بازدحام تبریز سعادت استقبال وموجبات استقلال کلیه ایران را درخطر اندازد وهر گاه چنانچه مخل آتیه وانتظارات این مقصود مورد ندارد باید انجمن محترم اهالی غیرت مند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول لین اقناع کنند ویك چندی باعضاء مجلس شورای ملی وقت وفرصت بدهندکه شاید بخواست خداوند بمعاینه نتیجه زحمات خودموفق‌وبهره‌مند شوند یحیی (مرتضی‌قلی) (مستشارالدوله) (شرف‌الدوله) (وثوق الدوله) (میرزاآقا) (محمد) (احسن الدوله)

این تلگراف که هنگام نیمروز بپایان رسید و بدست مردم داده شد به تبریزیان خوش نیفتاد وبآن گردن ننهادند ، وبرای آنکه‌ایستادگی خود را نشان دهند چادر بزرگی آورده درحیاط تلگرافخانه برپاکردند

نیز چادر هایی درحیاط توپخانه که پهلوی آنجا میبود بلندگردانیدند . مجاهدان اطاقهایی را برای خود برگزیدند وفرش گستردند . پیشوران هردسته‌ای برای خود سماور وقلیان ودیگر افزارهایی ازخانه آوردند . برای آنکه ایستادگی خودرا بطهران بفهمانند پیام پایین را فرستادند:

خدمت وکلای محترم خودمان زحمت میدهیم تلگراف مبسوط مفصل جنابانعالی زیارت شد واز اینکه ترتیب تدوین وتصحیح قانون اساسی را شرح فرموده‌اید نهایت تشکر را حاصل نمودیم معلوم میشود ملت آذربایجان را اینقدر بلید ونفهم بجا آورده اند که آنچه را خواسته ومستدعی شده اند ازروی نفهمی وعدم اطلاع بوده جادارد که باین حسن‌ظن جنابانعالی‌نسبت بموکلین خودتان تحسین وتمجید کنیم وحال آنکه ملت آذربایجان با این هیجان عمومی تمام نقاط مملکت شکر خدارا چنان درروی نقشهٔ صحیح حرکت کرده اند که مورد تعجب وتحسین تمام عقلا و سیاسیون واقع شده اند و بحمدالله تعالی تابامروز اتفاقی نشده که موجب انفعال و سرافکندگی وکلاء محترم خودمان گردد با این مقدمات هیچ انتظار زیارت چنین بی مهری از وکلاء محترم خودمان نداشتیم وچون برای نیل مقصود ازهمه چیزمان صرف نظرکرده ومتحمل همه نوع ناملایمات شده ایم باز قوهٔ تحمل وطاقت صبوری داریم لیکن خواستن قانون اساسی را امروز برای خودمان ذخیرهٔ سعادت و نیکبختی ملت ومملکت دانسته باکمال عجز وانکسار خواهانیم اصرار هم نداریم که همین حالا تمام شده وبصحه همایونی موشح شود واگر بعد ازاین مدت اطاله باز امرار وقت لازم دارد عرض نداریم تاهر مدتی برای تتمیم قانون اساسی وقت لازم باشد عموم ملت آذربایجان هم از تمامی امورات شخصی وغیره تعطیل کرده در تلگرافخانه دولت وتوپخانه مبارکه که حریم آنست وفعلا مشغول چادر زدن هستیم نشسته منتظر اتمام وامضاء قانون اساسی خواهیم بود واینکه پارهٔ اتفاقات ووقایع را مانع تتمیم قانون قرارمیدهند اگر بامعان نظر ملاحظه فرمایید همه حوادث واقعه و انقلابات بواسطه تأخیر قانون اساسی وعدم تعیین تکالیف عامه بوده‌که هیچکس قانوناً محکوم بحدودمعین نبوده محض اینکه این نوع تعطیل وهیجان عمومی وتحصن ملت درتلگرافخانه مبارکه واطراف آن تعبیر باغتشاش وبلوائی درمجلس محترم دارالشوری کبرای ملی نشود صریحاً عرض میکنیم تاهرمدتی که این ملت بیچاره تعطیل ازکارکرده



پ ۹

سید حسن تقیزاده

ودرتلگرافخانه خواهندبود بهیچ وجه من‌الوجوه حرکات واتفاق نامناسبی رونخواهد داد اما درتعطیل نظامنامه انجمنهای ایالتی‌که مدتی است تمام شده و هنوز بصحه همیونی موشح نشده‌چه میفرمایید علت تأخیر آن چیست وچرا باید وزراء عظام درامضا وصحهٔ همایونی آن این همه تعلل و تسامح فرمایند این آخرین عرضی

است‌که عرضه میداریم‌تاقانون اساسی ونظامنامه انجمن های ایالتی بامضاء دولت نرسد ازتعطیل وهیجان مظلومانه منصرف نخواهیم شد (عموم‌ملت آذربایجان)

از تهران پاسخ پایین رسید :

مقصود از تلـگراف مفصل امروز خـدا نخواسته نسبت نقصـان فـهم بموکـلین محترم وارد آوردن نبود غرض اصلی توضیح وتشریح جهات اطالـه تصحیح قانون اساسی بود که محض احتراز ازسوء شهرتی‌که درباب قانون اساسی باطراف سرایت کرده بود لابد آقایان علمای اعلام به‌مداقه کامل هریك ازمواد آنرا به‌تحت نظر میآورند به‌تفصیلی که امروز صبح عرض شد درباب نظامنامه انجمن ایالتی مطلقاً اهمال ومسامحه ازطرف دولت ملحوظ نیست سه‌چهار روز بیش نیست‌که قرائت چهارم‌آن نظامنامه تمام شده بصحه فرستاده‌شده است مجلس وزراء باجهد تمام مشغول رؤیت آنست انشاء الله تادوسه روز از صحه همایونی میگذرد وعلاوه براینها کمسیونی دیگر هرروز درمجلس مشغول تصحیح نظامنامه حکام است‌که مرکب ازپانزده ماده است حسن رفتار ملت آذربایجان دراین‌مدت چنانکه موجب تحسین وتمجید عموم بوده باعث تشکر وسربلندی وکلای آذربایجان شده است غالبا عرایض مجدانه خادمان ملت در اسکات هیجان عمومی و رفع اغتشاشات محض حفظ این شرافت و امتیازی که آذربایجان کسب نموده است بوده نخواسته‌ایم ونمیخواهیم‌که چنین‌افتخار بزرگ را بسهولت ازدست دهیم ودراین موقع هم اطمینان کامل برنجابت ملت محترم آذربایجان داریم هیچوقت علویت وشرف مقصود خودشان را هرگز به‌پستیهای اغتشاشات عادیه مشوب ومکدر نخواهند کرد لیکن مادامیکه اهالی تبریز دست ازکسب وکار خودکشیده دراطراف تلگراف خانه سرگردان بمانند بدیهی است حسیات وکالت ومقتضیات‌نگرانی از طرف مجلس ودولت فراغت خاطری درهیئت وکلاء نخواهد گذاشت که باحواس جمع مشغول خدمات محوله باشند ولابد عوض اشتغال به‌تنظیم وتدوین نظامنامه ها باید درتلگرافخانه بالتماس والتجاء امرار وقت شود اگر این ترتیب صرفه و صلاح عمومی را تأمین مینمایند ماهم عرض نداریم الساعه مرخص شده برویم که اسباب تسریع وتتمیم فرمایشات راجعه بنظام نامهارا تدارك نماییم التماس‌آخر این است‌که اهالی محترم هم باما همراهی‌نموده بیجهة‌پریشانی حواس وافکاررا باعث نشوند (وکلای آذربایجان)

پس ازخواندن این تلگراف کسانی ازسردستگان بدگمان گردیده پنداشتند که آن تلگرافها از نمایندگان آذربایجان نیست و گمان کردند درباریان خود این پاسخهارا نوشته وبنام نمایندگان یاکسان دیگری از پیشروان آزادی بتلگرافچی میدهند واو باسیم به تبریز میرساند، وآنچه بدگمانی ایشان را بیشتر میگردانید این بود که در تلگراف باز پسین نامهای نمایندگان یاد نشده بود. نیز از نیامدن تقی زاده بتلگرافخانه‌و از کناره جویی سعدالدوله درشگفت‌میبودند. باتلگراف اینها راپرسیدند و پاسخ رسید تقیزاده اندك ناخوشی میدارد و سعدالدوله خود کناره جسته است.

امروز کسانی از مجاهدان و دیگران نوشته هایی نوشته و بچاپ رسانیده ومیان مردم می‌پراکندند، ودر یکی از آنها چنین گفته میشد: «اگر قانون اساسی باید بامضاء علما برسد خیلی چیزها هست که باید بامضاء علماء برسد که آنها نسبت بقانون حکم اصل را دارد وقانون فرع آنست ..» خواستشان پادشاهی‌محمد علیمیرزا بود که میگفتند پس‌میباید آن نیز با برگی از علماء باشد. میگفتند: اگر ما میخواهیم حکومت «مشروعه» باشد باید آنرا از ریشه درست گردانیم.

از تهران نمایندگان پا فشاری نموده پاسخ میطلبیدند، و چنین میخواستند که تبریزیان از بدگمانی که بمحمد علیمیرزا واتابك میداشتند درگذرند، وبازار بازگردیده مردم پی‌کار خود روند. لیکن تبریزیان همچنان‌ایستادگی مینمودند تابدینسان روز بپایان آمد.

پافشاری تبریز

فردا سه شنبه همچنان مردم رو بتلگرافخانه آوردند، و چون چادریکه بر پا کرده بودند کوچك میبود و آنهمه مردم را از باران که پیاپی میبارید نگه نمیداشت، باربران چادر بزرگی را که حاجی محمدقلی‌نامی ازبازرگانان برای روضه خوانیهای خود میداشت، آورده برپاکردند. امروز تلگراف پایین را بتهران برای نمایندگان آذربایجان فرستادند:

خدمت جنابان آقایان‌وکلای‌محترم آذربایجان بانهایت احترام عرض میکنیم ازدیروز تابحال آنچه را تصور فرمایید اقدامات لازم بهرلسان وبیان بملت عرضه

شد هیچ تدبیر درمقابل اراده عمومی منتج نتیجه نشد مخصوصاً لایحه قریب باین مضمون نوشته باعضاء انجمن داده اندکه دراین مدت هر چه شما وکلای محترم بملت فرموده‌اید وصلاح دانسته‌اید تمرد ازقبول فرمایشات مقرره نکرده‌ایم تا جان داریم باقتضاء انسانیت ووکالتی که داده‌ایم تحاشی وتمرد نخواهیم داشت ولیکن دراین چندروز اخیره برما ملت ثابت شده و قراین خارجی هم بخوبی معلوم میدارد که عرایض شما اعضاء انجمن هم درطهران پیشرفت ندارد زیرا تا بامروز درهرقسم مطلبی‌که بتوسط وکلای‌محترم آذربایجان بجاهای لازم معروض داشته‌اید ابداً اعتنائی نکرده اند بلکه قابل استماع ندانسته اند وماملت نمی‌فهمیم معنی‌مجلس دارالشوای کبری وانجمنهای ایالتی چیست بالجمله صریحاً عرض میکنیم تا قانون اساسی بامضاء دولت وشخص سلطنت نرسیده از تعطیل عموم منصرف نخواهیم شد وازشما وکلای خودمانهم استدعای مخصوص داریم‌دیگردراین مسئله تجدیدمطلب نفرموده و برخودتان زحمت‌ندهید انتهی حالا بااین ترتیب که عرض شد بحقوق اسلامیت‌وهمه انبیاء واولیاء قسم است‌که اسکات اهالی‌ومتقاعدکردن عامه ازقدرت این بندگان خارج است از جنابان عالی مستدعی هستیم تفضلا اقدام صحیحی بفرمایید این مطلب را هم بدانید اهالی تهیه ماهانه برای خودشان کرده وآناً فاناً مشغول استحکام اساس تحصن ومطالبه قانون اساسی میباشند چه ضرر دارد مجلس دارالشوری و اولیاء دولت وضع حالیه شهروهیجان عامه را محرمانه ازتلگرافخانه سئوال فرمایید تامعلوم شود آنچه را عرض کرده ایم عشری ازاعشار ازهزاریك ماوقع نیست دیگررأی واختیار باجنابانعالی است وفعلا ازاین بندگان غیر ازعرض مستدعیات ملت کاری ساخته نیست زیرا وعده ونوید این مدت یکمرتبه وبکلی اعتبارات بندگانرا درپیش‌ملت برده وروی اظهار هیچ گونه مطلبی بملت‌نداریم وچون درتلگراف حضوری‌دیروز فرموده بودیدکه مجلس دارالشوری برای رعایت سلیقه و مسلك یکقطعه ایران از ملاحظات عمومی صرف نظر نمیتواند بکندجواب ملت این است‌که مگر ملت آذربایجان دراقدامات خودشان ملاحظه صرفه‌خود را داشته اند یاخدای نکرده سایراهالی نقاط ممالك محروسهٔ ایران را در مستدعیات خودشان سهیم‌وشریك ندانسته‌اند که مجلس دارالشوری این نسبت را بآذربایجانی بدهند (انجمن ملی تبریز)

امروز انبوهی مردم بیشتر میبود، چندانکه‌تلگرافخانه و توپخانه



پ ۱۰

محمد علیمیرزا در رخت قزاقی

وآن پیرامونها بابزرگی و فراخی که میداشت تنگ درمیآمد، وناگزیر گردیدند خانه ای را در همسایگی که تهی میبود از دارنده اش پرگ خواهند وفرش گسترانیده نشیمنگاه مردم گردانند.

امروز گذشته از انجمن ایالتی، بازرگانان و پیشنمازان، هر دسته ای جداگانه تلگراف بنمایندگان فرستادند. در حیاطها مردم دسته دسته آمده ومیرفتند، ودرمیانه کسانی از واعظان ودیگران سخن میراندند. هنگام نیمروز تلگراف پایین از تهران رسید:

علت تأخیر قانون اساسی را ده روز است مشروحاً عرض کردیم که کمسیونی منتخب شده دوماه تمام مشغول ترتیب آن شد درثانی کمسیونی دیگر چند روز بتنقیح آن مشغول گشت لیکن چندماده آن شرعاً جای تأمل بود لهذا کمسیونی ثانی مرکب ازآقایان حجج الاسلام وچند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان وکلای آذربایجان وغیره چند روزاست بهتطبیق آن باموازین شرعیه سعی وجهد دارند اگرمقصود ازوضع قانون این استکه لایجری بماند سهل است مجلس را (متهم) بعدم اعتناء شرع مطهرنمایند صریح بفرمایید(؟) همین امروزمداخله بآقایان علمای اعلام را قطع نموده بصحهٔ همایونی برسانیم اگر استفاده ازقوانین منحصر بتأمین اجراست باسوء شهرتی که مسبوق شده است قبل از تطبیق با قوانین شرعمقدس چنین قانونی درمملکت اسلام هرگز بموقع اجرا نخواهد رسید پس تکلیف قطعی مارا معین فرمایید یاهیجان عمومی ساکت شده اهالی بسرکار خود رفته امان دهندبسرفرصت همبشود(؟) بعجله آقایان علمای اعلام تکلیف خود را ادا کنند و این سوء شهرت مرتفع گردد ویا صراحتاً عدم لزوم مطابقت آنرا باشرع انوربیان وامرفرمایند فوراً اطاعتکرده امروز بامضاء همیونی بفرستیم حاضرین تلگرافخانه (امام جمعه) (مستشارالدوله) (محمد اسماعیل)

بعلما وبازرگانان نیزپاسخی نزدیك باین رسید. این تلگرافها بخشم تبریزیان افزود. چه اینان از همان میترسیدند که قانون اساسی بدست علما افتدکه یا آنرا تباهگردانیده یك قانون بسیار بیارجی بیرون دهند، و یا دو تیرگی بمیان انداخته بهانه بدست دولت اندازند.

این بود بخروش وناخشنودی برخاسته چنین میگفتند: « مگرملت قانون مذهبی و عبادات از دولت میخواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی سلطنتی مشروطه ای را که در میان تمام دولتهای مشروطه مجریست میخواهیم. قانون شرع را درهزار وسیصد و اند سال پیش پیغمبر ما آورده ودر دست داریم.»

این سخنانی بود که از سردستگان می‌تراوید وبا زبان واعظان بمردم گفته میشد. این معنایش بکنار نهادن «شریعت» میبود. ولی واعظان ویابسیاری از دیگران این را نمی فهمیدند و نا فهمیده بزبان میآوردند. اینان بمشروطه و قانون دلبستگی پیدا کرده آنرا میخواستند. ولی از شریعت نیز چشم نپوشیده بودند.

اما پیشنمازان که این زمان بامشروطه خواهان همراهی مینمودند وتلگراف برای طلبیدن قانون اساسی بتهران میفرستادند، بیشتر ایشان معنی‌مشروطه را نمیفهمیدند ودلبستگی هم بآن نمیداشتند. چون این‌زمان حاجی میرزا حسن ودیگر مجتهدان از میان رفته ومیدان برای اینان‌باز شده بود از آن خشنود میبودند، و همینکه رو آوردن مردم را بسوی خود میدیدند بسیار شادمان میگردیدند و هر چه آنان میخواستند بکار می‌بستند. آن تلگرافها را آزادیخواهان مینوشتند واینان بی‌آنکه معنی درست مشروطه وقانون اساسی را بدانند، تنها بپاس آنکه دردهٔ علما شمرده شوند آنرا مهر میکردند.

امروز شاد روان ثقة الاسلام نیز بتلگرافخانه آمد، و او نیز سخنانی بدینسان گفت: «مقصود از قانون اختراع شرع تازه ای نیست. قانون شریعت محمدیه منسوخ نمیشود و جز حجج الاسلام و علمای اعلام کسی حق ندارد در آن باب دخالت کند، در این‌باب قانون نوشته نخواهد شد. احکام شرعیه همانست که هست و تا انقراض عالم مستمر خواهد شد. آنچه ملت میخواهد و وکلای ملت در تحت نظارت حجج‌الاسلام تهران میخواهند برای‌آن قانونی گزارند قانون‌سیاسی وملکی است. از قبیل‌تعیین حقوق سلطنت وتشخیص حدود حکام وقرار دولت بادول خارجه ومنع تقلبات و تعدیات و حفظ حقوق تبعه ایران و مالیات وغیره که دراین باب حجج الاسلام تهران نیز با علما و وکلای اطراف سعی بلیغ دارند که اگر در آن باب نیز امری راجع بشریعت مطهره باشد باشریعت تطبیق نمایند ...»

این با آنچه اندیشه پیشروان آزادی - بویژه اروپا دیدگان ایشان - میبود جدایی میداشت. این همانست که گفتیم آخوند خراسانی

و حاجی شیخ مازندرانی میگفتند. نیز گفتیم که اینان از معنی درست مشروطه واز ناسازگاری که‌آن با «شریعت» خواستی داشت آگاه نمیبودند.

سالها در ایران یك «حکومت عرفی» ویك «شریعت» باهم بوده ودو دستگاه باهم بسر برده بود. اینان مشروطه را بجای «حکومت عرفی» گزارده چنین میپنداشتند که «شریعت» بااین نیز خواهد ماند و باهم بسر خواهند برد.

انجمن ایالتی برای آنکه ایستادگی تبریزیان بروی گفته خودشان وپافشاری آنان‌را بتهران بفهماند تلگراف پایین را فرستاد:

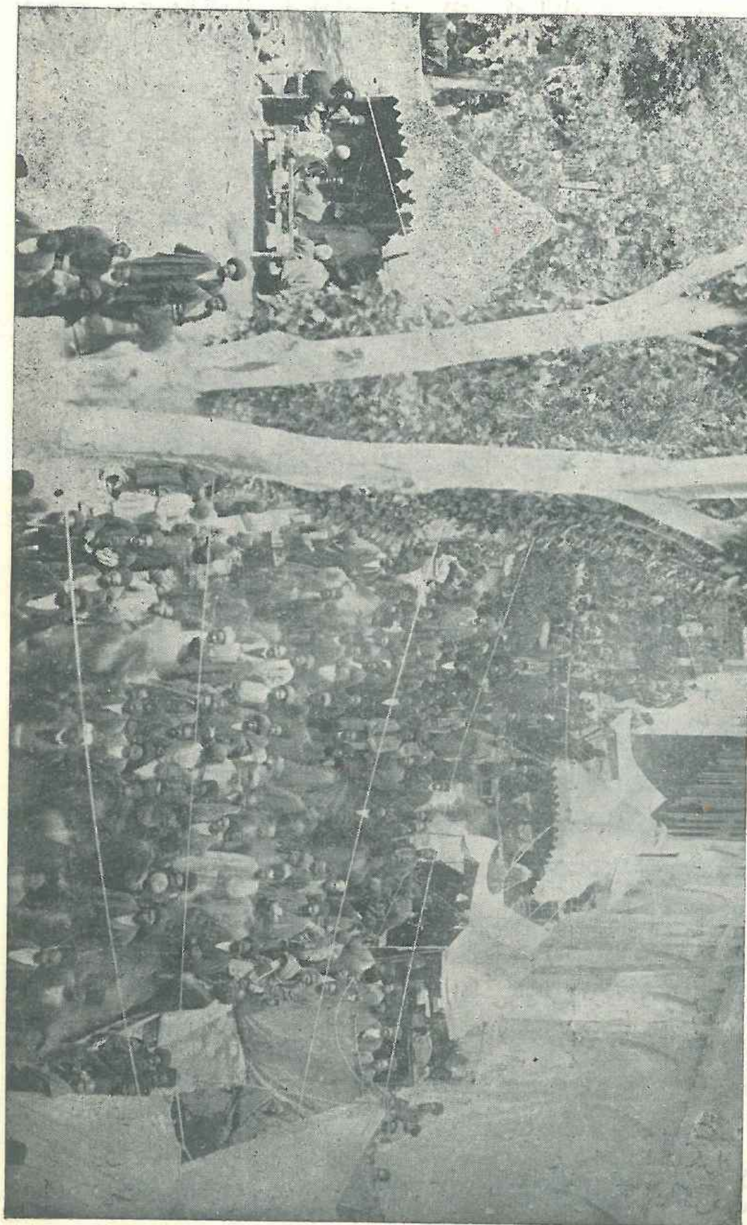
مفهوم‌تلگرافات جنابانعالی براین استکه ازبرای اتمام قانون اساسی‌چند روز استمهال شود بسیار خوب عموم‌ملت عرض میکنند تاچند روز قانون اساسی تمام و بصحه مبارکه اعلیحضرت همایونی خواهد رسید معین وتصریح فرمایید که عموماً درتلگرافخانه بکمال سکوت وآرام نشسته منتظر شوند وبجنابانعالی هم درد سرندهند تااینکه قانون اساسی را تمام نموده وبصحه مبارکه رسانیده بملت برسانید آسوده شوند (انجمن ملی تبریز)

همچنین اعیانها وشاهزادگان هردسته ای جداگانه تلگرافی‌فرستادند وسختی شورش را آگاهی دادند. امروز تلگراف از اسپهان رسیدکه درآنجا نیز مردم شوریده وبتلگرافخانه آمده باتبریز هم‌آوازی میکنند.

روز چهار شنبه بیست و چهارم اردی بهشت (دوم ربیع الثانی) همچنان بازارها بسته ومردم در تلگرافخانه وآن پیرامونها گرد میبودند وچشم براه تلگراف تهران میداشتند. انجمن پیام زیرین را بنمایندگان فرستاده آنان را بتلگرافخانه خواست:

خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت تائیداتهم (دستی ازدور بر آتش دارید) انقلاب وهیجان عمومی درمطالبه قانون اساسی باعلی درجه رسیده جواب تلگراف دیروز را تا بحال مرحمت نفرموده اید تأخیر جواب را حمل برعدم اعتناء میکنند مستدعی آنکه تشریف فرمای تلگرافخانه شوید وجواب را حضوراً بفرمایید (انجمن ملی تبریز)

نیز علما تلگرافی بعلمای تهران، وشاهزادگان واعیانها تلگرافی باتابك فرستاده سختی شور وخروش مردم را باز نمودند. شاگردان



پ ۱۱

دبستانها بابیرقهای سرخ سرود خوانان میآمدند ومیرفتند . هنگام نیمروز تلگراف زیرین رسید :

خدمت جنابان آقایان عظام دام اجلالهم وضع قوانین وبامضا رسانیدن آنها از تکالیف حتمیه وکلای ملت است خصوصاً آ نکه هم وطنان عزیز وبرادران غیرتمند مابرای مطالبه این‌قانون درهیجان فوق العاده وزحمت وخسارت فوق الطاقه باشند خداوند شاهد است دراین چند روز که اهالی غیور تبریز برای اخذحقی ازحقوق مسلمه خود سلب راحت ازخود نموده اند بکلی فراغت خاطروراحت وآسایش جسمانی وروحانی ازما منسلب است لیکن بشرحیکه مکرر عرض شده است قانون اساسی هنوز بتصویب مجلس نرسیده است که بامضاء برود سوء شهرتکه درآذربایجان ازبابت قانون‌اساسی متوجه مجلس دارالشوری بوده لازم آورد که مجلسی مرکب از حضرات حجج الاسلام وعلمای اعلام مواد آنرا بشرع انور تطبیق نماید چندروز است مشغول مطابقه هستند حال خادمان ملت درتکلیف خود متحیریم نه‌بآقایان علمای اعلام میتوانیم گفت‌که ازمطابقه‌صرف نظر فرمایند ونه برادران عزیز تبریزی خواهش مارا قبول میکنندکه چند روز دیگر بسردادوستد خودرفته فرصت بدهند که قانون اساسی ازاین مرحله خلاص شده بامضاء برود (یحیی) ـ (تقی زاده)ـ (مستشار الدوله) ـ (حاجی‌میرزا ابراهیم) (محمد) (میرزا آقا) ـ

این تلگراف چون بمردم خوانده شد بخشم آمدند وچنین گفتند « این پاسخ تلگراف ما نیست . باید بارمز از نمایندگان خودبپرسیم» شاد روانان میرزا علی ویجویه ای وشیخ سلیم بامیرزا حسین، هر یکی در نوبت خود، بمردم اندرز داده بآرام گردانیدن ایشان میکوشیدند . اینان میگفتند : «بهتر است چند روزی مهلت‌داده شود» ، مردم‌خرسندی نداده بهایهوی میپرداختند .

امروز تلگرافها از شیراز ورشت وانزلی وسلماس ومراغه‌وارومی ودیگر شهرها رسید که درهمه آنها بازارها را بسته وباتبریز هم آواز شده اند . دررشت وانزلی شورش وجنبش بس باشکوه بوده . درآنجا

پیکره ۱۱ نشان میدهد گوشه ای از حیاط توپخانه را در روز های شورش اردیبهشت .

نیز مجاهدان دسته دسته باکوس وشیپور آمد ورفت میکرده اند .

این تلگرافها بشوروسهش مردم میافزود ، وچون سردستگان سخت میگرفتند چنین نهادند که باز از تهران بپرسند چندروزه قانون بپایان خواهد رسید تامردم آن چندروز را درتلگرافخانه آرام ایستند وبیوسان باشند . انجمن تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

والله وبالله این بندگان شریك درد و زحمت جنابانعالی هستیم لیکن تأسف داریم که فرمایش جنابانعالی وعرایض بندگان را ملت نمیپذیرند چنانکه دیروز عرض کردیم قانون اساسی تاچند روز دیگر ازامعان نظر آقایان حجج‌الاسلام خواهد گذشت که بالزام مدت ملت را اسکات نموده بهنوید امضاء آن بسکوت و سکون درتلگرافخانه نشسته منتظربشارت امضاء قانون اساسی باشند (انجمن ملی تبریز)

از تهران چنین پاسخ دادند :

برای اینکه کمیسیون مطابقه باشرع انور کار خودرا تمام نموده بعددر مجلس قرائت شده بعداز تصویب پاك نویس شده بامضاء برود ودر آنجا هیئت وزراء امعان نظر نموده بامضای همایونی برسد اقلا بیست روز مدت لازم است سعی‌تمام داریم بلکه انشاء الله زودتر تمام نموده آسایش هموطنان عزیز رافراهم بیاوریم الساعه بمجلس میرویم که مشغول‌انجام همین‌خدمت باشیم ولی‌چون نمیتوانیم راضی باشیم که برادران محترم از دادوستد مشاغل خود باز مانده گرفتار این همه زحمت وخسارت باشند بانگرانی کلی میرویم و استدعا داریم وکلای محترم دراسکات هیجان عمومی‌بذل همت فرمایند (مستشارالدوله) (یحیی) (فضلعلی) (تقی زاده) (شرف الدوله) (ابراهیم) (محمد) (میرزا آقا)

روز پنجشنبه انبوهی مردم هرچه بیشتر وشور و خروش هرچه فزونتر میبود . مردم قانون اساسی را چارهٔ همه دردها دانسته و ارج بی اندازه بآن مینهادند ، واز اینسوی ندادن آنرا بانابود کردن مشروطه بیك معنی میشمردند . این بود چاره جز پافشاری نمیدیدند ، و هرچه از تهران ایستادگی بیشتر میدیدند بخشم وشورش میافزودند .

این زمان انبوه تبریزیان‌مشروطه خواه ، واینان همه یکدل‌میبودند وپشتیبانی بهم مینمودند ، وچون جلوگیری نمیداشتند درپا فشاری‌بطلبیدن قانون اندازه نگه نمیداشتند ، وخود این پافشاری را بایا میشمردند. دسته

مجاهدان بسیار بزرگ‌وبسیار نیرومند میبود وکوشش بنگهداری‌مشروطه را بگردن گرفته آنرا کار خود میشمرد .

امروز گفته شد دربرخی کویها زنان درمسجدها گرد آمده اند و آنان نیز شورش وسهشی از خود نشان میدهند . نیز آگاهی آمد که مجاهدان نوبر آماده سفر گردیده‌اند که بتهران روند . میرجواد گرگری پیشنماز آن‌کوی باچند تن دیگر رفتند که ازآنان جلو گیرند .

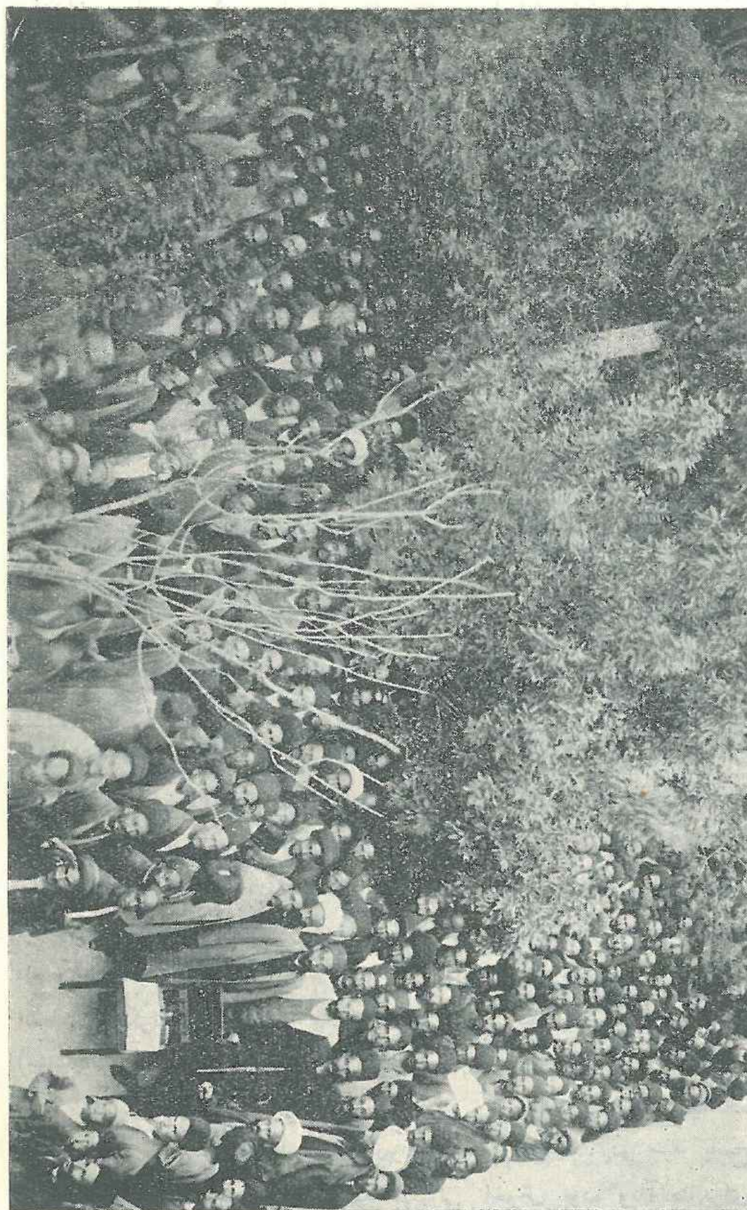
انجمن باز تلگراف زیرین را فرستاد :

خدمت وکلای آذربایجان دامت تأییداتهم وضع وانقلاب شهر از امروز صبح بتحریر نمی آید تمامی اهل شهر درهیجان حتی طایفه نسوان با بچه های شیر خواره درمساجد محلات جمع اهالی بیطاقتی وبی صبری باعلی درجه رسانده تسکین وتسلی اهالی امکان ندارد حق تعالی تفضل فرماید (انجمن ملی‌تبریز)

از تهران پاسخ پایین را دادند :

انجمن محترم ملی با اینکه حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله مجتهد دامت برکاته کسالت مزاج دارند بنا باستدعای جمعی با طبیب ودوا از صبح تشریف آورده باتفاق حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای آقاسید محمد مجتهد دامت برکاته وآقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند و تا کار مطابقه تمام نشود هرچند شب لازم شود در مجلس بسر برده و بدولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود امیدواریم باجدی‌که همکی‌دراین‌باب دارندتطبیق قانون اساسی خیلی زودتر تمام شود وحضرات آقایان حجج الاسلام دامت تأییداتهم‌و مجلس شورای ملی مساعی‌کامله تعهد میفرمایندکه تصویب‌دولت وامضای همایونی بطول نیانجامیده هرچه زودترهموطنان عزیز را از شداید انتظار وهیجان خلاص فرمایند لهذا استدعای چند روزی را مکرر میکنم که برادران غیرتمند بسر داد و ستد خود رفته فراغت خاطری بخادمان ملت احسان فرمایند که از نهایت اضطراب ونگرانی خلاص شده ومشغول خدمت باشیم حاضرین مجلس (فضلعلی) (مستشارالدوله) (تقی زاده) (ابراهیم)

دوباره از تبریز تلگرافی بدو سید وحاجی شیخ فضل‌الله‌فرستاده از آنان درخواستند که قانون را زودتر بپایان رسانند . دو سید پاسخ مهرآمیزی دادند . چون گفته میشد بهبهانی ناخوش بوده وباآنحال‌برای



پ ۱۲

گفتگو درپیرامون قانون بمجلس آمده تلگرافی بنام سپاسگزاری و دعا گویی باو فرستادند .

گذشته ازاینهابرای دلگرمی بارمز پرسشهایی ازنمایندگان کردند . آنان پاسخ دادند تلگرافهای چندروزه راست بوده ، وبار دیگر مهلت خواستند که ده روزه قانون‌را بپایان رسانند . مردم باین مهلت‌خرسندی داده لیکن گفتند : بازارها را بازنمیکنیم وده روز را دراینجا بسرمیبریم تاچون قانون داده شد آنگاه از اینجا بیرون رویم ، وبدینسان ایستادگی بروی گفتهٔ خود نشان دادند .

دستبردهاییکه علما در قانون میکردند

کنون بتهران باز گردیم : چنانکه دیدیم‌داستان قانون اساسی دراین شهر رنک دیگری‌میداشت . بهنگامیکه بسیاری از شهرهای دیگر بطلبیدن قانون شوروخروش مینمودند، دراینجا درسایهٔ دودستگی علما ، مردم هم بدودسته‌گردیده ویکدسته هواداری از«شریعت»مینمودند . از آنسوی در مجلس بیشتر نمایندگان باین داستان ارج‌چندانی‌ننهاده ، بشور وخروش شهرها معنایی جز آشوب طلبی نمی دادند.

صنیع‌الدوله رئیس مجلس که همیشه هواداری از دولت نمودی‌این زمان بیشتر مینمود و از آن جوش و خروشها آزردگی نشان میداد . چنانکه نوشتیم برخی از نمایندگان نیز هواداری از « شریعت»مینمودند واینان دلیرانه پاسخهایی میگفتند ، ودیگران از ترس خاموش مینشستند .

روز چهارشنبه بیست وچهارم اردیبهشت دراینجا نیز تکانی‌پدیدار شد . بدینسان که گروهی از زنان دسته ای بستند وبرای طلبیدن قانون اساسی بمجلس رفتند . این باردیگر بود که زنان روپوشیده ایران‌باچادر وچاقچور ، همپایی در جنبش آزادی مینمودند وپیداست که آنان را بر انگیخته بودند .

پیکره ۱۲ نشان میدهد انبوهی مردم را در تلگرافخانه و آن پیرامونها . روی صندلی دفتری نهاده شده که دانسته نیست چیست . آنکه پشت صندلی ایستاده شادروان علی مسیو و آنکه در پهلوی راست او ایستاده باقر خان میباشد.

مجلس باین نمایش نیز ارجی ننهاد و بزنان پاسخ داد : « شما محرکی دارید» . فردا نیز صنیع‌الدوله همین را بهانه ساخته درخواست کناره جویی از «ریاست» کرد .

از قانون اساسی در نشست های علما ونمایندگان گفتگو میرفت . پس از رسیدن تلگرافهای تبریز و دیگرشهرها بآن بیشتر پرداختند ودر پیشرفت کار شتابی نشان دادند . ولی چنانکه گمان میرفت علمای «شریعت خواه» بایراد هایی برخاستند ، ودر چند «اصل» ناهمداستانی نمودند .

نخست دربارهٔ اصل هشتم که میگوید : «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود» ایراد گرفته گفتند : « مسلم وکافر در دیه و حدود متساوی نتواند بود ، اگر مسلمانی یك یهودی یایك زردشتی یایك کافر دیگری را کشت اورا بکیفر نتوان کشتن و باید «دیه» گرفت » .

دوم دربارهٔ اصل نوزدهم که میگوید : « تأسیس مدارس بمخارج دولتی وملتی وتحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم ومعارف مقرر شود ...» خرده گرفته میگفتند : « تحصیل اجباری مخالف شریعت است » .

سوم در بارهٔ اصل بیستم که میگوید : « عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال ومواد مضره‌بدین مبین آزاد وممیزی درآنان ممنوع است» بایراد برخاسته میگفتند : « باید تحت نظر علما باشد » .

گفتگو دربارهٔ اینها به بیرون نیز رسید ودر برخی روزنامه ها گفتارهایی نوشته شد . بیش ازهمه درپیرامون اصل‌هشتم سخن میرفت و زردشتیان که این زمان پروبالی‌باز کرده بودند نامه هایی‌بمجلس نوشته‌برای خود برابری میخواستند . یك نویسنده ای در روزنامه‌حبل‌المتین تهران ، در این زمینه چنین نوشت : « اگر بخواهیم حقوق مساوات را جاری نکنیم بمحذورات بزرگ دچار میشویم . یکی از آن محذورات آنکه مجوس‌ویهود وارمنی وقتی قیمت‌خون خودرا معادل بیست وپنجتومان(۱)

(۱) از روی آیین اسلام « اهل کتاب » یا جهودان و نصرانیان وزردشتیان که درشهر های اسلام ودرزینهار مسلمانان زیستندی «ذمی»

کم یا زیاد در قانون ملاحظه نمایند گمان نمیکنم تابعیت این ملت واین سلطنت واین قانون را بر عهده بگیرد و دست تظلم بنمایندگان دول دیگر بلند ننماید که چه تقصیر کرده ام خون من انسان بقدر یك حیوان پستر شده . اگر جواب دهیم که شما اهل کتاب هستید و روح ایمانی ندارید از اینجهت قیمت تو قیمت حیوان است جواب خواهند گفت که یکنفر کشیش آلمانی (۱) که در ارومیه کشته شد مگر اهل کتاب نبود که مبلغ شصت وپنج هزار تومان دادید . جز اینکه بتخصیص وتخصص قایل شویم که دو نفر از اهل کتاب واهل ذمه یکی شصت و پنج هزار تومان دیه او باشد و یکی بیست و پنجتومان . یکی قیمت شصت نفر مسلمان قیمت او باشد دیگری قیمت یك الاغ پستی . آیا این انصاف است عدالت است محذور دیگر اینکه ببینیم آیا قانونیکه این اندازه دارای اختلاف باشد درمجمع حقوق بشریت قبول مینمایند و افراد تبعه این چنین ملت در ممالك خارجه چه قیمت خواهد داشت ...»

حاجی شیخ فضل الله مجلس را ازهرباره زیر دست ملایان‌میخواست واز یکماه پیش یك « اصل » برای افزوده شدن بقانون اساسی آماده گردانیده‌و آنرا با خط خود نوشته نسخه هایی ازآن بدست مردم داده بود ، وکنون پافشاری درباره آن نشان میداد . اینست نوشته او :

یا «اهل ذمه» نامیده شدندی ، واگر مسلمانی یکمردی را از ایشان کشتی اورا بکیفر نتوانستندی‌کشت . بایستی خونبها یا «دیه» که هشتصد درهم بودی ازو بگیرند . اگر کشته زن بودی چهارصد درهم بایستی گرفت . درهم پول نقره آغاز اسلام است . هر درهمی رویهمرفته ۳ گرم یا۱۵ نخود میبوده که اگر بهای امروزی نقره را بدیده گیریم۸۰۰ درهم بیشتر از هزار ریال خواهد بود . ولی‌درآن هنگام که این‌گفتگو ها میرفت نقره بسیار ارزانتر از اکنون میبود و آنگاه گویا اندازه سنگینی درهم را نمیدانسته اند ، ازاینرو ۸۰۰ درهم را دویست وپنجاه ریال یابیست وپنجتومان میگرفته اند .

(۱) کشیش انکلیسی میبوده . برای داستان کشته شدن او بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۰۲ دیده شود .



پ ۱۳

شادروان شیخ سلیم باچند تنی از مجاهدان ودیگران (آنکه در پهلوی او از دست راستش نشسته میرزا عبدالامیر شیخ الاسلام است)

« این مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه حضرت امام عصر عجل‌الله فرجه وبذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله‌سلطانه ومراقبت حجج‌اسلامیه وعامت ملت ایران تأسیس شده باید در هیچ عصری از اعصار مواد احکامیه

آن مخالفتی باقواعد مقدسه اسلام وقوانین موضوعه حضرت خیرالانام علیه‌الصلواة والسلام نداشته باشد و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی باقواعد اسلامیه درعهده علمای اعلام ادام الله‌برکات وجودهم بوده و هست لذا مقرر است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهاء متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره نمایند . اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد وامر انجمن علمی دراین باب مطاع ومتبع است واین ماده ابداً تغییر پذیر نخواهد بود . حرر فی هفتم شهر ع ا »

این نوشته بکسانی از ملا یان وطلبه های شریعت خواه خوش افتاده هوا داری از آن نشان میدادند . برخی رویه این را باتلگراف بعلمای نجف آگاهی داده « فتوی » میخواستند. درآن نشست این را «اصل دوم»قانون اساسی گردانیدند .

بااین دستبردها قانون اساسی پرداخته شد وروز یکشنبه بیست و هشتم اردیبهشت (٦ ربیع الثانی) آن را در مجلس خواستندی خواند که نمایندگان براست دارند وبدستینهٔ شاه فرستاده شود .

نمایندگان آذربایجان ازچگونگی آگاه شده بخشم‌آمدند، وبا هم چنین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خوانده شدن آن جلوگیرند . چه میدانستند که اگر خوانده‌شود بیشتر نمایندگان آنرا براست‌خواهند داشت وکار از کار خواهد گذشت . مجلس دلیری خودرا از دست داده ویارای ایستادگی نمیبود . هواداران شریعت ، چه درمجلس وچه‌دربیرون، کم کم به‌چماق «تکفیر» نیز دست میزدند .

روز یکشنبه چون گفتگو از قانون اساسی بمیان آمد تقی زاده گفت : باید بار دیگر در کمیسیون خوانده شود تا بمجلس بیاید. شیخ حسین شهیدی ایراد گرفته‌گفت: «این آقایان همان اشخاصی بودند که میگفتند تبریز و رشت وزنجان بهم خورده . حالا چطور شد میگویند سه دفعه باید قرائت شود . اگر مقصود از این اصلاح تغییریست که منافی باشرع باشد محال است بشود . اگر مقصود تطبیق باقوانین‌شرع

است بهتر ازاین تصحیح وتنقیح نمیشود که شده ».

تقیزاده پاسخ داد و پافشاری نمود وقانون خوانده نشد . بدینسان از یك آسیبی که نزدیك شده بود جلوگیری گردید .

بیدادگریهای پسر رحیمخان

در اینمیان در آذربایجان یکداستان دیگری رخ میداد . داستانی که پرده از روی بدخواهیهای شاه بر میداشت . چگونگی آنکه چون در قره‌داغ آشفتگیهایی رخ داده ، ودرباره پرداخت مالیات و بهرهٔ مالکانه کشاکشهایی پیش‌آمده‌بود، وبارها بانجمن نامه مینوشتند، واز اینسوی کار نان درتبریز همچنان دشوار میبود ، انجمن محمد قلیخان راکه ازسران قره داغ میبود ولی در تبریز می‌نشست واینزمان مشروطه خواهی‌مینمود، با میریعقوب مجاهد وکسان دیگری، بعنوان فرستاده ، بآنجاروانه گردانیده بود که بکار ها سامانی دهند ، ونیز غله از آنجا برای شهر بار کنند .

روزشنبه بیست وهفتم اردیبهشت (۵ ربیع الثانی) که بازار ها بسته ومردم در تلگرافخانه میبودند ، ناگهان میر یعقوب باز آمده چنین آگاهی آورد : « در ازومدل حسین پاشا خان گماشته رحیمخان جلوغله راگرفت وبا فرستادگان انجمن زد وخوردی رخ داد . مردم تخمدل به فرستادگان یاری نموده نگزاردند آسیبی بایشان رسد . حسین پاشاخان از نصرالممالك (بیوکخان) پسر رحیمخان یاوری خواست واو بایکدسته سوار برسر تخمدل آمد وکسانی را کشت ودیه را تاراج کرد . کشتگان بسیار بودند . فرستادگان انجمن بورزقان پناهیده‌اند ودر آنجا درتنگنا هستند » .

از این آگاهی سردستگان تکانی خوردند . زیرا چنان بی‌باکی از پسر رحیمخان جز بادستور تهران نتوانستی بود . دانستند که دربار دست بخونریزی باز نموده .

قره داغ یا ارسبار که نشیمنگاه ایلهای دلیر و جنگجو میبود ، رحیمخان از چند سال باز ایل بیگی ورئیس سواران آنجا بوده ،واین زمان بالقب «سردار نصرت» در تهران در نزد محمد علیمیرزا میزیست ویکی از نزدیکان او بشمار میرفت .

این مرد خودش وسوارانش بتاخت وتاراج خوی گرفته بودند و این پیشه ایشان میبود . ولی جلو گرفتن از غله ، وزد و خورد با فرستادگان انجمن ، وکشتار مردم جز از آن کارها میبود . چنین بی باکی جز باپرگ محمد علیمیرزا واتابك ، بلکه جز با انگیزش آنان نتوانستی رخ داد .

این پیش آمد ، باآن نتیجه ای که در تهران از نشست علما واز گفتگوی آنان درباره قانون اساسی بدست‌آمده بود ، نیك‌میرسانید که بدگمانی تبریز بدربار بجا ، وآن خوش گمانی تهران بیجامیبوده، و بدینسان چخش و گفتگو در میان دو شهر با فیروزی تبریز پایان می یافت .

تبریزیان اتابك ومحمد علیمیرزا را دریك کوششی برای‌برانداختن مشروطه دانسته ودر پشت سرآن نشست ملایان دست دربار را درتکان می‌یافتند ، واز این‌رو بترس افتاده از پیش بچاره میکوشیدند . لیکن تهرانیان ـ یابهتر گویم : تهران نشینان ـ بدگمان نبوده این ترس تبریز را بی‌انگیزه میشماردند ، و این بود زبان گشاده نکوهش مینمودند . ولی اکنون پیش‌آمدها انگیزه آن ترس را بآشکار می‌آورد ، ودرستی دریافت تبریزیان را روشن می‌گردانید . یکی ازنتیجه های آن پیش‌آمد این میشد که نمایندگان آذربایجان باتبریز یکدل گردند .

باری انجمن گفته های میریعقوب را از مردم نهان داشت . زیرا آنان‌که از داستان قانون اساسی خشمناك میبودند از این داستان بخشم افزودندی . لیکن همان‌روز چگونگی را با تلگراف بتهران بنمایندگان آذربایجان آگاهی فرستاد .

روزهای یکشنبه ودوشنبه همچنان گذشت . مردم درتلگرافخانه و آن پیرامونها بسرمیبردند وبپایان رسیدن ده‌روز را می‌بیوسیدند که مژده به پایان رسیدن قانون اساسی را از تهران بشنوند . درحالیکه قانون‌اساسی بدیر افتاده ، و چنانکه دیدیم خود نمایندگان آذربایجان جلوگیری از خوانده شدن آن در مجلس کرده بودند .

روز سه شنبه ناگهان از تهران تلگراف پایین رسید :



پ ۱۴

یکدسته از مجاهدان دوچی که از جلو مغازه های مجید الملك میگذرند (در پشت سرایشان دسته بچکان بارختهای سفید پیداست .)

انجمن محترم ملی دامت تأییداتهم قانون اساسی که از مطابقه بعضی‌از علماء بیرون آمد صلاحیت قبول مجلس را ندارد لهذا احتمال مباحثه طولانی ما را مجبور مینماید ازهم وطنان محترم عموماً استدعا نماییم که بازار را تعطیل نکرده مهلتی بدهند زیرا بستن بازار تولید عجله مضر مینماید و صراحتاً عرض میکنیم که باچنین عجله نمیتوان سرمایه سعادت مملکت را ازمشکلات واقعه خلاص کرد این فقره‌کلیة بطورقطع معلوم شودکه‌تمامی اوقات‌شبانه روزی وکلای محترم عموماًووکلای آذربایجان خصوصاًمصروف این‌کاراست‌وتاتمام نشودهیچ مطلبی‌دیگر ازجزئی وکلی دست نخواهیم ز دالبته طول مهلت‌که به‌تصفیه قانون وتکمیل حقوق ملت صرف شود بهتر از استعجال است‌که نتیجه مضره ناقص حاصل کند وسبب تضییع حقوق ملت گردد (مستشارالدوله) (حاجی میرزا ابراهیم) (حاجی‌میرزا آقا) (تقی زاده) (هدایت‌الله میرزا)

سر دستگان از این تلگراف سخت رنجیدند و در کار خود در ماندند ، وچنین خواستند که‌آنرا آشکار نگردانند . لیکن‌مردم چون دانستند تلگرافی آمده فشار آورده خوانده شدن آنرا خواستند وچون از چگونگی آگاه شدند سخت برآشفتند و بهایهوی وبدگویی برخاستند

کسانی بنمایندگان بدگمانی نموده میگفتند :«ما میدانستیم که سر ده روز این جوابها را بماخواهند داد». یکدسته بدربار بدگفته وسخن را تا بر داشتن محمدعلیمیرزا از پادشاهی رسانیده چنین میگفتند : « ماقانون اساسی را که حدود سلطنت مشروطه وحقوق ملت را مشخص و معین مینماید میخواهیم . والا شریعت در جای خود محفوظ است وهمه کس تکالیف شرعیه خود را میداند . صراحتاً میگوییم : هرگاه قانون‌اساسی که در مجمع وکلای علما وسایرین نوشته وتمام شده است امضا کرده بملت ندهند آنچه‌گفتنیست خواهیم گفت ومطالبه خواهیم کردآنچه‌که تا حال مطالبه نشده...»

بیشتر از بیست هزار تن مردم که گرد آمده بودند ، ویکدسته چون میرفت دسته دیگری بجایش میآمد، سخنرانانی از سران مجاهدان پیاپی سخن رانده اینها را بگوش مردم میرسانیدند . چون دراینجا هر گونه جلوگیری یاکار شکنی را درباره قانون اساسی ازدربار میشناختند

و ملایان را جز افزار دست اتابك و محمد علیمیرزا نمیدانستند ، سر دستگان آماده شده بودند که اگر قانون اساسی را بدانسان که‌خواست آزادیخواهانست ، ندهند گردن بپادشاهی محمد علیمیرزا نگزارند .

انجمن ناگزیر شد بکاستن از شور وخروش مردم کوشد وبرای آن تلگراف تند پایین را درپاسخ نمایندگان نوشت ، که پیش‌ازفرستادن آنرا برای مردم خواندند :

خدمت وکلاء محترم‌آذربایجان دامت تأییداتهم ازاینکه قانون اساسی از مطابقه بیرون آمده و صلاحیت قبول مجلس را ندارد اشعار فرموده اید اولا این تلگراف جنابانعالی‌را چه برای بازکردن بازار چه بجهت موفقیت باسکات ملت ابداً نتوانستیم بملت اظهار نماییم ثانیاً معلوم‌گردید مجلس مطابقه در واقع‌کمیسیون متضاده با مشروطیت و قانون اساسی بوده نه‌کمیسیون مطابقه چنانچه این مسئله را عموم ملت بخوبی میداند وبکله اهالی فرورفته‌که بعضی ازاعضاء مطابقه اشخاص معلم وطرفداراستقلال واستبداد هستند ویقین قطعی‌داشتندکه ازاین کمیسیون مطابقه در صلاح و رفاهیت عامه ابداً مطلبی تراوش نخواهد کرد سهل است بهر وسیلهٔ که موجب اخلال واطالهٔ قانون است موفق نشده دست یابند خودشان را سعادت‌مند و نیك بخت خواهند دانست چنانچه عرض شد البته با این اطلاعات ملت از اساس‌کمیسیون مطابقه ابداً صلاح ندیدیم تلگراف جنابانعالی بملت اظهار شود باز شدن بازار را که نهایت صلاح‌ملت است ملتفت هستید وچنین تلگرافی مخابره می‌فرمایید از مضرات ارائه تلگراف مسبوق نیستید (حفظتم شیئا وغابت علیکم اشیاء) صریحاً عرض میکنیم ملت آذربایجان ابداً حاضر نیستند تمکین باراده‌ٔ چند نفر اشخاص معلم نموده خودشان را محکوم آنها بدانند تا حقوق ملیه شان ضایع و پایمال استبداد شود مستدعی میشویم درکدام یك از مواد قانون‌اساسی ایراد و لازم بمباحثه دانسته‌اید اجمالا اشعار فرمایید (انجمن ملی تبریز)

درماندگی مجلس

این حال تبریز می‌بود که دلیرانه از مشروطه نگهداری می‌نمودند وآشکاره میگفتند : «ماقانون مشروطه میخواهیم نه شریعت». لیکن تهران حال دیگری میداشت. زیرا دو دستگی در میان مردم همچنان پیش میرفت ، ودربار از دورونزدیك بآتش دامن میزد . سست نهادی تهرانیان بار دیگر خودرا نمودار می

ساخت. کسانیکه ده ماه پیش در راه مشروطه خواهی‌آن شور وخروش را نموده بودند ، کنون انبوهی از آنان در برابر «شریعت خواهان» خاموش ایستاده ویا خود «شریعت خواهی» مینمودند .

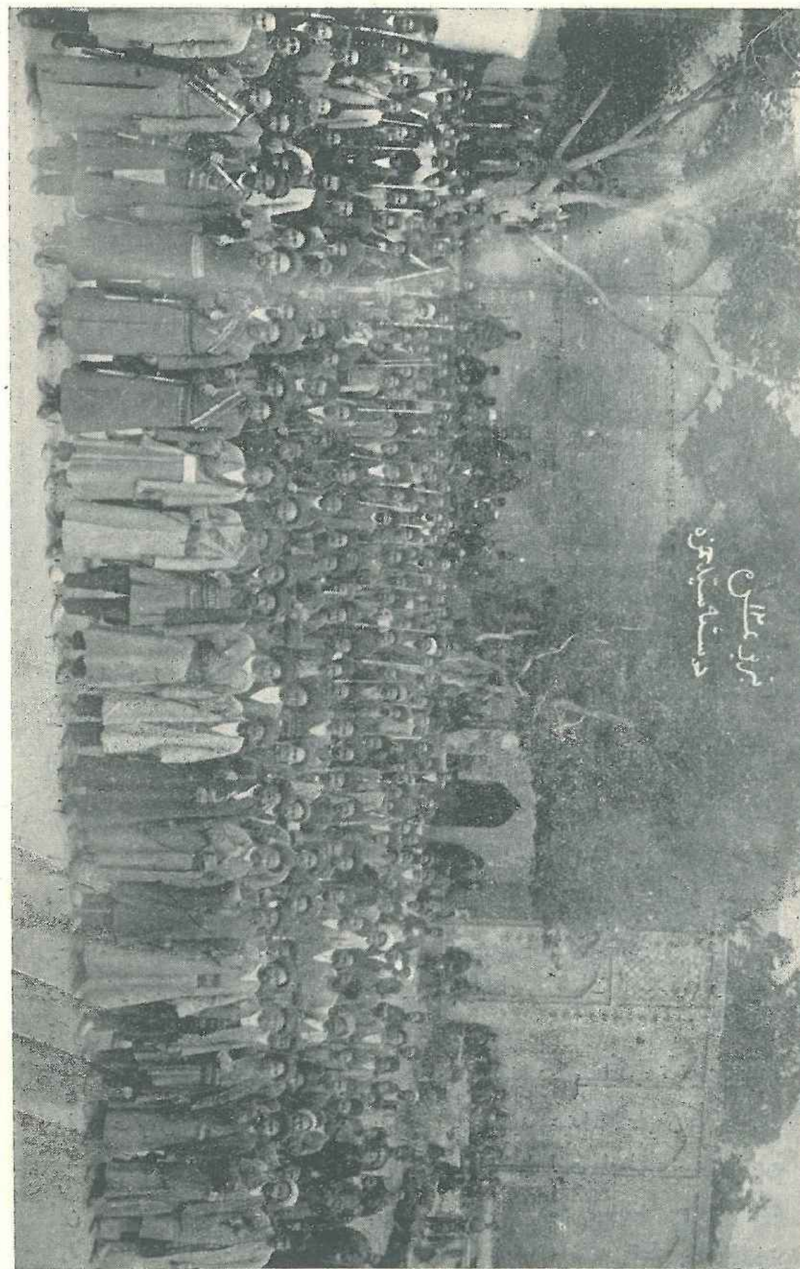
بدتر از همه حال مجلس میبود . نمایندگان یکدسته « شریعت خواهی» مینمودند ، ودسته دیگر ازترس آنان برویه کاری میپرداختند اگر تقیزاده جلو نگرفتی ، وقانون اساسی بادستبرد های علما درمجلس خوانده شدی هرآینه‌پذیرفته گردیدی .

برای نمونه از درماندگی مجلس ورویه کاری نمایندگان بخشی از گفتگو های نشست روز پنجشنبه یکم خرداد (۱۰ ربیع‌الثانی) را در اینجا میآوریم :

حاجی شیخ یحیی وکیل کرمان لایحه ای خواند که درآن‌چنین میگفت : «مشاغل این مجلس مقدس بسیار است . ولی بملاحظه الاهم فالاهم بعقیده داعی مهمترین مسائل اتمام قانون اساسی است . چرا که حافظ این مجلس محترم کلیه اتحاد واتفاق عموم استوازروزی که مذاکرهٔ بعضی از فصول شده این مذاکرات مورث اختلافات‌ناگوار شده واین مطلب شمشیری بدست مستبدین داده و هزارگونه وهزارقسم القاء شبهه و اختلاف مینمایند در صورتیکه اگر بدیدهٔ انصاف بنگریم اختلاف باین درجه نیست . در یکی دو مسئله آنهم ممکن است بدو ساعت توجه اصلاح شود . هرگاه مقتضی است در مجلس محترم‌عمومی مذاکره شود بنده هم رأی خود را علناً عرض مینمایم و اگر مقتضی نیست استدعا میکنم زودتر تشکیل کمیسیون قانونی بشود تا در آنجا رأی خودرا عرضه بدارم . همینقدر اصلاح این کلمات اختلافیه و اتمام قانون اساسی فوق‌العاده بمحل اهمیت است .

آقا میرزا محسن - اختلافی در بین نبوده و اگر تأخیری شده علت عروض نقاهتی است که بمزاج آقای سید عبدالله عارض‌گردیده .

آقای سید نصرالله - برای یکی دو مخالفت لفظی نمیدانم این این چه همهمه ایست که در شهرمنتشر شده . همه میدانند حجج‌الاسلام که بر همه طبقات خلق از مطالبه مجلس تقدم جستند فقط برای‌تقویت



پ ۱۵

و اعلای کلمه اسلام بود . بلی رفع ظلم ووضع عدل نیز مطلوبست . اهم ازو حفظ استقلال ومقام شریعت است . چنانکه در این تغییروضع بقدر شعرهٔ خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست هر کس بمجلس مقدس امری که مخالف ناموس شرع باشد نسبت دهد مفتری ومفسد است ولامحاله این نسبت کذب از جانب مخالفین مجلس اشاعه میشود در انتشار ظلم ولو روزی هزار نفر کشته شود غایت ما فی الباب فسق است . لیکن چیزیکه موجب نقض احکام و وضع قوانین مخالف اسلام باشد کفر صریحست وقابل تحمل نیست . این حرفها مثل لوائح کفریست که منکرین از لسان مجلس طلبان درمیان مردم منتشر میکنند که شاید وهنی بمقام منیع مجلس محترم وارد آورند (والله متم نوره ولو کره المشرکون) .

حاجی میرزا ابراهیم آقا ـ مفسدین از هر نقشه که بکار بردند نتیجه نبردند . حالا از راه القای اختلاف پیش آمده اند ولی آنهم خیال خامیست وبهیچوجه از این راه هم بمقصود خود نائل نخواهندشد خدا لعنت کند کسی را که بقدرسرمویی باسلام خیانت کند .»

تااینجاست آنچه خواستیم آورد . این دو تن ـ حاجی سیدنصرالله وحاجی میرزا ابراهیم ـ از دسته قانون خواهان می بودند . باآنهمه‌چنین دلبستگی به‌شریعت نشان میدادند :

«چنانکه در این تغییر وضع بقدر شعرهٔ خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست » . دیگر چگونه میتوان قانون اساسی نوشت ؟ !.. چگونه میتوان پروای «شریعت» نداشت وزردشتی وارمنی وجهود را بادیگران « متساوی الحقوق» شناخت ؟ ! ..

« خدا لعنت کند کسی را که سر مویی باسلام خیانت کند » . اگر پاس اسلام را باین اندازه نکه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی چه بوده ؟ ! قانون اساسی فرانسه را ترجمه کردن چه عنوانی داشته؟!.. آیا اینسخنان جز از راه ترس میبوده ؟ ! .

درین نشست شاد روان طباطبایی ـ آن پیشگام جنبش مشروطه خواهی ـ نیز میبود ، واو هم بگفتگو درآمد. ولی چه گفت ؟ ..«وکلا

پیکره ۱۵ نشان میدهد دسته مجاهدان سید حمزه را

نباید باین‌حرفها اعتنا کنند ما تاحال ازوکلای آذربایجان خیانتی ندیده‌ایم و نخواهیم دید». چون تقیزاده ودیگران راکه «شریعت‌خواهی» نمینمودند بیدین میخواندند مرد پاکنهاد این بدنامی را از آنان برمیگرداند. بیش ازاین یاوری نمیتوانست واز خود قانون سخنی نمی یارست.

آن مجلسی که برابر ایستد و سینه سپر گرداند، وبه «شریعت خواهان» پاسخ داده بگوید: «اگر شریعت‌کار زندگی را راه‌انداختی بمشروطه چه نیاز افتادی؟!.» نمی بود، و نمایندگان آنچه در دل میداشتند گفتن نمییارستند.

سخن کوتاه کنیم: شور وسهش آزادیخواهی درمیان توده‌تهران فرو نشسته، پیشگامان سست گردیده، دوسید بکاری برنمیخاستند، علمای نجف از آن‌راه دور چگونگی را در نیافته بحاجی شیخ فضل‌الله خوش گمانی مینمودندوبااو همراهی نشان میدادند. از هرباره چنین مینمود که محمد علیمیرزا و اتابك در نیرنگهای خود فیروز خواهندگردید و بازور «شریعت» مشروطه را بهم خواهند زد.

آن ایستادگی که تبریز ورشت و دیگر شهرها مینمودند چارهٔ تهران نتوانستی کرد، وهرآینه کار بآشوب انجامیدی. وآنگاه درخود آن شهرها بیم دو دستگی رفتی. هنوز مشروطه خواهی آن نیرویی که «شریعت» را بکنار اندازد نمیداشت. راست‌است که آزادیخواهان تبریز دلیرانه «قانون مشروطه اروپایی» را میخواستند و آشکاره سخن خود را میگفتند. چیزیکه هست این سخن جز از دلهای پیشروان بر نمیخاست، وچنانکه‌گفتیم دیگران‌آنرا نافهمیده بزبان میآوردند، که‌اگر فهمیدندی بیشترشان دو دل ایستادندی ویا آنان نیزبسوی دیگر گراییدندی.

رشته بجای بسیار باریکی رسیده بود و بیم گسیختن میرفت.

لیکن در اینمیان پیش آمد تاخت وکشتار پسر رحیمخان وداستان اکرام السلطان، که پی هم رخ داد، نقشه هایی راکه دربار برای بهمزدن مشروطه کشیده بود بآشکار آورد، و گفتگوهایی که در این باره درنشستهای مجلس، بویژه در نشستهای پنجشنبه وشنبه یکم وسوم‌خرداد، بمیان آمد و حالیکه نمایندگان از خود نمودند، تهرانیان را دو باره

بشور آورد وآتش مشروطه خواهی را دردلهای‌آنان بار دیگرفروزان گردانید وبدینسان سوی مشروطه خواهان نیرو گرفت و آسیبی که از رهگذر «شریعت» آماده گردیده بود از میان رفت. چنانکه همین داستان را خواهیم نوشت.

داستان اکرام السلطان

چنانکه دیدیم روز سه شنبه سی‌ام اردیبهشت‌در تبریزجوش وخروش‌بس‌سختی‌بود. زیرا مردم از تلگراف نمایندگان در بارهٔ دیر کردن قانون اساسی سخت برآشفته وبسخنان تندی برخاستند وانجمن تلگراف تندی بتهران فرستاد. شب چهار شنبه درآنجا داستان‌شگفتی رخ داد ـ داستانی که پرده از روی نقشه های خونخوارانه شاه بیکبار برداشت.

چگونگی آنکه پاسی از شب گذشته که مردم از تلگرافخانه وتوپخانه پراکنده میشدند، مجاهدان که در آن شور و آشوب‌پاسبانی سران آزادی را بگردن داشته وهمیشه درآن پیرامونها گردیدندی، دو سه یاکسی را باتفنگ وفشنگ در یك کناری دیده بدگمان گردیدند، وچون خواستند دستگیر کنند و بباز جویی پردازند یکی از آنان بنام حاجی آقا (کرد حاجی آقا) که بس دلیر وبیباك میبود ایستادگی‌نمود. مجاهدان فرصت نداده اورا در همانجا کشتند ودیگری را بنام اسد الله دستگیر گردند، وچون به بازجو و بازپرس پرداختند دانسته شد اکرام السلطان برادر حاجب‌الدوله فراشباشی شاه (همان نیرالسلطان پیشین) از تهران به تبریز آمده، واین کسان را که از تفنگچیان زمان‌ولیعهدی محمد علیمیرزا وخود جوانان بسیار دلیر و بی باك میبودند با چند تن دیگر بکشتن پیشروان آزادی برانگیخته و بهر یکی یك تفنگ آلمانی وصد فشنگ وبیست اشرفی پول داده، واینان برای انجام چنان کاری بتلگرافخانه آمده بوده اند.

چون اسدالله یکی ازهمدستان خود نریمان پسر عمویش‌را نشان میداد مجاهدان شبانه برسر او رفته همو را کشتند.

فردا چون این داستان پراکنده گردید شور وتکان درشهربیشتر شد وخشمها فزونی یافت. چون نریمان راکه کشته ودر خانه‌اش (در



پ ۱۶

میر یعقوب با چند تن از مجاهدان

کوی چوستدوزان) انداخته بودند مردم دسته دسته بتماشا یش میرفتند. نویسنده نیز که اینزمان هفده سال میداشتم بایکی از دوستان بتماشایش رفتیم ، وچون بخانه درآمدیم جوانی تناور وبلند بالا وزیبارویی دیدیم که برروی زمین خوابیده وکسی را درخانه ندیدیم .

از آنسوی در تلگرافخانه و توپخانه امروز انبوهی بسیار بیشتر

گردید و شور و خروش فزونی یافت . امروز گذشته از داستان اسدالله وهمدستان او محمد قلیخان از قره داغ آمد وآگهیهای دیگری ازتاخت وکشتار پسر رحیمخان واز نزدیك شدن او بشهر آورد. این داستان که تا کنون پوشیده می ماند ، امروز مردم از آن نیز آگاه گردیدند ، وهمین خشم وسهش آزادیخواهان را بی اندازه گردانید .

دسته هایی ازمجاهدان پرگ خواستند که برای جنگ بقره‌داغ‌شتابند. کسانی نیز بشهر ترسیده بگرد آوردن تفنگ وفشنگ پرداختند .

رشته نگهداری شهر دردست دولتیان از والی و بیگلربیگی و کدخدا ها میبود. ولی بآنان دلگرم نبایستی بود . بویژه دراینهنگام که دولت آشکاره بدشمنی میکوشید .

امروزباز نماینده گان آذربایجان درتلگرافخانه‌میبودند. انجمن دربارهٔ داستان اسدالله، وهمچنین درباره آگهیهایی که از پافشاری پسر رحیمخان در تاخت وتاراج رسیده بود ، تلگراف پایین را فرستاد :

توسط وکلای محترم آذربایجان بمجلس دارالشورای کبرای ملی شیدالله تعالی ارکانه شب چهارشنبه پاسی ازشب رفته اسداللهنام نوادهٔ حضرتقلی‌معروف در تلگرافخانه مبارکه گرفتار استنطاقی که از او دیشب شده است اینست درج میشود مرا اکرام السلطان خواسته گفت من از طهران مأموریت دارم که در تبریز بهر وسیله که ممکن شود اخلال بانجمن ملی رسانده موافق صورتیکه‌داده اند بیست ودو نفر از اجزاء واعضای انجمن ملی باید کشته شود معلوم است هرکس که دراین راه خدمت‌کند از طرف... بمقام عالیه رسیده وچنین و چنان خواهد شد حالا تو بیا برو یکی دونفر از اعضا را باگلوله **بزن** وچند تیر بمجمع اهالی افکنده مردم جان همدیگرمیافتند تو از میانه خودرا خلاص میکنی من‌گفتم تفنگ ندارم همین تفنگ آلمان که دستم بود باصدتا فشنك بمن‌داده‌بیست عدد هم اشرفی داد من گفتم تنها از من کاری بر نمیآید گفت مطمئن باش من سیصد نفر مثل تو آدم حاضر کرده ام مبالغی پول داده ام یك تفنگ که در انجمن صدا کند درده دقیقه سیصد نفر حاضر میشود ازمن قولی گرفت من‌متعهد شدم که‌بادستورالعمل مشارالیه رفتار کنم این‌بود که چند مرتبه بانجمن وتلگراف خانه آمدم فرصت پیدا نکردم حالا که برای انجام مقصود آمده بودم گرفتارشده

ام حتی پریشب توی کوچه باحاجی مهدی آقا مصادف شدم خواستم اورا بزنم باز دست قضا همراهی نکرد بمقصود نایل شوم چون خدای تعالی خواسته‌است که این ملت مظلوم از تعدی مستبدین مستخلص شود اینست هر اقدامیکه از جانب مستبدین میشود بی‌نتیجه میماند اکرام‌السلطان برادر حاجب‌الدوله حالیه است که از طهران بجهت انجام این خدمت معین شده است از این طرف چند روز است که ازتعدیات وقتل وغارت عمومی پسر رحیمخان چندین‌تلگراف عرض شده است ابداً جلو گیری نشده احوالپرسی هم از پسر رحیمخان نشده است تا اینکه امروز شنبه سوار پسر رحیمخان بقریه مشك عنبر چهار فرسخی شهر آمده علی‌الاتصال بر سوار و قدرت خود میافزاید گویا مجلس دارالشوری منتظر ورود پسر رحیمخان بشهر تبریز است تا عرایض انجمن ملی را صحیح بداند وگویا این مسئله ازنتایج همراهی اولیای دولت درپیشرفت مقاصد مجلس دارالشوری است منتظر جواب فوری (انجمن ملی تبریز)

از تهران پاسخ پایین را دادند :

تفصیل‌شبهه را که داعی گرفتاری اسدالله شده اطلاع دهیدوبعدازدستگیری آن و استنطاق برای کشف حقیقة امر چه اقدامات شده از اکرام‌السلطان در این خصوص تحقیقاتی شده یانه نتیجه چه فهمیده میشود معلوم دارید از رفقای اسدالله چه خبر دارید (وکلای آذربایجان)

انجمن دوباره تلگراف پایین را فرستاد:

اسدالله درموقع ارتکاب و سوء قصد گرفتار اکرام‌السلطان دوروز بوده در بابا باغی متوقف منتظر نتیجه اقدامات و تدابیر خود بوده دیشب که خبر گرفتاری اسدالله را شنیده سوار شده فراراً رفته و تاحال محقق نیست کجا و کدام سمت رفته است و استنطاقیکه از اسدالله شده همانست که تفصیلا عرض شده حالا رفیع‌الدوله بیگلربگی هم آمده تنها خودش استنطاق کرد بدون اجبار و تهدید باز بمعزی الیه گفته چون سیم تلگراف اهررا قطع کرده‌اند حالا از زرنق بآلان براغوش باتلفون خبر دادند که پسر رحیمخان امروز روباهر حرکت کرده در موقع ورود قصبه اهالی بمقام دفاع برآمد دعوای سختی کرده اند معلوم نیست مقتول و مجروح چند نفرند بی پرده عرض میکنیم باشاره و حکم دولت پسر رحیمخان باین صدد آمده و در خیال آمدن تبریز است چاره و تکلیف

فوری میخواهند بمماطله گذرانده نائل بمقصود شوند ملت مسلح محض اینکه حمل براغتشاش نکنند ساکت تکلیف ملت را معین فرمایند(انجمن ملی تبریز)

امروز بارنخست ستار خان در میان آزادیخواهان پدیدار گردیده بکار برخاست . بدینسان که چون دانسته شد اکرام السلطان پس از انجام کار خود در شهر وبرانگیختن اسدالله وحاجی‌آقا ودیگران، به‌باغ «بابا باغی»(۱) در بیرون شهر رفته که درآنجا چشم براه نتیجه باشد، انجمن کسی را خواست که بدانجا رود واورا دستگیر کرده بشهربیاورد. ستار خان که این زمان از شمار مجاهدان میبود ولی در میان ایشان نامی نمیداشت ، خواستار آن‌کار شده باچندتنی به «بابا باغی» شتافت. نیك بیاد میدارم که چگونه از میان انبوهی راه باز میکرد وتفنگ به دست وگیوه بپا باهمراهان خود از میدان توپخانه میگذشت . من بار نخست بود اورا میدیدم ، وچون از چهره مردانه واز چابکی رفتار و از خویشتن داری او درشگفت شدم ، پرسیدم : این کیست وکجا میرود؟ گفتند: ستار خان قره داغیست که برای گرفتن اکرام‌السلطان به« بابا باغی» میرود .

ولی اکرام السلطان بامداد زود از گرفتاری اسدالله و دیگران آگاه گردیده بیدرنگ روانه تهران شده بود که ستارخان باو نرسیده تهیدست باز گردید .

بازپافشاری تبریز

درمیان این آشوب وبهم خوردگی، بازآزادی خواهان تبریز قانون اساسی را میطلبیدندوباز کسانی بدگویی از محمد علیمیرزا کرده به بر انداختن او میکوشیدند . سخنرانانی از اینان چنین میگفتند :« آیاپسر رحیمخان یاغیست که این قتل و غارت را مینماید یا اینکه از طرف دولت مامور این کار شده ؟!..» بانجمن‌ایالتی و سردستگان فشار آورده می‌گفتند : « اگر پسر رحیمخان یاغیست ما بدفاع از شهر خود و از هموطنان خود قادریم. اجازه دهید آماده سفرگردیم» می گفتند «تکلیف ملت را معین کنید» .

(۱) باغی در یکفرسخی شهر است که شکار گاه ولیعهدها بوده؛



پ ۱۷
ستار خان

همانا از روزیکه این شور و جنبش برخاست کسانی از سران مجاهدان - بویژه از آنانکه از قفقاز آمده‌بودند- چاره‌کار را برانداختن

محمد علیمیرزا میدانستند وآن فشارها برای همین میبود . لیکن نمایندگان انجمن و کسان دیگری از پیشروان جنبش زمینه برای چنان کاری آماده نمیدیدند یاخود میترسیدند ، واز اینرو جلوگیری میکردند .

امروزهم بجلوگیری از آنان میکوشیدند ، وبرای آرام گردانیدن ایشان بود که بار دیگر تلگراف پایین را درباره قانون اساسی به تهران فرستادند :

توسط آقایان وکلای محترم آذربایجان دام اقبالهم مجلس‌شورای کبری شیدالله ارکانه اگرچه از وضع حال تبریز وهیجان اهالی‌این مملکت خاطرمبارك امناء ملت آگاه است ولی شدت تعطیل اعضاء انجمن مقدس ملی را مجبور بتجدید و تکرار مینماید که تا زود تر است علاج و مداوای حال ملك و ملت آذربایجان را بفرمایند روز بروز و آناً فاناً هیجان در تزاید وعموم طبقات‌ازهر نوع که تصور بفرمایید تعطیل مطلق نموده و برای حصول مقصود تلاش مالی و جانی مینمایند حتی ولایات جزو و قصبه و دهات آذربایجان از داد وستد و امور رعیتی دست کشیده و ایلات و عشایر اطراف بهیجان و حرکت آمده پای بر زمین میکوبند و مطالبه قانون اساسی را مینمایند و اراده آمدن شهر را دارند که همراهی باهالی تبریز بکنند هیچ شاهدی بهتر از این نیست که جماعت ارامنه با مغایرت مذهبی شریك درد ملت آذربایجان شده پریروزتلگرافاً بخاکپای مبارك همایونی و حضور مبارك امنای دارالشورای اعظم عریضه نگار شده‌اند بی پرده عرض میکنیم که هرگاه بقای ایران و حفظ ایرانیان را می خواهند عاجلانه چاره این هیجان و تهاجمرا بفرمایید که بناموس انسانیت و خاك وطن عزیز قسم هرگاه در سر موعد خبر اتمام و تحصیل قانون اساسی به ملت آذربایجان نرسد دیگر بهیچ تدبیر جلوگیری و سکون ملت ممکن نخواهد بود و صرف نظر از همه چیز باید کرد (انجمن ملی تبریز)

همچنین اعیان تبریز تلگرافی باتابك فرستاده وحال شور وجوش مردم را باوآگاهی دادند . از تهران از نمایندگان پاسخ پایین رسید :

چنانکه مکرر عرض شده است بامضاء فرستادن قانون اساسی محتاج‌است باینکه مشکلات آن در مجلس تصفیه شود آنهم چند روز مهلت لازم دارد ز طرف هیئت وزراء در این خصوص عدم مساعدت ملحوظ نیست چرا که

موقم آن هنوز نرسیده است آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم کمال همراهی را دارند مگر پارهٔ از . . . . محض خود نمایی القاء شبهات کرده اند بهیچ وجه محل اعتناء و قابل توجه نیست لهذا از تمام آقایان امناء و اعیان مملکت استدعا داریم متفقاً با انجمن محترم ملی صرف مساعی مجدانه فرمایند تعطیل عمومی موقوف شده بی جهت اینهمه خسارات فوق‌الطاقه را برخود روا ندانند در صورتیکه موکلین محترم ما باین اصرار صواب دید ما را منظور ندارند فراغت خاطر وجسارت‌لازم از ما سلب میشودکه بانجام خدمات مشکله موفق‌شویم ما را از این بابت آسوده فرمایند تا جداً بایفای وظایف بپردازیم

(وکلای آذربایجان)

پس از رسیدن این تلگراف ، انجمن برآن شد که از هرراه باشد مردم را بباز کردن بازارها وادارد ، و این بود کسانی از واعظان و پیشنمازان و از خود نمایندگان انجمن ، بمیان مردم‌آمده بآنان سخنها راندند ، و پس از خواهش و پا فشاری بسیار برآن نهادندکه از فردا پنجشنبه بازاریان دکانهای خود را باز کرده بداد وستد وکارپردازند . لیکن علما و اعیان و سردستگان تلگرافخانه را تهی نگزارده همچنان طلب قانون اساسی کنند . بازاریان نیز هنگام پسین ، پس از بستن بازارها بآنجا آیند . این را نهاده بنمایندگان نیز در تلگرافخانه تهران آگاهی دادند . امروز گذشته از نمایندگان آذربایجان محتشم السلطنه دستیار اتابك بتلگرافخانه آمد ، که آنچه پیام و دادخواهی از تبریز می‌رسد باتابك برساند . همچنین صنیع‌الدوله رئیس مجلس برای شنیدن گفتگوها در تلگرافخانه می بود .

اینان همگی از نوید بازگردن بازارها خشنود گردیدند . ولی این نوید بکار بسته نخواستی شد . زیرا همان هنگام که این گفتگو های تلگرافی با تهران می‌رفت ، چند تن سید از قره‌داغ بشهرآمده ، و اینان آگاهیهای دیگری را از بیداد گری پسر رحیمخان و سواران او ، و از چاپیدن دیه‌ها ، و کشتن مردان ، و دست درازی بزنان، در میان مردم پراکنده گردانیدند . می گفتند : پسر رحیمخان و کسان او می گویند : « بهر دیهی که سید و گماشته انجمن آمده خواهیم

چاپید . بشهر تبریز هم در آمده انجمن را ویران ، و هرکه درآنجا باشد دست بسته بتهران خواهیم فرستاد . »

آن آگهیها واین پیام، دوباره‌مردم را بخشم آورد . دوباره آواز ها بهیاهو بلند گردید . کسانی بسخن آمده چنین گفتند : « بااین کینه توزی وبدخواهی که دشمن‌مینماید ودرکوشش بنابودی ما پافشاری نشان میدهد چه جای آنست که ما بازار ها را باز کنیم ؟! ماخرسندی‌نخواهیم دادکه برادران ما در دیه ها دچار آزار وستم باشند وما در شهر به خوشی و آرامی بکار داد و ستد پردازیم . خرسندی نخواهیم داد که همچون کبک سر در زیر برف پنهان‌کنیم واز دشمن وتلاش های‌آن ناآگاهی نماییم . »

این گفتگوها تاپاسی ازشب رفته درمیان میبود . انجمن نا گزیر گردیده تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

پسر رحیمخان متصل دهات اطراف را با جمعیت و سوار بسیار چاپیده و بچهار فرسخی شهر آمده میگویند امشب وارد تبریز خواهد شد ورود شهر او حالت چه خواهد شد تصور فرمایید مردم بطوری در هیجان هستند که نمی توان تصور نمود این عرایض را حرف و شوخی نپندارند که آنچه در این باب عرض میشود جواب مرحمت نمیشود از حکومت هم بواسطه عدم استعداد چاره و فایده نیست استدعای مؤکد میشود چاره و اقدامات فوری فرمایند

(انجمن ملی تبریز)

بدینسان یکروز بسیار پر شورشی به تبریز گذشت . همان شب نشستی از علما واعیان ودیگران برپا ساخته دوباره اسدالله را بپای باز پرس کشیده چیز هایی ازو پرسیدند ، وآنچه پاسخ داد نوشتند و همگی پای آنرا مهر کردند که بتهران بفرستند . از این بازپرس آگاهی های دیگری دربارهٔ بد خواهی دربار بدست آمد ، واین بخشم مردم افزوده همانشب چنین نهادند که کسی بباز کردن بازار خرسندی ندهد .

آمادگیهای جنگی تبریز

فردا همینکه آفتاب درآمد مردم رو بتلگراف خانه نهادند وازهمان آغاز روز بگفتگو ازتاراج وکشتار پسر رحیمخان پرداخته و بانجمن فشار



پ ۱۸

رحیمخان با نقیخان رشیدالملك

(این پیکره گویا در سال ۱۲۸٤ درساوجبلاغ برداشته شده)

آورده پرگ خواستند که خود آماده رفتن بقره داغ شوند. انجمن نا گزیر شده تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت تأییداتهم عین تلگراف دیروزجنابان عالی را در خصوص باز شدن بازار با ضمیمه عقاید خودمان و ملاحظه صلاح عامه و رعایت نکات دیگر بملت انهاء و القاء نمودیم قرار بوده امروز پنجشنبه بازار را باز عموم اصناف و کسبه سر داد و ستد و کسب خودشان بروند ولیکن بعد از دو ساعت فاصله که مجلس معظمی از علماء اعلام و محترمین و اعیان اشراف با حضور وکلاء و اعضاء انجمن بجهت استنطاق از اسدالله‌خان نام تشکیل شده بود تمامی زحمات را بی نتیجه گذاشته عموم ملت از عقیدهٔ که درباز شدن بازار حاصل کرده بودند منصرف و این قسم اقدام اکرام‌السلطان‌را در رخنه و اخلال اساس امر مقدس مشروطیت با دارایی مقام عالیه در دربار دولت منتج نتایج وخیمه دانسته و امکان نخواهد داشت تا امضاء قانون اساسی دیگر یك کلمه حرف دائر باین مسئله بملت گفت وبرای اینکه اهمیت استنطاق را ملتفت و کاملا آگاه باشید خلاصه استنطاق اسدالله خان را و تقریریکه در محضر علماء اعلام و سایر حاضرین در مجلس کرده و نوشته شده مخابره گردید و عین استنطاق هم با پست ایفاد میشود (انجمن ملی تبریز)

همچنین اعیان تلگراف دیگری باتابیك فرستادند. نیز چون‌مردم خواستار بودند، رویهٔ باز پرس اسدالله را با تلگراف بتهران آگاهی دادند بدینسان :

خدمت وکلاء محترم آذربایجان دامت تأییداتهم اینکه در تلگراف دو ساعت قبل عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان با پست تقدیم میشودچون ملت راضی نشد استنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و با نهایت سختی خواستگار شدند که استنطاق دیشبی مشارالیه تلگرافاً و عیناً معروض شود این است لایحه استنطاق با امضاء اعضاء مجلس عیناً درج میشود (بعدازمراجعت از کینی(؟) اکرام‌السلطان مرا خواسته‌گفت اسب خوب سراغ داری‌گفتم قراباغی ها خواهند آمد از آنها میخرم دو روز بعد کربلای محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام‌السلطان که خانه رحیمخان بود بعد از ورود حیاط مرا توی اطاق خواسته گفت کاری بتو رجوع خواهم‌کرد بکسی نگویی بعد مرا بقرآن که از بغلش در آورد قسم داد و گفت هیچکس بروز ندهی حکم .... است این چهار نفر باید کشته شوند میرزا حسین آقا شیخ سلیم‌حاجی مهدی حاجی

محمد جعفر مومن پرسید تفنك داری گفتم يك تفنك وروندل دارم يك تفنك برذانقا گفت با این تفنگها نمیتوانی کار بکنی رفت يك تفنك آلمانی با يك قطار فشنك آورده بمن داد مراجعت کرده آمدم دو روز اتصالا بتلگرافخانه آمده رفتم روز سیم باز آدم فرستاده مرا برد گفت چرا اقدام نمیکنی جواب دادم که حالت شهر منقلب است و جای این اشخاص را درست نمیدانم کجا هستند صبر کن تا من فرصتی بدست آورم گفت چرا اقدامی در این باب نمی کنی گفتم ممکن نمیشود گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنند و از طهران هم با شدت بمن تأکید میکنند هرچه زودتر عمل را بانجام برسان پس حالا که اینطوراست امشب را رفته این مسئله را بانجام برسان لااقل یکی ازاینها را بکش و اگر هم توانستی که سه تیر در میدان توپخانه خالی بکن بعدآمده آقا میرزاحسین را در میدان توپخانه دیده که با دوسه نفر و فانوس میخواهند بروند از عقب آنها رفته وهرچه خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه در توی دربند رفته و من هم از عقب سر او میرفتم دیدم امشب را امکان ندارم. و نوکر را گفتم امشب را بگذاریم شب دیگر اقدام خواهم کرد در بازارچه صفی دیدم حاجی مهدی آقا را خواستم کاری بکنم پشیمان شدم مرتبه دیگردیدم واز اقدام نادم شدم بعد ازآن بخانه خود رفتم صبح نوکر اکرام‌السلطان آمده قهوه‌خانه حاجی عبدالله کربلای محمد نام آمده و باهم چایی خوردیم بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاد خرج نمایید امشب کاررا تمام نمایید بعد هرچه بخواهید خواهم داد امشب هم اکرام‌السلطان را ببینید عصری رفتم بمن گفت چرا کار را تمام نمی‌کنید معلوم می شود پشیمان شده اید گفتم حضرات را پیدا نمیکنم دو شب است که آقا میرزاحسین در تلگرافخانه میخوابد جای آقا شیخ سلیم هم معلوم نیست بعد اصرار کرد مأموریت خود را تمام کنی شب چهارشنبه آمدم بتلگرافخانه گرفتار شدم چهار شب قبل با اکرام‌السلطان ملاقات کرده بودم در میان تقریرات خود اظهار نمود یکشب هم با اشخاص مفصلةالذیل بخانه آقا میرزا حسین رفتیم شاید اورا بزنیم (تقی) (حاجی‌آقا) (اسماعیل) تقریراسدالله خان در شب پنجشنبه (۱۰) ربیع‌الثانی بهمین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریرکرد (علی بن موسی) (معین‌التجار) (حاجی میرزا تقی‌آقا) (دبیرالسلطنه) (صادق) (رفیع‌الدوله بیگلربیگی)

(محمد صادق خان پسر ساعدالملك) (اقبال لشگر) (محسن‌الطباطبائی) (آقای سید رضی) (خازن لشگر) (جعفر) (امین‌التجار) (بصیرالسلطنه) (انجمن ملی تبریز)

پس از اندکی از تهران پاسخ پایین رسید :

از شدت نگرانی که داشتیم از وضع استفسار شده تاحال جواب نرسیده بود وقلوب فدویان بی‌اندازه مضطرب مانده بود لهذا بتلگرافخانه آمدیم که‌حضوراً استفسار شود تلگراف زیارت شد امروز صبح درمجلس اقدامات لازمه‌وتاکیدات اکید بوزارت داخله ووزارت جنك بعمل آمد در رفع غایله وتوقیف رحیمخان وانتزاع ریاست ایل وسوار چلبیانلو واحضار پسر رحیمخان بوزارتین آنچه لازم است نوشته وگفته شده است ولی باوضع مسامحه دولت نتیجه سریعه را نمیتوان امید داشت لهذا تاظهور نتیجه اقدامات وکلا اهالی آذربایجان را لازم است‌که ازمدافعه جان ومال وعرض وناموس اولاد وطن غفلت نداشته باشند البته‌مجلس هم تادم آخر بتکلیف خود عمل کرده ازتحصیل رفاه ملت صرف نظر نخواهد کرد واز اقدامات خودتان درباب مدافعه وحفظ نفوس ابنای وطن اطلاع بدهید اکرام‌السلطان بدست آمده یاخبر چون وقت مجلس منقضی میشود مرخص شده رفتیم (تقیزاده) (احسن‌الدوله) (مستشارالدوله) (میرزاآقا) (حاجی میرزا براهیم)

این تلگراف چون بمردم خوانده شد همه شادمانی نمودند .

چون برگ آمادگی برای نگهداری شهر داده شده بود مجاهدان در زمان بکار پرداختند و دیری نگذشت که شهر رویه سرباز خانه بخود گرفته، دسته های مجاهدان باطبل وشیپور وبیرقهای سرخ آمدن گرفتند. هردسته ای بتلگرافخانه آمده، واز آنجا به توپخانه گذشته ، واز آنجا بمیدان مشق رفته بمشق‌میپرداختند .

نتیجه کوششهای چند ماهه، امروز نمودار گردید . امروز بجای شور وخروش نمایشهای سپاهیانه درمیان می‌بود .

چون مجاهدان باین کار برخاستند نظام الملك والی نیز ناگزیر بکارهایی برخاست . اونیز باآگاهی ازانجمن کسانی را برای گردآوردن «فوج بهادران» فرستاد که دو روزه سربازان را بشهر بیاورند . نیز دستور داد توپچیانی که در شهر میبودند توپها را بیرون آورده آماده



پ ۱۹
حاجی آقا محسن عراقی

گردانند . همچنین سوارانی که درشهر میبودند در شهر گردیده نگهبانی نمایند .

شب آدینه خود مجاهدان در شهر گردیده نگهبانی می نمودند .

فردا آدینه از آغاز روز باز نمایشهای جنگی درمیان بود. دسته ها با طبل وشیپور ودرفش ، ملایان و سیدان باشمشیر های آخته در جلو ، میآمدند ، و از تلگرافخانه و توپخانه گذشته بمیدان مشق میرفتند . در تلگرافخانه شادروان شیخ سلیم یاآقا میرزا علی یا میرزا حسین سخنها بآنان میراندند . میرزا جواد ناطق که از سفر ماکو وارومی بازگشته بود گفتارها میراند . امروز شماره مجاهدان یا «سپاهیان توده» بیشتر ودسته ها پرشکوه‌تر میبود وتاهنگام پسین همچنان نمایش میرفت .

امروز تلگرافی از تهران رسید که درباره پسر رحیمخان با دستیاران وزیر داخله ووزیر جنگ گفتگو کرده‌ایم. بنظام‌الملك وهمچنین به پسر رحیمخان دستور های تلگرافی داده شده ، ولی ما باین اندازه بس نکرده درخواستهای دیگری کرده‌ایم .

در این تلگراف باز خواستار شده بودند بازار ها باز شود و غدغنها نموده بودند .

فرداشنبه مردم همچنان درتلگرافخانه وآن پیرامونها گرد آمدند . امروز چون مهلت ده‌روزه که نمایندگان ازتهران ، برای بپایان‌رسانیدن قانون اساسی ،گرفته بودند بانجام میرسید ، انبوهی از مردم همان را دستاویز ساخته شور وخروش بیشتر مینمودند ، وتلگرافهایی را که از نمایندگان درباره خوانده نشدن قانون نامبرده وبدیر افتادن آن رسیده بود ، نادیده گرفته همچنان قانون میطلبیدند وپافشاری نشان میدادند ، وکسانی از آنان باطاقهای دستگاه درآمده به‌تلگرافچیان پرخاش‌مینمودند وفرصت کار نمیدادند .

چون شور وخروش دراز کشیده بود کم کم رشته ازدست خردمندان بیرون رفته بدست آشوبگران میافتاد ، وکم‌کم برخی نابسامانیها پدیدار میگردید . شگفت است که باربران واینگونه بیچیزان از پیش آمد لذت میبردند ، وباآنکه درنتیجه نبودن بازار بیکار وبی‌پول‌میماندند باسختی زندگانی ساخته باز شدن بازار ها را نمیخواستند . اینان معنی قانون اساسی را نمیدانستند وبااینهمه درطلبیدن آن پافشاری مینمودند .

ازانجمن تلگراف دیشبی نمایندگان خوانده شد . ولی بجای‌سود زیان پدید آمد. زیرا مردم بهیاهو برخاسته داد زدند : « تاامضا شدن قانون اساسی بازار ها را باز نخواهیم کرد ». تا نزدیکی نیمروز این هیاهو ها میرفت . میتوان گفت خواستن قانون اساسی «سودایی» گردیده و بسرهای کسانی افتاده بود .

در اینمیان آگاهیهایی که از قره‌داغ میرسید بشور مردم میافزود انجمن هنگام پسین تلگراف پایین را بطهران فرستاد :

خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت تاییداتهم درباب قتل وغارت پسررحیمخان

دیروز مخابره فرموده اند از وزارت داخله احکام لازمه بحکومت آذربایجان وپسررحیمخان صادر شد اولاتابحال چنین حکمی ازطهران نرسیده اعضاء مفخم دارالشورای کبری وجنابان عالی این مسئله را چنین بنظر حقارت مینگرند که گویا نزاع‌ملکی مابین دونفرمالك واقع شده ومذاکره را برای اصلاح امر ورفع غایله باوزارتین‌داخله وجنك مینمایندکه وزارت داخله میفرمایند احکام لازمه صادر شد هیهات هیهات‌ای‌آقایان وکلای محترم پسررحیمخان عدهٔ مقتولین دهات قراداغ‌را بدویست نفر رسانده شهر تبریز مثل وقعهٔ شیخ‌عبیدالله پر از دهاتیهای اطراف شهر مساجد محلات پر از زن وبچه بیچاره وبی‌صاحب رعیت‌کجایید چه‌میفرمایید سوار پسر رحیمخان تاقریه شیرنجه یك فرسخی شهر را چاپیده و غارت کرده میدانیم که اتکال رحیمخان بکجاست این حرکات جسورانه پسر رحیمخان وقتل و غارتی که کرده آناً فآناً برعده سوار خود افزوده و تشدد بر قتل وغارت دارد باعث خوشوقتی کیهاست قربان وتصدق وکلای خودمان برویم تاکی وتاچه وقت باید معقولیت بخرج دهید مال وجان وناموس مسلمانان بیادرفت گر مسلمانی همین است که ماها داریم خاك برسرما مسلمانان عجب امنیت مالی و جانی حاصل شد اگرمعجلا خبرحبس وزنجیر ومعزولی رحیمخان از ریاست ایل وسوار نرسد ودولت حکم صریح برمجازات وگرفتاری پسر رحیمخان نکند نمیدانیم چه عرض کنیم چه خواهد شد .

(انجمن ملی تبریز)

در کتاب آبی مینویسد: امروز نامه ای از بیوکخان بدست افتاد که برای نظام‌الملك فرستاده ودرآن تاراج‌کردن دیه هارا آگاهی داده واز نظام‌الملك برگ خواسته بودکه بشهر درآید وانجمن‌را بیرون‌راند.

این سخن باور کردنیست. زیرا بیگمان‌آن تاخت وتازها بادستور دولت می‌بود، وبیگمان بیوکخان‌را بشهرآوردن میخواستند. چیزیکه هست درروزنامه ها یادی ازاین نشده ومن خود چنین چیزی بیاد نمیدارم.میباید گفت‌آنرا بیکبار پنهان‌داشته بآشکار نیاورده اند.

جنبش مجلس ونتیجهٔ آن

این شور وخروش وجوش وجنبش‌که ازدوهفته باز در تبریز و دیگر شهر ها میرفت، و این تلگراف‌های پیاپی‌که در میان تبریز و تهران درآمد و رفت میبود ، چنانکه دیدیم مجلس شوری در برابر آن جز

بی پروایی نمینمود ، و آن کار تبریز را بی انگیزه دانسته رنجیدگی نشان‌میداد. لیکن داستان پسررحیمخان وپس ازآن داستان اکرام‌السلطان مجلس را نیز بجنبش آورد .

چگونگی آنکه روزسه شنبه سی‌ام اردیبهشت (ربیع‌الثانی) که تازه آگاهی از تاخت وکشتار پسر رحیمخان میرسید ، وتنها تلگراف نخست انجمن که جلوگیری ازآوردن غله وزد و خورد بافرستادگان انجمن و کشتن کسانی را آگاهی میداد بدست نمایندگان آذربایجان رسیده بود مستشار الدوله داستان را در مجلس بمیان آورد . شرف الدوله نیز گفته اورا دنبال کرد .

لیکن این گفته‌ها درمجلس نهنایید ونمایندگان ، که گوشهاشان پر از فریاد های ستمدیدگان شیراز وعراق وقم میبود ، اینرا نیز ازشمار آنها گرفتند وپروایی ننمودند. چنانکه‌گفتیم مجلس ارج خودرا ازدست داده وخود یك دستگاه بیکاره ای شده بود .

پس فردا پنجشنبه یکم خرداد (۱۰ ربیع‌الثانی)، که تلگرافهای دیگری از تبریز ، چه درباره بیدادگریهای پسر رحیمخان وچه درزمینه داستان نو پدید اکرام‌السلطان ، رسیده بود نمایندگان آذربایجان برآن شدند که داستان اکرام السلطان را که یکسر بشاه بر میخورد پوشیده دارند ، ولی از بیدادگریهای پسر رحیمخان دو باره بگفتگو پردازند . چنانکه دیدیم در نشست امروز بود که حاجی شیخ یحیی وکیل کرمان سخن از قانون اساسی بمیان آورد ، وبرخی نمایندگان آن رویه‌کاریها را از خود نموده ودرماندگی مجلس را بهمگی نشان دادند .

پس از آن گفتگو مستشارالدوله بسخن درآمده دوباره داستان پسر رحیمخان را گفت ، وهمه آگاهیهایی‌که از تبریز رسیده بود یاد کرد وچنانکه خواهش تبریزیان بود درخواست نمود ، که رحیمخان را از ایل بیگی گری برکنار گردانند ، واورا بند کرده بباز‌پرس و داوری کشند .

حاجی میرزا ابراهیم آقا سخن اورا دنبال کرده‌گفت : اگر آن تاراج وکشتار با دستور دولت است پس این مجلس چیست ؟ .. اگر

بسرخود است پس چرا از رحیمخان بازخواست نمیکنند ؟ . .

محتشم‌السلطنه نماینده اتابك خواست پرده‌کشی کند چنین گفت : « تصور نشود که صدور اینگونه حرکات با اطلاع دولت باشد ایلات حالشان معلوم است . . » سپس گفت : « سردار نصرت تبری میجوید . باز گفت : « البته وزارت داخله برحسب تکلیف خودشان اقدام‌خواهند نمود » .

حاجی سید نصرالله بهواداری ازو برخاسته چنین گفت: « ساحت دولت از این چیز ها منزه است ... باید اصلاح را حتی الامکان از دولت بخواهید » .

ولی این پرده پوشیها سودی نداشت و سخن دامنه پیدا کرد ، وتقیزاده پس از سخنانی چنین‌گفت : « وزیران یا باین بیدادگریها چاره کنند یاهمگی از کار کناره جویند » .

حاجی امام جمعه خویی گفت : اینکه میگویند بدولت بد گمان نباشیم چگونه شود ؟! . . اهر که دارای چهارهزار خانوار است رحیمخان تابحال کی میبارست بآنجا تازد ؟!

این گفتگو از پسر رحیمخان وپافشاری وکلای آذربایجان عنوان داد که هرنماینده ای از آشوب شهر دیگری بنالد ، و بدینسان نامهای بسیاری از بیدادگران - ازکهنه ونو - بمیان آید .

وکیل التجار از آشفتگی خلخال واز بیدادگری شکرالله‌خان گله کرد . سید حسین از بیداد گری سالار الدوله که این زمان تازه بکار برخاسته بود سخن راند . نمایندگان دیگری نامهای عمید السلطنه‌تالش وقوام الملك و حاجی آقا محسن را بمیان آوردند. متولیباشی بتهران آمده بود ونیازی بداد خواهی ازو باز نمیماند .

حاجی آقا محسن را که بطهران خواسته بودند تاقم آمده واز آنجا بازگشته بود. نمایندگان می پرسیدند: که دستور داد که از آنجا باز گردد ؟! . .

این سخنان درپرده گله ودادخواهی وبدگویی از اتابك میبود. چه اورا پاسخده این آشوبها وبیدادها میدانستند . امروز نخستین‌روزی



پ ۲۰

قوام الملك شیرازی

بود که بیشتر نمایندگان ازوبدگویی ورنجیدگی مینمودند. محتشم‌السلطنه بهریکی از اینها پاسخی میکفت و بهانه‌ای یاد میکرد . لیکن هرکس میدانست ارزش آنها چیست .

بدینسان برای مجلس یکروز پرتکانی میگذشت . یك نشستی که با آن سنستی ودر ماندگی آغاز یافته بود ، با این تندی و سختگیری بپایان میرسید .

در اینمیان ستمدیدگان عراقی وشیرازی که بداد خواهی ازحاجی

آقا محسن وقوام دربهارستان بست می‌نشستند و کسان دیگری ازتماشا ـ
چیان رو بمجلس آورده وبانبوهی ایستاده گوش باین سخنان میدادند .
آنان نیز بااین شور وسهش همبازی مینمودند .

همانروز چون مجلس بپایان رسید ونمایندگان و تماشاچیان بادل
های پرسهش پراکنده شدند ، داستان را بهمه جای تهران رسانیدند .
ماهم دیدیم که نمایندگان آذربایجان این پیش‌آمد مجلس وگفتگوهایی
را که بابودن دستیار اتابك رفته بود ، به‌تبریز آگاهی داده درخواستند
که بازار ها باز شود . لیکن تبریزیان نپذیرفتند و انجمن روز آدینه
تلگراف بس تندی به‌نمایندگان فرستاده ، ریختن زنان وبچگان بیدست
وپای قره‌داغ را بشهر ، واینکه پسر رحیمخان تایکفرسخی شهرآبادیها
را چاپیده ، آگاهی داده ، درآن تلگراف چنین گفت : «میدانیم اتکال
پسر رحیمخان بکجاست ؟ ! ..»

این بود روز شنبه چون هنگام پسین مجلس برپا شد صنیع‌الدوله
گفت : کار های دیگر بماند . از تبریز آگاهیهای ارجداری رسیده‌که
باید درنشست ویژه‌ای خوانده شود . این راگفته بانمایندگان بپاخاستند
وباطاق دیگری رفتند .

درآنجا چون تلگراف تبریز خوانده شد خروش از نمایندگان
برخاست. بسیاری ازایشان بگریه پرداختند. چنین حالی در مجلس تاآن
روز دیده نشده بود . همانا داستان اکرام‌السلطان را در آنجا هم به
میان نیاوردند .

امروز گروه انبوهی از مردم (پنجهزار تن بیشتر) به بهارستان
رو آورده بودند .گفتگوهای روزپنجشنبه مجلس تهرانیان را شورانیده
وبرای همدردی با تبریز آماده گردانیده بود . اینان چون آگاهی از
چگونگی میخواستند و بیتابی مینمودند ، نمایندگان همچنان خروشان و
اشکریزان بسالون بازگشتند . بسیاری از تماشاچیان نیز میگریستند .

نمایندگان آذربایجان بسخن در آمدند . میرزا فضلعلی گفت :
دیگر گذشته ازآنکه ما پرده پوشی کنیم . برادران وخواهران شما در
آذربایجان دچار پنجه بیدادند آیا شما چه‌میخواهید بکنید ؟ ! ..

حاجی محمد آقا نالان گفت : آذربایجانیان چه گناهی کرده اند
دویست وپنجاه تن ازایشان کشته شوند وشما دراینجا آسوده نشینید؟!..
بااینحال دیگر ما چرا بمجلس میآییم ؟ ! . .

تقی زاده نالان گفت : من حال گفتن نمیدارم . شما چارهٔ این
کار کنید .

بدینسان هر کسی‌سخنی میگفت. آن دو دستگی‌که درمیان‌نمایندگان
میبود فراموش شده همگی جز یکدلی نمی نمودند. پس ازگفتگوهایی
چهارتن از نمایندگان را ـ حاجی سید نصرالله ، مستشارالدوله ، حاجی
میرزا ابراهیم آقا ، حاجی محمد اسماعیل ـ برگزیده بدربار نزد اتابك
فرستادند که چگونگی را گفته پاسخ خواهند .

اتابك بپارك خود رفته بود . فرستادگان همراه محتشم‌السلطنه
روانه آنجا شدند و با اتابك دیدار کرده چگونگی را گفتند . اتابك
دلسوزی از خود نشانداده درزمان مخبرالسلطنه ومحتشم‌السلطنه را به
دربار بنزد محمد علیمیرزا فرستاد که چگونگی را باو آگاهی دهند و
پاسخ بیاورند .

از آنسوی چون این چهارتن دربازگشت دیر کردند ومردم در
بهارستان بیتابی مینمودند مجلس دوباره وثوق‌الدوله و حاجی معین‌التجار
را برگزیده بدربار فرستاد. چون آنان نیز دیر کردند ، این‌بار میرزا
محسن وسیدمحمد بهبهانی (پسر شادروان بهبهانی) را برگزیده گسیل
داشتند. چون ازاینان نیز آگهی نرسید حاجی امین الضرب را باکسانی
روانه گردانیدند .

بدینسان فرستادگان پی هم میرفتند وتاچند ساعت از شب رفته
مجلس برپا و مردم در بهارستان چشم براه میداشتند . محمد علیمیرزا
دستخطی درباره برداشتن بیوکخان ازایل بیگی‌گری قره‌داغ وبرکنار
گردانیدن‌او ازسرکردگی سواران بیرون فرستاد ودربارهٔ رحیمخان نوید
بند کردن اورا داد .

فرستادگان پس از چند ساعت درنگ بااین دستخط ونوید باز
گشتند . لیکن مجلس این‌را نپذیرفت ومردم سخت بهیاهو برخاستند .

مجلس چنین نهادکه پافشاری نموده سه چیز را ازشاه بخواهد : یکی برکناری رحیمخان از کارهای دولتی وبندکردن او. دیگری برکناری پسر او ازکار های دولتی . سوم ایمنی تبریز ودلجویی از تبریزیان . پس ازاین نهش چون شب به نیمه رسیده بود خواستند پراکنده‌شوند. مردم خرسندی نمیدادند وجلوشان را میگرفتند وسرانجام تا فردا مهلت خواستند وبخانه های خود رفتند .

خیزش تهرانیان بیاری تبریزیان

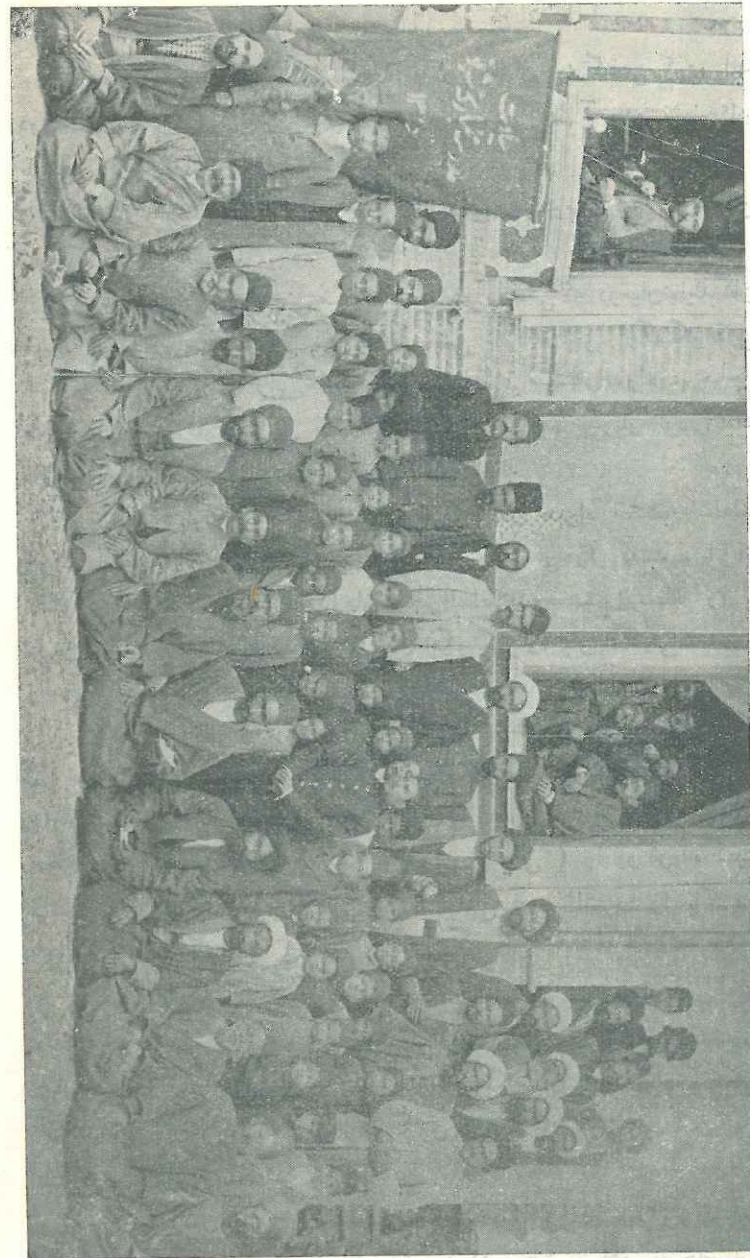
فردا یکشنبه چهارم خرداد (۱۳ربیع‌الثانی)، در تهران یکی از روزهای پرهیاهوی تاریخی‌بود. امروز تهرانیان بیاری تبریزیان بازارها را باز نکردند، وازآغاز روز دسته بدسته روبسوی بهارستان‌آورده درآن‌پیرامونها انبوه شدند . مجلس ازآغاز روز برپا گردیده بروی درخواستهای سه گانه ایستادگی نشان داد.

از دربار برویه کاری گفته بودند : با بودن علما و نمایندگان آذربایجان و کسانی از اعیان ، از تبریز در بارهٔ پیش آمد جستجو رود . از اینرو نمایندگان دهگانه آذربایجان و حاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل همراه دو سید و پسران ایشان ، آهنگ دربار کردند ، ودر آنجا با امامجمعه تهران وحاجی شیخ فضل‌الله وپسر او شیخ مهدی وظل السلطان ونایب السلطنه وعضد الملک واتابک ووزیران گرد آمده فراهم نشستند

نخست با اتابک گفتگو هایی رفت . سپس همگی به تلگرافخانه عمارت گلستان رفتند وبا تبریز بگفتگو پرداختند (گفتگو را خواهیم آورد) .

مجلس همچنان برپا می‌بود ونتیجه را می‌بیوسید. ازآنسوی مردم همگی اطاقهای مجلس وسراسر باغ بهارستان وجلوخان مجلس وخیابانها را پرکرده بودند ، ودر هرگوشه ای یک ملایی ، یا طلبه ای ، یا

پیکره ۲۱ نشان میدهد نشست آزمایش‌یکی ازدبستانهای تهران را (دبستان سیادت در شهرنو) که چون در تابستان سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده در اینجا آوردیم .



پ/۲۱

یکجوان فرنگ رفته ای ، یابك آزادیخواهی ، بروی یك بلندی‌ایستاده بمردم سخن میراند . هرکس از دانسته های خود می گفت .

امروز تهرانیان در دشمنی با محمد علیمیرزا اندازه نشناختند و آنچه می دانستند وتوانستند گفتند . امروز نام مادر او «ام الخاقان» را بزبانها انداختند وسخنانی راکه در سی و اند سال پیش در بارهٔ آن زن گفته شده بود ـ سخنانیکه بنیادی جز پندار وگمان نمیداشت ـ تازه گردانیدند.

یکمرد بافهم آذربایجانی که این زمان درتهران میزیسته وگاهی نامه هایی بحاجی مهدی آقا کوزه‌کنانی مینوشته وبرخی پیش آمد هارا می ستوده ، یکی هم داستان امروز را ستوده است ، ومن بهتر میدانم برخی از نوشته های اورا بیاورم .

مینویسد : «عمارت فوقانی وتحتانی وصحن وخیابانها ازآدم مثل دریاموج میزد . چنانکه ازجیب دستمال یاقوطی سیگار بیرون آوردن اشکال داشت . درآن فضای وسیع نفسها تنگ میشد .

درهر اطاق وهر مجمع وهر گوشه نطاقها ایستاده دست از جان شستند وآنچه در دل داشتند گفتند ... محض جهت نمونه ازچند فقره اشاره مینمایم :

آخوندی می گفت : حضرات هرگاه خداوندروزی شما را قطع کند او را بندگی میکنید ؟! .. هرگاه پیغمبری عوض آنکه شما را براه راست دعوت نماید براه کج دلالت کند اورا به پیغمبری قبول میکنید ؟ گفتند : نه . گفت : هرگاه پادشاه مستبد و جابر ومخل آسایش رعیت باشد و به تباهی آن کوشد او را پادشاه می دانید ؟! .. گفتند نه . گفت : مگر نمیدانید که پسر رحیمخان را خود شاه ... تحریك وتعلیم داده‌که دمار ازروزگار آذربایجان دربیاورد؟.. مردم دادزدند : ماهیچوقت چنین پادشاهی را نمیخواهیم .

یکنفر خان فرنگی‌مآب عینکی بپا ایستاده سرگذشت لویی‌شانزدهم را ازسر تاپا خواند وسخن‌را تا آنجا رسانید‌که هفتادگناه بروثابت‌کردند وخودش وزنش را سربریدند . مردم‌گفتند : فرانسه نباشد ایران باشد ،

لوی شانزدهم نباشد محمد علیشاه باشد ، ماحاضریم اینرا بمحاکمه‌بکشیم .

یکنفر طلبه بپا ایستاده گفت : حضرات میدانید ماها در اینمدت ازدست سلاطین قاجاریه چها کشیده ایم ؟! .. سپس بناکرد از فتحعلی شاه ومحمد شاه گفتن . نوبت بناصر الدینشاه رسید ازهر جا داد زدند خدا قبر اورا پراز آتش‌کند . مظفر الدینشاه را رحمت ودعا گفتند . آخر گفت الان در دست یکنفر خبیث گیر کرده ایم . یکمرتبه صداها بلند شد ما چنین پادشاهی نمیخواهیم . ماپسر ام الخاقان را نمیخواهیم .

یکخانی بپا ایستاده گفت : میدانید فرق مرده بازنده چیست ؟ .. مرده احساس درد نمیکند ، واگر دست و اعضای اورا ببرند درك نمی کند . اما زنده متألم میشود . سپس گفت : ما ایرانیان مرده بودیم ولی اکنون زنده شده ایم وروح بابدان مادمیده شده . برادران ما را در آذربایجان قتل وغارت میکنند مثل اینست که دست مارا می‌برند ، چشم مارا میکنند ، مانباید تحمل‌کنیم .

میرزا احمد خان نامی گفت : مافعلا ازشاه دوچیز میخواهیم : اول اینکه بزودی هرچه تمامتر از تبریز ترضیه بیاورد . دوم اینکه رحیم خان را بماسپارد تا درجلو این عمارت اورا بدار کشیم والا باید خود شاه بدارکشیده شود . صداها بلند شده گفتند : حرف اینست .

در طهران بیست ویکباب مکتب‌خانه‌بطرح جدید است .شاگردان تمامی آنها باعلم مخصوص وارد شده هر یکی در طرفی صف‌کشیده خطابه ها خواندند . یکنفربچه دوازده ساله سرش را بلند کرده بوکلا که در تالار فوقانی بودند خطاب‌کرده گفت : « ای وکلای ملت ، ای بزرگان ما ، شما نگویید ما عمر خودمان را رانده‌ایم وازماگذشته آخر ماصغیریم و از دست ما هیچ چیز نمی‌آید شما را قسم میدهیم‌بخدا مارا درچنگ استبداد نگذارید . برای آینده مافکری کنید » یکمرتبه جماعت بگریه افتادند بحدی شیون شد که مثل روز عاشورا .. »

تااینجاست نوشته های مردآذربایجانی . بدینسان مردم باسخنرانی وخروش وگله وگریه روز میگزاردند ، وچشم براه بازگشت دو سید ونمایندگان آذربایجان ازدربار میداشتند .

امروز زنان تهران نیز درخیزش پا درمیان داشتند وچنانکه در حبل‌المتین نوشته پانصد تن از ایشان در جلو خان بهارستان گردآمده بودند .

رویه‌کاریهای دربار

از آنسوی دوسید ونمایندگان اتابك ودیگران باتبریز درگفتگو میبودند . اتابك نظام‌الملك والی آذربایجان را هم بتلگرافخانه خواسته بود وتلگراف پایین را برای اوفرستاد :

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای نظام‌الملك دام اقباله‌العالی دراین چند روزه اخبارموحشه ازآذربایجان رسیده وازقرار تلگرافاتیکه ازانجمن آذربایجان بوکلاء اینجامیرسدحرکات‌پسررحیمخان‌درقتل وغارت موجب هیجان افکار عامه شده خیلی این‌فقرات باعث تغیرخاطر مبارك وموجب نگرانی اولیای دولت شده این است‌که امروزمخصوصاً باحضور حضرات حجج الاسلام ووکلاء محترم آذربایجان بتلگرافخانه گلستان حسب‌الامر حاضر شده ایم که اولا از جناب مستطاب عالی باحضور انجمن آذربایجان حقیقت واقعه را تحقیق نمائیم که این تفصیل چیست و این شهرت قتل وغارت چه معنی دارد پسر رحیمخان حالا در کجاست واین اتفاقات درکجا واقع شده است‌البته باطراف تفصیل را فوراًتلگراف نمایید وثانیاً چون حضرت عالی حاکم ولایت ومسئول نظم آنجا هستیدهراقدامی که لازم‌است برای رفع این غایله‌وقلع وقمع این فساد بنمایید ویا باید ازدارالخلافه دستورالعمل بخواهید که از آنقرار مقرر شود و مجری فرمایید و بهمه آقایان و اهالی اطمینان کامل بدهید که خاطر مقدس ملوکانه کاملا آسایش رعایای خودرا طالب وهرکس برای‌اغتشاش و سلب امنیت اقدامی کرد البته به مجازات خواهد رسید هرگز اهالی آذربایجان و انجمن آنجا تصوری غیر این ننموده ومطمئن بوده که‌وقت اولیای دولت مصروف راحت وامنیت آنها است‌وانشاء‌الله تعالی نتایج خیریه آن کاملا مشهود خواهد شد (اتابك اعظم)

همچنین نمایندگان آذربایجان بودن خودشان را در تلگـرافخانه گلستان همراه دوسید ودیگران وخواستی راکه درمیانه میبود بنمایندگان انجمن تبریز وسران آزادی آگاهی فرستادند .

ازتبریز نظام الملك پاسخ داده تاخت وتازپسررحیمخان، وخشمناکی

مردم را از پیش‌آمد باز نمود . اتابك در باره پسر رحیمخان دستور پایین را داد :

درباب پسر رحیمخان وحرکات خلاف‌کارانه او که اشعار فرموده‌بودید خیلی مایه تغیر وتعجب گردید زحمت اظهار میدارد که پسر رحیمخان از ایل وسوارخود معزول‌وحسب الامراقدس اعلی ارواحنا فداه بکدخداها وبجاهای لازم تلگراف موکد بفرستید که مشارالیه معزول است وبرای ایل وسوارهم هرطور خود حضرتعالی صلاح میدانید ترتیب سرکرده ورئیس بدهید وچون نظم‌آذربایجان برعهده حضرتعالی است وهمیشه قشون آذربایجان کمك‌جاهای دیگر بوده اند نمیتوان گفت‌که محتاج باستعداد خارج است خودجناب مستطاب عالی بهرطورمیتوانیدبرای براکندن این اشرار ورفع اغتشاش واستقرار نظم اقدامات لازمه سریعه‌خواهید نمود که ولایت منظم ومردم آسوده وتشکر اهالی باولیای دولت علیه برسد خود رحیمخان هم در دارالخلافه توقیف وپسر اورا به تبریز جلب نموده وحبس‌فرمایید واز جزئیات قتل وغارت که واقع شده راپورت کاملی ارسال بفرمایید تابعرض برسد حکم آن مقرر شود (اتابك اعظم)

نظام‌الملك پیشنهاد کرد که بجای رحیمخان پسر عموی او کریم خان رشیدالدوله بایل بیگی گری قره داغ وبسرکردگی سواران آنجا گمارده شود . از تهران این پیشنهاد را پذیرفته نوید دادند که رشید الدوله را هرچه زودتر بفرستند .

نتیجه این گفتگوها آن شد که نظام‌الملك باشتاب سپاهی پدید آورد وبقره داغ بسر بیوکخان فرستد ، ومانیز آنرا خواهیم آورد . لیکن چنانکه گفتیم اینها جز رویه کاری نمیبود ، وراستی آنست که محمد علیمیرزا دربرابر فشار مردم ایستادگی نتوانسته ناگزیرمیشد پسر رحیمخان‌را از کاریکه خواستی کرد بازدارد .

چگونگی آنکه دربار از یکماه پیش نقشه ای برای بر انداختن مشروطه ومجلس ، بدینسان کشیده بوده‌که بدستاویز مشروطه‌ومشروعه دوتیرگی بمیانه ملایان ، وبدستیاری آنان بمیان مردم، اندازد واز اینراه مجلس‌را سست وناتوان‌گرداند، ودرهمان هنگام ازیکسو درتهران بادست قزاق وسوار رحیمخان ودسته های دیگر مجلس‌را بسته سران مشروطه



پ ۲۲
شادروان طباطبایی

خواهان را بگیرد واز یکسو در آذربایجان پسر رحیمخان را باسوار قره‌داغ بسر تبریز فرستاده درآنجاهم انجمن‌را بسته پیشروان را دستگیر گرداند .

این نقشه را همانا از آغاز رسیدن اتابك کشیده ، و چنانکه دانسته شد میخواسته اند روز سی‌ام یاسی ویکم اردیبهشت (۸یا۹ ربیع الثانی) بکار بندند . لیکن چند چیز جلو آنرا گرفت :

۱) برخاستن تبریزیان وبیداری وآمادگی آنان . چنانکه گفتیم تبریزیان خود بدولت بدگمان میبودند ، ودرآنمیان کسانی ازنمایندگان آذربایجان که دانسته نیست ازچه راهی، از دور ، بودن یکچنین‌نقشه‌ای

را در یافته بودند نامه نوشته تبریزیان را بیاگاهانیدند و بآن خیزش برانگیختند . اگرچه برخاستن تبریزیان بنام طلبیدن قانون اساسی بود و بدگمانی که میداشتند جز درپیرامون آن قانون نمیبود. لیکن خیزش ایشان این سود را نیز دربر داشت که بیدار وهوشیار باشند وناگهگیر نگردند .

۲) بر خاستن سالارالدوله که در همین روز ها رخ داد . این شاهزاده سبکسر که داستانش را خواهیم آورد بطلب تاج و تخت بر خاست وچنانکه خواهیم دید کاری نتوانست . لیکن بر خاستن او محمد علیمیرزا را ترسانید ونقشه اورا بهم زد .

۳) جنبش همگانی تهران وایستادگی دارالشوری. همین فشار و ایستادگی او را ناگزیر گردانید که بیکبار از نقشه خود چشم بپوشد وپسر رحیمخان را بجای خود بازگرداند .

اکنون دانسته میشد که آن خیزش تبریز ، و شور و خروش بیست واند روزه تبریزیان ، وآن آمادگیها که آزادیخواهان آنجا نشان دادند ، بسیار بجا میبوده. نمایندگان آذربایجان که با تلگراف آن ناخشنودیها را از بر خاستن تبریزیان مینمودند کنون بر گشته نامه های پوزش آمیز مینوشتند ، واز پیش آمد سپاسگزاری مینمودند .

باری از این پیش آمدها نقشه ناانجام ماند ، و کنون میبایست بیوکخان بجای خود باز گردد ، وبرای پرده‌کشی، رحیمخان ازکارهای خود برکنار شود . لیکن مردم باین اندازه خرسندی نداده بند کردن رحیمخان وبلکه بدار کشیدن اورا میخواستند واین بمحمد علیمیرزا گران میافتاد وایستادگی نشان میداد .

چون بانظام الملك وسران تبریز گفتگو بپایان رسید دو سید و نمایندگان آذربایجان بمجلس بازگشتند . اتابك بنزد شاه شتافت که‌نتیجه را بازگوید . تا هنگام پسین چشم براه میداشتند وچنانکه دیدیم مردم پرده دریها می‌نمودند . آنگاه حاجی محتشم‌السلطنه آمد وآگاهی‌آورد که شاه دستور داد رحیمخان را گرفتند ، و اکنون در کشیکخانه در بند است . مجلس بآن خرسندی نداده خواستار شد که او را بعدلیه



پ ۲۳

حاجی شیخ فضل‌الله وبهبهانی

بیاورند و در آنجا همچون دیگر گناهکاران زنجیر به گردن دربند نگهدارند .

محمد علیمیرزا تن درنمیداد ، ودرمیانه حاجی محتشم السلطنه و حاجی مخبر السلطنه به پیامبری آمدورفت میکردند . نیز ظل‌السلطان واتابك - آن یکی بدلجویی ازآزادیخواهان واین یکی برویه کاری - میانجیگری مینمودند .

از آنسوی مردم دربهارستان وآن پیرامونها بشور وهیاهو افزوده میگفتند باید رحیمخان را بیاورند ودراینجا بدار زنند. نیز داستان های آصف الدوله و قوام‌الملك و حاجی آقا محسن را بمیان آورده کیفر آنانرا میخواستند . همچنین قانون اساسی را میطلبیدند .

در تهران نیز واعظانی یاسخنرانانی، از سید محمد رفیع وشیخ علی زرندی ودیگران پدید آمده ، وامروز پیاپی سخن میراندند.

هنگام شام هیاهوی مردم بجایی رسید که نخست تقیزاده وسپس طباطبایی بجلو پنجره آمده بجلوگیری ازهیاهو کوشیدند وبمردم اندرزها گفتند .

یکی از پیش آمدها آن بود که فردا چهاردهم ربیع‌الثانی روز زایش محمد علیمیرزا میبود ومی‌بایست شب را چراغان وآتشبازی کنند واز امروز به « آذین بندی » پردازند . دراین هیاهو مردم‌آنرانپذیرفته آشکاره گفتند : « هنوز دانسته نیست این شاه باشد یانه»، و« آذین بندی» بانگ شاهنشاهی ودیگر اداره های اروپایی را برچیده وشب‌نیز از آتش بازی دولتیان جلوگرفتند.

بدینسان روز بپایان رسید ، و چون تانیمساعت از شب رفته نتیجه بدست نیامد مجلسیان مردم را بازگردانیدند که فردا بازبیایند .

پذیرفتن محمدعلیمیرزا درخواست مردم را

فردا دوشنبه در خانه صنیع الدوله نشستی از نمایندگان برپا شده ، و فرنفرما از سوی شاه آمده خواهش میکرد که رحیمخان در خانه حاجب الدوله بی بند وزنجیرنگه داشته شود . نمایندگان باین خرسندی ندادند و بروی در خواست خود ایستادگی نمودند ، و چون نشست بهم خورد روانه مجلس شدند .

مردم همچون دیروز ، بهارستان وآن پیرامونها را پر کرده می ایستادند وهمچون دیروز شور وخروش می نمودند . محمد علیمیرزا ناگزیر بود گردن بدرخواست مجلس بگزارد . نزدیك به نیمروز فرمان فرما ومحتشم‌السلطنه بمجلس‌آمدند ودستخطی ازمحمد علیمیرزا آوردند نزدیك باین : «فرما نفرما رحیمخان را بشما سپردیم اورا زنجیر کرده

نگهدارید ونگزارید بگریزد ». برای دلگرمی مردم چنین گفتند :«رحیم خان اکنون درعدلیه دربنداست ». کسانی باور نمیکردند وبعدلیه‌شتافتند ورحیمخان را بازنجیر تماشا کردند وباز گشتند .

این هنگام شاد روان طباطبایی بجلو مردم آمده بایشان سخن راند ، که چون دولت باما همراه گردید دیگر جایی برای بستن‌بازار ها نماند . بروید بازار ها را باز کنید . در بارهٔ قانون اساسی نیز نوید انجام آنرا داد. مردم‌فرمانبرداری نمودند وپراکنده‌شده بازارها را باز کردند .

از آنسوی در مجلس گفتگو از جشن آنروز بمیان آمد . نمایندگان خواستندگامی بدلجویی ازشاه بردارند وچندتنی را برگزیده برای گفتن «مبارکباد» بدر بار فرستادند . ازآنسوی ببازاریان دستور دادند که بجای شب گذشته امشب را چراغان کنند .

بدینسان بار دیگر کشاکش باشکست دربار بپایان رسید: پس‌از پیش آمد بهمن‌ماه این بار دوم بود که کشاکش درمیان دربار ومجلس برخاسته وبفیروزی مجلس انجام می‌یافت .

این خیزش تهران بیاری تبریزوگفتار هایی که در روزنامه های حبل‌المتین وصور اسرافیل ودیگر جاها ، بنام سوک و مویه بکشتگان قره داغ (یابگفتهٔ خودشان «شهدای آذربایجان») نوشتند ، آوازش بشهر های دیگرافتاد ، ودر بسیاری از آنها بنام سوگواری بازار هارا بستند ودر مسجدها «ختم» گزاردند . دررشت همینکه روز نامه های تهران رسید ، تبریزیان آنجا پیش افتاده گریان ونالان وشیون کنان از میان بازار گذشته ، وبااینحال بانجمن آمده و درآنجا بروی خاکها نشسته بگریه پرداختند . بازار یان نیز دکانها را بسته بآنجا شتافتند ، ودرحیاط انجمن چادر زده سه روز «ختم» داشتند . سپس ارمنیان در کلیسا دستگاه سوگواری چیدند . پس از آن طلبه ها «ختم» گزاردند. بدینسان یکهفته باگریه وسوک بسرمیبردند وگفتارها میراندند وتلگراف ها بتهران وتبریز میفرستادند . درقزوین نیز بازارهارا بستند ودرمسجد «ختم» برپاگردانیدند .

از آنسوی چون از این خیزش، محمد علیمیرزا ناگزیر شد از کار های پسر رحیمخان بیزاری جوید ، واورا یك گردنکش نا فرمان برداری‌نشان دهد،وچنانکه‌آوردیم اتابك درتلگراف‌خود بنظام‌الملك دستور دنبال‌کردن وگرفتن اورا داد، نظام‌الملك درتبریز ازیکسو به نقی‌خان رشیدالملك حکمران اردبیل ، دستور تلگرافی فرستاد که باسوارانی‌که از شاهسونان ودیگران فراهم گرداند ، بقره داغ شتابد وبیوکخان را دنبال‌کند و از یکسو بشاهزاده مقتدر الدوله فرمان داد که ازسربازان وسواران شهر وپیرامونهای آن لشگری پدیدآورد وآهنگ قره‌داغ‌کند .

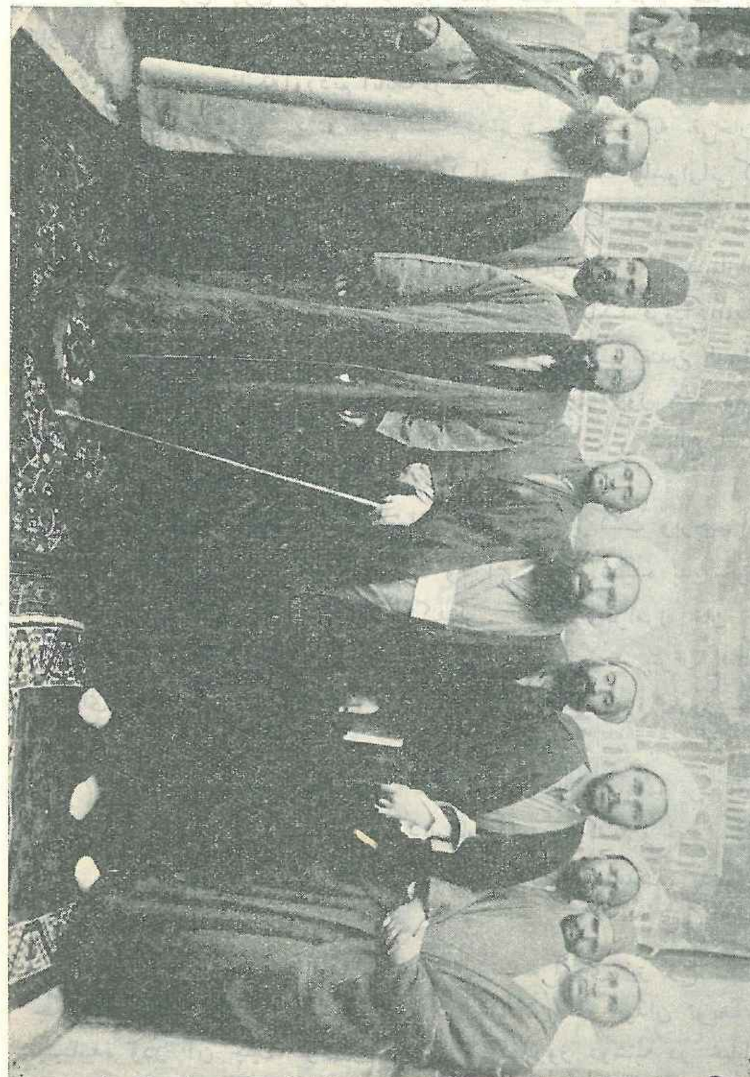
نقیخان باشتاب خودرا بقره داغ رسانید واز اینسو مقتدر الدوله که بهمراهی انجمن ونظام الملك بسیج سپاه میکرد از روز شنبه دهم خرداد (۱۹ ربیع‌الثانی) درکنار آجی چادرها افراشت و شجاع نظام مرندی باسواران خود باو پیوستند .

لیکن باینها نیازی نبود . زیرا همینکه نقشه برگشت وبرحیمخان زنجیر زده شد بیوکخان خود از تاخت وتاراج دست کشیده بدیه خود گریخت و سواران از سر او پراکندند . حاجی فرامرز خان و ضرغام نظام‌که باسواران خود همراهی باوی کرده بودند بترس افتاده نامه ای بمیانجیگری شجاع نظام برای انجمن فرستاده آمرزش وزینهار طلبیدند .

از انجمن پاسخ نوشتند که اگر آنچه از دیه ها بیغما برده اند بدارندگان آنها بازگردانند واز ستمدیدگان دلجویی کنند و خود بسپاه مقتدر الدوله پیوندندگناههای‌گذشته ایشان آمرزیده خواهدشد. بدینسان آسیب پسر رحیمخان ازمیان برخاست .

در این روزها در تهران یکداستان خنده آوری نیز رخ داد . چگونگی آنکه یکروز دیده‌شد یك آگهی (اعلان) در میدان توپخانه چسبانیده ودر آن چنین نوشته شده : « ترکها روز دوشنبه در خیابان چراغ گاز درمسجد سراج‌الملك حاضر باشند . . » مردم درشگفت شده ندانستند آنرا که چسبانیده وچه خواستی درمیانست .

هرچه بود روز دوشنبه (گویا همان دوشنبه پنجم‌خرداد که پس



پ ۲۴

از نیمروز بازارها بازشد) کسانی از آذربایجانیان برای دانستن چگونگی بمسجد سراج الملك رفتند . دانسته شد پیشرو وبنیاد گزار میرزا رحیم فالچی تبریزیست ، وگروهی نزدیك بیکصد وپنجاه تن از آذربایجانیان گمنام ، از کهنه سربازان ممقان وآرونق که درتهران بصرافی پرداختندی واز فراشان درباری وازنوکر های حاجب‌الدوله ومانند این فراهم‌آمده اند . از میرزا رحیم بباز‌پرس پرداختند . او چنین سخن راند: «مقصود ما اتحاد است واظهار غیرت، من بعد هرکسی پشت‌سر شاه ما بدوناسزا گوید باید باگلوله از دهانش بزنیم ، هر کسی بعلمای ما توهین کند همچنان . خوب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد ماست وباین شهر وارد شد، چرا هیچ کسی پیشواز نکرد ؟ ! .. چرا دست جمع بدیدنش نرفتیم؟! چند نفر از وکلای تبریز آشکاره بابی ولامذهبند، چرا آنها را بسزا شان نرسانیم ؟ .. این چه بیغیرتیست که یکنفر عراقی بچه ترك رابکشد وببرد ؟! پس غیرت ترکیت ماچه شده ؟!..»

دانسته شد درباریان میخواهند ، همچون زمان خودکامگی دشمنی وهمچشمی میانه‌عراقیان وآذربایجانیان بیندازند ، وبنام ترك‌وفارس اوباش را بکشاکشی برانگیزند، وبرای این‌کار میرزا رحیم فالچی را که مرد نیرنگساز وبی آزرمی میبود برگزیده اند . این داستان عنوانی بدست « متلك گویان » داد وبرخی روزنامه ها بشوخیهایی برخاستند .

آمدن میرزا آقا اسپهانی به‌تبریز

از روز سه شنبه ششم خرداد (۱۵ ربیع الثانی) درتهران آرامش بود ومجلس که ازپیش آمد های اخیر نیروگرفته بود بکارهای‌خودمیپرداخت. ولی در تبریز شورش همچنان پیش میرفت . روز دوشنبه پس از زنجیر کردن رحیمخان ، نمایندگان آذربایجان بتلگرافخانه آمده و چگونگی را آگاهی داده باز خواستار گردیدند که بازارها بازشود ومردم پی کار های خود روند . لیکن تبریزیان نپذیرفتند، وباآنکه شانزده روز بود

پیکره۲۴ نشان میدهد‌حاجی شیخ‌فضل الله‌را باکسان دیگری. آنکه درمیانه ایستاده حاجی شیخ فضل‌الله است وآنکه دردست چپ ایستاده‌پسر اوآقا ضیاءالدین میباشد . در دست راست حاجی آقاعلی اکبر بروجردیست

که از کار وپیشه دست کشیده ودر آن چندگاه زیان بسیار دیده بودند بروی سخن خود ایستادگی نشان دادند وبتهران چنین پاسخ دادند که تا رسیدن قانون اساسی ازتهران تلگرافخانه‌را رها نخواهیم کرد. بدینسان بگرد آمدن در تلگرافخانه وشور وخروش روزانه پیشرفت دادند .

نظام‌الملك خواستار بود که دراینجا هم جشن و چراغانی ، بنام روز زایش محمد علیمیرزا نموده شود، ولی‌سردستگان‌نپذیرفتند ،وآنگاه بجشن وچراغانی دولتیان وتوپ انداختن نیز خرسندی نداده جلوگرفتند .

در همان روز ها یك کار ناستوده ای از [illegible] سرزد ، و آن آوردن میرزا آقا اسپهانی به تبریز بود که اینزمان از استانبول‌بیرونش کرده بودند .

تبریزیان نام میرزا آقا را در میان پیشگامان مشروطه خواهی شنیده ، وداستان بیرون راندن او از تهران و فرستادنش را بکلات در صدر اعظمی عین الدوله،کم یابیش دانسته‌بودند ، واز اینرو ارج‌بسیار باو مینهادند ، وچون گفته میشد انگیزهٔ بیرون کردن اورا از استانبول میرزا رضا خان ارفع‌الدوله سفیر ایران فراهم آورده، درسایه دشمنی که همگی آزادیخواهان با ارفع‌الدوله میداشتند و او را هوا خواه روس وبدخواه ایران میشناختند ، بارج وجایگاه میرزا آقا افزودند وپیش‌خود اورا یکی از گردان جهان آزادیخواهی پنداشتند ،وچون هنگام‌جوشش سهشها ، و رشته توانایی از دست فهم واندیشه بیرون میبود ، درپاس داری وپذیرایی بااو از اندازه بسیار دور افتادند ، وروزیکه او ازراه مرند وصوفیان به تبریز میرسید (گویا روز یازدهم خرداد) نمایندگان وسران آزادی وانبوه آزادیخواهان و دسته های مردم ، تا پل آجی به پیشواز شتافتند، واورا باشکوه بسیار بزرگی بشهر آوردند، وباین‌بس نکرده یك‌کس ناآزموده وناشناخته ای‌را همراز خود گردانیده درانجمن جادادند وهمگی گوش بچرب زبانیهای او تیز کردند، وخواهیم دید که چگونه از این رفتار خود پشیمان‌گردید .

درآن روزهایکی ازخامیها اینگونه گرایشها باین‌کس و آن‌کس میبود . راستی‌اینست که‌دسته بزرگی‌بآزادی میکوشیدندوهمین آرمان‌ایشان

میبود . واز اینرو همینکه کسی را در آن‌کوشش همراه میدیدند امید راهنمایی بهوش ودانش اومیبستند وسخت باومیگراییدند وازبس‌دلباختگی گمان فریبکاری ورویه کاری باونمی بردند .

مثلا طالبوف چون کتابی نوشته بود آن ارج را باو میدادند که بی آنکه خود آگاه باشد بنمایندگیش برگزیدند و تا دیر گاهی چشم براه آمدن او میداشتند و نامه های درخواست مینوشتند و باآنکه طالبوف اینزمان از اندیشه های پیش بازگشته و از مشروطه خواهی ایرانیان آزردگی نشان میداد ، اینان اورا یك پیشوای‌گرانمایه ای شمرده آرزوی آمدنش را میکشیدند .

بمیرزا ملکم‌خان جایگاه بلندی داده ونامش را بسیار پاسدارانه میبردند وبه‌پیامهایش ارج بسیار مینهادند .

سعدالدوله باانداك کاردانی ودلبستگی بمشروطه که نشان داده بود «ابوالمله» اش مینامیدند وآن جایگاه‌را بوی داده‌بودند که چون‌کناره جست از تبریز ورشت چند بار تلگراف‌کرده انگیزه آنرا پرسیدند .

اینها از ساده درونی واز دلبستگی بسیاری میبود که بمشروطه وآزادی می‌داشتند .

در این روزها در تبریز کارنان سخت ترگردیده وانجمن ناگزیر میبود که از یکسو هم بدیه‌داران فشار آورد وغله ازآنان بخواهد ، و چون یکی از دیه‌داران درآذربایجان خود محمدعلیمیرزا ودیگری زنش می‌بودند بگماشتگان آنان نیزسختگیریها کردند . محمد علیمیرزا دراینجا نیز سپر انداخته از اتابك بنظام‌الملك دستور رسید که غله های اورا بشهر آورده ببهای روزانه بفروشند .همچنین از زن شاه چنین دستوری بنماینده اش رسید .

روز سه شنبه سیزدهم خرداد (۲۲ ربیع الثانی) ، حاجی فرامرز خان وضرغام نظام به لشکرگاه مقتدر الدوله آمده بزیر توپ پناهیده بودند . نمایندگان انجمن وکسانی از سر دستگان بلشکرگاه رفتند که بآنان زینهار دهند واز زیر توپ بیرون آورند . یکدسته ازدوراندیشان خرسندی نداده میگفتند: «اینان‌خون بیگناهان‌ریخته وباتوده دشمنی نموده



پ ۲۵
میرزا رضا خان ارفع‌الدوله

اند میبایدکیفر بینند » ولی بسیاری از نمایندگان و دیگران از سست نهادی وزود باوری چنین میپنداشتند که شاه واتابیك براستی همراه شده اند ، واین بود که میخواستند ازگذشته ها چشم پوشند واز گناه آندو تن‌وپیروانشان درگذرند . یکی‌از خامیها این میبود که گناهکاران چون از

درپوزش درمیآمدند وآمرزش میخواستند ازآنها چشم میپوشیدند . بلکه فریب‌چرب‌زبانیهاشان‌خورده آنانرا پشتیبانانی‌برای خود میپنداشتند، که این کار ازکسانیکه سررشته‌کارهای توده را دردست میدارند بسیار نابجاست .

بااین امید وآرزو آن دوتن را اززیر توپ بیرون آورده شادی کنان شبانه بشهررسانیدند. همان شب تلگرافی از ارومی رسید که مردم درآنجابدودسته شده‌اند که یکدسته هوادارمجدالسلطنه ویکدسته‌بدخواه او میباشند وکشاکش‌میان این دودسته سخت شده‌ومجدالسلطنه ناگزیر گردیده شهر را گزارده بدیه خود رود ، ولی آشوب در شهر چندان بوده که کونسول روس رنجیدگی‌نموده واز دولت خواستار ایمنی گردیده .

از این آگاهی پیشروان تکان خوردند و-اندکی در پیرامون آن گفتگو رفت. ولی چون برخی از نمایندگان نمی بودند نتیجه گرفتن را برای فردا گزاردند ، وچون میخواستند پراکنده شوند که تلگرافهای دیگری رسیده داستان ماکو را آگاهی داد (چنانکه آنرا خواهیم آورد) .

از این تلگرافها همگی اندوهگین گردیدند . گرفتاری قره داغ بپایان نرسیده بود که یك گرفتاری سختتر دیگری در ماکو پیدا میشد، وپسر رحیمخان نرفته اقبال السلطنه جای او را میگرفت. این پیش‌آمد ایستادگی دربار وپافشاری اورا در دشمنی بامشروطه نشان میداد.

همان شبانه نمایندگان آذربایجان را درتهران بتلگرافخانه‌خواستند وچگونگی را بآنان آگاهی دادند . نمایندگان نوید دادند که فردا در دارالشوری پیش‌آمد را بگفتگو گزارند . بااین نوید از تلگرافخانه بیرون رفتند ، واز اینسو اینان پراکنده گردیده بادلهای پر اندوه بخانه های خود رفتند .

کشته شدن حاجی قاسم اردبیلی

فردا نمایندگان انجمن وپیشروان‌آزادی زودتر از هرروز به‌تلگرافخانه آمده ودر اطاقیکه‌برای خود برگزیده بودند فراهم نشسته ، و در پیرامون پیش آمد ماکو بگفتگو پرداختند . این داستان دلگداز تر از آن قره داغ میبود .

در اینهنگام در بیرون در حیاط تلگرافخانه یکداستان شگفتی پیش آمد. داستانی که هیچگاه گمان رودادنش نرفتی. چگونگی آنکه امروز انبوهی مردم درتلگرافخانه بیش از دیگر روزها میبود. زیراگذشته‌از شور وخروش قانون طلبی، چنانکه‌گفتیم، اینزمان در تبریزنان بسیارکم یافته میشد، و این خود گرفتاری دیگری برای خاندانهای کمچیز می‌بود، وازاینرو دسته هایی ازآنان رو بتلگرافخانه وتوپخانه‌میآوردند که باشد چاره‌ای اندیشند. زنهای تبریز در جنبش آزادیخواهی هیچگاه همبازی ننمودند. ولی در اینروزها سختی‌نان یکدسته از زنهای بینوارا نیز بمیان شورشیان میکشانید.

امروز ایندسته انبوه تر از دیگر روزها میبودند وچنین رخ داد که حاجی قاسم اردبیلی که یکی از بازرگانان توانگر و دیه دار تبریز، وبانبار داری بدنام میبود، بتلگرافخانه‌آمد وچون ازمیان مردم میگذشت زنی یك تکه نان سیاهی‌را که دردست میداشت بحاجی [illegible] داده زبان بدشنام ونفرین باز کرد، وباین بس نکرده دست بلند [illegible]یده چکی به پشت‌گردن اونواخت. همینکه دست این زن بلند گردید دیگران‌برسر حاجی ریخته بیباکانه مشت ولگد وپشت گردنی بسیار زدند، وچون کسی از مجاهدان یااز سردستگان‌برای جلوگیری‌نمی‌بود آزار بسیار رسانیدند. لیکن دراینمیان کسانی از مجاهدان رسیده حاجی قاسم را ازدست‌آنان گرفته نیمه جان بیکی از اطاقهای بالایی تلگرافخانه بردند ودر آنجا نهانش کردند، ومیرزا غفار زنوزی برای آرام گردانیدن مردم‌بگفتاری پرداخت.

ولی‌مردم‌همچنان درشور وتلاش میبودند وکینه جویی میخواستند. دراینهنگام یکی ازمیان ایشان تیری بهوا انداخت وازآنسوی یکدسته از از زنان که دربازارها نان پیدا نکرده وباشیون وفریاد رو بتلگرافخانه آورده بودند فرا رسیدند. آن آواز تیر واین رسیدن زنان‌چنان‌تکانی بدستهٔ بینوایان وگرسنگان داد که دیگر جلوگیری نشدنی بود وکسانی از آنان باطاقها شتافته بجستن حاجی قاسم برخاستند، وچون یافتند در زمان بحیاطش کشیدند وبیدریغ‌بمشت ولگد پرداختند وهمچنان کشان کشان

میبردند تادر دم خانه نیرالسلطان (خانه پهلوی تلگرافخانه) روان از تنش بیرون رفت. ولی مردم دست برنداشتند وتامیدان توپخانه برده و در آنجا وارونه آویزانش کردند، وبیشرمی نیز دریغ نگفته‌یکی‌ازاندام هایش را بریدند وبدهانش دادند.

ازبس‌خشمناك وبرآشفته می‌بودند کسی جلوگیری نمیتوانست ونمی یارست. بسیاری از آنان جستجوی حاجی‌میرزا رفیعخان، دارندهٔ دیه‌هاو انبار های محمد علیمیرزارا، میکردند که همورا بگیرند واز پهلوی‌حاجی قاسم بیاویزند.

این پیش آمد میرساند، که چنانکه در شورش فرانسه درپاریس رخ داد، گروه بیچیزان وپابرهنگان پیش آمده‌اند. وکم کم چیره‌میگردند، وخود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده واینست «خاصیت»خودرا بیرون میآورد. این «خاصیت»شورش است که یکتوده نخست دست‌بهم‌داده خود را از زیر دست خود کامگان ودر باریان بیرون آورند و سپس گروه بیچیزان‌وسختی کشان پیش آمده بکینه‌جویی از توانگران وخوش زیندگان پردازند. در پاریس دانتون وروبسپیر وهبر بجلو این گروه افتادند وبه‌پشتیبانی آنها بود که بیکرشته‌کار های هراس انگیز تاریخی برخاستند. درتبریز کسانی مانند دانتون وربسپیر نبودند، وگرنه دراینجا نیز «هراس» فرمانروا توانستی گردید.

بدینسان تبریز باشور وآشوب روز میگزاشت. دراینمیان ازماکو پیاپی تلگرافهای دادخواهی میرسید وچنانکه خواهیم‌آورد انجمن‌باتهران درگفتکو وسختگیری میبود.

اما قره داغ رشید الملك آنجا را ایمن گردانیده بود، وروز دو شنبه نوزدهم خرداد (۲۸ ربیع الثانی) تلگرافی ازو رسید که مادر وعمه وبرادر بیوکخان بلشگرگاه آمده و بستی نشسته اند وبرای بیوك خان آمرزش و زینهار میخواهند. بیوکخان پشیمانی مینماید و بگردن میگیرد که آنچه تاراج کرده بمردم باز گرداند، وخونبهای کشتگان را نیز دهد، وپس ازاین دیگر نافرمانی بانجمن وتوده ننماید.

این نقشه را برای فرونشاندن خشم مشروطه خواهان و رهانیدن

بیوکخان کشیده بودند وراستی آنست که رشید الملك خود از کارکنان دربار واز همدستان بیوکخان و دیگران میبود وبا انجمن و مشروطه خواهان دورویه راه میرفت .

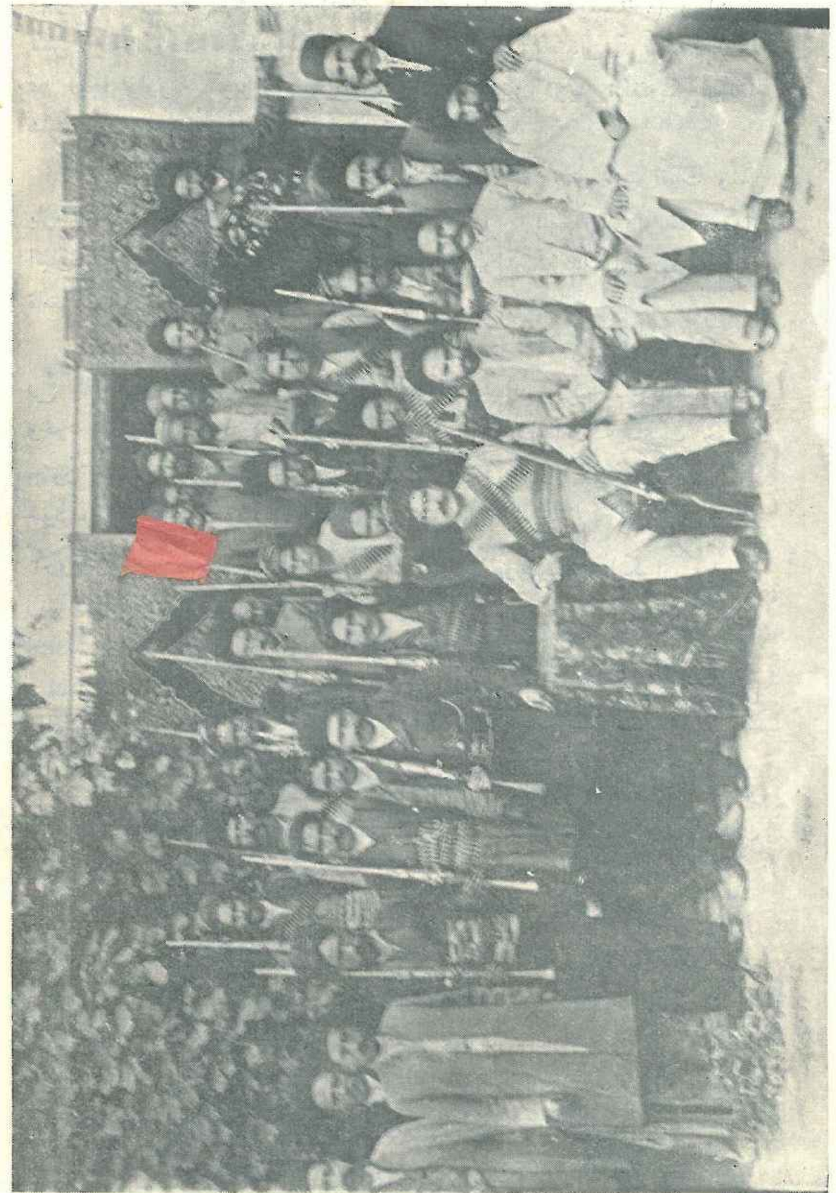
درانجمن این تلگراف را بگفتگو آوردند وکسانی از نمایندگان باز سست نهادی نشان داده آیهٔ قرآن (عفی الله عما سلف) خواندند ، وداستان از آغاز اسلام واز گذشتهای پیغمبر یاد کردند ، ونتیجه آن شد که پیشنهاد رشید الملك را در باره زینهار دادن بـه بیوکخان و پیروانش پذیرفته ولی چنین نهادند که زنان وفرزندان او ، بـه نوا ، بـه تبریز فرستاده شود . نیز برای رسیدگی بتاراجها و باز گرفتن داراکهای روستاییان فرستادگانی ازتبریز روانه قره داغ شوند ، و بهمینسان برای رشید الملك آگاهی ودستور فرستادند .

بدینسان داستان قره داغ بپایان آمد وبیوکخان بی آنکه کیفری بیند رها گردید . رشید الملك زنان اورا بتبریز نفرستاد . فرستادگانی که از تبریز رفتند آنان نیز کارهای چندانی نتوانستند و پس از دیرگاهی بازگردیدند .

اما شورش تبریز وبستگی بازار تاچند روز دیگر همچنان بـر پا میبود ، تاسر دستگان مردم را رام گردانیدند وبه باز کردن بازار وا داشتند . این شورش که ما آنرا «شورش اردیبهشت» نام نهادیم ، وچنانکه دیدیم یکماه بیشتر درمیان می بود ، یکی از پیش آمد های بزرگ تاریخ مشروطه بشمار است . این خود نمونه ایست که اندازه دلبستگی مردم بمشروطه تاچه اندازه میبود وچگونه در راه آن زیان و آسیب را بخود هموار میگردانیدند .

این پیشامد گذشته ازنتیجه های دیگر این سود را داشت کـه باستواری و نیرومندی دسته مجاهدان افزود ، و چنانکه دیدیم پس از داستان تاخت و تاراج پسر رحیمخان وگفتگوی آنکه بشهر خواهد در آمد ، پاسبانی شهر را اینان بگردن گرفتند که شبانه دسته دسته در کوچه ها میگردیدند وپاسبانی مینمودند . از این گذشته در نتیجه بیمی

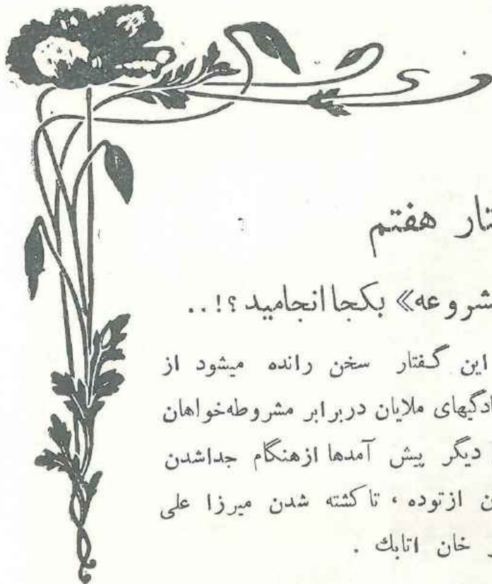
پیکره ۲۶ نشان میدهد مشهدی باقر خانرا بایکدسته ازمجاهدان ارومی .



پ ۲٦

که بشهر میرفت اینان بداشتن تفنگ و فشنگ ، بیشتر کوشیدند و افزار جنگ فزونتر بسیجیدند . چون سر دستگان بخردی میداشتند از هرپیشامدی سود جسته به پیشرفت کار خود می کوشیدند .

این گفتار را در اینجا بپایان می‌رسانیم تا داستان جداگردیدن ملایانرا از توده که دراینهنگام درتهران درکار رودادن میبود درگفتار جداگانه بیاوریم .



گفتار هفتم

نبرد «مشروطه» و «مشروعه» بکجا انجامید ؟! ..

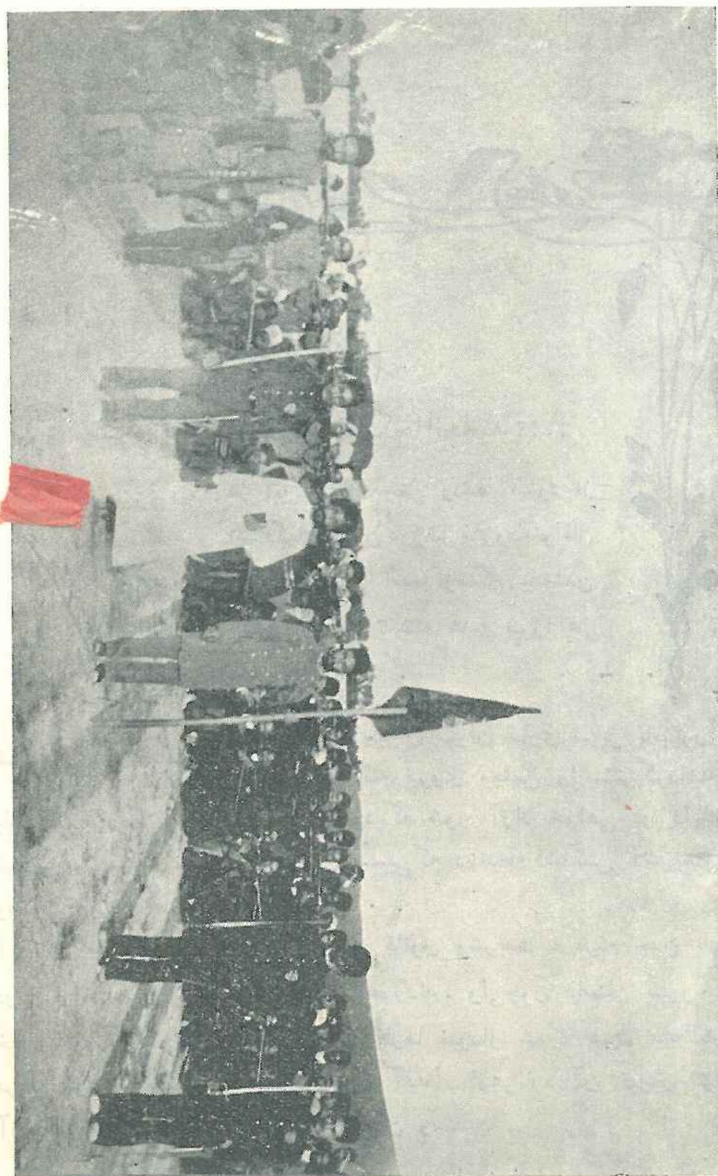
در این گفتار سخن رانده میشود از ایستادگیهای ملایان دربرابر مشروطه‌خواهان و از دیگر پیش آمدها ازهنگام جداشدن ایشان ازتوده ، تاکشته شدن میرزا علی اصغر خان اتابك .

همدستی سه مجتهد

چنانکه گفتیم خیزش تهران بیاری تبریز بافیروزی توده پایان یافته نیروی مجلس را بیشتر گردانید . يك نتیجه دیگر آن خیزش این بود که شور آزادیخواهی در دلهای تهرانیان، دوباره نیروگرفت، وآن سستی که درنتیجه کشاکش «شریعت» وقانون پیش‌آمده بود، ازمیان رفت .

می باید گفت : درکشاکش قانون وشریعت ، مردم چون پای دربار را درمیان نمیدیدند تکانی نمیخوردند . ولی‌چون داستان پسررحیم خان پیش آمد ودست دربار درآن کارها نمودار شد ، همین مایه‌تکان مردم گردید وشور ها دوباره بجوش آمد . ازهرباره آن خیزش بسود آزادیخواهان بود وبافیروزی آنان بپایان رسید .

چیزیکه هست این فیروزی نبرد را از میان نبرد وبلکه آنـرا



پ ۲۷

سخت تر گردانید . زیرا آنکه دربار بود این بار دستش از جای دیگری نمودار گردید ، وچنانکه گفتیم پسر رحیمخان از میان نرفته اقبال السلطنه جای او را گرفت . آنکه «شریعت خواهان» بودند ، این بار بجای گفتگو وکشاکش به نبرد ودشمنی برخاستند ، واین بجدا شدن ملایان از توده انجامید . گذشته از اینها گرفتاریهای دیگری برای مجلس ومشروطه خواهان پدید آمد ، چنانکه همه اینها را یاد خواهیم کرد .

«شریعت‌خواهی» حاجی شیخ فضل الله ودشمنیش با مشروطه ، خواه وناخواه ، او را بدربار نزدیك میگردانید ، وپس از آن خیزش تهران بود که بخشم ودلتنگی افزوده یکسره با دربار بستگی یافت . چنین گفته میشد که هفت هزار تومان از دربار پول گرفته که در آن راه بکار برد ، و آنچه راستی این گفته را میرسانید آن بود که روزی هشتاد تن کمابیش از طلبه ها را بخانه خود خواند وبرای‌ایشان سفره گسترد، وسپس بدگوییهایی ازمشروطه‌کرد وبهریکی دوقران پول داده روانه شان گردانید :

از آنسوی حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی که گفتیم ازتبریز بیرونش کردند چون بتهران رسید یکسر بعبد العظیم رفته در آنجا نشیمن گرفت . همانا می‌بیوسید که مردم دسته دسته بدیدنش روند . ولی از مردم نرفتند . تنها برخی ملایان رفتند . محمد علیمیرزا نیز حاجی سعدالملك نامی را فرستاد .

پس ازچند روزی از عبدالعظیم بشهرآمد . ازسوی دارالشوری حاجی محمد اسماعیل ومرتضوی بنزد اورفتند وپیام بردند که ازبدگویی بمشروطه وتبریزیان خود داری نماید . درپاسخ گفته بود : «کدام دیوانه بیشعور است که منکر مشروطه باشد . راستی من از انجمن تبریز خوشم می‌آمد . اما اقوال وحرکاتی ازایشان صادر شدکه ماها هرگز متحمل نمی‌توانیم شد . مثلامیگویند در رغایب حلوا نه پخته از پول‌آن معلم خانه بناکنند ، وقربانی نکنند واز پول آن مریضخانه سازند ، و روضه خوانی موقوف باشد . من ملت را بآن طفل تشبیه کرده ام

پیکره۲۷ نشان میدهد یکدسته ازمجاهدان تبریزرا (دسته لیلاوا)

که بدست او یکدانه اشرفی بدهند . طفل نمیداند آن اشرفی را چکند ..»

ولی اینها جز سخنان زبانی نبود واو دل پر از خشم مشروطه میداشت ، واین بود باحاجی شیخ فضل الله همدم و همراز گردید . ما دیدیم پیش از آمدن او ، حاجی شیخ فضل الله درنامه خود به‌پسرش، بیرون کردن او را از تبریز ، آگاهی داده دلسوزی مینمود . با این همدردی ودلسوزی نشدنی بود که بهم نپیوندند .

وچون حاجی خمامی،که ازچند ماه‌باز، از رشت رنجیدگی نموده وبتهران آمده بود ، نیز باحاجی شیخ فضل الله همدم وهمراز می‌بود ، سه مجتهد بهم پیوسته با یکدیگر پیمان همدستی بستند ، و کسانی را از ملایان مشروطه نخواه ، از حاجی شیخ عبدالنبی وملا محمد آملی وحاجی میرزا لطف الله روضه خوان ودیگران، باخود یکی گردانیده ، وگروهی از طلبه هارا نیز گرد آورده ، بدینسان یکدسته بزرگی برای ایستادگی دربرابر مشروطه ومجلس پدید آوردند . تاچندی این دسته بندی نهانی بود وسپس بآشکار افتاد .

«محرر» حاجی شیخ فضل الله درنامه ای‌که به‌پسراو درنجف ، نوشته در این باره چنین خامه دوانی میکند : « این اوقات انجمنی از علما تشکیل شده بودکه سیار است وحضرت مستطاب حجة الاسلام آقا ومجتهد تبریز وجناب خمامی وجناب آخوند ملا محمد آملی و و و و تشریف فرما تاکنون شده اند ودرمجالس مخصوصه منعقد یافته است و هرروز منعقد دریکی ازمنازل اشخاص محترم‌که داوطلب میشوند میباشد والحق علما و طلاب اجتماع خوب مینمایند و قریب هزار نفر و بیشتر علمای اعلام وطلاب کرام جمع شده ومیشوند وبنای‌اینمجلس برحفظ‌بیضهٔ اسلام وصون وصیانت از طرو موجبات مخالفت شرع و احکام موضوعه مجلس مقدس ملی میباشد »

بدینسان درتهران‌نیز ، ملایان از توده روگردانده وبرای‌ایستادگی در برابر مشروطه دسته می‌بستند . این‌دسته بندی آسیب بزرگی‌بمشروطه توانستی رسانید وآنرا از بنیاد توانستی برانداخت . بویژه بابستگی که

میانه این دسته باسید کاظم یزدی درنجف میبود ویکدست نیرومند نهانی همگی اینان را بهم بسته میداشت .

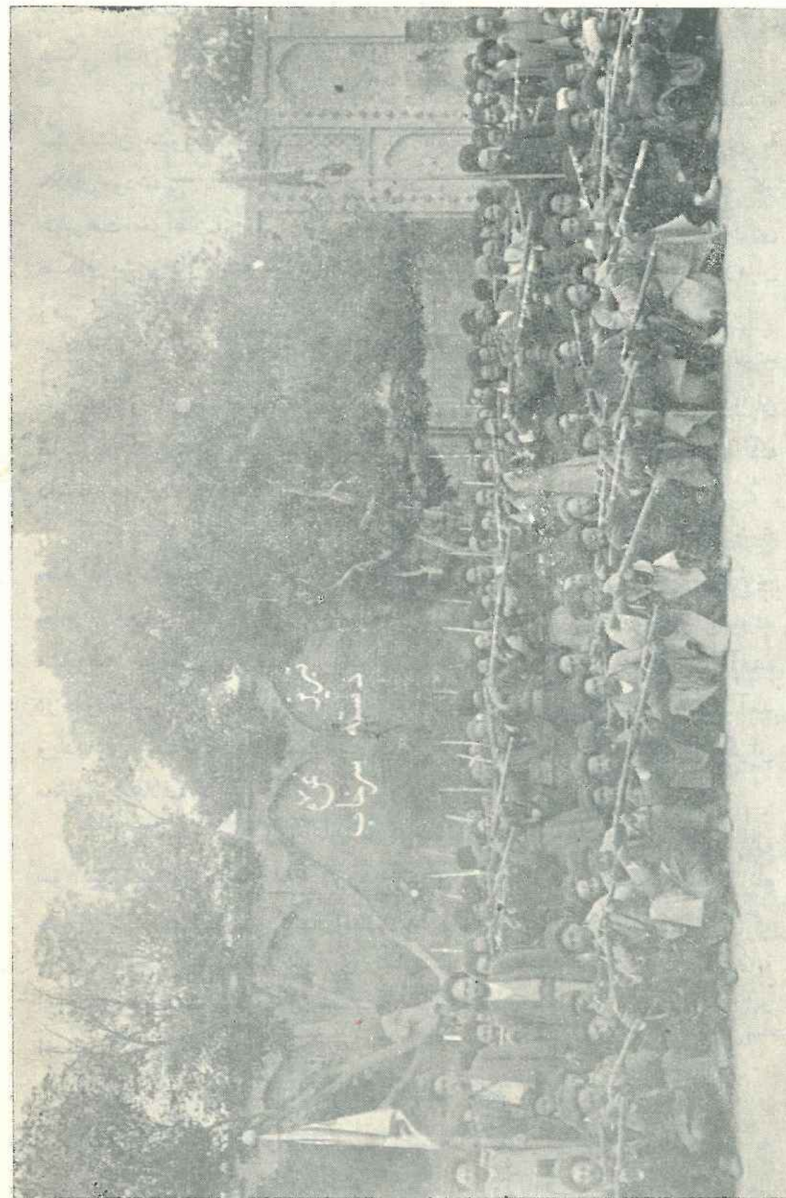
باآن پابستگی که انبوه مردم بکیش میداشتند ورشته «تقلید» بگردنشان میبود ، هیچگاه نشدی که باسخن ودلیل آنان را ازپیروی به ملایان ودشمنی با مشروطه نگه داشت و بیگمان از این دسته بندی کار «شریعت خواهان» بالا رفتی وبیگمان خونریزیها رودادی، وچون دراین هنگام مشروطه ریشهٔ چندان‌استواری نمیداشت بآسانی برافتادی وازمیان رفتی .

آنچه مشروطه را نگه داشت‌پافشاری های مردانه دوسید وآخوند خراسانی وحاجی‌شیخ مازندرانی بود . اینان بافشار هایی‌که دیدند وزیان هایی‌که کشیدند از پشتیبانی بمجلس ومشروطه باز نایستادند وآنرا نگه داشتند .

همینکه دسته بندی انجام یافت ملایان بکار برخاستند . حاجی‌شیخ فضل‌الله درنشستهای درس‌بیکرشته‌بدگوییها از مجلس وقانون نیزمیپرداخت. حاجی میرزا لطف الله بالای منبر بیباکانه نکوهش از مشروطه نموده مشروطه خواهان را بیدین میخواند . یکدسته ازطلبه‌ها ببهارستان آمده درجلومجلس می ایستادند که هرگاه‌که‌گفتگوی قانون اساسی بمیان آمد ویادرمیان گفتگوی‌دیگری ، اگر کسی ازنمایندگان آذربایجان‌یاازدیگران سخنی «بخلاف شرع» گفتند ، بریزند واورا بیرون کشند وبزنند .

این رفتار بیباکانه آنان بآزادیخواهان گران افتاد واین بود ازاین سو نیز جنبشی پدیدآمد وگروهی برای جلو گیری آماده‌گردیدند. نام حاجی شیخ فضل الله بزبانها افتاده بدگویی فراوان گردید . تا آنجاکه پسرش شیخ مهدی ازو بیزاری نشان داد . حاجی میرزا حسن که خانه ای بکرایه گرفته ودر آن مینشست مردم همسایه پیامش دادندکه میباید از این کوی بیرون روی .

آن یك « اصلی » را که‌گفتیم حاجی شیخ فضل الله نوشته و برای افزوده شدن بقانون اساسی پیشنهاد میکرد دراین روزها آنرا به چاپ رسانیده ودر میان مردم پراکندند . روزنامه « صبح صادق » هم



پ ۲۸

آنرا درشماره خود آورد . ولی مردم ازاین کار اوبخشم آمدند وباداره روزنامه ریخته وآنچه ازآن شماره بدست آوردند پاره کردند .

بدینسان یك آشوب دیگری در تهران پدیدار شد وبرای آنکه نمونه ای از هنایش آن‌دسته بندی واز اندازه بیم آزادیخواهان دردست باشد ، تلگرافی راکه در همین روزها از تهران‌بنجف فرستاده شده در اینجا میآوریم :

نجف - حجة الاسلام خراسانی روحی فداه سالها زیر سایه ظلم جاناً و مالا مجنون آسا مانده بودیم حال رفتیم اندکی درظل عدالت زندگی نمایم‌دولت علمای صوری که خانمان سوز ماها بوده درطهران جمع میکنند تاامر را بحجج الاسلام و علمای حقانیون مشتبه نمایندکه مشروطه خلاف مصلحت است المستغاث بکم من حیل‌المستبدین بصدیقه طاهره سوگند میدهیم بسایر حجج الاسلام نجف‌و کربلا وکاظمین و سامره روحنا لهم‌الفداء برسانید و علاج فرمایید والا پناهنده بخارجه در محشر جواب حجج الاسلام چون احتمال داشت طهران مخابره‌نکنند ازبادکوبه مخابره شد . (ملت)

یك نتیجه زشت این پیش آمدها پرسشهای پیاپی بود که کسانی از علمای نجف میکردند . خود فروشانی لذت میبردند ازاینکه پابستگی بدین وشریعت هرچه بیشترنمایند ، وبنامه یابتلگراف «شرعی» یا«خلاف شرع» بودن مشروطه را بپرسند ، وچون پاسخی رسید آنرا دراینجا و آنجا بخوانند وبدیگران برتری فروشند، وخواهیم‌دیدکه دامنه این‌پرسش ها تابکجا انجامید .

داستان ماکو

امااداستان ماکو ، چنانکه‌گفته ایم (۱)چون‌جنبش آزادیخواهی در آذربایجان رواج گرفت ودر تبریز ودیگر شهرها آن شور وتکان پدید آمد آوازه این بماکو وآن پیرامونها رسیده درآنجا نیز مردم بتکان آمده چنین خواستندکه‌درماکو انجمنی برپاکنند، ولی اقبال السلطنه که رشته کارهای آنجارا دردست ، وخود دستگاه پادشاهی میداشت خرسندی ننمود ودر میان او با آزادی

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳۲۸

پیکره ۲۸ نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان تبریز را (دسته سرخاب)

خواهان کشاکش پدید آمد . از تبریز انجمن ایالتی میرزا جواد ناطق
را برای گفتگو با او وبرپاگردانیدن انجمن فرستاد، و این بماکو رفته با
اقبال السلطنه گفتگو کرد وانجمنی در آنجا بر پاگردانید .

پس ازاین مردم بشور و تکان افزودند ، وچون عزت الله خان
خواهر زادهٔ اقبال السلطنه همراهی بامشروطه‌خواهان نشان میداد بانگیزش
او مردم بماندن اقبال السلطنه درخاك ماکوخرسندی نداده او را بقفقاز
بیرون راندند ، وباتلگراف ونامه باانجمن ایالتی گفتگو آغاز کرده حکم
رانی آنجارا برای عزت‌الله خان طلبیدند، وکار شور وتکان را بالا برده
در بیشتر دیه‌ها نیز انجمن باز نمودند ،وبخود ستاییهای بیجایی بر خاسته
به تبریز پیام فرستادند : « هر گاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این
مشروطه را بهم زده و میانهٔ ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و
مشروطه طلبان ماکورا بقتل رسانده وبعداز آن بمقصود نایل‌شوند ..»

پس از زمانی باعزت‌الله خان نیز راه نرفته دستش را از کارها
کوتاه گردانیدند. یکدسته از هواخواهان اقبال‌السلطنه دردزی نزدیك بماکو
نشیمن میداشتند برسر ایشان رفته بجنگ وزد وخورد پرداختند .

دراینمیان اقبال‌السلطنه در ایروان یانخچوان نشسته پیش آمدها
را می‌پایید وهمانا میانه او بامحمد علیمیرزا واتابك همبستگیهایی میبود،
وچون داستان جنگ باهواخواهان خودرا شنیده بایران‌شتافت وازکردان
جلالی چند صدتن سواره همراه‌برداشته بیاری پیروان‌خود رسید. کردان شبانه
دربرابر مشروطه خواهان سنگر پدید آوردند وبامدادان بجنگ پرداخته
بآنان چیرگی نمودند وبسیاری راکشتند . سپس بشهر نیز دست یافته
نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی را دستگیر گردانیدند و بمشروطه
خواهان آزار وگزند بسیار رسانیدند . سپس کردان یغماگر بدیه ها رو
آورده تاراج وکشتار دریغ نداشتند .

روزنامه حبل‌المتین تهران دریك شماره خود نوشته ای را ازروز
نامه کاسپی که بروسی درباکو پراکنده میشد ترجمه کرد که مایه سر
افکندگی هر ایرانی بایستی بود. آگهی نویس کاسپی از تهران پس‌از
آنکه نام سیزده دیه را میبرد که بیکبار ویران گردیده چنین میگوید :

« ستمهایی بمردم این آبادیها کرده اندکه تابفرساست : مردان را دونیم
کرده‌اند، زنان را پستان بریده اند ،کودکان را برودخانه زنگبارانداخته
اند، هرکس نام انجمن را بزبان میراند زبان اورا می‌برند ». میگوید:
«ازاین زبان بریدگان بسیار است »

در این جمله ها اگرهم گزافه بکار رفته ، نتوان گفت که پاك
دروغ است . زیرا دژخیمی وستمگری این کردان بی‌اندازه میباشد ، و
چون لگام آنان را رها کرده بجان بیدست و پایان اندازند هیچ ستمی
دریغ ندارند . بویژه که نام «بابی» بروی مشروطه خواهان گزارده و
بهانه نیکی بدست این خونخواران داده بودند .

چنانکه گفتیم شب چهارشنبه چهاردهم خرداد بودکه آگاهی از
خوی دربارهٔ این داستان خونین بانجمن ایالتی رسید وانجمن همان شبانه
نمایندگان آذربایجان را درتهران بتلگرافخانه خواسته چگونگی را بآنان
آگاهی داد ، وآنان نوید کوشش دادند .

ولی چه کوششی خواستندی کرد جزاینکه داستان را در مجلس
یادکنند وناله ودلسوزی نمایند ، ویاچگونگی را به اتابیك نوشته وازو
چاره خواهند ، وازاین کارها چه‌نتیجه توانستی بود ؟!..

این زمان دربار آشکاره ستیزه کاری مینمود ، واز چند راه با
مجلس و مشروطه نبردمیکرد . ازیکسو، چنانکه‌گفتیم سه‌مجتهد همدست
گردیده بدسته بندی میکوشیدند ، وملا محمد آملی آشکاره در منبر
بدگویی ازمجلس ونمایندگان می‌کرد. ازیکسو نقیب‌السادات که‌یکی از
تیولداران میبود بـه دشمنی برخاسته وچادری بنام روضه خوانی درخانه
خود افراشته تیولداران و دیگر بدخواهان مجلس را در آنجا گرد
می‌آورد . از یکسو آشوب در شهرها فزونی یافته ، قوام الملك در
شیراز وحاجی آقامحسن درعراق همچنان می‌ایستادند ، ومظفرالدوله در
زنجان وعمیدالسلطنه درتالش پیروی ازایشان مینمودند .

محتشم‌السلطنه نماینده اتابك درمجلس پاسخهای شگفتی بگله و
ناله نمایندگان میداد، وپیدا بودکه خواستشان جز ستیزه کاری بامجلس
نیست . چنانکه درنشست روز شنبه هفدهم خرداد (۲۶ ربیع الثانی) ،



پ ۲۹

شیخ مهدی پسر مشروطه خواه حاجی شیخ‌فضل‌الله

چون گفتگو از داستان سالار الدوله وآشوب کرمانشاه بمیان آمد و حاجی میرزا ابراهیم آقا از بد گوییهای ملامحمد آملی گله کرد ،

محتشم السلطنه چنین پاسخ داد : «مسئله باید کلیت داشته باشد تمام مفاسد را رفع کرد نه اینکه ازبعضی جلوگیری نمایند واز بعضی نکنند در پایین اطاق شما بمردم بد می‌گویند وشما انتظام داخلی خودتان را نمیدهید آنوقت متوقع هستید درروی منبر پاره حرفها را نزنند» .

حاجی میرزا ابراهیم آقا گفت : «مسئله ماکورا چه کنیم ؟ ! .. چند روزاست مشغول قتل وغارت هستند» .

پاسخ داد : «باید تمام مملکت را یکی تصور کنید واقدام در رفع مفاسد را تعمیم بدهید»

اینهابود پاسخیکه نماینده‌دولت دربرابر خونریزیهای اقبال‌السلطنه و داد خواهیهای انجمن تبریز می گفت . کردان دژ خوی دیه ها را ویران می‌گردانیدند ، ودولت که پاسخده ایمنی‌کشور می‌بود ، نماینده آن ، دربرابر مجلس چنین بهانه میآورد .

از چادر زدن نقیب السادات سخنی رفت و یکی از نمایندگان چنین گفت : «عجب اینجاست که حکومت در عوض آنکه جلوگیری کند خودش فراش می‌فرستد درز دن چادر کمك کنند» . دیگری گفت: «مفسد باید اخراج شود ، ازصاحب چادر چرا جلوگیری نمیکنند وچادر را نمی خوابانند»

محتشم السلطنه چادر زنی شیرازیان را درجلو بهارستان بهانه گرفته چنین پاسخ داد : «عرض کردم حکم باید کلیت داشته باشد . . . اگرباید خوابانید اول این چادر دم دررا بخوابانیدکه درشارع عام است آنکه درخانه خودش چادر زده» .

یکی از نمایندگان گفت : « وکلای شیراز حاضرند الان آن چادر را بخوابانند بشرط اینکه بعد از این هرکجا چادری زده میشود جلوگیری شود»

محتشم السلطنه پاسخ داد : «شما آقا خیلی تند می روید اولا بقانون محمدی کسی نمیتواند وارد خانه کسی شود او درخانه خودش چادر زده است ولی اینها دروسط شارع عام چادر زده‌اند واین درشرع مستحسن نیست»

گفتگو از ایمنی کشور میرفت ، ودر پارلمانی که بآیین اروپایی برای گزاردن قانونهای اروپایی بنیاد یافته بود ، نماینده یك «حکومت جوری» ، رویه آخوندی بخود گرفته «مسئله شرعی» یاد میکرد .

از اینگونه گفتگو فراوان رفت ودر پایان چنین نهاده شد که کمسیونی ازعلما واز برخی نمایندگان واز وزیران برپا گردد ودر بارهٔ جلوگیری از آشوب ها گفت و شنید شود . با این نوید بیپا مجلس بپایان رسید

انجمن ایالتی تبریز داستان را سخت دنبال می کرد ، و پیاپی نمایند گان آذر بایجان را بتلگرافخانه خواسته بایشان سخت می گرفت . کار بجایی رسید که آشکاره گفتند : این آشوبها از انگیزش خود دولت است . اگر درتهران کاری ازشما پیش نمیرود بیایید درآذربایجان خود دست بهم داده بچاره دردها کوشیم . نیز تلگراف پایین را برای اتابك فرستادند :

توسط وکلای محترم آذر بایجان حضرت اشرف اتابیك اعظم ملت آذرایجان بی پرده اظهار عرض میدارد صدق مقال اینست که از روز ورود حضرت اشرف اطراف آذر بایجان بلکه تمام نقاط ایران دچار انواع مصائب شده است و ظهور این غوائل با آن امید واریها که بکفایت حضرت اشرف داشته‌اند مخالف است بلکه‌کم‌کم داعی بعضی شبهات ازبرای عامه ملت شده‌است لذا درمقام خیرخواهی عرض میکنیم که جهت اطمینان خواطر ملت باید فوری عزل اقبال السلطنه را ازپیشگاه همیونی بخواهید که موجب سکون هیجان ملت شود وتلگراف خوی را هم ازنظر مبارك بگذرانید وملاحظه فرمایدکه کدام حس‌میتواند راضی باین نجایع شود نتایج توقف چهارده‌ساله حضرت اشرف در ممالك متمدنه نباید موجب این قسم ظهورات غیر منتظره باشد فوری عزل اقبال السلطنه را باتعیین مأمور ملت پرست وکافی ازشخص حضرت اشرف متمنی است (عموم ملت)

از ماکو هرروز آگهی دلگداز دیگری می‌رسید وانجمن خوی ایستادگی‌نموده‌پاسخ میخواست . مجاهدان ودیگران، درتلگرافخانه بشور وخروش می پرداختند وبسردستگان سخت می گرفتند .

ولی‌اینها هیچیك سودی نداشت ، واز تهران بیش از این نتیجه نشدکه گفتند بادولت گفتگو میشود و «اقدام خواهد شد» . اتابك‌هم پاسخ‌آن‌تلگراف را باستایشهایی ازخود داد ، و برای رویه‌کاری دستوری بنام نظام‌الملك فرستاد کـه « تحقیق واقعات ماکو» کرده و«باصلاحات آنجا» بکوشد .

داستان سالار الدوله

آنچه در اینمیان بگستاخی دربار میافزود آگهی هایی می‌بودکه ازشکست سالار الدوله وگریختن او میرسید. چون ازسوی اوایمن می‌گردیدند با مجلس وهواداران آن ستیزه بیشتر می‌گردانیدند .

چنانکه گفته ایم درسالهای باز پسین زندگانی مظفر الدینشاه که عین الدوله میخواست محمد علیمیرزا را از ولیعهدی بردارد ، یکی از پسران شاه‌که آرزوی جایگاه اومـی کرد وکوششهایی بکارمیبرد همین ابوالفتح میرزا سالار الدوله میبود. اوخود حکمرانی کردستان میداشت و در آنجا می‌زیست ، ولی کارکنانش در تهران می‌کوشیدند وحاجی میرزا نصرالله ملك المتکلمین که از کردستان بـه تهران آمده بود یکی ازکارکنان اومی‌بود. لیکن چنانکه گفته ایم آن اندیشه عین‌الدوله پیش نرفت ومحمد علیمیرزا در ولیعهدی پایدار مانده آن گفتگوها از میان رفت . ملك المتکلمین نیز بآزادیخواهان پیوست ویکی از سخنرانان بنام گردید .

ولی سالار الدوله همچنان در آرزوی پادشاهی می‌بود ، وچون کشاکشهای توده را با محمد علیمیرزا میدید آتش امید وآرزو در دل او فروزانتر می گردید . این بود کم کم پرده از روی کار برداشته نافرمانی آشکار ساخت ، و بادسته هایی که ازکردان ولران تـاراجگر گرد آورده بود بـه برو جرد و آن پیرامونهـا تاخته بتاراج و آزار پرداخت . جوان سبك سر بجای دلجویی ازمردم همه را از خود بیزار میگردانید .

یکی از افزار های کار او دروغهایی بود که از زبان مجلس ومشروطه خواهان میساخت و می‌پراکند . به بسیاری ازسران ایل وسر



پ ۳۰
سالار الدوله

کرد گان سوار نامه فرستاده چنین می نوشت که از سوی مجلس او را بیاری مشروطه خوانده اند واو بخواهش آزادیخواهان روانه تهران می باشد .

در اینهنگام درکرما نشاهان دو باره آشوب برپا شده بود ، و مردم آنجاکه دودسته گردیده یکی هواخواه مشروطه ودیگری بدخواه آن میبودند ، دوباره بکشاکش وزدوخورد برخاسته وکسانی در میانه کشته شده بودند . از تهران آقا محمد مهدی‌سردسته آزادیخواهان‌را باینجا خواستند ، واو نافرمانی نموده با پیروان خود در کونسولخانه انگلیس بست نشست ، و در اینهنگام نامه ای ازسالار الدوله که باو

فرستاده بود بدست افتاد که در آن چنین مینوشت : چنانکه آگاهی رسیده چندتن از نمایند گان پارلمان را در تهران کشته اند . تهران آشفته است . از آذربایجان نیز یکدسته روانه گردیده اند . دراینهنگام اگر شماهم «حس اسلامیت» میدارید همراهی کنید. من نیزهمین روزها روانه خواهم گردید .

کونسول انگلیس این نامه را بدست آورده بتهران فرستاد ، وچگونگی بآشکار افتاده دانسته شد میانه آقا محمد مهدی وسالارالدوله بهمبستگی می‌باشد ، وسالار میخواهد بنام هواداری ازمشروطه مردم را بسوی خود کشد .

در مجلس بارها گفتگو بمیان آمد ، وچون پیش آمد از دور بسیار بزرگ مینمود ، مجلسیان چنین خواستند که دلبستگی بمحمد علی میرزا نشان داده ودر چنین هنگامی پشتیبانی باو نموده دلجویی کنند . از اینرو بیزاری ازسالار نموده وتلگرافی ازسوی مجلس بنام نکوهش ورنجیدگی بوی فرستادند . نیز ازسردارانی که سستی درشتافتن بجنگ او مینمودند بدگفتند .

ولی پیش‌آمد بسیار کوچکتر از آن درآمد که پنداشته میشد ، وشب یکشنبه هجدهم خرداد (۲۷ ربیع الثانی) آگاهی آمد که روز گذشته جنگ سختی میانه سالار الدوله وسپاه او ، با سرکرد گان دولتی (گویا در نزدیکیهای نهاوند) رخ داده ، و سالار الدوله پس از اندك جنگی گریخته و سپاه او نیز شکست یافته واز میدان در رفته اند .

بدینسان کشاکش بر سرتاج وتخت از میان رفت ، وآوازه ای که از آن بمیان مردم افتاده بود فرونشست . همگی از سبکسری و کار ندانی سالار الدوله درشگفت شدند ، و این شگفت فزونتر گردید هنگامیکه شنیده شد جوان بیخرد بکرما نشاهان رفته و در آنجا به کونسولخانه انگلیس پناهیده و دولت انگلیس را بمیانجیگری بر انگیخته .

محمد علیمیرزا ناگزیر بود که ازگناه او در گذرد ، و پس از

چندی او را همراه یکدسته قزاق بتهران آوردند و در پارک اتابك جا دادند، ودرآنجا میبود تاپس ازچندی باروپا رفت .

چنانکه گفتیم این خیزش سالار الدوله یکی از انگیزه هایی بود که محمد علیمیرزا را ازبکار بستن نقشه خود ، در باره مجلس و مشروطه باز داشت ، ولی چون سستی کار سالار دانسته شد و آگهی هایی از فیروزی دولتیان میرسید، دوباره دربار دلیری نمود وبا مجلس بی‌پروایی فزونتر گردانید .

مردم همین را عنوان گرفته می گفتند : چشد که سالار الدوله را با آن نیرویی که می‌داشت ازجلو برداشتند، ولی حاجی آقا محسن راکه یك ملایی بیش نیست وازچند ماه باز سرکشی وبیدادگری می کند از جلو برنمیدارند ؟! قوام الملك را که بتلگراف دولت نیز بی پروایی کرده از آمدن بتهران سرباز زده ناگزیر بآمدن نمیکنند ؟!.. باقبال السلطنه که بدانسان دیه‌ها را ویران میکند چاره نمیکنند ؟!.. پرده از روی کار برداشته شده وهمه کس میدانستند که خواست دولت جز دشمنی بامشروطه وازمیان بردن آن نیست .

روز دوشنبه نوزدهم خرداد (فردای آنروزی که آگاهی از شکست سالار الدوله رسیده بود) اتابك باوزیران بمجلس خواستی آمد که درباره آشفتگی شهرها گفتگو شود وچاره اندیشیده گردد ، وچون آنروز رسید ونشست برپاگردید ، نمایندگان گفتارهایی درباره‌آشفتگی شهرها وبیداد گری گردنکشان واینکه جلوگیری از آنها بگردن دولت است راندند .

اتابك بهانه آورده چنین گفت : « اینکه تاکنون چنانکه باید اقدام شود نشده بواسطه دو امر بوده یکی تمام نشدن دستور العملهای حکام است که امروزحکام خودرا بی‌تکلیف میدانند ودیگری مهیا نبودن اسباب وآلات اجراء» .

فرمانفرما وزیر عدلیه آشوبهاییرا که از بیست سال پیش در ایران رخ داده بود شمرده چنین گفت : «این اغتشاش بعناوین مختلفه دیگر همیشه درخاك آذربایجان وشیراز وغیره بوده واختصاص باین چند

ماهه اخیر نداشته»

حاجی مخبرالسلطنه وزیر علوم بهانه رنگینتر دیگری پیش‌آورده چنین گفت : «تمام این معایب ومفاسد که عنوان میشود ناشی از نبودن پول است وتمام اینها راجع بسابق است ونتیجه اعمال ازچهل سال تا بحال است . . . عجالة باید درصدد تهیه وتدارك پول برآمده علاج عاجلی باید اندیشید . . .»

اتابك بیاری او برخاسته چنین عنوان نمود : « در اینکه بدون پول امورات اصلاح نخواهد شد شبهه نیست دراینصورت محتاج میشویم بقرض ، قرض را باید ازخارج کرد یا ازداخل من با خدای خود در خانه کعبه عهدکردم که هرگز ازخارج قرض نکنم . پس باید ازداخل قرض شود ازداخل هم موقوفست باتمام امور بانك وقتیکه درفرنگستان بودم عنوان بانك ملی در ایران خیلی قلوب مردم را متوجه باین جا ساخته و این بانك اسباب افتخار ایرانیان گردیده ولی بعد از ورود بایران دیدم در اینجا هیچ خبری نیست حالا خوبست حجج الاسلام و وکلاء عظام همت کنند و مردمرا تشویق نمایند تا عمل بانك انجام پذیرد » .

بدینسان داستان بانك‌ملی راکه ازشرطهای آن وام دادن بدولت بود وهمین مایه رمیدن مردم شده وناانجام مانده بود بمیان آورد . بااین گفتگو مجلس بپایان رسید وهیچ نتیجه‌ای بدست نیامد .

در اینجا بود که تبریزیان تندی نموده بنمایندگان تلگراف می کردند : اگر درآنجا کاری پیش نمیرود بیایید خود دراینجا دست بهم داده بچاره دردها کوشیم . یاتلگراف میکردند : «خیلی ازحس وزیر داخله تعجب حاصل شدکه ما تلگرافاً استخلاص مسلمانهای ماکو را از دولت می خواهیم ایشان جواب میدهند که احکام لازمه در این باب فرستاده شده این قسم معلوم است که ریختن خون مسلمانان اسباب تفریح ایشانست . . .» .

پیشرفت یکی از خواستهای ملایان

دراین میان درنشستهای مجلس گفتگو از قانون اساسی میشد . نخست درنشست روز شنبه دهم خرداد (۱۹ ربیع الثانی) ، یاد آن بمیان آمدو

پ ۳۱

نوشته ای که در۲۱خرداد ماه نوشته شده

صنیع الدوله رئیس مجلس چنین گفت : «همه میدانید که اینگونه مطالب مهم ازقبیل نظامه اساسی محتاج بچندین بار تکرار نظراست بلکه شاید پاره مطالب محتاج شود که بعلمای نجف اشرف اطلاع داده شود» ، و این سخن از صنیع الدوله ساده فهمیده نمیشود .

سپس در نشست بیستم خرداد (۲۹ ربیع الثانی) بخوانـدن آن آغاز کرده بگفتگو پرداختند . نخست سخن از «اصلی» ، که حاجی شیخ فضل الله در بارهٔ دیـده بانی علما بقانونها پیشنهاد کرده و بقانون افزوده بودند ، میرفت . بیشتر نماینده گان به «شریعت خواهی» یا از روی فریبکاری ، یا از ترس دسته بندی طلبه ها درحیاط بهارستان ، بودن چنان «اصلی» را درقانون بایا می‌شماردند ، وگفتگو ازاین می کردند که آیا آن چندتن «عالم» را مردم بر گزینند ، یامجلس ، یاعلما، ودراین باره سخنهایی میراندند .

تنها تقیزاده و یکی دوتن دیگر از آذر بـایجانیان بیودن آن خرسندی نمیدادنـد . تقیزاده اصل بیست و هفتم را ، که می گوید : «استقرار قانون موقوف است بعدم.مخالفت با موازین شرعیه» ، پیش کشیده می گفت: بابودن چنین‌بندی نیازی بآن «اصل» نیست . می گفت: نگهبانی بقانونهارا همگی علما بایدکنند، وشما بااین «اصل» آنرا تنها بچندتن وامی گزارید .

حاجی میرزا علی تبریزی که یکی از نمایندگان خراسان میبود «اصطلاحات اصول»را پیش کشیده چنین می گفت: «احکام شرعیه دو قسم است یکقسم احکام اولیه واقعیه که احکام شأنیه میباشند وقسم دیگراحکام ثانویه ظاهریه که احکام فعلیه ومنجزه میباشد و آنچه که معمول به‌مکلف است این قسم آخریست واین مختلف خواهد شد باختلاف موضوع و اختلاف حال مکلف وتشخیص موضوعات با اهل عرف است نه با علما از علما بیان احکام کلیه است مثل اینکه اگر دونفر طبیب عادل حاذق تشخیص بدهند حال مریضی را که باید شراب بخورد در این صورت ارتکاب آن برای مکلف جایز وعقاب آن ازو مرتفع است پس تشخیص صحت و فساد حال مملکت کـه موضوع بحث مجلس است بـا اطبای

حاذق که وکلا باشند هست هر موضوعی که بتشخیص آنها معین شد حکم کلی بـراو بار خواهد شد در اینصورت لازم‌بنظر علما نیست» . دانسته نیست مشهدی باقربقال ، واستاد غلامرضای یخدانساز ، از این گفته های اوچه میفهمیدند .

همچنین در نشستهای پنجشنبه وشنبه بیست ودوم وبیست و چهارم خرداد (۱ و ۳ جمادی الاولی) گفتگو میرفت ، تا آن را بـا دیگر گونیهایی پذیرفتند و«اصل» دوم قانون اساسی گردانیدند ، بدینسان :

مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه وتأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بـذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه ومراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامهٔ ملت ایران تأسیس شده‌است باید درهیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی باقواعد مقدسه‌اسلام وقوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه وآله وسلم نداشته باشد ومعین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه باقواعد اسلامیه برعهدهٔ علمای اعلام ادام الله برکات وجودهـم بوده وهست لهذا رسماً مقرر است درهر عصری ازاعصار هیئتی که کمتر ازپنج نفر نباشد ازمجتهدین وفقهای متدینین که مطلع ازمقتضیات زمان هم باشند باین طـریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی بنمایند پنج نفر از آنها را یابیشتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تامواديكه درمجلسين عنوان میشود بدقت مذاکره وغور رسی نموده هریك از آن‌مواد معنونه که مخالفت باقواعد مقدسه اسلام‌داشته باشد طرح‌ورد نمایند که‌عنوان قانونیت پیدا نکند ورأی این هیئت‌علماء دراین باب مطاع ومتبع خواهدبود واین ماده تازمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود .

این یك فیروزی از سوی «شریعت خواهان» بود وکسانی آن را یك کار بزرگی شمارده شادی مینمودند . برخی میخواستند پیشنهاد آن را بخود بندند وکشاکشی دراین باره میرفت . پیروان حاجی شیخ فضل الله ازپیشنهاد باخط او ، پیکره برداشته درمیان مردم پراکندند تا دانسته شود پیشنهاد ازسوی او بوده .

پنداشته میشد پذیرفتن این «اصل» ملایان را خشنود گردانیده از دشمنی بامجلس ومشروطه باز خواهد گردانید . در اینمیان دربیرون هم گفتگویی میانـه دوسید باحاجی شیخ فضل الله میرفت . اینان مـی کوشیدند او را ازدشمنی بامشروطه باز دارند ، وگویا روز بیست و یکم خرداد (سلخ ربیع الثانی) بود که در خانه طباطبایی با بودن بهبهانی وآقا حسین قمی (یکی از علمایی که درکمیسیون سنجش قانون باشرع میبود) وسید جمال الدین افجه‌ای وچندتن از نمایندگان مجلس ، نشستی برپا شد کـه حاجی شیخ فضل الله نیز بآنجا آمد ، وپس از گفتگوهایی که درباره ناسازگار نبودن قانونهای مجلس با «شریعت» بمیان آمد ، ودوسید نویدهایی در این باره دادند ، حاجی شیخ فضل الله نیز نوید داد که دیگر دشمنی بامجلس نکند ، ومردم را برسرخود گرد نیاورد ، وچادری بلند نکند ، وبدرخواست دوسید سوگند خورد، ونوشته ای هم نوشته بدست طباطبایی سپرد . بدینسان نشست باخوشی و شادمانی پایان یافت و شیرینی آوردند وخوردند .

کنون ماپیکرهٔ یك پرسش وپاسخی را ، درباره مجلس واینکه قانونهای آن بـا «شریعت» ناسازگار نخواهد بود ، در دست میداریم که در «سلخ ربیع الثانی» نوشته شده ودوسید وافجه ای و آقا حسین قمی و حاجـی شیخ فضل الله و صدر العلما بـآن دستینه نهاده و مهر کرده‌اند ، ومی‌باید گفت : یادگار آن نشست میباشد، واینك آن را دراینجا میآوریم : (پ۳۱)

دوسید میخواستند همه چیز را بازبان واندرز درست گردانند و درچنان شورشی که پس ازهزارها سال درایران رخ داده بود بجنگ و خونریزی نیاز نمیدیدند، واین اندیشه ایشان یکی از سنگهایی دو راه پیشرفت کار مشروطه گردیده بود .

بـاری کوشش ایشان سودی نداشت و حاجی شیخ فضل الله و همدستان او ، که این زمان گروهی میبودند وازدولت پول می‌گرفتند از راه خود برنگشتند . باآن نوشته که نوشته ، وبا آن فیروزی که در مجلس یـافته وپیشنهاد خود را در قانون جا داده بودند ، باز نـا



پ ۳۲

ادیب کرمانی

(این پیکره پس ازپیش‌آمد داستان قراولخانه وزخمی شدن‌ادیب برداشته شده وچون دراینجا باز نامی از ادیب میرفت آورده‌ایم)

خشنودی مینمودند واز کوشش های بدخواهانه باز نمیایستادند. در این روزها گذشته ازحاجی شیخ فضل الله وملا محمد آملی، حاجی میرزا لطف‌الله روضه خوان درمنبر بدگویی ازمشروطه ومجلس میکرد.

تنها درد شریعت نمیبود. حاجی میرزا حسن وحاجی خمامی که

از شهرهای خود دور افتاده، ودر تهران هم آبرویی نمیداشتند، و بسیاری‌ازملایان‌که رشته سود جوییهای خودرا نزدیک بگسیختن میدیدند، چاره جز همراهی با دربار وکوشیدن به برانداختن بنیاد مشروطه نمی شناختند.

از شگفتیها ست‌که برادر طباطبایی، سید احمد، بجایگاهی که برادرش یافته بود رشك می برد وپیش افتادن او را برنتافته با مشروطه دشمنی نشان می‌داد، واز اینرو با اینان همراهی می‌نمود.

همچنین، پسر حاجی آقا محسن عراقی با اینان میبود. پدر درعراق بشیوه لروشاهسون دیه تاراج وکشتار می‌کرد وپسر درتهران بنام نگهداری «شریعت» بدسته بندی میپرداخت.

نیز گفته ایم که میانه اینان باسید کاظم یزدی بهم‌بستگی میبود و خواهیم دیدکه یك پسر او در عبدالعظیم باینان پیوسته وبادست او نامه هایی ازسید کاظم میرسید.

ازهرباره زمینه را برای دشمنی بامجلس آماده میدیدند، واین‌بود دست بازکرده بکوششهایی پرداختند. یکی ازکارهاشان این بود که کسانی را (بنوشته روزنامه اتحاد ۱۷ تن را) برگزیده برای بر-آغالیدن مردم بشهرها فرستادند. سپس روزپنجشنبه بیست ونهم خرداد (هشتم جمادی الاولی) بیك‌کاری برخاستند، بدینسان که بدستاویز آنکه سیزدهم جمادی الاولی روزمرگ دختر پیغمبر است وباید یکدهه روضه خوانی کرد، چادر بسیار بزرگی (از چادر های دولتی) بمسجد آدینه فرستادند که درآنجا افراشته شود، وچنین میخواستند که بنام روضه خوانی‌آنجا را کانون خود سازند. ازاینسو مشروطه طلبان چون آگاه شدند، چندهزار مردم بمسجد شتافته بجلوگیری پرداختند، وچون‌اینان بیشتر میبودند فیروز درآمدند.

در روزنامه حبل المتین مینویسد: «یکی از مستخدمین استبداد بانگ آورد که ما را جز روضه خوانی قصدی نیست. ملت او را گرفته تفتیش کرده چند حربه از ششلول و قمه همراه او دیدند. گفتند: ای غدار شقی هیچ تا کنون در مجلس روضه استعمال اسلحه

معمول ومتداول بوده ؟ ! ..» مینویسد : «فدایی ملت وجان نثار وطن ادیب کرمانی دراین روز خدمات شایانی نمودکه بصدها سال ازخاطرها نخواهد رفت» . مینویسد : « بالاخره چادر را خوابانیده بلکه چندین قطعه نموده بامامزاده زید برده توقیف کردند» .

بدینسان کشاکش بافیروزی آزادیخواهان بپایان رسید . فردای آنروز هنگام پسین دسته‌های انبوهی از انجمنهای تهران درمدرسه صدر (که جایگاه انجمن اتحادیه طلاب میبود گرد) آمدند ، و پیش آمد دیروزی را بمیان نهاده بشور و خروش پرداختند . کسانی از آنان بخانه های طباطبایی و اما مجمعه وصدر العلما ودیگران رفته همگی را بمدرسه آوردند. بهبهانی بدردچشم گرفتار وازتهران بیرون میبود. سخن رانانی ازملك المتکلمین وسید جمال و شیخ علی زرندی سخن میراندند وچنین گفته میشد که باهمان انبوهی بخانه‌های حاجی شیخ فضل الله و دیگران ریخته وهمگی را ازشهر بیرون رانند .

شاد روان طباطبایی بالای منبر رفت وچنین گفت : حاجی شیخ فضل‌الله‌چندروز پیش بامن پیمان بسته‌که دیگردشمنی بامشروطه نکند و مردم را بر سر خود گرد نیاورد ، وهمین را نوشته وبمن سپرده. این راگفته نوشته را بیرون آورد وبهمه نشان داد . سپس بااندرز وخواهش شور وخروش را فرونشاند ودر همان‌بالای منبر نوشته ای نوشته بدست مردم داد بدینسان :

بسم الله‌الرحمن الرحیم من متعهدم اگر جناب شیخ فضل‌الله بر خلاف معاهده ای‌که کرده است رفتار نماید خود بشخصه اورا از تهران بیرون کنم ملا محمد املی وحاجی میرزا لطف الله هم باید بروند شهر جمادی‌الاولی محمد بن محمد صادق الطباطبائی .

کوچیدن «شریعت خواهان» بعبدالعظیم

بدینسان نشست بپایان رسید و مردم پراکنده گردیده بخانه های خود رفتند . « شریعت خواهان» میدان را بخود تنگ دیده و همان شب ملا محمد آملی وحاجی میرزا لطف الله رخت دیگر گردانیده از شهر بیرون رفته آهنگ عبدالعظیم کردند . همچنین حاجی شیخ فضل

الله وحاجی میرزا حسن ودیگران باپیروان خود روانه گردیدند . تنها حاجی خمامی نرفته از آنان جدا شد . بهبهانی چند روز پیش از آن نامی از این درمجلس برده وستایشی کرده و همین مایه جدایی او از دیگران گردید .

بدینسان یکدسته ای از علما ازتوده جدا گردیده وکانونی برای خود پدید آورده آشکاره بکشاکش ودشمنی پرداختند . این یکی از پیش آمدهای بزرگی درتاریخ مشروطه بود ودنباله بسیاری پیدا کرد . تا اینجا کشاکش درمیان مشروطه وخودکامگی میبود ، و تنها درباریان و پیروان ایشان با مشروطه دشمنی مینمودند . ولی ازاینهنگام کشاکش دیگری بنام مشروطه وکیش پدید آمد . چنانکه خواهیم دید با آنکه در آغاز اینان کاری از پیش نبردند ولی سر انجام کناره گیری آنان هنایش خود را کرد ودسته های بزرگی از مردم و از همان مشروطه خواهان پیروی کردند وبامشروطه ومجلس بدشمنی پرداختند .

چنانکه گفته ایم (۱) سه‌ماه پیش از این شیخ زین‌الدین زنجانی و کسان دیگری جدا گردیده بعبد العظیم رفته بودند . چیزیکه هست آنان را درمیان مردم ارجی نمی بود وکاری از پیش نتوانستند برد . ولی این دسته میان مردم ارجی میداشتند ، و آنگاه دولت از اینان پشتیبانی مینمود . ازاینرو بیم آسیب وزیان میرفت .

درتهران نخست پنداشته میشدکه چند تنی ازترس‌جان بعبدالعظیم پناهنده‌اند ودرآنجا نمانده بعراق یابقم خواهند رفت . ولی سپس‌دانسته شد خواست دیگری میدارند وآنگاه دسته های دیگری از طلبه ها و تیولداران وبرخی اوباشان بآنان پیوستند . رویهمرفته پانصدتن یا بیشتر در آنجا گرد آمدند که در رفت همه را حاجی شیخ فضل‌الله میداد . اما کارهای آنان :

نخست روزسوم تیر (۱۳ جمادی‌الاولی) ملامحمد آملی تلگراف پایین را برای علمای نجف وکربلا فرستاد :

بواسطه طغیان زنادقه ودعوت آنها بالحاد وزندقه در منابر و مجالس

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳۱۰



پ ۳۳

حاجی محتشم السلطنه

علناً وجهاراً وعدم رادعی تمام علماء الا دونفر سه شب است درزاویه حضرت عبدالعظیم مقیم‌الله الله فی حفظ الاسلام جانی محمدآملی

سپس روز هفتم تیر (۱۷جمادی الاولی) تلگراف دیگری نوشته

وهمه پیشروان دستینه بآن نهاده بهمه شهرهای بزرگ ایران(۱۴شهر) فرستادند ، بدینسان :

حضور حجج الاسلام دامت برکاتهم‌فصلی دائربحفظ قوانین اسلام وهیئت مجتهدین عظام وسایراصلاحات مردود ومکنون مکشوف عموم متحیر اساس دین متزلزل جهة پیش آمد غیرمعهود اغلب علماء بحکم تکلیف مهاجر بزاویه مقدس عازم عتبات موقع اقدامات لازم (فضل الله نوری) (احمد الحسینی الطباطبائی) (احمدالحسینی عراقی) (علی) (علی‌اکبر)

چنانکه دیده میشود دراین تلگرافها هوش آخوندی خودرا بکار انداخته وچنین خواسته اند که هناینده ترین کلمه‌ها وجمله ها را بکار برند ، واین شگفت که یکدروغی نیز پرداخته‌اند . زیرا چنانکه گفتیم آن یك «اصلی» که درباره دیده‌بانی علما پیشنهاد شده بود مجلس آنرا پذیرفت وبقانون افزود . دراین تلگراف آنرا «مردود» باز می‌نمایند .

روزنامه تمدن می‌نویسد : بادستور شاه تلگرافخانه این تلگرافها را مجانی پذیرفت . نیز می‌نویسد : همان روز تلگرافی از سوی‌انجمن های تهران بآخشیج آن تلگراف ملایان بشهرها فرستاده گردید .

گذشته از این تلگرافها که بشهرها فرستادند برویه کاری‌نامه‌ای بشاه نوشتند که مابقم خواهیم رفت ودر آنجا علمارا گرد آورده باشما خواهیم کوشید . نوشتند : « مجلس باصول اربعه ما کار نداشته باشد توحید ، نبوت ، امامت ، معاد » .

چون تیولداران نیز بایشان پیوستند ، وروی‌هم‌رفته کسان بدنهاد درمیانشان فراوان میبودند بآزار مردم کوشیده کسانی را که از تهران بزیارت میرفتند گرفته وبکینه مشروطه خواهان کتك میزدند .

روزنامه حبل‌المتین وبرخی روزنامه های دیگر گفتارها درباره‌پیش آمد نوشته واز ملایان بدگویی فراوان کردند . روز یکشنبه یکم تیر ماه (۱۱ جمادی‌الاولی) درمجلس گفتگو از پیشامد رفت .

شادروان بهبهانی سخن درازی راند . طباطبایی گفت : « حال اگر صلاح میدانید مابجهت اتمام حجت میرویم بحضرت عبدالعظیم ببینیم حرف آنها چیست » ولی نمایندگان خرسندی برفتن ایشان ندادند .

روز سه شنبه سوم تیر (۱۳ جمادی الاولی) که بازارها بسته و روز سوگواری میبود یك هنگامه ای درمسجد کهن سپهسالار برخاست. چگونگی آنکه امروز پسر نقیب السادات باچند تن دیگری بشهر آمده ودر مسجد سپهسالار بزم روضه خوانی برپا کرده بودند وراستی آنکه میخواستند بیهانه روضه خوانی مردم را بشورانند وبرخی از انجمنها از خواست آنان آگاه گردیده کسانی را ازسوی خود بمسجد فرستاده بودند. یك ملایی بالای منبر رفته چنین عنوان کرد: «هرکه بعلما توهین کند کافر میگردد...» یکی از آزادیخواهان فرصت نداده از پایین پاسخی داد. حاجی ملاحسن نامی اسپهانی رو باو گردانیده گفت: «راست میگوید. این فرنگی مآبها اسلام را خراب کردند شریعت را برداشتند». یکی از آزادیخواهان ازگوشه دیگری برخاسته گفت: «مامطلع هستیم که این چه مجمعیست وشمارا که فرستاده..» بدینسان کشاکش وهیاهو برخاست وطلبه ها باچماقها بدست بمیان آمده بکتك کاری پرداختند. از آنسوی از بیرون آزادیخواهان آگاه گردیده بیاری همراهان خودشتافتند وهنگامه بزرگ گردید. چون آگاهی بوزیر داخله رسید چندتن ژاندارم فرستادکه هنگامه را فرونشانیده وپسر نقیب راکه آزادیخواهان دستگیر کرده بودند بنام آنکه بزندان می بریم ازدست ایشان بیرون آوردند.

روز سه شنبه دهم تیر (۲۰ جمادی الاولی) چون تلگراف انجمن زنجان (یادآن خواهیم کرد) رسیده بود در مجلس بار دیگر سخن از ملایان بست نشین بمیان آمد وگفتگوی بسیار رفت. نمایندگان گله داشتند که چرا دولت جلوگیری از آنان نمیکند وسرانجام سخن بآنجا رسید که گفتند «یادولت رفع نماید یابملت واگزارد».

فردای آن روز در عبد العظیم میرزا ابراهیمخان منشی سفارت فرانسه را که یکی از آزادیخواهان بنام شمرده میشد و به «زیارت» رفته بود کتك زدند. این پیش آمد باآن سخنی که روز گذشته در مجلس گفته شده بود تهرانیان را بشورانید. انجمنها دست بهم داده چنین نهادندکه روز آدینه بازارها باز نشود وهمگی آزادیخواهان باهر گونه افزار جنگ در مسجد شاه گرد آیند که از آنجا روانه عبدالعظیم

گردیده ملایان را بیرون گردانند واین اندیشه خود را بهمگان آگاهی دادند.

دوسید خواستند باردیگر میانجیگری کنند وشب پنجشنبه دوازدهم خرداد (۲۲ جمادی الاولی) همراه صدر العلماء وافجه ای و امامجمعه بی آگاهی از مجلس روانه عبدالعظیم شده بخانه حاجی شیخ فضل‌الله فرود آمدند. باز باندرز وخواهش پرداخته چنین خواستند که حاجی شیخ را بباز گشتن بتهران خرسند گردانند. ولی ازگفتگو نتیجه بدست نیامدو ناگزیر شدند تنها بتهران بازگردند.

فردا پنجشنبه باز درمجلس سخن بمیان آمد. نمایندگان بکاریکه انجمنها میخواستند کرد خرسندی نداده و پس از گفتگوی بسیار برآن شدند که کسانی را از نمایندگان ببازار فرستاده بازاریان را از اندیشه نگشادن بازار باز گردانند، ونیزنامه هایی بانجمنها نوشته‌ازآنان‌درخواست آرامش وخاموشی کنند.

بدینسان از یك آشوبی که بیگمان بخونریزی انجامیدی جلو گرفتند. فردا آدینه گروهی درمدرسه‌صدر گرد آمده وشور وخروشی نمودند. ولی‌چون مجلس درخواست آرامش کرده بود سردستگان‌بجلو گیری کوشیدند. در همان روز ها مجلس تلگراف پایین را بشهر ها فرستاد:

خدمت آقایان حجج الاسلام وعلمای اعلام وعموم کارآگاهان ملت زیدت توفیقاتهم حاجی شیخ فضل‌الله نوری ازاول امرچون استحکام اساس مشروطیت را مخل منافع شخصی خود دیده ودانسته است که باتوسعه اسباب عدل و تحقیق که از جمله مزایای این اساس عالی است طرق استفاده شخصی مسدود میگردد ر خفیه و آشکار گاهی بعنوان موافقت و گاهی باعلان مخالفت در اخلال ارکان سعادت مملکت کوتاهی نداشت ولی آقایان حجج الاسلام مشیدین این بنای رفیع و مجلس مقدس شورای ملی بگمان اینکه بالاخره جناب شیخ از سیر در خطوط تنگ و تاریك باطل نادم شده بشاهراه روشن حق و سعادت توفیق عود نماید برفق ومماشات عمل مینمودند تا اینکه چندی قبل بگرفتن وجه معتدبهی سعی بلیغ بعمل آورده که حکومت سیستان وقاین را در حق حشمت



پ ٣٤
شادروان حاجی شیخ علی اصغر لیلاوایی با چند تن از سران آزادیخواهان تبریز

الملك بر قرار نماید چون مجلس بملاحظات عدیده حکومت مشارالیه را تصویب نکرد بالمره معاندت بامجلس مقدس را علنی نمود که اهالی دارالخلافه ازمخالفت های او بجان آمده و اوهم مجبور بترك شهر پایتخت کشته و در زاویه مقدسه

حضرت عبدالعظیم چند نفر از مفسدین و معاندین را از قبیل پسر حاجی آقا محسن عراقی معلوم الحال که از مدتی بواسطهٔ تعدیات فوق العاده اش در عراق تحت احضار و جلب بمحاکمه است دور خود جمع نموده از قرار معلوم برای اخلال توجه عمومی‌واضلال مسلمین والقاء فتنه تلگرافات فساد انگیز بولایات مخابره نموده است اگرچه با توجهات خاصه آیة الله عتبات عالیات و عموم حجج الاسلام وعلمای اعلام ایران و موافقت تامه اکابر دین مبین و همراهی عقلای مسلمین ظن کامل حاصل است که اغفالات این قسم عالمان بیعمل مظهر هیچ گونه اعتنا واعتباری نخواهد بود معهذا برای اینکه عوام بیچاره در بلاد دور و نزدیك بدام تزویرات و تسویلات مغرضین نیفتند لازم آمدمجملی ازتفاصیل حالات این شخص بتوسط التفات حضرات عالی گوش زد خاص وعام گردد تاسیه روی شود هرکه در اوغش باشد (مجلس شورای ملی)

آشوب در نجف

حاجی‌شیخ فضل‌الله وهمدستان او که‌آن‌تلگراف را بشهرها فرستادند امیدمند شورش و جنبش مردم می‌بودند. ولی چنان نتیجه ای بدست نیامد. مردم چون نخستین بار بود که بد مشروطه را می‌شنیدند تکانی از آن خوردند و بیگمان این‌سخن جایی دردلهای‌آنان باز کرد. چیزیکه هست بشورش برنخاستند. تنها در زنجان ملا قربانعلی آنرا دستاویزی ساخت و با انجمن بدرفتاری کرد (چنانکه خواهیم آورد)، ودر نیشابور حاجی میرزا حسین که بد خواه مشروطه میبود بدلیری افزود وبا انجمن بکشاکش برخاست که‌در میانه یکتن زخمی گردید. درشهر های ایران بیش از این اندازه ها کارگر نیفتاد. بویژه پس ازرسیدن‌تلگراف دارالشوری که مایه دلداری مردم گردید واز بیشتر شهرها پاسخهای همداستانی رسید.

اما درنجف ازاین تلگرافها آشوبی‌پدید آمد. زیرا چنانکه گفتیم درآنجا سید کاظم یزدی با مشروطه دشمنی مینمود وچون این تلگرافها باو رسید وآگاهی ازپیشامد یافت بااینان همداستانی نمود و پیروان او آشوب پدید آوردند.

این سید کاظم باآخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی در یك شمار ولی از آنان پس تر می‌بود.

این زمان چون ناسازگاری را که درمیانه کیش شیعی ومشروطه میبود ، و کشاکشی را که در میان آندو میرفت ، ورمیدگی را که پیروان کیش شیعی ازمجلس ومشروطه پیدا کرده بودند، میدید دشمنی بامشروطه را یکراهی برای پیش افتادن‌خودمی‌شناخت. آخوند خراسانی وحاجی‌شیخ مازندرانی وحاجی تهرانی مردانگی نموده واز دستگاه خود چشم پوشیده ودربند خشنودی یاناخشنودی مردم نمی‌بودند ، ودر چنین هنگامی نیز از پشتیبانی بمجلس باز نمی ایستادند . ولی سیدکاظم جز سود خودرا نمی‌جست وجز درپی دستگاه «آیت‌اللهی» نمیبود، وتوده‌و کشور واین چیزها در نزد او ارج نمیداشت .

در نجف ایرانیان دسته انبوهی میبودند وبسیاری از آنان هوا داری از مشروطه مینمودند . همچنین دسته بزرگی ازطلبه‌ها آزادیخواه میبودند . اینان خواستند سید را از بدخواهی بازدارند ، وازوخواستار تلگرافی برای مجلس شدند . سید سرباززد . دراینمیان کار یك بیخردانه ای نیز ازکسانی رخ داد، وآن اینکه نوشته بیم آمیزی بانگارهٔ دوشلول پرداخته ، وآن را شبانه بدر صحن چسبانیدند . درآنروزها چنین‌کاری فراوان کرده میشد .

پیروان سید همین را دستاویزی ساختند وبهیاهوی برخاستند که سید را میخواهند بکشند ، و آن کار بیهوده ای را بسیار بزرگ گردانیده با آزادیخواهان بدشمنی آشکار پرداختند و زبان به نفرین و دشنام گشادند .

بدینسان دودستگی در نجف پدید آمد وچون دولت عثمانی‌هنوز مشروطه نشده وکارکنان سلطان عبدالحمید دشمنی سختی بامشروطه‌نشان میدادند حکمران نجف نیز بهواداری ازسید برخاست. همچنین طلبه‌های عرب وبومیان نجف هواداری ازاو نمودند .

دراینهنگام بود که چنانکه گفتیم ، تلگراف آملی ازتهران بسید رسید و او پاسخ پایین را فرستاد :

جناب ثقةالاسلام آملی دامت برکاته از تجری مبتدعین واشاعه کفریات ملحدین که نتیجه حریت موهومه است قرار مسلوب تلگراف مزید تشویش‌بعون

الله متمنیات ایشان شدنی نیست البته دفع کفریات وحفظ عقیده واجراء قوانین محکمه قرآنیه و شریعت ابدیه محمدیه اهم فرائض ربانیین علماء با ملاحظه جهات موجبات صلاح وصیانت دین ودماء مسلمین منظور اطلاع داده بذل مجهودشود

سپس نامه ای نیز درهمان زمینه نوشت . پس از دو سه روزی تلگراف دیگر ملایان رسید . آخوند وآن دوتن دیگر پروایی‌ننمودند . ولی سید کاظم وپیروانش آنرا دستاویزی گرفته بپافشاری افزودند، و پیروان سید شادیها نمودند . پس ازچند روزی تلگراف مجلس رسید که بهمه علما فرستاده بودند. همچنین تلگراف درازی ازانجمن‌های‌تهران رسید که ازبدخواهی بست نشینان ودربار ناله نموده ودرخواسته بودند که علماء حاجی‌شیخ فضل‌الله وهمدستانش‌را بنجف بخوانند . سیدپروایی باینها ننمود وپیروانش آنهارا نشان ناتوانی مجلس گرفتند ولی‌آخوند و یارانش پاسخ پایین را دادند :

مجلس محترم شورای ملی رفع‌الله قواعده تلگراف موحش انجمن‌شریف واصل واز مخالفت مخالفین بامجلس محترم ملی اسلامی خاطر قاطبه اهل اسلام ملول گشته عموم اهل علم وکافهٔ متدینین شریعت مطهره حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه و آله وسلم را اعلام میدارد که خداوند متعال گواه است ما با بعد دار غرض جز تقویت اسلام وحفظ دماء مسلمین واصلاح امور عامه‌نداریم علیهذا مجلسی که تاسیس آن برای رفع ظلم واغاثه مظلوم واعانت ملهوف و امر بمعروف ونهی از منکر وتقویت ملت ودولت وترفیه حال رعیت وحفظ بیضهٔ اسلام است قطعاً عقلا وشرعاً وعرفاًراجح بلکه واجب‌است ومخالف ومعاند او مخالف شرع انور ومجادل باصاحب شریعت است رجاء واثق‌که تاکنون انشاالله تعالی کسی مخالفت نکرده ونخواهد کرد وهرگاه برخلاف این مضمون کتباً و تلگرافاً نسبتی‌بما داده شود کذب محض احضاررا صلاح ندیدیم مهمات‌را اطلاع دهید الاحقر نجل حاجی میرزا خلیل الاحقر محمد کاظم خراسانی الا حقر عبدالله مازندرانی

رسیدن آن تلگرافهای پیاپی ، وداده شدن این پاسخهای‌آخشیج هم، آشوبی در نجف پدید آورد ودو دستگی ودشمنی سختی‌درگرفت . سید کاظم‌که درفریفتن مردم وشورانیدن عامیان استاد میبود تکان‌سختی



پ ۳۵

سید عبدالرحیم کاشانی رئیس انجمن بنی فاطمه که با بچه ها و بستگان خودتفنگ بدوش پیکره برداشته

ایشان داد . ایلهای عرب که در پیرامون نجف و کربلا ، درکنارفرات

نشیمن میدارند شیعی اند . آگاهی بآنان فرستاد که دسته دسته با تفنگ وفشنگ بنجف آمدند وگرد سید را گرفته بهیاهوی برخاستند . هرروز بشیوهٔ عرب «هوسه» میکردند وشعرهایی دردشنام بمشروطه میخواندند . هرکه را مشروطه خواه می شناختند آزار دریغ نمی گفتند . هرروز که سید برای نماز بصحن میآمد چند هزار پیروان از ایرانی و تازی درپشت سرش بنماز میایستادند ، درحالیکه درپشت سر آخوند بیش از سی تن یافته نمیشدند . کار بجایی رسید که آخوند وآن دوتن دیگر از شرمساری یا از بیمناکی ، میخواستند از رفتن بنماز باز ایستند . چنانکه گفتیم در این داستان دست دولت عثمانی نیز درمیان میبود که بامشروطهٔ ایران دشمنی نشان میداد واز رسیدن آن بخاك عثمانی سخت بیم داشت .

برای آنکه این داستان روشن گردد ، نامه ای را که در همان روزها یکی از پیروان سید کاظم بنام شیخ عبدالحسین یزدی به پسرش سید احمد که گفتیم درعبدالعظیم نزد حاجی شیخ فضل‌الله میبود نوشته ویاد این داستان را کرده در اینجا میآوریم . این نامه در بیستم تیر (یکم جمادی الثانی) فرستاده شده ولی‌بتهران دیرتر رسیده وبا یك نامه دیگری که از سید علی پسر سید رسیده بود ،دریکی ازروز نامه‌های بست نشینان بچاپ رسیده :

بعرض میرساند امید که خداوند وجود مبارك جنابعالی را از جمیع‌آلام واسقام مصون ومحروس بدارد تلواً فی‌الجمله شرح بعضی وقایع را بعرض‌میرسانم که حضرات مفسدین آن حدود خواستند تلگراف مساعد باغراض خبیثهٔ خود که فی‌الحقیقه هدم اسلام وپایمال کردن کلمه طیبه (لااله الاالله و محمد رسول الله صلی‌الله علیه وآله وسلم) بود از حضرت مستطاب حجة الاسلام وآیة الله فی‌الانام حضرت آقا بگیرند امتناع شدید میفرمودند لذا مفسدین درمقام صدمه واذیت‌آن وجود مبارك برآمدند حتی تهدید بقتل وصورتیکه مشتمل براین معنی ودوشکل شش لول برآن‌کشیدند نوشتند وبردر های صحن مقدس چسبانیدند اهل نجف‌از عرب وعجم که این معنی را دیدند از بطلان این امر واغراض مفسدین مطلع شدند بکلمه واحده آنهارا لعن کردند واین معنی موجب آن شد که متدینین

وعلماء واهل علم متمکن ازبدگویی وانکار این امر مشئوم شدند وبحمدالله اهل حق قوتی گرفتند لاینقطع شیوخ اعراب وعلماء ایشان از حضرت آقا و اصحاب ایشان سؤال از مرتکبین این امر شنیع مینمودند که آنها را به مجازات خود برسانند وتلف کنند از خود حضرت آقا جوابی بغیر آنکه بخدا واگذاشتم و احدی را نمی‌شناسم نشنیدند ویکروز خود آقاهم برمنبر درس بمحضرهمهٔ آقایان طلاب فرمودند که امر راجع بدین اسلام است وحفظ نفوس واعراض مسلمین باید بشود وحفظ شوکت مذهب جعفری صلوات‌الله علیه وعلی آبائه الطاهرین و ابنائه المعصومین ودماء باید بشود واین معنی جز بمطابقه باشریعت مطهره‌نخواهد شد واز کشتن هم باك‌ندارم چیزی ازعمرمن باقی نمانده که از آن خائف باشم واز دین خود دست بردارم و دیگر حضرت آقا ساکت بودند هیچ نمیفرمودند تاآنکه مدتی لاینقطع ازعلما ومتدینین بلاد عجم واهل‌علم ومتدینین آنجا مکاتیب مشحون از تشکیات فوق العاده از ظهور فتن وشیوع بدع و بی پردگی کفره و زنادقه وملاحده وفرنگی مآبان وانتشار کلمهٔ کفریات وجسارت بانبیاء وائمه و بالخصوص حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه وآله وحضرت ولی‌عصر عجل الله فرجه رسید حتی آنکه نوشته بودندکه ملاحده علانیه وجود مبارك‌امام زمان علیه‌السلام را بوجود موهوم تعبیرمیکنند بازهم حضرت آقا ساکت بودند تاآنکه در چندی قبل تلگرافی از جناب ثقةالاسلام آقای آخوند آملی دامت ایام افاضاته درشکایت از کمال شیوع این معانی وپناه بردن اهل علم واخیار بحضرت عبدالعظیم رسید خیلی اسباب وحشت خاطر مبارك حضرت آقا گردید جوابی از آن تلگراف مطابق صورت جوف مرقوم فرمودند این معنی اسباب شدت اضطراب شیاطین وشرکاء ملحدین گردید در مقام اذیت آن وجود مبارك برآمدند وگاهی‌فی‌الجمله سوء ادب لسانی از آنها شنیده شد وبعضی از طلاب عرب مسبوق شدند کسبهٔ بازار هم فی‌الجمله مستحضر شدند ودر این بین هم تلگرافی از طهران رسید که مضمون آن‌شدت ضعف واضطراب ملاحدهٔ آنجا بود این مفسدین خیلی ناچار شدند و پرده حیارا بکلی از خود دور کردند و در صحن بنای های و هوی گذاشته شاید بتوانند خاطر آقا را مضطرب نمایند و تلگرافی مطابق اغراض خبیثه خود بگیرند عرب وعجم نجف که از این معنی مستحضر شدند فردای‌آن شب در محل نماز جماعت تمام مردم از کسبه وتجار وعرب وعجم همگی مسلح

بودند خدمت حضرت آقا هجوم آوردند وفریاد میزدند که تمام مفسدین نجف را خواهیم کشت حضرت آقا و اصحاب هرچه‌آنها را آرامی میدادند آرام‌نمیگرفتند حکومت هم باجمعی عساکر درصدد امتثال واطاعت آنچه امر بفرمایند بر آمد جواب همان بود که بخدا وا گذاشتم وبغیر ازخدا کسی را ندارم ونمی خواهم وافتضاح این امر بحدی رسید که حتی اطفال اهل نجف مفسدین اهل عجم‌را لعن میکنند واز قراریکه میگویند حکومت عثمانی در صدد اخراج مفسدین است این خبر آشوب نجف که بعشایر اطراف رسید ازجانب شیوخ اعراب لاینقطع رسول خدمت حضرت آقا میرسید که ماها در جمیع مراتب حاضریم و با قبیله خود بنجف اشرف خواهیم آمد خداوند طول عمر بحضرت مستطاب شریعتمدار آقای اخوی آقاسید علی بدهد که الحق غوث الشریعه وحامی‌الشیعة ایشان‌بودند از اول ورود بنجف اشرف باآن لسان بلیغ بآیات قرآنیه وخطب نهج البلاغه و ادعیه صحیفه سجادیه و اخبار اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین در جمیع مجالس ومحافل صحن مطهر ومجلس درس طلاب را موعظه فرمودند که باید انجام امرایران بمطابقه باشرع انور باشد تانفوس ودماء واموال مسلمین محفوظ ماند وتکمیل عقاید اسلامیه مسلمین بشود واز جهت صحبتهای ایشان بودکه‌مقدسین ومتدینین بیدار شدند وامر باینجا رسید

شکرالله مساعیه‌الجمیله والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

العبد عبدالحسین یزدی

یك کار بیهوده ای در اسپهان

این بود داستان جدا شدن «شریعت خواهان» از توده. درآن هنگام که این کشاکشها در میانه تهران وعبدالعظیم وآن آشوب در نجف میرفت در اسپهان وآذربایجان وزنجان وقزوین ودر خود تهران داستان های دیگری درکار رخ دادن میبود. نیز درمیانه تهران وتبریزباردیگر گفتگو هایی میرفت. ماچون‌خواستیم داستان کشاکش «شریعت‌خواهان» را بجایی رسانیم اینست‌بآن داستانها نپرداختیم. ولی کنون میباید یك ماه کمابیش باز گردیم وآن داستانهارا یکا یك بنویسیم:

نخست پیش آمد اسپهان را یاد میکنیم: چنانکه گفته ایم (۱)

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳٦۲



پ۳۶

جنبش مشروطه خواهی در شهر های ایران بیک گونه نمی‌بود و در هر شهری از روی کمی یابیشی آگاهیها وسستی یااستواری خویها وبودن ونبودن پیشروان شاینده، جنبش رنگ دیگری میداشت .

در اسپهان پیش ازجنبش ، ملایان بویژه حاجی آقا نورالله وآقا نجفی ، بسیارچیره میبودند و در همه چیز مردم را بدلخواه خود راه می بردند . از ایرو مشروطه خواهی در اسپهان رویه ملا بازی داشت و اسپهانیان بیش ازهمه بکارهای بیهوده ونمایشهای خنك میپرداختند .

چنانکه گفتیم چون پسر رحیمخان درقره داغ بآشوب پرداخت و کسانی را از روستاییان بیگناه کشت واین گفتگو جنبش تهران راپدید آورد در بسیاری از شهر ها بنام آن کشتگان یابگفته خودشان « بنام شهدای آذر بایجان» ختمها درچیدند وسوگواریها کردند . لیکن سپس چون داستان ماکو پیش‌آمد دیگر درجایی بختم گزاردن و سوگواری کردن نپرداختند (ونبایستی پردازند) .

مگر در اسپهان ، که بادستور ملایان چند روز بازار را بستند وبیك نمایشهای ناستوده وبیهوده ای برخاستند . چون یکی ازاسپهانیان این داستان را نوشته وبروزنامه بلدیه فرستاده وآن بچاپ رسانیده بهتر میدانیم برخی ازنوشته های اورا بیاوریم . می‌نویسد :

« روز سه‌شنبه (۲۰ خرداد) مردم بانجمن مقدس رفتند درچهل ستون چندین هزار مردم جمع شدند تلگرافی که شب سه‌شنبه از اهالی غیور ایران پرور آذربایجان رسیده بود قرائت شد که جانها فدای همچه اشخاص‌غیور وطن‌دوست بادخلاصه مضمون شهدای ماکوکه اقبال‌السلطنه دور قلعه ماکورا احاطه نموده واهل قلعه را بقتل رسانیده واموال‌آنها را بغارت برده اند اجساد طیب آنها را سوزانیده ... طلب یاری از از اصفهان خواسته‌بودند این خبر وحشت انگیز که بااهالی اصفهان‌رسید یکمرتبه صدا هارا بگریه بلند نمودند عجب محشری برپا شد اینقدرمردم گریستند که بعضی بیهوش شدند ...

پیکره ۳۶ نشان میدهد یکدسته از نمایندگان مجلس شوری را در دوره یکم . نمایندگان آذربایجان نیز در اینجا هستند .

از اهالی اصفهان چنین اتفاقی کسی خاطر ندارد خوب‌است‌سایرین هم از اینها یاد بگیرند. پس از قرائت تلگراف آذربایجان دو ساعت بغروب مانده بود تمام بازار ودکاکین را بستند علما وتجار واصناف ازهر طبقه به تلگرافخانه رفتند بازتجدید قرائت تلگراف شد صدای ناله ازخلق بلند وبعد تلگرافی بمجلس مقدس شورای کبری ملی وبخاکپای مبارك همایونی مخابره شد.

روز چهار شنبه سلخ (ربیع‌الثانی) مردم در تهیه فاتحه خوانی بودند روز پنجشنبه غره جمادی الاولی بازارها را سیاه گرفتند و مجلس فاتحه خوانی در چهل ستون منعقد شده تمام اطاقهای چهل ستون را قرآن وشصت پاره گزارده‌بودند وتمام قاریهابقرائت قرآن‌مشغول یکساعت از ظهر گذشته حضرت آیةالله وآقای ثقةالاسلام مدظله‌العالی تشریف فرمای چهل ستون شدند آقایان علمای دیگر باتجار محترم هم تشریف آوردند منبر گزاردند حضرات ذاکرین کثرالله امثالهم تشریف فرمای‌منبر واقعه‌شهدای ماکورا بیان نمودند شورشی‌برپا شد که نه‌زبان رایارای سخن ونه‌قلم راقدرت.

یکدسته سینه زن ازمسجد جامع باعلمهای سیاه واشریعتا واشریعتا گویان وارد یکدسته هم ازاحمد آباد ویکدسته‌هم از مسجد حکیم وو و و ازتمام محله های اصفهان فرد فرد دسته دسته سینه زن آمد در چهل ستون باتفصیلی که اگر بخواهم بگویم هفتاد من کاغذ شود از مردم بقدر کفایت از قلیان وچای وقهوه و غیره پذیرایی شد تا غروب آفتاب بهمین عنوان.

بتاریخ جمعه دوم شهرجمادی الاولی اولاتمام دکاکین اصفهان بسته بغیر از چهار سوق شیرازی امروز تمام چهار سوق را بسته و رفتند در مجلس فاتحه اگر بخواهم عرض کنم که امروز چقدر جمعیت بود امکان ندارد زیراکه از حساب بیرونست تمام اصفهان در هیجان امروز از دهات اطراف شهر ره نون دست جرد نصرت آباد و و و و دسته های فراوان همه باعلمهای سیاه وبیرقهای وااسلاما وااسلاما گویان سر های برهنه همه سینه زنان یکدسته زنجیر زن یکدسته سینه زن یگدسته سنگ زن ضیق وقت است مختصراً عرض میشودیکدسته از مدرسه‌ایتام

بابیرقهای سیاه اطفال هفت ساله الی ده ساله باالحان فصیح مترنم ابیات چند ازآنجمله:

(ای شیعه چه غوغا است که روز همه شد شام)

(خون گریه کن از بی کسی وغربت اسلام)

مردم را ازهیجان غیورانه طاقت طاق شد یکدسته نیز ازمدرسه سادات یکدسته مدرسه معارف و و و و و از تمام مدارس اصفهان دسته دسته وهر دسته بعنوان عجیب جنبش غیورانه از اهالی اصفهان مشاهده میشود...

بتاریخ شنبه ۳ این سه روزهٔ فاتحه تمام بازارهای اصفهان بسته‌و بعضی ازبازارها سیاه پوش امروزجمعیت بی‌اندازه پست وبلند چهل ستون را گرفته اند یکساعت از روز برآمده تمام آقایان عظام وروسای شهر بمسجد تشریف آورده چند نفر هم از ذاکرین روضه خواندند مردم از برای شهدای تبریز بی اختیار گریان درهر صورت طایفه یهود از بچه هفت ساله تا مرد هفتاد ساله اجماع توریت ها را بالای دست گرفته وبلسان خود چیزی می‌گفتند ومیگریستند وخاك و کاه برسر و صورت میریختند ۳ مرتبه دور مجلس گردش کردند و دسته های دیگر از دهات وغیره...

یکدسته هم از سده باین تفصیل اولا آنجماعتی که عرض شد میخواهند سرباز ملی بشوند(۱) آمدند ولی تمام تفنگها بدوش فشنگها حمایل کرده شش‌لولها دور کمر باشمشیر های کشیده و کفن بگردن و صداها را بلند کرده باین مقاله مترنم بودند:

مابنده خداییم — مشروطه را فداییم

مردم از دیدن آنها زار زار بی اختیار میگریستند و جماعتی هم برهنه وسینه زنان باالحان فصیح میگفتند:

کشتند زاسلام چودرقلعه ماکو — ای شاه نجف شیرخدا صاحب ماکو

ونیز سیصد نفر قمه زن که هرکدام ازبس قداره بسر خود زده یك پارچه خون شده بودند وچندین نفر آنها بیطاقت شده حال‌ایستادن

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳۶۷ دیده شود.



پ ۳۷

شادروانان حاجی میرزا علینقی گنجه ای - شیخ محمد خیابانی- حاجی محمد علی بادامچی (این پیکره گویا چند سال دیر تر برداشته شده)

نداشتند وبعضی را بالای تخته وبر سر گزارده دور میگردانیدند غرض دراین چند روزه خصوصاً روز سیم محشری برپا بود ویکساعت ازظهر گذشته مجلس فاتحه ختم ومجلس انجمن منعقد گردید . . . روزیکشنبه ٤ دکاکین باز ومردم مشغول کسب خود گردیدند .

خداوند این اتحاد واتفاق را فیمابین مسلمین مستدام بدارد بحق محمد وآله‌الطاهرین .

اینست نمونه‌ای از راهبردن ملایان مردم ایران را . این‌نمایشهای بیخردانه میبود که میخواستند از میان نرود وفراموش نگردد .

بدگمانیهایی در باره تبریز

اما میانه تهران وتبریز، دراین روزها درتهران یك دروغی دربارهٔ تبریز پراکنده شده بود ، وآن اینکه تبریزیان چون از محمد علی‌میرزا نومید شده اند میخواهند از تهران جدا گردند و خود جمهوری بنیاد نهند واینست نمایندگان خودرا ازپارلمان باز خواسته‌اند . درتبریزسخنی ازاینگونه بمیان نیامده بود وهیچکس چنین اندیشه ای نمیداشت . اینرا در تهران ساخته وبزبانها انداخته بودند وسرچشمه آن تلگرافی بود که گفتیم تبریزیان درمیان نالشهای خود از بیدادگریهای اقبال السلطنه به نمایندگان آذربایجان فرستاده ودر آن چنین گفته بودند : اگردرآنجا کاری از پیش نمیرود بیایید خود دراینجا دست بهم دهیم وبچاره‌دردها کوشیم . ازاین یك جمله آن دروغ هارا پدید آورده بودند وکم کم چندان پر وبال بآن دادند که کسانی از پیشروان بیمناك گردیدند ودو سید تلگراف بسیار درازی بنام علمای تبریز فرستادند که در آن در میان دیگر گله گزاریها چنین گفته میشد :

« آذربایجان رکن رکین ایرانست هر نیك وبدی از آنجاطلوع نماید در تأمین وتخریب سعادت ایران اثر کلی دارد و بمناسبت اهمیت سرحدی مخصوصاً پاره مذاکره که در افواه آذربایجانی در حقیقت استقلال ایران را سم قاتل است وبافرط وطن پرستی وغیرت ملیت که از خصایص اهل آذربایجانست چنان تباین دارد که ابداً نمیتوان باور کرد که هرکس مختصر اطلاعی از پولتیك دول واوضاع ملل دارد باداشتن

درد وطن راضی شود که از اسباب تنصیف ایران ذره باذهان خطور کند » .

در تبریز شادروان ثقةالاسلام این تلگراف را آورده در انجمن خواند ونسخه هایی از آن برای ملایان فرستاد و گفتگو هایی رفت و چون خواست تلگراف کنندگان روشن نمی بود ، و چنانکه گفتیم در تبریز آگاهی از این زمینه نمیداشتند ، از اینرو نتیجه ای از گفتگو بدست نیامد وسرانجام اینان نیز تلگراف درازی درپاسخ نوشتند که در آن نخست از بی‌پروایی های دربار در برابر درخواست توده و نیرنگ هایی که بکار زده میشد گله گزاردند : « وقتی که اقبال‌السلطنه‌سرحد دار بجوشد ورحیمخان بخروشد ، وپاره اقدامات موحشه بتحریك اکرام السلطان در مرکز آذربایجان و در تلگرافخانه که بست عامه است و رعیت برای دادخواهی درآنجا جمع شده ظاهرشود آیا باز ملت را میشود مواخذ شمرد ؟ !» سپس درباره آن «مذاکره» که گفته میشد «درافواه آذربایجانی » است ناآگاهی نموده چنین پرسیدند : « مقصود از این مذاکره چیست که در حکم سم قاتل است ؟ .. تاحال آنچه در دل و زبان آذربایجانی بوده وهست مشروطه طلبی وقانون طلبی است لاغیر»

لیکن در همان روزها یکداستان بیمگینی در تبریز رخ داد که مایهٔ دیگری برای بدگمانی گردید ، وآن دوتیرگی مجاهدان‌وکشاکش آنان بایکدیگر بود . ما داستان پیدایش مجاهدان را آورده ایم (۱) و دراینجا باز بکوتاهی یاد میکنیم :

نخست یکسال پیش از جنبش مشروطه خواهی ایرانیان قفقازدر باکو از روی «مرامنامه» « سوسیال دموگرات » روس ، دسته‌ای بنام « اجتماعیون عامیون » پدید آوردند که نریمان نریمانوف پیشوای آنان بود . سپس چون در ایران‌جنبش مشروطه برخاست درتبریز شادروانان علی مسیو وحاجی علی دوا فروش وحاجی رسول صدقیانی و دیگران ، همان «مرامنامه» را بفارسی ترجمه ودسته «مجاهدان» را پدیدآوردند وخود یك انجمن نهانی بنام « مرکز غیبی » برپا کردند که رشته کار

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۲۹

های دسته را دردست میداشت وآنرا راه میبرد . درهمان هنگام کسانی از همان ایرانیان قفقاز نیز به تبریز ودیگر شهرها آمدند .

بدینسان مجاهدان درتبریز دوتیره میبودند : یکی‌آنانکه ازقفقاز آمده ودیگری آنانکه ازخود تبریز برخاسته بودند . آن تیره‌هم جز ازتبریزیان نمی‌بودند . ولی چون ازقفقاز رسیده ورخت قفقازی‌بتن میکردند «قفقازی» نامیده میشدند، وخود آزموده تر وچاپکترمیبودند وبملایان وکیش پروا نمی‌داشتند واز اینرو مردم ازآنان رمیده میبودند .

اینان چون خودرا بسته کمیته باکو میشماردند چندانکه میبایست فرمانبرداری از « مرکز غیبی » نمی‌نمودند و از چندی باز باین اندیشه میبودندکه دست علی مسیو وهمراهان اورا کوتاه ساخته ورشته‌کارها را خود بدست گیرند .

از اینجا کشاکش ودشمنی سختی در میانه پدید آمد و بی آنکه مردم از چگونگی آگاه گردند از هر دو سو بسیج جنگ و خونریزی دیده شد که هر دمی بیم آغاز آن میرفت . در نتیجه این، روز های پنجشنبه وآدینه وشنبه بیست ونهم وسی‌ام وسی یکم خرداد (۸و۹و۱۰ جمادی‌الاولی) بازارها باز نشد وانجمن برپانگردیدومردم بابیم‌ونگرانی بسر بردند .

ولی چون سردستگان از هردو سو بیشتر کسان بافهم وآزموده ای میبودند از خونریزی جلوگرفتند وبی آنکه در بیرون دانسته شود بایکدیگر آشتی نمودند . از روز یکشنبه بازارها باز گردید ومردم بکار خود پرداختند وچیزی بیرون نیفتاد ودر روز نامه ها در این باره چیزی نوشته نشد . علی مسیو وهمراهان او دراینجا هم‌کاردانی ازخود نشان دادند .

باآنهمه این داستان نیز درتهران برنك دیگری جلوه‌گر گردید، وچنانکه گفتیم خود انگیزه دیگری برای بدگمانی شد .

راستی آن بودکه برخی پیش‌آمد های تبریزاینزمان در تهران‌از آبروی‌تبریزیان کاسته وزبان خرده‌گیران را بر آنان باز گردانیده بود . یکی‌ازآن پیش آمدها پذیراییهای نابجا ازمیرزا آقای اسپهانی ودیگری



پ ۳۸
شادروان میر کریم بزاز

کشتن حاجی قاسم اردبیلی ودیگری داستان جدایی از تهران و اندیشه جمهوری میبود که گفتیم بدروغ پراکنده بودند، وچون داستان بازپسین هم رخ داد وآگاهی از آن بتهران رسید خرده‌گیری وبدگویی بیشتر گردید. همین را نشان چیرگی اوباش گرفتند ، وبیش ازدیگران نمایندگان آذربایجان آزرده شدند .

این زمان ارج مجاهدان را نمی شناختند ونتیجه ای را که از پیدایش آنان بدست خواستی آمد نمیدانستند واین بود آنرا با انجمن بازیهای بیهوده تهرانیان یکی شمرده ونامه نوشته برخ تبریزیان میکشیدند که « درتهران زیاده از ده انجمن است اینها صورتاً از هم جدا ولی

معناً باهم اتحاد واتفاق دارند» .

بجای آنکه بدانند جنگ آموخته‌گردانیدن چند هزارتن وبسامان نگه داشتن آنان یك کار دشواریست و از این کوشش « مرکز غیبی » ارجشناسی نمایند بدینسان بدبینی وبدگویی از خود مینمودند .

راستی هم‌آنست که نمایندگان آذربایجان ودیگران که ازتوانگران می‌بودند پیش آمدن مجاهدان راکه بیشتر آنان از کمچیزان برمیخاستند دوست نمیداشتند ازآنسوی دوسید که بنیادگزار مشروطه شمرده میشدند میخواستند بدانسان که‌مشروطه را باگفتگوها وایستادگیهای آشتی‌جویانه گرفته اند باگفتگوها نیز پیش برند و از اینرو خرسندی بآمادگیهای جنگجویانه یابکوششهای دیگری نمیدادند واین لغزشی از ایشان میبود .

ازآنسوی چنین پیداست که کارکنان دربار در پراکندن این‌دروغ ها وبرگردانیدن دلها از تبریزیان دست میداشتند وسود خود را درآن میدیدند واین از شگفتیهاست که دوسید همیشه‌بدربار خوشگمانی‌مینمودند وهمیشه فریب محمد علیمیرزا را میخوردند . نظام‌الملك که در تبریز می نشست جزاین کاری نمیکرد که‌گزارشهای دروغی دربارهٔ انجمن تبریز و مجاهدان بمحمد علیمیرزا فرستد واو نیزگله بدوسید کند .

کوتاه سخن : بدگمانیها فزونتر گردیده کار بجایی رسید که نمایندگان آذربایجان روز دوشنبه دوم تیر (۱۲ جمادی الاولی) سر دستگان تبریز ونمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بگفتگو وپیام فرستادن پرداختند. ازتهران تلگراف بسیار درازی فرستاده چنین‌میگفتند: « هرج ومرج واغتشاش تبریز دراین روزها بحدی متواتر وشایع شده ودر افواه افتاده وبدرجه‌ای کشیده که مارا شب وروز ناراحت ونگران وپریشان خاطر ساخته » وسپس چون درتهران چنین پراکنده شده بود که تبریزیان نه پروای دارالشوری را میدارند ونه فرمان ازانجمن‌خود تبریز می‌برند ازاینرو پرسیدند :

«اولا جسارتاً میخواهیم بدانیم که آیا نفوذ و احترام این هیئت محترمه کافی است که با اختلال نظام و هرج و مرج ولایت یك اصلاح وامی پیش برده و یك حرف صحیحی باین مردم حالی فرمایید یاخدای

نخواسته کافی نیست وباید ازاین ولایت فلکزده مایوس شد ثانیا آیا
درعقیده اهل این شهر دراین پایتخت دولت اسلام وشاهنشاهی ایران که
مرکز سلطنت ومجلس مقدس محترم محبوب شورای ملی ایران ومقام
حجج‌الاسلام حامیان حریت ومشروطیت‌است یك چیزی یك‌کسی یك‌نقطه
یك اداره هست که بعقیده اسلامیت وایرانیت واجب‌الاطاعه شمرده شود
یانیست اگر هست بفرمایید تاعرایض تقدیم گردد».

ازتبریز پاسخ داده ودر برابراین دو پرسش شگفت چنین گفتند :
« اما جواب سؤال اول که فرموده اید اینست که علما وعقلاوسرآمدان ولایت دراین چند روزه باجد وافی مشغول اصلاح هستند . . . اماجواب سؤال ثانی اینست که آذربایجان جزو ایران و در هیئت اسلامیه تابع شریعت‌غراء ودرهیئت رعیتی‌مطیع اوامر سلطنتی و دارالشوریست». سپس گفتند : « حالا موقع گله نیست اگر فرمایش دارید بفرمایید».

از تهران باز تلگراف درازی فرستادند و از تبریز پاسخی دادند وچون داستان خود بنیادی نداشته ما نیازی بآوردن آن گفتگوها نمی بینیم .

دید و بازدید کویها

چنانکه گفتیم این بدگمانیها در باره تبریز بنیادی نمیداشت . ولی در تبریز یکچیز دیگری بود ، و آن اینکه یك چون شهر بهجده کوی بخشیده می شد ، واز پیش از زمان مشروطه همچشمی ها در میان ایشان بوده و لوطیان (یا بگفتهٔ تبریزیان : پاشنه کشیدگان) هر کویی با دیگران کینه ودشمنی میداشتند و از اینسوی در اینهنگام بیشتر آن پاشنه‌کشیدگان بمیان مجاهدان آمده ودارای تفنگ وفشنگ گردیده بودند، ازاین رهگذر بیم برخی‌کارهای ناشاینده می‌رفت وگاهی نیز زد وخورد های کوچکی درمیانه رخ میداد .

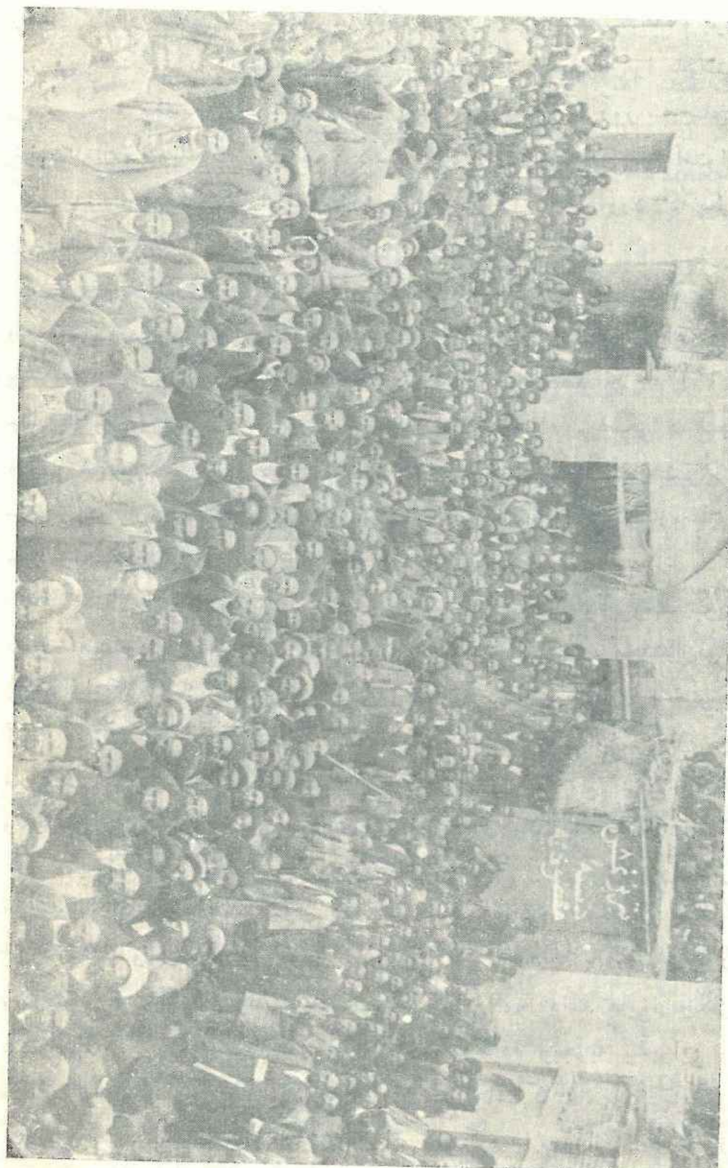
از اینرو چون تلگرافهای گله آمیز تهران رسید ثقة الاسلام و دیگران بهتردیدندکه نشست هایی بر پاکرده آن همچشمی ها وکینه‌ها ها را نیز از میان بردارند . این بود همان شبانه نامه ای به بلدیه‌نوشته از هر کویی چند تنی ریش سفید و سر دسته خواستند که روز چهارشنبه چهارم تیر (۱۴ جمادی الاولی) در انجمن باشند وگفتگو هایی رود ،

وچون آنروز همگی سردستگان نیامدندبرای فردا پنجشنبه نهادند ، وچون این روز همگی گرد آمدند گفتگوهای بسیاری کرده ومجاهدان را بدوستی وهمدستی با یکدیگر واداشتند، وسپس چنین نهادندکه هر روز سه ساعت بغروب مانده دریك کویی فراهم گردند و بنیاد آشتی وهمدستی را استوار گردانند ، واین داستان «دید وبازدید کویها» را پدید آورد که یکی از داستانهای پر شکوه و با ارج تاریخ مشروطه می باشد :

نخست کوی خیابان را ، که از کویهای بزرك و بنام تبریز ، و مردمش بسرفرازی و غیرتمندی شناخته ، ودر مشروطه خواهی از پیشگامان می بودند ، پیش انداختند . روز آدینه ششم تیر ماه (۱۶ جمادی‌الاولی) پیش از نیمروز ، مجاهدان وآزادیخواهان همگی درآنجا فراهم شدند . خیابانیها پذیرایی نمودند . شادروان شیخ سلیم بمنبررفته سخنانی در بارهٔ همدستی وبرادری و سود آنها راند و با زبان روستایی خود زنگ ازدلها برد .

پسین آنروز نوبت نوبر بودکه ازکویهای توانگر وآبرومند تبریز شمرده میشد . از سه ساعت بشام مردم روبآنجا آوردند و مجاهدان‌فوج بفوج پای‌کوبان و مشق کنان آمدن‌گرفتند . میدان مقصودیه و مسجد آنجا پر گردیده پس از پذیراییها ، نخست شیخ سلیم و پس از آن میر هاشم بمنبر رفته باز از همدستی و برادری وسود آنها سخن راندند وبدینسان روزبپایان رسیده مردم خرسند وشادمان بخانه های خود رفتند .

پسین شنبه نوبت ویجویه بود که آن هم از کویهای بزرك‌شهر میباشد . چون راه این کوی دور تر است فوجهای مجاهدان بشکوه افزوده علما و سیدهای هرکویی بجلوفوج خود افتاده ، با طبل و شیپور و درفشهای رنگارنگ راه افتادند . نیز دراین روز دسته هایی‌ازبچگان با تفنگهای چوبین مشق کنان می آمد ند . مردم ویجویه بپذیرایی و میهمان نوازی برخاسته ، وکوچه ها را آب پاشی‌کرده ، هر دسته ای که می رسید با شربت و چایی پذیرایی می‌کردند ، و ازهرسو آواز « زنده باد مشروطه » بگوشها می رسید . مردم چندان گرد آمده بودند



پ ۳۹

که مسجد سفید که کانون پذیرایی می بود و پیرامونهای آن همه پر گردیده بود و تنگی می نمود .

پسین یکشنبه نوبت دوچی بود . بدانسان که گفتیم فوجها تیپ به تیپ می آمدند ، و مردم گردنفراز دوچی ، آنچه در خور نام و آوازه کویشان می بود ، بنوازش و پذیرایی می کوشیدند . بگفتهٔ روزنامهٔ انجمن «دیدهٔ دوستان روشن ودشمنان کور گشتند» . دراینجا نیزواعظان بمنبر رفته سخنها راندند و اندرزها دادند .

پسین دوشنبه به سرخاب خواستندی رفت . دراینجا نیز آنچه در خور نام و آبروی سرخابیان می بود دریغ نداشتند ، وبازارچه سرخاب را که بر سر راه می بود آراسته و آذین بستند ، و مجاهدان آن کوی بنام پذیرایی و درودگویی بمیهمانان، تا دوری بسیاری بسرراه ایستادند . فوجها دسته دسته با شکوه بسیار می آمدند و هر دسته‌ای که میرسیدند پذیرایی میدیدند . در اینجا نیزنخست میر هاشم و سپس شیخ سلیم وپس ازو ثقةالاسلام بمنبر رفته گفتار ها راندند .

سه شنبه نوبت باغمیشه بود، چون رفته رفته بشکوه وآرایش کار می‌افزود که از یکسوهر کویی در نوبت‌خود دستگاه پذیرایی را رنگین‌تر و پهناور ترمی‌گردانید ، و از یکسو روز بروز بشمارهٔ میهمانان میافزود و فوجهای مجاهدان شکوه و آراستگی بیشتر می‌گردانیدند ، امروز هم مردم باغمیشه دستگاه بزرگتری در چیده و از دم دروازه تاخانه های کلانتر ، سراسر راه را آذین بسته و مجاهدان بومی بر سر راه صف زدند که هر فوجی که می رسید « درود سپاهیانه » می گزاردند - از اینسوی با همه دوری راه چندان‌مردم رو بآنجا آورده بودند که سراسر خیابانها پر از آدمی می بود .

پسین چهار شنبه نوبت امیر خیز بود . در اینجا نیز سر راهها را آذین بسته و امیرخیزیان در هرگامی برای پذیرایی ایستاده بودند . از آنسوی فوجها با شکوه بیشتر ، بهمراهی علما و سید ها و پیشروان

پیکره ۳۹ نشان‌میدهد کوی مقصودیه (نوبر) را در یکی از روزهای دید وبازدید .

آزادی یکی پس از دیگری می آمدند . نیز تماشاییان ازهر سو دسته دسته می رسیدند . در اینجا نیزواعظان بمنبر رفته گفتارهایی سرودند .

پسین پنجشنبه بکویهای غربی شهر - لیلاوا واهراب و چرنداب- خواستندی رفت . در سراسر این کویها گذرگاهها را آذین بستند، ودر هر چند گامی نیمکت و صندلی چیدند ، و چایی و شربت و قلیان آماده گردانیدند ، و آنچه آرایش بود از آویختن قالیهای گرانبها و چیدن گلدانها دریغ نگفتند . چون کوی ارمنستان باینها پیوسته است ارمنیان سهش همشهریگری نشانداده ، در پذیرایی از آیندگان و آذین بندی همبازی نمودند .

از پنجساعت بشام‌مانده سر فوجهای مجاهدان و دسته های تماشاییان باز شد و هر دسته ای با شکوه دیگری می رسیدند . با همه فزونی جا مردم چندان رو آورده بودند که جا تنگی می نمود ، و با این انبوهی هرکسی ازدیگران جز مهر و نوازش‌نمیدید و هیچگاه کشاکشی یا رنجشی درمیانه رخ نمیداد .

در پایان روزشیخ سلیم ومیرهاشم بمنبر رفتند وموعظه ها کردند . همچنین حاج شیخ علی اصغر لیلاوایی گفتاری راند .

روز آدینه سیزدهم تیر (۲۳ جمادی الاولی) نوبت هکماوار بود . این کوی چون راه بس دوری‌میداشت و خود یکی از گردشگاههای‌شهر شمرده میشد ، ازاینرو آمدن مردم از پیش ازنیمروز آغازید . دراینجا نیز با همه کمچیزی‌مردم ، کوچه ها را ازدروازه تامیدان «حاجی حیدر» که کانون پذیرایی می بود آب پاشیده و جاروب کرده وآذین بسته ، ویك طاقی برپا کرده، درهرگوشه‌ای چایی وشربت و قلیان آماده گردانیده بودند . این نشان مردانگی آزادیخواهان‌بودکه اینجا را با همه دوری وکوچکی فراموش نکرده وازشمارکویهای شهر بیرون نگردانیده بودند .

چون هنگام پسین رسید چندان انبوهی رخ‌دادکه سراسرکوچه ها پر از مردم گردید . در اینجا نیز شیخ سلیم و میرهاشم و حاجی شیخ علی اصغر ، یکی پس از دیگری ، بمنبر رفتند و « موعظه » کردند .

پسین روزشنبه‌بششکلان خواستندی رفت . این کوی توانگرترین

کویهای تبریز و بیشتر مردمش اعیانها می‌بودند درآذین بندی وآراستن خیابانها ، و در شکوه و پذیرایی بالا دست همه کویها را گرفت . از آغاز مغازه‌های مجیدالملك تا دوری بسیاری سراسرراهها را آذین بسته و فرشها گسترده وگلها چیدند . مغازه ها همه آراسته ، و درجلوخانه ها چادر زده و برای پذیرایی آماده شدند . یکطاقی هم برپا کردند . نیز شعر هایی در ستایش مشروطه وسپاسگزاری از آزادی باخطدرشت و روشن بروی پارچه ها نوشته از دیوار آویختند .

ازسه ساعت بشام مانده‌که آمد و شد فوجها آغازگردید سراسر ششکلان پر از آوای کوس و شیپور می بود و آواز « یکدو » ازهر سو شنیده میشد . فوج مجاهدان ششکلان درسر راه صف زده به میهمانان «درودسپاهیانه» می‌گزاردند . بدینسان با صدشکوه وآراستگی پذیرایی و میهمانی پایان می یافت و هیچگونه نوازش و پذیرایی دریغ گفته نمیشد .

امروز بیش ازدیگر روز ها آوازها به « یاشاسون اهل تهران» و «یاشاسون مشروطه» و«یاشاسون مجاهدان ایران» بلند می‌گردید .

پسین‌یکشنبه را سرکردگان دولتی و توپچیان ، در میدان‌توپخانه پذیرایی از فوجهای مجاهدان وآزادیخواهان خواستندی‌کرد . اینان نیز سر راه را ، از دم بازار و چبه خانه تا میدان توپخانه آذین بسته ، چنانکه شاینده یکدسته سرکردگانی می بود دستگاه پذیرایی ومیهمان نوازی درچیده بودند ، وچون از دو ساعت بشام آمد و شد فوجها ودسته‌های مردم آغازید بپذیرایی پرداختند ، وازنوازشها و پذیراییهای برادرانه آنان شور وسهش بسیاری در دلهای مجاهدان و آزادیخواهان پدید آمد .

بدینسان دید و باز دیدکویها بپایان رسید . این ده روز از روز های بسیار خوش و پرشور تبریز بود . چنانکه‌گفتیم دراین آمد و رفت نه تنها مجاهدان ، مردم نیز پا در میان می‌داشتند ، وکسیکه آنروزها را دیده می داند چه خوشی و گشاده رویی درمیان مردم می بود ، و باچه مهر ونوازشی با هم رفتار میکردند . علما و پیشروان‌که این



پ ۴۰

کار را بنیاد نهادند خواست ایشان یك دید و بازدید ساده ای می بود و چنانکه دیدیم نخست با سادگی آغاز یافت . ولی چون میهماننوازی و پذیرایی ، یکی از خویهای نیك ایرانیانست و تبریزیان در این باره از پیشگامان میباشند ، ازاینرو هر کویی درنوبت خود ، در افزودن بشکوه و پذیرایی ، بالا دست کوی پیش را گرفت ، روزبروزبشکوه و آرایش فزونی یافت و دستگاه پذیرایی بزرگتر گردید . از آنسوی مردم نیز روز بروز بشماره افزودند وجوش وسهش بیشترگردانیدند .

هر روز هنگام پسین بازار ها بسته می شد و مردم رو بکوییکه‌نوبت پذیراییش می‌بود می‌آوردند . توگفتیی عید بزرگی پیش آمده ومردم همگی با جشن و شادی بسر میبرند . گذشته از آیندگان و روندگان در رهگذر ها ، پشت بامها پر ازتماشاییان - از زن ومرد - می گردید و دلزداینده تر از همه، آمد و رفت دسته های مجاهدان و آوازکوس و شیپور آنان می‌بود . کوشش یك چند تنی ، در چند ماه ، ازبازاریان و برزگران چنین دسته های بسامان جنگی پدید آورده بود .

در این آمد و رفتها دیده می شد که این دسته ها ، از یکماه باز ، تا چه اندازه فزونی یافته‌اند . راستی این می‌بودکه داستان تاخت و تاز پسر رحیمخان و بیمی‌که ازآن بشهرمی‌رفت بسیاری از تبریزیان را بخریدن تفنك و فشنك و پیوستن بمجاهدان وا داشته و کنون هم این پذیراییها و پاسداریها بسیاری را وامیداشت . هرروز شکوه این‌دسته‌ها و انبوهی آنها فزونتر از روز پیش دیده می شد .

بدینسان دلها پر از امید و آرزو می‌بود و هرکسی می پنداشت کینه و پراکندگی ازتبریز رخت بسته . کسی نمیدانست چه روز های اندوه باری در پیش است وکسی گمان نمی برد که روزی خواهدآمد که جنك و خونریزی جای این برادریها و همدستیها را گرفته ، واین کویها که با هم دوستی و آشتی می نمایند بدشمنی برخاسته ، و این خانه ها و دیوار هاکه اکنون آذین بندی می شود با گلوله های توپ

پیکره ۴۰ نشان میدهد کوی لیلاوا را در یکی از روز های دید و بازدید .

و تفنك ویرانه گردد .

گویا دراین آمد و رفتها بود که آقا میر تقی نوبری که یکمرد ساده دل نیکخواهی می‌بود لقب « قلج آقا » یافت . چه همیشه باهمان رخت بلند و دستار سیاه ، شمشیر برهنه بدست می گرفت ، و جلو فوج مجاهدان نوبرمی افتاد ، وجوش وسهش بسیاری ازخود نشان می داد .

آشفتگی در شهر های آذربایجان

در آنهنگام که در تبریز این جشن وشادی میرفت در بسیاری از شهر های آذربایجان - از ماکو و ارومی و اردبیل - آشفتگی‌در میان می بود . در ماکوچنانکه گفتیم کردان دیه ها را تاراج می کردند و بمردم گزند وآسیب دریغ نمی گفتند ، و هر زمان یك آگاهی‌اندوه آور دیگری از آنجا میرسید . چنانکه دیدیم انجمن تبریز تلگرافهای بسیاری در این باره بتهران فرستاد . و بگفته خودش « گریبان‌دریها» کرد . ولی سودی بدست نیامد و آخرین نتیجه آن شد که از تهران دستور دادند که نظام‌الملك اجلال الملك را برای باز جویی ازپیش‌آمد و گفتگو با اقبال السلطنه بماکو فرستد . چون چاره دیگری نمی بود انجمن بآن خرسندی داد ، واو نیز آقا تقی شجاع‌الملك را که یکی‌از بازرگانان مشروطه خواه می بود ، از سوی خود نماینده‌گردانیده‌همراه اجلال الملك فرستاد .

در ارومی درنتیجه گفتگوی مرزی که با عثمانیان در میان می بود و دسته های سپاه ایشان از مرز گذشته و بخاك ایران در آمده بودند (چنانکه داستان را خواهیم آورد) ، کردان در آنجا نیز فرصت یافته و بتاخت و تاز پرداخته دیه ها را کشتار و تاراج می کردند . بیچاره روستاییان گزند وآسیب فراوان می‌دیدند وچون بدولت امیدی نمی‌بود مجد السلطنه که یکی از سرکردگان سپاه دولتی و اینزمان درکارهای توده ای از سرجنبانان می بود ، خود بسیج سپاهی می کرد که بسرکوبی آنان شتابد ، وازانجمن تبریزیاوری میخواست . انجمن با دست یکدسته از مجاهدان، اندی قورخانه و افزار جنك برای او فرستاد .

اما اردبیل ، چنانکه گفته ایم در این شهر گذشته ازدوتیرگی حیدری و نعمتی که هنوز کارگر می بود دو تن ملای بزرگی - آقا

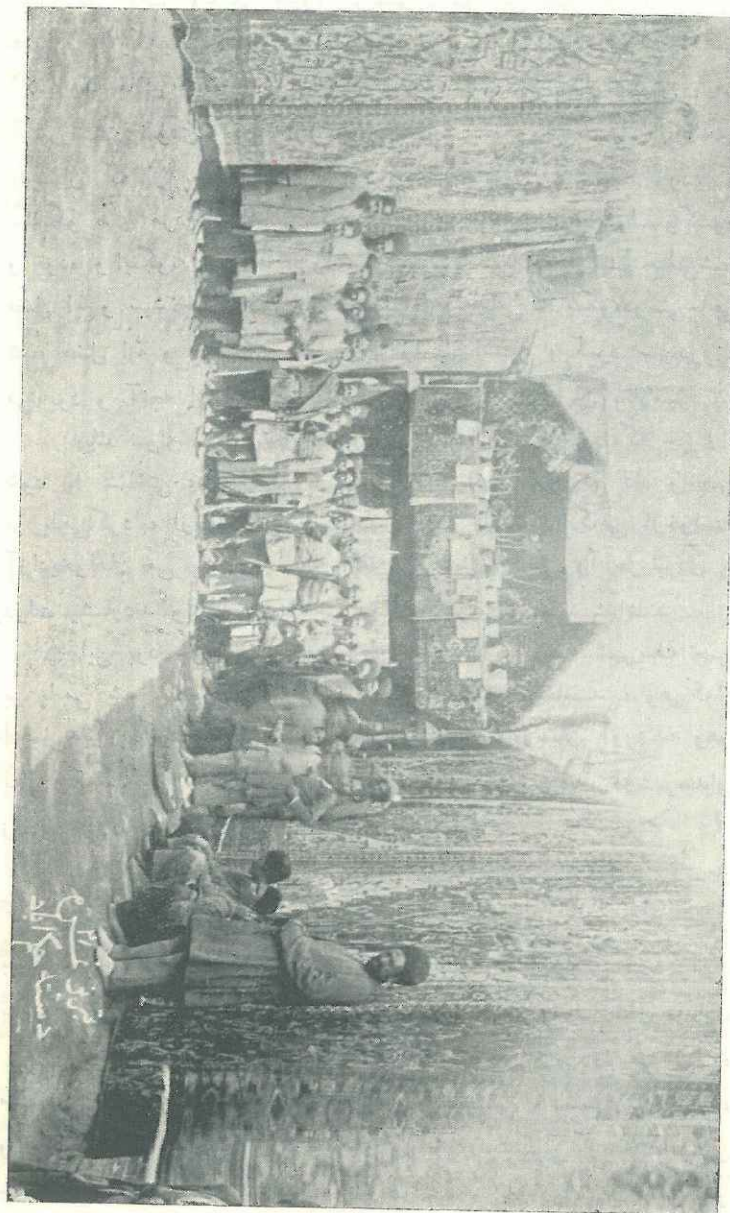
میرزا علی اکبر وحاجی میرزا ابراهیم - در این شهر می زیسته که همواره با یکدیگر دشمنی و همچشمی می‌نمودند . این آقا میرزا علی اکبر یك ملای شگفتی می‌بود . این نیز دلبستگی بسیار بکیش شیعی « شریعت » نمودی ، و باندازه توانایی خود «حکومت شرعی » راندی. بدینسان که از پیروان خود « زکوة » و « خمس » گرد آوردی، و بگفتگو های مردم رسیدگی کرده « فتوی » دادی . و بدولت و کشور و توده و اینگونه چیز ها پروا ننمودی . یك ملایی از تیپ حاجی‌شیخ فضل الله و سیدکاظم یزدی میبود ، با این جدایی که شکوه‌دوستی‌حاجی شیخ فضل الله و فریبکاری سید کاظم را نمیداشت ، ویکمرد ساده‌درونی می بود و آنچه از مردم می گرفت هم بسود خود آنان بکارمیبرد .

یك نمونه دیگری از « شریعت خواهان » می بود ، که جز راه خود را نشناختی ، و اینکه با مشروطه همراهی نشان می داد وانجمن بر پا می کرد ، از ندانستن معنی مشروطه و نداشتن آگاهی ازخواست آزادیخواهان می بود . چنانکه گفته ایم اینان جنبش را جز نبردی با دولت‌نمیشماردند ونتیجهٔ آن‌را جز رواج «شریعت» نمی پنداشتند .

این بود چون جنبش مشروطه برخاست و درهمه شهر ها انجمن بر پا می شد ، در اردبیل نیز این دو ملا بکار برخاستند ، وهرکدام انجمنی بر پا کرده و کشاکش حیدری و نعمتی را بمیان آوردند، وهر یکی یکدسته از شاهسونان یغماگر را بیاری خود خوانده درشهرمیدان زد و خورد پدید آوردند .

چنانکه گفتیم در همان هنگام انجمن تبریز نمایندگانی فرستاد که هر دو انجمن را بستند و یك انجمن دیگری برای همگی شهر بنیاد نهادند . بدینسان آتش آشوب فرو نشست و آرامش برپاگردید. بویژه باکاردانی که رشیدالملك فرمانروای اردبیل از خود نشان میداد .

لیکن در اینهنگام چون رشید الملك در قره داغ می بود ، ملایان از دوروی او میدان یافته دوباره بهمچشمی و دشمنی برخاستند ، و باز هرکدام یکدسته از شاهسونان را برای پشتیبانی از خود، بشهر خواندند ، و این مایه آشفتگی کار ها شد و چه در شهر و چه در



پ ۴۱

بیرون آن نا امنی رواج گرفت .

مردم بدادخواهی تلگرافهایی بدارالشوری و انجمن تبریز فرستادند . انجمن بیدرنك بچاره برخاسته دستور فرستاد که رشیدالملك باردبیل باز گردد. نیز برای فرستادن بآنجا نمایندگان پایین را برگزید :

شیخ اسمعیل هشترودی ، شریف العلماء ، حاجی سطوت السلطنه ، حاجی معتمد همایون ، حاجی اسماعیل امیرخیزی

اینان بزودی روانه گردیدند ، و پیش از اینکه رشید الملك باز گردد باردبیل رسیدند ، و با میانجیگری و گفتگو کشاکش راپایان رسانیدند . پس ازچندی تلگرافی ازآقا میرزا علی اکبر وحاجی میرزا ابراهیم رسید که از «برکت انفاس قدسیه جناب مستطاب شریعتمآب آقا شیخ اسماعیل آقا سلمه الله تعالی و حسن اقدامات و اهتمامات وافیه حضرات آقایان هیئت محترم دامت توفیقاتهم اسباب تکمیل محبت ومودت فراهم اختلافات بکلی رفع گردید » .

کشته شدن سعد السلطنه در زنجان

اما زنجان ، دراینجا یك آشوب خونینی رخ داد . اینجا یکی از شهرهایی می بود که مشروطه ریشه ندوانیده و آزادیخواهی پیشرفتی پیدا نکرده بود . دراینجا نیز انجمنی برپا کرده بودند ولی بسیار ناتوان می‌بود . چنانکه گفتیم چون درنتیجه بدخواهیهای دربار دربسیاری ازشهرها گردنکشانی برمیخاستند دراینجا مظفرالدوله که رئیس فوجی می بود برخاست و موزیکانچیان را بآزار مردم و ستمگری بر انگیخت . تادیری بازرگانان زنجان درتلگرافخانه نشسته بتهران دادخواهی میکردند .

از آنسوی در اینجا هم یك ملای شگفتی ، بنام « آخوند ملا قربانعلی » می بود ، که لگام مردم را در دست داشته و از گراییدن بمشروطه باز می داشت . این آخوند نیز دلدادهٔ « حکومت شرعی » میبود ، و خود در زنجان و آن پیرامونها فرمان میراند . زیرا به « دعویها » رسیدگی کردی ، و « فتوی » دادی ، « قصاص » کردی ، و « حد » زدی ، و « زکوة » و « مال امام » گرفتی . بی تاج و

پیکره ۴۱ نشان میدهد طاق بندی کوی هکماوار روز بازدید

تخت پادشاهی کردی .

این نیز ازملایانی میبود که به کشور و توده و میهن و اینگونه چیز ها پروا ننمودی ، و خود از این اندیشه ها دور بودی ، و جز هوسهای آخوندی را دنبال نکردی .

این نیز ؛ همچون میرزا علی اکبراردبیلی پول نیندوختی وخود با تهیدستی بسر بردی ، و از اینرو در میان پیروان نام نیك وجایگاه بلند میداشت و آوازه اش ببیشتر شهرها رسیده بود . میرزا علی اکبر زورش بیشتر ازدانشش میبود ، واز اینرو درمیان خود ملایان جایگاهی نمیداشت . ولی این در زمینه آخوندی دانشمند شمرده میشد وخود یکی از مجتهدان بنام میبود .

چون اینمرد و داستانش نمونه نیکی از دژ آگاهی و دژخویی ملایان وپیروان ایشانست ، از اینرو بدینسان بیادش میپردازم . این مرد یکی از خویهایش سنگدلیش میبود و خونریزی را دوست میداشت . میگویند : روزی دربارهٔ آدمکشی «فتوی» بکشتن داد و گفت درهمانجا در حیاط سرش‌را بریدند .

در زنجان ، در زمانهای نزدیك ، از اینگونه ملایان ، یکی ملا محمد علی بوده که در زمان محمد شاه با دولت بکشاکش پرداخته ، و سپس در زمان ناصرالدینشاه ، بنام بابیگری بجنگ برخاسته و آن داستان شگفت تاریخی را پیدا کرده . دیگری این ملاقربانعلیست که ما بیادش پرداخته ایم ، ومیباید گفت ملامحمد علی با آن کار بیخردانهٔ پایان زندگانیش بهتر و برتر از این میبوده .

اینمرد در این زمان نود سال کما بیش میداشت و با این پیری سستی از خود نشان نمیداد ، و رشته فرمانروایی از دست نهشته مردم را از گراییدن بمشروطه باز میداشت .

در این میان سعد السلطنه در زنجان فرمانروا میبود . اینمرد در زمان ناصرالدینشاه فرمانروای قزوین شده و شش سال درآنجا مانده و کوشش بسیار بآبادیِ آن شهر کرده ، و رویهمرفته مرد نیکنامی میبود . این هنگام در زنجان نیز رفتار نیك مینمود . با این همه پیروان ملا

قربانعلی اورا بر نمی‌تافتند و ناخشنودی مینمودند .

روزسوم ماه تیر (١٣ جمادی الاولی) یکی از فراشهای حکومت میخواست شیخ عبدالله نامی را باداره حکمرانی برد . شیخ‌عبدالله ازدست او گریخته خودرا بخانه ملا قربانعلی رساند و در آنجا بست نشست .

کسان ملاقربانعلی که بیشتر اوباش ولوطیان میبودند ، چون ازچگونگی آگاه شدند در پی فراش افتاده و اورا گرفته کتك بسیاری زدند ، و با قمه چند زخمی رسانیدند ، و سپس سبیلهایش را بریده گفتند : «برو بسعدالسلطنه آگاهی ده »

آنروز سعدالسلطنه بهنگام گذشتن از سبزهٔ میدان ، با یکی از آن اوباش بنام سید بشیر ، دچار آمد و دستور داد اورا گرفتند ، و در اداره حکومتی تازیانه باوزدند وسپس رهایش کردند . این آگاهی چون بملا قربانعلی رسید گفت : « فردا باید حکومت تبعید شود » . کار کنان او شبانه بطلبه ها ودیگران آگاهی دادند و از آبادی های نزدیك شهر مردم را خواستند .

فردا ازآغاز روزپیروان که ششصد تن کما بیش میبودند درپیرامون خانه آخوندگرد آمدند ، چون گفته میشد آخوند «حکم جهاد» خواهد داد ، بسیاری از آنان قمه وقداره و تپانچه همراه میداشتند و دیگران نیز دامنهای خود پر از سنگ کرده بودند . نخست با پیام آخوند ببازار ریخته دکانهایی راکه بازشده بود بندانیدند . سپس آماده ایستاده چشم براه فرمان دوختند .

آخوند دستور داد : « بروید میدان توپخانه » . همگی روانه گردیده دریك سوی میدان ، دربرابر سرای حکومت به رده ایستادند . سعدالسلطنه چند تن سرباز برای پاسبانی بدم درگمارده ولی سپرده بود تیری نیندازند . از اینسو زبان بدشنام گشادند . سربازان پاسخی ندادند . دلیر گردیده گاهی چند تیری انداختند . دراینمیان نصرالله نامی ازبازاریان بایکتن دیگری که ازمشروطه خواهان میبودندناآگاهان بمیدان رسیدند . کسان آخوند هردو را آماج تیرگردانیدند که نصرالله پس ازنیمساعتی جان داد .

پس ازساعتی سربازانی ازسوی حکومت به پشت بام آمده برای ترسانیدن مردم چند تیری بهوا انداختند . کسان آخوند آن را فرصت



پ ۴۲

شمرده برخی از ایشان که تفنگ داشتند بجنگ پرداختند و از اینسوی مردم بسرای حکومتی ریخته دست بتاراج ویغما گشادند و آنچه یافتند بردند ، ودرها وپنجره ها را کندند . دوتن سید ودوتن توپچی سعدالسلطنه را در اطاق اندرون بگیر آورده بسیار زدند ، سپس باقمه وقداره چند زخم کاری رسانیدند . بفراشان نیز زخمهایی زدند .

نبی نام فراش سعد السلطنه را بدوش کشیده بخانه حاجی وزیر (یکی ازتوانگران زنجان) رسانیدکه درآنجا زخمهایش بندند، ملاقربان علی چون شنید دستور داد بروید از آنجاهم بیرون کنید . اوباش رو بخانه حاجی وزیر آورده خواستند آنجا را نیز تاراج کنند. اسعدالدوله ودیگران پیش افتاده جلوگرفتند . حاجی وزیر ناگزیر شد سعدالسلطنه را بیرون کند ویکدسته از اوباشان اورا با آن زخمها درکالسگه نشانده وتا بیرون شهر رسانیده رهاکردند. بیچاره پیرمرد تا سلطانیه رفته پس از زمانی از آسیب زخمها بدرود زندگی گفت . این بود نمونه ای از «حکم جهاد» ملایان . مانند این دژرفتاری را ازملا قربانعلی درداستان عظیم زاده خواهیم دید .

این شگفت که چون این کار را کردند زیرکانه تلگرافی ، از زبان مردم بدارالشوری فرستادند ، بدینسان: «تعدیات سعدالسلطنه ازحد گذشت یکنفر را تنگ قجر گذاشته ویکدختر را میخواست ببرد رفته درخانه آقا متحصن شده آقا یعقوب نام هیچ عارضی نداشت بدون جهت سیصد تومان ازو پول گرفت»

از آنسوی برادر زاده آخوند تلگرافی بمحمد علیمیرزا فرستاد، نزدیك باین : «سعد السلطنه مشروطه خواه بود میخواست مشروطه را در اینجاهم تأسیس کند ازشهر بیرونش کردیم» . آن تلگراف درمجلس بگفتگوآورده شدولی باین یکی محمدعلیمیرزا پروانداشت وآن تلگراف را نیز پنهان کرد .

یکی دو روز پس ازآن پیش‌آمد ، تلگراف حاجی شیخ فضل‌الله و یاران اوکه‌گفتیم بهمه شهرها فرستادندبزنجان رسید . ملاقربانعلی ازآن

پیکره۴۲ نشان میدهد آذین بندی ششگلان را در روز بازدید

خشنود گردید ، وهمان را عنوان ساخته بمسجد آمد و پیروان را بسر خودگرد آورد وازمشروطه بدگوییهایی کرد وبمشروطه خواهان بیمهایی داد . روبهمرفته مشروطه دراین شهر پانگرفت ، وازاین هنگام زنجان در دست ملا قربانعلی وپیروان او بود .

در مجلس درنشست سه شنبه دهم تیر ماه (۲۰ جمادی الاولی) ، چون از انجمن زنجان تلگرافی رسیده بود ، باز گفتگو بمیان آمد . شادروان طباطبایی ، چنانکه شیوه او میبود ، پاسداری از ملاقربانعلی نموده چنین گفت : «جناب آخوند هیچوقت ازخانه بیرون نمیآید وخبر از جایی ندارد این کار آدمهای ایشانست»

اینسخن دور نمیبود . ملاقربانعلی با آن پیری توانایی چنین کارها را نمیداشت، وبیشتر کارها را بنام او برادر زاده اش ودیگران میکردند. ولی اونیز بیکبار ناآگاه نمیبود .

نزدیك بهمان روزها داستانگیهم درقزوین ـ شهر همسایهٔ زنجان ـ رخ داد . چنانکه گفتیم حاجی شیخ فضل الله وهمدستان او ، پیش از آنکه از تهران بروند ، کسانی را برای آشوب انداختن در شهر ها فرستادند . یکی از آنکسان میرزا علینقی پسرسید احمد طباطبایی بود که رهسپار قزوین شد .

در این شهر نیز سیدجمال نامی از ملایان ، دشمنی، با مشروطه مینمود ویکی ازبد خواهان پافشارجنبش میبود . میرزا علینقی بخانه او فرود آمد ، وپس از سکالش چنین نهادندکه بآشوبی درشهر برخیزند. شبی سیدجمال لوطیها و اوباش شهر را بخانه خود خواند ، وآنان را بچند دسته بخشیده هر دسته ای را بخانه یکی از پیشروان آزادیخواهی فرستاد که بدست آورند وبکشند .

در این هنگام که دسته ها روانه شده بودند، ناگهان کسی از تلفونخانه آمد و داستان مسجد آدینه را ـ که پیروان حاجی شیخ فضل الله چادرزدن میخواستند ومردم بجلوگیری برخاستند ودرکشاکش فیروزی ازآن آزادیخواهان شد ـ بازگفت .

سید جمال از این آگاهی بترس افتاده کسانی فرستاد و آندسته

ها را باز گردانید . جز یکدسته که بخانه میرزا غفار رفتند و با کسان او بزد و خورد بر خاستند و در میانه برخی از کسان میرزا غفار زخمی گردیدند .

فردا چون مجاهدان از این داستان آگاهی یافتند بشوریدند و نزدیك بود آشوب و خونریزی در قزوین روی دهد . چیزیکه بود شیخ الاسلام وپسر او میرزا حسن «رئیس المجاهدین» بمیان افتاده جلوگیری کردند . این داستانیست که در روزنامه «اتحاد» نوشته شده .

سرسال سید عبد الحمید و سید حسین

کنون بتهران باز میگردیم . در اینجا نیز ، در میان کشاکش مشروطه و «مشروعه» ، کار هایی رخ میداد . یکی ازآنها بازپرس وداوری درباره فروش دختران قوچانی میبود . چنانکه گفته ایم (۱) از آغاز گشایش مجلس این یکی ازگفتگوهایی بودکه دنبال میشد . مجلس میخواست از یکسو دختران را بخانه هاشان باز گرداند ، و از یکسو کسانی را که درآن سیاهکاری‌دست میداشتند بکیفر رساند. برای‌این آصف‌الدوله والی خراسان وسالار مفخم بجنوردی سرکرده سواران آنجا را بتهران خواستند ، و مجلس پافشاری نمود که آنان بباز پرس وداوری کشیده شوند ، وبرای دیده بانی باین‌کار شش تن از نمایندگان‌خودرا ـ تقیزاده‌را باپنجتن دیگر ـ برگزیند .

این بود در عدلیه بابودن وزیر عدلیه ودیگران نشستها بر پا میشد وبازپرس میرفت وروزنامه های مجلس وحبل المتین پرسشها وپاسخ هارا نوشته وبآگهی مردم میرسانیدند .

دیگری ، گرفتن وزارت جنگ ازچنگ کامران میرزا میبود . چنانکه گفتیم (۲) اینمرد وزارت جنگ را مرده ریك خود میشناخت و از دست دادن نمیخواست ، وبا آنکه در شمار وزیران میبود گامی بمجلس نمیگزاشت ، بلکه با مجلس دشمنی سختی مینمود ، و هم چون زمانهای پیش خود سرانه کار میکرد . روز پیجشنبه پنجم تیر ماه

(۱) ـ بخش یکم تاریخ صفحه ۳۱۳ (۲) ـ بخش یکم تاریخ صفحه ۳۱۶



پ ۴۳

کامران میرزا

(۱۵ جمادی الاولی)، درمجلس سخنی ازبدیهای اورفت ونمایندگان رأی به برداشته‌شدن او از وزارت دادند.

دیگری گرفتن سرسال برای سید عبد الحمید وحاجی سید حسین

نخستین کشتگان راه آزادی بود. چون هجدهم جمادی الاولی روزکشته شدن سید عبدالحمید، وبیستم آن روزکشته شدن حاجی سیدحسین میبود، «انجمن اتحاد طلاب» بر آن شدکه روز هجدهم (هشتم تیرماه) سر سال باشکوهی برای آنان گیرد واز چندروز پیش به بسیج کارپرداخت. بدینسان که بروی گور سید عبدالحمید درمسجد آدینه پارچه های سیاه پوشانیده ودسته های گل چید. نیز بایوان مسجد پارچه‌های سیاه‌کشید. افزار «ختم» وسوگواری آماده گردانید.

چون آنروز رسید از آغاز روز مردم دسته دسته آمده، وبآیین مسلمانی فاتحه خوانده وبه‌شیوه اروپایی دسته گل روی‌گور گزارده از در دیگربیرون میرفتند. یکدسته ازقزاق وژاندارم نیز برای‌گل گزاردن آمدند ورفتند.

چون هنگام پسین‌رسید همگی وزیران باعلما ونمایندگان مجلس ودیگران درآنجا گرد آمدند. انبوهی چندان شدکه پشت بامها نیز پر گردید. نخست قرآن خواندند وسپس حاجی شیخ محمد واعظ بمنبر رفته، وداستان گلوله خوردن سید عبدالحمید را بدانسان‌که خود دیده بود، بازبان روضه خوانی، باز گفت ومردم را بگریانید.

سپس شاگردان دبستانها، بارخت وبیرق سیاه، سرود خوانان آمدند، وهردسته ای بنوبت خود درجلو گور «خطابه» ای خوانده و دسته گل فرو گزاردند و بیرون رفتند. در هنگام بیرون رفتن ایشان زنان ازپشت بام گل بسرهای آنان ریختند. سپس انجمنهای تهران، باشندگان هریکی بنوبت خود آمده وگل گزارده رفتند. سید جمال واعظ وملك المتکلمین ودیگران گفتارها راندند. تانیمساعت بشام نشست برپا میبود، وپس از آن تاسه ساعت ازشب رفته نیز مردم آمد وشد میکردند. برای تهران یکروز خوشی گذشت.

امروز نخستین بار بودکه در ایران، دریك بزم سوگواری، شیوه ایرانی را باشیوه اروپایی توأم گردانیدند، وخواهیم دیدکه همین یکی از ایرادهایی بود که بست نشینان عبد العظیم بمشروطه خواهان میگرفتند.

در روزنامه انجمن تبریز شعرهایی نوشته که دراین نشست درجلو گور سید عبد الحمید خوانده گردیده واینك آنها را میآورم :

زانروز که از دارفنا رخت کشیدی   ازجان بگذشتیم وزخونت نگذشتیم
هرقطرهٔ خون کزبدنت ریخته‌شدما   بر داشته باخون دل خود بسرشتیم
درراه وطن آنچه نهفتند ونگفتند   ما در سر بازار بگفتیم ونوشتیم
المنة لله که نمردیم و بدیدیم   شدسبز هرآن‌تخم که پارینه بکشتیم
برباد همانـدم که سپردیم بخاکت   ایندسته گلی را بمزار تو بهشتیم

درهمانروزها گله وناله ازحاجی آقا محسن فرونتر گردیده بود . در نشست چهاردهم تیر (۲۴ جمادی الاولی) ، تلگرافی از عراق ، در مجلس خوانده شد ، بدینسان : « صمصام الممالك که مأمور حرکت دادن حاجی آقامحسن بود وارد شهرشد . پیش ازآنکه ازطرف صمصام الممالك اقدام شود حاجی آقامحسن اشراررا فرستاده دکاکین را بسته دیشب جمعی درپشت بام بازارها وغیره مشغول شلیك بود امنیت سلب زودتر علاج نمایید انجمن محلی عراق»

این گفتگو عنوان دادکه برخی نمایندگان بدگویی بسیار از اتابك کردند . راستی آن میبود که این زمان نیرنگبازی اتابك بی پرده گردیده وهرکسی پی برده بودکه آن آشوبها وخونریزیها دراین گوشه وآن گوشه کشور ، جز با انگیزش اونیست . ازچندی پیش این سخن بزبانها افتاده وروزنامه حبل‌المتین، بی‌آنکه پرده دری کند ، گفتار های پرمغزی مینوشت .

این روز نامه میگفت یکماه پیش کشور ایمن میبود وهواداران خود کامگی ناتوان و درمانده میبودند . ولی دراین یکماه در بسیاری ازگوشه های کشور آشوب برخاسته وازاینسو دیده میشودکه هواداران خود کامگی گستاخ گردیده وبه نیرو افزوده اند . آشوبهایی را که رخ داده بود شمرده وسپس‌میپرسید : «خوب دراین‌ماه چه‌تازه واقع شده ؟!.. آیا هیئت وکلا تغییرکرده ؟ .. آیاکسی تازه وارد شده ؟..» ، وپاسخ این پرسشها را باندیشه خوانندگان بازمیگزاشت .

اتابك تامیتوانست برویه کاری میکوشید وهواداران او درمجلس

ودیگر جاها تامیتوانستند پرده میکشیدند . ولی راستی درپرده نماند و دیریا زود بآشکار افتد . بدگمانیها در باره او روز بروز فزونترگردیده کنون بجایی میرسید که در مجلس گفتگو کنند و آشکاره او را «خائن» خوانند .

«لایحه» نویسی بست نشینان

کنون باز داستان بست نشینان را دنبال میکنیم . چنانکه گفتیم ، اینان نخست تلگرافهایی بشهرها فرستادند ، وچون امید مند به نتیجه آن میبودند بدینسان نشستند . یکدستگاه آخوندی شگفتی برپا کرده بودند . حاجی شیخ فضل الله هرشب درصحن نماز جماعت میخواند وسپس بمنبر رفته بد گویی ازمشروطه ومجلس میپرداخت .

در آنمیان چنین خواستند کـه نوشته هایی میان مردم پراکنند. لیکن چاپخانه های تهران هیچیکی نخواست نوشته های آنان را بچاپ رساند . همانا نخست نوشته هایی را باخط خوشی نوشته و پیکره از آنها برداشته درمیان مردم پراکنده میگردانیده اند ، واینست ما پیکرهٔ یك نوشته ای‌را ازآنگونه دردست میداریم‌که دراینجا میآوریم .(پ۴۴)

لیکن پیداست که اینکار در رفت بسیار داشته وگران میافتاده. این بود ناگزیر گردیدند خود چاپخانه ای برپاکنند . برای این کار سنگی را با افزار های آن ، از سید مرتضی برغانی بیکصد و سی تومان خریده وشبانه بار استرها کرده بعبد العظیم بردند و در آنجا بکار انداختند . این یك گشایشی در کار ایشان پدید آورد . همانا از آخرهای تیره ماه بودکه بهبیرون دادن « لایحه » ها پرداختند . کنون نسخه های بسیاری از آنها در دست ماست . با خط خوشی - برخی بانستعلیق ، و برخی بانسخ - نوشته شده وپاکیزه بچاپ رسیده . (۱)

۱) میرزا محمد علیخان تربیت درکتابیکه دربـاره روزنامه های ایران نوشته وپرفسوربراون آنرابانگلیسی ترجمه‌کرده‌گفته این «لایحه» هاتاشماره ۱۹ بیرون آمده ولی درست نیست وشمارهٔ آنها بیشتر از ۱۹ میباشد. اینان نخست بانستعلیق مینوشته‌اند و به برخی از آنها تاریخ یا شماره میگزارده اند و من تا شماره ۱۵ دیده ام . سپس گویا نویسنده دیگر شده و این بار بانسخ نوشته‌اند وشماره را نیز ازسر گرفته‌اند و این رشته دوم است‌که تا ۱۹ رسیده است .


بسمه تبارک و تعالی

پ ۴۴

اینان روزنامه نویسی نمیتوانسته اند و یا نمیخواسته اند ، از اینرو نوشته‌های خودرا «لایحه»نامیده وآنهارا بیك گونه‌دیگری‌بیرون داده‌اند . همچون روزنامه‌ها ازچند زمینه سخن نمیرانند وهر«لایحه» دریك زمینه میباشد . مثلا دریکی از آنها درخواستهای خودرا ، که سه چیز میبود ، بازمینمایند . در دیگری از زبان حاجی شیخ فضل الله، اندیشه و ایراد هاییراکه بمجلس میگرفته روشن میگردانند. دردیگری اززبان سیداحمد طباطبایی ، انگیزه باز گشتن او را از مشروطه مینویسند. در دیگری تلگراف آخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانیرا ، که بمجلس کرده و روز نامه ها آنرا پراکنده بودند ، (همان تلگرافی‌که مانیز آوردیم) بگفتگو گزارده میگویند :- مجلسی را باآن‌شرطهاییکه‌این دومجتهد بزرگ ستوده اند ما نیز میخواهیم ولی این مجلس که هست آن شرطها را دارا نیست .

دریکی ازاینها ازتلگرافی گفتگو میکنند ، که آخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی ، بمیانجیگری حاجی‌شیخ فضل‌الله ، بمجلس‌فرستاده بوده اند ، وحاجی شیخ فضل الله میگوید پیش ازبیرون آمدن ازتهران آن را بنزد رئیس مجلس فرستاده بوده . چون این تلگراف در جایی نیست و اینان در نوشته های خود نام آن را میبردند اینست در اینجا آنرا می آوریم :

از نجف اشرف توسط جناب حجة الاسلام نوری دامت برکاته مجلس محترم شورای ملی شیدالله تعالی ارکانه ماده شریفه ابدیه که بموجب اخبار واصله در نظامنامه اساسی درج وقانونیت مواد سیاسیه ونحوها من‌الشرعیات را با موافقت باشریعت مطهره منوط نموده‌اند ازاهم موادلازمه وحافظ اسلامیت این‌اساس است وچون زنادقه عصربگمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زندقه والحاد مغتنم واین اساس قویم را بد نام نموده لازم است ماده ابدیه دیگر دردفع این زنادقه واجرای احکام الهیه عزاسمه برآنها وعدم شیوع منکرات درج شود تـابعون الله تعالی نتیجه مقصود برمجلس محترم مترتب وفرقه ضاله مأیوس و اشکالی مترتب

پیکره۴۴ یکی ازلایحه های بست نشینان‌رانشان میدهد که باپیکره برداشتن درمیان مردم پراکنده‌اند .

نشود انشاءالله تعالی الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی
هفتم جمادی الاولی

این تلگراف دروغ نیست . چنانکه پیش ازاین گفتیم ، آخوند وحاجی شیخ، نخست بحاجی شیخ‌فضل‌الله بدگمان نبوده ازدورباابن همراهی می‌نموده اند ، واین تلگراف از اینروست .

اینان در «لایحه» های خود ازهر راه به باز گردانیدن مردم از مشروطه میکوشیده اند. درهمه‌جا مشروطه خواهان‌را «بابی» و«طبیعی» نامیده خواست ایشان را «آشکار گردانیدن کیش خود» یا «آزادی از بند دین» نشان میداده اند . برای بـر آغالیدن مردم عامی ، آزادی و برابری‌راکه بجهودان داده شده بود، بیاد آنان میانداازند وببرخی دروغ های زشتی برمیخیزند . بیش از همه روزنامه‌نویسان را دنبال‌کرده گله میکرده اند ، وسخنانیرا که ماهیچگاه در روزنامه های آنزمان نمییابیم، بنام آنان مینوشته‌اند. هرچیز تازه‌ای راکه از اروپا رسیده و در میان مردم رواج گرفته بود بیدینی نامیده ایراد میگرفته‌اند.

از رویهمرفته اینها نیز پیداست که راه «شلتاق» وبهانه جویی میپیموده‌اند و انگیزه کارشان بیش ازهمه سودجویی میبوده .

بهتر است خوانندگان برخی ازآن‌لایحه‌هارا ببینند وبخوانند تا بدانند چه چیزهایی میخواسته اند ، وچه بهانه هایی میگرفته‌اند ، و با چه‌عنوانهای پوچی دربرابر کوششهای غیرتمندانه آزادیخواهان ایستادگی وکار شکنی نشان میداده اند . چون چنانکه‌گفتیم بسیاری از لایحه هارا باخط خوش نستعلیق بیرون داده‌اند ـ چند تا ازاینها را باپیکره نشان میدهیم . (پ ٤٥، پ٤٦، ٤٧پ) برخی دیگر راهم درجای خودخواهیم آورد .

جشن فرمان مشروطه

در اینمیان چون روز چهاردهم جمادی الثانی که روز داده شدن فـرمان مشروطه میبود نزد یك میشد ، دارالشوری چنین نهاد‌که آنروز را بنام «روز نخست مشروطه» یکی ازعیدها گرداند ودرآن روز درهمه شهرهای ایران جشن گرفته شود ، واین نهادهٔ خودرا باتلگراف بهمه جاگاهی فرستاد .

درهمه جا بـه بسیج جشن پرداختند . در خود تهران یك جشن بسیار باشکوه وبزرگی را بدیده گرفته ، واز یکهفته پیش ، انجمنها

ودیگران‌به‌بسیج برخاستند . این جشن بیش ازهمه ، از آن تهرانیان ، وخود سزنده بآنان میبود که بیشتر ازدیگران بآن کوشند .

درتهران دراین زمان ، چهل تاکما بیش انجمن میبود . اینها کمیسیونی برای اینکار برگزیدند . ازسوی مجلس هم آقامیرزا محسن برگزیده شد . اینان نخست بروی سـردر مجلس طاقی ، برای نشیمن دوسید ودیگر علما ، ودر دو پهلوی آن دوطاقی برای نشیمن وزیران ونمایندگان بیگانه ، بستند . سپس دوسوی جلوخان مجلس را درمیان انجمنها بخشیدند‌که هریکی طاقی بنام خود آراست . ارمنیان وجهودان وزردشتیان هرکدام طاق دیگری بستند . گذشته از اینها صدر السلطنه و مشار الدوله ومعین السلطان که خانه هاشان در آن نزدیکی میبود ، هرکدام طاقی بستند . ظل السلطان که ازچندی باز ، بمشروطه خواهان گرایش نشان میداد ، جلوخانه خودرا طاقی بست ودستگاه پذیرایی در چید . اداره های دولتی هر یکی درهرکجا میبود طاقی بست .

درهر طاقی آنچه میتوانستند ، از آراستن‌و پیراستن ، وفرشهای گرانبها آویختن ، وگلدان گزاردن ، وچراغها چیدن دریغ نگفتند . در هرطاقی‌دستگاه پذیرایی جداگانه برپاکردند . درکمتر جشنی این کوشش ازمردم دیده شدی .

از روز دوم مرداد (١٤ جمادی الثانیه) جشن وشادی آغازگردید ودو روز ودوشب در میان میبود . آنمرد بافهم آذربایجانی که گفتیم نامه بحاجی مهدی آقا مینوشته، دریك نامهٔ خود این جشن را ستوده و من اینك برخی نوشته های اورا میآورم :

«جلو بهارستان راکه میدان وسیعیست دور تادور طاق و آذین بسته و با چراغ وگل وسجاده های قیمتی آراستند . هشتاد طاقست هر یکی را یکی از انجمنهای تهران واصناف صاحب شده و زینت داده و اقسام شربت ولیمونات ومیوه وشیرینی چیده ازواردین با گرمی پذیرایی نمودند . آتش بازی نوظهور صنعتی شد امتداد آن آنقدر بود که دو ساعت مردم را بتماشا مشغول کرد .

درصحن بهارستان خیابانها را طاق و آذین بسته وچراغانی کرده

مطبوع در آستانهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه و علی آبائه الکرام برای انتباه و رفع اشتباه از برادران دینی

بسم الله الرحمن الرحیم

صورت مقاصد علماء اعلام و حجج اسلام مهاجرین دامت برکاتهم بر وجه اجمال در این ورقه برای برادران دینی نوشته میشود که بدانند و بفهمند که بهیچوجه غرض دنیوی نیست فقط غرض حفظ بیضهٔ اسلام از انحرافات که ملحدین و زنادقه خذلهم الله اراده نموده لا انالهم الله تعالی ما ارادوا انشاءالله تعالی

اولاً تلو کلمهٔ مشروطه در اول قانون اساسی تصریح بکلمهٔ مبارکهٔ مشروعه و قانون محمدی صلی الله علیه و آله بشود ثانیاً آنکه لایحهٔ نظارت علماء که بطبع رسیده بدون تغییر ضم قانون شود و تعیین هیئت نظار هم در انحصار فقط با علماء مقلَّدین باشد چه آنکه خودشان تعیین بفرمایند یا بقرعه خودشان معین شود و ماده که حضرت حجةالاسلام آقای آخوند خراسانی مدظله که تلگرافاً بتوسط حجةالاسلام آقای حاجی شیخ فضل الله دامت برکاته از مجلس محترم خواستند امتثالاً لامره الشریف در قانون اساسی درج شود

ثالثاً اصلاحات مواد قانونیه از تقیید مطلقات و تخصیص عمومات و استثناء مایحتاج الی الاستثناء مثل تهذیب مطبوعات و روزنامجات از کفریات و توهینات بشرع و اهل شرع و غیرها که در محضر علماء اعلام و وجوه از وکلاء واقع شد باید بهمان نحو در نظامنامه بدون تغییر و تبدیل درج شود انشاءالله تعالی

پ ۴۵

وشیرینی ومیوه چیده. کانه بهارستان فتوگراف بهشت برین بود.

سفرای دول خارجه بموجب دعوت رسمی حضور داشتند. شاگردان مدارس دسته دسته حاضر و وزراء عظام و رجال دولت و وکلاء مجلس مشغول پذیرایی بودند. غیر از بهارستان وجلوخان ومیدان آن ظل‌السلطان جلوخان عمارت خود و چند هزار قدم از یمین ویسار کوچه چراغانی مفصل کرده بساطها چیده. هکذا بانوی عظمی جلوخان و کوچه و دیوار و بامها را زینت داده چراغانی کرده.

هرگاه بخواهیم از کم و کیف این جشن وچراغانی گفتگو کنیم دراین حساب مرتبه آحاد وعشرات ومآت ندارد بلکه کمتر و اقل عدد در این باب هزاراست. مثلا باید بگوییم دربهارستان هزار دستگاه جار آویزان است چند هزار چراغ روشن است در هر یکی از خیابان های بهارستان هزار صندلی هزار میز گزارده شده درهر اطاقی از اطاقهای هشتگانه اقلا هزار چراغ روشن است در هر ساعت چند هزار شیشه شربت و لیمونات صرف میشود مصارف این جشن الی بیست هزار تومان بالغ میشود از پانصد هزار زبان بیك مرتبه صدای زنده باد مشروطه بلند می شود.

چون حضرات حجج الاسلام وفقهاء نیز حضور داشتند موزیك و آلات طرب ممنوع است در عوض آن نغمه خوش الحانی داریم که از همه نغمات روح افزا تر است و آن اینست که بدون استثناء کف زده فریاد میکنند «زنده باد مشروطه».

جنابان آقا سید عبدالله وآقا سید محمد وآقا سید جمال افجه و سایرعلما را عسروحرج بود که در هر اطاقی نشسته تبریك گویند عبورا سرپا تشریف فرما شده بطاقها و انجمنها تبریك فرمودند.

شب‌دوم اهالی انجمنها واصناف از همدیگر دیدوبازدید کردند. آذربایجانیان دو طاق بسته اند و امتیازشان اینست که جارها ولاله ها و کتیبه ها همه برنك قرمز است».

این در تهران بود. در تبریز نیز از سه روز پیش بسیج کار

پیکره ۴۵ نشان میدهد یکی از لایحه های بست نشینان را

کرده عمارت انجمن و بازارچه صفی را در نزدیکی آن آذین بستند. همچنین در بازار درفشها افراشته هرکس باندازه توانایی و دلخواه‌خود آذین بندی کرد. چون روزچهاردهم فرارسید علما وسردستگان در انجمن گردآمدند وچراغانی‌و جشن پر شکوهی گزاردند. فردا پنجشنبه فوجهای مجاهدان‌ازهر کویی بجنبش‌آمده، هرفوجی بارخت ونشان ویژه خود، علما و سادات وسرکردگان درجلو ،مشق کنان وپای کوبان، بادرفش وموزیك روی بانجمن آوردند. هر تیپی بنوبت خود آمـده میرفتند. نیز مردم شهر دسته دسته می‌آمدند وپس ازخوردن چایی وشیرینی بازمیگشتند. ارمنیان یکدسته آمدند و بارون هاما زاسپ نامی از ایشان خطـابه ای خواند. همچنین حاجی شیخ علی اصغر و آقا میر هاشم گفتار هایی راندند. بدینسان جشن وپذیرایی با شکوه بسیاربپایان آمد.

ازکارهای نیک در این روز ها که نشان ارجشناسی آزادیخواهان بود اینکه در تهران روز آدینه سوم مرداد (۱۵ جمادی الثانیه) هنگام پسین، دسته‌هایی از نمایندگان انجمنها و دارالشوری، با چتر و درفش، روانه تکیه دولت گردیده در آنجا بر سرخاك مظفرالدینشاه خطابه ها خواندند وگلها برویگورش پاشیدند، وبنام «شاه مشروطه» آمرزش ازخدا برایش طلبیدند.

یکی از «لایحه» های بست نشینان

اما بست نشینان هچمنان درجایگاه خود میبودند و «لایحه» ها بیرون میدادند و چون یکی‌از آن «لایحه» ها که ارجدار تر از دیـگران بوده در همین روزها (ششم مرداد ـ ۱۸ جمای الثانیه) بیرون داده شد در اینجا آنرا میاوریم:

شرح مقـاصد حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقـای حاج شیخ فضل‌الله سلمه‌الله و سایر مهاجرین زاویهٔ مقدسه از علماء عظام و غیر هم آن است که سال گذشته ازسمت فرنگستان سخنی به‌مملکت ما سرایت کرد و آن سخن این بود که هر دولـتی که پادشاه ووزراء و حکامش بدلخواه خود با رعیت رفتار میکنند آن دولت سرچشمه ظلم و تعدی و تطاول است و مملـکتی که ابواب ظلم و تعدی و تطاول درآن مفتوح باشد آبادانی برنمیدارد ولایزال بر پریشانی

رعیت و بی سامانی اهالی می‌افزاید تا آنجا که بالمـره آن مملکت از استقلال می افتد و در هاضمه جانورهای جهانخور تحلیل میرود و گفتند معالجهٔ‌این‌مرض مهلك مفنی آن است که مردم جمع بشوند و از پـادشاه بخواهند که سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف دولتی و خدمات دیوانـی ووظائف در باری قراری بگذارند که من‌بعد رفتار وکردار پادشاه و طبقات خدم وحشم او هیچ‌وقت از آن قرار تخطی نکند و این قرارداد را هم مردمان عاقل وامین و صحیح از خود رعایا بتصویب یکدیگر بنویسند و بصحه پادشاه رسانیده در مملـکت منتشر نمایند وگفتند نام آن حکمرانی بدلخواه بزبان این زمان‌سلطنت استبدادیه است ونام این حکمرانی قراردادی سلطنت مشروطه است ونام قرارداد دهندگان‌وکلاء ویا مبعوثین است ونام مرکز مذاکرات آنها مجلس شورای‌ملی است ونام قرارداد های آنها قانون است ونام کتابچه که آن قراردادها را در آن مینویسند نظامنامه است سلسله علماء عظام وحجج‌اسلام چون از این تقریر و این ترتیب استحضار تام بهمرسانیدند مکرر بایکدیگر ملاقات نمودند و مقالات سرودند و همه تصدیق فرمودندکه این خرابی در مملـکت ایران از بی قانونی و ناحسابی دولت است و بایـد از دولت تحصیل مجلس شورای ملی کرد که تکالیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید تا آنکه بحمدالله تعالی پادشاه مرحوم موفق و مساعی علمـاء عظام مشکور و مجلس دارالشورای کـبرای اسلامی مفتوح شد و اعلیحضرت اقدس شاهنشاه عصر خلدالله سلطانه‌هم باین سعادت مساعدت که مبذول میفرمایند حائز گردید پس عنوان سخن و مبدء مذاکرات بی قانونی دوایر دولت بود و حاجت ما مردم ایران هم بوضع‌اصول و قوانین در وظایف در باری و معاملات دیوانی انحصار داشت و بعد همینکه مذاکرات مجلس شروع شد و عناوین دائر باصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد از اثناء نطقها و لوائح و جرائد امـوری بظهور رسید که هیچکس منتظر نبود و زائدالوصف مایه وحشت و حیرت روساء روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین شد.

از آن‌جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم لفظ اسلامی گم شد ورفت‌که رفت این‌فقره سند صحیح دارد عند الحاجه مذکور و مشهود میشود و دیگر درموقع اصدار دستخط مشروطیت ازاعلیحضرت

بسمه تعالی شأنه

برعموم اهل اسلام اعلان و اعلام میدارد که امروز مجلس شورای ملی منکر ندارد. نه از سلسلهٔ مجتهدین. و نه از سایر طبقات. اینکه ارباب حسد. و اصحاب غرض میگویند. و مینویسند. و منتشر میکنند. که جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاجی شیخ فضل الله سلمه الله تعالی منکر مجلس شورای ملی میباشند دروغ است دروغ. مگر در همین موقع توقف زاویهٔ مقدسه مطلب خودشان را بر منبر. و در محضر. اظهار و اجهار نمودند. و در حضور گروهی انبوه از عالم و عامی قرآن بیرون آورده قسمهای غلاظ و شداد یاد کردند و مخصوصا روز جمعهٔ گذشته باین شرح نطق فرمودند که ایها الناس من بهیچوجه منکر مجلس شورای ملی نیستم. بلکه من مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس میدانم. زیرا که علماء بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچیک همراه نبودند. و همه را باقامهٔ دلایل و براهین من همراه کردم. از خود آن آقایان عظام میتوانید این مطلب را جویا شوید. الآن هم من همان هستم که بودم. تغییری در مقصد. و تجددی در رأی من بهم نرسیده است. صریحاً میگویم همه بشنوید. و بغائبین هم برسانید. که من آن مجلس شورای ملی را میخواهم که عموم مسلمانان آن را میخواهند. باین معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی میخواهند که اساسش بر اسلامیت باشد. و برخلاف قرآن. و برخلاف شریعت محمدی ص. و برخلاف مذهب مقدس جعفری. قانونی نگذارد. من هم چنین مجلسی میخواهم. پس من و عموم مسلمین بر یک رأی هستیم. اختلاف میانهٔ ما. و لامذهبهاست. که منکر اسلامیت. و دشمن دین حنیف هستند. چه بابیهٔ مزدکی مذهب. و چه طبیعیهٔ فرنگی مشرب. طرف من و کافهٔ مسلمین اینها واقع شده‌اند. و شب و روز در تلاش. و تک و دو هستند. که بر مسلمانان این فقره را مشتبه کنند. و نگذارند. که مردم

پ ٤٦

اقدس شاهنشاه عصر دام ظله الممدود در مجلس درحضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند که ما مشروعه نمیخواهیم و دیگر برأی‌العین همه دیدیم ومی بینیم که از بدوافتتاح‌این مجلس جماعت لاقید لاابالی‌لامذهب از کسانی‌که سابقاً معروف بیابی بودن بوده‌اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد بطبیعت هستند همه در حرکت آمده و بچرخ افتاده اند سنگهاست که بسینه میزنند و جنگهاست که با خلق خدا میکنند و دیگر روزنامه‌ها و شب نامه‌ها پیدا شد اکثر مشتمل برسب علماء اعلام وطعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات‌کرد.و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل باحسن و انسب نمود و آن قوانینی که بمقتضای یکهزار وسیصد سال پیش قرار داد شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحهٔ مسکرات و اشاعه‌فاحشه خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانه‌جات و درتسویهٔ طرق و شوارع و در احداث راههای آهن و دراستجلاب صنایع فرنك و از قبیل استهزاء مسلمانها درحواله‌دادن بشمشیر حضرت ابوالفضل ویا بسر پل صراط و اینکه افکار وگفتار رسول مختار صلی‌الله علیه وآله‌وسلم العیاذ بالله ازروی بخار خوراکهای اعراب بوده است مثل شیر شتروگوشت سوسمار واینکه امروز در فرنگستان فیلسوفها هستند خیلی از انبیاء و مرسلین آگاه‌تر وداناتر و بزرگتر و نستجیر بالله حضرت حجة‌بن‌الحسن عجل‌الله تعالی فرجه را امام موهوم‌خواندن و اوراق قرآن مجید را در مقوا های ادوات قمار بکار بردن و صفحات مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریدن و پاشیدن و نگارش اینکه مردم بی تربیت ایران سالی بیست‌کرور تومان میبرند و قدری آب می‌آورند که زمزم است و قدری خاك که تربت است و اینکه اگر این مردم وحشی و بربری نبوند اینهمه گوسفند و گاو و شتر در عید قربان نمیکشتند و قیمت آن‌را صرف پل سازی و راه پردازی میکردند واینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی و مسلم خونشان متکافؤ باشد و باهمدیگر درآمیزند و یکدیگر زن بدهند وزن بگیرند (زنده‌بادمساوات) و دیگر ظهور هرج ومرج در اطراف ممالك محروسه و سلب امنیت و خلاف

پیکره ٤٦ نشان میدهد یکصفحه ازیك «لایحه» بست نشینان‌را

نظم و شیوع خونریزی وتاخت و تاز و اثارهٔ فتن و مفاسد درهر صقع وهر ناحیه و رواج رقابت وخصومت ومعادات در میان اهالی شهرهای بزرك خصوصاً حوادث و سوانحی که در صفحهٔ آذربایجان وسرحدات آن اتفاق افتاده وکشتار ها که درکرمانشاهان و فارس و حدود نهاوند و غیرها واقع شده است و دیگر تجری طبقات مردم درفسق و فجور و منکرات میفرمایند چون ما وشماهاهمگی در طهران هستیم فقط طهران را از شما میپرسیم آیا ازوقتی که اسم آزادی دراین شهر شایع شده است سستی عقاید اهالی و درجه هرزگیها و بیباکیها از کجا بکجا رسیده است هیچوقت شنیده بودید که یهودی با بچه مسلمان لواط کرده باشد از گذر لوطی صالح بپرسید و هیچوقت دیده بودید که یهودی علی‌الرؤس دختر مسلمان را کشیده باشد امسال همگی دیدید یا مستحضر شدید ذاکرین ووعاظ میگویند که امسال مجالس روضه خوانی و تکایای عزاداری و اهتمام مردم در این عبادت که از شعائر بزرك شیعه خانه است نزدیك نصف بتعطیل گذشت و متروك شد آیا هیچ انتظار چنین نتیجه را داشتید و هیچ شنیده بودید تااین تاریخ که یك آدمی در دنیا گفته ویا نوشته وپراکنده کرده باشد که الوهیت خدا مشروطه است ولقد قالوا کلمة‌الکفر و هیچ شنیده بودید در این یکهزار وسیصد وچندسالی که از عمر اسلام ایدالله انصاره گذشته‌است صورت یکی از مجددین دین را که‌درعداد کلینی و علم‌الهدی ومحقق وشهیدین شمرده‌می‌شود بشکل حیوانی بارکش‌کشیده وتشهیر کرده باشند.

ودیگر افتتاح رسوم و سیر معموله بلادکفر در قبة‌الاسلام تاریخ هجری هیچ خبر نمیدهد که در ممالك اسلامیه مجلس ترحیم و ختم قرآن را بدستور فرنگستان تشکیل داده باشند مسجد جامع پایتخت اسلام فاتحه ذراری صدیقهٔ طاهره سلام‌الله علیها بسیرهٔ خاصه فرنگان گلریزی کردن و دستمالهای مشکی بر بازوی دستجات اطفال مسلمین بستن وجماعت زردشتیها را درخانه خدا وارد ساختن و درمجلس فاتحه مخصوصاً آلا فرنگها و پاریس پرستها را مستخدم قرار دادن وارباب عمایم وبزرگان‌شریعت را طوعاً یاکرها بآن محضرمطهرکشیدن(۱) ای پیروان دین اسلام هیچ ختمی باین شکل دیده ویاشنیده بودید.

و هیچ دیده و شنیده بودید که روساء روحانی شمارا عنفاً درمجلس‌در

(۱) ختم سرسال سیدعبدالحمید وحاجی‌سید حسین را می گویند .

قطار مادامهای فرنگان کشیده ودر ازدحامی که سراپا علی رغم اسلام واسلامیان است حاضر و مستبشر داشته باشند آن بازار شام آن شیپور سلام آن‌آتشبازیها آن ورود سفراء آن عادیات خارجه آن هورا کشیدنها و آنهمه کتیبه های زنده باد زنده‌باد و(زنده‌باد مساوات) و(برادری وبرابری)(۱)

میخواستید یکی راهم بنویسید (زنده‌باد شریعت) (زنده‌باد قرآن) (زنده باد اسلام) حقیقة چشم خاتم‌انبیاء روشن وخاطر خاتم اوصیاء خرسند قرت‌الاعین سرت الانفس شمارا ای مسلمانها ای اهل طهران بقرآن مجید بامیرالمومنین بسیدالشهداء بامام زمان ارواحنا لهم‌الفداء قسم میدهیم که اگر پیغمبر شما حاضر بود و آن هنگامه جلو خان نگارستانرا میدید چه میفرمود آیا نفرین میکرد یا تبریك میگفت و آیا میفرمود خوب جشنی برای مجلس گرفته‌اید یامیفرمود خوب ختمی برای اسلام گذاشته‌اید آیا میفرمود زنده باد مشروطه یا میفرمود اهکذا تخلفون‌محمداً فی‌امته

آنها که نعمت مجلس شورای ملی اسلامی خصم لامذهبان باد

ازطرف هیئت مهاجرین الی‌الله بجماعت آزادی‌خواه اعلان میشودکه‌اگر هزار ازاین حقه‌ها بزنید و ساعتی صدسحر بابلی بکنید بهیچ نتیجه نایل نخواهید شد و سحر با معجزه پهلو نخواهد زد وما تن بتضعیف اسلام و تحریف‌احکام نخواهیم داد مادام منا‌الروح فی‌الجثمان و دیگر های دیگر هم هست بلکه بسیار است زیرا که این طفل یکساله ره صد ساله پیموده است ولی از تذکاروتعداد آنها میترسم برخی ازصنادید سلسله و عظماء علماء عصر وفقهم الله لمایحب و یرضی آزرده شوند ورنه سخن بسیار است

قومی هم قتلوا امیم اخی   فاذا رمیت یصیبنی سهمی

حالا از برادران پاکیزه نهاد و همکیشان ایرانی نژاد سؤال میکنیم که آیا این فتنه‌های عجیب و این مفسده‌های عظیم دراین مملکت واقع شده‌است یانه و آیا این حوادث فوق‌العاده بعد از تاسیس این وضع جدید تولید گردیده است یانه احترام میکنیم و نمیگوییم این شرور ومفاسد از مجلس متولد شده‌و اینها اولاد اوست میگوییم اینها همزاد اوست آیا مجلس دارالشورای کبرای اسلامی بچه جهت و بکدام دلیل باید اینهمه فتنه و فساد و آشفتگی بلاد وعباد

(۱) جشن سرسال مشروطه را میگویند .

ملتفت و متنبه نشوند . که من و آنها یکی هم رأی و همراه هستیم و اختلافی نداریم

آیا برای العین مشاهده نمیکنید (ای برادران دینی من) که از تاریخ انعقاد این مجلس هر چه در طهران آزادی طلب و طبیعی مشرب و بابی مذهب است یکدفعه از پشت پرده بیرون آمده اند و بدسته بندی و هرزگی و راهزنی شروع کرده اند بگوئید ببینیم این چه اختصاص و خویشاوندی است میانهٔ این سنخ مردم . و این مجلس معقود در بهارستان . خدای تعالی راضی مباد از کسی که دربارهٔ مجلس شورای ملی غیر از تصحیح . و تکمیل . و تنقیح . خیالی داشته باشد . و بر سخط و غضب الهی گرفتار باشند کسانی که مطلب ما را برخلاف واقع انتشار میدهند . و بر مسلمانها تدلیس و اشتباه میکنند . و راه رفع شبهه را از هر جهت مسدود و میانهٔ ما سخن ما بگوش مسلمانان نرسد . و بخرج مردم بدهند که فلانی و سایر مهاجرین منکر اصل مجلس شورای ملی شده اند ایها المؤمنون تلگرافی که این چند روزه باسم حجج الاسلام والمسلمین آقای حاجی . و آقای آخوند . و آقای آقا شیخ عبدالله . دامت برکاتهم . طبع و انتشار داده اند . و خواسته اند برخلاف تقریر ما شهرتی داده باشند . همان تلگراف را خواه سند انتسابش بحضرات آقایان معظم دامت برکاتهم محقق و معلوم باشد . و خواه مثل بعضی دیگر مجعول و موهوم . باشد . ما مهاجرین آن تلگراف را قبول داریم . و مقصد ما همان است که در آن تلگراف مندرج است . کسانی که از روی قوانین خارجه نظامنامهٔ اساسی برای مجلس شورای ملی تدوین میکنند نگارشات خود را بر طبق همان صورت تلگراف قرار بدهند و دیگر جا گویان را هیچ شکایت و موجب مهاجرت نخواهد ماند . و معلوم خواهد شد . که منکر مجلس . و مخالف مجلس . و مخرب مجلس . ما هستیم یا دیگران (جف القلم و تم الکلم)

در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم بطبع رسید یوم سه شنبه ۱۲ جمادی الثانیه ۱۳۲۵

پ ۴۷

همزادش بوده باشد .

از آنجا که همه‌کس از حقیقت حال مطلع نیست و از اوضاع عصر و اخبارعالم استحضار ندارد جهت ودلیل را هم حسب‌التکلیف ما خود شرح‌میدهیم زیرا که فرموده‌اند چون بدعتها ظاهر بشود بر عالم است که اطلاع خودرااظهار کند (برادران دینی ما) در این عصرما فرقه ها پیدا شده‌اند که بالمره‌منکر ادیان و حقوق و حدود هستند این فرق مستحدثه را برحسب تفاوت اغراض اسمهای مختلف است (انارشیست) (نهلیست) (سوسیالیست) (ناطورالیست) (بابیست) و اینها یك‌نحو چالاکی و تردستی در اثاره فتنه وفساد دارندوبواسطهٔ ورزشی که دراین کارها کرده‌اند هرجاکه هستند آنجا را آشفته و پریشان میکنند سالهاست که دو دسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی وفریبندگی عوام اضل‌من الانعام هستند یکی فرقه بابیه است و دیگری فرقه طبیعیه این دوفرقه لفظا مختلف ولبّاً متفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت‌بمملکت ایران دو امر عظیم است یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل‌سلطنت این اوقات این دوفرقه از سوءالقضاء هردو در جهات مجلس شورای ملی ما مسلمانها وارد و متصرف شده‌اند و جداً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ایران میکنند و میخواهند مجلس‌شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازندواینکه حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین‌آقای حاجی شیخ فضل‌الله ایده‌الله طرف بی‌ارادتی این جماعت واقع شده و مستوجب چندین ناسزا وسب و تهمت درروزنامه‌هاو شب نامه‌ها و منابرگردیده‌اند سگهای جهنم بر او بانك میزنند و بابیهای مسلم ازو سخت میرمند برای همین است‌که ایشان کماهو حقه بیدار این دودسته دزد شده‌اند و در تنزیه مجلس شوری از این دوفرقهٔ پلید جداً ایستاده‌اند وبتوفیق آلهی تقصیر نخواهند فرمود و از جان و مال دریغ نخواهند داشت تا بجمیع علماء مذهب جعفری از عرب و عجم جمیع این مطالب را محقق ومسلم‌بکنند و تمام تکالیف حتمیه الهیه این مقام را بروجه اکمل و اوفی بیردازند تهدید آن حضرت بغوغای سفله واراذل ازاین جهت است و ارجاف‌گرفتن مبلغ‌گراف از سفارت یادولت یا دیگری از این بابت است والا همه کس میداندکه‌خراسان

پیکره ۴۷ نشان میدهد یك صفحه دیگر از « لایحه » بست نشینان

(دنباله پ ۴۶)

بزرگتر از قاین است و وزارت جنك مهمتر از حکومت سیستان است ووکلاء مجلس هم امناء ملت هستند و آن تلگرافی که یك لخت کذب صریح وجعل قبیح است از امناء ملت شایسته نبود و چنین خلاف با قسم وخیانت برموکلین موجب انعزال است از وکالت مگر کسانی که هیچ مستحضر نبوده‌اند و هم الاکثرون بالجمله تمام مفاسد ملکی ومخاطرات دینی ازاینجا ظهور کردکه قرار بود مجلس شوری فقطبرای کارهای دولتی ودیوانی و درباری که بدلخواه اداره میشد قوانینی قرار بدهد که پادشاه و هیئت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تطاول را مسدود نماید امروز می‌بینیم در مجلس شوری‌کتب قانونی پارلمنت فرنك را آورده ودر دائره احتیاج بقانون توسعه قائل شده‌اند غافل‌از اینکه ملل اروپا شریعت مدونه را نداشته‌اند لهذا برای هرعنوان نظامنامه‌نگاشته اند و در موقع اجراء گذاشته‌اند و ما اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که ازبس متین وصحیح وکامل و مستحکم است نسخ بر نمیدارد صادع آن شریعت در هرموضوع‌حکمی وبرای هر موقع تکلیفی مقرر فرموده است پس حاجت مردم ایران بوضع قانون منحصر است در کارهای سلطنتی که بر حسب اتفاقات عالم از رشته شریعتی موضوع شده ودراصطلاح فقهاء دولت جائره ودر عرف سیاسیین دولت مستبده گردیده است باری بعد از بیدار شدن حضرات مؤسسین مجلس ازحجج اسلام و سایر مسلمین بظهور این فتن و بروز این مفاسد و اینکه تولد این نتایج سوء از دخالت دودسته دشمنان دین ودولت که بابیه وطبیعیه هستند شده است قرار قاطع برجلوگیری ابدی ازتصرفات لامذهبان دراین اساس متین داده شد وجلوگیری ازدخالت وتصرفات این فرقه‌های‌فاسده مفسده بنگاشتن و ملحوظ داشتن چندفقره است درنظامنامهٔ اساسی یکی آنکه‌درنظامنامهٔ اساسی مجلس بعداز لفظ مشروطه لفظ مشروعه نوشته شود و دیگر آنکه فصل دائر بمراعات موافقت قوانین مجلس با شرع مقدس و مراقبت هیئتی از عدول مجتهدین در هرعصر برمجلس شوری بهمان عبارت‌که همگی نوشته‌ایم بر فصول نظامنامه افزوده شود وهم‌مجلس شوری را بهیچوجه حق دخالت درتعیین‌آن‌هیئت از عدول مجتهدین نخواهد بود و اختیار انتخاب وسایر جهات راجعهٔ بآن‌هیئت کلیه باعلماءمقلدین هرعصر است لاغیر ودیگرآنکه محض جلوگیری ازفرق‌لامذهب خاصه مرتدین از دین که فرقه بابیه ونحو آن‌است حضرت حجةالاسلام والمسلمین

آقای آخوند ملامحمد کاظم مدظلاله افزودن‌فصلی را فرمایش فرموده‌اند حکم‌ایشان هم معلوم است باید اطاعت شود و مخصوصاً فصلی راجع باجراء احکام شرعیه‌در باره فرقه بابیه وسایر زنادقه وملاحده در نظامنامه اساسیه منظور ومندرج‌گردد.

و دیگر آنکه چون نظامنامهٔ اساسی مجلس را ازروی قانونهای خارج مذهب ما نوشته‌اند محض ملاحظهٔ مشروعیت و حفظ اسلامیت آن پاره‌تصرفات‌در بعضی فصول باحضور همگی حجج اسلامیه شده‌است باید آن فصول نیز بهمان اصلاحات و تصحیحاتی که همگی فرموده‌اند مندرج شود و هیچ تغییر و ترك‌بعمل نیاید برای نمونهٔ آن تصرفات و تصحیحات مثلی بیاوریم تاهمه برادر های دینی بدانند که بدواً چه بوده‌است و بعد چه‌شده است از جمله یك‌فصل از قانون های خارجه‌که ترجمه‌کرده‌اند این آست که مطبوعات‌مطلقاً آزاد است (یعنی هرچه‌راهرکس چاپ‌کرد کرد احدی را حق چون و چرا نیست) این قانون باشریعت ما نمیسازد لهذا علماء عظام تغییر دادند وتصحیح فرمودند زیراکه‌نشر کتب ضلال و اشاعهٔ فحشاء در دین اسلام ممنوع است. کسی را شرعاً نمیرسدکه کتابهای گمراه کننده مردم را منتشر کند ویابدگویی وهرزگی‌را درحق مسلمانی بنویسد وبمردم برساند پس چاپ‌کردن کتابهای ولتر فرانسوی که همه ناسزا بانبیاء علیهم‌السلام است وکتاب بیان سید علیمحمدباب شیرازی و نوشتجات میرزا حسینعلی تاکری و برادر وپسر هایش که خدا یاپیغمبر یا امام بابیها هستند وروزنامجات و لوایح مشتمل برکفر و رده وسب علماء اسلام تماماً در قنون قرآنی ممنوع وحرام است لامذهبها میخواهند این در باز باشد تااین کارهارا بتوانند کرد.

باری مهاجرین زاویهٔ مقدسه‌را مقصودی جز تمشیت این فقرات مسطوره که والله القاهرالغالب المدرك‌المهلك محض حراست اسلام وحفظ شریعت خیرالانام علیه‌وآله الصلوة والسلام است نیست هروقت وکلاء محترم که همه دم از مسلمانی و دینداری و خداشناسی میزنند مضایقه و ممانعت و مزاحمت خودشان را نسبت‌باین چهارفقره ترك گفتند و اینها را پذیرفتند احدی از علماءاسلام‌وطبقات‌مسلمین را با ایشان سخنی نخواهدبود و مجلس دارالشورای کبری ملی اسلامی هم حقیقة بلقب (مقدس) ودعای شیدالله ارکانه شایسته و سزاوار خواهدگردید

ان‌فی ذلك لذکری لمن کان‌له قلب‌اوالقی السمع وهوشهید



پ ۴۸

جلو درمجلس درجشن فرمان مشروطیت

کشاکش مرزی با عثمانی

در اینمیان از مرز های آذربایجان یك گرفتاری سیاسی برای ایران پیش آمده داستانهایی رخ میداد . چگونگی آنکه عثمانیان که بدستاویز کشاکش مرزی بخاك ایران درآمده بودند کردان راآسوده نمیگزاردند و آنان را بآشوب وتاراجگری وا میداشتند . از اینرو ازچندی باز در

پیرامونهای ارومی آشوب و نا ایمنی میبود و امروز ها در نزدیکیهای ساوجبلاغ هم کردان بتکان آمدند و ازاینسوی در پیرامون های ارومی بـا عثمانیان جنگی پیش‌آمد .

این گفتگو با عثمانیان از دو سال پیش آغاز شده بود. درسال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) یکدسته از سپاهیان ایشان از سوی عراق بپشتکوه و دسته دیگری از سوی کردستان بآذربایجان پیش آمدند . درپشتکوه والی آنجا بجنك برخاسته راهی نداد . در آذربایجان هم لشگری از تبریز رسیده بجلوگیری برخاستند . ولی دراینمیان از نمایندگان روس وانگلیس درتهران واستانبول بمیانجیگری برخاستند ودرنتیجه آن چنین نهاده شد که کمسیونی درمرز ازنمایندگان ایران وعثمانی با بودن نمایندگان ازدو دولت میانجی برپا گردد وچگونگی بگفتگو گزارده شود . این درهنگامی میبود که درتهران دو سید و همدستانشان با عین الدوله نبرد وکشاکش میکردند ومشروطه می‌طلبیدند واحتشام السلطنه هواداری ازایشان نشان میداد ، و عین الدوله چون میخواست او را از تهران دور گرداند از این پیش آمد سود جویی کرده بنمایندگی از ایران بکردستانش فرستاد احتشام السلطنه دیر زمانی در آنجا میبود ولی نتیجه ای بدست نیامد و بتهران باز گردید . از آنسوی عثمانیان کردهای مرزنشین را بر انگیختند که بآبادیها ریزند و تاراج وکشتار کنند . کردان که همیشه خواهان چنین کارهایی هستند فرصت را از دست ندادند . بویژه که‌در نتیجه‌جنبش آزادیخواهی دشمنی میانه دولت و توده افتاده شیرازه سامان و ایمنی از هم گسیخته میبود .

ازماه تیرناله ها ازارومی وساوجبلاغ بانجمن تبریزومجلس شوری آمدن گرفت . در ارومی مجد السلطنه که یکی از سران آنجا بشمار میرفت با آگاهی انجمن تبریز بگرد آوردن لشگری پرداخت . انجمن برای اوقورخانه و افزار فرستاد . چون نامی ازعثمانی برده نمیشد وتنها عنوان تاراجگری کردان در میان می‌بود بداستان ارج بسیاری نداده یك کار ساده ای نشان داده میشد .

مجدالسلطنه با لشگری که آراست از شهر بیرون رفته در چند

فرسخی چادر زد و در اندك زمانی تاراجگران را دور رانده ایمنی برپا گردانید. ولی روز نهم مرداد (۲۱ جمادی الثانیه) بامداد ناگهان سپاهیان عثمانی برسر کوهها و پشته‌ها پدیدار گردیده بی‌آنکه آگاهی دهندباتوپ وتفنگ بجنگ وشلیك پرداختند. مجد السلطنه تادیری باور نمیکرد که سپاهیان عثمانی باشند وچنین میدانست که همان کردانند که باز سرباشوب آورده‌اند و از اینرو فرمان جنك داده بجلوگیری کوشید.

ولی چون کلوله های توپها رسید وبیگمان گردید که سپاهیان عثمانیند چون مجدالسلطنه دستورجنك باآنان نمیداشت و درشماره سپاه و افزار با آنان برابر نمیبود کسی را بنزد فرمانده عثمانی فرستاد که ما را با شما جنگی نیست. او پاسخ داد: ولی ما جز بجنك شما نیامده ایم، واکنون که چنین میگویید باید تادوساعت دیگرلشگر خود را برداشته بشهر باز گردید.

مجدالسلطنه شیپور بازگشت کشانیده با رسوایی روبشهر آورد. در اینجنك بسیاری از سربازان کشته گردیده چادر و افزار فراوان بتاراج رفت، چون لشگر پریشان و سرشکسته بشهر باز میگشتند مایه اندوه مردم گردید؛ از آنسوی کردان میدان بازی یافته، بتاخت و بتاراج دلیرتر گردیدند، چنانکه هر روز از گوشه دیگری ناله ستم - دیدگان برمیخاست و زنان وبچگان گریان ونالان بشهر می‌آمدند، در این تاخت و تاراج یکی از پیشگامان اسماعیل آقا (سیمگو) شکاك میبود که بکینه کشته شدن برادرش جعفر آقا دست بخون بیگناهان میآلود. دیه های پیرامون ارومی برخی‌شیعه نشین و برخی آسوری‌نشین میباشد، وچون کردان با هر دو دسته دشمنی‌کیشی میداشتند بی هیچ باکی خون ها میریختند. گذشته از آنکه عثمانیان وادارشان میکردند وبسیاری از آنان کردان خاك عثمانی میبودند. انجمن ارومی در یکی از تلگراف های خود که چند روز پس ازشکست مجدالسلطنه بانجمن تبریز فرستاده چنین مینویسد:

«... تمام دهات شهر غارت ذخیره قورخانه اردو منهوب حالیه

قریب سیصد وپنجاه نفر مسلمان مقتول اجساد برادران در بیرون شهر قادر بدفن نیستیم. کلیه اهالی شهر مضطرب امشب را نمیدانیم بسر خواهیم برد یا نه آنی نمانده که شهر غلبه شود تمامی مسلمانان منتظر مرك و قتل... از دهات جایی نمانده که قتل و غارت نشود عموماً در شهر متحصن...»

چنانکه گفتیم درهمین روز ها در پیرامون ساوجبلاغ نیز آشوب و نا ایمنی میبود و کردان عثمانی از آنسو نیز پیش آمده در آبادیها کشتار و تاراج میکردند.

انجمن های تبریز و ارومی چگونگی را بدار الشوری آگاهی میدادند وچون بمحمد علیمیرزا واتابك امیدی نمیرفت درنشستهای یازدهم ودوازدهم مرداد دارالشوری گفتگو ازاین زمینه بمیان آمد ونمایندگانی شور وسهش بسیاری ازخود نشان دادند. کسانی ازپیشامد فرصت‌جسته از اتابك و بی پروایی او سخن راندند. کسانی پیشنهاد کردند که به کیفر این رفتار عثمانی ما نیز جلوگیری از رفتن «زوار» بعراق کنیم و بعلمای نجف بنویسیم که از آنجا کوچیده بایران آیند. یکی از نمایندگان گفت: «آنها از دروازه آذربایجان آمده اند ما از دروازه عراق میرویم حکمش یانست».

آقای بهبهانی پیشنهاد کرد که نخست تلگرافی بسلطان عثمانی کنند و سپس اگر نتیجه نداد خود بکار پردازند. ولی این پیشنهاد پذیرفته نگردید. مجلس پافشاری داشت که سپاه فرستاده شود. ولی محمد علیمیرزا پروایی نمینمود وبیش ازاین کاری نکرد که فرمانفرما را والی آذربایجان گردانید که برود ودرآنجا بچاره‌جویی پردازد. والیگری فرمانفرما بآذربایجان ازدیرگاه درمیان می‌بود، ولی‌انجمن تبریزناخرسندی نشان میداد و ایستادگی مینمود. دراین هنگام فرصت جسته آن‌خواست را بکار بستند.

روز شنبه هجدهم مرداد (۳۰ جمادی الثانی) که بار دیگر تلگرافهای ناله وفریاد از ارومی رسیده بود و درمجلس گفتگو بمیان آمد فرمانفرما چنین گفت: «آمده‌ام ازمجلس مرخصی گرفته چاپاری



پ ۴۹

سردار ارومیه ای اجلال الملک تقی زاده حاجی میرزاعلینقی گنجه‌ای

(این پیکره درسال ۱۲۸۹ برداشته شده وچون تقی زاده واجلال الملک رانشان میدهد دراینجا آورده شده است) .

بروم » . همچنین می گفت که در آن چند روزه با تلگراف دستور هایی بسواره وسرباز آذربایجان فرستاده که آماده گردیده آهنگ‌ارومی کنند . بااین سخنان خشم مجلسیان را فرو نشاند ، وراستی را خود با شتاب آهنگ آذربایجان کرد وروز سی‌ام مرداد (۱۲ رجب) به تبریز درآمد وانجمن ایالتی وآزادیخواهان باهمه ناخشنودی‌که از والیگری‌او داشتند ازپیشواز وپذیرایی باز نایستادند .

لیکن از فرستادن سپاه بارومی نشانی دیده نمیشد . چون محمد علیمیرزا از درون آنرا نمیخواست فرمانفرما کاری نتوانست و باشد که خود نیز نخواست .

از ارومی همچنان ناله وداد خواهی می‌کردند در دارالشوری کار بآنجا رسید که کسانی ازنمایندگان گفتند : دولت یا بچاره‌کار برخاسته جلو دشمن را بگیرد ویا آشکاره بگوید تامردم خود چاره بیندیشند . ازاینگونه تندیها فراوان میرفت ولی هیچگاه نتیجه دیده نمیشد . محمد علیمیرزا دریك چنین پیشامدی نیز لجبازی فرونمیگزاشت . برای بهانه میگفتند : بادولت عثمانی بگفتگو آغاز کرده ایم وباگفتگو کار را بپایان خواهیم رسانید .

بی پرده شدن نیرنگهای اتابك

فرمانفرما در آذربایجان با همه بیمی که از بدرفتاری او میداشتند رفتار نیکی آغازکرد وخودرا هوادار مشروطه نشانداده‌بکاری‌که مایهٔ رنجش آزادیخواهان باشد دست نزد . لیکن در همانروز ها داستانی درخوی رخ دادکه بیکبار بدنهادی اتابك را بی‌پرده گردانید .

داستان اقبال السلطنه و ستمگریهای کردان ماکو را در آن پیرامونها آورده ایم . چنانکه گفتیم اتابك از سوی دولت اجلال‌الملك را برگزید که بماکو بنزد او رفته بازبان از آن رفتارش بازگرداند ، و انجمن ایالتی چون چاره دیگری نمیدید آقا نقی را ازسوی خودهمراه اوگردانید ، واینان بماکو رفته اقبال‌السلطنه را دیدند وگفتگو کردند ، ولی بی‌هیچ نتیجه‌ای بازگردیدند .

در اینروزها درآنجا داستان دیگری پیش‌آمد ، وآن اینکه چون

از خوی یکدسته ازمجاهدان را باسربازان برای نگه‌داری آبادیهای آنجا فرستاده بودند ناگهان کردان بسرآنان تاختند وچندتنی را ازایشان کشته بازمانده را ازهم پراکندند، وبدیه‌های کلوانس وزور آوا تاخته کشتار و تاراج دریغ نگفتند. بیچاره روستاییان گریخته خودرا بشهر رسانیدند. ایندا‌ستان بمردم خوی‌گران افتاد وحاجی حیدرخان امیر تومان که خود از سرکردگان دولتی ودارندهٔ زور اوا بود ازشهر بآنجارفت که دوباره ازسربازان ومجاهدان نیرویی پدید آورد وباکردان بزدوخورد پردازد. اقبال السلطنه آهنگ اورا دانسته چنین پیام فرستاد: «من این کارها را با دستور اتابك اعظم میکنم» ورونوشت تلگرافی راکه از اتابك باو رسیده بود فرستاد.

امیر تومان تلگراف را بشهربنزد حکمران فرستاد که دربارهاش از تلگراف خانه پرسشهایی کنند. این تلگراف در شهر مجاهدان را بشورانید ویکدسته ازآنان رو بتلگرافخانه آورده در حیاط آنجا انبوه شدند واز رئیس تلگراف پرسشهایی کردند. رئیس میخواست پاسخی ندهد وبرخی بیحوصلگی مینمودند و خروشی در میآوردند ودر اینمیان ناگهان تیرهایی شلیك شدکه یکتن ازآزادیخواهان کشته شد ودو تن زخم برداشتند رئیس تلگراف نیز زخمی گردید.(۱) بااین هیاهو نسخه تلگراف را گرفتند وچگونگی بدست آمد وما اینك آن را در پایین می آوریم:

چناب جلالتمأب امیرالامراء العظام اقبال السلطنه زیدمجده تلگراف شما از بابت بعضی مفسدین رسید از مراتب اظهاریه کاملا اطلاع حاصل گردید اولا میدانید که خدمات شما همیشه منظور نظر بوده است وکمال محبت را بشما داشته ایم از حرکات وحشیانه اینها نهایت تعجب را حاصل کردم باجلال الملك تأکیدات لازمه شده وبحکومت(؟) نمودم‌که ملاحظه این نکات را نموده اقدامات خودشان را تغییر بدهند و ترتیبی پیشنهاد کنند که آسایش خاطرشما فراهم شود حضرت مستطاب اشرف افخم والاشاهزاده اکرم سرکار فرمانفرما دام اقباله بفرمان فرمائی وسرداری کل آذربایجان برقرار شده همین دو روزه

(۱) حبل المتین می‌نویسد: مرد

حرکت خواهند کرد دستور العمل در این باب بایشان داده شده است استعداد و قشون هم بقدر لزوم فرستاده میشود انشاء الله بعد از ایشان رفع بعضی اتفاقات بکلی خواهد شد و برخی احوالات بکلی موقوف می شود شما نباید ازاینگونه اتفاقات مأیوس بشوید واظهارات مایوسانه نمائید البته دولت دراصلاح امورات‌شما اقدامات خواهد کرد واز هرجهت آسوده شده باید در آن سرحد با کمال غیرت و دلگرمی مشغول خدمت باشید اتابك

از این تلگراف پیداست که آنهمه خونریزیهای اقبال السلطنه و کردان او باخشنودی از دربار بلکه با انگیزش آنجا میبوده. مجاهدان خوی از این تلگراف سخت بر آشفتند و چون سند استواری بدست آورده بودند ازبدگوییهای آشکار بااتابك باز نایستادند وچون یك‌نسخه ازآن را بتبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسید دراینجا نیز آزادیخواهان بجوش وجنب برخاستند.

اینها در روزهایی بودکه فرمانفرما درمیانه تهران وتبریز راه میپیمود، وچون چنانکه گفتیم بتبریز رسید در روزهای نخست بارنجش هایی که آزادیخواهان از اتابك واقبال السلطنه مینمودند وجوش‌خروش نشان میدادند دچار آمد، وبرای آنکه درباره خود اوبد گمانی رخ ندهد خواه وناخواه تلگراف پایین رابرای اقبال السلطنه فرستاد:

خوی جناب جلالتمأب اقبال السلطنه سردار عجب است ازوقتی که من بآذربایجان مامور شده و آمدم بهیچ وجه از شما کاغذ و تلگرافی نرسیده و ابدا بمن اطلاعی نداده ایدکه در چه‌کارید و چه می‌کنید و از وقایع ولایتی و امور سرحدی آنجا راپرتی نفرستاده اید حالا در استعلام از سلامت حالات شما می‌نویسم و ضمناً اخطار می‌نمایم که بعد از ورود من بتبریز پارهٔ اخبار و انتشارات نسبت بااهالی و اجزای انجمن ماکو مذاکره مینمایند که باعث تعجب و حیرت من شده و ابداً تصور نمی‌کنم که با وجود علم واضح شما بر وضع حالیه که مزاج ولایت تغییر یافته است پارهٔ اقدامات که تولید وحشت و اسباب حرف باشد بظهور برسد علی ای حال تفصیل وقایع امور ولایتی و سر حدی را که فعلا بچه شکل است و حقیقت این اخبار و انتشارات را با اقداماتی‌که کرده‌اید تلگرافاً اطلاع بدهید که اقلا مسبوق باشیم و چون برای



پ ۵۰

یکدسته از آزاد یخواهان تبریز

این پیکره نشان میدهد آزادیخواهان تبریز را درباغ ملی ارامنه درجشن سرسال مشروطه .

امور راجع بارومیه محتمل است که یکدفعه سرباز لازم بدانیم نمی‌دانم جناب شما که نوکر وسرکرده معتبر سرحد دار دولتین هستید و درچنین مواقع که موقع تاریك و هنگام خدمت و تحصیل نام و ننك است می‌توانید پانصد نفر از سوار های خودتان را در وقت لزوم بارومی بفرستید و این خدمت را باید بکنید و امیرالامراء العظام محمد پاشاخان فوج ماکو مستعد و مدتی است که بجائی بمأموریت نرفته اند و باید بالضروره حاضر نمایند و باتفاق خود و یا یك دو نفر صاحب منصب قابل و لایق کار آزموده بارومی ببرد و این خدمت را انجام بدهد جواب این مطالب را بوسیله تلگراف اظهار نمائید

فرمانفرما

ولی در سایه بهم خوردگی میانه اقبال السلطنه و خوییان این تلگراف پس ازسی و اند روز باو رسید وپاسخی راکه درآنهنگام اقبال السلطنه داد درجای خود خواهیم آورد . در اینجا میباید بتهران باز گردیم وبازچند سخنی ازبست نشینان رانیم :

دامنهٔ کوششهای بست نشینان

چنانکه گفتیم اینان درعبد العظیم چاپخانه سنگی برپا کرده «لایحه»ها مینوشتند وچاپ میکردند و بهمه جا میفرستادند . این «لایحه» ها بی هنایش نمیماند ودر میان مردم گفتگو هایی پدید میآورد . درشهر های دور بدخواهان مشروطه آنها را دستاویزی میساختند . لایحه ششم مرداد که آوردیم نمونه نیکی از خورده گیریهای بیجای ایشانست : « افتتاح مدارس نسوان ، صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه درایجاد کارخانجات ودرتسویه طرق وشوارع ودراحداث راههای آهن واستجلاب صنایع فرنگ ، استهزاء مسلمانها درحواله دادن بشمشیر حضرت ابوالفضل وبا بسرپل صراط» اینها ومانند اینهاست بهانه‌هایی که میگرفتند وبایك جنبش بزرگی دشمنی نشان‌میدادند .

لیکن این بهانه ها باهمه بیپاییش درانروزها کارگر توانستی بود . مردم باین پندارها پابستگی میداشتند وکیش شیعی پایه‌اش باینگونه باور هاست . از آنسوی ناسازگاری مشروطه وقانون اساسی اروپایی باکیش یادینی که مردم داشتند درخور چاره نمیبود . باین لایحه در روز نامه

های فارسی پاسخهایی نوشتند ولی اگر راستی را بخواهیم جز رویه کاری و فریبکاری نبوده . دو باره میگویم : اگر پشتیبانیهای آخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی ازنجف نبودی اینان مشروطه را بر انداختندی• بویژه باهمراهی که سید یزدی بااینان میداشت ودولت عثمانی نیز باو پاسداری وپشتیبانی بسیار نشان میداد .

پس از پراکندن لایحه مرداد باز درمجلس گفتگو از اینان بمیان آمد . نمایندگان گفتند : باری جلوگیری از چاپخانه کنند . مجلس در این باره فشاری بوزیر علوم آورد . وزیر علوم بحکمران تهران نوشت واو کسانی برای بدست آوردن چاپخانه فرستاد . لیکن بست‌نشینان ایستادگی نمودند وچون در نهان شاه پشتیبانی از ایشان مینمود کاری پیش نرفت .

حاجی شیخ فضل الله و همدستانش بسیار آرزومند میبودند که آخوند خراسانی را باخود همراه گردانند وباین‌کار بسیار میکوشیدند . مثلا تلگرافی بآخوند و دیگران میفرستادند بدینسان : مجلسیکه شما فرموده اید « مجلسیکه اساس آن بامر معروف ونهی از منکر و رفع ظلم وحفظ‌بیضهٔ اسلام ورفاه عامه باشد» مافرمانبر داریم وخودخواهان چنان مجلس میباشیم . لیکن این مجلسیکه هست آن نیست که شما فرموده اید . بدینسان راه بآنان نشان میدادندکه از پشتیبانی دارالشوری باز گردیده وچنین گویند که ما این مجلس‌را نگفته بودیم. این مجلس آن نیست‌که ما میخواستیم . ولی آخوند و حاجی شیخ چون از راه وکار اینان آگاه میبودند پاسخ میدادند : ماهمان‌مجلس راکه دربهارستان برپاست میگوییم .

دریك نامه ای که محرر حاجی شیخ فضل الله از زبان اوبپسرش درنجف نوشته چنین میگوید: «افسوس‌که حضرت‌حجة الاسلام والمسلمین آیت‌الله آقای آخوند مدظله العالی دراین واقعه گوش بکلمات واراجیف مغرضین دادند ومساعدت در دفع ورفع زنادقه و ملحدین وتشیید شرع مبین نفرمودند . همان قسم که درهمه موارد برهمه مقدم بودند دراین واقعه عقب افتادند» .

حاجی‌شیخ فضل‌الله باخطخود مینویسد : «بحمدالله مقاصد اسلامیه بکوری چشم من‌ینکره درشرف پیشرفت روسیاهی بذوغال. . . امیدوارم که جناب‌حجة الاسلام والمسلمین آقای آخوند تابحال رفع شبهه ازایشان شده باشد» . اینها چون دلیلیست بارجمندی جایگاه آخوند و استواری پای آنشادروان دراینجا مینویسیم .

درنامه دیگری محرر امیدواری به پیشرفت کارشان نموده چنین مینویسد : «بحمدالله تعالی امور خیلی پیشرفت کرده حقانیت و بیغرضی حضرت مستطاب حجة الاسلام روحی فداه برهمه کس معلوم و مشهود گردیده . مخالفین ومعاندین که میگویند کلمة حق یراد بهاالباطل دراین ایام بواسطه نشرلوایح ومطبوعات زاویه مقدسه که مردم بیدار شده اند خیلی درهیجان آمده‌اند . . . »

دراینجا یك لایحه دیگری نیز ازایشان میآوریم . این نطقیست که شیخ علی لاهیجی نامی کرده ودرتاریخ بیست وپنجم مرداد (۷ رجب) بچاپ رسیده . این نیز نمونه های نیکی‌را ازبهانه جوییهای آنان دربر میدارد . آنچه راکه بروزنامه ها ایراد میگیرد بیشترآنها دروغ میباشد وچنین چیزهایی در روزنامه ها نمیبوده .

یك لایحهٔ دیگری از بست نشینان

بسم الله الرحمن الرحیم

معروض رأی برادران ساکنین‌طهران ومسلمانان‌آن سامان میداردکه شمارا قسم بحق آنخدائی که بعقیده خودتان او را شناسا هستید و پرستش دارید لحظهٔ پنبهٔ غفلت را ازگوش دل بردارید وبادقت نظری دراین بیان قاصرنمائید که بمتابعت قول خدا (وما ارسلنا رسولا الابلسان قومه) جمیع مطالبش قریب بفهم عوام نوشته شده وببینید اگر نشانی از حقانیة دارد بی‌تأمل از روی انصاف تصدیق هیئت مهاجرین زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم را بفرمائید تا حدیث شریف مسلم (المسلم من‌سلم المسلمون من یده‌ولسانه) شامل حال شما بشود و مستوجب سخط وغضب پروردگار نشوید وبآواز بلند بهمه شما میگویم ای‌کسانیکه نظر بسلسله مخلوقات وآثار آفاقیه وانفسیه وبراهین عقلیه ودلائل نقلیه وصبغه‌الهیه انکاروجود صانع ندارید بلکه بت پرستان هم نظربآیه شریفهٔ (هؤلاء شفعآؤ نا



پ ۵۲

قوام الدوله
(یکی از آزادیخواهان تهران)

عندالله) بنان خودرا شفیعان در نزد خدای منان میدانسته نخدای زمین و آسمان وازبرای خدای خود درخلق واسطها که انبیا بوده‌اند قائلید ومحمد بن عبدالله را خاتم النبیین میدانید وازبرای اوخلفا واوصیاء دوازده گانه معتقدید و این اقرار لسانی واعتقاد قلبی را ایمان خود واسباب نجات خود دانسته اید و بمقتضای آیه شریفه انما المؤمنون اخوة هم مذهبان خودرا تاچندی قبل برادران دینی واخلاء ایمانی‌خودرا اصدقاء روحانی یاد میکردید والفت وزیارت وضیافت‌وقضاء حاجت احیاء ایشان وعیادت مرضی ومشایعت موتی ایشانرا عبادت وموجب نجات

دارین خود میدانستید و ارواح اباء و اجداد و امهات خودرا ازتلاوت قرآن شاد میساختید وعلماء اعلام وپیشوایان اسلام‌را که نظر بفرمایش علماء امتی کانبیاء بنی‌اسرائیل مثل پیغمبران می‌پنداشتید ونظر بفرمایش العلماء ورثةالانبیآء وارثان ایشان واجب الحرمة میدانستید و اگر خطائی از ایشان بنظر میاوردید میگفتید جاهل را بعالم بحثی نیست وهرنقصی‌را برجهل خودتان وارد مینمودید و میگفتید چشم کج خویش را بدرآر تادیده نبیندش بجز راست و بمتابعت حضرت ختمی مرتبت من اکرم عالماً فقد اکرمنی هرگونه اعانت وخدمات را نسبت بایشان روامند بودید وهر گاه پریشانی درامور زندگانی روی میداد بفرمایش (الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر) خودرا تسلیه میدادید ودرکثرت ظلم وجور زمان خودرا نظر بحدیث یملؤالله الارض قسطاً وعدلا بعدما ملئت ظلماً وجوراً چون عدالت‌نامه‌را منحصر بزمان ظهور حضرت حجة میدانستید لهذا منتظر قدوم‌معدلت لزوم‌آنحضرت بوده‌اید الحال چه‌واقع شده‌است میان ما وشما ای‌صاحبان این‌عقاید مذکوره دراین مدت قلیله که سست عنصری خود را نشان این و آن داده‌اید و بمحض آنکه صیت مجلس معدلتی از برای طغیان ظلم ظلام وجور وعدوان بلند شد ومجدانه ازسلطان عصرخود خلدالله ملکه خواهش نمودید‌که سلطنت وحدانیه ومنفرده‌اش منبسط درجمعی از نفوس‌بی‌غرض و متدین دانشمند بشود ولی فقط درامور دولتی تاتسویه بقدر امکان درامور معیشت رعیت پیدابشود .

ناگهان دیده شدکه روزنامهائی بهمرسید در تعداد بیش‌ازهشتاد وشب نامه ها واعلاناتی ازاین‌طرف وآن‌طرف همه‌آنها محتوی برسخنان سخیف وکفریات گوناگون وهرزگیهای رنگارنگ وبدست شما ضعفاءالایمان افتاد که بدل نمودید ادعیه واذکار وتلاوت قرآن صباح ومساء وعزاداریهای حضرت سیدالشهداء را به خواندن وتصدیق آنها یاسکوت درآنها درصورتیکه شما همان‌کسانی بوده‌ایدکه در سه سال‌قبل در مجلس روضه مسجد میرزا موسی ازاستماع روزنامه حبل المتین کلکته که نوشته بود مردم کرورها لغوا خرج زیارت خامس آل‌عبا کنند ویك مشت خاك‌باسم تربت آورند ومخارجی درراه حج‌کنند ودرعوض قدری آب شور وتلخ باسم زمزم آورند صدای خودرا درناله وگریه باسمان رسانیده‌بودید الحال‌از کثرت‌انس روزنامها ادراك وشعورشما تغییرکرده ورغبت بمعاشرت فرنگیان‌وفرنگی مآبان و طبیعیان ولامذهبان پیدا کرده‌اید وجلیس یهود ونصاری ومجوس وفرقه

ضاله بابیه شده‌اید ومانند کسانیکه منکرخدا ورسول واوصیاء وآیات قرانیه واخبار نبویه‌اند شده‌اید و بسخنان بیهوده و وعده های بی اثر چهار نفر دنیا پرست لامذهب مکار که انتظار آبادی مملکت و زیادتی ثروت و آزادی رعیت را بشمامیدهند فریب خورده اید و از مؤانست علما و ابرار و اخیار صاحبان دیانت و حجج اسلامیه و مقتدایان نماز خودکه مادام العمر بایشان اقتدا داشته‌اید سر پیچان شده و عداوت ورزیده اید با خود گفتم سبحان الله مشکل دو تا شد یکی بروز این همه روز نامه‌کفرامیز درمدت‌قلیله ازابتدای بروز این‌مجلس ملی دوم عود شما مردم نماز جماعت کن مسئله دان شب زنده‌دار لیالی جمعه حضرت عبدالعظیم ازاعتقادات قلبیه واقاریر لسانیه و تبعیت اهل ضلال در گفتار ورفتار پس هاتف غیبی در حل این دواشکال باین منوال جوابم داد که ای فقیر منزوی که مادام العمر وقت ضرورت مانند کر وکور ولال مشی بین الناس مینمودی وخودرا درقید اطاعت فرمان امیرمومنان ترکت الدنیا الخسة شرکائها و کثرة عنائها وقله بقائها دراورده بودی‌وهمواره افعال مؤمنین‌را حمل برصحت مینمودی ومردم را از اذیت یدی ولسانی خود سالم گذاشته بودی مگر ملتفت کیداشرار ومکر فجار نشدی که‌دزدان ایام دنبال بازار آشفته میگردند وهرمجلسی که در این زمان برپا شود وده‌نفر دراو جمع آیند چهار نفر طبیعی یکنفر بابی دونفر فرنگی مآب وسه نفر هم شیعه اثنی عشری آنهم جاهل مرکب یاعامی محض یا تابع شهوت وبنده شکم که معنی فهم را نداند فضلا از آنکه ادراك خیر وشر را بنماید پس چه خواهد بود حال مجلسی که باسم معدلت منعقد وعددش یك صد وسی نفر از وکلا ومنتخبین باشد که البته دراین مجلس همه قسم از مردم مذکور خواهند بود بعلاوه حاشیه نشینان که اشتروا مرضات المخلوق بسخط الخالق‌ودراین چند روز دنیا فروخته‌اند حظوظ اخرویه خودرا بدراهم و دنانیر پست دنیا که این‌مردم سالهای زیادی انتظار امروزی‌را داشته و تخم تهیه آنرا در اراضی ایران میکاشتند از انعقاد مدارس جدیده اطفال و بردن اطفال نابالغ را بآن مدارس ازبرای طبیعی کردن ایشان وتشبه بفرنگیان درعینك وچوب دستی وسرپوست خیکی وستره وشلوار وارسی صدادار وشاشیدن بدیوار برای بردن دین احمد مختار تاامروز این مجلس شورای ملی فراهم شده دست آویز لامذهبی ایشان گردیده واینگونه روزنامه‌ها را اسباب کارخود کرده ودرمستعضفین

اسلامیان انداخته ورواج داده واکثر مردم را از بی اطلاعی ازحقایق امور فریب داده وازعقاید اولیه که درباره اخیار وابرار وعلما داشته‌اند برگشته وذکر خیرایشان الحال بسوء ومذمت مبدل‌شد واین نتایج خبیثه وعواقب وخیمه‌کاشف ازعاریت ایمان ایشان بود وکثرت حیله ومکر وخدعه وکذب وقساوتشان ای‌برادر دینی مجلس کجا ومذهب کجا تو رفتی مجلس برای تعدیل امور دولت فراهم کنی یا اظهار مذهب‌که این روزنامه‌جات را محرك شده ومردمی را برای افساد برمنبر بالا میکنی وگوشه‌وکنار مجلس چهارنفر را برای تصدیق آنها مینشانی که صدای خودرا بلند کنند وسایر مردم را بشور وغوغا آورند واگر ازکفریات آن روزنامه‌جات سوال کنی میگویم از جمله روز نامه حبل المتین مذگور درباب زیارت خامس آل عباوحج بیت‌الله که امروزه دنباله آنرا ابن حبل‌المتین در روزنامه یکصدوهشتاد وسه‌گرفته وقتل‌عثمانی را در ارومیه بهانه ترك رفتن بخاك روم وزیارت کرده که مردم باسم تلافی زیارت را موقوف کنند ودیگر اعلان مجاهدین قفقازیانست که بطهران فرستاده شد وبنجف اشرف هم رفت وازآنجا علماء بطهران نوشتند ودر روزنامه یکصد و چهل وسه مجلس‌درج شده‌که دین پیغمبر راکهنه نوشتند وپیغمبروعیسی را شاکرد سیاسی دانهای اروپا و علمای سیاسی دان این زمان گفته و درذکر اخبار رسول وامام تهدید بقتل واسیری ونهب اموال‌نموده و نوشته بعدازاین بمزخرفات‌کهنه‌گوش نخواهیم داد وبیشتر از این فضولی نکنید ودر روزنامه صور اسرافیل دین پیغمبر را بازیچه خبر داده ودر روزنامه کوکب دری اباء واجداد خود را درعقاید واعمال سابقه ابله و احمق یاد کرده ودر روزنامه سیزدهم عراق وعجم مجلس شوری را تالی کعبه و بیت العتیق بلکه ببعضی عبارات اشرف شمرده و مردم را امر بتوجه او حتی عند الموت کرده ونیز درلایحهٔ معروفه فرمایشات نبی را ازاثر گوشت سوسمار و بخار شیر شتر دانسته و درکتاب طالب اف صرف اضحیه وقربانی و زکوة را سفاهت شمرده چنانکه فخرالاسلام در روزنامه خود زکوة فطره و نذورات شمع شب عاشورا وسایر خیرات را ازتحت قانون خارج نام برده ودرکوکب دری تحصیل علوم دینیه وفقهیه را تضییع عمر شمرده وگفته که انسان باید درترقیات سیاست وازدیاد ثروت برآید و این احمق ندانسته که امر رزق واجل با خدا است ای بسا مردم که تدبیرها درحفظ وجلب رزق کرده بجائی نرسیده واگر



پ ۵۲
میرزا علیخان یاور زاده
(یکی از آزادیخواهان تبریز)

هم رسیده یاعمرش سرآمده ویا از دین بدر رفته ان الانسان لیطغی ان رأه استغنی ای مسلمانان بانصاف خود تصور نمائید که آیا این توهین علم وتخریب و توهین احکام شرعیه هست یانه ونیز در کوکب دری حواله کننده بشمشیر ابوالفضل‌را مسخره‌کرده ودرشب نامه امام زمان‌را موهوم نوشته ودر روزنامهٔ‌ندای وطن فاحشه‌ خانه‌وشراب‌فروشی را برای‌مخارج‌تنظیمات بلدیه‌وتعمیرخانها لازم‌شمرده ودر روزنامه تنبیه علمای مذهب جعفری را بصورت حیوانات کشیده چنانچه در روزنامه زشت و زیبا صورت پیغمبر (ص) وسلطان محمد علی شاه را در دو صفحه کشیده وپیغمبر (ص)را مقنن سیاست مملکت عربستان گفته وبس ومخالف قرآن شده ومتصل درهرانجمنی فریاد زنده باد آزادی وبرادری وبرابری زنندکه باین آوازها تجری ایشان بجائی رسیده که مردیهود باطفل مسلم لواط کنند و

دیگری متعرض زنان عفیفه میشود و از جمله کارها مساوات کردن بین یهود و نصاری ومجوس ومسلمانست که همگی در احکام حدود مساوی باشند پس من بشما میگویم وای برشما مسلمانان که شما خواندن این روزنامه هارا مایه‌ترقیات وادراك خود دانسته‌اید ومخارج زن وبچه خودرا صرف آنها کرده اید که از اهل اسلام و علماء برائت پیدا کنید بدرجهٔ که گویا هرگز با ایشان هم کیش نبوده‌اید واین علماء را که بعداز غیبت کبری حجة برشما هستند بهزار معایب واخذ درهم ودینار متهم ساخته اید ومخالف مجلس نامیده‌اید با اینکه اینمجلس. مجلسی باشد که بعض اجزاء آن که بدنام کنندهٔ دیگرانند چون شب درآید درخانهای یکدیگر درآیند وتاصبح صرف شراب وعرق وعیش نمایند و ظلمش صد برابر زمان استبداد شده زیرا که دراستبداد اگریکنفر ظالم‌بود الحال ازاخذ رشوه‌وظلمهای گوناگون مجلسیان صدظالم پیداشده وجمیع مردم‌ازجمیع‌کسب وکار ومدد معاش افتاده اند ومخالف اینگونه مجلس را مثل منکر ضروریات دین که نماز وروزه وحج است بی‌دین شهرت داده‌اند ولی علما کسانی هستند که از مهد تا لحد جمیع عبادات و معاملات وعقود وانکحه و ایقاعات وآبادی دین شما بدست ایشانست مگرنه این عداوتها وفتنه‌ها ازتأسیس این مجلس شورای ملی شده که ازحدوث این امرعظیم واختلافات مردم برای دزدان دین‌که زنادقه و آزادی طلبانند بازار آشفته پیداشد وخودرا درمجلس درآورده وامور مجلس را از اهلش‌گرفته ومجلس را دست آویزعقاید فاسده وافعال شنیعه ساخته ومحترمین از ذراری رسول‌را واهل عفت و طلاب دینیه آشکارا از چوب ستم مجروح نمایند و جمیع علماء و عوام رابهم انداخته و چون غرضشان تخریب قوانین محمدیه است‌خوشحالی میکنند وحال آنکه مجلس برای‌مطالب‌دولتی تاسیس شده نه‌برای اموردینی واگر راست میگویند چرا راضی نشدندکه سه‌چهار فقره مطالب شرعیه‌که منظور حضرت حجةالاسلام نوری وممضای علماء بزرك نجف اشرف دامت برکاتهم است و تلگرافات عدیده و مرقومات کثیره فرستاده اند در نظامنامه اساسی درج شودکه این‌همه تهمتها از آن طرف و لوایح رفع اشتباه از این طرف پیدا نشود یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم و یابی‌الله الاان یتم نوره ای مسلمانان انصاف بدهید آیا این مردم مخرب مجلسند یا کسانیکه در ابتداء تأسیس این اساس بزرك مجلس ملی جد و جهدها کرده و زحمت بی-

منتهی برای اصلاح قانون خارجه کشیده اند بمحض آنکه برای تهذیب مجلس ازمنهیات شرعیه درلایحه خود ازجانب قاطبه اسلامیان نوشته که این مجلس باید از روی قانون محمدی باشد چهار نفر زنادقه و طبیعیه عکس مراد خود را از این مطلب فهمیده که آزادی مطلق باشد و عداوت با آن بزرگواران ورزیده و درصدد شتم و قتل بر آمده و گروهی از اهل اسلام هم که مؤمن ومسلم ظاهری اند با آنها همراهی کرده و بدرجه با آن بزرگواران عداوت ورزیده که ناچار بزاویه مبارکه حضرت عبدالعظیم (ع) پناهنده شده اند و شما این قدر بی توفیق شده اید که در این زمان امتحان که ادعای یاری امام زمان را دارید عوض آن شمشیر زبان را برداشته اید و بجان نواب آن حضرت افتاده اید آفرین آفرین بردین و ایمان شما مگر ندانسته اید که خدا هرگز زمین‌را ازحجت‌خالی نگذاشته وآنحجة انبیاء بود و یااوصیاء و بهر پیغمبری از برای امور معاد و معاش امت قانونی در کتب آسمانی فرستاده و به پیغمبر ما که اکمل جمیع انبیا بوده است از برای امتش که اکمل امم سابقه بوده اند قوانینی در قرآن فرستاد که اکمل جمیع قوانین سابقه بوده است که تا روز قیامت بماند و حاجتی بقانون اروپا و آلمان مثلا نداشته باشد و اگر قانون این پیغمبر خاتم ناقص بود برخدا لازم بود که بعد ازآن حضرت پیغمبری بیاورد وقانون عطا نماید تاحجتش برخلق ناقص نماند وجزاء سوء اخروی از روی ظلم نشود و می بینیم کسی را نیاورده بلکه قانون آن حضرت را گوشوار گرانبهاء همه مردم خارجه کرده که امروز قوانین خود را از آن قانون اقتباس کرده اند و بعد از انبیاء و اوصیاء علماء تارك هوا و حافظ دین خدا و تابع امرمولی مکلف اند ومأمور آن قانونی را که یدابید بایشان رسیده بمردم برسانند و مردم مقلد ایشان باشند پس چرا ای امت سرکش طاغی این همه توهین و استخفاف باین علما مینمایید و در چنین وقتی که از مذاهب مختلفه هرج و مرج بسیار و قتل بیشمار در اکثر بلاد پیدا شده دین وآئین خود را فراموش کرده در نهایت راحت نشسته اید و در صدد فحص ازعلماء بادین و مهاجرین برنمی آئید که متصل داد دین و صدای وامحمدا واقرا نا بلنددارند ای اهل اسلام مگرپیغمبرتان نفرموداهانت عالم‌اهانت من واهانت‌من‌اهانت خدا است ورد برعلما رد برمن ورد برمن رد برخدا است مگرنمیدانستیدکه هرگونه

فسادی ظاهر شود از مخالفت شما است و خللی در دین علماء ظاهر نخواهد شد ای بسا انبیاء و مرسلین و خلفاء راشدین وعلماء عالمین که قتلها درحفظ دین از جور معاندین دیده و از شتم وطعن و لعن آنها تزکیه حاصل کرده‌اند ای تابعین هوا و هوس چرا صدای حق علما را بباطل گوش زد مردم‌عوام میکنید و شیاطین وار در دست و پای مردم ابله افتاده اید و متصل مکاتبات علماء وتلگرافات آقایان وحجج اسلامیه نجف اشرف را مخفی و یا تغییر داده بطبع میرسانید و متصل اشتباه کاری میکنید و از آیات واخبار خوانی‌ونویسی خود در منابر و روز نامجات بیشتر از مهاجرین زاویهٔ مقدسه داد مسلمانی میزنید مانند بنی امیه که بآیات و اخبار قتل حضرت سیدالشهداء (ع) را واجب کردند و در صدد آن نیستید که چهار روز بعض از اهل منبر مفسد و روزنامهای فاسد را موقوف بدارید و این همه انجمنها که اسباب اختلال امور معاش همه مردم است برپا نکنید شاید امر این مجلس عظیم انجام پذیرد شما ها که در حقیقت بقانون خارجه هم رفتار ندارید مگرنشنیده اید که در انگلیس مجلس منحصر بیك مجلس پارلمنت است وشما هردسته ودر هر گوشه طهران مجلسی بیك اسم و رسم برپا نموده اید و اسبابها از برای دخل‌خود فراهم کرده اید ای اهل اسلام آیا رواست که مملکت اسلام وسلطان سلطان اسلام و علماء علماء اسلام و قانون قانون محکم قرآن باشد چهار نفر لامذهب بخیال فاسد و تمهیدات باطله قانون اجانب را درمملکت اسلام جاری نمایندوحال آنکه باوجود سی‌کرور مسلم البته اختلاف ونزاع پیدا میشودوهرگز این امرعاقبت پیدا نخواهدکرد پس‌شما بعلاوه‌آنکه عقل ایمان‌ندارید عقل معاش‌هم ندارید و داد اسلام و عقل میزنید ای لامذهبانیکه اهل اسلام را بهم انداختید چرا کمافی السابق مشی ندارید وازوجود نابود خود مجلس را معطل‌گذارده‌اید و همه مردم را وعده اتمام قانون میدهید آیا گمان میکنید که میتوانید چهل کرور مسلم‌را لامذهب نمایید والله هنوز غیرت اسلام نرفته علماء طهران و سایر بلدان جایی نرفته اند نمیتوانید که آزادی مطلق را در بلاد اسلام جاری کرد اگرچه بمقاتله باشد و این قتالها مشید امر مجلس وموجد مراد شما نخواهد بود بگذاریدعموم مردم اتحاد ورزند وبقانون محمدی این مجلس رامنظم دارند

تم الکلام و السلام علی من اتبع الهدی



پ ۵۳

حکیم الملك (یکی از نمایندگان مجلس)

این پیکره در سالهای دیرتر بر داشته شده و او را در رخت وزیری نشان میدهد.

خواستن مردم کناره جویی اتابك را

دراینهگام درتهران کابینه اتابك درنزد مردم بیکبار بی‌ارج گردیده زبان‌مردم ببدگویی بازشده بود . بلکه بسیاری ازایشان ازمجلس نیز بعنوان آنکه از اتابك هواداری مینماید بـد میگفتند . روز یکشنبه دواز دهم مرداد (٢٤ جمادی الثانی) که هنگام پسین مجلس برپـا میبود وشب هنگام بپایان رسید و کم‌کم نماینده گان بیرون میرفتند در آن میان در حیاط بهارستان انبوهی از تماشا چیان گردآمده از ناایمنیهای کشور واز بی پروایی دولت و ازسست کاری مجلس سخنها می گفتند و هرکس چیزی میسرود . از جمله یحیی میرزا که یکی از آزادیخواهان بشمار میرفتی بگفتار پرداخته بدگویی آشکار و بسیار از مجلسیان کرد ونتیجه سخنانش آن بود که وزیر داخله نماینده‌گان را باپول فریفته واینست نمی گزارد کارها درست‌بشود . سپس کسانی از ایشان « تکفیر نامه » اتابکرا که چند سال پیش بنام‌آنکه علمای نجف نوشته‌اند پراکنده شده بود بیرون آورده خواندند وآنچه بد گویی توانستند دریغ نداشتند . پس از این گفتارها پیشنهاد شدکه فردا بازارها را ببندند وبااین هایهوی پراکنده گردیده بخانه‌های خود رفتند . این‌نمونه‌ای بودکه پرده اتابك دریده شده

روز سه شنبه چهاردهم‌مرداد (٢٦ جمادی الثانی) که باز مجلس برپا گردید سید محمد تقی که خود بهواداری از اتابك شناخته میبود گفتگوی آنشب را کرد وگفته‌های یحیی میرزا را بمیان آورد وبسخنان بسیار درازی پرداخت که باید باین کسان‌که آبروی نمایندگان را می برند کیفرداده شود وبیشتر نمایندگان درآن زمینه سخنانی راندند وبر آشفتگی نشان داده خواستار شدند کـه یحیی میرزا و برادرش سلیمان میرزا بباز پرس کشیده شونـد . آن روز بیشتر زمان مجلس بـا این گذشت ولی نتیجه ای بدست نیامـد و پیش آمد در بیرون پادآوازی پیدا کرد .

دراینمیان از ارومی تلگرافهای دادخواهی پیاپی میآمد . پس از شکست مجدالسلطنه کردان تاراجگر مرزنشین جلوگیری در پیش خود ندیده در روستاها بتاخت و تاز پرداختند . در دیه‌های ارومی آسوری

وسنی وشیعی همگی هستند . کردان تنها بسنیان پاس گزارده بدیگران کشتاروتاراج دریغ نمی‌گفتند . این بود بیچاره دیهیان خانه وکشتزارهای خود را گزارده درآنهنگام بهره برداری نالان وگریان روبشهرمیآوردند ودرکوچه‌ها بسرگردانی میپرداختند .

کونسولگری روس بنام مسیحیگری وبسیاست دلجویی درکونسول خانه را بروی آسوریان بازکرد وبآنان خواروبار وپول داد . هم چنین کونسولهای آمریك و انگلیس دلسوزی نمودند . چنین گفته میشد که بنام دولتهای خود بدولت عثمانی گله ورنجیدگی نشان داده اند ، و همین مایه دردی بمسلمانان میشدکه چرا دولتی‌نیز بنگهداری وپاسبانی از آنان برنمیخیزد . این بود پیاپی بتهران تلگراف میفرستادند ودادخواهی مینمودند ، واین تلگرافها آزادیخواهان را میشورانید وانجمنهای تهران‌که اینزمان فراوان شده بود بشور وجنبش برمیخاستند .

روزپنجشنبه شانزدهم مرداد (۲۹ جمادی الثانی) نمایندگانی ازسی ویک انجمن دریکجا گردآمده نامه‌ای بمجلس نوشته چنین خواستند که بدولت دراین باره فشار آورده شود .

سپس روز چهارشنبه بیست ونهم مرداد (۱۱ رجب)، یك‌شور و جنب دیگری در انجمن آذربایجان رخ داد . چون یک تلگراف‌بسیار درازی ازمردم ارومی رسیده بودآذربایجانیان درانجمنی‌گرد آمده‌نخست آن تلگراف را خواندند ، و سپس بگفتگو پرداختند . گفته میشد دولت آشکاره بی پروایی مینماید . یکی گفت : از وزارت داخله ببازرگانان آذربایجان باتلفون پاسخ داده گفته‌اندکه دولت دستور داده درآذربایجان ازهر سو سواران وسربازان روبارومی آورند ودرآنجا اشگرگاهی پدید آورند . دیگران بهایهوی برخاستند که اینها همه دروغ است . دولت بما خواب خرگوشی میدهد . کم کم هایهوی بیشتر گردید . کسانی بگریه افتادند وسرانجام برآن نهادند که همگی بمجلس رفته بگفتگو پردازند وبرکنار گردانیدن کابینه را بخواهند ، وبا آن انبوهی وهیاهو روبمجلس آوردند وچون فرا رسیدند از مجلس تقیزاده ومیرزا فضلعلی وحاجی امامجمعه برای‌خاموش گردانیدن ایشان بجلو دویدند ولی مردم

خاموش نمیشدند وسرانجام‌گفته شدپنج تن‌ازمیان‌خود برگزینندکه بمجلس روند وبفرستادگی ازآنان گفتگو کنند .

این پنج تن چون بمجلس رفتند صادق رحیم اف که یکی از ایشان بود بسخن پرداخت . صنیع الدوله بهوا داری از اتابك میکوشید و پاسخهایی میداد و نداشتن پول و سرباز را بهانه میآورد . سپس با وزیر علوم (حاجی مخبرالسلطنه) که درمجلس میبود گفتگو آغاز شد که چون اینتکه ارجدار است خودگفت وشنید را میآوریم :

رحیم اف : بنده ازطرف اینمردم سؤال میکنم آیا این وزیر داخله مسؤلیت نظم‌داخلی راقبول فرموده یانه ؟..

وزیرعلوم : بلی ماهرهشت وزیرقبول مسؤلیت کرده‌ایم .

رحیم اف : بنده هرهشت وزیر را عرض میکنم . در صورتیکه میفرمائید قبول مسئولیت فرموده‌اید پس جهت چیست‌که داخله خودتان را نظم نمیدهید ؟!..

وزیر علوم : اینقدرکه ازقوه مابفعل میآید ولازمه کوشش است که میکنیم .

رحیم اف : پس معلوم میشودکه بیش از این از قوه این هشت وزیر بفعل نمی‌آیدکه نظم‌بدهند . درهر صورت بنده هم ازطرف این مردم عرض میکنم‌که ماهم باین اندازه قانع نیستیم .

وزیرعلوم : ماشب عیش خودمان را آنشبی میدانیم‌که استعفاداده باشیم . لیکن چند روزقبل درمجلس هم گفتم وجدان ما مانع است که دروقت استراحت وآسایش بودیم ودراین وقت‌که وقت‌کار و زحمت‌است خودرا عقب بکشیم وعلاوه یقین‌میدانم آنروزیکه ماپایمان را عقب گزاریم مملکت ایران ببادفنا خواهد رفت .

رحیم اف : این‌گمانیست‌که خودتان میفرمایید .

وزیرعلوم : شاید اینحرفی که شما می‌زنید سایر مردم راضی نمی باشند .

رحیم اف : بنده ازطرف مردم عرض می کنم . درصورتیکه این وزرای مسئول ادارات خودشان را منظم ندارند یاامنیی داشته باشند یا



پ ٥٤
مستوفی الممالك
(این پیکره در سالهای دیر تر برداشته شده)

اینکه نخواهند نظم بدهند استعفا بدهند بـا کمال تشکر و امتنان قبول خواهیم کرد . ازطرف مردم میگویم : از امروز تاده روز دیگر هر گاه وزرا ادارات خودشان‌را تنظیم واغتشاش سایرولایات را رفع کردند فبها والا باید استعفا بدهند وهیچ عذری هم قبول نخواهیم کرد .

رئیس مجلس : خیلی خوب .

وزیرعلوم : اگر سربازده روز یکنفر بزند سریکی را بشکنند از وزراء خواهید دید ؟!..

رحیم اف : بنده آنچه را که اسم اورا بینظمی میگویند عرض میکنم واورا ایراد خواهیم گرفت .

تا اینجاست رویه گفتگو . ببینید تاچه اندازه پرده دری میرفته. از اینسخنان حاجی مخبرالسلطنه و از بهانه آوردنهایش پیداست که با همه این فشار مردم ، اتابك و همراهان او در اندیشه کناره جوئی نمیبودند وچنین میخواستند که بمانند تامشروطه را ازمیان بردارند . چون دراینهنگام دوتن از وزیران کم میبودند ـ زیـرا وزیر جنگ (کامران میرزا) را مجلس برکنار گردانیده ووزیر عدلیه (فرما نفرما) بوالیگری آذربایجان رفته بود- باین عنوان در روزنامه حبل المتین تهران گفتار درازی زیر عنوان «بحران وزراء» نوشته گردید وچون آن ناخشنودی ها ازسوی مردم میشد گمان بیشتر بآن میرفت .که کابینه کناره جوید . ولی اینها جز پندار نمیبود واتابك دوتن دیگری برای پرکردن جاهای تهی برگزیده وبرای کاستن ازتندی جوش وجنب مردم هم‌چاره میاندیشید، وروی‌هم‌رفته‌بوارونه آنچه‌مردم میپنداشتند دراندیشه پایداری وپافشاری می بود . از آنسوی چنانکه خواهیم دید مجلس نیزهوای اورا میداشت و بیشتر نمایندگان بویژه رئیس مجلس وسید محمد تقی ودیگران باآنکه نیرنگهای اورا میدیدند دست ازپشتیبانی برنمیداشتند .

خیزش آذربایجانیان بدشمنی اتابك

درهمین‌هنگام‌از آذربایجان نیزدشمنی آشکار بااتابك نموده میشد . زیرا مجاهدان خوی ، چون بدان سان که گفتیم بتلگرافخانه ریخته تلگراف‌اتابك را به اقبال السلطنه بدست آوردند، نسخه‌ای ازاین به‌تبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسد ، واین عنوان بدست مردم داد که بیش از پیش بااتابك دشمنی نشاندهند وازو بدگویند .

همان روز چهار شنبه بیست ونهم مرداد از ارومی نمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بودند که گرفتاریهای خودرا باز گویند و چون گفتگو بپایان رسید ، انجمن یك تلگراف هناینده ای بمجلس فرستاد که درآن چیرگی عثمانی وتاراجگری کردان وآسیب دیدگی مردم را باز نموده سپس یادی از آن تلگراف اتابك کرد وجمله های تندی نوشت .

از آنسوی مجاهدان خوی ، چنانکه در پرده برداری از نیرنک

اتابک پیشگام شده بودند چنین خواستندکه در کوشش برداشته شدن او نیز پیشگام شوند . بویژه‌که درهمان هنگام هر زمان گزند دیگری از کردان اقبال السلطنه بدیه های خوی میرسید و نمک بریشهای دلها میپاشید ، این بود لایحه درازی نوشته بچاپ رسانیدند که در آن بد گوییهای بسیار ازاتابک (یاچنانکه در آن لایحه نامیده شده : ازامین السلطان) کردند واورا «خاین السلطان» خواندند .

همچنین از نماینده‌گان مجلس بدنوشتند وپشتیبانی از یحیی میرزا و سلیمان میرزا نموده در پایان لایحه چنین نوشتند که می‌باید «ملت را به هیجان آورده بایك انقلاب وجود نحس امین السلطان را از این خاك دور کنند» . نیزنوشتند : « امروز تلگرافهای میهجانه از خوی کشیده خواهد شد لازمست اهالی تبریزهم بابذل حمیت وغیرت اجتماع نمایند ، تلگرافهای اکید بتهران بزنند این مفسد را قلع کرده شروع بانتخاب جدید بشود . پارهٔ از این وکلا که درمقام خودشان اشتباه کرده اند اساس استبداد را مجددا بناخواهند کرد . اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند آن وقت در دفع نحس وجود او بنا گزاری خواهد شد . . . »

اینسخنان بدین بزرگی ازخوی جای شگفت میبود . ولی چنانکه خواهیم دید اینزمان میرزا جعفر زنجانی باهمراهان خود که از قفقاز آمده بودند درخوی بنیاد استواری برای مجاهدان برپا میداشتند و این نوشته ها از زبان ایشانست ، وچنانکه دراین لایحه نوید داده بودند ، از همانروز درتلگراف خانه‌گرد آمدند وبتبریز وشهرهای دیگردرهمان زمینه تلگرافها فرستادند ، و خود در تلگراف خانه نشسته نتیجه را بیوسیدند .

اما درتبریز پس از پراکنده شدن تلگراف اتابك باقبال‌السلطنه زمینه برای جنبش آماده گردیده بود وشب سه شنبه چهارم شهریور و همچنین روزآن يك شور وجنبی درمیان مجاهدان پدیدار شد . کسانی میخواستند بفرمانفرما که‌اورا فرستاده ونمایندهٔ اتابك میشناختند نافرمانی

آشکار گردانند . فرمانفرما از این پیشامد بیم کرد و کسانی را از نماینده‌گان انجمن نزدخود خوانده گفتگو کرد ، و از خود دلبستگی بمشروطه آشکار ساخت ، واین نتیجه آن را دادکه میرزا آقا اسپهانی ودیگران ازو پشتیبانی نشان دادند ومجاهدان را رام گردانیدند .

سپس روز یکشنبه نهم شهریورکه انجمن ایالتی از آغاز روز برپا شده ونماینده‌گان بگفتگو پرداخته بودند پیامی ازفرمانفرما رسیدکه دوتن از نماینده‌گان بنزد او روند . نماینده‌گان حاجی محمد جعفر مؤمن وحاجی میر محمد علی اسپهانی را برگزیده روانه گردانیدند . اینان رفته وپس از نیمساعت بازگشته چنین پیام آوردند که فرمانفرما می گوید ، چنانکه بمن‌آگاهی رسیده است آزادیخواهان خوی درتلگراف خانه‌گرد آمده وبشش و هفت جا تلگراف کرده‌اند که مردم رابشورانند وبا خود همدست گردانیده برداشته شدن اتابك را بخواهند ، و می گوید من اینرا در این هنگام نیك نمیدانم ، و اینست از انجمن در خواست میکندکه بخوی ودیگر جاها تلگراف کندکه این‌جنبش را رها کنند ومایه آشوب‌کشور نباشند .

ازاین‌پیام درمیان نماینده‌گان گفتگو آغاز یافت . لایحه‌خوییان‌که تازه رسیده بود خوانده‌شد . خواست فرمانفرما پشتیبانی ازاتابك میبود وبرخی نماینده‌گان باوگرایش میداشتند . ولی دیگران نمیخواستند افزار دست آنان باشند و ازاینرو گفتگو میرفت . لیکن در این گرما گرم ناگهان فراش تلگراف خانه باطاق درآمده نامه ای که (گویا) رئیس تلگراف بمیرزا آقا اسپهانی نوشته بود بدست او داد . نوشته نامه این بود :

«فدایت شوم امشب (۱) کار یکطرفی شد . یارو (اتابك) از حیات عاری شده بعزل ابدی نایل گردید» . دانسته شد اتابك مرده یا کشته شده، وازاین آگاهی‌همگی یکه‌خوردند ودیگرجائی برای‌گفتگوباز نماند . سپس تلگرافهای دیگر رسیده دانسته شد آنچه که خوییان میخواستند عباس آقا نام صراف تبریزی ، ازیکراه بسیار بهتری ، انجام

(۱) در آذربایجان شب‌گذشته را «امشب» خوانند .



پ ۵۵
کشته عباس آقا

داده است .

کشته شدن اتابك

چنانکه گفتیم اتابك دراندیشه کناره گیری نمی بود . او را از اروپا برای بر انداختن مشروطه

خواسته بودند وگذشته از محمد علیمیرزا بادولت روس در این زمینه پیمانی میداشت وهیچگاه نمیبایست خودرا کناره گیرد . دوتن از وزیران که نمی بودند مستوفی الممالك وعلاء الملك را بجای آنها برگزید . اما ناخشنودی که مردم نشان میدادند ودرمجلس نیزچند بارگفته میشد که یاکشور را بسامان آورد ویاکناره جوید ، برای آن‌نیز چنین چاره اندیشیدکه باردیگر نامه‌ای از زبان وزیران بمحمد علیشاه نویسند ودر آن دلبستگی بکشور ومجلس ومشروطه نشان دهند وشاه نیزپاسخ نوید آمیزی‌بنویسد، واز رویهمرفته نامه وپاسخ چنین درآیدکه گناه از محمد علیمیرزاست وگرنه اتابك خود خواهان پیشرفت کارها میباشد و بنرم گردانیدن محمدعلی میرزا نیز میکوشد ، وهمین را دستاویز ساخته دو باره بمجلس ومردم نویدها سرایند ، ودلگرمیها دهند ، وبار دیگر با دروغ کار خودرا پیش برند . چون زود باوری وفریب خواری ایرانیان را آزموده بودند بپیشرفت نقشه خود دلگرمی میداشتند .

روز یکشنبه هشتم شهریور (۲۱ رجب) که هنگام پسین مجلس برپا ودوسید نیز در آنجا میبودند وزیران نیز در آمدند . چون کمی گفتگو رفت اتابك به‌پشت تریبون درآمده چنین‌گفت : «چون درکابینه وزراء در اینهنگام تغییر وتبدیلی داده شده بود از امروز اولا برای معرفی درمجلس حاضر شده اند . جناب مستوفی الممالك وزیر جنگ مسئول وجناب علاء الملك وزیر عدلیه منتخب شده‌اند وثانیاً درباب کلیه امورات باهیئت وزرا شرفیاب خاکپای همایونی شدیم و آنچه لازم بود در اصلاح کلیه کارها عرض شد و بعضی احکامات مطاعه لازمه صادر گردید برای این حاضر درمجلس شدیم که خاطر آقایان وکلا را از مراتب‌مستحضر داریم ودستخطی هم صادر شد تأکید در اجرای قوانین مشروطیت واتمام قانون اساسی وسایر قوانین که انشاءالله آقایان وکلا اقدامات‌مجدانه نمایند و تأکید می کنیم که قانون اساسی را زود تر تمام کنند .»

در برابر اینسخنان که سرا پا فریب وبیشرمانه میبود نمایندگان بجای آنکه پاسخ داده بگویند دیگربشما پشت‌گرمی نداریم ، بیخردانه

خشنودی نمودند وسپاس گزاردند ، وپس ازبرخی سخنانی که گفته شد سید محمد تقی‌هراتی که خود افزاری از افزار های اتابک‌میبود نامه(یا بگفته خودشان عرض داشت) وزیران راکه بشاه نوشته بودند با پاسخی که شاه داده بود و «دستخط» نامیده میشد باز خواند ، ومانیز اینك آنها را میآوریم .

وزیران مینویسند :

قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شویم خانه زادان بموجب تعهدیکه در خاکپای مبارکت کرده ایم وکلام خدا را بشهادت‌گرفته ایم ناگزیریم درهرموقع آنچه را صلاح دولتخواهی نسبت بذات اقدس‌ملوکانه میدانیم‌درمصلحت ملك و دولت وملت که‌عین مصلحت پادشاه است می‌بینیم بعرض برسانیم پریشانی خلق آشفتگی عموم اختلال اوضاع مملکت از این بیشتر نمیشود مردم تسویه امور را از مجلس میخواهند مجلس موافق حقی که در قوانین اساسی به او داده شده است بوزرای مسئول رجوع میکند و جدا اجرای قوانین اساسی‌را میخواهد امیدواری وزراء در اجرای آن قوانین بتقویت بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری است و البته این نکته در خاك پای مبارك مبرهن است که تا صدور احکام بروفق قوانین اساسی مقررنگردد شکایت مجلس توحش مردم اختلال امور رفع نخواهد شد و در سوء عاقبت این وضع هیچ شبهه نیست و یقین داریم که نیات مقدسه ملوکانه با عرایض دولت خواهانه این غلامان تباین ندارد استدعای عاجزانه غلامان اینست که از برای رفع تزلزل ارکان ملك و آسایش خاطر مبارك مؤکدا دستخط ملوکانه صادر شود که قوانین اساسی باید جدا بموقع اجرا گذارده شود تا رفع محذور از این غلامان شده بدون‌ملاحظه مشغول خدمتگذاری باشیم

زیاده قدرت جسارت ندارد

الامر الاقدس الاعلی مطاع

شاه دستخط مینویسد :

جناب اشرف اتابك اعظم اجرای قوانین بتقویت مجلس چیزی است که‌همیشه مقصود ومنظور من است تکلیف دولت و وزراء همین است وهمیشه همینطور بوزراء فرموده ایم و بعد ها هم خواهیم فرمود وزراء بدون دغدغه

خاطر مشغول خدمات مرجوعه بخود باشند و لازمه تقویت هم ازطرف ما نسبت باحاد وزراء خواهد شد ومخصوصا مینویسیم‌که وزراء قانون اساسی‌را ازطرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته وتمام شود

شهر رجب ۱۳۲۵

پس از خواندن اینها باز سر پریشان گویی نمایندگان بازشد ، وچون‌ازناایمنی گفتگومیشداتابك زیرکانه پاسخ دادکه اینها ازنبودن قانون هاست ، قانونها که نوشته شد و از مجلس گذشت همه اینها از میان میرود . نیزهمچون نشست چند هفته پیش‌سخن ازبانك ملی‌بمیان آورد و خواستار شدکه آنرا زود بپایان رسانند ودر انجام مجلس چنین گفت : «امید وارم انشاءالله تعالی عما قریب باتحاد وهمدستی وکلا ووزراء تمام امور اصلاح وانتظام عمومی‌حاصل شود» نشست بااین جمله‌های فریب‌آمیز بپایان رسید ، ونمایندگان زود باور بارویهای خندان از جا برخاستند ، وبرای آنکه چایی خورند و قلیان وچوپوق کشند وزیران بابسیاری از نمایندگان بعمارت بالایی رفتندکه تا دو ساعت ازشب رفته در آنجا می بودند . اتابك باشیرین زبانی ونیرنگسازی نمایندگان را فریفته با دل شاد وروی گشاده میگفت ومی‌شنید ومیخندید وهیچ نمیدانست‌که آخرین ساعت زندگی را بسر می برد وزمانش تاهنگامی است که در آنجا نشسته است .

چون‌چایی وقلیان بپایان رسید اتابك باآقای بهبهانی بپایین آمدند ودست بدست‌هم داده‌گفتگوکنان راه افتاده تابیرون دربهاستان رسیدند . درآنجا گدایی از آقای بهبهانی پول خواست واوکه بااین پرداخت دو سه‌گامی جدا افتاد ولی‌اتابك‌که همچنان‌گام برمیداشت وچشم‌بسوی‌درشگه خودمیداشت که‌نزدیك بیایدناگهان‌جوانی ازجلودرآمده باششلول‌که دردستش میبودسه تیرپیاپی باو نواخت‌که هرسه‌کارگر افتاد . تیری نیزبپای سیدی از تماشاچیان خورده اورا زخمی ساخت .

اتابك بزمین افتاد وجوان زننده چون خواست بگریزد سربازی از نگهبانان در مجلس او را دنبال‌کرد . جوان زخمی نیز باو زده، ولی ازسراسیمگی یاچون میدان‌را بخود تنگ میدید تیری‌هم‌بروی خود تهی



پ ٥٦

حیدر عمواغلی

کرد که بمغزش رسید و در زمان افتاد و جان داد . اتابك اندك جانی داشت . چون اورا در درشگه گزارده خواستند بخانه اش برند تایکربع دیگر او نیز درگذشت .

اتابك را بخانه اش رسانیدند که بشویند و در سفیده بپیچند و برای زیرخاك رفتن‌بقم فرستند . ولی جوان کشنده همچنان بروی زمین ماند وکسی اورا نمیشناخت تاپولیس رختهایش کندوبجستجو پرداخت و از

جیبش کارتی درآمد که درآن چنین مینوشت :

« عباس آقا صراف آذربایجانی عضو انجمن نمره ۴۱ فدایی ملت . » (۱)

سپس شناخته گردید که جوانی بیست ودوساله ازمردم تبریز ، و پدرش حاجی محمد، وخود عباس‌آقا نام میداشته ، و در تهران بصرافی می پرداخته ودر بازار بسیاری او را میشناخته اند . کشته او را بحیاط بهارستان آورده بروی خاك انداختند که یکروز یابیشتر درآنجا ماند، وچون ، چنانکه خواهیم نوشت ، درآغاز کار مجلس وبسیاری از مردم تهران کار اورا بنیك نمیداشتند وکسانی راکه آشنا یا دوست او می شناختند اداره شهربانی دنبال میکرد ، جنازه جوان جانفشان بروی خاك میماند وکسی نزدیك نمیتوانست بیاید تا شهربانی پس از انجام جستجو هایش باخواری بسیار اورا اززمین برداشته بگورستان فرستاد .

عباس آقا که بود و چرا اینکار را کرد ؟!

میباید دانست که در باره کشتن اتابك سخنان بیهوده ای بسیار گفته‌اند . هنوز هستند کسانی که می گویند : اتابك را یحیی میرزا زد وبرای آنکه دیگری را بدنام گرداند یك تیری نیز بعباس آقا زده او را بر انداخت. یا می گویند : عباس آقا راپس‌از کشتن‌اتابك حیدر عمو اغلی زد که‌زنده‌نماندوراز کاربیرون نیفتد ، ویا می گویند دستور کشتن اتابك را محمد علیمیرزا داد چون این درنهان خواهان مشروطه میبود . ولی اینها پندارهاییست که از روی دلخواه وبرای خود نمایی بافته اند . در این‌باره آگاهی درستی دردست نیست وآنچه ماازجستجو بدست آورده‌ایم اینست که درپایین مینویسم :

اتابك چنانکه از رفتارش پیداشد پافشاری به برانداختن مشروطه مینمود وراستی آنست که بیشتر نمایندگان را تباه گردانیده نیروی‌مجلس را از دستش گرفته بود . این ببسیاری از آزادیخواهان سخت میافتاد واین بودآرزوی کشتن اورا میکشیدند .

(۱) براون می‌نویسد : از جیبش دوکبسول استرکنین و یك پارچه سنك دوزخ بیرون‌آمد

در اینهنگام در تهران یکمرد آزادیخواهی میزیست که خود جوان ولی بسیار دلیر وکاردان میبود ، وسپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید . اینجوان چون در کارخانه برق حاجی امین الضرب کار میکرد ومهندس آنجا میبود حیدر خان برقی شناخته میشد .

ولی چون درسالهای دیرتر « حیدر عمو اغلی» شناخته شد ، ما نیز از همینجا اورا بهمین نام خواهیم خواند . این حیدر عمو اغلی از مردم سلماس بوده ، ولی درقفقاز بزرگ شده ودرتفلیس درس مهندسی برق میخوانده . دربارهٔ آمدن او بایران چنین می گویند که چون یك‌دو سال پیش ازمشروطه رضایوف کـه یکی از بازرگانان تبریز میبود ، چنین میخواهد که ببارگاه مشهد چراغ برق بکشاند ، وبرای این کار بیك مهندس مسلمانی نیاز میبوده حیدر عمو اغلی را که سالش بیش از بیست نبوده ازتفلیس بمشهد می‌آورد ، وسپس عمواغلی ازآنجا بتهران آمده درکارخانه برق اینجا بکارمیپردازد ، وچون شورش مشروطه پدید می‌آید یکی از هواداران آن میگردد .

درسال دوم مشروطه که در تهران انجمنهایی برپا می گردید یك انجمن نیز آذربایجانیان بنام انجمن آذربایجان بنیاد نهادندکه میباید گفت نیرومند ترین وبکارترین انجمنها میبود .

حیدر عمواغلی یکی ازکوشندگان درآن انجمن میبود ، وچنین پیداست که بـا « کمیته اجتماعیون عامیون» ایرانیان قفقاز بهـم بستگی می داشت .

هرچه هست این حیدرعمو اغلی کشتن اتابکرا بگردن میگیرد ، وچنین میگویند که تقیزاده هم آگاهی میداشته ، وبرای اینکار عباس آقا راکه جوان خون گرم غیرتمندی میبود بر میگزینند ودستور کار را میدهد ، وآنروز که عباس آقا تیرانداخت حیدر عمواغلی خود درجلو بهارستان میبوده ، ومیگویند برای کمك بعباس آقا ریك بچشم سربازان می پاشیده ، ولی دانسته نیست تاچه اندازه راستست . آن «انجمن نمره ۴۱» که درکارت جیب عباس آقا یادشده جزیك نام نبوده . ما باهمه جستجو از چنان انجمنی آگاهي نیافته‌ایم . این نام مایـه ترس هزاران

کسان گردید ، و صد ها کسان دعوی بهمبستگی باآن انجمن نمودند. با اینحال بنیادی نداشت .

یکچیزی که میباید در پایان گفتار بیفزاییم اینست که انگلیسیان چـون اتابك را افزار دست سیاست روس میشناختند ازو آزرده مـی بودند ، و باشد که کشته شدن اورا آرزو مینمودند ، وبدستیاری آقای تقیزاده ازپیش آگاهی میداشتند . هرچـه هست پس ازکشته شدن او که در روز نامه های اروپا گفتارهای فراوانی نوشتند ، در روز نامه های انگلیس بیشتر ازدیگر روزنامه ها نوشته شد ویکچیز شگفت‌ترجمله هاییست که حبل‌المتین کلکته از روز نامه «ویلز» ترجمه کرده است ، وما اینك آنهارا می‌آوریم :

انجمن سری مجاهدین قفقاز و آذربایجان خیلی قوت گرفته عده رسمی اعضای آن بهشتاد وشش هزار و یکصد و پنجاه رسیده و عده سری آنها بششهزار و سیصد برحسب قرعه از انجمن سری سیصد و هفت نفر انتخاب شده اند که نگران حرکات یکصد وسی و دو تن از مستبدین باشند و هریك را حکمی سر بمهر در دست است که بموقع خود بـاز نموده مطابق دستور العمل او رفتار نمایند تصویر تمام قد عباس آقا را بزرك نموده در یکی از زوایای انجمن سری گذارده وچهارچوبه دو تصویر را که بنمره یکی زیادتر و دیگری پائین تر از عباس آقا میباشد خالی گذارده اند .

نمیدانیم روزنامه نویس انگلیسی این گزافه هارا از کجا آورده است ؟!.. در جاییکه بگفته خود او انجمن نهانی میبوده این همه‌آگاهی ها را بانام و نشان ورقمهای ریـز از کجا پیدا کرده ؟!. اگر بگوییم ساختگیست وتنها برای خوشایند خوانندگان نوشته شده ، آنهم از یك روزنامه اروپایی دوراست . میباید گفت یکرازی دراینجا هست .

این راهم بنویسیم که چون حیدر عمو اغلی بهم بستگی باکمیته قفقاز میداشت دور نیست که این دستور را از آنجا گرفته باشد ، و آنچه این را استوار میگرداند جمله های لایحه مجاهدان خوی میباشد که درپیش آوردیم ودرآن چنین مینویسد : «اگر چنانکه این دفعه‌هم از همت عالی وهیجان کافی تبریز امین‌السلطان را ازوظیفه خود معزول



پ ۵۷

روز هفتم عباس آقا در تهران

نکردند آنوقت در دفع نحس وجود اوبنا گزاری خواهد شد» . زیرا چنانکه گفتیم اینسخن ازآن میرزا جعفر زنجانی بوده که فرستاده کمیته قفقاز میبوده ، واز این پیداست که کمیته اندیشه کشتن اتابکرا دنبال میکرده است .



گفتار هشتم

چگونه دربار بآرامش گرایید ؟..

در این گفتار سخن رانده میشود از پیشامد های سه ماهه ، از زمان کشته شدن اتابك تاهنگامیکه زمینه به آشوب میدان توپخانه آماده گردید .

دلسوزی نابجای مجلس باتابك

کشتن اتابك یك شاهکاری بشمار است ، وچنانکه خوا هیم دید این شاهکار دلهای دربا ریان را پرازبیم وترس گردانید ، وجایگاه آزادیخواهان را در دیده بیگانگان والاتر ساخت ، وپس از همه اینها ، کارها را براه دیگری انداخته یك دورنوینی برای تاریخ جنبش مشروطه باز کرد. عباس آقا جانبازی بسیار مردانه‌ای نمود .

اتابك باآن راه نیرنگی که پیش گرفته بود جنبش آزادیخواهی را در همان آغازش ، نا انجام گزاردی ، و آشوب و درهمکاری بسیار بمیان انداخته توده ایران را بیکبار بی‌آبروگردانیدی . بدترین دشمنان کسیست که درجامه دوستی رخ نماید و آنهم چون اتابك مرد آزموده کهنکاری باشد . عباس آقا باخون سرخ خود آزادیخواهان را روسفید گردانید .

لیکن شگفت است که دارالشوری خود را بیگانه گرفته ، نمی خواست باین جانبازی گرانبهای آنجوان ارجی گزارد . بلکه هواخواهان اتابك چیرگی نموده میخواستند آقای خود را یك مرد نیکو کار ویك وزیر دلسوز نشان داده ، عباس آقا را یك آدمکش سیاهکار باز نمایند .

شب یکشنبه نهم شهریور (۲۲ رجب) که آندا ستان رو داد ، فردا از آغاز روز ، دوسید و بسیاری از نمایندگان در حیاط بهارستان گرد آمدند ، ودربارهٔ پیشآمد بگفتگو پرداخته تلگراف پایین راکه نمونه اندیشه مجلس است بانجمنهای شهرها فرستادند :

تلگرافخانه های عموم ولایات بحکام وانجمن های ایالتی وولایتی اطلاع بدهند دیروز (۱۱) ماه اتابك اعظم وزیر داخله برای معرفی وزراء جنك و عدلیه حسب الرسم بمجلس شورای ملی حاضر شده بعد از انعقاد مجلس دو ساعت از شب رفته در بیرون بهارستان در موقع دورشگه نشستن از طرف دو نفر شخص مجهول‌الحال بگلوله رولور مضروب وبفاصله چند دقیقه برحمت‌ایزدی پیوست قاتل یا رفیق قاتل بلا فاصله خود را کشته مجلس شورای ملی باتفاق امناء دولت بجد تمام مشغول تحقیقات است که منشأ این سوء قصد و مرتکبین اصلی آنرا بدست آورد قتل مرحوم اتابك اعظم از ضایعات عظیمه و موجب تأسف وتحسر کلی است امید است کشف منشاء فساد وجزای قانونی مرتکب وشرکاء او در سایه قدرت وسطوت مجلس شورای‌ملی بسهولت میسر وازبرای عموم ملت ایران تشفی عادلانه حاصل شود.

سپس چون هنگام پسین مجلس برپا گردیده گفتگو آغازیافت ، نخست محقق الدوله ، که از نمایندگان خراسان ولیکن ازهواداران دربار می‌بود ، بایك تندی بسخن پرداخته چنین گفت : « با این وضع رفتار که اینگونه اشخاص خدمتگزار بدین بلای ناگوار مبتلا گردند لازمست که اکیداً ازطرف مجلس ارائه ترتیبی شودکه اشخاص خاین را هرگز یارای اینگونه تجاوزات نماند»

پس از وی ، سیدمحمد تقی هراتی که از هواداران ویژهٔ اتابك می بود بپا برخاست و لایحه ای راکه بازاریان نوشته وبا خود بمجلس آورده بودند خواندن گرفت . این بازاریان را همان سید محمد تقی

وبستگان اتابك واداشته بودند ؛ ودرلایحه شان پس از دیباچه ای چنین نوشته میشد : «اکنون که این واقعه بزرگ که قتل این شخص شخیص محترم که صدر اعظم مملکت و اول مشروطه خواه وخدمتگزار بدولت و ملت بوده است بظلم و طغیان واقعشده لهذا با کمال احترام استدعا می نماییم که جداً مجلس محترم ازهیئت وزراء وحکومت شهرقاتل و محرك این عمل‌شنیع را خواسته مجازات قانونی دهند والااصناف شما وکلای محترم را آسوده نخواهیم گزاشت » .

چند ساعتی با اینسخنان گذشت. کسانی فرصت یافته سهشهای بد خواهانه خودرا بیرون ریختند . دیگران نیز یا ازبیم ، ویا ازآنکه در آزادیخواهی تا این اندازه همراه نمیبودند ، خاموش می ایستادند . گفته شد مجلس کمسیونی برگزیند که بجستجوها وبازرسیهای شهربانی وعدلیه نگهبانی کند . ولی این نیز بجایی نرسید ، و سر انجام آن کردند که تلگرافی برای شاه ، که اینزمان در سلطنت آباد میبود فرستند ؛ و پس ازهمدردی ودلسوزی ، پافشاری دولت را درباز جویی وبازرسی و دنبال کردن گناهکاران خواستار گردند .

از اتابکی که آنهمه دروغها ونیرنگها را دیده بودند هواداری مینمودند . شگفتر آنکه کسانی بهانه آورده میگفتند: «گذشته هاهرچه بوده باشد . درهمان نشست اخیر مجلس اتابك دلسوزی بسیار بمشروطه نشان می‌داد» . بیخردان بگفته های فریب آمیز او این ارج را می نهادند .

اینها نمونه ایست که اتابك بیشتر نمایندگان را زیر دست خود گردانیده مجلس را ازنیرو انداخته بود . کاری باین نیکی رخداده بود و مجلس بآن ارج نمی‌نهاد . ازآنسوی در بیرون نیز بسیاری ازدشمنان مشروطه جنب وجوش مینمودند ، وچنین میخواستند که دولت پیشآمدرا عنوان وکسانی را ازسران آزادی دستگیرگرداند . از روزنامه ها نیز « ندای وطن » که دارنده اش مجد الاسلام کرمانی ، جز در پی سود خود نبودی ، پیشآمد را درمیان چارچوبه سیاه ، وزیر عنوان «اناالله و اناالیه راجعون» آگاهی داد .



پ ۵۸
سعد الدوله

از آنسوی با دستور شاه و به پشتیبانی مجلس ، شهربانی دست باز کرده میرزا صادق تاهباز را بنام همراهی باعباس آقا ، و همچنین شاگرد عباس‌آقا وکسان دیگری را بگرفت و بزندان انداخت . برادر عباس آقا از تهران گریخته در قزوین بناشناس خود راکشت

جنازهٔ عباس آقا که دو روز بیشتر بروی خاکها بود کسانی از بازاریان بنام همکاری درخواستند که بایشان سپرده شود تابخاك سپارند . ولی شهربانی نپذیرفت وخود شبانه آنرا باخواری بسیار بخاك سپرد . چنین گفته میشدکه او را نخست باهمان جلتقه وشلوار که بتن میداشت درگودالی انداخته خاکی برویش ریخته‌اند . لیکن سپس ازترس آگاهی آزادیخواهان بیرون آورده کفن کرده اند .

تاسه روز بدینسان چیرگی ازسوی دربار می‌بود ، وآزادیخواهان نمی توانستند سخنی بگویند یا ایرادی بگیرند . ولی کم کم زبان آنـان باز شد . نخست روزنامه «روح القدس» که آن زمان تازه بیرون می آمد ، در شماره‌های چهار وپنج خودگفتارها در بدی اتابك نوشت واز رفتاریکه باجنازه عباس آقا شده بود رنجیدگی نشان داد . از آنسوی انجمن آذربایجان به پشتیبانی از گرفتاران برخاسته برفتار شهربانی خرده گرفت . دیگر انجمنها نیز باوی هم آواز گردیدند . کم‌کم درمجلس نیزاین گفتگو بمیان آمد و نتیجه این شدکـه شهربانی دیگر کسی را نگرفت وداستان دراینجا پایان یافت .

از اینسوی کسانی بباز جویی ازسرخاك عباس آقا پرداختند ، وشادروان قاضی ارداقی با برادرش میرزا علی اکبر در این باره‌کوشیده فیروز شدند ، وخوابگاه جاویدان آنجوان باغیرت را پیداکرده گلکار گزاردند ، و آنرا باکچ وآجر بالاآوردند . سپس روز شنبه پانزدهم شهریور(۲۸ رجب) که روزهفتم مرك آن جوان‌بود نزدیک بدوهزارتن از آذربایجانیان وتهرانیان ودیگران روبسر خاك آنجوان گزاردند ، و دسته‌گل فراوان بروی گورش ریختند ، ونمایش وجنبش بسزا ازخود نمودند . شادروانان ملك المتکلمین وبهاء الوعظین گفتارهـا راندند و ارجشناسی از جانفشانی عباس آقا نمودند . بدینسان پذیرایی شاینده ای بجا آوردند .

این در تهران بود . در آذربایجان چنانکه‌گفتیم ، از چند روز پیش جنبشی به دشمنی اتابك در خوی و تبریز می رفت ، و این بود همینکه آگاهی ازکشته شدن او رسید بشادمانی برخاستند . در تبریز

قلیچ آقا با شمشیر آخته ای بدست ، سوار اسب گردیده ، یکدسته از مجاهدان را بدنبال خود انداخته با موزیك ببازار آمدند ، وکشته شدن دشمن مشروطه را آگاهی دادند . بازاریان بشادمانی چراغها را روشن گردانیدند . از آنسوی درباره عباس آقا ، چون در روز های نخست که بودنش دانسته نبود بکاری برنخاستند ، ولی سپس که دانسته شد آذربایجانی و خود از مجاهدان می بوده به بسیج یك ختم با شکوهی پرداختند ، و روز آدینه بیست و هشتم شهریور (۱۱ شعبان) درمسجد میدان مقصودیه ختم گزاردند . آنروز از همه کویها مردم دسته دسته می آمدند و باز می گشتند . مجاهدان صف بصف با موزیك و بیرق در آمد و شد می بودند . فردا شنبه تا نیمروز نیز بر پا می‌بود ، و چون هنگام برچیدن ختم رسید میرزا غفار زنوزی که از مجاهدان قفقاز شمرده میشد بیك گفتار شیوا و هناینده ای بترکی و فارسی پرداخت ، و شعر های بجایی خواند و دلهای همه را بتکان آورد ، و در پایان چنین گفت : « بیایید ای برادران در صفات مجاهدی تأسی باین جوان مرحوم کرده خائنین بیدین را از صفحه مقدسه وطن عزیز پاك کنیم » سپس بشعرهای ترکی پرداخت :

آرقاداشلار قان توکون تاجوشه کلسون کاینات
ثابت اولسون تا جهانه بزدکی عزم و ثبات
ذلته عمده مرجحدور شرفلی بر ممات
ملته لازم دکلدور بیله افسرده حیات
ظلم و استبداد دوری درد و یأس ایامیدر
آرقاداشلار قان توکون قان توکمکون ایامیدر

چنین ختم باشکوه بزرگی تاآنروز کمتر دیده شده بود .

بیرون آمدن بست نشینان

کشته شدن اتابك نتیجه های بسیاری را در پی داشت ، ویکی ازآنها کناره گیری صنیع الدوله رئیس مجلس بود . اینمرد ایران خواه ودلسوز میبود ولی چنانکه رفتارش نشانداد ، باجنبش توده انبوه که معنی‌درست مشروطه همینست همراهی نمی توانست ، واز اینرو بمشروطه دلخوشی

نشان نمیداد ودرکشاکش ها بسوی دربار گرایش می‌نمود . این همانست که گفتیم پیشنهاد میکرد قانون اساسی را بنجف نزد علمای آنجا فرستند ، واین نمونه نا آگاهی او وازمشروطه یادلیل ناهمراهیش میباشد. از آنسوی خاندان اینان با اتابك بستگی دیرین می‌داشتند ، و برادرش حاجی مخبرالسلطنه درکابینه او و از وزیران میبود .

از اینرو از روزیکه اتابك بایران آمد صنیع الدوله سرگرانیش با مشروطه بیشتر گردید ، و چند بار بکناره جویی کوشید . لیکن مجلسیان نپذیرفتند چون مرد آرام وسنگینی میبود باخواهش اورا نگه داشتند . ولی چون اتابك کشته شد صنیع‌الدوله ازمجلس پاکشید وسپس نیز کناره جویی خودرا آگاهی داد .

در اینمیان احتشام السلطنه بتهران درآمد . اینمرد که بآزادیخواهی شناخته‌گردیده و ازسوی تهران بنمایندگی برگزیده شده بود درکمیسیون مرزی میگذرانید تا اینهنگام از انجا باز گشت . نمایندگان آمدن او را فرصت شمرده بجای صنیع الدوله اش بر گزیدند وکسانی بخانه اش رفته بمجلس آوردند .

در همانروز ها محمدعلیمیرزا کابینه‌ای راکه برگزیده بود بمجلس آگاهی داد ، بدینسان :

مشیر السلطنه رئیس الوزراء ووزیر داخله ، سعد الدوله وزیر خارجه ، مستوفی الممالك وزیر جنگ ، قوام‌الدوله وزیر مالیه ، مشیر الملك وزیر عدلیه ، مهندس الممالك وزیر فواید عامه ، مجدالممالك وزیرتجارت ، نیرالملك وزیرعلوم واوقاف .

در مجلس چون گفتگو شد بیشتر نمایندگان باین کابینه امید نیکی نمی‌بستند ، ونبایستی ببندند . زیرا بیشترشان همان درباریان بیکاره می بودند ، و از آنسوی سعد الدوله وزیر خارجه از مجلس بیزاری نموده وخودرا کنار کشیده بود . بااین بدامیدی چون مجلس خود نیز بیکاره شده بودآنها را پذیرفت ودرنشست دوشنبه بیست وچهارم شهریور (۷ شعبان) که برای شناسانیدن بمجلس آمدند کسی زبان بایراد نگشاد .

پ ۵۹

یك نتیجه دیگر کشته شدن اتابك بازگشتن حاجی شیخ فضل الله ودیگران بخانه‌های خودشان بود. زیرا چنانکه پس ازمرگ اتابك دانسته شد دررفت آنان را درعبدالعظیم اتابك از کیسهٔ خود میداد ، و چون او کشته شد دیگرکسی پولی نداد وپیشوایان دین باسختی روبرو شدند، وچاره جزآن نمیدیدند که دست از کشاکش بردارند وبتهران بازگردند. لیکن برای آن نیز بدستاویزی نیاز می‌داشتند ، وگرنه بیکبار بی‌آبرو گردیدندی . این بود بازدست بدامن دوسید زدند ، واینان چنین نهادند که صدرالعلماء داماد بهبهانی ، یك پرسش نامه‌ای بسیج کند، که در آن معنی مشروطه وآزادی، واینکه آیا مجلس به«احکام شرع» نیزدست خواهد زد ویاتنها بکارهای «عرفی» بس خواهد کرد ، ازمجلس بپرسد واز اینسو مجلس یك پاسخی بدلخواه بست نشینان دهد ، ودوسید نیز آن را مهرکنند ، واین پرسش و پاسخ دستاویزی برای بازگشتن بست نشینان بخانه های خودشان باشد .

این یك مهربانی ودلسوزی نابجایی از دوسید درباره حاجی شیخ فضل الله وهمراهانش بود . بهرحال صدرالعلماء بدستور رفتار کرده یك پرسش نامه‌ای بنام علماء آماده گردانید . مجلس نیزبهمان دستور پاسخ داد . دوسید وآقا حسین رضوی هم در پای آن جمله هایی نوشتند و مهر ودستینه نهادند، واین پرسش وپاسخ درنشست روز سه شنبه‌هجدهم شهریور (یکم شعبان) درمجلس خوانده شد ، بی‌آنکه نامی ازحاجی‌شیخ فضل الله یادیگری برده شود .

بست نشینان همان پاسخ را گرفتند ، ودر پای آن حاجی شیخ فضل الله وسید احمد طباطبایی وحاجی‌میرزا حسن نیزمهر نهادند، وچنین وانمودند که مجلس درخواستهای مارا پذیرفت وماسخن خود را پیش بردیم ، وهمین‌را دستاویز ساخته ، روز سه شنبه بیست وپنجم شهریور (هشتم شعبان) بشهر بازگشتند وهریکی بخانه های خود رفتند وبخاموشی گراییدند . بدینسان داستان بست نشینی که با آن تندی وهیاهو آغاز شده بود ، بااین خاموشی وخواری پایان پذیرفت، ونتیجه دوچیز بیشتر

پیکره ۵۹ نشان میدهد پرسش صدرالعلما را از مجلس

نشد : یکی بردن آبروی خودشان ، دیگری باز کردن زبان بد گویان بمشروطه ومجلس .

درنامه ای کـه محرر حاجی شیخ فضل الله بپسر او درنجف در این باره‌نوشته چنین میگوید : «بعد از اینکه به‌برکات امام عصر صلوات الله علیه دفعة مقاصد اسلامی حضرت خداوند گار اعظم آقا ارواحنافداه حاصل گردید وحضرت حجج ومجلس امضا نمودند . . . بعد از تحصیل این نوشته کـه هزار مرتبه زحمت تحصیل آن زیادتـر بود از تحصیل نوشته ودستخط مشروطه‌گرفتن ازشاه‌بود دیگر رأی مبارك حضرت آقا ارواحنا فداه بر این قرارگرفت که با همه همراهان بشهر تشریف فرما شوند » .

اینان آن پرسش وپاسخ را چاپ وپراکنده گردند . سپس‌پیکره ها از روی آنها برداشته بهمه جا فرستادند وما اینك پیکره آنهارا می آوریم . (پ ٥٩ و پ ٦٠)

پیمان ۱۹۰۷ در میان‌روس وانگلیس

چنانکه گفتم کشته شدن اتابک ، یك سنگ بزرگی را ازسرراه پیشرفت مشروطه برداشت، و امید میرفت که از آن پس پیشرفت بهتر و تند تر باشد . ولی جای افسوسست که در همان روز ها یك سنگ بزرگ دیگری درسر راه آن پدیدار گردید ، وآن پیمان ۱۹۰۷ دو دولت روس وانگلیس بودکه همان روز ها درروز نامه هاشان پراکنده گردید . ازدیرگاه گفتگوی این پیمان درمیان‌دودولت میرفت ، وروزنامه هاشان آگاهی ازآن میدادند ، و روز نامه حبل‌المتین کلکته نیز گفتار ها نوشته ، از بیمیکه از رهگذر آن بایران میرفت ، سخن میراند ، تا در اینهنگام بپایان رسید وروز سی و یکم اوت (هشتم شهریور و همانروزی که اتابك کشته گردید) در پترسبورگ بدستینه نمایندگان دو دولت رسید .

تاریخچه این پیمان آنست که دولتهای روس وانگلیس در ایران همیشه بایکدیگر همچشمی داشتند . درزمان مظفر الدینشاه و ناصرالدین شاه هریکی از اینان می کوشید بیشترازدیگری درایران «امتیاز» بدست

آورد وجای پا بیشتر بسیج کند ، وهریکی میکوشید دیگری را دورتر و بی بهره تـر گرداند . روسیان از سالیان دراز آرزوی سپاه آوردن بایران می‌داشتند . ولـی هر زمان که میخواستند بچنان کاری بـر خیزند انگلیسیان از راه سیاست بجلوگیری میپرداختند .

اینست این دو دولت اگر چـه همسایگیشان زیان بزرگی بایران میبود، این همچشمی شان سودمند می‌افتاد . لیکن در اینهنگام چون در اروپا آلمان سخت نیرومند گردید، واین دو دولت جنگ خود را باآن نزدیك میدیدند یاخود خواهشمند میبودند ؛ از اینرو بهتر می‌دانستند که بایکدیگر بهمدستی‌گرایند وهرگونه کشاکش وهمچشمی را کنارگزارند و در نتیجه این بودکه آن پیمان را با هم بسته چنین میخواستند که در ایران مرزی برای دست درازی و امتیاز طلبی هریکی پدید آورند که در میانه برخورد و رنجشی پیدا نشود . راستی را انگلیسیان در اروپا خود را نیـازمند سپاه بیشمار روس دیده ، بپاس سیاست اروپایی خود ازسیاست آسیایی شان چشم می‌پوشیدند ، و برای دلجویی از روسیان در ایران جلوآنان را باز می‌گزاردند .

زیان این پیمـان بایران آن میشد کـه از این پس ، روسیان چیرگی بیشتر نمایند و فشار و آزار بیشتر رسانند، وچون دولت روس با مشروطه ایران دشمنی آشکار نشان میداد ، یك زیان دیگرش این میشد که محمد علیمیرزا درنبرد با آزادیخواهان چیره‌تر گردد و پا فشاری بیشتر نماید ، و روسیان آشکاره باو یاوری کنند .

می بایدگفت : بخش بزرگی از دشمنیهای آینده محمد علیمیرزا بـا مجلس و مشروطه و داستان بمباران مجلس ، و سپس آمدن سپاه روس بایران و دژ رفتاریهای آنان در آذربـایجان و گیلان ، و سپس بازگشت محمد علیمیرزا در سال ۱۲۹۰ ، و پس از همه داستان شوم التمـاتوم ، از نتیجه هـای این پیمان بوده است . اگر جنگ بزرگ اروپـا در سال ۱۹۱٤ بر نخـاستی ، و در پایـان آن شورش بزرگ بلشویکی رخ ندادی ، خدا میداندکه ایران از رهگذر این پیمان چه گزندها دیدی .

مجلس شورای ملی ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

اینک تکه هایی را از آن پیمان در اینجا می‌آورم :

قرار داد درباب ایران

نظر باینکه دولتین انگلیس وروس متفقاً متعهدند که انتگریته واستقلال ایران را مراعات نمایند و محض آنکه صمیماً مایل بحفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی صلح آمیز آن می باشند و مایلند که برای تمام سایر ملل بالسویه حقوق تجارتی وصناعتی همیشه برقرار بوده باشد وچون هریك از دولتین مذکورتین بملاحظه ترتیب جغرافیائی واکونومی (ثروتی) اهتمام مخصوص درحفظ امنیت ونظم بعضی ایالات متصله و یا مجاوره ایران بسرحد روس از یکطرف وبسر حد افغانستان و بلوچستان از طرفی دیگر دارند برای احتراز از هرگونه علل و اسباب حدوث اختلاف نسبت بمصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران بموجب مداول فصول ذیل با یکدیگر اتفاق نمودند .

فصل اول ـ دولت انگلیس متعهد می‌شود که در آنطرف خطی‌که از قصر شیرین از راه اصفهان و یزد وخلیج بنقطهٔ از سرحد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان را تقاطع مینماید برای خود یا کمك برعایای خودیا معاونت باتباع دولت دیگر درصدد تحصیل هیچگونه امتیاز پلتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن وسایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه وغیره برنیاید

فصل دوم ـ دولت روس هم متعهد است‌که در آن طرف خطی‌که از سرحد افغانستان از راه قازیك وبیرجند وکرمان رفته ببندر عباس منتهی میشود برای خود یا کمك باتباع خود یا معاونت برعایای دول دیگر در صدد تحصیل هیچگونه امتیازات پلتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راه ها و بانکها و تلگرافها وحمل نقل بیمه و غیره برنیاید ونیز دولت‌روس متعهد است‌که وجهاً من‌الوجوه بهیچ وسیله در اوقاتی‌که دولت انگلیس در مقام کمك بمطالبه این قبیل امتیازات درنواحی مزبوره برمی‌آید ضدیت ننماید ومسلم است‌که اماکن مذکوره درفوق جزونواحی است که در آنجا دولت روس‌متعهد است‌که درمقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق برنیاید

فصل‌سوم ـ دولت روس متعهد میشودکه‌بدون اینکه قبلا با دولت انگلیس

پیکره ۶۰ نشان میدهد پاسخی راکه مجلس بپرسش صدر العلماء داده

مشاوره وتفهیمی شده باشدبهیچگونه امتیازی که برعایای انگلیس در نواحی ایران واقعه فی مابین خطوط مذکوره درفصل اول و دویم داده شود ضدیتی نکندو دولت انگلیس نیز بهمین نحو درباب امتیازاتیکه برعایای روس در همان نواحی ایران داده شود متعهد است تمام امتیازات موجوده حالیه در نواحی مذکوره‌در فصل اول و دوم هم بحال خود برقرار خواهد بود

شگفتر این بود که درگفتگوی این پیمان آگاهی بدولت ایران نداده و نماینده ای از این کشور نطلبیده بودند . سپس نیز با آنکه در هشتم شهریور بود که به آن در پترسبورگ دستینه نهادند تنها در هشتم مهر ماه (۲۲ شعبان) بود که آگاهی از آن بوزارت خارجه فرستادند . اگرچه روزنامه حبل‌المتین کلکته از یکسال پیش گفتارهایی در باره بسته شدن چنین پیمانی و زیانهای آن سخنان بسیار رانده و ایرانیان را آگاه گردانیده بود ، و سپس چون آگاهی از دستینه نهادن بآن پراکنده گردید ، حبل المتین تهران یك رشته گفتار های دیگری نوشت و باز آگاهیهایی داد ، و این یکی از انگیزه های بنام شدن آنروزنامه گردید .

بهر حال روز دوشنبه دهم مهرماه (۲۴ شعبان) درمجلس گفتگوی این پیمان بمیان آمده ، نامه سفارت انگلیس بوزارت خارجه و متن پیمان خوانده گردید ، و برخی از نمایندگان سخنانی راندند . ولی راستی را بیشتر نمایندگان ازاندازهٔ زیان آن آگاه نمی‌بودند واز اینرو شور و گرمی که می‌بایست دیده نشد . با اینحال چنین پاسخ داده شد : این پیمان تنها بخود دولتهای انگلیس و روس روانست . ما درکار خود آزادیم ، و اگر خواهیم توانیم بیکروسی در جنوب ، یابیك انگلیسی در شمال امتیازی دهیم ، و بدینسان گردن نگزاردن خود را بآن پیمان آشکار گردانیدند .

در بیرون نیز این پیشآمد بآزادیخواهان گران افتاد ، و دولت انگلیس که از آغاز جنبش مشروطه ، پشتیبانی بآزادیخواهان نموده در میان ایشان جایگاه ارجمندی‌یافته بود ، با این پیشآمد از آنجایگاه پایین‌افتاد ورنجش بسیار رخ داد . سفارت انگلیس این دریافته نامه ای

بوزارت خارجه ایران فرستاد ، که در آن چنین نوشت : این پیمان زیانی بآزادی و جدا سری‌کشور ایران نخواهد داشت ، و دولت روس « مادامی که بمصالح آنها خلل وارد نیامده از هرگونه مداخله » در کارهای ایران خودداری خواهد نمود ، و این نامه در روزنامه حبل‌المتین بچاپ رسیده اندکی از رنجش و خشم آزادیخواهان‌کاست .

در باره این پیمان چه در آنهنگام ، و چه در سالهای دیرتر ، در روزنامه های ایران و اروپا سخن بسیار رانده شده ، و پس از شورش بلشویکی در روسستان که بلشویکها راز های نهان دولت خود کامه پیش را بیرون ریختند ، این دانسته شد که این پیمان بند های نهانی نیز ، در باره انداختن دولت عثمانی ، و بخشیدن خاك آن در میان روس و انگلیس و فرانسه ، داشته است ، و در باره ایران نیز خواستشان جز برانداختن آزادی و جداسری این کشور نمیبوده . ولی چون این‌سخنان هرچه بوده‌گذشته و از میان رفته ما نیز بهمین اندازه بس کرده درمی گذریم .

گراییدن درباریان بمشروطه

درهمانروزها درتهران یکداستان شگفت دیگری رخ داد ، و آن اینکه انبوه درباریان بیکبار به مشروطه گراییدند وبنمایشهایی پرداختند. چگونگی این‌بود که چون اتابك بادست عباس‌آقا کشته گردید ، و ازجیب کشنده آن کارت بیرون‌آمد ، بیشتر مردم چنین باور کردند که راستی را یك انجمنی ازفدائیان برپاست که برای‌کشتن بدخواهان مشروطه‌آماده میباشد و عباس آقا چهل و یکم آنان می‌بوده . این باور دلهای درباریان را پر از ترس می‌گردانید و هرکس بزندگی خود بیم میداشت وآرزوی درآمدن بمیان آزادیخواهان می‌کرد. این بود سران ایشان باهم‌گفتگو کرده راهی اندیشیدندکه بمیان آزادیخواهان درآیند .

نمیدانیم در میان خود چه‌گفتگوهایی کردند وچه نهشهایی‌نهادند . آنچه در بیرون پدیدار شد این بود که احتشام السلطنه رئیس مجلس و امیراعظم (که ازدیرگاه خود را آزادیخواه نشان میداد) جلوافتاده بزرگان درباریان را بخانه علاءالدوله (برادر احتشام‌السلطنه) خواندند



پ ٦١

احتشام السلطنه

و در آنجا گفت وشنیدها کرده نامه ای بمحمد علیمیرزا نوشتند ، در این زمینه که « امروز قدرت و شوکت سلاطین عظیم‌الشان روی زمین را می‌بینیم که بواسطه این‌اساس مشروطیت باین عظمت نایل شده‌اند » و از محمد علیمیرزا خواستار گردیدند که ایشان نیز بمشروطه خواهان پیوندند و بمشروطه کوشش کنند ، و چنین نوشتند : « بخدای احد واحد ابواب چاره از هر طرف مسدود است و سلطنت چندین هزار ساله در تلف چاکران صحیح است که نمك پروردهٔ دودمان سلطنت و پشت در پشت خانه زاد دولت جاوید آیتیم ، اما در اینکه زادهٔ این وطن و شریك این آب و خاکیم شکی و حرفی نیست » ، و چنین خواستار

شدند که « مقرر شود تمام وزرای مسئول دریك مجلس حاضر شوند و از وکلای مجلس محترم شورای ملی هم قدر معتد بیایند ، با حضور چاکران تکالیف کلی و جزئی را که دیگر راه عذر و حرفی برای هیچکس نماند معین کنند ... »

این‌نامه ، یا بگفته خودشان « عرضه داشت » را امیراعظم بنزد شاه برد و ازو پاسخ ، یا بگفته خودشان « دستخط » پایین را آورد :

مجلس و مشروطیت را شاهنشاه مرحوم نور الله مضجعه بملت مرحمت فرمود ماهم امضاء نموده ایم و از آنوقت کمال همراهی را داریم و مجلس را اسباب سعادت وترقی مملکت میدانیم حالا که شما حاضر همراهی وخدمتگذاری شده اید چه ضرردارد ما هم انتها درجه مساعدت را می‌نمائیم بطوریکه‌نوشته‌اید وزراء و وکلاء و امراء بنشینید و رفع اختلاف بکنید

باین دستاویز درباریان خود را مشروطه خواه نشان دادند ، و انجمنی بنام « انجمن خدمت » بر پا گردانیدند و از آنسوی روزشنبه پنجم مهر (١٩ شعبان) که از روی سال شماری ماهی (قمری) ، درست یکسال از آغاز گشایش مجلس میرفت ، اینان « لایحه » ای با سیاهه آن « عرضه داشت » و « دستخط » بمجلس فرستاده پرگ طلبیدند که همگی بدانجا روند ، و چون مجلس پرگید ، پانصد تن کما بیش روبآنجا نهادند .

نماینده‌گان باشادی و خرمی‌اینان را پذیرفتند و نوازش ومهربانی دریغ نگفتند . بهبهانی و حاجی امامجمعه و تقیزاده ودیگران گفتارهای سپاسگزارانه‌رانده‌خشنودی نشاندادند . از اینسو هم سپهدار وامیر اعظم گفتارها راندند ، از سراسر مجلس شادی و خرمی نمودار میشد ، و چون همان روز تلگرافهای اندوه آمیزی از خوی و ارومی رسیده و پیش از درآمدن اینان در مجلس خوانده شده بود، برخی نماینده‌گان‌را اندوه و شادی بهم آمیخته زار و زار میگریستند .

مجلس باشادمانی بسیار بپایان رسید و درباریان که از آنجا بیرون آمدند درحیاط بهارستان نیز از مردم نوازش وخشنودی بسیار دیدند . همان روز خود ایشان بشهرها تلگراف فرستاده این همدستی ویگانگی

را مژده دادند. درهمه جا مایه شادمانی گردید.

سپس پسین روز سه شنبه هشتم مهر (۲۲ شعبان) دسته‌ای از آنان دوباره بمجلس آمدند و از روی سوگند نامه ای که نوشته بودند همگی سوگند یاد کردند که « یداً قلماً قدماً سراً جهراً حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن » باشند، و اگر کاری باآخشیج این سوگند از ایشان سرزند « بلعنت خدا و رسول گرفتار » باشند.

اینك نامهای آنان را ازروی روزنامه مجلس دراینجا میشماریم:

جلال الدوله آصف الدوله امیر بهادر جنگ ظفرالسلطنه موثق الدوله اقبال الدوله علاء الدوله سپهدار سردار فیروز وزیر افخم امیراعظم وزیرمخصوص مؤتمن‌الملك سردارمنصور محتشم السلطنه قوام‌الملك مجیرالدوله صدرالسلطنه علاءالسلطنه آجودانباشی توپخانه علیرضاخان گروسی سالارالسلطان حاجب‌الدوله مدیر تشریفات معین‌السلطان معین‌الدوله سالار اعظم سالار نصرت حمیدالملك فارس السلطنه لیث‌السلطان سیف‌الممالك قولرآغاسی سالارنظام بهادر نظام فتح السلطان حاجب‌الدوله مختارالدوله حشمت الدوله مجید الممالك وزیردربار مدیرالملك معاون‌الدوله وزیرهمایون امان الله میرزا معین دربار لواء السلطنه مقبل السلطنه میرزا ابراهیم خان امیر تومان سردار مسعود موثق الملك وزیر نظام سردار كل عزیزالسلطان سردار مفخم نصرالملك اعزاز الدوله شجاع السلطنه سهم‌الدوله سهام‌الدوله حمزه‌آقا حسینقلیخان‌نواب آصف السلطنه.

حبل المتین مینویسد: « جناب امیر بهادر جنگ چون از یاد کردن قسم فارغ شد پایین آمده بعموم تماشاییان که حیران قتوت آنها شده بودند خطاب کرد که قرعهٔ این فال میمون بنام من بیرون آمده دو روز دیگر بطرف ارومیه حرکت کرده جان و سر بر کف دست بطرف مقصود خواهم شتافت و شاید دیگر خدمت برادران نرسم و با کمال‌شرف جانبازی کنم شما دعای خود را همراه من سازید که از عهده این خدمت وطن بیرون آیم »

بیچاره مردم فریب این دروغها را میخوردند و با این نمایشهای

فریبکارانه دلهای خود را پر ازشادی می‌گردانیدند. نمایندگان مجلس ازساده دلی یا از بی پروایی این بازی را راست پنداشته بآن پذیرایی میپرداختند، و خواهیم دیدکه بیشترهمین سوگند خوران، بویژه امیر بهادر جنگ و اقبال الدوله، پس از اندکی بدشمنی های آشکاری، بامشروطه برخاستند.

چنانکه گفتیم این نمایش بیش از همه نتیجه ترسی بود که از گلوله عباس‌آقا دردلهای درباریان جا گرفته بود، و چنین می پنداشتند که عباس آقا های دیگر فراوانند. ولی سپس که دانستند نیست ایمن گردیده باز دشمنی و بدخواهی آغازکردند. این يك نمونه ایست که عباس‌آقا چه کار بزرگی را انجام داده بود.

يك كار تاریخی دیگری که در همانروزها درتهران رخ دادگرفتن چهلم عباس آقا بود. روز یکشنبه سیزدهم مهر (۲۷ شعبان) که سی و هفت روز از خود کشی آنجوان میگذشت هنگام پسین بازار ها را بستند و همه آزادیخواهان و دیگران روبسوی خاك آنجوان گزاردند. انجمن آذربایجان گور را با گل آراسته و چادر های بزرگی برای پذیرایی از مردم آماده گردانیده بود. انجمنها و شاگردان دبستانها دسته دسته می‌آمدند و دسته های گل می‌آوردند. حبل‌المتین می نویسد: « جمعیت صحرا را فرا گرفته بود که جای عبور نبود. عده جمعیت به یکصد هزار نفر تخمین زده شد... چای وقهوه وسایر لوازم از همت وطن پرستان سبیل بود... خوانچه های شیرینی زیاده از حد و شماره نثار شد...» شادروانان حاجی‌ملك‌المتکلمین و سیدجمال نطقها کردند. شاعران شعر هایی خواندند. بهاءالواعظین شعر هایی خواند که چند بیت آن را برگزیده در پایین می‌نویسیم:

ای مزار محترم هر چند بزم ماتمی
لیك ازاین نو گل که خفت اندر توشاد وخرمی
جای دارد در تو آنکو عالمی را زنده کرد
عیسیت خوابیده در دامن تو مانا مریمی
ای جهان غیرت ای عباس آقا کز شرف
زخم قلب ملك وملت را تو شافی مرهمی



پ ۶۲

علاء الملك

ترك ایرانی نژاد ای آنکه همچون تهمتن
معلی فر فریدون محیی جاه جمی
گفت تارخ عزایش را بزاری خاوری
کرد از شش لول احیا عالمی را آدمی

در این هنگام دنباله قانون اساسی نیز در مجلس بپایان رسید. يك قانونی که آنهمه کشاکش برسرش رفته ، و آنهمه امید ها بآن بسته می بود انجام یافت و روز پانزدهم مهر (۲۹ شعبان) دارالشورای تلگراف پایین را بشهرها فرستاد :

بحمدالله والمنه ضمیمهٔ قانون اساسی که سعادت وسلامت ایرانرا پایهٔ و مایهٔ و حافظ بیضهٔ اسلام و حامی حوزهٔ دین قدیم و مروج احکام شریعت غرای محمدی است واستحصال ترقی مملکت واستحکام استقلال دولت واستقرار حقوق ملت منحصراً در روی این اساس مقدس استوار خواهد شد امروزکه بحساب شمسی روز اول سال دوم افتتاح مجلس شورای ملی ایران است بحسن تصادفی که از جمله علایم غیبی است که توجه اعلای این اساس مقدس است به صحهٔ مبارکه اعلی حضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه موشح گردید جا دارد عموم ملت از صمیم قلب بشکرانه این موهبت عظمی و حسن استقبال این مراتب آزادی را در رفع اغراض شخصی ومتابعت تامهٔ بقوانین مملکتی قرار داده خودرا شایسته و سزاوار این چنین عطیه مقدسه معرفی کنند

(شورای ملی)

انجمنهای ایالتی

اکنون بآذربایجان باز میگردم . در این یکماه (از نیمه شهریور تا نیمه مهرماه) در آنجا نیز داستانهایی رخ میداد . سپاه عثمانی همچنان در خاك ایران می نشست وکردان در پیرامون ارومی همچنان بیدادگری می‌نمودند . اقبال‌السلطنه همچنان‌سرکشی می‌نمود ودسته های انبوهی‌ازکردان او بدیه های خوی ریخته هر زمان آبادی دیگری را تاراج میکردند. اسماعیل آقا ، یا بگفته کردان سیمکو ، نیز بسرکشی برخاسته در پیرامون های سلماس بتاخت و تاز می پرداخت . درهمان هنگام در خود تبریز نیز کار هایی می رفت .

اگر چه در میان اینها داستان خوی از همه بزرگتر است، ولی چون بسخن درازی نیاز میدارد نخست از تبریز گفتگو کرده سپس بآن داستان خواهیم آغاز کرد.

در تبریز در اینهنگام آرامش می بود . فرمانفرما دلبستگی به

کارها نشان میداد و انجمن نیز با اوهمداستانی می‌نمود . دسته مجاهدان بآرامش گراییده باستواری بنیاد دسته بندیهای خود میکوشیدند . پس از آن کشاکشی که در میان قنقزبان با علی مسیو و همدستانش ، در بارهٔ سردستگی پیش آمد و با فیروزی علی مسیو و همدستان او پایان پذیرفت ، اینان بهتر دانستند که رویهٔ بسامانتری بدسته خود دهند ، و این بود دست کیفر باز کرده ، از «مرکزغیبی» فرمان کشتن چند تن از مجاهدان را دادند که با دست همراهانشان کشته گردیدند.

یکی از کشتگان یوسف خز دوز بود که از سردستگان مجاهدان بشمار میرفت وخود مرد زبانداری می‌بود ودرانجمن‌ودیگر جا ها پیش افتاده‌سخن می گفت. «مرکز غیبی» خود سریهایی ازو سراغ میداشت و این بود دستور کشتنش را داد ، وچون روزنامهٔ انجمن این سرگذشت را با جمله های نیکی برشته نوشتن کشیده و چنین پیداست که همان نوشته خود « مرکزغیبی » است اینك همانرا در پایین می آورم :

« مشهدی یوسف خزدوز تبریزی که از چندی باینطرف کسوت فداکاری را محض پیشرفت خیالات خود در برکرده بود نقشه افعال او هردقیقه بادست مفتشین مخفی دردایرهٔ قضاوت فرقه مجاهدین فی‌سبیل‌الله مکشوف و هر روز صفر عصیان را در نامه اعمال او می گذاشتند تا اینکه حدود قانونی این سلسله نجیبه به آخر رسیده و خط اعدام بنام وی کشیده شد . . .

مقارن روز چهارشنبه دوم ماه در حینی که مشارالیه از میدان معروف « هفت کچل » عبور می نموده است یکنفر از مجاهدین مانند هیکل غضب راست در مقابل حریف ایستاده و خبر دار کرده است : ملتفت باش تیر اجل را که قرعهٔ فنا به نامت کشیده شده و رفتنی هستی . . .

گنه کار تا میرود چیزی بگوید یا جنبشی کند گلوله از ضلع چهارم و قلبش گذشته از پشتش بدر میرود و متعاقب آن یك گلوله دیگر خورده جان بجهان آفرین تسلیم می کند . دیگر یوسف خزدوز زیست . . . »

این داستان روز نوزدهم شهریور (۲ شعبان) رخ داد . در همان روز ها انجمن ایالتی شش تن را برای فرستادن بخوی و ماکو برگزیده روانه گردانید که نامهای ایشانرا باداستانشان خواهیم آورد .

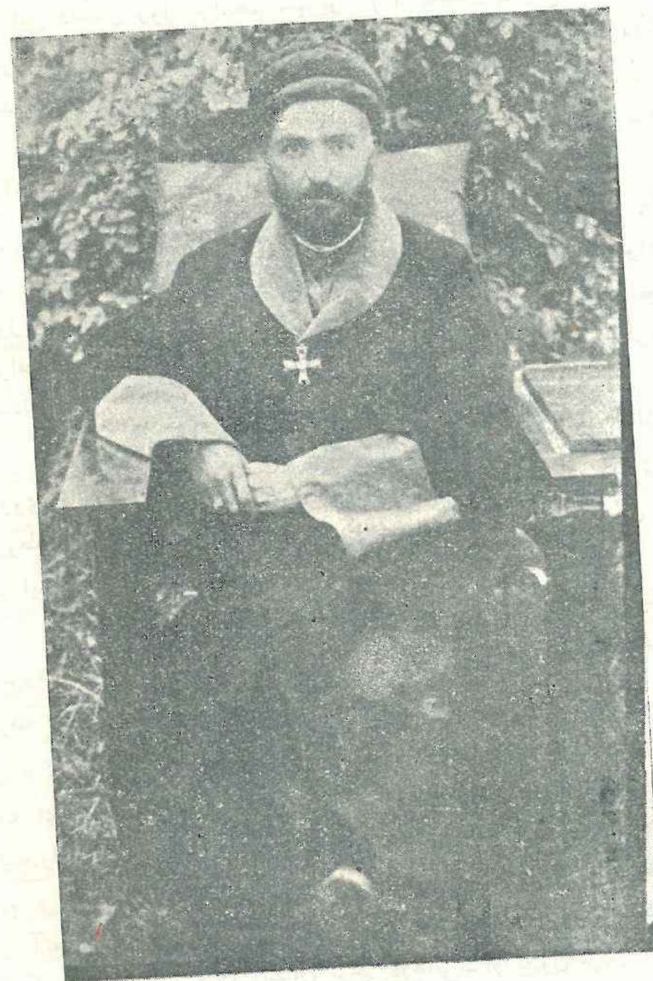
روز بیست و هشتم شهریور (۱۱ شعبان) ختم باشکوهی برای عباس آقا چیدند که داستان آنرا نوشتیم .

روز پانزدهم مهر (۲۹ شعبان) تلگراف دارالشوری در باره قانون اساسی رسید که مردم بشادمانی برخاستند و یکدسته ازآزادیخواهان با موزیك بازار ها را گردیدند و شادیها نمودند . نمایندگان انجمن بتلگرافخانه رفته بدارالشوری و محمد علیمیرزا تلگرافهای سپاسگزاری فرستادند .

درهمان روزها درتبریز به برگزیدن نمایندگان « انجمن‌ایالتی » از روی قانون آغاز کردند ، وچون این داستان گذشته‌ای در تاریخ مشروطه میدارد ، و آنگاه همین برگزیدن ، در تبریز دنباله ای پیدا کرد اینست آنرا با گشادی و درازی می نویسم :

چنانکه نوشته‌ایم نخستین شهری که انجمنی برای نگهبانی بکارها و سررشته داری برپا کرد تبریز بود . در این شهر همینکه مشروطه گرفته شد و « نظامنامه‌انتخابات » رسید ، کسانی را برای بکار بستن آن « نظامنامه » و برگزیدن نمایندگان دارالشوری نامزد گردانیدند و خانه ای برای نشستن آنان اجاره کردند ، وچون از کارشکنی محمد علیمیرزا که آن زمان درتبریز می‌بود ، بیم میداشتند ، همان خانه را بنام « انجمن‌ملی » کانونی برای خود ساخته هرشب سران آزادیخواهان در آنجا گرد آمدند و در زمینه پیشرفت کوششهای خود بسکالش و گفتگو پرداختند ، و در اینمیان برخی کارهایی - از بیرون کردن امامجمعه و میرهاشم از شهر و مانند این - انجام دادند .

محمد علیمیرزا از این رفتار آنان سخت آزرده میگردید ، و این بود چون پس از یکی دو هفته کار برگزیدن نمایندگان برای دارالشوری پایان پذیرفت پیام فرستاد که انجمن را ببندند ، و انجمن نشینان که یکی از ایشان حاجی میرزا حسن مجتهد می‌بود ، آن پیام را



پ ۶۳

مارشیمون پیشوای آسوریان

بکاربسته ازانجمن پا کشیدند . ولی مجاهدان و آزادیخواهان خرسندی ندادند و شبانه بشورش برخاستند ، و چنانکه درجای خود نوشته‌ایم(۱) بافشار محمد علیمیرزا را ناگزیر از بازگرفتن سخن خودگردانیده باز انجمن را برپا ساختند .

اینان میخواستند درتبریز (و در دیگر شهرها نیز) یك انجمنی از برگزیدگان‌توده برای نگهبانی بکارهای آنجا برپا باشد. بویژه در آنهنگام‌که آغاز جنبش می‌بود و آزادیخواهان در هرشهری بیك‌کانونی نیاز می‌داشتند . این بود در شهرهای دیگر نیز ، به پیروی از تبریز انجمن هایی بنیاد یافت که رشته کارها را بدست گرفت . دارالشوری گاهی ایراد به پیدایش این انجمنها میگرفت ، بویژه با انجمن تبریز همچشمی آشکار نشان میداد . ولی این‌کانون آزادی‌که سپس « انجمن ایالتی » نامیده شد در اندك زمانی شایندگی بسیاری از خود نشان داده در برابر دارالشوری بالا افراشت ، و رشته شورش و جنبش را در سراسر ایران بدست‌گرفته با کاردانی آن را راه برد ، و چون در چند پیشآمد به پشتیبانی ار دارالشوری برخاسته آنرا از گرفتاری رها گردانید ، از اینرو جایگاه خود را هرچه استوارتر گردانید . سپس چون قانون اساسی که دارالشوری آن را پرداخته بود ، پراکنده شد این انجمن کمیهای بسیاری در آن پیدا کرده بخرده‌گیری برخاست ، وچنانکه نوشته ایم (۲) یکرشته پیشنهاد هایی‌کردکه یکی از آنها برپا شدن انجمنها در شهر ها بود ، و بدینسان خواست رویه قانونی بخود دهد ، و در نتیجه آن پیشنهاد بود که دارالشوری ناگزیر شد دنباله‌ای بقانون اساسی بیفزاید ، و چنانکه میدانیم این‌دنباله بزرگتر وارجدارتر از خود قانون اساسیست ، و کشاکشهایی را که برسرآن رفت دراین تاریخ نوشته ایم . از این‌گذشته دار الشوری قانون جداگانه ای برای «انجمنهای ایالتی‌و ولایتی» بگزاشت‌که درخردادماه ۱۲۸۶ (ربیع‌الثانی ۱۳۲۵) پایان پذیرفت .

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۳۹
(۲) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۹۵

از همان هنگام می‌بایست انجمنهای خود سرانه در هرشهری که می‌بود از میان رفته انجمن هایی از روی این قانون برگزیده شود . ولی چون درآن قانون دوگونه انجمن ، یکی ایالتی و دیگری ولایتی پیش بینی شده ، و این دانسته نمیبود که در کجا آن و در کجا این برپا باشد ، از اینروکار بدیر می‌افتاد تا دارالشوری در این زمینه نیز قانون گزارد ، بدینسان که چهارجا را که آذربایجان و خراسان وفارس و کرمان میباشد « ایالت » ، و جاهای دیگر را « ولایت » شناخت ، و این اگرچه مایه رنجش گیلانیان گردید و در رشت آشوبی پدیدآمد ، ولی دارالشوری پروا ننمود و از اندیشه خود باز نگشت .

بهر حال در این هنگام در تبریز آن قانون را بکار می بستند و کسانی را برای « نظارت» برمیگزیدند ، و بدینسان انجمن تاریخی و بسیارکارآمد تبریز که باید نامش همیشه در تاریخ باز ماند آخرین روز های خود را می‌پیمود ، و خواهیم دید که از برگزیدن انجمن قانونی چه نتیجه هایی برخاست .

جنگهای خوییان با اقبال السلطنه

اکنون بداستان خوی میپردازیم . چنانکه گفته‌ایم خوی از شهرهایی میبود که در دلبستگی بجنبش مشروطه و درکوشش پیروی از تبریز می‌نمود و آزادیخواهان آنجا غیرت وکاردانی نیکی ازخود نشان میدادند ، و در این آخرها چنین رخ دادکه میرزا جعفر زنجانی با شش تن دیگر از خود خوییان ، از باکو از سوی «کمیته اجتماعیون عامیون» ایرانیان بآنجا در آمد . این میرزا جعفر در باکو نگهبان یك کاروانسرایی (اوده‌باشی) میبوده . ولی از هوشیاری وبخردی الفبا خوانده سوادی میداشته ، و این بود چون ایرانیان حزبی برپا کردند اویکی از پیش گامان گردید ، و در سایه غیرت وکاردانی جایگاهی در میان دیگران پیدا کرد ، وچون کمیته بهر یکی از شهر ها فرستادگانی از خود می‌فرستاد، میرزا جعفررا هم با شش تن ازخود خوییان بآنجا فرستاد، و اینان هنگامی رسیدندکه کردان اقبال‌السلطنه در دیه های خوی تاراج وکشتار دریغ نمی‌گفتند ، و ازتلگرافهای گله و ناله‌که بتهران فرستاده

میشد نتیجه بدست نمی‌آمد .

میرزا جعفر ازهمان روز رسیدن مردانه بکار پرداخت . نخستین کار او آن تلگراف ولایحه در بارهٔ اتابك بودکه نوشته ایم . سپس باین شد که از مجاهدان و خوییان دسته هایی پدید آورد و خود به جلوگیری از اقبال‌السلطنه‌کوشد . این بود دسته هایی پدید آورده از حکمران نیز سه توپ و چند صدتن سرباز گرفت ، و آنهارا بدو بخش گردانیده یك بخش را با دوتوپ بسکمن‌آباد و دیگری را بایك توپ بقراضیاءالدین فرستادکه در برابرکردها لشگرگاه ساختند . فرمانده لشکر سکمن آباد میر اسدالله قراعینی و فرمانده لشکر قراضیاء الدین پسرش میرهدایت بودکه هردو از پسر و پدر بدلیری شناخته میبودند . سپس خود میرزا جعفر نیز روانه سکمن‌آباد گردید که از نزدیك به کارها سر کشد .

این یك‌کار غیرتمندانه‌ای از میرزا جعفر و خوییان بود . با همه جنك ناآزمودگی وکمی شمار و افراد بجلوگیری از کردان تاراجگر و خونخوار برخاسته بودند. ولی افسوس‌که فیروزی نیافتند ومیرزاجعفر جان در آن راه‌گزاشت .

چگونگی آنکه روز آدینه بیست و یکم شهریور (٤ شعبان) ناگهان کردان از هر سو بلشگرگاه اینان تاختند و با شلیك گلوله کسان بسیاری را بخاك انداخته سپس بچادرها ریختند وگروهی را نیز دستگیر گردانیدند . توپ و افزار وکاچال هرچه بود بتاراج بردند . در این جنك نزدیك بشصت تن ازمجاهدان کشته شدند . از کردان نیز بهمین اندازه کشته شده بود . یکی از کسانیکه دستگیر افتادند خود میرزا جعفر بود .

بدینسان لشگرگاه سکمن‌آباد بهم خورد و بازماندگان شکسته و پریشان خود را بخوی رسانیده چگونگی را آگاهی دادند . فردای آن روز در خود خوی یکداستان بسیار نابجای دیگری رخ داد ، و آن اینکه یکی ازمجاهدان بخانه حاجی میرزا ابراهیم که مجتهد بنام خوی میبود رفته بی هیچ انگیزه ای او را کشت . همچنین آقا ضیاء برادر



پ ٦٤

شاهزاده ضیاء الدوله یکی از هوا خواهان آزادی

حاجی امامجمعه را از پا انداخت .

از این رفتار چشم مردم خوی ترسیده بسیاری از توانگران و شناختگان از شهر گریختند و یا رونهان کردند ، چنانکه کسی نیارست براه انداختن جنازه کشتگان رود وبا یك خواری آنان را بخاك سپردند. بدینسان آشفتگی بسیاری رخ داد . از یکسو این آدمکشی بیجا ، و از یکسو رسیدن پیاپی گریختگان از جنگ و زنان و بچگان بینوای تاراج دیده .

در این هنگام آشفتگی سخت بود که فرستادگان انجمن ایالتی تبریزبآنجا رسیدند . چنانکه گفتیم انجمن ایالتی‌شش تن را که شاهزاده مقتدرالدوله و شیخ‌الاسلام و حاجی جلیل‌مرندی و سالار معزز و وثوق‌الممالك وحاجی اسماعیل نماینده خوی بودند برگزیده برای چاره جویی بآشوب و نابسامانی کارهای خوی و ماکوفرستاد. شیخ‌الاسلام (عبدالامیر) داستان این‌سفر را با یك زبان شیرینی نوشته‌که بچاپ رسیده وما اینك کوتاهشدهٔ آن را خواهیم آورد .

این فرستادگان شب آدینه بخوی رسیدندکه همان روز شکست سکمن‌آبادبود ، و فردایش هم داستان‌کشته شدن آقامیرزا ابراهیم وآقا ضیاء رخ داد . اینان از همان روز بکار پرداختند . نخست برای جلو گیری از کردان‌که در دیه‌ها بیدادگری دریغ نمی‌گفتند وکینه خوییان را ازمردم بینوای آنها می‌جستند ، نامه‌ها نوشته خواهش‌کردندکه دست از تاراج بردارند و ازجنك دست کشیده نتیجه میانجیگری فرستادگان را بیوسند . نیز بکسان کشتگان راه دهندکه هرکسی‌کشته خود را پیدا کند و بخاك سپارد . سپس باقبال‌السلطنه نامه نوشته فشار آوردند که سربازان و دیگر دستگیرشدگان را آزاد گرداند . میرزا جعفر را که دستگیر کرده بودند چون دلیرانه سخن می گفته و لابه نمی نموده نگه نداشته جوان کارآمد غیرتمند را کشته بودند .

از این فرستادگان مقتدرالدوله و برخی دیگران از درباریان پیشین می‌بودند و از درون دل بمشروطه گرایشی نمیداشتند ، و درشیخ عبدالامیر وحاجی جلیل مرندی نیز آن‌گرمی‌که می‌بایست یافت نمیشد .

اینان اگر مشروطه را میخواستند با شورش همداستان نمی بودند . از اینرو به رفتار دلیرانه مجاهدان خوی ارج نمیگزاردند و بجای پشتیبانی بآنان روی سرد نشان میدادند ، و پافشاری می‌نمودند که باید جنگ بریده شود وکشاکش با آشتی بپایان رسد ، و فرمانفرما نیز ازتبریز با تلگراف با اینان همداستانی می‌نمود ، وچنین نهاده شد که خوییان ده تن بنمایندگی برگزینند تا همراه فرستادگان بچورس رفته باسران کردان وگماشتگان اقبال‌السلطنه بگفتگو پردازند وبجنگ پایان دهند. خوییان خرسندی نمی‌دادند . ولی‌چون فرستادگان سخت می‌گرفتندخواه و ناخواه نمایندگانی برگزیدند ، و فرستادگان پس از ده روز درنگ در خوی روانه گردیده آهنگ چورس کردند . لشکر قراضیاء الدین بر پا می‌بود و فرستادگان را پیشواز نمودند وبنوازش پرداختند . ولی فرستادگان روی سردی بآنان نشان داده دستور پراکندن دادند . سپس در چورس که در آن نزدیکی است نشیمن گرفتند و با سران کردان که در قراضیاءالدین درنیم فرسخی می‌نشستند بنامه نویسی و پیام فرستی پرداختند ، و پس ازگفتگوهای فراوان وآمدن ورفتن، و میهمانی دادن پس ازآنکه یکماه‌کما بیش درآنجا می‌بودند نتیجه این‌شدکه بکشاکش پایان داده چنین نهادندکه کردان دیگر بتاراج وکشتار دیه‌ها نپردازند و راهها را ایمن دارند ، و سربازان و دیگران که دستگیر شده بودند اقبال‌السلطنه رها گرداند ، و آنچه از روستاییان بتاراج رفته بایشان باز گردانند و زیانهای آنان را بپردازند ، و کسانی که در بیرون از جنگ کشته شده اند ببازماندگانش دیه بدهند ، و چون اسماعیل آقا شکاك (سیمکو) نیز در سلماس و قوتور سر برآورده تاراج وکشتار می‌کرد وسپاه فرستادن بسر او دشواری میداشت از اینرو چنین نهادند که اورا با نوازش رام‌گردانند ، بدینسان‌که دولت فرمانروایی قوتور را باو سپارد ، با این شرط‌که دیگر بدکرداری نکند و آنچه ازمردم برده و ربوده بآنان باز دهد ، و اقبال‌السلطنه بپایندد که او این شرط را بکار بندد .

درمیانه پیمان نامه ای نوشته شد و هردوسو دستینه نهادند، و

اقبال‌السلطنه بسربازان رخت نوپوشانیده بادیگردستگیران روانه‌گردانید . فرستادگان نیز چون کار های خود را بپایان رسانیده بودند آهنگ بازگشت بخوی و تبریز کردند .

بدینسان جنگ خوییان با اقبال‌السلطنه بپایان رسید . چنانکه گفتیم این یك خیزش دلیرانه ای از مجاهدان خوی بود که براهبری میرزا جعفر کردند و اگر تا دیری پیش میرفت مجاهدان روز بروز آزموده تر و دلیرتر می‌گردیدند ، واین نمونه ایست‌که شورش ایران چه‌ژرفا می‌داشت . ولی‌افسوس‌که‌گرفتاری میرزا جعفر وکشته شدن او، و سپس نیز دل مردگی فرستادگان تبریز آن را نا انجام گزاشت . تنها نتیجه ای که از آن بدست آمد از میان رفتن جوان دلیر میرزا جعفر بود . از آنسوی چنانکه فرستادگان از جستجو بدست آوردند در جنگ سکمن آباد از کردان یکصد و هشت تن و از مجاهدان و همدستان ایشان پنجاه تن کما بیش کشته گردیده بودند .

پاسخ اقبال‌السلطنه به‌تلگراف فرمانفرما

در هنگامیکه فرستادگان در چورس و قراضیاء الدین با کردان در گفتگو می بودند ، چون در تبریز در انجمن از آشفتگی کارهای خوی و بسته بودن بازار آنجا دلتنگی در میان می بود میرزا آقا اسپهانی که هنوز درتبریز می‌زیست و با آنکه بنمایندگی دارالشوری برگزیده شده بود بخواهش برخی مردم از رفتن باز می‌ایستاد خواستار شدکه خود بخوی بیاید و بچاره آشفتگی‌کوشد ، و این‌بود همراه میرزا غفار زنوزی و میر یعقوب مجاهد (دربان انجمن) روانه گردید ، و چون هنگامی بخوی رسیدکه گفتگوی آشتی درچورس پیش‌رفته بود باکمی اندرز مردم‌را بباز کردن بازارها واداشت، واین یك هنری ازوشمرده گردید و در تبریز هوادارانش بستایش پرداختند ، و سپس میرزاقا خود تنها روانه ماکو گردید که اقبال‌السلطنه را ببیند ، و در این رفتن بود که چنانکه سپس بزبانها افتاد از اقبال‌السلطنه پولی گرفت ، و خواهیم دیدکه این کار ومانند های آن مایه رسوایی او شد .

اقبال‌السلطنه از این پس آرام نشست و با انجمن تبریز فروتنی



پ ٦٥

اسمعیل آقا (سیمگو)

(این پیکره در سالهای آخر زندگانی او برداشته شده)

پیش گرفت کـه گاهی تلگراف یا نامه می نوشت . ولی از درون همچنان دشمن مشروطه می‌بود و خواهیم دید که سال دیگر که جنك میـانه تبریز و محمد علیمیرزا مـیرفت او نیز سپاهی بر سر این شهر فرستاد .

چنانکه نوشته ایم فرمانفرما همان روزهایی که به تبریز رسید تلگرافی باقبال‌السلطنه فرستاد ، و چون آن تلگراف درخوی مانده و باقبال‌السلطنه نرسیده بود فرستادگان پس از رسیدن بآنجا تلگراف‌را نیزبوی فرستادند . او یك پاسخ درازی داد‌که گناه را بگردن خوییان انداخت و اینك در پایین آن تلگراف را می‌آوریم :

حضور مبارك نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده اعظم فرمانفرما سردار کل روحی فداه تلگراف مبارك در سیم ماه شرف صدور یافته بود درنهم ماه زیارت گردید مذمت وملامت فرموده بودندکه چرا تاحال‌احوالات و وضع این سرحدات را معروض نکرده ام اولا چطور میشود مثل نواب مستطاب اشرف والا روحی فداه شخص بزرك و محترم و سردارکل مملکت آذربایجان تشریف فرما بشوند چاکر یك اظهار انسانیتی نکرده احوالات سرحد را عرض نکنم مکرر از هرنقاط تفصیل عرض شده است مخابره را توقیف و پستخانه ها را ضبط کرده اند دیگر از کجا بحضور مبارك برسد از آنوقت که نواب مستطاب اشرف والا روحی فداه از تهران خیال‌حرکت مملکت آذربایجان فرموده اند تلگرافخانه و پستخانه ها توقیف است آنهم محض این است عرایضجات چاکر بجاهای لازمه نرسد الحمدالله از سایهٔ دولت و ملت تردد آدمهای چاکر از همه جا مقطوع وممنوع بوده استدعا دارم اول حکم این را بفرمایید در هیچ قانون در هیچ طریقه مسدود کردن راه عرایض مردم جایز نیست و ثانیا احوالات این‌صفحات از روی قاعده نیست که عرض شود و در عریضه تلگرافی هم گنجایش نمیکند همین قدر هست هرقدر از چاکران شکایت کرده اند همه را اهالی خوی کرده اند وشکایت هم مینمایند هیچیك از حرفهای آنان نه اصل دارد و نه فرع در حالیه دنیا با چاکر مدعی شده است جهت آنرا هم نفهمیده ام‌که چرا مدعی‌گری‌میکنند و بچه جهت میخواهند ماکورا خراب نمایند اهالی خوی یکسالست بچاکران بپیچید گی دارند دست نمیکشند گاه به نمك خوارگان صد ساله محرك شده

انبار غله و تنخواه که داشتیم داغون کرده گاه خود چاکران را بخارجه تبعید نموده اند قلعه را محاصره کرده نزدیك بود عمارتهای دویست ساله را خراب و خودمان و اهل و عیالمان را اسیر نمایند کار نوعی فراهم آمده بیاری خدا ممکن نکرده‌اند حالا چهار ماه است که چاکر معاودت بماکو کرده ازآن تاریخ تا حالا هی‌قشون کشی است که بسر ماکو میکنند اگر سکوت نمایم جان و مال و عیال میرود و املاك کلیه مخروبه میشود بمقام دفاع میآیم آنوقت هم طرف سئوال وجواب میشوم آیا دویست سال است خدمت کرده حالا یاغی دولت بوده‌ایم یا اینکه بشهرهای همسایه صدمه وضرر زده‌ایم بچه سبب سرباز توپ و اهالی را بسر چاکران میآورند چنانکه در آخر وقت یك اردو بمحال سکمن آباد یکی را بمحال چایپاره که علاقجات هردو محال که تعلق بچاکران هست حرکت داده اند آنکه اردوی محال چهارپاره است قتل و غارت نموده اند سهل است یکنفر سید معتبری در ماکو بوده درآن دهات اقامت داشت اورا کشته‌اند حالا ازطایفه آن پانصد نفر جمع شده میخواهند بخوی رفته انتقام خودرا بردارند بیك درجه جلو گیری نموده ام تااینکه مراتب بحضور مبارك عرض شود آنکه احوالات سکمن آباداست بآبادیهای ایل میلان ریخته بعدازقتل وغارت زیاد سی نفر مرد پانزده نفر از زنان اکراد خارج ازقاعده مقتول کرده‌اند در صورتیکه اهالی عیال کسی را بآنطور ها بکشند بعد ناچار مانده بمقام دفاع برآمده دعوای سخت کرده شکست بآنها داده تمام اهالی اردورا گرفتار نموده آنکه سواره قراجه‌داغ وسربازاست رهائی داده واهالی را ول نموده محض بجهت نمونه یکصد وسی و پنج نفراز سرباز صاحب منصب پسرحاجی حیدرخان پسرلطفعلی خان ازاین‌قبیل هاگرفته الان حاضر وشاهد معتبرتر ازاین که نمیشود اگر آنها تخطی باداره ماکو نموده اند آنها مقصرند هرگاه چاکران بخاك خوی تجاوز نموده‌ایم چاکران مقصر است هیئت محترمه که مأمور شده اند البته آمده اند تحقیقات بحقانیت نمایند آنها هم برأی العین دیده که اردوی خوی در کدام خاك بوده اند مثل مشهور است خود شان میزنند خود شان گریه میکنند بیاری خدا واز سایه مبارك چاکران از این قبیل آدمها هیچ ملاحظه ندارد در نیمساعت خوی را نیست هم میکنم و ساکت هم مینمایم بالکلیه از یاد فراموش نمایند ازیکطرف ملاحظه دولت را دارم ازیکطرف هم درنزد ملت چاکران را بدنما میکنند زیاده از این اغتشاش نمی‌شود که اینها مینمایند چاکران سهل است در داخله خود شان چرا اینطور ها می نمایند اینها هم‌خائن دولتند هم خائن ملت خیانت که بدولت نموده‌اند اینست که تمام قور خا[illegible] تـوپخانه دولت را داغون نموده اند تلگرافخانه

پستخانه را ضبط کرده اند وباین سرحد سه دولت اغتشاش افکنده اند خیانت که بملت دارند اینست که مجتهد علماء وسادات وفقراء ملت را بقتل میرسانند مال‌مردم‌را مال‌الله نموده نه بدولت نه بمجلس اطاعت ندارند بیقاعدگیهای آنها را باین شکل دولت برأی‌العین دیده بازبآنها تنبیه نکرده مؤاخذه نمیفرمایند در مقابل آنها هیچ مقصود و غرضی ندارم که بچاکر مذمت وملامت وارد مینمایند البته بخلاف کار باید تنبیه شود واگر نباشد زیاد میکنند از این حرکتی(؟)دارم دولت یا معتبرین ملت‌چرا ازایران صرف نظرکرده اند اجامر و اوباش را ول‌کرده ازبهر صنف(؟) اگر مانع نباشندکه بتر ازاین مینمایند اینها اگر برای مشروطه است مشروطه چنین نمی شود وکسی هم بمشروطه مانع نیست والا مقصود مخروبه شدن ماکو این خانواده است هرجاچاکران برود بزرك خودتان(؟) بی‌اطاعتی نمینمائیم‌دو کلمه دستخط مبارك‌مرحمت فرمایند چاکران با عموم ولایت بدولت روس و عثمانی کوچ نمائیم آنها هم بیایند از تازه اینجا راآباد نمایند و اگر چاره دیگر نیست استدعا است بزودی تکلیف چاکران را مشخص فرمایند امر مقرر شده بود جهت اصلاح میانهٔ ماکو وخوی معین بوده اند اگرچه اهالی خوی مبالغی گزاف بچاکران‌خسارت زده اند ومعهذا برحسب امر مطاعه چاکران حاضر است هیئت محترم شرحی نوشته محل ملاقات‌را خواسته بودند که معین نموده ام که طرفین حاضر شده اصلاح شود همین قدر هست چاکران ببدی هیچوقت راضی نیستیم وطالب‌خیر هستیم طرف مقابل بدون جهت چاکران را بدنام میکنند . (مرتضی قلی)

دنباله کشاکش مرزی

دراینمیان کشاکش مرزی باعثمانی رنگ دیگری بخود میگرفت . پس از شکست مجد السلطنه دربیرون ارومی (که داستان آنرا نوشتیم) دیگر کسی بجلوگیری برنمی خاست ، واین بود عثمانیان هرزمان آبادی دیگری را میگرفتندو کردان از تاراج دست برنمیداشتند . انجمن ارومی پیاپی دادخواهی میکرد و تلگراف بتبریز وتهران میفرستاد وانجمن وفرمانفرما فشار بدار الشوری میآوردند . ولی نتیجه ای دیده نمیشد . زیرا دولت پروایی نمی نمود و هر زمان نوید دروغی دیگری میداد . بفرمانفرما گفته بودند از تهران لشگری خواهند فرستادکه همراه لشگری از آذربایجان برای نگهداری مرز وسرکوب کردان رود ، ولی نشانی از آن لشگر دیده نمیشد . در



پ ۶۶

کامران میرزا بادو تن دیگر

(آنکه در دست چپ او ایستاده آقا بالا خان سردار افخم است)

مجلس بارها سخن میراندند وتندیها مینمودند لیکن سودی نمیداد ودربار همچنان خونسردی نشان میداد .

شگفتتر آنکه میرزا رضاخان ارفع الدوله سفیر ایران دراستانبول گفتاری بیکروزنامه روس فرستاده داستان را از ریشه دروغ می شمرد وچنین گفت : « آنچه در این باره نوشته میشود انجمن تبریز ساخته پراکنده میگرداند » . (۱) باآنکه در اینهنگام روزنامه های روس و انگلیس نیز ازپیشامد سخن میراندند واز آنسوی « کمیته اتفاق‌وترقی» آزادیخواهان عثمانی از پاریس « بیاننامه » بدارالشوری وانجمن تبریز فرستاده رفتار دولت خود را بیدادگرانه ستوده بیزاری مینمودند . با این حال ارفع الدوله پیشامد را نمی پذیرفت وبه پرده‌کشی میکوشید .

این رفتار سفیر ایران دلیل دیگر است که میانه محمدعلیمیرزا و سلطان عبد الحمید سازش میبوده . عبد الحمید از ترس آنکه پیشرفت مشروطه در ایران جنبش آزادیخواهی را در عثمانی نیرومند تر گرداند از همدردی وهمدستی بامحمد علیمیرزا باز نمی ایستاد ، واین فشارهای مرزی بآن عنوان میبود . یکروزنامه فرانسه ای در مصر سندی بدست آورده چنین میگفت که عبدالحمید نامه ای بمحمد علیمیرزا نوشته که او را بپا فشاری در برابر آزادیخواهان دلیرتر گرداند ، وچون روزنامه های تهران این داستان را از آن روزنامه فرانسه ای ترجمه کرده بچاپ رسانیدند دربار یاوزارت خارجه بپاسخی برنخاست، واین دلیل است که‌آن نوشته بیپا نمی بود .

از آنسوی، چنانکه در برخی روزنامه ها نیز نوشته شده ، در زمان عبدالحمید عثمانی یك افزار سیاسی در دست دولت نیرومند آلمان میبود ، وچون این دولت از پیمان روس وانگلیس درباره ایران که گفتگویش ازدیرگاه درمیان می‌بود خرسندی نمیداشت، بنام همچشمی‌چنین میخواست که او نیز درکار های ایران دست دارد ، واز اینرو عثمانی را بمرز شکنی وامیداشت . میباید گفت : دراین پیشامد عبدالحمید ومحمدعلی ودولت آلمان هرسه بهره‌مند میبودند .

---

(۱) جمله‌هاییست که‌حبل المتین تهران ازیکروزنامه روسی ترجمه کرده

از همینجا دولتهای روس وانگلیس بی یکسویی ننموده نمایندگان ایشان در استانبول وتهران بادولتهای عثمانی وایران گفتگو می کردند ، وهمانا در سایه گفتگو های ایشان بود که دولت عثمانی از زور آزمایی درگذشته خرسندی داد که داستان باگفت وشنید ورسیدگی پایان یابد ، وروز سی ام شهریور (۱۳ شعبان) بود که وزیر امور خارجه ایران به مجلس آمده آگاهی داد که در نتیجه کوشش وزارت خارجه‌ومیانجیگری نمایندگان روس و انگلیس چنین نهاده شد که عثمانیان سپاهیان خود را از خاك ایران پس کشند وبه‌کشاکش ودو سخنی که درمیان می بود در کمیسیونی بابودن نمایندگان روس وانگلیس رسیدگی شود . نمایندگان از این آگاهی خرسندی نمودند . دولت محتشم السلطنه را بسرنمایندگی در آن کمیسیون نامزد گردانید ، واو نخست پذیرفت ، وسپس بازایستاد وبار دیگر پذیرفت وسر انجام در آغاز های آبان ماه از تهران روانه گردید . عثمانیان نیز طاهر پاشا نامی را بسرنمایندگی فرستادند .

چنانکه گفتیم این زمان درعثمانی نیز دسته‌ای بنام « اتفاق‌وترقی » بآزادیخواهی میکوشیدند واین همان دسته است که مشروطه رادرآن کشور بنیاد نهاد . دراین هنگام بیشتری از سران ایشان از خاك‌عثمانی گریخته ودر اروپا میزیستند و کمیته دسته‌که سررشته را در دست میداشت در پاریس برپا میبود ، وچون این مرز شکنی از عبد الحمید دیده شد آزادیخواهان عثمانی ، چه بنام همدردی وچه بنام همسایگی ، بهواداری از ایران برخاستند و کمیته « بیاننامه ای » بزبان ترکی برای دارالشوری و انجمن تبریز فرستاد که آنها نیز پاسخ دادند ، و چون نیازی بآوردن متن آن « بیاننامه » وپاسخهایش نیست در اینجا نمی آوریم . لیکن خواهیم دید که همین‌آزادیخواهان عثمانی درجنگهای آزادیخواهان با محمد علیمیرزا نیز همدستی با ایرانیان کردند ویکدسته از ایشان بخوی بیاری آزادی خواهان درآمدند .

در همان آغازهای آبان ماه در تهران کابینه نیز دیگرگردید . چنانکه گفتیم کابینه مشیرالسلطنه کابینه کارآمدی نمی بود ودرنزد مجلس آبرو وارجی نمیداشت ، وچون این کابینه بکار پرداخت چند روزی

نگذشت که‌کارکنان وزارت خارجه از سعدالدوله ناخرسندی نمودند و به ایستادگی وپا فشاری برخاستند ، وچون سعدالدوله پس از بیرون رفتن از مجلس در دربار ودیگر جاها ببدگوییها از مشروطه ودار الشوری پرداخته وبدینسان دلهای آزادیخواهان را آزرده گردانیده بود کسی به پشتیبانی ازو بر نخاست وشاه اورا برداشته علاء السلطنه را بار دیگر وزیر خارجه‌گردانید که مجلس نیز آنرا پذیرفت .

بااینحال کابینه ارج وآبرویی نداشت، ودانسته نیست چه شد که آنان بکنار رفتند ومحمد علیمیرزا ناصر الملك را بسروزیری برگزید که او نیز وزیرانی را برگزیده ر.ز شنبه سوم ابان ماه (۱۸ رمضان) بمجلس آورد وبدینسان بشناسانید :

ناصر الملك رئیس الوزراء ووزیر مالیه ، آصف الدوله وزیر داخله ، مشیرالدوله وزیر خارجه ، صنیع الدوله وزیر علوم واوقاف و فواید عامه ، مخبر السلطنه وزیر عدلیه ، موتمن الملك وزیر تجارت، مستوفی الممالك وزیر جنك .

نمایندگان خرسندی نمودند وچون ناصر الملك در اروپا درس خوانده بود ودر آنروزها بیك اروپا دیده ارج میگزاردند چه رسد به یك درس خوانده درآنجا ، از اینرو ارجمندش میشماردند ، ودراینهنگام نیز جز پاسداری ننمودند . یك کار شگفت وزیرگردانیدن آصف‌الدوله بود . زیرا اینمرد همانست که از بدخواهان بنام آزادی شمرده می شد که در ماههای نخست مشروطه مجلس پافشاری‌کرده برداشتن او را از والیگری خراسان خواستارگردید ، وسپس بعنوان فروش دختران‌قوچانی او را بادیگران ببازپرس و داوری‌کشیدند که مجلس پروای بسیاری بآن مینمودوبارها درنشست‌گفتگوی آنرا بمیان میآورد، تاآنجا که‌چون گرایشی از فرمانفرما وزیرعدلیه بآصف الدوله نمودارگردید درمجلس تقیزاده‌بااو پرخاش‌کرد. چنین کسی اکنون‌بعنوان یك وزیرقانونی بمجلس شناسانیده میشد . ازاین شگفترآنکه نمایندگان هیچ یك زبان بایراد بازنکرد(همانا بپاس جایگاه ناصر الملك) . تنها روزنامه آدمیت که میرزا عبدالمطلب یزدی مینوشت یك گفتار درازی در این باره بچاپ‌رسانید . این نمونه



پ ۶۷

احمد میرزا ولیعهد

دیگری از سستی مجلس میباشد.

برخی نیرنگها که شناخته گردید

از هنگامیکه اتابك کشته گردید چنانکه گفتیم دربا ریان بترس افتاده از دشمنی با مشروطه می پرهیزیدند. خود محمد علیمیرزا نیزهمان رفتاررا

مینمود، وچنانکه خواهیمدید بمجلس نیزآمد . لیکن درهمانحال درماه ابان برخی نیرنگها سرزدکه دانسته شد آن نمایشها جز رویه‌کاری نیست ، و چون ترسیکه از کشته شدن اتابك در دلهاشان پدید آمده بود کمتر گردیده باز درپی دشمنی باآزادیخواهان میباشند . یکی از نیرنگها این بودکه کسانی از درباریان — از اقبال الدوله ووزیر مخصوص وناصر-السلطنه وسعید السلطنه ومفاخر الدوله ودیگران — به پیروی ازشیوه آزادیخواهان ، انجمنی بنام « انجمن فتوت » بنیاد نهادندکه خواستشان جز کوشش بزیان مشروطه نمی بود ، ومرتضوی نماینده مجلس که در نتیجه یك کشاکش بازنوزیان (برسر ملك) رنجیده بود ، ومیرزاجواد ناطق که این زمان در تهران میزیست و او نیز از مشروطه خواهی دل سیری مینمود بآنان پیوستند، و همانا خو استاینان نبرد با آزادیخواهان وبر انگیختن مردم بکشاکش ترك وفارس میبود ، وچون بدخواهیشان از گام نخست پدیدار بود روزنامه ها (از حبل المتین وروح القدس) به بدنویسی از آنان بر خاستند . در تهران این زمان انجمن های بسیاری می‌بود واینها هرکدام نماینده‌ای برگزیده یك انجمن‌مرکزی برپامیکردند. در این انجمن نماینده انجمن آنان را نپذیرفتند ، وچون بیشتر آنان‌از تبریزیان میبودند « انجمن آذربایجان » که آذربایجانیان برپا کرده بودند ، وخود یك بنیاد نیرومندی میبود بجلوگیری از کار های آنان برخاسته تلگراف پایین را بتبریز فرستاد :

انجمن ایالتی ملی آذربایجان این‌اوقات درطهران بعضی از تبریزیها بخیال تاسیس انجمنی موسوم به فتوت ازاشخاصی معلوم الحال بتحریك‌تاسیس شده لازم بود که خاطر محترم آن انجمن مقدس مستحضر و اسم یکی دو نفر از مؤسسین را که مفاخرالملك و حاجی محمدتقی صراف و امثال آنها است عرضه داریم وانجمنهایی که هواخواه مشروطیت هستند محرك را معلوم نموده و نماینده آن انجمن را نپذیرفته اند اگر تلگراف یا لایحه ای از آن انجمن بتبریز برسد مؤسسین آن انجمن ومقصود آنها را چنانکه اطلاع دارید مستحضر و از خیالات آنها مطلع باشند .

(انجمن اتحادیه آذربایجان)

در همانروزها یکداستان دیگری رخ داد ، وآن اینکه سید علی یزدی که ازملایان بنام ومردمدار تهران میبود وبدربار بستگی می‌داشت که برای دعا خواندن ومانند آن بنزد محمدعلیمیرزا میرفت و درباریان پولهای بزرگی باومیرسانیدند روز شنبه دهم ابان (۲۵ رمضان) درمسجد شیخ عبدالحسین بمنبررفت وآشکاره بدگویی از مشروطه ومجلس پرداخت وازتقیزاده ومستشارالدوله ودیگران‌نامبرده «کافرشان»خواند، وازعباس آقا نامی برده جایگاه او را « در طبقه هفتم جهنم » نشان داد ، وچون روح القدس کار عباس آقا را هم ارج « ضربت علی » درجنك خندق ستوده بود او نیز یادی کرد و« کافر » نامید . چون طلبه‌های مدرسه شیخ عبدالحسین درپای منبر، وبهواداری ونگهداری آماده میبودند کسی پاسخی نتوانست ، وبدخواهان مشروطه همانرا دستاویزی ساخته بجنب و جوش برخاستند . چون بیم میرفت که اینکار سیدعلی آقا دوتیرگی در خود تهران پدید آورد مجلس بجلو گیری برخاست و بشهربانی دستور داد از مسجد رفتن او جلوگیرد ، وبدینسان داستان پایان پذیرفت

چنانکه روح القدس وحبل المتین نوشتند این کار نیز بانگیزش انجمن فتوت وبه پشتیبانی دربار میبود . زیرا سید علی‌آقا بستگی نزدیك بدربار و درباریان میداشت وبا پولهای درباریان خانه و زندگانی خوش بسیجیده بود .

از اینجا انجمن فتوت بسیار بدنام گردید . میرزا جواد ناطق که از پیشگامان جنبش تبریز بوده وآن جایگاه وآبرو درمیان‌آزادیخواهان میداشت درشمار بدخواهان آزادی درآمد .

در همان روزها حاجی شیخ محمد واعظ که در جنبش تهران پا درمیان داشته وبا دو سید درهمه‌جاهمگامی نموده ، وسپس داستان‌مدرسه حاجی ابوالحسن معمار وکشته شدن سید عبدالحمید درسر دستگیر کردن او پیش آمده بود ، و از اینرو یکی از پیشگامان مشروطه شمرده میشد ، او نیز برگشته در منبرها از مشروطه بد میگفت وبسید جمال واعظ ودیگران نکوهش دریغ نمیداشت ، بلکه نامهای طباطبائی‌وبهبهانی را نیزبابدی میبرد . بدینسان اونیز ازبدخواهان آزادی شمرده گردید .

این میرساند که بسیاری از پیشگامان آزادی معنی مشروطه را نمیدانستند ودلبستگی بآن نمیداشتند ، وبرخی از آنان جز ازروی‌هوس بآن کار برنخاسته بودند ، واز اینرو در این هنگام دلسیری ازآن‌نموده باز میگشتند واین بار بهوس دشمنی آغاز میکردند . درباره حاجی‌شیخ محمد ومانندگان او نوشته ایم که مشروطه را جز بمعنی «رواج شریعت» نمیگرفتند ونتیجه آنرا جز گرمی بازار خودشان نمی شماردند ، واکنون که وارونهٔ آن‌را میدیدند ناگزیر باز میگشتند وبمردم چنین می گفتند : « ما نمیدانستیم مقصود این لامذهبان چیست » ، یامیگفتند : « آن مشروطه که مامیخواستیم این نیست . بابیها وطبیعیها داخل شدندونمیگزارند»

بهرحال این کارها میرسانید که محمد علیمیرزا ودرباریان دست از دشمنی برنداشته‌اند ودرنهان همچنان بدخواهند . از اینروآزادیخواهان دوباره اندیهناك گردیدند ، وآن امیدها که‌بهمراهی درباریان بسته بودند از میان رفت . چنانکه گفته ایم این یکی ازخامیهای تهرانیان می‌بود که بجای آنکه دسته ای ببندند ونیرویی پدید آورند وبرسر درباریان کوبند میخو استند که با زبان خواهش و لابه ، و یا از راه پند و اندرز بـه مشروطه خواهیشان وادارند ، وچون نومید میشدند آنزمان هم‌بناله وزاری میپرداختند ویا زبان بدشنام وبدگویی بازمیکردند . چنانکه درهمانروزها که این نیرنگها از دربار نمودار گردید روزنامه روح القدس یك گفتار بیباکانه ای نوشت که روی سخن را بامحمد علیمیرزا میداشت — گفتاری که هیچ سودی بمشروطه خواهـان نداشت ولی بهای خون نویسنده اش (سلطان العلمای خراسانی) گردید . زیرا پس از بیرون آمدن آن گفتار روز نامه را بستند ، ووزیر علوم در دادگاه داد خواهی نموده رسیدگی طلبید . سلطان العلماء بدادگاه خوانده‌شد وچون بمحمدعلیمیرزا عنوان « قصابی » داده بود دلیلش پرسیده گردید . سلطان العلماء ایراد گرفت که میبایست « هیئت منصفه » بخوانید، وباین بهانه گردنکشی از پاسخ کرد ودرنتیجه‌آن رسیدگی انجام نیافت. سپس نیز که پس از دو ماه روزنامه‌اش بیرون آمد داستان دادگاه را نوشت وبمحمدعلیمیرزا بدگویی دریغ نگفت . این بود در پیشامد بمباردمان مجلس که‌سلطان-



پ ۶۸

ظل السلطان

العلماء نیز یکی از گرفتار شدگان بود در باغشاه او را هرشب شکنجه میکردند وسپس نیز بانبار فرستادند که درآنجا بچاهش انداختندوبدبخت باسختی بدورود زندگی گفت . بهرحال چون آن گفتار عنوان تاریخی پیدا کرده همه اشرا اینجا میآوریم .

گفتار « روح القدس » این گفتار در شماره ۱۳ آن روزنامه که روز پنجشنبه چهاردهم ابان (۲۹ رمضان) بیرون آمده ، زیرعنوان « نطق غیبی یااشاره لاریبی » بچاپ رسیده بدینسان :

مگر بگوش سلیمان ز من رساند باد
نصیحتی که در او خیر سلطنت باشد

ایکاش که در این مملکت یك شاه پرست پیدا میشد چند کلمه بدخواهی « روح القدس » را بشاه دادخواه میرساند ــ مارا نه هوای سلطنت است و نه خیال وزارت در حفظ وطن وحمایت هم وطنان بجان بکوشیم و از حرف حق گفتن چشم نه پوشیم میان رعیت و بنده فرق است اطاعت شهوات نفسانی بربنده لازمست نه بر رعیت زیرا که رعیت بنده نیست و آزاداست بلکه باخودشاه هم مساویست فقط حقوق پاسبانی سلطان‌را باید پاداش داشته باشند در صورتیکه شاه هم بوظیفه شبانی و پاسبانی خود عمل کند (گوسفند از برای چوپان نیست) (بلکه چوپان برای خدمت اوست) رقابت سلاطین بایکدیگر جهت توسعه مملکت ورفاهیت رعیت است - رعیت را برای آسایش و زندگانی دوچیز است (یکی مال و دیگر جان) سلاطین سابقه ایران چنانچه تواریخ شاهد است برای حفظ این دو چیز همیشه لواء جهانگیری افراخته داشتند ورعیت را درسایه خود آسوده می‌داشتند چون ودایع حق‌را که ملت باشد از شر دشمنان حفظ میکردند ملقب (بظل الله فی‌الارض) شدند ــ سلاطین لاحقه هم پیروی وتاسی بایشان کردند وازمملکت ورعیت خود بهره مند شدند و تمام سلاطین عالم را مطیع و باج ده خود نمودند چنانچه داستان شاپور ذوالاکتاف و دیگر سلاطین بر این گفته گواهست ــ هرپادشاه که از وظیفه خودکوتاهی کرد عاقبت بکیفر غیبی گرفتار شد مانند خسرو پرویز وشاه سلطان حسین صفوی - پس ملت درهمه قرون وازمنه در بستر امن و امان بکمال راحتی میغنودند پاسبانان باکمال جد و جهد حمایت و حفظ آنها را می‌کردند - این شیوهٔ مرضیه وجههٔ همت تمام سلاطین بود تاعهد سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه درزمان پادشاهی این دوتاجدار هم اگرچه پارهٔ صدمات و لطمات بملت رسید وقطعهٔ از وطن عزیزشان ببادفنا داده شد باز تا اندازهٔ ملت راحت بودند جان و مالشان تا حدی محفوظ بود ــ دور سلطنت که بناصرالدین شاه رسید ورق برگشت ستارهٔ بدبختی ملت طالع‌شد جماعت تن‌پرور پست فطرت بی‌شرف معاون قوهٔ باطنی‌سلطان

شدند رذالت ذاتی را ظاهر ساختند دست تعدی بودائع پروردگار گشودند جان و مال ملت مظلومه را قسمت کردند ــ ابتدا جهت تحصیل پارك و کالسکه و مبل اطاق مثل دزدان اموال ملت را بغارت بردند و قطعه‌قطعه خانمان رعیت را باجانب فروختند تا اواخر سلطنت شاه مظفر عدل پرور تمام اموال ملت بغارت رفت (سك و خرس و خوك) مقوائی خریده شد ـ عاقبت سلطان المستبدین با رئیس الخائنین گرفتار آه ملت مظلومه شده‌هردو هدف گلوله وطن پرست غیبی گشتند ـ شاه نیك فطرت وصدر اعظم نیکو سجیت آثار ملت دوستی و وطن پرستی را بیادگار نهادند (تعرف‌الاشیاء باضدادها) این دو شاه و دو صدر اعظم آثار خیریه و شریه بسوء خاتمت و حسن عاقبت سرمشق و منشأ تاریخ برای سلاطین آتیه گذاشتند ـ چون سلطنت به اعلیحضرت رسید مال ملت تمام غارت شده غیر ازیك‌جانی برای ملت باقی نمانده است ـ در این عهد دست بجان ملت زده شد ـ یکطرف اقبال السلطنه بحکم مرکزی مشغول ریختن خون ملت شد ـ یك‌سمت عثمانی تحریك شده اطفال ملت را ذبح و اهل بیت ملت را اسیر و چقدر از ملت را تلف ـ کرد یکجانب وزیر نظام مامور قتال و اغشاش خراسان میشود ـ از طرف دیگر جهان شاه خان ازطهران بزنجان رفته اهل زنجان‌را قطعه قطعه نمود ـ تا ملت بخواهد خود را از گرگان داخله نجات بدهد گرفتار سکان و گرگان خارجه میشود ـ ازهرگوشه دردمندی و ازهرکناره آه مستمندی بلند است لیلا و نهاراً مشغول دعاگوئی این دورهٔ سلطنت‌هستند

آه دل مظلوم بسوهان ماند   گرخود نبرد برنده‌را تیز کند

خوب است قدری از مستی سلطنت بهوش آمده چشم بازکرده‌نظری بدولت خود و باقی دولتها بنمائی ـ آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه وشغل خود خارج شده مشغول قصابی گشته اند ـ یاتمام ملل عالم مثل ملت بخت برگشتهٔ ایران اسیر ظلم و شهوات نفسانی پادشاه خود هستند ـ ندانم چه باعث شده که تمام ممالك رو بآبادی و وسعت خاك و ازدیاد نفوسند جز ایران که هرسال وماه قطعهٔ ازخاکش قسمت دیگران ونفوسش طعمهٔ گرگان و آبادیش مبدل بخرابی میشود ـکدام پادشاه مستبد جهة استبداد وخودسری سر و تاج روی استبداد خود نگذاشت . یا کدام پادشاه مشروطه بواسطه مشروطیت باعلی درجه شاهنشاهی و امپراطوری نرسید ـ آیا بغیر از وسیله مشروطیت امپراطور ژاپن برامپراطور مستبد روس غالب شد ـیا بجز فائدهٔ مشروطیت دولت انگلیس یا دولت دیگر آباد و رشك دول مستبده گردید

ندانم اعلیحضرت ما بتصور چه فایده وخیال چه نتیجه از مشروطیت‌سرپیچان و با رعیت دست درگریبان شده است ـ مگر ندانسته که رعیت و پادشاه هردو بندهٔ پادشاه حقیقی هستند (ان اکرمکم عندالله اتقاکم)

دادگر آسمان‌که داد بشه داد   داد که تاخاکیان رهند زبیداد

مگر نفهمیده که هیچ سلطانی بارعیت نمی تواند طرف شود چرا که (یدالله فوق ایدیهم)

گر ندهد دادخلق دادگر خاك   دادگر آسمان بگیرد ازاو داد

مگر ممکن نیست که داستان لوی شانزدهم در این مملکت اتفاق بیفتد زیرا که (ان الله عزیز ذو انتقام)

سرشب سرقتل و تاراج داشت   سحرگه نه تن‌سر نه سرتاج داشت

مگر یقین نکرده‌که ازخون فدائی نمرهٔ (۴۱) فدائی بزرگتر برای بزرگتر از کار آنفدائی تولید شده و منتظر اتمام حجت است ـ بنظر و فراست سلطانی باید فهمیده و درك نموده باشد‌که با ماران و افعیان ظاهر خوش خط و خال باطن پرزهر قتال بازی کردن جائز نباشد وخلوت‌کردن و مصلحت بینی نمودن از دزدان این ملك و نمایندگان اجانب صلاح نیست زیرا که دزد بازار آشفته میخواهد و بیگانه منفعت خویش میطلبد ـ البته فهمیده است رعیت را ازرعیتی این دولت و دیگر دولت فرقی نیست بلکه ذلتشان مبدل بعزت میشود اما باتسلط اجانب سلطنتی برای شاه باقی نمیماند (کوس لمن‌الملکی به بوق قلندری) (عزت سلطنتی بذلت رعیتی) مبدل میشود اگر اعلیحضرت پادشاه را تقرب وخاندان اورا به پیش خدمتی بیگانه شرف و افتخار است لیکن ما ملت را از رعیتی و تسلط خارجه نهایت‌ننك و عار است ـ حمیت ملیت باعث حفظ سلطنت این خانواده است و الاباغ مشروطیت که از دو ماه قبل آب نیاشامیده بینهایت تشنه شده وقت آنست که بتوسط باغبان فدائی غیبی شاداب و سیراب شده گلها و ریاحین درباغ مشروطیت شکفته شود ـ یا طبیب حاذق غیبی عضو شقاقلوس را قطع کند تا باقی اعضاء از آن مرض سالم بماند همان به از گفتن لب به بندم‌باین دو رباعی اکتفا نمایم

ظالم زستم همیشه لات‌آمده‌است   رخ رفته پیاده با ثبات آمده‌است
مشروطه طلب باسب‌وپیلست‌سوار   چون کشته وزیرشاه مات‌آمده‌است



پ ٦٩

سید علی‌آقا یزدی

آمدن محمد علیمیرزا به مجلس

در همانروزها مجلس یك کار بزرگی را بانجام رسانید ، و آن اینکه بودجه کشور را که « کمیسیون مالی » از ششماه باز بآن آغاز کرده وبتازگی بپایان رسانیده بمجلس آورده بود براست داشت ، و در

این بودجه برای نخستین بار دررفت دولت بادرآمد آن یکسان گردانیده شده بود .

چنانکه گفته ایم درسالهای پیش ، درآمد دولت پانزده کرور ودر رفتش بیست و یك کرور ونیم میبود که هر ساله شش کرور ونیم کم میآمد که میبایست جای آنرا باوام گرفتن پرگردانند . مجلس خواستار میبود که باین کمی چاره اندیشیده شودکه دیگر نیازی بوام نیفتد، و کمیسیون خواست مجلس را بکار بسته از چهار راه از دررفتهای سالانه هشت کرور کم گردانید بدینسان :

١) سالانه بس گزافی که شاهزادگان ودیگران میگرفتند ازهر یکی اندی کاست . مثلاً شعاع السلطنه ١١٥ ، وظل السلطان ٧٥ ، ونایب السلطنه ٢٩ هزارتومان در می یافتند وهمچنین دیگران . کمیسیون بهریکی ١٢ هزار تومان سالانه نهاد .

٢) فرمانروایان درهر شهرستانی‌که میبودند مالیات صدسال‌پیش آنجا را بدولت میپرداختند ولی خودشان چند برابر آنرا از مردم می گرفتند . کمیسیون دست آنان را کوتاه ساخته چنین نهاد که آنچه از مردم گرفته میشود بدولت برسد .

٣) تیول را برانداخت‌که درجای دیگری روشن گردانیده ایم .

٤) بسیاری از درباریان ونیرومندان جو وگندمی راکه میبایست بنام مالیات بدولت پردازند نه پرداخته پولش را از روی بهای صد سال پیش میپرداختند . کمیسیون چنین نهادکه خود جنس را بپردازند .

گذشته از این راه سیصد وهشتاد هزار تومان نیز از دریافتی دربار کم‌کرد . زیرا از هشتصد هزار تومان پول واند گزافی جنس‌که دربار سالانه میگرفت هشتاد هزار تومان آن برای دررفت دستگاه ولیعهد میبودکه در تبریز نشستی ، وچون اکنون ولیعهد در تهران درنزد پدر خود میزیست‌کمیسیون دیگر انگیزه ای برای پرداختن آن پول نمیدید. دویست وچهل هزار تومان برای « صرف جیب » مظفرالدین شاه یابهتر گوییم : برای پول پرانیهای او میبود وکمیسیون اکنون جایی برای‌آن پول پرانی نمیدید . شصت هزار تومان برای ساختن وبسیجیدن «خلعت»

میبود که کمیسیون آنرا نیز فزونی میدانست .

کمیسیون این پولها راکم گردانیده برای دربار تنها یك کرور یا پانصد هزار تومان سالانه نهاد که سی هزار تومان از آن خود شاه ، وباز مانده از آن کارداران وبستگان دربار باشد . گذشته از جنس که همچنان بایستی داده شود .

محمد علیمیرزا در آنروزها باین کار مجلس ایرادی نگرفت ونا خرسندی هم ننمود . ولی خواهیم دیدکه سپس که میخواست بار دیگر بامجلس بنبرد پردازد ، همین را بهانه کرد وسالانهٔ کارکنان شترخانه و صندوقخانه وقاطرخانه وفراشان ودیگر کارداران کوچك را نپرداخت ، وآنان را بدشمنی بامجلس برانگیخت . بهرحال روز یکشنبه هفدهم ابان (۳ شوال) که نوشته کمیسیون در مجلس خوانده شد نمایندگان اندك گفتگویی در پیرامون آن کرده باخشنودی براست داشتند . رئیس الوزراء ودیگران نیز خوشنودی نمودند .

در همان روزها گفتگو از آمدن محمد علیمیرزا بمجلس میرفت. چنانکه گفتیم از زمان کشته شدن اتابك شاه نیز رفتار خود را دیگر کرده از نبرد آشکار دست برداشته بود وبرای خشنودی آزادیخواهان در آرزوی آمدن بمجلس میبود ، وروز نوزدهم ابان را برای این کار برگزیده بودند . مجلس به برگ وساز میپرداخت که پذیرایی با شکوه باشد ویك « طاق نصرت » درجلو بهارستان بسته میشد . چنانکه گفتیم نمایندگان مجلس وآزادیخواهان تهران باینگونه رویه کاریها ارج بسیار مینهادند ، وهرزمان که از شاه یاازدرباریان یك چنین گرایشی میدیدند خودرا فریب داده از درون دل شاد میشدند .

روز دوشنبه نوزدهم ابان (۵ شوال) چنانکه نهاده بودند نخست وزیران ودیگران بمجلس آمدند وسپس ظل السلطان وولیعهد و خویشان دیگر شاه رسیدند . سپس خود شاه در کالسکه روبازی نشسته آهنگ مجلس کرد . درراه مردم گاهی آواز به « زنده باد » درمی‌آوردند . بدینسان بدر مجلس رسید . نمایندگان ووزیران پیشواز کردند ، وچون بمجلس درآمد پس از پذیرایی نخست ناصر الملك سپاسنامه ای از سوی

شاه وسپس حاجی سید نصرالله پاسخی از سوی مجلس خواند . پس از همه آنها ، شاه چون پس از تاجگزاری بمجلس نیامده واین نخستین بارآمدن او میبود ، چنانکه نهاده شده بود سوگند دلبستگی بمشروطه خورد که « تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده ... قانون اساسی ومشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن قوانین مقرره سلطنت » کند . نشست بدینسان پایان یافته شاه باز گردید . ولی‌خواهیم دیدکه چگونه او این پیمان وسوگند را شکست، بلکه باید گفت: این پیمان وسوگند جز برای فریب نمی بود ودلش ازآن آگاهی نمیداشت.

دو تیرگی در میان تبریزیان

در اینجا باز بآذربایجان برمیگردیم : در آنجا نیز داستانهایی درکاررویدادن می‌بود . عثمانیان در مرز روز بروز جلوتر می آمدند وکردان همچنان بآشوب وتاراج می پرداختند . با همه آهنك محتشم السلطنه از تهران ، اینان درکار خود می بودند . حاجی صمدخان مراغه ای سردار مقتدر که حکمران ساوجبلاغ می‌بود بفرمانفرما تلگراف کرده نوید میداد که کردان را «قسمی تنبیه نماید که چشم جهانیان روشن شود » ولی خواهیم دیدکه باچه رسوایی از ساوجبلاغ بگریخت.

در اینهنگام در شهر تبریز دوتیرگی « مشروطه واستبداد » نیرو یافته می‌سترسید ورویه کشاکش بخود میگرفت . چنانکه گفته ایم از روزیکه حاجی میرزا حسن مجتهد ودیگران با مشروطه دشمنی نمودند انبوهی نیز ازمردم شهر پیروی از آنان کرده ازمشروطه روگردانیدند، وکم کم کینه آنرا دردل گرفتند ، ودر اینجا وآنجا زبان بدگویی گشادند . اینان عنوانی جزاینکه « مشروطه خواهان لامذهبند » نمی داشتند ، وهر رفتاری را که از ایشان میدیدند ، راست و دروغ ، دلیل « لامذهبی » ایشان میگرفتند ، وچون در اینمیان مشروطه خواهان نیز روز بروز از دین دلسرد گردیده بی پروایی بیشتر می‌نمودند ، و برخی از آنان خودکسان بیباکی می بودند ، از اینرو رفته رفته بشماره بدخواهان مشروطه می افزود تاآنجا که یك دوتیرگی سترسایی گردید .

مردم کینه توز تبریز بدو بخش شده ، چه بساکه پدر باپسر ،



پ ۷۰

عارف قزوینی (یکی از آزادیخواهان تهران)

(این پیکره در سالهای دیرتر در تبریز برداشته شده)

وبرادر بابرادر دشمنی مینمودند . در بازار که دکانداران پهلو بپهلوی هم بسر میبردند همگی دوتیره گردیده ، چه بساکه در یکدکان کشاکش مشروطه واستبداد برپامی گردید . می‌باید بگویم که‌کاررا بنادانی رسانیده بکردار های نکوهیده ای برمیخاستند . این نخست از مشروطه خواهان سرزد که چون یك پیشرفتی در کارشان پدید می‌آمد جمله « مستبدین زنجبیل حاضر است» را بروی مقوایی یاچلواری نوشته ازجلو دکانها می آویختند (۱) . درچراغانیها دانه های زنجبیل را ازگوشه های درفشها آویزان میگردانیدند ، ویا بشقابی از زنجبیل پرکرده درجلو دکانها می گزاردند ، خواهیم دیدکه سپس هم بدخواهان مشروطه این رفتار را بامشروطه خواهان کردند .

تبریز دراینهنگام بیك سربازخانه بیشترمیمانست تابیك شهر . زیرا در هرکویی رویهمرفته هزار تن ودو هزار تن تفنگچی مشق دیده پیدا میشد که اگر کشاکش ودو تیرگی بآنان رسیدی بایستی بجای زنجبیل دانه های‌گلوله را بروی یکدیگر کشند وکار از بدگویی گذشته به خونریزی کشد .

از آنسوی پیش از زمان مشروطه در شهرهای ایران‌گروهی به نام «لوتی»، «مشهدی» خوانده میشدند، که یکدسته خودسرو گردن‌کشی می‌بودند . اینان بخودکامگی سرفرونیاورده آزادی خودرا نگه‌میداشتند، و می‌بایدگفت : نیك و بدبا هم می بودند ، زیرا بسیاری ازآنان مردان غیرتمندی می بودندکه بیدادکدخدایان وفراشباشیان‌را برنتافته آزادگی‌و گردنفرازی را ببهای جان خریدار میشدند . اینست بدلگرمی زور و دلیری خود بکدخدا وفراشباشی‌سرفرو نیاورده جداسر وآزاد می‌زیستند، وچه بسا که باپیروان‌کدخدا وحکمران زد وخورد کرده از آنان‌کشته واز شهرگریزان میگردیدند ، وهمچون شیران وپلنگان درکوه وبیابان گردیده با زور بازو خوراك بدست آورده زندگی بسر می بردند . لیکن برخی هم از بدنهادی باین راه درآمده زور وتوانایی خودرا در

(۱) در تبریز « رشك » را « درد دل » خوانند ، وچون‌بگمان مردم‌درمان درددل زنجبیل است ازاینرو، اگرکسی رشك برد ویاخشمناك گردید گویند : « زنجبیل لازمش شده » .

مردم‌آزاری بکارمیبردند . اینست نیك وبدتوأم میبودند که همگی‌را نتوان ستود ونتوان نکوهید . ولی این نیکی در همگی آنان بود که ازمرك نترسیدندی .

در تبریز از اینگونه لوتیان همیشه فراوان بوده اند وکسانی از آنان نامی پیدا کرده اند . یکی از آنان حاجی اللهیار است که درزمان محمد شاه وناصر الدین شاه میزیسته وخود مرد بی‌آزار و غیرتمندی می بوده . یکی‌از داستانهای اواینست که رجبعلی نام داروغه‌ای از تهران به تبریز آمده که بسیار بیدادگری وچیرگی مینموده وهمیشه زبانش بدشنام باز می بوده . حاجی اللهیار روز روشن باداره اوکه در یکی ازدالان های بازار میبوده رفته وباقمه اورا میکشد وخود را بیرون می‌اندازد . این داستان در تبریز هنوز برسر زبانهاست وآن دالان بنام « قانلی دالان » (دالان خون آلود) خوانده میشود . دیگری ازآنان «حلاج اغلی » بوده که دو یاسه برادر میبوده اند ودر زمان والیگری‌امیرنظام گروسی تا دیرگاهی بدولت گردنکشی کرده وگریزان در پیرامون های شهر میزیسته اند ووالی دست بآنان نمی یافته است . داستان آنان نیز در تبریز شناخته ونام «حلاج اغلی» برسر زبانها می بود . اگر کسی بدیگری چیرگی نشان میداد آندیگری پاسخ داده میگفت : « حلاج اغلی نیستی که من از تو بترسم » . دیگری از آنان ستارخان میبود که پیش از مشروطه سالهایی گریزان بوده و با دولت گردنکشی ها کرده ولی سپس از آنراه بازگشته در شهر باخرید وفروش اسب زندگی‌می کرد ، واکنون یکی از سردستگان مجاهدان بشمار میرفت . دیگری نایب محمد در اهراب میبود که همگی اورا به نیکی میشناختند وپاسش میداشتند . دیگری کاظم دواتگر اغلی و حسن کبابپز در کوی دوچی میبودند که بسیار دلیر وبنام ، وخود باستار خان همچشمی ودشمنی می داشتند . دیگری عباس ویوسف درکوی هکماوار که هردو ازشاگردان ستارخان میبودند که یکسفر باَاو، گریزان وگردنکشان، ازکوه وبیابان تابمشهد رفته وبازگردیده بودند ، واینانهم اکنون ازآنراه بازگشته و درشهربادسترنج خود زندگی بسرمیبردند . همچنین درقرا ملك واسکو ودیگر جاها از این لوتیان فراوان میبودند .

پیش اززمان مشروطه که درمیان کویهای تبریزهمچشمی رواج می داشت وهرکویی خودرا جدا میگرفت ، این لوتیان نیز درآن همچشمیها پا درمیان میداشتند وخود بازار گرمی برای کالاهاشان پیدا میکردند . ولی چون مشروطه پیش آمد آن همچشمیها از میان رفت واین لوتیان نیز درکنار ماندند وخواه ناخواه بخاموشی گراییدند . بسیاری از آنان نیز بمیان مجاهدان درآمدند واز هواداران مشروطه شدند. لیکن اینزمان که دوتیرگی از راه خواستن مشروطه ونخواستن آن بمیان‌آمده بود بیم آن میرفت که بار دیگر میدان برای همچشمیهای لوتیان بازشود، وچون این زمان کینه بیشتر میبود ناگزیر کار بجنك وخونریزی انجامد .

برپا شدن انجمن « اسلامیه » درتبریز

این بیم جای خود را گرفت وهمچشمی کویها که از میان رفته بود در این هنگام از راه دیگری باز گردید . چگونگی آنکه میر هاشم دوچیی که از زمانیکه از تهران باز گشته بود بار دیگر بامشروطه همراهی مینمود وبانجمن ودیگر نشستها میآمد این روزها باز از دربدخواهی و بدرفتاری درآمده درکوی خود انجمنی بنام « اسلامیه » بنیاد نهاد ، و این نتیجه اش آن گردید که دوچی که یك کوی بسیار بزرك‌ونیرومندی میبود از دیگر کویها جدا گردیده باآنها بهمچشمی ودشمنی پرداخت ، وسرخاب که در پهلوی آنست بسوی وی‌گرایید . بدینسان یك‌دوتیرگی آشکاری درشهر پدید آمد .

دستاویز میرهاشم ، چنانکه از نام اسلامیه پیداست هواداری از دین میبود . مشروطه خواهان را « لامذهب » خوانده مردم‌را بدشمنی باآنان برمی انگیخت . اما انگیزه این کار : چنین گفته میشدکه‌میرهاشم میخواست که نمایندگان انجمن ایالتی که این زمان برگزیده میشدند، به دلخواه او باشندکه جز خودش وهمدستانش برگزیده نشوند ، وچون آزادیخواهان ارجی باین درخواست او نمیگزاردند ، ناچار رنجیده شده بدشمنی میکوشید . لیکن چنانکه سپس دانسته شد یك انگیزه بزرگتر دیگری درمیان میبود . چگونگی اینکه محمدعلیمیرزا که اینزمان باز نقشه‌ای برای برانداختن مجلس میکشید همیخواست در تبریز نیزآشوب



پ ۷۱

حاجی میرزا آقا بلوری

(هردو پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)

ونابسامانی باشد که آزادیخواهان سرگرم وگرفتار گردیده نتوانند به تهران یاوری نمایند ، وبرای اینکار میرهاشم را برگزیده وبا دست حاجی ابراهیم صراف که یکی از توانگران دربار شناس میبود پول برایش فرستاده بوده .

همانا از آغاز های ابان ماه بود که میرهاشم بکار پرداخت . چنانکه گفتیم دردوچی لوتیان بنامی میبودند ، واینان بنام همچشمی‌دوچی وامیر خیز ، وهمچنین بنام دوتیرگی شیخی ومتشرع ، باستارخان که‌لوتی کوی امیر خیز وخود شیخی میبود ، کینه ودشمنی دیرینی میداشتند ، وچون ستارخان این زمان در میان مجاهدان وآزادیخواهان می بود ، میرهاشم بآسانی توانست لوتیان دوچی را بدشمنی بامشروطه خواهان برانگیزد . آنان خود در آرزوی چنین انگیزنده ای میزیستند و چون در این هنگام پاسخده سامان وایمنی شهر آزادیخواهان میبودند اینان برای بهم زدن آن آماده گردیدند .

همانا این درس از تهران داده شده بود که اگر توانند به بستگان روس که در تبریز فراوان میبودند آزار وزیان رسانند که‌بهانه

بدست دولت روس دهند . محمدعلیمیرزا در دشمنی بامشروطه تا آن اندازه پا میفشرد که از جداسری کشور نیز چشم میپوشید .

بهر حال بارها بدرفتاری از این لوتیان دیده میشد وروز شنبه بیست و چهارم آبان (۹ شوال) یکداستان ننك آلودی رخ داد . چگونگی آنکه‌کاظم دواتگراغلی باسه تن ازلوتیان دیگر دوچی درجلو مغازه های مجد الملك با تپانچه تیر اندازیهایی کردند واکبروف نام آموزگار دبستان روسی راکتك زده زخمی کردند . این آگاهی چون بکونسول روس رسید ، بی آنکه پرسشی در آن باره از والیگری یا از انجمن کند ویا یك آگاهی دهد، در زمان بابیست وپنج تن قزاق روس سوار گردیده بیرون تاخت ودستور به بستگان روس فرستاد که هرکس تفنك وافزار خود را برداشته بیرون آید .

خواستش پدید آوردن جنگی درمیان تبریزیان وبستگان روس میبود . از اینرو چون بجلو مغازه های مجد الملك رسید از درشکه پایین جسته دستور داد قزاقها فشنك بتفنگها گزارده و آماده شلیك ایستادند ، وخود زبان بازکرده دشنام بسیار بنام ایران واسلام بیرون ریخت . اگرکسی پاسخی دادی کار بخونریزیها کشیدی . ولی‌تبریزیان چون خواست روسیان‌را میدانستند همگی خاموش ایستادند درآن میان تاجرباشی روسی رسیده کونسول را بازبان بازگردانید .

این داستان نیك میرساند که روسها در پی بهانه جویی میباشند وپیروان میرهاشم نیزمیکوشندکه بهانه بدست آنان بدهند. کونسول پس ازآن دژ رفتاری باز فشار آورده لوتیان دوچی را میخواست که‌گرفته باو سپارند . انجمن بفرمانفرما فشار میآورد که سامان و ایمنی را در شهر استوار تر گرداند وبدکاران را دنبال کرده بکیفر رساند که بهانه روسها بریده شود . ولی فرمانفرما بکاری دراین زمینه نمی پرداخت .

این نخستین میوهٔ بدخواهیهای میرهاشم ومردم دوچی بود . از همان روزها دوتیرگی درشهر رویه دشمنی بخودگرفت وازهرسو کوششهایی آغاز یافت . دسته های مجاهدان دوچی وسرخاب که میبودند وتا کنون همگامی بادیگر مجاهدان مینمودند از این پس جدا گردیده ازتفنگچیان

میرهاشم شمرده شدند.

چند روز پس از این یکداستان دیگری رخ داد، وآن اینکه گروهی از سید وملا ودیگران در مسجد صادقیه گرد آمده بنام اینکه درشهر ایمنی نیست بهیاهوی برخاستند وبازارها نیز بسته گردید. دانسته نبود ازکجا سرچشمه میگرفتندولی دانسته بودکه خواستشان پدیدآوردن آشوب میباشد. آن رفتار میرهاشم بدخواهان مشروطه را دلیر میگردانید که بزیان آن کوششهایی کنند. هرچه بود انجمن وسران آزادی پا بمیان نهاده جلو گرفتند وبازارها باز گردید.

چنانکه گفته ایم از چندی باز نمایندگان برای انجمن ایالتی از روی قانون برگزیده میشد. این کار روز آدینه چهاردهم آذر (۳۰ شوال) انجام گرفت که کسان پایین برگزیده شدند:

اجلال الملك، بصیر السلطنه، مؤتمن همایون، افتخار الاطباء، حاجی امین التجار، میرزا علی‌اکبر، معین الرعایا، حاجی مهدی‌کوزه کنانی، حاجی محمد حسین ساعتساز، حاجی رحیم باکوچی، حاجی میرزا ابوالحسن انگجی(۱)

این کسان چنانکه ازنامهاشان پیداست چندتنشان‌بازرگان وبازمانده از درباریان ویا از ملایان میبودند، واین میرساند که‌با همهٔ جنبش و تکان در تبریز هنوز هم بنام ولقب ارج میگزارده اند. از اینسوی حاجی میرزا ابوالحسن انگجی همردهٔ حاجی میرزا حسن وامامجمعه میبود، ودر این هنگام برگزیدن‌او بنمایندگی درانجمن نمونه ای از نیرومندی بدخواهان مشروطه شمرده میشد. چنانکه گفتیم بدخواهان مشروطه در این زمان چیرگی نشان میدادند. در همان روزها در تبریز گذشته از اسلامیه انجمنی هم بنام «انجمن سادات» برپا شده بودکه پیاپی در روز نامه ها «لایحه» بچاپ میرسانید وخود را می نمود. این انجمن نیز رویهمرفته بدخواه مشروطه میبود.

آهنك فرمانفرما به ساوجبلاغ

در این هنگام در ساوجبلاغ یکداستان شگفتی رخ داد که فرمانفرما ناگزیر شده خود آهنگ آنجا کرد. چگونگی اینکه حاجی صمد خان

(۱) بایستی دوازده تن باشند ولی نام یکی از آنان بدست نیامده.

سردار مقتدر مراغه ای که فرمانروای ساوجبلاغ میبود، ودرتلگرافهای خود بفرمانفرما دلگرمی داده میگفت کردان را «قسمی تنبیه نمایدکه چشم جهانیان روشن شود»، روز چهار شنبه نوزدهم آذرماه (۵ذی قعده) ناگهان شهر را باتوبخانه وقورخانه بکردان سرکش گزارده و خود بابستگانش بیرون آمد، وهمانا این رفتار را بادستور شاه کرد. زیرا صمد خان، چنانکه او را خواهیم شناخت، یکمرد ترسا وناتوان نمی بود ودر کارها تامیتوانست پا میفشرد. پس این زبونی در برابر یکدسته کرد جز بدلخواه نتوانستی بود. از آنسوی همین صمد خان چون پس از این رفتار بتهران آمد محمد علیمیرزا ازو بازپرسی‌نکرد وبکیفری برنخاست، بلکه چنانکه خواهیم دید پس از چند ماهی لقب «شجاع الدوله» باو داده بسر تبریز فرستاد.

چون این رفتار پست از صمدخان رخداد کردان سرکش بدستور عثمانیان بشهر درآمده درفش عثمانی را در آنجا برافراشتند، ودر شهر دست بتاراج گشاده بیازرگانان تبریزی ودیگر نا کردان آزار بسیار رسانیدند.

همانشب فرمانفرما بتلگرافخانه درآمده با تهران گفتگوها نموده چنین پیشنهاد کرد که خود آهنك ساوجبلاغ کند. از شاه واز مجلس پاسخها باو رسید، واین بود که فردا هراندازه از سوار وسرباز که در دسترس میبود گرد آورده آماده رفتن گردید. از تهران نیزنویدها میرسید که قزاق وسرباز روانه گردانند واز یاوری باز نایستند.

از اینسوی این داستان در مجاهدان سخت هنایید وهمگی برآن شدند که بافرمانفرما همراه گردیده تاساوجبلاغ بروند، وچون گمان دیگری نمی بردند بادلخواه وآرزو بآمادگی پرداختند. انجمن نیز به پیشامد ارج گزارده از هرراه بکوشش می پرداخت وبفرمانفرماپشتیبانی دریغ نمیگفت.

عصر آنروز فرمانفرما روانه گردید. ولی بهمراهی مجاهدان خرسندی نداده آنان را باز گردانید. بااینحال دسته هایی تا سر درود همراهی نمودند، وچون فرمانفرما ناخرسندی مینمود از آنجا باز



پ ۷۲

سید محمد ابوالضیاء

گشتند . نمایندگان انجمن و دیگر سران نیز که تاآنجا همراه میبودند باز گردیدند .

درکتاب « بلوای تبریز » مینویسد که‌خواست فرمانفرما ازاین رفتن آن میبود که قورخانه وافزار های جنك را از تبریز بیرون برد که در دسترس آزادیخواهان نماند . میگوید ششهزار تفنك ویك کرور

فشنك وچهار توپ همراه برده دویست و هشتاد هزارتومان پول ، بنام این لشگر کشی ، از انجمن گرفت واین برای آن کرد که انجمن تهیدست بماند .

این سخن باجانفشانی هایی که از فرمانفرما در ساوجبلاغ دیده شد (وماآنها را خواهیم نوشت) نمی سازد، ولی از نیرنك بازیهای محمدعلیمیرزا دور نمی باشد . بویژه که چنانکه خواهیم دید در همین روزها دربار یك نقشه نوی را برای بر انداختن مشروطه میکشید واز آنسو نوید هایی که بفرمانفرما بنام فرستادن قزاق و لشگر داد همه دروغ میبود که یکی را بکار نبست . بلکه در این هنگام گرفتاری آذربایجان ، امیر بهادر هشتصد تن سوار خود را از قرجه‌داغ بتهران خواست . بیگمان محمدعلی میرزا جز بیرانداختن مشروطه نمی کوشید وبداستان ساوجبلاغ اندك ارجی نمیگزاشت . اینست بآسانی توان‌پذیرفت که خواستش بیرون کردن قورخانه از تبریز میبوده . دربارهٔ فرمانفرما هم‌میتوان گفت که آن جانفشانی هارا بنام نگهداری‌آبروی خود میکرد . بهرحال چنانکه خواهیم دید فرمانفرما باهمه کوشش وجانفشانی چندان کاری نتوانست ، وبیشتر قورخانه وافزار راکه برده بود پس از چند ماه بازگردانید که بدست دوچیان وهواداران شاه افتاد ، واین خود دلیل دیگری براستی سخن « بلوای تبریز » میباشد .

چند روز پس از بیرون رفتن فرمانفرما بود که ازتهران‌آگاهی های اندوه انگیزی ، در بارهٔ « آشوب میدان توپخانه » ، رسیدن گرفت وآزادیخواهان تبریز بیك کار بسیار خردمندانه ای برخاستند ومحمد علی میرزارا درجای خود نشاندند، وما چون اینها را جداگانه خواهیم‌نوشت دراینجا بآن نمی پردازیم . در اینجا آنچه میباید نویسیم سرگذشت اندوه انگیز شادروان سید محمد ابوالضیا می‌باشدکه در همان روزها رخداد .

چنانکه نوشته ایم ابوالضیا یکی از پیشگامان آزادیخواهی وخود از کوشندگان در آن راه میبود ، که پیش از آغاز مشروطه‌بهمدستی سید حسینخان روزنامه « عدالت » را مینوشت . سپس درزمان‌مشروطه نیز از کوشش باز نایستاده ، از چندی باز ، بهمدستی حاجی‌میرزا آقا

بلوری روزنامه « مجاهد » را بنیاد گزارده بود که از روزنامه‌های آبرومند تبریز شمرده میشد .

در این روزها در آن روزنامه گفتاری زیر عنوان « مکتوب از نجف » نوشته شد که چون بدگویی از سید کاظم یزدی کرده او را « ابن ملجم سیرت » می ستایید مایه آشوبی در میان مردم گردید .

چنانکه نوشته ایم سید یزدی در ردهٔ آخوند خراسانی وحاجی شیخ مازندرانی شمرده میشدی وگروه انبوهی از ایرانیان از «مقلدان» او میبودند . داستان « تقلید » را نوشته ایم . اندکی پیش‌از مشروطه مجتهدان دیگری که میبودند ، از شیخ ممقانی وفاضل شربیانی، درگذشته واین سه تن جای آنانرا گرفته بودند که انبوه ایرانیان « تقلید » به آنان میداشتند . بلکه پس از زمان مشروطه چون آخوند وحاجی‌شیخ پروای خشکه دینداران ننموده بهواداری از مشروطه برخاسته بودند ، کسان بسیاری از پیروان آنان نیز برگشته از سید یزدی پیروی می نمودند . از اینرو خواهندگان او بسیار فراوان میبودند ، واز اینرو چون آن شماره مجاهد بیرون آمد ، اینان رنجش سختی نشان دادند . گفته میشد کسانی چون آنرا شنیده اند بادو دست بسرخود کوفته اند. این نمونه ای از دلبستگی مردم بمجتهدان نجف میبود . برخی از خود مشروطه خواهان نیز از آن گفتار رنجیدند وبسیاری از آنانکه درمیان دینداری وآزادیخواهی جایی میداشتند بیکبار از آزادیخواهان بریده به دشمنان ایشان پیوستند .

گناه سید محمد بسیار بزرگ شمرده میشد . انجمن نوینی که گفتیم برخی از نمایندگانش، چندان که میبایست دلبستگی بمشروطه و آزادی نمیداشتند ، ویکی از آنان انگجی میبود که خود از ملایان ومجتهدان شمرده میشد ، اینان چه بنام دلجویی ازمردم وچه ازراه فهم وباور خود ، دشمنی سختی با ابوالضیا نشان دادند ، وبا آنکه آشوب تهران درمیان، وسران آزادیخواهی سرگرم آن میبودند ، اینرا کنار نگزارده سست کاری ننمودند . انجمن نوشته ای بنام بیزاری از آن گفتار بیرون داد که سراپا زشتگویی از ابوالضیا میبود ، ودر روزنامهٔ

انجمن بچاپ رسید . سپس ابوالضیا را بانجمن آورده با بودن انگجی ودیگران ببازپرس پرداختند ، وبا دستور انگجی پاهایش رابفلك بسته چوب زدند ، وباین دژ رفتاری بس نکرده دستور دادند که از شهر بیرونش گردانند . بیچاره ابوالضیا ناسزایی راکه در زمان خودکامگی ندیده بود در زمان آزادی دید .

این سخن از آقای بلوریست که‌ابوالضیا را پس ازچوب خوردن من‌بخانه خود آوردم وباو دلداری داده بنوازش پرداختم ، وچون‌چندتن از سواران شاهسون را برگمارده بودندکه او را از شهر بیرون برند من دانستم‌که اگر این بدست شاهسونان سپرده شود ، چون نام او را به بیدینی شنیده اند ، بیگمان در راه اورا خواهند کشت . ازاینروشبانه ابوالضیا را از شهر گریزانیدم وبدست شاهسونان ندادم .



۷۳ پ

نایب حسین کاشی با پیروانش

(این پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)



گفتار نهم

چگونه بار دیگر کشاکش آغاز یافت؟..

در این گفتار سخن رانده میشود از « آشوب میدان توپخانه » واز داستانهای دیگر که پس از آن رخ داد تا بپیشامد بمباران دارالشوری

بدخواهیهای سعدالدوله وامیر بهادر ودیگران

چنانکه گفته ایم کشتن عباس آقا اتابك را ترسی در دلهای درباریان پدید آورد، ودر نتیجه این ترس بود که آن آرامش سه ماهه رخ داد. ولی چون داستان اتابك کهن گردید، « ویك فدایی » دیگری که گمان میرفت پدید نیامد کم‌کم ترس ازدلها بیرون رفت، ومحمد علیمیرزا ودرباریان ودیگر بدخواهان مشروطه نیز دوباره بدخواهی آغاز کردند. در اینهنگام گذشته از شاپشال وامیر بهادر و اقبال الدوله ومجلل السلطان ودیگران که گرد شاه را گرفته او را به ایستادگی در برابر مجلس دلیرتر میگردانیدند، سعد الدوله نیز یکی از دشمنان بزرك مشروطه گردیده در برانگیختن شاه به دیگران پیشی می جست.

اینمرد از هنگامی که از مجلس کناره جست، بامشروطه دشمنی

نشان میداد . ولی چون وزیر خارجه گردید وکارکنان آزادیخواه آن وزارتخانه او را نپذیرفتند کینه او بامجلس ومشروطه بیشتر گردید ودر کوششهایی که بهمدستی دیگران در دربار میکرد پافشاری بیشتر نمود .

از دیر باز این سخن در زبانها میبود که سعدالدوله وامیربهادر نشستهای نهانی برپا میکنند وبزیان مشروطه نیرنگها میریزند . گفته می شد حاجی شیخ فضل‌الله نوری ، وبلکه حاجی شیخ مرتضی آشتیانی‌نیز با آنان همراز میباشند . این گفتگو در مجلس نیز بمیان آمد و نام سعدالدوله آشکاره برده شد .

چنانکه گفتیم کمسیون مجلس سیصد وهشتاد هزار تومان از دریافتی سالانه دربار کم گردانید ، ومحمد علیمیرزا آنرا بروی خود نیاورده رنجشی ننمود ، وپس از این کم گردانیدن بود که او بمجلس رفت ودر آنجا سوگند خورد . لیکن در اینهنگام که سعدالدوله وهم دستان او بکار پرداختند این کم گردانیدن را یك دستاویز نیکی برای خود دانسته بسودجویی از آن برخاستند . بدینسان که باسترداران(قاطر چیان) وشترداران وفراشان وسرایداران ودیگر اینگونه کارکنان کم‌ارج دربار چنین وانمودند که مجلس سالانه آنان را بریده است ومحمدعلی میرزا را بآن واداشتند که از پرداختن پول بآنان سرباز زند . درحالی که آن سیصد وهشتاد هزار تومان از جاهای دیگری بریده شده وبه سالانه اینان هیچ پیوستگی نمیداشت .

بااین سخن اندسته از کارکنان دربار را که گروه انبوهی‌وخود مردان ناتراشیده ودژ آگاهی میبودند ، بدشمنی بامشروطه ومجلس بر انگیختند . اینان بدسته بندی پرداخته باینسو وآنسو میرفتند وبمشروطه ومجلس دشنام میدادند . هرچه گفته میشد که از شما چیزی کاسته‌نشده نمی هنایید . یکروز هم بخانه ناصر الملك رفته بیشرمی بیش ازاندازه نمودند . تیولداران ودیگران که از مشروطه رنجیده بودند باد بآتش اینها میزدند .

از آنسوی سعدالدوله وهمدستان او شبها باهم نشسته نیرنگها میریختند . حاج شیخ فضل‌الله وسید علی یزدی وبنیاد گزاران « انجمن

فتوت » نیز هریکی نشستهایی برپا مینمودند وبگفتگومیپرداختند . روی همرفته یك جنبش نهانی بزیان مشروطه در میان بود ، وچند دسته باهم می کوشیدند .

در این میان محمد علیمیرزا نمایندگانی را از مجلس بدربار خواست وچند تنی ، که یکی از آنان حاجی سید نصرالله میبود ، به آنجا رفتند . محمد علیمیرزا نخست گفتاری رانده سپس « دستخط » درازی را که از پیش نوشته وآماده گردانیده بود به‌یکی ازدرباریان دستور دادکه بخواند . خواستش از گفته ونوشته دوچیز میبود : یکی آنکه مجلس از مرز خود میگذرد وبکار های دولت یا « قوه مجریه» در میآید . دیگری اینکه انجمن ها که بفراوانی بنیاد یافته مایه آشوب پایتخت میباشند . میگفت از روی قانون اساسی مجلس باید تنها قانون گزارد وبکار دیگری نپردازد . ولی این مجلس پابند آن نمی باشد . انجمنها نیز آسایش وایمنی شهر را بهم میزنند وبهمه کارها از سیاسی ودولتی در میآیند . اگر اینها برای نگهداری مجلس است من خود سوگند خورده ام وآنرا نگه خواهم داشت .

پیداست که این سخنان را که رویه قانونی می‌داشت سعد الدوله یادداده، وخواستشان این می‌بودکه آزادیخواهان‌را بنام قانون دست‌بندند واین ایرادها بیکبار بیپا نمی بود . زیرا ناپوشیدنیست که مجلس تنها بقانون گزاری بس نکرده بکار های دولت یا « قوه مجریه » نیز در میآمد . ولی این ازراه ناچاری میبود . زیرا دولت تامیتوانست از کار باز میایستاد و پروای قانون نمی نمود ، و مجلس ناچار شده بفشار و سختگیری میپرداخت . گذشته از آنکه این مجلس نخستین مجلس‌وخود بنیاد گزار مشروطه وقانون میبود که نمی توانست برفتار ساده دیگر مجلسها بس کند . بویژه در برابر یکدولتی که سر رشته دار آن محمدعلی میرزا میبود . آن گفته شاه جز عنوان نیرنك نمیداشت وخود نیز میدانست که مجلس بکار نابجایی برنخاسته است .

اما انجمنها راستست که اینها درهر پیشامدی جنب وجوش می نمودند ، وبرخی از آنها بسیار بیمایه بوده جز مایه آشوب نتوانستندی



پ ۷٤

مؤتمن الملك

(یکی از نمایندگان دوره یکم)

بود ، از آنسوی چنانکه خواهیم دید در روز سختی کاری نیز ازدست آنهابرنیامد ، بااینحال‌خود پشتیبانی برای مجلس شمرده میشدند وبهرحال بایستی باشند . آزادیخواهان تهران راهی بهتر از این برای کوششهای خود نیافته این را برگزیده بودند . بهرحال در چنان هنگام شورش گله از آنها بیجا میبود .

این گفتگو روز چهار شنبه پنجم آذر (۲۰ شوال) بود . شاه گفته های خود را بااین سخن بپایان رسانید : « شما هم بروید دراین

سه چهار روزه مذاکرات لازمه نموده رأی خودتان را تاروز یکشنبه بیایید واطلاع دهید » .

فردا پنجشنبه درمجلس گفتگو ازاین زمینه بمیان آمد و«دستخط» شاه خوانده شد . نمایندگان سخنان بسیاری‌گفتند، دراین زمینه که‌مجلس جز به بایای خود نپرداخته واز مرز خود نگذشته . انجمنها نیز مایهٔ آشوبی نمی باشند، چنانکه آشوبهای بسیاری در همین تهران رخ داده که انجمنها در هیچیکی از آنها دست نداشته اند . از اینگونه سخنان بسیاری رانده بآن شدند که پاسخی نوشته بشاه بفرستند . سپس در نشستهای دیگر همین گفتگو را دنبال کردند وسرانجام پاسخی نوشتند ، دراین زمینه که مجلس هیچگاه پا ازمرزخود بیرون ننهاده. این دولتست که باید مرزی برای خود بشناسد وجلو کار مجلس را نگیرد . اما انجمنها از روی قانون اساسی آزاد است ، ولی هرگاه بیقانونی نمودند باید دولت جلوگیرد . این نامه را نوشته بادست نمایندگانی بدربار فرستادند. از دربار باردیگر نرمی ودورویی نموده چنین گفته بودند : خواست ما آرامش وسامان کشور وآسایش مردم است وآرزو یاخواست دیگری‌نمی داریم . بدینسان پرده‌کشی نموده بودند .

سست کاریهای مجلس

لیکن بااینحال‌راستی پوشیده نمانده، پیدا میبود که یك نقشه بیم آوری درمیان میدارند ، وهرزمان نشانه دیگری پدیدار میگردید . از جمله در این روزها شاه بامیر بهادر عنوان « کشیکچی باشی » داد ، بی آنکه وزیر جنك آگاه گردد ، واو نیز از آذربایجان هفتصد تن سواره به تهران طلبید . آن بی پروایی بوزیر جنك ، واین طلبیدن سوار، هریکی‌نشان دیگری از بدخواهی وکوششهای بدخواهانه دربار میبود .

فرستادن قزاق وسواره بساوجبلاغ ،که بفرمانفرما نوید داده‌بودند بیکبار درکنار مانده ، بجای آن درهرکجاکه یکی از هواداران دربار میبود دستور میفرستادند که مردم را بآشوب برانگیزد . شیخ محمود ورامینی که از دیرباز بدشمنی بمشروطه برخاسته ودر آنجا بنام شده‌بود شاه « خلعت » برایش فرستاد . در همان روزها کاغذی بدست‌وزیران

افتاد کـه گفته میشد باخط خود شاه بوده ، که به تنکابن برای پسران سپهدار نوشته وبآنان دستور داده که مردم را بآشوب برانگیزند . رویهم رفته درهیچ‌جا از راهزنی ودزدی جلو نمی گرفتند ، وچنانکه درجای‌خود خواهیم آورد در همین روزها بود که نایب حسین کاشانی فرصت بدست آورده بگرد آوردن پیروان وهمدستان پرداخت .

یکی از نویسندگان اروپایی کـه این هنگام در تهران میزیسته این داستان را نوشته چنین میگوید : « آنچه بیك اروپایی شگفت می نماید آنست که بانبودن هیچگونه جلوگیری ، نه خون ریخته میشد ونه آشفتگی درکارها رخ می‌داد . مردم بیکبار خودسرمیبودند . ولی‌آسایش وایمنی نیز بحال خود میبود . اگر چنین حالی دریکی از کشور های اروپا رخدادی سراسر کشور بخون آغشته شدی ، وآتش وشمشیر همه چیز را از میان برداشتی »(۱)

شگفتر آنکه در برابر آمادگیها ودشمنیها که ازدربار وهواداران آن پدیدار میشد ، مجلس جز بی پروایی نشان نمیداد وبرای‌جلوگیری برنمیخاست . باآنکه دریکی از نشست های نهانی مجلس در این زمینه سخن بمیان آمد وناصر الملك که سروزیر میبود ، پرده براستی‌نکشیده آشکاره گفت میداند که در نهان کوششهایی بزیان مجلس کرده میشود . آن سواره خواستن امیر بهادر که دلیل آشکاری بآمادگی دربار میبود در مجلس نیز گفتگو از آن بمیان آمد وبرخی نمایندگان آنرادستاویز گرفته بسخنان تندی برخاستند . لیکن بهمان تندگویی بس کـرده بیاد نیاوردند که باید درپی چاره وجلوگیری باشند .

مجلس توانستی آزادیخواهان را بخریدن تفنك وافزار جنك وا دارد ، ویا از شهرهای دیگر تفنگچی بخواهد ، وبهر حال بسیج نیرو کند . توانستی محمدعلیمیرزا را بنام سوگند شکنی ازپادشاهی بردارد وبا یك کار دلیرانه نقشه های او را از هنایش اندازد ، چنانکه همین کاررا پس از چند روزی انجمن تبریزکرد ومحمد علی میرزا را دست بسته گردانید .

(۱) Persia and Turky in Revolt; by David Fraser

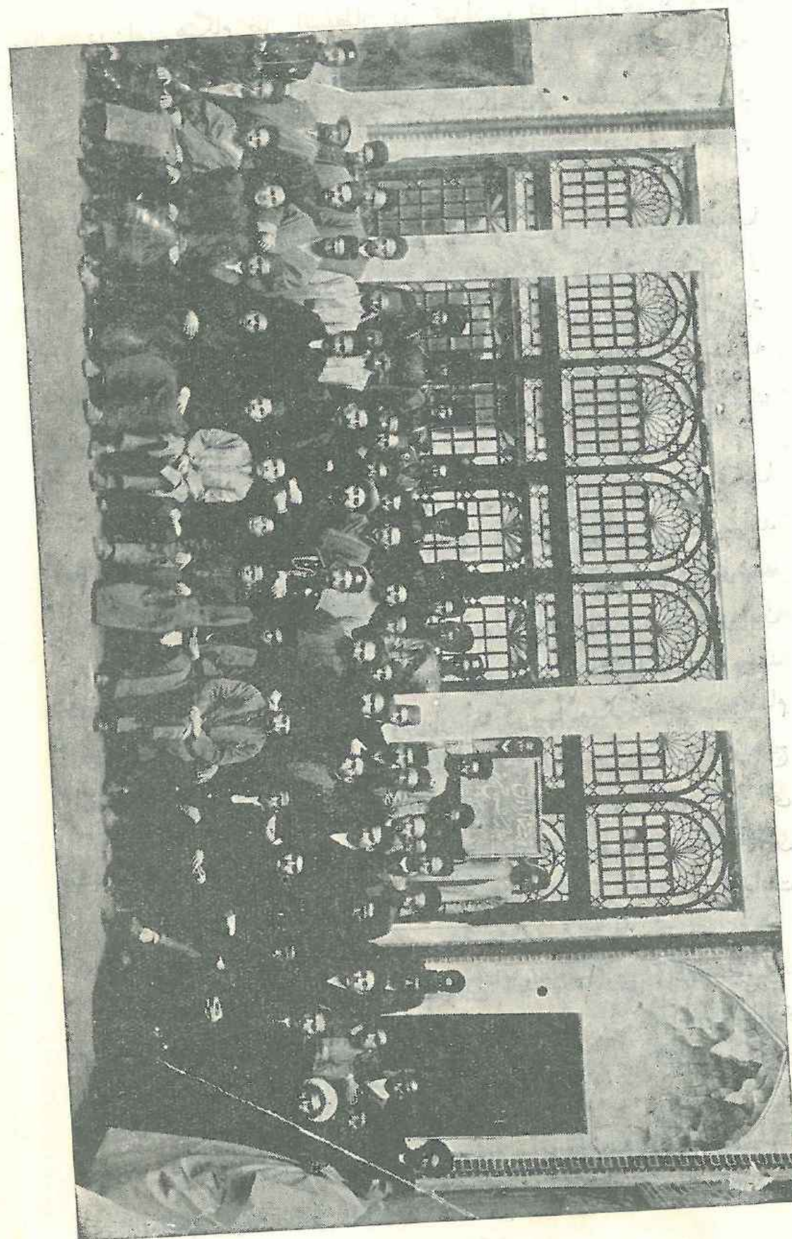
در این هنگام ظل السلطان در تهران ، در آرزوی تاج‌وتخت میزیست ، ودر آنراه برخی کوششهای نهانی مینمود (چنانکه روزنامه تمدن را بنوشتن گفتار دربارهٔ خود برمی انگیخت) . مجلس توانستی‌او را همدست خود گرداند وبرخ محمد علیمیرزا کشد ، وبدینسان دست و پای او را بندد .

ولی بهیچیك ازاین راهها برنخاست ورشته‌را بدست پیشامدها سپرد . بگفته برخی از خودشان ، میخواستند کار را باستمدیدگی از پیش برنده ونیازی به‌بسیج نیرو نمیدیدند. این یک اندیشه خامی می‌بود که در دلهای برخی از پیشروان جا میداشت . چون از نخست همیشه کار را باجوش وجنب وشور وخروش پیش برده بودند ، این دستاویزی بایشان داده میخواستند جز ازآن راه بکاری نپردازند .

بدتر از همه آنکه در همان روزها انجمن های تهران در یکجا گرد آمده ، پس از گفتگو بشاه نامه ای فرستاده درآن خواستار شدند که سعد الدوله وامیر بهادر را از دربار بیرون گرداند، وچنین نوشتند که اگر بیرون نکند خود توده بکار خواهند برخاست . سپس نیزهمین انجمنها هرروز در مدرسه سپهسالار گرد آمده ملك المتکلمین وسید جمال گفتارها میراندند واز شاه ودربار بد گوییها میکردند ، وبـه نام « ملت ایران » پیامها بوی میفرستادند . همه اینها را میکردند و هیچ گاه بیادشان نمی افتاد کـه بنیرو نیز نیاز میدارند. توگفتیی هیچ نمی فهمیدند که شاه اگر بخواهد آنان را بازور تفنك ازهم پراکند ومجلس را از ریشه کند . توگفتیی چنین چیزی را باور نمیکردند . دراینجاست که باید گفت بسیار خام میبودند .

شگفتر آنکه چه مجلس وچه این انجمنها ، باری آگاهی بشهرها نمی فرستادند واز آنها یاری نمی طلبیدند . همانا از خام اندیشی‌نیازی نمیدیدند ، وهمان جوش وجنب وشور وخروش خود را برای‌جلوگیری از دربار بسنده می پنداشتند .

حال بدینسان پیش میرفت ، تاروز شنبه بیست ودوم آذرماه (۸ ذی القعده) کابینه ناصر الملك ، که‌آشوب را نزدیك دیده ازآن دوری



پ ۷۵

میخواست ، ازکار کناره‌گرفت وچگونگی را بشاه آگاهی داد، وخواهیم دید که فردای آنروز چه غوغایی برخاست .

این نمونه ای از رفتار ناصر الملك میباشد. اینمرد همین اندازه میخواست که باآزادیخواهان دشمنی ننماید وآنانرا نرنجاند وبیش ازاین همراهی نشان نمیداد . مردیکه در انگلستان درس خوانده ومعنی راست مشروطه وسودهای آنرا میدانست ، جدایی میانه آن باخود کامگی نمی گزاشت ، وکمترین دلبستگی بمشروطه ننموده کمترین زبان را در راه آن بخود هموار نمی گردانید. بااین حال مردم ارجی باو ومانندگانش میگزاردند وآنانرا دلسوز کشور وتوده میشماردند.

تاختن بمجلس وآغاز آشوب

چنانکه گفتیم بدخواهان بسیج افزار میکردند ، و چون پایان‌یافت روز یکشنبه بیست وسوم آذرماه (۹ذی القعده) بکاربرخاستند . امروزآفتاب تازه برآمده بودکه دسته ای از اوباشان سنگلج به پیشروی مقتدر نظام ، و گروهی از بیسر وسامانان چاله میدان بسردستگی‌صنیع حضرت ، هر کدام از کوی خود راه افتاده رو بسوی مسجد سپهسالار روانه شدند، وچون ازخیابانها گذشته بآنجا رسیدند دودسته بهم پیوسته یکی گردیدند.

چنانکه گفته ایم در این روزها مدرسه سپهسالار جایگاه انجمنها میبود که روزها در آن گرد میآمدند . امروز نیز انبوهی ازباشندگان آنها در مدرسه میبودند ، وچون این دو دسته درآمدند دانستند که‌از سوی بدخواهان فرستاده شده اند ، لیکن پروا ننمودند . اما اینان‌چون زمانی بودند وبیاسودند ، ناگهان بهیاهو برخاستند وبمجلس ومشروطه دشنامها سرودند ، وبا این هایهوی وعربده از مدرسه بیرون آمده رو بسوی مجلس نهادند . مجلسیان در برویشان بستند ، واینان رسیده‌چند گلوله بدر زدند، سپس بسنگ باران پرداختند . ولی‌چون یکی‌دوتن از مجاهدان باتفنگ بالای مناره ها رفته شلیك آغاز کردند ایستادگی

پیکره ۷۵ نشان میدهد جشن دبستان های تبریز راکه درحیاط انجمن بابودن اجلال الملك ودیگران گرفته شده. این پیکره درآغازهای سال ۱۲۸۷ برداشته شده.

نیارسته همچنان عربده کنان ودشنام دهان باز گشتند ورو به میدان توپخانه نهادند .

زیرا در میدان توپخانه استرداران وشترداران وزنبورکچیان وفراشان وتوپچیان وغلامان کشیکخانه وسربازان فوج امیربهادر ودیگران که گروه بس انبوهی میبودند ، گرد آمده چادر های دولتی را می افراشتند ، وآشپزخانه بزرگی برپامیگردانیدند . این نقشه محمدعلیمیرزا میبود که با دست اینان مجلس ومشروطه را براندازد . از اینرو میدان توپخانه را کانونی برای خود میگردانیدند . ازآنسوی در نتیجه هیاهو بازارها بسته ودشمنان مشروطه از هرسو رو بمیدان آورده باینان می‌پیوستند . استر داران وشترداران ناتراشیده دژ آگاه ، واوباشان سنگلج وچالمیدان ، ودینداران عامی تیره درون بهم آمیخته ، بابانك شادی وجوش وخروش میآمدند و میرفتند ، وپیا پی دشنام ونفرین بمشروطه و آزادی از دهان بیرون میریختند . سپس چون چادرها افراشته گردید ودستگاه سامانی گرفت سید محمد یزدی و سید اکبر شاه ودیگران از روضه خوانان وواعظان ، بمنبر رفته بشیوه خودشان بسخن پرداختند واز نکوهش وبد گویی بمشروطه باز نایستادند . گویا این جمله‌ها از همان روز بزبانها افتاد : « مادین نبی خواهیم ، مشروطه نمی خواهیم » .

اینان در اینحال، در دربار ومجلس نیزکار هایی رخ میداد . در دربار امیربهادر بفیروزی خود بالیده از اینسو بآنسو میشتافت ، سعد ـ الدوله باشاه از همسکالی وراهنمایی باز نمی ایستاد . امروز لیاخوف فرمانده بریکاد قزاق نیز در دربار دیده میشد . قزاقان راکه گفته بودند بساوجبلاغ فرستند برای امروز در تهران نگه داشته بدستاویز جلوگیری از آشوب ، درمیان توپخانه بپاسبانی گزاردند .

اما درمجلس ، چنانکه گفتیم هیچگونه آمادگی درمیان نمی بود . بااینحال نمایندگان ایستادگی وپافشاری نمودند . بدینسان‌که شاد روانان بهبهانی واحتشام السلطنه ودیگران ، که برای کار های کمیسیونی به بهارستان آمده بودند، از پیشامد نترسیده پراکنده نشدند . دیگران نیز ازبیرون‌بآنجا شتافته همکاری نمودند . همچنین آزادیخواهان ازدورونزدیك

آهنك آنجا کردند . چنانکه بدخواهان مشروطه در میدان توپخانه گرد میآمدند نیکخواهان نیز در بهارستان ومدرسه سپهسالار گرد آمدند . این رفتار مجلس دلیرانه وبخردانه میبود .

یکی از نمایندگان آذربایجان (همانا مستشار الدوله) داستان آنروز مجلس را نوشته وبتبریز فرستاده که در روزنامه انجمن بچاپ رسیده وما اینك بخشی از آن را در اینجا میآوریم :

صبح یکشنبه ... زود تر از هر روز وارد مجلس شدم دیدم رئیس و چند نفر از رجال دولت مثل معین‌الدوله و غیره در آنجا هستند آقای آقاسید عبدالله هم تشریف آوردند معلوم شد درمسجد سپهسالار مرحوم که در اتصال مجلس است از انجمنها جمعیتی در کار جمع شدن هستند و صنیع حضرت ومقتدر نظام هم بآنجا آمده با جمعیت خود در جای مخصوصی از حیاطهای مسجد حاضر اند رئیس محض‌اینکه از فتنه و فساد جلوگیری‌کرده باشد علاء الدوله و معین الدوله برادرش را پی جمعی از محترمین فرستاده ظل‌السلطان بمناسبت قرب منزل حاضر شده و رفته اند عضدالملك و نایب السلطنه را بیاورند که پیغامی از طرف مجلس باعلیحضرت همایونی ببرند آقای آقاسید عبدالله که در آن دقیقه صنیع حضرت را یکی ازخیر خواهان و طرفداران خود فرض میکردند کسی را فرستادند اورا از مسجد بحضور آقا آوردند .

آن خبیث آمد و آقا را فریب داد که من برای مدافعه مجلس آمده‌ام از سوء قصدی که مقتدر نظام دارد با سایرین ولی همینکه بیرون رفت بفاصله ده دقیقه در خیابان بیرون مجلس هنگامه و غوغایی بلند شد ومتعاقب آن غوغا هجوم اراذل واوباش بدر مجلس وشلیك تفنك و طپانچه بدر مجلس .

معلوم است درحالتیکه در تمام مجلس سه تفنك سرباز بی‌فشنك وجمعی قزاق بی‌تفنك باچند نفر وکیل بی‌خیال وآقای آقا سید عبدالله وچند نفراز محترمین باشند وقوع چنین سوء قصد وجسارتی علی‌الغفله چه انقلاب وهرج و مرجی تولید میکند فورا در مجلس را بستند و حاضرین بفکر مدافعه بر خاستند .. از طرف حاضرین انجمنها که در مجلس بودند گویا فقط دو سه نفر با تفنك در روی سنگر های مسجد و مناره ها قبل از وقت حاضر شده بودند یك تفنك که از طرف آنها خالی شد جمعیت در مجلس



پ ۷٦

حاجی ملك المتكلمین

را متفرق ساخت و اراذل و اوباش جسارت خود داری در درب مجلس نکرده هیاهو کنان و بمشروطیت بد گویان رو بمیدان توپخانه نهادند ... هردقیقه قصد هجوم بمجلس درافواه واذهان جاری و با تلفن هر آن خبر موحشه میرسید . ازاین طرف چهار تفنگدار بهتهیه لوازم مدافعه مسارعت کردند ابتدا خاطرم میآمد که هشت قبضه تفنك با قدری فشنك کـه تهیه کردیم تصورکردیم که قشون سلم وتور هم با ما برابری نمیتوانند فورا تفنگهای بی فشنك سربازان را پر کرده ببرج و باروی مسجد فرستادیم جوانان غیور از انجمن آذربایجان خصوصا حاضر و مسلح شدند خلاصه آن

روز را با تمامی قوا بطوریکه هر دقیقه راآ قیمتی بود بس گران و هر آنی را اضطرابی فراهم جهد بلیغ کرده هرجا آدمی و اسلحه که سراغ میشد فرستاده حاضر میکردند بقسمیکه تاغروب بیست قبضه تفنك مهیا شد.

لیکن مجلس بازهم شیوه خام‌خود را بکارمی‌برد .

پافشاری مجلس وپایداری آن

احتشام السلطنه میکوشید که‌یکی ازظل‌السلطان یاکامران میرزا را بفرستادگی بنزد شاه فرستد ، واز پیشامد آشوب گله کند وجلوگیری از آن را خواستار گردد . در اینحال نیز از دلگرمی وامیدمندی بسخن دست برنمیداشت . ظل السلطان ودیگران آن را نپذیرفتند و احتشام السلطنه ناچار مانده دو برادر خود علاءالدوله ومعین الدوله‌را فرستاد ، واینان چون بجلو شاه رسیدند محمدعلیمیرزا دشنامها شمرده دستور داد علاء-الدوله را بفلك بسته چوب بسیار زدند (۱) وسپس هـر دو را بدست قزاقها سپرده روانه مازندران گردانید.

این آگاهی چون بمجلس رسید آزادیخواهان بشور وخروش بر خاستند . احتشام السلطنه بایك سنگینی بآرام گردانیدن آنان کوشید ، و یکرشته سخنان نیکی سرود . در همان هنکام آگاهی رسید که شاه ناصر الملك را باز داشته . ناصرالملك ووزیران که دیروز کناره جویی نمودند شاه ازآنان خشمناك گردیده ، واین بود امروز آنان را بدربار خواست . ناصرالملك ببهانه ناخوشی از رفتن باز میایستاد ، ولی‌سرانجام ناگزیر گردید ورفت . محمدعلیمیرزا باو نیز دشنامها داده دستورچوب زدن داد . سپس گفت او را در اطاق حاجب الدوله باز دارند. همچنین

(۱) چنانکه گفته‌ایم علاءالدوله درزمان فرمانروایی خود در تهران سید قندی را بفلك بسته چوب زده بود که یکی از انگیزه های جنبش مشروطه آن داستان شمرده میشود، و اکنون بدینسان کیفر ازدست محمد علیمیرزا می یافت. این علاءالدوله بمشروطه دلبستگی نمیداشت.ولی چون این زمان بیکار، و برادرش احتشام‌السلطنه رئیس مجلس میبود بامشروطه خواهان همراهی می نمود . معین‌الدوله نیز همین‌حال را میداشت .

بوزیران دیگر پرخاش و تندی بسیار نمود ولی آنانرا باز نداشت. (۱)

ناصر الملك چون هواخواه مشروطه شمرده میشد آزادیخواهان از این نیز افسرده گردیدند. کسانی باز نافهمی نشان داده پیشنهاد کردند که چندتن از علمای نمایندگان را برگزیده برای «اتمام‌حجت» بدربار فرستند. از اینرو شش تن را، که یکی ازآنان حاجی‌امام‌جمعه خویی بود، برگزیده روانه گردانیدند. ولی اینان بنزد محمدعلیمیرزا راه نیافته باز گردیدند.

در این هنگام چون روز بپایان میرسید، کسانی ازآزادیخواهان پیشنهاد کردند که نمایندگان ودیگران شب را بخانه های خود نرفته ودر بهارستان بسر برند، وبسیاری از ایشان بخروش برخاسته بنمایندگان گفتند: ماازشماها جدا نخواهیم گردید. این يك اندیشه بسیاربخردانه میبود ونمایندگان آنرا پذیرفتند. اگر آنشب نمایندگان بخانه های خود رفتندی چه بسا شبانه دستگیر شدندی.

آنشب را همگی در بهارستان ماندند وتوانگران از خانه های خود خوراك خواستند وچندان فراوان آوردند که بهمگی داده شد. به گفته حبل المتین بیست هزارتن مردم میبودند که همگی شام خوردند. از آنسوی دسته ای از جوانان، که بگفته حبل المتین بچهار هزار تن میرسیدند پاسبانی را بگردن گرفته همه شب را بیدار ماندند واز پای ننشستند. امشب برای اینان یکشب بیم‌انگیزی بود. زیرا چنانکه‌گفتیم بیست تفنگ بیشتر نمیداشتند، واگر از سوی اوباشان تاختی رویدادی دانسته نیست‌کار بکجا کشیدی. شگفت است که محمدعلیمیرزا درآنروز وشب دستور تاختن بمجلس را نداده.

اما بدخواهان، آنان نیز شب را در توپخانه بسر دادند. لیکن

---

(۱) ناصرالملك بیش ازچند ساعتی دربازداشت نماند که‌سفیرانگلیس بنزد محمدعلیمیرزا رفته، بنام اینکه او درانگلستان درس خوانده‌ودارای فلان نشان ازدولت انگلیس میباشد، رهایش‌گردانید. واوبهیچی نپرداخته فردایش تهران را گزارده آهنك اروپا کرد.

آنان ایمن ودل آسوده میبودند. زیرا گذشته از آنکه خود يك‌گروه بس انبوهی میبودند وبسیاری از آنان تپانچه وتفنك همراه میداشتند، دسته هایی از قزاق وسرباز، باتوپها در پیرامون‌آنها پاسبانی مینمودند. در اینجا نیز دیگهای پلو برسربار وخوراك فراوان میبود. در بیشتر چادرها دستگاه باده خواری برپا وبا سرگرمی وبیخودی بسر میبردند. گاهی نیز کسانی تیر بهوا شلیك میگردند.

فردا دوشنبه انبوهی در مجلس دیگر فزونترگردید. مردم دسته دسته رو بآنجا آوردند. بهارستان ومدرسه سپهسالار پرگردیده‌گروهی نیز در جلوخان مجلس ایستادند. انجمنها در مدرسه جاگرفته هریکی اطاقی را برای خود برگزیدند. نیز شماره تفنگها بیشترگردیده تفنگ داران درپشت بامها وبرسر مناره ها وخانه های پیرامون سنگر بستند. نیز کمیسیونها برای جنك وخوار وباربرگزیدند ورشته را بدست آنان سپردند. در این روز درفش بزرك مجلس را برسر در افراشته، يك پارچهٔ سفیدی نیز بنام آسایش خواهی بروی آن کشیدند. چون نشست مجلس آغازیافت، بازگفتگوی فرستاده فرستادن را بمیان آورده، همان شش‌تن دیروزی را بانوشته ای ازسوی مجلس باردیگر روانه گردانیدند. مردم که در بهارستان وجلوخان ومدرسه انبوه میبودند جوش وخروش از خود نشان میدادند و کسانی بآنان گفتارها میراندند.

پس از نیمروز، آن شش تن همراه عضد الملك، باز گشته از شاه نوشته آوردند، در این زمینه که انجمنها بهم خوردونمایندگان پراکنده گردند، تاشاه نیز اوباشان را پراکنده گرداند، وپس از آن نشسته رویه‌ای بکارها دهند. میخواست بدینسان نیروی مشروطه‌خواهان را از میان برد، وبآنان چیره گردد.

شگفت است که‌کسانی از نمایندگان پیشنهاد میکردند که‌خواهش شاه پذیرفته شود. چنین میگفتند: «حسب الامر خوبست اطاعت شود تافتنه وفساد مرتفع گردد». دیگران آنرا نمی پذیرفتند. چنین نهادند که در کمیسیونی‌گفتگو شود، و این‌کمیسیون يك اندیشه بیخردانه‌ای بیرون داد، بدینسان که‌انجمنها بهم خورد ونمایندگان شب را بخانه‌های



پ ۷۷
لیاخوف

خود رفته فردا بازآیند . ولی چون این سخن بمردم گفته شدخرسندی ندادند وچنین گفتند : « ما نه خود بخانه هامان‌رویم ونه شماراگزاریم».

این نمونه ایست که در این مجلس چه‌کسان بی‌ارجی میبودند. مردان پستنهاد بجان خود ترسیده ، وآنگاه چنین عنوان مینمودند: «ما همیشه بامظلومی قدم زده حقوق مشروعه خود را طلب نموده ایم وهیچ وقت راضی بانقلاب واغتشاش نیستیم ، شما شب را بخانه های‌خودروید مانیز میرویم ، اگر سالم ماندیم فردا دوباره باز میآییم » . این افسانه «مظلومی» دستاویزی برای آنان شده بود . جای سپاس است که در میان توده انبوه از اینگونه بی ارجان کم میبودند .

بهرحال دوباره دل بپافشاری نهادند وبرای شب بآمادگی هایی پرداختند . محمدعلیمیرزا بخواست خود نتوانست رسید .

پیوستن ملایان باوباشان

از آنسوی اوباشان امروز بخانه های حاجی شیخ فضل‌الله وحاجی میرزا ابوطالب زنجانی وسیدعلی یزدی وملامحمد آملی ودیگر ملایان ریخته ،هر یکی را خواه ناخواه ، بمیدان توپخانه آوردند. چنانکه میدانیم حاجی شیخ فضل‌الله وسید علی آقا خود درنهان همدست بدخواهان میبودند ، وملامحمد آملی و بسیار دیگران از نخست دشمنی بامشروطه مینمودند ، واین یك پرده‌کشی میبود که خودشان بـه میدان نیایند واوباشان رفته آنان را بیاورند. همان روز ببهبهانی کس بنزدحاجی شیخ فضل‌الله فرستاده او را بمجلس خواند . حاجی شیخ فضل‌الله بهانه آورده نیامد ، وبقرآن سوگند خوردکه‌بمیدان نیز نرود . لیکن‌اندکی نگذشت‌که اوباشان آمدند واورا باخود بردند .

محمدعلیمیرزا واین ملایان میخواستند وانمایند که ماکاری‌نمیداریم واین مردمندکه مشروطه را نمیخواهند واز آن بیزاری‌مینمایند . نویسنده حاجی شیخ فضل‌الله که داستان را برای پسر او در نجف نوشته چنین میگوید : « آمدند بخانه حضرت حجة الاسلام آقا ... ایشان هر قدر ابا وامتناع نمودند از اینکه تشریف نبرند مردم قناعت نکردند ایشان‌را بهرنحوی بود بدوش کشیدند تاوسط دالان بردند بواسطه ازدحام‌وهجوم

مردم حضرت حجة الاسلام ضعف کردند در وسط دالان مدتی توقف نمودند تاحال ایشان بجاآمد باکمال کراهت بردند درمیدان‌توپخانه‌محلی که آقایان دیگر نیز اجتماع داشتند ... » .

از حاجی میرزا ابوطالب نیز نامه ای در دست است که ببرادر خود در زنجان فرستاده ، ودر آنجا در پاسخ خورده گیران چنین می نویسد : « بلی در میدان توپخانه که یك ساعت وچیزی درآنجا بودم زیاده از هزار نفر معمم ، واز علمای معروف تهران اینها می بودند جناب آخوند ملامحمد آملی ، جناب سلطان العلماء طهرانی ، جناب آقا سید ابراهیم قزوینی ، جناج حاجی شیخ عیسی چالمیدانی ، جناب‌حاجی شیخ فضل‌الله ، جناب آقا سید علی ، جناب آقا سید مهدی امام‌ورئیس مسجد نوریه ، جناب آقا سید محمد ولد آقا سید علی اکبر دیگر از قبیل جناب آقا علی‌اکبر بروجردی وآخوندملامحمد پیشنماز وائمه‌جماعات ومدرسین وطلاب وسادات همان قدرها که عرض شد چطور میشود که تمام آنها اشرار شدند وفلان راشی ومرتشی وفلان سفیه عامی‌از اخیار سبحان الذی لاتنقضی عجایب ملکه » .

این حاجی میرزا ابوطالب چنانکه از نوشته‌اش پیداست، نیز از بدخواهان مشروطه می‌بود، ولی خود مرد بافهم و دوراندیشی بشمارمی رفت، ومی‌توان‌باور کرد که بدلخواه خود بمیدان توپخانه نرفته. ولی‌درباره حاجی شیخ فضل‌الله ودیگران باور کردنی نیست . زیرا در این‌هنگام معنی مشروطه روشن گردیده و این ملایان دانسته بودند که بادستگاه ایشان، بلکه باکیش‌شیعی، سازشی در میان نیست. از اینرو انبوه‌آنان‌برانداختن مشروطه را ازدرون دل خواستار میبودند.

بهرحال باپیوستن این ملایان ببدخواهان دستگاه آنان ارج‌دیگر یافت، و آشوب باردیگر رویه‌کشاکش مشروطه و کیش گرفت. سیدمحمد یزدی یاسیداکبرشاه بمنبررفته می‌گفت: «زنابکن، دزدی بکن، آدم‌بکش، اما نزدیك این مجلس مرو، ان الله یغفر الذنوب جمیعا» اوباشان پیاپی آواز بهم انداخته میگفتند : «مشروطه نمی‌خواهیم، مادین نبی خواهیم» جهودان‌را که بخانه‌هاشان ریخته و بازور بمیدان آورده بودند، بآنان

نیز این جمله‌ها را یاد میدادند ، و چون آنان جمله دوم‌را نمیگفتند، پشت گردنی می‌زدند. هرکسی‌راکه کلاه ماهوت کوتاه بسر وسرداری‌بتن می‌دیدند مشروطه خواه شمارده بآزارش می‌پرداختند و جیب وبغلش را تهی میگردانیدند. کم‌کم به‌بیباکی افزوده هر کسی را از رهگذریان می‌یافتند عبا وکلاهش را می‌ربودند ودست بجیب وکیسه اش می‌بردند. با دستور پیشوایان خود باداره روزنامه‌ها ریخته آنهارا تاراج‌می‌کردند و تابلو هارا آورده در میان میدان آتش می‌زدند. بدینسان روزرابپایان می رسانیدند .

شب سه‌شنبه باز هر دوسو درجایگاه خود ماندند. در مجلس چنانکه گفته‌ایم‌امشب را تفنگچیان بیشترمی‌بودند . جوانان بفراوانی‌پاسبانی‌پرداخته در آن‌سرما وشب دراز ازپا ننشستند. در میدان نیز بدخواهان در چادرها نشسته ملایان دریکسو واوباشان درسوی دیگری بسر میبردند.

فردا سه‌شنبه انبوهی در بهارستان وپیرامونهای آن بیشتر گردید. پایداری دو روزه مجلس بمردم دل داده بآنجا می کشانید . امروزشماره تفنگها نیز بیشتر گردیده بصدها رسید ، و از صدها بهزارها انجامید ، چنانکه هنگام شام دوهزار و هفتصد تفنك می داشتند . امروز کارکنان تلگرافخانه، و همچنین کارکنان واگون شهری و راه آهن عبدالعظیم ، دست از کار برداشته بنام همدردی بمجلس آمدند . ولی احتشام السلطنه آنان را بازگردانید که بکارهای خود پردازند . ازهرباره شکوه‌ونیروی آزادیخواهان رو بفزونی می‌بود، لیکن مجلس بازهم دست ازکارخنك خود بر نمیداشت ، زیرا امروز، بنام ستمدیدگی و دادخواهی و اینکه پیرامونیان شاه اورا به‌پیمان شکنی واداشته اند، نوشته ای نوشته‌بسفارت خانه‌هاو نمایندگان سیاسی فرستادند واز دولتهای اروپا «معاونت معنوی» خواستار شدند.

اما بدخواهان ، آنان نیز امروز به نیرو افزودند ، زیرا یکدسته بزرگی از ورامین با شیخ محمود ورامینی بآنان پیوستند که برای ایشان چادر های جداگانه افراشته دستگاه باده‌خواری جداگانه درچیدند. درصور اسرافیل‌می‌نویسدکه یکی ازسردستگان ایشان فریاد زده می‌گفت:«مجلس



پ ۷۸

نظام السلطنه مافی

را خراب می کنیم و قالیهای آنجا را میدهیم پالان الاغ های ورامین کنند » .

سید محمد یزدی و اکبر شاه و دیگران امروز هم بمنبر رفته

نکوهش و بدگویی بسیار از مشروطه می کردند . نویسنده حاجی شیخ فضل‌الله در نامه‌اش به‌پسر او می نویسد : مردم بارها میخواستند بمجلس تازند و آنجارا بهم زنند، وسید محمد یزدی و دیگران همین را آرزو می کردند . لیکن حاجی شیخ فضل‌الله خرسندی نمیداد و ازآنان جلومی گرفت . می باید گفت : این سخن نیمش راست و نیمش دروغست. این راستست که سید محمد و دیگران ویرانی مجلس را میخواستند و مردم نیز آماده ریختن بآنجامی‌بودند ، ولی ازمحمد علیمیرزا دستور نمی یافتند نه اینکه حاجی شیخ فضل‌الله جلو می گرفت . محمد علیمیرزا از یکسو این آشوب را برانگیخته، و ازسوی دیگر سود جویی ازآن نمیخواست، و همچنین دودل می‌ایستاد. گفته میشد سعدالدوله گفته : دو توپ بسر بهارستان فرستاده وبابمباران مجلس‌را پراکنده سازند، ولی‌محمدعلیمیرزا بآن خرسندی نمی‌داد و می‌توان گفت‌که از برانداختن مشروطه باك می داشت و آشکاره بآن دلیری نمی‌نمود.

آدمکشی در میدان توپخانه

امروزدرمیدان توپخانه خون نیز ریخته‌گردید. میرزا عنایت نام جوان زنجانی‌که بمیان ایشان رفته ، همچون دیگران ، گوش بیاوه بافیهای سید محمد یزدی میداد، بادست اوباشان تکه‌تکه گردید . انگیزه‌داستان روشن نیست . میدانیان می گفتند : نخست او تیر انداخت وبکیفر آن‌بود که کشته گردید ، ولی مشروطه خواهان این را نپذیرفته او را بیکبار ستمدیده‌و بیگناه میشماردند. نویسنده حاجی شیخ فضل‌الله چنین می‌نویسد: «عصر یوم یازدهم سید محمدآقا بالای منبر بود و میدان توپخانه پربود از مردم ازهرقبیل خود این بنده نیز پای منبر ایستاده بودم یکنفرازبین زنها بلند شد و ششلول بیرون آورده بطرف سید‌که روی منبر ایستاده بود دست اورا گرفتند. با اینکه دست اورا گرفته بودند سه تیر بطرف سید خالی‌کرد ولی بسید نخورد طولی نکشید‌که این شخص را مردم‌با قداره پاره پاره‌کردند و جسد اورا بدرخت میدان مشق آویزان‌کردند دربین‌اینکه مردم مشغول باین شخص بودند، ازطرف دیگر مجلس شخص ششلول توی این جمعیت خالی‌کرد اورا عقب کردند او خود را باطاق

حاجی سیدعلی آقا انداخت مردم عقب کردند حاجی سیدعلی آقا نگذاشت باوصدمه بزنند. امروز بلواخیلی بزرک شد. گفتند یکنفر دیگر نیز کشته شد ولی صدق و کذبش معلوم نشد. بهرحال این خبر بحضرت حجة الاسلام رسید ایشان فرستادند جنازهٔ مقتول را از درخت پایین آورده و او را دفن نمودند»

حاجی میرزا ابوطالب نیز درآن نامه‌اش می‌نویسد: «اما قتل‌نفس که نوشته است (گویا یکی از روزنامه‌ها) بنده درآن‌روز نبودم دونفر در مجمع‌تیرخالی کرده بودند یکی بسرباز خورده بود که گویا هر دو را کشتند . یکی دیگر چادر زنانه در سرش بوده میان زنها نشسته تیری بجانب آقا سید علی خالی کرده بود نخورده بود زنها اورا گرفته بودند و مردم اورا کشته بودند من در خانه جناب آخوند ملامحمد ... بودم وضو می گرفتم صدای دوتیر را شنیدم عقب تیر شلیك تفنك شد هرکس‌را فرستادم از ترس نرفت هایهوی بلندشد بعد معلوم‌شد اینطور بوده است. محاربی را کشته اند . این قتل نفس محترم شده، الالعنة‌الله علی‌الکاذبین »

این نوشته‌های ایشانست. ولی بآسانی نتوان باورکرد، بویژه با ناسازگاری که در میان دو نوشته میباشد . از آنسوی چنانکه خواهیم آورد ، در بازپرس ورسیدگی که از صنیع حضرت وهمدستان او کرده شد، دانسته گردیدانگیزه کشته شدن‌میرزاعنایت جز بدنهادی اوباشان نبوده . همانا اینها را برای پاسخگویی بخرده‌گیران ساخته اند.

درروزنامه‌حبل‌المتین می‌نویسد: میرزا عنایت هفتصد تومان اسکناس با خود میداشت که در میان اوباشان از جیبش درآورده به بغلش گزاشت و آنان این را دیدند، نیز ساعت او وزنجیرش از زر می بود، و اینها اوباشان را بکشتن او واداشت. می‌نویسد: نخست بارولور باو تاخته‌چند تیری زدند و سپس باقداره زخمهای بسیار رساندند، و چون او بیجان افتاد پسرنقیب پیش آمده ودیگران را بکنار رانده چنین گفت: «ایحضرات مسلمانان شاهد باشید و درنزد جدم روز قیامت شهادت دهید که من در راه دین اول کسی‌هستم که چشم مشروطه طلبان را بیرون آوردم» این

را گفت و باکارد چشم آن جوان راکند. سپس اورا از درخت آویختند که هریکی از اوباشان قداره‌ای باو می‌زدند.

هم دراین روز به علی آقا نام صراف زخمهایی زدند که تادیری در بستر میخوابید. نیز اسماعیل نام شاگرددرزی را تا لاله‌زار دنبال نموده ازپشت سر زخمهای کاری رسانیدند.

عصرامروز تلگرافهای شهرها رسیدن گرفت، و چنانکه‌یاد خواهیم کرد این تلگرافها بیش از هرچیزی، مایه ترس محمد علیمیرزا گردید.

روز چهارشنبه باز هردوسو درجای خود می‌بودند . امروزانجمن عبدالعظیم باگروهی بیاری مجلس آمد، و بگفته حبل‌المتین « سه‌چهار هزار نفر همه مسلح ومکمل» می بودند. همچنین ازشمیران و شهریار و دیگر پیرامونهای تهران تفنگچیانی آمدند. تلگرافها از شهرها پیاپی‌می رسید، ومحمد علیمیرزاناگزیرگردیدکه آشتی خواهد ، و ازاینرو امروز نظام‌السلطنه مافی‌راکه پیرمردی می‌بود بسر وزیری برگزیدکه کابینه‌برپا گرداند، وچون‌وزیران برگزیده شدند شاه نظام‌السلطنه وآنان‌راواداشت که با مجلس بگفتگوی آشتی پردازند، و چون مجلس باهمهٔ‌چیرگی که این زمان یافته بود از شیوهٔ ناستوده خود دست بر نمیداشت، وهمچنان خواستار آشتی وآرامش می‌بود، آن شش تن که ازروز نخست‌برگزیده شده بودند، روانه دربار شدندکه با وزیران گفتگو آغازکنند. مجلس چندچیز میخواست: ١- سعدالدوله از تهران بیرون رانده شود ٢- امیر بهادر از کشیکچی باشیگری برکنار و دستش از کارهای دولتی کوتاه گردد. ٣-باوباشان که برسرمجلس آمده ویادستگاه توپخانه‌رادر چیده‌اند کیفرداده شود. ٤- دویست تن سپاهی برای نگهبانی مجلس(ازجوانانی که در آن چند روز بپاسبانی مجلس پرداخته بودند) پدید آورده شود ٥- علاءالدوله ومعین‌الدوله بتهران بازگردند.

این گفتگوآغاز شده ، ولی دستگاه میدان توپخانه همچنین برپامی بود، مگر اوباشان بزشتکاری های گذشته نمی پرداختند. روز پنجشنبه اینان چادر های خود را فروآوردند ومردم را پراکنده گردانیده ملایان خود با اوباشان بدربار پناه بردندکه شب آدینه را درآنجا می‌بودند. ولی‌روز



پ ۷۹

میرزا سلیمان خان (از پیشروان آزادیخواهان تهران)

آدینه دوباره باز گشته در میدان چادر افراشتند، و باز گروهی را بر سر خود گرد آوردند . انگیزهٔ این رفتن وباز گشتن آن بوده که چون تلگرافهای تبریز بسربازان آذربایجانی رسید ، وآنان را از پشتیبانی به بدخواهان باز گردانید (چنانکه آن تلگرافها را خواهیم آورد) ، واز آنسوی محمد علیمیرزا نیروی ایستادگی را از دست داده با شتاب بآشتی میکوشید ، ملایان و اوباشان ماندن خود را در میدان بیم‌آور دیده بدربار پناهیدند . لیکن از آنسوی وزیران بودن آنانرا باگفتگوی آشتی که در میان میبود ناساز گار یافته بماندنشان در آنجا خرسندی ندادند ، واین بود ناگزیر مانده دوباره باز گشتند ، وخواهیم دید که

باچه رسوایی دوباره از اینجا رفتند .

یك کار بسیار بجایی که انجمن تبریز کرد

روز یکشنبه که در تهران آشوب برخاست محمد علی میرزا دستور داد که بشهرها آگاهی دادند ، که چون کابینه بهم خورده هر کس از فرمانروایان هر سخنی دارد یکسره بخود شاه رساند . نیز دستور داد که تلگرافخانه‌ها آگاهی از آشوب بهیچ شهری نرسانند . گویا همانروز نخست بهبهانی وطباطبایی تلگراف کوتاه پایین را بتلگرافخانه فرستادند که بهمه شهرها رسانده شود :

مفسدین اقدام بمخالفت ، دولت در صدد خلف عهد .

همچنین نمایندگان آذربایجان تلگراف پایین را فرستادند .

انجمن ملی تبریز مجلس مبعوثان ومشروطه در مخاطره ، امیر بهادر جنك وسعد الدوله در تصور قتل وغلبه بمجلس مبعوثان وو کلاء ، اقدام علاج فوق العاده لازم .

ولی همانا این تلگرافها رسانده نشد . چیزیکه هست چون در تلگرافخانه بیشتر کار کنان هواخواه مشروطه میبودند ، پنهانی ازچگونگی آگاهی بشهرها دادند . این بود نخست قزوین چگونگی را دانسته ، سپس رشت وتبریز آگاهی یافتند وبشهرهای دیگر نیز آگاهی رسانیدند . درهمه این شهرها مشروطه خواهان بجوش وخروش برخاسته تلگرافهای همدردی فرستادند ، ودر بسیاری از آنها باندیشه یاور فرستادن به تهران افتادند .

لیکن انجمن تبریز ، برای چاره بیك کار بخردانه برخاست وآن اینکه بهمداستانی سران مجاهدان (بلکه براهنمایی آنان) ، محمدعلی میرزا را ، بعنوان اینکه سوگند خود را شکسته ، از پادشاهی برداشت واین کار خود را در زمان بتهران ، بخود محمدعلی میرزا وبدارالشوری آگاهی داد ، وازآن سوی سران آزادی در تلگرافخانه نشسته بهمه شهرهای رشت وقزوین واسپهان ویزد وشیراز ومشهد وخوی وارومی و دیگر جا ها تلگراف کرده خواستار گردیدند که دراین باره همداستان گردند وهم آوازی نمایند .

اینکار نتیجه بسیار نیك وزودی داد . زیرا از همه شهرها این

خواهش را پذیرفتند ، واز همه آنها تلگراف بیزاری از پادشاهی محمدعلی میرزا ، بخود او وبدارالشوری فرستاده گردید . ازدارالشوری درخواست میشد که جانشین اورا برگزینند .

این تلگرافها که از روز سه‌شنبه رسیدن گرفت در محمدعلیمیرزا سخت هنایید . بویژه تلگراف های بیزاری از شاهی او ، که سخت بیمناکش گردانید ، وچنانکه گفتیم در نتیجه این تلگرافها بود که روز چهار شنبه کابینه را برپا ووزیران را بگفتگو بامجلس وبه میانجیگری برانگیخت ، وچون انجمن تبریز پافشاری نشان میداد وتلگرافهایی هم میرسید ، محمدعلی میرزا از در زبونی آمده دست بدامن نمایندگان روس وانگلیس زده آنان را نیز بمیانجیگری واداشت .

آنچه بیم محمدعلی میرزا را بیشتر میگردانید ، این بود که ظل السلطان از دیرباز بآرزوی تاج وتخت افتاده ، وچنانکه از کتاب آبی برمیآید ، در این باره بانمایندگان روس وانگلیس گفتگو نیز می داشته است . محمدعلی میرزا میترسید در این هنگام او پیش افتد وبه همدستی باپیشروان آزادی بپادشاهی رسد. در حالیکه آزادیخواهان از ظل السلطان خشنود نمی‌بودند وگمان آنکه بپادشاهی اوخرسندی دهند بسیار کم میرفت . نمایندگان روس وانگلیس می پنداشته اند که میانه ظل السلطان واین پیشامدها بهم بستگی هست ، درجاییکه نمیبود وآن گمان بنیادی نمیداشت .

بهرحال کار انجمن تبریز بسیار بجا بود، وانجمن بآن بس نکرده یکمشت دیگری بگردن خودکامگی نواخت ، وآن اینکه بهمه‌سرکردگان آذربایجانی که باسرباز وسواره زیردست خود درتهران ، ودلگرمی‌بیشتر محمدعلی میرزا وامیر بهادر بآنان میبود، تلگراف فرستاده آگاهی داد که اگر دست بدارالشوری باز کنند ، خانه های آنان در آذربایجان ویرانه ، وزنان وفرزندانشان را دستگیر خواهند گردانید .

این تلگراف نیز بجا افتاد ، وچنانکه دیدیم در نتیجه این بود که ملایان واوباشان از بازماندن درمیدان توپخانه به بیم افتاده چادرها را خوابانیدند و بدربار پناهیدند ، لیکن محمدعلی میرزا چون میترسید

نگهداری آنان در دربار نیارست ، وگفتیم که دوباره‌بمیدان بازگشتند .

کنون رویه برخی تلگرافها را در پایین میآورم :

از قزوین به تبریز (۱۳ ذوالقعده) — حضور مبارك انجمن محترم مجاهدین آذربایجان کثرالله امثالهم شیخ فضل‌الله باشتباه تفتیش(؟) و بتحریك دولت میدان توپخانه را گرفته بنیان مشروطیت متزلزل تمام طهران‌و قزوین تعطیل عمومی تلگرافخانه طهران توقیف جان وکلاء در معرض تلف‌مجاهدین تا آخرین قطره خون حاضر بجنبید کار از دست میرود منتظر جواب انجمن مجاهدین قزوین .

از رشت به تبریز - حضور اعضای محترم انجمن نصرت آذربایجان شیدالله ارکانه ارکان دارالشوری در تزلزل حضور وکلاء طهران درتلگراف خانه غیر ممکن است از طرف دولت اقدامات تولـی و فعلی میشود تعطیل عمومی شد و اقدامات مجدانه را حاضر ثبات قدم لازم اجتماعیون عامیون

از تهرن به تبریز - اساس مشروطیت متزازل مجلس شورای‌ملی دوچار حملات مستبدین پنجهزار تفنك‌دار از فدائیان ملت بامهای مجلس را سنگر کرده متوقف ادارات دولت و بازارها تعطیل عمومی طهران نمونهٔ محشر ازاطراف متصل مردم بهواخواهی وارد میشود حیات عاریت جان نثار که پنجروز است متزلزل باقی نتیجه کاررا اطلاع میدهیم (تقی‌زاده)

از تبریز بهمه شهر ها - شاه موافق قانون مشروطیت ذکر قسم و حالا نقض عهد ملت آذربایجان اورا بجهت این خیانت از سلطنت خلـع و به قناسل ونجف اطلاع شما هم اورا خلع و سفارت خانه ها را اطلاع دهید (انجمن ملی تبریز)

از رشت بهمه شهر هـا — وکلای دارالشوری دچار مخاطرات لذا اهالی گیلان با تمام قوای خود در شرف حرکت بطهران شما هم حرکت نموده وکلا را از مخاطرات برهانید (انجمن ملی رشت)

از تبریز بتهران — حضرت مستطاب آقـای تقی زاده عجالتا هزار مجاهد سواره مسلح مکمل بااستعداد کامل حاضر درخیال عزیمت وفدا نمودن جان بیمقدار خودشان هستند منتظر اجازه میباشند .طرفداران دارالشورای‌کبری

از تبریـز بتهران - بعموم صاحب منصبان سرباز وتوپچی و سوار غیور آذربایجان عرض مینماییم که ای هموطنان و ای برادران دینی دو سال است همه قسم سختی کشیده اول پله مشروطه را قدم گذاشتیم و شما هـا



پ ۸۰

آقای محمد ابراهیم قفقایچی (از آزادیخواهان تبریز)

رفته اید که ما ها را آسوده دارید دیشب خبر رسیده که چند نفرمستبد از خدا بیخبر دور اعلیحضرت را گرفته و شما را آلت کار قرار داده‌اند که تفنك برداشته مسلمانان را قتل عام بکنید اولا بدانید که اگر بمشروطه صدمه برسد ما ها آذربایجان را مجزی خواهیم نمود و ثانیا اهل و عیال و اولاد و اطفال شما ها کشته خواهند شد ثالثا شما روی خانه وزندگی نخواهید دید کمك کردن شماها بمجلس مثل کمك کردن باولاد فاطمه علیه‌السلام است و مخالفت شما ها مثل مخالفت اولاد معاویه است خودتان مختارید از برای خاطر دو سه نفر که دور اعلیحضرت را گرفته اند بمسلمانان تفنك انداختن و خانه خودرا خراب کردن ابدا صرفه نخواهیدبرد انجمن مجاهدین آذربایجان

ازرشت بتبریز - انجمن محترم اینکه اظهارفرموده بودید که تلگراف انجمن مطابق با تلگراف واقدامات ملت آذربایجان نیست آن تلگراف اول

بودگه مخابره شده بود تلگرافات عدیده شد صورت آخرین تلگراف عینا درج میشود بمقام رفیع مجلس مقدس اقدامات حیرت انگیز که از شاه مشهود شده مخالف با قواعد مشروطیت وفصول قوانین اساسی در حقوق سلطنتی است سه روزه بوده باهزاران جان کندن‌اهالی را اسکات ودو تلکراف فوری بشاه عرض شده تاکنون جوابی نرسیده یکدفعه تمام اهالی حاضر تلگرافخانه بکلمه واحده قسمی هیجان نموده تا کنون در گیلان مشاهده نشده ازوکلاجداً خواسته اند عرض میکنم بموجب قانون مشروطیت که محمد علیمیرزا خودش امضاء کرده وقسم یاد نموده حالا مخالفت کرده باید بسریر سلطنت متکی نباشد وما ملت اورا ازسلطنت خلع واز ساحت شوری استدعا داریم عاجلا سلطانی معین وبشارتش را تلگرافا مخابره فرمایند .

- انجمن ملی گیلان

از تبریز بتهران. - جماعت سربازان فوج پنجم شقاقی وسایربرادران من سی سال است همقطاریم نان ونمك خورده ایم ماها مسلمانیم در راه برادری بشما مینویسیم دیروز انجمن مقدس تبریز بتهران وصاحبمنصبان‌اطلاع داده دیشب هزار نفرمجاهد مرا ازخانه‌ام برداشته بباسمنج آوردند وبخانهای شما میبرندکه اسامی‌سربازان مقیم دربار تهران را ده بده یکی یکی‌بگویم وآنها زن وبچه‌شانرا آتش بزنند و میگویند سربازان بمجلس وملت یاغی شده اند ملاحظه عیال واطفال خودتان را کرده فوراً برگردید که تلگرافاً حرکت شما را بتبریز خبر بدهند بمجاهدین امر شود مرا بر گردانند والا من اسیرم وباید اسامی تمام سربازان آذربایجان را صورت بدهم ومجاهدین انتقام بکشند امروز هزار نفر مجاهد بطرف اهر حرکت دادند که باتفاق انجمن اهر مجاهدین آنجا را برداشته بخانه سواران قراجه داغی ابوابجمعی امیر بهادر بریزند در خیال قتل وغارت خانه حاجی میرزا رفیع خان‌مباشر شاه هستند خانه‌اش را آتش زدند کس وکار مفاخرالملك داروغه را کشتند شما هم تکلیف خودتانرا بدانید (اقبال لشکر)

برای آنکه دانسته شود که این تلگرافها چه نتیجه ای داد ودر شاه وپیرامونیانش چگونه هنایید جمله هایی را از کتاب آبی انگلیس در اینجا میآورم . در باره یکشنبه سی‌ام آذر میگوید : « در اینمیان کار بس خطرناك گردید . انجمن تبریز فیروزانه خواست خود را ،در بارهٔ برانداختن شاه ، بهمه جا رسانید ، وشهر های بزرك که مشروطه

خواهی درآنها ریشه دوانیده همه بخروش برخاستند. ازشیراز واسپهان و کرمان وقزوین ومشهد ورشت تلگرافهای پیاپی رسید، وهمه میگفتند آماده ایم که دسته ای جنگجو بتهران روانه گردانیم».

در بارهٔ سه شنبه دوم دیماه میگوید: «در نیمه‌های روز دانسته شد مشروطه خواهان خود را چیره دیده، و خواسته اند این چیرگیرا هرچه بیشتر گردانند، وپاسبانان شاه را بیم داده اند که هرگاه دست از همراهی باشاه برندارند زنان وکودکان ایشان گرفتار خواهند بود. بریکاد قزاق را هم بدینسان بیم داده اند و آشکاره گفتگو از کشتن شاه مینمایند. درباریان بسیار افسرده میبودند، وشاه بجان خودمیترسید وکسان وپرستارانش از وی دوری گزیده بودند واز هر-و گفته میشد شاه بیش ازیکهفته زنده نخواهد ماند».

در بارهٔ روز چهار شنبه سوم دیماه میگوید: «شاه ازاندرون بیرون نیامد. در دوبار که وزیر مختار هولند پرك دیدن خواست که دربارهٔ بست نشینی سعد الدوله گفتگو کند بدستاویز بیماری پرك نداد»

پیروزی آزادی خواهان و پایان آشوب

چنانکه گفتیم، در اینمیان وزیران بابرگزیدگان مجلس نشستها کرده گفتگوی آشتی را پیش‌می‌بردند. شاه زبون گردیده آنچه خواست مجلس می‌بود بیچون وچرا می‌پذیرفت، وتنها بازماندن امیربهادر را در کشیکچیباشیگری درخواست میکرد. ازکتاب آبی برمی آید که یکی‌هم میخواسته بیرون کردن برخی ازنمایندگان را ازمجلس بطلبد، ولی از ترس گفتن نیارسته. ترس وی چندان میبود که از ملایان واوباشان توپخانه نگهداری نیارست، وروز شنبه فرستاد که دوباره چادرها را برچیدند، وآنان که کارشان برسوایی کشیده روی رفتن بخانه های خود نمیداشتند، در نزدیکی توپخانه در ارك چند خانه ای باجاره گرفتند وبآنجا رفتند.

شاه بیکبار سپرانداخته سرفرود آورده بود. لیکن چون سران آزادی تبریز در تلگرافخانه نشسته، از مجلس پاسخ درخواست خود را دربارهٔ برداشتن شاه میخواستند، واز اینسوی تلگرافهای تبریز به

سرکردگان آذربایجانی درآنان سخت هنایید، که آشکاره بیزاری از هواداری شاه مینمودند، وآنگاه باهمهٔ گفتگوی آشتی، هنوزانجمنهای تهران از مدرسه سپهسالار پراکنده نشده و بازار ها باز نگردیده مردم نتیجه بازپسین را می بیوسیدند، و پادآواز درخواست تبریزیان بتهران افتاده در همه جا گفتگو از برداشتن شاه میرفت، محمدعلی میرزا به دست وپا افتاده بنگهداری خود میکوشید، وچنانکه ازکتاب آبی پیدا است در این هنگام نمایندگان سیاسی روس وانگلیس پا بمیان گزارده بازماندن اورا در پادشاهی میخواسته اند (همانا برای آنکه ریشه‌آشوب از ایران کنده نشود)، ونامه ای در این باره، بهمدستی مشیرالدوله نوشته بنزد رئیس مجلس فرستاده اند، در نتیجه این کارها یکرشته از گفتگوها درپرده رخ داده، وما می بینیم که در نشست روز شنبه۲۹ آذر (۱۵ ذی القعده) که در مجلس گفتگو از قانون شکنیهای شاه میرفته وبرخی نمایندگان تندی مینموده اند تقیزاده بجلوگیری برخاسته وچنین گفته: «این مذاکرات که میشود فعلا لازم نیست ... نتیجه در مجلس مخصوصی گرفته وبهمه اطلاع داده میشود»، وسپس درنشست روز دیگر آگاهی داده شده که گفتگو بپایان رسیده، وشاه وهمچنین نمایندگان مجلس، قرآن مهر کرده اند وپس از گفتن این ' وزیران نوین باقرآنیکه شاه در پشت آن باخط خود سوگند نامه نوشته بود، بمجلس در آمده اند. اینست نخست آن سوگند نامه وسپس سوگندنامه نمایندگان‌که این نیز در پشت قرآن میبود خوانده شده، وما اینك آن سوگند نامه ها را در اینجا میآوریم.

سوگند نامه شاه:

چون بواسطه انقلابی که این چند روزه در تهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوء ظن حاصل شده بود که خدای نخواسته ما در مقام نقض و مخالفت از قانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوء ظن واطمینان خاطر عموم ملت باین کلام‌الله مجید قسم یاد می کنیم‌که اساس مشروطیت وقوانین اساسی را کلیتاً درکمال مواظبت حمایت و رعایت کرده واجرای آنرا بهیچوجه غفلت نکنیم هرکسی برخلاف مشروطیت رفتار کرده مجازات سخت بدهیم وهرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروزکند در



پ ۸۱

معاضد السلطنه (از نمایندگان مجلس یکم)

نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شروط و قسمی که از وکلای ملت گرفته‌ایم مسئول خواهیم بود لیله هفده ذی قعده ۱۳۲۵

سوگند نامه نمایندگان :

در این موقع که بندگان اعلیحضرت شاهنشاه محمد علیشاه قاجار خلدالله ملکه بواسطه بروز انقلابات برای دفع سوء ظن عموم ملت به کلام الله مجید قسم یاد فرموده اند ما وکلای ملت امضا کنندگان ذیل نیز باین کلام الله مجید قسم یاد می کنیم مادامی که قوانین اساسی و حدود مشروطیت را اعلی حضرت اقدس همایونی حامی و مجری و نگهبان باشند بهیچوجه خیانت باساس سلطنت ایشان نکنیم و حدود و حقوق پادشاه متبوع عادل خودمان را موافق قانون اساسی محفوظ و محترم بداریم و هر گاه

مخالفت این عهد و قسم را بکنیم نزد خدا و رسول مسئول باشیم ۱۷ ذوالقعده .

چنانکه نوشتیم در نشست پسین یکشنبه شانزدهم ذی القعده بود که این سوگند نامه‌ها ، که از پیش آماده شده بود ، درمجلس‌خوانده گردید ، و اینکه تاریخ هر دو « ۱۷ ذی القعده » نوشته می شود یکرازی میدارد . چنانکه از کتاب آبی برمیآید چنین نهاده بوده اند که شاه خود بمجلس بیاید وسوگند را در آنجا خورد ، وچون می پنداشته اند که آمدن او وکارهایش تاپس از هنگام شام خواهد کشید (چنانکه نشستهای خود مجلس ، از کوتاهی روز تابشام وپس از آن کشیدی) تاریخ سوگند نامه هارا شب هفدهم گزارده اند ، لیکن سپس شاه از آمدن بمجلس ترسیده وسرباز زده ، از اینرو تنها بآوردن سوگند نامه بس کرده اند .

این نمونه دیگری از بی‌ارجی مجلس میباشد . بجای آنکه از پیشامد بهره جوید ومحمدعلی میرزا را از تخت برداشته ریشه آشوب را براندازد ، واز آنسوی دست بیگانگان را از کشور کوتاه گرداند ، بدینسان افزار دست بیگانگان شده ، واین بدتر که آزادیخواهان را فریب داده واین کارها را در پرده انجام داده است .

بهرحال پس از خوانده شدن سوگند نامه ها ، وزیران نوین شناسانیده شدند بدینسان :

نظام السلطنه رئیس الوزراء ووزیر مالیه ، آصف الدوله وزیر داخله ، شاهزاده ظفر السلطنه وزیر جنك ، قایمقام وزیر تجارت، مشیر الدوله وزیر خارجه ، صنیع‌الدوله وزیر علوم وفواید عامه ، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه .

پس از شناسانیدن اینها ، نمایندگان بیکرشته گفته های بیهوده و بی‌ارجی پرداختند . یکی از «ملت» سپاس گزارد، ودیگری از «دولت» ستایش کرد ، وسومی « الحمدلله الذی هدانا لهذا .. » خواند وباین سخنان مجلس بپایان رسید ، واین شگفت که هیچ یادی از کاردانی آزادیخواهان تبریز ، ونامی از هوشیاری مشروطه خواهان قزوین‌ورشت بمیان نیامد .

همان شب یا فردای آن مجلس تلگراف کوتاه وپایین را به
شهرها فرستاد :

از نیات غیورانه بلاد نهایت تشکر حاصل اختلاف مرتفع شرایط و
منویات دارالشورای ملی حاصل تجدید قسم و حکمیت کلام الله مجید نهایت
اطمینان حاصل پس مثل سابق هرکسی مشغول کار خود مرفه الحال باشند
(دارالشورای کبری)

همچنین مشیر الدوله وزیر خارجه تلگراف پایین را بنمایندگان
ایران در کشورهای بیگانه فرستاد :

اختلافی که بین ملت و دولت حاصل شده بود بحمدالله تعالی بخوبی
رفع شد که اعلیحضرت همایونی ومجلس شورای ملی بامضای قرآن مجیدحفظ
اساس مشروطیت را موافق قانون اساسی متعهد شدند اطمینان بعمل آمد
کابینه جدید مشغول اصلاحات شد مشیرالدوله

ایستادگی تبریز و بیهودگی آن

چنانکه گفتیم در تبریز سران آزادی هرروز در
تلگرافخانه می‌نشستند واز تهران پاسخ میطلبیدند
وچون بسرسخن خود ایستادگی میداشتند بسیاری
از مجاهدان آماده میگردیدند که اگر نیاز افتاد بتهران روند . روز
دوشنبه باز اینان در تلگرافخانه می بودند که تلگرافی از حاجی میرزا
آقا فرشی بیکی از کسانش رسید ، که در آن داستان آشتی و پایان
یافتن آشوب را آگاهی میداد . سپس نیز تلگراف دار الشوری آمد
(گشاده تر و درازتر از آنچه بدیگر شهرها فرستاده بودند) که پس‌از
سپاسگزاری چگونگی را باز مینمود . تبریزیان از این تلگرافها خرسند
نشدند . کسانی گفتند بهتر است نمایندگان‌را بتلگرافخانه خواسته گفتگو
کنیم ، وما اینك تلگرافهایی که در میان ایشان آمد ورفت کرده در
پایین میآوریم .

از تبریز بتهران :

خدمت وکلای محترم آذربایجان ضاعف الله تعالی اقتدار هم دو نفر
از وکلای محترم که رمز دارند درتلگرافخانه خیلی زود حاضر شوند زیاده
برده دقیقه معطل نخواهند شد انجمن ایالتی آذربایجان

پاسخ از تهران :

حاضر بعداز عرض سلام منتظر فرمایشات هستیم مستشارالدوله
حاجی میرزا آقا ابراهیم

پاسخ از تبریز :

بعد از عرض سلام تلگراف شورای ملی ورمز جنابانعالی رسید خواستیم
حضورا مذاکره بشود فعلا وضع حالیه چیست اطمینان بچه‌وسیله حاصل‌فرموده‌اید
شرایط چه‌چیز است ملت در سر کلمه که گفته اند ایستادگی دارند یکی دو کلمه
رمز هم بفرمایید تا معلوم شود جنابانعالی هستید .
انجمن ایالتی آذربایجان

پاسخ از تهران :

وضع حالیه این است که دیشب وزرا قرآنی را که شاه مهر کرده
بود به مجلس آوردند شرحی که از مجلس مسوده شده بود در پشت قرآن
نوشته و مهر فرموده بودند اصول شرایط این است رعایت و اجرای کامل
قانون اساسی و اداره شدن تمامی دسته‌جات قشونی در وزارت جنك و تبعید
سعد الدوله و عدم دخالت امیر بهادر به مشاغل دولتی و تنبیه اشرار ومجازات
کسانی‌که محرك اشرار بودند تاسیس یك عده محفوظ(؟) مخصوص برای مجلس
واعاده علاءالدوله و معین‌الدوله که اخراج شده بودند عجالتا بملاحظاتی که
عقلاء تصویر میکنند شرایط اصلیه اینها است البته در ضمن مطلب دیگرزیاد
است از دیروز جمعیت اشرار متفرق شده مشدیها در محلی جمع شده‌وپشت
سنگر هستند الواد معمم در حیاطی توی ارك نشسته‌اند بازار قرار بود باز
شود ولی مردم متفرق نمیشوند و اجرای شرایط را میخواهند ازهفتاد انجمن
طهران نمایندگان در مسجد سپهسالار حاضر آقایان حجج الاسلام و وکلاء
در مجلس مشغول تهیه اسباب اطمینان اهالی هستند در این دوروز قراراست
مجلس رسمی‌در دربار باحضور سفراء منعقد شده تحلیف مجدد رسماً بعمل آید
حاجی میرزا آقا ابراهیم مستشارالدوله

پاسخ از تبریز :

بااین تفصیل‌که تلگراف فرموده‌اید ما دربین‌المحذورین واقع شده ایم
آنکه ملت است متفق کلمه در اجرای و انجام کلمهٔ آخری ایستادگی دارند
بهیچ عذری متقاعد و اسکات نمیشوند و از آن طرف هم بپاره محذورات
متعذر میشوید نمیدانیم تکلیف ما چه‌چیز است. انجمن ایالتی آذربایجان



پ ۸۲

ممتاز الدوله (رئیس سوم مجلس یکم)

پاسخ از تهران :

از مراتب حسیات غیورانه موکلین خود نهایت امتنان و امید واری داریم ولی باعتماد اینکه در این مدت از جانفشانی و حسن خدمات این بندگان رضایت و اطمینان داشته و دارند از همهٔ آنها استدعا داریم به سلیقه وعقیده های مختلفه صلاح اندیشی ما و شما را مختل نفرمایند. مجلس مقدس نگهبان حقوق تمامی ایران است وقتی این چنین وظیفه مقدسه وسنگین‌را میتواند به تمامه بموقع اجرا گذارد که عموم ملت صوابدید وکلای خودرا صلاح دانند تا امروز مقاومت آحاد وافراد ملت واوامر مجلس مقدس درسرحد کمال و باعث حیرت و غبطه ملل گشته است البته در این موقع هم این شیوهٔ مرضیه را رعایت و اهمیت و عظمت دارالشورای خودرا باین اسلوب صحیح وقایه

خواهندکرد مرخص شده به مجلس رفتیم که درحفظ حقوق ملت در چنین‌موقع باریك آنی غفلت نشود و انشاءالله از توجهات حضرت (امام عصر عجل‌الله فرجه) آنچه صلاح ملت است مرعی ومعمول خواهد شد نتیجهٔ اقدامات بعد از این را متدرجا بعرض خواهیم رسانید.

مستشارالدوله ابراهیم حاجی میرزا آقا

این پاسخ آخرین تهران خواندنیست . اینان که خود فریب خورده بودند بدینسان دیگران را می فریبیدند . مستشار الدوله اکنون زنده است ، ولی همانا پس از سی وپنجسال هنوز نمیداند که آنروز چه فریبی خورده بود وچه فریبی بدیگران میداد . چنین مجلس وچنین نمایندگانی سزاشان همان بود که پس از چند ماهی دیدند وبا رسوایی از هم پراکندند .

باری همان روز روز دوشنبه سعد الدوله که بایستی از تهران بیرون رود ، از دربار بیرون آمده خود را بسفارتخانه هولند رسانید ودر آنجا بستی نشست . آن روز بازار ها باز خواستی شد . لیکن چون همان روز، باردیگر اندك جنبشی‌از اوباشان دیده شد مردم بازار را نگشادند . ولی از فردای آن روز بازارها باز ، وانجمنها که در مدرسه سپهسالار می بودند بهبهانی بآنجا رفته، دستور پراکندگی داد . فردا چهار شنبه هفتصد تن کمابیش سواره باتفنك وفشنك از ساوه به یاری دار الشوری رسیدند . (۱) روز پنجشنبه دسته مجاهدان قزوین خواستندی رسید .

چنانکه نوشته ایم در قزوین آزادیخواهی ریشه دوانیده جوش‌و جنب نیکی از آنجا پدیدار میشد ، ودراین پیشامد نیز بیك‌کار بجایی برخاستند ، وآن اینکه میرزا حسن « رئیس المجاهدین » ، باصد تن از مجاهدان آنجا سواره بیاری دارالشوری آهنك تهران کردند . گفته میشد اینان پیشروانندکه اگر دارالشوری پرگ دهد دسته‌های دیگری نیز خواهند رسید . میرزا حسن خود دیروز رسیده وامروز سوارانش خواستندی رسید . ازاینرو انجمنهای تهران به پیشواز برخاستند وبایدك

(۱) این را تنها در روزنامه ندای وطن آورده : درحبل المتین وروزنامه مجلس یادی از آن نشده .

وافزار پذیرایی بجلو رفتند ، وآنان را باشکوه بسیاری از خیابان ها گذرانیده به بهارستان رسانیدند . امروز مجلس برپا میبود ، مجلسیان سپاسگزاری نمودند وستایشها سرودند ، ولی بنام اینکه دیگر آشتی‌رو داده ونیازی ببودن آنان در تهران نمانده پرگ دادند که به قزوین باز گردند .

این نمونه‌ای ازسهش مردم است. ولی‌افسوس پیشروانی که این سهشهارا براه نیکی اندازند واز آن بهره بردارند، کم می‌بودند واینان نیزدر برابر ناپاکیهای برخی از وزیران ونمایندگان مجلس کاری نمی توانستند. کوتاه سخن آنکه مجلس در این پیشامد بی ارجی بسیاری از خود نشان داد .

پایان کار ملایان

در این پیشامد از همه رسواتر ملایان بودند . اینان که بدشمنی مشروطه بادربار همکار گردیده وبا اوباشان باده گسار همنشین شده بودند ، محمدعلی میرزا چون‌ناگزیر شد بامجلس آشتی کند اینان را زیرپاگزارده لگدمال گردانید. چنانکه گفتیم روزپنجشنبه چادر هارا کنده بدربار پناهیدند ، ولی فردا دوباره بمیدان بازگشتند ، ویکشب یادو شب در اینجا میبودند که بار دیگربا دستور شاه چادر ها برچیده گردید ، و اینان ناچار مانده خانه‌هایی در ارك باجاره گرفتند ، وچند روزی نیز در آنجا ماندند . محمدعلیمیرزا اینان را فریفته میگفت : «چنین نهاده‌ایم که فرستادگانی ازمجلس بیایند وبا شما بنشینند ورویه بهتری بکار ها دهند » . ولی چون در پیمان آشتی‌چنین نهاده شده بودکه اینان‌را از هم پراکنند وباوباشان کیفری داده شود، محمدعلی میرزا ناگزیرمی‌بودبیکباره ازاینان بیزاری جوید. از اینرو روز پنجشنبه چهارم دیماه (۲۰ ذی القعده) اینان ناگهان از ارك بیرون آمده آهنك مدرسه مروی کردند ، وهمگی بآنجادرآمده واطاقها را ازدست طلبه‌ها در آورده نشیمن گرفتند . دراینجا نیزمنبری گزارده وملایان بمنبر رفته بسخن گویی پرداختند . لیکن دراینجا رنك سخن را دیگرگردانیده از زشتگویی وزباندازی خودداری می نمودند. مثلا سید علی آقا چنین میگفت : « مردم چند فصل از این نظامنامه

مخالف باشرع اقدس است ماحاضر شده ایم که مجلسی تشکیل شودکه چند نفر از روسای مجلس وچند نفر از ما در آنجلس حاضر شده‌و باحضور چند نفر حکم هرکس راکه ملت انتخاب کرد مذاکره نماییم وچنانکه گفته ماصحیح بود قبول‌نمایند وعیوب مجلس را رفع نمایند و چنانکه صحیح نبود ماميرويم در خانه های خود » .

همان کسانیکه در میدان توپخانه آشپزخانه بسیار بزرگی راه انداخته هرروز دیگهای پلو را بار میگردند ، اینجا بیچیزی وندارى از خود نموده نوشته ای بروی در مدرسه چسپانیدند، بدینسان: « هر کس در راه خدا باین مشت مردم که محض حمایت شرع در این جا گرسنه نشسته اند میتواند از صد دینار تا یك تومان اعانه بدهد که عندالله ضایع نخواهد شد » . حبل المتین مینویسد این یکدروغی بیش نمیبود ودر اینجا نیز دیگهای پلو را برسربار میداشتند .

فردای‌آنروز تلگرافهایی نوشته بهمه شهرها فرستادند، وبنام‌هوا داری از «شرع» ازمردم یاری طلبیدند . بگفته حبل‌المتین باآن‌گرسنگی دانسته نیست از کجا پول آوردند که باینهمه تلگراف دادند . شگفت آن بود که سیدمحمد یزدی بمنبر رفته میگفت : در بیشتر شهرهابویژه در تبریز مردم بهواداری ما بازارها را بسته اند . در جایکه در همه جا مردم بیزاری از آنان مینمودند واین تلگرافها که فرستادند از همه جا پاسخهای بیزاری رسید که روزنامه های مجلس وحبل المتین آنها را بچاپ رسانیدند . از خوی یك پاسخ درازی رسیدکه سراپانکوهش وسرزنش بملایان میبود . از استراباد کلانتر نامی تلگراف فرستاد :

حاجی شیخ فضل‌الله خدا تورا واتباع تورا بدرك فرستد تامسلمانان آسوده شوند .

باری روزهای پنجشنه وآدینه را اینان بآزادی میگذرانیدند واز روز شبه دولت سربازانی بگرد مدرسه گزارده ازآمد وشد جلوگرفت . سه روز نیز بدینسان گذشت . و چون گفته میشد میخواهند با همان انبوهی بسفارت روس روند ودر آنجا بست نشینند ، واین خودکارننك آلودی بودی وچه‌بسا نتیجه‌های بدی را درپی داشتی ، برخی ازوزیران



پ ۸۳

شادروان سعید سلماسی (از آزادیخواهان آذربایجان)

بمدرسه رفته حاجی‌شیخ فضل‌الله ودیگران را دیده باین واداشتند که‌خود مردم‌را بپراکنند، وآنان پذیرفته شب چهارشنبه دهم دیماه شبانه مردم را پراکنده وخود نیز بخانه هاشان رفتند.

در همین روزها دو سید از تهران تلگرافهایی بنجف به آخوند ودیگران فرستاده از حاجی شیخ فضل‌الله ورفتار او گله کرده بودند. از نجف پاسخهایی رسید که در روزنامه ها پراکنده شد، ومن اینك یکی را در پایین میآورم:

حجة الاسلام بهبهانی و طباطبایی تلگراف ثانی واصل نوری چون مخل بآسایش ومفسد است تصرفش در امور حرامست (محمد حسین نجل میرزا خلیل) (محمدکاظم خراسانی) (عبدالله مازندرانی)

چون بایستی سردستگان اوباشان گرفته شوند و صنیع حضرت و مقتدر نظام و دیگران پنهان شده بودند، تنها حاجی معصوم نامی‌از آنان دستگیر گردید. بدینسان آشوب میدان توپخانه پایان پذیرفت.لیکن این زمان یك گرفتاری دیگری پدید آمد، وآن‌اینکه اوباشان که‌گریزان و نهان می بودند، شبها بیرون آمده هرکه را می‌یافتند می‌زدند ولخت میکردند، وچون پشتشان بشاه وپیرامونیان‌اوگرم می‌بود، ومجلل‌السلطان پیشخدمت شاه نگهداری و پشتیبانی از آنان دریغ نمی‌گفت، بی باکانه بهرسیاه‌کاری برمی‌خاستند. چنانکه بهاءالواعظین راکه یکی‌ازنمایندگان مجلس می‌بود کتك زده سرو رویش را بخستند، و در شب چهارشنبه هفدهم دیماه (۳ ذی‌حجه) هشت تن از آنان بخانه فریدون زردشتی که یکی از بازرگانان می‌بود، رفته و آن بیچاره را بیدار گردانیده نخست پانصد وشصت تومان پولش را گرفته وسپس دربرابر چشم زنش با قمه اورا کشتند. پیدا می‌بود که کشندگان همان اوباشان میباشند. ازآن سوی شیخ محمود بورامین رفته در آنجا آسوده می زیست. رویهمرفته دیده میشدکه دربار بکیفر دادن اوباشان گردن نگزارده، و پیمان او دراین‌باره جز فریب نمی‌بوده. از شهرها دراین باره تلگراف میرسید و درمجلس نیز گفتگو می‌رفت، ولی نتیجه نمیداد.

گرفتاری سردستگان اوباش و کیفر ایشان

دراین میان چون‌رنجش مردم ازمحمدعلیمیرزا فزونتر گردیده زبانها بیدگویی باز می بود، (بویژه باپیشآمد ساوجبلاغ که خواهیم‌آورد)، و روزنامه های تهران، بویژه مساوات، درپرده دری اندازه نمی‌شناختند وآشکاره سخن ازبرداشتن شاه می‌راندند، و داستان لوی شانزده را یاد می کردند، عضدالملك رئیس ایل قاجاریه و شعاع السلطنه برادر شاه ترسیدندکه بفرجام‌کار، پادشاهی ازخاندان قاجار بیرون رود، وبدست وپا افتاده، چگونگی را بمحمدعلیمیرزا بازنمودند. عضدالملك آشکاره باوگفت پادشاهی بارنجش بی اندازه مردم نشدنیست، و فرجام رفتار بدخواهانه اورا بامجلس روشن‌گردانید. این‌گفته‌ها در محمدعلیمیرزا هناییده او را واداشت که بار دیگر بامجلس دوستی وآشتی نماید و از آزادیخواهان

بدلجویی پردازد. از اینرو روز دوشنبه بیست و سوم دیماه (۹ ذی‌الحجه) نشستی دردربار برپا کردند که دوسید با احتشام‌السلطنه و برخی از نمایندگان می‌بودند. شاه نیز خود با آنان بروی زمین نشست و با یکزبان فروتنی بسخن پرداخت. دوسید بشیوهٔ خود سخنان دلجویانه گفتند. شاه‌نیز نخست از بدزبانی برخی از روزنامه نویسان و آزادیخواهان رنجیدگی نمود، و از اینکه مجلس بجلوگیری نپرداخته گله کرد، وسپس چنین گفت: «امروز درحضور شما بکلام الهی سوگند یاد می‌کنم که تاجان دوبدن دارم آنچه مقدور است باملت و مجلس خود همراهی کرده خائنان را باستان سلطنت بار ندهم وجد و جهد درحفظ سرحدات و اجرای قانون نموده بخواست خدا ایران را چنان امن وآرام سازم که اسباب رشك جهانیان گردد» این را گفته برای بارسوم بقرآن سوگند خورد. از این سوی بهبهانی نیز، بنام توده‌ایران، بیاد سوگند پرداخت. محمد علیمیرزا درارج‌نهادن باین روز و باین کار تا آنجا پیش‌رفت که گفت: «فی‌الحقیقه امروز را باید اول روز جلوس سلطنت و تاجگزاری و ساعت اول تاسیس و برقراری مشروطیت وموقع‌را مغتنم شمرد» بدینسان سخنان بپیایی میرفت تا نشست بپایان رسید، وپس‌فردا که مجلس برپا گردید، یاداین‌نشست بمیان آمد، ونمایندگان بشیوه بیخردانه خودشان، باز امیدمندیها نمودند، و چاپلوسیها کردند، وبرای‌آنکه مژده این «مواهب ملوکانه» رابدیگران نیز برسانند چنین نهادند که دوسید بنجف، و مجلس بشهر های ایران چگونگی را تلگراف کند.

از گفتن بی‌نیاز است که اینها جز رویه کاری نمی‌بود ونتیجه‌ای را درپی نخواستی داشت. تنهانتیجه آن نشست این‌بود که محمدعلیمیرزا بیکبار دست از نگهداری اوباشان برداشت، و ظفرالسلطنه که هم وزیر جنك وهم فرمانروای تهران می‌بود فرصت یافته دستور داد اوباشان را سخت دنبال کردند. چون انجمنهای تهران در این‌باره پا فشاریهایی می نمودند، کارکنان شهربانی بهمراهی کسانی از آنان، ازفردای آن روز بجستجو پرداختند. چنانکه گفتیم مجلل پیشخدمت شاه ازسران اوباشان نگهداری می‌کرد، وچون این دانسته می‌بود اینان نخست بخانه او رفتند

ویك غلام سیاهی را دستگیر کرده بباز پرس کشیدند، وازگفته های‌او او این دانستند که صنیع حضرت که یکی از سران اوباشان می بود دیشب را در آنخانه گذرانیده، ولی بامدادان آهنك خانه پدرزن خود کرده که شب آینده را در آنجا بسر برد. این را دانسته شبانه با دسته ای از پولیس وسرباز وژاندارم بآنجا شتافته گرد خانه را گرفته وکسانی از پشت بام پایین رفته دراتاقها بگردش وجویش پرداختند،ولی جسته خود را نیافتند. چون میخواستند بازگردند یکی چشمش‌برختهای او افتاد که در گوشه ای نهاده، ودانست که‌خود او نیز درخانه‌میباشد واین بود دوباره بجستجو پرداختند، واو را ازمیان زنان بیرون آوردند وبا همان چادر ورخت زنانه باخود برداشته بشهربانی آوردند.

از این آگاهی آزادیخواهان شادمان گردیدند. ازآنسوی‌مقتدر نظام ودیگران دانستند که رهایی نخواهند داشت، وسه تن از آنان که مقتدر وسیدکمال واسماعیل خان بودند بخانه ظفرالسلطنه پناهیدند. ولی ظفر السلطنه آنانرا نگاه نداشته بشهربانی فرستاد که باصنیع حضرت وحاجی معصومخان، هرپنج تن را بعدلیه فرستادند.

کشته شدن فریدون زردشتی مایه رنجی برای مجلس شده بود. زیرا زردشتیان در تهران ودیگر جاها دست از کار های خود برداشته گرفتاری کشندگان او را میخواستند. در این روزها چون از غلام سیاه مجلل بازپرسها رفت، دانسته شد کشندگان او از همان اوباشان میدان توپخانه میباشند که اورا بنام کینه توزی بامجلس وقانون اساسی (که‌برابری بزردشتیان داده بود) کشته اند، وچون نامهای آنان دانسته شد شهربانی بدستگیر کردن آنان نیز کوشید.

آن پنج تن که بعدلیه فرستاده شده بودند، دادگاه حاجی‌معصوم خان را بیگناه شناخته، ولی درباره چهارتن دیگر روز دوشنبه‌سیزدهم بهمن (۲۹ذی الحجه) حکم پایین را داد:

چون در تاریخ ۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۵ جماعتی مفسد و اشرار و عوام کالانعام در مقام شورش و طغیان و مخالفت اساس مقدس و مشروطیت برآمده بترك رعایت حرمت‌اشهر حرم‌گفته وبرخلاف میل اولیاء دولت‌وروسای



پ ۸٤
میرزا حسن رئیس المجاهدین

ملت به مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه حمله برده استعمال اسلحه‌و شلیك نمودند و از آنجا بمیدان توبخانه رفته جماعتی معممین شورش طلب به معاونت احتشاد و اجتناد و عنوان انقلاب جهاد دعوت نموده در مقام عربده و حرکات وحشیانه برآمدند (علی‌آقا صراف) و (اسمعیل خیاط) را بیموجبی مجروح سخت و (عنایت‌الله) مظلوم را در اسوء احوال مقتول و آویزه

درخت نمودند و چه در (بهارستان) و چه در (میدان) و چه در مجامع و محافل توطئه و تمهید ومجالس مواضعه اشخاص مفصلهٔ ذیل خسروخان مقتدر نظام اسمعیل خان سید محمدخان‌صنیع حضرت سیدکمال منشاء مخاطرات ومطرح مذاکرات و برهم زن انتظام و انگشت نمای خاص وعام و باعث وحشت و اضطراب ملت واسباب انقلاب مملکت و بمفسدی و مخالفت مشروطیت معرفی و شکایت عموم مردم را موجب شدند و از جانب . . . اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه مشروطه خواه ... بحکم عدل و نصفت بموجب دستخط ... ملوکانه مقرر شدکه در محکمه جزا به محکمه و استنطاق اشخاص مزبوره قیام و پس از ثبوت تقصیر بقانون شرع انور به مجازات آنها اقدام شود و در استنطاق اعم از اقرارات آنها درحق خود یا اظهارات و اخبارات درحق یکدیگر برمحکمهٔ جزا ثابت و محقق گردید که مشارالیهم آمر و ناهی‌اراذل و اوباش و پیشرو و قائد اجامر و الواط و مباشر امور و مهیج ومحرك شورش طلبان و مفسدین و مصدر امور وحشیانه بوده وخلاف نظم‌و امنیت ومخالفت قوانین‌مقدسه مشروطیت‌را مرتکب، واحداث فتنه‌عظیمه‌را مدبر بوده‌اند وجنابان مستطابان افاضت نصابان حجج الاسلام و المسلمین مقتد والانام ذخایر الایام کهوف‌الارامل و الایتام آقای آقاسیدعبدالله مجتهد وآقای آقامیرزاسید محمد مجتهد وآقای امام جمعه و آقایان دیگر متع‌الله المسلمین بطول بقائهم در باب مجازات آنها مرقوم فرموده‌اندکه اولا بضرب و تعذیب‌زاجر موجعی که موجب عبرت‌برمفسد وجلوگیری ازین قبیل مفاسد و اعمال نامشروع بوده باشد درحق آنها علنا معمول شود و بعدالزجر تحت‌الحفظ ومغلولا به(کلات) برده شوند و مدت ده‌سال درآنجا محبوس باشند لهذا محکمهٔ جزا تصدیقا و امتثالا مقرر میدارد بنحویکه‌ازمحضر منور علماء اعلام و مجمع مقدس حضرات حجج‌الاسلام دامت برکاتهم حکم مجازات در حق آنها صادر شده است عاجلا بموقع انفاذ واجراگذارده شود وعلاوه برآن هریك ازین‌اشخاص که‌بشئونات و امتیازات نظامی وغیرنظامی نایل‌هستند ازشئونات وامتیازات انفکاك ابدی خواهند داشت فاعتبروا یااولی‌الابصار

محل مهر محکمه جزا صدق‌الملك (رئیس محکمه جزا)

شیخ‌علی‌قاضی ارداقی - احمدبن محمد مهدی - معاون حضرت - محسن‌مجدالممالك

پیداست که این « حکم » بدربار وبملایان ودیگر بدخواهان

مشروطه بسیار گران می افتاد . ولی همان روز در حیاط عدلیه بابودن وزیر عدلیه ووزیر جنك ونمایندگان انجمنها وچند صدتن از تماشاییان بکار بسته شده بهریکی از آن چهارتن دو هزار شلاق زدند ، وسپس هرچهار را خسته و کوفته بروی گاری نشانده روانه کلات گردانیدند .

اما کشندگان فریدون ، چون میبایست باز پرس ورسیدگی بیشتر گردد داستان آنها را درجای خود خواهیم آورد .

نخستین خونریزی در تبریز

دراینجا باز ازآذربایجان سخن میرانم . در اینمیان در آنجا نیز ، چه در ساوجبلاغ و چه در خود تبریز ، یکرشته داستانهایی رخ میداد . اما در تبریز چنانکه گفتیم میرهاشم دسته جداکرده از کار شکنی باز نمایستاد ولوتیان دوچی میدان یافته آنچه می‌توانستند، ازبهم زدن ایمنی خودداری نمی نمودند . کونسول روس همچنان پا فشاری کرده گرفتن نایب کاظم وهمدستانش را میخواست واز آنسوی تفنگداران دوچی به پشتیبانی از آن بر خاسته نافرمانی و ایستادگی نشان میدادند . هر زمان آشوب دیگری رخ میداد ولوتیان شبانه بدر خانه ها رفته از توانگران پول می ستدند .

کونسول میگفت کسانی شبانه بدر کونسولخانه رفته وآهنك کشتن او را داشته اند ، وهمین را بهانه گرفته بیست وپنج تن قزاق به تبریز خواست وشماره پاسبانان کونسولخانه را دو برابر گردانید . این داستان در تهران در مجلس بگفتگو گزارده شد واز وزیر خارجه پرسش رفت ولی او پاسخ روشن نتوانست وهمانا داستان باآگاهی از دربار میبود.

فرمانفرما تا درتبریز میبود اندك جلوگیری میرفت ، وچون او رفت انجمن جلو گیری را از بیگلربیگی خواستار شد ولی نتیجهٔ دیده نشد ، وخود پیدا میبود که کار بخونریزی خواهد کشید . دراین میان عید قربان رسید . چنانکه میدانیم در زمان خود کامگی در این عید شتری میکشتند . بدینسان که جانور بیزبان را بامنگوله وزنگوله آراسته وسوارگانی ازپس وپیشش افتاده، باسرنا ودهل ، یکروز ودو روز در بازار می گردانیدند وشادیها مینمودند ، وروز قربان میکشتند که هنوز

جان از تنش درنرفته درباریان برسرش میریختند وهرتکه‌ای از کوشتش در دست دیگری میماند . سرش را هم برای ولیعهد یاشاه می بردند. این یك کار خونخورانه بدی میبود واز اینرو انجمن ازآن جلو گرفت . ولی میرهاشم که دستگاه فرمانروایی برای خود چیده وبدلگرمی پول محمد علی میرزا وزورتفنگداران دوچی وسرخاب خودرا درجهان دیگری میدید فرمان شتر قربانی داده و کهنه دربارِیانی بدانسان که هه ساله میکردند شتریرا کشتند وسرش را برای او بردند وازاو « خلعت » وپاداش گرفتند .

از این کار مردم دانستند میرهاشم هوای دیگری میدارد وهیچ گاه رام نخواهد گردید . همانروز لوتیان واوباشان دوچی ببازار ریخته باشلیك گلوله دکانها را بندانیدند. شب نیز در مغازه های مجید الملك شلیك بسیار کردند ودسته‌ای بدرخانه حاجی مهدی آقا رفته آنرا آتش زدند . انجمن ناچار شد بچاره برخیزد وفشنك بمجاهدان بخشیده‌دستور جنك وجلوگیری داد ، واز روز آدینه بیست وششم دیماه (۱۲ذیحجه) جنك درمیان دوسو آغاز گردید .

دوچیان مغازه های سید حمزه را سنگر گرفته مجاهدان نیز در چند جا سنگر بسته بودند . گلوله چون تگرگ می‌بارید وچه بسا ره گذریان بیگناه که نابود شدند . انجمن توپی بروی « پل قاری » که در میان دوچی ودیگر کویها میبود فرستاد ، وچون تاآن روزتبریزیان جنك ندیده وآواز توپی نشنیده بودند ، وچون گفته شدی : « فلان شهر را بتوب بستند» انبوه مردم چنین پنداشتندی که بایك توپ نیمی‌از یك‌شهرویرانه گردد، از اینرو بیم سراسر شهر را فرا گرفت . بااینهمه توپ را هم آتش نکردند .

دوروز جنك برپا بود وبیست تن کمابیش ازدوسو کشته گردیدند. از مجاهدان بنام حاجی خلیل فرشچی کشته شد واو نخستین قربانی مجاهدان آذربایجانست . این مرد حجره دربازار میداشت ویکی ازتوانگران بشمار میرفت . با اینحال بنام غیرت و آزادیخواهی بمجاهدان پیوسته با آنکه سالش بیش ازپنجاه میبود سنگینی تفنك وفشنك را بخود آسان



پ۸۵

میگرفت ، ودر این جنك كه بیشتر كسان ترسیده پابجلو نمی گزاردند اودلیرانه پابجلو میگزارد ، واز اینرو باگلوله ای که بسرش خورد افتاد وجان داد .

پس از دو روز آرامش روی داد . ولی همچنان بازارها بسته وآمد وشد بریده ، وسنگرها بجای خود میبود . شبانه اوباشان بدر خانه ها رفته پول میگرفتند . چند روز بااینحال گذشته روز پنجم بهمن بار دیگر در میانه جنك وتیر اندازی آغاز یافت وباز دسته ای کشته گردیدند .

در اینمیان نمایندگان انجمن در تلگرافخانه باتهران در گفتگو می بودند ودربارهٔ آرامش شهر چاره میطلبیدند . از دربار اجلال الملك را که نماینده انجمن نیز میبود رئیس شهربانی برگزیده رشته کارهای شهر را باو سپردند واو بیدرنك بکار برخاسته جلو جنك را گرفت . از آنسوی چون محرم فرا میرسید وبایستی کویها بسیج کار کنندتادسته های سینه زنی بیرون آورند این خود مایه دیگری بفرو نشستن آتش جنك گردید .

ازآغاز محرم بازارها نیمه باز ونیمه بسته می بود . ولی دسته‌های سینه زن آمد وشد میکردند . از آنسوی اجلال الملك در اندك‌زمانی سامان بکارها داده بهمه پاسبانان رخت شیك یکسان (ازماهوت مشکی باکمر بند چرمی ودکمه ونشان) پوشانید ، وسردسته ها بآنان گمارده همه را بکار انداخت . (در زمان مشروطه نخستین شهربانی بسامان درتبریز بنیاد یافته واین آغاز آن میباشد) . نیزدسته هایی را ازسوار شاهسون واز قزاق به پشتیبانی شهربانی برگزیده بگردش درشهرواداشت. کوتاهِ سخن : درچنان هنگام دشواری ، اجلال الملك کاردانی نیکی از خود نشان داده شهر را پس از آن شفتگی بآرامش آورد . من‌نیك بیاد میدارم که چگونه این‌دسته ها باموزیك دربازارها میگردیدندوآرامش

پیکره ۸۵ نشان میدهد اجلال الملك را با محمد خان میرپنج قزاق و سرکردکان شهربانی و قزاقان (این پیکره در همانروز ها بر داشته شده)

را برپا میگردانیدند

این جنك در تاریخ مشروطه ارجمند است . زیرا بازیانهایی که رسانید یکسودی دربر مداشت ، وآن اینکه مردم جنك را دیده از ترس بیجایی که درباره آن میداشتند بیرون آمدند . نیز مجاهدان جنك را دیده آزموده گردیدند وبرای یك جنك بزرگتر دیگری آماده شدند.

در نتیجه این جنك بود که پس از بمباران مجلس چون شاه سپاه بسر تبریز فرستاد این شهر ، همچون دیکر شهرها ، دست وپای خودرا گم نکرد وآن ایستادگی را نشان داد . در این جنك یکی ازسردستگان ستارخان میبود که چون کاردانی ودلیری از خود نشانداد بنام وآوازه اش افزود . همچنین مجاهدان قفقاز دراینجنك کاردانی از خود نمودند .

ایستادگیهای دوچیان

ولی بااین جنك وخونریزی لوتیان دوچی دستگیر نگردیدند . زیرا درکوی خود ایستاده بااینسو نمی آمدند وراستی آنکه آمد و شد در میان دوچی وسرخاب بادیگر کویها بریده شده ودوتیرگی اینزمان رویه سخت تری بخود گرفت . اجلال الملك میدید که اگر بخواهد بدستگیر کردن لوتیان پردازد دوباره جنك در خواهد گرفت ، از اینرو چشم پوشی نموده همین اندازه میکوشید که دوباره آشفتگی رخ ندهد . دردهروز محرم نیز که دسته های دوچی وسرخاب ببازار میآمدند ، دوچیان تامی توانستند خشم وکینه نشان میدادند . بویژه روز تاسوعا کهشیر ببازار آورده بودند .

ما در این تاریخ از داستان دسته های سینه زنی محرم که یکی از گرفتاریهای زمان خود کامگی میبود وتا سالها پس از مشروطه نیز بازمی ماند، سخنی نرانده ایم ولی در اینجا باندك سخنی نیازمندیم .

این دسته ها که از درهم آمیختن نادانیهای شیعیگری وهوسبازی های عامیگری وخود نماییهای لوتیگری پدید آمدی در همه شهر های ایران رواج میداشت ، ولی در تبریز رواجش بسیار بیشتر میبود . از یکم محرم تادوازدهم آن کارها خوابیده باین پرداخته میشد .

این دسته ها که از هرکویی یکی برخاستی برخی از آنها را

« ویژگیها » میبود . مثلا همان دوچی روز تاسوعا شیر ببازار آوردی بدینسان که مردی را پوست شیر پوشانیده بروی تختی نشانده با خود گردانیدندی . این ویژه آن کوی میبود که دیگری آنرا نیاوردی . گفته شدی که آن پوست از آن کوی دیگری میبوده ودوچیان ازدست آنان ربوده اند ، واز اینرو بنگهداری آن کوشیدندی . روز تاسوعا که بودی انبوهی از مردان آن کوی (بویژه از سیدان) بدسته در آمدندی ، بدینسان که از دوسو دست بکمربند یکدیگر انداخته زنجیره بس درازی پدید آوردندی ، وشیر را بمیان انداخته ، شعر خوانان و سینه کوبان روانه گردیدندی . لوتیان باتپانچه هایی بکمر همراهی نمودندی . در شعرهایی که خواندندی روی سخن بشیر داشتندی ودر « برگردان » آن گفتندی :

« ایشیر یتش بوگون هرایه امداد ایله آل مصطفایه »

این شعرها در تبریز زبانزد همگی میبود ، واز اینرو چون در همان کشاکشهای مشروطه خواهی شعر هایی از اینسو و از آن سو ساخته شدی بیشتر آنها بااین « وزن » و « قافیه » بودی وبا همان آهنك سینه زنی خوانده شدی .

باری روز تاسوعا دوچیان که بشیوه همه ساله شیر آورده بودند گردنکشی ها وخود نماییهای بسیاری میکردند وچون در شعرهای خود باین لنکه میرسیدند : « لعنت بیله قوم بیحیایه » (لعنت بچنان گروه بیشرم) دست بسوی آزادیخواهان داشته آنانرا نشان میدادند، وبدینسان کینه میجستند .

پس از ده روز محرم نیز در آن کوی روزنامه ای بترکی آغاز کردند . که چون بعنوان پرسش وپاسخ درمیان یکمرد عامی بایك ملا نوشته میشد ، وعامی ملا را « ملاعمو » مینامید روزنامه نیز به همان نام شناخته گردید . دراین روز نامه که بترکی تبریزی نوشته می شد همه نکوهش وبدگویی از مشروطه خواهان میرفت وخرده‌ها بآنان گرفته میشد . چون رنجش میر هاشم همه از برگزیده نشدن بنمایندگی انجمن میبود بیش از همه بنمایندگان انجمن پرداخته میشد . من تاهشت یا نه



پ ۸٦

شماره آنرا دیده ام . ولی همانا بیشتر بیرون آمده .

گذشته از آن گاهی نیز بفارسی چیزهایی مینوشتند وباسنك به چاپ رسانیده می پراکندند ، وچون یکی از این نوشته های فارسی اکنون در دست منست برای نمونه بخشی از آنرا میآورم. این نوشته زیر عنوان « هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق » نوشته شده و چنین آغاز میشود :

ای برادران هوشمند وای معتقدان قرآن مبین چشم عبرت گشوده و راه غیرت پیموده ونام ایرانیت خودرا که زیاده از شش هزار سال است که حمیت و غیرت شما ایرانیها ناسخ تواریخ سایر دول گردیده و شما ایرانی نبودید که مدتهای مدید با سلاطین متعدد در میدان حمیت کوس برابری زده و سر اطاعت بسلاطین مستعد فرود نیاوردید و حالا آن حمیت ملت پرستی و غیرت وطن داری شما را چه شده که اسیر پنج وشش نفر(قفقازی) خانه بدوش شده و تصور نسازید که اینها هرگاه ژولیك و جیب بر نبودند مکانی بخود معین میکردند وکسی بایشان تصاحب میساختی ... ببینید کارمسلمانی چطور شده که جناب مستطاب عالی آقای حاجی میرزا ابوالحسن آقا مشهور به انکجی میفرمایندکه آیا ایوگیلان ملت درکدام شریعت (اهل محله سرخاب و شتربان) واجب القتل شدند کـه حکم قتل ایشان را داده اید میر تقی چاپچی وایت خلیل در جوابش بگویند که شرح لمعه وشرایع خواندن نیست. که تو بدانی و ترا باین کارها رجوع نباشد و یکنفر مسلمان باتعصب در آنجا جواب میرتقی را ندهد که بلی آقای چاپچی اصل مقصد از مشروطه شرح لمعه وشرایع خواندن وشرع انور را جاری نمودن است و چای تلخ فروختن نیست که تو بدانی وتوهین حضرات آقایان علماء وساداترا مگر در مشروطه طبیعی مذهبان ودرقانون مفسدین واجب میدانند چنانکه جناب مستطاب آقا میر جواد آقای پیشنماز مقصودیه که در زمان استبداد امر بمعروف و نهی از منکر نمودن ایشان را کسی انکار ندارد درجنك ثانوی بجهت اصلاح به محله شتربان آمده و حقیت ایشان رادیده و در مراجعت باهل سرخاب و شتربان گفته که جنك نسازید که من رفته و اهل آن محلات را ساکت کنم

پیکره ۸٦ نشان میدهد یکدسته از زنجیر زنان تهران را چون از دسته سخن رانده شده این پیکره را (که در سالهای نخست مشروطه برداشته شده) آورده ایم

ایشان فورا فرموده جناب مشارالیه را اطاعت کرده وساکت شدند اما اهالی محله جناب مزبور بحرف او اعتنا نکرده و ساکت نشدند جناب معزی الیه بدون غرض شخصی مفسدان وکیل نما را ایراد میکردند که چرا فرمان قتل و غارت اهل محله سرخاب و شتربان را واجب میدانند. (علی مسیو) درجوابش میگوید که توهم بلاشیئی آمده ودرمحله ما چیزدار شدی وحالا ازمحله سرخاب و شتربان حرف لاطایل آموخته ای اهل تبریز مگر شماها این علی مسیو را نمیشناسید و نمیدانید که مسیو چه معنی دارد و در لغت فرانسه مسیو بمعنی آقاست اما آنکسی که از اصل ونسب خاچ پرست باشد موسیورا مقدم دارند مثل موسیو پرین وغیره وآنکه ازاسلام بخاچ پرستی برگشته موسیواورا مؤخر سازند این ظاهرحال و اسم آن لا مذهب و از شرح سیئات باطن او قلم نویسندگان عاجز است از آنجمله تعزیه داری حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحیه والثنارا همیشه استهزاء نموده ونوحه خواندن را منع وملامت سازد چنانکه کرات در مجالس مذاکره گرده که من بعداز سفر اسلامبول یکروز بعنوان تقیه بدسته دلریش رفته و رنجیدم از آن تاریخ غسل توبه نمودم که دیگر ازاین غلطها نکنم لامذهبی که تعزیه داری آن حضرت را غلط کاری نامیده و از اسلامیت برگشته باشد به کفر او دیگر دلیل و برهان لازم نیست و ازخباثت فطری آنقدر تلاش کرده که اساس تعزیه داری سیدالشهداء علیه السلام را پژمرده وپر شکسته نموده.

فرمانفرما در ساوجبلاغ

اما در ساوجبلاغ، چنانکه نوشتیم فرمانفرما به آهنك آنجا از تبریز روانه گردید، وچون به میاندواب رسید یکدسته از سواره را از پیش فرستاده فردای آنروز که دوازدهم یاسیزدهم دیماه می بود خود باباز مانده سپاه بدانجا شتافت. مردم شهر که از درون هواخواه ایران می بودند به پیشواز شتافته شادیها نمودند وبدینسان شهر دوباره بدست آمد. لیکن محمد فریق پاشا سرکرده عثمانی که درچند فرسخی نشسته وپیاپی کردان را بآشوب برمیانگیخت، این بار کوشش بیشتر گردانید و کردان در آبادیهای بیرون ساوجبلاغ آنچه توانستند دریغ نگفتند. آبادیها را ویران گردانیده کسانی را خون ریختند. سپس بیشرمی رااز اندازه گذرانیده بفرمانفرما پیام فرستادند که شهر را بما بازگزار وبرو. فرمانفرما باآنکه هزارودویست تن بیشتر همراه نمیداشت وکردان ده برابر

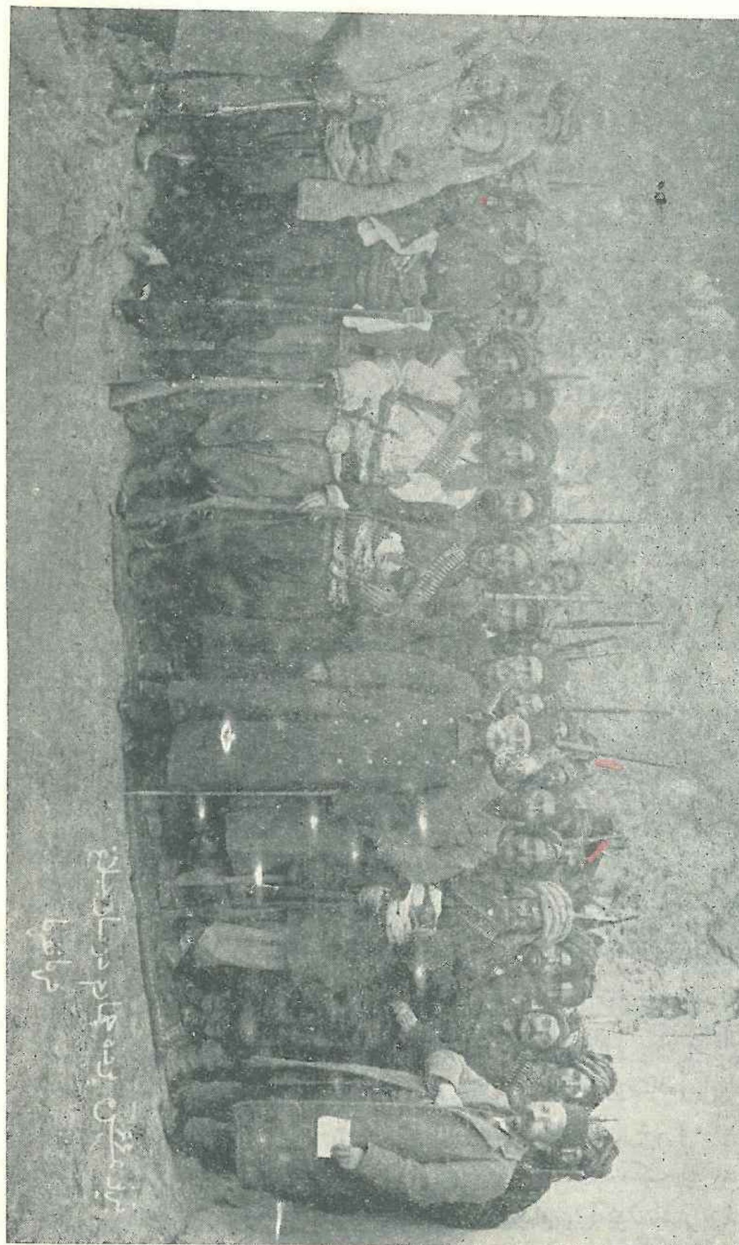
فزونتر میبودند پاسخ درشتی داده فرستاده را باز گردانید. این بود روز شنبه بیستم دیماه ناگهان دوازده هزارتن بیشتر روی بشهر آورده همه پشته های پیرامون را گرفتند وبکار جنك پرداختند. فرمانفرما سواره وسرباز را بگوشه های شهر بخش کرده دستور جنك وجلوگیری داد، وخود نیز تفنك بدست آماده ایستاد. دوتوپ در سرای حکومتی نهاده آتشفشانی میکردند، وچون یکی از توپچیان باگلوله زده شد فرمانفرما خود پشت توپ جا گرفت. دوازده ساعت جنك بر پا بود وصد تن کما بیش ازاینسو کشته شدند. بااینحال کردان کاری ازپیش نبرده باز گشتند. ولی در دیه‌ها همچنان تاراج میکردند وراهها را بسته بودند. همانروز که این جنك میرفت میانه ساوجبلاغ ومیاندواب راه را زده قورخانه وهشت هزار تومان پول را که برای فرمانفرما فرستاده شده بود یغما کردند.

در این میان چشم فرمانفرما ومردم ساوجبلاغ براه میبود که از تبریز یاتهران یاوری رسد. ولی بیست روز گذشت وجز دسته اندکی از شاهسون بآنجا نرسید. محمدعلی میرزا روز فردای نشست بیست و دوم دیماه بشیرینکاری، خود بتلگرافخانه دربار رفته وبسران ایلها وسرکردگان سوارآذربایجان تلگرافها زده بود که بیاری فرمانفرما شتابند. ولی چون رویه کاری میبود در بیرون نتیجه دیده نمیشد.

از آنسوی دولت رفتار نیرنك آمیزی پیش گرفته چنین میگفت: «عثمانیان چون آگهی جنگی نفرستاده اند نباید ماباسپاه آنان جنك کنیم و تنها باید بسرکوب ایلهای نافرمان کوشیم». بفرما نفرما نیز دستور فرستاده بودند که جز باکردان جنك نکنند. در حالیکه عثمانیان آشکاره مرز را شکسته بخاك ایران در آمده بودند. از آن سوی درباره ساوجبلاغ چون ازکردان کاری پیش نرفت خود فریق پاشا بکار برخاسته باسپاه وتوپ رو بسوی شهر آورد. فرمانفرما کسی فرستاده پیام داد که شما هنوز آگهی جنگی نفرستاده اید، چگونه بسر شهر میآیید؟ فریق پاسخ داد: آگهی جنگی بالاتر از این چه باشد که با بیست هزار سپاه وشش توپ تانیم فرسنگی شهر آمده‌ام. اگر تاشش ساعت

دیگر از شهر بیرون نروی بیدرنگ جنگ آغاز خواهیم کرد .
از این پاسخ فرمانفرما را تاب ایستادگی نمانده شهر را رها کرد و بمیاندواب بازگشت . بدینسان یکداستان ننگ آلودی رخ داد . عثمانیان بشهر درآمده استوار نشستند ، واین شگفت که باز می‌گفتند : مابخاك ایران نگذشته ایم . محمدعلی میرزا ووزیرانش نیز می‌گفتند : عثمانیان هنوز آگهی جنگی نفرستاده اند .
فرمانفرما در میاندواب نشسته سپاه گرد میآورد . در این هنگام از حاجی محمدرضا نامی از بازرگانان کاشان کاری رخداد که‌باید نامش در تاریخ بماند، وآن اینکه از عراق پانصد تومان پول برای فرمانفرما فرستاد که در راه جنگ بکار برد ، فرمانفرما پول را پذیرفته باتلگراف سپاس گزارد .
از آنسوی چنانکه گفتیم در این کشاکش باعثمانی دولتهای روس وانگلیس وآلمان نیز دلبستگی می نمودند ، وگذشته از این لشکر کشیها وکوششها گفتگوهایی نیز در تهران واستانبول کرده می شد . نیز کمیسیونی در نزدیکیهای مرز برپا وگفتگو از خط مرزمی رفت . عثمانیان اگر برخی از خاك ایران را از آن خود میشماردند ساوجبلاغ از آن جمله نتوانستی بود . از اینرو عثمانیان ناگزیر مانده روز یکم اسفند ساوجبلاغ را رها کرده پس نشستند ، وکردان سرکش نیز بشیوه همیشگی خود ازدر پشیمانی درآمده بار دیگر بایران بستگی وفرمان برداری نمودند . شگفت تر از همه آنکه چون این آگاهی به تهران رسید محمدعلی میرزا دستاویزی برای شیرینکاری پیدا کرده «دستخط» پایین را بمجلس فرستاد :
احتشام السلطنه تلگرافی الان مبنی بر حرکت فریق از ساوجبلاغ رسید چون برای دولت و ملت مژده بود فرستادم ملاحظه نمایید وفردا در مجلس علنی قرائت نمایید که ملت بدانند من آرام وراحت خودرا حرام کرده در مراجعت فریق و در این پشیمانی طوایف یاغی بدون‌خونریزی چقدر ها اقدامات و زحمات را کشیده‌ام امیدوارم با همراهی و اتحاد معنوی مجلس

پیکره ۸۷ نشان میدهد فرمانفرما را با یکدسته از کردان در ساوجبلاغ



پ ۸۷

مقدس بادولت همه‌کار ها اصلاح شود شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۶

بدینسان بیك کار ناکرده می نازید . در حالیکه در همانروزها کردان در پیرامون های ارومی تباهکاری بی اندازه می نمودند وپیاپی تلگرافهای ناله ازمردم میرسید . همچنین نایب حسین کاشانی و پسرانش در کاشان در ستمگری بچیزی دریغ نمی گفتند وآواز مردم بدادخواهی بلند می بود . از آنسوی عثمانیان باآنکه ساوجبلاغ را رها کردند از خاك ایران بیرون نرفتند واز کمیسیون وکوششهایش نیز نتیجه ای به دست نیامد .

رخداد هشتم اسفند

محمدعلی میرزا همچنان بامجلس رفتار نیکو می نمود ، ومیتوان پنداشت که این هنگام از نبردبا مجلس نومید گردیده ، وخواه ونا خواه گردن بنگهداری آن گزارده بود . زیرا چنانکه گفتیم هرپیشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری بسوی دوستی بامجلس برمیداشت . ازجمله در آغاز های اسفند چون مجلس توانست « قانون انطباعات » را بپایان رساند شاه آنرا فرصت شمرده « دستخطی » بنام خشنودی وخرسندی از کار های مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند (۲۴ محرم ۱۳۲۶) در مجلس خوانده گردید .

لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند (۲۵ محرم) می بود داستانی رخداد که یکبار آب را گل آلود گردانید . آن روز محمدعلی میرزا برای گردش آهنك دوشان تپه را داشت ، وچون با شکوه ودبدبه از دربار بیرون آمد یك کالسکه دودی (اتومبیل) از جلو وکالسکه شش اسبی پادشاهی در پشت سرآن ، وغلامان کشیکخانه باامیر بهادر در پیرامون روانه گردیدند ، بااین شکوه وآرایش که‌راه میرفتند چون خیابان باغ وحش(۱) را بپایان رسانیده‌خواستند بخیابان‌ظل السلطان به‌پیچند، درهمانجا ناگهان نارنجکی بزمین خورد وبایك آوای سختی ترکید . دو تن کشته شده وچند تن زخم یافتند وشیشه های

(۱) همان خیابانی که اکنون پهناورتر گردیده وبنام خیابان پستخانه خوانده میشود .

اتومبیل خورد گردید . هنوز اوای آن بریده نشده نارنجك دیگری چند گام دورتر ترکید که باز چند تن کشته شده چندتن زخم یافتند . شاه که در کالسکه شش اسبه میبود گزندی باو نرسید ، و همین که آوای نارنجك را شنید از کالسکه پایین آمده پیرامونیان گردش را گرفتند ، وبیمناك وشتابزده خود را بخانه کالسکه چی باشی که درآن نزدیکی میبود رساندند . غلامان کشیکخانه همینکه آوای نارنجك را شنیدند از هم پراکنده در اینجا وآنجا دست بتاراج وچپاول یازیدند، سپس چون شنیدند که شاه زنده است دوباره باز گشتند وشورش وبهم خوردگیهاکه پدیدآمده بود ازمیان‌برخاست . شاه ساعتی درخانه‌کالسکه چی باشی آسوده سپس باپای پیاده بدربار رفت ، وهمانروز خود او با تلگراف داستان را بشهرها آگاهی فرستاد . از آنسوی در تهران چون چگونگی‌دانسته شد آزادیخواهان بشیوه همیشگی خود، ناخرسندی‌ازآن نمودند ، ومردم بنام آنکه از شاه یکچنان گزندی درگذشته به شادی پرداخته چراغان کردند . فردا در بهارستان پیش از نیمروز نشست ویژهٔ برپا کرده فرستادگانی را برگزیده بنزد شاه فرستادند که از پیشامد افسوس وهمدردی نشان دهند واز آسوده جستن شاه سپاسگزاری‌نمایند. سپس تلگرافها بشهرها فرستادند واز همه جا خواستار چراغان وجشن گردیدند . به‌تبریز سه‌تلگراف رسید. یکی ازبهبهانی، دیگری ازاحتشام السلطنه، دیگری. ازنمایندگان آذربایجان. این بود انجمن دستور چراغان داد ، وخود تلگرافی بنام افسوس و شادی بشاه فرستاد .

پسین آن روز که نشست همیشگی مجلس برپا گردید بار دیگر گفتگو از پیشامد کردند ، وبرخی نمایندگان از چاپلوسی یاساده دلی بسخنان پوچی برخاستند . کسانی میگفتند : چنین کاری از ایرانی سر نمیزند . کننده آن بیگمان بیگانه میبوده . مجلس پا فشاری مینمود که جستجو ورسیدگی نیکی شود وکنندگان بدست آیند ، وچون دو بمب انداخته شده بود یاد « دونفر » کرده میشد .

شهربانی ازهمان روز آدینه بجستجو پرداخته بود. خانه ای که نارنجکها از آنجا انداخته شده بود درش را بسته یافتند وچون چند



پ ۸۸

روزی بپوسیدند وکسی بآنجا نیامد خودشان در را باز کرده بدرون رفتند ودر آنجابرخی افزار نارنجك سازی با یکریش ساختگی بدست آوردند . دو سه روز دیگر چهار تن از آذربایجانیان را که باگاری بسفر میرفتند ، از عبدالعظیم بتهران آوردند ، ودر شهربانی بندکرده ببازپرس پرداختند . سه تن ازآنان بنامهای مشهدی محمد ومشهدی عبدالله واکبر ، از مردم اسکو ، ویکی بنام زینال ازمردم قره داغ می‌بود . شهربانی اینان را کنندگان آن کار میشمرد ، ولی آنان چیزی بگردن نمیگرفتند . از آنسوی چون انجمنهای تهران پافشاری مینمود که‌بازپرس آشکار باشد وفشار وسختگیری در میان نباشد ، ناگزیر نتیجه‌ای بدست نیامد ، وپس از چند روزی هرچهار تن رها گردیدند .

شهربانی بهرکه گمان بمب سازی میبرد شبانه بخانه‌اش فرستاده دستگیر میساخت ، و آزادیخواهان بنام پشتیبانی از قانون باین رفتار شهربانی ایراد میگرفتند ، وخواهیم دید که این خود زمینه کشاکشی را پدید آورد .

محمد علی میرزا روزهای نخست خونسردی نشان داده آن را دستاویزی برای رنجیدگی از مجلس وآزادیخواهان نمی گرفت . ولی چون از جستجو نتیجه بدست نیامد بدلتنگی آغاز کرده یك نامه گله آمیزی بمجلس نوشت که در آن چنین میگفت :

اگر تا چند روز دیگر هم اثری از تعیین محرکین ودستگیری مرتکبین ظاهر نشود لابد بعضی اقدامات مجدانه بعمل خواهد آمد که خیانت مجرمین هویدا واغراض مغرضین آشکار وپیدا شود .

چنانکه سپس خواهیم دید از همه جستجو های شهربانی درباره این رخداد نتیجه روشنی‌بدست نیامد . ولی آنچه درسالهای دیرتردانسته شده آنست که نقشه این کار را « حیدر عمو اغلی » کشیده وبمبرا نیز او ساخته بوده وبمب اندازان همان چهارتن نامبردگان بالایی (که یکی از آنان مشهدی محمد عمواغلی میبود) بوده اند ، وهمانا اینان

پیکره ۸۸ نشان میدهد فرمانفرما را با یکدسته ازکردان در ساوجبلاغ

را بتهران کمیته باکو فرستاده بوده است .

این نمونه دیگری از کار های حیدر عمواغلی است ، ومیرساند که او یك شورشخواه راست وشایایی می بوده وبکار های بزرك می کوشیده . پس ازکشتن‌اتابك این دومین شاهکاراو میبودکه اگر پیش رفتی هرآینه نتیجه‌های بزرگی را درپی داشتی . این بمب اگر محمدعلی میرزا از میان برده بودی جنبش مشروطه خواهی ایران رنك دیگری بخود گرفتی .

کشته شدن قوام الملك در شیراز

در اسفند ماه در شیراز نیز خونها ریخته گردید . چنانکه گفته ایم قوام الملك شیرازی یکی از دشمنان بنام مشروطه بشمار میرفت ، ودر سایه پا فشاریهایی که مجلس کرد دولت اورا بتهران خواست . لیکن درتهران از قوام بازخواستی یا بازپرسی نرفت واو پس از چند ماهی دو باره بشیراز بازگشت ، بی اینکه مجلس یاآزادیخواهان ایرادی گیرند . این شیوه مجلس میبود که‌کسانی را که دشمن مشروطه می شناخت ودنبال می‌کرد ، پس از چندی گذشته را فراموش کرده دل باآن نیك می گردانید . هرکس را که بتهران میخواستند ومی آمد و چندی میماند دیگر کسی باأو کاری نمیداشت . بگفته روزنامه حبل المتین، تهران‌یکی از «مطهرات» گردیده بود که اینگونه گناهکاران را پاك میگردانید.

پس از بازگشت قوام بشیراز دوباره کشاکش ودوتیرگی درآنجا سختی گرفت . راستش آنکه مشروطه خواهی در شیراز ریشه ندوانیده شیرازیان بیش از همه کینه‌ها وهوسهای خود را دنبال میگردند . یك « انجمن اسلامی » که برپا کرده بودند در میان بنیاد گزاران آن دشمنی ودوتیرگی پدید آمده پیاپی باتلگراف بدگویی از یکدیگر می کردند . از آنسوی کسانیکه از پیش باقوام وخاندانش دشمنی میداشتند دراین هنگام فرصت یافته بنام مشروطه خواهی بکینه جویی میکوشیدند

کار آشوب وسبکسری در شیراز بجایی رسید که شیخ یوسف نامی را که بنام نمایندگی بتهران فرستاده بودند یکدسته تلگراف کرده بیرون کردن او را از مجلس میخواستند . نیز بدخواهان قوام در شاه

چراغ بست نشسته ، وسید عبدالحسین لاری را که یکی از ملایان شکوه دوست‌ونامجو میبودیباری خود خواسته؛ و او باهفتاد تن‌تفنگچی آمده وبامهای شاه چراغ را سنگر کرده باشهر بجنك می‌پرداخت سه ماه بیشتر این کشاکش در میان میبود .

در اسفند ماه تلگراف آشتی بتهران فرستادند وگمان میرفت که آشوب پایان یافته . لیکن چند روزی نگذشت که داستان کشته شدن قوام رخ داد . بدینسان‌که روزشنبه شانزدهم اسفند (٤صفر) هنگامی‌که قوام در باغ دیوانخانه ودسته انبوهی در پیرامون او می بودند ناگهان جوانی نزدیك گردیده چهار تیر باو زد ودر زمان خود را هم‌کشت . پیرامونیان قوام بهم برآمدند ، وسپس که بجستجو پرداخته رخت وتن کشنده را کاویدند از جیب بغل او کاغذی بیرون آمد که درروی آن می نوشت : « نعمة الله بروجردی نمره ۱۹ قاتل نصرت الدوله پسر قوام الملك شیرازی »

این یك کار شگفتی میبود ، چنانکه سپس دانسته شد ، این نعمةالله نوکر معتمد دیوان میبوده ، چون معتمد دیوان از دشمنان بنام قوام میبود باانگیزش او و به پیروی از عباس آقا کشنده اتابك باینکار برخاسته . ولی در اینجا بیش از همه کینه های دوتن کارگر میبوده.

پسران قوام‌کشته پدر را ازمین برداشته بدستاویز آن،خانه‌هایی را از بدخواهان خود تاراج وکسانی را دستگیر گردانیدند ، وبدینسان دوباره کشاکش وکینه توزی پدیدار گردید . سپس روز نوزدهم اسفند در بزم سوگواری قوام؛ باز داستانی رخ داد ودو تن از ملایان بنام آنجا کشته گردیدند . یك پسر قوام هم زخمی‌شد . صاحب اختیار که این زمان والی فارس میبود درتلگراف‌خود بمجلس درباره این داستان میگفت : « دیروز درفاتحه قوام الملك سید احمد دشتگی تیری بسالار السلطان زد که مشغول معالجه اند دو تیر هم بآقا شیخ باقر خورد و دونفر هم مقتول شدند سید مزبور را مردم قطعه قطعه کردند ».

ولی انجمن اسلامی در تلگراف دراز خود داستان را بوارونه این باز نموده چنین مینوشت : « امروز صبح برخاستن ازمجلس فاتحه



پ ۸۹

نعمت‌الله بروجردی کشنده قوام

در حسینیه قوام الملك از پشت بام وفضای حسینیه حکم بشلیك مینماید که جناب شیخ محمد باقر حجة الاسلام وحاجی سید احمد معین الاسلام را تیرباران نمایند . آقا شیخ محمد باقر دوتیر برمیدارد گلوله‌خودشان

بپای سالار السلطان میخورد دو نفر مرد یکنفر زن مقتول می شوند حاجی معین الاسلام فرار میکند پانصد قدم از حسینیه دور میشود آقا بیك سرکرده اشرار سواره رسیده بضرب گلوله کار او را میسازد بعد تفنگچیها رسیده نعش او را تیرباران نموده بند بپای سید مظلوم بسته میآورند بدرب حسینیه بدارمیزنند ، پس از یکساعت حکم میرسد جنازه او را آتش بزنید آن بیمروتها او را بانفط آتش زده خاکسترش در خندق بباد میدهند »

چون دانسته نیست کدام یکی از اینها راست تراست ماهر دو را در اینجا آوردیم .

سرکوب ورامینی ها

بدینسان سال ۱۲۸٦ بپایان میرسید . در پایان های اینسال در تهران برخی کارهایی همرفت که اینجا میآوریم :

چون برخی ازنمایندگان مجلس - از سعدالدوله ودیگران - کناره جسته بودند مجلس باین شد که کسانی را بجای آنها خودش برگزیند ودر آخرهای بهمن ماه کسان پایین را برگزید :

حکیم الملك ، مستوفی الممالك ، شیخ حسین یزدی ، مؤتمن - الملك ، شاهزاده امان‌الله میرزا ، معاضد السلطنه ، مجدالملك ، حسین قلیخان نواب .

نظام السلطنه برخی از وزیران‌را دیگر گردانیده درنشست شنبه نهم اسفند (۲٦ محرم) مجلس کابینه نوین را بدینسان شناسانید .

نظام السلطنه رئیس الوزراء ووزیر داخله ، ظفر السلطنه وزیر جنك ، صنیع الدوله وزیر مالیه وفواید ، مخبر السلطنه وزیر علوم ، مؤتمن الملك وزیر تجارت ، مؤید السلطنه وزیر عدلیه .

شیخ محمود ورامینی که نامش را برده گفته ایم یکی ازدشمنان پافشار مشروطه میبود در پیشامد میدان توپخانه باگروهی از پیروان بیاری اوباشان آمد ، چون دستگاه میدان توپخانه بهمخورد اینان به ورامین باز گشتند ، وبا آنکه دستگیری همه این بدخواهان شرطآشتی میانه مجلس وشاه میبود کسی باینان نپرداخت . بااینحال شیخ محمود

آسوده ننشست وپیروانش در آن پیرامونها بـآشوب برخاستند . سپس نیز آشکاره نافرمانی نموده از دادن مالیات سرباز زدند . با آن نرم رویی که محمد علی میرزا ودرباریان بامجلس ومشروطه مینمودند اینان جز درشتی نشان نمی دادند . چون آوازه این نافرمانی بهرجا میرسید وکسانی با آن پیرایه ها بسته می گفتند شاه در ورامین سپاه آماده می گرداند که بتهران بخواهد وبنیاد مشروطه را براندازد از این رو مجلس بدولت فشار آورده سرکوب آنانرا خواست . باهمه ناخرسندی درونی محمدعلی میرزا وزیران‌ناگزیرگردیده دسته ای از قزاق‌وسرباز بادوتوپ بسر آنـان فرستادند ، و این سپاه چون بامامزاده جعفر رسید ورامینیان خیره سرانه در برابر اینان ایستادند وسنگر پدید آوردند . لیکن همینکه جنگ آغاز یافت وآوای توپ بلند گردید شیخ وپیروانش سراسیمه گردیده رو بپراکندگی آوردند وهر یکی بسوی دیگر رفت. شیخ محمود نهانی خود را بتهران رسانیده آهنگ خانه طباطبایی کردو درآنجا بستی نشست . ولی طباطبایی باو پناه نداد وشیخ ناگزیرگردیده خود را به بهارستان انداخت وبدانجا پناهید .

این در آخر های اسفند بود . پس از روز ها ی نوروز که نشست مجلس برپا گردید گفتگو از شیخ محمود وپناهش او بمیان‌آمد، وشگفت بود که برخی از نمایندگان بشیوه سست نهادانه خود ازو هوا داری می نمودند . ولی دیگران پاسخ داده چنین نهادند کـه به عدلیه فرستاده شود ، وچون او خود نمیرفت بازور فرستادند وبادستور عدلیه بزندانش سپردند .

بدینسان یکی از سردستگان میدان توپخانه کیفر یافت . شگفت آنکه مجلس که باینان کیفر میداد بحـاجی شیخ فضل‌الله وسید علی و دیگران نمی پرداخت ، وبمحمدعلی میرزا که سرچشمه همه بد خواهیها میبود گمان بد نبرده بدانسانکه گفتیم بنگهداری میکوشید . این یکی از ایراد هایی میبود که برخی روزنامه های تندرو میگرفتند .

نایب حسین‌کاشانی که نامش برده گفته ایم از فرصت سود جسته در کاشان دسته ای برای دزدی وراهزنی پدید آورد ، امروز ها ناله

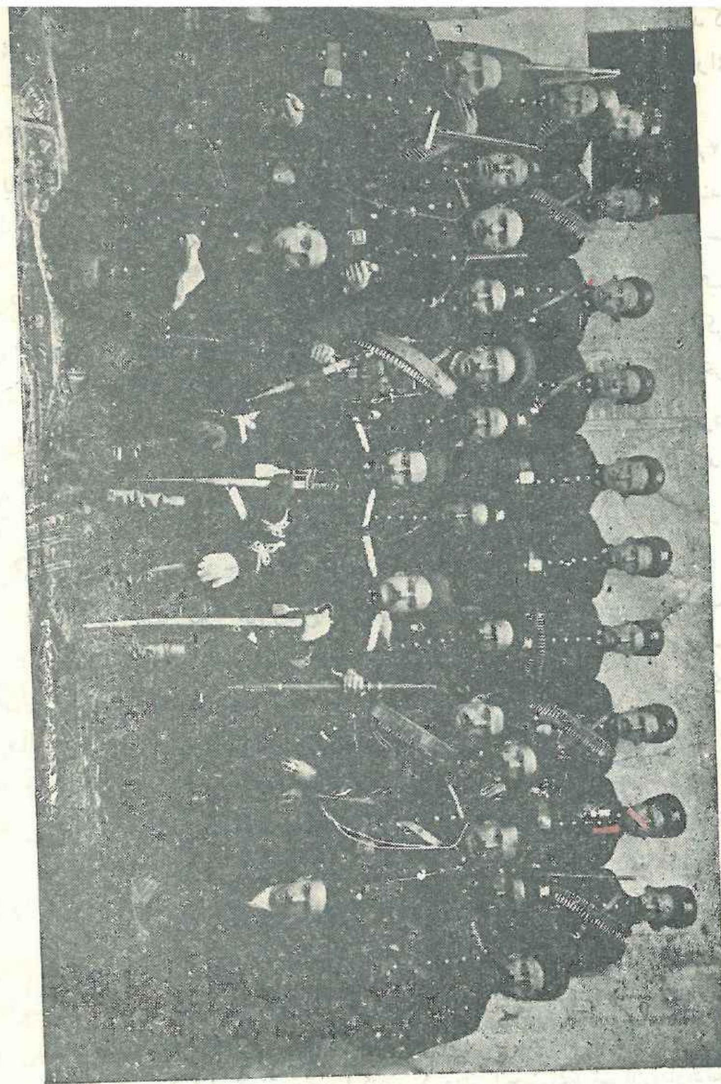
کاشانیـان از دست او و پسران و پیروانش بلند میبود ، وچون دولت پروایی نمیکرد ملایان کاشان ناگزیر مانده « فتوای جهاد » دادند که خود مردم بدور گردانیدن آنان کوشند . ولی پیداست که مردم یارای چنین کاری نمی بودند .

باز کشاکش درمیان انجمنها ودربار

بدینسان سال ۱۲۸٦ بپایان آمده سال ۱۲۸۷ که در تاریخ مشروطه ایران یکسال بیمانندی میباشد فرا رسید . در هفته های نخست سال داستانی رخ نداده آرامش میبود . در این روزها احتشام‌السلطنه رئیس مجلس چه از « ریاست » وچه از نمایندگی مجلس کناره جویی کرد. چون برخی از روزنامه ها بنرم روییهای او با محمدعلی میرزا خرده میگرفتند از این رنجیده خود را بکنار کشید . در نشست شنبه‌پانزدهم فروردین میرزا اسماعیل خان ممتاز الدوله بجای او برگزیده گردید . لیکن این نیز از ردهٔ صنیع الدوله واحتشام السلطنه میبود که جز نرم رویی ورویه کاری چشم نبایستی داشت .

در نیمه دوم فروردین بار دیگر در تهران هیاهویی بر خاسته کشاکش در میان دربار وانجمنها برپا گردید . چنانکه گفتیم محمدعلی میرزا از پیشامد بمب سخت دل آزرده میبود وبشهربانی سخت گرفته پیدا کردن بمب اندازان را میخواست ، وشهربانی بهمان دستاویز شبانه سرباز وپولیس بخانه های این وآن میفرستاد ودستگیر میکرد وببازپرس میکشید . این داستان همچنان پیش میرفت تـاشب چهار شنبه نوزدهم فروردین (٦ ربیع الاولی) هنگام نیمشب بخانه چهار تن از کارکنان چراغ گاز (که یکی از آنان حیدر عمواغلی ودیگری ضیاء السلطان نامی میبود) ریختند وبا دژ رفتاری هرچهار تن را گرفتند وبشهربانی برده بزنجیر کشیدند . فردا نیز هر چهار تن را بکاخ گلستان (نشیمن محمدعلی میرزا) بردندکه در آنجا ببازپرس پردازند .

این آگاهی چون پراکنده گردید انجمنهای تهران باردیگر به جنب وجوش آمدند ، وبعنوان آنـکه چند « اصل » از قانون اساسی شکسته شده (زیرا بخانه مردم ریخته وآنگاه درکاخ گلستان ببازپرس



پ ۹۰

پرداخته بودند) زبان بایراد ورنجیدگی گشادند . فردا پنجشنبه شورش بزرگتر گردیده انجمنها باز در مدرسه سپهسالار گرد آمدند و بمجلس « لایحه » فرستادند . چنین پیداست که همدستان حیدر عمو اغلی ، یابهتر گویم کارکنان کمیته باکو در تهران ، دست در کار میداشتند ومیخواستند که نگزارند بازپرس وجستجو پیش رود وپرده از روی کار بیفتد . هرچه هست مجلس وزیران را بنشست خاسته چگونگیرا پرسید . وزیران نا آگاهی نمودند و دانسته شد شاه یکسره دستخط بحکمران تهران نوشته واو دستور بشهربانی داده ، بی‌آنکه وزیر عدلیه یاداخله آگاه باشد . مجلس این را ایراد دیگری گرفت .

بهرحال روز آدینه بیست و یکم فروردین (۸ ربیع الاولی) دستگیران را از کاخ گلستان بعدلیه آوردند ، ودر اینجا بابودن نمایندگانی ازمجلس وتوده مردم ، بازپرسها نمودند . چون آزادیخواهان همچنان شور وخروش میکردند برگزیدگانی از سوی مجلس باوزیران نشسته چنین نهادند که حکمران تهران ورئیس شهربانی که قانون اساسی را شکسته بودند هردو در عدلیه دنبال کرده شوند وکیفر قانونی یابند .

ولی محمدعلی میرزا باین نهش سرفرو نیاورده باوزیران درشتی نمود وچنین گفت : من خودم بامجلس بکنار خواهم آمد . وزیران از این پرخاش ودرشتی از کار کناره جویی کردند ودر خانه های خود نشستند . این بود باردیگر کار شورش وجوشش بالا گرفت . انجمنها درمدرسه سپهسالار داد هیاهو و سخن پردازی میدادند . گاهی خروشیده گاهی می نالیدند . در مجلس پیاپی گفتگو کرده میشد . چند تن هم بنزدشاه رفته باخوداو بسخن پرداختند . شاه میگفت: اکنون که «ملت» نمیخواهد کسانیرا که آهنك کشتن من میداشتند دنبال کنم من نیز چشم می‌پوشم ، وپیداست که این سخن را از روی رنجیدگی میگفت .

یکهفته بدینسان میگذشت ، وچون از باز پرسهای آن چند تن که همچنان پیش میرفت نتیجه ای بدست نیامد وچنین دانسته شد که

پیکره ۹۰ نشان میدهد نمونه ای از شهربانی تبریز را (این در سال ۱۲۸۸ برداشته شده ولی نمونه همان شهربانی نخست است)

بیگناه بوده اند ، از اینرو خشم شاه کمی فرو نشست ، وچون‌وزیران پافشاری میکردند که خواهشهای مردم پذیرفته شود ، وبی این بکاری نمی پرداختند ، محمدعلی میرزا خواه ناخواه دستور داد که حیدر عمو اغلی ودیگران را رها کردند ، وبخواهش وزیران خرسندی داد که حکمران تهران ورئیس شهربانی را بعدلیه آورده بگناه قانون شکنی کیفر دهند . چند روزی هم برسرآوردن آندو تن بعدلیه وبازپرسشان گفتگوها ونمایشها میرفت وخروشها از انجمنها دیده میشد، تاآن نیزانجام گرفت وبی هیچ نتیجه ای پایان پذیرفت . بدینسان کشاکش بپایان‌رسید وانجمنها که از خروشیدن ونالیدن سیرشده بودند پی کارهای خود رفتند

ولی این یك فیروزی بزرگی از انجمنهای تهران شمرده گردید که در روزنامه ها ستایش آن را نوشتند ونمایندگان آذربایجان با تلگراف درازی داستان را به تبریز آگاهی دادند . در برخی نوشته‌ها که‌به تبریز میرسید به تبریزیان راهنمایی میشد که‌پیروی ازرفتار تهرانیان کنند ، و در نتیجه این ستایشها و راهنماییها بود که در تبریز هم به انجمن سازی آغاز گردید، و خواهیم دید که چند انجمن‌برپا شد .

بهرحال داستان بمب و جستجو از بمب اندازان در اینجا خاتمه پذیرفت . محمدعلی میرزا دیگر دنبالش نکرد ، وهمانا از همین روزها بود که با لیاخوف و نمایندگان سیاسی روس بگفتگو پرداخت ونقشه بمباران مجلس را آغاز کرد .

داستان بیله سوار

در آن هنگام که در تهران این کشاکش‌میرفت در آذربایجان ، در مرز بیله سوار یك داستان ننگ آلود خونینی رخ میداد . چگونگی آنکه روز یکشنبه بیست و سوم فروردین ماه (دهم ربیع اولالی) دوساعت از نیمروز گذشته دویقلازف کاپیتن روس بعنوان آنکه اسبش بخاك‌ایران گریخته بی آنکه بگمرك ایران آگاهی دهد ، باشش سوار روس از مرز گذشته تانیم میل در خاك ایران پیش آمد . دوکس ازایل قوجه بیگلو در آن نزدیکی اسب میچرانیدند . دویقلازف بنام آنکه اسب گریخته او باسبهای ایشان پیوسته بایشان نزدیك گردید ، وهمینکه‌رسید

یکی‌ازآن‌دوتن را باگلوله زده ازپا در آورد . آن دیگری که‌میخواست بگریزد او را هم زد . یکدسته از قوجه بیگلو در این هنگام‌دربازار بیله سوار داد وستد میکردند ، وچون از چگونگی آگاه گردیدند به خونخواهی کسان خود شتافتند ، ودرمیانه تیراندازی رخ دادودویقلازف بادوتن روس کشته شدند . یك سالدات زخمدار خود را بپاسگاه روس رسانیده از چگونگی آگاهی داد . پاسداران روس در زمان به بیله سوار تاخته دست بکشتار گشادند . سی وهفت تن را بیگناه کشته و گمرکخانه را بایکصد وسی وپنج خانه نفت ریخته آتش زدند وسراسر دیه را را تاراج کردند . چهار روز پس از آن باردیگر بخاك ایران تاخته در دیه زرگر هفده تن را کشته ودویست وهفتاد خانه را آتش زده سراسر دیه را تاراج کردند . سپس از آنجا به «شیرین سو» که گذرگاه شاهسونان است رفته بیست تن را هم در آنجا کشتند. سه‌روز دیگر باز به « جوادکندی » ریخته پس از تاراج وکشتار هفتادوپنج خانه را آتش زدند . بدینسان دست بیداد بجان وداراك روستاییان‌بیچاره گشاده در اندك زمانی چند دیه را ویرانه گردانیدند .

دولت این داستان را تاچندی پوشیده میداشت تاآگاهی به‌برخی از نمایندگان رسید وآنان در مجلس بگفتگو گزاردند . مجلس‌وزیران را خواست که بیایند وچگونگی را بگویند . وزیران چون آمدند وزیر خارجه اندکی ازداستان را گفته پاسخ داد که باسفارت روس درگفتگو می باشیم وفلان سرکرده را نیز باچهار صد سوار از آذربایجان به بیله سوار فرستاده ایم . بااین سخنان داستان یافت .

این پیشامد از یکسو میوه پیمان روس و انگلیس ، واز یکسو نتیجه کشاکش دربار بامجلس وروو آوردن شاه بسوی روسیان‌می بود ، وبهر حال یك لکه ننگی در تاریخ جنبش مشروطه پدید آورد . ننگ آورتر آن بود که روسیان کشته شدن دویقلازف ودو سالدات را بهانه گرفته بدولت ایران فشار میآوردند ، وسپاه در نزدیکی مرز نگه‌داشته درخواست های سختی - از دستگیر کردن کشندگان آنان وپرداختن بیست هزار منات تاوان ومانند اینها - از والی آذربایجان می کردند ،



پ ۹۱

حاجی مخبرالسلطنه باپیرامونیانش (در تبریز)

وشگفت آنکه باابنحال دوستی ایران وروس پایدار مانده سفیر روس در تهران در کشاکش های شاه ومجلس میانجیگریهای دوستانه می کرد. پیداست که خواستشان جز فشار آوردن بآذربایجان نمی بود.

در این هنگام آذربایجان از هرباره در فشار میبود. زیرا هنوز از زمستان شاهسونان تاخت وتاز میکردند، واکنون که بهار فرارسیده بود میدان تاخت وتازرا هرچه پهناورترمیگردانیدند. در سراسر اردبیل وقره داغ وخلخال وسراب راههارا بسته یکایك دیه هارا تاراج میکردند

وتا چند فرسخی تبریز پیش میآمدند.

فرمانفرما والی آذربایجان که پس از گریز از ساوجبلاغ در میاندواب نشسته، باهر دشواری که میبود، بسیج سپاه کرده نوید می داد که باهمان سپاه برسر شاهسونان رود، این زمان او نیز کناره‌جویی مینمود وآن سپاه را پراکنده میگردانید.

دراورمی که محتشم‌السلطنه فرمانروایی آنجارا نیز میداشت تنها در خودشهر اندك آرامش و سامانی میبود، ودر پیرامونها کردان آمدن بهار را فرصت شمارده آنچه می توانستند تاراج و کشتار دریغ نمی گفتند. تلگرافی که انجمن اورمی در هفتم اردیبهشت (۲۵ ربیع‌الاولی) به تبریز فرستاده، اگر چه از سراپای آن زبونی میبارد و پیداست که چندتن‌بیکاره پست نهادی بنام انجمن دست درکار ها میداشته اند، چون اندازه گرفتاری آن پیرامونها را نیك میرساند جمله هایی را از آن در اینجا میآوریم:

«... آتش بیداد در ارومیه واطراف افروخته تمامی دهات‌را قتل و غارت زاید بردوهزار از مرد وزن وبچه سربریده شکم دریده ... الان فقط در قریتین شیطان آباد و داس‌آغیل زیاده بریکصد نفر جنازه مسلمان آغشته خون بی‌حفاظ و غسل وکفن می مانند راه های شهر ازچهار طرف مسدود و هرچه مال‌التجاره وغیره درراه بود کلا بردند و مسافرین را لخت کرده هی سر می‌برند شکم می‌درند و ازطرف حکومت هم اقدامی‌که شفای‌صدر حاصل نماید نیست... امشب نیز هجوم آورده یکطرف شهررا بردند و سیم‌تلگراف را بریده‌اند اگر چند روزی حال بدینمنوال بگذرد باید کل‌یاکل لحم‌اخیه میتا گردد ای‌وای که درد دل بسیار و محنت وغم بیشمار انجمن ملی اورمی

در تبریز انجمن ایالتی دل بحال اورمی واردبیل سوزانیده شب وروز تلاش میکرد که چاره ای سازد. ولی چون دولت همداستان‌نمی بودکاری پیش نمیرفت. پس از فرمانفرما مقتدر الدوله درتبریز جانشین والی میبود. انجمن او را بیکاره دانسته بتهران پیشنهاد کرد که حاجی نظام الدوله که رئیس لشگر نیز میبود جانشین والی باشد. از تهران

پذیرفتند واو دست بکار زده از شقاقی دوفوج سرباز خواست که بسر شاهسونان بفرستد ، وبا آنکه این کار را باآگاهی وزارت جنك کرد دو روز نگذشت که‌یك تلگراف تند وزشتی از امیرنظام رسید که‌فوجها را بتهران « برای رکاب » فرستید . این دلیل آشکاری بود که دولت آذربایجان را در میان آشوب میخواهد . از آنسوی چون این زمان نقشه بمباران مجلس کشیده می شد باین سربازان در تهران نیاز می داشتند .

گریز رحیمخان از تهران

محمد علی میرزا نه تنها آرامش آذربایجان را نمی‌خواست ، برای آنجا گرفتاری های‌دیگری‌نیز می بسیجید ونیرنگها نیزبکار میبرد . یکی‌ازاین نیرنگها داستان گریز رحیمخان از تهران وآمدن او بآذربایجان بودکه در همین روزها رخداد . رحیم خان را گفتیم که‌در نتیجه شورش تهرانیان دستگیر کرده در عدلیه بزنجیر کشیدند . ولی چون چندی گذشت برخی از نماینده‌گان وسران آزادی ، بشیوه فراموش کاری‌خودشان، کم‌کم برحیمخان نیز دلسوزی مینمودند وآرزوی میانجیگری میداشتند . رحیم خان پیام میفرستاد که اگر پسران من آدم کشته اند پس چرا من در بند باشم ؟ !. وآنگاه آنچه در باره قره داغ بزبانها انداختند دروغ میبود. چهار تن بیشتر ، آنهم از خود کسان پسرانم ، کشته نشده ، (باآنکه ما تلگراف انجمن تبریزرا در آن داستان آورده ایم که شماره کشتگان را از مردم بیگناه تادویست تن میشمرد) .

هرچه بود این گفته های رحیمخان در بسیاری از سران آزادی می‌هنایید . سپس‌چون‌آشوب توپخانه رخ داد اوباشان بزندان عدلیه‌رفته او را باسالار مفخم بجنوردی رها گردانیدند . لیکن چون سپس‌مجلس فیروز درآمده محمدعلی میرزا زبونی وناتوانی نشان میداد ، برای‌آنکه رحیمخان را دوباره بزندان باز نگردانند یکدروغی بدینسان پراکنده گردانیدند : « آنروز چون رفته اند زنجیر رحیمخان را بر دارند نگزارده وگفته است مرا « ملت » بند کرده وباید « ملت » آزاد

گرداند » . یکروزنامه چاپلوس نیز اینرا نوشت وبگوش همگی رسانید

از آنسوی نظام الملك وزیر عدلیه که میدانیم از افزار های کار محمدعلی میرزا بشمار میرفت ، چون در پیشامد تاخت وکشتارپسر رحیمخان والی آذربایجان بوده بود ، به بیگناهی رحیم خان درآن باره گواهی میداد ، و یك نوشته ای هم نوشت . این بود که کمیسیون عدلیه پرك داد که رحیم خان از بند آزاد گردد . این در آخر های دیماه بود پس از چندروزی هم شادروان طباطبایی رحیم خان راهمراه خود برداشته بمجلس آورد . در آنجا رحیم خان بشیرین زبانیها پرداخته بترکی گفت : « مرا بفرستید زبان میدهم که بمرز ساوجبلاغ رفته‌کردان را سرکوبم » . نماینده‌گان زود باور فریب این سخنان اورا خوردند وحاجی امامجمعه خوبی که در میانه ترجمان میبود ستایش از او کرد. سپس برحیم خان سوگند قرآن داده پیمان از او گرفتند که گامی به دشمنی قانون اساسی برندارد .

بدینسان رحیم خان پاك گردیده بشمار مشروطه خواهان درآمد. در تهران آزاد میزیست ، ولی گفته بودند که بیرون نرود . لیکن در آغاز های اردیبهشت ناگهان سراغی ازو از راه قزوین رسید که‌باشتاب روانه‌آذربایجان میبوده ، وهرکه‌را از راهروان میدیده لخت میکرده‌و درهمه جا سیمهای تلگراف را میگسیخته. محمدعلی میرزا باو دستور هایی داده روانه آذربایجانش گردانیده بود .

این آگاهی در تهران مایه افسوس آزادیخواهان گردید . ازآن سوی رحیمخان چند روزه خود را بقره داغ رسانیده بکسان‌خودپیوست. لیکن هنوز نیرنك ناانجام میبود ومی بایست کارهای دیگری نیز کند. این بود بدیه اسبلان که دوسه فرسخی تبریزاست آمده ازآنجا نامه‌ای بانجمن نوشت که پشیمانی او را بپذیرند و زینهار بدهند تا به تبریز بیاید ودست بدست « ملت » گزارد .

این نامه چون به تبریز رسید نماینده‌گان انجمن بسکالش نشسته اینان نیز که در سست نهادی وفراموشکاری همردهٔ نماینده‌گان‌دارالشوری میبودند همگی بیکزبان از رحیم خان ستایشها کردند ، ونخواستند که

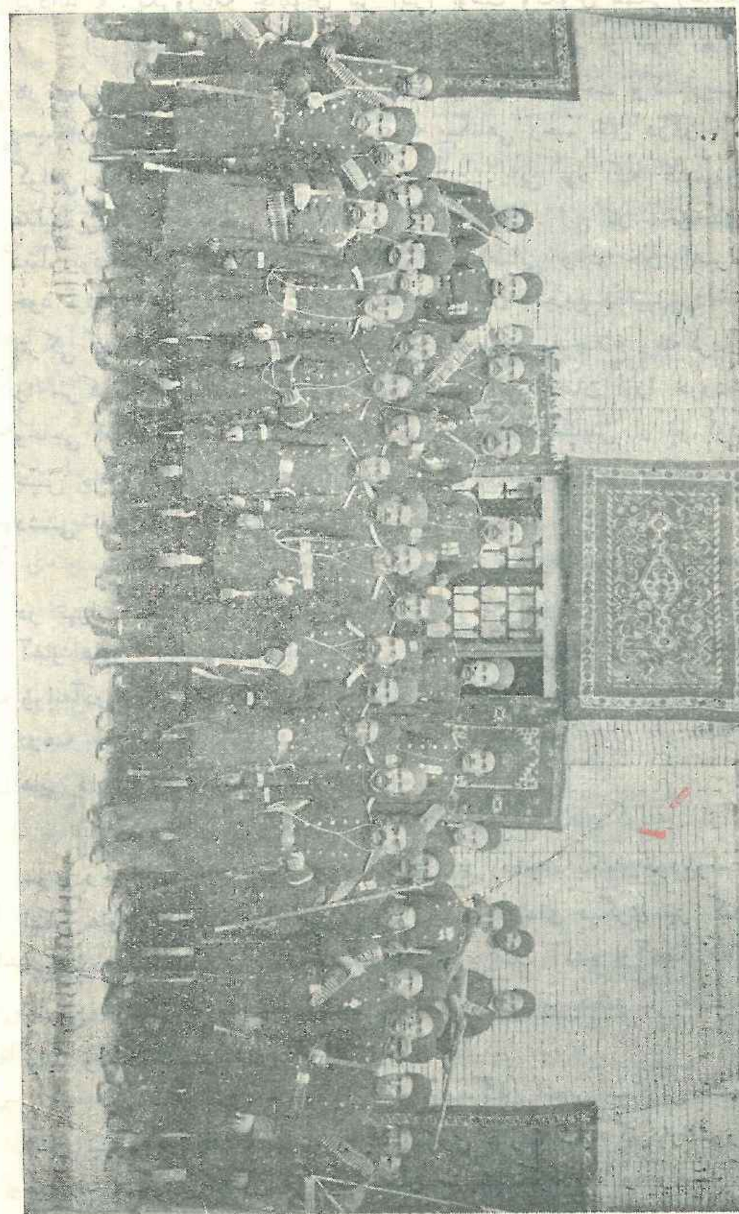
ماننده او « سرکرده رشید وبا کفایتی » را از « ملت » نومیدسازند ، واین بود فردا چهار شنبه شانزدهم اردیبهشت (٥ ربیع الاخری) چند تنی ازنمایندگان انجمن ایالتی واز دیگران بدیه اسبلان رفتندورحیمخان را که با دویست و پنجاه تن سواره بآنجا آمده بود دیدار کردند و فردا پنجشنبه او را برداشته بشهر آوردند ، ودو سه روز پس از آن که نشست برپا گردید رحیم خان دراینجا نیز بشیرین زبانیهایی برخاست ونوید هایی از خود داد . نمایندگان نیز هر یکی بنوبت خوشامد گوییهایی کردند . کوتاه سخن آنکه رحیمخان در اینجا نیز پاک گردید ویکی از پناهگاههای « ملت » شد .

اینمرد بیکبار بیسواد ونادان میبود واز نادانیهای او داستان های خنده آوری برسر زبانهاست . بااین حال چه در تهران وچه درتبریز باچاپلوسی وشیرین زبانی نمایندگان کوتاه اندیش سست نهاد را فریفته افزار کار خود گردانید .

در همان روزها مخبرالسلطنه از تهران بوالیگری تبریز، برگزیده شده واز راه گیلان وقفقاز روانه گردیده بود وچون روز نوزدهم اردی بهشت (٨ ربیع الاخری) بتبریز خواستی رسید ، از سوی انجمن در سرپل آجی پذیرایی باشکوهی کرده شد وچون نام او بنیکی رفته واز تهران سفارشها شده بود مردم نیز شادمانی نمودند . مخبر السلطنه نیز ارجشناسی نشان داده از راه بانجمن آمد ودر آنجا زمانی میبودتاروانه شمس العماره گردیده وهم از فردا بکار برخاسته همگی را از خود خوشنود گردانید .

در همان روزها یك دژ رفتاری از کارکنان شهربانی رخ داد . چون کسانی بدگویی از اجلال الملك کرده بودند کارکنان شهربانی از سرکردگان وزیردستان ، بآشوب برخاسته ورختهای دولتی را از تن کنده در بازارها وکوچه ها بهیاهو وغوغا پرداختند . کسانی درمغازه های مجید الملك شلیك نموده مردم را هراسان گردانیدند. مخبرالسلطنه

پیکره ٩٢ نشان میدهد نمونه ای از شهربانی تبریز را (این در سال ١٢٩٠ برداشته شده ولی نمونه همان شهربانی نخست است)



پ ٩٢

بدستیاری انجمن آشوب را فرو نشاند . لیکن برخی از ایشان همچنان لگام گسیختگی مینمودند ، وشب یاروز آزار وگزند از مردم دریغ نمی گفتند . از جمله خلیل نام که « ایت خلیل » نامیده می شد ، وخوددربیباکی ودلیری وستمگری کمتر مانند میداشت ومردی تناوروبلند بالایی میبود، درگزند وآسیب بمردم اندازه نمی شناخت ، وچون روز روشن مست شده وتپانچه بدست در بازار بیدمستی برخاسته بود ، با دستور مخبرالسلطنه دستگیرش کرده بزندان سپردند . این مرد یکی‌از لوتیان شمرده میشد ودر جنك گذشته که بادوچی وسرخاب رفت دلیری بسیار از خود نشان داده وسپس یکی از سرکردگان شهربانی گردیده بود ، وچون دادخواهان بسیاری میداشت در همان زندان خفه‌اش کرده بسزایش رسانیدند . (۱)

سپس چون روسیان همچنان فشار میآوردند ودولت میخواست‌برای دلجویی از آنان لشگری برسر شاهسونان فرستاده شود مخبر السلطنه بانمایندگان انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که رحیمخان را برای آن کار فرستند ، چیزیکه هست دو تن نیز از سوی انجمن همراه اوسازند که نگران کار هایش باشند . بدینسان رحیمخان نقشه خود را بپایان رسانید ، وانجمن که فریب او را خورده بود ، هشتصد تفنك ودوتوپ وهیجده هزار تومان پول باو داده روانه قره داغ گردانید که سواره وسرباز گرد آورده بسر شاهسونان رود. لیکن خواهیم دیدکه رحیمخان در قره داغ نشست تاهنگامیکه بادستور محمدعلی میرزا بسر تبریزآمد وآن توپها وتفنگها را در ویرانی انجمن بکار برد .

بیگمان رحیم خان از تهران بادستور هایی از محمد علی میرزا وبرای همین کار بیرون آمده بود . لیکن دانسته نیست که‌مخبرالسلطنه آگاهی از آن نیرنك میداشته یانمی داشته است .

آمدن امام جمعه‌و مجتهد به تبریز

نیرنك دیگر محمدعلی میرزا دربارهٔ تبریز آمدن امامجمعه ومجتهد باین شهر بود که اندکی پس از داستان رحیم خان رخداد . چنانکه نوشته‌ایم

(۱) در پیکره ۸۵ در پشت‌سر محمدخان‌سرکرده قزاق(ازدست چپ او) دیده میشود.

آزادیخواهان اینان را از تبریز بیرون کرده بودند . امامجمعه ازروزی که رفته بود در قزلجه میدان که چند فرسخی تبریز وبرسر راه تهران است می نشست . اما مجتهد چنانکه باز نموده ایم بتهران رفته درآنجا بهمدستی حاجی شیخ فضل‌الله ودیگران داستان بست نشینی عبد العظیم را پدید آورد . پس از بیرون آمدن از بست نشینی دیگر نامی ازو در میان نمی بود ، وگویا در شمیران نشسته بی یکسویی مینمود ، وما نمیدانیم این هنگام ازکجا وبچگونه نقشه بازگشت او بتبریز بمیان‌آمد. آنچه در بیرون دیده شد این بود که روز پنجشنبه دهم اردی بهشت (۲۸ ربیع الاولی) بمجلس در آمد ، وآقای بهبهانی ، که بیگمان در بیرون بااو سخنانی رفته بود ، درمیان گفتگو چنین گفت : « لیکن در باب جناب حجة الاسلام آقای حاجی میرزا حسن آقا اهالی‌آذربایجان استدعا کرده واستغاثه نموده اندکه تشریف ببرند . چون درواقع پیشوا وآقای مملکت هستند وخوب نیست بیش از این بی پیشوا بمانند حال بمجلس تشریف آورده اند و البته مجلس مقدس هم تصویب و تاکید مینماید که تشریف ببرند » . ممتاز الدوله نیز در همان زمینه‌جمله‌هایی رانده چنین گفت : « هرچه زودتر تشریف ببرند بهتراست»

این داستان گذشته از آنکه خامی شاد روان بهبهانی‌را میرساند وبیگمان فریب دربار را خورده بوده ، خود يك‌كار شگفتی میباشد.زیرا تبریز در این هنگام يك پشتیبان ارجمندی برای مشروطه ودارالشوری شمرده میشد ، واین نمی سزیدکه بی آگاهی ازخود تبریزیان خرسندی برفتن مجتهد بآنجا داده شود. شگفت‌تر ازآن خاموشی تقیزاده ودیگران است که نمایندگان آذربایجان شمرده میشدند .

هرچه بود حاجی میرزا حسن باشتاب آماده رفتن گردید . برخی نمایندگان چگونگی را با رمز بتبریز آگاهی دادند. تبریزیان خرسندی ننمودند و انجمن ایالتی آنرا به‌تهران آگاهی داد . نیز برخی انجمنها خود تلگرافهایی فرستادند . لیکن این تلگرافها تابتهران برسد حاجی میرزا حسن از آنجا بیرون آمده بود ، وچون تبریزیان پافشاری می نمودند که‌او را از قزوین باز گردانند ونمایندگان را بتلگرافخانه‌خواسته



پ ۹۳

ماشاء الله خان کاشانی

بودند ، از تهران تلگراف بسیار درازی رسید که خواهش میکردند تبریزیان از سر ناخرسندی در گذرند ، وبشیوه همیشگی خود سودهایی برای این رویه کاری نابجا میشمردند . از آنسوی حاجی مخبر السلطنه بدستاویز قانون اساسی هواداری از مجتهد وبازگشت اومینمود. ازاینرو تبریزیان ناگزیر مانده بخاموشی گراییدند ، ودر این میان امیدمند می بودند که اگر پذیرایی وپیشواز نیکی ازو کنند ، باشد که دوتیرگی‌از میان تبریزیان برخیزد وکینه های کهن‌فراموش گردد .

در این میان امامجمعه نیز آماده بازگشتن بشهر گردید. چون حاجی میرزا حسن باز میگشت نخواست او باز نگردد. بویژه‌که حاجی مخبرالسلطنه بنام قانون هیچگونه جلوگیری را سزا نمی شمرد. نخست

روز یکشنبه سوم خرداد (۲۳ ربیع الاخری) امامجمعه بشهر درآمد. آزادیخواهان نیز بپذیرایی برخاستند ، وبگفته روزنامه انجمن ده هزار تن کمابیش مردم به پیشواز شتافته بودند . از اینرو او هم یکسره بانجمن ایالتی آمد و سخنانی از روی مهر وخوشی- یابهترگوییم : از راه رویه کاری - در میان او بانمایندگان رانده شد .

سپس یکشنبه دیگر که دهم خرداد (۳۰ ربیع الاخری)میبود حاجی میرزا حسن بشهر خواستی رسید . در اینجا انجمن ایالتی‌ودیگر انجمنها وسر دستگان همگی بپذیرایی برخاستند ، وسراسر شهر بجنبش درآمده پیشواز بسیار باشکوهی کردند . نمایندگان انجمن تاباغ حاجی ابراهیم صراف پیش رفته در آنجا دستگاه پذیرایی در چیده ، وتوده مردم تایکفرسخ از بیرون شهر جلو رفته سرراه را فرا گرفته بودند. باآنکه آزادیخواهان کینه را رها کرده از در آشتیخواهی در آمده بودند بدخواهان مشروطه باز کینه جویی نشان میدادند وهمچشمی بی اندازه می نمودند . حاجی میرزاحسن را روی تخت روان نشانده مردم آنرا روی دوش راه میبردند . بگفته روزنامه انجمن پیشوازی باین شکوه کمتر دیده شده بود .

بدینسان نقشه های محمدعلی میرزا درباره تبریز ، یکی پس از دیگری بادست دوسید ومجلس شوری ومخبر السلطنه ونمایندگان‌انجمن ایالتی انجام میگرفت . همین آمدن امامجمعه ومجتهد ، بجای آنکه دو تیرگی را از میان بردارد ، آنرا بدتر گردانید وبدخواهان مشروطه از آمدن آنان بکستاخی افزودند ، وخواهیم دید که یکماه نگذشته همین ملایان بچه دشمنی بامشروطه برخاستند.

در این هنگام یکی هم از گرفتاری های آذربایجان حکمرانی حاجی محتشم السلطنه در ارومی میبود . این مرد بیرنک که امروز پس از سی وچند سال « رئیس مجلس شوری » است ، آنروز یکی از هواداران خود کامگی واز کارکنان دربار میبود ، واز اینرو در ارومی نشسته بجای آنکه دست باز کند وازهمان مردم شهری‌وروستایی واز سرباز وسواره که در دسترس میداشت ، سپاهی سازد و کردان

تاراجگررا دور راند ، باپررویی وبیشرمی تلگراف بتبریز فرستاده‌پس از باز نمودن بیدادگریهای دلگداز کردان چنین می نوشت : « دولت وملت که نتواند پنجهزار نفر در سرحد خود برای حفظ رعیت خودش تدارك کند باید این روزها را ببیند » .

یك نیرنگی ازحاجی سید محمد یزدی

اکنون باز بتهران می آییم : در اینجا درشهریور ماه یك نیرنگی از حاجی سید محمد یزدی بـه آشکار افتاد . اینمرد که در نیرنگبازی وپـلیدی کمتر مانند میداشت ، بیش ازدیگران بامشروطه دشمنی مینمود وهرزمان بکار دیگری برمیخاست . یـکبار در تیرماه سال گذشته چنین نیرنگی اندیشیده بوده که آگهی هایی با ژلاتین از زبان مجاهدان قفقازی یا تبریزی بسازد ، در این زمینه کـه « مابهایی هستیم واین کوششها را برای آشکار کردن دین خود بکارمیبریم، ایرانیان باید بهایی شوند وگرنه همگی کشته خواهند شد » ، وآنها را در تهران ودیگر جاها پراکنده کنند ، تابدینسان مردم عامی را بمجاهدان بدگمان گردانند . نیزمحمدعلی میرزا کسی را باپول بنزد عبدالبها (عباس افندی) که هواداری از او مینمود بفرستند که « لوح » هایی بنامهای برخی از سران آزادی در تهران وتبریز نوشته از کوششهای آنان در راه پیشرفت بهاییگری سپاس گزارد ونوید فیروزی دهد ، واین « لوح » در پستخانه گرفته شده چگونگی بمردم آگاهی داده شود .

این نیرنك را آنزمان اندیشیده بود ، وچون ایرانیان با بهائیان دشمنی سختی می نمودندی وبهر کاری کـه بدگمان میشدندی آنرا از بهائیان دانستندی ، نتیجه بزرگی را از پشت سراین نیرنك می‌بیوسید . لیکن درآنروزها این نهانکاری بآشکارافتاد وپیش‌ازآنکه بکار بسته شود دانسته‌گردید ، وحبل المتین تهران (درشماره ٤٦ خود) سرگفتار خود را در آن باره نوشت ، آنزمان ناانجام ماند . بااینحال حاجی سیدمحمد دست از آن برنداشت وامسال باردیگر آنرا بکار بست .

چگونگی آنکه در نیمه های اردیبهشت یکی از مشروطه‌خواهان شبانه کسانی را در بازار دیدکه آگهیهایی بدیوارها می چسبانند . او

چون یکی از آنها را خواند روی سخن بمحمدعلی میرزا می داشت و نزدیك باین جمله هایی مینوشت : « ماگروه بهائیان که از زمان ناصر الدین شاه در پی آزادی و آشکار گردانیدن دین خود میبودیم ودچار کشتار وتاراج میگردیدیم ، وسپس نیز این رنجها را در راه مشروطه بردیم همه برای این میبود که همچون دیگران آزاد باشیم . مشروطه را برای آزادی خود بنیاد نهادیم ، وچون خواست ماپیش نرفته ناگزیر شده آن‌بمبرا انداختیم ... اگر بما آزادی داده نشود ازهیچگونه کشتن وسوزانیدن وبرانداختن باز نخواهیم ایستاد ...» ، وکسانی را از سران آزادی یاد کرده چنین نوشته بود که از بهائیانند .

آنمرد چگونگی را دریافت ، وفردا بعدلیه رفته آگاهی داد ، وجای خشنودی بود که‌باندك جستجویی یکی از چسپانندگان آن‌آگهی بدست افتاد ، واو دیگران را هم نشانداد‌که همگی دستگیر شدند و بزیر بازپرس آمدند . یکی از آنان برادر زاده حاجی سید محمد ، و دیگری سید آهنتاب خلخالی میبودند . این سید خلخالی نیز یکی از نیرنگبازان میبود ، که از آغاز جوانی بعنوان اینکه آهن تافته را با دست برمیدارد وگزند نمی یابد خود را بدربار مظفرالدین شاه بسته پول گزافی‌در مییافت . سپس هم خودرا بمحمدعلی میرزا بسته بود(۱)

اینان گفتند : آن آگهیها را سید علی آقا بما داده بود ،ولی چون سید علی را بعدلیه خواستند ناآگاهی نموده سوگند یاد کرد . این بود بگرفتاران سخت گرفتند و یکی از ایشان راستی را به میان نهاده گفت کـه نیرنك از آن حاجی سید محمد میباشد . عدلیه حاجی سید محمد را دستگیر گردانیده ببازپرس کشید ، وپس از چند روزی در دادگاه رسیدگی شده چنین نهاده شد که دستار سیاه را که نشانه « سیدی » میبود از سر او بردارند وبا زنجیر در زندان نگاهدارند . بدینسان این سید نیرنگباز بزنجیر وزندان افتاد .

در همانروزها داستانی نیز برای شیخ محمود ورامینی رخ داد . چگونگی آنکه ماشاءالله خان کاشانی که گرفتار شده کرده ودر زندان

(۱) پس ازبرافتادن محمدعلی میرزا نیزدرمیان مشروطه خواهان میبودکه در تبریز وتهران بمنبر میرفت تاچند سال پیش مرد .



پ ۹٤

شیخ ابراهیم زنجانی (یکی از نمایندگان دوره یکم)

عدلیه نگاهش میداشتند در آخر های اردیبهشت شبانه باچندتن دیگری از آنجا بگریختند وخود را رها گردانیدند . پس از این پیشامد از عدلیه دستور داده شد که برخی زندانیان بزرگ گنادرا که یکی از آنان شیخ محمود میبود ، در آنجا نگاه نداشته بانبار دولتی بفرستند وچون آنان را بیرون میآوردند شیخ محمود که مرد سرکش وخیره روییمی بود زبان بدشنام وناسزا بمشروطه وعدلیه بگشاد ، واین بود اورا بعدلیه آورده چوب بسیاری زدند وسپس نیز روانه انبارش گردانیدند .

پس از چند روزی هم با یك شکوه بزرگی کیفر کشندگان فریدون زردشتی که نه تن میبودند بکار بسته گردید . چنانکه گفتیم کشندگان اورا گرفته بودندودر عدلیه ببازپرس و رسیدگی میپرداختند و چون پایان پذیرفت دادگاه بهر یکی از ایشان باندازه گناهش سزایی

نوشت که در روز سوم خرداد (۲۳ ربیع الثانی) در حیاط عدلیه با بودن چند هزار تن از تماشاییان روان گردید . بدینسان که بکسانی از آنان هزار وصد ، وبکسانی کمتر از هزار تازیانه زده تنهای همگیرا بخستند . سپس دو تن از ایشانرا در تهران بزندان فرستاده هفت تن دیگر را باتن خسته روانه کلات گردانیدند .

بدینسان بسیاری ازسران آشوب توپخانه واز اوباشان آنجا کیفر مییافتند ، واینها چون نمونه پیشرفت مشروطه وقانون میبود در مردم نیك می هنایید . اگرچه این کیفر کشندگان فریدون بهواداران کیش شیعی بسیار برخورد ، واینکه بکیفر کشته شدن یك زردشتی به نه تن شیعی تازیانه زنند بآنان گران افتاد ، ویکی از داغهای دلهاشان همین میبود ، لیکن رویهمرفته ازاین کیفرها نتیجه های نیکی بدست میآمد .

در همانروزها بار دیگر یك شیرینکاری از محمدعلی میرزا، ودر برابر او یك شیرینکاری از مجلس سرزد . چگونگی آنکه چون روز بیست پنجم اردیبهشت (١٤ ربیع الاخری) روز زایش شاه می بود، وما گفته ایم که سال گذشته در همین هنگام کشاکش در میان دربار ومجلس میبود واز اینرو مردم جلوگیری از جشن وچراغانی کردند ، امسال را خود محمدعلی میرزا پیش افتاده بعنوان آنکه باآن پیشامدهای مرزی (داستان بیله سوار وساوجبلاغ وارومی) جشن نبایدگرفت ، و بلکه باید در رفت آن جشن را بیازماندگان کشتگان داد ، باتلگراف بوالیان وفرمانفرمایان دستور خود داری فرستاد . نامه ای نیزازوزارت داخله در همان زمینه بمجلس نوشته گردید . لیکن مجلس چنین نهاد که « بشکرانه این موهبت ورأفت کبرای ملوکانه » در همه جا جشن باشکوهی گرفته شود . این بود در تهران وتبریز وشهر های دیگر جشنهای بزرگی گرفتند وشادیها نمودند ، ونام این بیخردی را «نجابت ملت » گزاردند .

آخرین دو رویی از محمدعلی میرزا

در حالیکه در همان هنگام بهرگوشه ای ازایران آشوبی برپا وچنانکه گفتیم ناله ها از هرسو بلند میبود . گذشته ازپیشامد های ننك آور بیله‌سوار

واروِمی ، وگذشته از تاخت وتاز شاهسونان وراهزنیهای نایب حسین کاشانی ومانند اینها ، در پیرامون خود تهران دزدان وراهزنان فراوان گردیده ایمنی از میان برخاسته بود . بلکه در خود پایتخت بار دیگر او باشان دست بکار زده شبها رهگذران را لخت میکردند . در برابر این همه آشوب از محمدعلی میرزا جز بی پروایی دیده نمیشد ، بلکه چنانکه گفتیم از کوشش دیگران نیز جلو میگرفت . بااین نشانه های آشکار از بدخواهی‌او مجلسیان وسران انجمن خود را فریب داده بایك نمایشی از شاه بخوشدلی بر می‌خاستند

اگر راستی را بخواهیم همینان از درون دل ، گمان نیکی به محمدعلی میرزا نمیداشتند . ولی چون مردان جانفشانی نمی بودند وبه کندن ریشه بد خواهیهای دربار دلیری نمی داشتند ، از اینرو خود را فریب داده بدانسان بنمایشهای رویه‌کارانه محمدعلی میرزا ارج میگزاردند

در همانروزها کابینه نظام السلطنه چون کاری از پیش نمی برد وخود را درفشار میدید ، کناره جویی کرد . از آنسوی چون آشفتگی کارها از اندازه گذشته ، وبرخی روزنامه ها همچنان گفتار های تندی می‌نوشتند، وروزنامه مساوات کارش بامحمدعلی میرزا بدادگاه کشیده‌بود، وحبل المتین که یکروزنامه خونسرد ومیانه روی میبود گفتار زیرعنوان « نفس آخر ایران ویا خاتمه حیات ایرانیان » مینوشت ، باز کسانی ازشاهزادگان وقاجاریان بتکان‌آمده چنین خواستند که بکوشش پردازند وروز شنبه نهم خرداد (۲۹ ربیع الاخری) نشست بزرگی در خانه عضدالملك رئیس ایل قاجار برپا گردانیده بگفتگو پرداختند . سران اینان گذشته از عضد الملك ، امیراعظم ، علاء الدوله ، معین الدوله ، سردار منصور ، جلال الدوله (پسر ظل‌السلطان) بوده چنین‌میگفتند : این گرفتاریها که از درون وبیرون به‌ایران روآورده تاشاه دل‌بامجلس پاك نگرداند وبا توده همدست نگردد چاره نخواهد پذیرفت ، واز آن سوی هم کسانی در دربار بدخواه مشروطه اند وآنان شاه‌را نمیگزارند که بامجلس‌دل پاك‌گرداند . میگفتند : باید کاری کرد که شاه آن چند تن را از دربار دور گرداند ، وتا این نتیجه بدست نیامده ما نباید از

اینجا پراکنده گردیم .

از اینرو فردا نیز همان نشست را میداشتند ، ودر این میان انجمنها نیز پابمیان گزاردند ونمایندگانی از خود بآنجا فرستادند وکار بزرگتر گردید . از آنسوی محمدعلی میرزا چون این داستان را شنید آنرا برانگیخته ظل‌السلطان شمرد وبسیار بیمناك شد . زیرا چنانکه گفته ایم ظل السلطان در شصت وپنجسالگی خواهان تاج وتخت می بود ، واین هنگام اگرچه بوالیگری فارس رفته از تهران دور میزیست لیکن کسانش همچنان میکوشیدند ، وچون پسرش در این نشستها یکی ازسر جنبانان شمرده میشد این محمدعلی میرزارا بدگمان میگردانید .

روز دوشنبه همچنین نشست برپا میبود ، وپسین آنروز عضدالملك همراه مشیرالسلطنه ، که پس از نظام الملك بسروزیری برگزیده شده بود، بنزدشاه رفته‌درخواست شاهزادگان وقاجاریان‌را رسانیده بیرون‌کردن امیر بهادر وشاپشال وچند تن دیگری را که فهرست کرده بودند از دربار خواستار گردید. محمدعلی‌میرزا چون این‌روزها باروسیان در گفتگو بوده وآخرین نقشه را را برای برانداختن مجلس میکشید (وهمانا این نشست‌خانه عضدالملك اندیشه اورا استوارتر گردانیده بود) ، برای پرده پوشی‌بآن راز، این درخواست راپذیرفته دستور داد که‌آن چند کس در دربار نمانده بیرون روند ، ومشیر السلطنه بافرمان او آگهی پایین را نوشته بامهر خود بیرون فرستاد :

«این‌بنده مشیرالسلطنه که رئیس‌الوزراء هستم درخدمت حضرت‌اشرف آقای عضدالملك مدظله‌العالی وسرکاروالا نیرالدوله شرفیاب خاکپای جواهر آسای مبارك‌همایونی ارواحنافداه شده مطالب دولتخواهانه امراء ووزراء و اعیان و عموم ملت را معروض داشته ، مستدعیات راجع بتصفیه دربار در حضورهمایونی مقبول‌افتاد واشخاص مفصله ذیل‌را : امیربهادر جنك . شاپشال علی‌بك . موقرالسلطنه . امین‌الملك . مفاخرالملك . ازدربار معدلت‌مدار تبعید و ازنوکری معذول فرموده وامیدواریم بعد ازرفع این سوانح کلیه امور مملکتی اصلاح شود »

چون این آگاهی پراکنده گردید آزادیخواهان بی آنکه گمان دیگری برند بشادی برخاستند . ناطقان اینسو وآنسو دویده وآن‌آگهی



پ ۹۵

میرزا محسن (از نمایندگان مجلس یکم)

را بمردم خوانده بهمگی مژده هادادند وهمچنین درخانه عضدالملك درباریان وشاهزادگان آنرا فیروزی خود شمارده سخت بنازیدند . بگفته روزنامه مجلس «صدای زنده باد شاهنشاه‌عادل ، پاینده باد اعلیحضرت محمدعلی شاه سلطان مشروطه خواه ملت نواز گوش فلك اثیرا کر میساخت»

این بود آخرین فریبکاری محمدعلی میرزا . شب آنروز پس‌از نیمه شب امیربهادر بابیست تن غلامان تفنگدار بزرگنده رفته در سفارت روس بستی‌نشست . آن چند تن دیگر نیزهر کدام پناهگاهی بخودجستندو روپنهان گردانیدند . ولی خواهیم دیدکه‌جز برای دوسه روزه نمی بود.

یك کوشش بدخواهانه از نمایندگان بیگانه

در همان روزها یك کوشش بدخواهانه ای ، که خود دنباله نیرنك محمدعلی میرزا می‌بود، از نمایندگان روس وانگلیس دیده شدکه می باید در اینجا بنویسم . مااین داستان را یکی در کتاب آبی میبابیم که سفیرانگلیس بوزیر خارجه آندولت آگاهی‌داده‌و دیگری درکتاب پرفسور

براون که از زبان تقیزاده آورده . سفیر انگلیس چنین میگوید : آنروز مسیو دوهارتویك که بدیدن من آمده بود گفت شاه خود را از دست رفته میداند . من بسیار آرزومندم که جان او را نگهداری کنیم . بگمان مسیو دوهارتویك کار به‌سختی بی اندازه انجامیده وهنگام آن رسیده بودکه مادوسفیر پابمیان گزاریم. او بهتر میدانست تلگراف کرده(چون در قلهك میبودند) از مشیرالدوله ، که باآنکه از پنجروز پیش‌کناره جویی نموده بود باز در کارهای وزارت خارجه دست میداشت، گاه برای دیدار خواهیم . من گفتم : بسیار خرسندم که چنین کاری کنیم ولی گمان ندارم از گفتگو بامشیرالدوله نتیجه بدست آید . زیرا او گفته های مارا درست نخواهد رسانید . پس بهتر است در آن نشست‌رئیس مجلس نیز بوده باشد . مسیو دوهارتویك گفت : برئیس مجلس بیش از مشیرالدوله امیدمند نتوان بود ، پس بهتر است عضدالملك هم بوده باشد . این بود بمشیرالدوله تلگرف کردیم که برای سه ونیم پس از نیمروز بآنان‌نیز آگاهی دهد، ومن چون درآن ساعت بخانه مشیرالدوله رسیدم دیدم مسیو دوهار تویك آنجاست . ولی ممتاز الدوله عضدالملك ببهانه‌های بیجایی ازآمدن خودداری کرده اند . (پرفسور براون مینویسد: اینان گفته بودند: باید همه گفتگوی سفیران بمیانجیگیری وزیر خارجه باشد ، و بدینسان خشکه پارسایی سیاسی نشان داده بودند) . مسیو دوهارتویك بسخن پرداخته بوزیر خارجه چنین گفت : مابنمایندگی از دو دولت دوستار ایران بیمناکی این راه را که کشور ایران در پیش میدارد بشماآگاهی میدهیم . این راه پایان بسیار بدی خواهد داشت . امیدمندیم شما بنام وزیرخارجه همکاران خودتان ومجلسیان را ازبیمناکی این راه آگاه گردانید .

(براون گفته های سفیر روس را بدینسان میاورد : بجان شاه ایمنی نمانده . برای چه مردم نوکران وبستگان او ، بویژه امیر بهادر، را که همچون سك پاسبان نگهداریش میکند ، ازو دور میگردانند ؟!. انجمنها از مرز خود گذشته میخواهند شاه را از شاهی بردارند . ما چنین چیزی را نخواهیم برتافت ، واگر چنین کاری رخ دهد دولت

روس ناگزیر خواهد بود دست بکار های ایران بیازد ، واین بهمراهی دولت انگلیس خواهدبود. مینویسد : سپس هم سفیر انگلیس جمله‌هایی درباره خامی نمایندگان مجلس وبدرفتاری انجمنها گفت) .

سفیر مینویسد : چون از آنجا برخاستیم مسیو دوهارتویك گفت : گمان نمی کنم مشیر الدوله سخنان مارا کم وبیش برساند . پس بهتر است از عضدالملك نیز دیداری کنیم . میگوید : بخانه عضدالملك رفته در آنجا نیز سخنان خود را رساندیم .

براون در پایان سخن خود مینویسد : پس از رفتن دو سفیر مشیرالدوله بمجلس شتافته پیام ناگواری را که میداشت بممتازالدوله و تقیزاده ومستشارالدوله رسانید ، واین دوتن باز پسین ، از آنجاکه یك توده بیمار بهتر است تایك توده مرده ، باین شدند که در برابر شاه تفنك وافزار جنك بکار نبرند .

چنانکه گفتیم این داستان از هرباره شگفت آور است . خود داستان یك نیرنگی ازسوی سفیر روس بوده وازاینسوی تقیزاده در باز گفتن به‌براون بدستبردهایی درآن پرداخته وآنرا دستاویزی برای‌کارهای خود نشان داده . . سفیر روس خواستش بیم دادن میبوده . زیرا چنانکه راپورتهای لیاخوف را خواهیم آورد در همین روزها روسیان بهمدستی دربار نقشه بر انداختن مجلس را میکشیدند ، و چنانکه در بند سوم راپورت دوم نوشته گردیده میخواسته اند چنان باشد که آزادی خواهان اندیشه ایستادگی را رها کنند . سفیر انگلیس چون ازآن نقشه آگاهی نمیداشته همانا که فریب همکار خود را خورده است . هر چه هست دستاویز دونماینده در این کوشش ، در میان خودشان جلوگیری از پیشرفت آرزوی ظل‌السلطان میبود که نشستهای خانه عضدالملك را را بآن درخواست میشمارده اند ، و جلوگیری از آنرا بایای خود می دانسته اند . لیکن راز نهان همانست که‌باز نمودیم .

اما تقیزاده چون روز بمباران مجلس از خانه بیرون نیامده و ناشایستی از خود نشان داده بود ، در لندن در نزد براون ودیگران بپرده کشیهایی پرداخته وازآنجمله این داستان را بادستبرد بازگفته است.

اینکه سفیر روس بگوید : « ... دولت روس ناگزیر خواهد بود دست بکار های ایران بیازد » که‌براون از گفته تقیزاده مینویسد ، باور کردنی نیست . زیرا گذشته از آنکه چنین سخنی از یك نماینده سیاسی آنهم بابودن یك نمایندهٔ سیاسی دیگر دور است ، اگر چنین سخنی گفته شده بودی ، سفیر انگلیس آن را پنهان نداشته در نامه خود بوزیر خارجه انگلیس اینها را نیزنوشتی .

آنگاه گیریم که سفیر روس چنین سخنی را گفته آیا ممتازالدوله وتقیزاده خرسندی دادندی‌که تنها بایك بیم دادن آنسفیر دست ازمشروطه بردارند ؟! . آیا پاسخ نگفتندی : « مابرای نگهداری مشروطه ناگزیریم بدخواهان را از دربار بیرون گردانیم ، آیا دولت روس می خواهد ما بنگهداری مشروطه نکوشیم ؟! . » . آیا در برابر چنین پاسخی سفیر روس چه توانستی کرد ؟! .

روسیان اگر خواستندی در کارهای درونی ایران دست دارند ، نیکرفتاری با محمدعلی میرزا جلو آنرا نگرفتی ، واگر نخواستندی و یا نیارستندی برداشتن محمد علی میرزا از پادشاهی یا بیرون گردانیدن امیربهادر از دربار هیچ نتیجه بدی را دربی نداشتی .

پس از همه اینها چنانکه نوشتیم این گفتگو روز چهار شنبه سیزدهم خرداد(۳ جمادی‌الاولی)بوده،که هنوز محمدعلی میرزا بباغشاه نرفته وبامجلس نبرد آشکاری آغاز نکرده بود ، وچنانکه دیدیم گفتگو درباره بیرون کردن امیربهادر ودیگران میبوده ، وهنوز نامی از جنك کردن با محمد علی میرزا یا نکردن در میان نمی بوده ، پس اینکه براون مینویسد : « تقیزاده ومستشار الدوله از آنجا که یکتوده بیمار بهتر است تایکتوده مرده ، باین شدند که در برابر شاه تفنك وافزار جنك بکار نبرند » چه معنی دارد ؟! . . آیا نه آنست که تقیزاده دو داستان را که از هم جداست بهم آمیخته است ؟! . .

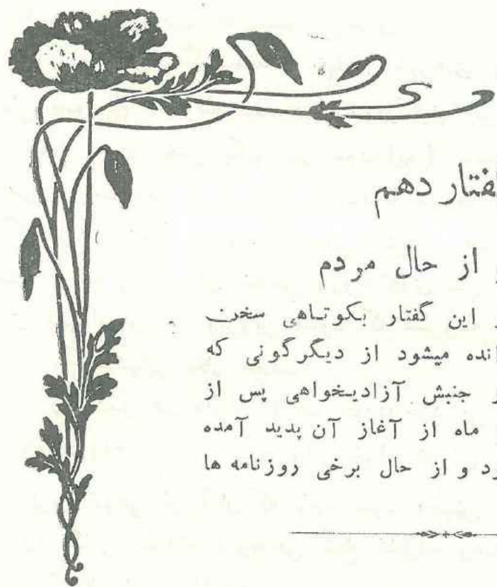
از این نیز بگذریم : چنانکه خواهیم دید پس از رفتن شاه بباغشاه خود تقیزاده از کسانی میبود که پا فشاری درجنك‌کردن مینمود. چیزیکه هست چون روز جنك فرا رسید از ترس جان از خانه بیرون بیرون نیامد وناشایشتی از خود نشان داد . پس چگونه میتوان گفت که



پ ۹۶

ارشد الدوله (رئیس انجمن مرکزی تهران)

از ترس دست یازیدن روسیان بکارهای ایران جنك نکردن با محمدعلی میرزا را بهتر دانسته است ؟!.. این خود بدی دیگری از تقی زاده است که برای پرده پوشی بناشایستی خود تاریخ را آشفته گردانیده‌است .



گفتار دهم

جستجو از حال مردم

در این گفتار بکوتاهی سخن رانده میشود از دیگرگونی که در جنبش آزادیخواهی پس از نه ماه از آغاز آن پدید آمده بود و از حال برخی روزنامه ها

دیگرگونی که در جنبش آزادیخواهی رخ داد

چنانکه گفته ایم ، از آغاز داده شدن مشروطه‌تا نه ماه کمابیش از آن ، یکدوره ویژه ای میبود (که ماداستان آندوره را در بخش یکم بپایان رسانیده ایم) . زیرا درآن نه ماه :

۱) جنبش مشروطه همگانی شمرده میشد، و چنانکه نوشته ایم ، گذشته از شهرها در بسیاری از دیهها نیز مردم جنبیده شور وخروش از خود نشان میدادند .

۲) ملایان مشروطه را «رواج شریعت» دانسته و در همه جا با مردم همدستی مینمودند . بگفته یکی : خوانی را که در چیده می شد ازبهرخود می پنداشتند ویاوری بدرچیدنش میکردند .

۳) دشمنان مشروطه جز درباریان نمی بودند ، وآنان بدشمنی آشکاره گستاخی نمی نمودند . محمدعلی میرزا نیز درکار شکنی پافشاری

بسیار نشان نمیداد .

لیکن پس از آن دوره که با سروزیری اتابك پایان پذیرفت ، از یکسو جنبش دیهها که بسیار سرسری میبود فرو نشست ، وشهر های کوچك نیز خاموش گردیدند . تنها در شهرهای بزرك که درهر یکی انجمنی میبود نام مشروطه برده میشد ، ودر اینها نیز همچنان چندگونگی (بدانسان که در بخش یکم باز نموده ایم) نمایان میبود . از مشهد وهمدان وزنجان ومراغه وسبزوار واینگونه شهرها آوازی شنیده نمیشد. از کرمانشاه وشیراز واردبیل وارومی بیش از همه آواز آشوب برمی خاست . اسپهان همچنان بنمایش وروپه کاری بس میکرد . تنها تبریز وخوی وتهران ورشت وقزوین میبود که مشروطه خواهی درآنجا ریشه دوانیده وکوششهایی بکار میرفت .

از یکسو هم ملایان بفریب خوردنخود پی برده این دانستندکه مشروطه «رواج شریعت»نیست وآن خوان نهبرای آنان درچیده میشود، واز اینرو انبوهی از آنان که بامید سود باجنبش همراهی کرده بودند خود را بکنار کشیدند ، وحاجی شیخ فضل‌الله وهمدستان او در تهران بدشمنی آشکار نیز برخاستند .

از سوی دیگر اتابك سروزیر گردیده از روی یك نقشه ای پا فشارانه بامجلس بنبرد برخاست واز اینجا ایستادگی دربار دربرابر مجلس رویه دیگری بخود گرفت .

اینهاست آنهاییکه مشروطه کوچك را (از داده شدن فرمان مشروطه تا بمباران مجلس) بدو دوره جداگانه بخشیده نه ماه نخست آنرا از چهارده ماه بازمانده جدا میگرداند .

در این دوره دوم مجلس نیز ارج خود را از دست داد زیرا آن شور آغاز جنبش در نمایندگان فرو نشسته ، و از اینسوی چون گفتگو از قانون وشریعت بمیان میآمد ، بیشتر اینان یااز راه دلبستگی بکیش ویا ازروی مردم فریبی، هواداری ازشریعت مینمودند .گذشته از اینکه بسیاری درنهان بااتابکبستگی میداشتند وهوای اورا نگه‌میداشتند. کارهاشان آنها بود که یکایك نوشته‌ایم . در هر پیشامدی نا شایستی

از خود نشان میدادند ، ودر برابر دربار زبون در میآمدند ، وچون تبریز بفریادشان رسیده از گرفتاری رهاشان میگردانید ، باز ناشایستی ازسر میگرفتند . خودشان کاری نمیکردند وکارهای دیگران را نیز بی نتیجه میگزاردند .

بیخردانه تر از همه آن شیوه ای میبود که برای خود برگزیده وهمی خواستند که هیچگاه بجنك وخونریزی نزدیك نشوند ، وتنها با زبان پند واندرز دشمنان را رام گردانند ، واین بود همیشه فریب می خوردند ، وچنانکه دیدیم کار بجایی رسید که از رحیم خان بیسواد نیز فریب خوردند .

راستی آنست که بیشتر این نمایندگان گرفتار اندیشه های قلندرانه ، ومغزهاشان آکنده از شعرهای صوفیان وخراباتیان ودیگران میبود ، واز چنین کسانی شورش خواهی بر نیامدی . آنان شایندهٔ نمایندگی دریك مجلس که میبایست رشته جنبش وشورش یك کشوری را بدست گیرد نمی بودند . اگر در میانشان چند تنی جوان وخونگرم پیدا میشد اینان نیز هرکدام پابند دیگری میداشتند .

بناشایستی مجلس یکم گواه همین بس که نتوانست ویانخواست در تهران ودیگر شهرها نیز جوانان را بمشق سربازی وادارد . بارها گفتگو رفت وروزنامه ها گفتار نوشتند ، از نجف « فتوی » آمد . لیکن همه اینان بیهوده گردید . این کار تنها در تبریز پیش رفت ، وشگفت است که مجلس بآن نیز خرسندی نشان نمیداد .

در تهران مردم نیز پیروی از نمایندگان کرده یگانه کوششیکه پیش گرفته بودند انجمن ساختن ، ودر پیشامدها بهایهوی وشوروخروش برخاستن بود . چنانکه خواهیم دید در روز های آخر شماره انجمنهای تهران بیکصد وهشتاد رسیده بود . نیك اندیشید که در یکشهر یکصد وهشتاد انجمن چه معنی تواند داد ؟ ! . بجای آنکه همیگشان یك انجمن باشند ، وآنگاه بآمادگیهایی کوشند ، هرگروهی برای خود انجمنی‌می ساختند ، واز کوشش بهایهوی بس میکردند .

شگفتر این بود که پس از پیشامد میدان توپخانه ، کهدرنتیجه

شاهکار انجمن ایالتی تبریز محمدعلی میرزا از در زبونی در آمد وبه دستگیری صنیع حضرت ودیگران گردن گزارد ، وآنان را دستگیر کردند وکیفر دادند ، وسپس نیزبکشندگان فریدون زردشتی وبسیدمحمد یزدی وبرخی دیگر کیفر داده شد ، انجمنهای تهرانی اینها را میوه کوششهای خود پنداشتند ، وخودرا فیروز شمارده گردن افراشتند ، وسپس که‌در پیشامد گرفتاری بمب اندازان باز در برابر دربار بالا افراشته دراینجا نیز سخن خود را پیش بردند ، بیکبار فریب خورده آندسته بندیهای پوشالی خود را یك نیرویی بشمار آوردند، ونازش وبالش بیشتر کردند. در روزنامه ها ستایش از انجمنها میرفت ونمایندگان مجلس فیروزیهای اینان را بشهرها باتلگراف آگاهی میفرستادند .

کار بجایی رسید که در تبریز هم کسانی بانجمن‌سازی برخاستند وچند انجمنی بنامهای اتحاد ، قدرت ، مشورت ، مساوات ، حقیقت و مانند اینها برپا گردید . نقیخان رشید الملك که از فرمانروایی اردبیل برداشته شده بود ، بتبریز آمده در اینجا سربمیان مشروطه خواهان در آورده انجمنی بنام « حشمت » برپا گردانید ، وچون سپس همین نقی خان را در لشگر عین الدوله در میان دشمنان مشروطه خواهیم دید ، از اینجا پیداست که این انجمنها بیش از همه دستاویزی در دست‌سود جویان میبود . چنانکه در تهران نیز علیخان ارشد الدوله که سپس او را هم یکی از افزارهای بزرگ کار محمدعلی میرزا خواهیم دید رئیس انجمن مرکزی میبود وخود بهمه انجمنها سروری میداشت .

در جاییکه یك کسی بایك انجمن ساختن ویا در یك انجمن نام نویساندن از شمار آزادیخواهان رفتی و در همه جانوازش و مهربانی دیدی وهر سودی که خواستی بدست آوردی چرا نبایستی رشید الملك وارشد الدوله ورحیم خان وحاجی میرزاحسن ودیگران مشروطه خواهی ننمایند وکار خود را از پیش نبرند ؟!.. در جاییکه آزادیخواهان برای فریب خوردن آماده می ایستادند چرا بایستی اینان از فریب دادن‌خود داری نمایند ؟!.. اینان از یکسو بادربار بستگی میداشتند واز یکسو با آزادیخواهان آمیزش وهمدستی مینمودند .

بلکه در روز های آخر کسانی از نمایندگان مجلس نیز همین رفتار را میکردند . چون از کارهای محمدعلی میرزا این دریافته‌بودند که بیك تاختنی برسر مجلس خواهد برخاست هر یکی از راه دیگری بستگی بادربار پدید میآوردند ، و چنانکه خواهیم دید همین نمایندگان در « خرده خود کامگی » در تهران ماندند وزیانی بآنان نرسید .

نمایندگان آذربایجان که باآن پیمان وسوگند از تبریز روانه گردیده ، وباآن شکوه وپذیرایی بتهران رسیده بودند برخی از آنان نیز نامردیهایی از خود مینمودند : یکی آنست که چند روز پیش از بمباران مجلس بنام «مرخصی» روانه تبریز گردید (و راستی راازتهران گریخت) وچون به تبریز رسید ، باآنکه این شهر ایستادگی مینمود، نماینده دراینجا نیزنایستاد وهمراه چندتن تفنگچی خود را بجلفا انداخت وازانجا روانه قفقاز واستانبول واروپا گردید . آندیگری خود را افزار کار بیگانگان گردانیده جز بادستور فلان سفارت کار نمیکرد . آن دیگری نهانی بادربار راه میداشت . یکی دیگر را میگویند که‌باچادر زنانه خودرا بدربار انداخته بامحمدعلی میرزا دیدارکرد وباانهش نهاد . اینهاست نمونه هایی از نامردیهای نمایندگان .

یکی دیگر ازنمایندگان تبریز میرزاآقا اسپهانی میبود که‌تبریزیان فریبش را خوردند ، وبا پذیراییها نگاهش داشته سپس نیز بنمایندگی بمجلس فرستادند . لیکن کمی نگذشت که دانسته شد درماکو از اقبال السلطنه پولی گرفته ، واز اینسو چون بتهران رسید در نهان بادربار بستگی یافت وبزبانها افتاد که محمدعلی میرزا را ببر انداختن مجلس دلیرتر میگرداند . کار رسوایی اینمرد بجایی رسید که در روزنامه‌پول گرفتنش را نوشتند ، وشعر چاپلوسانه ای که‌در ستایش ارفع الدوله سروده بود بچاپ رسانیدند ، وسرانجام انجمن‌ایالتی تلگرافی بدارالشوری فرستاده از نمایندگی اوازسوی آذربایجان بیزاری نشانداد .

روزنامه‌ها

چنانکه نوشته ایم در ماههای نخست جنبش‌مشروطه یکرشته روز نامه هایی در تهران ودیگر جاها پدید آمدکه بنیاد گزاران آنها تنها این میخواستند

که روزنامه ای در دست دارند ودانسته های خود را بیرون ریزند واین است در گفتارها که مینوشتند بیش ازهمه به « حدیث » وفلسفه وشعر و « اصول » واینگونه چیزها میپرداختند ، وهریکی از آنان مشروطه‌را بادانشهای خود درمی آمیخت وبدانسان که میخواست معنی میکرد . این روزنامه ها که نامهای بسیاری از آنها را شمرده ایم تادوره دوم میبودند وهریکی چند ماهی پراکنده شده از میان میرفتند . در این دوره هم کسی یاکسانی پیدا نشدند که معنی درست مشروطه را بمردم بفهمانند ویك چیزهای سودمندی درآن باره بنویسند .

روزنامهای مجلس وحبل‌المتین وصور اسرافیل وروح‌القدس وتمدن وندای وطن در تهران وانجمن در تبریز که از دور نخست یا اندکی پس ازآن آغاز شده بودند همچنان پیش میرفتند وتا نزدیکیهای بمباران چاپ میبافتند . گذشته از آنها در تهران روزنامه مساوات ، ودرتبریز « مجاهد » و « اتحاد » و « حشرات الارض » بیرون آمدند .

مساوات را سید محمدرضای شیرازی مینوشت ، واو چنانکه می شناسیم یکمرد بیباك وخیره سری میبود ، ودر نوشتن این روزنامه نیز بیباکی وخیره سری بسیاری از خود مینمود . این نیز همچون مدیر روح القدس شاخ بشاخ محمدعلی میرزا انداخته زور بتندنویسی می‌زد . چنانکه در یکی از شماره های روز نامه خود داستان لویی شانزدهم پادشاه فرانسه وگریختن‌او از پاریس وسرگذشتش را نوشت ودر پایان آن روی سخن را بمحمدعلی میرزاگردانیده بگفته‌های بیم آمیزی‌پرداخت. بلکه از جمله های ریشخند آمیزی نیز باز نایستاده چنین نوشت :

«مگرتصور میشود که بعد از این ایرانی دست ازحقوق‌مشروع خود بردارند ودزدانرا بیمکافات آسوده گذارند . نه والله نه باللّه‌هرکس این خیال محال و تصور باطل را در خاطر مقدس پادشاه ما القا نماید بجمیع انبیاء واولیاء وارواح مقدسه دنیا سوگند وبروح عدالت وحقیقت مساوات قسم است که خیانت صریح بمقام سلطنت نموده واگر این قسمها را باور ندارند بایران پرستی شاپشال وبدانش امیربهادر وبه‌پاك دامنی سعدالدوله وبدیانت اقبال‌الدوله وبعصمت وعفت آصف افخم وبرحم

ومروت ظفرالسلطنه وبغیرت وعصبیت قوام الدوله وبخلق نازنین حاجب الدوله قدیم وبرساله عملیه حجة الاسلام آقامیرزا مصطفی وبه نیکنامی و تقوای مجتهد تبریزی وبارواح طیبه اعضای انجمن مقدس فتوت قسم یاد میکنم ... »

این نمونه ای از نوشته های اوست . در شماره ۲۱ روزنامه‌اش گفتار درازی زیر عنوان « شاه درچه‌حالست ؟ » نوشته باز سخنان تند وزشتی دریغ نگفت ، وچون محمدعلی میرزا از عدلیه دادخواهی کرد واز دادگاه سید محمدرضا را خواستند اونرفت ودر یکشماره ازروزنامه خود سراپا ریشخند بدادگاه نوشت (شماره ۲۲ که بادستور مجلس یا دولت بازداشته شد) وباین بس نکرده بیك‌کار بسیار زشت‌تری برخاست و آن اینکه یك چلوار بزرگی بنام « استشهاد نامه » آماده‌گردانید، که در آن گواهی مردم را درباره « بدکاره بودن ام الخاقان » مادر محمدعلی میرزا ، خواستار گردید ، وآنرا بدست یکی داده ببازارفرستاد که مردم آگاهی خود را نویسند ومهر کنند ، وبدینسان بیك کار سراپا رسوایی برخاست .

این در روزهایی بود که محمدعلی میرزا در نهان بالیاخوف و روسیان گفتگو میداشت ، وبیگمان یکی از چیزهایی که اورا بروسیان وخواست آنان نزدیکتر گردانیده همین بوده . محمد علی میرزا بارها این رسوایی را یاد میکرده ورنجیدگی خود را باز مینموده . بدینسان دشمن را بخود برمی آغالانیدند بی‌آنکه در اندیشه ایستادگی نیزباشند ونیرو بسیجند . از یکسو مجلس بامحمدعلی میرزا آن سست نهادی را مینمود واز یکسو روزنامه ها این تندیهای بیاندازه را نشان میدادند .

روزنامه صور اسرافیل وروح القدس نیز اینگونه گفتار ها را مینوشتند . سیدجمال وملك المتکلمین نیز ، در منبرها هرگونه بدگویی میکردند . بهاء الواعظین بالای منبر محمدعلی میرزا را « پسر ام‌الخاقان» می نامید .

اما روزنامه‌های تبریز ، چنانکه نوشته ایم « مجاهد » را ابوالضیا مینوشت که باآن سرگذشت دچار آمد وروزنامه نیز از میان رفت .

« اتحاد » را انجمن اتحاد بنیاد گزارد که از نیمه های اسفند۱۲۸۶ بیرون آمد. درتبریز چون بادوچی جنك رفت وسامان شهر بهم خورد تادو ماه کمابیش روزنامه ای از سوی آزادیخواهان بیرون نمی آمدو تنها روزنامه تبریز « ملاعمو » میبود که از سوی اسلامیه نوشته میشد، وبدینسان میگذشت ، تاانجمن اتحاد این روزنامه را بنیاد گزارده بیرون داد ، وپس از چند روزی هم انجمن باز بیرون آمد ، وتازمان‌جنك و آشوب هردوپایدار میبود . « حشرات الارض »را حاجی میرزاآقا بلوری بنیاد گزارده ، این نیز نگاره دار وشوخی آمیز میبود ، وبه پیروی از « ملانصر الدین » گفتارهایش از زبان غفار وکیل که‌یك دیوانه‌بازار گرد بنامی در تبریز میبود نوشته می شد . این روزنامه از نیمه دوم اردیبهشت ۱۲۸۷ آغاز کرد وتا زمان جنك وآشوب بیش از ده واند شماره بیرون نیامد .

در تبریز دراین دوره برخی روزنامه هایی نیز بترکی بیرون‌آمد ولی هرکدام بیش از چند شماره نپایید . کسانی میگفتند چون‌تبریزیان ترك زبانند اگر روزنامه ها بترکی باشد بهتر فهمند ، وآنگاه یکی که میخواند دیگران نیز گوش دهند . ولی آزمایش وارونه آنرا نشانداد وروزنامه های ترکی پیش نرفت .

بنام ترین این روزنامه‌ها « آنادیلی » بود که سید حسین خان مدیر عدالت در چند صفحه کوچك مینوشت . روزنامه « ملاعمو »را هم گفته ایم که بترکی نوشته میشد .

درباره دبستانها در آذربایجان همان کوشش وپرواکه‌باز نموده‌ایم برپا میبود . بویژه در تبریز که بدبستانها تامیتوانستند ارج میگزاردند وازدادن پول برای پیشرفت آنها باز نمی‌ایستادند . در همین بخش‌پیکرهٔ را (پیکره ۷۵) بچاپ رسانیده ایم کـه نمایندگان دبستانها به انجمن ایالتی آمده اند ، ودر آنجا بابودن اجلال الملك (رئیس شهربانی و فرماندار شهر) ودیگران پیکره برداشته اند .

سران آزادی در تبریز بدو چیز بیش از همه ارج میگزاردند : یکی دبستانها وشاگردان آنها ، ودیگری مجاهدان ودسته بندیهای‌ایشان واین هردو سودمند و بجا میبود .

فهرست نامها

غ

ف

ق

ك

ل

م

بخش سوم





پ ۱
ستار خان گرد آزادی

گفتار یازدهم

چگونه مجلس بتوپ بسته شد؟

در این گفتار سخن رانده میشود از داستان بمباران مجلس شوری و آنچه پس از انداستان در تهران رخ داد.

بازپسین کوشش محمد علیمیرزا

از روزیکه جنبش مشروطه خواهی در ایران آغاز گردید، محمد علیمیرزا که آنزمان ولیعهد می بود روی دشمنی نشان داد. زیرا از آغاز زندگانی بافرمانروایی خودکامانه بارآمده وهمیشه مردم را زیردست خود دیده بود، واین باو دشوار می‌افتاد که مردم سری افرازند، ودر برابراو ایستاده سخن از کشور وکارهای آن رانند، وخودکسی نمی بود که معنی مشروطه یاسررشته داری توده را نیک بداند واز سودهای آن آگاه باشد، وبنام دلبستگی بکشور ونیرومندی آن از هوسهای خود چشم پوشد. یکمرد کوتاه اندیشی بیش نمی بود. از سوی دیگر روسیان که در دربار ولیعهدی دست می‌داشتند رشته اندیشه وسهشهای این دردست آنان می بود، که بدستیاری شاپشال اورابهر راهی می گردانیدند، وچون دولت روس باجنبش توده، چه

درکشور خودوچه درایران ، سخت دشمن می‌بود ، از اینرو در اینهنگام محمدعلیمیرزا را بخودنگزارده دشمنیش را با مشروطه بیشتر می‌گردانیدند . بویژه‌پس‌ازآنکه پیمان۱۹۰۷ را با انگلیس بستند وخودرا دردست درازی بشمال ایران آزاد دانستند ، که چون جنبش توده را یك سنگی‌در پیش پای خود می‌پنداشتند ببرداشتن آن می کوشیدند .

گذشته از اینها محمدعلیمیرزا بکیش شیعی وبکارهای بیمعنای‌آن‌ـ ازروضه‌خوانی‌وزیارت‌عاشورا وشمع بمسجدها بردن‌ومانند اینها ـ دلبستگی بسیاری می‌داشت وزنش ملکه در این باره ازو کمتر نمی بود ، و همیشه کسانی ازملایان رویه کار بدربار واندرون راه می‌داشتند ، وچون پس‌از چند ماهی‌ازآغازمشروطه ، ملایان ازآن رو گردانیدند وجدایی‌میانه کیش ومشروطه افتاد ، این انگیزه دیگری بدشمنی محمدعلیمیرزا گردید .

باری محمدعلیمیرزا ازگام نخست بامشروطه بدخواهی می نمود و می کوشید ، وچه هنگامیکه درتبریز می‌بود وچه پس از آنکه بتهران آمد ، هرچند زمان یکبار نقشه ای برای برانداختن مجلس می کشید ، وچنانکه یکایك نوشته‌ایم در هرباره آزادیخواهان تبریزرا در برابر خود میدید . بازپسین نقشه‌او شورش‌استرداران وداستان میدان توپخانه بود که بازآزادیخواهان تبریزبایك شاهکاری‌ازمیدان بیرونش کردند . پس ازآن محمدعلیمیرزا تادیر زمانی ، بخاموشی گراییده با مجلس رویه کاریهایی می کرد ، ومی توان گفت که از برانداختن مجلس نومید گردیده دیگر نقشه‌ای‌را دنبال نمیکرد. لیکن پیشآمدهایی که‌یکی‌ازآنهاداستان‌بمب‌اندازی ودیگری بدزبانیهای مساوات ودیگر روزنامه ها بود دوباره اورا بتکان آورده باردیگر باندیشه برانداختن مجلس انداخت . بویژه که دراین هنگام روسیان پاپیش گزارده چنین کاری را خواستار می بودند .

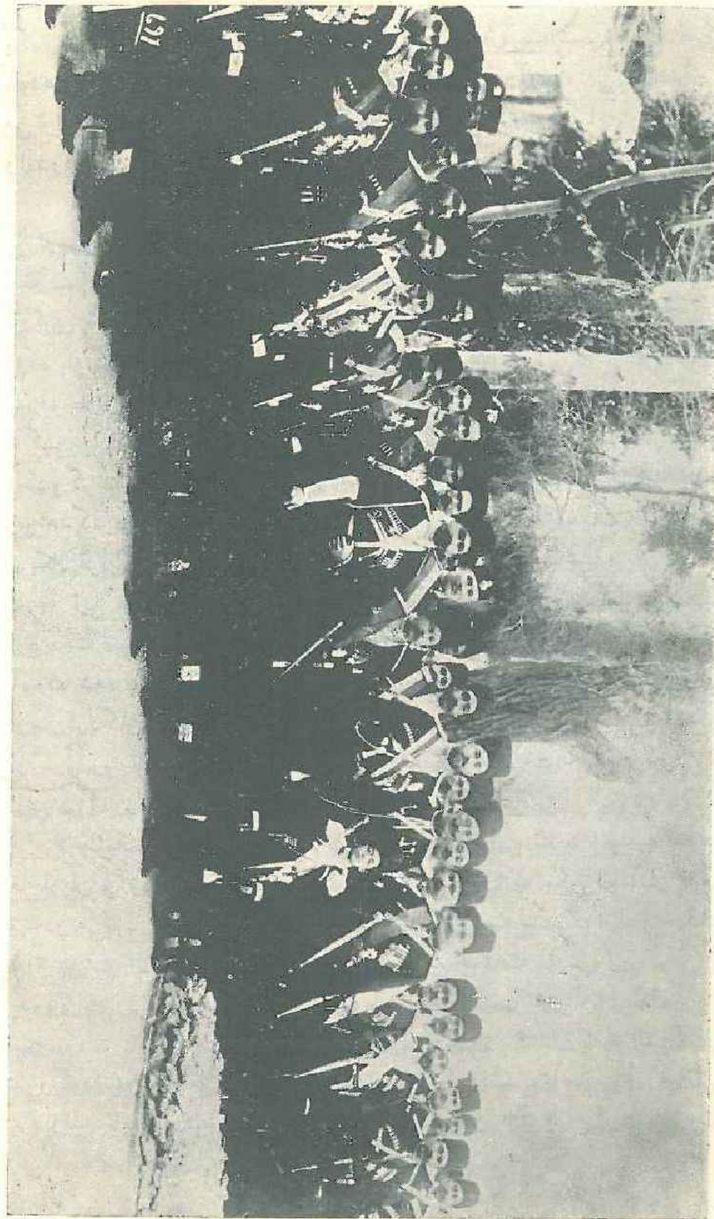
چنین پیداست که ازدهه دوم خرداد ۱۲۸۷ (جمادی الثانی ۱۳۲٦) این گفتگو درمیان محمدعلیمیرزا باسفارت روس و رئیس بریکاد قزاق (کلنل لیاخوف) آغازیافته است،وآنچه‌محمدعلیمیرزارا دراین‌باره‌پافشار ترگردانیده پیشآمد خانه عضدالملك بوده . زیرا چنانکه گفتیم‌محمدعلیمیرزا آن نشستهارا باانگیزش ظل السلطان وبرای شاه‌گردانیدن اومیشمرد .

بگمان اودرمیان ظل السلطان وآزادیخواهان سازش پیداشده که پادشاهی باودهند ، واینست قاجاریان واعیانها باعضدالملك درآن‌راه می کوشند . می‌توان پنداشت که روسیان برای پیشرفت خواست خود ، این بدگمانی را دردل او پدیدآورده بودند .

هرچه بود محمد علیمیرزا در نقشه خود پا فشار گردید . لیکن او ازدوچیز می‌ترسید : یکی‌آنکه انگلیس ودولتهای اروپایی که‌ایران را یك کشور مشروطه شناخته بودند رنجیدگی نمایند وزبان بایراد باز کنند . دیگری آنکه آزادیخواهان سرکردگان را بیم دهند واز کوشش بزیان توده بازگردانند(چنانکه‌درداستان‌میدان توپخانه همین را کردند). روسیان بهردوچاره نشانداده چنین نهادند که شاه چون مجلس را برانداخت یك آگهی‌پراکنده‌گرداند که آنرا بهردستگیرگردانیدن چند تن تباهکار کرده است‌وگرنه‌مشروطه را برنینداخته است،وسه‌ماه دیگر دوباره مجلس گشاده خواهد گردید . از آنسوی برانداختن مجلس بادست لیاخوف باید که بریکاد قزاق را بکار اندازد ، وبسربازان نیاز بسیاری نباشد .

این بریکادقزاق تاریخچه‌ای می‌دارد که دراینجافرصت گفتن نیست . این دسته سپاه از زمان ناصرالدینشاه بادست سرکردگان روسی پدید آورده شده وازروز نخست کوشش رفته بود که سپاهیان چشم بسته فرمان ازسرکردگان روسی برند ودلبستگی بایران وایرانیگری درمیان نباشد . ازاینرو روسیان باین‌سپاه دلگرم می‌بودند ، و پیشرفت خواست خود را ازدست آنان می‌بیوسیدند .

چنانکه دیدیم نشست‌های خانه عضدالملك باین نتیجه انجامید که قاجاریان وآزادیخواهان بیرون کردن شش تن راکه یکی از آنان امیر بهادر می‌بود ، ازدربار خواستارگردیدند ، روزسه شنبه دوازدهم خرداد (۲ جمادی الاولی) عضد الملك همراه مشیرالسلطنه (سروزیر نوین) بدربار به نزد محمدعلیمیرزا رفتند ، وخواست قاجاریان‌وآزادیخواهان‌را باز نمودند . محمدعلیمیرزا بدگمانی افزوده چنین پنداشت که‌خواست‌آنان دورگردانیدن پیرامونیان اوست که تنهایش گزارند وبآسانی از میانش بردارند . این بود بسیار بیمناك گردید . ولی‌چون ناگزیر می‌بود پذیرفت



وچنانکه دیدیم فردای آنروز مشیرالسلطنه نوشته‌ای درهمان زمینه بیرون داد وآزادیخواهان بشادی بزرگی برخاستند . ولی محمدعلیمیرزا ازهمان هنگام باندیشه چاره افتاده بهم سکالی شاپشال ولیاخوف "چنین نهاد که‌از شهر بیرون رفته درباغشاه سپاه بسرخود گردآورد ، که هم خودرا نگه‌دارد وهم نقشه برانداختن مجلس را بپایان رساند ، وخواهیم دید که فردای آنروز از شهر بیرون رفت . بدینسان یکدوره نوینی برای کشاکش مشروطه وخودکامگی باز گردید که سیزده ماه کمابیش کشید و در میانه خونهای بسیاری ریخته گردید ، وسرانجام محمد علی‌میرزا دست از پادشاهی برداشته خودرا بکنار کشید . مادراین بخش داستان این یکدوره را هرچه گشاده‌تر خواهیم نوشت .

بیرون رفتن محمد علیمیرزا از تهران

روز پنجشنبه چهاردهم خرداد (٤ جمادی الاولی) درتهران یکروز شگفتی بود . در اینروز بامدادان مردم تهران ازخواب برخاسته بکارهای خودپرداختند . کسی بیم نداشته‌نمیدانست‌چه روخواهد داد . ولی چون سه یاچهار ساعت از روز گذشت (ساعت هشت و نیم) ناگهان غوغای بزرگی از کانون شهر برخاسته در سراسر آن پیچید : یکدسته سربازان سیلاخوری پاچه ها را ورمالیده ، آستین هارا بالازده ، فریادکنان‌وداد زنان ، بیکبار ازخیابان درالماس بیرون جستند ، ودر خیابانها باینسو وآنسودویده آواز «بگیر ببند » راه انداختند . بهر کسی رسیدند زدند ویالختش کردند . گاهی نیز تیرهایی بهوا انداختند. پشت سرایشان دوفوج قزاق سوار ، تفنگها برسر دست ، بایکتوپ‌همراه خود پدیدآمده ، تاخت کنان راه‌بسوی‌دارالشورای پیش گرفتند ، چنانکه هر کسی می‌پنداشت بکندن بنیاد مجلس می‌شتابند. درهمان هنگام یك تیپ قزاق پیاده میدان توپخانه‌را فرا گرفتند .

این غوغاوتاختها که بیکدم روی‌دادمردمراهراسان گردانیده‌سراسر شهررا بجنبانید . در خیابانها هراس همگی راگرفته هر کسی‌پی پناهگاهی می‌شتافت • دکانداران دکانهارا می‌بستند . شاگردان ازدبستانها بیرون ریخته

پیکرهٔ ۲ نشان میدهد یکدسته از سر کردگان قزاق را با لیاخوف ویکی ازپسران محمدعلیمیرزا (گویا محمدحسن میرزا باشد)

ترسان ولرزان بسوی خانه‌های خود می‌دویدند . درشکه‌ها تند کرده پروای رهگذران نمیداشتند . هر کسی می‌پنداشت جنك آغازشده بزودی آواز توپ و تفنك از پیرامون مجلس خواهد برخاست •

در گرماگرم این آشفتگی بود که ناگهان کالسکه شش اسبه شاهی ازدر آلماسی بیرون شتافت شاه درون کالسکه نشسته‌لیاخوف و شاپشال با شمشیر های آخته بدست در چپ و راست ، و سوارگان قزاق درپس و پیش ، با شتاب روانه گردیدند و چون بمیدان توپخانه رسیدند بدست چپ پیچیده بخیابان فرمانفرما (۱) و از آنجابقزاقخانه(۲) در آمدند • قزاقان نوای « سلام » نواختند . ولی اینان جز اندکی درنك نکرده دو باره راه افتادند ، و از در شمالی بیرون رفته خیابانها را بشتاب درنوردیده خود را بباغشاه رسانیدند •

آن دسته قزاقان که بسوی مجلس تاخته بودند از کنار مجلس گذشته و خیابان را تا آخر پیموده از دروازه بیرون رفتند و پس از نیمساعت از دروازه دیگر باز گشتند • کم کم آرامش پدیدآمده سربازان وسوارگان و همه درباریان ازهر کجا دسته دسته روی بباغشاه نهادند • دکانها را که بسته بودند دوباره باز نمودند •

شاه میخواسته از شهر بیرون جسته در باغشاه لشکر بیاراید و به آسودگی بامشروطه نبرد کند • پس ازظهر دستخطی از شاه بیرون داده شد بدینسان :

« جناب اشرف مشیر السلطنه چون هوای طهران گرم و تحملش برما سخت بود از اینرو بباغشاه حرکت فرمودیم پنجشنبه ٤ جمادی‌الاولی عمارت باغشاه »

همان روز سیمهای تلگراف را پاره نمودند تاخبر بشهرهای دیگر نتوانند رسانید • سیم کمپانی که ازآن انگلیسیان می‌بود آنراهم پاره کرده بگردن گرفتند که تاوانش را بپردازند . نیز قورخانه و ابزار جنك را از شهر بباغشاه کشیدند . پیدا می بود که نقشه بیمناکی در کار است و شاه آخرین زور خود را دربر انداختن مجلس بکار خواهد برد . هم

(۱) خیابان سپه امروزی

(۲) همانجاکه امروزکاخ وزارت خارجه و باغ ملی برپاست •

پیدا می بود که بهمه سوگند ها و پیمانها پشت پازده و اینست شاپشال را که ازدشمنان بزرك مشروطه می‌بود و بخواهش عضدالملك وديگران دو روزپیش اورا باکسان دیگری از دربار بیرون رانده بود اکنون باشمشیر برهنه بپهلوی کالسکه شاهی انداخته است •

چون این غوغا درشهر پیچید، از همه جا کسانی ازباشندگان انجمن ها ، با افزار جنك یا با دست تهی ، بمسجد سپهسالار شتافتند ، و باز انبوهی پدید آمد • ولی چون دیدند گزندی در پیش‌رو نیست پراکنده شدند • اما مجلس ، چون پسین همانروز برپا گردید در برابر چنین پیشآمدی بیك رفتار خنکی پرداخت ، و من بهتر میدانم برخی از گفته های نمایندگانرا در اینجا بیاورم :

« رئیس - در جلسه قبل اینجا مذاکره شد که یك هیئتی ازطرف مجلس مقدس بروند بخانه جناب‌آقای عضدالملك این هیئت رفته و معلوم شد تمام مقاصد امرا و وزرا را اعلیحضرت همایونی قبول فرموده وقتیکه جناب عضدالملك وآقای مشیرالسلطنه حضور مبارك اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده بودند این هیئت و کلا را اعلیحضرت همایونی خواسته بودند لهذا هیئت مزبورهم ازآنجا بحضور همایونی‌شرفیاب شده بی‌نهایت اظهار تشکر ازاین رفع غایله نموده‌اند و دیروز هم جناب مشیرالسلطنه بدربار رفته مشغول تنظیم امورات بودند و بوزیر دربار هم پیغام داده شد که بروند بدربار مشغول نظم دربار شوند و امروز صبح هم موکب همایون بجهت سیاحت بباغشاه تشریف فرما شدندگویا زمان تشریف فرمایی از سرباز های سیلاخوری بعضی حرکات ناشایست بروز کرده که کسبه میخواسته‌اند دکاکین را ببندند واینجا اطلاع حاصل شد بتوسط تلفون غدغن شد که بازار ها را نبندند بجهت آنکه مسئله مهمی نبوده و وقوع اینحرکات مورد اعتنا نیست که دکاکین بسته شود وبعدجناب مشیرالسلطنه را هم که برحسب دستخط اعلیحضرت همایونی رئیس الوزرا هستند ولی هنوز درمجلس معرفی نشده‌اند و روز شنبه باهیئت منتخبه خودشان در مجلس مقدس معرفی خواهند شد بمجلس احضار شدند درباب نظم شهر باحضور حکومت و رئیس اداره نظمیه مذاکرات لازمه بعمل آمده قرار



پ ۳
شادروان بهبهانی

شد که سیصد نفر ازفوج و صد نفر قزاق درتحت اداره نظمیه باشند که شهر را کاملا منظم بدارند و راه شمیران را هم قرار شد بسردار فیروز

سپرده شود که آنخط را در کمال امنیت حفظ کند چون این‌خبراهمیت پیدا کرده بود لهذا محض اطلاع آقایان و کلاء محترم تفصیل را اظهار داشت که مسبوق شده و بدانند مسئله اهمیتی نداشته

حاج سیدباقر - این سرباز های سیلاخوری مگر صاحب‌منصب‌ندارند که دراین شهراینطورحرکات وحشیانه کرده‌مردم‌را متوحش‌می کنند وصاحب منصب آنها مسئول نیست ؟ .

رئیس - در خصوص‌این مسئله هم بجناب رئیس الوزراء و وزیر جنك اظهار شد که چرا این سربازان بواسطه‌بروزاینگونه‌حرکات مردم را متوحش می‌سازند ؟! جواب گفتند که می‌رویم دراین باب تحقیق کرده‌آنها رابه مجازات می‌رسانیم و من‌بعدصاحب منصب آنهارا مسئول قرار میدهیم که دیگر اینگونه حرکات ازآنها بروز نکند » .

ببینید چگونه خودشان را دست می‌انداختند ! آنهمه کارشکنی‌های آشکار رابروی خود نیاورده از اینکه شاه چند روز پیش ازآن بدروغ درخواست هایی را پذیرفته بوده سپاسگزاری می نمودند .

شب همان روز امیربهادر از سفارت روس بیرون آمده او نیز بباغ شاه شتافت ، و بازرشته کارهارا بدست گرفت .

آدینه وشنبه بآرامی گذشت . شاه ودرباریان بآمادگی می‌پرداختند . ولی مجلس بیش ازاین‌کاری نمیکرد که آزادیخواهان را آرام گردانیده از هر کوشش بازمیداشت .

روزیکشنبه هفدهم خرداد (۷جمادی الاولی) دسته‌ای از قاجاریان خانه عضدالملك همراه خود او بباغشاه رفتند . محمد علیمیرزا همان روز پنجشنبه که درباغشاه استوار گردید عضد الملك را بدانجا خوانده چنین گفته بود : ما که درخواست امیران و وزیران را پذیرفتیم و کسانی را که‌آنان میخواستند از دربار بیرون کردیم دیگر بهرچه درخانه‌شمافراهم نشسته‌اند ؟!.. چنانکه شیوه نوکریست بدربار بیایند و از ما نوازش یافته ایمن‌گردند ، عضدالملك چون بخانه برگشت چگونگی را با قاجاریان و دیگران بمیان نهاد و آنان برفتن خرسندی نمی‌نمودند ، و گفتگو همچنان درمیان می بود تا امروز چندتنی را از سران برگزیدند وباعضدالملك

بباغشاه فرستادند .

اینان بنزدشاه رفتند ، وسخنانی که گفتند وشنیدند مانمیدانیم . ولی چون بیرون آمدند ومیخواستند ازباغ در آیند ناگهان قزاقان گردشان را گرفته سه تن راکه جلال‌الدوله (پسرظل‌السلطان) و علاءالدوله وسردار منصور باشند دستگیر کردند . عضدالملك هرچه کوشید ومیانجیگری کرد سودی نداد وخود نیز باایشان بماند .

همانروز تلگرافخانه راکه دردست سردار منصور می‌بود شاه پول گزافی ازمخبرالدوله گرفته باوداد ، وپولهارا بسربازان وقزاقان بخشید . فرمانروای تهران که میرزا صالح خان باغمیشه‌ای (وزیر اکرم) می بود اورا برداشته مصطفیخان حاجب الدوله را گزاشت . همان روز توپهایی نیز بیرون دروازه کشیدند . ازآنسوی چون هنگام پسین مجلس برپاگردید مشیرالسلطنه باوزیران نوین بآنجا در آمده کابینه را بدینسان شناسانید :

مشیر السلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ، مستوفی‌الممالك‌وزیر جنك ، علاءالسلطنه‌وزیرامورخارجه ، صنیع‌الدوله وزیرمالیه ، مشیرالدوله وزیر علوم ، مؤتمن الملك وزیر تجارت ، محتشم السلطنه وزیر عدلیه (ولی چون او دراروپا می‌بود بایستی دستیارش بکار پردازد)

شگفت بودکه نمایندگان نپرسیدند : این‌کابینه بمجلس شناسانیدن چیست وآن توپ بدروازه هاکشیدن چه ؟!.. توگویی درپارلمان انگلیس نشسته بودندکه خونسردانه کابینه را پذیرفته گفتگو در پیرامون پرگرام دولت بمیان آوردند .

« راه نجات »

فردا دوشنبه قزاقان درشهر بگردش می پرداختند ، وچون تپانچه یاتفنك همراه کسی می‌دیدند ازدستش می گرفتند . امروز جلال‌الدوله وعلاءالدوله وسردارمنصوررا همراه قزاقان روانه مازندران گردانیدند . نیز « دستخطی » از شاه ، زیر عنوان « راه نجات و امیدواری ملت » ، چاپ کرده درشهر پراکنده کردند که می‌بایدگفت « آگهی جنك » بامجلس و مشروطه می‌بود وما اینك آنرا درپایین می‌آوریم :

راه نجات و امیدواری ملت

ملت قدیم قویم ایران فرزندان حقیقی و روحانی ما هستند البته خوشوقت نخواهند بود که دولت شش هزار ساله ایشان پای مال هوی و هوس مشتی خائن خود غرض خودخواه که بکلی از شرف ملیت دور واز حیثیت انسانیت مهجورند گردد البته راضی نخواهند بود که بدبختانه دستخوش خیالات فاسده دزدان آدمی کش شوند یکی به طمع وزارت و دیگری بخیال ریاست بعضی بعلت جلب فائده برخی بواسطه کسب تسلط و اقدام بامور نامشروع ساده لوحان بیچاره را بعناوین مختلفه هر ساعتی بزبانی و هر روزی ببیانی فریفته آنانرا آلت کار و ایادی اعتبار خود قرار دهند بعموم فرزندان خود اعلام مینماییم که دراینصورت چندی نخواهد گذشت از دولت وملت جز اسمی باقی نخواهد ماند و بکلی رشته قومیت و قوای مملکت از هم گسیخته خواهد شد چنانچه بسالهای دراز و اتلاف نفوس صنادید مملکتی و عقلای ملت از عهده اصلاح آن نتوانند برآمد بدیهی است اشتباهی نخواهند داشت که شخص همایون ما در این مدت تا چه پایه در پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت و صلاح حال مملکت اقدامات فرموده از هیچ اقدامی فروگذار نفرمودیم هر چه گفتند شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت ناپسندی تجاهل و اغماض نمودیم چه عهد ها بستند که نهشکستند چه پیمانها که بپایان نه بردند آیا دیگر از برای شماشبهه باقی مانده که معدودی مفسدین قصدی جز خراب کردن خانه شما ندارند آیا نمیدانید که نمیخواهند رابطه اتحاد حقیقی در میان دولت و ملت برقرار بماند صراحتاً بشما میگوییم که بهیچوجه من‌الوجوه ممکن نیست بیش از این دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده و از اعمال مغرضین صرف نظر فرمایم و این حرکات ناشایسته را بازیچه پنداشته و ملت خودرا در تنگنای فشار ظلم مفسدین ایران خراب کن بگذارم ایران بطوریکه دستخط فرموده و بعموم دول اعلان فرموده‌ایم مشروطه و در عداد دول کنستی توسیون محسوب است وکلا و مجلس شورای ملی در کمال امنیت و قدرت بتکالیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد ما هم جدا در اجرای دستخط و مرحمت سابقه خودمان جاهد و ساعی تجار و کسبه رعایا عموما در امان و بکار خود مشغول مفسدین بی هیچ قبول وساطتی مخذول و منکوب هر کسی از حدود خود تجاوز نماید مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد شد البته ملت نجیب ایران و فرزندان عزیز من این اقدام حیوة بخش شاهانه را شایسته هر گونه تشکر دانسته مقاصد



پ ٤

سسته‌ما را در نظر داشته و بهیچوجه از همراهی فروگذار نخواهند نمود

(محمد علیشاه قاجار)

سیمهای تلگراف را که پاره کرده بودند مخبرالدوله دوباره بست واین «راه نجات» یا «آگهی جنگ» را بهمه شهرها رسانید، که درهمه جافرمانروایان آنرا بچاپ رسانیده درشهر پراکندند. پیش ازآن درشهرها آگاهی ازچگونگی نمی‌بود. این یکی از نافهمیهای مجلس بود که باآنکه ازدوسه هفته پیش، نشانه‌هایی ازاین بدخواهی در بار، دربیرون پدیدار می‌بود خودرا بنافهمی‌زده‌پروانمیکرد وبشهرها آگاهی نمی‌فرستاد. بلکه چنانکه‌دیده‌ایم‌بافرستادن تلگرافهای سپاسگزاری‌آنان را می‌فریبید، سپس چون شاه بباغشاه رفت وپرده از کاربرخاست باز بشهرها آگاهی نفرستاد تاسیمهای تلگراف بریده شد. این‌بود درشهرستانها مردم ناآگاه ماندند، تاروز سه‌شنبه این «راه نجات» بآنهارسید.

همان روز دوشنبه بهبهانی وطباطبایی تلگرافی برای تبریز و دیگر شهرها نوشتند که چگونگی را آگاهی دهند ویاوری خواهند، وچون دسترس بتلگرافخانه تهران نمیداشتند، آنرا بادست دوتن از مجاهدان گیلان بقزوین، بنزد میرزا حسن رئیس‌المجاهدین فرستادند که از تلگرافخانه آنجا بشهرها رساند، و اینان باشتاب روانه گردیده یکروزه بقزوین رسیدند، ومیرزا حسن نوشته دوسیدرا باتلگرافی ازخود بشهرها رسانید. ولی پیداست که این دیرتر از «راه نجات» رسید. اینك تلگراف دوسید را در پایین می‌آورم:

خدمت علمای اعلام و حصون اسلام انجمن ولایتی وسایر انجمنها تبعید چند نفر ادرباریهااز قبیل امیربهادر که ازاول مشروطیت بشدت مشغول افساد و اخلال روابط بین ملت و سلطنت بوده دست فسادشان بدامن خارج دراز گشته استقلال مملکت را در معرض خطر عاجل گذاشته بانواع وسائل مناسبه از حضور همایونی

پیکره ٤ نشان میدهد یکدسته ازسران اسلامیه را. آنکه درمیانه چوب بدست ایستاده مقتدرالدوله و در دست چپ او میر هاشم و پس از وی رحیمخانست. در دست راست مقتدر الدوله نقیخان رشیدالملك و پس از او حاجی‌میرمناف، و پس ازو ضرغام است.

استدعا شده بود چند روز قاطبه امرا وسرداران در منزل حضرت اشرف عضدالملك متحصن و تبعید آنها را از دربار استدعا نموده و قبول نشد ولی باز از قوه بفعل نرسید روز پنجشنبه اعلیحضرت بصورت خیلی موحشه بغتتا بباغشاه که بیرون دروازه است تشریف برده اردوی مفصلی در آنجا تشکیل داده دیروز یکشنبه در موقع شرفیابی چند نفر از سران امرا را امر بتوقیف فرموده بیرون دروازه ها توپ گذاشته از حالت حاضره موحشه خیلی اهالی مشوش سیمها مقطوع اقدامات درباریان کلیتا بانهدام اساس مشروطیت و مجلس قریب وقوع (عبدالله‌الموسوی بهبهانی) (محمدبن‌صادق‌طباطبایی)

چنانکه درراپورتهای لیاخوف خواهیم دید ، درهمین روز دوشنبه (٥ تا ٢٦ مای روسی‌می‌بود) محمد علیمیرزا اورا بباغشاه خواسته بازپسین اندیشه خودرا درباره پذیرفتن پیشنهاد روسیان وسپردن‌کار بدست لیاخوف آگاهی داد .

یك نافهمی دیگر از سران آزادی

روزسه شنبه نوزدهم خرداد (٩جمادی الاولی) انجمنهای تهران‌بجوش وجنب پرداخته‌بازبمدرسه سپهسالار آمدند . نخست انجمن شاه آباد که ازانجمنهای بزرك و بنام می‌بود با افزار جنك ورده وشکوه آمده سپس انجمن‌های دیگرپیروی نمودند ، وهرانجمنی یکی ازحجره هارا گرفته‌لوحه خودرا بسردرآن‌آویخت . روزنامه مجلس می‌نویسد : یکصد وهشتادلوحه بشمارآمد . از اینجا توان دانست که چه انبوهی درمیان می‌بوده . ازحیاط مدرسه دری ببهارستان باز کرده‌بودند وهردوحیاط پراز آدمی می‌بود ، و بشیوهٔ همیشگی ملك المتکلمین وسید جمال و دیگران بمنبر رفته بمردم گفتار می راندند و باز سخن از شکسته شدن قانون اساسی بمیان آورده خرده‌ها بشاه می گرفتند .

چهارشنبه وپنجشنبه بدینسان سپری گردید . اینان درمدرسه وبهارستان درکارشور وخروش می‌بودند ، وازآنسوی قزاقان همچنان در شهر گردیده بدست هرکه افزار جنك می‌دیدند می گرفتند وبدین دستاویز آزار بمردم رسانیده چه بسا جیبها وبغلهارا تهی می گردانیدند . شاه ولیاخوف بسیج کارخودمی کردند . ازاینسو مجلس باخونسردی روز گزارده‌بیکرشته گفتارها

و پیامها بس‌می کرد .

روزآدینه بیست ودوم خرداد (١٢ جمادی الاولی) غلامرضاخان سرهنك قزاقخانه ازسوی شاه بمجلس‌آمده چنین پیام آورد : « گردآمدن انجمنها در مدرسه وبهارستان نیکی‌نمیدارد . بویژه که پاره جوانان افزار جنك همراه می‌دارند . آنان پراکنده شوند تاماخودمان بامجلس گفتگو را دنبال نموده بپایان رسانیم» ودرهمان هنگام بادستور شاه توپها بدروازه های دوشان تپه وشمیران گزارده گردید .

این پیام وتوپ کشی‌هنایش شگفتی کرد، ودرزمان بهبهانی وطباطبایی و تقیزاده وممتازالدوله ومستشارالدوله و دیگران بمدرسه شتافته ازمردم خواستارپراکندگی شدند . مردم نپذیرفته بغوغابرخاستند . بهبهانی نیز دودل گردید . لیکن تقیزاده ایستادگی کرده چنین وانمودکه رازهایی درکاراست ، واز هرراهی بود مردم را ازآنجا پراکند . تنها ازهرانجمنی یکی دوتن بهرنگهداری کاچال وافزار بازماندند .

این کار، توده آزادیخواهان را سرافکنده ونومید ، و دشمنان را بسرزنش و نکوهش دلیرگردانید . همانشب یوز باشی مهدی که از پیشگامان آزادی بوده ، ودرزمان سروزیری عین‌الدوله آسیب و گزند سختی ازدست دولتیان کشیده بود ، (١) ازبس ترس و نومیدی ، تریاك خورده خودرا کشت ، ونخستین قربانی دورنگی نمایندگان اوبود .

این پراکندن مردم جز ازراه درماندگی نبود . مجلس دراینهنگام سرکلافه راگم کرده نمیدانست چه کند . ولی نمایندگان شکستی‌بخود راه نداده آنرا یك شاهکارسیاسی وانمودند : « ملت را آنارشیست قلم داده بودند میخواستند میان ملل متمدنه بدنام‌سازند . حال دیگر نمیتوانندکاری کنند . ملت‌مظلومیت‌خودرابعالم‌اثبات نمود» . (٢) با این فلسفه بافی دلهای خودرا شاد گردانیدند . درروزنامه مجلس جمله های شگفتی می نویسد که می‌باید دراینجا بیاورم :

(١) داستان او درصفحه های ١٢٤ و ١٢٥ بخش یکم خوانده شود

(٢) جمله هاییست که تقیزاده گفته است .



۵ د.

علی مسیو بادو پسرش (حاجی خان وحسن)

« متفرق شدن عموم انجمنهای ملی روزجمعه ۱۲ شکست فاحشی بمفسدین بی ایمان داد وسدی بسیار محکم جلو شرارت وفساد کشید . زبان بدخواهان که نسبت‌های ننگین داده وشورش طلب فتنه جوشان می گفتند بسته گردید و بردوست و دشمن

معلوم شد که ملت سربلوی وآشوب ندارد و باشتلم واستعمال قوه کارنمیکند بلکه همانقسم که ازروز اول بگریه وزاری حقوق مسلوبه خودراخواسته وگرفته انـد بعد از این نیزتغییر مسلك نداده وبامظلومیت وافتادگی ازبزرگان خود و شخص اعلیحضرت جبر کسور وارده برده اصل از قانون را اساسی مسئلت دارند ... »

ماکه راپورتهای لیاخوف را دردست می‌داریم نیك میدانیم که شاه واو چهارجی باین پراکنده شدن مردم میدادند . چرا بایستی ندهند ؟! .. اگراین پراکنده شدن نبودی ومجلس استوار ایستاده‌بسیج افزاری کردی آزادیخواهان بدلیری افزوده‌روزبروز شماره‌جنگجویان بیشترشدی . پاره‌ای ازروی غیرت ومردانگی وپاره‌ای بآرزوی نام وآوازه تفنك برداشته آماده کارشدندی . چه بساکه کسانی از دولتیان باینسو گراییدندی . چه بساکه شاه ولیاخوف‌کار را دشوار دیده ازدنبال کردن نقشه خود بازایستادندی . از کجاکه خواست آنان از این پیام فرستادن و توپ کشیدن آزمایش نمی بوده که چون آن‌پراکنده شدن را دیده اند بدلیری افزوده اند ؟!.. از کجاکه در میان سران آزادی کسانی بادربارراه نمیداشتند واین پراکندن مردم را بسود دربارنمیکردند ؟! .. هرچه هست این یك لغزش‌ونافهمی ازسران مشروطه خواهی بود .

راپورتهای لیاخوف

چنانکه گفتیم دراینمیان محمدعلیمیرزا بالیاخوف وسفارت‌روس گفتگو را دنبال می کردولیاخوف وکارکنان سفارت چگونگی را به پترسبورك و تفلیس(که‌کانون لشکری قفقاز درآنجا می بود) راپورت می‌فرستادند و پاسخ می گرفتند ، وچون چهار تا از راپورتهای لیاخوف بدست افتاده و در دسترس ماست و اینها گذشته از آنکه خودیکسند تاریخی وسیاسیست ، چگونگی‌نقشه را نشان می دهد . دوتای آنها راکه یکی در نوزدهم خرداد و دیگری در بیست و سوم آن (۲۷و۳۱ مای روسی) فرستاده شده و خود در بارهٔ این گزارشهاست درپایین می آورم .

چنانکه دیده میشود این راپورتها نهانی بوده ، و اینکه بدست افتاده یکداستانی میدارد : پانوف بلغاری که از آزادیخواهان روسیان می‌بود و سپس در ایران بآزادیخواهان و شورشیان ایرانی پیوست و ما

نامش‌را درجای خود خواهیم‌آورد ، اینزمان بنام نماینده روزنامه « ریچ » روسی درتهران می‌زیست وبه نزد لیاخوف آمد و رفت می کرد ، از این راپورتها آگاهی یافته و از هر راهی که بوده نسخه های آنها را بدست آورده و در زمان بنزد یکی از انگلیسیان که در پترسبورك می زیسته فرستاده ، و آن انگلیسی اینهارا بزبان خود ترجمه کرده نسخه های آنها را بلندن بنزد پرفسور براون فرستاده ، و چون براون ویکدسته ازمردان سیاسی انگلیسی ، بآخشیج رفتار دولت خودشان ، از آزادی ایران هوادارى نموده باین رفتار روس در ایران خرده گیری می نمودند ، آنها را دستاویز خوبی برای خود دانسته بیدرنك پراکنده گردانیده‌اند • سپس براون هردو ازروسی‌وانگلیسی آنهارا در کتاب خود « شورش ایران » بچاپ رسانیده • نیز شیخ حسن نامی از تبریزیان در کیمبریج آنها را بفارسی ترجمه کرده وبروز نامه شمس در استانبول فرستاده که روزنامه های دیگر فارسی از آن گرفته اند • سپس نیز یکتن از آزادیخواهان روس بنام « م . پاولوویچ س . ایرانسکی » نسخه روسی‌آنها را دریك روزنامه نهانی روس پراکنده گردانیده ، و در نتیجه این دولت روس ناگزیر گردیده که آنها را دروغ و ساخته بشناساند • ولی پیداست که این جزازراه ناچاری نبوده • هرچه هست ماهرچهار راپورت را درچند زبان در دست می داریم و فارسی آنها را از روی ترجمه شیخ حسن خواهیم‌آورد . دراینجا دوتا ازآنها را می‌آوریم :

محرمانه راپورت نمره ۵۹

جناب جلالتمأبا   دربیست و ششم مه روسی (هشتم ژون فرنگی) اعلیحضرت شاه مرا با ترجمان اول سفارت بباغ شاه دعوت کرد و با تقریرات دوستانه موافقت خود را به تکالیف سابق ، که پیش جنابعالی‌عرض کرده‌ام بشرط تدبیری که تخلیص گریبان ازاعتراض دول‌اروپابجهة تبدیل کردن حکومت‌مشروطه باستبداد قدیمی ممکن باشد بیان کرد و منضماً بموافقت خود گفت که خواهشش اینست که‌هرقدر ممکن‌است‌خونریزی کمترباشد ولی‌من‌باین خواهش‌اوجسارت کرده درجواب گفتم که خونریزی دراین جنك مجبوری و ضروریست . چون از باغشاه برگشتیم من وترجمان مذکور همانشب درسفارت ترتیبی بجهة معامله آینده با

آشیانه دزدان که دراین شهر باطنطنه عظیم مجلس نامیده میشود معین نمودیم دراین ترتیب که یك اساسی است از برای اجرای‌کارهای‌آتیه اول قراری که داده شد این بود که تادم‌آخر باید مجلس وطرفداران اورا بکلی غافل کرده و بسفارت نیز نباید گذاشت خبری معلوم شود تا یکدفعه‌کار را بمخالفت کشانده و باستعمال قوه مرتبه عسکریه‌آشیانه دزدان و رشوه خوارانرا خراب وحامیانش را که مقاومت و ممانعت کنند بکشیم و آنها را هم که زنده ماندند در عدلیه‌محکسوم و با جزاهای بسیار سخت مجازات دهیم چون حال تمام مأمورین و شاه در دست است که همیشه در هر کاری اعم از اینکه خوب باشد یابد مسامحه وعیب جوئی کرده و باین جهت تمام‌کار ها را ناتمام میگذارند‌لازم دیدیم که بعداز آنکه ترتیباتی که معین کردیم قبول شد از طرف شاه بخود من آزادی تامه دراجرای کار داده شود چنانچه مجبور نباشد که امر احدی را در این‌کار قبول کرده باشم ولو ازهر که صادر شده باشد تا اینکه کار بکلی تمام شود اگرچه از اوامر سابق و تعلیماتی که جناب جلالتمآب عالی داده‌اید، موقع و حدود قوت بنده کاملا معلوم است ولی باز جسارت کرده و استدعا میکنم که حدودات مداخله بنده را در این کار که دردست دارم غیراز خدمات سری که‌در موقع خواهم کرد معین فرمایید .وقتی که‌ترتیبات کار را معین کرده‌ایم از طرف سفیر و شاه تصدیق شد صورت اورا بدون تأخیر بجناب جلالتمأب عالی میفرستم منتظر اوامر عالی   کولونل و . لیاخوف

طهران — ۲۷ مه (روسی) نهم ژون فرنگی ۱۹۰۸

محرمانه راپورت نمره ۶۰

جناب جلالتمأبا   ترتیباتی راکه ازطرف بنده و ترجمان اول سفارت معین شده بود سفیر بعداز آنکه اجمالا با پترسبورغ مخابره کرد وازپترسبورغ هم با تبدیلات خیلی مختصر تقریبا بدون اینکه اعتراضی بکنند صلاح دیده‌قبول کردند اما شاه مانند یك ایرانی بسیار تردد کرد میترسید از اینکه خونریزی خواهد شد بناکرد بعضی تصورات بیجاکردن یعنی صلح و غیره چون این را دیدیم مجبور شدیم که وسیله قطعی وآخری خودرا بکارببریم که‌این ترتیبات از طرف‌دولت روسیه قبول وبهترین ترتیبات‌برای حال حاضر‌ملاحظه شده است‌اگر شما قبول نکنید دولت روسیه دیگر بهیچوجه از شما حمایت نخواهد کرد و هر چه هم بعداز این بشما واقع بشود خودرا مسئول نخواهد دانست وسیله قطعی ما بسیار مهم و مسئلهٔ مؤثر بود شاه بالطبع بدون تأخیر قبول کرد و آزادی کامل نیز بجهة اجرا و اتمام کار داد مواد اساسی این ترتیبات بقرار ذیل‌است.



پ ٦

میرهاشم باضرغام و برادرش سامخان

اول — با پولی که از طرف سفارت وشاه داده خواهد شد رشوت دادن بو کلای مهم مجلس و وزرا که درجلسه آخری ترتیبی راکه بایشان‌داده‌خواهد

شد قبول و بروفقش عمل کنند .

دوم — تادقیقه‌آخر یعنی حاضر شدن‌کلیه ترتیبات بطور دوستانه بامجلس رفتارنمودن وچنین وانمود کردن که شاه بامجلس صلح کند وهمچنین داخل مکالمه صلح شدن شاه بامجلس .

سیم — سعی کردن با رشوت یا وسایل دیگر بجهة خارج کردن مردمان مسلح‌ازمجلس‌ومسجد وانجمنهای نزدیك .

چهارم — اقدامات کردن که رؤسای انجمنها را با رشوت و غیره با خود طرفدار نموده تا در روز موعود اعضای انجمن خود را نگاهداشته و نگذارند بیرون بروند .

پنجم— یك روزپیش یادر روز اجرای‌کار فرستادن‌قزاقها باتبدیل قیافت‌به مجلس و مسجد تا از آنجا بهوا شلیك نموده هم بهانه برای هجوم و خـراب کردن مجلس بدست بدهند و هم کسانی راکه درمجلس ومسجد مقاومت خواهند کرد بکشند .

ششم — کمال دقت و جهد کردن برای اینکه مبادا کسی بسفارات دول اروپا خاصه انگلیس داخل‌شود .

هفتم — وقتیکه تمام ترتیبات حاضرشد دریك روزمعینی مجلس واطراف اورا با قزاق بریکاد و توپ محاصره و خراب‌کردن و کشتن‌کسانی را که در مقابل مقاومت کنند .

هشتم — تسلیم کردن خانهای رؤسای مشروطه طلبان و وکلا را بعداز تخریب مجلس بسرباز وعوام ناس‌که غارت کنند

نهم — گرفتار کردن رؤسای مشروطه خواهان و وکلا و طرفداران مجلس را و بدارزدن نفی‌کردن آنها نظر باهمیت موقع و شخصی ایشان .

دهم — بجهة آسوده‌کردن خیال جمهور و دول اروپ اعلان کردن که مجلس دوباره بازخواهد شد .

شاه موافقت خود را باین ترتیبات بیان‌کرد . وگفت بهتراست که سرباز و سوار ایرانی هم در این کار اشتراك بکنند ولی بنده بملاحظه اینکه اینوقت برای بریکاد قزاق بهترین اوقات است‌که وظیفهٔ حقیقی خود را از پیش برده و رسوخ کامله خود را در حیات سیاسی دولت ایران محکم و اجرای خیالات آینده را آسانترکند قطعا و مصرا رد کردم . اما در خصوص مداخله شخصی و فعلی بنده در روز بومباردمان (توپ بستن) سفیر راضی نمیشد و میترسید که دول سایره اعتراض کنند ولی‌بنده امرجناب جلالتمآب عالی را درنظرداشتم

و بملاحظه اینکه‌کار را بدست افسرهای ایرانی ندهم (اگرچه‌افسرهای ایرانی قزاقخانه صداقت خالصانه بروسیه دارند ولی هرچه باشد بازهم ایرانیند ممکن است که درموقع اجرای‌کار حسیات ملی‌آنها را مانع شده و کار را بکلی خراب کنند) بمداخله شخصی و فعلی خود قرار دادم من جناب جلالتمآب عـالـی را امنیت کامله میدهم که دربریگاد قزاقخانه که دردست بنده است افسر وغیرافسر انتظام وصداقت مخصوص بجهت‌کار دارند .

درصورتیکه مانعی ازخارج ظهورنکند موفقیت‌کاررا مسئولم منتظراوامر عالی . ۳۱ مه (روسی)

کولونل و . لیاخوف

خواستن محمد علیمیرزا هشت تن را

مجلسیان که انجمنهارا پراکنده‌گردانیدند امید می بستند کـه محمد علیمیرزا از خشم وتندی کاسته نرمرویی خواهد نمود . لیکن‌اوبگستاخی افزوده فردای آنروز بیرون‌کردن هشت تنی از سران‌آزادی را خواستار گردید . خواستش بیرون‌کردن آنهـا از ایران و یاسپردن بدست او می بود . ازآن هشت تن‌یکی میرزاجهانگیرخان مدیر صوراسرافیل ، دیگری سید محمد رضای شیرازی مدیر مساوات ، دیگـری ملك المتکلمیـن ، و دیگری سید جمال واعظ ، دیگری بهاء الواعظین ، دیگری میرزاداود خان بود . امـا دوتن دیگر را نشناخته ایم .

در روزنامه صوراسرافیل همیشه سخنـان تندی نوشته می شد و از شاه ودربار‌یـان نزدیك بدگویی فراوان می‌رفت . این روزنامه ازشاپشال نکوهش دریغ نگفته او را « جهود » میخواند . این بدگوییها بیشترش ازآن میرزا علی‌اکبرخان دهخدا می‌بود . ولی چون یکی از دوتن‌دارنده روزنامه میرزا جهانگیر خان می بود گناهها همه بگردن او می‌افتاد ، و خواهیم دید که جوان غتیرمند قربانی این راه گردید .

سیدمحمدرضا را نوشته ایم که مرد خیره رویی‌می‌بود ودرروزنامه اش‌همه گونه سخنان تند می نوشت . داستان لویی شانزدهم پادشاه فرانسه را یادآوری کرده محمد علیمیرزا بیم میداد . گذشته ازهمـه‌اینها چون‌در یکی ازشماره‌های روزنامه اش پرده دری بسیـار کرده بـود محمد علیمیرزا ازعدلیه دادخواهی کرد ، ولی‌سید محمدرضا گردنکشی کرده بدادگاه نرفت

وبلکه یك شماره ازروزنامه خودرا (شماره ۲۲) ویژه ریشخندوبـدنویسی بدادگاه‌گردانید . سپس بیك رفتار بیشرمانه تری برخاسته بدکاریهایی بنام محمدعلیمیرزا ومادرش‌ام‌الخاقان بروی چلوار بزرگی نوشته‌ببازار فرستاد که مردم گواهی‌خودرا درپای‌آن بنویسند ومهر کنند . درمیان‌آزادیخواهان اگرکسانی شاینده‌کشتن می‌بودند نخستینشان این مردرا باید شمرد .

ملك المتکلمین چون یکی ازسخنرانان توده بشمارمی رفت ناگزیر درمیان‌گفته هایش‌ازمحمدعلیمیرزا نکوهش دریغ نمیداشت . لیکن ماپرده دری ازو سراغ نمیداریم . هماناکینه محمدعلیمیرزا ازجای دیگر می‌بوده: پیش ازسالهای مشروطه ملك المتکلمین بکردستان رفته زمانـی دردستگاه سالارالدوله بسر می‌برده . سپس چون عین‌الدوله درزمان صدر اعظمی‌خود با محمد علیمیرزا دشمنی نموده میخواست او را از ولیعهدی برانداخته دیگریرا از پسران مظفرالدین شاه بجای او گزارد ، سالارالدوله ملك را روانه تهران می گرداند که در آن باره بکوشد . این بود ملك درتهران نماینده‌ای ازسالارالدوله می‌بود . ولی‌چون جنبش مشروطه بمیان‌آمداونیز همراهی نموده سالار الدوله را فراموش گردانید . لیکن محمد علیمیرزا کینه او را فراموش نکرده بود .

دربارهٔ سید جمال همین را باید گفت . اونیز ازسخنرانان توده ولی پرده‌در نمی‌بود . بیشترسخنان اورا درروزنامه ویژه‌ای بنام « الجمال » چاپ کرده اندومادرآنها گفته‌های زشتی نمی‌یابیم . دراینجانیزانگیزه چیزدیگرمی بوده : سید جمال باهمه رخت‌آخوندی وپیشه واعظی باسلام‌وبنیادگزارآن باور استواری نمیداشتـه ، و اینرا گاهی در نهان باین وآن می گفته . ازاینرو نامش به بیدینی دررفته‌واین محمدعلیمیرزا را به کشتن اوگستاخ می گردانیده . بویژه کـه خود یکی از بنیادگزاران‌مشروطه بشمارمی‌رفت وراستی آنست که زبان او درپیشرفت جنبش بسیارکارگر افتاده بود .

بهاءالواعظین نیزازسخنرانان شمرده‌میشد وچنانکه گفته میشوددرمنبر ها پرده‌دری هم‌میکرده ومحمدعلیمیرزا را « پسرام الخاقان » میخوانده .

میرزا داود خان‌یکی از پیشروان آزادیخواهی شمرده میشد ولی ما داستانی که‌انگیزه این‌اندازه دشمنی‌محمدعلیمیرزا باشدنمیدانیم . ازآنسوی



پ ۷

شجاع نظام مرندی باپسر خود (موسی الرضا)

می بینیم چون پس ازبمباران مجلس این راگرفتند ودرباغشاه درزیرزنجیر می‌زیست باو کیفری بیشتر ازدیگران داده نمیشد.

درباره دو تن ازهشت تن سخنان گوناگون درمیانست. در کتاب آبی تقیزاده ومستشارالدوله‌را می‌شمارد، لیکن خود مستشارالدوله آنرا براست میدارد، ومانیز انگیزه‌ای نمی بینیم. کسانی هم نام حاجی میرزا ابراهیم آقا را برده اند. ولی ماآنرا نیز بی انگیزه میشماریم. مستر براون ظهیرالسلطان وحاجی میرزا یحیی دولت آبادی وحاجی میرزا علیمحمد برادررا نام می‌برد. لیکن بیگمان دروغست. پس از بمباران مجلس که کسانی از آزادیخواهان از ایران بیرون رفتند برخی از ایشان پایشان بلندن رسیده و مستر براون‌را دیده اند، وچون مستر براون پرسشهایی درباره پیشآمدهای ایران میکرده اینان فرصت شمارده اند که هریکی دروغهایی بسود خود سازند وباو باز گویند. یکی از آنان ظهیرالسلطان بوده که یکداستان سراپا دروغی درباره بردنش بباغشاه وفرماندادن شاه بکشتنش ساخته وببراون گفته. دیگری حاجی میرزا یحیی بوده که خود وبرادرش را درآن هشت تن جاداده. ازاینگونه دروغها در استانبول نیز پراکنده شده بوده. یکتن شیخ مرتضی نامی که اکنون درتهرانست باریسمانی گردن خودرا کبود گردانیده ودراستانبول می گفته مرابباغشاه بردندوریسمان بگردنم انداختند که خفه‌ام گردانند. ولی فلان پیشآمدی نگزاشت ورهایم کردند. این را مایه نازش برای خود میشمارده است.

اگربجای اینها، یکی ازآن دو سلطان العلماء مدیر روح القدس ودیگری قاضی ارداقی را شماردندی براستی نزدیکتر بودی. زیراخواست محمد علیمیرزا آنکسانی می‌بود که گستاخانه رفتارمی کردند وماديديم که سلطان العلماء چه گستاخیهای نابجا می نمود. قاضی ارداقی نیزاگرچه مرد بدزبانی نمی‌بود وبسخن نمی پرداخت، ولی درداد گاه در کیفردادن بهصنیع حضرت ودیگران پافشاری بیشتر می‌نمود. ماخواهیم دید که این دوتن‌را که دستگیر کردند درباغشاه هردورا نابود گردانیدند.

هرچه هست مجلس باین درخواست محمدعلیمیرزا گردن نگزاشت وخودنتوانستی گزارد. بودند برخی نمایندگان پیشنهاد که می گفتند: بهتر

است این چند تن را بگیریم وبسپاریم وبکشاکش پایان دهیم . بهبهانی پاسخ داد و گفت : ما اگر این درخواست دربار را بپذیریم هر زمان درخواست دیگری خواهد کرد . این بود پایداری نمودند . بویژه که دراین روزها آواز تبریز ودیگرشهرها برخاسته و پیاپی تلگرافها بمجلس ودیگران می رسید واین مایه پشت گرمی واستواری مجلس می گردید .

خروش تبریز

چنانکه گفتیم تبریز و دیگرشهرها تاچند روزی از پیشآمد آگاهی نداشتند . در تبریز تا دو شنبه هیجدهم خرداد (۸ جمادی الاولی) هیچگونه آگاهی نمی بود . دراین روز رئیس انجمن ایالتی بتلگرافخانه رفته میخواست با نماینده گان انجمن اردبیل درپای تلگراف گفتگو کند و درآنجا دانست که سیمها کار نمی کند . در این میان مخبرالسلطنه رسیده اونیز میخواست باتهران درباره پیشآمد بیله سوار گفتگو کند و باو هم پاسخ دادند تلگراف کار نمی کند . کسی را بتلگرافخانه کمپانی فرستادند از آنجاهم این پاسخ را شنیدند . دانستند شورش بزرگی درتهران رخ داده . رئیس تلگراف این اندازه می دانست که شاه بادسته ای ازسوار وقزاق ازتهران بیرون رفته درآنجا لشگرگاه زده . این دانش خود بیم را بیشتر می گردانید .

فردابامدادان انجمن برپا گردیده درپیرامون پیشآمد گفتگو آغاز یافت . شیخ سلیم گفت : کنون شاه یکتن از توده بشمار است ، و چون قانون را شکسته باید کیفرش داد . دیگری که دلیری باندازه او نمیداشت گفت : امروز جای این سخن نیست . برای آگاهی یافتن ازتهران راهی می جستند . یکی گفت : کسی را بباکو فرستیم ازآنجا از رشت آگاهی روشنی بدست آورد . دیگری گفت : یکی را بقزوین روانه سازیم ... دراین گفتگو می بودند که ناگهان رئیس تلگراف ازدرآمده ، تلگراف شاه را که برای مخبرالسلطنه فرستاده بود ، («همان راه نجات» که یاد کرده ایم) آورد .

نماینده گان چگونگی را دانسته از اینکه سیمها بکار افتاده فرصت یافته بتلگرافخانه شتافتند ، که نماینده گان آذربایجان را بتلگرافخانه تهران خواهند وبگفتگو پردازند . ولی نماینده گان درتهران چگونه یارستندی بتلگرافخانه آیند . از آنسوی چون آگاهی در شهر پراکنده گردید

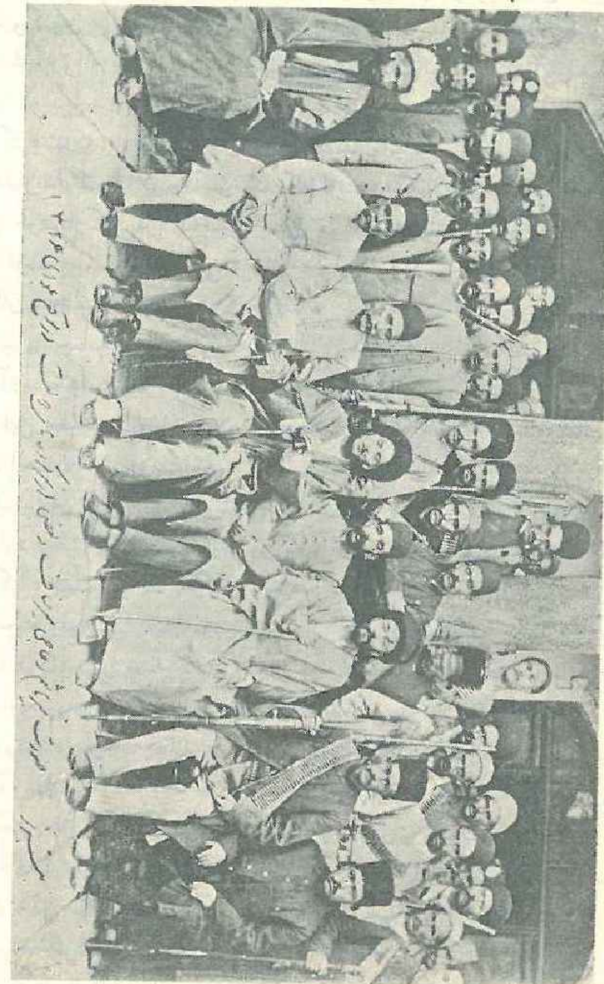
آزادیخواهان بشور وخروش بزرگی برخاستند . تبریزرا روز آزمایش فرا رسیده بود . تبریزیان ازروزنخست خودرا نگهدار وپشتیبان مشروطه نامیدند و کنون می بایست بکار پردازند . آنروز که نماینده گان آذربایجان از این شهرروانه می گردیدند درمیانه پیمان بندی رخ داد . آنان بگردن گرفتند که بروند ودرتهران بنگهداری مجلس ومشروطه کوشند واینان بگردن گرفتند که باداراك وجان ، تاباز پسین چکه خون خود ، درنگهداری آنان پافشارند . کنون اگرچه آنان چنانکه بایستی نکردند ولی اینان نبایستی ازسخن خود باز گردند . نبایستی پیمان خودرا بشکنند . اگرچه دوتیرگی درشهر افتاده بیم جنك درونی میرفت ، ولی این دستاویز پیمان شکنی با نماینده گان نتوانستی بود .

تبریز چنانکه پیمان نهاده بود بالای مردانگی افراشت . همان روز علمای آزادیخواه تلگرافی بشاه فرستاده در آن چنین نوشتند : «صدمه ای که از این مخالفتها خدا نکرده ملحوظست جزء اعظم متوجه بخانواده سلطنت است » .

تبریزیان درون کار را نمیدانستند ، و از اینکه سفارت روس یا در کارمیدارد ونقشه بادست لیاخوف روانیده خواهدشد آگاه نمی بودند . بلکه ناشاینده گی مجلس و نماینده گان خود را نیز نمیدانستند . از اینرو باز به اندیشه چند ماه پیش افتاده ، چاره را بیزاری از پادشاهی محمد علیمیرزا شمارده ، فردا چهار شنبه بیستم خرداد (۱۰ جمادی الاولی) تلگراف پایین را بانجمنهای شیراز و خراسان و اسپهان و کرمان فرستادند :

«رفتار و حرکات مخالفانه وخائنانه این شخص خائن دولت و ملت و وطن مسبوق شده بلادرنك باقدامات مادی و معنوی موثره قیام نمایند که دارالشوری و مبعوثین محترم ملت درخطرمهاجمات خائنین موقع غیرت وفتوت است که ازبرکت یك قوه متحده ملی عموم ملت ایران را از شر و فساد خائنین مستخلص نموده و بسعادت ابدی نائل شویم انجمن ایالتی آذربایجان »

این تلگراف نتیجه آن را داد که از همه شهر ها آواز بیزاری از پادشاهی محمد علیمیرزا برخاست ، و چنانکه خواهیم دید تلگرافها در میان شهر ها بآمد و رفت آغازید . رشت پیش از تبریز آگاهی یافته



پ ۸

بخروش برخاسته بود و این زمان کارهای خود را آگاهی می‌داد •

فردا پنجشنبه شورش در شهر بیشتر گردید ، و چون سردستگان تلگرافخانه را نشیمن گرفته بودند مجاهدان دسته دسته بآنجا می آمدند و می رفتند . از تهران پاسخی که می بیوسیدند نرسید . نمایندگان از آمدن بتلگرافخانه ترسیده آمرزش طلبیدند . امروز انجمن تلگراف پایین‌را بنجف برای علما فرستاد :

« شاه نقض قسم قرآن مجید و مخالفت مجلس درصدد تخریب اساس‌مقدس مشروطیت ملت آذربایجان با تفدیه جان ومال در مدافعه حاضر ومنتظر امرمبارك آقایان هستیم انجمن ایالتی آذربایجان »

ازقزوین رئیس المجاهدین بتلگرافخانه آمده‌آگاهیها می‌فرستاد • بدستیاری او تلگراف پایین را برای سرکردگان آذربایجانی در تهران فرستادند :

از تلگرافخانه قزوین بتوسط رئیس المجاهدین بعموم سوار وصاحبمنصبان کشیکخانه آذربایجان حاضرین اردوی تهران بموجب این تلگراف بهمه آن برادران دینی و وطنی اعلام و اخطار میشود بر تمام ملت غیور آذربایجان ثابت و محقق شده است شاه بنای مخالفت و عصیان را که با اساس مقدس مشروطیت و دارالشورای کبری گذاشته باتکای و اطمینان شما ها می کندتوضیحا و صراحتا می‌نویسیم که اگر بمجرد وصول این تلگراف بدارالشورای کبری ملتجی وتلگراف با نشانه گرفته مخابره ننمودید فبها و الا بدانید که معامله یك خاین ملت ووطن درآذربایجان باخانه و کسان شماها شده بهیچ چیز شماها ابقا نخواهد شد البته این ننك ملی را که باعقاب شماها نیز متوجه خواهد شد ازخود بردارید

انجمن ایالتی‌آذربایجان

دانسته نیست این تلگراف بسرکردگان رسیده • اگر هم رسیده نتیجه ای از آن پدیدار نگردیده • چنانکه گفتیم این بار بسرکردگن آذربایجانی پروای چندان نمی نمودند ، و رشته بیش از همه در دست قزاقان می‌بود .

پیکره ۸ نشان میدهد یکدسته ازسران اسلامیه را (همان کسانیکه در پیکره ٤ سرپا ایستاده بودند)

تبریز یک شور و خروش ژرفی پرداخته میخواست با نیرو هایی که اندوخته بود ، و با همه توانایی خود بدارالشوری یاری کند . ولی دوری از تهران ، وناآگاهی ازچگونگی کارها ، وپس از همه تنهابودن ، کوششهای اورا بی‌نتیجه می‌گردانید . بازماندهٔ خروش تبریز را خواهیم نوشت . بایددراینجا بشهرهای دیگر پرداخته نمایشهای بیپای آنها را باز نمایم ، وبرخی ازکارهای دارالشوری را بنویسیم :

شورش شهرها یا نمایشهای بیپا

تلگرافی که انجمن ایالتی در بارهٔ بیزاری از پادشاهی محمد علیمیرزا فرستاد ، چنانکه گفتیم ، همه شهر ها را بآواز درآورد ، واز همدان و اسپهان و شیراز و رشت و کرمانشاهان و استرآباد وعراق و زنجان و دیگر جاها ، تلگرافها به تبریز و تهران یا بشهر های دیگر رسیدن گرفت . این شهر ها که هیچگونه آمادگی نمیداشتند ، و ازآزادیخواهی یا مشروطه طلبی جزهایهوی راه انداختن و تلگراف باینجا وآنجافرستادن را نیاموخته بودند ، (و چنانکه خواهیم دید جز از رشت ، باز ماندهٔ کمترین ایستادگی از خود ننمودند) ، باز بکار افتاده تلگرافهای لاف آمیز فرستادند ونویدهای دروغی دادند . بیش ازهمه ، اسپهان جلف‌کاری می نمود . اینها نه تنها بیزاری از پادشاهی محمد علیمیرزا می نمودند و برداشته شدن او را میخواستند و اسپهان پیش افتاده نایب السلطنه نیز (گویا ظل‌السلطان را) پیشنهاد می کرد ، در رویه کاری اندازه نشناخته نوید فرستادن نیرو بیاری دارالشوری می دادند ، و اسپهان سخن از فرستادن پنجاه هزارتن می‌راند . دراینمیان ظل‌السلطان نیز همبازی‌نموده تلگرافها می‌فرستاد . مابرای نمونه یکرشته از آن تلگرافها را در اینجا می‌آوریم :

از شیراز به تبریز (۲۲ خرداد) :

خدمت اعضای انجمن محترم ایالتی دامت توفیقاتهم ، تلگراف مبنی برنقض عهد و خلاف قسم محمد علیمیرزا رسید خیلی غریب است که ملت نجیب ایران با این خلافهای متواتره ومتکاثره که هرروز ملاحظه می‌نمایند بازآنرا بسلطنت‌شناخته بودند . ملت فارس که بالغ برچهارکرور است از اتراک و اعراب و عموم‌رعایا

با ملت آذربایجان هم رای و عقیده است چون اهالی آذربایجان در اینگونه موارد پیشقدم بوده اند و بهر طریقی دستور العمل بدهند از جان و مال بهیچوجه مضایقه ندارند (ازدوست یك اشارت ازما بسر دویدن)

اردویی مرکب از بیست هزار نفر قشقایی اعراب و سایر ایلات مستعد حرکت طهران هستند درحفظ حقوق مجلس مقدس و اساس مشروطیت از بذل جان و مال خود داری نخواهند داشت (انجمن ایالتی فارس وعموم ملت)

از اسپهان به تبریز (۲۲ خرداد) :

خدمت اعضای انجمن محترم ایالتی دامت برکاتهم بمجرد استماع خبروحشت اثر مخالفت محمد علیمیرزای خاین با مجلس مقدس دارالشورای کبری شیدالله ارکانه انجمن ولایتی و سایر انجمنهای ملی و عموم ملت در هیجان کلیه ادارات دولتی را تعطیل رؤسای آنها توقیف قولا واحدا به آواز بلند با شما ها هم‌آواز من بعد ممکن نیست این شخص خاین هواپرست که لیاقت هیچ کاریرا ندارد چه‌رسد بسلطنت مملکت اسلامی او را بسلطنت بپذیریم از حالا ببعد تعیین سلطان از طرف پارلمان باشد تلگرافات متعدده بمراکز لازمه مخابره نموده‌ایم .

(انجمن ولایتی اصفهان)

از شیراز به تبریز و دیگر جاها (۲۴ خرداد) :

بعموم ایالات و ولایات ممالك محروسه ایران اخبار می‌شود که‌این‌خیانت ظاهری و سعی در خرابی مملکت محمد علیمیرزا را (جز) بجنون نمیتوان حمل کرد چنانکه عقلای مملکت حکم بجنون خمری او کرده‌اند . دراینحال استدعای خلع این مجنون خاین و معرفی شاهنشاه جدید از مجلس مقدس شده است ملت سلحشور از اطراف از سواره و پیاده مجتمع برای حرکت بدار الخلافه شده اند عنقریب بالغ بر پنجاه هزار نفر خواهد شد ساعت بساعت سواره وپیاده‌ازاطراف می رسد . ازطرف عموم ملت (انجمن ایالتی فارس)

از رشت بکرمانشاه :

انجمن ولایتی اساس مشروطیت از کار شکنی محمد علیمیرزا در تزلزل دارالشوری دچار نفوذ استبداد است عموم ملت در اجرای نیات مقدس‌دارالشوری حاضر مجاهدین با تمام قوا مصمم عزیمت بتهران بسایر انجمنها اطلاع دهید .

(مجاهدین)



پ ۹
باقرخان

از اسپهان بکرمانشاهان
انجمن ملی کرمانشاه ما نایب السلطنه را معین کردیم چهارده ولایات امضا

نمودند فقط کرمانشاه باقی ماند فوراً جواب   (انجمن ملی اصفهان)

از شیراز به تبریز (۲۲ خرداد):

در جواب با کمال امتنان زحمت می دهم از این تلگراف نهایت امتنان حاصل شد . در راه ملت پرستی همه قسم امتحان داده‌ام فرزندهم لازم بود که خوب به برادران عزیزم مکشوف شود و مفاخرت می‌نمایم وهیچ وجه نگرانی نیست بلکه : سر وپسر که نه درراه عزیزان بود بار گرانیست ۰۰۰ (ظل السلطان)

ازشیراز به ۰۰۰

درهمراهی ملت وخلاص علاءالدوله وجلال الدوله اگرمسامحه شود نه خسرو بماند نه خسرو پرست .   (ظل السلطان)

می توان گفت که بیش از پانصد تلگراف ازاینگونه درمیانه آمد و شد می کرد . ازهمه شگفتر تلگرافیست که رحیمخان بدارالشوری فرستاده ومن درپایین می آورم :

ازاهر بتهران (۲۳ خرداد) :

تـوسط وکلای محترم آذربـایجان حضور مبارك مجلس شورای مـلی شیدالله ارکانه این خادم وطن امروز در اردوی اهر هزار نفر سوار مسلح و هفتصد نفر سربازبرای انتظام امور قرجه داغ و مشگین و اردبیل حاضر نموده چون بعضی اخبار راجع بحرکت مستبدین برخلاف مشروطیت شنیده میشود برخود لازم دانسته که باین چندکلمه جسارت نمایم .

سر که نه در راه عزیزان بود   بار گرانیست کشیدن بدوش

حمد می کنم خالقی را امروز باین ذره بیمقدار توانایـی کرم فـرموده بمحض اشارت ازطرف ملت خود درمدت سه روز اقلا سه‌هزار نفر سوار جنك دیده و غـالب باتفنك پنج تیر حاضر نموده تماما جزبرای ربودن گوی نیکنامی و شرف ملت خواهی آرزویی ندارد و ازفضل الهی می‌توانم علاوه از مصارف این عده سوار هم بر حسب لزوم در اینموقع تحمل مخارج دوهزار پیاده تفنگچی را نموده و کمك بملت مظلوم خود نمایم . همین قدر عرض می کنم (گوش بر حکم و دیده برفرمان) منتظرم و تـا آخرین نفس که درخود و بازماندگانم باشد در اوامر مقدسه وکلای دارالشورای ملی گـوشم نهایت آرزو دارد هم ندای غیبی مژده رساند (رحیم بیا) خادم همان‌هستم که از تهران به تبریزچهار روزه آمدم حالاازدوست یك اشارت ازمن بسردویدن (رحیم چلبیانلوسردارنصرت)

بی‌پروایی مجلس در برابر این درخواستها

این تلگرافها که بیشترش جزلاف و فریب نمی بوددرتهران ارج می گزاردند ، وباین نمایشهای بیجا می نازیدند . با اینحال تلگرافها را در مجلس نمی‌خواندند وبهیچیکی پاسخ نمیدادند . آن بیزاری که تبریز ودیگر شهر ها از پادشاهی محمد علیمیرزا می نمودند کمترین پادآوازی در مجلس نیافت . نماینده گان همچنان روز می گزاردند ، وچون پیش ازانکه محمد علیمیرزا بباغ شاه رود و این کشاکش آغاز یابد کمسیونی بنام « رفع اختلاف » بر پا گردانیده بودند که مشیرالدوله و مؤتمن الملك و نیرالدوله و دیگران بمجلس می آمدند ، واز اینسوی مستشار الدوله و ممتازالدوله و دیگران با آنان می‌نشستند و گفتگوها می کردند ، دراینهنگام نیزامید بیشتر مجلس بآن گفتگوها می‌بود ، واز میانجیگری مشیرالدوله ومؤتمن الملك وماننده گان ایشان که جز سودخود دربند هیچی نمی بودندوهردوسو رافریب‌می‌دادند ، نتیجه‌می بیوسید • یك کشوربزرگی رشته خود را بدست آنان داده‌بود و آنان رشته‌خود رابدست این رویه کاران می سپاردند.

اگرراستی را خواهیم‌دراین هنگام نماینده گان مجلس وسران آزادی بچنددسته‌می بودند : یکدسته دل‌ازمجلس ومشروطه کنده ، واینان‌نه‌تنها کاری انجام نمی‌دادندکارشکنی نیز می‌نمودند . همینانند که پس ازبرافتادن مجلس از شاه نه تنها گزندی ندیدند نوازش و پاداش نیزیافتند . دسته دیگر بادربار بستگی نمیداشتندخود کسان بیرنگی می بودندومشروطه وخودکامگی را بایکدیده می‌دیدند وناگزیر در اینهنگام خود را بکنار می گرفتند . یکدسته‌مشروطه را میخواستند ولی جان‌خودرا بیشتر دوست میداشتند و در اینهنگام تامی‌توانستند کناره جویی‌نشان میدادند . چندتنی نیزافزار دست بیگانگان می‌بودند که درهرپیشآمدی‌جزپیروی‌ازدستور آنان‌نمی‌نمودند. یك نیم بیشترنماینده گان‌ازاینگونه می‌بودند که‌دزخورهیچ امیدی‌نمی‌بودند .

تنها یکدسته اندکی ازجان ودل مشروطه را میخواستند واینان نیز سررشته را گم کرده نمیدانستند چه کنند ، بویژه که باآن دسته های دیگر درآمیخته دراندیشه وکوشش جداسر و آزاد نمی بودند .

یك نمونه‌ای از حال نماینده گان رفتار حاجی میرزا آقا فرشی بود

که‌درهمان‌روزها بعنوان اینکه«امورات‌شخصی اینجانب درتبریزمختل‌است» ازمجلس « مرخصی » طلبید ، وچون برخی نماینده گان پیشآمدرایادآوری کرده ناخرسندی می‌نمودند درپاسخ گفت : « تا این انقلا باتست نخواهم رفت » . لیکن همینکه «مرخصی» داده شد بیدرنك روانه آذربایجان گردید که هنگامیکه بمباران رخ میداد او درراه می‌بود ، و چون به‌تبریز رسید دراین شهر نیز نمانده بیدرنك روانه جلفا گردید که ازآنراه باروپ شتابد ، وچون نماینده مجلس شمرده میشد حسینخان باغبان باچند تن تفنگچی تاجلفا همراهش رفتند .

اگرنیك نگریم‌مجلس هنوزهم گمان نمی‌برد که محمدعلیمیرزا دست بتوپ وتفنك خواهد زد وچون همیشه بانماینده فرستادن و«لایحه» نوشتن کارخودرا پیش برده بود ، این بارنیز جزدرآن‌اندیشه نمی‌بود. چنانکه در همین روزها به‌نوشتن یك «لایحه » (گویا باخامه مستشارالدوله کوشیده می‌شدکه بنام رنجیدگی ازقانونشکنی های شاه وخرده گیری برفتار او به دربارفرستند . چون تلگرافهای تبریزودیگرشهرها مایه دلگرمیش گردیده بود. در« لایحه » تا اندازه‌ای زبان تند بکار می‌برد .

بهرحال ازروز شنبه بیست وسوم خرداد (۱۳ جمادی الاولی) چون روزهای سوگواری می‌بود ، سه روز بازارهای تهران را بستند . ولی آرامش برپا می‌بود وقزاقان همچنان درشهر می گردیدند وافزار جنك از مردم می گرفتند . درهمان روز ها توپهای قزاقخانه را نیز بیرون آورده بباغشاه فرستادند ، واز « ذخیره » تفنك وفشنك ورخت بسربازان و سواران بخشیدند . روز دوشنبه میرزا سلیمانخان رئیس « انجمن برادران دروازه قزوین » راکه مستوفی لشگر ودستیار وزیر جنك نیز می‌بود ، دستگیر کرده بباغشاه بردند و درآنجا زنجیر بگردنش زده نگه داشتند . او نخستین کسی ازآزادیخواهان بود که دستگیر افتاد .

همان روز دربازار جار کشیدند : « هر کسی فردا دکان خودرا باز نکند ومشغول کارخود نشود افواج وسواران مالش‌را بیغما برده وصاحبان آنها هیچ قسم حق شکایت ندارند » . این جار بزازان و دیگر بازاریان را بترس انداخته خواستند ازفردابازاررا باز کنند ، ولی‌شادروان بهبهانی



پ ۱۰

دل بآنان داد . ازآنسوی « انجمن اصناف » با آگاهی انجمنهای دیگر یك آگهی چاپ کرده دربازار پراکنده کردند ، دزاین زمینه : ماچون بنگهداری قانون اساسی سوگند خورده ایم در این هنگام که چند بندی را از آن قانون شکسته اند ، باید ایستادگی نماییم وبازار را باز نکنیم و از بیمی که می‌دهند نترسیم . این آگهی در بازاریان هناییده و بازارها همچنین بسته ماند .

لایحه مجلس

در همان روزها لایحه ای که مجلس آماده می گردانید پایان پذیرفت ، واین بود شش تن را از علمای نمایندگان برگزیدند که آنرا بنزد شاه برند و پاسخ گیرند ، واین شش تن روز سه شنبه بیست و ششم خرداد (١٦ جمادی الاولی) باآن لایحه روانه دربار گردیدند ، ومااینك نسخه‌آن‌را درپایین می‌آوریم :

مجلس شورای ملی مورخه پانزدهم جمادی الاولی ۱۳۲۶

بشرف سده سنیه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه

درحالتیکه از دولت چند هزارساله ایران نمانده بود مگر اسمی بلامسمی و قوای حیاتیه آن با تسلط خارجه و جهل و بی قیدی داخله باسفل مراتب سقوط رسیده و سلاسل امنیت و استقلال آن منتهی بود بموئی موسوم به اراده ملوکانه که آنهم درمقابل تند باد اغراض اجانب سفیل وسرگردان رو بمخاطرات عظیمه سیر مراتب مضره مینمود چون مشیت خداوندی منشور اضمحلال آنرا امضاء نفرموده بودند ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد اهالی را از خواب غفلت طولانی بیدار و براهی هدایت فرموده که هادی عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام مملکت با وجود اختلاف مدارك بی بمخاطرات و مهالك برده بیك حرکت غیورانه از فضاحت بی حسی خود را دور ساخته متنبه باین دواصل‌اصیل استقلال ملت واستحکام قومیت شدند که‌قوای‌مملکت ناشی از ملت است و سلطنت ودیعه ایست که بموهبت الهی ازطرف ملت بشخص

پیکره ۱۰ نشان میدهد سیدعبدالرزاق راکه یکی ازآدیخواهان خونگرم تهران می‌بود و درروز بمباران درجنك پا درمیان داشت وسپس باستانبول رفت (این پیکره در باز گشت او بتهران همراه مجاهدان گیلان برداشته شده وآنکه درپهلویش ایستاده دایی او سیدحسینخانست)

پادشاه مفوض شده است . لاجرم خواستار تغییر مسلك سلطنت شدند و اعلیحضرت شاهنشاه مبرور انارالله برهانه بامضای فرمان مشروطیت و اعطای سعادت حریت منتی بزرگ برملت نهاده نام خودرا برحمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختندولی تکمیل این عطیت و تتمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلیحضرت همایونی ذخیره کرده بود این است که مساعدت بخت بلند وطالع ارجمند همایونی در اواخر ولایت عهد و اول جلوس میمنت مأنوس رضای شاهانه را به تصدیق مشروطیت جالب شده و در ۲۷ ذیحجه حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود توفیق داده با کمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند . درصورتیکه جهانیان منتظر بودند که از این تجاذب حقیقی که بین پادشاه و رعیت حاصل وبا این سرمایهٔ سعادت که بتوفیقات خداوندی کامل گردید آثار ترقی و تمدن به سرعت و سهولتی که شایسته نجابت ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن وآسایش عمومی فراهم گردد روز بروز اغتشاش ولایات و ناامنی طرق وشوارع و انقلابات سرحدات زیادتر و درخود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلیحضرت شاهنشاهی و هیئت دولت و مجلس شورای ملی است وقایعی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در صور و علل آنها شور دقیق و غور عمیق بعمل آید هر یك از آنها لکهٔ مبرمی است که از انتساب آن بادنی مقربین دربار هر چند قلم ایرانی را شرم آید تاریخ که در محور حقایق امور متحرك لایزال است بدبختانه در ثبت وضبط آن شرم وترحم نخواهد داشت تعداد آن قبایح و تذکار آن فضایح را چه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم ووقعهٔ میدان توپخانه و غیره و غیره هنوز درالسنه و افواه مثل سال وبا وطاعون در عداد تواریخ بدبختی این مملکت مذکور و مرکوز اذهان است از اثرات آن اتفاقات فضیحه هنوز دلهای رمیدهٔ رعیت آرام نیافته وجراحت های وارده برقلوب ملت کاملا التیام نپذیرفته بود که باز مفسدین بی ایمان امان نداده برای اخلال روابط بین پادشاه ورعیت وقایع چندروزقبل را حاضرواحوال ماه ذی القعده را بوجهی شدید تر تجدید و در ظرف دو روز از حاصل زحمات دوساله قسمت کلی را بهدر داده از جمله اصل (نهم دهم دوازدهم چهاردهم و بیست و سوم را) که روح قوانین اساسی است نقض نمودند مجدداً نونهال امید را که بهزاران آب تدبیر وخون دل درقلوب رعایا میروید از بیخ و بن برانداخته بجای آن یأس وحیرت و یاس و شدت نشاندند و مخصوصاً درموقعی که سرحدات

مملکت دچار مخاطرات عظیمه است نفاق خانه برانداز خانگی را باین شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایونرا مثل مساعی وکلای ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول یکدیگر سازند و بر مقاصد سوء خود بپردازند بدیهی است که دوام این حال ملازم است با اضمحلال دولت قدیم و قویم ایران و ایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از آب حیات حب الوطن من الایمان آب خورده بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق خویش است متحمل نخواهد شد که ایران و اسلام خود را باهرچه دراوست آلت بازیچه چند نفر مفسد درباری به بینددستخط همایون که روز جمعه برتفرقه معدودی رعایا که بطور صلح و سلم جبر کسور واقعه برقوانین اساسی و اعاده حقوق رفته خویشرا متظلما استدعا میکردند بهر تدبیر و اصرار بود ازطرف مجلس شورای ملی که درطی تمامی طرق چاره‌ساعی است بموقع اجرا گذارده شد ولی این اقدام و امثال‌آن از قبیل سرشگ ازرخ پاك کردن است در حالتی که خون دلها در فوران و کلیه ایران در هیجان است نقض قوانین اساسی ازشمال تا جنوب وازمشرق تامغرب ایرانرا باناله وافغان پر کرده که اگر این ناله و فریادها یکجا جمع شوند خدای نخواسته چه آهنك مخالفی ازآن ظهور تواند کرد .

بالجمله تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده و انتظار مردم طهران و فشار ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلیه امور آن بآن در تزاید و فرصت و مجال را از دست میبرد . آنچه بطور قطع برعقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی اینهمه خرابیها و تکرر اتفاقات ناگوار که شان عهود وشیشه دلها را یك‌جا می‌شکند وحرمت قانون بانوامیس سوگند اسلامی‌یکسره برطرف میکند دوچیز است :

اولا شبهات مغرضین تا کنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمامی‌امور درتمام اوقات باید درمجاری قانون سیر نماید تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ بمعنی رسد (اصل چهل و چهارم شخص پادشاه از مسئولیت مبری است وزراء دولت در هر گونه از امور مسئول مجلس هستند) (اصل چهل و پنجم کلیه قوانین و دستخط های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که بامضای وزیر مسئول رسیده باشد ومسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است) (اصل پنجاه و هفتم اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح



پ ۱۱

ستارخان

شده است) (اصل شصت و چهارم وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسك قرار داده سلب مسئولیت از خودشان نمایند) درصورتیکه کلیه‌امور از جزئی و کلی در مجرای وزارت خانه ها فیصل پذیرفت مسئولیت نیك و بد آن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع و برعهده وزراء تحقق میابد و قدس مقام منیع سلطنت بتمامه محفوظ میماند والا در صورت بی اطلاعی وزیر از فلان امر کلی یا جزئی ایراد مسئولیت بر آن وزیر بدیهی است که از طریق عقل و عدل خارج است و در اساسی که به تجارب هزار ساله عقلا و حکمای جهان مرتب شده است البتة تصور چنین امر بی رویه و عجیب نمیگنجد که فعل عمرو را زید مسئول باشد .

ثانیا آنچه به یقین پیوسته است اغراض مفسدین چند که دشمن ملك و دولت و خائن شخص شخیص همایونی هستند در میان نیت پاك و فطرت تابناك همایونی که از مزایای سلاطین عظیم الشان است و حقوق رعایای صداقت شعار حایل و حاجبند و هرساعت خاطر مقدس ملوکانه را بر صرافت هایی جلب میکنند که باخیر و صلاح عامه فرسنك ها مسافت دارد و هردقیقه بالقاء شبهات مغرضانه قلب شاهانه را از معانی‌اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته‌باقتضای خود خواهی و استبداد ذاتی خودشان یا در راه خدمت به مصلحت غیر متابعت قوانین مملکتی را گویا در حضور مبارك مغایر شئون سلطنتی جلوه داده بقدر امکان و بهر فرصتی که می یابند خاطر مقدس را برابقای الفاظ و انهدام معانی اصول قانون وا میدارند لهذا مادامیکه کسور واقعه بقوانین اساسی جبران نشده واعاده احترام قانون بعمل نیامده است ودرآینده کلیه امورات در مجاری‌قانونی حل و فصل نشود ونمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که برحفظ‌تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و مثل آنچه تاحال واقع شده بار دیگر نقض عهد قانون نخواهد شد مجبوریت تامه وارد خواهد بود که و کلای ملت باقتضای‌وظایفی که دیانتا و وجدانا باشهادت خداوند و توسط قرآن مجید برعهده گرفته اند عدم امکان تحمل خود را به فشار فوق العاده مسئولیت یك ملت بموکلین خود اعلام نمایند اسماعیل محل مهر ممتازالدوله

باز پسین نشستهای مجلس

این لایحه راکه بردند دربیرون در میان مردم گفته میشد : شاه پروایی بفرستادگان ننموده ، و لایحه راگرفته نخوانده . بلکه خود بدرون

رفته ووزیران را بآنجا خواسته وخشمناك چنین گفته : این کشوررا پدران من با شمشیر گشادند . من نیز پسر همان پدرانم ، و کشور را دوباره با شمشیر خواهم گشاد . چنانکه انجمنها مرا از پادشاهی برمیدارند من نیز خودرا پادشاه نمی‌شناسم تادوباره تاج وتخت را بدست آورم .

لیکن درمجلس وارونه این گفته شد . همانروز که نزدیك بشام‌نشست برپا گردید ممتازالدوله چنین آگاهی داد که چون لایحه را داده اند شاه فرموده : « من‌همانطورکه از سابق کمال‌همراهی ومساعدت را بامجلس مقدس داشتم حالاهم دارم وخواهم داشت . من‌خود عاشق این اساس‌هستم وجواب لایحه صادر وفرستاده خواهد شد » ، و چون یکی‌ازنمایندگان پرسید که چرا لایحه خوانده نشده ممتازالدوله پاسخ داد که شاه آنرا از سرتاپا خوانده است .

پیداست که ممتازالدوله بشیوه همیشگی مجلس برویه کاری وپرده کشی کوشیده . باآن حالیکه کشاکش پیدا کرده بود چنین پاسخی از محمدعلیمیرزا چه جا میداشت ؟ ! .. آنگاه‌گرفتم که اوچنین پاسخی‌داده، آیا درخورپذیرفتن می‌بود ؟!.. اگرشاه « کمال‌همراهی و مساعدت را با مجلس مقدس » می‌داشت پس آن توپ کشیدنها و نیرو بسیجیدنها بهر چه می‌بود ؟ ! . .

روز چهارشنبه بازتوپهایی‌را ازمیدان توپخانه بباغشاه بردند . روز پنجشنبه بیست و هشتم خرداد (۱۸ جمادی‌الاولی) که باز مجلس برپا گردید نامه‌ای از سوی انجمنهای تهران رسیده‌بود ، دراین زمینه که تلگرافهایی که بتلگرافخانه داده میشود می گیرند ، ولی نمیفرستند ، ویا پس ازچند روزی می‌فرستند . نمایندگان درآن باره بسخنانی پرداختند ، وشگفت آنکه‌گفتند : باید از « وزیرمسؤل » دراین باره بازخواست‌شود سید حسین، یکی از نمایندگان پیشنهاد کرد که تلگرافهایی که از شهرها رسیده خوانده شود . تلگرافهایی‌رامی گفت که بنام بیزاری ازشاهی محمدعلیمیرزا می‌رسید . ولی ممتازالدوله نپذیرفته پاسخ داد: «تلگرافاتی که از ولایات و ایالات رسیده یکی دوتا نیست بلکه سیصد و چهارصد تلگرافست وهنوزهم مقتضی نشده که درمجلس قرائت شود » ـ درهمان

مجلس تنهایك تلگرافی‌از تبریز خوانده‌گردید که اینك درپایین‌می‌آوریم :

ازتبریز ۱۸ جمای الاولی ـ نمره ۲٦٦ وضع شهرحالتی پیدا کرده که از تحریر وتقریر عاجزیم ازطرفی جوانان ملت داوطلبانه سواره وپیاده برای وقایهٔ مقصود مقدس وحراست دارالشوری جان‌بکف گرفته درحر کتند وازطرفی کمسیون اعانه تشکیل واهالی باکمال بشاشت بدادن اعانه بریکدیگر سبقت میجویند علم الله وشهد زنهای غیوره‌آذربایجان امروز شرف ملیت را ازتمام عالمیان ربوده و اتصالا گردن بند وگوشواره ودست بند است که بصندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم‌می کنند و تمام اهالی باجان ومال درحفظ مقصود مقدس حاضرند والبته آن حضرات هم ازوقایع طهران مارا محروم نفرمایند . (انجمن اتحادیه تبریز)

روز شنبه سی‌ام خرداد (۲۰ جمای‌الالی) که باز مجلس برپا گردید ،وهمانا بازپسین نشست آشکارآن بود ،چون حاجی‌سید محمدنامی ازملایان ، ازنجف بازگشته وامروزرا بدیدن مجلس آمده بود ، مجلسیان بپذیرایی ازآن پرداختند وبسخنان‌ستایش آمیزمفتی‌پرداختند ، وبدینسان نشست بپایان رسید .

بدینسان مجلس خودرا از پیشآمد بیگانه می گرفت ، و بدینسان بی‌یکسویی می‌نمود . همینکه شاه گفته بود : « کمال همراهی ومساعدت‌را بامجلس مقدس دارم » یاگفته بود : « جواب لایحه‌صادروفرستاده خواهد شد » ، بهانه بدست مجلس میداد که آنهمه بسیج افزار و نیرواکه در باغشاه کرده میشد ، وآنهمه سختگیریها را که درشهر می‌رفت ، نادیده انگارد و بهیچ کوششی برنخیزد . چنین مجلسی سزایش همان می‌بود که یافت .

آمادگیهای نارسایی که در بیرون میرفت

لیکن بااین بی پروایی وبی یکسویی مجلس‌در این روزهای باز پسین ، در بیرون یکرشته آمادگیهایی می‌رفت — آمادگیهای نارسایی که خواهیم دید نتیجه‌ای از آن بدست نیامد . چگونگی آنکه در روزهای بازپسین اندیشه محمدعلیمیرزا درباره برانداختن مجلس بیکبار بی پرده گردیده نزد هرکس بیگمان شده بود ، ودیگرجایی برای سست نهادی وبی پروایی باز نمی‌ماند . از اینرو یکدسته از دلبستگان مشروطه یا از



پ ۱۲

نماینده‌گان وسران آزادی - ، وهمچنین کسانیکه گمان آسیب وگزند در باره خود می‌بردند ، بتکان آمده بچاره مـی کوشیدند . همانا از روزیکه لایحه را بنزد شاه بردند وآن رفتاررا دیدند ، اینان پی بخشم درون میحمدعلیمیرزا برده دانستند که چاره جز ایستادگی نیست واین بودباندیشه افتادند .

راستی آنست که دراینهنگام درتهران ، آزادیخواهان یك توده نیرومندی می بودند . اگرچه سامانی درکارشان نمی بود ، باآنحال خود نیرویی بشمار میرفتند ، ودرمیانشان کسان جنگجو وزبردست بسیاریافت می شدند . بویژه درمیان آذربایجانیان که مردان دلیر بنامی می‌بودند . اینان نه‌آن می‌بودند که دربرابر بریکادقزاق و فوج سیلاخور زبون گـردنـد . چیزیکه هست سرانی برای راه بردنشان نمیداشتند .

چنانکه دیدیم روزآدینه بیست ودوم خرداد (۱۲ جمادی‌الاولی) بایك نوشته‌ای‌ازشاه‌بترس‌افتادند وانجمنها را ازمدرسه‌سپهسالارپرا کندند ، واین‌کار که جززبونی ازخود نمـودن ومردمرا دل شکسته گردانیدن نمـی بود ، تقیزاده برایش فلسفه می سرود : « ملت مظلومیت خود را بدنیا نشان داد » ، وبدینسان یکهفته ازروزهای گرانبها را باسست نهادی بسر بردند ، که می‌باید آنرا « هفته زبونی » بنامیم (دربرابر « هفته جوش وخروش » تبریز که خواهیم یادکرد) ، وسپس که پی بنادانی خودبردند دوباره بتلاش افتاده ازروزآدینه بیست ونهم خرداد (۱۹ جمادی‌الاولی) دوباره انجمنهارا بگردآمدن درمدرسه خواندند. این‌بود انجمنهاروبمدرسه آوردند وباردیگر انبوهی‌درآنجا رخ داد . لیکن دراینجا نیز یك نافهمی ازسران دیده‌شد ؛ وآن‌اینکه بمردم سپردند که هیچکس‌افزار جنك همراه

پیکره ۱۲ نشان میدهد باقرخان را باکسانی از سران مجاهدان خیابان(دوتن که درمیان ایستاده اند یکی‌باقرخان ودیگری‌میرهاشمخانست . دردست چپ میرهاشمخان حسن‌دلی ودردست راست باقر خان میرعلی‌اکبر خان می‌باشد . دوتن که‌یکی‌ازاینور ویکی ازانورایستاده‌اندمحمد جعفربیك وبرادرش هستند که از دیه آمده ودر جنگهای تبریز دلیرانه پا درمیان می‌داشتند)

نیاورد ، که توگفتیی مردم‌را بعروسی خوانده بودند .

بدتر آنکه دراین هنگام نیز یکسخنی درمیانشان نمی‌بود . گذشته از اینکه گروهی ازنمایندگان پستی نموده می گفتند : «آن هشت تن بیرون روند وخشم‌شاه فرونشیند » دیگران که دراندیشه ایستادگی می‌بودندسخن یکی نمیداشتند. شادروانان بهبهانی وطباطبایی بشیوه همیشگی خود« ایستادگی ستمکشانه» میخواستند وبجنگ خرسندی‌نمی‌نمودند . حاجی میرزا ابراهیم آقا وتقیزاده و کسان دیگری جنك را میخواستند. بویژه تقیزاده که‌چون رئیس «انجمن آذربایجان » می‌بود وپشتگرمی بدلیری آذربایجانیان می داشت پافشاری آشکار درباره جنك می کرد .

پیداست که چاره جز جنك نمی‌بود . چیزیکه‌هست دیر کرده بودند ، وآنگاه چنانکه خواهیم دید بسیج کارنکردند . اینان امید شان بیاوری شهرهامی‌بود وتلگراف فرستاده یاوری می‌طلبیدند ودشواری آنرا بدیده نمی گرفتند . ازاینسودر تهران دو کمیسیون یکی‌بنام « نظام » ودیگری بنام « جنك » ازسردار معظم خراسانی وازدیگر اروپا دیدگان پدید آورده بودند که درحیاط شمالی بهارستان دربالاخانه‌ها برپامیشد ، و اینان بکارهایی پرداخته امیدهایی بمردم می‌دادند .

مستشارالدوله می گوید : شاه می گفت بآن هشت تن من پول دهم که ازایران بیرون روند ، وخود آنان نیز خرسندی می دادند ، ولی تقیزاده نگزاشت . می گوییم : این گناهی ازتقیزاده نبوده . اگر آن هشت تن ازایران بیرون رفتندی بازمحمدعلیمیرزا دست نکشیدی . گناه تقیزاده آن دودلیش بوده که‌مردم را نیزسرگردان می گردانید . از یکسودلش میخواست بیك کاری برخیزد ونامی درآورد ، ازسوی دیگر بجان خود سخت می‌ترسید وتامی‌توانست اززیان وآسیب می گریخت .

یك چیز شگفت تری دراینهنگام آنست که بسیاری ازآزادیخواهان ازخامی اندیشه ، باورنمیکردند که سربازان و قزاقان فرمانبرداری از لیاخوف کرده ، راستی را بامجلس بجنك خواهند پرداخت ، ودز اینهنگام چنین میخواستند که دلهای آنان جویند ورام خود گردانند . گواه اینسخن جمله‌هاییست که درروزنامه‌های آنروز می بینیم .

روزنامه‌تمدن« سفرای‌دول متحابه»رابیاری‌میخواند.نویسنده‌حبل‌المتین بخود دل‌داده می گوید : « ترسی‌بخود راه‌نده ازسربازی که‌پس از چند سال هیزم‌شکنی وحمالی لباس پوشیده وهیچ تیراندازی نمیداند چه میهراسی؟!.. هفتاد نفرهم ازهمان سیلاخوریها دراین چند روزه تفنگهارا برداشته فرار کرده‌اند . آسوده باش که نزدیك است باصطلاح عوام کفگیر بته دیك برخوردوپولهایی که برای این اعمال شنیع تهیه‌شده عنقریب تمام می‌شود، قاطرچیان واشرار واوباش هم پس ازته‌کشیدن پول متفرق خواهندشد». صوراسرافیل درگفتاری که‌گویا از خامه خود میرزا جهانگیرخان باشد قزاقان ایران را بحلالزادگی وپدر ومادرداری ستوده ازچنان کسانی دور می‌شمارد که « گلوله بسینه سادات بنی فاطمه‌وعلمای واجب الاطاعه‌خود» زنند و « برای ماهی شش تومان بدبختی انجهانی وآتش قهر وغضب الهی را برای‌خودآماده نمایند ». سپس‌بقزاقان می گوید : اگرشماسنکدلی نموده سینه های ماراآماج گلوله‌های خود گردانید « ماهم ازاین جانبازی و فداکاری عاری نداریم وهیچوقت نمی گوییم که چرا ماءغلوب مستبدین وبی‌دینها شدیم چراکه برادران آذربایجانی‌وگیلانی وفارسی واصفهانی ما درراهند وعنقریب خواهند رسید . ما میخواهیم با بدنهای خود زیر سم اسبهای آنها را نرم و مفروش کرده وزمین تهرانرا برای تشریفات مقدم این میهمانهای تازه رسیده از خون‌گلوی خود زینت دهیم‌وبآن برادرهای مهربان بگوییم وافتخار کنیم که ماییم پیش صفان شهدای راه آزادی ماییم اولین حامیان دین اسلام‌وماییم‌اشخاصی که بمقدم میهمانان گرامی‌خود جان‌قربان می کنیم وماحضر هستی را برطبق اخلاص می نهیم »

یك مردانگی بجایی از علمای نجف

در این روزها یکمردانگی بسیار بجایی از سه تن‌علمای نجف سرزد . چگونگی آنکه مشروطه خواهان درمیان کوششهای خود یکی هم بنجف تلگراف فرستاده از آخوند خراسانی و حاجی تهرانی و حاجی شیخ مازندرانی یاوری می طلبیدند . چنانکه دیدیم یك تلگراف انجمن ایالتی آذربایجان فرستاد . انجمنهای تهران و رشت و دیگر جاها نیز پیروی می‌نمودند . دو سید با شادروان افجه‌ای نیز تلگراف پایین رافرستادند :



پ ۱۳
دو تن از مجاهدان تبریز (آنکه از دست چپ ایستاده یوسفخانست که اکنون نیز هست . آن دیگری عباسعلی چرندابیست .)

« چند روز است اعلیحضرت بدون بهانه باهیئت موحشه درخارج دروازه تشکیل اردو چند نفراز امرا را بعدازدوسه روزحبس تبعید ملت درکمال استیحاش و خوف قتل نفوس فوق‌العاده ولایات ایران تعطیل عمومی اقدامات مجدانه سریع النتایج فوراً لازم است داعی عبدالله الموسوی البهبهانی الراجی جمال الدین الحسینی محمد بن صادق الطباطبایی »

درنجف علمای سه‌گانه بتکان آمدند . ولی چکارتوانستندی جز آنکه « فتوا » بیاری مجلس دهند . بسه سید پاسخ پایین رافرستادند :

« تلگراف موحش موجب ملالت فوق‌العاده گردید . بااقدامات غیرمترقبه آنچه متوقف علیه حفظ اسلام و مسلمین است معمول فرمایید عموم مسلمین اطاعت نموده نتیجه را سریعا اطلاع محمدحسین محمد کاظم عبدالله المازندرانی »

نیز تلگراف پایین را فرستادند :

« تهران توسط آقایان حجج الاسلام بهبهانی و طباطبائی وافجه دامت برکاتهم عموم صاحبمنصبان و امرا وقزاق و نوکر های نظامی و عشایر و سرحد داران ایران ایدهم‌الله تعالی بسلام وافر مخصوص میداریم همواره حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین درعهده آن برادران محترم بوده وهست وهمگی بدانند که همراهی بامخالفین اساس مشروطیت هر که باشد ولو بالتعرض برمه لمانان حامیان این اساس قویم محاربه با امام عصر عجل الله فرجه است باید تحرزوابدا برضد مشروطیت اقدام ننمایند »

سپس تلگراف آشکارتری فرستاده یاد شاه و بدخواهیهای او را کردند .همچنین بتلگراف انجمن تبریزودیگر تلگرافهاباچنین«فتواهایی» پاسخ دادند . اگر چه این تلگرافها در روز نامه ها بچاپ نرسید ، ولی آزادیخواهان‌درتبریز وتهران‌آنهارا میان مردم پرا کندند . این بود محمد علیمیرزا به‌بیم‌افتاده ترسید «فتواهایی» بدترازاینها داده شود وروز بیست و هشتم‌خرداد (۱۸ جمادی الاولی) تلگراف‌درازی بعلمای نجف فرستاد که درپایین کوتاه شده اورا (۱) می‌آوریم :

(۱) نسخه‌ای از این تلگراف که دردست ماست غلطهای بسیاری میدارد واینست همه آنرا نیاورده‌ایم .

«از قراریکه بعرض رسیده در اینموقع که برای جلوگیری اشرار وایجاد امنیت داخله پاره اقدامات کردیم مفسدین فرصت‌را ازدست نداده . . . باثتل‌پاره عنوانات ازآن طرف درمزاج عوام القاء بعض‌شبهات می‌نمایند ... درهنگام‌ارتحال پدر تاجدارم . . . قانون اساسی که علامت مشروطیت دولت بوده ازصحه‌شاهنشاه مغفور نگذشته بلکه بواسطه بعض عوایق نمیگذشت . . . من چون مخصوصاً ترقی دولت وحضانت (؟) ملت را در ایجاد واستقرار مشروطیت میدانم خودم بنفسه متصدی این امر شده . . . قانون اساسی را در حالتیکه پدر تاجدارم‌را رمق و قدرتی باقی نبود قلم‌را در دستش گذارده بعد از آن هم ازساعتی که بتخت سلطنت جلوس کردم تمام هم خودرا دراستقرار اساس مشروطیت مصروف وباآن قدرتیکه درقوه داشتم واسباب فراهم بود از پیشرفت این اساس تصور نورزیدم تامشروطیت دولت که‌آزادی ملت‌است قرار یافت ومستحکم شد . لیکن‌متأسفانه این آزادی‌را که ازلوازم استقرار مشروطیت بود جمعی مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه‌وخیالات فاسده خود که‌مباین ومنافی اساس شرع مقدس اسلام‌بوده قرار داده در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند . خلاصه وقتیکه درمتمم قانون اساسی دیدند مذهب رسمی اهالی ایران مذهب مقدس جعفری . . . است ودیگر آزادی مذهب برای آنها غیر ممکن خواهد بود . . . انجمن بابیه تشکیل داده گفتگوی آزادی طایفه بمیان آوردند . . . چنانکه پاره از اعمال آنهامستحضر شده‌اید . . . حسب وظیفه شخصی لازم دانستم که بیش از این تحمل وسکوت‌را جایز ندانم . . . وچون میدانم که برای حفظ حدود (؟) ومغلطه کردن برخاطرهای محترمه پاره اشتباه کاری خواهند کرد . . . لهذا یادآور میشوم که‌مشروطیت دولت‌را من خودم باکمال میل ورغبت امضا کرده ودراستقرار این اساس و حفظ وحمایت مجلس شورای ملی با تمام جد خواهم کوشید انشاءالله تعالی ازبرکت توجهات مخصوصه وادعیه خالصه جنابان مستطابان عالی امیدوارم درهرنوع ترقی وسعادت دولت و ملت خودم موفق گردم و از باطن آن ذوات مقدسه همه نوع استمداد جویم ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲٦ محمد علیشاه قاجار»

این تلگراف نمونه بیشرمیست . خودرا هوادار مشروطه می‌نماید ومشروطه خواهان را« بابی » می‌نامد . چنین می‌پنداشته که با این‌دروغها بعلما فریب خواهدداد . ولی علمای سه‌گانه که از چگونگی آگاه می‌بودند ودرپشتیبانی ازمجلس ومشروطه مردانه پا می‌فشاردند پاسخ شاینده پایین

را فرستادند :

«طهران توسط جنابان حجج‌الاسلام بهبهانی و طباطبایی و افجه‌ای دامت برکاتهم حضور مبارك اعلیحضرت شاهانه خلدالله ملکه بعد از ادعیه خالصه عرضه میداریم پرواضحست کــه اقدامات مجدانه داعیان محض حفظ دین مبین و قوت و شوکت دولت وترقی ملت وترفیه حال رعیت وصیانت نفوس و اعراض مسلمین‌بوده مکرراً هم این معنی‌را نصاً وخلوصاً تلگرافاً وکتباً بعرض رسانیده وبجواب‌مساعد نایل نشده حالا دستخط تلگرافی زیارت وموجب کمال اسف وحیرت گردید زیرا که‌معلوم‌شد بازانفاس خاینین اثرسمیت خودرا بخشیده لزوماً خالصانه‌عرض‌می‌نماییم اگر اظهارات ملوکانه همان قسم که‌مأمول است مبنی برواقعیت وبر مضمون قول حضرت‌شاه ولایت علیه افضل الصلوات والسلام خیر المقال ماصدقه‌الفعال تطابق داشت چنین روزگاران‌سیاه برای این دولت وملت دست نمیداد واتلاف نفوس واعراض واموال مسلمین باین حدمنتهی نمیشد چنانکه همم کامله دراینموقع واقعا باصلاح مملکت متوجه‌بود این اغتشاشات مملکت ویرانساز خصوص‌آذربایجان که هزاران نفوس واعراض تلف شده ومیشود نمیشد وسرحدات مملکت چنین بیصاحب نمی‌ماند وپای اجانب بمملکت بازنمیشد درتهران بآن امنیت بچنین هیئت موحش تشکیل اردو نمیفرمودید . دفع مفسدین وقلع وقمع فرق ضاله بابیه خذلهم‌الله‌تعالی رابوزارت عدلیه‌ارجاع وبعداز ثبوت شرعا بروفق قوانین مشروطیت اسهل‌مایکون وموجب مزید استحکام اتحاد بین دولت وملت بود مگر گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که‌از لسان بابیه منتشر می‌نمود بعرض اقدس نرسیده هزاران افسوس که مفسدین نمك‌نشناس محض پیشرفت مقصود خودشان ساحت اقدس ملوکانه‌را بچنین اقداماتموجبه یأس کلی وتکرر نقض عهد وایمان مؤکده آلوده و این عهد فرخنده را که سزاوار بود سردفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامی ابدیه نمیشد (؟) و علی ای حال‌بدیهیست حفظ دین مبین واستقلال دولت‌اثناعشریه شیدالله تعالی ارکانهما بعدم تخطی ازقوانین مشروطیت متوقف والتزام آن‌برقاطبه مسلمین خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجباتست و این اقدام اخیر گرچه موجب یأس کلی است لیکن چنانکه مفسدین بازهم‌ذات اقدس‌را بحالت‌دین‌پروری ومملکت‌داری بگذارند امید است که‌انشاءالله تعالی بحسن تدارك واقدامیکه کاملا موجب رفع وحشت عموم باشد مبادرت فرموده گسیختگی کلی را که خدای‌نخواسته



پ ۱٤

شادروان سید جمال‌الدین افجه‌ای

تکلیف حفظ دین ودولت واعراض و اموال ملت اقتضای‌دیگرخواهد داشت رضا نخواهندداد انشاءالله تعالی‌والامر لمن له‌الامر. یکشنبه ۲۱ ج۱ نجل‌خلیل محمد کاظم خراسانی عبدالله مازندرانی ».

چنانکه دیده میشود این تلگراف در۲۱ جمادی الاولی ودو روز پیش از بمباران ازنجف فرستاده شده ود نسته نیست که بسه سید رسیده است یانه.

پاسخ لایحه مجلس از شاه

لایحه‌ای راکه مجلس برای شاه فرستاد وشاه بایستی پاسخی دهد، گویا درروزهای آخربود که پاسخ فرستاده شد. در روزنامه ها که چگونگی مجلس و کارهای‌آنرا تا روز سی ام خرداد (۲۰ جمادی‌الاولی) نوشته‌اند، مایادی ازاین پاسخ نمی‌بینیم، وپیداست که پس‌ازآن فرستاده شده. برخی (۱) می‌گویند: پاسخ را سیاهه کرده‌اند ولی‌فرصت‌فرستادن نیافته‌اند. هرچه هست چون نسخه‌آن پاسخ اکنون در دسترس است (۲) ماآنرا درپایین می‌آوریم:

السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان

محمدعلی شاه قاجار ۱۳۲٦

بمجلس شورای ملی لایحه مشتمله بر مکنونات خاطر و کلای ملی از پیشگاه همایونی گذشته با اینکه تمام مردم ایران ودایعی است که پروردگار عالم بحکمت بالغه حفظ و حراست و آسایش و امنیت قاطبه آنانرا بر عهده مکلفه ما واگذار فرموده و هیچگاه مقصد نیت ما جز رفاه حال و آسایش عموم اهالی نبوده و مقصود همان نکتهٔ واحده بروز محبت متحده و تکمیل تربیت عامه است ولی جواب بعضی از مطالب اظهاریه را لزوما مقرر و هیئت دارالشوری را ملتفت میفرمائیم که درچندین جا از حدود معینه تجاوز شده است اولا عزت

(۱) اعتصام الملك که رئیس کتابخانه مجلس می بود و چند سال پیش درگذشت.

(۲) این نسخه درکتابخانه مجلس است و ما از روی نسخه‌ای که حاجی‌محمدآقا نخجوانی برداشته بودند ولفرستاده اند دراینجا می‌آوریم.

و ذلت هرقوم وملت و بقا وفنای دردولت و سلطنتی به‌نص آیات کریمه منحصر است به مشیت و حکمت خلاق عالمیان جلت عظمته که دست قدرت و احاطه تصورات بشریه از پیرایه این نکته کوتاه بوده و خواهد بود پس نهایت کراهت دارد که بدون رعایت حشمت سلطنت ازمسلك نگارش و قاعده بیان عدول کرده متذکر چنین عبارتی بشوند (امنیت و استقلال منتهی بموبی بوده) و حال آنکه علاوه بر اینکه در مقابل زحمات و ضرب شمشیر نیاکان سلطنت ایران را ارث محقق و حق‌مسلم نفس نفیس خود میدانیم تا موقعی که مشیت‌خلاق احدیت بمقتضای آیه کریمه قل اللهم مالك المُلك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شیئی قدیر علاقه گرفته رشتهٔ انتظام آسایش این ملت در کف کفایت شخص همایون ما باشد استقلال و ثبات سلطنت ومحافظت قوم و ملت خودرا ازهمان قوة و بهمان اراده ازلیه مستدام و بیزوال میدانیم و بهمین ملاحظه عطوفت پدرانه بود که محض تکمیل اشاعه عدل و داد و فراهم شدن موجبات رفاه و ترقیات ملی واستخلاص از ذلالت جهل ونادانی آراء عموم را راضی شدیم که درکلیه امور مداخله داده شود بدینجهة از روی نهایت جود و سخا سلطنت خودْ و دولت ایران را بتمام دول عالم دن عداد دولت (کنستی توسیون) اعلان فرموده و برای تحدید حدود جریان امور مملکتی و نظام جمهور که عبارت است از سه قوه قانونیه اجرائیه قضائیه قانون اساسی را در نهایت رغبت و حرمت پذیرفته و ممضی داشتیم که در تحت قاعده مقرره اصل بیست و هشتم این سه قوه منفصلا ازهم درنتیجه واحده نظم ملك و ملت جاری و ساری باشد یعنی به تصریح قانون اساسی جریان امور را از همان سه مجری مترصد و ترقیات مملکت و نجات ملت خود را ازآن راه منتظرشدیم و در این مدت آنچه را قانون مصرح بود متابعت نموده حتی مسئولیت وابحکم قانون از ذمه خود خارج دانسته و در کلی و جزئی هرچه از طرف هیئت مبعوثه باسم ملت صحیح یاسقیم پیش‌آمد اعتراض نداشته نهایت همراهی را بامستدعیات ملیه در پیش وجدان خود باقتضای تکلیف مقرره بعمل آورده منتظر حصول نتیجه بودیم

چون بنا بمتابعت قانون اساسی و از روی حلم وبردباری که خلاق‌عالمیان درو‌جود ما ودیعه قرارداده‌هرقدر اصلاح اموورفع انقلابات مملکتی را ازقوای ثلثه مترصد شده نتیجه جز بعکس ندیدیم بلکه در هر مسئله که پیش آمد نقض قانون اساسی مکاشفه و بی‌پروا ازطرف هیئت مبعوثه و ملت بیعلم مشهوداقتاده

و برخلاف تمام قوانین عالم بتحریك جهال کم ظرف باغوای مفسدین پرمایه (؟) باستظهار انجمنها هر مطلب مختصری را وسیله هیجان عمومی قرار داده در مدارس شهر وگاهی درمحوطه خود مجلس تشهیر سلاح کرده مرتکب هزارگونه حرکات بیقاعده شدند و بهمین جهة شیرازه نظام مملکت را چنان از هم گسیخته کردند که اداره نمودن‌آن باشکالات و زحمات بی اندازه برخورده است ازجمله یکی ازتکالیف واجبه دارالشوری که مقدم والزم تمام تکالیف‌میباشد وضع قانون قضائیه که عبارت از عدلیه باشد بود تابابن درجه هرکس بخیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار نماید بکلی از این تکلیف اصلیه تقاعد شده و هنوز اداره عدلیه قائم نگردیده است و بهمین علت با وجود مشروطیت جان و مال و ناموس و شرف عموم در مخاطره و فریاد واعدالتاه به ثریا میرسد و بواسطه مداخله هرکس در اجرائیات برای احدی امنیت باقی نمانده در صورتی قانون بعدم مسئولیت و تقدیس شخص سلطان تصریح میکند با مسئولیت هیئت مجریه که عبارت باشد ازدولت مجلس شورا که جز وضع قوانین لازمه ونظارت امور تکلیفی ندارد در هر امری شخص سلطان را طرف قرار داده و در امورات‌شخصیه مداخله نموده مواد چندی ازقانون را دراین مورد نقض کردند بحکم قانون اساسی قوه اجرائیه و انتخاب وزراء که به سلطنت مفوض است هرکس را ماخواستیم مصدر شغل و امری‌نسبت بدقایق مقتضیات وقت وصلاح جریان نظم امور با رعایت روابط دول خارجه قرار بدهیم بخلاف قانون و با هزار وسایل بعضی اقدامات غیر مقتضیه کردند که حاجت تذکارنبوده بلکه حلم وحشمت سلطنت مانع از تصریح و تشریح کیفیات آنست و بخلاف اصل هشتم و نهم در چند مورد رفتار شده و به تبعیض عمل گردیده قانون تصریح کرده سلطان مقدس است واصل دهم مصرح است که در مواقع ارتکاب جنحه وجنایت قوه نظمیه اقدامات فوریه بعمل‌آورده درمقدمه وقعه بومب واستنطاق و محاکمه مرتکبین بنا بتوضیحات روزنامه محاکمات چه حرکات وقبحانه که بعمل میآمد که جز عظمت همت و بغیر رافت ذات ملوکانه نسبت بملت که منزله فرزند خود ملاحظه میشود هیچ قانون و قاعده اغماض چنین خیانتی را تجویز نمیکرد اصل هشتم‌آحاد ملت را در مقابل‌قانون‌متساوی نموده اصل‌دوازدهم مجازات را منحصر بطریقه مجوزه قانون کرده درچند مورد این هر دو اصل نقض شده با اینکه مداخله در اجرائیات از وظیفه مجلس خارج بوده بنقض اصل پانزدهم لایحه و نوشتجات عدیده ازطرف هیئت مبعوثه صادر شده‌چنانچه



پ ۱۵

شادروان طباطبایی

نقض اصل شانزدهم متضمن همین فقره شده است قانون تصریح کرده سلطان مقدس است در اصل بیستم هرروز و هر ساعت هزار نقض و بی حرمتی. بمفاد قانون عمل آمده وجها من‌الوجوه جلو گیری نشده است شاهد مسئله جراید منتشره و نطق نطاقین است عموما علنا حتی در حوزه وساحت مجلس نیز از مدلول اصل بیست و یکم در مسئله اسلحه عدول و نقض گردیده علاوه بر اینها بزرگترین نقض قانون از کلمه مصرحه تقدیس سلطنت اشاعه و اظهار .همین عبارت عدم همراهی شخص ما با مشروطیت است که از روی کمال عدم مبالات در مقام ابراز چنین عقیده سست باغرض سقیم بر میآیند که مدلل میدارد بی اطلاعی هیئت مبعوثه را از مسائل سیاسی و اصول قواعد جهانبانی دورهٔحاضره

و مأیوس مینماید شخص همایون ما را از استعداد واطلاعات لازمه و کلایمات خود زیرا هنوز تا ایندرجه بروابط دول وحقوق بین ملل و لوازم ملکداری ملتفت نشده‌اند که برفرض محال خدا نکرده شخص ما بامجلس یامشروطه مساعد باشیم لاکن برای بقای شرف و استقلال سلطنت وحفظ مقام قول و قلم خود درمیان ملل معظمه ساعی به حفظ (کنستی توسیون) خواهیم بود و هرگز هتك این حرف و تقلت این تهمت را که از روی کمال بی اطلاعی ناشی شده برخود قبول نکرده و جمعی که تااین درجه از اس‌اساس مسائل مهمه مملکت بی اطلاع بوده و به تبعیض اصول قانون با اختلاف مواقع معتقد باشند رشته نظام اکناف مملکت چندین هزار ساله و موجبات رفاه و امنیت جماعت کثیره ملت راکه خداوند درعهدهٔ کفایت شخص همایون ما مقرر ومسئول معین فرموده ازدست نداده وبیشتر ازاین متحمل هواپرستی اشخاص قلیلی از مغرضین نخواهیم بود تا بمشیت قادر متعال و توجهات ائمه هدی و تأییدات حضرت حجة عجل‌الله فرجه سلطنت خود را از روی حقیقت منظم وقانون اساسی را بدون تبعیض بموقع اجرا گداریم تاعموم ملت از فواید آن بهره‌مند ودر مهد امن و امان آسوده و مرفه‌الحال باشند .

بازپسین روز ها

از روزهای یکشنبه سی ویکم خرداد و دوشنبه یکم تیر (۲۱ و ۲۲ جمادی الاولی) ، چون روزنامه ها بچاپ نرسیده آگاهی روشنی نمیداریم . پیداست که دراین روز ها چیرگی شاه بیشتر و سختی کار فزونتر می بوده که روزنامه ها بیرون آمدن نتوانسته‌اند .

دراین روزها مجلس بنام میانجیگری ، نهانی برپا میشد و گفتگو هایی میانه آن بادربار ، بنمایندگی مؤتمن الملك و مشیرالدوله (که‌این دو برادر نیز کار میانجیگری را برگزیده هر دو سو را از خود خشنود می گردانیدند) و دیگران می رفت و پیداست که هیچ نتیجه ای بدست نمی آمد .

ازآنسوی آزادیخواهان در مسجد سپهسالار و بهارستان انبوه می بودند ، و نهانی تفنك و فشنك نیز باخود می‌آوردند . دیگر پرده دریده شده و کار بدشمنی آشکار انجامیده بود . تقیزاده و دیگران امید بسیار بیاوری شهر ها می‌بستند . تلگرافها در میان شهر ها و در میان آنها با

تهران همچنان درآمد و رفت می‌بود . از تهران تلگرافهای سهش انگیز بهمه شهر ها فرستاده می‌شد ، واز آنها نیز پاسخها می رسید . تبریز و رشت واسپهان وشیراز و قزوین وهمدان و کرمانشاه همگی نویدفرستادن یاور می‌دادند . این نوید ها که (جزازآن تبریز) بپیامی‌بود درتهران بآنها ارج گزارده میشد ومایه پشت گرمی می گردید . اسپهان گذشته از تفنگچی ، پنجاه هزار تومان پول برای در رفت جنك نوید می‌داد . آقا نجفی ودیگر ملایان باتلگراف « فتوای جهاد » برای نگهداری مشروطه می‌فرستادند . درهمان هنگام امید یاوری ازعلمای نجف نیز می رفت • زیرا چنانکه گفتیم رسید ، و همچنین انجمنهای تبریز ورشت ودیگرجاها تلگراف کرده چگونگی را آگاهی داده بودند .

دراین روزهای بازپسین که چیرگی دربار بیشتر و ترس فزونترشده بود باتلگراف با قزوین و ساوه گفتگو می رفت که آنها چون نزدیکتر بودند تفنگچیان خود را زود تر فرستند . کار را در هنگامش نکرده و اکنون بدینسان گرفتارفشار شده‌بودند.

درهمانروزها دوکاری نیز از محمدعلیمیرزا سرزد : یکی آنکه‌چون حاجی میرزا حسن ودیگران‌ازملایان تبریز تلگرافی درنکوهش‌ازمشروطه و مجلس و اینکه مشروطه خواهان بیدینند فرستاده بودند شاه دستورداد آنرا بچاپ رسانیدند و درشهر پراکندند ، و این یك شکستی بآزادیخواهان گردید . زیرا به‌تبریزامیدبسیارمی‌بستند ، وچون‌ازدوتیرگی در میان ملایان وآزادیخواهان‌نیك آگاه نمی بودند ، این را بوارونه امید خود یافتند ، و خواهیم آورد که نمایندگان آذربایجان در همین زمینه تلگراف گله آمیزی به تبریز فرستادند .

دیگری اینکه روزدوشنبه یکم تیرماه که خود بازپسین روزمشروطه و مجلس می‌بود شاه تلگراف پایین را بادست فرمانروایان و حکمرانان بشهرها فرستاد :

«این مجلس برخلاف مشروطیت است . هرکس من بعد از فرمایشات ما تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود ».

از این تلگراف پیدا بودکه چه اندیشه ای را با مجلس می‌دارد .

شب آنروزهم مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك بمجلس آمده آگاهی دادندکه شاه در برانداختن مجلس پا فشاری می کند وفردا بکار خواهدبرخاست .

گویا همانشب بود که کابینه نیز ازمیان رفت و مشیرالسلطنه کابینه دیگری‌را پدید آوردکه وزیران اینان بودند :

مشیر السلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ـ علاء السلطنه وزیر خارجه ـ امیر بهادر جنك وزیر جنك ـ قوام‌الدوله وزیر مالیه ـ محتشم السلطنه وزیر عدلیه ـ مخبرالدوله وزیر پست و تلگراف ـ مؤتمن‌الملك وزیر فواید عامه و تجارت ـ مشیرالدوله وزیر علوم واوقاف .

چنانکه دیده میشود صنیع الدوله و مستوفی الممالك نبودند ، واین دانسته نیست که خود نخواسته‌اند یاشاه نپذیرفته است. (چنانکه مااین دسته را می‌شناسیم این گمان دوم نزدیکتر بفهم می‌باشد) . نیز دیده میشود که مؤتمن الملك و مشیرالدوله که سپس ازسران مجلس و دولت مشروطه بشمار خواهند رفت ، درچنین کابینه ای وزیر می‌بودند .

بدینسان روز های بازپسین « خرده مشروطه » بپایان می‌رسید و اکنون بداستان بمباران رسیده ایم . ولی می باید دراینجا به تبریز باز گردیم و پیشامد های آنجا را نیز تا این زمان نوشته سپس بداستان بمباران پردازیم .

«هفته شوروخروش» در تبریز

چنانکه گفتیم ازروز سه شنبه نوزدهم خرداد (۹جمادی‌الاولی)بود که‌تبریزیان ازپیشآمدهای تهران‌آگاه شدند ، و از همان روزسران‌آزادی درتلگرافخانه نشستندوباتهران وبادیگرشهرهابه‌تلگراف فرستادن‌پرداختند. روزهای چهارشنبه بدینسان گذشت ، ولی از روزآدینه بیست ودوم خرداد (۱۲ جمادی‌الاولی) شهرحال دیگری‌بخود گرفت . ازاین آدینه تاآدینه دیگر در تبریز یك جوش وخروش بیمانندی در میان می‌بود ، و از اینرو آنرا « هفته شور وخروش » می‌نامیم (بدانسان‌که در تهران همین را « هفته زبونی» نامیدیم) .

آنروز آدینه ، مجاهدان با افزارهای جنگی ، آماده و بسیجیده ، دسته دسته ، بتلگرافخانه می‌آمدند ، وچون از تلگرافهایی که می‌رسید



پ ١٦

شادروان سید حسن شریفزاده

آگاه می‌شدند سخت می‌خروشیدند : ماچرا دور ایستاده‌ایم ؟ ! ! ! آنهمه کوششها در دو سال برای چنین روزی می بود ، از تلگراف چه برخیزد ؟ ! . . . چرا خود بتهران نرویم ؟ ! . . چرابیاری دارالشوری نشتابیم ؟ ! . .

این اندیشه نخست از خود آنان سرزد ، و «مرکز غیبی » وانجمن ایالتی نیز خرسندی دادند . همان روز چنین نهادند دفتری در سربازخانه باز کنند که هر که خواهان چنان سفری باشد نام خودرا در آن بنویساند . نیزدفتری

برای «اعانه» باز کنند که دررفت سفر بسیجیده گردد .

ازامروز کانون شورش سربازخانه گردید که هرروزدرآنجا انبوهی پدید می‌آمد ، ومیدانی بآن پهناوری پرازمردم می گردید . کسی تاندیده باگفتن نخواهد دانست چه شور و تکانی درمیان می‌بود . چه پیش از نیمروز وچه پس‌ازآن ، مردم چون انبوه می شدند ناطقان بگفتار می‌پرداختند و خونهارا بجوش می‌آوردند . دریکسو مجاهدان بنام‌نویسی می‌پرداختند . دریکسو توانگر و کمچیز هر کسی باندازه توان وخواهش خود ، پول بصندوق می‌پرداختند . بهتر است در این باره گفته‌های پرفسور براون را بیاورم : « دریکروز از پسین‌تاشام ، تنهاازمردم بیچیز هزاروسیصدتومان داده‌شد ، فردای آنروز ده‌هزار تومان پرداخته گردید». تلگراف «انجمن اتحادیه » را بدارالشوری درپیش نوشته‌ایم که‌می گوید : زنان نیزدراین شوروخروش‌هم‌آوازمی‌بودند، و کسانی‌ازآنان گردن‌بندو گوشواره‌وبازوبند خودرا می‌آوردند وبصندوق‌می‌دادند که فروخته شود وپولش درراه روانه گردانیدن مجاهدان بکار رود .

یکی ازناطقان که دراین‌روزها شناخته گردید سید حسن شریفزاده بود ، که درسربازخانه‌باگفتارهای آتشین خود دلها را بتکان می‌آورد و غیرتها را بیدارمی گردانید .

سپاهی که بتهران خواستی رفت نقیخان رشید الملك را بسرداری آن بر گزیدند . چنانکه نوشته‌ایم این مرد در آن روز ها درمیان آزادیخواهان می‌بود وبانیرنك ودورنگی روز می گزاشت . ستار خان باپنجاه سواره‌وباقرخان باپنجاه سواره ومحمدقلیخان آقبلاغی بادسته هایی ازسواران درآن لشکرمی‌بودند . شماره‌آنان کمتر از هزار نخواستی‌بود ، ولی چون‌شتاب میکردندهمینکه سیصد تن‌آماده گردیدند ، روزبیست‌وهفتم خرداد (١٧ جمادی‌الاولی) باشکوه بسیار وسهش سرشار از شهربیرون رفته درواسمنج که دوفرسخی شهراست لشکرگاه زدند ، که ازدیگران‌نیز هر که کارهایش را بپایان رساند بآنان پیوندد .

ازتهران جزآگاهیهای دروغ نمی‌رسید . دریك‌تلگرافی گفته‌میشد : « ازطرف عموم ملت بشاه اعلان شد که هرگاه تا٤٨ ساعت دیگرحقوق

ملت ادا نشود وآنچه از قانون اساسی نقض شده است بجای خود نیاید آنوقت ملت بتکلیف خود رفتار خواهند کرد » .

از تقیزاده تلگراف رمز بسیار درازی رسید که درآن چنین می گفت :

« دارالشوری بجهت اتمام حجت بشاه اعلان نمودند که این حرکات منافی باقانون شرع وقانون اساسی موجب افتضاح مقام سلطنت میباشد لازم است که آنچه نقض قانون گشته جبران نماید تامردم اطمینان حاصل نمایند شاه درافعال وحرکاتش مصر ، لذا انجمنها تمام نمایندگان خودرا بمجلس فرستاده کسب تکلیف کرده اند . بجهت عدم انعقاد (؟) شاه بقانون شرع واساسی کلیتا اهالی بی تکلیف مانده انقراض اسلام را معاینه دیده خلع اورا جدا خواستار شدند وهمچنین از ولایات وایالات متواترا تلگرافات سخت درخلع شاه می رسد . مجلس هم باشاه درمذاکره سخت است قشون ملی از هرطرف درشرف حرکت میباشند . از همه مجدتر همدان قزوین رشت شیراز است بدیهیست که درکلیه امورات حقه آذربایجانیها گوی سبقت از دیگران برده اند من الله التوفیق وعلیه التکلان (فدای ملت تقی زاده) »

این تلگراف برای شورانیدن تبریزیان می بود که هرچه زودتر سپاه بفرستند . آقای تقی زاده که درتهران ازنیروی آماده آزادیخوهان سود جویی نمی توانست ، وخواهیم دید که روز جنك ازترس جان بیکباراز خانه بیرون نیامد ، این تلگراف دروغ آمیز را می فرستاد ، وهیچ نمی اندیشید که فرستادن سپاه ازتبریز باچه دشواریهایی روبرو تواند بود .

تبریزیان خودشان خواهان می بودند واین توانستندی که سه چهارهزار سپاه بتهران بفرستند . ولی ازیکسو خود شهرازآزادیخواهان تهی گردیده بدست بدخواهان افتادی وازیکسو آنها ازتبریزتاتهران دردره هاو گردنه ها دچار شاهسونان ودیگران گردیده پیش ازرسیدن بتهران آسیب بسیاری دیدندی ، و پس از همه اینها ، هنگامی رسیدندی که مجلس از میان برخاسته بودی.

جنبش ملایان و آغاز آشوب

تبریزیان هنگامیکه بدینسان سرگرم جوش وخروش می بودند، ومیخواستند سپاه بتهران فرستندو بادشمنان آزادی بجنگند ، ناگهان پرده برخاسته دانسته

گردید ، که محمدعلیمیرزا درآن نقشه خودتبریزرا فراموش نکرده ، وبرای اینجا نیز دستگاهی درچیده ، و تبریزیان باید درشهرخود باین دستگاه پردازند ونیازی برفتن تهران نمی باشد .

آمدن حاجی میرزا حسن وامامجمعه را به تبریز نوشته ایم . آن آمدن برای این بود که درهنگامی بهمدستی ملایان ودیگر بدخواهان مشروطه بتلاش برخیزند . این بودروز آدینه بیست ونهم خرداد (۱۹ جمادی الاولی) يك نشست بزرگی درخانه مجتهد برپا گردید . همگی مجتهدان وملایان بنام درآنجا بودند. همچنین میرهاشم که گفته ایم دردوچی وسرخاب دستگاه فرمانروایی می داشت با پیرامونیانی بآنجا آمد . نیز اجلال الملك رئیس شهربانی و کسان دیگری ازآزادیخواهان دانسته و نادانسته بآنجا رفتند . چون هنگامش رسیدمجتهد پرده ازکاربرداشته بسخنانی پرداخت در این زمینه که مشروطه بااسلام سازش ندارد ، واکنون که شاه بکندن بنیاد آن برخاسته مانیزبیاری شاه برخیزیم ، وتلگرافی برایش فرستیم . ملایان که خود دشمنان مشروطه می بودند این پیشنهادرا باخوشرویی پذیرفتند ، وتلگرافی نوشته شد که همگی بآن دستینه نهادند ، وتو گفتیی يك بایای ورجاوندی را بپایان رسانیده اند بخود بالیدند .

هنگام نیمروز که نشست پایان پذیرفت وباشندگان پراکنده می گردید ناگهان داستانی رخ داد ، وآن اینکه يك سیدی باتپانچه بدست آهنك کشتن میرهاشم کرد و تیری باواانداخت که چون سوار الاغ می بود برانش خورده نکشت . پیرامونیانش ریخته آن سید را باتقی مسکر نامی که از همراهان وی می بود دستگیر کردند، وباخود برداشته روانه دوچی گردیدند . بدینسان درتبریز زمینه برای جنك وخونریزی آماده گردید .

این سید تیر انداز چنانکه میگویند ازمردم زنجان و خود یکی از فرستادن گان کمیته قفقاز می بوده . اینمرد از آنجا برای کشتن سید هاشم آمده و بی آنکه نژاد سیدی دارد دستار سیاه بسر پیچیده خودرا سید می شناسانیده . ازدیرباز درپی فرصت می گشته تا امروز بدست آورده . ولی چسود که تیرش بآماج نخورد ، وخود که گرفتار شد همان شب دراسلامیه با شکنجه کشته گردید . درروزنامه « ملاعمو » که هنوزپراکنده میگردید،



پ ۱۷

شاپشال

درپایان‌یك نسخه‌ای رویه بازپرس ازتقی مسکررا آورده‌است که اینك من نیز درپایین می آورم :

صورت استنطاق که درمحضر عموم علمای‌اعلام وسادات ذوی‌العز والاحترام وسایر مسلمین درمسئله سوء قصد بجناب مستطاب آقا سید هاشم سلمه‌الله تعالی تاریخ ۲۰ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ از تقی مسکر که ازمـرتکبین بوده بقـرار ذیل است :

سؤال – اسم شماچیست وبچه کار مشغول هستید ؟..

جواب – بنده تقی مسکر ، مس ساخته می‌فروشم .

سؤال خیلی خوب‌دلیل اینکه شمامی‌خواستیدآقامیرهاشم را بقتل رسانید چه بود ؟ . درحق شماها بدی‌کرده بود یادلیل دیگرداشت؟

جواب - درحق من بدی نکرده بود خدا روی باعث را سیاه نماید که مارا وادار این کار کرد .

سؤال - ازقراریکه معلوم میشود شمارا باین کار تحریك کرده‌اند .

جواب - بلی باچهار نفرذیل درتلگرافخانه‌حاضرشده مشغول‌خدمت‌بودیم ؛ مشهدی‌محمد حلاج خیابانی ، سید زنجانی ، میرزاجواد ساعت‌ساز، من تقی‌مسکر که‌اشخاص‌ذیل مارا فریب دادند : بصیرالسلطنه، میرزا محمدعلیخان ، شیخ سلیم، میرزااسماعیل ، برادرمیرزا محمدعلیخان حاجی حسین ، که علما وآقا سید هاشم همدست شده میخواهند مشروطه را ازمیان بردارند باید مجتهد وحاجی میرزا محسن‌آقا ومیرزاصادق آقا وآقا میرهاشم‌راکشت وسدخیالات آنهارا کرد . هرکس این کاررا بکند علاوه براینکه پول زیاد خواهیم داد درآتیه وجه معتدبه به وشغل ومنصب بزرك خواهدبرد . از این حرفها آنقدرزدند ومارا وادار این امر کردند .

سؤال - غیر از شما کس دیگر بود . ؟

جواب - همین چهار نفر بودیم لاغیر .

آن تلگراف راکه ملایان فرستادند ، چنانکه گفتیم محمد علیمیرزا بآن ارج بسیاری گزارده دستور داد بچاپ رسانند و در تهران پراکنده کنند ، وگفتیم که این بآزادیخوان گران افتاد و آذربایجانیان سرافکنده گردیدند ، بویژه با آن تلگرافهایی که از علمای اسپهان می رسید ، و خواهیم دید که نمایندگان آذربایجان در این باره تلگراف گه آمیزش فرستادند .

دسته بندی ملایان و خیزش اسلامیه

همان روز آدینه هنگام پسین مجتهد وامامجمعه و میرزا صادق و برادرش میرزا محسن ودیگر ملایان بنام ، هریکی با دسته‌ای از پیرامونیان در دوچی گردآمده « اسلامیه » را نشیمن گرفتند ، وبه پشتیبانی میرهاشم و تفنگچیان دوچی ، با مشروطـه درفش دشمنی افـراشتند . دانسته شد

حاجی میرزا حسن از محمد علیمیرزا دستور هایی داشته و با او بهم بستگی میدارد .

فردا شنبه سی‌ویکم خرداد (۲۱ جمادی الاولی) تکان دیگری در شهر پدیدآمد . زیرا پیشنمازان ازهر کویی ، هریکی با پیروانی ، رو به دوچی نهاده آهنك اسلامیه کردند . اینان که از پیدایش مشروطه‌بازارها شان ازگرمی افتاده دلهاشان پراز کینه می‌بود ، اکنون فرصت کینه جویی بدست آورده ، و خود دیدنی می‌بود که هر کدام چند تن عامی نافهمی را پشت سر انداخته ، آن « نعلین » های پست خربزه ای را بزمین می کشیدند وراه می‌پیمودند . بیشتری از آنانکه تاکنون بامشروطه راه می‌رفتند نیز بریدند و بآنسو رفتند . برخی نیز ازثقة الاسلام وحاجی میرزا ابوالحسن انگجی بی یکسویی توده خانه نشینی برگزیدند . با مشروطه خواهان جز کسان اندکی ازملایان ودستار بندان نماند . همچنین درباریان کهن و بدخواهان مشروطه از هر کجا که می بودند بدوچی شتافتند . قراملك که در میان کویهای تبریز بدلیر پروری شناخته شده، مردم آنجا چون همه عامیند بنام دینداری یکدسته از کار آمدترین جوانان خود را با تفنگ و افزار ، همراه ملاشان باسلامیه فرستادند .

همانروز یافردای آن ، شکرالله خان شجاع نظام باسواران برگزیده مرند ، و سامخان و برادرش ضرغام و حاجی فرامرز خان باسواران جنك آزموده قرجه داغ فرارسیدند . نیز سرکردگان دیگری بآنان پیوستند . دانسته‌شد محمدعلیمیرزادرآن نقشه خود تبریز را فراموش نکرده ، برای اینجا نیز اندیشه هایی کرده است .

کوتاه سخن : اسلامیه نیرو اندوخته سر برافراشت . سراسر دوچی پراز تفنگدار گردیده کوچه ها تنگی نمود . لوتیان دوچی در پشت بامها و دردیگر جاها بسنگربندی پرداختند . ملایان دراتاقها نشسته به «فتوای جهاد» پرداختند . چون دستاویز دیگرنمی یافتند برای برآغالانیدن سواران مرند وقره داغ مشروطه خواهان را « بابی» خوانده « فتوی » بکشتن ایشان دادند . دراینجا نیز کسانی را از سران آزادی فهرست کرده چنین گفتند : « باید اینها ازشهر بیرون روند » .

چون هنوز جنك آغاز نشده و راهها بسته نگردیده ، از همه جا دسته دسته بدیدن آنجا می‌رفتند ، من نیز که نویسنده این کتابم باکسانی ازیاران بتماشا رفتیم وآن آشوب و انبوهی را با دیده دیدیم ، ملایان دریك اتاق بزرگی نشسته پیاپی نکوهش از مشروطه می سرودند . و هر کدام بخود نمایی سخنی می گفت : آن یکی آیه قرآن میخواند ، و این یکی «حدیث» یاد می کرد . سومی خوابی که دیده بود باز می گفت . چهارمی سوگند میخورد که آزادیخواهان بابیند و جز بآشکار گردانیدن کیش خود نمی کوشند . برخی که زیرکتر و سنگینتر می‌بودند سر کج گردانیده چشمها بپایین دوخته ، سبحه می گردانیدند ولب می جنبانیدند . حاجی میرزا حسن و امامجمعه و میرزا صادق و دیگران ، بالا دست اتاق را پر کرده بارفتار و گفتار خود چنین می فهمانیدند که برای انجام یك بایای بزرگی درآنجا گرد آمده‌اند . سرانجام ازقرآن « استخاره » کردند و این آیه در آمد : « اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان‌الله علی نصرهم لقدیر» . ازاین آیه بسیار شادمان گردیدند .

میرهاشم چون گلوله خورده بود درخانه خود میخوابید . ولی لوتیان و سردستگان دوچی در تکاپو می‌بودند و می آمدند و می‌رفتند ، و پیدا می‌بود که بآمادگیهایی می کوشند .

اینان با تهران بهم بستگی میداشتند ، و پیاپی بدستیاری تلگراف ازمحمدعلیمیرزا وازکارهایش آگاهی می‌یافتند . نه‌همچون مشروطه‌خواهان که جزاز تلگرافهای دروغ‌آمیز ازتقیزاده و دیگران نمی‌یافتند واز تهران آگاهی روشنی نمیداشتند .

ایستادگی آزادیخواهان و آمادگیهای آنان

چنانکه گفتیم از یکهفته پیش آزادیخواهان هر روز در سربازخانه گرد می آمدند ، و بنام نگهداری از دارالشوری و یاوری فرستادن بتهران شور و خروش می‌نمودند ، وچون روزآدینه نشست خانه مجتهدو آن رفتار ملایان رخ داد ، سران آزادی بچگونگی پی‌برده دانستند که ب ملایان و دوچی جنگی رخ خواهد داد . ازفردا شور وخروش رنك‌دیگری گرفته این بار بیش از همه بدگویی از ملایان می کردند و انبار داری



پ ۱۸

حاجی سید المحققین (یکی ازملایان مشروطه خواه تبریز)

حاجی میرزا حسن و امامجمعه و حاجی میرزا محسن را بیاد مردم می انداختند . شادروان شریفزاده باآواز بلندمی گفت : « مردم چون سگ خون خورد هار گردد . این ملایان ازبس خون دل شمارا خورده‌اند هار گردیده‌اند و مردم رامی گزند » . آن رفتارزشت ملایان میدان داده بود که هیچ باك و پروایی ننمایند و زیان و بدی ملایان را بازنمایند .

دراینمیان یك کاری از مخبرالسلطنه سرزد ، و آن اینکه گفت : « برای جلو گیری اززد و خورد انبوهی سرباز خانه را بهم زنند » .

آزادیخواهان چون باوبدگمان نمی بودند سخنش‌را پذیرفتند ، و یکروز سرباز خانه را تهی گزاردند ، ولی چون دیدند نتیجه‌ای نداد و ملایان همچنان درکارمی‌باشند باردیگر بجای خود باز گشتند . انجمن بهتردانست که ستار خان و باقرخان و محمد قلیخان را که در واسمنج لشگر گاه می‌داشتند بشهرخواند ، و اندیشه‌ای راکه بنام یاور فرستادن بدارالشوری درمیان می‌بود ، بکنار گزارد ، و این بود دستور فرستاد بشهرباز گشتند. تبریز باتهران یکی نمی‌بود : دراینجا چند هزار مجاهد ورزیده ، با سرو سامان ، آماده می‌بودند ، و خواهیم دید که چه مردان دلیر و کاردانی از میان ایشان برخاست . ازآنسوی سران آزادی کسانی همچون علی مسیو و حاجی علی دوا فروش و مانند اینان می‌بودند ، که پروای جان‌وداراك را کنار گزارده از هیچ فدا کاری باز نمی ایستادند . آری در اینجا نیز مردان سست نهاد و ناپایدار ، در میان پیشروان می‌بودند ، و همینان‌در آغاز کار مایه شکستی گردیدند ، ولی خواهیم دید که زود ازمیدان در رفتند و آن شکست بزودی بسته گردید .

روزهای شنبه و یکشنبه بدینسان گذشت که آنان دردوچی‌واسلامیه و اینان درنیمه دیگر شهر و در سربازخانه می جوشیدند و میخروشیدند ، و هریکی بآمادگی می کوشیدند . دوچیان بیداد گری آغاز کرده گفته می‌شد کسی را کشته‌اند . ولی ازاینسو دست نمی گشادند . روز دوشنبه تلگراف پایین ازتهران رسید :

دیروز ازطرف شاه تلگرافی بامضای علمای تبریز از مجتهد وحاجی‌میرزا محسن ومیرزا صادق امام جمعه حاجی میرزارضا حاجی میرزا تقی حاجی‌سیداحمد حاجی میرزا علی اصغر حاجی میرزا ابوالحسن آقاسید علی حاجی میرزا احمد حاجی میرزاعبدالحسین میرزایوسف میرزاحسن میرزا عبدالعلی آقاسید رضی شیخ‌العلماء طبع ونشر شده مشتمل برتقویت دولت و مخالفت مشروطه . از این تلگراف عموم آذربایجانیهای طهران سرافکنده در کوچه وبازار معرض سر کوبی مردم شده‌اند . بالعکس تلگرافی ازعلمای اصفهان رسیده سربلندی آنها شده که در آن تلگرافات فتوای کفروارتداد سربازان وسواران‌افواجی راکه بکمك‌مستبدین وموجب احظار آنها ازولایات بطهران می‌آید داده‌آنهارا درحکم قشون کربلا

وانصار بنی امیه وتیراندازان ببدن مطهر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام شمرده‌اند وعلاوه پنجاه هزار تومان پول نقدبرای مخارج بدارالشوری‌بانك حواله داده‌اند عموم ولایات ایران بدون استثناء غیراز تبریز باتمامی قوا باجان ومال حاضر فداکاری وجان نثاری مجلس شورای‌ملی بوده ومصمم حرکت تهران هستند دست ازاین نفاق برداوید ودراین موقع باریك نگذارید بتحریك و اغوای انگشتهای مستبدین شقاق واختلاف درمیانه بیاندازند ودشمنان خارجی موقع پیشرفت مقاصد درجنك خانگی پیدا کنند عیب وطن‌بدبخت ماهمین است که ازهمه ولایات زودتر می‌درخشد وازهمه زودتر ضایع میشود جسارت را ببخشید ، سوزدل دراین‌فرصت تنك باظهار این مطالب مجبورمی‌کند . کاردرتهران بسختی کشیده وهنوز بجایی منجرنشده وپانزده روزاست درتهران تعطیل عمومیست وسه روز است بازعموم تجارو کسبه واصناف شب وروز درمسجد سپهسالار مجتمع‌اند (وکلای‌آذربایجان)

این‌آخرین تلگرافی بودکه ازنماینده‌گان‌آذربایجان به‌تبریز رسید . این‌تلگراف ازیکسو نشانست که آن تلگراف ملایان چه هنایش بدی در تهران کرده بوده ، و از یکسو نمونه است که نماینده‌گان هنوزبخودنیامده پی بنادانیهای خود نه برده بودند . چنانکه نوشته‌ایم حاجی میرزا حسن را به تبریز مجلس فرستاد ، وچون تبریزیان از آشوب انگیزی او ترسیده به آمدنش خرسندی نمی دادند همان نماینده‌گان بتلگرافخانه آمده پافشاری نمودند که تبریزیان از سر تا خرسندی بگذرند ، و چون حاجی میرزا حسن‌آمد امامجمعه و دیگران نیزآمدند . راستی آنست که این گرفتاری را برای تبریز نادانی نماینده‌گان پدید آورده بود . با اینحال آنان زبان گشاده دیگران را نکوهش می کنند . شگفت ترآنکه بآن نمایشهای‌بیپای اسپهان ودیگر شهرها ارج گزارده تبریز را با این آمادگیهایی که می داشت (وخواهیم دیدکه چکارها کرد) ، پایینتر ازآنها می‌شماردند .

بهرحال این‌تلگراف درنوبت خودخشم‌آزادیخواهان را بملایان‌بیشتر گردانید . همان روز آن را باسخنانی ازسوی خودشان چاپ‌کرده درشهر پراکندند . بدینسان تبریز نیز بازپسین روز های « خرده مشروطه » را بپایان رسانید ، وما پیشآمدهای این شهر را از روز سه شنبه دوم تیرماه (۲۳ جمادی الاولی) تا پایان جنگها درگفتار های‌آینده خواهیم‌نوشت . دراینجا باز بتهران بازمی گردیم که داستان بمباران را بنویسیم .

سه شنبه دوم تیرماه

روز سه‌شنبه دوم تیرماه (۲۳ جمادی الاولی) درتاریخ‌مشروطه یکروزبیمانندی بود . کشاکش آزادیخواهی وخودکامگی که ازدوسال باز در میان می‌بود ، امروز رویه جنك وخونریزی بخودگرفت ، و مشروطه و مجلس پس ازدوسال ایستادگی ازپا افتاد .

محمدعلیمیرزاکه از بیست روز باز ، دشمنی آشکارگردانیده بود ، امروز چون زمینه را آماده می‌دید بکارپرداخت . ازآنسوی چنانکه گفتیم آزادیخوهان ، پس ازیکهفته‌زبونی ، درروز های‌آخربه‌بسیجهایی پرداختند، وباهمه دیری که رخ‌داده بود ششصد تن کمابیش تفنگدار گرد آوردند ، که درمیان ایشان مردان جنك آزموده ودلیر نیز می‌بودند . از جمله چند تن ازافسران قزاقخانه (ابوالفتح زاده ودیگران که نامهاشان خواهیم‌برد) ، که اردوسال باز ، ازقزاقخانه بیرون‌آمده بودند ، واینزمان‌بآزادیخواهان همراهی می‌نمودند . همچنین میرزا صالحخان وزیر اکرم که محمدعلیمیرزا اورا از حکمرانی طهران‌برداشته بود باچند تن ازنوکران کارآمد خود بامجاهدان همراهی نشان میداد .

اینان یك نیرویی می‌بودند ، ویکدسته ازآنان دربالاخانه های‌عمارت شمالی‌مجلس (۱) ویادرپشت بامهای مجلس ومسجد وفرازمناره هاسنگر گرفته‌بنگهداری‌مجلس‌می کوشیدند . یکدسته‌دیگر که‌آذربایجانیان‌می‌بودند ، درپشت بام حیاط « انجمن‌آذربایجانیان » که درآن نزدیکی می‌بود (۲) سنگربسته وهمچنین خانه‌های ظل‌السلطان را در دست میداشتند . میرزا صالح خان در خانه های بانوی عظمی (خواهر ظل السلطان) می‌نشست و در همانجا سنگر می داشت .

اینان اگرسران کاردانی داشتندی وسامانی در میانشان بودی که از

---

(۱) آنجاکه اکنون چاپخانه مجلس است

(۲) کاخی‌که اکنون وزارتخانه فرهنك است خانه ظل‌السلطان می‌بود ، ودربالاتر ازآن (روبسوی جلوخان بهارستان) خانه های بانوی عظمی می‌بود که اکنون نیز هست . در روبروی این خانه ها انجمن آذربایجان می‌بود که‌آن حیاط نیز اکنون هست .



پ ۱۹

شجاع نظام با دو پسر خود موسی الرضا وشجاع لشکر .
(شجاع لشکر در پیشآمد بمب با خود شجاع نظام کشته شد .
موسی الرضا که سپس شجاع نظام گردیده بود هنوز زنده است)

توانستندی ، در آنمیان بیگمان بشماره شان افزودی ، وبیگمان چیرگی بهره آنان گردیدی . لیکن چنانکه گفتیم سران کاردانی نمیداشتند وسامانی درمیانشان نمی‌بود ، وخواهیم دید که تقیزاده ودیگران چه رفتاری کردند . از آنسوی بسیاری از تفنگداران روزجنك رونهان کرده نیامدند . یکدسته از آنان که نگهداری مجلس می کردند شبها بخانه‌های خودرفته تنها هفتاد تن کمابیش برای نگهبانی می‌ماندند . شب سه شنبه نیز بیش ازهفتادتن نمانده بودند ، وبامدادان که جنك برخاست از آن شماره کاست که نیفزود .

یکی ازآنان (که گویا هنوز زنده است) تاریخچه‌ای اززندگانی خود نوشته که بدست من افتاده . مردك دراین باره چنین مینویسد : «صبح که شد خبر آوردند که در مجلس راگرفتند . من بتعجیل رخت سربازی خود را پوشیده همینکه خواستم تفنك خود را از سر میخ بردارم دیدم نیست . فریاد کردم تفنك من کو ؟ . . زنم قرآن روی دست باتفاق دخترهایم آمد جلو و گفت آقاجان من میدانم کسی باتوهمراهی نخواهد کرد یکتنه خواهی رفت طرف مجلس در بین راه تورا خواهند کشت . . . در این بین، صدای توپ بلند شد . من رفتم بالای بام خانه روبمجلس نشستم ومشغول گریه شدم »

باری روز سه شنبه از آغاز روز قزاقان وسربازان گرد مجلس و مسجد سپهسالار راگرفتند وهمچنین سرراههارا بروی آمد وشد بستند . مامانتوف آگاهی نویس روسی که این‌زمان درتهران می‌زیست و داستان این پیشآمد را نوشته دراین باره آگاهیهای نیکی را بمامیدهد . کوتاهشده گفته‌های او اینست :

« درساعت هشت شب شاه لیاخوف را بباغشاه خواسته دستور کار فردارا داد ، واوچون بخانه‌خود(درنزدیکی قزاقخانه) بازگردیدسرکردگان روسی قزاقخانه را بنزد خود خواسته چگونگی را بمیان نهاد ، وپس از سکالش باآنان ، چنین دستور داد که فردا بامدادان میرپنجه علی آقا (۱)

(۱) سه‌برادر می‌بودند : علی آقا ، قاسم آقا ، کاظم آقا که هرسه از سرکردگان قزاقخانه‌می‌بودند . قاسم آقا همانست که دراینجانامش برده‌ایم و سپس درقزوین بادست آزادیخواهان کشته شد . کاظم آقا نیز درواسمنج در

بادسته قزاقان خود (۱۲۰ تن) روانه گردیده مدرسه سپهسالاررا فرا گیرد. چهار توپ آتشباردرمیدان جلومجلس گزارده‌شده ، سواران زیردست میرپنجه قاسم آقا دسته بدسته گردیده خیابانهای پیرامون مجلس‌را فراگیرندومردم را از انبوه شدن باز دارند. این دستورها درساعت دوازده‌شب داده‌شد .

فردا درساعت پنج میرپنجه علی آقا بادستور شبانه ، باقزاقان خود روانه گردیده ، باآنکه مجاهدان بیم شلیك میدادند پروا ننموده بحیاط مدرسه رفت وآنجارا فراگرفت ، وازاین فیروزی خود آگاهی بفرمانده (لیاخوف) فرستاد . ولی پس ازچند دقیقه یکدسته ازآزادیخواهان از درون مدرسه بیرن ریخته بافشارخود قزاقان را پس رانده ازمدرسه بیرون گردانیدند و دررا بستند . میرپنجه علی‌آقاچون دستورمیداشت تیرنیندازد ایستادگی نتوانست . قزاقان درپشت در رده کشیده ایستادند .

چون آگاهی از این نافیروزی‌بلیاخوف‌رسید ، فرمان داد دسته‌های دیگرقزاق ، که ۲۵۰ سوار و۲۵ پیاده و٤ توپ می‌بود ،آهنك مجلس کردند ودرساعت هفت بود که اینهابجلومجلس رسیدند . هم‌درزمان خودلیاخوف (بگفته براون باشش تن ازسرکردگان روس بادرشکه)بآنجاآمدند ، و لیاخف میدان بهارستان وآن پیرامونهارا بازدید و بدستور او ، ازچهار توپ یکی رادرخیابان دروازه دولت ، دیگری را درخیابان روبروی آن، وسوم وچهارم را در خیابان شاه‌آباد ، نهادند ودهانه همه آنهارا بسوی مجلس گردانیدند ، وگرداگرد هرتوپی دسته قزاق - ازسواره و پیاده - جادادند . پس از اینکارها لیاخف (بدرشکه نشسته) باز گردید که بباغشاه رود وبشاه آگاهی برد » . اینها گفته های ماماتوفست . ولی می‌باید گفت : شماره های قزاقهارا بسیارکم گردانیده . درآنهنگام شماره قزاق کمتراز دوهزار تن نمی بوده . ازآنسوی ازسربازان یادی نکرده ، در حالیکه یك فوج سربازان سیلاخوری همراه قزاقان می‌بودند که لیاخف آنهارا بنگهداری درهای شرقی مسجد ومجلس وآن پیرامونها گمارد . نیز مامیدانیم که‌علیخان ارشدالدوله (همان مردیکه تاچندی پیش ازسرجنبانان

« شب حسن دلی » کشته گردید . علی‌آقا همانست که تاپار سال زنده و بنام « سرلشگر نقدی » شناخته میشد .

آزادیخواهان بشمار میرفت و رئیس انجمن مرکزی می‌بود) بادیگران ازنزدیکان محمدعلیمیرزا درجنك پادرمیان می‌داشتند .

ماماتوف می گوید : گمان ایستادگی نمیرفت واز اینرو به قزاقان دستور تیر اندازی داده نشده بود . لیکن این باخشیج راپورتهای لیاخف است . از آنسوی با آن آمادگی مجاهدان و باآن سنگربندیها چگونه گمان‌ایستادگی‌نمیرفت ؟!..آری این شگفت‌است که قزاقان سنگری نبستند و باگفته ماماتوف سازگار می آید . می‌توان پنداشت کسانی که از خود نمایندگان و آزادیخواهان بادربارراه میداشتند ، برای شیرینکاری، بدربار چنان دلگرمی می داده‌اند .

آغاز جنگ

قزاقان و سربازان نمیگزاردند کسی از مجلس بیرون رود . سپس سختیگری را بیشتر گردانیده کسی را بدرون هم راه نمیدادند . ولی تا اینهنگام کسانیکه آمدن میخواستند آمده بودند ، وماازآنان نامهای بهبهانی و طباطبایی و حاجی امامجمعه خویی و حاجی میرزا ابراهیم‌آقا و مستشارالدوله و ممتازالدوله و میرزامحمدصادق طباطبایی وحکیم‌الملك‌رامی‌شناسیم . شادروانان بهبهانی و طباطبایی هر یکی دسته ای از خویشان و پیروان همراه آورده بودند . از آنسوی یکدسته از سران‌آزادی ازمیرزا جهانگیرخان وملك المتکلمین و قاضی ارداقی و دیگران که بجان خود می ترسیدند ، ازچند روز پیش بمجلس پناهیده خود درآنجا می‌بودند . با آنکه بیشتر نمایندگان بیغیرتی نموده امروزبمجلس‌نیامدند بازدرآنجا انبوهی می‌بود . دربیرون نیز مردم هوا خواهی بمجلس می نمودند و دسته هایی برای آمدن بمجلس آماده می شدند .

دو سید و دیگران بشیوهٔ همیشگی خودبجلو گیری از جنك و خونریزی می کوشیدند . آقای بهبهانی کسی‌را پیش قاسم آقا فرستاده بنزد خودخواند . براون می گوید : قاسم‌آقاآمد و گوش بسخن‌بهبهانی نداد . ولی این گفته ازمستشارالدوله است که آنکس باز نگشت ، وما ندانستیم آیا پیام آقارا بقاسم آقا رسانید یانه . بمجاهدان سخت سپرده میشد که پیشدستی نکنند وبهرحال از تیر اندازی باافسران روسی خودداری کنند .



پ ۲۰

سید حسن تقیزاده

(گویا این پیکره ازو در سال ۱۲۸۸ پس از بازگشت از اروپا در تهران یا تبریز برداشته شده است)

این نیز یکخامی ایشان می‌بود که می‌پنداشتند نباید افسران روس‌را بزنند ·

هر دو سو آماده ایستاده ولی جنگی رخ نمیداد . در آنمیان شادروان سیدجمال الدین افجه‌ای ، آن پیرمرد غیرتمند ، سوار الاغی از خانه خود (درپامنار) بیرون آمده وباگروه انبوهی ازمردم که بچندصدتن می‌رسیدند ، دنبال او افتاده آهنك مجلس کرده بودند . اینان برای آنکه از یکراه کم قزاقتری روانه شوند از کوچه مسجد سراج‌الملك واز تخت بربریها بخیابان پستخانه درآمده از آنجا خود را بجلوخانه ظل‌السلطان رسانیده بودند . افسران روسی‌خواستندآنان راباز گردانند ، وچون دیدند گوش نداده همچنان می آیند ، برای بیم دادن دهانه توپی را سوی آنان برگردانیدند وآتش کردند · این توپ هوایی (یا بی گلوله) بود وگزندی ازآن بکس نرسید . ولی از آوایش الاغ‌افجه‌ای بزانو درآمده و او ازروی الاغ پایین افتاده و پیروان او بهم درآمدند . در آن هنگام یك افسر روسی تپانچه خود را در آورده یك تیری بهوا انداخت ، و این نشان جنك شده قزاقان بیکبار به‌شلیك پرداختند ، و از آنسوی مجاهدان نیز پاسخ دادند و بدینسان خونریزی آغاز گردیده ، یك هنگامه شگفتی برخاست . زیرا از یکسو افجه‌ای و پیرامونیانش که زیر آتش مانده بودند سه تنی از ایشان ، (که یکی جوان آموزگاری می بود) با گلوله قزاقان ازپا افتادند و یکتن نیز زخم سختی برداشت ، و خود افجه ای که درمیانه مانده بود ، کسان وزیر اکرم درخانه‌بانوی عظمی را باز کرده اورا با پسران و بستگانش بدرون بردند ، و بدینسان از گزند رهانیدند . پیرامونیانش باز گشته از هم پراکندند . ازیکسو قزاقان که سنگری نمیداشتند تیراندازان‌زبردست‌مجلس وانجمن آذربایجان بسیاری از آنان را از پا انداختند ، چنانکه قزاقان ایستادگی نتوانسته خود را بخیابان کشیدند ولی یك افسر روسی در پهلوی توپ دست وپای خود را گم نکرده، باتوپ بشلیك پرداخت . جنك سختی در گرفته رشته ازدست رفت . اسبهای توپخانه که بارگلوله و قورخانه می داشتند اززیر درختها (۱) بیرون شتافته میانه میدان پیاپی بخون غلطیدند .

(۱) فراموش نشده که تاده واندسال پیش در میدان جلو بهارستان درختها می‌بودند که بریدند وبجایش گل کاشتند .

درگام نخست فیروزی در سوی آزادیخواهان پدیدار گردید. چیرگی اینان تا بجایی رسید که کسانی بیرون ریخته خواستند توپی را بکشند وبسوی مجلس برند. اگر خامی را کنار گزارده افسران روسی‌را زدندی بیگمان فیروزی بهرهٔ آنان بودی. خود داری از زدن آنها این نتیجه را میداد که بیباکانه درمیدان بایستند و قزاقان و توپچیان را باز گردانند و بشلیك و آتشفشانی وادارند.

از آنسوی لیاخف که آگاهی از جنك یافته بود شتابزده خود را بمیدان رسانید، و چون چگونگی را دید فرمان داد همه توپها از چپ و از راست گلوله افشانی کنند و کسانی را بباغشاه دوانید که توپهای دیگری نیز بیاورند. توپی که دردهنه میدان نهاده بود وگلوله‌مجاهدان فرصت آتش فشانی نمیداد آنرا هم‌کشیده درپناهگاه خیابان جادادند و به آتشفشانی پرداختند.

شکست آزادیخواهان

یکساعت کمابیش جنك پیش می‌رفت، و در آنمیان بهبهانی و طباطبایی و دیگران که در مجلس می‌بودند، چون کسان جنك نادیده می‌بودند وگلوله های توپ که بمجلس می افتاد مایه ترس بسیاری از ایشان می‌شد، دیوار پشت مجلس را شکافته ازویرانه‌هایی که آنزمان می‌بود گذشته خودرا بپارك امین‌الدوله رسانیدند، و بدینسان مجلس تهی گردید. تفنگدارانی که ازآنجا واز مناره های مسجد جنك می کردند و خود دسته کمی می بودند، این را دیده و ایستادگی نتوانسته سنگرتهی گردانیدند وبدینسان جنك از آنسو فرونشست.

ولی انجمن آذربایجان و میرزا صالح خان و کسانش همچنان ایستادگی می‌نمودند، ودلیرانه می جنگیدند. این بود لیاخف دستور داد توپهارا ازخیابان شاه‌آباد بمیدان کشیده روی‌آنرابسوی انجمن و خانه‌های بانوی عظمی گردانیدند. نیزدسته‌ای ازقزاقان را به‌پشت‌بام قراولخانه (۱) فرستاد که ازآنجا جنك آغاز کنند.

---

(۱) در جلوخان مجلس در آنجا که بخیابان صفی علیشاه می پیچد قراولخانه ای می‌بود.

ماماتنوف می نویسد: « توپ چند گلوله انداخت و بزودی در یکی از پنجره های عمارت ظل‌السلطان (گویا از خانه های بانوی عظمی می بوده) تیرانداز زبر دستی با تفنك ماوزر پیداشد و توپچیان یکی پس از دیگری می‌افتادند. میرپنجه فرمانده توپخانه پهلوی سرهنك لیاخف بسختی زخمی گردید. پس ازبرگردانیدن توپ باینخانه، وگلوله بارانیها باتفنك بآنجا بودکه توانستند تیرانداز هراس‌انگیز راکه بیش از ده‌تن را زده‌بود دور کنند ».

بدینسان جنك می‌رفت، و درهمان هنگام توپهای دیگر همچنان مجلس‌رابمباران می کردند وهرگونه ویرانی پدید می‌آوردند. نیمساعت‌به نیمروز که جنك چهارساعت کشیده بود انجمن آذربایجان ودستگاه میرزا صالح‌خان‌نیزخاموش گردید، وجنك‌بیکبار پایان‌پذیرفت. لیکن توپهاهمچنان آتش می‌بارید ودرها وپنجره های خانه های بانوی عظمی وظل‌السلطان وحیاط انجمن را فرومی کوفت. پس ازدیری توپها خاموش گردیده نوبت تاراج رسید. سربازان سیلاخوری ودسته‌های‌انبوه دیگربعمارت بهارستان درآمده دست بکندن وبرداشتن وبردن گشادندوهرچه یافتند تاراج کردند. همچنان خانه‌های‌ظل‌السلطان وبانوی‌عظمی‌وانجمن‌آذربایجان‌راتاراج کرده درها وپنجره‌ها راکندند. نیزانجمن‌مظفریه راکه یکدسته هم ازآنجا تیر اندازی می کردند تاراج کرده آسیب رسانیدند

چنانکه دیده می‌شود آزادیخواهان ازبی‌سامانی و بیسری زبون گردیدند، وگرنه آنان دلیریهای نیکی از خود نمودند. کسانیکه دراین جنك پادرمیان داشته اند ونامهاشان میدانیم درپایین می‌نویسیم:

ابوالفتح زاده (اسدالله‌خان) بادوبرادرخود. این مرد از مهاجران وخود درقزاقخانه سرتیپ می‌بوده. ولی ازدوسال پیش بالیاخف راه‌نرفته بادوبرادرش ازقزاقخانه بیرون آمده بودند، وامروز درمیان جنگندگان بالاخانه های مجلس می‌بودند.

حسن خان پولادی. این مرد درقزاقخانه سرهنك می‌بوده، واونیز ازدوسال پیش بیرون‌آمده بود وامروزدرمیان جنگندگان‌مجلس‌می‌بود.

منشی زاده. این درقزاقخانه ازکارکنان دفتری می‌بوده واونیز



پ ۲۱

چند تن از مجاهدان تبریز

بیرون آمده وامروز درمیان جنگندگان می‌بود.

حاجب السلطان که بایکدسته از تفنگداران مظفرالدینشاهی از انجمن مظفریه می جنگیدند وچون تیر اندازان زبر دست می‌بودند تیر ها شان همه بآماج میخورد.

اسماعیل خان سرابی که اونیز درمیان تفنگداران انجمن مظفری می بود وسپس خواهیم دید که درپیشآمد دیگری گرفتار گردیده بدار آویخته شد.

حامدالملك که سپس درمیان مجاهدان بنام می‌بود ودر کاشان بادست نایب حسین کشته گردید.

سید عبدالرزاق که جوان غیرتمندی می بود، وسپس باستانبول گریخت وازآنجا بمجاهدان گیلان پیوست وبتهران آمد، وبامیرزا علیمحمد خان سرتیپ کشته گردید.

خواهرزاده میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل (گویا نامش احمدالله خان میبوده) که درهمان جنگها کشته گردید.

شجاع لشگر خلخالی که درانجمن آذربایجان یکی ازجنگندگان بسیار دلیراو می‌بود، وسپس گریخته بباکو رفت.

مسیب خان که اونیز آذربایجانی می‌بود وسپس یکی از سردستگان گردید.

سلطان العلمای خراسانی مدیرصوراسرافیل که از اداره روزنامه خود درخیابان چراغ برق می‌جنگید ونارنجکی بقزاقها پرانیده بود.

میرزا صالح خان وزیر اکرم که از خاندان کلانتر باغمیشه تبریز می‌بود (سپس لقب آصف‌الدوله می‌داشت)، وگفتیم که‌فردانه‌بآزادیخواهان پیوست ودلیرانه جنگهایی کرد. آن تیر انداز هراس‌انگیز، که ماماتنوف می گوید ده تن بیشتر را کشت، باشد که خود همین مرد می‌بوده.

اینان کسانی هستند که ماشناخته‌ایم. چنانکه گفتیم ازسنگرهای مجلس یکساعت، وازانجمن آذربایجان وازخانه‌وزیر اکرم چهارساعت جنك رفت وازقزاقان گروهی کشته گردیدند. ولی ازآزادیخواهان ماتنها خواهرزاده میرزا جهانگیرخان را شناخته‌ایم که کشته گردیده.

درباره قزاقان ماماتنوف می گوید: « بیش از ٤٥٠ تن پادر میان

جنك نداشت . ازاین شماره ٤٠تن کشته شده یا اززخم مرد ، که از جمله دوسرکرده درمیان ایشان بودند . ۳۵ تن قزاق و ۵ سر کرده بسخت زخمی شدند . نیز ٤٠ قزاق و کراوسف وکیل باشی روسی (که ازسرش زخمی شد) زخمهای سبك برداشتند. سی اسب کشته شد» میگوید : « این اندازه نابودی برای جنك چهار ساعته سنگین است » . ولی چنانکه گفته‌ایم باین شماره‌های ماماتنوف باورنتوان داشت . اینهنگام یك آگاهی نویس انگلیسی بنام داوید فریزر نیز درتهران می‌زیسته . ولی او داستان را بکوتاهی نوشته می گوید : جنك را تنهایکمشت مجاهدان انجمن آذربایجان کردند ، وبانداشتن پشت گرمی بیش ازآنچه کردند نتوانستندی کرد «آندسته هایی که‌سوگند خورده‌بودند مشروطه را باجان خودنگه‌دارند ازآنان هرچه کمتر گوییم بهتراست . راستی راکسی هم کاری ازآنان نمی بیوسید » .

درکتاب آبی انگلیسی می‌نویسد: « نخست تیررا یک سربازی (باشد درروی‌هوا) درکرد ، وپس ازاین تیربود که مجاهدان شلیك کردند » . لیکن ماگفتیم که نخست تیررا یك افسر روسی انداخت ، و این چیزیست که کسانی باچشم‌دیده‌بودند ومااز آنان پرسیده‌ایم. می نویسد : «سرکردگان روسی بیباکانه در جا های بیمناك آمد و رفت می کردند . یکی از نمایندگان بمن گفت : آزادیخواهان توانستندی لیاخوف را هر زمان که خواهند بزنند . اگر آن سرکردگان کشته شدندی بیگمان نتیجه دیگر گونه شدی . این خودداری از زدن ایشان ازآنراه بود که می پنداشتند اگرآنان را بکشند دولت روس بکارهای ایران دستی خواهد یازید » .

ماماتنوف چدیده ؟

درهمان هنگام که جنك بپایان رسیده و تاراج آغاز میشده ؛ ماماتنوف‌خود بتماشا رفته است، وچون نوشته های او دراین باره نیز دارای ارج تاریخیست و چگونگی را روشن می گرداند ، پیش از آنکه بداستانهای دیگر پردازیم ، آنهارا نیزدرآنجا می‌آوریم . می گوید :

بامدادان چون آواز شلیك توپ وتفنك برخاست ، من دوست می داشتم سوارشده تاجنك گاه شتابم . ولی دلیری نکرده بتماشا ازپشت با

که‌تنهادودهای گلوله هاراازدور می‌دیدم‌بس کردم ، تاپس اززمانی شکیبیدن نتوانسته ازکوچه‌های تهی تهران خودرا بجلومجلس رسانیدم . « توپخانه مجاهدان راکه درخانه ظل‌السلطان سنگر می‌داشتند زیر آتش گرفته بود . سربازها از خانه هایی که توپ ویران ساخته بود همچون مورچه هرچه بدستشان می‌آمد بیرون می‌بردند . منکاوقالی ومبل‌وکاچال بفراوانی روی تکل توپ مسی سربازان گزارده شده بود . روی یکجعبه توپ یك دستگاه پیانو شکسته نهاده بودند . در میدان جلو مجلس نزدیك بیست لاشه‌اسب افتاده بود . دریای‌خون موج میزد وهنوز بزمین فرونرفته بود . قزاقان زخمدیده و کشته شده را بقزاقخانه فرستاده بودند . تنها یك مرده پهلوی قراولخانه افتاده ، وازگیجگاه شکسته آن خون سرخ وسیاهی روان می‌بود .

خانه هایی که نگهداران مجلس ازآنها تیر انداخته بودند پرده‌غم انگیزی را نشان میداد . پاره‌دیوارها افتاده وپاره‌ای شکاف برداشته‌بود . یك شیشه درپنجره‌ها دیده نمی شد . درها ازجاکنده شده پشت بامها از تکه‌های گلوله های سوزان‌وافشان سوراخ سوراخ شده بود . بویژه خانه های ظل‌السلطان که پس از دستبرد سربازان بیش ازهمه جا ویرانی یافت . نه‌تنها همه‌کاچال آنرا بردند ، بلکه تاچارچوبه‌ها ودرها وپنجره ها وتخته‌های کف اطاقها وسقفهارا کندند وبردند .

رفتارقزاقان بسیار نیکومی‌بود . هنگامیکه سربازان پاره پارهٔ شاهی که دیر بجنك گاه رسیده سرگرم تاراج می بودند ، اینان در جنك مردانه ایستادگی نموده ، و با سرفرازی فیروزمندی دراین جنگ سخت وناگهان بود که بخانه‌های خودرفتند .

پس ازدیدن اینها ماماتنوف بقزاقخانه شتافته درآنجاهنگامهٔدیگری برپا می بوده وماگفته های اورا دراین باره نیز می‌آوریم . می گوید :

راستی را چنانکه دربالا گفتم گزندیکه قزاق دیده بود بسیارگران وهمه بیمارستان از زخمیان سخت پرشده بود . آنهایی که زخمشان سبك بود بخانهای خودرفتند . دو پزشك ایرانی و دکتر ویسییوشکو ازبس زخم بستند راستی ازپادرآمدند . درچادرها واطاق کارخون موج میزد وبسوی



پ ۲۲
سه تن ازمجاهدان تبریز
آنکه درمیانه ایستاده میرزا علی‌اکبرخان (اکنون آقای عطایی) است

گوشت تازه می آمد . کشتگان را دردورده‌درحیاط سربازخانه نزدیك بیمارستان گزاشته و انبوهی ازمردم دور ایشان گردآمده بودند . بسیاری بآواز بلند گریه میکردند ودیگران چشمهارا اشك آلود می داشتند . من باسختی جلو رفتم . کشتگان درخون غلطان بامغزهای شکافته ودستهای خونین خود خواستار کینه جویی می بودند . . . من میخواستم بر گردم در همان هنگام چشمم بقزاقی افتاد که دیوانه‌وارمردم راپس وپیش میکرد . چشمهای او می‌درخشید و قمه برهنه‌ای را دردست می‌فشرد . این قزاق با ناله آهسته خودرا بروی کشته یك وکیل ریش داری انداخت که دونوار برسردوشش بود . وکیل روسی که پهلوی من ایستاده بود آهسته بگوشم گفت : « برادر او پس از جنك زمانیکه میخواست بقزاقخانه برگردد درخیابان چراغ گاز کشته شد » . هنگامیکه قزاق قمه خودرا بفرق شکافته برادرش تکیه‌داد من بیگمان بودم که او دیوانه شده . چند کلمه زیر لب گفته تیغه درخشان قمه خودرا بخونی که هنوز از زخم برادرش روان بود آغشته قمه را غلاف کرد وازسرمردهٔ برادر برخاسته از میان مردم که همدرد او شده بودند بسوی درمیدان مشق روان گردید . یکی پهلوی من ایستاده بود گفت : رفت کینه بازجوید نمیشود اورا نگاهداشت . کنون هیچی نمی‌فهمد . یک سیدی برادراورا کشت ونتوانستند کشنده را دستگیر کنند .

پس از چند دقیقه دو تن را بخانه فرمانده تیپ آوردند . سه‌قزاق طنابی را که بگردن و دست ایشان بسته بود سخت نگاهداشته و قزاق چهارمی دو قبضه تفنك شکاری دردست می‌داشت . ایندوتن را در خیابان چراغ گاز تفنك بدست گرفته بودند . در قطار فشنك دیگر فشنك نداشته ولی تفنگهای ایشان هنوز گرم می‌بود . فرمانده تیپ گفت : بخدا سوگند خورید که اشتباه نکرده اید . قزاقان گفتند سوگند میخوریم که ایندوتن همانها هستند که وکیل راکشتند . دستور فرمانده تیپ بسیار ساده بود : « درمیدان مشق ایشان را دارزنید تاهمه ببینند » . دستگیران راباتوسری بیرون بردند وایشان دل بمرك نهاده هیچ نمیگفتند . هردو بلندبالا می‌بودند . سرهارا پایین انداخته باضربت قنداق تفنك بیرون رفتند . در چشم ایشان بیوسش مرك آشکاره دیده می‌شد . همینکه ایشان راازخانه فرمانده بیرون

بردند انبوهی از مردم گرد آنان را فراگرفت که با فریاد های وحشیانه بسوی قزاقخانه می‌رفتند . درحیاط قزاقخانه انبوهی هردقیقه بیشتر میشد و ناگهان پهلوی نعشهای کشتگان ایستاد . هیاهوی شگفتی برپا گردید . درخش شوشکه ها وقمه‌ها دیده شد . دستگیران را دریکچشم زدن تکه‌تکه کردند . تیغه های خونین درهوا میدرخشید ودوباره به تن های پاره پاره ایشان فرود می‌آمد . قزاقان برای آنکه بتوانند به تنهای آن بیچارگان شمشیر فرود آورند نزدیك بود یکدیگر را بزنند . سپس هم آن تنها را بدرمیدان مشق کشیده چندین گلوله طپانچه هم بآنها نواختند . شنیده می‌شد فریاد می کردند : « خون در عوض خون » کینه برادران خود را بازمیجوییم . دم درقزاقی را که برادرش کشته شده بود دیدم روی سنك نشسته سررا بدست تکیه داده در اندوه فرورفته و قمه آغشته بخون تازه او بروی زمین افتاده بود . هنگام پسین مرده های قزاقان را جفت جفت درتابوتهای ساده چوبی گزاشته با آرامش بادرشگه ها بگورستان بیرون شهر بردند . . .

تا اینجاست گفته های ماه‌انتوف . جای افسوس است که ما ندانسته ایم این دوتن که بدینسان در راه آزادی کشته شده اند کیان می بودند .

چه برسر دو سید و دیگران گذشت ؟ ..

درآنهنگام که‌این‌پیشآمدها درقزاقخانه رخ میداد یکرشته داستانهای دلگداز دیگری در پارك امین‌الدوله و دیگر جاها درکار رخدادن‌می‌بود. ما هیچ نگفتیم نمایندگان ودیگران که با دو سید ازمجلس بیرون رفتند چشدند وچه برسرشان گذشت . این داستانرا درجایی ننوشته‌اند و ما آنرا از مستشارالدوله پرسیده‌ایم ، اینك خودگفته های اورا می آوریم . چنین می گوید :

همان روزچون آفتاب برآمد کسی ازمجلس به خانه ما آمده آگاهی آورد که قزاقان بمجلس آمده اند زودتر بیایید . بدرخانه های دیگران نیز رفته و آگاهی داده بودند . من برخاسته رخت می پوشیدم که حاج میرزا ابراهیم آقا در خانه را زد و پیام داد : « من رفتم شما هم زودتر

بیایید » . اورفت من نیز رخت پوشیده روانه شدم . در مجلس کسانی از پیش آمده بودند ، کسانی هم پس از من رسیدند . در آنجا می‌بودیم و چون جنك آغاز شد کسانی که برسر طباطبایی و بهبهانی می بودند بیتابی می‌نمودند . ما برای آنکه از هیاهو آسوده شده بلکه چاره ای بیاندیشیم خواستیم ایشان را بجای دیگری فرستیم . درپیش‌آمد توپخانه جایی را از دیوار عمارت بهارستان شکافته راهی بزمین های پشت مجلس که آن زمان جزپاره کلبه های روستایی وار درآنجا نمی بود باز کرده بودیم . این زمان همان جا را دوباره شکافتیم و بهبهانی و طباطبایی و امام جمعه و دیگران را بادسته انبوهی ازمردم که درمجلس می‌بودند همه را بیرون فرستادیم . چند تنی باز مانده میخواستیم چاره ای بجوییم . ولی اندکی نگذشت که یکی از پیش آقایان آمده پیام آورد که مادرجای آسوده‌ای هستیم شماهم بیایید تا باهم بسکالیم و راهی پیدا نماییم . ناگزیر شدیم مجلس را رها کرده مانیز بآنجا رویم و چون دنبال پیغام آورنده روانه شدیم ما را بپارك امین الدوله (۱) رسانید که آقایان آنجا می بودند . امین‌الدوله سخت ناخرسند می‌بود و می گفت : « خانه مرا خراب کردند» . با آقایان گفتگو کرده پس از چند راهی که پیشنهاد شد و پسند نیفتاد سرانجام چنین نهادیم که ایشان ازبیراهه خود را به عبدالعظیم رسانیده‌در آنجا بستی نشینند که شاید مردم نیز بآنجا شتابند وانبوهی فراهم گردد . باین‌آهنك آقایان روانه شدند . ولی پس ازدیری باز گشتند وچنین گفتند : برسرراهها سوار گزارده شده .

می گوید : از لافهایی که هواداران‌جنك زده‌نویدهایی که« کمسیون های نظام وجنک » داده بودند مادل‌استوار داشته‌هرگز گمان نمی کردیم جنک بآن زودی بپایان رسد وچون گاهی‌غرشهای دلشکافی بگوش میرسید می پنداشتیم غرش بمب هاییست که نوید داده بودند . امید بی‌اندازه می داشتیم که‌از جاهای دیگر نیز جنك‌آغاز خواهد شد و ازپشت سرپاوری بمجاهدان مجلس و انجمن آذربایجان نموده خواهد شد . چه اندازه دل شکسته شدیم زمانیکه خبر یافتیم بهارستان بدست افتاده و تاراج کرده

(۱) پسر میرزاعلیخان امین‌الدوله

می شود . سپس آواز توپ و تفنگ فرو نشسته دانستیم کار یکسره گردیده .

پروفسور براون نوشته : امین‌الدوله بقزاقخانه تلفون کرده آگاهی داد که آقایان در خانه من هستند . مستشار الدوله می گوید : او گفت : « اجازه میدهید من بخانه نیر الدوله بروم و بر گردم ؟ . . » گفتیم « بروید » ، ولی نمیدانم آیا از آنجا تلفونی کرده است یانه . میگوید : بهر حال در گرما گرم این ترس و سرگردانی بود که ناگهان درپارک را کوبیدند و همینکه گشوده گردید ناگهان دسته انبوهی از سرباز و نوکر و جلودار و مردم بیسر و پا بدرون ریختند ماکه در حیاط ایستاده بودیم با هیاهو و اشتلم روبسوی ما آوردند . کسانیکه تفنگ یا ششلول همراه می‌داشتند شلیك می‌نمودند . همینکه نزدیك شدند هنگامه‌دلگدازی برپاشد که بگفتن راست نیاید . بیش از همه به دستار داران پرداخته تو گویی کینه همه را از ایشان بازمی‌جستند : می‌زدند ، دشنام‌میدادند ، رخت از تنها شان می کندند . من کنارتر ایستاده بودم و چون مرا از شمار ایشان نمیگرفتند کاری بامن نداشتند . ولی از آسیبی که بآقایان میرسانیدند دلم نزدیك بود بترکد . بهبهانی و طباطبایی و امام‌جمعه خویی‌را چندان زدند که اندازه نداشت . یکی از اینرو سیلی یا مشت یا قنداق تفنگ می‌نواخت وآن یکی فرصت نداده از آنرو مشت یا سیلی میخوابانید . میدیدم سرلخت آقاسید عبدالله درهوا این ور می‌رفت آن ور میگردید . در همه این آسیب‌ها تنها سخنی که از زبان اینان بیرون می‌آمد جمله « لااله الاالله » بود . بویژه بهبهانی که هرگز جمله دیگری بر زبان نراند . پس از آنکه از زدن سیر شدندآن زمان بکندن ریشها پرداختند. دسته دسته موها را می کندند و دورمی‌انداختند . در این میان کسانی را هم با شوشکه یا باابزار دیگری زخمی ساخته بودند که خون‌از سر یا از گردن یاازرویشان روان میگردید . دراین هنگامه دلگداز بودکه حاج

پیکره ۲۳ نشان میدهد ستار خان را با باقر خان و میرهاشمخان و دیگران (این پیکره درمیانه های‌جنگهای تبریز برداشته‌شده)



پ ۲۳

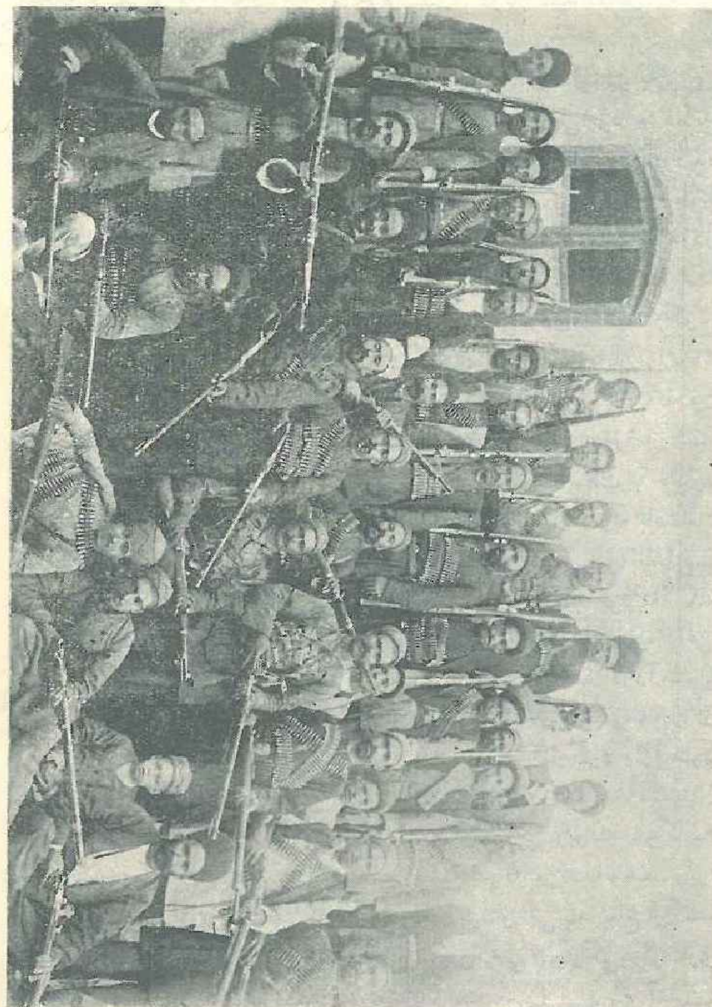
میرزا ابراهیم آقا را کشتند. (۱) گویا او شش‌لول همراه داشته و دست باز کرده بیباکانه خونش را ریخته‌اند. ولی چندان شلوغ و درهم می‌بود که من از چنان رخدادی آگاه نشدم تا سپس آن را از دیگران شنیدم.

پس از دیری که این هنگامه برپا بود و آنچه ناکردنی بود کردند خواستند ما را از آنجا بیرون برند. در این هنگام بود که مرا نیز شناخته بدیگران افزودند و چون روانه شده بنزدیکی در پارك که میدانچه‌ای می‌باشد رسیدیم ناگهان هنگامه دیگری در آنجا رونمود که نزدیك بود همه ماها نابود شویم. قاسم آقا با دسته‌ای قزاق در آنجا ایستاده و قزاقان که خویشان خودرا از دست داده دل پر از خون می‌داشتند همین که ما را با آن حال دیدند دست بشوشکه ها برده برما تاختند. بیگمان همه ما را ریزریز نمودندی اگر نبودی که قاسم آقا بجلوگیری برخاسته دادزد: «کاری نداشته باشید»، و چون دید گوش ندادند بسرکردگان فرمانداد: جلو قزاقرا بگیرید. سرکردگان شوشکه هارا کشیده خود قاسم آقا نیز شوشکه کشیده بمیانه ما وقزاقان درآمدند وباشوشکه و تازیانه ایشان را از ما برگردانیدند، وچون غوغا فرونشست واندك آرامشی پدیدآمد، امیر پنجه قاسم آقا رو بدستگیر کنندگان ما نموده پرسید: آقایان را برای چه گرفتید؟!. اعلیحضرت که اینان را نخواسته! کسی پاسخ نداد. قاسم آقا گفت: آقایان از بامداد همچنان گرسنه وبیچایی هستند و این همه آسیب دیده اند جایی در این نزدیکی پیدا کنید که ناهاری خورند و اندکی بیاسایند. بدین عنوان ما را از آنجا بیرون آوردند. دریکی از کوچه‌ها (گویا خیابان کمال الملك بوده) دری را زدند. خانه خدا بیرون آمده و چگونگی را دانسته راه نداد. در دردوم نیز همان رفتار را کردند. ولی چون درسوم را زدند چندزنی بیرون آمده همینکه ما را با آنحال دیدند در باز کردند وآنچه نا گفتنی بود بقاسم آقا گفتند: «ای نا مسلمان! اینان پیشوایان دین ما هستند! نمایندگان مجلس ما هستند! آیا چه کرده بودند باین حال انداخته اید؟!». قاسم آقا بی‌آنکه رشته بردباری را از دست دهد چنین

(۱) چنانکه دیگران می‌گویند چون او تفنك در دست می‌داشته قزاقان در آغاز آمدن نخست او را کشته‌اند.

گفت: «خواهران! جای این گفتگوها نیست. درباز کنید آقایان اندکی بیاسایند ونان وچایی برایشان داده شود».

می‌گوید: خانه از آن سید علی نامی می‌بود، خود او نیز بیرون آمد وما را بدرون برده در زیر دالان که حوض خانه نیز می بود جا دادند ودرزمان آب آورده رو ودست وپای ما را شستند. بادزن آورده بادزدند، نان وچایی آوردند. قاسم آقا آنچه مهربانی بود دریغ نمیداشت، وچون اندکی بیاسودیم بقزاقان دستور داد هرچه درشکه از اینجاها می گذرد جلودر بیاورید تا آقایان را هردو سه کس که خانه‌هاشان نزدیك می‌باشد دریك درشکه نشانده بخانه هاشان بفرستیم. قزاقان پی فرمان رفتند. ولی مردی در آنجا که گویا گماشته نظمیه بوده رو بقاسم آقا کرده چنین گفت: نمی توانیم آقایان را بخانه هاشان بفرستیم من باید تلفون به باغشاه کرده دستور خواهم. این گفته بیرون رفت. پس از دیری درشکه ها دم در ایستاده بودند. ولی آن مرد باز گشته آگاهی آورد که باید آقایان را بباغشاه ببریم. قاسم آقا سخت ناخشنود گردیده ولی ایستادگی نتوانست. ما را در درشکه هانشانده راه باغشاه را پیش گرفتند. درمیان راه مردم بتماشا ایستاده بودند و کسانی انچه ناشایست بود دریغ نمی گفتند. با اینحال بدرباغشاه رسیدیم. درآنجا بود که هنگامه سومی برپا گردید. سربازان سیلاخوری وتوپچیان وسوارگان قره داغی وجلوداران ودیگر نانخوران درباری ومردم بیسروپا در آنجا گردآمده و فرصت یافته هر کس را از آزادیخواهان که می آوردند کینه دوساله را از او بازمیجستند. همینکه ما از درشکه ها پیاده شدیم بیکبار گرد ما را فرو گرفتند. هریکی از ما گریبانش در دست صد تن افتاد. جای خرسندیست که بیکدیگر فرصت نمیدادند وما را ازدست همدیگر می ربودند. وگرنه بیکچشم زدن نابود میشدیم. در اینجا هم حشمة الدوله بفریاد ما رسید. زیرا او در آن نزدیکی می بوده وهمینکه ما را در دست اینان می بیند بباغ باز گشته داد میزند ودیگران را بیاری خود میخواند. درسختی بیچارگی و گرفتاری بود که یکدسته از بزرگان درباری بیرون ریخته ما را از دست آنان رهانیدند و با یك حالی که بگفتن نیاید بدرون باغ رسانیدند. درآنجا هر کسی را بجایی بردند و بند نمودند. مرا هم بچادری بردند که



پ ۲٤

ابوالحسن میرزای شیخ الرئیس و شیخ مهدی پسرشیخ فضل‌الله در آنجا می‌بودند . شیخ‌الرئیس را زنجیر درازی بگردن زده و سرآن را بدرختی بسته بودند . سه تن درآنچادر بسرمی‌بردیم .

سرگذشت میرزاجهانگیر خان و دیگران

اینست گفته های مستشار الدوله . ولی این تنها سرگذشت یکدسته است . یکدسته دیگری که میرزا جهانگیر خان و ملك‌المتکلمین وقاضی ارداقی‌وبرخی دیگرمی‌بودند ، وبادوسید و دیگران تا پارك امین‌الدوله همراهی نمودند ، سرگذشت اندوه‌آوردیگری داشتند که می باید آنرا نیز بیاوریم ، و چون این داستان را نیز از زبان میرزا علی اکبر خان ارداقی که خودبرادرقاضی ، ودرهمه جا باوی همپا می‌بوده شنیده ایم ، در اینجا نیز همان گفته های اورا می‌آوریم . می گوید :

چون برادرم قاضی از کسانی می‌بود که بمجلس پناهیده همراه میرزا جهانگیر خان و ملك‌المتکلمین و دیگران شب و روز درآنجا می زیست من ناچار می بودم ناهار و شام برای او ببرم ، و روزی چندبار بمجلس میرفتم . روز دوم تیر ماه بشیوهٔ هرروزه روانه شدم ، ولی‌چون بنزدیك مجلس رسیدم قزاقان جلوم را گرفته راهم ندادند . در این میان درشکه آقای بهبهانی رسید که کوروك آنرا خوابانیده و دسته ای گرد آنرا فراگرفته بودند . چون ایشان پروای جلوگیری قزاقان را نکرده همچنان پیش‌رفتند من‌هم بآنان درآمیخته خودرا بمجلس رسانیدم . در اینجا همراه برادرم ودیگران می‌بودم تاجنك آغاز شد ، وچون‌آقایان بهبهانی‌ودیگران ازآنجا بیرون میرفتند همه ما ازدنبال ایشان بیرون رفتیم . درپارك امین الدوله مارا که ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان و برادرم قاضی و آقا محمد علی پسر ملک و من می بودیم بیک بالاخانه برده در آن جانشیمن دادند . امین‌الدوله نزد ما آمده مهربانی کرد . لیکن بهبهانی او

پیکره ۲٤ نشان میدهد مشهدی محمد صادق را بادسته خود . آنکه در میانه نشسته خود اوست و آنکه از دست چپ او سرپا ایستاده شاطر محمد حسین برادرش می‌باشد که درجنگهای آنسال کشته گردید .

را نزد خود خواست و چون رفت و بازگشت چنین گفت : آقا می‌فرماید چون شاه این چند کس را سخت دنبال می کند و مردم دیدند که اینان باین خانه درآمدند چه بسا که خبر بدهند و پی دستگیریشان بیایند ، بهتر است ایشان را جای دیگری بفرستید . امین‌الدوله این را گفت و ما را از آنجا پایین آورده بنوکری سپرد که بجای دیگر برساند . نوکر ما را تادم در آورده درآن جاعمارت نیمه سازی را در آنسوی خیابان نشان داد که جای ایمنی می‌باشد . این گفته خویشتن بازگشت ودررابروی‌مابست . ماچون گمان دیگری نمی‌بردیم آهنك عمارت نیمه ساز نمودیم. ولی چون انجا رسیدیم دیدیم همه جای آن باز است . چنانکه رهگذریان همگی مارا می‌دیدند . در آنجا دانستیم که خواست امین‌الدوله بیرون کردن ما بوده . خانه سیدحسن مدیرحبل‌المتین تهران‌درآن نزدیکی می‌بود. کسی از دنبال اوفرستادیم واوچون آمد مارا درآن‌حال دید سخت غمگین گردید ، ومارا همراه برداشته بخانه خود برد . در آنجاکه اندك ایمنی پیدا کردیم ملك و میرزا جهانگیر وبرادرم بچاره جویی پرداختند . یکی میگفت : بسفارت انگلیس برویم . برادرم خرسندی نداده گفت : من زیربیرق‌بیگانه نمی‌روم . پس از گفتگوی بسیار چنین نهادند تافرورفتن آفتاب درانجا درنك نمایندوچون آفتاب فرورودوتاریکی پیش‌آید تنها تنها بیرون رفته واز خندق گذشته ازبیراهه خودرا به عبدالعظیم برسانند و درآنجابست نشینند . پس ازاین نهش‌اندکی آرام گرفتیم . ولی‌چیزی‌نگذشت که ناگهان هیاهویی در بیرون برخاست و آگاهی آوردند که قزاقان گرد خانه را فراگرفته اند . برادرم و ملك ومیرزا جهانگیرهرسه گفتند : قزاقان برای گرفتن ما آمده اند روا نیست بخانه بریزند و دست و پای زنان‌و بچگان را بلرزانند . این گفته همگی برخاستند و با پای خود از خانه بیرون شتافتند . سرکرده قزاقان امیرپنجه قاسم آقا می‌بود . دستور داد ملك و میرزاجهانگیرخان وبرادرم هریکی را یك قزاق بترك اسب خود برگیرد. بایشان هیچگونه آزار نرسانیدند . ولی من وآقا محمد علی را با حاجی محمد تقی بنگدار که اوراهم از جای دیگری گرفته و همراه آورده بودند به پیادگانی از نوکران درباری که همراه می‌بودند سپرد واینان نخست

رختهای مارا کنده و کفشها را از پایهایمان درآوردند ولخت وپابرهنه جلو خود انداختند .

قزاقان با آن سه تن از پیش و ما با این دسته از پشت سر ایشان راه افتادیم . در جلو سفارت انگلیس یکدسته ارمنی و اروپایی ایستاده بودند . میرزا جهانگیر خان ایشان را دیده خواست گفتاری راند ، ولی همینکه آواز برداشت : « ما آزادیخواهانیم . . . » قزاقی از پشت سر شوشگه برپشت سراو فرود آورد که خون بتندی روان گردید و گفتار ناانجام ماند . بدینسان مارا بقزاقخانه رسانیدند .

هنگامی می بود که قزاقان کار مجلس را بپایان رسانیده بآنجا برمیگشتند(۱)واز کشتاری که داده‌بودندبخون‌آزادیخواهان تشنه می‌بودند و همینکه مارا دیدند باشوشگه های‌آخته برسرآن سه‌تن تاختند . قزاقانی که ما را آورده بودند بجلوگیری برخاستند ولی کی می‌توانستند جلو ایشان را بگیرند وهمه ریزریزمیشدیم اگرنبودی که سرکردگان از اطاقها چگونگی را دیده خود را بپایین رسانیدند و بقزاقان داد زدند : « اینها را اعلیحضرت خواسته باید بباغ شاه ببریم کاری نداشته باشید ». بدینسان مارا رها گردانیده بجایی بردند وزنجیر بگردن هریکی‌زدند . ولی‌قزاقان همچنان آزار می‌نمودند . دسته دسته نزد ما آمده دشنامهای ناسزا بیرون ریخته سخنان دلشکن می سرودند . برادرم خود داری نتوانسته با آواز بلند گفتار آغاز کرد . دراین زمینه : « در ایران یگانه ادارهٔ بسامان قزاقخانه را می‌شناختیم . آیا چه رواست ازچنان اداره این بی‌سامانیها دیده شود ؟!. مارا بفرمان شاه دستگیر کرده اید و بباغ شاه خواهید برد و ما نمیدانیم شاه مارا خواهد کشت یا خواهد بخشید . هر چه هست باشد . این دشنامهای بی‌شرمانه برای چیست ؟.. » این گفتار را که با آواز

(۱) چنین پیداست که قاسم آقا نخست اینان را دستگیر کرده و به قزاقان سپرده روانه قزاقخانه گردانیده سپس بگرفتن آقایان بهبهانی و دیگران شتافته . گویا کسانی درپی ملك‌المتکلمین وهمراهان او بوده و جایگاه ایشان را آگاهی داده‌اند .



پ ۲۵

دو تن از مجاهدان تبریز

آنکه ازدست چپ ایستاده تقیخان مارالانیست که اکنون نیزهست در دست راست اصغر نامیست که گفته میشود روسیان بدارش زدند.

بلند می‌خواند و پاره سرکردگان نیز بشنیدن‌آن آمدند نیك هنایید و قزاقان را از پیرامون ما دور کردند و پاسبان گمارده سپردند کسی را نزدیك نگزارند . نیز کسانی آمده زخم سر میرزا جهانگیر خان را که همچنان خون می آمد بستند و مهربانیها کرده چایی و سیغار آوردند . ساعتهایی بدینسان گذشت و یکساعت بغروب مانده آمدند بر خیزید شما را بباغ شاه ببریم . چون برخاستیم مارا آوردند بمیان قزاقخانه در آنجا توپهایی نهاده بودند و ما ها را دوتن دوتن برروی آنها سوار کردند و زنجیر های گردنهامان را به آنها بستند . قزاقان میگفتند : با این توپهاست که مجلس را ویران کردیم و شما را نیز دم اینها خواهیم گزاشت . در اینمیان که میخواستند ما را روانه گردانند یك سرکرده روسی رسیده و آنحال را دیده برآشفت و دستور داد که مارا ازروی توپ پایین بیاورند . با دستور او مارا بیکدسته قزاق سواره سپردند و روانه کردند . از خیابانها که میگذشتیم مردم دشنام میدادند ، خیو میانداختند ،خاکروبه میریختند . چون بجلو باغشاه رسیدیم یکی از سربازان سیلاخوری با قمه زخمی بر پیشانی برادرم زد که خون روان گردید .

در باغشاه مارا بچادری رسانیدند که کسان بسیاری (از پیروان آقایان بهبهانی وطباطبایی و دیگران) درآنجا می بودند . ما نیز درمیان ایشان جا گرفتیم . ولی هیچکس بادیگری سخن نمیگفت وهریکی بخود فرورفته بیم‌جان خویش را می‌داشت . پس‌ازدیری که هوا تاریك شده‌بود کسی آمده ملك‌المتکلمین و میرزا جهانگیر خان و برادرم قاضی را جدا کرده ببرد . بیگمان بودیم که برای کشتن میبرند و همگی اندوهگین گردیدیم . ولی سه ربع نگذشت که هر سه را باز گردانیدند . آنکس که ایشانرا بازآورد بقزاقان چنین گفت : فرمانده تیپ می فرماید اینهاکه گرفتار شده‌اند در اینجا در امان من هستند کسی نباید بایشان آزار برساند ، بلکه باید پذیرایی از ایشان کنید و نگهداری نمایید . نیز می فرمایند کار این سه کس جداست و با دیگران یکجا نباشند . این پیام بسیار بجا افتاد . زیرا پیش ازآن قزاقان دشنام و آزار دریغ نمی‌داشتند

ولی این زمان بمهربانی پرداختند و توتون و کاغذ سیغار آورده بهمه ما بخش کردند. ملك و میرزاجهانگیرخان وبرادرم قاضی را که دورتر از ماجداگانه نگهداشته بودند من دلم بحال برادرم باآن زخم می سوخت. ازسرکرده‌ای که پاسبان ماهی‌بود خواهش کردم بگزارد نزد اورفته‌زخمش را ببینم و چون آنجا رفتیم سیغاری پیچیده و آتش زده ببرادرم دادم، برای زخمش هم که خون همچنان می آمد پیراهن درازعربی که دربر داشت از دامن آن پاره کرده اندی را سوزانیده برروی زخم نهادم واند دیگری را دستمال کرده زخم را باآن بستم. با این حال می بودیم و هریکی بخود فرو رفته در دریای غم غوطه میخوردیم. پس از دیری یکدسته قزاق یکدو کنان بسوی مامی‌آمدند و چون نزدیك رسیدند ایستادند وگرد مارا گرفته گفتند: برخیزید و راه افتید. همگی برخاسته راه افتادیم. بسیاری از ما تنهاشان می لرزید و چنین میپنداشتیم در این‌تاریکی همه را بکشتن خواهند برد. ولی دیدیم بسوی یکعمارتی‌برده بیك اطاق بزرگی رسانیدند و درآنجا شام آورده سپس هر هشت تن را در یکزنجیر گردا گرد اطاق نشانده میخ ها را بمیان اطاق کوبیدند و گفتند: «بخوابید. هرکس ازجای خودبرخیزد باگلوله زده خواهدشد». همگی درازکشیده خوابیدیم، و خدا میداند که چه شبی بماگذشت.

سرگذشت های دیگران

این نیز سرگذشت یکدسته بوده. چون کسان دیگری نیز هرکدام سرگذشت دیگری داشتند آنها را نیز می‌نویسم:

ممتازالدوله و حکیم‌الملك که گفتیم، بادوسید و دیگران تا پارك امین‌الدوله همراه می‌بودند، درآنجا چون قزاقان ریختند و آن‌هنگامه برپاگردید، این دوتن خود را درپشت موها نهان می‌گردانند، و پس‌از آنکه قزاقان رفتند و پارك تهی گردید، بدستیاری یکی از نوکران امین‌الدوله که بانوکر ممتازالدوله دوستی می‌داشته خودرا باطاق او می رسانند و تاشب در آنجا مانده شب در تاریکی با رختهای ناشناس بخانه نوکر ممتازالدوله می‌روند، که از آنجا نیز بسفارت فرانسه رفته، پس از چندی روانه اروپا می‌شوند.

سید محمد رضای مساوات که گفتیم یکی از هشت تن خواسته های محمد علیمیرزا می بود و اگر بدست افتادی بکیفر دژسختیهای خودشکنجه های سخت دیدی، همانا از پیش از جنك در جایی نهان شده بوده و سپس بارخت ناشناس ازراه مازندران خودرا بباکو می‌رساند که از آنجا نیزدرتبریز آمد.

سید جمال واعظ که اونیز یکی ازهشت تن می‌بود همچنان پیش از جنك نهان گردیده بوده و سپس با رخت ناشناس از شهر بیرون وآهنك بروجرود می کند که درآنجاکشته میشود و داستانش را خواهیم آورد.

میرزاداودخان که اونیزیکی ازهشت‌تن شمرده میشد. ازسرگذشتش آگاهی نمیداریم، ولی خواهیم دید که گرفتار گردید و درباغشاه‌بادیگران می بود.

شیخ مهدی پسرمشروطه خواه حاجی شیخ فضل‌الله، در آنروز جلو یکدسته افتاده بیاری‌مجلس می‌شتافته و مازسرگذشتش آگاهی نمیداریم. جزاینکه درمیان گرفتاران ودر باغشاه می‌بوده‌که مستشارالدوله نامش را برده است.

ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس که بآزادیخواهی شناخته میشد چنانکه دیدیم او نیز در میان گرفتاران می بوده که مستشار الدوله نامش ر می برد.

سید حسن مدیر حبل‌المتین را دیدیم که بمیرزا جهانگیرخان و دیگران جاداد. ولی چون قزاقان بگرفتن آن چند تن آمدند سید حسن درآب‌انبار نهان شده‌بود که‌همانشب‌یافردا خود را بسفارت انگلیس‌رساند.

سیدجمال الدین افجه‌ای که بدانسان بیاری مجلس می‌آمد وهمراهانش دچارگلوله باران‌گردیدند، و میرزا صالح خان در خانه‌اش را باز گردانید و او را با کسانی بدرون برد، پسر بزرگترش (سید مهدی) که همراه می‌بوده بازماندهٔ سرگذشت را چنین می گوید: «مارا در یك حوضخانه ای جادادند، ووزیراکرم باکسانش ازبالاخانه ها سرگرم جنك می‌بودند. درآن گرفتاری ناهارنیز پخته‌بودند، وبرای ماسفره گستردند. ولی پیداست که کمتر یکی خورد. تانزدیکهای نیمروز درآنجا می‌بودیم،

آنگاه فهمیدیم که خانه تهی گردیده‌ودیگر کسی نمانده . چون بیرون‌آمده بازجستیم دیدیم میرزاصالح خان و کسانش‌خانه‌را گزارده بیرون رفته اند . مانیز جای درنك ندیده ازاین خانه بآنخانه راهی‌پیدا کرده ، با سختیهایی خود را بیرون انداختیم . پدرم چند زمانی در خانه زنی از همسایگسان پنهان می‌زیست تا سپس بیرون آمد و با دستور محمدعلیمیرزا از تهران بیرون رفت .

یکداستان شگفت رهایی یافتن این میرزا صالح خان ودیگر جنگندگانست . اینها چنانکه بازیرکی‌وزبردستی جنگیدند که کشته بسیار کم دادند ، بازیرکی نیز خود را از تهران بیرون انداختند که هیچیکی بدست نیفتادند . (بجز ازمدیر روح‌القدس وآن‌دوتن که مامانتوف داستان کشته شدنشان را نوشته است) .

اینهاسر گذشتهاییست که مادانسته‌ایم.پیداست که سر گذشتهای‌دیگری نیزبوده . رویهمرفته درآنروز همه کسانیکه بآزادیخواهی شناخته بودند ، چه آنانکه بیرون آمده در جنك‌پا درمیان داشتند وچه آنهایی که در خانه نشستند ورونمودند ،ناچار شدند نهان گردند ، وسپس بسیاری از آنان بباکو یا باستامبول رفتند . یکدسته نیز باهمهٔ بودن درمجلس یا در میان آزادیخواهان راه بادربار می‌داشتند ، و این بود در اینهنگام ایمن می‌بودند ودرتهران مانده آسوده می‌زیستند .

پناهیدن تقیزاده بسفارت انگلیس

یکداستان دیگری که باید یادکنیم پناهیدن تقیزاده‌و کسانی بسفارت‌انگلیس می‌باشد . چنانکه دیدیم این نماینده جوان آذربایجان در روزهای بازپسین خواهان‌جنك می‌بود . بااینهال درایشروزازخانه بیرون نیامد ورخ

پیکره ۲٦ نشان میدهد شکرالله خان شجاع نظام مرندی را با تفنگچیان مرند (آنکه درمیان نشسته خود شجاع نظام است . از دست چپ اویکم ودوم پسرانش میباشند . سوم شناخته نیست . چهارم محسن خان کوژ پشت است که در تیراندازی بسیار آزموده می‌بود و کسان بسیاری باتیر او کشته شدند)



۲۶ پ

ننموده . درحالیکه گذشته ازنمایندگی رئیس انجمن آذربایجان نیز می‌بود که درجنك پادرمیان‌خواستی‌داشت ، وبهرحال بایستی بیرون آید . شگفت ترآنکه می گویند :تقیزاده ازداستان جنك پیش‌ازدیگران آگاه شده بوده ، اینست بامدادان نوکرخود را بخانه‌های کسانی می فرستاده وپیام می‌داده : « امروز جنك خواهدشدزودتر بیایید» ، بااینحال خود او بیرون نیامد. دراین باره میرزا علی‌اکبرخان دهخدا نویسنده گفتارهای صوراسرافیل و کسانی دیگری نیز باوی همراهی کردند . براون نوشته: تقیزاده دیررسیده وقزاقان‌راه ندادند . ولی‌ما ازچنان چیزی آگاه نمی‌باشیم ، وآنچه میدانیم هرکه آمد وخواست راه پیداکرد وتقیزاده که خانه اش در پشت مجلس می‌بوده (۱) می‌توانسته زودتر ازدیگران بیاید .

باری‌مادراین باره نیز گفته‌های سید عبدالرحیم خلخالی‌راکه دستیار مدیر مساوات ودرآنروز باتقیزاده همراه می‌بوده دردست می‌داریم که خود آنهارا می‌آوریم . می گوید :

در آن روزمن خواستم ببهارستان بروم از هرسو که آهنك آنجا راکردم راهم‌ندادند . دراین میان که باز می گشتم درخیابان دوشان تپه بنوکرتقی زاده برخوردم که مراآوازداد . پرسیدم آقا کجاست ؟گفت درخانه . همراه اوروانه شده بخانه تقی زاده رسیدم . امیرحشمت و میرز علی‌اکبر خان دهخدا وچندکسی‌دیگرهم درآنجا می‌بودند . نشستیم گفتگو می کردیم که ناگهان آواز شلیك برخاست و دانستیم جنك آغاز شده . همچنان درآنجامی‌بودیم تاجنك بپایان رسید . وچون همه آن پیرامونها را سربازان فرا گرفته بودند کسی یارای بیرون رفتن نمی‌بود وما همچنان گرسنه نشسته نمیدانستیم چه بایدکرد . چندان ترس بر ما چیره شده بود که باچشم خود دیدم موهای سردهخدا سفیدگردید . بدینسان تایکساعت بغروب‌سردادیم وچون به‌تنگی‌افتاده بودیم علیمحمد خان‌داوطلب گردید(۲)

(۱) خانه تقیزاده درروبروی مجلس می‌بوده . دوروز پیش‌ازبمباران آنرا رهاکرده خانه‌ای در کوچه های پشت مجلس می گیرد .

(۲) برادر میرزا محمد علیخان تربیت و خویشاوند تقی‌زاده

بیرون رفته چاره‌ای بجوید و چون او رفت و ازآنسوی تاریکی فرا میرسید ماهم‌بدانسرشدیم‌ازخانه بیرون بیاییم ، ولی درآن‌میان علیمحمدخان بازگشته درشگه‌ای همراه آورد که چهارتن : تقی زاده ودهخدا ومن ویکی دیگر (۲) درآن نشستیم وعلی محمد خان‌که شاپو بسر نهاده بود پهلوی درشگچی جاگرفته مارا بسفارت انگلیس رسانید . امیرحشمت که در درشگه جا نیافته پس مانده بود اندکی دیرتراونیز بما پیوست و بدینسان از بیم ونگرانی درآمده آسوده گردیدیم .

درکتاب آبی دراین باره چنین مینویسد : « در پیرامون ساعت نه پیامی از تقی‌زاده . . . بماژوراستوکس رسیدکه او وسه تن‌ازهمراهانش میخواهند بسفارت پناهنده شوند . زیرا سپاهیان درجستجوی ایشان هستند وهردقیقه ای بیم آن میرود که‌دستگیرشوند واگر درسفارت پذیرفته‌نشوند بی گمان کشته خواهندشد . ماژور استوکس از روی دستوری که داشت پاسخ داد . چندی نگذشت که تقی زاده وشش تن دیگر که سه تن‌ایشان مدیر حبل‌المتین ونایب مدیران روزنامه های مساوات و صور اسرافیل بودند ازدرهمیشگی‌بسفارت‌خانه درآمدند وبایشان راه داده شد . بیگمانست اگر بایشان راه داده نشدی بیش از سه تن از آنان سرنوشت میرزا جهانگیرخان و ملك المتکلمین راکه فردای آنروز بی رسیدگی خفه کرده شدند پیداکردندی »

سید حسن مدیر حبل‌المتین را خلخالی می گوید فردای آن روز بسفارت آمد واین‌راست تراست ، وبهرحال‌چنانکه میدانیم او ازهمراهان تقیزاده نمی‌بود .

بدینسان روزتیره دوم تیرماه بپایان رسید . بدینسان‌جنبش چند ساله تهران‌خاموش گردید . ازکارهاییکه دراینروز رخدادیکی هم‌این‌بودکه در

می‌بود که در دبیرستان امریکاییان درس خوانده و زبان انگلیسی را خوب می دانسته وخواهیم دیدکه سال دیگر یکی ازسردستگان مجاهدان گردیده بود ودرکشاکش اعتدالی وانقلابی کشته شد .

(۲) نام آن‌کس را یاد نکرده



پ ۲۷

آن جنك و کشاکش ، با دستور محمدعلیمیرزا شیخ محمود ورامینی وسید محمدیزدی، که از سرجنبانان آشوب میدان توپخانه‌میبودند ، و دوسه تن دیگری را که با دستور عدلیه دربند وزنجیر می‌بودند ، رها گردانیده بباغشاه بردند ودرآنجاشاه بشیخ محمود وسید محمد مهربانیها نمود وبهر یکی خلعتی داد . نیز برای بازگشتن صنیع‌حضرت و یارانش که در کلات می‌بودند تلگراف فرستاده شد .

فردای آنروز

لیاخوف‌چون‌فیروزدرآمده‌بنیادمشروطه‌رابرانداخته بود رشته همه کارها دردست او می‌بود . روز چهار شنبه سوم تیرماه (۲٤ جمادی‌الاولی) در تهران فرمان‌داری نظامی برپا گردید . آگهی دراین باره دربیست ودوم‌جمادی‌الاولی(یکروز پیشتر از بمباران) با دست لیاخوف نوشته شده و بچاپخانه رفته بود و امروز درشهر پراکنده گردید .

«مردم‌نمیبایست‌درخیابانهایادریکجایی گردآیند . اگر کسانی نافرمانی نمودندی سپاهیان بایستی باشلیک تفنك پراکنده شان گردانند . کسی‌نمی بایست افزارجنك همراه خوددارد . آنانکه باسپاهیان ستیزیدندی سپاهیان یارستندی آنانرا بزنند » .

همه نشانه‌های مشروطه ازمیان برخاسته ، نه‌روزنامه‌ای ، نه انجمنی، نه گفتاری . ولی کارها بسامان وآرامش پدیدار می‌بود . امروز جار کشیدند که بازارها بازشود ، وبازاریان ازترس فرمان بردند وبازارهارا باز کردند . قزاقان درشهر گردیده از دست اندازی سربازان سیلاخوری وسوارگان قره داغی ودیگران نیز جلومی گرفتند . تنهاخانه هایی راکه خودشاه فرمان می‌داد تاراج میکردند . امروز خانه های جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان ، وظهیرالدوله شوهرخواهرظل‌السلطان را هم‌تاراج کردند .

پیکره ۲۷ نشان میدهد دوتن از سران مجاهدان تبریزرا . (آنکه ازدست راست ایستاده مشهدی محمدعلیخان وآندیگری اسد آقا خان‌است چنانکه خواهیم نوشت درجنگها یکچشم‌اسدآقا راگلوله برد واین پیکره پیش ازآن داستان برداشته شده)

وآنچه می‌بود سربازان وقزاقان بردند . شگفت آنکه بخانه ظهیرالدوله توپ بستند وپس‌ازآن‌بتاراج دادند . باآنکه کسی درآنجا برای ایستادگی نمی‌بود . خودظهیرالدوله درگیلان می‌بود وفرمانداری آنجارا میداشت

چنانکه گفتیم دشمنی محمد علیمیرزا بیش‌ازهمه با ظل السلطان می‌بود ، واین چون خویشی با اومیداشت و ازهواداران او شمرده میشد ، این زیان را دیده . اینکه گفته‌اند : از« انجمن اخوت» که در آنخانه برپا میشد گلوله بقزاقان انداخته بودند ، ویا پسر ظهیرالدوله (ظهیرالسلطان) ازآزادیخواهان می‌بود دروغست .

امروز محمدعلیمیرزا «دستخط » پایین را بمشیرالسلطنه سروزیر نوشت :

«چون‌ایجاد انجمنهای بی‌نظامنامه اسباب هرج ومرج‌شده بود و روزنامه‌ها وناطقین بکمک‌آنها نزدیك بود رشته انتظام مملکت رابرهم زنند ، و چون‌زمام امور در تحت قوه مخصوص ما در دست معدودی از عقلا باید باشد هرچه‌خواستیم از فسادات آنها جلوگیری کنیم و انجمنها را بوظایف خود بیاوریم بواسطهٔ حمایت مجلس از آنها ممکن نشد تا آنکه برای بر قرار کردن نظم‌وآسایش عموم که از طرف باری تعالی بما تفویض شده است خواستیم مفسدین را دستگیر نماییم مجلس از آنها حمایت نمود و عده از اشرار مجلس را پناه‌گاه قرار داده در مقابل قشون دولتی سنگر بسته بمب و نارنج و آلات ناریه استعمال کردند ماهم از امروز تا سه ماه دیگرمجلس‌رامنفصل نموده پس‌ازاین‌مدت وکلای متدین ملت و دولت دوست‌منتخب شده با مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان مفتوح شده مشغول انتظام گردد »

چنانکه‌میدانیم این «دستخط» نویسی دنباله نقشه‌ایست‌که بالیاخوف وسفارت روس کشیده بودند ، و برای جلوگیری از ایراد دولتهای بیگانه بود . بااین‌نوشته دوچیز را می‌فهمانیدند : یکی آنکه ازراه ناچاری بوده ، که بمجلس دست باز کرده اند . دیگری اینکه مشروطه را برنینداخته ، بلکه شاه ازروی قانون ، مجلس راکناره گردانیده وپس از سه ماه - با مجلس سنا - دوباره گشاده خواهدشد .

نیزهمان روزیافردای‌آن «دستخط»دیگریرا بمشیرالسلطنه نوشت‌که

که در پایین می‌آوریم :

«مقصودخاطر ما امنیت مملکت و آسودگی‌عامه رعایا و اقداماتی‌که در دستگیری مفسدین واشرارشده بجهت آسایش‌ورفاهیت آنان‌بوده‌برای اینکه‌مردمان بی‌تقصیر ورعایای سلامت خواهان از تزلزل واضطراب خارج‌شده ازرأفت ومرحمت ذات‌ملوکانه بهره‌مند باشند بموجب‌این دستخط عفو عمومی‌راشامل حال‌کافه‌مردم‌داشته تصریحا مقرر می‌فرماییم از تمام متهمین اغماض می‌فرماییم در حق آنها هم‌که گرفتار شده‌اند مجلس استنطاقی از اشخاص بی‌غرض منصف تشکیل خواهیم نمود بدقت غوررسی کامل نمایند هرکس بی‌تقصیر است مرخص‌شود بشرط آنکه اهالی از حدود قانونی که ازطرف حکومت نظامی منتشر میشود تجاوز ننموده مرتکب حرکت خلاف قاعده نشوند » .

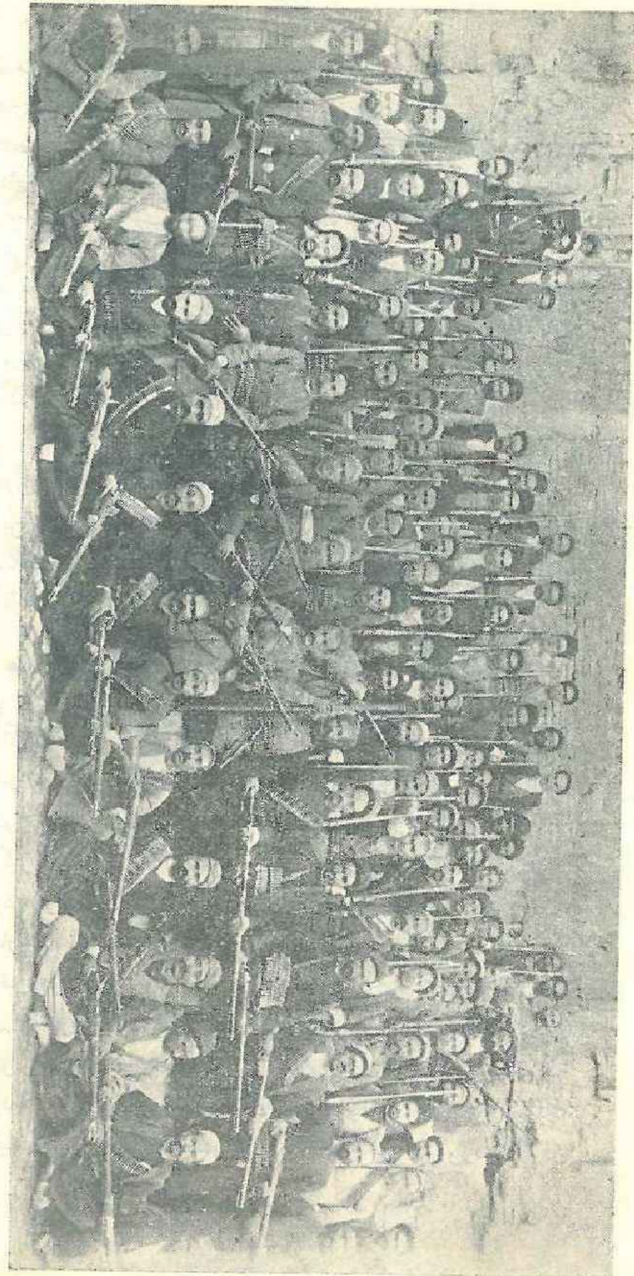
با این نوشته « عفوعمومی » بمشروطه خواهان می‌داد . ولی این نیزجز رویه‌کاری‌نمیبود ، وجزبسته شدن زبان‌بیگانگان‌خواسته نبیشد .

چون این دو« دستخط » برای بیگانگان می‌بود ، رونویسهایی از آنها بسفارتخانه‌ها فرستادند ، وازآنسوی‌علاءالسلطنه وزیر خارجه‌هردورا باتلگراف بهمه جا رسانید .

کشته شدن ملك و میرزاجهانگیر خان

امروز در شهر همچنان جستجوی آزادیخواهان می‌کردند ، وهرکه را می یافتند دستگیر کرده بباغشاه‌می‌بردند . ازآنسوی‌امروزملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیرخان را ، بی‌آنکه بازپرس کنند ویابداوری کشند ، نابود گردانیدند . دراین باره سخنان پراکنده بسیاراست . ولی ماچون داستانرا ازمیرزا علی‌اکبرخان ارداقی ، که خوددرباغشاه باآن دوتن وبا دیگران همزنجیر می‌بوده پرسیده‌ایم همان گفته های اورا می‌آوریم . میگوید :

شب چهارشنبه راکه باآن سختی بپایان رسانیدیم بامدادان‌ازخواب برخاستیم وقزاقان هرهشت تن راکه بیك زنجیر بسته بودند بیرون میبردند و چون آنان را برمی گردانیدند هشت تن دیگری را می‌بردند . حاجی ملك‌المتکلمین و برادرم قاضی بخوردن تریاك عادت می‌داشتند برای هر دو تریاك آوردند . وچون اندکی گذشت دوتن فراش برای بردن ملك و میرزا جهانگیر خان آمدند و ایشان را از قطار بیرون آورده بگردن



۲۸ پ ستارخان و باقرخان و دیگر سردستگان با مجاهدان

هریکی زنجیر دستی (شکاری) زده گفتند: « برخیزید بیایید » . گویا هردو دانستند که برای کشتن میبرندشان . ملك دم در با آواز دلکش و بلند خود این شعر را خواند :

ما بارگه دادیم این رفت ستم برما ☆ بربارگه عدوان آیاچه رسدخذلان

این را خوانده پا ازدربیرون گزاشت . ماهمگی اندوهگین گردیدیم و این اندوه چند برابر شد هنگامیکه دیدیم آن دو فراش زنجیر هایی‌را که بگردن ملك و میرزا جهانگیر خان زده و ایشان را برده بودند برگردانیده درجلواطاق‌بروی دیگر زنجیرها انداختند وما بیگمان‌شدیم که کارآن بیچارگان به‌پایان رسیده .

دراین هنگام بود که برای نخستین بار گفتگو میانه گرفتاران آغاز گردید . حاج محمد تقی از برادرم پرسید : دیشب که شما را بردند کجارفتید وباز گشتید؟. برادرم گفت : مارا نزدلیاخوف بردند که‌میخواست ماهارا ببیند . خود اوسخنی نگفت ولی شاپشال که پهلویش می‌بود بمیرزا جهانگیر خان شماتت نموده گفت : « من جهود زاده‌ام ؟! .. » (۱) سپس سرکرده‌ای که مارابرده بود راپورت گفتار مرادرقزاقخانه به لیاخوف داد ، و چون مارا برگردانیدند بیگمان بودیم هرسه را خواهند کشت . کنون نمیدانم چرا مرا بکشتن نبردند ؟!.

این داستانیست که آقا میرزا علی‌اکبر خان یاد میکند و ما آنرا ازهرباره راست می‌شماریم . مامونتوف نیزمی‌نویسد : «سرگذشت این دو تن بسیار ساده بود . امروز ایشان را بباغ بردند و پهلوی فواره نگاه داشتند . دو دژخیم طناب بگردن ایشان انداخته از دوسو کشیدند . خون از دهان ایشان‌آمد واین زمان دژخیم سومی خنجربدلهای ایشان فروکرد مدیرروزنامه را هم بدینسان کشتند . » (۲)

---

(۱) شاپشال چنانکه پاولویچ ایرانسکی نوشته از تیره « کارایم » می‌بوده . ولی در ایران او را جهود شناخته بودند و در صوراسرافیل نیز او را جهود زاده می‌خواند .

(۲) دانسته نیست کدام مدیر روز نامه را می گوید .

در جای دیگر مینویسد : « من بشاپشال ژنرال آجودان شاه گفتم : سرکی مارکویچ نام این دو تن مدیر روزنامه و ناطق که بکیفر رسانیدند چه بود ؟.. گفت : صوراسرافیل مدیرروزنامه و ملك المتکلمین را میپرسید ؟ گفتم : آری . گفت : « شاه پافشاری داشت که بایشان کیفر دهد • ولی دیگران را دربند نگاه خواهند داشت تامجلس آینده باز شود . . » .

آگاهی از کشتهٔ شدن این دو تن باآنحال چون درشهر پراکنده گردید ترس مردم هرچه بیشتر شد و نمایندگان مجلس و سردستگان آزادی هرکدام بجستن پناهگاهی یا نهانگاهی میکوشیدند و چون بیشتر ایشان بسفارت انگلیس پناهنده میشدند ، و چنانکه درکتاب آبی می‌نویسد بامداد این روز چهل و سه یا چهل و چهار تن دیگر برشماره بست نشینان آنجا افزوده بود ، از این جهت لیاخوف کسانی را از قزاق و سرباز درپیرامون در سفارت بپاسبانی برگماشت که جلوگیری از رفتن مردم بآنجا نمایند و این داستان دنباله‌ای پید کرد که یاد آنرا در جای خود خواهیم کرد .

با دیگران چه کردند ؟..

با این پیشآمدها باغشاه کانون « خودکامگی » گردیده محمد علیمیرزا کینه های دو ساله می جست . ازآنسوی درباریان ستمگر پستنهاد که از مشروطه رنجشهای بسیار می‌داشتند ، اکنون فرصت یافته با کسانی که بدستشان می‌افتاد دژ رفتاری بی‌اندازه می کردند .

چنانکه دیدیم دیروز کسان بسیاری را باین باغ آوردند ، و امروز هم دیگران را بآنان افزودند و ما بهتر می دانیم که نخست بداستان این دستگیر شدگان پرداخته آنچه دانسته‌ایم بنویسیم تا سپس بداستانهای دیگر رویم . کسانیکه در آنروز ها در باغشاه می‌بوده‌اند ، اگردیده های خود را نوشتندی کتاب شگفتی پدید آمدی . ولی ما چون آگاهی کم میداریم بکوتاهی خواهیم نوشت :

شادروانان بهبهانی و طباطبایی ، باآن هوا داریها که در دوسال با محمدعلیمیرزا نموده و باآن فریبها که ازوخورده بودند ، چون بنیادگزار

مشروطه شمرده‌میشدند ، درنزداواز گناهکاران بزرگترمی‌بودند . با اینحال چون عنوان سیدی و ملایی می داشتند محمد علیمیرزا نتوانست بیش از آنکه کرده بود بکند . بهبهانی سه روز دربند می‌بود و پس از آن روانه خاك کلهرش گردانیدند . طباطبایی چون زن شاه (دختر کامران میرزا) پشتیبانی باومی‌نمود از دمیکه بباغ رسیدآسوده وگرامی می‌بود و پس از سه روز رهاگردیده در ونك نشست ، و سپس آهنك خراسان کرد . پسر او میرزا محمد صادق بفرمان شاه از ایران بیرون و روانه اروپا گردید • حاجی امامجمعه خویی رهاگردید و درتهران بزندگی پرداخت . مستشار الدوله ماهها دربند می بود تا او نیز رها گردید و محمد علیمیرزا او را بنویسندگی‌خودبر گزید . ازشیخ مهدی وابوالحسن میرزا آگاهی نمیداریم وهمین اندازه می‌دانیم که آنان نیز رها گردیده از ایران بیرون رفتند .

اما قاضی ارداقی و آندسته از گرفتاران بازمانده داستان ایشان را از گفته میرزا علی اکبرخان می‌آوریم . می گوید :

همان روز که ملك و میرزا جهانگیرخان را کشتند در یکی اطاقها دادگاهی برای بازپرس و رسیدگی برپا گردانیدند که باشندگانش اینان می‌بودند :

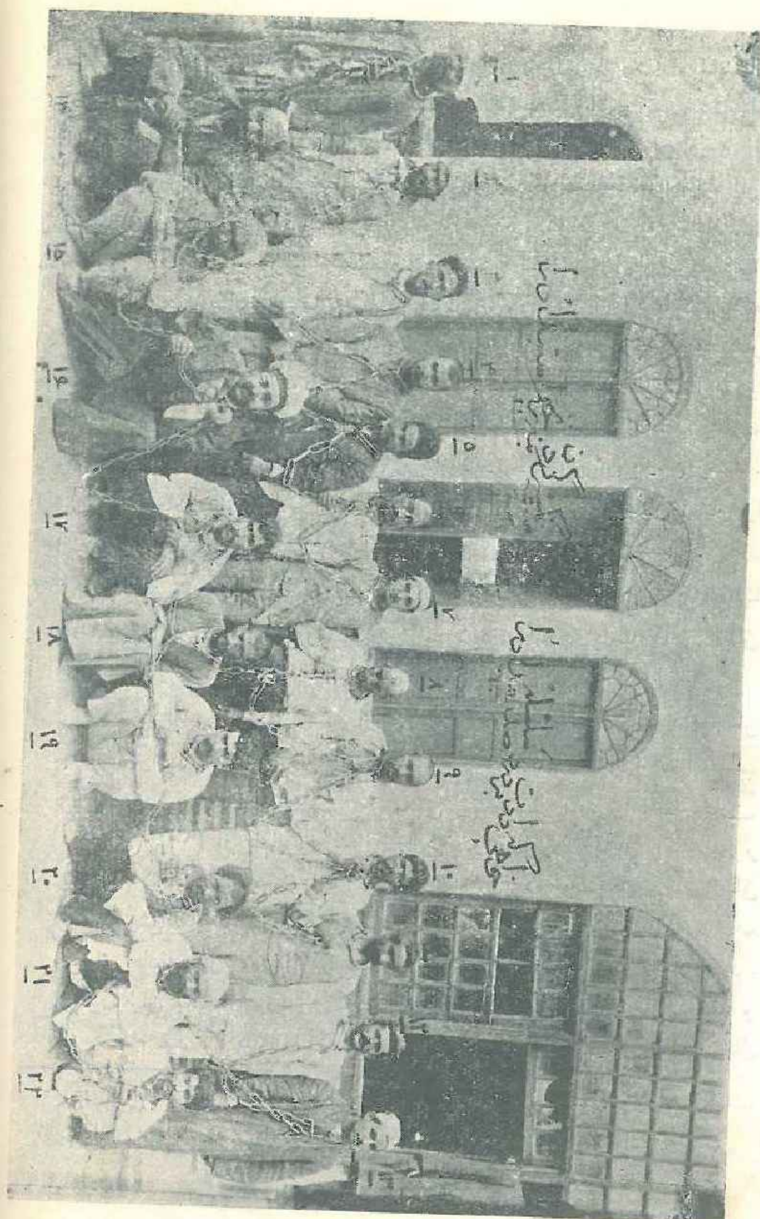
مؤیدالدوله حکمران تهران ، شاهزاده مؤیدالسلطنه ، سید محسن صدرالاشراف ، ارشدالدوله ، یکتن میرپنج قزاقخانه ، میرزا عبدالمطلب یزدی (مدیر روزنامه آدمیت) ، محقق شهربانی ، میرزا احمد خان (اشتری) . (۱) از همانروز کسانی راکه در پیرامون آقایان طباطبایی و دیگران گرفتار گردیده و از آنان کاری سر زده بود یکایك بآن اطاق برده پرسش هایی نموده رها میکردند . آقا محمد علی پسر ملك را هم پس از حادثه پدرش رها کرده بودند . بدینسان از شماره مابسیارکاست . در این میان یحیی میرزا را که گرفتار کرده بودند نزد ما آوردند و ین هنگام بود که همه را که بیست و دوتن می‌بودیم بازنجیر و آن حال

(۱) میرزا احمد خان (یا آقای اشتری) را که اکنون نیز هست ازعدلیه برده بودند و اوبگرفتاران دلسوزی بسیار نشان میداده است .

آسیب دیدگی برده نهاده پیکره ها از ما برداشتند. (۱) پس از آن سید یعقوب شیرازی را هم پیش ما آوردند. این بیست و اندتن همچنان در زیر زنجیر روز می گزاردیم. ناهار و شام بهر یکی گرده نانی با خیار میدادند و روزانه دوبار هشت تن و هشت تن بازنجیر در گردن بیرون می بردند، و باید اندیشید که ما چه رنجی می کشیدیم و چه شرمندگی نزد هم میداشتیم. در این میان شکنجه و آزار هم دریغ نمیکردند. بویژه در باره چندتنی و بویژه در باره بیچاره مدیر روح‌القدس و ضیاء السلطان. دادگاهی که برپا شده بود در زمینه سه چیز جستجو داشت و همیخواست با شکنجه و فشار از کسانی آگاهی ها پیدا کند. آن سه چیز یکی این که بمب را بشاه که انداخته؟. دیگری آنکه بنیادگزار انجمن خانه عضدالملك که بوده؟ سوم تفنگ بمجاهدان که میداده؟ اینها می بود آنچه دنبال می نمودند. وگرنه بداستان مشروطه و مجلس نمیپرداختند. چون مدیر روح القدس و ضیاءالسلطان را گمان کرده بودند در زمینه

(۱) پیکره روبرو (پ ۲۹)

پیکره روبرو (پ۲۹) نشان میدهد یکدسته از گرفتاران باغشاه را. (چنانکه دیده میشود درخود پیکره شماره هایی گزارده شده و اینك نامهای آنان ازروی شماره ها یادکرده میشود: (۱) قاضی ارداقی (۲) مدیرروح‌القدس (۳) میرزا حسین نوکرآقا بالاخان سردار (٤) شیخ ابراهیم پسر عموی روح‌القدس (٥) آقا مجید سیگار فروش (٦) آقاعلی سرباز (۷) شریف صحاف (۸) میرزا محمد علیخان مدیر روزنامه ترقی (۹) مشهدی باقر تبریزی (۱۰) حشمت نظام (۱۱) شاهزاده ناصرالممالك (۱۲) میرزا علی اکبر خان معتمد دیوان (۱۳) میرزا محمدعلی پسر حاجی ملك المتکلمین (١٤) نایب باقر خان (١٥) میرزا داود خان (١٦) یحیی میرزا (۱۷) میرزا بزرك تبریزی (۱۸) شیخ ابراهیم طالقانی (۱۹) حاجی خان خیاط (۲۰) علی بیك نوکر مستشارالدوله (۲۱) حاجی محمد تقی بنکدار (۲۲) میرزا علی اکبر خان برادر قاضی. از این بیست و دوتن آنچه ما میدانیم اکنون ۱۳و۲۱و۲۲ زنده اند)



نارنجك انداختن بشاه آگاهی می‌دارند آنانرا زیرشکنجه سخت گرفته هر شب بیرونشان برده و بسه پایه بسته کتك بی اندازه میزدند و با آنکه فریاد های دلخراش ایشان باغشاه را فرامی گرفت از آنهمه وزیران و امیران کسی بدادشان نمی‌رسید . مارا بدبختی خودمان یکسو وحال جگر سوز این بیچارگان یکسو . سرانجام هم لقمان‌الدوله حکیم شاه بود که دلش بحال آن بدبختان سوخته باخشم گفت تاکی تنهای ما خواهد لرزید و تاکی دست از جان این بیچارگان نخواهید برداشت ؟ . . در نتیجه خشم وگله او دست ازشکنجه‌آنان برداشتند . این لقمان‌الدوله خدا روانش را شاد دارد نیکی دیگری هم باما کرده ، وآن اینکه ماها جزیك پیراهن و یك زیرشلواری در تن خود نمیداشتیم که پس از چند روزی پوسیده و ازهم درید و همگی بحال بدی افتادیم . آن شادروان بهر یکی پیراهن و زیرشلواری تازه فرستاد و با این کار خود آبروی مارا بازخرید .

سردسته پاسبانان ما سلطان باقرنامی‌بود که شکنجه را هم اومیداد . شبی بشیوهٔ همیشگی بیچارهٔ مدیر روح‌القدس را برده و با کتك سراپای تن اورا خسته وکوفته با اینحال زیر بغلش را گرفته باطاق آورد و برسر جای خود رسانیده خواست زنجیر را بگردنش بیندازد . دراینمیان لندلند نموده و دشنام داده می گفت : «آخرش نگفتی ... ». بیچاره روح القدس باحالیکه می‌داشت و نالان وناتوان افتاده بود زبان بلابه باز نموده گفت : « جناب سلطان آخر من چه میدانم که بگویم ؟!. » باقرخان از اینسخن برآشفته ودست بشلاق برده بیست‌وسی شلاق دیگر برتن کوفتهٔ آن بیچاره فرود آورد . سپس خشم خودرا نخورده روبدیگران آورده و ازهر چند تن یکی را شلاقهایی نواخت : بحاجی محمدتقی ، ببرادرم قاضی ، بیحیی میرزا ، بمیرزا داود خان ، بباقرخان . در این شب یحیی میرزا حالی‌نشان داد که همه رادرشگفت انداخت . زیرا تاچندشلاقی که باقرخان برسر و روی اومی‌نواخت خم بابروی خود نیاورده در اینمیان باقر خان قدری واپس رفته و پاها را گشادترگزاشت که این خود می‌رسانید کتك فراوانی باو خواهد زد . یحیی میرزا بآرامی سر خود را از زیر زنجیر پیچانیده روبدیوار کرد و پشت خود را بدم شلاق داد . دراینمیان باقر خان بیکار

نایستاده همچنان شلاق را فرود می آورد و تاشصت و هفتاد شلاق پیاپی نواخت باآنکه جزپیراهن یك‌لا رخت دیگری برتن او نمیبود . ما بیگمان بودیم که از خود رفت . ولی همینکه باقر خان کتك ها را زده از در بیرون رفت یحیی‌میرزا رو برگردانیده با چهره گشاده وآرامی‌چنین گفت : « رفت آن نامرد ؟ » . ما را از اینحال شگفتی گرفت و این شکیبایی و آرامی او مایه دلداری همگی شده نیمی از اندوه ما کاسته گردید . سپس هم لب بسخن باز کرده داستانهایی از رنج و فداکاری آزادیخواهان فرانسه سرود و با این رفتار و گفتار خودآب برآتش دلها ریخت .

این‌یحیی‌میرزا پوست‌سفید وچهره گشاده و زیبایی میداشت‌ورفتارش زیباتراز‌آن‌می‌بود . ازروزیکه نزدماآمدیگانه مایه دل‌آسودگی ماسخنان اوبود که پندهاسروده وداستانها رانده‌آن سختی هارابرماآسان‌می گردانید . همان شب که آن شلاقها را خورد وباا‌ینهمه رشته گشاده رویی وشیرین زبانی را ازدست نهشت مابشك افتادیم آیاآن شلاقها برتن او گزندی نرسانیده‌وبرای‌آزمودن پیراهنش را بالا زده دیدیم سراسر پشت او کبود وسیاه گردیده وکوفته شده وازآنجاشگفت مابیشتر گردید .

دوازده روزبدینسان بسربردیم وروزسیزدهم‌برادرم‌قاضی را کشتند . چگونگی آنکه برادرم بامداد وشام اندکی تریاك خوردی . این بود هر روز تریاك برای اومی آوردند . پس‌ازچند روزی رضابالارئیس‌نظمیه که با برادرم ازدیرزمان دوست می‌بودند بآنجاآمده حال مارا پرسید . برادرم بازبان اوسفارش بخانه مان فرستاد که قوطی که درآن حب های تریاك ساخت دواخانه شورین‌می‌بود برایش بفرستند . این کارانجام گرفت‌وقوطی را آوردند که هرروزبامدادان دوحب ازآنها میخورد . شبها برادرم قرآن میخواندوچون‌آوازخوشی‌میداشت قزاقان نیز گوش میدادند . شب‌دوازدهم چون چند آیه قرآن خواند ازدلتنگی که اومیداشت و ماهمگی می‌داشتیم ازشعرهایی که روضه خوانان میدارند :

چون شد بساط آل نبی‌درزمانه طی	آمد بهار گلشن دین را زمان دی

خواندن گرفت . ماهمگی گریستیم . قزاقان نیز اندوهگین گردیدند . فردا که شد سلطان باقرخان آمدوپرسید دیشب که روضه خوانده ؟ راپورتش



پ ۳۰

لقمان الممالك

را باعلیحضرت داده اند چگونگی را برایش گفتیم گفت دیگر نباید چنان کاری کنید . سپس بیرادرم گفت آن قوطی حبرا بده‌نزدمن باشد .

برادرم راضی نمی‌شد . باقرخان‌پافشاری کرده قوطی‌را ازو گرفت وهنگام شام آمده دوحبی بیرون آورده داد . ولی برادرم آنهارا نخورده تریاکی که‌ازپس‌اندازنزدمن بودگرفته خورد . شب زمانیکه خوابیده بودیم باقر خان‌آمده مارا بیدار کرد وبآخشیج همیشه مهربانی‌نمود و گفتگوهای‌شیرین بمیان آورد . ماشوند این‌کار اورا ندانستیم . بامدادان که برخاستیم چون تریاك دیگری نبود برادرم آن دوحب دیشبی راکه نزد من می‌بود گرفته خورد . یکربع نگذشت که ناگهان حالش بهم خورد وداد زد مرابگیرید . ماگردش راگرفته نمیدانستیم چه چاره نماییم . دراین میان دیدیم خبربباقر خان رسیده وازخواب برخاسته بدانجا شتافت و بی‌آنکه پرسشی نماید یا درشگفت باشد زنجیر از گردن برادرم باز کرد واورا برداشته برد و پس از یکساعت خبردادند که مرده است . این زمان دانستیم آن آمدن دیشبی باقرخان بهرچه می‌بوده

پس‌از این داستان زمانی هم ما دربند می‌بودیم تا ازهمه مان آنچه بایستی بپرسند پرسیدند وچون نتیجه‌ای بدست نیامد من و یحیی میرزا و میرزا داودخان‌را از آنجا بخانه مؤیدالدوله حاکم‌تهران فرستادند . درآنجا ازهریکی پایندنده‌گرفته رها نمودند . درباره یحیی میرزا محمد علیمیرزا اندیشه دیگری میداشته ، ولی‌حشمت الدوله ازوهواداری مینمود ، و این بود پس ازرهایی بگمرك آستارا فرستادندش‌وازآسیبهاییکه دیده بودجان بدر نبرده پس‌اززمانی‌درگذشت . مدیر روح القدس را بانبار فرستادند که بیچاره را درآنجا نابودساختند . (۱) دیگران را یکی پس‌از دیگری‌آزاد کردند . این بود گفته میرزا علی‌اکبرخان .

رنجش میانه محمد علیمیرزا وانگلیسها

این‌هم‌اندکی ازسرگذشت دستگیرانست . اکنون می‌باید بداستان بست نشینان پردازیم : در تاریخ مشروطه‌یکی‌ازکارهای‌ناستوده پناهیدن‌بسفارتخانه های بیگانگان بوده . این را درآغاز جنبش نخست در تهران کردند ،

(۱) مدیرروح‌القدس را بیك چاهی انداخته بودند که‌درآنجا پس‌از چند روزی شکنجه گرسنگی وجان کنی در گذشته است

وسپس در تبریز پیروی نمودند ، و در این پیشآمد نیزدسته هایی بآن برخاستند . این کاررا درآن زمان زشت‌نمی شماردند . با اینحال مردان گردنفرازی ازآن بازمی‌ایستادند ، ومادیدیم که میرزا جهانگیر خان و همراهانش ازرفتن بسفارت انگلیس خودداری نمودند .

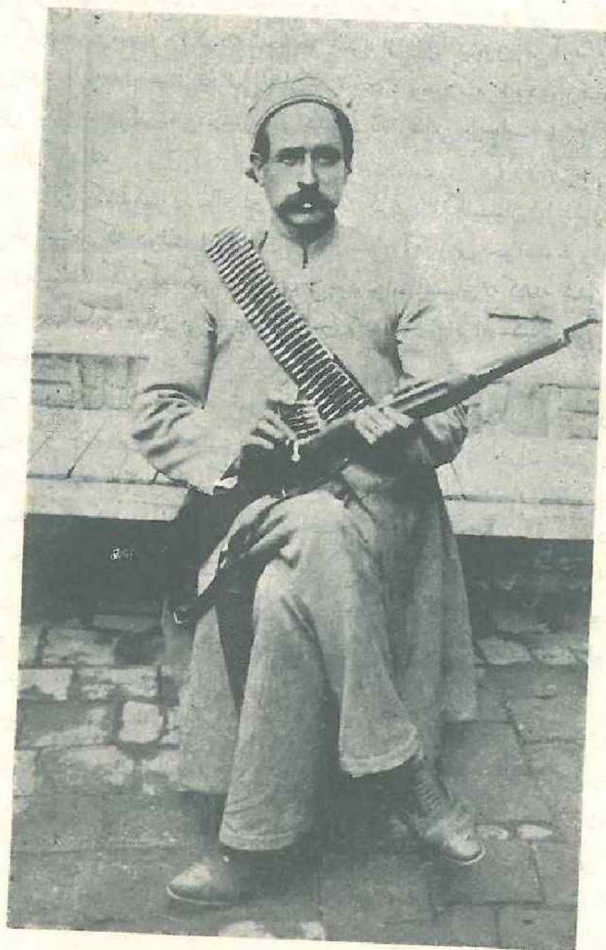
چنانکه دیدیم کارکنان دولت روس در برانداختن مشروطه بمحمد علیمیرزا یاوریها می کردند ، و این نتیجه آنرا دادکه کارکنان انگلیسی نیزبهواداری ازآزادیخواهان برخاستند ، و این بودسفارتخانه را بروی پناهندگانی بازگزادند . بلکه دیدیم که درشکه‌باغلام سفارت برای آوردن تقیزاده فرستادند. لیاخوف قزاق وسربازبرای جلوگیری گماشت . بااینحال کسانی راه یافته خودرا بدرون سفارت می رسانیدند . گذشته از تقیزاده وهمراهان‌او ، ازکسان بنام بهاءالواعظین ومعاضدالسلطنه وصدیق الحرم ومیرزا مرتضی قلی (نماینده اسپهان) بآنجا پناهیدند . ازآنسوی بسیاری از مشروطه خواهان درقلهك که نشیمن تابستانی سفارتست چادر زده نشیمن گرفتند و کم کم بشماره آنان بسیار افزود . راستش آنکه کسانی این را مایه نازش می پنداشتند وبا یکدیگر همچشمی می‌نمودند ، وچون دویست تن یا بیشتر در آنجا فراهم شده بودند بنمایشهایی می‌پرداختند . بی ارجکان در روز جنك نامردی نموده روپنهان گردانیده و مایه شکست مشروطه‌شده‌بودند ،واکنون بیخردانه بخود نماییهای‌بیهوده‌ای -آن نیزدرزیر درفش بیگانه — می‌پرداختند .

بهرحال محمد علیمیرزا و لیاخوف از این رفتار سفارت رنجیدند ، ولیاخوف قزاقانی فرستاد که گرداگرد سفارت راگرفتند وسختگیری بسیار کردند ، واین‌رفتاراوبسفارت گران افتاده‌سفیرراواداشت که‌رنجیدگی نمایدو ازدولت خود داد خواهد . از اینسوی محمدعلیمیرزا نیز تلگرافی بشاه انگلیس فرستاد که در آنجا چنین میگوید : دسته ای از آشوبگران را ظل‌السلطان برانگیخته می‌خواستند مرا ازتاج‌و تخت بی‌بهره گردانند ، و چون من بسر کوفت‌آنان برخاستم سفارت انگلیس‌غلامان خودرا فرستاده آشوبگرانرا به‌پناهیدن‌بسفارت میخواند ، واین خود دست یازیدن بکارهای ایران می‌باشد . پادشاه انگلیس پاسخی داد که درآنجا می گوید : بست

نشینی درایران همیشه بوده است ، وآنانکه درسفارت‌تهران می‌باشند اگر زینهار بآنها داده شود ازآنجا بیرون خواهند رفت . ولی اینکه سپاهیان شماگرد سفارتخانه راگرفته‌اند وهرکس ازآنجا بیرون می‌آید می گیرند این‌خود ناپاسداریست که نمی‌توان برتافت ، وهرگاه بزودی رفتار دیگری پیش نگیرید دولت من ناچار خواهدبود بکارهایی برخاسته ارج بیرق خود را بازگرداند .

این کشاکش دنباله درازی پیدا کرد . انگلیسیان پافشاری نموده می‌خواستند که دولت ایران از راه رسمی آمرزش خواهد ، وازآنسوی درباره پناهندگان گفتگو درمیان می‌بود وانگلیسیان به‌کشته شدن ملك و میرزا جهانگیر خان بی هیچ بازپرس و داوری ایراد گرفته می گفتند : با اینحال مردم را سزاست که بجان خود ایمن نباشند و بسفارت پناهند . محمد علیمیرزا پافشاری می‌نمودکه آنان ازسفارت بیرون آیند ، و دربارهٔ تقیزاده و چند تن دیگری میخواست چند سالی از ایران دور باشند . سفارت ایستادگی می کردکه زمان دور راندگی‌آنان بسیار بیش نباشد . بدینسان گفتگو ها می‌رفت ، تاسرانجام برخی از پناهندگان خود بدربار میانجی برانگیختند و بیرون رفتند . معاضدالسلطنه بیرون رفته آهنك اروپا کرد . در باره امیر حشمت و چند تن دیگری (از آذربایجانیان) نهاده شدکه بآذربایجان بازگردند . دربارهٔ تقیزاده ودهخداوبهاءالواعظین و صدیق حرم و مدیرحبل‌المتین چنین نهاده شد که محمدعلیمیرزا دررفت سفر بپردازد و از ایران بیرون روند ، وجز ازتقیزاده‌که بی نیازی نموده پولی نگرفت ، دیگران گرفتند ، (وبلکه بنوشته‌کتاب آبی فزونتر ازآن میخواستند) ، وهمگی درکالسکه های دولتی نشسته همراه غلامان‌سفارت از راه گیلان روانه قفقاز شدند ، و چون بباکو رسیدند هر یکی بسوی دیگری رفتند .

بدینسان سفارت تهی گردید . ولی در قلهك همچنان کسانی می‌بودند و دربار نیز ارجی نمی‌نهاد . چون راپورت سوم لیاخوف در این زمینه است وخودمی رساندکه در این رنجش انگلیسیان بازخواستی از لیاخوف رفته است آن را درپایین می‌آورم :



پ ۳۱

ستار خان

محرمانه راپرت شماره ٦٢

جناب جلالتمآبا درخصوص سؤال جناب جلالتمآب عالی درحق معامله قزاقها درجنب سفارت انگلیس ومانع شدن ایشان که کسی بسفارت التجا نکند بنده شرف دارم که تفصیل ذیل راعرض کنم از راپورتی که سابق دادم جناب جلالتمآب عالی مسبوقید که قرار داده شده بود که تمام سفارات در روز اجرای کار محاصره شوند که کسی نتواند داخل شده و التجا کند اما جهت مواظبت مخصوص که درحق سفارت انگلیس شده است اینست که در پنجم ژون (روسی) (هجدهم ژون فرنگی) سفیر از سفارت مرا بتلفون دعوت کرد وگفت نظر باطلاعاتی که بایشان رسیده سفارت انگلیس بویی از کار برده و میداند چه واقع خواهد شد و قرار داده است کسانی را که پناه میبرند قبول کرده وحمایت نماید که موفقیت مارا ناقص وضعیف کند و باین جهة سفیر به بنده امر کرد که سفارت انگلیس را بیشتر مواظبت کنم . اما درخصوص اینکه سفیر به بنده گفت (چنانچه راپورت دادیم) که عوض محاصره کردن سفارت انگلیس بهتر بود که دکاکین وخانهای اتباع روسیه را که دراطراف سفارت انگلیسند محاصره کنیم تامانع دخول مردم بسفارتخانه انگلیس شود .

در وقت قرار دادن ترتیبات این فکر بنظر نیامد من اعتراف میکنم که این ترتیب بهتر وعاقلانه‌تر بود زیراهم مردم‌را ازدخول بسفارت مانع میشد وهم سفارت‌را از حق پروتست کردن محروم میکرد ما این ترتیب را درآن وقت تشبث نکردیم بجهة اینکه درآنموقع باریك که ما مشغول این ترتیبات بودیم بفکر هیچکس نیامد . شرف دارم ازاینکه صورت اسماء افسرانی راکه درزمان اجرای کار خدمات شایان خودشان را ازسایرین ممتاز کرده‌اندوبنده ایشانرا لایق میدانم که بانشان دولت روسیه مکافات شوند تقدیم خدمت کنم منتظر اوامرعالی

کولونل و . لیاخوف

ازکارهاییکه درآن روزها درتهران رخ‌داده وماباید یادکنیم یکی آنکه بادستور باغشاه گورهای عباس‌آقا کشنده اتابك وسید عبدالحمید و حاجی سید حسین کشته‌های نخست راه آزادی راکنده استخوانهای آنهارا بیرون آورده دورانداختند .

نیزصنیع حضرت وهمراهان او که بادستور محمدعلیمیرزا از کلات بیرون‌آمده بودند ودرهرکجا حکمرانان پیشواز وپذیرایی به‌آنان می

کردند چون بتهران خواستندی درآمد محمدعلیمیرزا کالسکه دولتی و اسبهای یدکی دم سرخ به پیشواز ایشان فرستاد ، و چون آنان بباغشاه رفتند نوازش ودلجویی نمود . یکروزهم اینان بدیدن دستگیران باغشاه رفتند وبآنان سرکوفتهایی زدند .

دنبالههایی که زبونی تهران توانستی داشت

در اینجا داستان تهران را بپایان می رسانیم . می باید دانست این کار ندانی و زبونی مجلس شوری در برابر محمد علیمیرزا ، و شکست آزادیخواهان تهران دربرابر قزاق وسرباز ، یك لکه سیاهی بدامن‌تاریخ ایران نشاند ، و خود دنباله های بسیاری درپی توانستی داشت .

مردمی که از سه سال باز به جنبش آزادیخواهی برخاسته و آوازه شورش بسراسر جهان انداخته ، و نماینده گان آن در مجلس « خطابه » می‌خواند : « ما پیمان باخون بسته‌ایم ... » (۱) و روزنامه هایش آن بیباکیها را می‌نمودند ، در برابر چند هزار قزاق و سرباز از پا افتاد و رنجهای سه ساله را در چهار ساعت بیهوده گردانید . این چیزی بود که بهر کس می‌سزید آنرا بزبان آورده بایرانیان با دیده دیگری نگرد .

ازآنسوی این پیشآمد گذشته از آنکه مشروطه را از میان می‌برد و ایرانیان دوباره بایستی گردن بیوغ بردگی دربار گزارند ، برخی دشوازیهایی نیز درسیاست کشور پدید آوردی . ما در این کتاب بسیاست نپرداخته‌ایم . ولی در اینجا می باید نویسیم که در نتیجه این زبونی آزادیخواهان ، چه بسا که ایران بیکبار آزادی خودرا ازدست داده‌درمیان دو همسایه بخشیده شدی .

زیرا محمدعلیمیرزا که مجلس را برانداخته رشته کار ها را بدست گرفت ، خود او جز افزاری در دست روسیان نمی بود ، و پیداست که انگلیسیان بآن‌حال خرسندی ندادندی وپیداست که کارهای دیگری‌رخ دادی .

برای آنکه دانسته شود این پیشآمدها تاچه اندازه از ارج ایرانیان ، دردیده دیگران کاست ، یکی‌دوجمله از روزنامه « تایمس » را می‌آورم .

(۱) عنوان یك « خطابه » ایست که یکی ازنماینده گان درمجلس خوانده .

این روزنامه که بزرگترین روزنامه لندن ، و خود زبان نیمرسمی دولت انگلیس است درهمان روزها دوسه گفتاری دربارهٔ ایران نوشته که‌سراپای آنها نکوهش و بدگوییست . دریکی ازآنها که دو روز پس از داستان بمباران (۲۵ ژون) نوشته ، پس ازآنکه نکوهشها از مجلس می کند و ناشایندگی‌آنرا باز می‌نماید ، از گفته های خود چنین نتیجه می گیرد : « این نمونه ای بدست داد از آنکه شرقیان شایندهٔ زندگانی آزاد نمی‌باشند » . ببینید چه جمله زهرآلودی نوشته است .

آنچه این ننك را بدتر می گردانید این بود که چون درتهران این داستان رخ‌داد ، وآگاهی ازآن بشهر ها رسید ، در بیشترآنهابی‌هیچگونه ایستادگی دستگاه مشروطه رابرچیدند وآن هایهویها بیکبار فرو نشست ، و این نمونه‌ای از رویه کاریهای توده ایران می‌بود و زبان همگی را بید گویی باز گردانید .

جای‌خشنودیست که‌این‌لکه سیاه‌راازدامن ایران ، ایستادگیهای مردانه تبریزبسترد ، واینست مابآن‌شهروایستادگیهایش ارج می گزاریم وپیشآمد های آنجا را بازتر و گشادتر خواهیم نوشت . در اینجا راپورت چهارم لیاخوف را که درهمین زمینه است و می‌رساند که روسیان چه خشنودی از فیروزی لیاخوف و قزاقهایش می‌داشتند درپایین می‌آوریم :

۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ طهران محرمانه راپورت ٦۳

جناب جلالتمآبا تلگراف عالی‌را درحضور افسرهایی که در راه روسیه و اجرای خیالات او حاضرند تن و جان خود را فدا کنند در خصوص اینکه اعلیحضرت امپراطور مناسب دیده‌اند که در تلگرافیکه جناب سردار قفقازیه در خصوص خدمتگذاری بریگاد قزاق در تخریب مجلس باعلیحضرت امپراطور کرده بودند بادستخط خودشان مرقوم فرمایند« آفرین‌قزاقها » « تشکر بافسران شجاع » خواندم تمام‌ایشان غرق مسرتی شدند که‌تعریفش خارج ازامکان است وچنان صدای خودرا بزنده‌باد بلند کردند که تا مدتی دراز عکس صدای زنده‌باد آنها مسموع بودشدت مسرت افسرهارا بیان کردن غیرممکن است‌افسرها متفقاً قرارداده‌اند که بنده از جنابعالی خواهش کنم که از جناب سردار قفقازیه خواهش کنید حسیات صادقانه افسران‌را درراه‌اوامر تاجدار روسیه‌عظمی وتمام هستی خودرا برای انجام



پ ۳۲

یارمحمدخان باچند تن ازبختیاران

(آنکه در جلو شصت تیر نشسته یارمحمد خانست . این پیکره در سال بازپسین زندگانی یار محمد خان سال ۱۲۹۰ - در سفر کرمانشاهان برداشته شده)

فرامین امپراطور اعظم خودشان فدا کنند عرض نمایند . متشکر الطاف اعلیحضرت امپراطور اعظم کواونل و . لیاخوف

در شهرهای دیگر

دراینجا باید چند سخنی هم از شهرهای دیگر رانیم . چنانکه گفتیم از روزیکه محمدعلیمیرزا بپادشاه رفت ودرمیان اوبامجلس کشاکش برخاست ازهمه شهرهاتلگراف می‌آمد ، و همه آنها نوید ایستادگی و یاوری می‌دادند . ولی اینهاهمه رویه کارانه می‌بود . درآن شهرها (بجزاز تبریز و رشت) آمادگی در میان‌نمی‌بود ، که‌اگرهم خواستندی نتوانستندی ، چه‌رسد بآنکه‌نمیخواستند و جزدرپی رویه‌کاری نمی‌بودند .

همینکه محمد علیمیرزا در تهران مجلس را برانداخت با دستور او درشهرها حکمرانان دست گشادند و انجمنهارا بستند ، وقانون را ازمیان برداشتند ، بآزادیخواهان آزار ها رسانیدند ، دوباره چوب و فلك را بکار انداختند ، دستگاه خودکامگی در چیدند . در هیچ شهری ایستادگی ازآزادیخواهان دیده نشد ، مگردر رشت که اندك جنگی نیز رفت و ما داستان آنرا در کتاب آبی چنین می‌یابیم :

« روز ۲٤ ژون آگاهی ازکودتای شاه رسید (پس از گذشتن سه روز از تاریخ کودتا) . نگهبانان درجلوخانه حکمران گزارده سه توپی هم در چند جا برگماردند . روز ۲۷ دستور داده شد مردم بازار ها را بگشایند . ولی کسی گوش نداد . حکمران یکدسته سرباز فرستاد که ناچارشان گردانند و این بود جنگی رخداد که سه‌تن کشته گردید وچهارده تن زخمی شدند . روز ۲۹ بازار ها باز شده آرامش برپاگردید » .

شگفت تر آنکه حکمران گیلان درآنهنگام ظهیرالدوله می‌بوده که از هواداران مشروطه بشمار می‌رفت ، و این رفتار ازو بیوسیده نمیشد . به نوشته براون یك کشتی جنگی روسی به بندر انزلی آمده بحکمران آگاهی داد که اگر انجمن وآزادیخواهی را برنچیند او خود بکارپرداخته‌خواهد برچید ، وبدینسان ظهیرالدوله را ناچار گردانید .

اسپهان‌وشیراز که باانگیزش ظل‌السلطان آن‌تلگرافها را می‌فرستادند و آن‌نویدها را می‌دادند ، کمترین ایستادگی ازخود ننمودند ، و همان

ظل‌السلطان بیش ازاین نکرد که دست بدامن دولتهای همسایه زده برای جان و داراك خود زینهار خواست .

در شهر های آذربایجان نیز جزاز تبریز همین حال رفت . در همه جا حکمرانان انجمنهارا بستند و بآزادیخواهان سخت گرفتند ، برتر ازهمه داستان اردبیل می‌بود . در آنجا امیر معزز گروسی بدژخوییهایی برخاسته نام زشتی ازخود درتاریخ گزاشت (۱) .

میرزا محسن پسر میرزا هادی امام که جوانی آزادیخواه می بود دستور داد بینی اورا سوراخ کرده ریسمان گذرانیدند و همچون شتر بااین مهار دربازارش گردانیدند . سپس اورا بچوب بسته چندان زدند که پس‌از دو روز بدرود زندگی گفت .

ملا اماموردی مشگینی یکی از ملایان غیرتمند و مشروطه خواه آذربایجان می‌بود در روزهایی که دارالشوری از شهرها یاوری میخواست و درتبریز آن جوش و خروش می‌رفت ، اینمرد که بشهر آمده بود نوید داد که بمشگین رود و از سواران قره داغ بیاوری آورد و آهنك آنجا کرد ، ولی چون آگاهی ازبمباران مجلس رسید کسانی ، بشیرینکاری در پیش دولتیان ، آنمرد غیرتمند را دستگیر کردند و با دستور امیر معزز باردبیل آوردند ، و دراینجا بایك رسوایی که کمتر دیده شود دربازارها گردانیده ، سپس در نارین قلعه در پشت بام بدارش زدند . بدینسان دو داستان دلگداز یکی پس ازدیگری رخداد .

درهمانروزها میرزا ابراهیم‌ارباب ازآزادیخواهان درزندان‌می‌زیست . بادستور امیر معزز خانه اورا تاراج کرده هرچه می داشت سواران و فراشان بردند .

این‌شهرها نه تنها دراینهنگام‌ایستادگی‌ننمودند ، تبریز که ایستادگی نمود ویازده ماه درجنك و کشاکش می‌بود ، باآنکه از گرجیان وارمنیان

---

(۱) این امیرمعزز پدر سرتیپ بایندر است که در پیشامد شهریور ۱۳۲۰ درجنوب مردانگیها ازخود نمود و کشته گردید . درتاریخ نام نیك پسر و نام زشت پدر هردو خواهد ماند .

وترکان وقفقازیان بیاوری آمدند ، ازاین شهرهاکسی نیامد . تنهاکسانی که ازشهرهای ایران‌بیاری تبریز آمدند یارمحمدخان کرمانشاهی وهمراهان اوبودند که چون داستانش به پیشآمدهای تهران همبستگی می‌دارد دراینجا می نویسیم :

درآنروزها که مجلس بهمهٔ شهرهاتلگراف فرستاده یاوری می‌طلبید یارمحمد خان بایك برادرویکدوست خود که نامهای هردوحسینخان‌می‌بود، تفنك واسب خریدند وبایك نوکرآهنك تهران کردند که بیاری‌دارالشوری برسند . ولی چون‌بقم رسیدند درآنجا ازداستان بمباران آگاهی‌یافته‌ناگزیر گردیدند که‌خودرانهان‌دارند ، ولی‌چون‌چندروزی گذشت‌آوازه‌ایستادگیهای تبریز بآنجا رسید ، واین بود یارمحمد خان وهمراهانش مردانه آهنك تبریز کرده ازبیراهه خودرا بانجا رسانیدند ، وتاپایان جنگهای تبریز در آنجا می‌بودند وهمیشه دلیریها ومردانگیهامی‌نمودند .

درپایان گفتار شعرهاییکه درهمان روزها درتهران بنام ظهیرالدوله پراکنده شده وخود یادگاری ازمشروطه وتاریخ آن می‌باشد دراینجا می‌نویسیم .

چنانکه گفتیم‌درتهران پس‌از بمباران روزنامه ها ازمیان‌رفت . تنها یك‌روزنامه‌دولتی‌بچاپ‌می‌رسید که جزآگاهیهای درباری‌رامی‌نوشت . سپس نیز روزنامه « اقیانوس » بیرون آمدن آغازید . ولی جز ازچند شماره بیرون نیامد . جون دراین شهرروزنامه‌ای نمی‌بود پیشآمدها درجایی‌نوشته نمی‌شد . ولی چون درتبریز واستانبول ودیگر جاها روزنامه‌ها بیرون می آمد واز تهران نیزآگاهیها برای آنها فرستاده می‌شد ، ازاینروکارهایی که درتهران رخ می‌داد پس از اندکی درروزنامه های تبریز واستانبول نوشته می‌شد . این شعرها نیز درتهران دست بدست پراکنده شده ونسخه های آن باستانبول وتبریز فرستاده شده که درتبریز درنامه « ناله ملت » ودراستانبول درنامه « شمس » چاپ یافته است وما ازروی آنها در اینجا می‌آوریم :

بعرض شاه رسان ای صبا زقول صفا که ای شهنشه دوران و جانشین کیان
مگر بعرض حضور تونارسانده کسی که گندمی که نمایند زیر خاك نهان



پ ۳۳

نخست چونکه شود سبز لاغر است و تنك   چنانکه می نپسندند زارع و دهقان
نظر بمصلحت دهقنت بیله سازد   گله بمزرعه کد خدای ده چوپان
لگد کنند و چرند آنچه گندم سبز است   چنانکه بایر ودایر شود همه یکسان
چو بگذرد دو سه روزی از آن همان گندم   بروید از نو و سرسبز زو شود بستان
ستبر پنجه زده هفت سنبل آرد بار   چنانکه وعده نموده خدای در قرآن
بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی   ز بعد تند گی قرنهای بی پایان
چو سر ز خاك بر آورد امر فرمودی   بمردمی همه اهریمنان بی ایمان
که خاك مجلس و مسجد همی دهند بباد   کشند مردم مظلوم را ز پیر و جوان
بیك اشاره که از روی خواهش نفست   بسی خراب بشد خانهای بی گنهان
شها چراندی اگر سبز حاصل ملت   بهوش باش که رویاندش خدای جهان
بسی قویتر و سر سبزتر ز اول بار   اگرچه چندصباحی عقب فتاده است آن
جزای هر عملی مثل آن بود بیشك   که می‌دهد بسزاوار مجزی منان
خراب کردی اگر خانه‌ای زبی گنهی   جسارتست شود خانه‌ات اگر ویران
یکی لطیفه نغز این بود که خانه ما   هزار زرع بود فی‌المثل بحیث مکان
ولی بمملکت ما تو چون شهنشاهی   بود تو را بمثل خانه ملکت ایران
خراب گردد و ویران تو مرده یا زنده   بقول عام کشیدم برات خط و نشان

زبان درازی شد خسروا ببخش مرا
بکن هر آنچه دلت خواست خانه آبادان

پیکره ۳۳ نشان میدهد ستارخان را باتفنگچیان خود. (در دست راست ستارخان مشهدی محمدصادقخان ودرست چپ‌او فرج آقا زنوزیست. پیرمرد ریش سفیدی که در آخرین رده دیده میشود حاجی عباس لاکه دیزجی است که سرگذشت اودر بخش یکم این تاریخ آورده شده)



گفتار دوازدهم

جنك در تبریز چگونه آغاز یافت ؟..

در این گفتار سخن رانده میشود از جنگهای تبریز ، از آغاز آن تا هنگامیکه عین الدوله بآنجا رسید ، و از دیگر رخداد های آنزمان

آغاز جنگ و بهمخوردن انجمن

چنانکه دیدیم محمد علیمیرزا برای تبریز نیز نقشه کشیده و بکار بستن آنرا بدست ملایان و سرکردگان آذربایجانی داده بود . از آنرو در اینجا نیز دولتیان وآزادیخواهان دربرابر یکدیگر می‌ایستادند . روز سه شنبه دوم تیرماه (۲۳ جمادی الاولی) که در تهران بمباران رخداد، در اینجا نیز دولتیان جنك آغاز کرده بسر مجاهدان تاختند . همانا آنان باتهران راه می‌داشتند و از پیشآمد های آنجا آگاه میشدند ، و این بود در هر دوشهر در یکروز بجنك پرداختند . از تلگرافهایی که در دست میداریم یکی آنست که محمد علیمیرزا بمیرهاشم فرستاده وازچیرگی خود مژده داده ، و ماآنرا درپایین می‌آوریم :

جناب مستطاب شریعتمدار آقا میر هاشم آقا سلمه‌الله تعالی با کمال قدرت فتح کردم مفسدین را تمام گرفتار کرده سید عبدالله را بکربلا فرستادم سید محمد را بخراسان ملك المتکلمین ومیرزا جهانگیر را سیاست کردم مفسدین تماماً محبوس شماهم با کمال قدرت مشغول رفع مفسدین باشید وازمن هم هر نوع تقویت بخواهید حاضرم منتظر جواب هستم جنابان حجج‌الاسلام سلمهم‌الله را احوال پرسی همین تلگراف را بایشان نشان دهید

محمدعلیشاه قاجار

این تلگراف روز دوم یا سوم بمباران فرستاده شده ، و پیداست که پیش ازآن تلگرافهایی درمیانه می‌آمده و می‌رفته .

اگر بنقشه تبریز نگاه کنیم مهرانرود که از میان شهر می‌گذرد کویهای دوچی و سرخاب و ششگلان و باغمیشه در شمال آن نهاده . همه این کویها هوادار خودکامگی و در دست دولتیان می بود . از کویهای شمال رودخانه تنها امیرخیزهواخواه مشروطه می‌بود . که اگر آنرا بکنار می‌گزاردیمی بستر رودخانه خط مرزی میانهٔ دولتیان و آزادیخواهان بشمار می‌رفت ، و اینست بیشتر جنگها و خونریزیها درنزدیکیهای این رود رخ داده است .

همان روز نخست نیز که دولتیان بجنك پرداختند مناره های سید حمزه و صاحب‌الامر (۱) و دیگر جاهای بلند را درکنار رودخانه سنگر گرفته گلوله بارانیدن آغاز کردند . در اینجنك شجاع نظام پیشآهنك می‌بود و خود او ازبالای مناره گلوله می‌بارانید ، و چون در تیراندازی آزموده می‌بود کمتر تیری ازو بآماج نمیخورد . همچنین تفنگداران مرند و قراملك و دوچی درجنك زبردستی می‌نمودند .

از اینسوی مجاهدان مغازه های مجیدالملك و دیگر جاهای استوار را سنگرگرفته درجلو آنان ایستادگی می نمودند . نگهداری این بخش را باقرخان و مجاهدان خیابان و نوبر بگردن گرفته بودند . در امیرخیز و آن پیرامونها نیز ستارخان جلو آنان را می گرفت .

---

(۱) سید حمزه بارگاهی وصاحب‌الامر مسجدیست که هردومناره های بلند میدارند .



پ ٣٤

سه تن از مجاهدان تبریز

(دوتن نشسته که یکی ازایشان تقیوفست و در رخت قفقازی میباشد)

تا نزدیکیهای فرورفتن آفتاب جنك برپا و گلوله همچون تگرك می بارید . دولتیان که خواستشان پیش آمدن وشهر را گرفتن می‌بود هرزور می داشتند بکار می زدند ، و چه بسا گامهایی پیش می آمدند . لیکن پافشاری مجاهدان را شکستن نمی‌توانستند .

هنگام فرو رفتن آفتاب آرامش رویداد ، و در آنمیان از راه تلگرافخانه آگاهی از بمباران مجلس و بهمخوردن مشروطه در تهران پراکنده گردیده مایه نومیدی بسیاری ازمشروطه خواهان گردید . بسیاری از سردستگان ونمایندگان انجمن سخت ترسیدند و هریکی باندیشه جان و دارائ خود افتاد . انجمن ایالتی که می بایست درچنین هنگامی پشتیبان مجاهدان باشد و بآنان دلداری دهد بهم خورد ، ونمایندگان هریکی‌خود را بنهانگاهی کشید . اجلال‌الملك و بصیرالسلطنه در کونسولخانه‌روس ، و میرزا حسین واعظ در کونسولخانه فرانسه بست نشستند . اینان کار را پایان یافته و مشروطه را ازمیان برخاسته می دانستند . ولی مجاهدان ترسی بخود راه نداده دست از ایستادگی برنداشتند ، و کسانی از علی مسیو و حاجی علی دوافرش و حاجی مهدی آقا و دیگران‌رشته پشتیبانی را از دست ندادند .

فردا بامدادان که باردیگر دولتیان بجنك پرداخته فشار آوردند ، مجاهدان همچنان جلو گرفتند و تاشام جنك سختی رفت .

روز سوم که پنجشنبه چهارم تیر ماه (٢٥ جمادی الاولی) می بود همچنان زد و خورد رفت و ستارخان و باقر خان هریکی در جایگاه خود پافشاری نشاندادند .

شجاع نظام و سرکردگان اندازه دلیری مجاهدان را نشناخته‌چنین می دانستند که باندك فشاری شهر را بدست گرفته و آنچه لیاخوف در تهران کرده بود اینان در تبریز خواهند کرد . ملایان اسلامیه نشین که بخون مشروطه خواهان تشنه می‌بودند امید می‌بستند که بزودی‌آنان را در زیردست داشته « فتوی » بخونهاشان خواهند داد . ولی دراین سه روزه بنافهمی خود پی بردند . در این سه روزه دانسته شد کار تبریز جز ازکار تهران میباشد .

در اینمیان یك گرفتاری دیگری برای آزادیخواهان کوششهای پاخیتانوف کونسول روس می بود ، که بدستیاری تاجر باشی و دیگر بستگان خودشان ، بنام‌میانجیگری ، آزادیخواهان را بدست کشیدن ازجنك و آمرزش خواستن از محمدعلیشاه میخواندند ، و این فریبکاریهای او مایه سستی بسیاری از آزادیخواهان می گردید . لیکن مجاهدان باین نیز پروا نمی نمودند .

جنك همچنان پیش می‌رفت . روزها زد و خورد برخاسته همچون تگرك می بارید ، و شبها شلیکهای هوایی خواب و آرام ازهر کسی می ربود . خانه هایی که میانه سنگرها و یا در نزدیکیهای آنها نهاده بود همه تهی گردیده و مردمش بجاهای دیگر می کوچیدند . ترس همگی را فراگرفته کسی نمیدانست پایان اینجنك چه خواهد بود ، ومجاهدان از این ایستادگی چه نتیجه خواهند گرفت .

روزسه شنبه ششم تیر (۲۷ جمادی‌الاولی) باردیگرجنك با سختی آغاز یافت . دراین روز بود که دوسوچند بار یکدیگررا ازجا کنده پس راندند ودرهربار کسانی ازاینسو واز آنسو کشته گردید . خانه حاجی‌میرزا حسن درنزدیکی بازارنهاده ودراینهنگام دردست دوچیان می‌بود . اوچون خود دراسلامیه نشسته « فتوی» میداد دسته‌ای ازسواران درخانه اوسنگر بسته بنگهداری آنجا می کوشیدند ، وگاهی نیز فرصت یافته بیرون می ریختند ودرآن پیرامونهادست بتاراج می گشادند . چنانکه روز پیش بخانه حاجی‌میرزاعلینقی گنجه‌ای‌وبپاره مغازه‌ها ریخته تاراج کرده بودند . امروز مجاهدان خیابان ومارالان برآن بودند که ایشان را ازآنجا بیرون رانند . اینست فشار سختی آورده پس ازجنك‌وخونریزی سخت سواران را ازآنجا بیرون کردند ، وبرای آنکه دوباره باز نگردند گذشته ازتاراج‌بویرانی نیز کوشیدند . خانه‌های حاجی ملك التجار که درآن نزدیکی ، و خود او از بنیادگزاران اسلامیه می‌بود ، نیز تاراج گردید .

درآنمیان جنك همچنان پیش میرفت . سواران باردیگرغیرت نموده بمجاهدان تاختند وآنانرا ازخانه‌های حاجی میرزا حسن بیرون راندند . ولی یکساعت نگذشت که دوبارهمجاهدان‌باز گشته سواران را پس نشاندند

وبآنجا دست یافتند . دراین رفت وبازگشت گذشته از آنکه کسان بسیاری کشته گردیدند ، یك داستان دلگدازی نیز رخ داد :

چگونگی آنکه سواران چون بازگشته دو باره بخانه حاجی میرزا حسن دست یافتند ، خواهرزاده میرزاآقابالا خیابانی که تازه جوانی‌دلیر وخود ازمجاهدان می‌بود ، ازآنجا گریختن نتوانسته خودرا درتنگنادید ، و چون سواران نزدیك شدند دوتن‌را باگلوله ازپادرآورد ، وخود از ترس جان به بخاری (درون دیوار) پناهیده درآن جاگرفت ، وهمانا میخواست به پشت بام راه یابد . ولی سواران رسیده چند تیری زده اورا کشتند و سپس به تنش آتش زدند . مجاهدان چون بار دیگر بآنجا دست یافتند و کشته اورا باینحال دیدند سخت تکان خوردند . میرزا آقا بالا وخویشان او از خشم ندانستند چه کنند . همانساعت تن نیم سوخته را بروی تابوتی نهاده بیرون‌آوردند ، وبرای‌آنکه دژرفتاری دولتیان را نشان دهندآنرا در کوچه‌ها وبازارها گردانیدندوهمچنان‌بکونسولخانه ها بردند . سپس میرزا آقابالاخان و کسان او بهمین دستاویز بیك سیاهکاری‌برخاستند :

حاجی میرزا محمد برادرامامجمعه جوان آرام وبی‌آزاری می‌بود ، ودراین پیشآمدها دانسته نیست بهرچه باسلامیه نرفته ودر خانه خودمانده بوده ، که مجاهدان اورا بادوتن ازکسانش که یکی میرزا رضای داش آتانی و دیگری برادر او شیخ‌الاسلام می‌بودند ، دستگیر گردانیده بدست میر ابوالحسن فشنگچی که ازسر دستگان آزادیخواهان‌شمرده میشدسپرده بودند و میر ابوالحسن آنان را درخانه خود نگه میداشت ، تا امروز (یا فردای آن)میرزاآقا بالا وخویشان او ، که‌دیوانه وار باینسووآنسو می دویدند ، باین شدند که این سه تن را بخون خواهرزاده خودشان بکشند ، و هرسه را ازمیر ابوالحسن بازور گرفته بخیابان بردند . میرزا رضا از نیمه راه فرصتی یافته بگریخت‌وجان بدربرد . ولی میرزا محمد جوان و شیخ‌الاسلام پیر بیگناه کشته گردیدند .

این یکی ازسیاهکاریهای مشروطه خواهانست . مجاهدان درباره تاراج خانه های حاج میرزا حسن وملك‌التجار دستاویزها می‌داشتند ، با اینحال سر دستگان بآن خرسندی ندادندوتاتوانستند ازافزار وکاچال‌تاراج



پ ۳۵

عین الدوله

یافته درانجمن مساوات گردآوردند که بجای خود باز گرداننده ، ودراین باره که هیچ دستاویزی نمی‌بود پیداست که بآن خرسندی نمیدادند. ولی

درآن آشوب ونابسامانی جلوگیری نتوانستند . میرزا آقابالا درسایه همین زشتکاری خود همیشه درمیان آزادیخواهان بدنام می‌بود .

آمدن بیوکخان و سختی جنك و تاراج

روزهای یکشنبه‌ودوشنبه(گویا) بآرامش گذشت . روز سه شنبه نهم تیرماه (یکم جمادی الاخری) بازجنك درگرفت ، ودرگرما گرم گلوله ریزی سواران پیش‌ترآمده بخانه های اجلال‌الملك ومعین‌الرعایا وامین‌التجار ، که هرسه از نمایندگان دارالشوری می بودند ، دست یافته بتاراج پرداختند، (۱) ودراندك زمانی هرسه را از کالا وکاچال تهی گردانیدند . سپس ازخانه امین التجار به « سرای آقا » که یکی از سراهای بزرك وآبادبازار تبریز وپراز کالاهای بازرگانی می‌بود ، راه بازکرده حجره‌های بازرگانی را باجاروب‌تاراج‌روفتندوجزدرحجره‌های خوداسلامیه نشینان چیزیرا باز نگزاردند. دراین سرا بیش ازهمه فرشهای کرمانی می بود وبخشی از آنها بشجاع نظام رسید که بارکرده بمرند فرستاد .

چون این آگاهی‌درشهرپراکنده گردید مردم دانستند که سواران بهرکجا که دست یابند تاراج خواهند کرد ، وبازاریان و بازرگانان‌حجره هاودکانهای خودرا تهی گردانیده کالاها را بخانه‌های خود کشیدند ، و آنان که نتوانستند بیمناك ماندند .

چنانکه گفتیم ملایان مشروطه‌خواهان را « بابی » خوانده‌بسواران می گفتند : « جان‌ومال‌ایشان حلالست» ، و این بود سواران هیچ باکی ازتاراج و کشتار نمیکردند . درهمانروزها شجاع نظام میرزا ابوالحسن پزشك راکه اندك آگاهی ازدانشهای اروپایی می داشت و در دوچی می‌نشست، چون‌ازهواخوهان مشروطه می‌بودشجاع نظام دستگیر گردانیده بنام‌آنکه بابیست نابودش گردانید . چون‌تلگرافیکه‌او بشاه فرستاده نمونه نیکی از بیباکی دولتیان درکشتن مشروطه خواهانست آن را درپایین

(۱) کسانی گفته اند : این تاراجگری سواران‌پیش ازداستان تاراج خانه حاجی میرزا حسن بود وآن سواران بودند که آغاز بتاراج کردننه نه مجاهدان ، ولی دریادداشتها همینست که مانوشته‌ایم .

می آوریم .

طهران توسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم وزیر جنگ بخاکپای مبارك بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری ارواح العالمین فداه میرزا ابوالحسن حکیم نواده میرزا سلمان حکیم رئیس و مدرس تمام بابیها بوده گرفته دادم تیر باران نمودند

غلام خانه زاد شکرالله

بابیان (که همان بهائیان خواسته میشود) ، در جنبش مشروطه در آشکار بی‌یکسویی می‌نمودند و درنهان هوا خواه محمدعلیمیرزا می‌بودند ، و ملایان نام آنان را بمشروطه خواهان گزارده بدینسان خونهاشان می‌ریختند .

همان روز نهم تیرماه بیوکخان پسر رحیمخان با هفتصد تن از سواره و سرباز قره داغ ، بیاری دولتیان بکنار شهر رسید . چنانکه دیدیم رحیم خان از تهران گریخته به تبریز آمده ، و در اینجا مشروطه خواهی از خود نموده سوگند خورد ، و از انجمن توپ و قورخانه و پول گرفت که بقره داغ رفته درآنجا لشکری آراید و بسرشاهسونان رود . نیز دیده‌ایم که در کشاکش بازپسین مجلس بامحمدعلیمیرزا تلگراف همدردی بمجلس فرستاد . ولی اینها همه دروغ و فریب می‌بود . رحیمخان بامحمدعلیمیرزا نهشهایی می‌داشت و برای چنین روزی آماده می‌گردید .

چون جنگ تبریز بزودی پایان نپذیرفت شاه تلگراف باو فرستاد که بسراینشهر بیاید . ولی رحیمخان کار را کوچکتر از آن دانسته خود در اهر نشسته پسرش را فرستاد ، و این که یکی از دشمنان بنام مشروطه می‌بود ، همینکه رسید و در باغ صاحبدیوان (در شرق شهر) جاگرفت ، دست براهزنی و تاراج باز کرده جلو آمد و شد را بست ، و از هرباره درشهر سختی پدید آمد .

فردای آنروز بیوکخان آماده جنگ گردیده از راه خیابان بشهر تاخت . باقر خان سنگری در میان خیابان پدید آورده دسته‌ای ازمجاهدان را با توپی در پشت آن جا داده بود ، و چون سواران بیوکخان بتاخت پرداختند چندان ایستادند که تا به تیررس رسیدند ، و این هنگام با توپ و تفنگ بشلیك برخاسته دسته ای را از ایشان بخاك انداختند . سواران

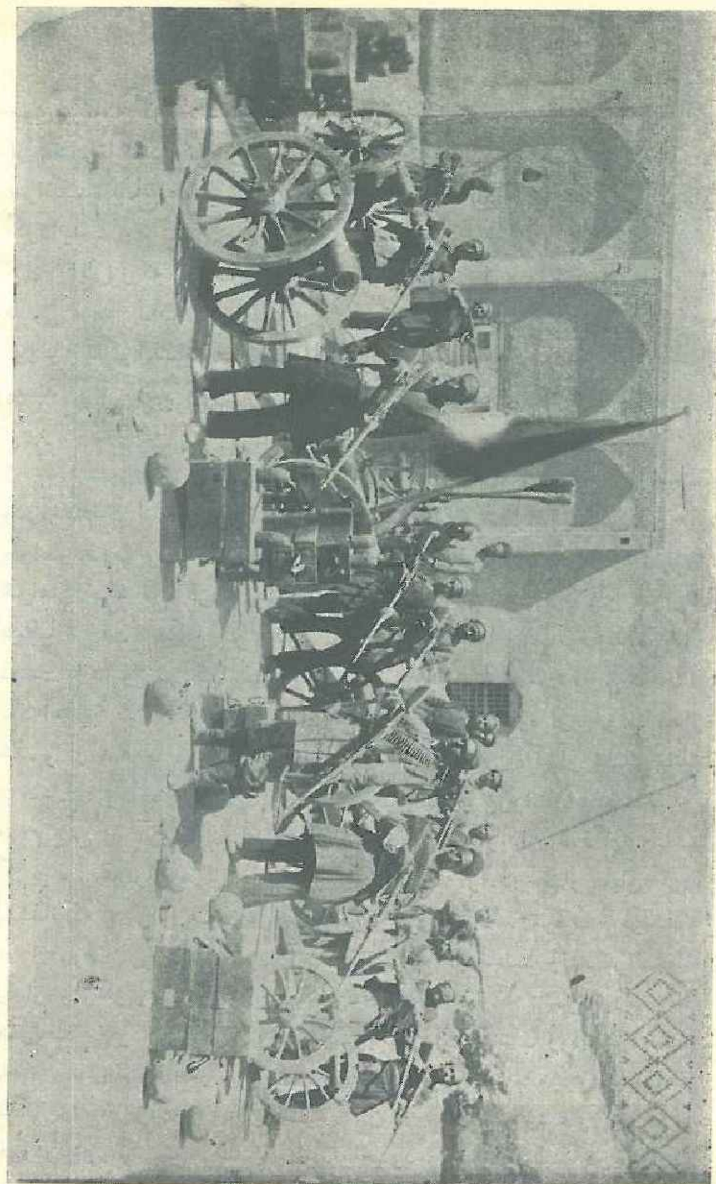
روی برتافته گریختند و مجاهدان دنبالشان کرده باز بسیاری را کشتند . از هفتاد تا هشتاد تن از سواران کشته گردید و بیوکخان شرمنده و سرافکنده بباغ صاحبدیوان بازگشته بازار تاراج و راهزنی را گرمتر گردانید .

اینروز که باقرخان وخیابانیان بااینجنگ سرگرم می‌بودند ، سواران دوچی فرصت یافته باز بجنگ و فشار برخاستند ، و پیش آمده از دم توپخانه تاگوی‌مسجد همه مغازه ها و دکانها را تاراج کرده کالای انبوهی بردند . این خود زیان بزرگی برای تبریزیان بود و چندصد خاندان را بیچیز گردانید .

فردای آنروز بیوکخان با سواران خود ، بامدادان بباغمیشه تاختند ودرآنجادست بتاراج گشادند . چنانکه گفتیم باغمیشه یکی از کویهای هوا خواه‌دولت می‌بود وتفنگداران آنجا دردوچی همدوش دیگران بامشروطه خواهان جنگ می کردند و اینست گمان گزند و زیان از سوی سواران بآنجا نمیرفت . لیکن بیوکخان که کارش تاراجگری می‌بود جدایی میانه دوست و دشمن نمی گزاشت ، وچون دیروز بخیابان دست یافتن نتوانسته بود امروز کینه آن‌را از باغمیشه می جست . مردم تازه از خواب بیدار شده و از همه جا ناآگاه نشسته بودند که ناگهان آواز شلیك تفنگ برخاست ، ویکبارسواران بخانه‌هاریخته بیباك وبی‌پروابتاراج پرداختند . مردم بیش از آن نتوانستند که ازدست زنان و فرزندان خود گرفته بباغها گریزند . سواران هرچه یافتند برداشتند و همه را بار چهار پایان کرده باکسانیکه که برای همین خواست همراه آورده بودند بقره داغ فرستادند

درهمین‌روزها از تهران آگاهی‌رسید که محمدعلیمیرزا مخبرالسلطنه را از والیگری آذربایجان برداشته وعین الدوله را که دشمن بزرگ وبنام مشروطه می‌بود بوالیگری اینجا برگزیده و او باشتاب روانه گردیده .

مخبرالسلطنه از روزیکه به تبریز رسیده بود با مشروطه خواهان بنیکی راه می رفت و این بود نزد آنان ارجی پیدا کرد ، و پس ازبهم خوردن شهر و پیش آمدن جنگ او خود را بکنار کشیده درخانه یکی از اعیانها می‌زیست . ولی چون این آگاهی رسید دیگر نمانده از راه



پ ۲۶

جلفا روانه‌اروپا گردید . ازآنسوی محمد علیمیرزا مقتدرالدوله را (همان کسیکه خود را بمیان آزادیخواهان انداخته بود ، و اینهنگام در دوچی می زیست) بجانشینی والی برگزیده کارهای شهر را باو سپرد .

باز در همان روزها فوج ملایر که محمدعلیمیرزا از تهران فرستاده بوده به بیرون شهررسیدند .

رسیدن رحیمخان به بیرون شهر

چنانکه گفتیم رحیمخان کارشهررا بسیار کوچك می شمرد ، واز اینرو خود دراهر نشسته نخست ضرغام وارشد ، وسپس پسرش را فرستاد . برای آنکه‌دانسته شود ، رحیمخان باچه نگاهی بایستادگی‌مجاهدان می‌نگریست تلگراف اوراکه روز چهاردهم تیر (٦ جمادی‌الاخری) به پسرش بیوك خان وبضرغام کرده است در پایین می‌آوریم:

جناب نصرالممالك وضرغام نظام باوجود شما محمد قلی (۱) وستار وباقر گرفتار نشود جای تعجب است حتماً گرفتار نمایید بقیه سوار الان روانه میشود درگاه بیك را روانه نمایید البته سیصد نفر مأمور نمایید هرجا باشد حکما و حتما بگیرید منتهی ده نفر کشته شود در باره آنها بهیچوجه توسط قبول نکرده فردا اگر خبر مرده یا زنده آنها بمن نرسد تمام خدمات شما ناقص است در این باب حرف قبول نخواهد کرد بازهم تأکید می کنم بطور سخت اگر یکنفر از سوار باحدی ازفقرا وضعفامتعرض شود مؤاخذه سخت ازشما خواهم نمود سردار نصرة

نه تنها رحیمخان کار شهر را باین کوچکی می‌پنداشت . دیگران نیزهمین‌پندارروا می‌داشتند . همان روزعین‌الدوله‌مقتدرالدوله را بتلگرافخانه خواسته در میان سخنان خود چنین می گفت : « این ستار چه قابل‌است

(۱) این محمد قلی که نامش پیش از ستارخان و باقر خان برده می‌شود محمد قلیخان آغبلاغیست که اززیردستان رحیمخان می بوده وبشهر آمده به آزادیخواهان پیوسته بود .

پیکره ۳٦ نشان میدهد حیاط ارك را باتوپها و مجاهدان (آنکه ازدست چپ درجلو توپ ایستاده خلیل خانست که سردسته مجاهدان ارك وخود مرد دلیری می بود واکنون در تبریز زنده می‌باشد)

در مقابل اینهمه استعداد درولایت ایستاده است ؟! .: »

هرچه بود ، چون جنگ بدرازی کشید ، و از بیوکخان و سواران او جز تاراجگری وراهزنی کاری دیده نشد ، روز شانزدهم تیرماه (۸ جمادی‌الاخری) مقتدرالدوله ناچارشده رحیم‌خان را بتلگرافخانه خواست و ازوخواستار گردید که خود او به تبریز آید. گویا همانروز بود که رحیم خان پسرش را باهر خواست ، و فردا خود او با سواره و سرباز انبوهی که بگرد سرخود می داشت ، وبا توپهایی که از انجمن ایالتی گرفته با خودبرده بود ، باشکوه و دبدبه بسیار به تبریز رسید ، ودر باغ صاحبدیوان فرود آمد ، و از آمدن او دشمنان مشروطه به پشتگرمی افزودند .

اکنون هجده روز بود که در تبریز جنگ برخاسته و همچنان میرفت. دراین چندگاه آزادیخواهان و مجاهدان آنچه می توانستند و می یارستند کوشیده و ایستادگی و شکیب نشانداده بودند . لیکن روز بروز دشمن نیرومندتر گردیده بسختی کار می افزود ، و این بدتر که روزنه امیدی باز نمی بود .

باید فراموش نکرد که مشروطه از سراسر ایران برچیده شده ، ودر همه جا ایرانیان بار دیگر گردن بیوغ خود کامگی گزارده ، و این تنها تبریز می‌بود که ایستادگی می نمود . درهمین شهر نیز گذشته ازاینکه یک نیم مردم بسوی دولت گراییده با آزادیخواهان می جنگیدند ، در میان آن نیم دیگرنیز دسته های انبوهی ارجی بمشروطه نگزارده ، ویا آنرا ازمیان برخاسته می پنداشتند ، ازاینرو بایستادگیهای دلیرانه مجاهدان معنایی نمی دادند ، و نتیجه آنرا جزاز بهم زدن‌آرامش و ایمنی شهر و بسختی‌انداختن خاندانها نمی‌دانستند ، و از اینرو اینان نیز فشار بمجاهدان می آوردند ، و زبان از ریشخند و نکوهش بازنمیداشتند .

پس از همه اینها برخی از بستگان روس ، که چون قفقازی‌ومسلمان می بودند با تبریزیان همه‌گونه آمیزش می‌داشتند ، بادستور کونسول‌روس (پاخیتانوف) ، بمیان مردم افتاده ، بنام آنکه ایستادگی دربرابر دولت سودی نخواهد داشت ، آنان را باین میخواندند ، که دست بهم داده بکار برخیزند و جنرال کونسول روس را میانجی گردانیده از شاه آمرزش و

زینهار طلبند ، تا اززیان وآسیب در ایمنی باشند .

ببینیددرمیان‌چه سختیهایی‌پافشاری‌می‌نمودند. راستی‌رابایدبجوانمردی آنان« آفرین » خوانیم . بویژه اگر بیادآوریم که‌سرجنبانان ونمایندگان انجمن ، بیشترشان مشروطه‌را پایان یافته پنداشته ازروز دوم تیر ماه که داستان تهران را شنیدند، خودرا بکنار کشیدند ، و برخی از ایشان بکونسولخانه‌ها پناهیدند ، وتنها این مجاهدان وچند تن از سردستگان می‌بودند که مردانه پا می‌فشاردند .

باری چون رحیمخان به بیرون شهررسید ، وآوازه ازآمدن او واز انبوهی سپاه وافزارش ، درشهر افتاد ، ترس مردم بیشتر و فشار آنان بمجاهدان فزونتر گردید . همچنین کارکنان کونسولخانه روس ، که چند تن ازآنان بازرگانان بنامی - ازحاجی حبیب‌الله وحاجی محمدرضا شکویی و حاجی ابراهیم صراف وحسن آقاتاجر باشی‌ودیگران — می‌بودند بکوشش افزودند . بویژه حسن آقا تاجرباشی که درخیابان می‌نشست ، وچون مرد دارایی می‌بود روضه خوانیها برپامی گردانید وبدینسان در میان مردم آن کوی جایگاهی می‌داشت ، واز اینرو دراینهنگام بمیان افتاده با ملاحمزه که(یکی‌ازسردستگان‌خیابان وخود روضه خوان می‌بود) ودیگران گفتگو می کرد ، در نتیجه کوششهای این بود که ملا حمزه‌ودیگران خرسندی دادند که دست ازجنگ کشیده تفنگ وافزار دیگری را برحیمخان سپارند وراه درآمدن بشهررا بروی اوباز گزارند ، و کونسول روس نوید داد که بهمگی آنان زینهار داده شود ، واز کسی بازخواستی نرود . باقرخان ومیر هاشمخان باین‌کار خرسندی نمیدادند . ولی‌چون کارها شوریده‌وترس بمیان مردم افتاده بود سخن ایشان پیش نرفت . باقرخان ناچار شد بخانه میر هاشمخان پناهید که درآنجا دسته‌ای باشند وخودرا نگه دارند .

بدینسان رخنه‌درکارمجاهدان پیداشد ورشته ازهم گسیخت . کونسول روس بیرقی بخیابان فرستاد که درمیدان افراشته شد . ازآنسوی ملایان اسلامیه نشین که خودرا فیروز ، ومردم را درچنگ خود می دیدند بفرمان روایی پرداختند . چون محمدعلیمیرزا رشته کار های شهررا برحیمخان سپرده بود ، حاجی میرزا حسن مجتهد و امامجمعه نیز از سوی خود رشته



پ ۳۷

ایلدرم خان (یکی ازتوپچیان ارك)

را باو سپاردند ، ونوشته‌ای که دراین باره نوشته اند چون دردست ماست درپایین می‌آوریم :

هوالله چون شهر تبریز و اطراف‌خیلی بی‌نظم شده و اشرار درهرزگی طغیان نموده و ازبرای احدی ازوضیع وشریف امنیت نمانده و نظم شهر و اعادهٔ امنیت بجهت قوت ماده فساد صعوبت بهم رسانیده ودر تأخیر آن مخاطرات عظیمه مترقب بود و بالفعل شخص باعزمی که بتواند این امر مهم را انجام دهد در این شهر نبود مگر جناب جلالتمآب اجل آقای سردار نصرت زید اجلاله که دارای استعداد کامل و کفایت و کاردانی او در اینموقع کراراً مجرب شده بود لهذا

چنانچه اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهریاری خلدالله سلطانه بموجب دستخطهای مبارک که متعدده نظم شهر و دفع اشرار و مفسدین را بعهده کفایت جنابمعزی الیه مفوض فرموده اند داعیان نیز جداً از آنجناب خواستار شدیم که صرف همت کرده باقدامات مجدانه دفع اشرار و قلع و قمع ماده فساد نماید که هم خدمت محوله از ولینعمت خود انجام داده و هم بجهت تحصیل اسباب آسودگی مسلمین رفع اضلال مضلین نزد خداوند جل وعلا حائز مثوبات اخرویه و نایل درجات رفیعه بوده باشد هرنحو رأی شریف آنجناب در اتمام این امر اقتضا کند مختار است و کسی‌را حق بحث واعتراض نیست تحریراً فی ۱۲ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۶

مهر حاجی میرزا حسن ومهر حاجی میرزا کریم .

این ملایان خونخوار می‌پنداشتند (وآرزومی‌داشتند) که سرباز و سواره درشهردست بکشتار خواهند گشاد ، واین بود جاهایی را ار خانه های ملایان ودیگران برمی گزیدند که بیرق سفیدی بنام بیرق اسلام ، در آنجاها زده شود ، و کسانیکه بآنها پناهند در زینهار باشند . نیز از اسلامیه بیرقهای سفید کوچکی باین وآن می‌فرستادند که بالای درخانه اش گمارد ودر زینهار باشد . چون یکی از نامهایی که دراین زمینه‌ها نوشته شده دردست است آنرا درپایین می آوریم :

برعموم محلات اعلان و اخبار داده شده چون رأی مبارك اعلیحضرت‌اقدس شهریاری ادام‌الله سلطانه برعفو واغماض اهالیست ونمی‌توان راضی برصدمه‌مخلوق خدا شد و ازبرای دفع شر اشرار که چند نفر معدودی هستند نباید عموم اهالی متزلزل بشوند بخصوص اشخاصیکه تسلیم شده‌اند درزیر بیدق اسلام سایه داده‌شده و در امان هستند در منزل جناب مستطاب آقا میرزا صادق آقا سلمهم‌الله هم که بیدق اسلام و امان زده میشود هر کس درسایه آن بیدق رفت و تسلیم شد ابداً کسی‌راحق تعرض ومزاحمت نیست

مهر اسلامیه مهر حاجی میرزا حسن

ازروز دوازدهم وروزهای پس ازآن یکایك آگاهی نیست . آنچه میدانیم جنك همچنان برپامی‌بود . لوتیان دوچی وسواران دولتی هر زمان که‌فرصت می‌یافتند ، رو بیکسویی‌آورده دست‌بتاراج می گشادند . دراین روزها بود که بامدادان چند دسته از آنان ، ازچند سو ببازارچه صفی و راسته کوچه ، که عمارت انجمن ایالتی وخانهٔ حاجی مهدی آقا درآنجا ها می‌بود ، روآوردند وجنك کنان پیش‌آمدند . از خانه حاجی مهدی آقا ،

پسرش حاجی حسن آقا باچند تفنگچی بجنك وجلوگیری پرداختند . نز پاشا بیك که از مجاهدان دلیر می‌بود ازآن نزدیکیها بجنك برخاست. ولی از سوی انجمن چون کسی برای جلوگیری نمی‌بود بآن درآمده بتاراج پرداختند وهرچه یافتند بردند . لیکن درآنمیان بستارخان ودیگران آگاهی رسید ، وستار خان ازیکسو ، واصغر مسکین (۱) بامجاهدان وبجویه از سوی‌دیگر بجنك گاه شتافتند ، ولوتیان‌وسواران‌را پس راندند .

نیز درایشروزها بود که با دستور اسلامیه نشینان فتح‌الله آسیابان که یکی از لوتیان دوچی می‌بود به بیرون شهررفته آبهارا ازآسیابها باز گردانید وبدینسان نان درشهر نایاب گردیده سختی بیشترشد .

در آمدن رحیمخان بشهر

شگفتر آنکه رحیمخان از نافهمی باین پیشآمد خرسندی نمیداد و چنین میخواست که بخیابان تاخته با جنك بشهر در آید وآن را کاری آسان می شمرد ، و چون کونسول که بکارهای ایران دست می‌یازید چنین بهانه می‌آورد : « در تبریز بستگان روس بسیارند و اگر شهر با جنك گرفته شود بآنان نیز گزندخواهد رسید » ، رحیمخان پیشنهاد می کرد که بستگان روس از خیابان بیرون روند . این بود کونسول همان روز بیستم تیر ماه (۱۲ جمادی الاخری) نامه‌ای باو نوشته و بازبان « دیپلوماسی » دستور باو داده ، وچون همان نامه اکنون در دست ماست (۲) آنرا در پایین می‌آوریم:

۱۲ جمادی الاخری ۱۳۲٦

جناب جلالتمآب اجل دوستان استظهارا مشفق مکرما

مقصود دوستدار که در این چند روزه متحمل زحمات شدم برای این بود که تبعه روس را در محله خیابان که چندین خانوار در نقاط مختلفه خیابان اقامت دارند محافظه نمایم و بیرقی که دادم برای این است تبعه روس در نشانه همان

---

(۱) یکی ازسران مجاهدان می‌بود وبا این نام خوانده میشد .

(۲) پس ازکشتن رحیمخان (درسال ۱۲۸۹) کاغذهای اوبدست آقای بلوری افتاده بود وازوبمن رسیده است .

بیرق از حمله و قتل و غارت محفوظ بمانند در این ضمن کلیه اهل خیابان به دوستدار قول دادند که تماماً اطاعت کرده وتسلیم سردارخواهند شد حالا هم‌در اطاعت وتسلیم باقی هستند ودر تسلیم اسلحه ابدأحرفی ندارندتوپ هم که‌درخیابان مانده است بدون عذر تسلیم حکومت خواهند کرد بعقیده دوستدار مطلب را به جنابعالی اشتباه گفته‌اند درعالم خیرخواهی که دوستدار شخصاً به بندگان‌اعلیحضرت شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه دارم و بملاحظه دوستی که با جنابعالی دارم لازم دیده زحمت میدهم اگر بخواهید باینطور ها در خیابان رفتار نمایید و در حالت اطاعت و تسلیم به خیابانی ها سخت بگیرید تمام مردم مضطرب شده و خدا نکرده نتیجه بد بظهور رسیده و انجام ماموریت جنابعالی دچار اشکالات عمده خواهد شد دوستدار در کارهای داخله ابداً مداخله ندارم ولی در عالم خیر خواهی اظهار میدارم که دراین‌موقع مهم‌باید ازروی نهایت احتیاط رفتار فرمائید محله خیابان که اظهار اطاعت مینمایند چرا مجبور میفرمائید که مجددا بمقام شورش برآیند اسکات شورش خیلی اشکال دارد با تجربهٔ که دارید باظهارات دوستدار بخوبی ملتفت باشید دوستدار یقین دارم که از اهل محلهٔ خیابان حرکت بیقاعدهٔ ظاهر نخواهد شد و در تسلیم توپ و اسلحه حاضر هستند احتیاط درموقع جنك وظیفهٔ نظامی سردار اردواست اینکه اظهارفرموده‌اید تایك ساعت‌دوستدار اتباع روس‌را ازخیابان خارج نمایم خودتان میدانید درمحله خیابان اتباع روس زیاد هستند و بیرون کردن آنها در یکساعت امکان ندارد لازم است جنابعالی در این کار خیلی احتیاط فرمائید که زحمات بهدر نرفته و اسباب تکدر خاطر مبارك همایونی فراهم نیاید چیزی که بآسانی ممکن است بموقع اجرا گذاشت شخص عاقل چرا باید خود را دچار اشکالات نماید در خصوص مسئله معهوده که اشاره فرموده بودید جواب آنرا هم‌درموقع ارسال مینمایم مختصرا اظهار میدارم خیابانی ها سنگر ها را برداشته‌اند و غیراز تسلیم خیال دیگر ندارند تبعه‌روس هم که چندین خانوار با اهل و عیال در خیابان اقامت دارند ممکن نیست در یکساعت خارج شوند و اگر دوستدار حکم نمایم که اتباع روس از خیابان بیرون بروند آشوب بزرگ حاصل و برای جنابعالی زحمت فوق العاده فراهم خواهد شد و همین سرهنگ را هم که حامل مراسله است مامور فرمائید توپ را تحویل بگیرد تاجرباشی هم حضوراً تفصیل را عرض خواهد نمود

زیاده چه‌زحمت افزا شود(۲)

---

(۲) درپشت‌نامه‌وروی‌پاکت مهرچهارگوشی «پاخیتانوف» زده‌شده



پ ۳۸

« مسئله معهود » که در این نامه نام می برد ، همانا فشنك دادن است که در تلگرافهای شجاع نظام و دیگران نیز یاد شده . چون در تبریز در دست دولتیان فشنك کم می بود از کونسولخانه روس بآنان فشنك داده می شد .

کوتاه سخن : مجاهدان خیابان ، و به پیروی از آنان مجاهدان مارالان و نوبر ، تفنك بزمین گزارده راه خیابان را بروی دولتیان باز کردند . روز دو شنبه بیست و دوم تیرماه (۱۳ جمادی الاخری) رحیم خان با همه سواران و سرباز قره داغ با دبدبه و شکوه از خیابان گذشته بشهر درآمد . همچنین سهام‌الدوله با فوج ملایر که از تهران رسیده‌بودند بدرون شهر آمدند . رحیمخان درباغ شمال که در میان شهر وداری عمارت های دولتی بود نشیمن گرفت . از فردا سه شنبه در نوبر و آن پیرامونها ، درسر گذرهاو کوچه‌ها ، نگهبانان از سواره و پیاده گماردند ، ودست بکارزده بگرفتن تفنك وافزارهای دیگر ازمردم پرداختند . خانه شادروان علی مسیورا که در نوبر می‌بود ، تاراج کردند . مردم ازترس آنکه خانه‌هاشان بتاراج رود بسردر بیرقهای سفید زدند . از مجاهدان هر کسی در آن نزدیکیها می‌بود خودرا نهان گردانید . پیداست که رحیمخان و دیگران مژده این فیروزیرا بتهران فرستادند ، چون تلگرافی ازمقتدرالدوله جانشین والی دردست است که روز بیست سوم تیرماه بشاه فرستاده آنرا دراینجا می آوریم :

طهران — عرض جواب بخاکپای جواهر آسای اقدس اعلی ارواحنا فداه تصدق خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم دستخط جهان مطاع مبارك زیارت شد راپرت از دیروز که دوشنبه بود طرف عصر سردار نصرت آمده وارد باغ شمال شد و این غلام جان نثار باتفاق سهام‌الدوله رفته با او ملاقات و تا دو

پیکره ۳۸ : نشان میدهد ستارخان را بایکدسته از پیرامونیان خود .(این پیکره درهمان روزهایی که ستارخان تنها بود برداشته شده واورا بابیشتری از کسانیکه بگردسرش بازمانده بودند نشان میدهد. دردست راست ستارخان مشهدی محمدعلیخان وپس ازو حسینخان باغبانست دردست چپ اوپاشابیك است)

ساعت از شب گذشته دو آنجا بترتیب اجرای اوامر مقدسه مشغول بود همان‌طور که مقرر فرموده بشکل نظامی بکوچه‌ها و گذارها سوار گذاشته شد که هر کس با اسلحه هستند گرفتار و اسلحه را ضبط نمایند و از تصادفات حسنه است که دیشب پسر میر نصیر دچار سوارها شده از طرفین تیراندازی کرده مشارالیه تیر خورده بدرك واصل گشته (۱)چون مسجد صمصام خان در حدود ارمنستان و بقونسولخانه نزدیك است هنوز صلاح نشده که قوهٔ قهریه در منع اجتماعات آنجا در همان نقطه استعمال شود ولی در گذرگاه های آن مسجد سوار و استعداد گذاشته شد و تا این ساعت که ظهر سه شنبه است کسی بمسجد آنجاجمع نشده یکساعت قبل برادر و پسر علی مسیو هم گرفتار ومحبوس شدند وانشاءالله از اقبال بیزوال اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی ارواحنا فداه موجبات دفع اشرار و انتظام شهر بزودی فراهم خواهد شد فعلا این غلام در دیوانخانه شب و روز با اجزاء کار بانجام اوامر مقدس مشغول و سردار نصرت در باغ مواظب اجراء مامورت خودوآنی از همدیگر غفلت نداشته همگی جان در کف گرفته بجان نثاری اشتغال داریم چیزی که اسباب نکس کارها و اختلال امر خباز خانه و غیره شده بی پولی است آن ده هزار تومان حواله گمرك هم هنوز نرسیده حاجی ابراهیم هم بواسطه بستن بازار پول ندارد هر گاه معجلا وجهی مرحمت میشد کار خوب پیشرفت میکرد همان‌طور که دیروز بعرض خاکپای مقدس رسانده باز هم تذکارا جسارت می‌نماید که اجتماعات در مسجد صمصام و بعضی مفاسد دیگر تماما ناشی از تحصن بصیرالسلطنه و اجلال الملك در قونسولخانه است (۲) و تا دفع آنها از آنجا نشود ریشه فساد قطع نخواهد شد امر فرمایند بهرطور هست بدفع و تبعید آنها از کجا پرداخته

(۱) میرعلی اکبر پسرمیرنصیر بقال سالها زنده و پس از این پیش آمدها که مجاهدان فیروزی یافتند اویکی از سرکمیسران می‌بود .
نمیدانم میرنصیر پسردیگری میانه مجاهدان می‌داشته یامقتدرالدوله راپورت دروغ داده .

(۲) اجلال الملك و بصیرالسلطنه چون دردربار نیزشناختگی می‌داشتند واین زمان که در کونسولگری روس می نشستند بیم آن میرفت شاه یکی از ایشان را بجانشینی والی درتبریز برگمارد ازاینراه است که مقتدالدوله ریشه آنان را می کند وگرنه ایشان را دراینهنگام ، دستی درکارها نمی‌بود .

شود .

غلام جان نثار (منوچهر)

پافشاری گردانه ستارخان

دولتیان بااین فیروزی کاررا پایان‌یافته میشماردند ولی آنچنین می‌بود . راستست که در نتیجه این پیشآمدها انبوه مجاهدان نومید گردیده تفنگهای خود را بزمین گزاردند ، ولی ستار خان که از سالها در تبریز بدلیری شناخته بوده ، و دراین جنگهای بازپسین کاردانی و مردانگی بسیار ازو سرزده‌بود ، بادسته کوچکی ازپیرامونیان خود می‌ایستاد ، وپروایی ازاین پیشآمدها نمیداشت . در این دوروزه که دیگر کویها دست ازجنك کشیدند و دولتیان بشهر درآمدند مجاهدان قفقازی و برخی از دلیران بنام - از حسین باغبان و دیگران - که سر فرو آوردن بدولتیان نمیخواستند بامیر خیز پناهیده در نزد او می‌بودند . اینان با همه اندکی استوار می‌ایستادند. از آنسوی ارك را ، که خود یك سنگر بسیار استوار وجایگاه قورخانه می بود ، چند تنی از مجاهدان نگه می‌داشتند ، و از همدستان ستارخان می بودند . همچنین شادروانان حاجی شیخ علی اصغر و میر کریم در این چندروزه مسجد صمصام خان را جایگاه گرفته ، برخی ازمردم پراکنده‌را بآنجا می خواندند ، و بنام مشروطه خواهی گفتارها می راندند ، و این یك پشتیبانی از ستارخان شمرده میشد .

دولتیان باین ارج نمیگزاردند ، و هر کسی می پنداشت ستار خان یادستگیر می گردد و یاگریخته جان بدرمی‌برد . هیچ کس گمان نمی‌برد که اودربرابر آنهمه دشمنان خواهد ایستاد وفیروزهم خواهد گردید .

راستی هم این ایستادگی گردانه ستارخان یك کاربزرگی می‌باشد. در تاریخ مشروطه ایران هیچ کاری باین بزرگی و ارجداری نیست . اینمرد عامی ازیکسواندازه دلیری وکاردانی خود را نشانداد ، و ازیکسو مشروطه را بایران بازگردانید . مشروطه از همه شهرهای ایران برخاسته تنهادرتبریزباز می‌ماند . از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچك امیرخیز بازپسین ایستادگی را می‌نمود . درسایه دلیری‌وکاردانی ستار خان باردیگر بهمه کوی‌های تبریزباز گشته، سپس نیزبهمه شهرهای ایران باز گردید .آن لکه

سیاهی که درنتیجهٔزبونی و کاردانی نمایندگان پارلمان وشکست آزادیخواهان تهران ، بدامن تاریخ ایران نشسته بود ، اینمردباجانبازیهای خودآنرا پاك گردانید . بیشوند نیست که ما در این تاریخ بآنمرد ارج بیشتر می گزاریم . ستارخان نه‌تنها مشروطه را بایران باز گردانید ، صدها کسان را از کشته شدن واز گزند وآسیب رهانید . ملایان باآن تشنگی که بکشتن وآزردن مشروطه خواهان می‌داشتند ، ومحمدعلیمیرزا ودرباریان باآن کینه‌ای که ازتبریزیان دردل می‌پروردند ، اگرفیروز درآمدندی بکارهای بسیار برخاستندی .

از کسانیکه درآن روزها درنزد ستار خان پشتیبان اوبوده‌اند ، گذشته ازمجاهدان که یاد کردیم ، مانامهای علی مسیو وحاجی میرزا علینقی گنجه‌ای وحاجی محمدبالا و کربلای حسین فشنگچی را شنیده‌ایم .

۱۳۲۶/۶/۱۶

باری ستارخان ایستادگی می‌نمود وباتفنگداران وسواران که دردوچی گردآمده بودند پیاپی جنك می‌رفت . روزچهارشنبه بیست وچهارم تیر ماه (۱۶ جمادی الاخری) که باردیگردولتیان بامیرخیز تاخته بسنگرهای ستار خان فشارمی‌آوردند و گلوله باران سختی می‌بود ، چون ازپیشرفت نومید گردیدند بتوپ اندازی پرداختند . این نخست بار بود که دولتیان توپ بکاربردند ، وچون تبریزیان تا آن هنگام نام توپ را شنیده وچنین پنداشتندی که بایك شلیك ودوشلیك یك شهری را ویران توان کرد ، ازاین توپ اندازی ترس بی اندازه در دلها پدیدآمد . لیکن از این جنك نیز نتیجه بدست نیامد ، وهنگام شام هردو گروه بجای خودنشستند .

۱۲۸۶/۴/۲۴

فردا آرامش بود . گویا دراین روز یافردایش بود که پاخیتانوف آگاهی داد که بامیرخیز خواهدآمد . ستار خان بسیج پذیرایی کرده کسانی را ازسردستگان نیز برای بودن و گفتگو کردن خواند . کونسول چون درآمد پس ازنشستن وحال پرسیدن چنین آغاز سخن کرد : «امروز بخیابان رفتم وبدوچی رفتم واکنون نیز باینجا آمدم که از شما پیمان گیرم که بجنك پیشدستی نکنید تا پیشآمد باگفتگو پایان پذیرد» . ستار خان پاسخی ساده داده گفت : « ما هیچگاه بجنك پیشدستی نمی کنیم



پ ۳۹
باقرخان

وهمشه از آن سوی بما می‌تازند و ماجلوشان می‌گیریم» . سپس حاجی شیخ علی‌اصغر ودیگران نیزسخنانی راندند . کونسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کونسولخانه فرستاده شود واوبدرخانه‌خود زده درزینهار دولت روس باشد ، و نوید میداد که سرقره سورانی آذربایجان از دولت ایران برای اوبگیرد . ستار خان چنین گفت : « جنرال کونسول من میخواهم هفت دولت بزیربیرق ایران بیاید . من زیر بیرق بیگانه نروم» . کونسول که این پاسخرا نه بیوسیده بود خیره ماند ، وچون برخاست برود ستارخان هفت تن ازسواران قره داغ راکه درجنگها دستگیر کرده بودند باوسپرد که همراه نوکران خودبدوچی رساند . کونسول‌ازاین رفتاربسیار شادمان گردید .

ازستار خان درآنروزها کارهای ارجدار وشگفتی سرزده که‌برسرزبانهاست . یکی اینکه عباسعلی‌نامی‌را ازنوکران او دوچیان فریب‌میدهند که ناآگاهان اورا بزنند وخود را بدوچی‌رساند واوفرصتی بدست آورده در جایی که ستارخان تنهامی بوده گلوله‌ای باوزده خود می گریزد . گلوله کشنده نبوده ولی زخمی‌بارمی کند . ستارخان زخم‌را بسته برای‌آنکه مایه دلشکستگی نشود ازیاران خود پنهان می‌دارد .

بازشورانیدن ستار خان تبریزرا

فردای آنروز که آرامش‌می‌بود ، ستارخان بیك کارارجدار دیگری برخاست . کاریکه فهم و کاردانی اورا بادلیری ومردانگیش در یکجانشان میداد . آنروزستارخان با پیرامونیان خود درخانه حاجی‌مهدی‌آقا می‌بود. هنگام پسین‌بیرون‌آمده بخوابانیدن بیرقهای سفیدپرداخت . حاجی حسن آقا (پسرحاجی‌مهدی‌آقا) دراین باره نامه‌ای‌بنویسنده این‌تاریخ فرستاده چنین می‌نویسد :

« آنروز ستارخان باجمعی مجاهد بخانه‌ماآمدوتفصیل کونسول‌روس وپیشنهاد اوراگفت . چون ناهار خوردیم گفت : میخواهم امروز بروم وبیرقهای سفیدرا بخوابانم . درآنمیان که ماگفتگومی کردیم ومجاهدان گرداگرد اطاق نشسته بودند حسین بیك نام مجاهد قره داغی فشنك را فراموش کرده از لوله درنیاورده بوده ، وچون میخواست تفنك‌را پاك کند

ناگهان گلوله دررفت وبسقف اطاق خورد . اینکه درمیان آنهمه جمعیت گلوله بهیچکس نخورد ستارخان آنرا بفال نیك گرفته گفت : حتما بیرق هارا خواهیم خوابانید. این گفته‌بامجاهدان بیرون رفت ، وچون در بازارچه صفی خانه حاجی محمد رضا شکویی می‌بود و اوبیرق روس افراشته بود ستارخان باگلوله زده آنرا پایین‌انداخت. سپس به بیرق‌های سفید پرداخته یکایك سر نگون گردانید . . . »

چنانکه گفتیم‌ازاسلامیه برای خانه هایی بیرق فرستاده ، وبسیاری نیز خودشان بیرق‌ساخته بالای‌درافراشته بودند . دربسیاری از کوچه‌ها یکدری بی‌بیرق نمی بود . بستگان روس بیرق دولت خودرا زده بودند . ستارخان میخواست باخوابانیدن آنها مردم را دو باره بشوراند و این یکی از شاهکارهای اوبود . چنانکه گفتیم مجاهدان بگرد سراو کم می‌بودند ، و بیگمان شماره شان به‌بیست‌تن نمیرسید ، وبا این دسته‌اندك بیرون آمدن او بکوچه ها جز بیباکی شمرده نشدی . زیراچنانکه گفتیم‌سواران وسربازان درشهر می‌بودند ، ودولتیان برای گرفتن اوبهر کوشش برخاستندی.جای خشنودی بود که باسواران وسربازان بر خوردی رخ نداد . از آنسوی همینکه او در کوچه نمودار گردید ومردم خواست اورادانستند بانبوهی‌بی اوراگرفتند وآواز بزنده باد بلندگردانیدند ، ویك هیاهوی‌بزرگی پدید آوردند . بدینسان بیرق خوابانان تادم عالی قاپو پیش رفته‌از آنجاکسی را باپیام بنزد باقرخان فرستاد وخود باز گردید .

نتیجه این‌کار آن بود که مردم‌دوباره بتکان آمدند ، وگرد نومیدی را ازخودفشانده برای کوشش آماده‌گردیدند . درآن دوسه‌روزه سربازان ملایروسواران قره داغ‌مردم را بسیار آزرده ، بنام جستجوی‌تپانچه‌وافزار جنك‌جیب وکیسه هرکسی را تهی گردانیده بودند . از این دژ رفتاری مردم بیاد زمان‌خودکامگی‌وبدیهای‌آن افتاده دربیشتر دلها آرزوی‌باز گشت مشروطه‌نیرو گرفته بود . این‌کاردلیرانه‌ستارخان‌باآرزوهای آنان ساز گار افتاد وبسیار هنایید .

همچنین پیامیکه ستار خان بباقرخان فرستاد بسیار بجا افتاد ، و مجاهدان خیابان که از کرده‌خود پشیمان می‌بودند دوباره تفنگهارا برداشته

آماده جنك و كوشش شدند .

فردا روز آدینه بیست و ششم تیر (۱۸جمادی‌الاخری) یکداستان بهتر دیگری رخ داد . امروز باز درمسجد صمصامخان گروهی فراهم آمده سخنها رانده میشد . برخی از مردم از کار دیروزی ستارخان دلیر گردیده شور و خروش می‌نمودند و از دژ رفتاریهای سوار و سرباز می‌نالیدند . سپس چنین نهادند که با همان انبوهی بخیابان بنزد باقر خان روند . شاد روان میر کریم جلو افتاده با آن گروه روانه گردیدند ، و در راه هر که را دیدند با خود باز گردانیدند ، و بدینسان از نوبر گذشته تا بخیابان رسیدند و در آنجا بشادروان باقرخان چنین گفتند : « ما آمده ایم که با سواران وسربازان جنك کنیم که یا کشته شویم و یا بکشیم » . باقرخان بآنان دلداری داده مهربانی نمود . در همان هنگام یکداستانی رخداد ، وآن اینکه پنجتن از سواران رحیمخان بخیابان آمده بوده‌اند . مردم می‌خواهند آنهارا بگیرند . سواران دست بتفنك برده بجنك می‌ایستند . ولی مجاهدان فرصت نداده دستگیرشان می کنند ، که چهارتن را کشته ویکتن زنده اشرا بنزد باقر خان آوردند . می گویند : آن یکتن با زبان لا به چنین می گفت : « مرا نکشید ، من هم‌بابی شدم » . ولی‌باین لابه او نیز گوش ندادند واورا هم کشتند

این پیشآمد نشانه آن بود که خیابانیان برای جنك رحیمخان آماده اند ، و این بود اندگی نگذشت مجاهدان از خیابان و نوبر و دیگر جاها بتکان آمدند و همگی روبباغشمال آورده گردآنجا را فرا گرفتند ، وبیکبار بجنك و شلیك پرداختند .

رحیمخان در باغ نشسته ، توگفتیی از هیچ جا آگاهی نمیداشت ، و همینکه آواز شلیك برخاست سواران بهم برآمده ندانستند چه کنند . اندکی اینسو و آن سو دویدند ، و سرانجام چاره جز گریختن ندیدند . چون باغشمال ازسوی جنوب به‌بیابان می‌پیوست ، از آنجا خود را بیرون انداخته جان بدر بردند . رحیمخان و سرکردگان نیز همین رفتار را را کردند . مجاهدان هنگامیکه بباغ در آمدند دیگهای ناهار را بروی اجاقها ، و سماورها را در حال جوش ، و چادر هارا افراشته دیدند .



پ ۴۰
ستارخان با کلاه فدایی

بدینسان رحیمخان و لشگریانش از شهر بیرون رفتند . بدینسان خیابانیان شکسته خود را بازبستند . بدینسان کوششهای پاخیتانوف بیکبار بیهوده گردید .

جنگهای سخت

رحیمخان چون باین رسوایی از شهر گریخت بباغ صاحبدیوان رفت ، و مانمیدانیم چه تلگرافی بتهران فرستاد . یك تلگرافی از محمدعلیمیرزا باو دردست ماست که با آنکه تاریخ نمیدارد خود میرساند که در باره همین پیشآمد و در پاسخ تلگراف رحیمخان ومقتدر الدوله زده شده و ما اینك آنرا در پایین می آوریم :

جناب امیرالامراءالعظام سردار نصرت دام مجده عریضه تلگرافی که بخاکپای جواهر آسای اقدس همیون شاهنشاهی ارواح‌العالمین فداه بودملاحظه فرمودند جواب این جانب را این طور دستخط فرمودند که عینا درج میشود جناب وزیر اعظم تلگراف سردار نصرت و مقتدرالدوله را ملاحظه فرمودیم حالا که مفسدین واشرار این طور جسارت نموده و این قسم اقدامات سفیهانه کرده‌اند عاجلا تلگراف نمایید باکمال قوت قلب و قدرت مشغول قلع وقمع اشرار باشند ونتیجه اقدامات خودشان را معجلا اطلاع بدهند تااین جا دستخط قضا آیت مبارك است زیارت خواهند کرد حالا خودم هم بشما زحمت میدهد که انشاءالله تعالی همت کنید وتاورود اردوی طهران کارهارا انجام بدهیدونگذارید ناقص بماند بلکه انشاءالله آمدن اردو بهیچوجه لازم نباشد وازوسط راه حکم شود مراجعت کنند وازمثل شما صاحبمنصب وسایرصاحب منصبان آذربایجان‌راضی نشوید که قشون عراق بیاید فتح کند واین ننك بجهة قشون آذربایجان بماند دولت همیشه باقشون آذربایجان فتح هرات وبخاراکرده خداوند روی مفسدین را سیاه نماید که این بی‌غیرتی را بجهت قشون آذربایجان گذاشته بالجمله امیدوارم شماها راضی نشویدوکاررا زودتر تمام وهمه قسم خود تان را مورد عواطف شاهانه بدانید ودرباره هرکدام که خدمت کرده‌اند بصوابدید شما هرچه بخواهید قبله عالم ارواحنا فداه مرحمت خواهند فرمود مشیرالسلطنه

از هرباره پیدا می بود که بکینه آن شکست بجنگهای سختی خواهند برخاست . ستارخان و باقرخان نیز بآمادگیهایی کوشیدند و بچند جا - از ارك و مسجد جهانشاه (مسجد کبود) و دیگر جا های بلند -

توپ کشیدند ، و بشمارهٔ سنگرها افزودند .

دو روز بآرامش گذشت . ولی چنانکه بیم می‌رفت از روز دو شنبه بیست و نهم تیر (۲۱ جمادی الاخری) جنگهای سختی برخاست . این بار دولتیان بیش از همه زور خود را در بـرانداختن ستارخان بکار می بردند ، و این بود در دوچی گردآمده ازآنجا بامیرخیزفشار می‌آوردند . از آغاز روز آواز تفنك شنیده میشد وکمی نگذشت که توپها نیز غریدن گرفت وگلوله ها از دوسوآمد و رفت آغاز کرد .

فردا سه شنبه که خود رحیمخان نیز به دوچی آمده بود جنك سخت تری آغاز یافت . امروز یکداستان دلگدازی نیز رخداد . چگونگی آنکه یکدسته ازبازاریان بیدست وپا که ازبیکاری بتنگی افتاده بودند درمسجد گرد آمده چنین گفتند : « آنانکه در اسلامیه نشسته اند علمای ماهستند ، آنان چگونه خرسندی میدهند اینهمه خونها ریخته شود و اینهمه دکانها تاراج گردد ؟!.. ما رویم و خودمان را بپا های ایشان اندازیم و لابه کنیم که تلگراف بتهران کنند واین گرفتاریرا بپایان رسانند » . اینهارا کسانی ازساده دلی میگفتند ، وکسانی هم سودی ازپشت سرآن کاربرای‌مشروطه چشم می‌داشتند . این بود گروه انبوهی بتکان‌آمدند وسید ها را قرآنها بدست جلو انداخته ، با فریادهای « یا علی » و « یا صاحب الزمان » راه افتادند . یکدسته از زنان نیز میخواستند همراه باشند ، ولی آنان را باز گردانیدند .

این گروه انبوه همچنان‌می‌رفتند ، وکسانی‌هرچه خواستندجلو گیرند نتوانستند،و چون بسنگرهای دوچیان‌نزدیك شدند،آنان پروایی بفریادهای اینان ننموده ازپشت‌بامهابشلیك پرداختند وبیکبار چهل‌وهشت تن ازآنانکه درجلومی‌بودندبخاك افتاده در خون‌خود دست وپا زدند . دیگران بهم در آمده باترس‌و هراس فراوان بازگشتند . جنك تاهنگام شام پیش می‌رفت .

فردا چهارشنبه باز جنك آغاز گردید و باز تاشام زد و خورد در میان می‌بود . دراینجنگها یکی از کارها این می‌بود که دیوارهای‌خانه ها را شکافته از این یکی بآن یکی رفته ، ناگهان از جلو سنگر دشمن ، یا ازپهلوی‌آن سر درمی‌آوردند . پیشرفتها و تاختها از این راه بودی .



پ ۴۱

حسینخان باغبان

روزها که تاشام بدینسان می‌جنگیدند وآواز توپ وتفنگ بریده نمیشد، شبها نیز ازسنگرها شلیکهای هوایی می‌کردند ، وچه بساکه شب نیزجنگ درگرفته رویهمرفته کمتر زمانی خاموشی رخ میداد .

پنجشنبه یکم‌مرداد (۲۴ جمادی‌الاخری) آرامش‌بود . بازتاجرباشی‌روس

بنام میانجیگری می‌آمد ومی‌رفت. روزآدینه تانیمروزآرامش می‌بود ، ولی سپس ناگهان جنك برخاست وآواز توپ وتفنك ازهرسوبلندشد . امروز دولتیان نقشه‌ای کشیده‌وناگهان بعالی قاپوومیدان توپخانه درآمده‌بودند که میانه خیابان وامیرخیزرا ببندند وازآن راه‌بخیابان تاخته کینه پیشآمد باغشمال را از باقر خان‌بجویند . این‌بود چه ازسوی امیرخیز وچه ازسوی خیابان جنگهای سختی رفت ، ودولتیان بی‌آنکه کاری کنند بازگشتند .

شنبه سوم مرداد (۲۶جمادی‌الاخری) باردیگر جنك برخاست ، امروز دولتیان درباره ستار خان نقشه کشیده بودند ، و از اینرو از چند راهی خانه هارا شکافته وجلو آمدند و انجمن حقیقت را که جایگاه ستار خان می‌بود ازچند سوگردفروگرفتند ، از چند سو بجنك و تیراندازی پرداختند . در همان هنگام توپها نیز می غرید و گلوله بر سر امیر خیز می‌بارانید . بلکه سواران یك توپی با خود آورده از نزدیك سنگر های ستار خان را می کوبیدند . چون محمد علیمیرزا از دیر کردن کار خشمناك می‌بود ورحیمخان و سرکردگان سخت می گرفت ، امروز بآن می بودند که باری امیر خیز را از میان بردارند و بدینسان بیباکی می نمودند . ولی‌ستارخان همچنان پامی‌فشرد وازاین سنگربآن‌سنگررفته‌گلوله می‌انداخت ، و تاشام‌میکوشید تا سواران کاری نتوانسته باز گردیدند .

در « بلوای تبریز » (۱) می‌نویسد : هفتاد و هشتاد تن ازدولتیان کشته شده از مجاهدان تنها چهار تن‌کشته گردیدند .

تلگرافهایی از رحیمخان و شجاع نظام وملایان دربارهٔ این جنگها دردست است که اینك در اینجا می‌آورم :

رحیمخان درباره جنگهای سه روزنخست درپاسخ « پرسش‌تهران » تلگراف می‌کند :

بعرض خاکپای اقدس‌مقدس اعلی‌همایون‌شاهنشاهی‌ارواحنا فداه بیست‌ویکم

(۱) حاجی محمد باقر ویجویه‌ای کتابی بنام « بلوای تبریز » در همان روزها نوشته و در همانسال بچاپ رسانیده ، که داستان جنگها را تا چهار ماه دربرمیدارد و ما از آن چیزهای بسیاری برداشته‌ایم .

شهر سامخان و حسین پاشا خان را با یکصد و پنجاه‌نفر سوار ازباغ صاحبدیوان بحفظ اسلامیه فرستاده بودم امیرخیز و یازده محله هجوم‌آور شده دعوی کرده بودند آنچه شکستی بود باهالی امیر خیز و سایر محله‌ها داده بودند و خیلی زیاد ازآنها بقتل رسانیده بودند .

یوم سه شنبه بیست و دوم خود غلام با یکهزار سوار و دویست سرباز باسلامیه آمده‌یازده محله همان طور که آمده بودند باز هجوم‌آوردندجنك مغلوبه شد از اقبال بیزوال غلام آنچکه غلبه و شکستی بود بآنها دادم و چند نفر از آنها بقتل رسید . از سوار غلام‌حسین پاشا خان‌سرهنك بیرامقلی‌سلطان که صاحب منصب کافی و کار آمد بودند تصدق خاکپای مبارك همایونی ارواحنا فداه شدند و چند نفر هم مجروح است . چنانکه تلگرافا هم بعرض خاکپای مبارك‌رسانیده ام و پریروز چهارشنبه بیست‌و سیم باز خیابانیها و امیرخیز و سایر محله ها با کمال استعداد دولتی که از پارسال ضبط کرده اند آمده که خانه شاهزاده مقتدرالدوله‌را داغون نمایند سوار از هر طرف رفته تا غروب دعوای سخت شده بحمدالله از آنجا هم شکست عظیم یافته و چند نفر آدم آنها مقتول شد یکنفرهم از سوار تصدق خاکپای مبارك شد دیروز پنجشنبه حسن‌آقا تاجر باشی آمده بود که خیابانیها میخواهند تسلیم باشند از دیروز رفته تاحال مراجعت نکرده ودیروز هم مختصر دعوا شد غلام نگذاشتم امروز جمعه هم منتظر آمدن تاجر باشی هستم و ازیکطرف سوار که پنج روز است بمراغه فرستاده‌ام منتظرم که قورخانه توپ را برساند بیشتر از این نبودن فشنك و جیره سوار است قسم بنمك با محك الان معطل فشنك هستم فشنك و جیره جسارت عرض می نمایم مرحمت نمی‌فرمایند خود غلام آنقدر می توانست که از خود صد هزار دانه فشنك گرفته سوار دادم همه در این دعواها تلف کردند استدعا از خاکپای مبارك اینست عاجلا فشنگ پول مرحمت فرمایند که زیاده از این اسباب معطلی نباشد و تلگرافا امر و مقرر فرمایند امیر معزز هزار سوار اردبیل وفوج اردبیل که بغلام مرحمت شده عاجلا حرکت بدهد هفتصد سوار وفوج پنجم ایلات در باغ صاحبدیوان اردوست اردوی اهر امروز بآنها ملحق شود صحت راپورتها همین طور بود و جسارت شد

غلام جان نثار رحیم چلبیانلو مهر یارحیم .

در حاشیه دوباره می نویسد :

جسارت دیگر اهالی محله‌ها هر روز با توپ دعوی می نمایند چنانچه چند توپ بخانه شاهزاده مقتدرالدوله انداخته اند دعوای آنها دعوای دولتی

است مهر یا رحیم .

در این تلگرافها بیش از همه می کوشیده اند که بناتوانیهای خود پرده کشند و بهانه‌ها آورند و نویدها دهند . مثلا روز یکم مرداد که آرامش می‌بود شجاع نظام در باره آن چنین تلگراف می کنند :

طهران بتوسط حضرت مستطاب اشرف سپه سالار وزیر جنك دام ظله بخاکپای مبارك کار گذاران اعلیحضرت قدر قدرت ظل‌اللهی ارواحنا فداه از مساعدت اقبال بیزوال‌همایونی روح‌العالمین فداه و توجه حضرت حجت‌عجل‌الله فرجه طرف را بنوعی مضطر نمودیم که با کمال ضعف واسطه بحضورحضرات حجج‌الاسلامان انداخته که تسلیم شوند

سك کیست این روبه حیله بند   که شیرژیان‌را رساند گزند

امید که فردا ختم عمل را بعرض رسانده خواطر خطیرهمایونی ارواحنا فداه را آسوده نماید غلام خانه‌زاد شکرالله مهر شجاع نظام .

فردا آدینه درباره جنك آن روز تلگراف میکنند :

طهران توسط حضرت مستطاب اشرف وزیر جنك سپهسالار مد ظله خاکپای مبارك بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهر یاری ارواحنا فداه اهالی اشرار محلجات تماما عقب نشسته اند از مفسدین در محله امیرخیز جمع‌شده اند امروز جمعه اغلب سنگرهای ستار را گرفته‌ام دو فقره سنگر بسته توپ شرابنل کشیده اند اتصالا می‌اندازند ولی درست نمی‌توانند بیاندازند لله‌الحمد بجایی صدمه نرسانیده ولی توپهاییکه غلام بسته ام تمام کرده اگر مقتضی‌رای مبارك باشد از سفارت بجنرال قونسول امر شود ده بیست هزار فشنك بدهند بر ختم‌عمل چیزی نمانده

غلام خانه زاد شکرالله ٢٦ ج ٢

درباره جنك سخت روز شنبه مجتهد وامامجمعه تلگراف می کنند :

جنابمستطاب اجل اکرم آقای سپهسالار اعظم دامت شوکته‌امروز شنبه از صبح تا عصر تنك جنك بود و سواران شجاع نظام با جمعی تفنگچیان شتربان نایب کاظم و نایب حسن‌خان‌شتربانی حمله کامل و فتح نمایان کردند ضرغام نظام با سواران خود نیز جنك خوب‌نموده و خیلی جلو رفتند امروزبامیر خیز خیلی سخت روز بود حاجی موسی‌خان هجوانی امروزدرهشرطاق ومرندیها خیلی بجای تحسین بودند .

خادم شرع حسن خادم شرع عبدالکریم مهر امامجمعه مهر مجتهد



پ ۴۲

اسماعیل خویی (یکی ازمجاهدان دلیر تبریز

بازجنگهای سخت

روزهای یکشنبه و دوشنبه چهارم و پنجم مرداد (۲۷ و ۲۸ جمادی الاخری) تاختی از سوی دولتیان رخ نداد ، و جنك از سنگرها پیش می رفت و توپ و تفنك كار می کرد . در همانحال حاجی ابراهیم صراف بنمایندگی از رحیمخان برای گفتگوی آشتی آمده بود . امروز یکشنبه پاشا بیك که یکی از مجاهدان دلیر وخود نگهبان بازار می‌بود، چون درجنگهای دو روزپیش زخم‌برداشته بود درگذشت . مجاهدان از مرك او اندوهناك گردیدند . این از پاکدلی های مجاهدان می بود که یکدیگر را دوست داشتندی و کسیکه شایندگی

می‌نمودی پیش دیگران ارجمند می گردیدی . این پاشا بیك دراندك زمانی دردلها جا پیدا کرده بود . ستارخان نگهبانی بازار را بمشهدی محمد علی خان سپرد .

روز سه شنبه ششم مرداد (۲۹ جمادی الاخری) جنك از سوی خیابان آغاز گردیده‌آواز شلیك برخاست و توپها نیز غریدن گرفت.امروز شجاع نظام پیشگام گردیده میخواهد هنری نماید . اینمرد بیش از دیگر سرکردگان آرزومند چیرگی‌بشهر می‌بود و بیش از دیگران می کوشید. درروزهای جنك خود اواز بالای مناره صاحب الامر به تیراندازی‌پرداختی و کمتر گلوله او بنشانه نخوردی . محسن خان کوژ پشت از سواران او نیزهمین رفتاررا کردی . این دو تن ازشهر کسان بسیاری را کشته‌بودند.

نخست دولتیان ازراه سید حمزه وششکلان بفشار وپیشرفت‌پرداختند. ولی سپس مجاهدان به‌پیشرفت پرداخته از سواران هشت تن را کشته و گروهی را زخمی گردانیده پس راندند . تا هنگام پسین فیروزی از این سو می‌بود . ولیکن بسواران یاور رسیده دوباره فشار آورده ، و چون چند تن از دلیران مجاهدان کشته گردیدند ، نوبریان که دراینجنك پیشگام می‌بودند نایستاده بازگشتند ، و نتیجه این سستی آن گردید که سواران بمغازه های نوساز مجید الملك که پراز کالا های بازرگانی می بود دست یافتند و همه را تاراج کردند .

مجاهدان ازاین‌پیشآمد سرافکنده بودند . ولی دولتیان آنرافیروزی خود شمارده شادمانی می کردند .

فرداچهارشنبه باز سواران‌بجنك و پیشرفت پرداخته بدروازه باغمیشه تاختند ، و چون باقرخان بکینه رفتاردیروزی نوبریان کسانی را بیاری‌آنان نفرستاد امروز نیزسواران دست یافتند ودرآن پیرامونهاتاراجهایی کردند.

دراین دوروزه ازسوی‌ستارخان جنگی نرفت و اینست شجاع نظام تلگراف پایین را برای شاه فرستاد : .

بتوسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم مدظله بخاکپای مبارك بندگان اعلیحضرت قدرقدرت ظل‌اللهی ارواح العالمین فداه دیروز خیلی شکست خورده اند بطوریکه امروزکه روز چهارشنبه دو ساعت بغروب مثل اینست که

نیست نابود شده خبرآورده اند که ستارنابکارهم‌مرده چون غسال‌آورده‌اندچشمش را بسته‌اند بنعش نگاه نکند احتمال هست که اصل داشته باشد بعد از رسیدگی بعرض میرسانم ازاقبال بیزوال تاحال نه‌صدای تفنگی‌هست نه توپ راپورت امروز همین بود بعرض خاکپای مبارك رساند

غلام خانه زاد شکرالله

روز های پنجشنبه و آدینه آرامش می بود . از دوچی حاجی میر مناف برای گفتگوی آشتی آمده بود ونشستها برپا می گردید . گفته میشد دولتیان قورخانه نمیدارند ، وراستی آنست که بادستور محمدعلیمیرزا فشنك از کونسولخانه‌می گرفتند که‌شجاع نظام دربای تلگراف خودسپاس‌می گزارد، ولی گلوله توپ کم میداشتند . در « بلوای‌تبریز » در اینجا می‌نویسد : تاکنون سی وچهار جنك رخ داده: شانزده جنك با تفنك تنها باز مانده با تفنك و توپ هردو .

روز شنبه ستار خان پیشدستی کرده دستور جنك داد و تا شام از سنگر هاجنك می‌رفت . روزیکشنبه بازآرامش بود . روزدوشنبه دوازدهم مرداد (۵رجب) سواران بآرزوی تاراج ازراه‌بازار بجنك وفشاربرخاستند. ولی حسینخان دلیرانه ایستادگی نمود و چند ساعت جنك کرده همگی را پس راند . اینجوان با سر باز و پای برهنه ازسنگری‌بسنگری رفتی وهر کجا که کار سخت بودی خود بجنك ایستادی .

دراینروز ها از یکسو آگاهی از داستان دلگداز ملا امامویری به تبریز رسیده مایه اندوه آزادیخواهان گردید، وازیکسو مژده از فیروزی آزادیخواهان عثمانی ومشروطه شدن‌آنکشور آمده دلهارا پراز شادی گردانید .

فردا سه شنبه دو ساعت از روز گذشته باز توپهای دولتی بغرش پرداخت . از اینسو نیز با توپ پاسخ دادند . تا پسین اینهنگامه برپا ولی تفنك اندازی نمی‌شد . هنگام پسین دسته ای ازسواران از کوچه حاج‌میرزا جواد مجتهد بآهنك تاراج پیش آمدند و مجاهدان بجلو گیری پرداختند و جنك سختی رویداده آواز تفنگها باغرش توپها توأم‌گردیده در شهر پیچید . پس ازدیری سواران‌ایستادگی نتوانسته باز گشتند .بنوشته« بلوای

تبریز» امروز نوزده تن ازسواران نابود شدند .

چهارشنبه همچنان توپ باران میکردند . گفتیی از دست یافتن نومید گردیده میخواهند شهر را با توپ ویرانه سازند. تا پسین این هنگامه بر پا می بود وغرش توپها ازهرسو شنیده میشد. هنگام پسین سواران و سربازان و تفنگچیان دوچی و سرخاب دست بهم داده از عالی قاپو و میدان توپخانه بتاخت سختی‌پرداختند . مجاهدان جلو گرفتند و جنك بس سختی رفت . دراین گیرودار شادروان میر هاشم خان بیاری مجاهدان رسید وکارجنك بالا گرفت . پس از زمانی سواران شکست‌یافته روی برتافتند و بیست تن کمابیش از ایشان نابودگردیدند .

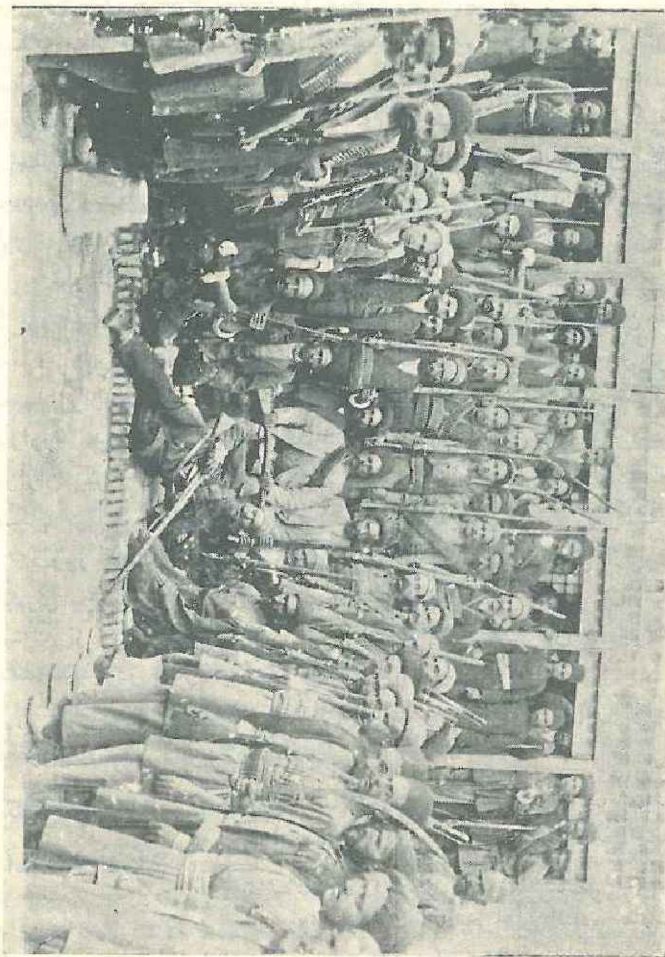
قور خانه بسیاری که فرمانفرما از شهر همراه برده و در مراغه گزارده بود اینزمان‌آن را بدوچی رسانیدندو گشایش درکاردولتیان پدید آمد ، و این بود باز درجنك پیش دستی میکردند . شب پنجشنبه از کوچه مجتهد آواز جنك و شلیك شنیده میشد و سواران همیخواستند خود را ببازاررسانند و مجاهدان جلومیگرفتند . نیزدرراسته کوچه و آن نزدیکیها سواران پیش‌آمده مجاهدان ایستادگی نموده جنك می کردند وتا دوساعت هنگامه برپا بود تاازسواران چند کس کشته گردید و دیگران باز گشتند .

روز پنجشنبه همچنان توپهای دولتی بغرش پرداخته پس ازدیری‌از اینسوی نیز بمباران‌آغاز شده تا غروب جنك توپ برپا بود . پسین امروز دسته‌ای از روستاییان اسبران و گیوی‌داوطلبانه نزد ستارخان‌آمده‌خواستار تفنك شدند ودر شمار مجاهدان جاگرفتند .

روز آدینه شانزدهم مرداد ازیکساعت بظهر توپها غریدن‌گرفت و تا غروب همچنان آتش می‌بارید .

تلگرافهایی از اسلامیه نشینان

بدینسان گاهی جنك وگاهی آرامش می‌بود . دراین روزها پاره تلگرافهایی که شجاع نظام و رحیمخان و دیگر اسلامیه نشینان ، بتهران برای شاه‌یا امیربهادر فرستاده بودند بدست آزادیخواهان افتاده. بدینسان که نوشته‌های آنان راکه بامهرهای خودشان می‌بوداز‌تلگرافخانه گرفتند، وچون سندهایی بشمار می‌رفت با دستور انجمن پیکره از آنها برداشتند



پ ۴۳
ستارخان باپیرامونیان خود

وبمردم پراکندند. (۱) از این تلگرافها برخی رادربیشتر آورده ایم، و اینك سه تلگراف از مقتدر الدوله و میر هاشم ورحیمخان می‌آوریم:

تلگراف مقتدرالدوله

طهران — خاکپای مهر اعتلای اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه از نمك خوارگی و دولتخواهی دیگر طاقت طاق شده ناچار است که همه چیز را بی پرده بعرض رساند تبریز و اطراف بکلی خراب و تمام شد شجاع نظام سفیه مرندی را قبله عالم ارواحنا فداه کاملا می شناسد دونفر عالم بیچاره راکه از مقتضیات سیاسی و مملکت داری بی‌اطلاع‌اند آلت اجرای مقاصد فاسده و منافع شخصیه قرار داده آنچه بایست نشود کردند هزار مرتبه داد و فریاد کرده و از دامن حضرات گرفتم و حتی از نمایندگان دول خارجه التماس و تملق کردم که نشستن حضرات آقایان دراسلامیه ودخالت بامور سیاسیه صحیح و وظیفه ایشان نیست عرایض غلامانه موقع قبول نیافت ده کرور بلکه متجاوز ضرر وارده داخله و غیره است دیروز که تلگراف رافت آمیز اعلیحضرت ظل‌اللهی ارواحنا فداه را فرستاده مراحم ملوکانه بهمه ابلاغ و غدغن کرده ام که برحسب امرقدر قدرت همایونی تفنك اندازی موقوف شود تمام سواروسر کرده ها قبول واطاعت کرده غیرازشجاع نظام که شب اقلادوهزار تیر هوایی ازسربام وتوی منزل خود خالی کرده و تمام شهر را بوحشت‌انداخته و حتی گلوله هوایی بمنزل سردارنصرت‌آمده بپایه دیوار خورده بنمك اعلیحضرت قبله عالم قسم است هرگاه خانه و جان و اهل عیال غلام در راه خدمت دولتی و استقلال سلطنت برود ابدا واهمه ندارد و قابل مذاکره نمیداند ولی خرابی و ویرانی مملکت از حدگذشت تمام این کارها محض جلب منفعت شخصی است که بدولت و رعیت خیانت مینماید باز بنمك مبارك یاد قسم میکند مخصوصا سوء قصدی بجان غلام دارد که غفلتا بوسیله ممکنه با قتل خانزاد آشوب دیگری

(۱) اکنون بیشتر آن نوشته‌ها دردست نویسنده است. آنزمان به سید محمد تقی طباطبایی رئیس انجمن سپرده شده وازخانواده او بمن رسیده. درآن تلگرافها درپای همه آنها بفارسی یابفرانسه نوشته‌می‌شود: «بفرانسه ترجمه شد». دانسته نیست ترجمه را بنزد که می‌فرستاده اند. براون گمان کرده که بنزد کونسول روس می فرستاده‌اند.

علاوه برانقلاب حاضره بیندازد انشاالله بعد از چند روز دیگر که شاهزاده عین‌الدوله وارد میشود صدق عرایض غلام معلوم خواهد شد تصریحا عرض‌مینمایم چه خانها و چه مغازه ها و بازار ها بتاراج رفته و میرود هروقت عرض به آقایان کرده‌ام عوض اینکه عرایض مصلحانه را بمیزان عقل بسنجند و صلاح مملکت را در نظر بگیرند هزار گونه ناملایمات از خرد آقایان و دیوانه مرندی شنیده‌ام روزی نیست که کاغذ های رسمی از نمایندگان دول خارجه نرسد ولی حضرات هیچ ملتفت این نکات نیستند کسی که با خیالات غلام همراه است سردار نصرة و جناب آقا میر هاشم است استدعای غلامانه دارم توجه عاجل فوری بفرمایید که مملکت زیاده ازاین ویران نشود

تلگراف میر هاشم

طهران — توسط جناب مستطاب اکرم اعظم آقای سپهسالار امیرجنك دام اجلاله العالی وضع شهر کمافی‌السابق اشرار از سنگر های خودشان و ارك در تیر و توپ اندازی کوتاهی ندارند از این طرف هم معارضه بمثل میشود باین وضع بی‌ترتیب گویا تصفیه امور امکان ندارد نه حاکمی با کفایتی و نه وزیر لشکر با سیاستی ازهمه بدتر اطوار ناملایم این دونفر آقایان میباشد که ابدا از اعمال غرض ونفسانیت دست برنمیدارند ساعتی نیست که فرقهٔ از دوستان را معرض نکنند هرکس بخیال خود اقدام میکند نه مصرف تنخواه معین است و نه ترتیبی در کاراست احدی چه دوست چه‌دشمن جای‌امیدواری از ایشان ندارند تمامی استعداد معین حتی نان سوارها و عموم توقعات بعهده دعاگو افتاده اهالی سرخاب بکلی و اغلب ناس بواسطه حرکات ایشان از اسلامیه اعراض نموده خود دعاگو هم چندان تردد ندارم ولی از خارج مردم را بهر وسیله جمع و امیدوار مینماید تنخواه حواله شده را مال خود فرض کرده بطور دلخواه صرف میکنند و بشئونات ایشان بر خوردن هم اقتضا ندارد تا حال سه مرتبه رشته کار را بکلی جمع کرده تمامی امور تصفیه شده بود که بی کفایتی حکومت و اقدامات ناملایم آقایان مجددا تغییر داد حالیه غیر از این که حاکم کافی یا اردوییکه در راهست برسند علاجی باین ترتیب بنظر نمیرسد لهذا اقامت دعاگو جز زحمت بی ثمر و خوندل اثری نخواهد داشت استدعا از درگاه عالم پناه آنکه مرخص فرمائید چند روزی یا درنعمت‌آباد بدفع کلوله که درموضع موذی مانده بپردازد و یاآنکه

عازم زیارت آستان مقدس بوده باشد

اقل هاشم الموسوی

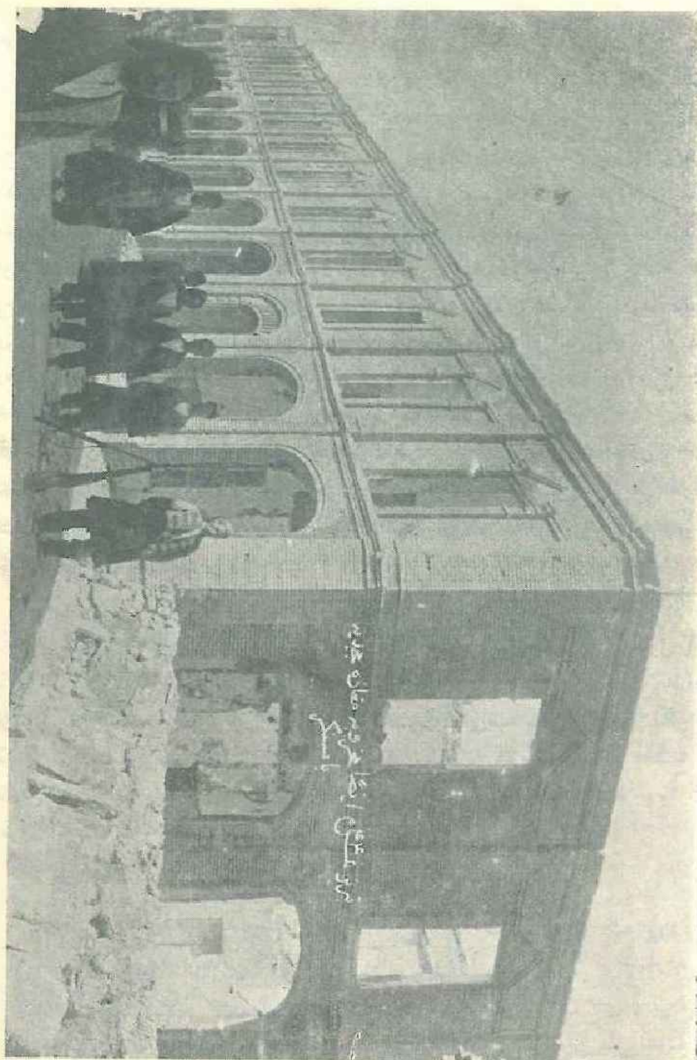
تلگراف رحیمخان

طهران بعرض‌خاکپای اقدس‌مقدس اعلی‌ارواحنافداه اقدامات دوروزقبل‌تمام اشرار محلات باتوپ وتفنك بیکدفعه سرمحله شتربان وسرخاب‌ازدحام‌وتامغازه‌های مجیدالملك یورش آورده مغازه هارا غارت وبامهای آنجاها را سنگر کرده بودند ازاینطرف سوار جلوگیری‌نموده بعداز زد وخورد زیاد دونفر سرباز ازاینطرف وپنج نفر هم از اشرار مقتول بعلاوه زخمدار زیاد شکست شده فرار کردند فعلا دوروز است اشراربکلی تایك اندازه مغلوب ومضطرب بوده اند ازغلام این دو روز را بعلت نبودن فشنك اقدام ودنبال نشده اکثر سوارتفنك شان روسی فشنك شان بکلی تمام الان یکعدد فشنگ روسی‌درهمه سوار پیدا نمی شود غلام تاکنون آنچه از قوه به فعل آمده تحصیل و مصرف کرده حالا ازهیچ جا ممکن ندارد حضرت اجل سپه سالاراعظم مخابره کرده بودند ازجنرال قونسولگری سی هزار فشنگ دریافت دارم ندادند مطلب جوابیه ایشان را که بغلام نوشته بود عینآ جهت اطلاع خاطر مقدس درج شده

درمسئله معهوده مثل اینکه‌چندین دفعه خواهش کرده اید ودوستدارجواب داده‌ام بادلایلی که‌درپیش خود دوستداراست از قبول آن معذورم ودرقبول آن نتیجه خوبی نمیدانم درهرحال تکلیف خود تان است برای سواره اسباب مدافعه فراهم بیاورید غلام بعدازیاس مراتب را بحضرت آقای‌سپه سالار اعظم تلگرافا عرض نموده هنوز جواب نرسیده حالا نمیدانم تکلیف غلام درخصوص فشنك و حقوق سوار چه چیز است بااین قحط وغلای شهرسوار بیچاره‌چه بکنند جسارت بعرض شد غلام رحیم چلبیانلو

مهر یارحیم

ازاین‌تلگرافها پیداست که چه‌رنجشهایی‌درمیان سران‌دولتیان می‌بود که هریکی ازدیگری‌بدمی گفته ، وهریکی خودرا کاردان تر می‌شمارده . ازتلگراف رحیمخان معنی « مسئله معهوده » بیکبار روشن می گردد . کونسولگری فشنك بدولتیان می‌داده . چیزیکه هست در این بار نداده . اینکه دراین‌تلگرافها ازبی‌پولی وبی‌فشنگی می‌نالیده اند تااندازه‌ای دروغ می‌بوده ، و چنین میخواسته‌اند که دربرابر نافیروزیها دستاویزی



پ ٤٤

مغازه‌های مجیدالملك پس از تاراج یافتن وسوخته شدن

یاد کنند . نیز تاتوانند پول وفشنك بیشتر بدست آورند .

روزنامه حبل المتین کلکته نسخه تلگرافی را ازمحمدعلی میرزا برحیمخان پراکنده گردانید ه که روزنامه‌های شمس استانبول وانجمن تبریز نیزنوشتند ، وآن تلگراف تاریخ « ۹ جمادی‌الاخری » را می دارد که باید گفت درروز های نخست جنك فرستاده شده . چیزیکه هست مادلیل براستی آن تلگراف ندیده‌ایم ، و در میان تلگرافهایی که شاه یاسروزیر یادیگری درآن روز ها برای رحیمخان فرستاده واکنون دردست ماست ، این را نمی‌بینیم. اینست نمیدانیم راستست یاساخته ، وبهرحال آنرا درپایین می‌آوریم :

رحیم خان سردار نصرت دستورالعملهای شفاهی که وقت حرکت ازطهران فرمودیم البته فراموش نکرده حالاهم دستورالعمل میدهم که درسر کوبی مخالفین دولت ازهیچ اقدامی فرو گذار منما ، بقسمی بامخالفین دولت سلوك بنما که تا دیر باز اهالی فراموش ننمایند از قتل وسزاهای عبرت‌آمیز وخرابی خانه ها وتاراج شهر فروگذار مکن که نزداحدی مسئول نیستی . همان وضعیکه(کولونل لیاکوف) درطهران کرد والبته شنیده سرمشق خود قرارده . هرقدر زودترشهررا امن نمودی ومخالفین دولت را بیشترسر کوبی کردی زیاده موردمراحم ملوکانه ما خواهیدبود . شرط وشروط مصالحت وتامل یعنی چه ؟ رعیت باید نزد احکام دولت تسلیم محض باشد ومخالفین دولت باید بامنتهای سختی‌سزای عبرت ناك‌بیابند . مشورة باجنرال قونسول روس بنما وبست وتحصن را بهیچ مشمار .

روزنامه انجمن که این‌تلگراف‌را درآخرهای شهریور ماه بدست آورده وچاپ کرده درپای آن می‌نویسد :

« شاها دستورالعمل‌های‌شفاهی‌وتلگرافی عقیم‌ماند ونقشه لیاخوف درآذربایجان تطبیق نگردید .

خدا کشتی انجاکه خواهد برد   اگر ناخدا جامه برتن درد»

آن تلگراف چه راست و چه دروغ ، این چند جمله که روز نامه انجمن درپاسخ آن‌نوشته شاینده است که درتاریخ جنبش مشروطه‌بازماند .

سامانی که بکارها داده شد

چنانکه‌دیدیم تبریزیان‌باین‌جنك‌نابیوسان‌وناخواهان درآمدند . زیرا ناگهان جنك پیش‌آمد ، ودر آنمیان انجمن ایالتی بهم خورد ومخبرالسلطنه‌از

شهربیرون رفته ، وستارخان وباقرخان تنها آن توانستند که جلو دولتیان راگیرند وخودرا نگه دارند ، وبدیگر کارها کسی نپرداخت. ولی اینزمان چون از یکسو مجاهدان بپایداری‌خودامید مندگردیده وازیکسو ازتهران آگاهی میرسید که محمد علیمیرزا بسیج سپاه برای فرستادن بآذربایجان می کند وازماکو آگاهی میرسید که اقبال السلطنه آهنگ تبریز را میدارد ، وازاینها فهمیده میشد که جنگ بدرازی خواهد کشید ، از اینرو کسانی از سردستگان ودیگران گردآمده‌باین‌شدند که سامانی بکارهادهند . هنگامیکه آن جنگهای سخت میانه دولتیان باستارخان وباقرخان میرفت اینان بکار های خود می کوشیدند . چنانکه گفتیم نمایندگان انجمن‌بجان خود ترسیده هریکی‌بجایی‌پناهیده سپس نیز لوتیان دوچی آمده انجمن‌را تاراج کردند وبیرقش را خوابانیدند . ستارخان ازکارهای ار جداری که درآن‌روزهای گرفتاری کردیکی‌این‌بود که‌بیرق دیگری بسیجیده با شکوه‌ونمایش بانجمن فرستاد که بالای درش افراشتند وحسینخان باغبان‌رابایکدسته از‌مجاهدان گزیده بنگهداری آن بیرق گماشت . این نشانی ازارج گزاری او بانجمن می‌بود . دراین‌روزهاهم‌آرزو‌می‌داشت که دوباره انجمن‌برپا گرددو‌بکارها دیده بانی کند وچون نمایندگان بداتسان پراکنده بودند واین‌کار آنان گذشته ازبدیش ، جز کناره جویی معنی‌نمیداشت ، این بود نمایندگان دیگری‌باپیش‌نهاده انجمن را برپاگردانیدند . چون دراینهنگام برگزیدن (ازروی دستور قانون) نشدی ، و آنگاه هرکسی برگزیده شدن را نپذیرفتی ، ناچار کسانی‌خودخواستار گردیده نمایندگی‌را پذیرفتند ، که‌ما از آنها جز نامهای میرزا محمد تقی طباطبایی‌وحاجی‌مهدی‌آقا وسیدحسینخان عدالت ومیرزا اسماعیل نوبری را نمیدانیم . میرزا محمد تقی رئیس انجمن گردید .

برای پیشرفت کارها به پول نیازمی‌بود . مجاهدان تاکنون پول‌نمی گرفتند واین نشانی از مردانگی ایشانست که توانگر و بیچیز ، بی‌هیچ چشمداشتی آن جانفشانیها را می‌نمودند . ولی این همیشه نتوانستی بود وبایستی برای بیشترآنها روزانه داده شود . ازآنسو برای‌خریدن‌فشنگ و تفنگ ودر رفتهای دیگرنیز نیاز بپول می‌داشتند .

از اینرو کمیسیونی‌بنام « کمیسیون اعانه» برپاگردانیدند که‌رسیدها چاپ کرد ، وازروی دفتروحساب ازتوانگران بپول گرفتن پرداخت وبرای مجاهدان (هرتنی روزانه چهارقران) مزدنهاد . نیز درامیرخیز وخیابان نانوایی باز کرد که مجاهدان نان ازآنجاگیرند .

درمیان مجاهدان تاکنون فرماندهی وفرمان بری‌نمی‌بود ، و آنان با یکدیگر جزبرادرانه راه‌نمیرفتند .آری کسانی‌درآن یکماه جنگ‌کاردانی ودلیری ازخود نشانداده برتری بدیگران یافته بودند ، ولی نام برتری درمیان نمی بود . دراینهنگام هر گروهی را دسته گردانیده بهرده یابیست تن یك فرماندهی (ازهمانان که درسایه دلیریها وکاردانیهای خود برتری یافته بودند) برگزیدند .

مجاهدان که ازنخست می‌بودند خودشان‌تفنگ - ازپنج تیر و ورندل و مانند آن - میداشتند و فشنگ نیز خودشان میخریدند . ولی چون دراین روزها کسان دیگری بآنان می پیوستند ودرجنگ همگامی می‌نمودند برای آنان در انبار ارك را باز کرده یك‌گونه تفنگی بیرون آوردند که « شاسپو » نامیده‌میشد . مسیوشاسپو نامی درفرانسه در چهل واندسال‌پیش، این‌تفنگهارا ساخته وچند سالی رواج‌میداشته تاجای خودرا به‌گونه بهتری داده ، وگویا درهمان هنگام برای ایران خریداری شده که در انبار میخوابیده .

اینها فشنگ های‌کاغذی میخورد ودربرابر پنج‌تیرهای‌آلمانی‌وروسی کاری از آنها پیش نمیرفت . تفنگسازان تبریز کالیبر آنها را دیگر می‌گردانیدند که فشنگ ورندل میخورد . ولی از این نیز سود بسیاری دیده نمیشد ، واین تنها غیرتمندی مجاهدان می بود که‌کاری پیش می‌برد .

چون مجاهدان بفشنگ نیز نیاز میداشتند چند جایی را برگزیدند که هرکسیکه نیاز پیداکرد فشنگهای تهی شده را بدهد و فشنگهای پر بگیرد ، وغدغن گردید که هیچکس گلوله هوایی نیندازد .

نیز ستارخان غدغن کرد که مجاهدان بکسی چیرگی نکنند وکسی را نیازارند وازهیچ جا چیزی نگیرند .

نیزمجاهدان را بدسته‌هایی بخشیدند که همیشه یکدسته در سنگرها



پ ٤٥

نایب محمدآقای نجار (یکی از سردستگان مجاهدان خیابان)
این پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده ورخت تن او رخت شهر بانیست .

باشندودیگران بآسایش پردازند ، مگرهنگام جنگ که همگی بسنگرها شتابند نیز بهر کویی دروازه‌ها ساخته بالای آن سنگرها پدید آوردند .

تبریز یك شهر بازرگانیست وبازارهای بسیار وسراهای بزرك پر ازکالاهای بازرگانی می‌داشت ، واین بودسواران وسربازان همیشه در آرزوی دست یافتن بانجا ، وتاراج کردن می‌بودند ، وهرزمان که فرصت می‌یافتند خودرا بآنجا می‌رسانیدند . ازاینرو مجاهدان در بازارها سنگرها پدید آوردند ، که آن بخشیکه دردست اینان می‌بود آسوده بماند ، وستارخان

نگهدازی بازارها را بحسین خان که اینهنگام کم کم بنام میگردید ، سپرد واوپاشا بیك را بایکدسته ببازار گماشت .

دستگاه آزادیخواهی که بآخرین پایگاه ناتوانی خود رسیده واز آنجا باز گشته بود، روز بروز بتوانایی افزوده کارهابهتر می گردید. بسیاری از کسانیکه رونهان کرده یابکونسولخانه‌ها پناهیده بودند بیرون آمده دوباره در کوشش همدستی می نمودند . مجاهدان روزبروز آزموده‌تر گردیده بدلیری می افزودند . چنانکه دیدیم چون دولتیان توپ بکاربردند اینان نیز توپها از ارك بیرون آوردند وبکار گزاردند ، وازمیان آزادیخواهان توپچیان آزموده و کاردانی پیداشد . یکی ازآنان مهدیخان می‌بود که (ارمنی خوانده‌میشد) واویکی ازآزادیخوهان بارارج بشمارمیرفت . دیگری محمد خان توپچی امیرخیز می‌بود . دیگری جوان روستایی می‌بود که ستارخان از چابکی او خشنودی نموده لقب « ایلدرم » (درخش) داد .

مجاهدان قفقازی (یا بهتر گوییم : « ازقفقازآمده ») که سر دسته شان مشهدی حاجی می‌بود ، و در این جنگها دلیری و چابکی بسیار نشان می‌دادند گاهی بمب یا نارنجك نیز میساختند ، وچون سواران و سربازان دولتی تا آنروز بمب ندیده بودند ازآن بسیار می ترسیدند .

جنگهای سخت تر

چنانکه دیدیم وسپس نیزخواهیم دید سر کردگان دولتی که باتبریزمی جنگیدندو کاری نمی توانستند ، از این ناتوانی خود سخت خشمناك می‌بودند واز اینرو هرچندروز یکبار نیروهای خودرا بهم ریخته و بکوشش وجانبازی بیشتری آماده گردیده بیك جنك سختی برمی‌خاستند ، وتاشام می کوشیدند ، ولی کاری نتوانسته بازمی گردیدند وچند روزی باجنگهای سنگری بسرده باز بیك جنك سختی آماده می‌شدند . از اینروجنگهای تبریز که یازده ماه کشیده درمیان آنها روزهای برجسته ، ودرمیان اینها نیز روزهای برجسته‌ترهست ، ویکی از روزهای برجسته تر روز شنبه هفدهم مرداد (۱۰رجب) می‌باشد که اینك داستانش را می‌نویسیم :

دراینروزها بدولتیان ازیکسو قورخانه ازمراغه آورده ، واز یکسو نصرالله یورتچی باچند صدتن از سواران جنك آزموده شاهسون بیاوری

آمده بود ، ازاینرو باردیگر بتکان آمده باین شدند که بیك تاخت میداندار تر وسخت تری بامیرخیز برخیزند ، و بیشتر از آنچه تا کنون کوشیده بودند بکوشند. تاستارخان را ازمیان بردارند ، وبرای اینکار شنبه هفدهم مردادر برگزیدند .

شب شنبه آرامش بود و بامدادان همه سرکردگان از رحیمخان وشجاع نظام وحاجی موسی خان مرندی وعلیخان هجوانی وضرغام ونصرالله خان یورتچی ودیگران پیروان خودرا آماده گردانیده ، ازروی نقشه‌ای که کشیده بودند نخست یکدسته‌را بخیابان فرستادند که باینجا جنك کنند و نگزارند باقر خان بیاوری بیاید ، وبازمانده‌را بسر امیرخیز روانه کردند . حاجی ویجویه‌ای این جنك را بگشادگی نوشته ونامهای کوچه‌ها وبازارچه‌ها را نیزیاد کرده ، وچون بیشترآن کوچه‌ها وبازارچه ها اکنون درتبریز پایداراست ، من همان نوشته‌های اورا باندك کوتاهی آورده برخی جمله‌ها نیز ازخود می‌افزایم :

شش هفت هزار تن ازسواران جنك آموخته وازمردان تناوروبلند بالا ، هرگروهی ازراه دیگری روبسوی امیرخیز و جایگاه ستار خان آورده بیکبارشلیك آغاز کردند . چنانکه گفته‌ایم دراینجنگها دیوارهارا می‌شکافتندوازخانه‌ای بخانه‌ای گذشته پیش می‌رفتند ، واین بودهردسته‌ای کلنگچیانی برای‌سوراخ کردن دیوار همراه می‌داشتند ، وچون خانه هایی که در جنگگاه نهاده بیشترتهی می‌بود این کاررا بآسانی می‌توانستند .

اینان تامی توانندپیش میروند وتوپها می‌غرد وآوازآنهادرسراسر شهر پیچیده وهرکسی ازدور ونزدیك می‌داند که جنك بسختی برخاسته است. دولتیان میخواهند که‌سواران دسته‌ای ازجلوانجمن حقیقت (جایگاه‌ستارخان) ودسته دیگری ازدست راست آن ، ودسته سومی ازدست چپ درآیند که‌از سه‌سوگردآنرا گیرند ، وراههارا بسته نگزارند کسی بیاری برسد . اینست ازهمه راهها پیش می‌روند وباهمه سنگرها جنك میکنند . ولی در آنمیان یکدسته‌انبوهی سواره‌وسرباز قره داغی بسرکردگی ضرغام ویکدسته‌از تفنگچیان خود دوچی بهمراهی کاظم خان ونایب‌حسن (ازلوتیان بنام‌دوچی) آهنك دوازه استانبول که دست راست سنگر های ستارخان بود کرده

دوسنگررا درسرراه خود ازمیان برداشتند . از آنسوی سواران یورتچی که دراین جنك پیشاهنك می‌بودند ازراه دیگری به پیشرفت پرداخته‌خود را ببازارچه استانبول رسانیدند ، وازهرسوی سوراخ باز کرده بشلیك پرداختند . توپی رانیزباخودآورده‌درآن‌نزدیکی بکار گزاردند . مجاهدان که دراین سنگرها می‌بودند ناگهان دشمن را نزدیك خود یافتند با آنکه بیست وپنج تن بیش‌نمی‌بودند خودرانباخته ایستادگی نمودندو بجلودروازه شتافته به تیر اندازی پرداختند . ستارخان که از این غوغاخم بابرونیاورده شیردلانه‌می کوشید دستورداد توپ‌را ازمیدان‌اسب‌فروشان بجلودروازد کشیده بشلیك پرداختند . سواران که آزموده جنگ‌می بودندودو تاریکی رافرصت شمارده هرچه پیشترآمدند وبیکبار شلیک کرده‌تیررا همچون تگرك برسر مجاهدان بارانیدند وناگهان ازکچیز خانه‌ای سوراخ باز کرده پشت سر مجاهدان را نیز گرفتندوازهرسومیدان‌را برایشان تنك گردانیدند .مجاهدان ایستادگی نتوانسته توپ راگزارده روبگریز آوردند . مگر دوجوان از مردم ویجویه یکی ستارودیگری عباس که نگریختند وتوپ‌را سنگرگرفته بزدوخورد پرداختند .ستار گلوله‌خورده‌ازپاافتاد ولی‌عباس یکتنه‌ایستادگی کرده وچون فشنگش نماند دست بخنجر برده باسواران درآویخت ولی رهایی‌نتوانسته‌دستگیر گردید . سواران به‌توپ دست‌یافته‌شادی کنان بدوچی کشیدند وآن‌را فیروزی بزرگی شماردند . نیز به بازارچه استانبول آتش زده سوزانیدند . چون بدینسان چیره شدند همه کاروانسراهای آنجارا فرا گرفته یکسره با انجمن حقیقت بجنگ پرداختند . وازآنسوی دسته های دیگر ازسواران قره داغ ومرند وازدیگران که از چند کوچه پیش‌آمده وبالادست انجمن راگرفته وهمچنین دسته‌هایی که از روبرو پیش‌آمده‌بودند همگی بیکبارآتش فشانی می کردند وبهردم چندین‌هزار گلوله برسرانجمن می‌بارانیدند . آوازگلوله ها بهم‌درآمیخته‌تو گویی کوهی ازجا کنده می‌شد . درهمان زمان توپهانیزخاموش‌نه‌نشسته‌باغرشهای‌پیاپی‌لرزه بدلهامی‌انداخت . گاهی‌نیز بمبی ترکیده باآوای‌خاراشکاف دیوارها وخانهارا تکان میداد . هنگامه بزرگی می بود سرکردگان بیگمان‌بودند که کاررا یکسره‌خواهند کرد وآخرین زور خودرا می‌زدند . درچنین هنگامی ستارخان بیش از



پ ٤٦

غلامخان اهرابی (یکی ازسردستگان مجاهدان)

این پیکره درسالهای دیوتر برداشته شده ورخت تن او رخت شهربانیست .

دوازده تن برسرخود نداشته با اینحال خم بابرو نیاورده مردانه می کوشید وپاسخ گلوله‌ها راداده فرصت پیش‌آمدن بدشمن نمی‌داد . امروزیکی از روزهایی بود که دلیری بی‌اندازه ازستارخان پدیدآمد . این کارهر کس نیست که بدانسان دشمنان گردش‌را گیرند ، واوخودرا نبازد و گامی‌پس‌نگزارد .

دوست و دشمن کار را نزدیك بپایان می‌پنداشتند ، و امیر خیزیان از ترس خانه های خود را گزارده دست بچگان خود را گرفته ازمیان آتش بیرون می‌شتافتند . از آنسوی درکویهای نزدیك که از آواز توپ

و تفنك بسختی کاربیشتر پی برده بودند ، از خانه های خودبیرون‌ریخته‌در سر کوچه ها گردآمده بادلهای پرازترس و بیم نتیجه را می بیوسیدند .

حاجی محمد باقر نویسنده « بلوای تبریز » که بجنگگاه نزدیك و در آنروز از خانه بیرون می‌بوده ، چون داستان شکست مجاهدان و برده شدن توپ را می‌نویسد چنین می گوید : « من با چند تن در سرویجویه ایستاده بودیم . مرد وزن و کوچك و بزرك که از جنك گاه گریخته ، شتابان و نالان روبسوی ویجویه آورده بودند گروه‌بگروه می‌رسیدند . در اینمیان مجاهدان که از چنگال مرك رسته بودند فرا رسیدند. سروریشان از گرد ودود ناپدیدار می بود . دلداریشان دادیم . از کشته شدن ستار و از دستگیر افتادن عباس بسیار دلسوخته می بودند و افسوسها میخوردند . می گوید : دراینهنگام جنك هرچه‌سخت تر گردیده بود و با آنکه دوری ما ازآنجا بیش ازهزار گام می‌بود گلوله ها پیاپی از بالا سرما می گذشت .

سواران دم دروازه استانبول هشت کاروانسرای بزرك را بدست آورده وسنگر گرفته گلوله بسر سنگر های ستارخان می بارانیدند . از آنسوی دسته‌های دیگری از چند کوچه دیگر پیش رفته و خود را بکوچه بزرك امیرخیز که جایگاه ستارخان درآنجا می بود رسانیده از کاروانسرا ومسجد به تیراندازی پرداختند .

بدینسان پیرامون ستارخان گرفته شد . ولی او همچنان می‌ایستاد و خودرا نگه می‌داشت . در این هنگام تنگی بود که ناگهان حسینخان باغبان بادسته خود بیاری رسید ، و از آنسوی مجاهدان ویجویه که از دروازه استانبول گریخته بودند با یکدسته دیگری دوباره آمدند .

حسینخان که نگهبان سنگرهای بازارمی‌بود ، گویا ستارخان با تلفون باوآگاهی داده بود که در چنین هنگام نیازی با مشهدی محمد علی خان و دیگران بیاری رسیدند . چون گرد ستار خان گرفته شده بودایشان پشت سر سواران جایی را سنگر گرفته ازآنجا به‌تیراندازی پرداختند ، و بدینسان جنك هرچه سختر ومیدان‌آن هرچه پهناورتر گردید. مشهدی محمد علیخان می گوید :

« در بازار جنك چندان سخت نبود . ستار خان تلفون کرد سنگرهارااستوارگردانیده بیاری امیرخیز شتافتیم . هنگامی رسیدیم که‌سواران یورتچی دروازه استانبول را گرفته و توپ را نیز برده و از آن سوی سواران مرند وقره‌داغ و دیگران تادم دیوار انجمن حقیقت رسیده‌بودند . تا آن روز دولتیان این اندازه پیشرفت نکرده بودند . ما از سمت بازار که رسیدیم دم کوچه قره‌چیلر دسته‌ای تفنگچی ایستاده ولی همگی خودرا باخته بودند . حسینخان بی‌آنکه در جایی بایستد پیش می‌رفت تادم‌کاروان سرایی رسید . از آنجا نگذاشتیم جلوتر برود ، ودرزمان دیوار کاروان سرا را شکافته بدرون رفتیم . از این کار ماتفنگچیان دل پیدا کرده آنان هم پیش آمدند و جنك سختی کردیم . نیم ساعت نکشید که دروازه استانبول راگرفتیم . سواران یورتچی که در کاروانسرا ها می‌بودندبه تنگنا افتادند . ماخودرا بروی پل رسانیدیم سوار و سرباز که آن کوچه هارا گرفته بودند روبگریز آوردند . یورتچیان که درتنگنا می‌بودند از درون کاروانسرا ها لابه آغاز نموده سوگند های خنده آور می دادند . زیرا چون مارا بابی شنیده بودند چنین سوگند میدادند : « شما را بحضرت عباس خودتان » . ماناچار شدیم درآن گیرودار مسلمانی خود را بآنان باز نماییم . این زمان بدلگرمی بیشتر لابه میکردند و پیمان می نهادند که بار دیگر بجنك نیایند . این بود راه دادیم ودویست تن بیرون رفتند . ما نیز از اینسوی آسوده گردیده بسوی امیر خیز پرداختیم و اینهنگام از خیابان نیز بیاری رسیدند و تا غروب آفتاب جنك میکردیم تاهمه دولتیان را از امیر خیز پس راندیم بلکه چند سنگری هم ازایشان ویران کردیم »

چنانکه گفتیم امروز دسته هایی نیز بخیابان و نوبر هجوم برده بودند و از آنسوی نیز جنك برپا می‌بود تا هنگام پسین خاموش گردید .

بنوشته « بلوای تبریز » امروز ده ساعت درست جنك بر پا بود . بیست تن کمابیش ازمجاهدان و هفتاد تن از دولتیان کشته گردیدند.عباس را که گفتیم دستگیر کردند در دوچی سر بریدند . بازارچه استانبول سراسر سوخته صد دکان کمابیش از میان رفت . نیز خانه هایی در امیر

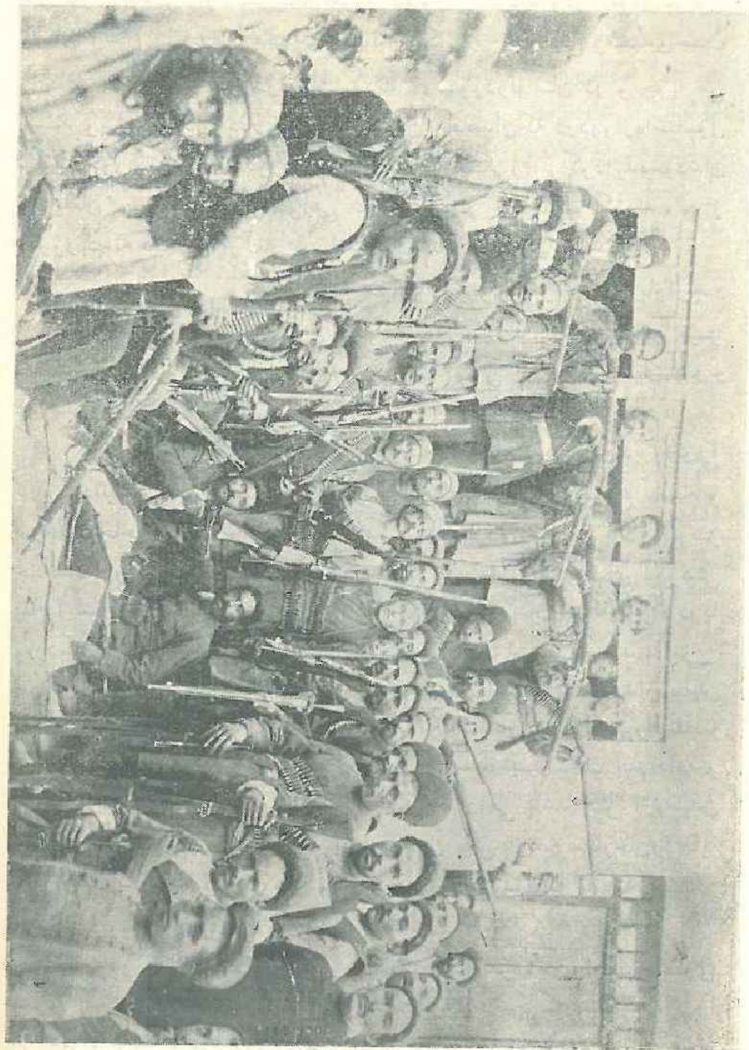
خیز تاراج یافت . از کسانیکه امروز دلاوری کردند ودر« بلوای تبریز » نامهای ایشان را می‌برد مشهدی‌سیف‌الله و کربلایی عبدالعلی ومشهدی‌حسین و حاج حمدالله از کوردرلویان بودند . کوردرلویان در ویجویه می نشینند وبیشتر مردان دلیری هستند ،وچون مجاهدان که دردروازه‌استانبول شکست‌خورده‌بگریختند کوردرلومی‌بودندایشان‌همگی‌را برگردانیده‌خودشان نیز بآنان پیوستند و بخونخواهی عباس و ستار جانفشانیها کردند ، و از امروز دسته دیگری ازآنان تفنك برداشته بمجاهدان پیوستند .

فردای آنروز

شب یکشنبه مجاهدان بروی ویرانه های بازارچه استانبول دیده بانی می کردند . ازسوی امیر خیز خاموشی می‌بود و آوازی شنیده نمی‌شد . ولی از سوی خیابان ونوبر از سنگرها آواز تفنك برمیخاست .

روزیکشنبه سرکردگان باردیگربجنك برخاسته هنگامه دیروزی‌را تازه گردانیدند . دراین یکماه ونیم و بیشتر که رحیمخان وشجاع نظام و ضرغام وحاجی موسی خان که هر یکی سرکرده بنام می بود باتبریز جنگیده کاری ازپیش نمی‌بردند محمدعلیمیرزا پیاپی تلگرافهای نکوهش بنام ایشان می‌فرستاد واین روزها چون آمدن عین‌الدوله ازراه دریا واردبیل نزدیك شده وسپهدار نیز بالشکری ازتهران می رسید ، این سرکردگان می‌ترسیدند اگرکارتبریز بادست عین‌الدوله یا سپهدار بپایان رسد آنان‌سرفرازی یافته واینان همیشه بدنام‌باشند ،ودیدیم که‌مشیرالسلطنه درتلگراف خود برحیمخان همین را می‌نوشت ، ازاینرو دست بهم داده و خواب وخور برخودحرام ساخته‌می‌خواستندازهرراهی باشد پیش ازرسیدن عین‌الدوله وسپهدار به‌شهر دست یابند وچون بیش ازهمه ستارخان‌را مایه شورش می‌شناختند بیش‌از همه باومی‌پرداختند واینست که با همه خستگی ازجنك دیروزی امروزرا نیز بجنك برخاستند .

امروز نیز سواره و سرباز را بچند دسته کرده از راههای بسیاری بسوی امیر خیزپیش‌رفتند تا انجمن حقیقت راگرد فروگیرند ویك توپ‌را نیز همراه بردند . درآغاز تاخت شلیك نمیکردند ولی چون پیش رفتند بشلیك پرداختند ، ونخست توپی بمسجدایریلو که‌یکی ازسنگرهای مجاهدان



پ ۴۷

بود بستند . گلوله توپ درمسجد ترکیده مجاهدان تاب ایستادن نیاوردند، وچون ازآنجا بیرون آمدند دسته‌ای ازسواران که بستر خشك رودخانه را گرفته وآمده بودند، آن را سنگر گرفتند . در اینهنگام جنك باسختی آغاز شده سواران وسربازان که از هرسوی پیش‌آمده وخودرا تا نزدیکی انجمن رسانیده بودند همگی بشلیك پرداختند وتوپها غریدن گرفت . ستار خان دستور دادباتوپ دیوارمسجد را ازپشت بشکافتند ومجاهدان به گلوله باران پرداخته دسته‌ای ازسواران‌را درآنجا ازپا انداختند. امروز ازسوی مغازه‌های مجیدالملك وعالی‌قاپو وازبالای خیابان نیزجنك پیش‌میرفت واز هرگوشه‌آوای تفنك وغرش توپ برمیخاست . ولی سخت ترین جنك در امیرخیزروی‌میداد ودولتیان امیدوارمی‌بودند اگردیروز توپ ستار خان راگرفته‌انداموزخوداوراگرفته‌یا خواهند کشت . این بود از سه سو گرد انجمن حقیقت راگرفته باسختی جنك می کردند وباآنکه از سوار وسرباز پیاپی کشته میشد پروا نمی‌نمودند . امروز نیز چندبمبی ترکیده در هر بار کسانی را ازدولتیان نابود ساخت . امروزهم حسینخان بادسته خود بیاری ستارخان شتافت ودلیرانه ازپل گذشته درکوچه توتلوخ خانه‌ای راسنگر نموده پشت سرسواران راگرفت وگزند بسیاری بایشان رسانید . تاغروب گیر ودار برپابود تاسواران شکست یافته بجای خویش باز گشتند .

اما درخیابان خود رحیمخان بادسته انبوهی ازسواره بایك توپ از بالای‌خیابان پیش رفتند. تاپسین جنك‌سختی برپا می‌بود تارحیمخان نومید گشته باز گردید . همچنان از دروازه‌باغمیشه‌وسوی عالی‌قاپو میدان کارزار گرم می‌بود ودراینجا نیزکاری ازپیش نرفته دولتیان تهیدست‌باز گردیدند . امروز دراین جنك میرهاشم خان خیابانی ومشهدی محمد صادق چرندابی بادسته‌های خود دلیری بسیارنمودند .

بنوشته بلوای تبریز امروز تادویست وچهل دوکس از دولتیان نابودگردید . ولی ازمجاهدان شش تن کشته وپنج تن زخمی شد .

پیکره۴۷ نشان میدهد ستارخان راباپیرامونیان خویش (اندوتن که درجلونشسته اند یکی فرج‌آقا ودیگری تقیوفست) .

این دوجنك نتیجه آنراداد که ازیکسو دولتیان بناتوانی خود پی برده ، این دانستند که باید رسیدن عین‌الدوله و سپهداررا بیوسند . از یکسو نیز مجاهدان اندازه نیروی خود را دانسته باستواری دل افزودند ، وهمین ایستادگی دوروزه بسیاری را واداشت که تفنك بگیرند وبمجاهدان پیوندند .

شب دوشنبه دوساعت از شب گذشته بیکبار از همه کویهای مشروطه خواه آواز اذان برخاست . از سرخیابان تا آخر لاکه دیزج و هکماوار که یکفرسنك و نیم راهست کمتر خانه ای بود که یك یا دو کس بانك الله اکبر بلند نمی‌گرداند . کمتر زمانی اذان باین فراوانی در شهری شنیده شده .

این کار برای آن بود که هوا داران دولت که مشروطه خواهان را بابی میخواندند در این راه پافشاری می نمودند و باین بدنامی سواران و سربازان را بتاراج شهر دلیر و بخون مردم تشنه می گردانیدند. کسانی چنین اندیشیدند که مردم را بگفتن اذان وا دارند و بدینسان دامن شهر را از لکه بدنامی پاك گردانند . ولی این شکفت که اذان نابهنگام را برگزیدند . از امشب تادیر زمانی همهٔ شب ها این کار رامی کردند .

کشته شدن نایب محمد اهرابی

از روز دو شنبه نوزدهم مرداد (۱۲ رجب) تایکهفته روز ها آرامش بود ، و تنها یکی دوبار شبانه اندك جنگی رخ داد . در این روز ها سرکردگان دولتی ازفیروزی خودنومید گردیده و دست ازجنك کشیده رسیدن عین‌الدوله‌را که تااردبیل آمده‌بود ، می بیوسیدند . ازآنسو نمایندگانی ازسوی عین‌الدوله ، ازاردبیل آمده با ستار خان و پیشروان آزادی گفتگو میکردند .

بدینسان یکهفته گذشت . ولی روز دو شنبه بیست و ششم مرداد (۱۹رجب) یك داستان نابیوسیده‌ای برخاست ، وآن زدوخورد با نایب محمد اهرابی و کشته شدن او بابرادرش می‌بود .

چنانکه در جای دیگری هم گفته ایم لوتیان درتبریز فراوان ، و اینان که گردن ازیوغ بیداد پیچیده بازور ازجان گذشتگی زندگانی آزادی

برای خود می بسیجیدندی ، کسانی از ایشان بمردم آزاری گراییده از توانگران پول خواستندی و به ناتوانان چیرگی کردندی ، و در کوچه و برزن بید مستی برخاسته دست نامردی بسوی زنان دراز میساختندی ، و اینان بدنام وبی‌ارج می‌بودند . ولی کسانی نه‌تنهاآزاری‌بمردم‌نرسانیدندی ، به‌ایشان نگهداری‌هم کردندی ، ودست بیدادگری‌فراشان‌ازآنان‌برتافتندی ، و بزنان پشتیبانی نمودندی ، و دزدان و دغلکاران را دست بستندی ، و اینان نیکونام وارجمند می‌بودند .

یکی از نیکنامان درآغاز مشروطه وپیش ازآن نایب محمد اهرابی می‌بود . این مرد باهمه چیرگی درکوی اهراب ولیلاوا و چرنداب وآن پیرامونها جز نیکی بمردم کوی ونگهداری ازآنان دریغ گفتی . برادرش نایب‌علی که اونیزلوتی وجوان دلیری‌می‌بود پاره بدیهامی‌داشت . ولی‌مردم از بدی او نیز چشم می‌پوشیدندی .

چون مشروطه آغاز شد و سپس میانه دوچی و سرخاب با دیگر کویها دوتیرگی برخاست و لوتیان هریکی بسویی گراییدند نایب محمد بهیچ سویی نگراییده بر کنار ایستاد . ولی چون داستان اسلامیه پیش‌آمد نایب محمد بنام دینداری و هوا داری از مجتهد و دیگران بآزادیخواهان روی خوشی نشان‌نمیداد و کوی اهراب را دروازه نهاده و استوارگردانیده دم از خود سری می‌زد ، و کسی را از آن کوی نمیگزاشت بمجاهدان پیوندد ، و کسانیکه پیوسته بودند از ترس او نمییارستند بخانهای خو د بروند . سپس چون کمسیون اعانه برپاگردیده از توانگران‌پول‌می‌طلبیدند بسیاری از اینان باهراب پناهیدند و به پشتیبانی نایب محمد از پرداخت اعانه باز ایستادند و تفنگدارانی که برای گرفتن اعانه باهراب می رفتند کسان نایب محمد آنان را گرفته بند می کردند . کم کم کار اهراب بالا گرفته از بدخواهان مشروطه درآنجاگرد آمدند . ستارخان بانایب محمد دوستی می‌داشت و دراینهنگام نمیخواست با او از دردیگر باشد و بارها کسی را فرستاده از او خواستار می شد رفتار خود را دیگر گرداند .

مشهدی محمد علیخان می گوید : یکبار من با حاجی محمد میراب رفته از ستارخان پیام رسانیدیم ولی سودی نبخشید و نایب محمد و برادرش روز



پ ۴۷

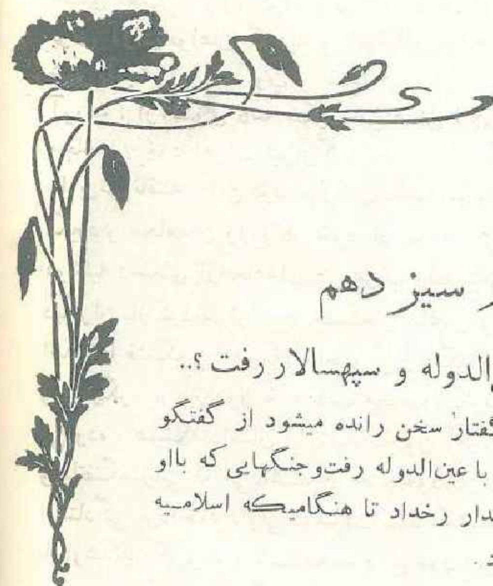
یکدسته از مجاهدان تبریز

(آنکه درمیانه نشسته مشهدی محمدعلیخان است و در دست راست اواسدآقا فشنگچی نشسته . این پیکره زمانی‌برداشته شده که بچشم اسد آقا گلوله خورده بود)

بروز بگردنکشی افزوده رفتاربدتری پیش گرفتند . چنانکه از ترس‌ایشان مجاهدانی که از اهراب می‌بودند بخانه‌های خود رفتن نمی توانستند .

مشهدی هاشم حراجچی که سردسته مجاهدان آنجا می بود او را باپسرش گرفته آزار کردند . در این میان گفته شد نایب محمد « فتوا » های علمای نجف را پاره کرده و دور انداخته . گوتاه سخن اهراب مایه ترسی برای آزادیخواهان گردید و اینهنگام بیم‌آن می‌رفت که دولتیان ازبیرون شهر بآنجا راه یافته توپ و تفنك فرستاده دوچی دیگری از اهراب پدید آورند . ازآنسوی کاسه شکیب مجاهدان لیلاوا و چرنداب و کوچه باغ و مجاهدان خود اهراب لبریز گردیده بیش ازآن‌آزار نایب محمد وبرادرش را برنمی‌تافتند . این بود ستارخان باهمه دوستی باایشان ناچار گردیدجلو نگیرد و مجاهدان را ازکار خود باز ندارد ، و اینان نقشه‌کاررا کشیده‌شب دوشنبه دسته‌ای ازمجاهدان باهراب رفته بامدادان دروازه آنجارابروی دیگران باز کردند. ازاینسو حسینخان باغبان و مشهدی محمد علیخان و اسد آقا فشنگچی ، هریکی باچند تن‌ازتفنکداران ازسوی گورستان گجیل و ازدیگر سو پیرامون خانه نایب محمد را گرفتند . نایب محمد در گرمابه می‌بوده ، همینکه داستان را شنید بیرون آمده همراه برادرش نایب علی و باتفنگدارانی که می‌داشتند از خانه خودشان و از بالای دروازه بجنك و ایستادگی پرداختند . ولی دوساعت بیشترنکشید که خود را درتنگنا دیده ناچارشدند بگریزند ، نایب محمد رادرخود اهراب با چند زخم بکشتند . نایب علی تاکوچه باغ گریخته میخواست خود را بقراملك برساند درآنجا مجاهدان رسیده از پا انداختند. خانه‌نایب محمدراآتش زدند . ولی همینکه کارپپایان رسید ستارخان جارچی فرستاده بمجاهدان سخت سپرد که بهیچ کسی آزارنرسانند .

با آن نیکنامی که نایب محمد میداشت بیشر مردم بکشته شدن او افسوس خوردند . ولی‌ازآنسو او بیزیان نتوانستی بود. یکچیز دیگری که مایه خرسندی میگردید این بود که جنك بزودی پایان یافت ، و جز خود آندو‌تن کشته نگردید . پس ازپایان کار نیز بهیچکس آزاری نرسانیدند بلکه دسته ای ازجوانان آنجا خود بمجاهدان پیوستند .



گفتار سیزدهم

چه جنگهایی باعین‌الدوله و سپهسالار رفت؟..

درابن گفتار سخن رانده میشود از گفتگو هایی که باعین‌الدوله رفت‌وجنگهایی که بااو و سپهدار رخداد تا هنگامیکه اسلامیه بهمخورد.

رسیدن‌عین‌الدوله و سپهدار

در آنهنگام که در شهر با اهراب جنك میرفت و مجاهدان بیك فیروزی دیگری میرسیدند، در بیرون شهر در سه چهار فرسخی یك نمایش دیگری درمیان می بود، و برای دولتیان و هوا داران خود کامگی مایه دلگرمی‌پدیدمی‌آمد. زیرا درآنروز عین‌الدوله اتابك پیشین ایران ودشمن بزرك مشروطه، «فرمانفرمای کل» آذربایجان از راه‌اردبیل، وسپهدار (یا نصرالسلطنه) یکی از سرداران بنام دولت، و دشمن بنام مشروطه و «رئیس کل نظام‌آذربایجان» ازراه تهران بسعدآباد می رسیدند.

چنانکه گفته ایم محمد علیمیرزا چون مجلس را برانداخت و برای تبریز اندیشه هایی میداشت عین‌الدوله را که در زمان مظفرالدین شاه

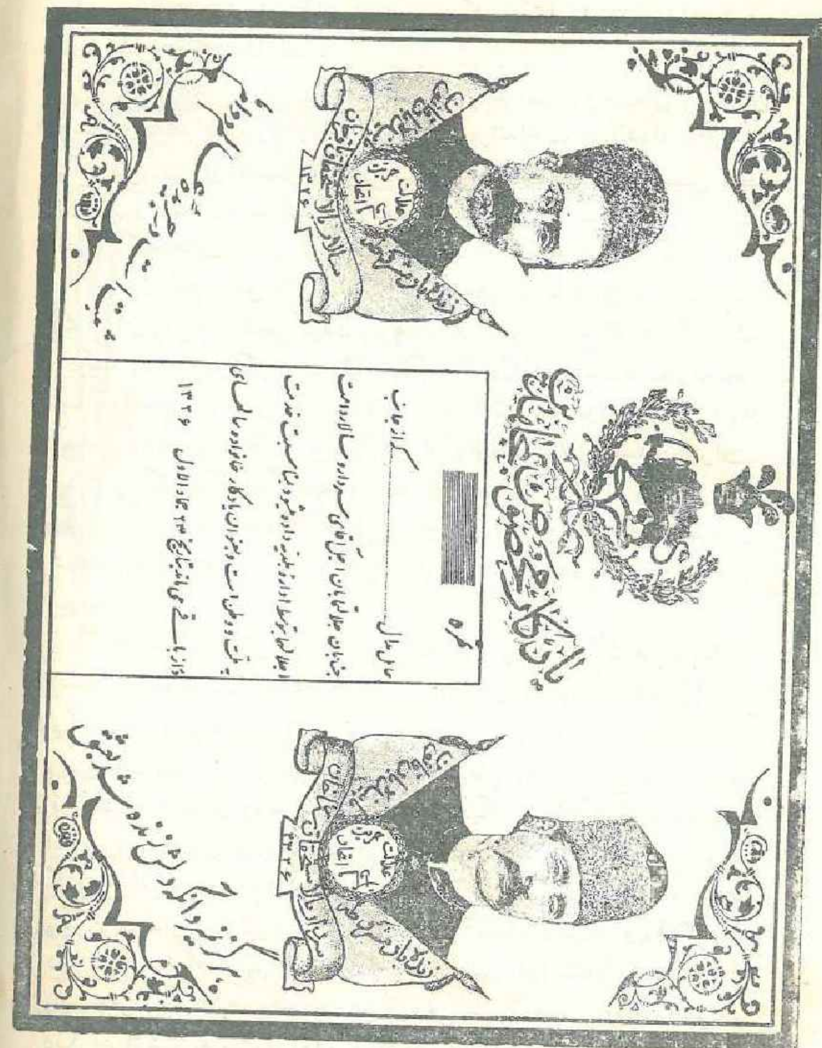
«صدر اعظم» ایران بوده وباجنبش مشروطه خواهی آن دشمنیها را کرده بود بفرمانفرمایی آذربایجان برگزیند واورا برای این‌کار بهتر ازهرکس دیگری دانست.

محمدعلیمیرزا چنین می‌پنداشت که‌شجاع نظام ورحیمخان ودیگران ریشه آزادیخواهان را از تبریز خواهند برانداخت‌وعین‌الدوله باآرامش وآسایش‌بشهر درآمده رشته را بدست خواهد گرفت. ولی سپس که ناتوانی رحیمخان وسرکردگان دانسته شد، این بارسپهداررا «رئیس نظام آذربایجان» برگزیده دستور داد که باسپاهیان روانه گردد.

عین‌الدوله پس ازبرافتادن ازصدر اعظمی، بخراسان رفته درفریمان که ازآن‌اومی‌بود نشیمن گرفت، وهمانا که میخواست از کارها بکنارباشد ودرمشروطه‌پابمیان‌نگزارد. ولی اینهنگام که‌تلگراف محمدعلیمیرزاورسید، چنانکه دستور اومی‌بود، از راه دریا روانه‌گردیده خودرا بآستارا واز آنجا باردبیل رسانید. پیش ازآمدن اوآوازه‌اش‌بهمه جارسیده وسران ایلها ودیگران آماده گردیده بودند که بپذیرایی برخیزند وهمراه اوبسر تبریز بیایند. بلکه چنانکه گفتیم نصرالله خان یورتچی که یکی ازسران شاهسون‌می‌بود هنوز پیش از رسیدن او، روانه گردیده دردوچی بدولتیان پیوسته بود.

عین‌الدوله ازحال شهرواندازه پافشاری مجاهدان آگاهی نمیداشت وچنین می‌پنداشت که خواهد توانست تبریزیان‌را بانویدها دلگرم گرداند وآشوب را فرونشاند، واین بود سه تن از اردبیلیان راکه وکیل‌الرعایا وصارم السلطنه تالش ومصباح السلطنه باشند بنام‌فرستادگی پیش ازخود فرستاد که به تبریز روند وباستارخان ودیگران گفتگو کنند، وسپس امیرمعزز حکمران اردبیل‌ودیگران را همراه گردانیده خود نیز روانه گردید که روز دوشنبه بیست وششم مرداد (۱۹رجب) بسعدآباد رسید، وچون سپهدارنیز ازتهران رسیده بود درآنجا بایکدیگر دیدار کردند. دسته‌های سپاه که ازتهران فرستاده بودند سپس خواستندی رسید.

فردا سه شنبه بباسمنج دو فرسخی شهرآمدند. مقتدرالدوله و دیگران ازشهر به پیشوازآمده بودند. سپهدار ازآنجاآهنك باغ‌صاحبدیوان



پ ۴۹

کرده عین‌الدوله آنروزرا درباسمنج مانده فرداچهار شنبه‌روانه گردید . از شهر همه سر کردگان دولتی باسواران و سربازان خود به پیشواز آمده سرراه برده ایستاده بودند واورا باشکوه بسیاری بباغ رسانیدند .

سه تن فرستادگان عین‌الدوله پیش‌از خود او بشهرآمده‌باستارخان و باقرخان ونمایندگان انجمن‌بگفتگوهایی پرداخته بودند ، وناگفته پیداست که به نتیجه‌ای نرسیده بود. بااینحال‌عین‌الدوله‌رشته گفتگورانبرید وتاچندی کسانی درمیانه می‌آمدند ومی‌رفتند و گفتگو می کردند. خواست اواین بودکه اگر توانست آزادیخواهان‌را بانوید رام گرداند و بی آنکه رنجی کشد کارخودرا پیش برد و اگر نتوانست ، باری آنان را سرگرم دارد تادسته‌های سرباز وسواره که ازتهران راه افتاده بودند، وهمچنین سپاه ماکوفرارسند که بتواند بجنگ های بزرگی‌پردازد . بااین اندیشه می‌بود که‌رشته نرم‌رویی را نمیبرید .از آنسوی آزادیخواهان خواست او را میدانستند ،وچون شتابی درکارنمیداشتند آنان نیز ببریدن رشته گفتگو برنمی‌خاستند .

چون آن گفتگوها جزرویه کاری نمی‌بود ونتیجه‌ای از آنها بدست نیامد ، وازآنسوی کسانیکه.بنام میانجیگری‌می‌آمدند ومی رفتند بیشترشان مردان دورویی می‌بودند که همیخواستندهردوسورااز‌خود خشنود گردانند ، ازاینروآنهارا در اینجا نخواهم‌آورد .کوتاه سخن‌آنکه عین الدوله ازدر فریبکاری درآمده پیشنهاد میکرد ، که تبریزیان افزارهای جنگی‌را باو سپارند وخودشان‌فروتنی‌نموده ازشاه‌آمرزش خواهند، ونوید میداد که‌اگر چنین کردند اونیزدوباره ازشاه مشروطه برای مردم خواهد گرفت ، ودر این گفته های خود پیاپی یاد «رأفت ملوکانه» می کرد ، واز مهربانی و دلسوزی محمدعلیمیرزا بتوده سخنها می گفت . تبریزیان پاسخداده می گفتند : مشروطه دوسال پیش گرفته شده وکسی‌را نسزد که آنرا ازمیان بردارد ، وچون محمدعلیمیرزا نافرمانی بقانون اساسی کرده و مجلس را بهم زده ما چندان پافشاری خواهیم کرد که ناچار گردد ودوباره مجلس

پیکره ۴۸ نشان میدهد فرمان مدالی راکه بمجاهدان می‌دادند .

را بگشاید . می گفتند : عین‌الدوله اگر یك والی قانونیست نخست باید شجاع نظام وضرغام‌ورحیمخان ودیگرانرا که بسرشهرآمده ودست بکشتار وتاراج گشاده‌انددستگیر گردانیده بعدلیه سپارد ، واگرقانونی نیست مانیز اورا نتوانیم پذیرفت . این بود کوتاهشده گفتگو های دوسو .

پشتیبانیهایی که به تبریز می نمودند

این گفتگو ها در میان می بود و از آنسوی دسته های سواره وپیاده ، باتوپخانه وقورخانه، از تهران می‌رسیدند و به نیروی عین‌الدوله می پیوستند . سپاه ماکو نیز روانه گردیده درراه می‌بود . بدینسان دولتیان نیروی بزرگی می‌بسیجیدند ، و خود پیدا می‌بود که بجنگ های بزرگتر و سخت تری خواهند برخاست . چیزیکه هست مشروطه خواهان نیز این زمان بسیار نیرومند می‌بودند . گذشته ازآنکه مجاهدان روز بروزآزموده تر می گردیدند و بشماره‌شان می‌افزود ، وگذشته ازآنکه کار ها سامانی بخود گرفته بود ، یکرشته پشتیبانیهای ارجداری ازبیرون نموده می‌شد که می باید دراینجاآنهارانیز باز نمایم :

در تهران چون مجلس باآن زبونی از میان رفت و بایك تکانی دستگاه مشروطه ازهمه‌جا برچیده شد، در اروپا و دیگر جا ها نام ایران خوار گردید ، و ایرانیان نزد مردم سرافکنده گردیدند . لیکن چون در پی آن آگاهی از ایستادگیهای مردانه تبریز رسید ، این یك مژده‌ای به ایرانیان بود ودر همه‌جا ازهندوستان و شهر های قفقاز و خاك عثمانی و کشور های اروپا ایرانیان بجنبش‌آمدند و بهوا داری تبریز برخاستند . بویژه که کم کم تبریز فیروزی یافت و روز بروز یادآوازگردیهای ستار خان ودیگران بروزنامه های اروپا افتاد . اینها درهمه‌جا مایه شادمانی ایرانیان غیرتمند گردید . بویژه دراستانبول و قفقاز که چون ایرانیان دراین دو جا بسیار می‌بودند تکانی درمیان ایشان پدید آمد و نتیجه هایی پیدا شد .

در استانبول ایرانیان انجمنی بنام « انجمن سعادت ایرانیان » بنیاد نهادند ، که این انجمن ، دربیرون از ایران خود را نماینده انجمن ایالتی آذربایجان شناسانیده ، میانه تبریز و نجف و شهر های اروپا و دیگر

جاها میانجی گردید . بدینسان که هر آگاهی که از انجمن تبریزمی رسیدآنرابهمه جا می‌پراکند ، و هر درخواستی که انجمن تبریز می کرد آنرا بپارلمانهای اروپا می‌رسانید . گذشته از اینها از ایرانیانی که در شهرهای عثمانی یا در کشور های اروپا و یا در هندوستان می بودند پول « اعانه » برای تبریز گرد می‌آورد و آنرا با تلگراف می‌رسانید.

این کارها هر کدام پشتیبانی‌ارجداری می‌بود ومایه دلگرمی تبریزیان می‌شد . باید نام « انجمن سعادت » درتاریخ مشروطه ایران بماند . جای افسوسست که ما نامهای بنیاد گزاران و راهبران آنرا نمیدانیم و از برخی که پرسیده‌ایم آگاهی استواری نشنیده ایم و رویهمرفته بیشتر کاررا بازرگانان آذربایجان می کرده‌اند .

آنچه بکوششهای انجمن سعادت یاوری می کرد ، این بود که در عثمانی نیز آزادیخواهان چیره در آمده و مشروطه درآنجا روان گردیده بود . از اینرو هیچگونه جلوگیری دیده نمیشد . نیروی این انجمن تاباآنجا رسید که ارفع‌الدوله که ما می‌شناسیم چه دشمنی با مشروطه میداشت ، از ترس خود مشروطه خواهی می‌نمود و بدرخواستهای انجمن گردن می گزاشت . سه هزار منات هم « اعانه » برای تبریز پرداخت .

یکی ازکار های ایرانیان در استانبول آن بود که روزنامه ای بنام « شمس » بازبان فارسی بنیاد نهادند ، که اگر چه ناشایندگی از خود نمود ، و همانا دارنده و نویسنده آن (سید حسن تبریزی) زود فریب میخورده و بپاس خواهش یا بچشمداشت سود از هر کسی بستایش می پرداخته، (چنانکه ازحاجی‌صمد خان نیزبستایش برخاسته و گناههای اور شسته وپاك گردانیده) ، با اینحال درآن هنگام در استانبول بیکروزنامه فارسی نیاز بسیار می‌بود ، و این روزنامه نیز یاوری به پیشرفت‌کارتبریز کرده‌است .

اما درقفقاز، چنانکه گفته‌ایم : دراین هنگام‌گذشته ازدیگر ایرانیان که از سالهای پیش بفراوانی درقفقاز می‌بودند، گروهی ازآزادیخواهان تهران و گیلان گریخته وخود را بآنجا رسانیده بودند . ازآنسوی چنانکه گفته ایم ایرانیان در اینجا با همادی (حزبی) بنام « اجتماعیون

عامیون » میداشتند که پیشواشان نریمان نریمانوف می‌بود ، واین باهماد است که دسته هایی از باشندگان خود را برای پیشرفت دادن بجنبش مشروطه به تهران و تبریز و دیگر جاها فرستاده بود ، که هم اکنون یکدسته از آنان بنام « مجاهدان قفقازی » در تبریز جنك می کردند .

از اینرو این باهماد بجنبش مشروطه خواهی ایران هرگونه دلبستگی می داشت ، و چون ایستادگیهای تبریز را شنید جوانمردانه بکوششهایی برخاست که یاوریهایی کند . همچنین آزادیخواهان تازه رسیده ازایران، و دیگر ایرانیان بکوشش پرداختند . اینان از یکسو پول (اعانه) گرد می‌آوردند . ازیکسو باهماد می کوشید که بادست کسانی تفنك و فشنك و تپانچه و بمب به‌تبریز برساند. نیزمی کوشید که دیگر باهماد های‌آزادی خواه و شورش طلب قفقاز را به پشتیبانی از تبریزیان برانگیزد .

یاوریهایی که دیگران کردند

این کوششهای باهماد به نتیجه‌های روشن وسودمندی‌رسید . زیرا کسانی از آزادیخواهان قفقازی (که جزایرانی می‌بودند). بیاوری تبریز شتافتند. ما از آنان آیدین پاشا و برادرش ابراهیم آقا را شناخته‌ایم که ازمردم قارس می‌بودند ودرهمان روز ها به‌تبریز در آمدند و دراینجا ازسر دستگان گردیدند .

گذشته از اینها باهماد « سوسیال دموکرات » روسی که از سالهادرآن کشور پدیدآمده ودرراه برانداختن‌دستگاه‌خودکامگی‌رومانوفها بکوششهای سختی برخاسته و قربانیهای بسیار داده بود ، و این زمان یك باهماد بسیار نیرومندی بشمارمی‌رفت ودرشهرهای‌قفقازشاخه‌ها می‌داشت بااین شد که‌بشورش‌ایران‌پشتیبانی‌نشان دهدودست همدردی بسوی تبریزیان

پیکره ۵۰ نشان میدهد ابراهیم آقای قارسی را بادسته مجاهدان خود (این پیکره درسال ۱۲۹۰ برداشته شده . در آن روز این دسته که بیشترشان ازمجاهدان برگزیده می‌بودند درجنك شام غازان فیروز در آمده‌بودند وبیادبودآن‌این پیکره را برداشته‌اند . ما چون از ابراهیم آقا پیکره دیگری دردست نمیداریم آن را دراینجاآوردیم)



دراز گرداند . هنوز پیش از آنکه کمیته با هماد اندیشه‌ای در این باره بیرون دهد بسیاری از کارگران که بستگان آن باهماد می‌بودند خود خواهش می کردند که بیاوری تبریز فرستاده شوند . این بود کمیته نوشته‌ای بیرون داد که از کارگران ودیگران ،یکدسته‌ازآنانکه‌سپاهیگری کرده‌اند وجنك آزموده می‌باشند وهمچنین از کسانیکه ازافرازسازی‌وبمب سازی آگاهی دارند بـا تفنك و فشنك و دیگر افزار ها بیاری تبریز فرستاده شوند .

درنتیجه این نوشته، کمیته تفلیس‌صدتن کمابیش ازگرجیان راآراسته روانه‌گردانید . اینان تامرز ایران باراه آهن آمدند ، وازرود ارس نهانی گذشته خودرا بخاك ایران رسانیدند ، وچون از آنجا تاتبریز که هجده فرسنك راه است پراز هواخواهان دولت می‌بود ، آنان ناچار گردیدندپیاده ازبیراهه روانه گردند، وجای خشنودی بود که بی آنکه‌بزد وخوردی‌برخورند خودرا به تبریز رسانیدند .

آمدن اینان ازچند راه مایه دلگرمی مجاهدان گردید : ازیکسو دانستند که درهمه جا باین کوششهای جوانمردانه آنان ارج گزارده‌میشود، وآگاه گردیدند که در میان روسیان وگرجیان و دیگر توده ها همدردانی‌می‌دارند واین کشاکش میانه آزادی وبردگی در بسیارجاها پیش میرود . از یکسو این صد تن گرجی هریکی مرد جنگنده دلیری می‌بود که‌درجنگها کاردانی بسیارنشان می‌داد . گذشته ازهمه گرجیان « لابراتوار » بمب سازی همراه می داشتند ، و چنانکه گفته ایم بمب در اینجنگها بسیارکارگر می افتاد .

رویهمرفته ازرسیدن این مردان دلیر به تبریزتکانی درمیان‌مجاهدان پدیدآمد . یکی از چیزهایی که ازهمان روزها میان مجاهدان رواج گرفت کلاههای نمدی بود که بنام « کلاه فدایی » نامیده میشد ودر برخی از پیکره ها برسرستارخان ودیگر مجاهدان پیداست . آنچه مادانسته‌ایم این کلاه درمیان شورشیان بلغار (چته ها ،) که‌درهمان زمانها بعثمانی شوریده در راه آزادی‌می کوشیدند رواج‌می‌داشته و مانمیدانیم‌آیاگرجیان یاچه کسان دیگری آنرا به تبریز آوردند .

این یکدسته گرجیان ، گویا درآغازهای مرداد ماه بود که به‌تبریز رسیدند ، و گویا در جنگهای بازپسین که در امیرخیز می رفت پادرمیان می‌داشتند (۱)

تبریز در اینهنگام گذشته ازپول وجنگجو به تفنك وفشنك نیزنیاز میداشت . زیرا چنانکه ازتلگرافهای‌رحیمخان وشجاع نظام نیزپیدامی‌بود سواران دولتی بیش ازهمه تفنگهای پنج‌تیر روسی‌می‌داشتند . درحالیکه دربرابرآنهادردست‌مجاهدان پنج‌تیر بسیار کم‌می‌بود ، وبیشترتفنگهای اینها همان شاسپو می‌بود که نوشتیم . ازاینرومی‌بایست تاتوانند تفنگهای پنج تیر بدست آورند ، ودر این باره‌از یکسو باهماد « اجتماعیون عامیون» یاوری می کرد، که کسانی ازباشندگان آن ازجان خود گذشته از بیراهه تفنك به تبریزمی‌رسانیدند ، و یکی ازاین باشندگان مشهدی اسماعیل میابی می‌بود ، که با اند بسیاری از تفنك و بومب همراه دو تن دیگر به تبریز می آمد ، ودرمیان راه‌با دست کسان شجاع نظام‌گرفتارگردید که بمرند برده بزندان انداختند وپس ازدیر زمانی او را باشکنجه کشتند، وبدینسان مرد دلیر جان خودرا درراه آزادی ازدست داد . از یکسو نیز برخی از بازرگانان قره باغی ، باانگیزش ستارخان ، بقفقاز رفته وتفنك بسیار بار کرده باهردشواری می‌بود به‌تبریزمی رسانیدند ، واینان اگرچه جزدربی بازرگانی خودشان نمی بودند چون بکار آزادیخواهان میخوردند ستارخان ارجشناسی وپشتیبانی ازآنان دریغ نمی گفت .

از هرباره قفقازیان بیاوری می کوشیدند . در جاییکه ازشهر های خود ایران کمترین پروایی دیده نمیشد از شهرهای بیگانه این پروا ها می‌رفت .

---

(۱) « م . پاولویچ ایرانسکی» که مابیشترآگاهیهارا از کتاب‌او بدست آورده‌ایم ، می‌نویسد : « کمیته باکونیز بیست و دوتن را زوانه گردانید » . گویا اینان همانند که بکیلان فرستاده‌شده اند . ما از آمدن آنان به تبریزآگاهی نمیداریم .



پ ۵۱
اسماعیل میابی

پشتیبانی که علمای نجف نمودند

یك پشتیبانی بجای دیگری که در اینهنگام به تبریز کرده شد، ازسوی علمای نجف بود. چنانکه گفته‌ایم پیش از آنکه محمد علیمیرزا مجلس را بتوپ بندد تلگرافی بنجف فرستاد وازنجف پاسخ تندی رسید. سپس علمای نجف در هواداری ازمشروطه پا فشارده « فتوا» فرستادند که‌سربازوسواروقزاق‌وسر کردگان فرمانبری‌باو ننمایند و آشکاره نوشتند: «همراهی‌با مخالفین‌مشروطه واطاعت‌حکمشان‌در تعرض‌بمجلس خواهان‌بمنزله اطاعت‌یزیدبن معاویه است»، و اینرا باتلگرافهای‌پیاپی بهمه جا رسانیدند.

پس از بمباران مجلس علما سخت رنجیدند وبازتلگرافهای درازی میانه ایشان با دربار رفت، و این بار علما بسخنان تندتری برخاسته ناخشنودی خود را ازشاهی محمدعلیمیرزا، بلکه ازخاندان قاجاری، به آشکار آوردند.

در اینمیان چون آوازه ایستادگی تبریز، و اینکه محمد علیمیرزا پیاپی سپاه بسر آنشهر می‌فرستد بنجف رسید، علمای سه گانه فرصت را از دست نداده بیاری تبریز برخاستند و باز « فتوا » ها فرستادند، دراین زمینه که رفتن بسر تبریز «بمنزله جنك باامام زمان »، و بستن راه خوار وباربرای آنشهر« درحکم‌بستن آب‌فرات بروی اصحاب‌سیدالشهداء»میباشد.

این تلگرافها در سواران و سربازان نهناپید وآنها را از فرمانبری بشاه و بسر کردگان خودشان باز نداشت، و چه بسا که بگوشهای ایشان که مردم بیسوادی می بودند نرسید. ازاین باره سودی ازآنها دیده نشد. سود اینها از راه دیگر بود.

درآنروز ها انبوه مردم ایران، بویژه در شهر ها، پیروی از کیش می داشتند، چون ملایان در تبریز و دیگر شهر ها بدشمنی با مشروطه برخاسته بودند ومشروطه خواهان را، بیرون از دین یا« بابی » می‌نامیدند، اگر این « فتوا » های علمای نجف نبودی کمتر کسی بیاری مشروطه پرداختی. همان مجاهدان تبریز بیشترشان پیروی از دین می داشتند،

پیکره ۵۰ نشان میدهد اسماعیل میابی را (ازدست راست میابی و آن یکی یکتن از عثمانیانست)

ودستاویزایشان درآن کوشش و جانفشانی این « فتوا » های علمای نجف می بود . همان ستارخان بارها این را بزبان می‌آورد که من « حکم علمای نجف را اجرا می کنم » . همچنین بازرگانان توانگر که پول بنام « اعانه » به تبریز می فرستادند بیشترشان پیروی از « فتوا » های علما می کردند . سود بزرك تلگرافهای علمای نجف از این راه می بود .

چنانکه گفتیم انجمن سعادت میانجی درمیانه تبریز ونجف می‌بود ، و هرچند روزی یکبار سرگذشت اینشهر وحال آنرا با تلگراف بآقایان آگاهی می‌رسانید . از آنسوی در خود نجف انبوهی ازطلبه ها که بگرد سراین سه مجتهد می بودند هوا داری بسیار از مشروطه می داشتند و به تبریز و پیشآمد های آن دلبستگی نشان میدادند . پس از مشروطه شدن کشور عثمانی حال نجف نیز دیگرگردیده ،آن چیرگی که سیدکاظم یزدی و بدخواهان مشروطه می‌داشتند ، این زمان نمی بود . از اینرو ، گذشته ازتلگرافهای علما ، خود نجف يك کانون دلگرمی برای تبریزیان شمرده میشد .

همین حال نجف و رفتار علمای سه‌گانه مایه دل لرزی برای محمد علیمیرزا می‌بود ، و بیگمان اوبدلجویی ازعلما کوششهای نهانی بکار برده و فیروزی نیافته است . حاجی شیخ فضل‌الله نوری که پس او بسته شدن مجلس دوباره پا بمیان نهاده بود و اینزمان آبرو وشکوه بسیاری می داشت ، درنامه‌ای که‌نویسنده او برای پسرش در نجف (آقاضیاءالدین) فرستاده چنین می نویسد : « شهر درکمال امنیت تمام بلاد ایران بحمدالله درنهایت انتظام عمده‌توجه باخبارات عتبات عالیاتست . چندی قبل‌تلگرافی از طرف حجةالاسلام و المسلمین روحی فداه مخابره شده بجنابعالی‌در کشف اخبارات آنجا تا حالا جواب نرسیده خیلی عجیب است . با آن تأکیدات اکیده چگونه مسامحه فرموده‌اید . البته جوابهای صحیح کافی که باعث قوت قلب شاه بوده باشد مخابره فرمایید باکی ازقیمت اجرت تلگراف نداشته باشید » .

برای آنکه نمونه‌ای دردست باشد یکی ازتلگرافهای علمای‌نامبرده

را درپایین می‌آورم :

بعموم ملت حکم خدا را اعلام میداریم . الیوم همت در رفع این سفاك جبارودفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات بگماشتگان او از اعظم محرمات وبذل وجهد دراستحکام و استقرارمشروطیت بمنزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سر مویی مخالفت و مسامحه بمنزله خذلان ومحاربه باآنحضرت صلوات الله و سلامه‌علیه است اعاذالله‌المسلمین من‌ذلك انشاالله‌تعالی الاحقر نجل المرحوم میرزاخلیل‌الاحقرمحمد کاظم‌الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی

این تلگراف در ماه آذر (چند ماه دیرتر) فرستاده شده وهمان هنگام در روزنامه‌ها و در دیگرجا ها بچاپ رسانیده ، سپس نیزپیکره از نوشته آن برداشته درهمه جا پراکنده‌اند . ازاینگونه تلگرافها فراوان بوده است .

دراین روزها که عین‌الدوله بباسمنج رسیده و سپاهیان دولتی از هرسو آهنك تبریز می‌داشتند ، برخی از نمایندگان انجمن که هنوز پی باندازه توانایی مجاهدان نبرده بودند به بیم افتاده ، بمیانجیگری انجمن سعادت از علمای نجف خواستار شدند که خودشان بیاری مشروطه‌بایران بیایند ، و ازاستانبول نیزاین اندیشه خام را دنبال کردند . ازآنسوی شیخ سلیم ، که پس از در آمدن رحیمخان بدرون شهر گریخته و از بیراهه خود را بنجف رسانیده بود ، درآن باره پافشاری نشان داد . ولی شاد روان آخوند که مرد دور اندیش و بافهمی می‌بود این را خام شمارده نپذیرفت ،وبرای‌آنکه خواهش شیخ‌سلیم ودیگرانرا بیکبارنادیده نانگارد، با آندوتن دیگر سکالیده چنین نهادند که حاجی سید علی تبریزی(برادر حاجی‌سیف‌العلما خیابانی) که یکی ازشاگردان بنام آخوند شمرده‌میشد ، باگروهی ازطلبه آهنك ایران کنند ، واین نهش را باتلگراف‌باستانبول و تبریز آگاهی فرستادند . از آنسوی حاجی سید علی با همراهان خود تا خانقین که مرز ایران و عثمانی می‌بود پیش آمده ازآنجاگذشتن نتوانست ودر همانجا درنك کرد .

امید او این می بود که چون آوازه آهنك او بایران برسد مردم



پ ۵۲

بتکان آمده به پیشواز خواهند شتافت و او را با یارانش بایران خواهند آورد ، و در پیشروی او با دولتیان بجنگ خواهند پرداخت ، ولی از مردم چنین تکانی دیده نشد . از اینرو او نیز از خانقین باینسو نگذشت . هرچه هست همان اندازه نیز مایه دلگرمی برای تبریزیان می بود .

انجمن تبریز یا جانشین مجلس

بدینسان از چند راه به تبریز پشتیبانی رفت . از آنسوی درخود شهر بنیاد کار از هرباره استوار می‌بود . زیرا چنانکه بارها گفته‌ایم مجاهدان با سرهای پرشور ودلهای‌پاک بکوشش برخاسته‌جزپیشرفت کاررا نمیخواستند واز جانفشانیها باز نمی‌ایستادند . سردستگان که درپشت سر سنگر می کوشیدندوپول ونان وافزارمی‌بسیجیدند همگی دلبستگی به‌مشروطه‌داشته بهرخود سودی نمی خواستند . ستارخان وباقرخان بایگدیگر برادرانه راه می‌رفتند ودویی درمیان ایشان نمی‌بود . اینهاچیزهاییست که اگرنباشدهیچ کاری پیش نرود .

درنتیجه پشتیبانیها ازبیرون‌واین استواریهاازدرون می‌بود که‌مشروطه خواهان خودرا نیرومند دانسته ازعین‌الدوله ولشگرهای او باک نمیداشتند وبادلهای استوار درپی کارهای خود می‌بودند .

دراین روزها چون انبوه ایرانیان که بیرون از کشور می‌بودند ، وهمچنین علمای سه گانه نجف وباهمادهای آزادیخواه قفقاز ، تنها تبریزرا کانون قانونی ایران می‌شناختندوهمگی روبسوی‌اینجا می‌داشتند ، انجمن ایالتی تبریز ، درنبودن مجلس شوری، خود را جانشین او گردانیده ، و این عنوان را بهمه جا شناسانید ، و از همه جا آنرا پذیرفته بسراست داشتند . از این پس تبریز عنوان دیگری پیداکرده تنها درپی نگهداری خود نبوده درپی آن نیزمی بود که مشروطه را بایران باز گرداند ، وازچیرگی بیگانگان جلوگیرد ، و رشته کارهای کشوررا دردست دارد . در اندک زمانی تا اینجاپیش‌آمده بود .

پیکره۵۲ نشان میدهد ستارخان و باقرخان ومیرهاشمخان ودیگران را (گویا این پیکره درحیاط کمسیون اعانه برداشته شده)

درهمین روزها بادستورانجمن ایالتی روزنامه‌ای بنام « ناله ملت »(۱) بنیاد یافت . از روزیکه اسلامیه سر برافراشت وازشهر ایمنی برخاست روزنامه‌ها بریده شد وچاپخانه‌ها بسته گردید . درتبریز یك چاپخانه سربی بزرگی می‌بود (که گویاشادروان سعید سلماسی آنرا برپاگردانیده بود) . آن را نیز روزتاراج مغازه‌های مجیدالملك سواران قره داغ ومرند تاراج کردند وبهمزدند .

تاکنون روزنامه‌ای نمی‌بودتا« ناله ملت » آغازیافت . این روزنامه چنانکه ازنامش پیداست بیش از همه بهرنوشتن ستمگریهای دولتیان وستمدیدگی توده می‌بود . ولی کم کم زمینه دیگر گردیده بیش از همه زبونی دولتیان وفیروزی توده درآن نوشته گردید .

سپس روزنامه انجمن نیز دوباره به پراکندن آغاز کرد ، و چون این زمان چاپخانه سربی نمی‌بود ، آن نیز بروی سنك چاپ می یافت .

با آنکه نیمی از شهر در دست دوچیان و دولتیان می‌بود ، و در پیرامون شهر لشگرگاه ها ساخته میشد ، مشروطه خواهان پروا ننموده بدینسان کار های خود را پی می کردند . بهنگامیکه در سراسر ایران روزنامه ای نمی‌بود (جز از روزنامه دولتی در تهران) ، بدینسان در تبریز دو روزنامه نوشته میشد . در همان هنگام برخی دفترچه ها نیز بچاپ رسیده درمیان مردم پراکنده می گردید ، و چنانکه خواهیم دید چاپخانه اسکندانی نقشه تبریز را آماده می گردانید که با نشاندادن کویهای هوادار مشروطه و پیرو خودکامگی و باز نمودن جایگاه توپها بچاپ رسدنا ، که اکنون نسخه های آن در دست ماست .

چون نام روزنامه بردم بهترمیدانم دو تکه شعر هایی را که درهمین روزها سروده شده و در روزنامه‌ها چاپ یافته دراینجا بیاورم .

یك تکه از آنها شعر هاییست که میرزا جعفر آقا خامنه ای در نکوهش ملایان اسلامیه نشین گفته بود و در همان روز ها در « ناله ملت » بچاپ رسیده بزبانها افتاد و ما بیت هایی را ازآن در پایین می‌آوریم :

---

(۱) شماره نخست بنام « نوای ملت » بیرون آمده از شماره دوم نامش را « ناله ملت » گردانیدند .

من ایخدا بتو نالم ز زاهدان ریایی — که عالمی بفریبند با قبا و ردایی
بخلق حرمت می می کنند ذکر ولی خود — زخون بیگنهان مست هرصبا ومسایی
بگاه موعظه آزار مور را نپسندند — بقتل و غارت شهری کنند حکمروایی
دهند مردم بیچاره را به پنجه جلاد — نه شرمشان زپیمبر نه بیمشان زخدایی
بیا که خون شده جاری بجای آب به تبریز — بحکم شاه و بفتوای چندشیخ کذایی
ببندگان خدا بسته گشته راه معیشت — ولایتی شده مفلوك و مبتلا بگدایی
خدا که امر عبادش حواله کرده بشوری — حرام بشمرد این ابلهان ریش حنایی
بلی ز گاو مجسم مجو فضیلت انسان — که آدمی نه بریش است ونی قبا و کلایی

تکه دیگر شعر هاییست پرمغز بزبان ترکی که گوینده‌اش دانسته نیست ، وگاهی گفته میشود گوینده آن مشهدی محمد علی مطبعه چی بوده ، که یکی از مشروطه خواهان شمرده میشد و در اینهنگام یکی از باشندگان کمیسیون « اعانه » می بود ، و سپس چنانکه خواهیم دید یکی از نمایندگان انجمن ایالتی گردید . درآنروزها این شعرها در یکی از جوشها و خروشها خوانده شده و بمردم خوش آمده بزبانها افتاده . سپس « ناله ملت » آنها را بچاپ رسانیده کهما ازآنجا می آوریم :

ای ستمکر اولما راغب ملتون افنا سنه
پادشه سن گیت گلن بیگانه لر دعوا سنه
مسلمون قانی مباح اولماز باتورما اللرون
اولما چوخ مغرور شاهم محتکر فتوا سنه
اوتوزایل نازون چکن شهره عجب ویردون عوض
خطه تبریزی دوندردون بلا صحرا سنه
سهل سانما ایتگلن مظلوم قانندن حذر
قورخ او گوندن غرق اولورسان سنده قان دریاسنه
وقت اووقتدر کیم سنون هم اولسون اقبالون نگون
چونکه ظلمون چخموسان بر ذروه اعلا سنه
بزاگر فیض شهادت درك ایداخ سیز سعی ایدون
ای بیزیم اولادیمز مشروطنون اجرا سنه
ویردیلر فتوی مجاهد قتلنه آل یزید
رسمدور تقلید ایدر هر کیمسه اوز مولا سنه



پ ۵۳
بخشی از بیمارستانی که آزادیخواهان بنیاد گزارده بودند

نیز گویا درهمین روزها بود که بیمارستان پاکیزه‌ای برای مجاهدان دریکی ازعمارتهای خوب تبریز بنیاد نهادند که کسانیرا که بیمار می‌شدند ویا زخم‌برمیداشتند بآنجامی‌فرستادند ، و پزشگان بنامی‌را بکار گماردند .

دنباله پیشآمدها

اکنون بدنباله بیش‌آمدها می پردازیم : چنانکه گفتیم روز دوشنبه بیست و ششم مرداد (۱۹ رجب) با اهراب جنك رفت و نایب محمد و برادرش کشته شدند . فردا سه شنبه شهر آرام و درسنگر ها خاموشی‌بود . چنانکه گفته‌ایم امروزدویست و پنجاه تن ازمردم اهراب تفنك برداشته ، یا از ستارخان گرفته‌بمجاهدان پیوستند . نیز کوی باغمیشه که در آغاز جنك بسوی دولتیان گراییده و اکنون پشیمان‌شده و کسانی از آنجا گریخته بمجاهدان می‌پیوستند، امروز نیز سی تن از ایشان بنزد باقرخان آمده تفنك گرفته مجاهدی‌پذیرفتند .

چهار شنبه ۲۸ مرداد باز آرامیست . عین‌الدوله پیام فرستاده چهار کس ازنمایند گان‌نزد اوبروند تا گفتگوبشود . امروز خبررسید سپاه ماکو از خوی روانه می‌شوند .

شب پنجشنبه دو ساعت بسفیده بامداد مانده ناگهان از سنگر ها شلیك بس سختی برخاست و تایکساعت ونیم همچنان‌آواز تفنگها بگوش می‌رسید وچون روزشد دانسته گردید سواران شبیخون آورده‌وهمیخواسته اند درآن دل شب کاری از پیش ببرند مجاهدان جلو گرفته پس گردانیده اند . روز پنجشنبه آرامی بود .

در این روزها چنانکه عین‌الدوله در دشت شاطر انلو لشگرگاه میساخت ستارخان وباقرخان نیزآرام ننشسته باستواری شهر می کوشیدند . امروز ستار خان دستور داد سنگردیگری درامیرخیز برای توپ گزاردن بسازند .

آدینه سی‌ام مرداد در شهر جنبش بیمانندی بر پا بود . دیروز در مسجد صمصامخان چنین‌نهاده‌اند که مردم از همه کویها بدیدن انجمن‌بیایند، و این نمایشی بودکه میخواستند در برابر عین‌الدوله بدهند ، نیز مردم را بشورانند و از ترس بیرون آورند . اینست امروز از کویها دسته ها راه افتاده . ساداتو پیرمردان در جلو و تفنگداران آراسته و آماده در

پشت سر ایشان با موزیك و فریاد های شادی روبه انجمن می آمدند و چون همه دسته ها گردآمدند حاج شیخ علی اصغر و حاج مهدی آقا گفتار ها پرداختند . حاج مهدی آقا در پایان گفتار چنین گفت : ایمردم غیرتمند من زندگیم بپایان رسیده و چشم براه مرگ هستم ، بشما می سپارم دست از « حقوق » خود برندارید . یگانگی نموده مشروطه را نگهدارید تا فرزندان شما آسوده زیسته نام شما را بنیکی یاد کنند . زیربیرق خود کامگی نروید که دشمن دین و زندگانی شماست .. ازاینگونه سخنان گفته اشك از دیدگان فروریخت . مردم نیز بگریه درآمدند . آن پیر زنده دل فریاد برآورده چنین گفت : نه ! شما گریه نکنید ! شما برسر «حقوق» خود ایستادگی نمایید ، ازاین راه که جوانان در آن بخون خود غلطیدند بازپس نگردید . مردم فریاد برداشتند : تازنده ایم دست ازمشروطه برنداریم و تا ما نیز بآنجوانان نرسیم از کوشش باز نایستیم . تا نیمروز این نمایش برپامی بود تا مردم دسته دسته بکویهای خود باز گشتند .

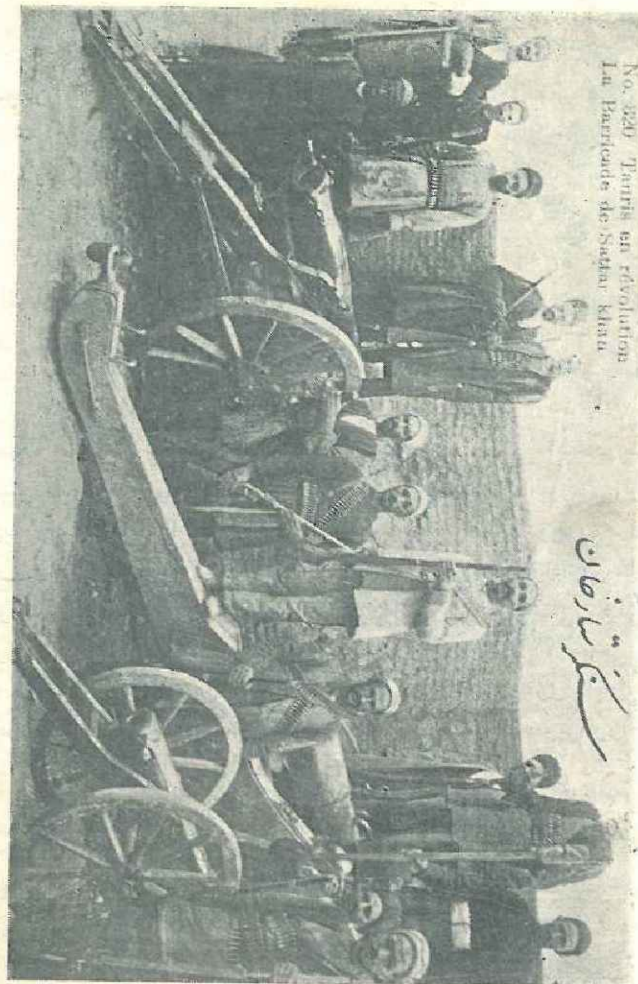
شنبه سی و یکم مرداد آرامی بود . دراین روز داستان شگفتی پیش آمد وآن اینکه آوازه آشتی درگرفته دسته‌ای ازدوچیان باینسو آمدند و با مشروطه خواهان آمیزش نموده دست بهم سودند ، و همراه آنان تا انجمن آمده درآنجا ازایشان پذیرایی شد . کسی ندانست سرچشمه این کارچیست. در« بلوای تبریز» می‌نویسد : نخست نایب علی اصغر با حسینخان این کار را کردند ، بدینسان که از سنگرباهم بگله گزاری پرداختند ، و نایب اصغر سنگرخود را رهانموده باینسو آمد وحسینخان او را بانجمن آورده گوسفند برایش سربرید ، و چون شربت و چایی خوردند دوباره تاسنگرش رسانید . پس از رفتن ایشان از اینسوی تقیوف یکی ازسردستگان مجاهدین بآهنگ بازدید روانه انسو میگردد . مشهدی محمد علیخان می گوید : من و او باهم می بودیم سواره می‌رفتیم باسلامیه ، می گوید ولی چون ببازارچه سرخاب رسیدیم ناگهان مارا تیرباران کردند. تقی‌یوف از سویی و من از سوی دیگری گریخته جان بدر بردیم .

نمایندگانی که عین‌الدوله خواسته ویازده تن ازشهر نزد اورفته بودند بازگشتند وسخنانی را که ازعین‌الدوله شنیده بودند باز گفتند .

شب یکشنبه یکم شهریور (۲۵رجب) یکساعت ونیم ازشب گذشته ناگهان از سنگرها شلیك بس سختی برخاست وتا یکساعت بیشتر همچنان آواز شنیده می‌شد . فردا دانسته شد دولتیان از سنگر های خود شلیك کرده‌اند ومجاهدان پاسخ ایشان را داده‌اند . ستار خان دستور داد که باردیگر پاسخ آن شلیك هارا ندهند و تفنك وفشنك تباه نگردانند . امروز درانجمن نمایندگان ودیگران گردآمده پاسخ گفته های عین‌الدوله را آماده می کردند ونوشته‌ای نیزبنام توده نوشته شده بادست دو نماینده برای اوفرستادند . همین روز حاج جلیل مرندی چون از انجمن بیرون می آمددراومنستان بدست یکی ازمجاهدان مرندی کشته شد ، وچون آن داستانی میدارد دراینجامی نویسم : درتبریز مردی بنام آقاحسن گنجه‌ای می‌بود که دیه‌هایی درنزدیکیهای جلفا می‌داشت ، وچون از بستگان روس شمرده میشد بروستاییان و دیگران از ستمگری باز نمی ایستاد. پس از جنبش مشروطه حقویردی نامی که باکمیته «اجتماعیون عامیون» ایرانیان درباکو نیز راه میداشت ، بنام مجاهدی سربرافراشت ، وچون مرد کاردان ودلیری می‌بود دست ستمگری آقاحسن وبرادرش را ازروستاییان کوتاه گردانید . از اینرو آقا حسن وبرادرش با او دشمنی بسیار پیدا کردند ، ودرچند ماه پیش از این چنین رخ داده بود که حاجی جلیل که از نمایندگان انجمن شمرده میشد از سوی انجمن سفری بآنجا کرد ، وچون باخانواده گنجه‌ای دوستی میداشت اورا واداشتند که حقویردی رافریفته بخانه آنان برد ، وآنان فرصت ازدست نداده باگلوله ناگهانی دشمن خود را کشتند . حقویردی پیروانی میداشت که‌از کشته شدن او دلسوخته گردیدند ویکی از آنان بنام فیض الله به تبریز آمده امروز فرصت یافت و حاجی جلیل را بخون حقویردی کشت ، وچون داستان چنین‌می‌بود کسی هم بباز خواستی نپرداخت .

روزدوشنبه دوم شهریور درسنگرها آرامش ، ولی‌درانجمن شور وخروش برپا می‌بود . دوتن نماینده که نزد عین‌الدوله رفته ونوشته توده را برده بودند شبانه بازگشته وپاسخ آن نوشته را آورده بودند .

چنانکه گفتیم مشروطه خواهان بعین‌الدوله می گفتند : «باید رحیمخان



پ ٥٤
یکی از سنگرهای توپ امیرخیز

وشجاع نظام وديگران راگرفته بسزاشان رسانی ، » ، ودرنامه‌ای که از زبان توده نوشته بودندبازهمین راخواسته بودند ، وپیداست که عین‌الدوله چنین درخواستی‌را نتوانستی پذیرفت ، واین بود هنگامی که پاسخ‌نامه رسید ، چون‌خواسته میشد که دربرابرعین‌الدوله نمایشی داده شود ، کسانی بهیاهوی پرداختند که اکنون که عین‌الدوله نمی خواهد سزای آدمکشان وتاراجگران را بدهد ، وراههارا باز کند ، ماخودمان‌سزای آنان راداده راههارا باز خواهیم کرد ، وباین‌عنوان مردم را نیز بشورانیدند ، و پس از یکرشته هایهویی چنین نهاده شد که فردا هرکسیکه دستش به تفنگی میرسد آنرا بردارد وبانجمن بیاید که همگی‌یکجا بسردولتیان تازند و تا آنان‌را ازمیان‌برنداشته‌اند بازنگردند . بدینسان‌مردم‌رابهریك نمایشی آماده گردانیدند . امروز درمسجد صمصام خان نیز درهمین زمینه شور وخروش میرفت .

کشته شدن شریفزاده

روز سه شنبه سوم شهریور (۲۷ رجب) یکروز پرخروشی بود . امروز چنانکه نهاده بودند مردم از همه جا رو بانجمن آوردند . هر کسی دستش رسیده تفنگی برداشته . حیاط انجمن وکوچه ها همه پرگردید . دسته هایی از مجاهدان نیز بدانجا شتافتند . پیاپی فریاد می‌زدند : «باید جنگ کرد،باید بردشمن تاخت » اگرجلو مردم را بازگزاردندی بیگمان‌تاباغ صاحبدیوان پیش رفتندی . ولی‌پیداست که نتیجه چه شدی . ستارخان نیز بانجا آمده بآرام گردانیدن مردم کوشیده چنین گفت : « تادشمن پیش نیاید من جنگ نکنم من ریخته شدن خون مردم نمیخواهم »

مردم‌پافشاری‌می‌داشتندوپیاپی‌فریاد میزدند . ناطقان‌بگفتارپرداختند. شریفزاده‌هم سخنی راند ولی‌چه سخنی که پتیاره‌جانش بود . مشهدی محمد علیخان که درآنجابوده چنین میگوید : حیاط انجمن پراز مردم و تماشا چی می‌بود . مجاهدان دسته دسته می‌رسیدند . زمانیکه دسته محمد صادق چرندابی برو بروی پنجره تالار رسید شریفزاده سخنی‌آغاز کردودرپایان گفتارچنین گفت : « نگوییدجنگها کرده کاررا ازپیش برده‌ایم . هنوزآغاز جنگهای‌ماست . . »مجاهدان‌خواست‌اورادرنیافته سخت برآشفتند . مشهدی

محمد صادق فرصت نداده ازپایین کلمه های درشتی پرتاب کرد . ازدرون اطاق هم حاج محمد میراب وحاج علی‌اکبر دباغ تندی نمودند که این بیدین چه میگوید ؟ . من دم پنجره ایستاده بودم شریف زاده را بسزمین نشانده خودم درجای او ایستادم وبسخن پرداختم و گفته شریفزاده را معنی نموده بمجاهدان نکوهش کردم . همچنین کربلایی علی مسیو به حاج محمد ودیگران نکوهش کرد . کاربجایی رسید که مشهدی محمد صادق هم بالا آمده همگی‌از شریفزاده چشم پوشی طلبیدند . جوش و خروش فرونشسته مردم پراکنده شدند . شریفزاده که در روزهای بیم بکونسولخانه فرانسه پناهیده‌وهنوزدرآنجا می‌زیست همراه‌حاج‌مهدی‌آقا ازانجمن بیرون آمده روانه گردید. ولی بقونسولخانه نرسیده ناگهان عباسعلی آهنگر وسه تن دیگر جلواورا گرفتند وباگاوله ازپایش درآوردند . شوند این‌داستان درست دانسته نشده . کسانی می گویند از اسلامیه پول فرستاده عباسعلی و همراهان اورا باین‌کار واداشته بودند . مشهدی محمد علیخان‌می گوید : درآن هنگام که پرخاش و گفتگو میان شریفزاده بامشهدی محمد صادقخان درانجمن برخاست یکی‌ازمجاهدان بیرون‌شتافته‌بعباسعلی آهنگروهمراهان او که در ارمنستان مست کرده ودرقهوه خانه نشسته بودند آگاهی برد ، و چون ایشان بامحمد صادق خان دوستی داشتند بهوای اوبرخاسته آهنك انجمن کردند . ولی چندگامی برنداشته به شریفزاده برخوردند و مست و خشم‌آلود گرداورا گرفتند . آهنگردشنامهایی‌شمرده‌بیکی‌ازهمراهان که‌اونیز عباسعلی نام‌می‌داشت‌دستورداد باگلوله‌ورندل‌ازرانش‌زد. بیچاره‌راازپاانداخته خودشان گریخته بیرون رفتند .

هرچه بود جوان بیگناه بخاك افتاده بخون خود غلطید . بصدای تیر مردم ریخته اورا برداشتند وبکونسولگری فرانسه بردند که دوساعت بیشتر زنده نبود ودرگذشت . نمایش آنروزبا این نتیجه اندوه آور پایان یافت . چنانکه گفته ایم اینجوان درسایه گفتارهای تند خود جایگاهی میان آزادیخواهان یافته بود .

همان روز پسین تنك ناگهان ازهمه سنگرها شلیك بسیار سختی برخاست و بیکدم سراسرشهر پر از آتش گردید . دولتیان از همه جا

بجنك برخاسته وبرای نخستین بار سپاه عین‌الدوله نیز از سمت خیابان بفشار پرداختند . همانا عین‌الدوله سپاه را می‌آزمود و یابگفته روز نامها « رأفت ملوکانه » راکه همراه آورده بود بدینسان بمردم می‌رسانید . ازلشگرگاه شاطرانلو دوتیرتوپ انداختند وازخیابان پاسخ آنهارا باتوپ دادند . تایکساعت این غوغا برپا می‌بود تافرونشست . سواران که پیش تاخته بودند کاری نتوانسته پس نشستند . همچنین ازسوی امیرخیز و دروازه استانبول بهره‌ای نبرده باز گشتند . بنوشته بلوای تبریز درخیابان بیست وپنج تن سوارودوتن سرباز ، ودر امیرخیز هفت تن ازایشان کشته گردیدند . ولی ازمجاهدان بکسی آسیب نرسید .

باید دانست که مجاهدان چون ازپشت سنگرجنك کردندی وبیباکی ننمودندی ازآنان کمتر کشته شدی . لیکن این نیز هست که کشتگان خودرا تاتوانستندی کمترنشاندادندی تامایه زباندرازی بدخواهان‌نگردد . این شمارشهای حاجی ویجویه از آنراه است . این آنچه را که ازکسی شنیدی نوشتی . اینست شماره کشتگان دولتیان را نیز کمتر میدهد . دولتیان کشتگان خودرا تا توانستندی باخود بردندی واین نشدنی بود که مجاهدان ازهمگی آنها آگاه باشند .

شب چهارشنبه درشهر آرامش ، ولی همه آزادیخواهان ازپیش‌آمد کشته شدن شریفزاده افسرده می‌بودند . روز چهارشنبه همچنان آرامش بود . کشندگان شریفزاده راکه نهان شده وسپس خودرا بطویله ستار خان رسانیده در آنجا بست نشسته بودند ستار خان دستگیرشان کرده بانجمن فرستاد ، و درآنجا پس از بازپرس هردو عباسعلی را بمجاهدان سپردند که درارمنستان باگلوله ازپا درآوردند وتنهای ایشان را بدار آویختند . آن دوتن دیگر را رها کردند .

شب پنجشنبه پنجم شهریور سه ساعت از شب گذشته شلیك بسیار سختی ازسنگر های دولتی برخاسته تاسه ساعت آواز شنیده می شد تا خاموش گردید . روزپنجشنبه انجمن سه بیرق سه رنگی (سرخ و سفید و سبز) که نشان مشروطه شمرده میشد و روی‌آنها « زنده باد مشروطه» نوشته شده بود آماده گردانیده یکی را برای امیرخیز و دیگری را برای



ب ۵۹

شادروان علی مسیو با سران آزادیخواهان تبریز و دیگران
(این پیکره در سال ۱۲۸۵ برداشته شده بوده واینست ضرغام نیز درمیان ایشان دیده میشود)

خیابان فرستاد که باشکوه فراوانی برده در اخرین سنگر برافراشتند . بیرق سوم را بسردر انجمن افراشتند . برای دل دادن بمردم هر زمان نمایش دیگری پیش می آوردند . نیز امروز سنگر های تازه که می ساختند بانجام رسیده سه توپ وا یك خمپاره درامیرخیز دم گرمابه حاجی کاظم‌نایب و دو توپ بزرك درخیابان بالای مسجدکبود و یك توپ در مارالان در سنگر آنجا بکار گزاردند . نیز توپهایی بر بالای ارك استوار کردند . چون روز سوم از مرك شریفزاده جوان می بود چهار هزار مجاهد برسر خاك اورفته برایش آمرزش خواستار شدند .

آغاز چیرگی مجاهدان

دراین روزها با آنکه باعین‌الدوله گفتگو میشد و نمایندگان درآمد و رفت می‌بودند ، در میانه جنگها بریده نمی‌شد وچه شب و چه روز، کمترزمانی آرامش می‌بود . ما دراین کتاب یادداشتهای حاجی ویجویه‌ای‌را را ، که پیشآمدهای چهار ماهه را روزبروز یادداشت کرده ، می‌آوریم، و چون جز از آن یادداشتهای دیگری از یکمرد « درباری‌اردبیلی »(۱) که‌همراه عین‌الدوله تاباسمنج آمده ودوماه کمابیش درآنجا می زیسته ، و او نیز پیشآمدهای دوماهه را روز بروز برشته نوشتن کشیده در دست‌می داریم ، این دو یادداشت را که باهم می سنجیم در بسیار جاها جدا ازهم می‌یابیم . مثلادربارهٔ فلانشب‌حاجی ویجویه‌ای می‌نویسد : « آرامش‌بود» ، این درباری اردبیلی می‌نویسد : « شهر یکپارچه آتش بود » . بدینسان ناسازگار هم می‌باشد .

چگونگی آنست که درازای تبریزبیش ازیکفرسنك‌می‌باشدودربخش بزرگی ازآن دورازا سنگر های دو سو می ایستاد ، و چنین نمی بود که هرجنگی که رخداد همه مردم شهربدانند . چه بسادرسوی خیابان جنك رخ می‌داد درویجویه و امیرخیز از آن آگاه نمیگردیدند . همچنین بوارونهٔ آن . بویژه درشبها که هنگام خواب می‌بود وجزجنگهای نزدیك مردم را

(۱) اینمرد ازاردبیل همراه عین‌الدوله آمده و یك کتابی نوشته که باخط خود نزدمنست وما اورا درهمه‌جا « درباری اردبیلی» خواهیم نامید.

بیدار نمیگردانید .

حاجی ویجویه در ویجویه می بوده ودر باری اردبیلی در باسمنج . هر کدام از جنگهای یکسو آگاه می شده‌اند . روی‌همرفته می توان گفت که دراین روزها جنك بریده نمی‌شد ، واگر دریکجا آرامش می بود در جای دیگر زدوخورد می‌رفت .

درایشروزها اندیشه های گوناگونی در سرهای دولتیان و مشروطه خواهان پیدا شده این جنگهای پیاپی را نتیجه می‌داد : سر کردگان دولتی که در دوچی می‌بودند - از رحیمخان و شجاع نظام و دیگران - با آنکه پیش ازآن زور خود را بشهر زده و از فیروزی نومیدشده بودند ، این هنگام که عین الدوله و سپهدار رسیده و از نام وآوازه آنان ترس و بیم در بسیاری ازدلها پیدا شده بود ، دوباره آنسر کردگان بامید افتاده چنین میخواستند ، که اگر بتوانند پیش از رسیدن لشگرهای تهران، کاررابپایان رسانند که بیکبار بدنام نگردند .

از آنسوی ملایان اسلامیه که بخون مردم تبریز تشنه می بودند ، از روزیکه عین‌الدوله رسید او راآسوده نمی گزاردند ، وچون میدیدنداو شتاب نمی‌نماید رحیمخان و دیگران را برمی‌انگیختند .

از اینسو نیز ستارخان و باقرخان که اینزمان نیك نیرومند گردیده ازروی اندیشه بکارها می کوشیدند ، چون می شنیدند از یکسو سپاه‌ماکو در راهست ، و از یکسو دسته های سوار و سرباز از تهران می رسد ، دوراندیشانه چنین میخواستند که پیش از رسیدن آن لشگرها دوچی را از جلو برداشته ، باری ازدرون شهر ایمن باشند ، و این بود اینزمان چیرگی از خود نشان داده گاهی نیز ایشان جنك را آغاز می کردند . در نتیجه اینها بود که جنك پیاپی شده دنباله‌اش بریده نمیشد . دراین هنگام‌دولتیان بیشتر شبها بجنك می‌پرداختند . اکنون بازرشته داستانرا دنبال‌می کنم :

از شب آدینه ششم شهریور (۳۰ رجب) تا سه روز همچنان ، شبان وروزان جنگهای کوچکی میرفت . شب دوشنبه نهم‌شهریور(۳شعبان) دو ساعت و نیم از شب گذشته بیکبار شلیك بسیار سختی برخاست که سراسر شهر را بشورانید و مجاهدان ازهرسو بیرون شتافته خودرابیاری

سنگر ها رسانیدند . سه ساعت کمابیش جنك می‌رفت تا آرامش یافت ، و چون روز شد دانسته گردید هفده تن از سوار و سرباز کشته شده‌اند .

سه شنبه دهم شهریور از چند سمت ، از مارالان و مغازه های مجیدالملك و دیگر جاها جنگهای سبکی کرده می‌شد . پنج تن از سواران کشته گردید و دو تن دستگیر افتادند . بگفته « بلوای تبریز» ازمجاهدان کسی آسیب ندید .

چهارشنبه یازدهم شهریور(٦ شعبان)ازروزهای‌بسیارسخت‌بود . بامدادان سواران عین‌الدوله از سر خیابان و جنگجویان دوچی از سمت ششگلان و پل سنگی از چند راه بخیابان تاخت آوردند و جنك بیمناکی درگرفت وتا نیمروز بازار کشتارگرم می‌بود تادولتیان شکست یافته بازپس نشستند، و مجاهدان فرصت نداده ایشان را دنبال کردند و از چند سو بششگلان و چهار منار پیش رفتند . نیز ازسوی امیر خیز از کوچه لك‌لر به پیشرفت پرداختند و در هرسویی پیشرفت بسیار کرده بسنگر هایی از دولتیان دست یافتند . ولی پاره مجاهدان در خانه های امامجمعه و برادر او و دیگرخانه ها سر گرم تاراج شده بسواران فرصت دادند که بازگشته گرد آنان را گیرند . بدینسان فیروزی ناانجام‌مانده کسانی ازمجاهدان تباه گردیدند . چنانکه گفتیم ستارخان و باقرخان میخواستند پیش از آنکه سپاه ماکو و لشگر های تهران برسد دوچی را ازمیان بردارند و درون شهررا ازدشمن بپیرایند واین بود دستوراین پیشرفت را داده‌بودند . ولی چون این زمان هرگونه کسی ، میانه مجاهدان می بود بسیاری از ایشان دست بتاراج گشاده کار را نا انجام گزاردند . بگفته حاجی ویجویه ای امروز یازده کس ازمجاهدان کشته و سه تن گرفتارشدند ، و از سواران هشتاد تن کمابیش نابود گردید . نیزمجاهدان پانصد باب دکان را ازبازار که بدست دولتیان و کمینگاه سواران می‌بودآتش زدند وخانه هایی را در دوچی تاراج کردند .

شب پنجشنبه دوازدهم شهریور (۷ شعبان) از سنگر ها آواز شنیده می‌شد وجنك سختی درمیان می‌بود . ازارك سه تیرتوپ انداختند ، و چنین گفته میشد که دولتیان هم ازسوی دوچی و هم از بیرون شهر



پ ۶۰

ضرغام با یکدسته از پیرامونیان خود

(این پیکره پیش از جنگ برداشته شده بوده)

به پیشرفت پرداخته‌اند . دزیکی از یادداشتها در بارهٔ این شب چنین می نویسد : « الحال که از شب سه ساعت میرود لاینقطع تیر تفنك است که از چهارطرف شلیك میشود باعتقاد من اقل کم تا این ساعت یك کرور تفنك ازطرفین خالی شده بلکه مضاعف . امشب شب بسیارهولناکیست» روز پنجشنبه آگاهی رسید سپاه ماکو که از دیری آوازه‌اش پراکنده شده بود پیشرو آن ازصوفیان باینسو گذشته و درنزدیکی دیه خواجه میر جان چادر زده‌اند ، و از اینسو مجاهدان ساوالان و خواجه دیزج که در جلو آنان ایستاده‌اند دردیه سالاوان می‌باشند .

امروز ستارخان و باقر خان دستور دادند ازاین پس هرمجاهدی دست بتاراج گشاید همراهانش او را بزنند . نیز هنگام پسین دسته ای از لشگرگاه عین‌الدوله بخیابان تاخت آوردند . باقرخان دستور داد چهارتوپ انداختند که کسانی ازایشان کشته شده ودیگران باز گشتند .

شب آدینه یکساعت ازشب گذشته ازسوی دروازه استانبول تیراندازی سختی آغاز شد و مجاهدان که درخانهای خود می‌بودند همگی بیرون آمده بیاری سنگر ها شتافتند . درهمان هنگام ازسرخیابان و مارالان و ازسوی باغمیشه ودیگر جاهاسواران بتاخت پرداخته مجاهدان بجلوگیری کوشیدند واز هرسوی آواز تفنگها بهم درآمیخته درشهرپیچید ، و چون جنك بس سختی می بود ازسنگر نوین امیرخیز توپ را کشاد دادند و دوتیر بسوی دوچی انداختند . تادوساعت آشوب برپا می‌بود .

روزآدینه در بازار مجاهدان چون برای ناهار رفته بودند سواران فرصت یافته سنگر های ایشان را گرفتند . نیز برکاروان سرای درعباسی دست یافته استوار نشستند. کربلایی حسین خان و مشهدی محمدعلیخان چگونگی را دانسته برسرآنان شتافتند وبا آنان درآویخته تا غروب جنك سختی کردند وسه تن‌ازایشان راکشته دیگران را بجای خودبازگردانیدند . نیزدسته‌ای ازدم مقبره تاخت آوردند ودر راسته بازار جنك درگرفت . نیز از بالای دباغخانه زدوخوردهایی رفت . « بلوای تبریز» می‌نویسد : دراین شب وروز رویهم بیست و پنج تن از دولتیان نابود شدند . درباری‌اردبیلی هم می گوید : هشت تن از مجاهدان کشته و تن دستگیر شدند .

شب شنبه چهاردهم شهریور باز دولتیان به شبیخون برخاسته ازهمهٔ سنگرها تیراندازی و فشار آغاز کردند و جنك سختی درگرفت. تابامداد آواز شلیك شنیده می‌شد. روز شنبه باز نماینده گانی از پیش عین‌الدوله رسیده پیامهایی آوردند. امروز دانسته شد تیمچه خرازیها که در دست دولتیان می‌بود شبانه سواران دیوار آن را شکافته و بجزازچهارحجره که از بازرگانان اسلامیه نشین می‌بوده دیگر حجره ها را باز و هرچه ازپول‌و کالا یافته‌اند، پاك برده‌اند. «روزنامهٔ انجمن می‌نویسد: چون هرچه راسته و چار سو ها دردست سواران می‌بود چاپیدند ازامروز دست بتاراج کاروان سرا ها و تیمچه ها بازکرده اند.

همان روز هنگام نیمروز ناگهان آواز تفنك ازسنگر های دولتیان برخاسته جنك آغاز شد ودر میان باران گلوله غرش توپها نیز از دوچی وامیرخیز برخاست، و دریکدم شهر پراز غرش‌وآوا گردید. بگفته «بلوای تبریز» امروز یکصد و شش تیر توپ انداختند.

یك جنك شبانه سخت تر

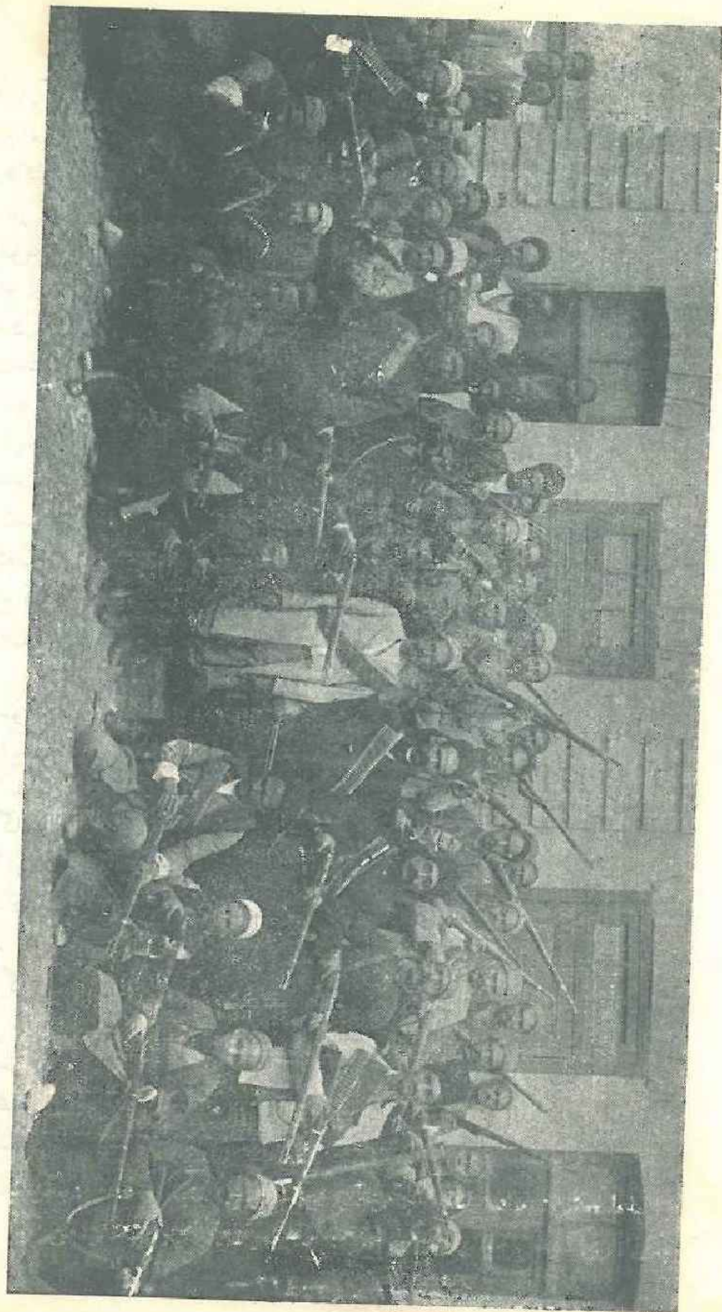
شب یك شنبه پانزدهم شهریور (۹ شعبان) باردیگر جنك برخاست، ولی که‌جنگی تاآنروز مانندهٔ اش رخ نداده بود. یکساعت و نیم از شب گذشته بیکبار از همه سنگرها، از سرخیابان تا آخر امیر خیز که یك فرسنك بیشتر است شلیك آغاز شده سراسر شهر پر از آوا گردید و در همان هنگام سواران رحیمخان و شجاع نظام بهمراهی دسته انبوهی از سپاهیان لشگر عین‌الدوله، که از پیشتر بخشی ازایشان بکوی دوچی و بخش دیگری بمارالان و آخر خیابان فرستاده شده بودند بفشار و تاخت پرداختند. از دوچی غرش توپ برخاسته گلوله های آتشین برسر خانها ریختن گرفت. آواز تفنك چنان پیاپی می‌بود که توگفتیی اسفند بروی آتش ریخته‌اند. آوازهٔ تفنك و غرش توپ بهم درآمیخته توگویی شهر را از جامی کند. گاهی نیز آوای خارا شکاف بمب برآنها افزوده می شد. بیچاره مردم چه حال می‌داشتند و درآن تاریکی به‌زنان‌وبچگان چه ترسی رومیداد؟! فریاد یاالله ازخانه ها بلندگردیده وکسی نمیدانست چه رو خواهد داد. همانا عین‌الدوله میخواست امشب کار را یکسره

نماید و پیش از همه بخیابان که در سرراهست پرداخته از چند سو بآنجا فشار میآورد. امشب خیابانیان غیرت و دلیری بی اندازه نمودند. بویژه میرهاشم خان که بیباکانه به دشمنان تاخته آنانرا پس نشاند وسنگری را که از دست مجاهدان در آورده بودند از ایشان پس گرفت. بدینسان از کوشش خود نتیجه نبرده بجای خود باز گشتند. چنانکه گفتیم این جنك از همه جنگهای دیگر سخت تر وهراس انگیزتر بود. از شگفتی هاست که بگفته بلوای تبریز امشب صدوشصت و چهار تن از دولتیان کشته شد، ولی ازمجاهدان کسی را سراغ ندادند کشته شده باشد. امشب گذشته از توپ و تفنك هجده بمب نیز ترکید.

روز یکشنبه آرامش بود. مردم که در مسجد صمصامخان فراهم می آمدند تاراجگری سواران وشبیخون های‌سرکردگان وفریبکاری‌عین‌الدوله را گفتگو کردند، وچون هنوز با او رشته بریده نشده بود چنین‌خواستند که گفتگو را بپایان رسانیده کار خود را با او یکرویه گردانند و چنین نهادند که نماینده گانی ازو بشهرتلبند وآخرین سخن خود را باوپیام‌فرستند، و چنین نهادند که فردا مردم درخیابان درمسجد کریمخان گردآیند.

شب دوشنبه شانزدهم شهریور ازسنگرها تیراندازی می‌شد. امشب نیز سواران دیوارسرای بزرك حاج سید حسین را شکافته حجره های آن جا را بجاروب تاراج روفتند. از جمله معین‌الرعایا که خانه اش دو ماه پیش تاراج شده بود امشب حجره اش نیز تاراج شد و گذشته از کالای بازرگانی پول وزرینه ابزار وپارهٔ جواهر نیز بتاراج رفت.

روز دو شنبه جنك سختی دربازار میرفت. از آنسوی چنانکه نهاده بودند در شهر جنبش پدید آمده مردم از هرکوی درخیابان گردآمدند. مسجد کریمخان پرگردیده در کوچه ها نیز مردم دسته دسته ایستادند. نماینده گانی ازعین‌الدوله نیز آمدند. گفتار های بسیاری رانده شده آنچه گفتنی می‌بود گفتند. تاراج تیمچه وکاروانسرا را یاد کردند. شبیخون های سرکردگان را بمیان آوردند. چون نیمروز فرا رسید انبوهی پراکنده شده سردستگان همراه نماینده گان عین الدوله به خانه میرهاشم خان رفتند. درآنجا نیز گفتارهایی رانده شد. از جمله حاجی قفقازی زبان بسخن باز کرده چنین گفت: «تاجان‌درتن داریم درنگهداری



پ ۵۷

مشروطه خواهیم کوشید . شاهزاده عین‌الدوله که بحکمرانی آذربایجان آمده اندبیایند ودرون شهر نشینند وبقانون مشروطه فرمان رانند .هر کسی که گناهکاراست فرمان دهند دستگیرش نماییم تاباز پرس شود و کیفر بیند، نه‌آنکه در بیرون شهر نشیند وپیاپی لشگر گردآورد ، وایلهای شاهسون وقره داغ وسواره وپیاده مرندی و کردان شکاك و جلالی را خواسته و باینهمه بس نکرده ازتهران وقزوین وزنجان وبختیاری و کیکاوند و پشت کوه نیز سپاه بخواهد ودر شاطرانلو لشگر بزرگی آراسته در آرزوی کشتار مردم بیدست وپا باشد . مارا از این لشگر ها چه باك ! این سی هزار سپاه جای خود اگرصدهزارهم باشد ترس نخواهیم کرد ودست از «حقوق» خود برنخواهیم داشت . ما میخواهیم ایران چون دولت های اروپا نیرومند گردد» . اینسخنان ازدهان جوان غیرتمندی درمی‌آمد که بروی آنها ایستادگی نموده سالها کوشید و سرانجام ببالای دار رفت .

پس از گفتگوی بسیارچنین نهادند که نامه‌ای اززبان مردم بعین‌الدوله نوشته بانمایندگانی بفرستند . چنانکه گفته‌ایم عین‌الدوله ازروزیکه رسید سخن از نیکخواهی می گفت وچنین وامی‌نمود که جنك وخونریزی را دوست نمیداود ، ومامیدانیم که این جز رویه کاری نمی‌بود و چنین میخواست که باسخن روز گزارد تاسپاههایی که خواستندی رسید برسند . این را ستارخان وباقرخان وسردستگان شهری نیز میدانستند . چیزیکه هست چون عین‌الدوله یکمرد بنامی می‌بود وخود از درون دل با محمد علیمیرزا دشمنی می‌داشت، مشروطه خواهان گاهی امید می‌بستند که بتوانند اورا بسوی خود کشند ، وازاینرورشته گفتگو را با اونمی‌بریدند . لیکن درآنمیان دانسته شد که عین‌الدوله نه کسیست که بمشروطه گراید ،ودر گفتگوها جز سخنان دورنگی ازودیده نمیشد . زیرا از یکسو چنین نشان میداد که بارفتاریکه رحیمخان وشجاع نظام درشهر کرده و کشتاروتاراج

پیکره ۵۷ نشان میدهد ستارخان را باتفنگچیان خود (این پیکره پس از شکست اردوی ماکو درجلو عمارت روسیان درسرپل‌اجی برداشته شده) .

دریغ نگفته بودند ، همداستان نمی‌باشد ، واز یکسودربودن اوهمان رفتار بریده شده بود .

راستش آن بود که انجمن از گرایش اوبمشروطه نومید گردیده میخواست بیکبار رشته را ببرد ، ودرهمین زمینه نامه‌ای از زبان توده نوشته میشد ، که این نامه‌تاروز پنجشنبه‌آماده گردید ، وروزآدینه نوزدهم شهریور (١٤ شعبان) که روز جنگ باسپاه ماکومی بود وشهر گرفتاری سختی میداشت ، چهارتن از سردستگان ـ که شیخ محمد خیابانی و میرزا محمد تقی طباطبایی‌وسید حسینخان عدالت ومیرزا حسین واعظ می‌بودند ـ آنرا برداشته همراه نماینده سیاسی انگلیس‌آهنگ باغ صاحبدیوان کردند، ودرهنگامیکه جنگ درشهر باسختی بسیار پیش می‌رفت ، آنان در آنجا بگفتگو پرداختند . عین‌الدوله بازهمان سخنان دورنگ رامی گفت ، ولی درپایان اندیشه خودرا بی پرده گردانید وچنین گفت که تامجلس درتهران بازنشده انجمن تبریزرا بهیچ عنوان نتواند شناخت[1] . انجمن نیز ، چند روز پیش‌ازآن، بهمه کنسولخانه‌های[1] تبریز وشهرهای‌دیگرآذربایجان ، بنامه و تلگراف آگاهی داده بود که چون باید قانون اساسی همیشه درکارباشد، عین‌الدوله را که نه ازروی قانون باذربایجان فرستاده شده ، بوالیگری نمی شناسد ، وهمان مخبرالسلطنه راکه از روی قانون فرستاده شده بود و الی آذربایجان دانسته درنبودن اواجلال‌الملك را بنایب‌الایالگی برمی گمارد[2] . نیز تلگرافی درهمین زمینه به وزارت داخله فرستاد . بدینسان آمد ورفت وگفت وشنید باعین‌الدوله بریده شد ، وپیدابود که پس‌ازاین‌جنگهای دیگر سخت تری خواهدرخ داد . بویژه که سپاههایی که خواستندی رسید رسیده بودند . فوج قزوینی‌بسر کردگی انتصارالسلطان ، سواره وسرباز بختیاری بسرکردگی سالارجنگ ، یکدسته قزاق ، سواره‌های سنجابی وچگنی بباغ صاحبدیوان رسیده ، وسپاه ماکونیز که از دیرباز نامش می‌رفت تانزدیکی شهرپیش آمده بود .

مشروطه‌خواهان باآنکه بخواست خود دست نیافته دوچی را ازمیان برنداشته بودند، باز ترس بخود راه‌نمیدادند . ولی‌انبوه‌مردم سخت‌درهراس می‌بودند وبدخواهان مشروطه که درهمه کویها بفراوانی یافت می‌شدند ،

درهمین روزها باردیگر بجوش وجنب پرداخته تامی‌توانستند دلهای مردم‌را پراز بیم می گردانیدند . بویژه پس از آنکه سپاه ماکو از صوفیان گذشت و آن بیدادگری راکه خواهیم آورد درساوالان کرد ، که عنوان بزرگی بدست بدخواهان افتاد .

درهمین روز ها انجمن ایالتی آذربایجان بیك کار ارجدار دیگری پرداخت. چگونگی آنکه چون شنیده می‌شد محمدعلیمیرزا از تنگدستی‌وبی پولی ناچارگردیده‌وامی بخواهد ، وبانمایندگان‌روس و انگلیس گفتگویی درتهران میرود که بنام پیشکی ، باندازه چهارصد هزار لیره باوپرداخته شود ، انجمن تبریز که خودرابجای دارالشوری گزارده بود ، بجلوگیری یك نوشته‌ای بنمایندگان دولتهای بیگانه نوشته ، وآنرا بچاپ رسانید و بهمه کونسولخانه ها فرستاد ، کوتاهشده آن اینکه : تادارالشوری بازنشود وپرك ندهد محمد علیمیرزا نخواهد توانست بنام ایران‌وامی بگیرد ، واگر پولی از این باره باوپرداخته شود درآینده توده آنرا نخواهد پذیرفت . سپس تلگرافی درهمین باره بپارلمان وسنای فرانسه فرستاد که اینك نسخه آن را درپایین می‌آوریم :

« پاریس مجلس مبعوثان ، مجلس سنا در موقعیکه شاه مجلس ملی را باتوپ منفصل ساخته ومیخواهد برای منقرض ساختن قوای ملی ازدول متحابه‌قرض کرده تجهیز سلاح وقشون نماید ماملت ایران بعموم ملل حریت پرور عالم اعلام می‌کنیم که این وجه نظر باینکه باعث اضمحلال یك ملتی خواهدشد که‌درراه اخذ حقوق انسانیه خود جانسپاری می کنند ملت ایران هم بهیچوجه خود را ذمه دار این استقراض نخواهد دانست انجمن ایالتی آذربایجان »

سپاه ماکو

سپاه ماکو یکی از نامهاییست که در تاریخچه جنگهای آزادیخواهانه تبریز دارای برجستگی ، و باسهشهای گوناگونی توأم بوده . سپاه ماکو که گفته میشود کسانیکه در آن روز در تبریز بوده اند داستانهای بسیاری را بیاد توانند آورد . بیاد توانند آورد آن ویرانیها را که در سر راه خود از خوی تا تبریز کردند ، بیاد توانند آورد آن آتش را که در ساوالان افراشتند ، بیاد توانند آوردآن چابکی و تندی را که در تاختن



پ ۵۸

نایب یوسف هکماواری

بشهر از خود نمودند ، بیاد توانند آورد آن ترس و تکانی را که بشهر انداختند ، پس از همه بیاد توانند آورد آن سیلی خشم را که از دست مجاهدان خوردند و باز گشتند . اگرصمد خان وسپاه او را بکنار گزاریم دریازده ماه جنگهای تبریز ، هیچ سپاهی دربرابر شهرآن دلیری وچابکی را نشان نداد و هیچ سپاهی نیز آن سیلی سخت را ازدست شهر نخورد .

این سپاه که از کردان جنك‌آزموده شکاك وجلالی واز سواران خود ماکو آراسته شده و سه هزار تن ، از دلیر ترین جنگجویان را در بر ، وپنج توپ‌کاری را با توپچیان ورزنده همراه میداشت ، اقبال‌السلطنه آن دشمن کهن مشروطه بسیجیده و آنرا بسرکردگی خواهر زاده‌اش عزو

خان ، (همان جوانی که زمانی خود را ازمشروطه خواهان نشان‌میداد)، بسو تبریز فرستاده بود که هم در چنین هنگام درماندگی شاه باو یاوری کند وارج خود را نزد اوفزونتر گرداند ، و هم کینه ازمشروطه خواهان جسته دل خود را خنك سازد .

این سپاه ازدیر باز ازماکو راه افتاده ، از خوی باینسو بهرآبادی که می‌رسیدند آتش می زدند وتاراج می کردند تا بنزدیکیهای تبریز رسیدند ، و این بود از دیر باز آوازه آمدن آنان به شهر رسیده مایه بیم سختی در دلهای مردم شده بود ، و ما اینك داستان رسیدن آنانرا با جنگی که کردند می‌نویسیم :

روز دوشنبه شانزدهم شهریور (۱۰ شعبان) که گفتیم در بازار جنك سختی‌رفت ، وازآنسوی مردم درخیابان دربرابر نمایندگان‌عین‌الدوله بنمایش می پرداختند ، فردا سه شنبه آرامش بود . ولی امروز آگاهی رسید که سپاه ماکو تاصوفیان (شش فرسخی تبریز ازسوی شمال‌غرب) پیش آمده اند . نیز دسته های سپاه از تهران (بختیاری و قزاق و دیگر دسته ها) بباسمنج رسیده‌اند .

از چندی پیش گروهی ازروستاییان ساوالان و خواجه دیزه‌والوار که دیههایی دربیرون تبریز ، از سوی صوفیان میباشد ، بشهر آمده و از ستارخان تفنك وفشنك گرفته ودر دیههای خود سنگرها پدیدآورده‌بودند ، و چون سپاه ماکو بصوفیان رسیده بود امروز آنان جلو پیشرو آن سپاه را گرفتند و زنان وفرزندان خود را بشهر فرستادند .

روزچهار شنبه هجدهم شهریور (۱۲ شعبان) درشهرجنگی نبود، لیکن دربیرون یك داستان بسیار اندوه‌آوری رخ‌داد . چگونگی‌آنکه سپاه ماکو از صوفیان برخاسته به پیشرو خود پیوست ، و مجاهدان که در سالاوان می‌بودند باایشان بجنك ایستادند . لیکن باآن سپاه بسیاربرابری نتوانسته شکست خوردند و در اندك زمانی بیست و هشت تن از آنان کشته شد وهفتاد و پنجتن دستگیر افتادند . عزوخان دژخیمانه دستور داد چهار تن ازسران اینان را بدهانه توپ گزارده گوشت و استخوانشان به هوا پرانیدند . غرنب توپها از دو فرسخی شهررا تکان می داد ، و چون

آگاهی ازچگونگی رسید بسیاری ازمردم سخت هراسیدند .

این خود لغزشی می‌بود که یکدسته روستاییان ناآگاه را ، که‌جز تفنك افزاری نمیداشتند دربرابر آن سپاه بگمارند ، و من‌نمیدانم‌این لغزش از که سر زده بوده .

روز پنجشنبه آرامش بود . امروز سالار ارفع (۱) که عین‌الدوله او را بسردرود (یك فرسخی تبریز از سوی غرب) فرستاده و او در آنجا نشیمن گرفته بگرد آوردن سواره و سرباز می‌پرداخت بادسته های خود بقراملك فرود آمد . قراملکیان که خود دشمن مشروطه می بودند چون اینان نیز رسیدند لشگر گاهی از آنسو هم پدید آمد . از آنسوی امروزشجاع‌نظام ازدامنه کوه‌سرخاب خودرا بلشگرگاه سپاه ماکورسانیده با عزو خان دیدار کرد ، و همانا میخواست راهها را باونموده دستورتاخت فردا را بدهد . چه شجاع نظام دراین سه‌ماه بسیاری از روزها را ازبالای مناره صاحب‌الامر جنك کرده و همیشه شهر را ازآن بلندی تماشا کرده و راهها را نیك شناخته وآنگاه آیین جنك مجاهدان را بهتر ازدیگران یاد گرفته بود .

ازاین کارها پیدا بود که یك تاختی بشهر ازچند سو خواهدبود ، و بهتر است مانیز در اینجا حال شهر و لشگر گاهها را نیك بسنجیم وبدیده گیریم : اگربنقشه شهر نگریم گذشته ازدوچی وسرخاب و ششکلان وباغمیشه که در دست دولتیان است وسراسر مسافت را یکفرسنك کمابیش سنگر بسته وتفنگچی نشانده اند درسه جای دیگر نیزدولتیان لشگر گاه می‌دارند : یکی باغ صاحبدیوان ودشت شاطرانلو درشرق که عین‌الدوله و سپهدار باسپاهیان انبوه‌ازسوار وسرباز جامی‌دارند . دیگری میان‌ساوالان وپل‌آجی دزشمال غرب که سپاه ماکو لشگرگاه‌گرفته‌اند . سومی قراملك در غرب شهر که سالار ارفع بادسته های خود نشیمن کرده . سپاه ماکو

(۱) میرزا عبدالله‌خان فرزند نظام‌العلماء باآنکه بسیاری ازخاندان ایشان درسوی مشروطه‌می‌بودند واونیز پیش ازاین مشروطه خواهی می نمود این زمان به‌دولتیان پیوسته بود .

که پیش می‌آمد رو بسوی امیرخیز می‌داشت . چنانکه لشگر های عین‌الدوله و سپهدار رو بخیابان می‌داشتند . دوچی وآن کویها بهر دو ازخیابان و امیرخیز راه می‌داشت . ان دسته درقراملك بهنگام فرصت می توانستند ازراه گامیشاوان یا هکما وارخودرا بامیرخیز برسانند.رویهمرفته جای امیرخیز سخت‌تر و بیمناکتر می‌بود . باید گفت روز سخت فرارسیده بود وتبریز می‌بایست باردیگر دست از آستین برآورد وبه این سختی‌هم چیره درآید .

دراینهنگام شماره دولتیان را سی هزار می گفتند . اما مجاهدان بیگمان بیش ازده هزار می‌بودند وباشد تا پانزده هزار می‌رسیدند .

یکی ازروزهای سخت تبریز

روزآدینه نوزدهم‌شهریوربرای‌تبریز یك روزبسیار سخت‌وپرهیاهویی‌بود . امروز دولتیان بزورآزمایی بزرگی بر خاسته میخواستند بهر بهایی سرآید بشهر دست یابند . چنانکه دیدیم از دیروز بسیج تاخت می کردند ، و هنوز یکساعت از آفتاب نمیرفت که ناگهان غرش توپها برخاسته ازهرسو جنك‌آغازشد . سپاه ماکو ازجلو گامیشاوان تاسرپل‌آجی سراسر دشت را گرفته وتوپها را بکار گزارده پیاپی گلوله های‌شرابنل می‌بارانند ، وهمان هنگام کردان سواره وپیاده شلیك کنان جلو می‌آیند . گلوله های توپ دربالای‌سر لاکه دیزج وگامیشاوان وعموزین‌الدین ترکیده همچون تندر آوایش سراسر آن کویها را فرا میگیرد . سواران‌وسربازان مرند وقره داغ و شاهسون و دیگران که در دوچی هستند همگی بجنك برخاسته از همه سنگر ها گلوله می‌بارانند . ازآنسو دسته های انبوهی‌ازایشان همراه ضرغام وحاجی موسی خان و دیگرسرکردگان ، باچند نقب زن از چندین راه هجوم بامیر خیزآورده دیوارهای خانه هارا شکافته بسنگرهای ستارخان نزدیك میشوند ، وانجمن حقیقت را از اینسووآنسو گردگرفته گلوله‌ها همچون‌تگرك می‌بارانند وتازور می‌دارند می کوشند که‌ستارخان راکشته یا ازجای خویش‌بیرون رانند . آواز تفنك ها بهم پیوسته چنانست تو گویی‌شهررا ازجاخواهند کند . دراین گیر ودار تو پها نیز ازدامنه کوه



پ ۵۹
سالار جنك بختیاری

سرخاب بخروش برخاسته گلوله می‌بارد . از آنسوی لشگرهای عین الدوله وسپهدار ازمارالان وسرخیابان و راه قوریچای به پیشرفت پرداخته جنك سختی می کنند . توپها نیز بالای تپه هاغرش کرده وپیاپی گلوله می‌ریزند.

تاامروزجنگی باین سختی رو نداده است . سراسر شهر تکان‌خورده دسته دسته مردم از خانه ها بیرون ریخته نمیدانندچه باید کرد . بسیاری ازایشان شهررا ازدست رفته می‌دانند ودرجستجوی چاره می‌باشند که‌باری خود وخاندانشان‌را رهاگردانند . آنانکه از مشروطه دل خوش نمیدارند فرصت جسته آشکاره بدگویی می کنند ودشنام وآزار به‌آزادیخواهان دریغ نمیگویند . بویژه دربخش غربی شهر که توپهای سپاه ماکوتکان سختی بمردم داده وچنین پیداست که اندکی نخواهد گذشت وآن سپاه‌خود را بشهر خواهد رسانید .

خوب بیادمی دارم که دراینهنگام درمیدان هکماوار ایستاده وحال سراسیمگی مردم را تماشا می کردم . دراین کوی‌هنوز سنگربسته نشده وامروز جنگی درمیان نمی‌بود وتوپهای سپاه ماکو که بالای سر گامیشاوان می‌ترکید ، آوایش چنان درهمه جا می‌پیچید که مردم می‌پنداشتند کردان نزدیك شده اند واینك فرامی رسند ، واین بود دسته انبوهی از ایشان چنین میخواستند ازراه باغها به بیرون شهرشتابند و ازفرمانده سپاه زینهار ازبرای خود خواهند ، که درهمان هنگام نایب یوسف باتفنگداران شلیك کنان از پشت سر رسیدند وآنان را ازهم پراکندند .

جنك بسختی پیش می‌رفت . سپاه ماکو دودسته شده دسته ای از راه گامیشاوان پیش آمده دسته دیگری رو بسوی پل آجی می‌داشتند ، که ازآن‌راه بشهر درآیند . آن دسته چون‌بنزدیکی‌رسیدند توپ ازسنگر گامیشاوان گلوله باران کرده نگزاشت جلوبیایند. گروهی بخاك افتاده دیگران بازگشته بدسته دوم پیوستند وهمگی یکی گردیده بسنگر سرپل فشارآوردند . مجاهدان درسرپل ایستادگی‌نتوانستند وسنگر هاراگزارده پس نشستند . کردان از پل گذشته کاروانسرا وخانه های آنجارا سنگر گرفتند ، وقورخانه خودراآورده درکاروانسرا جادادند . این شکست‌بس بیمناك‌بودواگر کردان بیك تاخت بیباکانه دیگری‌برخاستندی بنزدیکی‌امیر

خیزرسیدندی وآن هنگام بودی که ستارخان میان دوآتش افتاده جز گریز چاره‌ای نیافتی. دراین هنگام بسیار سختست که ازملا اباذر که‌یکی ازملایان مشروطه خواه می‌بود یك دلیری گردانه رودادە . بدینسان مجاهدان که سنگرها را رهاکرده تاباغها خود را پس کشیدند ، این مردجایی را سنگر گرفته بتنهایی ایستادگی کرد ، تازمانیکه دسته‌هایی از شهر بیاری رسیدند ، وچنین گویند اگر این دلیری ملااباذر نبودی جلو کردان را چیزی نگرفتی .

دراین میان پیکار بس‌خونینی درخود امیرخیز پیش‌میرفت . ستارخان باهمراهان خود میانه آتش دست وپازده بادشمن که ازهرسوی پیش آمده بود جنك بس سختی می کردند . دراین پیکار بود که گرجیان که بمب می انداختند یکی از بمبها بدیوار خورده بزمین‌افتاد وترکیده خود بمب انداز را که مسیو چلیتو نامیده میشد بادو گرجی دیگر سخت زخمناك گردانید . دراین هنگام گرفتاری ستارخان سپاه ماکورا فراموش نکرده پروای آنان نیزمی‌داشت ، وچون دانست مجاهدان پس نشسته وکردان ازپل باین سو گذشته‌اند دسته‌هایی‌را ازشهرپی‌هم‌بآنجا فرستاد . درآن هنگام که‌مجاهدان رشته را از دست‌داده ونومیدانه بباغها پس کشیده بودند ، وتنها ملا اباذر دربرابر کردان ایستادگی‌می کرد ، ناگهان مشهدی‌محمد علیخان‌و کربلایی حسینخان‌ودیگران هریکی‌بادسته‌ای‌ازسواره وپیاده‌پی‌هم‌رسیدند وبمجاهدان که دل‌خودرا باخته بودند ، دل داده و باخود برزمگاه باز گردانیدند ، و باغهارا سنگر گرفته‌از هرسو گلوله برسر کردان بارانیدند . دوباره بازار ستیز گرم گردید . مجاهدان میخواستند کردان را از آنجا بلند نموده تا آن وریل برسانند . کردان پا فشارده ایستادگی می کردند . در اینمیان ستارخان درامیرخیز دشمن را شکسته وبازگردانیده وازآن گرفتاری‌بیرون آمد ودر زمان دستور داد توپ را از سنگرامیرخیز به پل آجی برسانند وخویشتن باچندتن سواراسب شده بآن رزمگاه شتافت . چند صد تن‌مردم بیکارتوپ‌رابرداشته از آن راه دور کشان کشان‌تارزمگاه‌رسانیدند . توپچی لشگر گاه کردان را دران سوی‌پل نشانه گرفته پیاپی‌هم چهار تیرانداخت . دراینهنگام آفتاب بافق نزدیك شده وجنك بسخت ترین جای خود رسیده

بود . مجاهدان‌از رسیدن ستارخان جان‌دیگر گرفته وخوداوبجنك‌در آمده دلیری بیمانند مینمودند . کردان که کسانی از ایشان بخاك افتاده ودیگران ازهرسو خودرا میانه‌آتش میدیدند ایستادگی نتوانسته روی برتافتند . مجاهدان از دنبالشان شتافته بسیاری را در همانحال بخاك انداختند . مشهدی محمدعلیخان می گوید : « پنج تن از ایشان تفنگها را انداخته زینهار طلبیدند » .

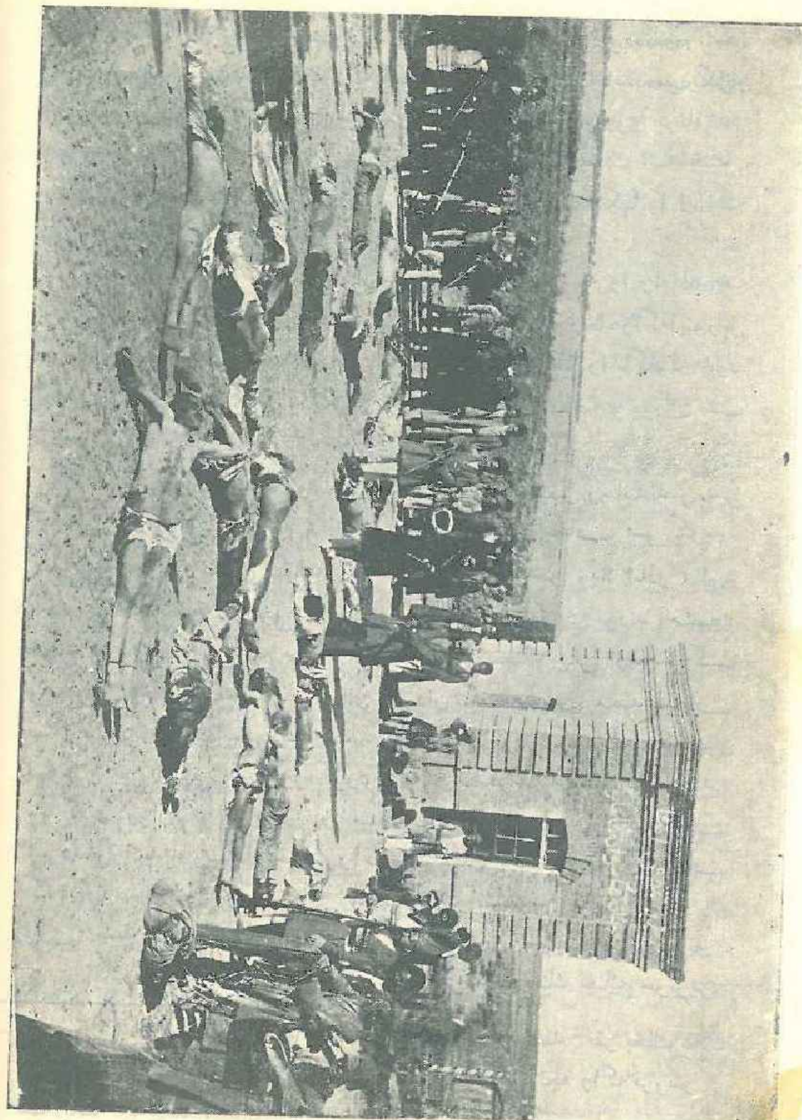
عزوخان که این شکست را ازپیش دانسته وتوپهاوبنه را راه انداخته بود اونیز باسر کردگان نایستاده‌روبگریز آوردند . قورخانه‌را که‌اینوریل آورده بودند بدست مجاهدان افتاد که توپچی توپ پنجم را باگلوله خود ایشان انداخت . حسینخان ودیگران از دنبال کردان تاخته وچون شب فرامی رسید چندان دور نرفته باز گشتند .

این بود داستان ماکو . باآن چابکی‌خودرا بشهر رسانیدند و بدین چابکی مجاهدانش بیرونش راندند . مشهدی محمدعلیخان می گوید : کسانیکه امروز دلیری نمودند گذشته ازخود ستارخان وملا اباذر ، اسد آقاومشهدی محمد ابراهیم امیرخیزی ومحمدآقا امیرخیزی بودند . مشهدی محمد ابراهیم تیربرداشته مرد . ازمجاهدان‌دراینجنك بیش ازسه تن کشته وچهارتن زخمی نگفته‌اند . ولی از کردان بگفته مشهدی محمدعلیخان صد وبیست تن کمابیش کشته شدند . (۱) این خود شگفت است که چنان انبوهی باین آسانی روبگریز آورد وبیکبار ده فرسنك بیشتر پس نشیند . باید گفت کردان که تبریزیان را بهیچی نمی شمردند چون ناگهان آن زبردستی‌رادیدند وبیکباز خویش‌را دربرابرچندین صد تن مردان ازجان گذشته یافتند چنان ترسیدند که ایستادگی نتوانستند . سالها کردان یاد این جنك خونین راکرده واز بیباکی مجاهدان شگفتی می‌نموده‌اند .

امادوسوی خیابان ومارالان درآنجا نیزتاعصر تنك جنك‌وخونریزی

---

(۱) حاج ویجویه مینویسد: «بروایت‌صحیح سیصد نفر بخاك هلاك افتاده‌بود» . پیداست که گفته‌های گوناگون شنیده وآنچه راکه فزونتر از همه یافته پذیرفته .



برپامی‌بود تادولتیان کاری پیش نبرده وازراهی که‌آمده بودند بازگشتند.
حاج ویجویه‌ای مینویسد: «اگرچه بسیاری از دلیران طوایف شاهسون وغیره بخاك هلاك افتاده بودند ولی تعدادش را معلوم ننمودیم وچند نفر از مجاهدین مقتول‌ومجروح شده‌اند». درباره جنك‌امیر خیز می‌نویسد: «آنچه‌از کشته هایشان وقت گریز برده‌اند معلوم نشد ولی بیست و چهارنفر ازکشته ها باقی مانده بودند که شب دادند ببرند ودفن نمایند».

درباره سالار ارفع ودسته‌های او درقراملك که‌چرابه‌جنك نپرداختند حاجی می‌نویسد: «ایشان که منتظرسپاه‌ماکوبودندشکست‌اینان را دیده درجای خود مبهوت ومتحیرمانده هرکس بجانب‌مقر خودمعاودت‌نمودند». ولی من دراین باره چیزی بیاد نمیدارم.

پس از آنروز شب شنبه که پانزدهم شعبان و از جشنها بشماره‌ی بود مشروطه خواهان دو جشن گرفتند و ستارخان «نامه فیروزی» بحاجی مهدی آقا کوزه‌کنانی نوشت. همان شب باهمه فرسودگی درنیمه شب ناگهان شلیك بسیار سختی از سوی میدان مشق برخاسته و پیدا بود که جنك خونریزانه ای در کار است. تا دوساعت این شلیك برپامی بود تا نزدیك بامداد آرام‌گرفت. فردا دانسته شد دسته‌ای از سوار و سرباز پیش آمده میخواسته‌اند میدان مشق را از دست مجاهدان بیرون کنند و دیوار ها را شکافته خود را تا آن‌نزدیکی رسانیده بوده‌اند، مجاهدان آگاهی یافته بجلوگیری برخاسته‌اند وآن جنك خونین رو داده. بگفته حاج ویجویه‌ای از سواران سی و چهل تن کشته شده و دیگران‌کاری ازپیش نبرده بازگشته اند. همانا سرکردگان شکست سپاه ماکو را ندانسته چنین میخواسته اند شبانه سنگر استوازی‌را از دست مجاهدان‌درآورده فرداکه سپاه ماکوباردیگر به پیشرفت خواهد پرداخت‌ازاینسوهم دسترسی بشهر دارند.

روز شنبه پیش از درآمدن آفتاب ستار خان با چند‌تن سوار اسب

پیکره ۶۰ نشان میدهد سرپل آجی را باکشتگان سپاه ماکو (این پیکره گویا درروز ۱۵ مهر برداشته شده)

شده آهنك سرپل آجی کردند که اگر ازسپاه ماکو توپی درآن پست و بلندیها باز مانده بدست آورند ، ولی هر چه گردیدند چیزی نیافتند . عزو خان پیش از گریختن توپها و دستگیران ساوالان را روانه ساخته بوده . چون خواستند باز گردند به شش تن سواره ماکو برخوردند که دیشب را در گوشه‌ای پنهان شده و اینك میخواستند خود را بیرون اندازند . ستارخان یکی را باتیرزده پنج تن دیگر را دستگیر کرده‌همراه خود بشهر آورد .

ازآنسوی‌سرکردگان ازدوچی بادسته ای ازسواره وسرباز باردیگر آهنك ایرخیز کرده آهسته و نهان دیوار هارا شکافته تا نزدیکی انجمن حقیقت رسیدند وناگهان شلیك سختی کردند مجاهدان پاسخ داده بجنك پرداختندوتانیمساعت جنك برپابود تاسواران باز گشتند وبگفته بلوای تبریز شانزده کس ازایشان کشته گردید . گویا شکست سپاه ماکو را ندانسته ستارخان ومجاهدان را افسرده ودلشکسته پنداشته میخواسته‌اند مگر کاری انجام دهند .

روز یکشنبه درشهرآرامش بود . ولی ازسر پل‌آجی آواز تفنك شنیده میشد وچنین می گفتند شجاع نظام میخواسته بادسته‌ای از دامنه کوه سرخاب بمرندرود ومجاهدان تیرانداخته نگزارده اند .

روز دوشنبه باز آرامش بود . چیرگی مجاهدان در روز آدینه و شکست سپاه ماکو نتیجه هایی درپی می‌داشت ، ویکی از آنها این بود که دولتیان اندازه نیرومندی‌مشروطه خواهان را دانسته ودل افسرده شده بودند ، واینست خواهیم دید که تاچند روز بخاموشی گراییده بجنگی بر نخاستند ، واین بارمجاهدان پیشگام گردیده ازروز سه شنبه بقراملك تاختند که داستانش‌را خواهیم نوشت . درباری اردبیلی ، لشگرگاه عین‌الدوله را پس از این‌جنك ، ستوده چنین می‌نویسد : «ازحرکات‌رؤسا وسرداران امید غلبه وفتح دیده نمی شود». همو می نویسد : «آقایان اسلامیه را اعتقادی براین بود اگر مختصر حمله ای باهل شهرشود فوراً تسلیم خواهند شد و این ایراد را بعین‌الدوله وارد می آوردند درصورتیکه همان روز ازهر طرف بلکه از هرسنگر که دولتیان داشتندهجوم برده‌کاری نساخته بافتضاح



خریطهٔ شهر تبریز در حال انقلاب

غرهٔ شهر رمضان سنهٔ ۱۳۲۶

LA CARTE DE TAURIS. PENDANT LA, REVOLUTION. 27 SEPTEMBRE.

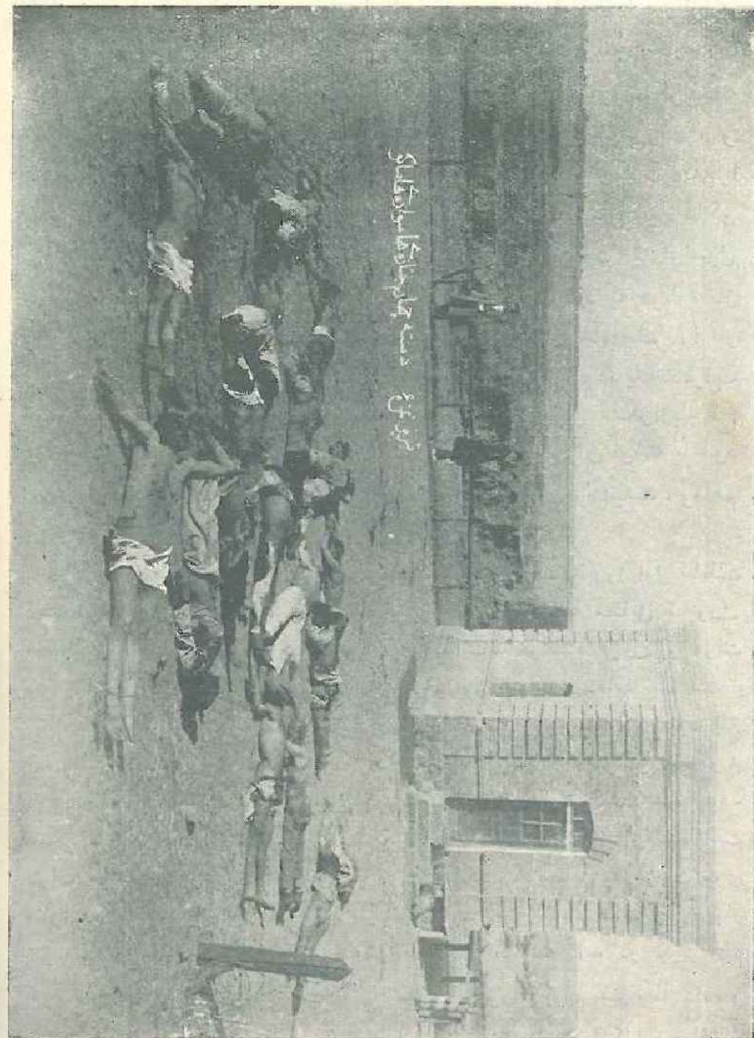
(1908)

علامات مخصوص

- Bastions des royalistes
- Bastions des nationalistes
- Mosquées
- Caravan Sérail
- Boutiques
- Rues
- Bain publics
- Le cimetière
- Jardins et champs
- Endroit inhabitable

تمام روبفرار گزاشتند برای آقایان اسلامیه ثابت شد باکیها پنجه میزنند ».
درهمین چند روزه بود (گویا در روز چهار شنبه بیست وپنجم شهریور) که‌مشیرالسلطنه‌–وزیر محمدعلیمیرزا عین‌الدوله وسپهدار را بتلگرافخانه خواست وتاپایان روزمیانه‌آنان باسروزیر تلگراف می‌آمد ومی‌رفت ، و چنانکه سپس دانسته شد مشیرالسلطنه ، از زبان شاه پرخاش کرده که‌چرا کار شهررا بانجام نمیرسانید ، وازاینسوی سختی‌کاروباز گشتن سپاه ماکو وکم بودن قوزخانه را بهانه آورده‌اند . نیزسپهدار گفته است که‌کونسول انگلیس میگوید دولت هنگامیکه مجلس را بست نوید داد که دوباره باز گرداند ، وپیشنهاد کرده است که برای‌رام شدن تبریزیان شاه‌مجلس را باز کند ، واین گفته‌های او بمحمد علیمیرزا گران‌افتاده واین بوده یك‌تلگراف پرخاش آمیزی باوفرستاده ، که نسخه‌این‌تلگراف را اقبال لشگرازباسمنج بشهرآورد ودر اینجا بدستها افتاد که‌پاسخهایی در برابر آن نوشته با خود تلگراف،دریك دفترچه‌ای بنام « رأفت ملوکانه » بچاپ رسانیدند ، وماهم تلگراف‌شاه‌را درپایین می‌آوریم :

« سپهدار اعظم از تلگراف رمز شما تعجب کردم از روز اول سلطنت دستخطی که در اعطاء مجلس دادم لفظ مشروطه و مشروعه مطابق قانون محمدی بود بعد لامذهبان بنای خود سری گذاشتند خواستند دین و دولت را از میان ببرند هرچه بدلایل و نصایح خواستم آنها را متقاعد کنم نشد تا اینکه بفضل‌الله و کمك حضرت حجت عجل الله فرجه بطوریکه لازم بود قلع قمع مفسدین دین و دولت را کردم حالا شما می‌نویسید که قونسول می‌گوید دولت وعده داده است مجلس شوری بآنها بدهد قانون بآنها بدهد عدلیه بدهد همگی صحیح است دولت گفته است بسفرا هم امروز کتبا اعلان شده است دولت مجلس مشروعه که مطابق با مزاج مملکت و مطابق با شریعت نبوی صلوات الله باشد خواهد داد و برسر قول خود استوار هم هست ولی چهار نفر مفسد رجاله اسم خودشان را مشروطه طلب گذاشته اند در تبریز علم خود سری افراشته اند حالا من بآنها تملقا ومجبوراً بگویم مشروطه دادم و برای سلطنت خود رفتن دین و آیین مسلمانی را ننك تاریخی بگذارم معاذ الله نخواهد شد عجب از غیرت شما عجب دولتخواهی می کنید همان است که



پ ٦١

مکرر گفته‌ام تا این اشرار تنبیه نشوند و بدرشان سوخته نشود دست بردار نیستم و ولو اینکه دو کرور خرج شود بعد از فضل خدا قشون و نوکر و سوار و غیره هست که بتواند این خدمت بزرك را بدین و دولت انجام بدهد مخصوصاً در مراسله سفرا قید شده است که اولیای دولت ایران وقتی می‌توانند این ترتیب مجلس مرتب کنند که آذربایجان منظم و رفع اشرار شده باشد که بفراغت خاطر مشغول ترتیب مجلس باشند شماتوی اطاق نشسته دست بروی دست گذاشته‌اید چه باید کرد اگر اردوی ماکو را یکنفرمامور گذاشته بودید میان آنها بود ابداً مراجعت نمیکردند برنمیگشتند حالا هم باتلگراف اقدامات ازطرف من شده است ولی درمحل شما هستید بایددست‌وپا بکنید و بهر شکلیست آنها را مراجعت بدهید امروز هم با آن صورتیکه دیروز سپه سالاراعظم داده فشنك و تفنك و گلوله توپ با صد نفر سوار فرستاده شد باز هم اگر استعداد میخواهید اطلاع بدهید تکلیف آخری است که نوشتم »

قراملك‌وهمكاوار. ازقراملك بارها نام برده‌ایم . این آبادی در غرب تبریز نهاده وباآنکه کویی‌از شهربشمار است باغها وزمینهای بسیاری آن را از شهر جدامیکند . مردم اینجا بیشتر با گندم کاری‌وباغبانی وگله داری زیند وکسان‌مهمان‌نوازی باشند وهمیشه‌جوانان دلیر میان ایشان فراوانست . اینکه اینان هوا خواه دولت در آمدند از روی بستگی بوده که‌بحاج میرزا حسن مجتهد می‌داشتند . چنانکه گفتیم او چون ازتهران باز می گشت روی دوش خود بشهرش‌آوردند . سپس هم که اسلامیه برپاشد قراملکیان بازهواداری کرده هشت تن ازدلیران بنام را باتفنك وابزارجنك همراه‌آخوندکوی بدوچی فرستادند که تادیری درآنجا می‌بودندودرجنگهاشرکت می کردند . لیکن چون کارجنك بدرازی کشید واینان نتوانستند ازباغ وکشتزار خود دورباشند ازبیراهه بقراملك باز گشتند وباتنهایی ودسترس نداشتن بدوچی همچنان با مشروطه خواهان

پیکره ٦١ نشان میدهد سرپل‌آجی را باکشتگان سپاه ماکو (این پیکره گویا روز ١٧ مهر برداشته شده)

دشمنی می‌نمودند .

دراین میان پیش‌آمدهایی درهکماوار که کوی دیگری درغرب‌شهر می‌باشد (کویی که مادرآنجامی‌نشستیم)رومی‌داد که‌بایدآنهاراهم بازنماییم ، واگر ریشه داستان را بخواهیم‌باید ازچند سال‌پیش آغاز کنیم . هکماوار هزاردویست‌خانه کمابیش دارد ، وازدیرزمان دراین کوی کشاکش‌شیخی ومتشرع‌درکارمی‌بوده وچه بسا زد وخورد نیزرومیداده .

درچند سال پیشتر نیز یك کشاکشی رخ داده بود که کینه آن از میان نرفته ، واینهنگام درپیشآمدها کارگرمی افتاد . چگونگی‌آنکه حاجی محمودنامی که سردسته شیخیان می‌بود خواهرزادگانی میداشت ویکی از آنان یوسف نام‌که که جوان تناور وسفید رویی می‌بود ، لوتیگری‌آغاز کرده بود . یکروزی این یوسف دست بسوی زنی از متشرعان یازیده بود . متشرعان شوریدند وباز کشاکش برپاگردید و چون خاندان ما از چند پشت دراین کویها پیشوایی میداشت خواه وناخواه پای پدرمن وحاجی میرمحسن آقا (ازخویشان نزدیك پدرم)بمیان‌آمد وچون‌ثقة‌الاسلام از دسته شیخی هواداری می‌نمود حاج میرزا حسن نیز ازاین‌دسته هواداری کرد . به محمدعلیمیرزا که انسال را بتهران رفته بود تلگرافها فرستادند وپس ازچند زمانی نتیجه آن‌شد که یوسف را بنارین قلعه اردبیل فرستادند که چندی درآنجابود تارهاگردیده بازگشت . دراین میان عباس نامی از میان خود متشرعان که او نیز جوان تناور وبلندبالا ولی سیاه چهره می‌بود بلوتیگری پرداخته وچون اونیز روزی بزنی دست دراز کرد باهمه خویشی باما که مادرش دختر عموی پدرم می‌بود اورانیز از کوی بیرون کردند . در این زمان ستار خان ازشهر گریزان ودربیرونها نهان میزیست . عباس ویوسف هردو نزداورفته شاگردیش را پذیرفتند ، واواینان‌راهمراه گردانیده‌گریزان ونهان از بیراهه روانه مشهد گردیدند تا پس از چندی بازگشتند . پس از بازگشت ازاین سفربود که ستارخان ازلوتیگری دست کشیده درشهربخرید وفروش اسب‌پرداخت . همچنین یوسف وعباس هردو پی کار رفتند . عباس برسر دیه‌های یکی از بازرگانان توانگر میرفت و خانه وزندگی‌خوبی‌آراسته‌ورفتارش‌هم نیکوشده بود . در همین زمانهاست

که اوداستان سفر خودشان رابمن که نویسنده این کتابم بازگفته . اینهاپیش از جنبش‌مشروطه می‌بود . سپس‌در زمان‌مشروطه درآن هنگام که ستارخان ازباسمنج برگشته بادوچی جنك‌آغاز کرد عباس دردیه می‌بود. ستارخان‌او را خواسته وچون‌دلیری و بیباکی اورا می‌شناخت همراه خود نگهداشت ، یوسف نیز به‌نزد اوآمد وشد می‌کرد . لیکن پس ازیکماه یابیشتر عباس به هکماوار آمده دیگر نزد ستار خان برنگشت . یکروز هم پیش حاجی میرمحسن‌آقا که‌پس ازپدرم جانشین او می‌بودآمده چنین‌گفت : ازستارخان توپ وتفنك وپول‌گرفته مانیزدر اینجا سنگر بسته وتفنگچی گردآوریم ولی چون کاررا استوار کردیم دهن توپ را بسوی شهر برگردانیم . حاج میرمحسن آقا با آنکه هوادار دولت می‌بود بآن پیشنهاد خرسندی نداده گفت : مردم زیر پا لگد مال شوند . عباس چون نومید شد پس از چند روزی بقراملك رفته بدشمنان مشروطه پیوست . نیز کسان دیگری از هکماوار بانجا رفتند . ازاینسو یوسف رفتن آنان را بسود خود دانسته به سراسر کوی‌چیره گردیدودسته‌ای تفنگچی‌پدید آورد . چیزیکه هست عباس پروای اورانداشت و هرچند روز یکبار به تنهایی یاهمراه یکی دوتن بـه هکماوارآمده وگردیده باز میگشت ، واین چیزی بود که خشم یوسف را فزونتر ودشمنی میانه قراملك وشهررا سخت‌تر می‌گردانید . باز یکروز عباس همراه یك سوار قره‌داغی به هکماوار آمده بیباکانه گردش میکرد که ناگهان درمیدان به یوسف ودسته‌او برخورد . اینان بیدرنك مسجدرا سنگر کردند ، وعباس وآن قره‌داغی خودرابه‌پشت درخت‌نارونی کشیدند که بیك چشم زدن ازآنسو یکی ازتفنگچیان یوسف واز اینسو یك عطاربیگناه گلوله خورده بخون غلطیدند . دراین هنگام من در گوشه‌ای از میدان ایستاده واین جنك وشلیك را تماشا میکردم ودیدم که همینکه شلیك پایان یافت عباس وآن سواره آرام وآهسته راه خودراگرفته بازگشتند ، وبااین کاری که کرده بودندنگریخته بلکه‌بخانه عباس‌رفته چند ساعتی درنك کردند. ویوسف چون اندازه دلیر وبیباکی اورا می‌دانست تفنگچی‌بسرش نفرستاد.

جنك با قراملك

بدینسان قراملك پناهگاهی برای دشمنان مشروطه گردیده ، وچنانکه گفتیم روزهای آخرسپاه نیـز



پ ٦٢

شادروان حاجی علی دوافروش

(این پیکره پس از جنك حکماوار برداشته شده که در آنجنك شادروان حاجی علی زخمی شده بود)

ازسوی عین‌الدوله بآنجا فرستاده شده بود . چون پس ازشکست‌سپاه ماکو دولتیان ازجنك کم امید گردیده این بار ، بیش ازهمه به بستن راهها و جلو گیری ازرسیدن خواربار بشهرمی کردند ، چنانکه عین‌الدوله ولشگر او راه هشترود و گرمرود وسراب ، وسالار ارفع راه سردرود واسکو ، و پسر شجاع‌نظام‌راه‌مرندوجلفا را گرفته‌ازآمد وشدکاروانیان جلومی گرفتند ، درچنین هنگامی قراملکیان نیز راه انزاب وآرونق را بسته خواربار بشهر راه نمیدادند ورهگذران را لخت می کردند .

ستارخان بارها پیام پندآمیز فرستاده بود ، ویکبار نیز کسانی از قراملك بشهرآمدند وگفتگورفت و نتیجه‌ای نداد . ولی چون شکست‌سپاه ماکوپیش آمد ، وپس ازآن‌شهریان بدلیری افزودند ، وازآنسوی‌دولتیان خاموش می‌بودند ، ستارخان بهتر دانست که باجنك قراملك را از پیش بردارند .

این بود روز سه شنبه بیست وچهارم‌شهریور (١٨ شعبان) هنگام پسین دسته هایی ازمجاهدان ناگهان آهنك آنجا کردند . قراملکیان دلیرانه ایستادگی نمودندوجنك‌سختی‌در گرفت . باغهاو کشتزارها که‌بدرازی نیم‌فرسخ کمابیش میانه شهر وآن‌آبادی نهاده پرازآتش گردیده از هرسو گلوله آمد وشد میکرد . هنگام غروب جنك فرو نشسته مجاهدان باز گردیدند .

فردابیست وپنجم شهریور (١٩ شعبان) از نیمروزدوباره مجاهدان روبقراملك‌آوردند . سر کرده این‌جنگها حسینخان ، وچهارصد وپانصد تن ازمجاهدان با اومی بودند . باردیگر جنك سختی‌آغاز شده مجاهدان به‌جوی گودی که‌آب‌آجی‌رابقراملك می‌رساندواینهنگام‌خشك می‌بوددرآمده به پیشرفت پرداختند . ازآنسوی قراملکیان بیباکانه بجلو گیری برخاستند . گلوله بفراوانی میریخت وغرش توپ پیاپی‌شنیده‌می‌شد . پیداست که‌بزنان و بچگان روز سختی می‌بود . قراملکیان بیش از اندازه دلیری می‌نمودند ولی مجاهدان بیباکانه پیش رفتند تا خود را بنزدیك آبادی رسانیدند . وچون روز بآخرمی‌رسید حسینخان دسته‌هایی‌راپاسبانی گزارده باز گشت .

امروز از عباس دلیریهای شگفتی رخداد . قراملکیان :استانها

ازومی گفتند . امروز اوبامدادان سوار اسب شده ازبیراهه آهنك باسمنج می کند که ازعین‌الدوله توپ وسپاه بخواهد ، ولی درنیمه راه آوازشلیک توپ‌راشنیده بازمی گردد ، وهنگامی می‌رسد که‌مجاهدان خود رابخرمنگاه قراملك رسانیده بودندواو بیدرنك بکار پرداخته خودرا به پشت‌دیواری می‌رساند، وازآنجایکتنه به‌تیراندازی می‌پردازد وجلومجاهدانرا میگیرد .

روزپنجشنبه بازمجاهدان‌بجنك قراملك شتافتند . ولی چون کسانی ازآنجا برای گفتگو نزدستارخان آمده بودند ، وازآنسوی از یك ساعت به نیمروز درخود شهر جنك وتاخت‌آغاز شد اینست جنك قراملك را تا انجام گزارده باز گشتند .

دراین سه روزه جنك باقراملك چون بیشتر مجاهدان ازهکماوار می گذشتند من تماشا می‌ایستادم ، وازاینکه آنانرا میدیدم دلیر و مردانه دسته دسته آمده می گذشتند گاهی شادمی‌شدم که از ایران ازمیان‌بازاریان وبرزگران چنین مردان شیردلی برمیخیزد، وگاهی غمگین می گردیدم که این شیر دلیها درراه برادرکشی بکارمیرود . بیادمی دارم روز دوم برسر کوچه ایستاده بودم حسینخان با دسته‌ای پیاده رسید . از رخسار مردانه انجوان واز سنگینی واستواری او شادمان گردیدم وافسوس که‌همان یك باربود که اورادیدم . حسینخان بیش‌ازنه‌فشنك در کمربند خودنمیداشت، یکی ازیارانش گفت : « خان ! بانه فشنك بجنك‌میروی ؟! » پاسخ داد : «مگرمن‌بیش‌ازنه تن‌خواهم کشت!». پشت سرایشان اسدآقاسواراسب‌سفید قشنگی می‌آمد . نامش را شنیده وخودش را ندیده بودم . درشگفت شدم که جوانی با این سال‌کم دارای آن آوازه‌گردیده .

دراینجنگها بود که شاطر محمد حسین برادر مشهدی محمد صادق که بدلیری شناخته شده وازسردستگان بشمار میرفت کشته گردید .

باری چنانکه گفتیم روز پنجشنبه نزدیك نیمروز ناگهان دولتیان ازسرخیابان و از بازار واز مغازه های مجدالملك و از چند راهی که بامیرخیز می‌رفت پیش‌آمده غوغای سختی برپا کردند . نیز توپها را از دامنه کوه سرخاب بفرش آورده آتش برسر شهر بارانیدند . یك تاخت ناگهانی وبسر بیمناکی بود . شاید می‌پنداشتند مجاهدان درسوی قراملك

سرگرمند ودرشهرچندان نیرویی نیست ومیخواستند مگرکاری پیش برند، یاخواستشان این بود که مجاهدان را بباز گشت ازجلو قراملك وا دارند . هرچه بود سخت بیباکانه می کوشیدند .ستارخان وباقرخان ایستادگی‌نموده وجلو تاخت راگرفتند . از اینسوهم توپها غریدن گرفت . تا غروب جنك برپابود وآنزمان فرونشست . از مجاهدان چند تن کشته شده و چند تن زخم برداشتند . از دولتیان بیشتر از اینان کشته وزخمی شدند .

بخاك سپاردن مسیو چلیتو

روزهای آدینه وشنبه جنگی‌برنخاست. شب یکشنبه جنگهای سختی در سوی خیابان می‌رفت . درباری اردبیلی می‌نویسد : «ازصدای توپ و تفنك تا صبح نتوانستیم بخوابیم . محشر غریبی راه‌انداخته بودند . تادمیده صبح صدای تفنك می‌آمد » . می‌نویسد : « راه باغمیشه را مجاهدان سدنموده تردد احدی ممکن نیست . جمعی ازاهل شهربباغ‌آمده‌اند . شاهزاده، جوادخان حاجی خواجه لورا بباغمیشه مأمورفرمود هرطور است راه مترددین باز وموانع را ازپیش بردارد » . دراین روزها گفتگو از بازگشت سپاه‌ماکو می‌رفت ، که اقبال‌السلطنه بادستور محمدعلیمیرزا دوباره‌نیرو بآنهاافزوده وباز گردانیده ، وآنها همچنان دیه‌هارا آتش می‌زنند وپیش می‌آیند . نیز دراین روزها نان کمیاب گردیده بخاندانهایی سخت می گذشت .

روز دوشنبه سی‌ام شهریور (٢٤ شعبان) داستانهایی درکاروخدادن می‌بود . ازیکسو درسوی پل سنگی سواران (همان سواران حاجی‌خواجه لو گویا) پیش آمده باخیابانیان جنگی میرفت که سه ساعت کمابیش برپا می‌بود، تاسواران نومیدشده‌باز گشتند ، وازدوسو کسان‌بسیار کشته شدند .

از یکسو امروزعین‌الدوله بشهرالتماتوم چهل وهشت ساعته فرستاده وکسانی را نیز بباغ خواسته بود که بازبان پندهایی‌دهد ، که داستان آنرا خواهیم نوشت .

درآنمیان‌دریکسوی شهریك نمایش‌باشکوه‌بیمانندی‌می‌رفت‌ومشروطه خواهان کشته یکی ازگرجیان‌راباپاس وپذیرایی که تا امروز مانندش‌دیده نشده بود بگورستان‌می‌بردند . این یکی ازداستانهای‌شنیدنیست که‌مشروطه خواهان تبریز ، درمیان آنهمه گرفتاریها خودرا نباخته هرکاری را که

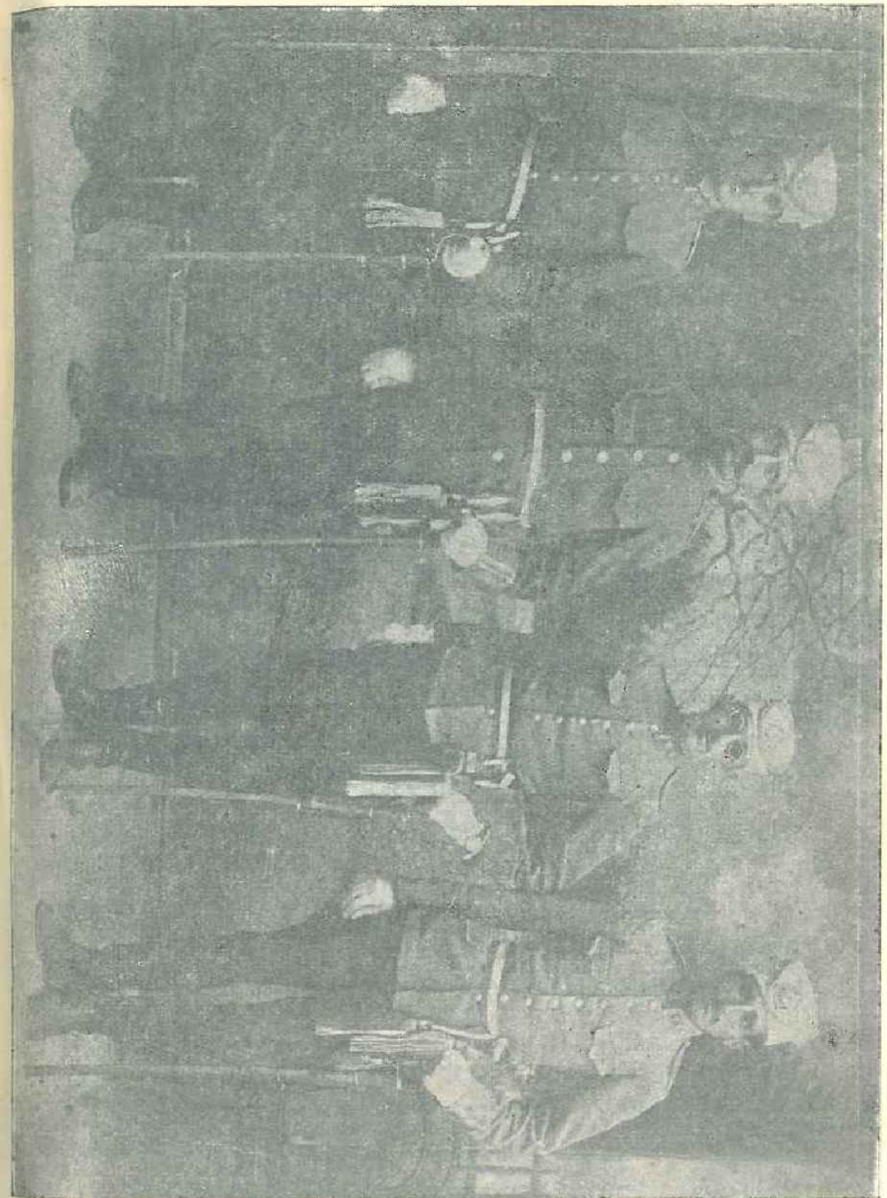
می‌بایست ومی‌شایست بانجام می‌رسانیدند .

چنانکه گفتیم مسیو چلیتو که یکی ازسردستگان گرجیان و از بمب اندازان ایشان می‌بود ، روزآدینه نوزدهم شهریور ، در گرماگرم جنك بایك بمبی که بدیوار خورد وترکید سخت زخمی گردید و دربیمارستان میخوابید تادیروز یکشنبه بدرود زندگی گفت .

آزادیخواهان از مرك آنهمپمان ارجمند اندوهناك شدند واز دست دادن چنان‌یاوری افسوس خوردند،وامروز که‌جنازه اورا بخاك خواستندی سپرد بیك نمایش باشکوهی‌برخاستند. بدینسان که مردم درارمنستان‌ولیلاوا که سرراه می‌بود گردآمدند چندانکه کوچه‌هاهمه پر گردید . درپشت بامها هم زنان وفرزندان بانبوهی گردآمدند . نیزیکدسته ازمجاهدان که‌توانسته بودند بسنگر نروند درسرراه ازاینسو وآنسو برده ایستادند .

آزآنسوی چون جنازه را ازبیمارستان بیرون‌آوردند نخست بیرق سه رنك ایران را بجلو انداخته درپشت سرآن هزارتن از مجاهدان - هرچهارتن دریك رده - تفنگهارا سرازیر گردانیده ، با یك دسته موزیك روانه شدند ، پس از ایشان جوانان ارمنی باطاقنماهایی‌ازگل بدستهاشان سرود خوانان راه افتادند ، وپس ازآنان دسته‌های انبوهی‌ازمسلمان ومسیحی جنازه را دنبال می کردند . درسرراه درچند جاگفتارهایی‌بترکی وارمنی خوانده شدوپیکره‌ها برداشته گردید ، وبا این شکوه وپذیرایی اورا تاپگورستان رسانیدند وبزیر خاك سپاردند .

دزروزنامه « ناله ملت» می‌نویسد : «الحق‌والانصاف که‌آذربایجان نه بلکه ایران تابوده جنازه احدی‌را ازبزرگان واشراف ورجال‌مملکت بدین وضع وترتیب وعزت واجلال حمل ننموده ودرحق هیچ‌یک ازشهدای



پیکره ۶۳ نشان میدهد چهار تن از جنگندگان و دلیران جنگهای آذربایجان را- ازدست راست میرعلی‌اکبرخان خیابانی برادرمیرهاشمخان، اسد آقا خان ، میرزا نورالله خان (گشاینده خوی)، حسین آقاخان (پسر علی مسیو) (این پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده وآنان را دررخت پلیسی نشان میدهد)

حریت این احترام فوق‌العاده را مرعی نداشته‌اند . . »

شب سه شنبه دو ساعت از شب گذشته بیکبار از همه سنگرهای دولتیان از سرخیابان گرفته تا امیرخیز شلیك و جنك آغاز گردید و تا نزدیك بامداد همچنان سراسر شهر پرازغوغا بود . درباری اردبیلی می‌نویسد : جواد خان حاجی خواجه لو که از سوی عین‌الدوله برای باز کردن راه باغمیشه فرستاده شده بود امشب از سختی کارجنك درشهرماندن نتوانسته با سواران خود گریخته بلشگرگاه آمد ومایه بیم وترس دیگران گردید .

روز سه شنبه هنوز آفتاب درنیامده در بیرون پل آجی جنك آغاز گردید . دراین چندروزه که آوازه باز گشت سپاه ماکو افتاده هر روز آگاهی تازه‌ای می‌رسید ستارخان دسته‌ای را ازسواران به آناخاتون می فرستد که اگرسپاه ماکو بانجارسید آگاه شوند و جلوگیری کنند واین سواران درپیرامون اناخاتون می بودند که پیش ازدرآمدن آفتاب چهار صدتن کمابیش سواره را می‌بینند روبانجامی‌آیند . اینست بجنك برمی‌خیزند. ازآنسوی رحیمخان وشجاع نظام بادسته‌هایی از سواره از دوچی بیاری سواران دولتی می‌رسند . از اینسو نیز مجاهدان سرپل بیاری سواران آزادی می‌شتابند . تاپس ازظهر جنك سختی درمیان می‌بود واز سنگر امیرخیز توپهایی نیز انداخته شد .

التماتوم عین‌الدوله چنانکه گفتیم محمدعلیمیرزا بعین‌الدوله فشار می آورد که شهر را بگیرد و پرخاشها می کرد .

پیاپی تلگرافها ازو می‌رسید . ازسوی دیگرملایان اسلامیه نشین که بخون مردم شهر تشنه می‌بودند ، پیاپی پیام داده از عین‌الدوله گرفتن شهر را میخواستند . عین‌الدوله از روزیکه آمد آنچه توانسته کرده و آنچه زور میداشت بکاربرده بود . ولی ملایان که از جنك و چگونگی آن نا آگاه می‌بودند ومحمدعلیمیرزا که از آندور به پیشآمدها نگهبانی می کرد چنین می‌دانستند که عین‌الدوله هنوز همه توانایی‌خودرا بکارنبرده ، وباتبریزیان نرمرویی نموده است ، واین بود آن فشار را می‌آوردند . هرچه بود عین‌الدوله خود را ناچاردید که‌یکباردیگرزورآزمایی کند وباشهربجنگد ، بویژه که سپاه ماکو نیز باز گشته بشهرنزدیك شده بود .

لیکن بهتر دید که این کار خود را برویه دیگری اندازد و بمردم شهرالتماتومی فرستاده چنین وا نماید که تاکنون دست نگه داشته و آنچه تواندنکرده است ، ولی اگر شهریان پشیمانی‌ننماید و گردن بفرمان او نگزارند آنچه تواند خواهد کرد ، واین بودچنانکه گفتیم‌روز دوشنبه‌سی‌ام شهریور (۲٤ شعبان) آگاهی نامه‌ای نویسانیده درسی‌وشش نسخه‌بکسانی درشهرفرستاد ، دراین زمینه که درآن یکماه‌وهرچه خواسته است « رأفت ملوکانه » را بمردم تبریز برساند و آنانرا با زبان پند براه آورد نتیجه نداده ومردم دست از نا فرمانی نکشیده و باسپاهیان دولت بجنك دلیری نموده‌اند ، واینست دولت ناچار شده‌تبریزیان‌را بگردنکشی شناسد وبآنان گوشمال دهد و اینست او آگاهی می فرستد که اگر از سر دسته فردا که روز سه شنبه بیست وپنجم شعبانست تا چهل‌وهشت ساعت تفنك وفشنك را بکنار نهادند واوك دولتی‌راسپردند کارخوبی کرده‌اند ، و گرنه‌لشگرهای دولتی بشهر درآمده آنچه می‌بایددرباره گردنکشان خواهند کرد . کسانیکه بی‌یکسوهستند دربالای خانه‌های خود بیرق سفید افرازند ، ویا درباغ‌شمال ودر مسجد ها گردآیند که لشگریان ایشان را شناخته گزند نرسانند ، و هر کسی که باتفنك وافزار جنك دربرابر لشگریان ایستادگی‌نماید هرگز آمرزیده نشده کشته خواهد گردید .

همچنین پیام فرستاده ازهر کوبی‌دوتن رابنزد خودخواند ،وکسانیکه رفتند همین سخنان را بازبان بآنان گفت . چون‌این‌آگاهی درشهرپراکنده گردید آزادیخوهان ومجاهدان پروایی ننمودند ، بلکه زبان بریشخند باز کرده گفتند : پس از سه ماه جنك ، دیگرچه جای این التماتوم‌ست ؟! . چه جای چهل وهشت ساعت مهلت است ؟!. گویا ستارخان گفته بود : مگر تا امروز شوخی می کردید که اکنون میخواهید جنك کنید ؟!..

لیکن نمایندگان سیاسی دولتها واروپاییان که در تبریز می‌نشستند بالتماتوم ارج گزارده بسفارتخانهای خود در تهران تلگراف کردند و از دولت برای خودشان وبستگانشان ایمنی تلبیدند . از آنسوی چون انجمن ایالتی تلگراف پایین را باستامبول فرستاد :

دولت قتل عموم ملت را از بیست وپنجم ماه چهل و هشت ساعت اعلان



پ ٦٤

شادروان فضلعلیخان یکانی با چند تن از پیروان خود (این پیکره هم گویا درزمانهای دیرتر برداشته شده)

داده ملت حاضر مقابله

از جمله «قتل عموم ملت» ایرانیان استانبول بترس افتاده سراسیمه شدند و انجمن سعادت تلگرافها بنجف و دیگر جاها فرستاد و درهمه جا ایرانیان را بیمناک گردانید.

از اینسوی درخود تبریز بدخواهان آزادی که درهمه کویها می بودند بتکان آمدند، که برخی التماتوم‌را دستاویز ساخته چیزهایی ازخود افزوده مردم را بترس می‌انداختند. وبرخی نیز ترسیده نمیدانستندچه کنند. درهکماوار خانواده ماکه بدخواه مشروطه می‌بودند بتکان آمدند و بران شدند که زنان وبچگان خودرا بقراملك فرستند که روز درآمدن سواران بشهر درخانهای خود نباشند، و چون کسی ازمردان بزرك، از ترس مجاهدان نمی‌یارست ازشهر بیرون رود واز دولتیان درآنسوی می‌ترسید، مرا که آنروزهفده ساله می‌بودم ناچار گردانیدند که آنزنان را که بیش از شصت وهفتاد تن می‌بودند، بابچگانشان بقراملك رسانم، ومن آنان را از میان باغها راه نموده بقراملك رسانیدم. درآنجا نیز سردستگان پاس داشتند ومهربانی نمودند. ولی مردم عامی بدزبانیهای بسیار کردند. ازیك کوچه‌ای که‌می گذشتیم یك زنی گفت: «چرا علیا ولی‌الله نگفتید که اینگونه گرفتارشوید ؟!.» دیگری گفت: «اینها همگی‌بابیند». دو شب درآنجا درخانه خویشان خرد ماندیم ودر این دوروز بود که من‌داستان جنگهای قراملك و دلیریهای شگفت آور عباس و دیگران شنیدم. عباس بنام خویشاوندی بدیدنم آمد. پس از دو روز چون ازالتماتوم نتیجه ای نشد بازدیگر باز گشتیم.

باری از شهر پاسخ پایین را نوشته بباغ صاحبدیوان فرستادند:

حضور بندگان حضرت مستطاب اشرف والا شاهزاده عین‌الدوله دامت شوکته اعلام‌بانظام نواب مستطاب اشرف‌والا که منشور قتل وفتوای اعدام مسلمین اهالی دارالسلطنه تبریز بود عز وصول یافت میفرمائید هر چه خواستم شما هارا بانواع پند و اندرز ازطریق عصیان بازداشته برأفت و مرحمت ملوکانه امیدوار ومتقاعد نمایم نشد وشما باکمال تمرد دولت را مجبور کردید بنظر مخالفت بشما نگریسته قلع وقمع شمارا مستلزم سلامت حال واستقبال خودبداند ملت‌هم باکمال

توقیرو احترام عرض میکند که‌مناظر قراء وقصبات منهوبه وضجه زنهای مسلمانان دیگرطاقت این‌رادر ماها نگذاشته که زیر بارتحمل این رافتهای شایان پادشاهی برویم ما هم هرقدرخواستیم به تامل و تانی فریاد مظلومانه خودرا به گوش وجدان حضرت و الا رسانیده ایشان‌را درباره استیفای حقوق ملی نایل یك سعادت ابدی نمائیم میسر نشد بنابر این در مقابل اظهارات حضرت والا جز تکرار این فرمایش حضرت فخر المجاهدین سیدالشهداء علیه افضل الثناء جوابی نداریم :

اذا کانت‌الابدان للموت انشأت   فقتل‌امرء لله بالسیف اجمل(۱)

از این قبیل التماتومها گوش ملت پر شده دیگر حالت پذیرایی این تهدیدات را ندارند منتظر اقدامات فعلی هستیم:

انکه در بحر قلزم‌است غریق   چه تفاوت کند ز بارانش

والسلام علی من اتبع‌الهدی

آنچه باید دراینجا بازنمود آنست که دراین‌زمانهادرمیان‌آزادیخواهان بستارخان وباقرخان‌ارج بسیارمی گزاردند ، ودر باره‌ستارخان پیاپی‌خوابها دیده میان مردم می‌پراکندند ، ودرزبان مردم و در نوشته‌ها ستار خان را « سردار » یا « سردار اعظم » وباقرخان را « سالار » یا « سالار اجل » یادمی کردند . بویژه پس ازداستان شکست سپاه ماکو که‌توده مردم ستارخان را بادیده‌دیگری میدیدند وکسانی او را انگیخته شده از سوی خدا می‌پنداشتند وخوابها دراین باره میدیدند ونام او را باپاس بسیار به‌زبان می‌راندند ، اینست مانیزاز این پس‌این دوتن را بانام‌سردار وسالار خواهیم‌خواند . اگرچه نامهای «سردارملی» و«سالارملی» که‌انجمن‌بایشان دادپس ازپیش‌آمد دوچی ویکماه‌دیرتراز این‌تاریخ بود ، ولی بهترین نامها آنست که توده بنام خوشنودی وسپاسگزاری بکسی بدهند . مانیز پیروی از توده را بهتر می‌شماریم تاپیروی از انجمن را .

چشم براه التماتوم

مشروطه خواهان چون آن پاسخ را فرستادند چشم براه جنبش دولتیان نشستند.

شب چهار شنبه یکم مهر (۲٤ شعبان) باهمه مهلتی که عین الدوله

(۱) تنهاکه برای مرك آفریده شده چه خوشتر که‌آدمی درراه خدا باشمشیر کشته شود .

داده بود از همه سنگرها جنك برپا وتانزدیکی بامداد آواز شلیك بلند می‌بود . این جنگهای شبانه هنایش دیگری درشهریان میداشت ، ودر آن آرامش شب آواز تفنگها دیگر گونه شنیده می‌شد . چنانکه گفته ایم دراین شب ها دوساعت ازشام گذشته ازبیشتر خانها آواز اذان برمیخاست وبسا رومیداد که آواز اذان باشلیك تفنك بهم درآمیخته غوغای شگفتی برپا میکرد .

روز چهار شنبه درشهر شوردیگری برپا و مردم همه گفتگوی فردا را می‌داشتند که جنك آغاز خواهد شد وبآمادگی می کوشیدند . از آنسوی دربیرون شهر دولتیان بیکارنه نشسته سپاه جابجا می کردند . ازآن جمله دسته هایی‌را از قزاق وسوار ازلشگرگاه‌شاطرانلو بدوچی می‌فرستادند . نیز چون سالار ارفع بایستی بادسته های خود ازقراملك بتاخت پردازد ، عین‌الدوله سوارانی را ازراه جنوب شهر پیش اومی‌فرستاد . چون ازشهر آن سواران دیده می شدند ازسنگر ماوالان‌توپی بسوی ایشان انداختند . نیز امروز سپاه ماکو از صوفیان برخاسته روانه شهر گردیدند ، ودرآنا خواتون که جابرای ایشان‌آماده شده بود فرودآمده‌بسنگربندی پرداختند . از سنگر امیرخیز دوتیرتوپ بسوی ایشان انداختند . بگفته بلوای تبریز بازبان گلوله پیام «خوش آمدید » فرستادند .

درباری اردبیلی‌می نویسد : امروز باردیگرتلگراف ازمحمد علیمیرزا رسید که باید کارشهر دوروزه پایان پذیرد .

شب پنجشنبه غوغای بیمانندی‌بودوتاسفیده بامداد گلوله بر سرسنگر هامی‌بارید . امشب کمتر کسی خواب بچشمش رفت. روز پنجشنبه که سر دسته مهلت‌سپری می‌شد از دولتیان تکانی دیده نشد . سرداروسالار دستور دادند برای یادآوری چندتیر توپ ازسنگرهای شهر بلشگرگاه شاطرانلو وآنا خاتون ودوچی انداختند . وچون پاسخی از آنسو نرسید اینان نیز خاموش شدند . گویا عین‌الدوله چشم براه لشگرهایی می‌بود که بایستی امروز برسند . ازجمله دسته‌های انبوهی ازسپاه ماکو امروز رسیدند . از اینسو درشهر شور بیشترازدیروز برپاشده دسته‌دسته مردم از کویهابانجمن آمده جانبازی ازخود نشان می‌دادند وپاره‌ای ازایشان کفن بگردن انداخته



پ ٦٥

مشهدی محمدعلیخان بادسته خودش

بودند . واعظان بگفتار پرداخته مردم را بآرامی خواندند .

شب آدینه سوم مهر(٢٧ شعبان) همچنان شلیك شنیده می‌شد ولی مجاهدان کمتر پاسخ میدادند . گاهی نیز غرش توپ یابومب بگوش می‌رسید .

روز آدینه روز بس پرشور وبیمناکی بود . بهنگامی که آفتاب تازه دمیده سراز کوهسار بیرون‌می‌آورد وهنوز بیشتر مردم پس از بیداری‌دیشب آرامش هنگام بامداد را فرصت جسته در خواب می‌بودند ، که ناگهان غرش نخستین‌تیر از دهانه توپ دوچی آرامش وخاموشی‌رابهم زده‌آوایش درسراسر شهر بپچیده پیاپی آن تیر دوم وتیر سوم غرش خودرا بگوشها رسانید . اندکی نکشید که توپهای دشت شاطرانلو بکارپرداخته‌گلوله‌های پیاپی برسرمارالان وخیابان بارانید. نیز ازسپاه‌ماکوتوپها بغرش برخاست.

هرکسی دانست داستان چیست: بمباردمانی که دیروز بایستی آغاز گردد امروز آغاز گردیده . چهارده توپ ازسه جایگاه (دشت شاطرانلو دامنه کوه سرخاب، آنور پل‌آجی) گلوله می‌باراند. ازاینسوی توپهای شهر نیز ازچند جا بپاسخ پرداختند . امروز دیگر جنك رسمیست . جنگی‌است که دولت آگاهی آنرا ازپیش پراکنده . سرکردگان که این زمان شاید بیش از سی تن از ایشان درپیرامون تبریز فراهم می‌بودند امروز داد دولتخواهی خواهند داد . چهار ساعت کمابیش تنها گلوله باران توپ‌درکار بود . ولی دردوساعت بظهر آواز شیپور ازدوچی آگاهی پیشرفت‌را داد ، وناگهان از سراسر سنگرها از سرخیابان گرفته تاپل آجی جنك وشلیك آغاز شده هنگامه‌ای‌برپا گردید که کسی که ندیده باگفتن نخواهددریافت . شجاع نظام که همیشه دراین جنگها پیشآهنك می‌شد باپانصد تن سواره و سرباز ازمرندی وشاهسون‌باطبل وشیپور بسنگرهای بازار که بیش از چهل وپنجاه تن پاسبان نمیداشت تاخته ازهر سوی آتش بارانیدند . نیز دسته‌ای قزاق از پشت بام بازار به‌پیش آمدن پرداختند . ازآنسوی از مغازه های مجدالملك وعالی قاپووسوی پل‌سنگی‌وچند راه دیگر به خیابان ونوبرتاخت آوردند . درهمان هنگام لشگرهای دشت شاطرانلو ازسر مالان وازبالای خیابان فشار سختی می‌آوردند . از اینسو امیرخیز که‌بیش

از همه بایستی بدانجا پردازند از میان بردارند از دوسو تاختهای بسیار بمنا کی بانجا می‌شد : یکی از سوی پل‌آجی که سپاهیان ماکو همچون سیل راهی گردیده روبسوی پل‌آجی پیش می‌آمدند . دیگری از سوی دوچی که باز ازچند راه ، ازجلو وازچپ واز راست بفشا . پرداخته ودیوارهارا شکافته تا از دیگی انجمن حقیقت پیش آمده‌بودند، وآنچه زور میداشتند بکار میبردند. در بلوای تبریزمی نگارد : امروزخود رحیم خان تفنگ برداشته بجنگ برخاسته بود و باسواران خود از راه دروازه دوچی تاخت آورده وتوپی را در گورستان سیدابراهیم نهاده بسنگرهای مجاهدان می بست، چنانکه هفده توپ برسنگرهای دروازه استانبول زد ومجاهدان ویجویه و کوردرلو که دراین سنگرها می‌بودند خودرا نباخته ازجا درنرفتند . یك گلوله توپ بسنگر برخورده وآن را ازهم پراکند ، وخود آن ترکیده حاجی آقا جوان دلیر کردرلو را ازهم پرانید ، چنانکه خون آن جوان و پاره‌های گلوله وسنگهای سنگر را باهم دریکجا بسروروی مشهدی‌حسین ومشهدی سیف الله کوردلو زد . ولی اینان پروانکرده ازکار خود بازنماندند . نیزمی نویسد : درسوی کوچه ایرانچی (شمال انجمن حقیقت) مجاهدان که درسنگر پیش سرگرم تیراندازی می‌بودندو آنجا بالاخانه‌ای می‌بود گلوله توپ یك ور آنرا برداشته محمد جعفر نام مجاهد را باخود برد . دیگر مجاهدان ایستادگی نتوانسته بگرجی بمب اندازی که همراه می‌بود گفتند بمب بیاندازد ، و گرجی که زبان نمی فهمید خواست ایشان درنیافت . مجاهدان جای ایستادن ندیده بسنگر دیگر پس کشیدند . ولی سواران گرجی را زده جنازه اورا باسلامیه بردند . سردار دستور داد دوباره بمب انداز و تفنگچی بآن رزمگاه خونین درآمده باهر کوشش می‌بود سواران را ازآن کوچه وخانه بیرون کردند . دراین هنگام گلوله بپای محمدخان برادر زاده سردار خورد وآن جوان دلیر از پا افتاد . احمد نام مجاهد اورا برداشته تاانجمن حقیقت رسانید .

درگرماگرم این کشاکشها سالار ارفع بادسته های خود از سواره وسربار همراه تفنگداران قراملك واسکو از راه هکماوارو آخنی (اخنخو) پیش آمدند ، وچون در هکماوار جز در چند جا سنگر بسته نشده وجز مجاهدان کمی دراینجا نمی‌بودند کسی جلو گیری نکرد، وآنان خودرا بدرون

کوی رسانده به پیشرفت پرداختند . قراملکیان وتفنگ داران خودهکماوار (که بدولتیان بپیوسته بودند) ولوطیان اسکو پیشرو می‌بودند وشلیك کنان پیش می‌آمدند ، پشت سرآنان دسته های دیگر می‌رسیدند ، و بهر کوچه که دست میافتند تاراج می کردند وبیباکانه پیش می‌رفتندوچنین میخواستند اگرسپاه ماکو بشهردرآمد اینان خودرا بآنان رسانند .

این خود نشدنیست که مابخواهیم حال شهررا درامروز چنانکه بوده بستاییم . سی‌هزارتن ازیکسو پانزده هزار تن ازسوی دیگر بجنك پرداخته گلوله برسریکدیگرمی بارانند، و گاهی که آتش باران تندی‌می گیرد دست کم درهردقیقه چهل هزار تفنك تهی میشود وغرش‌های توپ واوای نارنجك نیزدرآنهادرمی آمیزد . مردم دسته‌دسته‌درتکان‌وجنبشند وبهمدیگر که‌میرسند چگونگی جنك‌را می پرسند . مجاهدان گروه گروه ازاینسو بآنسو می‌شتابند. چه بسا زخمی یا کشته که بدیده برمیخورد . چه بسا ناله‌ها و گریه‌ها که شنیده می‌شود. چهره‌هابرافروخته وچشمها ازاینسو وآنسو درجستجوست. کسی نمیداند از پس آن کشاکش چه نمایان گردد. اگر چه ترس باندازه روز بیستم شهریور نیست ولی جنگ بادامنه تر وپافشاری دولتیان بیشتر و فریاد وغوغا بلندتر است .

نافیروزی دولتیان

بدینسان جنك وخونریزی پیش میرفت ، وچون تاخت رادولتیان کرده بودند ، در آغاز روز فیروزی درسوی ایشان‌می‌بود ، ودربیشتر جاها پیشرفتهایی کرده ، وهریکی از سر دستگان مژده فیروزی خود رابعین‌الدوله یا بسپهدارمی‌فرستاد . ولی کم کم مجاهدان درهرآنجا بآنان چیرگی نموده بازگشت دادند و هنگامیکه روز از نیمه‌می گذشت نشانه‌های فیروزی‌درسوی مجاهدان نمایان گردیدن آغازید .

نخستین مژده از رزمگاه بازار نیم ساعت پس از نیمروز رسید . حسینخان بامجاهدان‌دولتیان را شکسته وباز پس رانده‌اند ، وشیپور هایی که‌می نواختند بنشانی‌فیروزی از دشمنان گرفته‌اند . سپس مژده ازچیرگی خیابانیان رسید که دشمن را از هرسو باز پس‌رانده‌اند .

سردار وهمراهان اونیز درامیرخیز باهمه انبوهی که دشمن می‌داشت و آن پافشاریها که می نمود ، درسایه دلیری و ایستادگی همه را پس



پ ٦٦

عین‌الدوله با ارفع الدوله

نشاندند . سپاه ماکو باآن دلیری که می‌جنگیدند و با آن گلوله باران سخت که می نمودند و باهمه پیشرفتی کـه یافتند خودرا بشهر نتوانستند

رسانید . ازسوی مغازه‌های مجدالملك که‌سواران‌مرند و یورتچی وسربازان قزوین بسنگرهای نوبر تاخته بودند درگرما گرم جنك بمب بسوی آنـان انداخته شده هفت تن بخاك افتاد ودیگران باز گردیده روبرتافتند . چهار تن از کشتگان ایشان که باز مانده بود حاجی‌خان پسر علی مسیو(سرکرده مجاهدان نوبر) داد شسته و کفن کرده بخاك سپردند .

اما درهکماوار که قراملکیان ودسته‌های سالار ارفع تادرون کوی پیش‌آمده بودند ، درنزدیکی میدان بزرك ازسنگر گلوله‌ای به عیوضعلی اسکویی که یکی ازاوتیان بنام آذربایجان ودر اینجنك ازپیش جنگان می‌بود رسیده اورا سخت‌زخمی کرد واورا چون باز گردانیدند دیگران هم باز گشتند (١) وچون ازشهر نیزآگاهی از پیشرفت دولتیان نه‌رسید اینان ایستادن نتوانسته هنگام پسین بقراملك باز گردیدند .

اینست داستان یك‌روز دیگر از روزهای بیمناك تبریز. اینست نتیجه التماتوم عین‌الدوله. بنوشته پلوای تبریز امروز سی‌تن کمابیش ازمجاهدان کشته شده وبهمان اندازه ها زخمی گردیدند . ولی از دولتیان سیصد تن کمابیش نابود شدند . امروز پانصد وچهل توپ کمابیش انداخته گردید .

دراستانبول وقفقاز وعتبات وپاریس‌ولندن که‌ایرانیان وایران‌دوستان نگران‌میبودند انجمن ایالتی بدستیاری انجمن سعادت‌بهمه جا مژده فیروزی تلگراف کرد . ار آنسوی در تهران که امیدها باین جنك بسته و محمد علیمیرزا چشم براه تلگرافهای‌مژده‌آمیز می‌بود نمیدانم عین‌الدوله چه‌آگاهی فرستادو چه‌بهانه‌ای‌پیش کشید. دو تلگرافی که‌درهمین‌روزهااز تهران‌برحیمخان فرستاده شده وماآنهارا دردست می‌داریم ازآنها پیداست که در باغشاه‌امید بی‌اندازه‌بامروز بسته وآنرآخرین روز ایستادگی‌تبریز بشمارمی‌آورده‌اند . سپس هم سرکردگان باهمه شکستی که‌یافتند وکاری ازپیش نبردند جان ـ

---

(١)چنانکه نوشتیم‌اینان‌درهکماوار‌بتاراج می‌پرداختند ، وتاراجگران تانزدیکی خانه‌مارسیده ودرخانه مارا میزدند ومی‌شکستند که گلوله‌خوردن عیوضعلی رخ داد وتفنگچیان وتاراجگران باز گردیدند ، وخانه ما از تاراج ایمن ماند

فشانیهای خودرا بتهران آگاهی داده وچشم براه پاداش بوده اند. اگرهم دیگران این کاررا نکرده‌اند رحیمخان کرده. آن تلگرافهارا در اینجا می آوریم. یکی ازآنها دراین باره است که چون پیش از رسیدن عین‌الدوله به تبریز دولتیان فشنگ کم‌داشتند گویا رحیمخان ازکیسه خود فشنگ خریده وبسواران داده بوده واین زمان تلگراف کرده از تهران پول آنها را می طلبیده، نیز پاداشهای دیگر میخواسته. در پاسخ آن حاجب‌الدوله که در دربار هوادار رحیمخان بشمار میرفت شب بیست‌وهشتم شعبان (شب پیش از جنگ) تلگراف پایین را فرستاده و چنین پیداست که همان شب میانه باغ شاه وسرکردگان گفتگوی تلگرافی فراوان درکار بوده :

ازباغ - جزوحضوری- خدمت جناب اجل آقای سردار نصرت دام اقباله الان که سه ساعت ازشب رفته است تلگراف شمارا پیش جناب‌اجل آقای‌سپهسالار اعظم دام اقباله ملاحظه کردم الحق عجب موقع این شکایت است عجب موقع خدمتگذاری حالا چه این توقعات است‌اگرقیمت فشنگ شماعیب کرد یا اگرمورد مرحمت نشدید تمام دارایی من درتبریز وطهران مال شما بخدا دراین موقع ابداً جای اینگونه اظهارات نیست تمام سوار وقشون ایران دراین موقع جان‌بکف ایستاده شما این قسم تلگراف میکنید تعجب است وحالا صریح بشما مینویسم دولت ازدادن‌فوج وسوار وقیمت فشنگ وغیره بهیچوجه از شما مضایقه نخواهد کرد. ازروی غیرت وحمیت خدمت‌میکنید واسم‌خودتان را درمیان تمام‌سرداران ایران بلند میکنید ازمال نترسید که من ضامن شما. شما تابحال‌همه نوع خسارت مالی وجانی تحمل شده اید دراین مورد که آخرکاراست ازاین عنوانات شمامی ترسم عذر بهانه بدست نیفتد وشما را سبب قرار ندهند در پیشرفت کارکوتاهی نشود زحمات شما دراینمدت هدر نرود وبنده هیچ صلاح نمیدانم دراقدامات فردا کوتاهی ازطرف شخص شما بشود قهرمان حاجب‌الدوله.

تلگراف دیگر در این باره است که گویا پس از جنگ رحیمخان جانفشانیهای خود را بتهران آگاهی داده امیر بهادر در پاسخ آن شب یکم رمضان (پنجم مهر) تلگراف پایین را میفرستد :

جناب جلالتمآب سردار نصرت دام مجده تلگراف شما را خوانده خدای متعال میداند که از محاسن خدمات و بروز رشادت و غیرت شما چقدر مسرور

شدم درحقیقت تمام چاکران‌وخانزادان دولت باید مراسم جان نثاری ومردانگی از شما تعلیم بگیرند که بهیچوجه فروگذاری نکرده‌اید انشاءالله بقدری مراحم کامل ملوکانه ارواحنا فداه شامل احوال شما خواهد شد که مافوق برآن متصور نباشد سپهسالار اعظم.

بازگشت سپهدار ازهواداری‌دولت

جنگ سوم مهر ماه که باشکست دولتیان بپایان رسید دوره دیگری در تاریخ جنگهای تبریز باز کرد: مردم از ترس درآمده این دانستند که یکشهری چون درفش مردانگی بر افراشت دست یافتن بانجا کار بس دشواری میباشد. هواداران دولت نومید شدند. نام عین‌الدوله خوار گردید. سپاهما کو همچون دیگر سپاه ها بشمار رفت. مردم دوچی بستوه آمده بگله برخاستند. ترانه های ریشخند آمیزی به زبانها افتاد و بچگان بر سر کوچه ها خواندند:

ار دوی ماکو دوشوبدی لنگه اهل دوچی گلوبدی تنگه.

در همین زمانهاست که سپهدار نیز از هواداری دولت بیزاری جسته با دسته های خود از کنار تبریز بازگشت. هم خواهیم دید که مجاهدان که تا اینهنگام بیش ازهمه بجلوگیری می‌پرداختند از این زمان عنوان تاختن گرفته وبیکرشته فیروزیهای پیاپی رسیدند.

روز آدینه که آن جنگ بزرگ رویداد شب شنبه باز از سنگرها آواز تفنگ شنیده می‌شد. روز شنبه هنگام نیمروز باردیگر جنگ آغاز و دولتیان از ملاوالان وسر خیابان، واز اینسو از راه پل آجی بازار رزم راگرم ساختند، وخود شگفت می‌نمود که پس ازآن غوغای دیروز باردیگر بزورآزمایی پردازند. تاغروب هنگامه برپا وغرش توپ وآوای تفنگ درکار بود تاآرام گردید.

روزیکشنبه پنجم مهر باآنکه روز یکم رمضان ومردم شهر و بسیاری از دولتیان روزه میگرفتند، باز از نیمروز بتاخت و جنگ برخاستند.

شنیدنیست که در این‌هنگام که رمضان رسیده بود همانا رحیم خان از حاجی میرزا حسن پرسیده که روزه بگیرد یانه، ونماز را درست بخواند یا



پ ٦٧

باقرخان سالار

کوتاهتر ، و حاجی میرزا حسن با خط خود پاسخی نوشته که چون در دست ماست همان را در پایین میاوریم :

جناب سردار نصرت مدتی است در شهر تبریز است باید نمازش را تمام کند و روزه بگیرد اینکه گاهی باردو میروند مضر نیست باید روزه بگیرد و نمازرا تمام کند والسلام (مهر حاجی میرزا حسن)

از اینجا هویداست که آدم کشیها و تاراجگریها که میکرده اند آنهارا گناه نمی‌شمارده همی خواسته‌اند درهر کاری بادستور شرع راه روند .

باری در این زد وخورد ها[1] بیش از همه سپاه ماکو دلیری مینمود ، و چون راه شوسه جلفارا که از روی پل میگذشت روسیان ساخته و خانه هایی در این ور وآن ور بنیاد نهاده بودند ، کردان آنخانه هارا پناهگاه گرفته دلیرانه بجنك میپرداختند . از اینسوی سردار سخت می‌پرهیزید که بآن بنیاد های روسی گزندی برسد و بهانه بدست روسیان افتد ، اینست ازتوپ بستن بانجاها خود داری میکرد و این خود بدلیری کردان میافزود . در این روز در گرماگرم جنك ناگهان سواران و سربازان دولتی ازقرا ملك بیرون تاخته خواستند توپرا ازسنگر کامشاوان بربایند . نگهبانان توپ بجلوگیری پرداختند و جنك سختی درگرفت . دولتیان کاری ازپیش نبرده از لاکه دیزج مالهایی تاراج نموده بازگشتند . بدینسان تاغروب خروش توپها و آوای تفنگها از چند سوی شهر شنیده میشد .

روزهای دو شنبه وسه شنبه آرامش بود . در ایندو روزه باردیگر نمایندگانی از عین الدوله رسیده گفتگوی آشتی می نمودند . از یکسو ناتوانی ودرماندگی در برابرایستادگی آزادیخواهان ، واز سوی دیگر پیش آمدهای تهران و فشار نمایندگان سیاسی انگلیس وروس بشاه (که در جای دیگری یاد خواهیم کرد) ، عین الدوله را وامیداشت که دوباره رشته آشتی بجنباند ، ولی چون راستی درکار نمیبود وبه نتیجه‌ای نیانجامید ما نیز بآن نمی پردازیم .

شب چهار شنبه غوغای بس سختی برپا بود . سواران از دوچی و ششکلان و باغمیشه بزور آزمائی برخاسته از چند جا تاخت آوردند . مجاهدان بجلوگیری پرداخته ایشانرا باز پس نشانیدند وسنگری ازدست ایشان در آوردند . ولی در آنمیان سواران فرصت یافته دلاله زن بازار بزرك را که دردست ایشان می بود تاراج کردند . نیز از سوی امیرخیز تاخت میکردند وپس نشستند . روزنامه انجمن مینویسد : آنروز دسته‌های تازه از سواران بسنگرها فرستاده شده و اینان می بودند که میخواستند زور خود بیازمایند - روز چهارشنبه آرامش بود .

روز پنجشنبه نهم مهر چون در جنگهای چند روزه سواران ماکو خود را بایین‌ور پل آجی رسانیده درخانه های روسی ودر کاروانسراها استوار نشسته بودند ، مجاهدان میکوشیدند از آنجا بیرونشان رانند ، و بجنك برخاسته بودند . سرداو کس فرستاد که دست از جنك بردارند .

روز آدینه آرامش درکار وچون راه سرد رود باز شده گندم و خوردنی بشهر می‌آمد اندك فراوانی هم پدیدار بود . یکی از گرجیان که درجنك زخمی شده ودر گذشته بود ، امروز جنازه اورا باشکوه‌بسیاری راه انداخته زیر خاکش کردند .

در این روزها سپهدار از عین الدوله کناره جسته آهنك بازگشت میداشت ، پس از زور آزمایی روز سوم مهر که به نتیجه نرسید عین الدوله و سپهدار بیکبار نومید شده بودند ، و سپهدار چون رنجیده نیز می‌بود میخواست باز گردد ، ودر نهان با سردار و سالار و سردستگان آزادی پیامهایی بهم میفرستادند ,

مشهدی محمد علیخان میگوید : نخست سپهدار با زبان رشید الملك پیام فرستاد که میخواهم بشهر آمده باشما دیداری کنم واینجنك خانگی را بپایان برسانم . ایشان پاسخ میدهند خودش نیاید و کسی را بفرستد تابدانیم چه میخواهد . اینست که منتصر الدوله پیشکار اوهمراه رشیدالملك بشهر آمد و با سالار و سردار و پاره نمایندگان انجمن گفتگو کرد ، دراین زمینه که سپهدار بشهر آمده بآزادیخواهان یاری کند و با دولت بجنگد . ایشان گفتند این لشگرهای دولت که گرداگرد تبریز را گرفته اگر چند برابر هم باشد بشهر دست نیابد . در شهر نیازی‌بیاری سپهدار نیست . اگر او میخواهد کاری‌انجام‌دهد به تنکابن رفته از آنجا بیرق آزادیخواهی را بلند کند که یاری بهتر آن خواهد بود . این پاسخی است که سردار و سالار دادند و نمایندگان انجمن ودیگران آنرا براست داشتند ، و پس از چند روزی سپهدار ازکنار تبریز باز گردید ، و خواهیم دید که درتنکابن بچه کارهایی برخاست .

فیروزیهای پیاپی

روز های شنبه و یکشنبه ودوشنبه آرامش بود . از یکسو بودن ماه روزه و از سوی دیگر افسردگی

سرکردگان کار جنك را سست گردانیده بود ، لیکن راههارا بار دیگر بسته و شهر را در تنگنا انداخته بودند . در این روزها میانه دوچی وششکلان وباغمیشه باکویهای‌دیگر اندك‌آمد وشدی رو میداد واین راهی بود که کسانی آنچه را دراینسو پیدا نمیکنند ازآنسو خریداری نمایند . لیکن‌چه بساکه باندك‌بهانه‌ای این راهرا نیز می‌بریدند .

روز سه‌شنبه چهاردهم مهر (۱رمضان) درشهر آرامش‌بود ولی در سمت پل آجی چون کاروانی از مردم ایروان قند و نفت و این چیزهارا برای شهر می آوردند و سپاهیان ماکو جلو ایشان‌را گرفته نمی گزاردند بشهر بیایند دسته‌ای از مجاهدان بیاری کاروان شتافته با کردان جنگهایی کردند ولی کاری ازپیش نتوانستند برد .

شب چهار شنبه‌آرامش بود . ولی هنگام‌بامداد اندك‌شلیکی کردند. روز چهار شنبه پیش ازنیمروز آرامش بود . هنگام پسین درسوی‌خیابان ناگهان جنك سختی آغاز گردید ومجاهدان سر قله‌را از دست دولتیان در آوردند . اگر نقشه را نگاه کنیم در سوی شرقی شهرمیانه بیلانکوه و باغمیشه کوهی بنام « قله » نهاده که مهرانرود از دامنه شمالی‌آن میگذرد . این کوه بهنگام جنك جای بس استواریست و دولتیان که آنرا دردست میداشتند امروز میخواستند سنگری درآنجا پدید آورند . مجاهدان خیابان آگاهی یافته دسته‌ای از ایشان از راه قوریچای بآنجا تاختند و با سواران بجنك پرداختند . سه ساعت زد و خورد برپا بود و سواران با آنکه صدتن کمابیش و خود چند برابر مجاهدان می بودند ، ایستادگی نتوانسته پراکنده و پریشان رو بگریزآوردند . مجاهدان سر قله را بدست آورده سنگری در آنجا برپا کردند . توپی نیز بدانجا برده بکار گزاردند .

این فیروزی ازآنرو گرانبهاست که راه آمد وشد را میانه دوچی و باغ صاحبدیوان می‌برید . اینست به دولتیان ناگوار افتاده بآن شدند که همان شب دوباره تاخت آورند و آنجا را ازدست مجاهدان بیرون آورند ، وچون دوساعت و نیم ازشب گذشت ناگهان بانیروی بزرگی به جنك و تاخت پرداختند و تاچند ساعت زور آزمایی بس سختی میکردند



پ ٦٨

سید جلیل اردبیلی

(یکی از مشروطه خواهان طهران واز بنیادگزاران انجمن آذربایجان)

ولی کاری از پیش نبرده با دست تهی بازگردیدند و دو تن از ایشان کشته شدند .

روز پنجشنبه درشهرآرامش برپا وآزادیخواهان شادمان می‌بودند، ولی دولتیان غم ازدست دادن قله را می‌داشتند .

شب آدینه هفدهم مهر (۱۳ رمضان)آغاز شب‌آرامش بود، ولی

نیمه شب بهنگامی که ماه خود را باوج آسمان رسانیده با تابش قشنگ خویش سراسر شهررا سیمین ساخته و مردم درآن‌دل شب دربستر آرامش غنوده بودند ، ناگهان غرش توپ و نارنجك تندر وار در هوا پیچید و خفتگان را بیدار ساخت . جنك بیشتر درسمت خیابان رومیداد ولی‌ازهمه سنگرها آواز شلیك برمیخاست .

چنین گفته میشد که عین الدوله با سرکردگان گفتگو کرده و بآنسر بوده که فردا بامداد از همه سو بشهر تازند و بکیفر ازدست‌دادن سر قله‌باردیگرجنك بزرگی برپا کنند . این سخن چه راست وچه دروغ چون بگوش‌سالار رسید پیشدستی کرده دسته ای ازمجاهدان‌را برسرلشگرگاه عین الدوله فرستاد . ایشان چندان بلشگرگاه نزدیك شدند که چادر ها وروشنایی چراغهارامی‌دیدندوازآن نزدیکی‌ناگهان‌بآتشباران‌پرداختند . از آنسوی خود سالار بادسته یی ازسرقله جنك وشلیك آغاز کردند . دولتیان که چنین تاختی را گمان نمی‌بردند سراسیمه گردیده بهم برآمدند ولی ایستادگی کرده بجنك پرداختند . سه ساعت جنك سختی برپا وآوای‌تفنك و غرش توپ و نارنجك بهم درآمیخته شهر راتکان میداد . پیش‌ازسفیده بامداد مجاهدان باز گردیدند .

این نیز فیروزی دیگری از مجاهدان بود . زیرا این چیرگی از آنان وتاختنشان بسرلشگرگاه عین الدوله ، در دولتیان سخت هناییده بیکبار دلهای ایشان را پر ازترس و نومیدی گردانید .

پس از جنك روز سوم مهر در لشگرگاه عین الدوله افسردگی پدید آمده بود ، و این تاخت شبانه مجاهدان آنرا بیشتر گردانید ، و این بود ازاینروز بسیاری از سربازان وسرکردگان بآهنك گریزافتادند و چنانکه درباری اردبیلی می‌نویسد هرشبی یکدسته ازآنان گریخته خود را بیرون می انداختند ، وعین الدوله‌درکار خود درمانده نومیدانه روز می گزاشت .

باز پسین شکست سپاه ماکو

شب آدینه که بدینسان پرشور و فیروزی آوربود روزش پرشورتر و فیروزی آورتر گردید . در این روز بود که فیروزی بزرگتری بهره‌مشروطه

خواهان گردید .

گفتیم سپاهیان ماکو خود را برسرپل آجی رسانیده درآنجااستوار نشستند و هرزمان دلیرانه جنك آغاز میکردند . اینان دشمن هراس انگیزی می‌بودند و چون راه جلفارا گرفته بکاروانیان راه نمیدادند درشهر قند و چای و نفت ودیگر کالای روسی نایاب شده بود . آنگاه آزادیخواهان از قفقاز و گرجستان که بیاری تبریز می شتافتند و یا تفنك و فشنك می‌آوردند اینان جلورا میگرفتند . پس ازهمه اینها روسیان بسته شدن راه جلفارا دستاویز گرفته در این هنگام باریك پیاپی ایراد می گرفتند . ازهرباره بایستی بچاره این دشمن پرداخت و چون دسته ای از ایشان در خانه های روسی جا گرفته بودند بایستی کاری کرد که بآنخانه ها نیز زیانی نرسد . کاری باین‌سختی مجاهدان آنرا بآسانی انجام دادند .

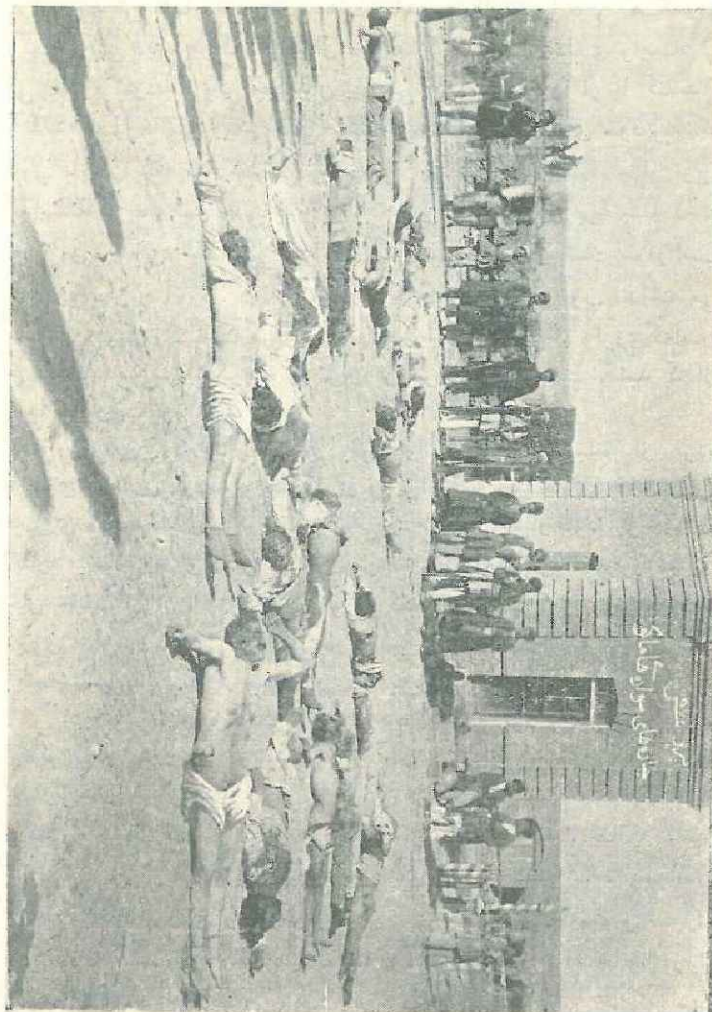
شب آدینه چهل تن از ایشان با دستور سردار از راه گامیشوان روانه گردیده اسبهای خودرا درآن آبادی گزارده واز رود آجی گذشته بروی پشته های آن ور سنگر گرفتند . ازاینسوی چون روزشددویست تن از جنگجویان قره اقاج وجرنداب و لیلاوا همراه سرکردگان خود از مشهدی محمد صادق خان و حسن آقا قفقاری و حاجیخان پسر علی مسیو و مدد علیخان و دیگران بفرماندهی حسینخان باغبان بآهنك جنك بسر پل آجی تاختند .

بنه و لشکرگاه سپاه ماکو در آناخاتون می بود . ولی دسته هایی از ایشان پیش آمده ودرآنسوی رود سنگر میداشتند . نیز دسته ای از یکه تازان پل‌را گذشته در اینسو کاروانسرا و خانه های روسیرا پناهگاه خود کرده بودند . دو ساعت از روز گذشته ناگهان جنك آغاز شد . مجاهدان بستر جویها و سبزه زارها را سنگر گرفته جنك کنان پیش می رفتند . کردان پاسخ داده جلوگیری می کردند . توپها نیز آمد و شدمی کرد . اندسته که درخانه‌های‌روسی جا می‌داشتند دلیرانه‌می‌جنگیدند ، وچون مجاهدان پرهیز میکردند که توپ بانخانه ها بیندند این خود دلیری ایشان را فزونتر می گردانید . این یکی از خونریز ترین پیکارهاست . مجاهدان گرچه‌دویست یاسیصدتن‌دربرابر هزار تن بیشتر می‌بودند باآن

جنك آزمودگی که داشتند و جانفشانی که مینمودند هریکی از ایشان برابر چند تن بشمار می رفت . هفت ساعت هنگامه برپا بود . هنگامه‌ای که هرکس دیده هرگز فراموش نخواهد کرد . کردان دلیری وایستادگی بی اندازه نمودند . ولی مجاهدان چیرگی کرده ایشان را از جا کندند . آندسته که درخانهای روسی‌جامی داشتند باهمه استواری جای خود وباآنکه توپ بایشان بسته نمی شد سی وهفت تن از پا افتاده تنها چهار تن توانستند گریخته نیمه جانی بدر برند . چون اینان از میان برخاستند دسته های آن ور رود ایستادگی نتوانسته آنان نیزهرکس توانست سوار اسب شده رو بگریز آورد . در اینمیان ازلشگرگاه آناخاتون توپ انداخته می شد ولی دیری نکشید که گریختگان بانجا رسیدند وازترس ولرزی که‌اینان می‌داشتند سراسر لشگرگاه را ترس فراگرفت و یکساعت نکشید که از انجا نیز رخت بربستند .

در این گیرودار سردار خود را برزمگاه رسانیده از مژده فیروزی‌شادمان گردید ومجاهدان را نواخته به حسینخان که این فیروزی نتیجه دلیری ومردانگی اومی‌بود مهربانی بسیار نمود ، و چون اینان میخواستند از دنبال کردان بروند جلوگیری کرد . امروز حسین خان جانفشانی بی اندازه نموده و تو گفتیی میدانست که آخرین جنك فیروزانه اوست دلیری ومردانگی دریغ نمی گفت . اینست همه اورا دوست میداشتند وپیاپی نام « حسینخان » بزبانها میرفت .

در این جنك با آنکه تاخت از مجاهدان می‌بود وکردان ازپشت سنگر بجلوگیری می کوشیدند ، از آنان بیش از پنج تن کشته نشده چهارتن‌هم زخمی بودند . ولی از کردان هشتاد تن بیشتر کشته برجا ماند وکسی‌چه‌میداند که‌همان اندازه‌هم‌زخمی همراه نبرده باشند . چنانکه گفتیم سی‌وهفت تن ازدلیران یکه تاز درخانه‌های روسی کشته شده وتنهاشان درجلو خانه‌ها برروی زمین خوابیده بود ، ورویهمرفته دراینسو و آنسوی پل‌پنجاه تن‌بیشتر افتاده بودند . گذشته ازآنانکه ازدم‌پل تاآناخاتون درراه افتاده وشماره آنان‌سی‌تن کمابیش می‌بود ، نیز چهارده تن دستگیر شده بودند که نزد سردارآوردند وسردار بآنان مهربانی کرد .



پ ۶۹

در اینهنگام دسته دسته مردم رو بآنجا آورده چهار پنجهزار تن گردآمده بودند وشادمانی می‌نمودند . یکی ازپرشورترین روزهای تبریز می‌بود . آنچه از گریختگان اسب و تفنك و چادر بجا مانده بود بهره مجاهدان گردید . کسانی ازبیسروپایان رختهای کشتگان را می کندند ، و چون کردان راه کاروان را بسته ودر آن دوهفته هرچه بارهای قند ونفت آمده بود همه را درکاروانسرا فرودآورده بودند ، دراینهنگام کسانی دست بآنها یازیدند . سردار بانك زد : «اینها ازآن بازرگانان است مبادا کسی دست بزند» . این گفته نگهبان بآنها گماشت .

بدینسان سپاه ماکو باردیگر از کنار تبریز برخاست وعزوخان که باآن گردنکشی برسرشهر تاخته بود بدین سرافکندگی بازگشت . این شگفت که دراین جنك و کشاکش ازلشگر عین‌الدوله وسرکردگان دوچی جنبشی دیده نشد . همانا تاخت دیشبی لشگر عین‌الدوله را از سامان انداخته وسرکردگان دوچی نیز سربگریبان فروبرده در اندیشه خود می‌بودند .

شب شنبه هیجدهم مهر (۱۴ رمضان) آرامش بود . روزشنبه مردم شادمانی داشتند . قند ونفت و کبریت که از چندی بیش کمیاب و گران شده بود امروز فراوان وارزان بفروش می‌رفت . امروز مردم دسته دسته برسر پل‌آجی آمدورفت میکردند . سردار نیز ملایی را همراه مرده‌شور و گورکن و کسان دیگر بانجا فرستاد که کشتگان را شسته و کفن کرده نماز بخوانند وبخاك سپارند . وسپس خود او همراه سالار که از خیابان آمده بود سوارشده بانجارفتند وجایگاه جنك و کشتگان را تماشا کردند. این کشتگان گورستانی در یکسوی پل آجی پدید آوردند که تاسالها بازمی‌ماند . نویسنده که دوهفته دیرتررفتم آنجارا دیدم وهنوز نشانه های خون و گلوله‌های، موی‌سر دراینجا وآنجا دیده میشد .

امروز آقا میرزا علی‌اکبرمجاهد و کسان‌دیگری‌ازاسلامیه‌بنمایندگی آمدند که گفتگوی آرامش وآشتی کنند . پیدا می‌بوددولتیان‌زبون گردیده

پیکره ۶۹ نشان میدهد بخشی از کشتگان سپاه ماکورا (این پیکره پس از جنك ۱۷ مهر برداشته شده)

ودرکار خود درمانده‌اند .

روز کشته شدن حسینخان

شب یکشنبه نوزدهم مهر (۱۵ رمضان) یکساعت ونیم از شب گذشته ناگهان شلیك بسیار سختی از همه سنگرها آغاز گردیده سپس غرش توپها بسر خاست . از سرخیابان تاآخر امیرخیز ازهمه جاآتشفشانی می‌شد . دولتیان آخرین زور خودرا بکار می‌بردند . آنانکه ازمجاهدان در خانه‌های خود می‌بودند همگی بیرون دویده بسوی سنگرها شتافتند . دو ساعت کمابیش هنگامه برپامی‌بود تاخاموش گردید .

روز یکشنبه روز بس شگفتی بود ، روزی که غم و شادی بهم در آمیخت ، روزیکه باهمه فیروزمندی یك نیم مردم‌شهر اشك ازدیده بارانیدند . آری دراین روز بود که حسینخان آن جوان شیر دل از دست رفت .

پس ازگرفتن سرقله وبیرون کردن سپاه ماکو سردار وسالار باین شدند که دولتیان‌را از دوچی بیرون رانده باری درون شهررا ایمن گردانند ، وفرمان دادند از سوی خیابان ونوبر به ششکلان وسرخاب تازند وآن دو کوی راکه میانه دوچی وخیابان نهاده وسواران شجاع نظام و رحیمخان درآنجا سنگرهای بس استواری می داشتند ، بدست‌آورند . هنوز آفتاب نزده خود سالار با سیصد تن ازمجاهدان برسر قله شتافتند که از آنجا نگزارند سپاهیان عین‌الدوله بیاری ششکلان و دوچی آیند . از آنسوی یوزباشی تقی ازسردستگان مجاهدان بادویست وپنجاه تن ازسوی پل‌سنگی ، وحاجی خان قفقازی ومشهدی حسن قفقازی که هردو از دلیران می‌بودند بادویست وپنجاه تن از راه باغمیشه ، وحاجی خان پسرعلی مسیو وزینل واسدالله که این دونیز دلیریها نموده واز ناماوران گردیده بودند بادسته های خود ازدربند تلگرافخانه ، هرسه دسته بششکلان هجوم آوردند . یوز باشی‌تقی باسوارانی که درخانه مقتدرالدوله‌سنگر می‌داشتند درآویخته جنك بس سختی کرد ، ودر چهل وپنج دقیقه آن سنگراستوار راگرفته سواران را از آنجا بیرون راند . در همان هنگام میرهاشمخان همراه یك تفنگچی بسنگری درروی پل قاری تاخت آورده با همه گلوله باران خود را نزدیك آنجا رسانید ، پشت سراو حاجی خان قفقازی تاخت آورد و

چهار تن از تفنگداران آن سنگررا باگلوله از پا انداخت . سواران این بیباکی‌را دیده ایستادگی‌نتوانستند وسنگررا رهانموده جان بدربردند . همچنین پسرعلی مسیو ازدربند تلگرافخانه که «داش سنگر» می نامیدند پیش رفته کاررا به سواران مغازه‌های مجدالملك سخت گردانید . درهمین جا تادوساعت پس‌از ظهر خونریزی سختی برپامی‌بود تاسواران ایستادگی نتوانستند ومغازه‌هارا که از سنگرهای بس استواربشمار میرفت رها کرده بسوی دوچی گریختند . این فیروزی راه ششکلان را بروی مجاهدان باز گردانید . یوزباشی‌تقی که ازبالا پیش‌میرفت‌اینان نیزاز پایین به‌پیشرفت پرداختند ، وبسنگ هایی که‌برمیخوردند هریك‌را با اندك زدوخوردبدست می‌آوردند تاسراسرآن کوی‌را ازدولتیان‌پیراستند ، و بیرق سرخ آزادی خواهی را در میان انجا افراشتند . دوساعت بغروب جنك بپایان رسید .

دراین جنگها از سواران دولتی چهل تن کمابیش کشته گردید ، واز مجاهدان چهار تن کشته شده چند تن نیز زخم یافتند . بدینسان فیروزی آسانی بدست آمد . ولی افسوس که درهمان هنگام اندوه بزرگی درکاررودادن می‌بود وتلخی آن همه چیزرا از یاد مردم برد .

چگونگی آنکه‌امروزازسوی‌بازار نیزجنك برخاسته کربلایی‌حسینخان ومشهدی محمدعلیخان واسدآقا خان از سنگر های خود بجنك برخاسته به پیشرفت کوشیدند ، که اینان هم خود را بسرخاب رسانند . سنگرهای اینجا بسیار استوار می‌بود و جنك بس سخت تری درگرفت . مجاهدان درآن پیچاپیچ بازارها وکاروانسراها ازچند راه به پیشرفت می کوشیدند وبازار خونریزی تاچند ساعت گرم می‌بود . حسینخان با دسته‌ای خود را تادم پل‌نظام العلماء رسانید ودرآنجا خود اوبه‌کاروانسرایی (بکاروانسرای خرمایی) درآمد تا ازآنجا دیواری را شکافته بجنك پردازد . دراینمیان پیکار سختی درکارمی بود ویعقوب نامی از دلیران آزادیخواهان گلوله خورده از پا افتاد . مجاهدان تن خون آلود اورا برداشته بازگشتند ، و از بس سراسیمگی بجستجوی حسینخان نیفتادند و جای اوراهم نمی دانستند . اینهنگام‌آن جوان تنها مانده وبا یکدسته از سواران مرندی که گردش را فروگرفته بودند بیباکانه بجنك می‌پرداخت ، ولی پس‌از اندکی

جنك گلوله از سرش خورده و در همانجا از پا افتاد . این پیشآمد یکی دوساعت پیش از فرو رفتن آفتاب رخ داد .

از آنسوی یاران او چون بازگشتند بیادش افتادند ، وهرچه جستند سراغی نگرفته چنین پنداشتند دستگیر افتاده ، وبرای چاره باینسو وآنسو شتافتند . دراندك زمانی خبرپراکنده گردید وهر کسی شنید افسوس خورد . مجاهدان از سنگرها دویدند ، واز سراسر شهرجوش وخروش برخاست .

شامگاهان درانجمن هنگامه‌ای می‌بود : مجاهدان چند هزارتن گرد آمده نام‌حسینخان را بزبان‌می‌دارند ، وچون اورا زنده می پندارند گروهی میخواهند بیکبار بدوچی تازند وگمگشته خودرا بدست آورند . گروهی آنرا اندیشه خامی میشمارند واز هرسوآوازی برمیخیزد . سر انجام بآن شدند که‌نامه‌ای بنایب اصغر(از سردستگان دوچی) نویسند وحسینخان را ازاو بخواهند . این جوان دراین چند ماه دردلها جا برای خود باز کرده دشمنانش هم اورا گرامی می‌داشتند . از جمله نایب اصغر او را دوست میداشت وپیامها برایش می‌فرستاد . تقیوف و مشهدی صادقخان که اینان نیز بانایب اصغر دوستی می‌داشتند نامه‌ای نوشتند و باو فرستادند . بزودی پاسخ باز گشت :

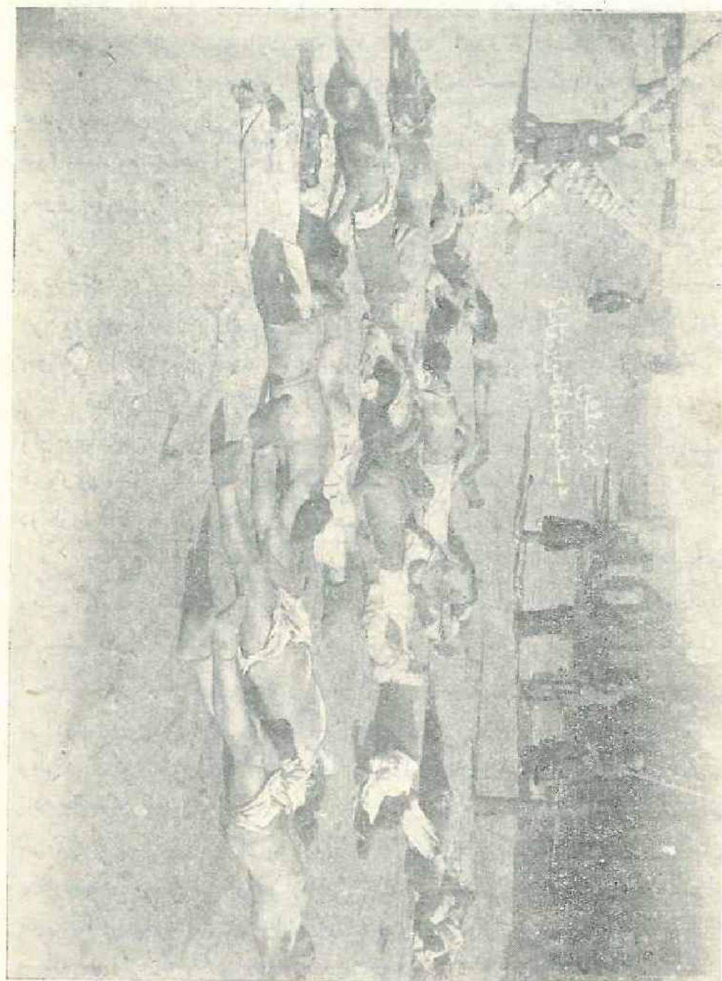
« فدایت شوم تقیوف ومشهدی صادق کاغذ شما رسید خیلی غمگین شدم خدا شاهد است بنده آمدم دیدم کربلایی حسین خان را آدمهای شجاع‌نظام زده اند آورده اند ازسر زخمدار شده است خیلی افسوس خوردم فوری دادم مرده شور تمام کرد دفن کردم خاطر جمع باشید کربلای حسین خان مرده خدا میداند من چطور شدم خدا رحمت نماید شما سلامت باشید . (۱)»

از این پاسخ خروشها فرونشست وناله ها برخاست . دیده ها اشك باریدن گرفت . تبریز پراز سوگواری گردید .

---

(۱) همین نوشته نزد حاج حسن آقا کوزه‌کنانی می‌بوده اکنون درنزد ماست .

پیکره ۷۰ نشان میدهد یکدسته از کشته شدگان سپاه ماکو را (این پیکره پس ازجنك ۱۷ مهر برداشته شده)



پ ۷۰

این جوان درجنگها پیشرو ، ودلیری‌اودر سختی ها گره‌گشا می بود . روزنامه‌هااورا «نمونه غیرت آذربایجان» می شماردند ، جانفشانیهای او را درهنگامه‌های هفدهم وهجدهم مرداد ، وجنگهای سپاه ماکو ، ودر پیکارهای قراملك ودر دیگر رزمها یاد کرده‌ایم . آخرین یادگار اوجنك روزآدینه ونابود کردن سپاه ماکو می‌بود که هرکس پیش چشم‌می‌داشت . جوانی باین دلیری وکاردانی از بردباری و کم‌گویی تو گویی کودك نا توانی می‌بود . درجنگهاچون فیروزی می‌جست دست دهش گشاده‌مجاهدان را باپول می‌نواخت . می گویند آنروز که کشته شد چهل روز می‌بود که بخانه خود نرفته وشبی را دربستر بسرنبرده بود ، ودرآن روزها فرزندی برایش زاییده شد که روی اورا ندیده چشم از جهان پوشید . بیجا نمی بود مردم آنهمه دوستش میداشتند واز مرگش اینهمه زاری مینمودند .

ازپیش آمدهای امشب گرفتاری نمایندگان اسلامیه است . چنانکه گفتیم میرزا علی‌اکبر باسه تن دیگر ازپیشنمازان بنمایندگی از اسلامیه برای گفتگوی اشتی امدند . دراینشب چون خبردستگیری حسین خان پراکنده شد کسانی ازمجاهدان پی ان چهارتن رفته وایشان را بانجمن اوردند ، باین عنوان که گرونگه دارند تاحسینخان را رها گردانند . سپس چون خبر کشته شدن حسینخان رسید ازسیاهدلی خواستند این‌بیچارگان‌را بکشند ، وآیدین پاشاکه آماده این‌کارها می‌بود بخون آنان تشنه گردید . یکدسته جلوگیری کردند و حاج حسن آقا (فرزند حاج مهدی آقا) تلفون بسردار کرده آنان را بخانه خود برد و بدینسان از مرگ رهاشان گردانید .

بهمخوردن اسلامیه وتهی شدن دوچی

روزدو شنبه بیستم مهرماه مجاهدان باهمه خستگی و فرسودگی که از جنگهای دیروز می داشتند و از مرك حسینخان سخت افسرده می بودند بازجنك و تاخت را از سر گرفتند و ازششکلان و امو خیز و باز ار از هر سو به پیشرفت پرداختند . تافرورفتن آفتاب پیکار برپابود ومجاهدان سنگر هایی را ازدولتیان گرفته وبگوشه هایی‌ازدوچی دست یافتند . از کشتگان‌امروز آگاهی نمیداریم وتنها اسدآقا را می‌دانیم که گلوله به چشمش خورده

آن‌را تباه ساخت . این جوان که بارها نامش‌را برده‌ایم از همدستان حسینخان و مشهدی محمد علیخان می‌بود و در نتیجه دلیریها که از خود می نمود نامش بزبانها افتاده و این زمان یکی از سردستگان بشمار میرفت . گلوله که‌از چشمش خورده در گردنش پهلوی‌رك گیر گرده بود که ازپشت‌سر شکافته آنرا بیرون آوردند ،وخود او زمانی دربستر میخوابید تا برخاسته دوباره تفنك بدست گرفت ،وباهمه یك‌چشمی همیشه دلیریها می کرد ویکی ازبهترین سر کردگان شمرده میشد .

شب سه‌شنبه بیست ویکم مهر (۱۷رمضان) ازسوی خیابان جنك برپا و آوازتوپ پیاپی شنیده‌می‌شد . خیابانیان بازبلشکرگاه تاخته جنك میکردند . ولی‌درسوی‌امیرخیز آرامش‌می‌بود . بااینحال پاسی‌ازشب‌رفته‌آوازتوپی‌ازآنجا شنیده شد . مردم معنی آنرا نفهمیدند تافردا دانسته شد که همانشب دوچی تهی گردیده واسلامیه نشینان وسرکردگان دولتی ودیگران همگی ازآنجا گریخته‌اند .

چگونگی این بوده که ازچند روزپیش مجتهد وامامجمعه ودیگران از جنك نکردن دولتیان خشمناك بوده از عین الدوله بشاه رنجیدگی می نموده‌اند . محمد علیمیرزا آنان را بتلگرافخانه باسمنج میخواهد و دانسته نمی شود که چه تلگرافهایی درمیانه آمد ورفت میکند . ملایان باچشم خود می‌بینند که سرکردگان همگی‌افسرده ونومیدند ، وسپاهیان شبانه گریخته می‌پراکنند ، ومیدانند که دولتیان یارای جنك باشهر نمی‌باشند ، از اینرو دیگرباسلامیه بازنگشته درهمانجا می مانند وبدیگر ملایان آگاهی‌داده‌آنان را نیز میخواهند . از یکسوی چون روز دوشنبه مجاهدان آن چیرگی را نمودند وبازپیشرفتهایی کردند رحیمخان وشجاع نظام ولوتیان دوچی ، از ماندن درشهر بیم داشته امشب‌آنان نیز بباسمنج می گریزند ، ومردم‌دوچی وسرخاب نیمه شب ازچگونگی آگاه شده دوچیان بستارخان و سرخابیان بباقرخان می‌پناهند . آن توپ برای آگاهانیدن ازاین پیشآمد بوده است. یکدسته ازمجاهدان همانشبانه از چگونگی آگاهی یافته پیش ازدمیدن روشنایی بدوچی رفته بعمارت اسلامیه آتش می‌زنند .

چنانکه سپس دانسته شد همان شبانه کسانی ازبدخواهان شناخته



پ ۷۱
حسین باغبان

شدهٔ مشروطه که از دوچی یاسرخاب نگریخته بودند ، باگناه وبیگناه ، دستگیرمی گردانند وآیدین پاشاآنانرا بارك برده می کشد . یکی از این

کشته شدگان که ما نامش را دانسته‌ایم حاجی سید حسن سرخابی بوده است .

روزسه شنبه ازروزهای بسیارخوش تبریز بود . مردم ازسفیدهٔ بامداد گریختن دولتیان وتهی شدن دوچی وسرخاب را دانسته وهنوز آفتاب نزده ازخانه ها بیرون ریختند وشوروشادی سراسر شهر رافرا گرفت . گذشته از پیشرفت کار مشروطه و چیرگی آزادیخواهان شهر از جنك و سنگر بندی رها گردیده وراههایی که از چهار ماه بسته می‌بود امروز باز شده و مردم ازتنگنا در آمدند . هر کس امید می بست که بازارها باز گردیده و داد وستدوپیشه آغاز خواهدشد وازدل شادمان می گردید . دسته دسته مردم رو بدوچی و سرخاب آورده بتماشا می‌شتافتند وچون بسنگرهای پیچاپیچ گذشته وحال دیوار های سوراخ سوراخ و خانه های درهم کوفته را از نزدیك میدیدند سختی کار جنك را بهتر می‌یافتند .

ازانسوی دردوچی وسرخاب بدستور سرداربیرقهای قرمز بالای بامها پرچم گشاده ، ومردم درسایه زینهار که ازسردارو سالار گرفته بودند آزادانه بیرون ریخته وباتماشاییان در آمیخته باخویشان وآشنایان خود دیدار می کردند وشادمانی می نمودند .

باآن انبوهی کسی یارای آزار کسی نمی‌بود . خانه های میر هاشم وحاج میرمناف وحاجی محمد تقی صراف و کسان دیگری از پیشروان اسلامیه نشینان بتاراج رفت ، ودراین کار دست خود دوچیان نیز درکار بود . اجلال‌الملك سوارشده برای جلوگیری بآنجا شتافت . ولی کار ازکار گذشته وآنچه نبایست شده بود . لوحه اسلامیه را ازجای خود کنده وبانجمن ایالتی آوردند ودراینجا وارونه آویختند . چهار توپ ویك خمپاره که از دولتیان بجا مانده بود بامیرخیز وخیابان بردند .

این روز برای حسینخان درکوی لیلاوا ختم نهاده بودند . نزدیك غروب سردار بانجارفته ختم را برچید .

روزچهارشنبه سرداروسالار کسانی را بدوچی وسرخاب فرستادند که جلوگیری کرده نگزارند همچون دیروز دست بتاراج بازشود . نیز جارچیانی ازانجمن بانجا رفته جار کشیدند که هرکه دست بتاراج بازکند

یابیکی از مردم دوچی وسرخاب آزاری رساند سزای سخت خواهد دید. نیز به انجمن جنگ دستور دادند هرچه از کالاهای تاراج رفته بدست بیاید گردآورده به دارندگان آنها برسانند.

برخاستن لشگر از کنار شهر

امروز دانسته شد عین‌الدوله وسرکردگان بالشگر از باغ صاحبدیوان بیرون آمده در باسمنج گرد آمده اند. این نشان دیگری از ناتوانی دولت و ازنومیدی دولتیان بود. چگونگی این بوده که چون مجتهد و دیگر ملایان از شهر گریخته درباسمنج گرد آمدند چگونگی را بمحمدعلیمیرز آگاهی دادند. محمد علیمیرزا بعین‌الدوله خشمناك گردیده روز سه شنبه تلگراف فرستاد که یا ملایان را بشهر باز گرداند و در اسلامیه بنشاند، ویا ازوالیگری آذربایجان کناره جوید. این تلگراف همینکه رسید عین الدوله کناره جویی آشکار گردانید، و بدینسان لشگر بیسر گردیده به نابسامانی افزود.

همانروز مجتهد رحیمخان و دیگر سرکردگان را در تلگرافخانه باسمنج فراهم آورده نشستی برپا گردانید، و چون سخن آغاز یافت هر یکی ازایشان بگفتار دیگری پرداخت. یکی لاف ازدلیری زده چنین گفت: فردا آقایان‌را برده دراسلامیه می‌نشانیم. دیگری از جانبازیهای پدرانشان داستان سرود. سومی ازنبودن فشنگ سخن‌راند.

محمدعلیمیرزا دوباره دستور داده بود که چون عین‌الدوله کناره‌جسته سرکردگان اگربتوانند ملایان را برده دراسلامیه بنشانند، و اگرنتوانند لشگر را از شهر کوچانیده در یك جایی نشیمن دهند تا از تهران والی فرستاده شود. سرکردگان پس از گفتگو این دوم را برگزیدند، ولی دوباره بایك دشواری روبروگردیدند، و آن اینکه اگرکسی همپایه عین الدوله درلشگرگاه نباشد سرکردگان بایکدیگر راه نروند و رشته از هم گسیخته گردد، و این بود چنین نهادند که بنزد عین‌الدوله رفته ازو بخواهند که‌دوباره‌فرماندهی را بپذیرد، وباین‌آهنگ کسانی بنزداوفرستادند. ولی عین‌الدوله نپذیرفت.

بدینسان روزسه شنبه پایان یافت. شب چهارشنبه خیابانیان باردیگر

بسرآنان تاختند وبازبجنگ و چیرگی پرداختند.

فردا بامدادان سرکردگان درباغ جای ماندن ندیده هریکی بادسته خود روانه باسمنج گردیدند، و در آنجا هریکی ازرحیمخان وشجاع‌نظام ودیگر سرکردگان آذربایجان، باتلگراف ازشاه پرك گرفته بخانه های خود رفتند که بهنگام نیاز دوباره بازگردند، وآنچه ازکالاو کاچال تاراج کرده بودند بارکرده باخود بردند و چون تلگرافی که در این باره از تهران برحیمخان رسیده دردست ماست آنرا در پایین میآوریم:

ازباغ بباسمنج—جناب امیرالامراءالعظام رحیم‌خان سردار نصرت تلگرافی که بخاکپای جواهر آسای قبله عالم روحنا فداه نموده بودید ازشرف لحاظ انور ملوکانه گذشته از دولتخواهی شما تمجید فرمودند مقرر شد حقیقت این است که سوار ابوابجمعی شما خیلی خسته شده اند و استدعاکرده بودید که مرخص‌فرمایند شما باسوار جمعی خودتان بروید بقراجه داغ و آنجارا منظم نگاهدارید بعلاوه راه قراجه داغرا از بردن آذوقه بشهر محافظت کنید و نگذارید ببرند و رفع کسالت خودتان و سوار جمعی خودتان را بکنید تااینکه فرمانفرمای آذربایجان برسد که‌این دوروزه با اردوی آراسته انشاءالله حرکت مینماید شماهم خودتان را حاضر نموده بمجرد احضار باید با ابوابجمعی تازه نفس که خودتان استدعا نموده اید روانه شوید واز قـرار دستور العمل ایـالت رفتار خواهید نمـود

صدر اعظم

بتاریخ شب ۲۰ شهررمضان سنه ۱۳۲۶

اما سرکردگان و سپاهیانیکه ازتهران آمده بودند، بسیاری‌ازآنان هم بسرخود پراکنده شدند، و بازمانده را سالار جنگ بختیاری باخود برداشته بجانقور که چند فرسخی شهر است برد. عین‌الدوله چند روزی در باسمنج مانده سپس بقزلجه میدان رفت. ازتهران آگاهی می‌دادند که عبدالحسین میرزای فرمانفرما بوالیگری آذربایجان برگزیده شده بالشگرهایی خواهد رسید. ولی سرکردگان چون دیدند آمدن فرمانفرما بدیر خواهد کشید، و ازاینسوی ازمجاهدان بیم بسیار می‌داشتند باتلگرافهای پیاپی از شاه خواستار شدند که بار دیگر عین الدوله را بوالیگری بازگرداند، وبخود عین‌الدوله لابه‌ها نموده خواستار شدند والیگریرا



پ ۷۲
شجاع نظام

بپذیرد . درنتیجه اینها عین‌الدوله از قرلجه میدان آنسوتر نرفته باردیگر رشته‌والیگری وفرماندهی‌رابدست گرفت ، ولی‌چون رسیدن سپاه‌وقورخانه

را از تهران می‌بیوسید درهمانجا که می‌بود نشیمن برگزید .

این بوده داستان برخاستن عین‌الدوله ولشگرهای او از کنار شهر . بدینسان دوره نخست لشگرکشی دولت برسر تبریز بپایان رسید . این حال‌عین‌الدوله ولشکرهای‌اوبیش ازهرکسی ، بحاجی‌میرزاحسن وامام‌جمعه وملایان دیگر ومیرهاشم وبنیادگزاران دیگر اسلامیه گران می افتاد. زیرا باآن کینه‌ای که ازآزادیخواهان دردل میداشتند ، وباآن تشنگی که‌بخون مردم از خود نشان میدادند ، وباآن کوششها که‌درچند ماه گذشته بآرزوی دست یافتن بشهر کرده بودند ، اکنون بدینسان از شهر بیرون افتاده نمیدانستند چکنند . بدتر انکه بجان‌خود ایمن‌نبوده می‌ترسیدند . از اینرو درباسمنج ماندن نتوانسته هریکی‌بجای دیگر رفتند . حاجی میرزا حسن بکندرود ، وامامجمعه بقراجه میدان رفته میرهاشم‌ودسته‌انبوهی ازسران دوچی آهنگ تهران کردند .

ازآنسوی چون روز چهار شنبه آگاهی از بیرون رفتن لشگریان ازباغ صاحبدیوان بشهر رسید دسته‌هایی از مجاهدان وازدیگران بآن باغ رفته بکندن عمارت ودیوارهای آنجا پرداختند که اگر باز لشگری بسر شهرآمد آنجا را نشیمنگاه نگیرد ، و از همان زمانست که آن باغ ویرانه گردیده وازمیان رفته .



گفتار چهاردهم

چگونه مشروطه خواهان بشهر گشایی برخاستند ؟..

دراین گفتار سخن رانده میشود از گشادن مشروطه خواهان شهرهای آذربایجان را ، و ازدیگر پیشآمد های آنزمان تا هنگامیکه لشگرها دوباره گرد شهر راگرفتند .

خوشترین روز های تبریز

تهی شدن دوچی و سرخاب از ملایان ودولتیان و برخاستن عین‌الدوله از کنار شهر ، یکدور نوی را درتاریخ کوششهای تبریز ، بلکه در تاریخ مشروطه باز کرد . مشروطه خواهان پس از چهار ماه کوشش بدینسان فیروزدرآمدند ، ومشروطه پس‌ازآنکه بآخرین پایه ناتوانی‌رسیده بودو بیم برافتادنش میرفت بدینسان نیرومند گردید .

این پیشآمد نتیجه هایی را درپی میداشت :

نخست : مشروطه خواهان در تبریز میدان یافته به بر پا گردانیدن اداره‌ها ودیگر کارهای بزرك پرداختند .

دوم : آزادیخواهان درهمه جا شادمان گردیده از برافتادن مشروطه

بی بیم شدند ، و درتهران ودیگر جاها جنبشهاآغاز یافت .

سوم : بیگانگان که بکوششهای تبریزیان ارج نگزارده امیدی به پیشرفت آن نمیداشتند از این فیروزی ناچار گردیدند اندیشه و گفتار خود را دیگر گردانند .

درباره سامان شهر ، ازهمان روزیکه دوچی وسرخاب از دولتیان تهی گردید ، ستار خان وباقرخان وانجمن‌ایالتی بآن کوشیدند که در شهرایمنی درکار وبازارها باز گردد . دشمنیها که کسانی با آزادیخواهان کرده بودند اینزمان بهمه‌آنها پرده کشیده دنبال نکردند . بامردم دوچی وسرخاب و ششگلان مهربانی بسیار نمودند . مردم قراملك که ایشان نیز زینهارخواسته بودند سردارزینهار داده از گذشته چشم پوشید . گذشته ازسپارشهای‌پیشین روز یکشنبه بیست وششم مهر (۲۲ رمضان) درشهر جار کشیدند که هر کسی ازآزادیخواهان که یکی را بیازارد کیفر سختی خواهد دید . نیز کسانی از سوی سردار وسالار بدوچی وششگلان گمارده شدند که مبادا کسی از مجاهدان وسردستگان درآنجا بمردم‌آزاری پردازد .

درهمان‌روزها بگشادن اداره‌های‌نظمیه وعدلیه‌وبلدیه‌ومعارف کوشیده بهر کدام‌سری ازآزادیخواهان گماردند . تلگرافخانه که از کار افتاده بود بکار واداشتند . درآن چهارماه ویرانیهایی درشهر رویداده خانه‌ها و کوچه های نزدیك بجنگگاهها کوبیده شده وبسیاری ازآنها بخون‌آلود گردیده ، ودرهاوپنجره‌های‌بازارهاوکاروانسراهاشکسته ومغازه های مجدالملك بآتش سوخته بود . رویهمرفته ازسرخیابان تانزدیکی امیرخیز ویرانه ها بهم می‌پیوست . قاسم خان والی رئیس بلدیه بایك چابکی بآباد گردانیدن‌اینها پرداخت وسنگرها که در میان شهرمی‌بود همه را برداشت . بازارها را در اندك زمانی بحال پیش آورد که چون رمضان بپایان رسد همگی‌باز گردد.

درمیان این شادیها چیزیکه مایه افسوس همگی میشد نبودن حسینخان وکشته شدن آنجوان می‌بود . ازسوی سردار وسالارودیگران پیاپی ختمها بنام او گزارده میشد .

همان روزیکه‌دوچی‌تهی گردید انجمن ایالتی چگونگی را باتلگراف بانجمن سعادت آگاهی داد ، وآن انجمن بنجف ودیگر جاهاآگاهی‌فرستاد،



پ ۷۳

فرمانفرما

(این پیکره درزمانهای پیشتر برداشته شده بود)

واین بود دراین روزها پیاپی تلگرافهای خجسته باد از قفقاز واستانبول و نجف و پاریس میرسید . در تهران ودیگرشهرها که فشار خود کامگی فرصت نمیداد مردم نهانی شادمانی می‌نمودند ، وچنانکه خواهیم دید از اینهنگام در همه این شهرها آزادیخواهان بدلیری افزودند ودر بیشتر جاها تکانهایی رخ نمودن گرفت .

انجمن سعادت کوششهای خودرا دنبال می کردوباز «اعانه» می‌رسانید، ویکی از کسان بنامی که « اعانه » بادست آن انجمن فرستاد شیخ‌خزعل خان بود که درخوزستان خود سرانه فرمان می راند . این تنها کسی بود که از درون ایران « اعانه » به تبریز می‌فرستاد .

یکی از کار های شگفت تبریزیان دراینهنگام آن بود که تلگراف درازی بامحمد علی میرزا فرستاده باز شدن مجلس را خواستار شدند . چنانکه گفته‌ایم پس ازبمباردمان مجلس محمدعلی میرزا نوید داد که‌سه ماه دیگر دو باره مجلس را بگشاید . ولی چون سه ماه‌بپایان رسید در دوم مهرماه (۲۷ شعبان) فرمانی بنام صدراعظم بیرون داده این بار هم نوید بازکردن مجلس را به بیست وسوم ابان (۱۹ شوال) داد و در این فرمان چنین می گفت :

«ولی‌چون اشرار تبریز بقدری هرزگی و شرارت و خونریزی کرده و شهررا مغشوش و منقلب نموده‌اند که‌دولت نمی‌تواند ازتنبیه اشرار و مفسدین صرف نظر نماید اینست که دستخط می شود که تاشهر تبریز منظم و اشرار آن قلع و قمع و اهالی مظلوم آنجا ازشر اشرار آسوده نشوند وامنیت‌را اعاده نماید شهر تبریز از این حکم مستثنی خواهد بود . »

اینهنگام که تبریز چیره درآمد، و پیداست که شاه چه خشمی از آن داشته تبریزیان تلگراف می کنند. که، چون شهر ایمنی یافته چنانکه نوید داده بودید مجلس‌را بازکنید. این یک‌سرزنش بسیار بجایی برده و ما اینک‌خود آن تلگراف را در اینجا می آوریم :

طهران بسریر معدلت تخمیر همایونی خلدالله ملکه الان متجاوز ازچهار ماه است که شرح گذارشات خطهٔ آذربایجان بعلاوه اینکه باعث خرابی ملك و ملت وانهدام اساس عمرانت مملکت و تعطیل تجارت شده خاطر خطیر همایونی

را نیز دچار انواع ملال وتشویش نموده است ویقین است که اگر پای اشرار و مفسدی چند که محض پیش بردن اغراض شخصیه خود بانواع تاویلات مسئله را کاملا برخلاف نفس‌الامر قلمداد کرده وموضوع حقیقی را در پیشگاه مقدس آن پدر مهربان پوشیده وپنهان میداشتند درمیان نمیبود هرآینه کارخرابی ملك وملت باین درجه از محور اعتدال خارج نمیشد و بالاخره هم بحمدالله بر ضمیر منیر اعلیحضرت اقدس همایونی مکشوف افتاد که مقصود ازتمام خود نمایی وعرض چاکری جز بستن کوله بار تمتع چیزی دیگر نبود چنانچه طرف خودرا بستند هریك راه هضم آنرا در پیش گرفته بسمتی درگذشتند ومهمترین حجتی که این اولاد مظلوم اعلیحضرت ملوکانه در دست دارند اینستکه همینکه با توجه امام زمان علیه‌السلام پای این چند نفر مفسد دولت و ملت کش ازمیانه خارج گردید کوس اتحادحقیقی اولا در میان تمام اهالی کوفته شد و ثانیا باب مخادنت در میان رعیت مطیع و پادشاه مهربان فراز گشت از آنوقت اعلیحضرت امــر اجرای قانون انتخاب وکلاء را تعلیق بنظم آذربایجان میفرمودند حال دگر گویا برای تردید خیال آن پدر تاجدار هیچ موضوعی در کار نباشد چه اهل تبریز باتحاد کلمه فعلا در قلب خود جزمحبت پادشاه وانتظار افتتاح دارالشوری وتطبیق قانون اساسی ندارند بنابراین درعالم شاه پرستی ودولت خواهی ملت آذربایجان که درحقیقت بمثابه قندیل ممالك محروسه است مستدعی هستند که اعلیحضرت اقدس ملوکانه بجای مقاومت ملال انگیز برای تنکیل ملت بدبخت بیك همت ملوکانه امر به انعقاد دارالشورای ملی وانتخاب وکلاء نمایند که هم این فرصت نیکورا واسطه اتحاد آمیزش میان دولت وملت قرار دهند وهم بایــن تدبیر سد سرایت ایـن بلوای عمومی را بسایر ولایات فرموده باشند .

پروایی که درباره بیگانگان مینمودند

مادراین کتاب از رویه سیاسی پیشآمدها کمتر سخن رانده‌ایم . ولی باید دانست که انگلیس و روس با همه پیمانی ، که در سال پیش میان خود بستند از همچشمی دست برنداشته بودند ، وچون روسیان هواداری به محمد علیمیرزا می‌نمودند دربرابرآنان انگلیسیان نیزهوای‌مشروطه رامی‌داشتند . راستست که یك تکان‌ژرفی درایران، بسودهمسایگان نبودی‌وانگلیسیان‌نیز بچنان‌تکانی خرسندی نداشتندی . با آنحال درآن کشاکش که بنام مشروطه خواهی

وخود کامگی برخاسته‌بود ، آنان سود خودرا درهواداری از آزادیخواهان می‌شناختند که اینهارا دربرابر محمدعلیمیرزا سرپا نگه دارند .

از اینرو چون دارالشوری آن ناشایستگی را نشانداد و با دست لیاخوف بآن آسانی برافتاد ،انگلیسیان ازآزادیخواهان نومید شده سیاست شان رنك تاریکی گرفت . زیرا محمد علیمیرزا، کلیدهای ایران‌رادردست داشته خود را بدامن روس انداخت ، و این یك‌شکست‌سیاسی برای ایشان می‌بود. ازاینرو روزنامه‌های‌انگلیسی زبان ریشخند وبدگویی بایرانیان باز کردند ، وبدستاویزآن ناشایستی ازایرانیان ، همگی آسیاییانرا ناشاینده آزادی خواندند . این بدتر که پس ازآن پیشآمد کسانی از نمایندگان دارالشوری ، از تقیزاده ودیگران ، که خودرا باروپا رسانیده بودند برخی ازآنان‌از دولت‌انگلیس در خواست یاوری بمشروطه ایران می کردند ، ودر اینجابود که روزنامه تیمس بایشان پاسخ داده می گفت : انگلیسیان باروسیان‌اگرچه درآسیا راه‌همچشمی و کشاکش‌می‌پویند درسیاست‌اروپایی همدست وهمراه می‌باشند وپیمانها درمیان می‌دارند ، وهرگز نخواهدشد که بپاس دلخواه آزادیخواهان ایران دولت روس را رنجیده گردانند .

درسایه این رازهابود که چون‌تبریزدربرابر محمدعلیمیرزا بایستادگی برخاست‌وستارخان ومجاهدان‌آن‌دلیریهاراهی‌نمودند ، انگلیسیان ازبدگمانی که درباره ایرانیان پیدا کرده بودند ارجی‌نمی نهادند ، ویك‌آگاهی‌نویسی از تایمس در اینجا هرچه درتبریز می‌دید بازبان نکوهش وریشخند برشته نوشتن کشیده وبهر کاری رنك دیگرداده‌بروزنامه خودمی‌فرستاد . ولی‌چون روز بروز پافشاری تبریزیان بیشترمی گردید انگلیسیان خواه وناخواه پروای آن می‌نمودند واندك ارجی می گزاردند ، وبدینسان می‌بود تااین فیروزی بازپسین پیش‌آمده‌دوچی‌تهی گردیدوعین‌الدوله از کنارشهربرخاست ودراینهنگام بود که انگلیسیان‌پروای بیشتر کردند ، و یکدسته ازایشان به پیشوایی مسترلنچ نماینده پارلمان «کمیته ای» بنام ایران پدیدآوردند . ازآنسوی تایمس‌نیز زبان‌خودرا دیگر گردانیده ، این زمان بجای نکوهش وریشخند بستایش و ارجگزاری پرداخت . نمونه‌هایی از این نوشته های رنگارنك آن روزنامه را پرفسور براون در کتاب خود آورده است .



پ ۷۴
شیخ خزعلخان

این نتیجه دیگری از آن فیروزئی تبریزیان می‌بود :

یك رفتار ستوده دیگری که‌دراینهنگام از مشروطه خواهان سرزد وبسیاست پیوستگی می داشت ، آن بود که چون روسیان ازدیربازشورش آذربایجان را بهانه گرفته‌میخواستند سپاه‌از مرزبگذرانند ، ویکرشته گفتگو ها درآن باره میانه‌ایشان با انگلیسیان می‌رفت، آزادیخواهان سخت‌هوشیار

بوده می کوشیدند که بهانه ای بدست آندولت ندهند . بیش ازهمگی ستار خان دراین باره کاردانی وهوشیاری از خرد نشان میداد ، وچنانکه گفتیم درجنك هفدهم مهر که باسپاه ماکو می‌رفت‌نگراشت تریی بخانه های‌روسی بندند . بااینحال روزنامه‌های روسی آرام ننشسته به بهانه‌تراشی‌می کوشیدند. گاهی ازبسته بودن راه جلفا واز زیان آن به بازرگانی روس گفتار می نوشتند . گاهی ازسختی کار بستگان روسی‌درتبریز گله‌هامی کردندودروغها می‌راندند . گاهی آزادیخواهان را بدنام‌می کردند که بکونسولخانها خواهند ریخت یاعیسویان را خواهند کشت . اینها درآغاز شورش بود . سپس چون نیکرفتاری آزادیخواهان بااروپاییان شناخه شده وآوازه آن بروزنامه‌های اروپا افتاد ، این زمان روسیان رفتار سواران را دستاویز گرفتند وبگله پرداختند که‌کاروانها رالخت می کنند ودارائ بستگان روس رابتاراج می‌برند وبراه شوسه زیان رسانیده‌اند .

این بود در اینهنگام که مشروطه خواهان اندك‌آسایش یافته بودند بآن شدند که جلواین بهانه را نیزبگیرند ، وانجمن کمیسیونی برپاگردانید که زیانهایی راکه ببستگان روسی یاانگلیسی ، از سواران دولتی یا از هرکسی رسیده بود جستجو کند واندازه هریکی‌را بدست‌آورد تابهرکسی پرداخته شود ، وباتلگراف بودن چنین‌کمیسیونی را بلندن وپترسبورك و استانبول وپاریس آگاهی داد . نیز نامه‌ای بکونسول‌روس در تبریزفرستاد در این زمینه که چون درجنك باسواران ماکو اندك‌آسیبی بعمارت‌روس رسیده خواستاریم اندازه آن را آگاهی دهید تاپرداخته شود .

این کمیسیون گذشته ازکار خود ، یکرشته ازکالاهای تاراجی راکه سواران نتوانسته بودند از شهر بیرون برند گرد آورد وبدارندگان‌رسانید.

نیز درهمان روزها انجمن برای دلگرمی‌دادن ببازرگانان بیگانه ، و بازکردن راه دوستی بادولتها تلگرافی‌به سفیران ونمایندن بیگانه درتهران فرستاد که ما اینك نسخه اش را درپایین می‌آوریم :

طهران خدمت جناب مستطاب اجل ارفع سفیر کبیر دولت علیه عثمانی دام اقباله العالی دراین مدت چهار ماه انقلابات تبریز که ملت در راه استیفای حقوق خود مشغول مجاهدات بود بقدر امکان درباب وقایه و حفظ حقوق اتباع

خارجه نیز لازمه دقت واهتمام بعمل آمده و بشهادت عموم نمایندگان دول معظم اگر تعرض هم بحقوق اجانب شده باشد ازطرف اشرار و آنهاییکه مخل ومانع تجارت دنیا هستند بوده است و الان چگونگی خیالات ایشان درنظر اعلیحضرت همایونی مکشوف و بحمدالله درسایه ثبات عزم ترقی خواهان داخل شهر ازوجود اشرار وسواران قراداغی وسایر مفسدین پرداخته شده ازطرف‌ملت بحفظروابطی که من‌قبل درمیان دولت ایران و دول کاملة الوداد موجود بوده است رعایت خواهد شد وامید است که بعد از این در هر مقامی که قدرت ملی درآنجا نفوذ داشته باشد درباب جریان معاملات ومحافظه حقوق اتباع وتجار خارجه موجبات سهولت فراهم و انشاء الله این خادمان ملت درطرفداری وترویج منافع تجارتی عموم دول معظمه کوتاهی نخواهیم کرد. انجمن‌ایالتی‌آذربایجان

فرستادن جبه برای شجاع نظام

تبریزیان میدانستند محمدعلیمیرزا دست از کینه جویی برنداشته است و دوباره بسیج سپاه می کند که بسر شهر فرستد. میدانستند که دیر یا زود، دوباره گرد شهر گرفته خواهد شد. این بود همیکوشیدند خواربار گرد آورند تا در آن روز بتنگی نیفتند.

ازآنسوی دراین هنگام بسیاری از شهر ها و آبادیهای آذربایجان تکان خورده آماده جنبش می بودند. تبریزیان میخواستند آنها را بکار دارند و دامنه شورش را تاآنجا ها رسانند. این بود چنین نهادند که‌دسته هایی را بیرون فرستند.

دراین میان رحیم خان و شجاع نظام ودیگران که از کنار شهر برخاسته بودند، هریکی در گوشه‌ای آتش چپاول و ستم می افروختند. رحیمخان دراهرنشسته کسانش راه می‌زدند ودیه ها را تاراج می‌نمودند. شجاع نظام درمرند لشگرگاه زده راه‌جلفارا می‌بست. عین‌الدوله که گفتیم بقزلجه میدان رفت چون یکدسته قزاقی از تهران رسیده بودند دوباره بازگشته و درباسمنج جاگزیده راه‌تهران را می گرفت و سپاهیانش آبادی ها را ویران می کردند. اینها هرکدام مایه گرفتاری ونابسامانی‌می‌بود. ولی بیش از همه کار شجاع نظام گران می‌افتاد.

چه راه جلفا نزدیکترین راه بازرگانی میانه اروپا و آذربایجان

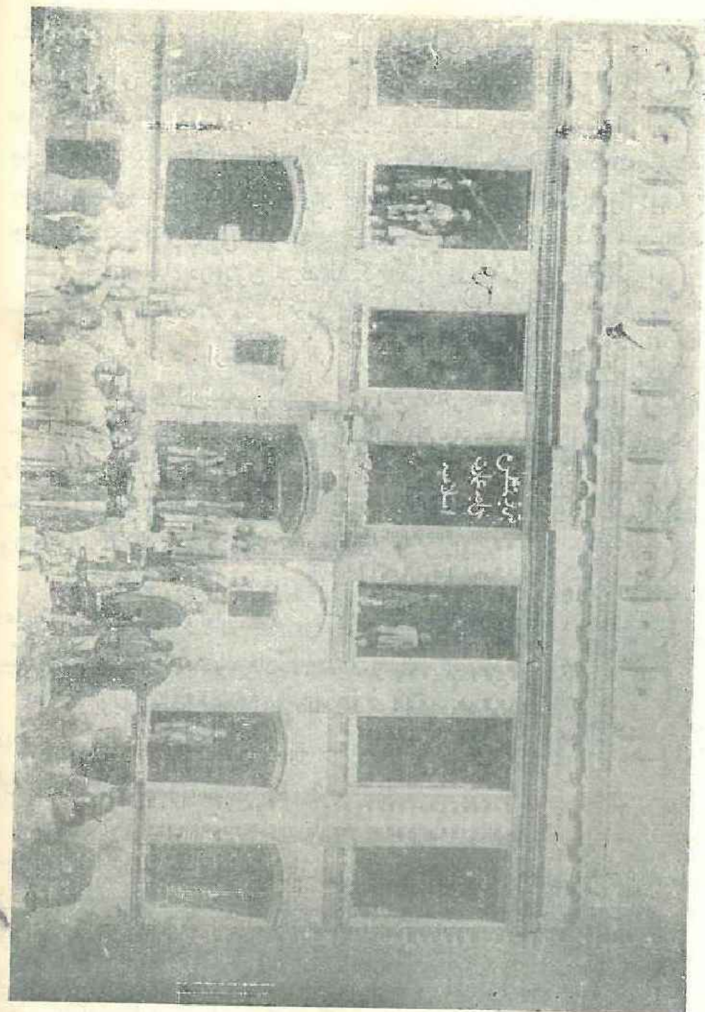
بشمار رفته بستن آن زیان بزرگی بکارهای بازرگانی می‌داشت. از آنسوی ازبستگی آن راه قند وشکر ونفت وکبریت و اینگونه افزار های زندگی درشهر نایاب می گردید. نیز جنگجویان گرجستان وقفقاز که از این راه بیاری می‌شتافتند وتفنك وافزار جنك می‌آوردند جلو ایشان گرفته می‌شد. پس از همه چنانکه گفتیم روسیان بستگی این راه را دستاویز گرفته و هرروز نغمه دیگری می‌سرودند.

شجاع نظام دربیرون مرند لشگر گاه زده از سراسر آن پیرامونها سواره گردمی‌آورد، وچنین آگاهی داده بود که هرکه نیاید خانه اش را تاراج خواهد کرد. ازآنسوی هر کاروانی که از تبریز یا جلفا می‌رسید چهارپا وکالا همه را نگه میداشت، واین بدتر که پروای خودی وبیگانه نمیکرد وچون کسانی از بازرگانان‌انگلیسی و اتریشی بسراغ کالاهای‌خود رفتند پاسخ میداد که بادستور تهران آن‌کار را می کند وهرگز آنها را رها نخواهد کرد. پیداست که‌دربار قاجاری چه‌اندیشه شومی را درسرمی‌داشت وازدرماندگی ونومیدی بچه پستی ها تن درمیداد.

این گفتگو در کتاب‌آبی ودرروزنامهای انروزی بسیارآمده که‌محمد علی میرزا و پیرامونیان شوم او آخرین چاره کار خود را درازی دست بیگانه بایران میدانستند وبادست خود زمینه پدید می‌آوردند.

تبریزیان چون‌آن را می‌دانستند ازرهگذر راه جلفا نگرانی‌بسیارمی داشتند، واین بود بیش ازهمه بشجاع نظام پرداختند و با یک نقشه ای اورا برانداختند.

این یکی ازشاهکارهای تاریخ مشروطه وخود داستان شگفت و شیرینیست. درزبانها‌آرایه‌هایی‌بآن‌می‌بندند، ولی‌ما از کسانی که‌خودآنراز نزدیك دیده ودانسته اند جسته ایم وخواهیم نوشت: سیف‌السادات نامی که ازسیدهای بنام وتوانگردوچی، وخود باشجاع نظام‌دوستی میداشت، مهراو ازخانه‌اش بدست حسن نام مجاهدی می‌افتد، واوآنرا بنزد حیدرعمواغلی (که پس ازبمباران مجلس به‌قفقاز گریخته وازآنجا به تبریزآمده بود)، می‌آورد. عمواغلی ازدیدن‌آن نقشه‌ای باندیشه اش میرسد، وآنرا بادست کسانی از سران آزادی بکارمی‌بندد، بدینسان که بدستیاری گرجیان بمبی



پ ۷۵
عمارت اسلامیه پس از ویرانی

برویه جعبه ساخته، نامه‌ای نیزبا مهرسیف‌السادات نوشته هردورا ، ازنوشته و بمب ، از پست برای شجاع نظام می‌فرستند .

میرزا اسماعیل نوبری بگردن میگیرد که جعبه را به پستخانه رساند ونگران راه انداختن آن باشد . میرزا علیخان پستخانه آنرا گرفته با دست چاپار روانه می گرداند . روز سه شنبه پنجم آبان (یکم شوال) بود که این جعبه‌ونامه بمرند رسید . شجاع نظام‌آنروز درلشگرگاه می‌بود وهنگام شام همراه نزدیکان وسر کردگان خود بخانه باز گشت . از آنسوی حاجی میرزا محمود خان رئیس پست که باشجاع نظام خویشی‌نیز می‌داشت همراه پسرخود (آقای هادی صابر) همان‌شبانه جعبه ونامه را برداشته بنزداوآورد.

آقای صابر (۱) می گوید : « وزن‌جعبه برویآن ۶۷۰ مثقال نوشته شده بود» . می گوید : ماچون بخانه شجاع نظام درآمدیم شجاع‌لشگر (پسر بزرگترشجاع نظام) وعلیخان هوچقانی (یکی ازسر کردگان‌مرند) وجبرئیل بوداغیان (از بازرگانان تبریز که مهمان می‌بود) و آقوب ارمنی (از کسان جبرئیل) وبرخی دیگر در اطاق می بودند ، ولی شجاع نظام درایوان نماز میخواند . چون نمازش را بپایان رسانیده باطاق در آمد ، پدرم نامه وجعبه را باوداد . گرفت و گفت : « امانتهاییست که خودم بسیف السادات سپرده بودم » ، وپیش از آنکه کاغذ را بخواند خواست جعبه را بکشاید . پدرم دور اندیشانه گفت : بهتر است ببرند ودربیرون باز کنند . بوداغیان نیز همان سخن راگفت . ولی شجاع نظام بی پروایی نموده پاسخ ریشخند آمیز داد . سپس بپسرش شجاع لشگر فرمود آن را باز کنند .

کشته شدن شجاع نظام و دیگران

این شجاع لشگر ، بوارونه‌پدرش ، جوان بافهمی می‌بودوبمشروطه گرایشی‌میداشت ، وگاهی کسانی را ازآزادیخواهان ازستم‌پدرش رها می گردانید . چون او دور اندیشی نموده ، جعبه راکه بجلوخودگزارده بود درباز کردن آن دودلی نشان میداد شجاع نظام بریشخند وسر زنش دست بسوی او

«۱» آقای هادی صابر که اکنون در تبریزند یادداشتی در آن باره نوشته وفرستاده .

بازید و گفت : «خوخ !». شجاع لشگر ناچار شد جعبه را باز کند . ولی همینکه کرد ریسمان موطی کشیده آن را برید بیکبار بمب ترکیده آوایش تا چند فرسخ رفت و سراسر شهر رابتکان آورده مردمرا هراسان گردانید . خود شجاع نظام شکمش دریده ورانش برگشته بود . چون کسانش میرسند اندك جانی می داشته وآب می‌تلبد ولی تابیاورند درمی گذرد . شجاع لشگراز سرتا زانو چهل و اند زخم برداشته و با اینهمه حالش بهتر از پدرش بوده . تا شش ساعت زنده می ماند که سخن می گفته و از پدرش گله می‌کرده .
علیخان زخمهایی داشته وچون‌اورا بخانه‌اش درهوچقان می‌برند و پس از يك شبانه روزمی‌میرد . میرزااحمدخان‌نامی زخمهایش را درمان کردندو بهبودی یافت . بارون جبرییل ازچندجازخمی شده بود . فردا اورا به تبریز آوردند وبدرمان پرداختند وکنون درتهران است . آقوب تراشه ای به چشمش فرورفته وازدرد آن چندان درشکنجه‌می‌بود که سربدیوار میکوبید . برای چاره چشمش را بیرون آوردند وبیچاره تاکنون بايك چشم زیست می کند .
دوتن پیشخدمت از ترسی که می‌داشته اند دوری گزیده و نزدیك پنجره ایستاده بوده‌اند وچون جعبه می‌ترکد هردو را بباغچه پرت می کند ، ولی هیچيك گزندی نمی‌بینند وهردوآسوده می‌مانند . درآنجاکه جعبه را نهاده بودند فرش از هم‌شکافته و گودی‌درزمینه اطاق پیداشده وسقف اطاقهاتکان خورده و بغدادیها (رویه درونی سقف) همه فرو ریخته بود.اما رئیس پست وپسرش ، آقای صابر چنین می گوید : هنگامی که بمب ترکید من یکباردیدم همه‌اطاق بسرمامی‌ریزد وهمه درها وپنجره ها خورد شده ، ومادر يك جهان دیگری هستیم . چون دست بتن خود مالیدم سرا پازخمی وخون آلودگردیده بودم ودودی که ازبمب برخاسته بود وبگلوی‌ما می‌رفت بسیار بدتر از زخمها می‌بود . درهمان حال دیدم عبدالله خان فراشباشی شجاع نظام باچراغی دردست باطاق درآمد وچون حال‌همگی را دید بیکبارچنین گفت : «خانه‌ات خراب شود حاجی محمودخان‌آخرخانه ماوا خراب کردی» .
از این سخن او من به‌بیم افتاده خواستم از هرراه که باشد پدرم را از انجا بیرون ببرم ، وچون از حال پدرم و از سرگذشت او جستجو کردم دیدم ازجاییکه می‌بود پنج‌ذرع پرت شده واونیز درمیان زخم وخون دست

وپا می زند. درهمان‌هنگام‌همگی زنان وبچگان‌خاندان شجاع نظام بفریاد و گریه پرداخته‌بودند . نخست جستجوی حال‌شجاع نظام می کردند، وچون‌او مرده بودروبسوی‌شجاع‌لشگرآوردند .شجاع‌لشگرزخمهای‌بسیاری‌می‌داشت . گذشته‌ازبمب‌فشنگهایی که‌در قطار کمرش‌می‌بود ترکیده‌یکايك به‌تنش‌فرورفته بودند . بااینحال سخن می گفت ، ودرهمانحال‌به پشتیبانی‌از مابرخاسته گفت: « بحاجی خان آزار نرسانید ، باعث قضیه پدرم بود . ازبس ظلم کرده‌بود گرفتار شد » . این سخن او مایه رهایی ماگردید . من بهررنجی که بود خودرا بخانه‌مان رسانیدم وچهار تن را فرستادیم که پدرم را درون گلیمی گزارده بخانه‌آوردند . بهرحال این حاجی میرزا محمود خان نیز پس از از ششماه رنج بهمان آسیب درگذشت .
بدینسان مشروطه خواهان ازشجاع نظام‌کینه جستند ، وکسانی هم بیگناه بآتش اوسوختند . چنانکه دیده‌ایم اینمرد پیش ازدیگر سرکردگان به تبریزآمد ، وبیش ازدیگران با مشروطه خواهان دشمنی می‌نمود ، ودرکشتن‌وتاراج کردن پا فشاری بسیار می کرد . از اینرو تبریزیان کینه بسیاری ازو در دل می‌داشتند وچون روز ششم آبان (۲ شوال) با تلفن مرك اوراآگاهی دادند درشهر شادمانی رخ داد ، و میر تقی قلعچ با یکدسته از مجاهدان سوار شده برای‌آگاهانیدن‌مردم باموزيك دربازارها گردید . در اینمیان دو سه روز راهها باز و قند ونفت و دیگر چیزها بفراوانی به تبریز رسید ومردم ازتنگی درآمدند . لیکن پس از دوسه‌روز دوباره راه بسته گردید . زیرا محمدعلیمیرزا چون آگاهی از کشته شدن شجاع نظام یافت لقب و جایگاه اورا به پسرش موسی‌الرضا خان داده دستور فرستاد‌که همچنان راه را بسته دارد ، واین جوان که هنوز بیست سال‌نمیداشت بهمدستی پیرامونیان‌خود بکار پرداخت ، تاهنگامیکه مجاهدان مرند را بگشادند . چنانکه درجای خود خواهیم نوشت .

گشاده شدن سلماس ومرند

درماه آبان در هر گوشه ای از آذربایجان پیشآمد دیگری از نیك وبد در کاررودادن می‌بود . دراین ماه تبریز چند دسته بیرون فرستاد که هریکی از انها داستان‌دیگری‌داشت . دسته نخست برسر سلماس رفته با فیروزی آنجا



پ ۷۶

دوتن از مجاهدان تبریز

بگشادند آرونق وانزاب که در پهلوی تبریز نهاده و کسانی از آنجا بمجاهدان پیوسته بودند ، چون نعمت‌الله‌خان نامی درآنجا بامشروطه دشمنی می‌نمود ،

سردار دسته ای را از مجاهدان برسر او فرستاد ، و اینان رفته نعمت‌الله وبرادرانش را ازمیان برداشتند ودر آنجا بیرق آزادیخواهی برافراشتند ، وچون انبوهی برسرایشان گردآمدآهنگ گشادن سلماس کردند . ازآنسوی حاجی پیشنماز که ازملایان مشروطه‌خواه‌آنسامان می‌بود وازدیرزمانی‌خود را بقرا باغ ارومی کشیده درآنجا روز می گزاشت ، اینهنگام دسته ای بسر خود گرد آورده اونیز از سوی دیگر رو بسلماس آورد . دراین زمان سلماس وخوی بدست اقبال‌السلطنه ، واوامیرامجد نامی را بحکمرانی آنجا فرستاده بود . امیرامجددرخوی و گماشته‌ای ازودرسلماس نشیمن می‌داشت . ولی دراینهنگام چون آهنگ آزادیخواهان را دانست سپاهی بسر کردگی حاج حیدر خان امیر تومان بدانجا فرستاد وپسر خودرا نیز همراه ساخت. لیکن مجاهدان پروا ننموده شب شنبه بیست وسوم ابان (۱۹ شوال)یك ساعت پیش از سفیده بامداد بسلماس تاخته جنك کنان بشهر درآمدند و امیرتومان وسپاه اورا نیز شکسته باز پس گردانیدند. بدینسان سلماس گشاده شده درآنجا انجمن برپاگردید .

دسته دوم بسر کردگی قلعه وان باشی نامی بمراغه فرستاده شد که درآنجا بیرق آزادی برافرازند ونیز غله دیوانی‌آنجا را روانه تبریز کنند. چون این دسته با همه فیروزی کار ندانی از خود نمودند وآسیبها دیدند داستان آنان را جداگانه خواهیم آورد .

دسته سوم برسرمرند بود . چون پسرشجاع نظام راه پدر رامی پیمود وراهرا همچنان بسته داشته‌بامشروطه خواهان کینه ودشمنی بی‌اندازه می‌نمود ،سردار فرج آقای زنوزی راکه ازقفقاز آمده ومیان مجاهدان نامآورشده بود ، باگروهی ازمجاهدان روانه کرد که مرند را بگشایند ، وچون زنوزوجلفا که‌ازآنسوی مرنداست،دراین زمان دردست آزادیخواهان می‌بود ایشان ازبیراهه خودرا بزنوزرسانیده گروهی را هم از آنجا با خود برداشتند وآهنك مرند کردند . از اینسو پسر شجاع نظام دلیری نشان داده آهنك ایشان کرد وتایك فرسخ پیش رفت ، و در آنجا بمجاهدان برخورده جنك سختی درمیانه رو داد. ولی مرندیان ایستادگی ننموده باز گشتند . پسرشجاع نظام بمرند درآمده وفردا کسان خودرابرداشته بسوی

خوی بگریخت . از آنسوی مجاهدان که تا اودکلو یك میلی مرند رسیده بودندمردم پیشوازنموده ایشان را بشهرآوردند . بدینسان‌مرند بدست‌آمده راه جلفا کشاده گردید . این جنك روز یکشنبه یکم آذر ماه (۲۷ شوال) بود (۱) .

بدینسان فیروزیها پی‌هم رخ میداد . لیکن درهمان هنگام برخی داستانهای‌اندوه انگیزی نیز رومی‌نمود . زیرا دشمنان مشروطه بازهم بیکار ننشسته دست از کینه جویی برنداشته بودند . از جمله ضرغام وبرادرش‌سام که همراه رحیمخان از کنار تبریز بقره داغ رفتند اینزمان باچندصد سوار همراه‌خود ، درچند فرسخی شهردیه‌هارایغما میکردند وهردیهی که ایستادگی مینمودباجنك و کشتاربانجا دست می‌یافتند . یکی‌ازآنها دیه مجونبار بود که ارمنی‌نشین است وکلیسای بزرك واستواری دارد . روزچهارشنبه‌بیستم‌آبان (۱٦ شوال) ناگهان‌گرد آنجا راگرفتند . ارمنیـان بجنك برخاسته‌هشت ساعت دلیرانه ایستادگی کردند . ولی چون شماره سواران فزونتر می‌بود سرانجام شکست یافتند وزنان وفرزندان‌خویش رابکلیساگردآورده‌آبادی را برای تاراج یانان واگزاردند . سواران دیه رایغما کردند وبکلیساچهار توپ زدند . ولی به انجا دست‌نیافتند . دراین پیش‌آمد هیجده تن‌ازارمنیان (سه زن و پانزده مرد) کشته شده ده تن زخمی گردیدند . ازسواران نیز دسته ای بخاك افتادند .

آرامش و سامان دردرون شهر

درآنهنگام که‌آن فیروزیها واین ناگواریها دربیرون رخ میداد در درون تبریزآرامش وسامان بیمانندی فرمانروامی‌بودومردم‌ازهرباره درخوشی می‌بودند . نان وخواربار نیز فراوان یافت میشد . آن شهری که‌یکبا پیش‌بربیم ترین شهرهای ایران شمرده میشد کنون ایمن‌ترین شهری می‌بود . دراین باره چه بهتر که نوشته های کتاب‌آبی را بگواهی آورم . مستر راتسلاوجنرال کنسول انگلیس درنامه‌خودبسفیرشان دربیست وهفتم‌آبان(۲۳شوال) چنین‌می‌نویسد :

(۱) درپاره یادداشت‌ها ۲۸شوال نوشته‌اند . ولی گویا روز درآمدن مجاهدان را بمرند خواسته باشند .

« در درون شهر ایمنی هرچه بهتر برپاست ، وراستی کوی مسیحیان و بیگانگان چندان ایمن وآسوده است که‌تاکنون هرگز نبوده . . . همه بیگانگان از رفتار وکردار آزادیخواهان دراین چند گاهـه شورش خشنودی می‌نمایند ، جزروسیان‌کسی سخن از ترس نمی راند» .

تنها خرده‌ای که نماینده بریتانی بآزادیخواهان تبریز گرفته داستان « اعانه » است‌که بازور و سختی ازتوانگران‌گرفته میشد . در این باره درروزنامه « ناله ملت » نیز نوشته شده ، وخودمشروطه خواهان پوشیده نمیداشتند که‌درآن باره سختی بسیارمی کنند . چه این‌سختی ناچاری‌می‌بود. آنهمه دررفت جنك راکه بایستی‌دهد ؟. . ازآنسوی آن‌گله وناله ازبرخی توانگران که بدخواه مشروطه می بودند سرمی‌زد . دیگران خود خواهان مشروطه می‌بودند و بدلخواه پول می پرداختند . زیراگذشته از مشروطه خواهی این میدانستند که اگرجلوگیری مجاهدان نباشد سواران قره داغ ومرند و اردبیل بشهر دست یافته آتش بهستی آنان می‌زنند وگزندهای بدتر دیگر رسانند .

نیز مستر راتسلاودرنامه خود گله‌اجلال‌الملك‌را« ازکارهای خود سرانه باقرخان » می‌نویسد . دراین باره درروزنامه شمس استانبول نیزسخنانی نوشته می‌شد . اجلال الملك کـه درآغاز جنك‌بجان‌خود ترسیده‌و بکونسول خانه روس پناهیده وسپس درسایه جانبازیهای ستار خان و باقرخان ایمنی یافته بلکه بفرمانروایی‌نیز رسیده بود ،همانا‌چشم میداشته‌است که ستارخان وباقرخان خودرا زیر دست اوشمارند وازو دستورگیرند .

یکی از داستانهای شگفت تاریخ مشروطه ایران همینست که دسته بزرگی ازدرباریان کهن وازدیگران ؛ که بمیان مشروطه خواهان آمده بودند ، یگانه‌کار خود فرمانروایی وآقایی میدانستند ، و این بود بهیچ کوششی برنخاسته دیگرانرا وامیداشتند ، و هر زمان که بیمی پدیدار می گردید خودرابکنار کشیده‌میدانرا بمجاهدان‌و کوشندگان‌بازمی گزاردند. لیکن‌همینکه بیم ازجلو برمیخاست و زمینه بفرمانروایی آماده می گردید بیدرنك خود را بمیان می‌انداختند وکوشندگانرا بکنارزده رشته‌کارهارا بدست خود می گرفتند . بلکه زبان باز کرده ایراد ها بآن گوشندگان



پ ۷۷

میرزا اسماعیل خان یکانی (از آزادیخواهان بنام)

(این پیکره در استانبول در هنگام کوچ برداشته شده)

می گرفتند. همین اکنون که در تبریز این جنگ و خونریزی میرفت، در تهران یکدسته از حاجی سید نصرالله تقوی و حسینقلی نواب و مشیرالدوله و مؤتمن الملك و تقیزاده و میرزا علی اکبرخان دهخدا و دیگران ، ناشکیبانه چشم براه می داشتند که زمینه آماده گردد و باز آنان پا بمیان گزارند و رشته را بدست گرفته مشروطه را راه برند . صدها از این کسان درمیان می بودند .

مادر نوشته های خود اینانرا میوه چین می نامیم . زیرا داستان ایشان داستان کسیست که درهمسایگی او باغبانی باشد ، و آن باغبان رنجها کشد

ودرختی پرورده ، ولی همینکه زمان میوه داری رسید این پا بجلو گزارده باغبان را کنار زده خود بچیدن میوه پردازد .

چنانکه نامش را بردیم یکی از این میوه چینان تقیزاده می بود ، اینمردرا دیدیم که روز بمباران مجلس آن ناشایستگی را از خود نشان داد ، وسپس نیز بسفارت انگلیس پناهید، خوار وزبون ازایران بیرون رفته یکسره آهنگ لندن کرد . دراین چند ماه که در تبریز آن کوششها و خونریزیها رفت او درلندن می نشست . ولی همینکه تبریز از دولتیان پیراسته گردیده در شهر ایمنی رخداد ، از لندن بیرون آمده ، گویا درآذرماه بود که خود را به تبریز رسانید . این شگفتر که بجای آنکه از کوششهای سردستگان و مجاهدان خشنودی نماید و او نیز گرهی از کار بگشاید از همان آغاز رسیدن ، خشکه پارسایی از خود نشان داده بستارخان و مجاهدان ایرادها میگرفت . بستارخان چنین گفته بود : «فرج آقا درمرند شراب میخورد ». ستار خان گفته بود : « من فرج آقارا برای پیش نمازی نفرستاده ام »

در تبریز درآنزمان آگاهی از رفتار ناشایست او درپیشامد بمباران نیافته بودند ، و اورا یکی از سران بنیاد مشروطه خواهی شمارده پاس بسیار می داشتند ، و کارها ازو می پیوسیدند . ولی او خودخواهانه کناره جسته درخانه می نشست و از پشت پرده بکارشکنی می کوشید . یکی از بهانه هایی که پیدا کرده بود اینکه مجاهدان خانه تاراج می کنند .

چنانکه گفته ایم مجاهدان (آنانکه از نخست این نام راپذیرفته بودند) بیشترشان مردان پاکدامن و بی نیازی می بودند که هیچگاه دست بدارا ک کس نزدندی و از دیگران نیز بجلوگیری کوشیدندی . چنانکه چهار ماه بیشتر بخش بزرگی از بازار دردست اینان می بود که اگرخواستندی دکان هارا باز کرده پول و کالای فراوای برداشتندی . (چنانکه دولتیان می کردند) ولی شنیده نشد که بیك دکانی دستبرد زده باشند . لیکن حاجی میرزاحسن وامامجمعه ومیرهاشم و دیگران که دراسلامیه نشسته ، و خود آنان سوارانرا بتاراج شهر می فرستادند مجاهدان که خانه های آنرا تاراج کردند جای هیچ ایرادی نمی بود . درجنك چنانکه دشمن را کشند دارا کش را هم تاراج کنند . این تاراج کردن از یکسو پر و بال دشمن را کندن است و از یکسو مایه

دلخنکی جنگندگان تواند بود .

ولی تقیزاده همین‌را دستاویزی ساخته بستارخان‌وباقرخان بدمی گفت، وبدینسان یکدسته را از آنان جدا گردانیده بسرخود گرد می آورد . حیدر عمو اغلی که از تهران باوی بهمبستگی میداشت ، دراینجا نیز باو پیوسته درنهان باستار خان دشمنی می نمود .

بدتراز همه اینها آنکه میرزا محمد علیخان تربیت که از خویشان تقیزاده، وازافزارهای‌دست‌او‌می‌بود، واونیز همچون تقیزاده‌بلندن‌وکانونهای سیاسی آنجا راه میداشت ، وبتازگی از آنجا بازگشته در تبریز می‌زیست، اوهم با ستار خان دشمنی‌می کرد وما می‌بینیم نامه‌ای به پروفسور براون نوشته که نکوهش بسیار ازستار خان وکارهایش کرده ، و او را « لوتی » و « تاراجگر » و«قره داغی » خوانده وازبراون خواهش کرده که چیزی درستایش‌اونتویسد ، ودرپایان نامه تقیزاده را گواه گفته های خود نشانداده که پیداست بادستور اونوشته ، وبراون ترجمه این‌نامه‌را درآخرهای کتاب خود آورده است (۱)

باید دانست تقیزاده وتربیت و چندتن دیگری ،گذشته از خود خواهی که دامنگیرشان شده باین‌کارشکنیها وا میداشت ، انگیزه دیگری درکارشان می‌بود ، باآمد ورفتی که آنان بلندن می کردند ، و همچون کبوتر دوبرجه گاهی‌درآنجا و گاهی دراینجا می زیستند ، ناچار می‌بودند که پیروی از سهشهای‌مردان‌سیاسی انگلیس نمایند، وبدگویی از مجاهدان که یکدسته جانبازانی می‌بودند دریغ نگویند .

بهرحال ستارخان باآن بیسوادیش جربزه نیکی ازخود نشان میداد ورفتار بسیار ستوده می کرد ، ودرخور آن‌خورده گیریها که‌می‌شد نمی‌بود. باقر خان هم‌اگرچه برخی‌درشتخوییها ازو سرمی‌زد ، رویهمرفته رفتار و کردارش درخور ستایش می‌بود .

اگر ما بخواهیم اندازه نیك رفتاری آزادیخواهان را بدانیم باید بیادآوریم ، که‌در اینهنگام چهل هزارتن کم وبیش بنام‌مجاهددر آذربایجان می‌بودند . درخود تبریز شماره‌شان از بیست هزارمی گذشت . پیداست که

(۱) آن نامه بی نام چاپ شده . ولی‌ما‌میدانیم که نویسنده اش تربیت‌بوده.

درمیان اینهمه مردان کسان بدکردارومردم آزار نیزمی‌بودند ، و ناچاری می‌بود که برخی کارهای زشت از ایشان سرزند ، چیزیکه هست ستار خان وباقرخان ودیگرسردستگان وپیشروان‌تامی‌توانستند جلومی گرفتند . داستان قلعه وان باشی ودستگیری اورا که یك نمونه از رفتار ستارخان ودیگر سران بابد کردارانست خواهیم‌آورد . همانسالار یك تفنگچی که سی‌وچهار قران پول از کسی‌ستده بودپس‌از کیفردادن اورا بیرون گردانیده وپول را بخود آنکس پس فرستاد . مجاهدان قفقاز با آن جایگاهی که میداشتند یکی‌از ایشان دختری‌رافریفته‌وبرده ونگه داشته‌بودچون دانسته شدمجاهدان باو برآشفتند ، و با دستور ستارخان دستگیرش گردانیده بانجمن سپردند که پس از رسیدگی تیربارانش کردند . از اینگونه داستانها فراوانست .

درسایه این‌نیك رفتاریها بود که ستارخان‌اگر گاهی بیرون‌می‌آمدمردم با شادی بسیاربتماشایش می‌ایستادندودرچندجا گوسفندزیرپایش‌سرمی‌بریدند .

از سخن خود دور نیفتیم : یکی‌ازپیشآمدهای‌آبانماه‌بود که‌ازاستانبول ایرانیان نشانی (یامدالی) برای ستار خان فرستاده بودند ، ومیر تقی قلچ باموزیك وشادی آنرا بامیرخیز برده بسینه اوزد .

نیزدرآخرهای این ماه ، چون چهلم حسینخان بود بزم سوگواری باشکوهی بنام اوو‌ملا امامویردی وشریف زاده و مشهدی اسماعیل میابی ودیگرکشتگان آزادی برپا گردانیدند .

نیزدرآخرهای این ماه میرزا احمد عمارلو بادوتن دیگراز طلبه های نجف ، بنام نمایندگی از حاجی سیدعلی که همچنان در خانقین می نشست به تبریز رسیدند .

گشادن خوی

بدینسان آبانماه بپایان رسید . در آذر که سرما آغاز کرده گاهی برف‌نیزمی‌بارید شکست وفیروزی توأم بودند . یکی از فیروزیها گشادن خوی بود که بآسانی انجام‌گرفت . چنانکه نوشته ایم‌پیش از بمباران مجلس‌خوی یکی‌ازکانونهای‌آزادیخواهی شمرده میشد . ولی چون مجلس بمباران یافت دستگاه مشروطه از آنجا نیز برچیده شد ، واقبال‌السلطنه امیرامجد نامی را با یکدسته از کردان بفرمان روایی آنجا فرستاد . از سرگذشت مجاهدان وآزادیخواهان آنجا و دژ



پ ۷۸

قوچعلیخان

(این پیکره دیر تراز آنزمان برداشته شده)

رفتاری کردان باآنان آگاهی روشنی نیافته ایم . جز اینکه میرزا حسین طبیب که یکی از مشروطه خواهان شناخته میشد اورا نیز دستگیر کرده بزندان سپردند ، وچون میخواستند فردا اورا بدهان توپ گزارده تکه‌های تنش رابهواپرانند ، مردغیرتمند شبانه درزندان خودراکشت وازیکچنان مرگ دردناکی آسوده گردانید . یکی از کشتگان راه آزادی اوست .

بهرحال خوی و سلماس وآن پیرامونها نیز بدست دولتیان افتاده ، امیر امجد بنام اقبال السلطنه درآنها بفرمانروایی برخاست ، ومی‌بود تا چنانکه گفتیم مجاهدان درآبانماه‌بسلماس‌دست یافتند . اقبال السلطنه چون از چگونگی آگاهی یافت آنرا برنتافته ، سپاهی از ماکو بسرکردگی عزوخان واسماعیل آقا (سیمکو) ونعمت الله خان ایلخانی بر سر مجاهدان فرستاد ، واین سپاه که ۵۰۰ هزارتن سواره وپیاده را دربرمیداشت ،آهنك سلماس کرده درجنگی که درمیانه آنجا وخوی روی داد ، پس ازخونریزی بسیارمجاهدان‌راشکستندوبازپس گردانیدند، که‌بدودیلمقان‌پناهیده‌به‌نگهداری خود پرداختند . عزوخان نیز درکهنه شهر ، دربرابر آنان لشگرگاه زد وکسان او درآن پیرامونها بتاراج وویران کردن پرداختند . بدینسان کار بمجاهدان سخت گردید . لیکن در همانروزها آوازه رسیدن میرزا نورالله خان وقوچعلیخان از سوی مرندپراکنده گردیده ، عزو خان بامجاهدان بگفتگوی آشتی پرداخت‌ودرآنمیان سپاه خودرا بیرون برد .

اما سپاه مرند آنان بخوی تاخته بایك دلیری‌آنجارا بگشادند وچون خود میرزا نورالله خان دراین‌باره‌یادداشتی بنزد نویسنده فرستاده کوتاهشده آنرا درپایین می‌آوریم .

می گوید: کمیته «اجتماعیون‌عامیون» و«انجمن‌ایرانیان»درباکوباین شدند که خوی را بگشایند ومرا با ابراهیم آقا برای این‌کار برگزیدند . من با دستور کمیته از باکو روانه گردیده بجلفا رسیدم . ابراهیم آقا با دسته‌ای درعلمدار (نزدیکی جلفا) نشسته از ترس یکانیان که در سرراه می‌بودند پیش رفتن نمی یارستند . قوچعلیخان‌یکانی بابرادرانش‌بخشعلیخان وشیرعلیخان که بیست ساله وهفده ساله می بودند ، از سوی امیر امجد نگه داری راه‌جلفا وخوی‌را میداشتند ودرجلفا می‌نشستند . من با ایشان بگفتگو پرداختم وهرسه را هوادار آزادی گردانیدم . آنان باما پیمان همدستی بسته برای کارآماده گردیدند .

پس از این‌آمادگی‌باهم بسگالش نشسته چنین نهادیم که «ایواغلی» راکه شهرکی درچهار فرسخی خوی می‌باشد بگشاییم . و از آنجا نقشه گشادن خوی را بکشیم ، وازروی این نهش ابراهیم آقا را بایکدسته در

علمدار گزارده من باقوچعلیخان همراه خلیل خان هرزندی ومشهدی اسماعیل گرگری وعباسخان علمداری ، که هر کدام بیست وسی تن گردسر میداشتند، روانه گردیدیم . شب را در قره بولاغ سه فرسخی (ایواغلی) خوابیده بامدادان راه افتادیم ، ویکسره « بایواغلی» تاخته باندك جنگی آنجارا بدست آوردیم و نشیمن کردیم .

بخشعلیخان را با دویست تن در سر راه خوی یکفرسخی بپاسبانی گزارده بودیم . یکدسته هزار تن کمابیش از خوی برسراو آمدند وجنك سختی درآنجا رخ داد . بخشعلیخان دلیرانه ایستادگی نمود واز اینسو نیز کمك برایش فرستادیم . درنتیجه دشمن شکست یافته پس نشست . لیکن همه دیه‌های پیرامون ایواغلی راگرفته بودند . ماپس از سکالش دویست وپنجاه تن ازدلیران مجاهدان را برگزیده از بیراهه خودرا به دیزجدز که میانه سلماس وخوی نهاده است رسانیدیم ، وازآنجا پس از اندکی اسایش شبانه آهنك خوی کردیم ، وچون میدانستیم امیر امجد ودیگران آگاهی نیافته‌اند وشبانه همگی درخوابند ، یکسره خود را بنزدیکی شهر رسانیده از دیوار درکه بلند می‌بود بالارفته بیکبار هیاهو بلند کردیم ، و بدانسان بشهر ریخته انجارا بدست گرفتیم . امیر امجد بایك پیراهن و زیرشلواری ازسوراخ دیوار خودرا بیرون انداخته گریخته بود .

باری شب هفدهم آذرماه(۱۴ ذوالقعده) بود که مجاهدان بدینسان باسانی بخوی دست یافتند . چنانکه گفتیم فرمانده این سپاه میرزا نوراالله خان وقوچعلیخان می‌بودند که بایکانیان باین کارپرداختند . شادروان بخشعلیخان باهمه کمسالی دراین جنگها دلیری بسیار از خودمی‌نمود ، واز همان هنگام نام‌آور گردید . فردای آنروز کسانی را ازسر شناسان بد خواهان کشته و خانه هایی را نیز تاراج کردند .

نیز همان روز عزوخان ودیگران که از سلماس باز می گشتند در بیرون خوی ناآگاهان با مجاهدان برخوردند ، ودرمیانه جنك‌درگرفته ازماکوییان کسانی کشته شدند ، وعزوخان دراینجا نیز شکست خورده توپ وقورخانه را گزارده خود با همراهان ، بارسوایی بیرون رفتند .

این فیروزی دیگری برای مشروطه خواهان بود و چنانکه خواهیم

دید از اینهنگام خوی باردیگر کانون آزادی گردید ، و تا پایان جنگهای تبریز همیشه درآنجا نیز جنگهایی باماکوییان درمیان می‌بود .

درهمان روزها درسایه این فیروزیهای آزادیخواهان ، در ارومی نیز نو پیداشده حاجی محتشم‌السلطنه ، آنمرد دوروی پست نهاد انجمن را درآنجا بازنمود . ولی این تازمانی بود که تبریزیان دست به‌بیرون می‌داشتند . سپس که شهر دوباره بتنگنا افتاد اونیز دوباره انجمن را بست .

شب حسن دلی

چنانکه گفته‌ایم عین‌الدوله پس از کناره جستن و تا قزلجه میدان رفتن ، دوباره بکارآمده باسپاهی که ازپیش می‌بود واز تهران تازه می رسید ، باردیگر بواسمنج آمدودرآنجا بیوسان نشست که لشگرهای دیگری نیزبرسد . درآنهنگام که‌تبریزیان دسته‌های مجاهدان را باین شهروآنشهرمی‌فرستادند ومرند وسلماس‌وخوی ومراغه‌رامی گشادند ،وازپیرامونهای شهرغله کشیده می آوردند ، عین‌الدوله همچنان درواسمنج می‌نشست وتماشا می کرد ، وچنانکه شیوه اومی‌بود که درزمان ناتوانی سخن از آشتی بمیان آوردی ، گاهی پیامهای نیکخواهانه می‌فرستاد وچنین وامی‌نمود که بجنك وخونریزی خرسندی نمیدارد .

دراینهنگام درلشگر او گذشته ازدیگران یکدسته قزاق باتوپخانه و آمادگی می بودند . داستان این قزاقان آنست که چون عین الدوله بافشار محمدعلیمیرزا التماتوم به تبریزداد وسپس روز سوم مهر بآن جنك برخاسته کاری ازپیش نبرد ، محمد علیمیرزا از عین‌الدوله نومید گردیده، از آنجا که پشتگرمیش به بریکاد قزاق می بود وآنان را در همه جا گره گشا می پنداشت ، چهار صد تن قزاق را باشش دستگاه توپ بفرمانداری میر پنجه کاظم آقا (برادر قاسم‌آقا وعلی‌آقا) روانه آذربایجان گردانید . اینان روز بیستم مهر (همانروزیکه در تبریز بادوچی آخرین جنك می‌رفت) باشکوهی از تهران راه‌افتادند ، ودرهنگام‌بیرون آمدن ، لیاخوف گفتاری بآنان راند ، دراین زمینه که او چون دیده شاه از پیشآمد تبریز سخت اندوهناکست بگردن گرفته که گرفتاری تبریز را ازمیان بردارد ، وچون سیاست جلوگیررفتن خود اوست این دسته را می‌فرستد که بادلیریهای همیشگی خود بکار پیشرفت دهند ، و این گفتار او بود که بروز نامه ها



پ ۷۹
ستار خان باپیرامونیان خود

انگلیسی افتاد وتاچندی سخنانی درباره آن می‌رفت.

بهرحال این دسته بباسمنج رسیده درلشگر عین‌الدوله می بودند، و چنانکه گفتیم عین‌الدوله دست بکار نزده باسخنان دورویانه روزمی گزاشت. تبریزیان نیزبکارهای دیگری پرداخته پروای او نمیداشتند. مگر یکبار شادروان حاجی حسین خان مارالانی، چون نزدیك بباسمنج می‌بود، شبانه بلشگرگاه دولتی تاخت وبا شلیك وهیاهو آشوبی بمیان دولتیان انداخت، وچنانکه می گویند چند تن راکشت وچند تن را دستگیر کرده بشهر آورد.

این کار حاج حسینخان ترس عین‌الدوله‌رابیشتر گردانید، و اینست که بگفتگوی‌آشتی بیشتر پرداخت وکسانی را بمیانجیگری برانگیخت. لیکن گفته هایش‌ارجی نداشت وآزادیخواهان این‌میدانستند که‌کاری‌بدست او نیست، ومحمدعلیمیرزا تا تواند دست از جنك برنداشته سر بمشروطه نخواهد آورد. چنانکه در همان هنگام پیاپی سواره و سرباز و توپ و قورخانه‌ازتهران روانه‌میساخت. از اینرو میرهاشمخان با سالار گفتگو کردند که فریب عین‌الدوله را نخورده تا لشگرها بروگرد نیامده برسرش تازندوباشد که‌اورا ازباسمنج بیرون رانند. دراین باره سردار نیزهمداستان گردید. اینست بسیج کاررا کرده شب شانزدهم‌آذر (۱۲ ذوالقعده) باهمه سرما ویخ بندان دسته هایی را برگزیده روانه کردند. از جمله آیدین پاشا با دسته ای از نارنجك اندازان از امیرخیز فرستاده گردید. بایشان چنین دستور دادند که آهسته وآرام راه پیموده خودرا تا باسمنج رسانند، ودر آنجا ناگهان بجنك وشلیك‌پردازند. از تبریز تا باسمنج دوفرسنك بیشتراست. مجاهدان این راه را بخاموشی و آرامی پیمودند و تاگورستان باسمنج که آغاز لشگر گاه وتوپی در آنجا نهاده بودند پیش رفتند. لیکن دسته پیشرو که سرکرده ایشان حسن دلی نام میداشت اینمرد بسیار بیباك واین هنگام مست نیز می‌بود، ازاینرو همینکه بتوپ نزدیك رسید بد مستی‌آغاز کرد وبرروی توپ سوار شده بافریاد و غوغا بمجاهدان دستور داد: «توپ را بکشید»، و چنانکه میگویند توپچی را باگلوله از پا انداخت. بهیاهوی اودولتیان بیدار شده بهم برآمدند،

هراسناك بكوشش برخاستند و شیپور كشیده بجنك پرداختند ، وبیك شلیك چند تن از مجاهدان بخاك افتادند . خود حسن دلی بروی توپ تیر خورده بدرود زندگی گفت . مجاهدان پاسخ شلیك را دادند ولی جای ایستادن ندیده روی برگردانیدند . در همان هنگام توپچی خود را بتوپ رسانیده وبگلوله افشانی پرداخت . چنانكه دسته ای از مجاهدان در میان رود خانه وبرسرراه از پا افتادند ودیگران زخمی وخون آلود خودرا رها نمودند . كسانی بنعمت آباد شتافته شب را درآنجا بسردادند . دیگران خودرابشهر رسانیدند . دسته‌هایی كه از پشت سر میآمدند چگونگی را دانسته از راه بازگشتند . بدینسان تلاشهابیهوده گردیده آنهمه جانها نیز نابود شد . از آنسوی دز لشگر عین‌الدوله میر پنجه كاظم آقا از سرش تیر خورده همان دم جان سپرد وجنازه اورا بتهران بازگردانیدند. چنانكه نوشته اند چهل تن كمابیش دراین جنك كشته یازخمی شد ، وباآنكه مجاهدان بنقشه خود پیشرفت دادن نتوانستند ، باز لشگر عین‌الدوله سخت بهم خورد كه اگر قزاقها نبودندی دیگران همگی از هم پراكنده هر كسی بسوی گریختی .

ازاین پس دولتیان هوشیار افتاده بنگهداری خود كوشیدند ، وچون دسته دسته سپاه از تهران میرسید بسنگربندی پرداخته در برابر سنگرهای خیابان ومارالان در ساری داغ و آن كنارها سنگر پدید آورند . در این هنگام‌دربسیاری ازشهرهاجنبش نمودارشده بیم برآشفتگی میرفت . ازجمله درتهران دسته بندیها شده مردم آماده شورش می‌بودند . در رشت گروهی ازآزادیخواهان در كونسولگری عثمانی نشیمن می‌داشتند . درتالش از دیر باز جنك وخونریزی پیش میرفت . درخراسان شورش آغاز میشد . ازهر سودشمنی بشاه قاجارمینمودند . ولی محمد علیمیرزا بهیچیكی پروا ننموده تنها به تبریز می‌پرداخت وپیاپی سپاه وبرك وساز بآذربایجان‌میفرستاد . در روزنامه اقیانوس در همین روز ها فهرستی از لشگرهایی كه باذربایجان فرستاده میشد یادكرده كه ما آنرا دراینجا میآوریم :

عده سپاه نصرت پناه‌كه مأمور آذربایجان شده‌اند

«(۱) سوارهٔ بختیاری كه برای تهیه‌آذوقه جلوتر رفته‌اند ۲۵۰ نفر (۲) فوج دماوند بسركردگی جناب انتخاب‌الدوله (۳) فوج فدوی وفوج

مخبران وهمدان بسركردگی جنابان سردار اكرم و منصورالدوله (٤) توپخانه دو باطری بسركردگی جناب ناصر الممالك (٥) فوج فراهان بسركردگی جناب ناصرالدوله (٦) ایضا سواره بختیاری ۳۵۰ نفر (۷) سواره قزوینی بسركردگی جناب غیاث نظام (۸) اردوی مراغه بسرداری جناب شجاع الدوله سردارمقتدر(۹) اردوی قرجه داغ‌بسرداری‌جناب‌سردار نصرت(۱۰) اردوی قزاق بفرماندهی جناب كاظم آقا

ریاست سواره كلیه با جناب سردار ظفراست وریاست پیاده باجناب سردار ارشد . امارت كل قشون واردوی حاضر تبریز كه در تحت ریاست جنابان امیر معزز وسالار جنك است باجناب اجل آقای امیر افخم است . تمام رؤساوسركردگان وفرماندهان كلادرتحت‌امر وفرمان حضرت‌مستطاب اشرف امجدوالابندگان شاهزاده‌عین‌الدوله‌فرمانروای كل‌مملكت آذربایجان دامت شوكته می‌باشد .

بموجب خبر تلگرافی جناب‌اقبال‌السلطنه ماكویی سه‌اردو حركت‌داده است كه یكی‌بخوی‌ودیگری بمرندوسومی‌بصوفیان رسیده‌است وسركردگی آنها باجنابان سالار مكرم و ایلخانیست»

این سركردگان هریكی‌باسپاه خود پس وپیش‌بباسمنج درمی‌آمدند . از جمله شجاع الدوله (حاجی صمدخان) درچهاردهم‌آذر (۱۰ ذی‌القعده) چاپاری از تهران رسیده پس ازدیدن عین‌الدوله روانه مراغه گردید كه سوار وسرباز ازآنجا گردآورد وخواهیم دید بچه كارهایی پرداخت .

یك كاری كه درهمان روزها درتبریز رخدادومی‌باید دراینجابنویسیم این بودكه برخی ازنمایندگان انجمن بكنار رفتند ودوباره دوازده تن كه درپایین یادمیكنیم، ازسوی كمیسیون اعانه وسران آزادی ، برگزیده شدند وستارخان وباقرخان نیز پیروی ازمردم نموده خرسندی نشان دادند . اینك نامهای دوازده تن كه می‌شماریم :

میرزامحمد تقی طباطبایی ، شیخ محمد خیابانی، مشیرالسادات ، شیخ اسماعیل هشترودی ، حاجی شیخ علی اصغر ، میرزا اسماعیل نوبری ، میرزا حسین واعظ ، حاجی مهدی‌آقا ، حاجی میرزاعلینقی گنجه‌ای ، حاجی‌میرزا ابراهیم تاهباز ، مشهدی محمدعلی مطبعه ، حاجی میرمحمد علی‌اصفهانی .



پ ۸۰

عین الدوله

میرزا محمد تقی این بار نیز رئیس برگزیده شد.

داستان مراغه

چنانکه در پیش گفتیم قلعه وانباشی نامی را همراه‌آقا میرکریم با دسته تفنگچی روانه مراغه کردند که غله آنجارا بشهربار کنند. نیز مردم رابمشروطه خوانند. اینان نخست به‌بناب رسیدند. درانجامردم پیشوازباشکوهی کردند وچون دوروز درآنجاماندند روانه گردیده در بیست و پنجم آبان (۲۱ شوال) بمراغه رسیدند. مراغیان نیز پیشواز کرده پذیرایی کردند و خواه و ناخواه سربمشروطه فروآوردند. حسام نظام نامی بحکمرانی گمارده شده انجمنی

برپا گردید. حاج میرزا محمد حسن مقدس که ملای پارسای گوشه نشینی می‌بود اوراهم با نجمن‌آوردند. هر روز درمسجد حجة‌الاسلام مردم گردمی آمدند و بسرمنبر ستایش از مشروطه میشد.

در اینمیان قلعه‌وانباشی و کسانی از همراهان او دست از آستین درآورده آزار بمردم دریغ نمی گفتند، و از توانگران بهر دستاویز پول می گرفتند. با آنکه دم ازآزادیخواهی میزدند برمردم چیرگی مینمودند. توگویی شهررا با شمشیر گشاده‌اند از آزار و تاراج باز نمیایستادند. مراغیان آنچه ازمشروطه شنیده بودند از اینان وارونه آن را دیدند. این بود زبان بگله وبدگویی باز کردند.

درمراغه‌خانواده‌حاجی کبیرآقابدخواه مشروطه می‌بودند، وچون میانه انخانواده وپیروانشان بامقدس وپیروانش کینه ودشمنی درمیان می‌بود، در اینهنگام، بانگیزش اینان یا بهرانگیزه دیگری، مجاهدان بکینه‌جویی از آن خانواده برخاستند، وحاجی میرزا ابوالفضل ومیرزا محمد پسران حاجی کبیرآقا را باگلوله زخمی گردانیدند. این بد رفتاری‌دشمنی مراغیان را بیشتر گردانید.

درهمان هنگام آگاهی رسید که سیف العلمای بنابی که ازبدخواهان بزرك مشروطه، وخود درآن پیرامونها دارای جایگاهی‌می‌بود، بهمدستی دیه داران ودیگران، ازآمدن مجاهدان بمراغه و از رفتار بد آنان بترس افتاده‌ابوطالب‌خان چاردولی را برای بازگردانیدن مجاهدان به تبریز، بکار برانگیخته‌اند، واو بادسته‌ای ازسواران خود بنزدیکیهای بناب آمده و در آنجا دسته های دیگری باو پیوسته‌اند و گروه انبوهی پدیدآمده، وآنان آهنك مراغه میدارند.

از این آگاهی مشروطه خواهان مراغه بترس افتادند، و مجاهدان برای نزدیك بودن به تبریز یابهر اندیشه دیگری، آهنك بناب کرده و از مراغه بیرون آمدند. میر آقا صدرالسادات که از مشروطه خواهان مراغه می‌بود بایکدسته تفنگچی‌باآنان همراهی نمود. چون به بناب‌رسیدند مشروطه خواهان آنجا، ازاحد خان وحاجی سیف‌الله ودیگران به‌پذیرایی برخاستند، وچون شماره مجاهدان از تبریزی و مراغه‌ای بیش از دویست

تن نبوده ، درحالیکه شماره دولتیان که بگرد سر ابوطالب خان چاردولی می‌بودند ده هزار تن گفته میشد . از اینرو کسانی بهتر دانستند ، پیشآمد را باگفتگو بپایان رسانند . ولی نتیجه نداد ، وچون دولتیان گرد بناب‌را فراگرفتند ناچارجنگ آغاز گردید . سه روزمجاهدان ایستادگی کردند . ولی چون شماره شان بسیار کم می‌بود ، و از اینسوی پیروان سیف العلما از درون شهر یاری دولتیان‌می کردند ، مجاهدان پیش از آن ایستادن نیارسته شبانه راه تبریز را پیش گرفته خودرا بیرون‌انداختند . فردا دولتیان‌بدرون بناب ریخته خانه های احدخان وحاجی سیف‌الله و دیگران راتاراج کردند . این پیشآمد درآغازهای آذرماه ونخست داستان اندوه انگیزی بود که در آن ماه رخ داد .

پیش از آن آگاهی از بدکاریهای قلعه وان باشی و همدستانش به تبریز رسیده ، ازانجمن باتلگراف آنان‌را باز پس خواسته بودند ، و چون این‌آگاهی ازگریختن‌ایشان ازبناب رسید ، سردار مشهدی محمدعلیخان‌را بجلو ایشان فرستاد ، واو اسد آقا خان را برداشته وتاگوکان پیش رفته قلعه‌وان باشی‌را با چندتن ازهمراهانش دستگیر کرده بابند تاتبریزآوردند . سردار دستور داد قلعه وان باشی را چوب زدند ، و همراهان دیگرش را بزندان سپردند تا در عدلیه بکارهای آنان رسیدگی شود . کالاهای تاراجی دردست هرکسی می‌بود گرفته گردآوردند .

سپس باآگاهی‌انجمن ایالتی‌حاجی‌حسین‌ارومچی راکه‌یکی‌ازبازرگانان مشروطه خواه می‌بود برگزید که بایکدسته ازآزادیخواهان روانه گردند ، وکالاهای تاراجی را رسانیده ازمردم دلجویی کنند . حاجی حسین روانه گردیده وچون بدوفرسخی مراغه رسید خود در آنجا نشسته کسانش را بشهر فرستاد . آنان از مراغیان بدلجویی پرداختند و ازگذشته آمرزش می‌جستند ونتیجه نیکی بدست می‌آمد .

رسیدن حاجی صمد خان بمراغه

لیکن درآنمیان نامه‌ای ازصمدخان‌بحسام‌نظام رسید ، دراین زمینه که از تهران بآهنگ مراغه‌بیرون‌آمده و تامیانه رسیده ، ودرآن نامه دستور میداد که اگر بتوانند آزادیخواهان را ازمراغه بیرون رانند . چون‌صمد خان وخاندانش

از سالهادرمراغه فرمانفرمایی داشته‌سواران وسربازان‌آن پیرامونها سپرده بایشان می‌بود ، پیداست که این‌نامه چه نتیجه‌ای داد ، وچگونه بدخواهان‌را شورانیده کاررا بمشروطه خواهان سخت گردانید .

درپی آن نامه ، روزی بامدادان محبعلیخان سرکردهٔ « سواران رکاب » باسواران خود بشکان آمدند ودر میدان « خان حمامی » آماده جنگ ایستاده ، بمیانجیگری حسام نظام بآزادیخواهان‌تبریزی پیام فرستادند که باید از شهربیرون روید . اینان جای ایستادن ندیدند وخواه وناخواه از شهر بیرون آمدند .

ازآنسوی دوسه روزی نگذشت که حاجی صمد خان بمراغه رسید . محمد علیمیرزا باولقب « شجاع الدوله » داده از تهران فرستاده بود که بیاید وسواران وسربازان مراغه وآن پیرامونهارا گردآورد ، وبسر تبریزبرد وریشه مشروطه را براندازد ، واین‌بود که همینکه‌ازراه رسید دست به‌بیداد باز کرد . بویژه که مشروطه خواهان باخاندان اوبدی کرده دایی زادگانش (همان پسران حاجی کبیرآقا) را زخمی کرده بودند .

نخست کسی که زهر خشم وکینه او را چشید شادروان میرزا محمد حسن‌مقدس بود . چون اوراگرفته بنزدصمد خان‌آوردند دشنامهای بسیاری گفت . سپس دستورداد دستار ازسرش‌برداشتند وریش وسبیلش‌راکندند ، ودرآن سرمای یخ بندان زمستان توی حوض انداخته فراشان با چوبها چندان زدند ، که پیره مرد پارساییکبار از توان افتاد ، ودرحال جان کندن بیرونش‌آوردند وریسمان بپایش بسته کشان کشان تامیدان ملا رستم برده ، درآنجاازدرخت‌نارون آویزان کردند . بدینسان پیرمرد پارسا را باشکنجه جان گزایی اززندگی بی بهره گردانید .

این نمونه‌ای ازدژ خویی وبدنهادی صمد خان‌بود . ازاین بیدادگری مشروطه خواهان مراغه که بیشترشان تبریزیان آنجا می‌بودند بجان خود ترسیدند وبیشتری پنهان شدند . ولی فراشهای صمد خان پی آنان گردیده می‌یافتند ومی کشیدند وبزندان برده زنجیربگردنشان می زدند . از کسان نام میرزا عبدالحسین خان انصاری وملاعبدالاحد خان معلم وحاجی علی چایچی وحاجی میرزا حسن شکوهی ومشهدی علی تبریزی ومشهدی‌صادق



پ ۸۱
صمدخان

تبریزی وحاجی حمید تبریزی را گرفتند .

داستان دستگیر شدن اینان ورفتاری که در دستگیری با آنان می رفت دلگداز است . (۱) صمدخان باندازه دژخیمی وخونخواری آزمند و پولدوست نیز می‌بود، واین مشروطه خواهان را که گرفته بود ، ازیکسو میخواست کینه جوید و از یکسو میکوشید از توانگرانشان پول بگیرد . ازاینرو حاجی حمید وحاجی علی که از بازرگانان توانگر می بودند پس از چند روز زندان‌وبند،هریکی دو هزار وهفتصد تومان (که آنروز پول هنگفتی شمرده شدی) داده خودرا رها گردانیدند . دیگران نیز هر کدام بادادن پول یا برانگیختن میانجی رهایی یافته بیرون رفتند . تنها حاجی میرزا حسن شکوهی ومیرزا عبدالحسین خان انصاری کارشان بدشواری افتاد . صمد خان بااین دوتن ، کینه بسیار میورزید .

حاجی میرزا حسن گناهش رواج دادن بکتابهای ابراهیم بیك و طالبوف وگفتار نوشتن بروزنامه حبل المتین می بود . ازاینرو پول بسیار گزافی (ده هزار تومان) ازو خواستند ، وچون نمیداشت و نمی توانست بدهد ، بنزد حسام نظامش بردند وبا دستور او ریش وسبیلش راکندند ، وسپس پاهایش را بچوب بسته بسیار زدند . این گزند وشکنجه چند بار رخ داد، وسر انجام پس ازآمد و شد میانجیانی صمد خان بششهزار تومان خرسندی داد ، ودر زیر چوب نوشته از شکوهی گرفت ، وچون برادر و پسرش را نیز بزندان انداخته بودند خود شکوهی را نگه داشته آنان را آزاد گردانیدند که بروند وبافروش کاچال وافزار ویا گرفتن وام از این واز آن پول بسیجند .

اما میرزا عبدالحسین بسرگذشت مقدس دچار آمده اونیز باشکنجه کشته گردید .

شکوهی می نویسد : اومردی با دانش وفرهنگی می‌بود وبمشروطه دلبستگی بسیار داشته درراه آن بسیار کوشیده بود . می نویسد : «بیچاره راازنزد اهل وعیالش گرفته بودند . سه چهار پسر صغیر داشت که از

(۱) شادروان حاجی میرزا حسن کتابچه‌ای دراین باره نوشته است

ترس بزندان نمی‌آمدند . یکروز با هزار سفارش وتاکید یك پسر خود جلال نام را که ده ساله بود بزندان آورد . پسر می ترسید . به نزد خود خوانده مهربانی نمود وبرویش خندید . درحالی که ازدلش خون‌میگریست، دلداری بآن بچه داده روانه کردانید . از دیدن اینحالت ما همگی بگریه فتادیم وبسیار گریستیم .

مرد غیرتمند ، همانا دانسته بوده که سر گذشتش چه خواهد بود . زیرا فردای آنروز با دستور صمد خان از زندان بیرونش بردند ، ولختش گردانیده بحوض یخ بسته انداختند ، وفراشان چوب ودکنك بدست گرفته پیاپی زدند ، چندانکه ازتوان رفته بجان کندن افتاد . آنگاه ریسمان بپایش بسته کشان کشان بردند ، و در میدان ملا رستم ازدرخت نارون آویزان گردانیدند . (۱)

حاجی میرزا حسن ودیگران که پول‌می پرداختند ، بایستی درمراغه نیزنمانند وهمگی بیرون روند . صمد خان دستور داده بود تبریزیان را در مراغه نگزارده بیرون رانند .

جنك های شیرمین وسرد رود

در همان هنگام ، صمد خان بگرد آوردن سواره وسرباز می کوشید ، که آهنك تبریز کند . مردی که در ساوجبلاغ دربرابر سپاه بیگانه آن ناشایستگی را نشان داده شهری‌را بی جنك بعثمانیان سپرده بود (۲) اکنون همه هوش و جربزه خود بکار انداخته میکوشید که با آمادگی بسیاری برای کندن بنیاد مشروطه بشتابد . چون دسته هایی از سواران کرد و چهار دولو وگورانلو واز سواران خود مراغه واز سربازان فراهم شدند که رویهمرفته چهار هزار بیشتر می بودند ، دو توپ نیز همراه برداشته ازمراغه بیرون آمده بخانیان رسید .

ازآنسوی در تبریز چون داستان درآمدن او بمراغه وآهنگی راکه میداشت شنیده بودند ، سپاهی از مجاهدان بسر کردگی محمد قلیخان

(۱) همان درخت اکنون نیز پایداراست

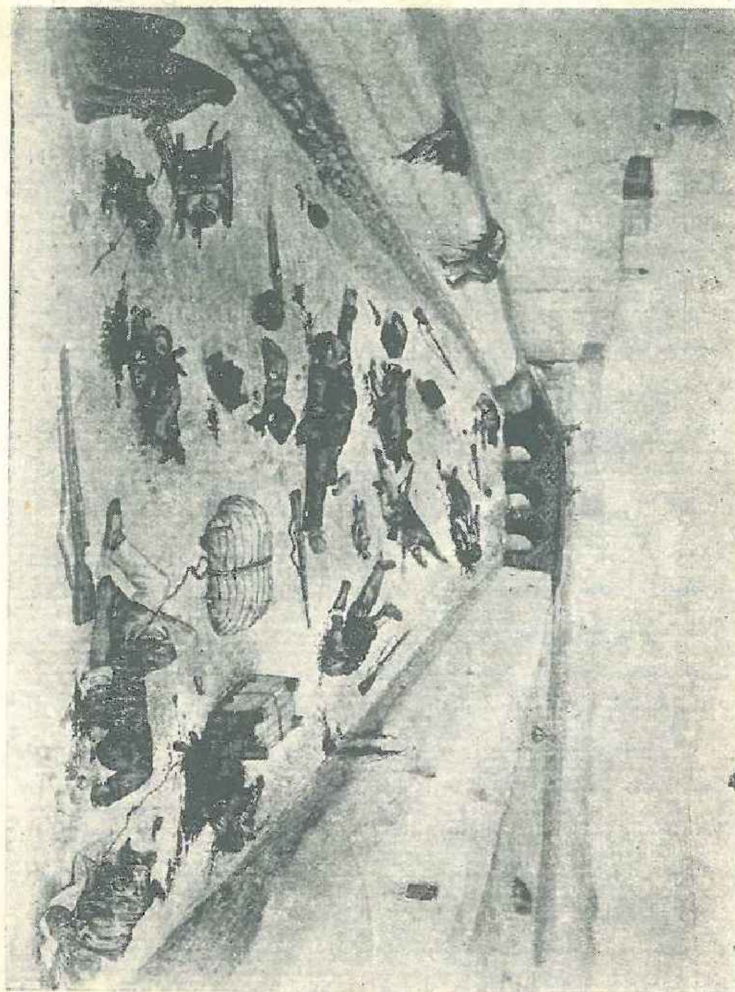
(۲) بخش دوم این تاریخ صفحه ۲۸۵ دیده شود

آغبلاغی وحاجی خان قفقازی بسیجیده روز شانزدهم آذر (۱۲ ذوالقعده) بسوی مراغه فرستاده بودند ، واینان بخانقاه رسیده درآنجا می نشستند و حاجی حسین ارومچی نیزبایشان می‌بود . چون دوسپاه بهم رسیده وبیش از یك فرسنك ونیم در میانشان نمی بود ، گویاروزیکم دیماه (۲۷ ذوالقعده) بود که جنك در گرفت .

مجاهدان با آنکه شماره شان هزار تن کما بیش می بود ، وآنگاه بجنك دشت وکوه آموخته نشده بودند ، پروایی ننموده پیش جنك شدند ، و هنوز آفتاب ندمیده به پیشرفت برخاسته بسواران تاختند . زد و خورد سختی درکوههای پیرامون خانیان درگرفت که تا دو ساعت برپا بود و مجاهدان شکست خوردند . یکدسته از آنان بسوی کنار دریا گریخته‌خود را بآب انداختند و نابودگردانیدند . یکدسته باگلوله‌های سواران ازپا افتادند . یکدسته انبوهی دستگیر سواران گردیدند . تنها چند تنی بودند که توانستند خود را بیرون اندازند وبه تبریز رسانند .

آنانراکه کشته بودند بشیوه جنگهای کهن سرهاشان را بریدند ، ودر توبره هاگزارده برای صمدخان بردند . آنانراکه دستگیر کرده‌بودند سواران تفنك و فشنك و رختهاشان‌کنده درآن سرمای سخت زمستان ، برهنه رهاشان میکردند که بیشتری ازآنان نیز در بیابانها از سرما یا از گرسنگی مردند ، و برخی نیز باهمان حال به تبریز رسیدند . چهار تن یا بیشتر ازگرجیان بمب انداز نیز دستگیرافتادند که چون زبان‌نمیدانستند درمانده بودند ، وسواران تیره درون هریکی‌را باشکنجه‌هایی کشتند .

این شکست نخستین بود که مجاهدان ازصمدخان یافتند ، وچون آگاهی ازآن به تبریز رسید بآزادیخواهان بسیارگران افتاد . ازآنسوی‌بدخواهان مشروطه که درشهرفراوان می‌بودند فرصت یافته بازبجنب وجوش‌افتادند ، و بستایش ازصمد خان و کار های او برخاسته چشم بسوی او دوختند . دوباره امید در دلهای ایشان پدید آمد . بویژه که در همان روز ها رحیم خان نیز باسواران و سربازان قره داغ بار دیگر بازگشته و بلشگرگاه عین الدوله پیوسته بود ، و از تهران نیز سپاه و قورخانه پیاپی بباسمنج می رسید .



پ ۸۲

صمد خان پس از شکستی که بمجاهدان داد دو روز در خانقاه مانده بدهخوارقان آمد، و از آنجا نیز پس از چند روزی بخسرو شاه رسید. در اینجا حاجی احتشام لیقوانی بایکدسته سوار وسرباز، که‌عین الدوله از باسمنج فرستاده بود باو پیوست.

مجاهدان دربرابرآنان در سرد رود (دوفرسخی تبریز) میایستادند. ولی سنگرهای استواری نداشته بهمان بس کرده بودند که دیوار های باغها را سوراخ کنند ودر پشت آن بایستند.

روز هفدهم‌دیماه (١٤ ذوالحجه) صمد خان وحاجی احتشام‌ناگهان تاخت آوردند و جنك درگرفت. مجاهدان دلیرانه‌ایستادگی نمودند. ولی چون دولتیان انبوه‌تر می‌بودند، واز آنسوی سربازان اسکو کوچه‌باغهای سرد رود را نیك میشناختند وبآن‌پیرامونها بهتر ازهر کس آشنا می‌بودند، وکسانی از ایشان درآن چند روزه بد متاویز دا. و سند بسرد رودآمده سنگرهای مجاهدان را یادگرفته بودند، از اینرو چون جنك آغاز شد از کوچه باغها به پیشرفت پرداختند واز پشت سر مجاهدان درآمده ازهر سوی سرد رود را فراگرفتند. این بود مجاهدان بیش از هفت و هشت ساعت ایستادگی نتوانسته شکست یافتند. کسانی ازایشان کشته گردیده از باز ماندگان دسته ای خودرا بیرون انداختند و دیگران گرفتارشدند. از ایشان نیز سواران کسانی را کشته و کسانی را لخت کرده رها گردانیدند.

از آنانکه گرفتار شدند یکی حاج حسین ارومچی و دیگری اصغر خان (مسکین) وسومی نایب حسین‌پاپوشقانچی بودند. این یکی را همانجا کشتند. ولی حاج حسین واصغرخان را باحال‌بدی بمراغه فرستادند و در آنجا بزندان سپردند. نیز دوتن نماینده علمای نجف (شیخ جلال نهاوندی

پیکره ۸۲ نشان میدهد بستر یك‌رودخانه را پس از جنگی که روی داده. همانا سواران بخانه ها ریخته و بتاراج پرداخته باپشته بارها می‌رفته اند که‌مجاهدان رسیده بشلیك پرداخته اند، وچنانکه دیده میشود برخی بچگان نیز کشته شده. (گویا پیشامد دریکی ازدیه ها رخ دا.

و سید معین) دستگیر افتادند که بمراغه فرستاده شدند .

مشهدی محمد علیخان می گوید : من پای تلفون می بودم باحاج حسین واصغر مسکین گفتگو میکردیم . ایشان سختی کار را آگاهی میدادند . ناگهان حاج حسین گفت : « کار از کار گذشته و کمك هم سودی ندارد » . این گفته تلفون رارها کرد . من چگونگی رابستارخان آگاهی دادم . بباقر نیز کسی فرستادیم وچون اوبیامد هرسه سوار گردیده تاخطیب پیش رفتیم . درآنجا گریختگان می رسیدند . ستارخان بسر کردکان بد گفت . ولی سودی نداشت . تاغروب ایستادیم . ستارخان می گفت برویم بسرد رود . باقرخان ومن نپسندیدیم واورا برداشته بشهر باز گشتیم .

آمادگیهای دوسو

بدینسان صمد خان خودرا به پیرامون شهر رسانیده درسرد رود لشکر گاه ساخت وبجلو گیری از آمدن خوار بار بشهر کوشید . آزادیخواهان دربرابر او « خطیب » راکه ازآبادی های نزدیك شهراست ، ودرغرب آن بسر راه سرد رود نهاده سنگربندی کرده مشهدی هاشم حراجچی و مشهدی شفیع قناد را با دسته ها شان به نگهداری آنجا گماردند . مردم خطیب در آنهنگام زمستان خانه های خود را رها کرده بشهر آمدند . تنها نایب اکبر ریش سفید آنجا که خود مرد دلیری می بود بادسته ای تفنگچی برای پشتیبانی مجاهدان باز ماندند .

قراملکیان که گفتیم پس از تهی شدن دوچی روبستار خان آورده ازو آمرزش و زینهار خواستند ، واو بی هیچگونه باز خواستی زینهار بآنان داد ، دراین هنگام باز دشمنی ازسر گرفتند وباصمد خان بهمبستگی یافتند . عباس هکماواری و دیگران که گریخته بودند دوباره در آنجا گردآمدند . صمد خان نیز سر کردگانی را باسوارانشان بآنجا فرستاده دستور داد راه آرونق وانزاب را ببندند ، و ازآنسو نیز بجنگند . آزادیخواهان در برابر آنجا نیز درهکماوار سنگر بستند ومجاهدان گزاردند ، و بروی یك بلندی که « دشگیر داغی » نامیده شود توپ کشیدند .

چیرگیهای پیاپی صمد خان اورا بنام گردانیده ، هوا خواهان دولت اورا بعین الدوله برتری می نهادند و باو امید بیشتر می بستند . آزادی خواهان نیز اورا بدخواهتر شمارده بیش ازهمه پروای اومی کردند .

از روزیکه این بسرد رود رسید عین الدوله نیز گفتگوی اشتی و نیکخواهی را رها کرده ، او نیز جنبش کرد و آمادگی نشان داد . چنانکه گفته ایم اینزمان سپاه انبوهی بسر او گرد آمده و قورخانه وافزار بسیار از تهران رسیده بود . در همان روزها رحیمخان باز باسواران و سربازان قره داغ باو پیوست .

بدینسان دوباره گرد شهر گرفته شد ، واینهنگام تنها راه جلفا بروی شهر باز می بود که از آن راه قند و شکر و نفت ، و گاهی نیز تفنك و فشنك می آمد . درآن سه ماه خوار بار درشهر فراوان گردیده نان را هرمنی هشت عباسی می فروختند . ولی چون راه سرد رود وقراملك بسته گردید گندم گران و کمیاب گردید و نان در نانواییها بسیار کم شد . نیز دیگر خوراکها گران و کمیاب شد . روی هم رفته از هر باره سختی باز گشت .

باید دانست محمد علیمیرزا چون مجلس را بر انداخت کار تبریز را کوچك می شمرد ، واین بودچاره آنرا ازشجاع نظام ورحیم خان وملایان اسلامیه میخواست . ولی سپس که دانسته شد کاربزرگتر ازآن می باشد سپهدار را فرستاد ، وبعین الدوله فشارها آورد ، وبا این حال کاری از پیش نرفت . این بود چشم از آن آمادگیها پوشیده این باربیك آمادگی بزرگتری برخاست . چنانکه دیدیم نخست دسته قزاق را فرستاده پشت سرآن پیاپی سواره و سربازروانه گردانید وبجای سپهدار علیخان ارشدالدوله را بفرماندهی وسرداری برگزید که روانه شود . ازسوی دیگر صمد خان را روانه گردانید که سپاهیان مراغه و چاردولی و کردستان وآن پیرامونها را گرد آورده او نیز از سوی دیگر فشار بشهر آورد . این بود اینزمان نیروی دولتیان بسیار بیشتر از پیش شده بود . درتبریز شماره سپاهیان دولتی در این بارمیانه سی و پنج هزار وچهل هزار گفته میشد .

شجاع نظام ورحیم خان که ازپول وقورخانه درتنگی می بودند ، ایندسته ها ازپول گله ای نداشته ، ازقورخانه نیز دربهترین حال میبودند . زیرا تفنگها وفشنگهایی که مظفرالدین شاه درچهار سال پیش درآخرین سفر خود باروپا بکارخانه های فرانسه سفارش داده بوده ، اینزمان بتهران



پ ۸۳

آقا بالا خان سردار افخم (یکی از بدخواهان بنام مشروطه)

میرسید ومحمد علیمیرزا بسپاهیان بخشیده بسرتبریز میفرستاد . تفنك های «لوبل » که در تبریز بنام «سه تیر» شناخته گردید آخرین بیرون داده کارخانه های فرانسه می بود و قشنگترین تفنگها بشمار میرفت . بیشتر دولتیان ازاین تفنك ، یا پنج تیر بدوش میداشتند . ورندل وتفنگهای کهنه دیگر دیده نمیشد . ازآنسوی دسته های قزاق چند شصت تیر (مسلسل)

میداشتند که آنها را نیزازفرانسه خریده بودند ، و گویا نخست بارمی بود که درایران شصت تیر بکار میرفت .

ازچیزهای شنیدنی آنکه فرمانده این شصت تیرها رضاخان سواد کوهی می بود ، که سپس بپادشاهی ایران رسیدوخاندان پهلوی رابنیاد گزاشت ، وخود بیست سال با توانایی و کاردانی بسیار فرمانروایی کرد .

اینها آمادگی های دولتیان می بود . ازاین سوآزادیخواهان چنانکه گفته ایم از آنکه در آغاز جنك می بودند بسیار نیرومند تر گردیده و از هر باره باستواری افزوده بودند . بویژه پس از بهم زدن دستگاه اسلامیه وتهی گردانیدن دوچی که چون دسته هایی به بیرون فرستادند وسلماس وخوی و مرند را گشادند ، بار دیگر بشماره شان افزود . زیرا دسته هایی از روستاییان بشهر آمده تفنك گرفته بمجاهدان پیوستند . از آنسوی در همین روزها که سخن میرانیم یکدسته ارمنی که « کمیته داشناقسیون» به پیروی از « کمیته سوسیال دموکرات» روسی ازقفقاز فرستاده بود بسردستگی کری خان به تبریز رسیدند .

در این هنگام خود « شورش » نیرومند تر گردیده ، گذشته از جنبش هایی که در تبریز ودیگر شهر های آذربایجان پدیدار می بود ، در قفقاز درمیان ایرانیان وهمدستانی که از گرجیان وروسیان می داشتند ، تکانی پیدا شده ودرهمین روز هابود که با معزالسلطان ودیگران گفتگو می کردند وبنیاد شورش گیلان را میگزاردند . نیز درهمین روز ها بود که در اسپهان جنبش پیدا شده و صمصام السلطنه وبختیاریان بان شهر دست یافته بودند . پیداست که اینها گذشته از هر چیزی باستواری دلهای تبریزیان میافزود .

درباره تفنك و افزار جنك نیز ، درآن چند ماه پیشرفت رخ داده پنج تیر فراوان شده بود . ازقفقاز چه بادست آزادیخواهان وچه بدستیاری بازرگانان ، تفنك وفشنك وتپانچه بسیار آورده میشد . ستارخان تا میتوانست بان بازرگانان همراهی نموده دل میداد . ازآنسوی شادروان میر هاشمخان خودبازرگانی برگزیده وفرستاد وتفنك های بسیاری آورانید . درخود تبریز هم تفنك های پنج تیر ساخته بیرون میدادند . این بود کم کم تفنگهای

کهنه «شاسپو» ازمیان رفت وورندل ومانندآن بسیار کم شد. رویهمرفته مجاهدان آراسته تر وبهتر از پیش شدند، وچندان کمی ازدولتیان نداشتند. شصت تیر وتوبهای تازه درآمده که دولتیان می داشتند آزادیخواهان نیز بمب ونارنجك بكار می بردند. رویهمرفته آمادگی های دوسو بیشترشده بود، واز همین روز ها یکرشته جنگهای دیگری آغاز گردید که ما در گفتار جداگانه خواهیم آورد. در اینجا می‌باید اندگی بتهران پردازیم وپیشامد های آنجا را بكوتاهی بنویسیم.

مجلس شورای کبرای دولتی

چنانکه گفته ایم محمد علی میرزا چون مجلس را بتوپ بست، برای بستن زبان دولتهای اروپاچنین وانمود که مشروطه‌را برنینداخته، وتنهامجلس‌رابهم زده که پس از سه ماه دوباره مجلس باز خواهد شد. لیکن چون سه ماه پایان یافت این بار هم بدوماه دیگر نوید داده در دوم مهر ماه (۲۸ شعبان) فرمانی بنام صدر اعظم بیرون داد، در این زمینه که‌چون مجلس در نوزدهم شوال بازخواهد شد باید زمینه آنرا آماده گردانید، ودر همان فرمان فهمانید که قانونها بحال خود باز نخواهد ماند و مشروطه «بروفق شرع انور» خواهد بود. نیز در آن فرمان تبریز را بر کنار گردانیده آگاهی داد تا «تبریز منظم واشرار آنجا قلع‌وقمع» نشود در «انتخابات» بهره نخواهد داشت.

سپس چون‌دوماه نیز پایان یافته‌نوزده شوال نزدیك‌شد روزشانزدهم ابان (۱۲ شوال) درباغشاه نشستی برپا گردانیده گروهی ازسر جنبانان تهرانرا بآنجا خواندند، وبنام اینکه نوزدهم شوال نزدیکست و باید نماینده گانی برای مجلس برگزیده شود سخن بمیان‌آوردند، وچون‌ازپیش باهم نهاده بودند حاجی شیخ فضل‌الله ودیگران آواز بلند کردند که مشروطه با «شریعت» سازگار نیست، و تلگرافهای بسیاری راکه با دستور حاجی شیخ فضل‌الله و بمیانجیگری او، ازملایان کرمان وهمدان وشیراز و دیگر شهرها بفراوانی رسیده بود، بیرون ریختند. شگفت‌تر آنکه گفته میشود يك تلگرافی نیز بنام مردم تبریز خواندند.

نتیجه این نشست آن بود که چلوار بزرگی راگرفتند وبروی آن

«عریضه»ای بشاه نوشته‌خواستار شدند که ازمشروطه چشم پوشد وبایران باز نگرداند، وهمگی باشندگان خواهان و ناخواهان آنرا مهر کردند، وبدینسان نشست بپایان رسید.

سپس برای روزبیست وهشتم ابان(۲٤شوال) مردم را بازبرای‌نشست خواندند. این‌بار خود محمد علیمیرزا نیزآمد. در آنجا نیز گفتگو از نخواستن مشروطه رفت وبازدرخواستی با«عریضه» ای‌بمهرمردم‌رسانیدند، وچنین نهاده شد که شاه دربالای‌آن‌پاسخ نویسد وآنرابچاپ‌رسانیده درشهر بپراکنند. این‌کاررا انجام دادندوما اینك نوشته شاهرا درپایین‌می‌آوریم:

بسم الله تبارك وتعالی

جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم الله تعالی عزم ما همه وقت بتقویت اسلام وحمایت شریعت حضرت نبوی صلعم بوده وهست حال که مکشوف داشتید تاسیس مجلس باقواعد اسلامی منافیست وحکم بحرمت دادید و علمای ممالك هم بهمین نحو کتبا وتلگرافا حکم برحرمت نموده اند در این صورت ماهم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلس نخواهد شد. لیکن بتوجهات حضرت امام زمان عجل الله فرجه درنشر عدالت وبسط معدلت دستور العمل لازم داده ومیدهم آنجنابان تمام طبقات را از این عزم خسروانه ما در نشر معدلت و رعایت حقوق رعیت واصلاح مفاسد بقانون دین مبین اسلام حضرت خاتم النبیین صلعم اطلاع بدهید

محمد علیشاه قاجار

با همین رویه کاریهای خنك که ما کوتاه شده آنرا آوردیم، خود را دل‌آسوده گردانیدند ومحمد علیمیرزا بهانه ای بدست آورده ازنویدی که درباره باز کردن مجلس داده بود بیکبار سر باز زد. لیکن با فهم و اندیشه کوتاه خود بر آن شد که مجلسی بنام «مجلس شورای کبرای دولتی» از درباریان و اعیان وبازرگانان پدید آورد، که دردربار بنشینند ودر کارهای دولتی بسکالش و گفتگو پردازند، واین خود جانشین دارالشوری باشد. از اینرو پنجاه تن کما بیش از آنکسان را فهرست کردند وبهر یکی نامه فرستاده بباشندگی درآن مجلس خواندند که روز یکشنبه هشتم آذر (٤ ذوالقعده)، که روز گشایش‌آن مجلس خواستی‌بود بدربار روند و پس از آن هفته ای دو روز در مجلس باشند و



پ ۸٤
کریم دواتگر

گفتگو کنند .

نامهای آنکسان در روزنامه ها برده شده . ولی ما نیازی بشمردن آنها نمی‌بینیم . چنانکه دانسته‌ایم این مجلس تادیری برپامیشد ، وپیداست که جز گفتگو های بیهوده ای بمیان نمی آمده ، و باشندگان بیش ازهمه‌بخود فروشی وبرتری جویی بیکدیگر می‌پرداخته اند . ما نمونه‌ای

از گفتگو های آنجا دردست میداریم که در پایین میآوریم :

یکی ازباشندگان صدرالسلطنه می‌بوده ، که تاچندسال پیش‌درتهران میزیست اویکی ازدرباریان بنام شمرده میشد وزمانی هم‌بسفارت درامریکا رفته بوده . نوشته ای از این مرد دردست است که کوتاه شده آنرا در پایین میآوریم :

«هو غزلی که باید انشاء الله تعالی روز سه شنبه در مجلس شورای مملکتی صدر السلطنه ازحفظ برای‌امین دربار درملاءبلند باکمال رشادت بخواند بدون اندیشه :

گناه کردن پنهان‌به ازعبادت فاش   اگرخدای‌پرستی‌هواپرست‌مباش ....»

غزل را تا بآخر آورده است وآنگاه چنین مینویسد :

«۱۷ شعر است ۳ ذیحجه ۱۳۲٦»

همانامین دربار درنشست پیش باسخنی حاجی صدرالسلطنه راآزرده است ، و این چون بخانه برگشته این غزل سعدی را که ۱۷ بیت است ازبر کرده است که درنشست دیگری «درملاء بلند باکمال رشادت» برای او بخواند وکینه خودرا بجوید . ازاینجا توان پنداشت که همچون بزمهای دیگراعیانها و درباریان ، بیشتر گفتگوها درآن مجلس شورای کبری شعر خواندن وبهمدیگر نیش زدن وهنر خودرا نشان دادن بوده است .

تیر خوردن حاجی شیخ فضل الله

چنانکه گفتیم ایستادگی تبریزیان دربرابر محمد علیمیرزا وفیروزی های آنان در همه جا مردم را بتکان آورده بود . درتهران باهمه سخت گیری هایی که میرفت ، انبوهی از مردم زبان باز کرده از تبریزیان ستایش میکردند و مشروطه خواهی نشان میدادند . بویژه پس از بهم خوردن اسلامیه که گریزندگان از دوچی خودرا بتهران رسانیدند ، وآن خواری و زبونی ایشان مایه‌دلیری آزادیخواهان گردید .

درماه ابان چون تلگراف ازنجف رسیده آگاهی ازمرك شاد روان حاجی میرزا حسین تهرانی داد ودر تبریز وهمه شهر ها ختم های باشکوه درچیدند ، درتهران آزادیخواهان آنرا دستاویز ساختند وبازار ها را بسته

درچند جا ختم های بسیار باشکوه گزارده درآن میان سهش های جوررا به بیرون میاوردند و گفتگو ازمشروطه میکردند .

در روز هایی که محمد علیمیرزا با دستیاری حاجی شیخ فضل الله ودیگران آن رویه کاریها را که در بالا یاد کردیم بانجام میرسانیدند در بیرون مردم باین نمایشها پرداخته بودند ، وتامی توانستند بدگویی ازمحمد علیمیرزا وحاجی شیخ فضل الله میکردند .

در همانروز ها یك داستان نابیوسانی نیز رخ داد . چگونگی آنکه سید علی آقا یزدی که گفته ایم یکی از ملایان بد خواه مشروطه واز بنیاد گزاران آشوب میدان توپخانه می‌بود ، بعنوان ختم‌برای حاجی‌تهرانی درخانه خود چادری افراشت ودرخانه را برای آمد وشد مردم بگشاد ودر آنمیان بهوا خواهی آشکار ازمشروطه پرداخت ، و از دو سید و دیگران بستایش برخاسته درزیر پرده بمحمد علیمیرزا نکوهشها کرد . این کار او مایه شگفت هر کس بود ومحمد علیمیرزا چون آنرا شنید فراشانی فرستاد که چادر اورا خوابانیدند ، و خانه او را بزیر نگهبانی گرفتند . اینها نیك نشان میداد که محمدعلیمیرزا در دیده هابسیارخوارشده وهوا دارانش نیز از سستی کار او آگاه گردیده اند .

بدینسان میگذشت تادر آذر ماه این سید علی آقا بعبد العظیم رفته درآنجا بستی نشست ، و بیرق مشروطه خواهی افراشته مردم را بسر خود گرد آورد . همچنین صدر العلماء و دسته های دیگری بشیوه دیرین خود بسفارت عثمانی پناهیدند و در آنجا انبوه شده بساز گشتن مشروطه کوشیدند .

در نتیجه این داستانها در تهران نیز رشته از هم گسیخت وبرخی آزادیخواهان بچیرگی هایی برخاستند . از جمله کسانی آهنك کشتن حاجی شیخ فضل الله کردند . چنانکه میدانیم حاجی شیخ فضل الله دشمن بزرك مشروطه می‌بود ، که گذشته از کار هایی که درزمانهای پیش کرده واز ناچاری پا بکنار گزارده بود ، از آغاز خرده خود کامگی دوباره پا بمیان گزارده از هر راه بکندن بنیاد مشروطه کوشیده بود . چنانکه در پیش آمد اخیر محمد علیمیرزا رااز باز کردن مجلس بازداشت و شهرهای

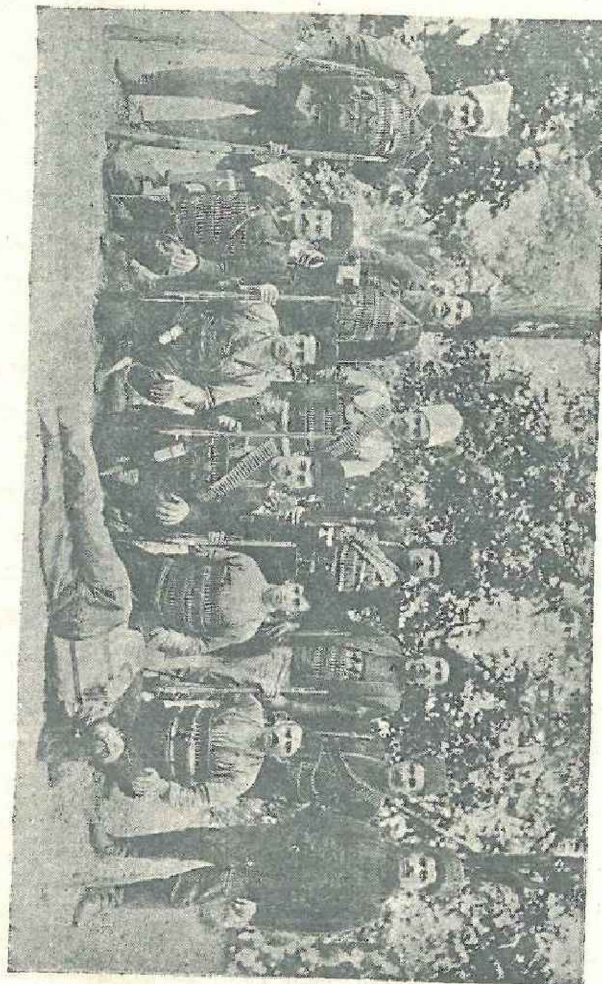
ایران رابرآغالانیده ملایان رابه بیزاری ازمشروطه‌وفرستادن تلگرافها بدربار برانگیخت .

می توان گفت : این هنگام رشته کار های محمد علیمیرزا بیش ازهر کسی دردست این می بود . محمد علیمیرزا درآن ایستادگی که در برابر آزادیخواهان وعلمای نجف و نمایندگان سیاسی دولتهای اروپا می نمود بیش از همه بدلگرمی از پشتیبانی این می بود . ازاینرو بسیار پاسش میداشت وبهر گفته‌اش گوش میداد ودرهر کاری اندیشه اورا میخواست . در بیرون نیز مردم با انبوهی بدر خانه او میرفتند ومی آمدند ، و او در سایه این پیشآمد ها شکوه و جایگاه بسیاری پیدا کرده در آمدن ورفتن بکالسکه می نشست و همراهان بسیار با خود برمیداشت . میتوان گفت : این مجتهد شیعی به آرزوی دیرین خود رسیده آنچه ازسال ها خواسته یافته بود .

از اینرو برخی آزادیخواهان که ما نیك نشناخته‌ایم نقشه کشتن او را کشیده جوان بیباکی را بنام کریم‌دواتگر، باکسانی بآن‌کار برانگیختند ، و آنان شب شنبه نوزدهم دی (١٦ ذوالحجه) ، فرصتی جسته بکار برخاستند،ولی‌به نتیجه‌ای که میخواستند نرسیدند ، وچون‌سر گذشت‌رامحرر حاجی‌شیخ فضل‌الله برای پسراودرنجف نوشته است ، وآن نوشته دردست است اینك کوتاه شده آنرا میاوریم .

می‌نویسد: رورآدینه حاجی شیخ فضل‌الله بدیدن کسانی رفته بود وشب چون دوساعت گذشته ، همراه پسرش حاجی میرزا هادی و سه تن دیگر از ملایان پیرامونش ، و چند تن نوکر که چراغ می کشیدند ، بجلو خان عضد الملك رسیده پیاده گردید ، یکی ازسوی جلو پیش میآمد و چون بحاجی شیخ فضل‌الله رسید شش‌لول خود راکشیده تیری بسوی او انداخت ، واو از گزند تیر سرپا ایستادن نتوانسته بزمین نشت ومیرزاهادی بنگهداری او پرداخت ، و چون چند تیر دیگر نیز انداخت دو گلوله به میرزا حاجی آقا دماوندی (١) (یکی از ملایان پیرامون او) رسیده

(١) اکنون درتهران است وبنام خطیبی شناخته میشود



پ ۸۵

اورا هم زخمی گردانید، وچون همراهان حاجی شیخ فضل‌الله بسراو ریخته خواستند دستگیر کنند یك گلوله ازریر گلوی خود زد که ازاستخوان گونه بیرون جهید . همراهان او که درآن نزدیکیها می بودند داستان را چنین دیده بگریختند . دراین‌میان همسایگان بآواز تیر بیرون ریخته ازچگونگی آگاه گردیدند و هرسه از زخمیان را برداشته بخانه حاجی شیخ فضل الله بردند . تیریکه باو خورده از زیر ران چپ گذشته بیرون آمده بود و زخمش کاری نمی‌بود . میرزا حاجی آقا از پا واز شانه زخم برداشته حال او نیز بد نمی بود . ولی خود زننده حالش بد می‌بود و از آسیب گلوله سخن گفتن نمی توانست . این بود هر چه پرسیدند پاسخی نگرفتند ، و تنها از مهرش دانستند که نامش کریم است . فردا نیز جستجوهایی کرده دانستند پیشه دواتگری داشته است . بهرحال اورانگهداشتند وچون‌زخمش بهبودی یافت زنجیر بگردنش زده بزندان فرستادند . حاجی شیخ فضل الله بکشتن او خرسندی نمیداد وگویا در زندان می‌بود تا تهران بدست‌آزادی خواهان افتاد . حاجی شیخ فضل الله و میرزاحاجی آقا نیز پس از چندی بهبودی یافتند .

یك کار شگفتی از آزادیخواهان قفقاز

این بود برخی از رخدادهای تهران ، وچون در همان هنگامها یك کار شگفتی هم ازآزادیخواهان قفقاز رخداد که درپایان گفتارآنرا نیزمی‌آورم :

چنانکه گفته ایم محمد علیمیرزا میخواست از روس و انگلیس وامی گیرد . روس و انگلیس که از سالیان دراز وامدادن بایران را ، افزاری برای انجام‌آرزوهای سیاسی خود گرفته وتاآنهنگام چندبار وام‌داده بودند، از دربار می کوشیدند که بار دیگر وامی دهند و بچیرگی خود افزایند ، و چنانکه میدانیم ازآغاز باز شدن مجلس چند بار این گفتگو را در آنجا بمیان آوردند ، ودر هربار مجلس بجلوگیری کوشید . لیکن‌پس از

پیکره ۸۵ نشان میدهد یکدسته از فداییان ارمنی را (این پیکره درسال ۱۲۹۰ برداشته شده وآنکه درکنار سرپا ایستاده پتروس خانست که انسال به تبریز آمده بود)

بسته شدن مجلس باز آن گفتگو درمیان می‌بود . محمد علیمیرزا نیز از بی پولی وتنگدستی آن‌را می‌خواست . چنین گفتگو میرفت‌که پولهایی بنام « پیش قسط های » آن وام بمحمد علیمیرزا بپردازند تا کار او راه بیفتد ، وسپس که دوباره‌مجلس‌بازشدوآنرا به نیك داشت وقانونش گذرانید باز مانده را بپردازند ، و برای گرو نیز « جواهرات » دولتی را نـام می برند .

چنانکه گفتیم انجمن‌تبریز بجلوگیری ازاین کار برخاسته تلگرافها بپارلمانها ی اروپا فرستاد . نیزعلمای نجف « فتوایی » درآن باره بشهرها فرستادند . همچنین در خود کشورهای روس و انگلیس آزادیخواهان زبان بخرده گیری باز کردند . در نتیجه اینها دو دولت گام پس گزاردند وازپرداخت پول بازایستادند . ازآنسوی اززمانیکه داستان بمباران‌مجلس بادست لیاخوف رخ داده بود ، چون روزنامه های انگلیسی برفتار او ایراد های بسیار می گرفتند ، برخی از روزنامه های روسی نیز با آنان هم آوازشدند ، و از دولت خود خواستار گردیدند که لیاخوف را باز گرداند .

این آوازها در روسستان محمد علیمیرزا را به بیم انداخت .زیرا خود را بلیاخوف و نیروی او نیازمند می‌دید . از اینرو علاء الملك را برگزیده بنام « سفارت فوق العاده » به پترسبورك فرستاد که در آنجابا دیدن این وآن ، وبا راندن گفتار در نشستها اندیشه مردان آزادیخواه روس‌را - چه دربارهٔ بازخواستن‌لیاخوف وچه در زمینه دادن وام - بسوداو گرداند ، وعلاء الملك رفته بکارها وگفتارهایی پرداخت که در روزنامه های روسی نوشتند .

چون داستان وام درنزد آزادیخواهان‌درخور چشم‌پوشی نمی‌بود، و محمد علیمیرزا اگر پول بسیار بدست‌آوردی‌بتواناییش افزودی، ازاینرو کمیته ایرانیان در باکو چنین خواست که کسی را از ملایان آزادیخواه ایرانی ، بنام نماینده‌گی از سوی علمای نجف روانه پترسبورك گرداند، که رفته درآنجا باسررشته داران‌روسی بدیدار و گفتارپردازد ،وناخشنودی علمای نجف‌را درباره وام دادن بآنها برساند ، وچون سیاستگران روسی

میخواستند اگر خودشان بنام دولت وامی ندادند سرمایه داران اروپا را وادارند که باگرفتن گرو (جواهرات) وامی بمحمد علیمیرزا دهند ، آن نماینده ازاین نقشه بجلوگیری کوشد .

این اندیشه راکه میداشتند درهمان روزها میرزا علی اکبر ارداقی بامیرزا عبدالعلی‌موبدبید گلی از گیلان بباکورسیدند . میرزا علی اکبررا می‌شناسیم که درباغشاه از گرفتاران بوده ، وچون از آنجا رهایی یافت با دستور محمد علیمیرزا در تهران نمانده روانه رشت گردید . لیکن‌درآنجا نیز سردار افخم (آقا بالاخان) که یکی ازدشمنان بنام مشروطه می‌بود، اورا آسوده نگزارده بقفقاز فرستاد . اما مؤبد ، اینمرد زمانی در نجف می‌بوده و درس میخوانده ، ولی بی‌آنکه مایه‌ای اندوزد بایران بازگشته بود ، ودر اینجاگاه در دبستانها آموزگاری کردی ، وگاه خود را بامیر بهادر بستی وشاهنامه برایش درست گردانیدی . (۱) سپس در جنبش مشروطه با آزادیخواهان می‌بوده که می‌آمده ومی رفته ، و از اینرو پس از بمباران نهانی می‌زیسته تاهمراه میرزا علی‌اکبربگیلان رفته ، و از آنجا بقفقازرسیده - رویهمرفته یکمرد آشفته سری می‌بود که درخورکار بزرگی نمی‌بود . لیکن آزادیخواهان بریش پهن و انبوه و دستار بزرك او ارج گزاردند ، وهمان را برگزیده رختهای گرانبهای‌پاکیزه برایش‌خریدند وپول گزافی بکیسه اش ریختند ، و پانوف را که از ایران بیرون رانده شده و اینزمان درقفقاز باآزادیخواهان ایرانی همدستی می‌نمود ودلسوزی های بسیاری نشان میداد بنام ترجمان همراه اوگردانیده روانه کردند .

بدینسان موبد به پترسبورك رفت ،ودر آنجا خودرا بنام شیخ‌میرزا علی فرستاده ویژه علمای نجف شناسانیده ، براهنمایی پانوف در یک

(۱) شاهنامه ای که امیر بهادر بچاپ رسانیده بادست این بوده‌است. این مؤبد کتابی در تاریخچه زندگانی خودنوشته که باخط خودش دردست هست .ولی سراپا دروغ وخود ستاییست . همین داستان رفتن به پترسبورك را نوشته ولی چنین وا می نماید که راستی را علمای نجف اورا می شناخته اند و بنماینده‌گی برگزیده اند . گزافه های دیگر نیز می‌نویسد .



پ ۸۶

صمصام السلطنه بختیاری

میهمانخانه باشکوهی فرود آمد و بامردان سیاسی روس، بویژه باآزادیخواهان ایشان، بآمد و رفت و گفت وشنید پرداخت ، ودر روزنامه‌ها گفتارها نوشت که همه این کارها را پانوف بنام ترجمانی او می کرد . کم کم نام او به روزنامه ها افتاد . روسیان بجستجو پرداخته از ارفع الدوله دربارهٔ او پرسشهایی کردند . ارفع الدوله پاسخ فرستاد که در نجف چنان کسی نبوده است . ازآنسوی روزنامه‌های انگلیس دربارهٔ او بگفتگو پرداختند. تاچند هفته این گفتگوها در میان می‌بود تا روسیان دریافتند که نمایندگی او از نجف دروغست و همانا میخواسته اند اورا بگیرند که پانوف آگاهش می گرداند ، واورا در رخت ناشناسی براه آهنی نشانیده بیرون می‌فرستد. خود نیز جداگانه بیرون می آید. بدینسان هر دو بباکو باز گشتند . لیکن در آنجا نیز ماندن نتوانستند و کمیته مؤبد را باستانبول فرستاد . پانوف نیز بگیلان آمد که درشورش آنجا دست داشت .

ین داستان شیخ میرزا علی را که باهمه هیاهویش سود بسیاری نداشت براون ودیگران بگشادی نوشته ، ولی بی بریشه آن نبرده واز اینکه شیخ میرزا علی همان مؤبد بیدگلی می‌بوده ناآگاه مانده اند .



گفتار پانزدهم

چگونه تبریز باردیگر به تنگنا افتاد ؟..

درین گفتار سخن رانده میشود ازجنگهایی که باردیگر درپیرامون شهر با دولتیان می رفت ، وازرخداد های دیگر تازمانیکه جنگ ها پایان پذیرفت .

تبریز و خوی و سلماس

چنانکه گفتیم چون صمد خان بسرد رود رسیده درآنجا ودر قرا ملك لشگر گاه ساخت ، دوباره گرد شهر گرفته شد . می باید گفت : دور نوین دیگری در تاریخ جنگهای تبریز باز گردید . از همان هنگام یك رشته جنك های دیگری آغاز شد که دراین گفتار بداستان آنها خواهیم پرداخت .

چنانکه گفتیم در این جنگها آمادگی های دوسو بیشتر می بود و جنگها نیز بزرگتر رخ میداد . (اگر چه جنگهای گذشته سخت تر ازاینها می بود) . ازآن گذشته دراین دوره درخود شهر آرامش وآسایش می بود.

وجز در کنار ها جنك نمیرفت ، واداره ها همه برپا گردیده کار ها ازروی سامانی که در شهرهای ایران کمتر مانندش دیده شده انجام میگرفت . آزادیخواهان شایندگی بسیاری ازخود نشان میدادند .

سیدمحمد رضای شیرازی که ازتهران گریخته بقفقازرفته بود ، امروز هاخودرابه تبریزرسانید ، وروزنامه‌خودرادراینجا براه انداخت ، ودرشماره نخست آن که درتاریخ چهارم بهمن (یکم محرم ۱۳۲۷) بیرون داده گفتار درازی درباره سامان شهروپسندیدگی کارهای آزادیخواهان نوشته‌است . چنانکه گفته ایم سید محمدرضا مردگردنکشی می بود . در تبریز ، باآنکه از تبریزیان هرگونه مهربانی دید وخود پناهندهٔ تبریز می بود ، بازبستارخان ودیگران زبان درازی هایی کرد ورشك می ورزید . بااین نهاد بدش در این هنگام ازستایش بکار های آزادیخواهان خودداری نتوانسته است .

می نویسد : « تمام مصادر امور از انجمن مقدس وحضرت سردار و حضرت سالار ومجاهدین وسایر مراکز خوشبختانه حس نموده‌اند که‌اداره نمودن یك مملکت امکان نخواهد داشت مگر بتجزیه امور وتفکیك قوای مقننه وقضائیه ومجریه ازهمدیگر ... » . سپس آغاز می کند بیاد کردن یکا یك اداره ها :

انجمن ایالتی را میگوید هفته شش روز دوساعت ازروز گذشته تا ساعت چهار ازشب برپاست وبکار میکوشد .

اجلال الملك را میگوید سردار وسالار برگزیده بهمداستانی انجمن همه کار های شهری را باو سپارده اند .

شهربانی را میگوید کنونرا چهارصد جوان نیرومند آراسته بارخت های ویژهٔ خود بنگهداری ایمنی میکوشند

از ایمنی شهر سخن رانده‌می گوید بازرگانان و بازاریان ودیگران بادلگرمی وایمنی بسیار بکار پرداخته اند و روستائیان که بشهر میآیند و خواربارمیآورند تاکنون مانند ده این ایمنی را ندیده بوده اند

شهرداری را مینویسد که با همه گرفتاری شهر بجنك با یك پا فشاری بیمانند بآباد گردانیدن شهروهموار گردانیدن راهها وسنك گستردن بکوچه ها سرگرم میباشد .



پ ۸۸
معزالسلطان

بیمارستان را که در کوی ارمنستان بنیاد یافته بود می نویسد : دارای هفت اطاق بالایین وپایین می باشد که بیست وپنج تختخواب با هرچه نیاز هست میدارد .

کمیسیون جنگی را میگوید بهمداستانی انجمن ایالتی برپا گردیده درزیر دست سردار وسالار بکار میپردازد .

عدلیه را میگوید تازه بر پا گردیده و رئیس آن ضیاء العلما می باشد .

از کمیسیون های « مالیه » و « اعانه » نیز نام برده ستایش می نویسد .

یك چیز که مساوات فراموش کرده ننوشته سامان وآراستگی دسته های مجاهدان بوده . باآنکه ایرانی وقفقازی وگرجی وارمنی ، وشهری‌و دیهی بهم آمیخته بودند با همدیگر رفتار برادرانه می کردند ، و با همه تخم پاشیهایی که از سوی میوه چنان رخ میداد رشته همدستی را ازهم نمی گسیختند .

یك نمونه نیکی از سامان وآراستگی تبریز درآن جنك وگرفتاری بیرون‌آمدن روزنامه های«ناله ملت»،« انجمن» ، «مساوات» وچاپ‌شدن دیگرنوشته ها ، و بازگردیدن دبستانها می بود که مساوات این را نیز فراموش کرده است .

کوتاه سخن : دراین دوره شهرازهر باره‌درسامان وآرامش می‌بود . از آنسوی دراین دوره تبریز تنها نبوده خوی وسلماس نیز با آن همدوش می بودند . چنانکه گفتیم این زمان راه شوسه مرند از تبریز تاجلفا نیز در دست آزادیخواهان می بود که بباز بودن آن ارج میگزاردند ودلبستگی می نمودند . ازآنسوی دولتیان بگرفتن این راه و یا آشفته گردانیدن آن بسیارمیکوشیدند وکار کنان روسی‌شوسه باآنان همدل وهمدست میبودند . این بود درآخر های دیماه یکدسته از ماکوییان در گلفرج که دیهی در مرز است گرد آمده آشوب برپا کردند وراهرا بستند . یکبار نیز در نزدیکی جلفا بست را زدند . همگی میدانستند که این کار ها برای بهانه دادن بدست روسیانست که سپاه ازجلفا بگذرانند . ازاینرو ازتبریز حاجی

میرزاآقا بلوری را که از بازرگانان وخود ازسر دستگان مشروطه‌خواهان می بود همراه رضا قلیخان سرتیپ یکانی وبرادرش محسن خان گوژ پشت (که اینزمان بسردار پناهیده درتبریز می‌بودند) روانه آنجا گردانیدند. اینان بجلفا رفته بکارهای آنجا بازرسیدند. سپس ماکوییان را درگلفرج شکسته بیرون راندند. بدینسان بکارها سامان داده‌بمرند آمدند ودرآنجا نزد فرج آقا ماندند.

لیکن خواهیم دید که چندی نگذشت مرند وجلفا از دست رفت و آنچه ماند وباتبریز همدوشی نمود خوی وسلماس بود.

سلماس را چنانکه گفتیم حاجی پیشنماز و دیگران نگه میداشتند. خوی نیز همانکه گشاده گردید، حیدر عمو اغلی که ازتبریز بمرند رفته بود خودرا بآنجا رسانیده رشته کارها را بدست گرفت، (گویا با دستور کمیته باکو). در آنجا نیزعدلیه وشهربانی و مالیه و دیگر اداره ها برپا گردید. نیز عمو اغلی با چابکی وکاردانی بسیار به بسیج نیرو پرداخت که شهر را دربرابر کردان وماکوییان که آبادی های نزدیك را گرفته بودند نگه دارد، واز همان روز ها جنگهایی آغاز یافت که داستان آنها را جداگانه خواهیم آورد.

امیر حشمت (یا سعید الممالك) که او نیز از تهران بقفقاز رفته وازآنجا به‌تبریز رسیده بودانجمن ایالتی اورا بفرمانروایی خوی برگزیده، واین روانه گردیده با عمو اغلی بهمدستی پرداخت.

آغاز جنك با صمد خان

صمد خان که روز پنجشنبه هفدهم دیماه (۱۴ ذی الحجه) بسرد رود رسیده در آنجا استوار گشت، با همه سرما و زمستان بیش از یك هفته بآسودگی نپرداخته، پنجشنبه دیگر جنك آغاز کرد، و تاسه روز درمیانه رزم وپیکار میرفت. چون داستان این جنگها را روز نامه انجمن نوشته وما آگاهی یا یادداشت دیگری دردست نمیداریم کوتاه شده آن نوشته را دراینجا میآوریم:

«روز پنجشنبه (۱۴ذی‌الحجه) چهار صد تن ازسواران ناگهان به لاله که در نیم فرسخی سوی غربی شهر است تاخت آوردند و پس از

خوردن گوشمال سختی ازدست مجاهدان‌راه گریزرا پیش گرفته بسردرود بازگشتند.

روز آدینه شش تن ازدسته داشنا قساقان ارمنی بسر کردگی فدایی بنام گری که بتازگی از قفقاز رسیده اند برای دیدن سنگر های سوی خطیب بدانجا رفته بودند، و چون بربشته‌ای که باخمه قیه (۱) نگرانست بالا میروند و بآنسو نگاه میکنند، سواران دولتی را می بینند که درآن دیه انبوه شده اند. از آنسوی سواران اینان را دیده نزدیك پانصد تن رکاب کشیده جلو ریز براینان میتازند. بهادران فدایی از اسب پایین آمده باهمه اندکی بجنك می ایستند و دشمن را بآتش گرفته چندان چابکی میکنند که سواران دست وپا گم می کنند. در اینمیان مجاهدان آگاهی یافته از چند سو بشلیك میپردازند. سواران چاره جز گریز ندیده رو بر میگردانند. چند تنی از ایشان کشته شده دیگران خودرا بسرد رود میرسانند. شماره کشتگان ایشان دانسته نیست ولی از فداییان ارمنی یکی زخم سبکی برداشته است.

همانا این دو شکست بخود خواهی صمدخان برمیخورد که روز شنبه همه نیروی خودرا بکار انداخته نزدیك نیمروز ازسوی اخمه قیه بتاخت می پردازد. مجاهدان آگاه شده بجلو گیری بر میخیزند و یکساعت پس ازنیمروز جنك بس بزرك میگردد وخود سردار سوار شده برزمگاه می شتابد.

فداییان داشنا قساقان و سوسیال دیموکرات از ارمنی و گرجی همگی همراه اومیروند ونیز حاجی پیشنماز سلماسی وبلال‌آقا کهنه شهری که این روزهابه تبریزآمده بودند روانه‌می گردند. نخست باربود که جنك بآیین «نظام» کرده میشد همه دسته ها زیر فرمان سردار می‌بودند ولی سر کردگان ازبزرك وکوچك هریکی در جای‌خودکار میکردند. مجاهدان سواره هم‌پیاده شده درصف جنك میکردند. سه‌ساعت درست پیکار بسختی برپاوهر دوسوی ایستادگی میکردند. ولی یکساعت بغروب دولتیان سستی نشان دادند وپیدا بود پایشان ازجا دررفته. مجاهدان بیکبار بیرون تاختند

(۱) دیهی است در غرب تبریز درانسوی خطیب



پ ۸۸

سران بختیاری

(آنکه در میانه ایستاده سردار بهادر است)

وجنك كنان آنان را پس نشانده یازده سنگر از دست ایشان گرفتند . از سواران انبوهی کشته شده وزخمی گردیدند ودیگران روبگریز آوردند . شماره کشتگان دانسته نیست . نوزده اسب گلوله خورده میان بیابان

افتاده .»

اینست آنچه روز نامه انجمن نوشته . ولی مساوات که دو جنك آخری را او نیز یاد کرده روز شنبه را مینویسد دولتیان پیش از در آمدن آفتاب با همه نیروی خود بجنك برخاستند . در باره کشتگان این جنك هم راپورت بلدیه را بدینسان می آورد : یازده تن را بدیه اخمه قیه برده درآنجا بخاك سپرده‌اند. نیز نوزده کس را درخلیجان (۱) و سیزده کس را درخود سردرود زیر خاك کرده اند که رویهمرفته بیست و چهار کشته داشته اند جزاز زخمداران .

ولی ازسوی مجاهدان هردوروزنامه مینویسد که کسی کشته نشده . مساوات مینویسد : سه‌تن زخم بی‌زیان برداشته‌اند .

ازبیست وهفتم دی خاموشی بود . پس از یکهفته هم‌محرم فرا رسید و هر دو سو بکار های آن ماه پرداختند . در شهر سوگواری و دسته بندی از سالهای پیش کمتر نبود و دوازده روز همچنان سر گرم بودند . در باسمنج وسرد رود نیز همین کار را داشتند . اینست تا پانزدهم بهمن آسایش وخاموشی بود . درآغاز محرم حاجی صمدخان آگهی بچاپ رسانیده وپراکنده کرده که بهترین نمونه از گمان ورفتار دولتیان درباره مشروطه خواهان میباشد ونیك میرساند که چگونه صمد خان به زور خود امیدمند می‌بود وشهر را درچنگه خود می پنداشت اینست آن را در این جا می آوریم :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

عظم‌الله اجورنا واجورکم بمصابنا بالحسین علیه‌السلام

این بنده که حاجی صمد خان مراغه هستم و با اردو و استعداد بجهت تنبیه اشرار ازجانب سنی الجوانب اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت همایونی ارواح العالمین فداه بر سرد رود آمده‌ام محض اعلان واطلاع آقایان اهالی‌شهر تبریز مکنون ضمیر خودرا می نویسم که اولا عموم اهالی تبریز رعیت پادشاه جمجاه اسلام پناه هستید ومکنون ضمیرپادشاه اسلام اینست که عموم اهالی آسوده

(۱) دیهی در نزدیکی سردرود

ومرفه الحال بوده ومشغول دعاگویی ذات ملکوت صفات اقدس همایون باشندو امثال بنده را که مأمور این امر فرموده اند مقصود اینست که باشرار تنبیه شده و فقرا و ضعفاء تماما در امن و امان آسوده و راحت باشند لهذا این اعلام را بعموم اهالی ودوستان وسایرین که اهل وطن هستند و در یك مذهب و ملت هستیم باید موافق شریعت نبوی واثنا عشری راه برویم و متمردین وخائنین که بعیال واولاد ومال وجان وعرض وناموس مـردم دست درازی مـی نمایند بیاری خداوند تبارك و تعالی بالمره آنها تنبیه وقلع و قمع بشـوند ودراین میانه مبادا خدا نکرده بیکنفر از اهالی فقیر و ضعفای تبریز تعدی بشود اینست که اطمینان ازجانب خود ودولت میدهم که‌هر کسی قادر است اهل .عیال وخانه واثاث‌البیت خود را بردارد وازشهر خارج برود . از سردرود الی‌هشترود بهرجا برودجان ومال او درامن وامان خواهد بود . واگر نتواند ازشهر بیرون بشود وموقع تنبیه اشرار برسد خودشان واهل وعیال خودشان بیکطرف کشیده ومعلوم نمایند که مطیعین هستند یا اینکه علم وبیرق نصب نمایند که باهالی اردو معلوم شود که اینها یاغی دولت وملت وشریعت نیستند باز در امن و امان خواهند بود و اگر غیر ازاین نمایند وزر وبال هر کسی بگردن خود و خدا ورسول در میانه بنده وآنها شاهد باشند که خودشان را بی جهت بمیان بلا وآتش انداخته اند آنوقت هر کسی اختیار خودرا دارند . این نکته را باید شما حالی شوید نه‌تنها بنده دراین عقیده هستم تمام مامورین دولت مأموریتشان اینست که درحق علما واعیان وفقراء که مذهب‌دین محمدی ص دارند وتغییر اعتقاد نکرده‌اند وبمذهب جدید فریفته نگشته جان‌ومال وعیالشان درامان وحراست مامورین دولت خواهند بود واین تعلیمات ازجانب بندگان حضرت اشرف اقدس والا آقای عین الدوله صاحب اختیار کل دامت شوکته بعموم رسیده اینکه بنده در این اعلان سبقت می نمایم محض ملاحظه هم ولایتی بودن و بعضی که مرا میشناسند و اطمینان دارند وبسایرین هم اطمینان خواهند داد . ۱۳۲۷ مهر شجاع الدوله

جنك شانزدهم بهمن

چون دوازده روز محرم بپایان رسید دولتیان بی درنك بکار برخاستند . عین الدوله از چیرگیهای صمدخان بخود بالیده پیاپی آگاهی بتهران‌می‌فرستاد و نامه بشجاع الدوله نوشته خرسندی می نمود . نیز از دادن برك و

ساز واز فزودن به نیروی او خود داری نمیکرد . چنانکه پس از رسیدن او بسرد رود توپ بزرگی را از باسمنج برایش فرستاد ، (گـذشته از چهار توپ کوچك که خود شجاع الدوله ازمراغه همراه آورده بود .) و همیشه پیك میانه سرد رود و باسمنج آمد وشد کرده نامه‌ها می‌برد و می‌آورد . هم باآگاهی ازعین الدوله و شاید بدستور اوبود که روزآدینه شانزدهم بهمن (۱۳محرم ۱۳۱۷) ناگهان سپاه صمدخان‌بشلیك برخاستند وآشوب‌برپا گردانیدند . زیرا دراین جنك ازسپاهیان باسمنج نیزمی‌بودند . بلکه چنین گمان می‌رود که سواران رحیمخان در آن همدستی داشتند .

شنیدنیست که از آغاز این جنگها بیشتر آدینه ها پرآشوب می‌بود و بسیاری از جنگهای بزرك در آن روز رخ میداد (۱) . این آدینه نیز از روز های پر آشوب تبریزاست . در روزنامهٔ نالهٔ ملت جنك امروز را زیرعنوان « سیزدهم محرم » بدرازی نوشته و ما چون یاد داشت دیگری دردست نمیداریم واز خود چیزی نمیدانیم نوشته ناله ملت‌را ساده تر و کوتاه‌تردراینجا می‌آوریم . می‌نویسد :

همینکه دهه عاشورا بپایان رسید صمد خان بخود نمایی یا برای آزمایش آزادیخواهان ، دست بکار زده دستور داد چند تنی از پیش قراولان سپاه دربالای تپه هایی که برسنگرهای خطیب نگران ، ولی از گلوله رس دور می‌باشد خودرا نمودار سازند و اگر توانستند از هجوم بشهرخودداری‌نکنند . پیداست این‌نقشه‌ای‌می‌بود که میان خود می‌داشتند .

پاسبانان سنگر های خطیب همینکه چشمشان بسیاهه دشمن افتاد بشلیك پرداختند . دسته هایی ازمجاهدان درون شهر نیز بانان پیوستند. شلیك کنان رو بسوی پشته ها نهاده دشمن را چند سنگر پس نشاندند . چون این چیرگی را یافتند دلیر ترگردیده ، بامید آنکه بر سردرود دست یابند از پیشرفت باز نایستادند . بی‌آنکه بدانند همه سپاهیان سرد رود و بیشتر لشگریان باسمنج به بیابان درآمده و امروز را میانه خودشان ازبهر

(۱) آدینه بیستم شهریور ، آدینه سوم مهر ، آدینه هفدهم مهر گذشته . آدینه های دیگر نیز خواهدآمد.



پ ۸۹
قوچعلیخان و مشهدی باقرخان

زور آزمایی باآزادیخواهان برگزیده اند .

مجاهدان سواره پردور رفتن را نیك نشمارده برای نگهداری‌سنگر از دهنه خطیب بازگردیدند ، و تنها یکدسته پیادگان بودند که با سپاه آماده وآراسته وبا دسته هایی چند برابر شماره خودشان ، سرگرم جنك شدند ورفته رفته از بنگاه خود دور افتادند . در اینمیان ناگهان سوار دشمن چون سیل فراز و نشیب را پرکردند و دایره وار از هر سو بهم پیوسته گرد مجاهدان گرفتند ، و خود در اینهنگام بود که‌اندازه دلیری وجانفشانی زادگان تبریز را نیك آزمودند ، زیرا هریکی از پیادگان که بمیان صدها دشمن افتاده سخت می کوشید ، نه تنها رهایی خودرا از آن گیر و دار میخواست بلکه تا میتوانست از دشمنان بخاك می انداخت .

در این گیر ودار پنج تن از مجاهدان کشته شده‌چهارده تن دستگیر افتادند .لیکن همان‌هنگام‌ناگهان‌دوسپهسالار آزادی(۱) با دسته‌ای ازجنك جویان گرجی و ارمنی از راه رسیده بی آنکه فرصتی دهند سپاهیان دشمن راکه تیپ تیپ پراکنده ، وهر صد یاپنجاه تن از ایشان چند مجاهدی را گرد فرا گرفته بودند ، بیادگلوله گرفتند واز بیرون لاله وخطیب‌تافراز ا-م قیه که بیشتر از یکفرسنك راه است جنك کنان باز پس راندند . بدینسان لشگری که چیره شده بود اکنون خود را زبون میدید و پنجه مرك ناگهانی را بخود نزدیك می‌یافت .

باهمه دلیری وجنك آزمودگی که سواران می دارند رهایی از آن گیر ودار بس سختشان می‌نمود . زیرا تانیم فرسنك ازبنگاه خود دورشده و دشمنی بااین دلیری و توانایی دربرابر می‌داشتند ، واین بود جای‌درنك ندیده روی بگریز آوردند وهر دسته‌ای بسویی شتافتند . در همان حال مجاهدان از دنبال تاخته پیاپی می کشتند ودست از شلیك برنمیداشتند»

اینست آنچه ناله ملت نوشته . مساوات نیز چند سطری نوشته‌است. ولی این جنك پرشورتر و سخت تر ازآن بوده که این روزنامه هانشان دادند. بگفته خود ناله ملت این جنك یکی از پیشامد های بزرك بشمار

---

(۱) سردار و سالار

میرود . درآنروز ها تبریزیان بجنك خو گرفته بودند ، وآنچه رخ میداد ارج چندانی نمیگزاردند . از آنسوی در روزنامه هاشماره کشتکان را کمتر می‌نوشتند . چنانکه در کتاب‌ابی نیزنوشته‌دراین جنك پنجاه تن کما بیش از مجاهدان کشته یازخمی شدند یادستگیر افتادند ، که باید اینان را هم کشته شمرد . زیرا صمد خان هر که را می گرفت نگه نمیداشت .

اما کشتگان‌ازسوی دولتیان ناله ملت آنرا تایکصد وسی تن بلکه بیشتر می‌پندارد و انجمن ایالتی که باین جنك ارج گزارده مژده فیروزی باستانبول فرستاده شماره آنان را یکصد وچهل تن می گوید .تلگراف انجمن را درپایین می‌آوریم :

« صد و چهل تن از استبدادیان مقتول مغلوبین مراجعت ملت غالب انجمن . »

پس ازاین تاآخر بهمن جنك بزرگی روی نداد . ولی لشگریان صمد خان که پشته هایی را از شمال تاجنوب سنگر گرفته و در بیشتر آنها همیشه نگهبان می‌داشتند ،ومجاهدان در برابر ایشان در خطیب سنگرها پدید آورده بودند ، کمتر روزی می‌بود که از سنگر ها بزد و خورد برنخیزند وآواز شلیك بلند نگردانند . همین حال‌را می داشت سنگرهای قراملك باهکماوار . چه مجاهدان وچه سواران بجنك خو گرفته بآسانی بآن در می‌آمدند و کمتر زمانی بیکار می ایستادند .

در این روزها عین الدوله رحیمخان را از باسمنج روانه الوار گردانید که راه جلفا را بگیرد، واو نخست بسرد رود آمده یکی دوشب باسواران خود در آنجا بسرداد ، و چنانکه گفتیم گویا سواران‌او درجنك شانزدهم بهمن همدست بودند ، و از آنجا از راه قراملك و مایان روانه الوار گردید ، ودر آن دیه که بر سر راه شوسه سه فرسنك دور تر از شهراست نشیمن گرفت و راه جلفا را که تنها راه بازی می بود بروی شهر بست . مجاهدان دربرابر او پل آجی را سنگرگاه ساختند .

آزمودن بمب درباره صمد خان

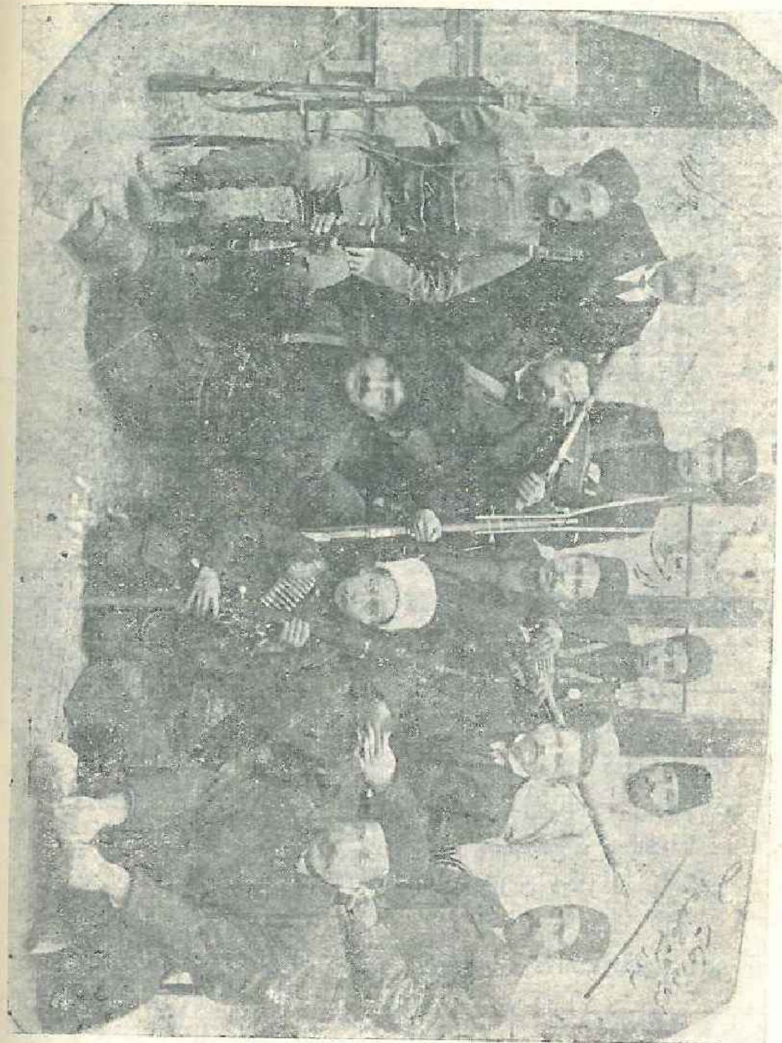
درهمین روزها مجاهدان خواستند بمب را درباره صمد خان بیازمایند ، و او را از راهی که شجاع نظام رفته بودروانه گردانند ، ولی کاری نتوانستند.

حاج صمد خان سنگری را برای خود برگزیده روز های جنك همراه سرکردگان درآنجا می ایستاد و فرمان جنك میداد . مجاهدان آنجا را شناخته بمبی زیر خاك کردند که چون شجاع الدوله باکسانش آید ترکیده اورا نابود سازد .قضارا نیمه شب روباهی ازآنجا گذشته و همینکه پایش بسیمی ازبمب که بیرون می‌بودبرمیخورد نارنجك‌ترکیده تن ناتوان آن‌جانور را ازهم میدرد . بدینسان تیر آزادیخواهان بسنك برخورد .

کسانیکه نزد شجاع الدوله بوده اند میگویند : نیمه شب آوایی شنیده شده زمین سخت‌لرزید . صمدخان‌ازخواب بیدارشد ولی ندانست‌چه رخ داده ، تافردا ازسنگر ها چگونگی را آگاهی آوردند ، واو سخت شادگردیده نامه‌ای بمژده تندرستی برای عین الدوله فرستاد ، واوهم‌پاسخ نوشت .

ولی آزادیخواهان نومید نگردیده به‌آزمایش دیگری برخاستند ، و آن اینکه‌چون سواران‌صمد خان درتپه های‌نزدیکترسنگرهایی می‌داشتند که روزهای‌جنك درآنهامی‌ایستادندو‌بگلوله‌ریزی میپرداختند مجاهدان‌دریکی ازآنها بمبی‌نهان کردند ، وبرای آنکه سواران را تا آنجابکشانند روزشنبه بیست وچهارم بهمن(۲۱ محرم)یارمحمد خان کرمانشاهی‌بادسته‌هایی‌ازسواره وپیاده هنگام دمیدن‌آفتاب ازسنگرهای خودبیرون شتافته درپیشاپیش سنگر های دولتیان بنمایش پرداختند ، وکم کم پیش رفته نزدیکتر شدند . سواران آمادگی اینان را دیده آنان نیز آماده گردیدند و شیپور کشیده ازسردرود سواره خواستند، وچون‌شماره‌شان‌انبوه گردید به‌آهنك‌پیکارجلو آمدند و همینکه کسانی از ایشان به‌آن سنگر رسیدند ناگهان نارنجك ترکیده سنگر را بهوا پرانید . حاج یحیی خان سرهنك دهخوارقانی که از سر دستگان سپاه صمد خان بشمار میرفت چشمهایش گزند یافته نابینا گردید ودوسه تن از سواران کشته شدند . سواران دیگر ازسراسیمگی نایستاده باز گردیدند .

در ناله ملت زیر عنوان « خرق الارض یا دره آتش فشان » این داستان را باآب وتاب بسیار نوشته .مساوات نیز یاد آنراکرده. ولی گفته های هردو پرگزافه است .



پ ۹۰

جنگهایی که درخطیب رخ‌میدادی سردار از پشت بام خانه خود با دور بین تماشا می کردی . امروزهم چگونگی را می‌پایید و امیدوارمی‌بود بمب گزند بسیار بدولتیان خواهد رسانید . ولی آنچه درخواست او بود رخ نمید هد .

بدینسان بهمن بپایان میرسید . درهمین روزها لشگرهای باسنج‌نیز به‌آمادگی می کوشیدند و گاه وبیگاه از آنسو نیز بجنك بر میخاستند . اگر درست بسنجیم حال گرفتاری که در تابستان تبریزرا می‌بود باز گردیده و تنها این جدایی در میان می‌بود که در تابستان دوچی از شمال بنگاه دولتیان گردیده و بیشتر جنگها از آنجا رخ میداد واکنون سنگرهای لاله و اخمه قیه از غرب آن‌حال را میداشت . این زمان نیز هرروز که‌جنك می‌شد چه بسا که از همه سنگرها شلیك برمیخاست . چنانکه روز سی‌ام بهمن (۲۷ محرم) همین حال درمیان واز همه سنگرهای خیابان‌ومارالان و خطیب و هکماوار وپل آجی زد و خورد پیش میرفت .

دراین روزها چون راه بسته شده هیچگونه خواربارشهر درنمی آمد نان درنانواها کمیاب گردیده و گندم وجو و برنج واینگونه خوردنیها بسیار گران‌شده بود .نیز درآن‌هنگام زمستان انگشت (ذغال) نایاب‌شده مردم ناگزیر درخت های بارور را بریده بجای انگشت بکار می بردند . نیز مجاهدان‌درهرسو که می‌بودند درختهارا بریده‌درسنگرها میسورانیدند. بدینسان زندگی بر مردم سخت گردیده از هرباره در فشار می‌بودند . با اینهمه شکیبایی نموده افسردگی نشان نمیدادند . انجمن میکوشید جلوگیری ازانبارداری کند . خود مردم نیزبیشترشان نیکی وپاکدلی نشان میدادند .

براون می‌نویسد که یك‌نانوایی که نان‌را گرانتر ازنرخ خودفروخته بود بادستور ستار خان تیرباران کردند . باید دانست که این نانوایان گندم از انبار می گرفتند واینست بایستی نان را بنرخ شهرداری فروشند . ولی

پیکره ۹۰ نشان میدهد امیر حشمت‌را باکسانی‌ازآزادیخواهان(این پیکره درسلماس برداشته شده)

نان پزیهایی در مارالان و دیگر جاها در نرخ آزاد می بودند . نانواها یك‌من هشت عباسی میفروختند ولی جلو هر دکانی زن ومرد انبوه گردیده و کسی تاچند ساعت نمی ایستاد نیم من نان نمیتوانست گرفت .

بهر حال نانوای گرانفروش یکی بیشتر نبوده، و کسانیکه آن روزدر تبریز بوده‌اند نیك یادمی‌دارند که مردم تامیتوانستند ازدست بینوایان میگرفتند و کمتر اندیشه پول اندوزی را می‌داشتند. بلکه کسانی راد مردیهای شگفت مینمودند (چنانکه داستان حاج جواد را خواهیم آورد .)

جنك الوار

رحیمخان چون در الوار نشست راه جلفا را بست و پستها که از اروپا میرسیدند درمرند بامیدباز شدن راه‌می‌ایستادند. این‌راه که آزادیخواهان آنهمه دلبستگی بباز کردنش می‌داشتند وآنهمه تلاشها کرده بودندنشستن رحیمخان درالوار همه‌آن رنجهارا بیهوده می‌گردانید . از آنسوی سواران رحیمخان در الوار وساوالان و مایان و همه آبادیهای نزدیك آزار و بیداد بمردم دریغ نمی گفتند و ناله‌روستاییان ازدست آنان بلند می‌بود .

اینست سردار باین شد که بچاره او کوشد ، وچون بلوری و فرج آقا بادسته های خود در مرند می‌بودند بایشان نوشت نزدیکتر آینده‌وروزی که ازشهر جنك آغاز شود ایشان نیز ازپشت سر برالوار تازند ، وباشد که‌رحیمخان را ازمیان بردارند .

این یکی ازجنگهای بزرك بشمار است . بااینهمه در روز نامه ها یادآن نکرده‌اند وماروزش‌را نمیدانیم ، و تنها در کتاب آبی می بینیم که آنراروز دوشنبه سوم اسفند (۲۲فوریه) می نویسد . در این روزسردار همراه کسانی از دلیران گرجی و ارمنی ، با دسته هایی از مجاهدا ن پیش از در آمدن آفتاب از شهر روانه گردیدند، وچون بنزدیکی الواررسیدند دسته دسته در اینجا و آنجا سنگر گرفته بجنك پرداختند . ما از داستان آگاهی درستی نمیداریم ولی این میدانیم پیکار بس خونینی بر پا وتا شب ازدو سو سخت میکوشیدند . آواز گلوله که برخاسته بود مردم از شهر بیرون‌ریخته دربیرون‌پل آجی انبوه شدند وهمگی چشم‌براه داشته ناشکیبایی می نمودند . امروز بار دیگر « گردی » از ستار خان نمودار گردیده نامش

بزبانها افتاد . این گواهی را درباره او کونسول انگلیس‌نیز داده ودر کتاب آبی‌می‌بینیم که ستایش بسیارازدلیریهای امروزی او کرده چنین می گوید : سردار بادسته اندکی ازدلیران ارمنی و گرجی از دیگران دور افتاده در تنگنا مانده بوده . سواران جای او دانسته میخواسته اند بمیان درآمده‌راه باز گشت اورا ببندند، وهرگاه توانستند زنده دستگیرش گردانند . باین آرزو کوشش بسیارمی کرده اند وبا انبوهی بجنك درآمده گردسردار راگرفته بودند . سردار وهمراهانش که برهایی خود می کوشیدند چند تن ازدلیران گرجی وارمنی بخاك می افتند. سواران‌به‌چیرگی افزوده‌پافشاری بیشترمی کنند . سردار خودرا نباخته رشته خونسردی را از دست نمید هد وبه همراهان خود دل داده نمیگزارد سراسیمه شوند . درهمان هنگام دسته های دیگر ازمجاهدان چگونگی را دریافته می کوشند سواران را ازمیان بردارند وآنان را ازتنگنا بیرون آرند . دراین گیر ودار است که خونریزی بس سختی رخ میدهد .

چنین میگویند خود رحیمخان جنك میکرده وبسیار امیدمند می‌بوده که راه بازگشت را بمجاهدان بسته دارد . ولی دلیری سردار و خونسردی او باجانفشانی مجاهدان توأم گردیده امید را بنومیدی میرساند .

چنانکه گفتیم ستارخان‌ومجاهدان‌رفته‌بودند که‌رحیمخان‌راازالوار‌بیرون رانند ، ودرگرماگرم جنك چشم براه می داشتند که دسته بلوری و فرج آقا رزم‌کنان ازسوی مرند پیش‌آیند . ولی باین آرزوی خود نرسیده‌تنها آن توانستند که‌خودرا ازآن تنگنا که افتاده بودند بیرون آورند .ستار خان می کوشید که‌جنازه‌های‌ارمنیان‌و گرجیان‌را‌درآنجانگزارده بشهربیاورد . نیز چون هنگام رفتن سوار درشکه می‌بوده خرسندی نمیداد که آنرا باز گزارد . بسرهمینها‌ایستادگی می نمود وهمچنان جنك می کرد . تادو یا سه ساعت‌از شب رفته‌همچنان کوشش و کشاکش در کار بود تادوسو ازهم جدا شدند، وبهنگامیکه مردم سخت نگران می‌بودند سرداربشهر باز گشت .

جانفشانی او دراین روز چندان بزرك بودکه میرزا محمد علیخان تربیت درنامه خود بیراون بانکوهشهایی که از ستار خان می‌نویسد از دلیری امروزیش بستایش می پردازد .

اما دسته های مرند واینکه بیاری سردار ومجاهدان نتوانستند رسید داستان این بوده که آنان باپانصد وششصد تن که درآنجا گردمی‌بودند، ازآنجا باآهنك یاوری روانه می گردند. ولی درنزدیکی های الوار بضرغام وبرادرش‌سام خان که باهفتصد سواره بیاری‌رحیمخان‌شتافته‌بودند ، برخورده باآنان بجنك می‌پردازند ودلیرانه ایستادگی‌نشان میدهند . سپس‌چگونگی را به تبریزآگاهی داده بصوفیان واز آنجابمرند باز میگردند.

کوتاه‌سخن‌آنکه کوششهاهمه‌بیهوده گردید و رحیمخان همچنان در الوار باز مانده ، بلکه از این پیشامد دلیرتر گردیده دوسه روزدیگر باز مجاهدانرا شکسته بصوفیان نیز دست یافت .

جنگهای ششم اسفند

پس ازجنك الوار دو روز بیشتر نگذشت که از ششم اسفند (٤ صفر) یکرشته جنگهای سخت و بزرگتری آغاز گردید .میتوان گفت : ازاین‌تاریخ باز دور نوینی‌درتاریخ جنگهای تبریز گشاده شد .

چنانکه گفته ایم محمد علیمیرزا ارشدالدوله‌را بفرماندهی لشکرهای گردتبریز برگزیده‌بود . اینمرد که عمه محمد علیمیرزا (دختر ناصرالدینشاه را) نیز بزنی گرفته و بدربار بسیار نزدیك شده بود ، بمحمد علیمیرزا دلداری داده بگردن گرفته بود که بآذربایجان بیاید وآتش شورش تبریز را فرو نشاند ، واین بود بالقب نوین «سردار ارشد» روانه گردیده در این روز ها بباسمنج رسیده بود ، و چنانکه گفته میشد گردنکشی بسیار نموده بعین الدوله ودیگران نکوهش می کرده که در آن هفت ماه کاری ازپیش نبرده‌اند ، وبخود امید می بسته که دریك جنك بشهردست خواهد یافت . ازاینرو ازروزیکه رسیده دست ازآستین برآورده بسیج کار میکرد وچون با سمنج از شهر دور وتوپها از آنجا کار گر نمیتوانست بود ، او بارنج را درنزدیکی شهر برای سنگر بندی ولشگر گاه شایسته تر میدید. دراین روزها ازتهران نیز پیاپی سفارش رسیده محمد علیمیرزا کار شهر

پیکره روبرو(۹۱) نشان میدهد ستار خان و باقر خان را با گروهی(این‌پیکره‌درتهران برداشته شده)



را یکسره میخواست. اینست ارشد الدوله عین الدوله را با دسته اندکی در باسمنج رها کرد وخویشتن باسواره وپیاده وتوپخانه بیارنج در آمد ودر آنجا بنیاد سنگر بندی نهاد ، و چون از این آمادگیها پرداخت بهمدستی شجاع الدوله اززور پنجشنبه ششم‌اسفند بجنك وگلوله باران پرداخت.

شهریان از رسیدن ارشد الدوله واز نوید هایی که درتهران بمحمد علیمیرزا داده بود آگاهی می داشتند و کوششهای او را میدانستند و در روزنامها نامش‌را می بردند ، ولی ازاینکه از روز پنجشنبه بجنك وهجوم خواهند پرداخت آگاه‌نمیبودند.

دراین سال سرمای زمستان زودتر سپری شده ودر اینهنگام که هنوزیك ماه تابهار میماند هوا از بارش ایستاده برف یا بارانی نمیآمد ، و بیشتر روز ها هوا روشن ودر کوچه ها ارتابش آفتاب یخها آب میشد. در این روز پنجشنبه هم هوا روشن و آفتاب درخشان ، و تا سه ساعت از روز گذشته آرامش درکار میبود . ولی درآنساعت ناگهان ازبارنج شلیك آغاز وتوپها پیاپی غریدن گرفت . نیز ازسوی‌سرد رود تاخت بس سختی رو نمود . ارشد الدوله شهر را بتوپ بسته دمادم گلوله می بارانید، وچنان می پنداشت که با همان گلوله باران مردم فریاد برداشته زینهار خواهند خواست . ولی صمد خان بتاخت بر خاسته آرزوی رسیدن بدرون شهر را می داشت .

سختی روز دراین تاخت اوست : چند هزار سوار وسرباز به بیابان ریخته باطبل وشیپور شلیك کنان پیش می آمدند. سر کردگان با شمشیر های کشیده برپشته هاایستاده پشت‌سرسپاه‌را گرفته بودند . خود حاج صمد خان تاباغ حسین خان پیش آمده ازآنجا به تماشای رزمگاه ایستاده بود . سواران وسربازان گلوله باران بسنگر های خطیب تاختند. مجاهدان‌بجنك در آمده از همه سنگر ها بجلو گیری کوشیدند. وای در برابر آن آتش ایستادگی‌نتوانستند. خواه وناخواه سنگر ها را رها کرده بسوی شهر پس کشیدند وبسیاری ازایشان آماج تیر شده بخاك افتادند . سواران تا باغهای خطیب بلکه تاخود آبادی پیش آمده آن پیرامون‌را فرا گرفتند . مجاهدان پراکنده وپریشان تاچهار بخش (یکی از کویهای تبریز) پس‌نشستند. کم کم

خبر در شهر پراکنده شده آشفتگی درکار ها پدید آمد. مجاهدان دست ویا کم کرده ندانستند چه باید کرد ، وچون گلوله پیاپی رسیده سواران همچنان پیش میآمدند کسانی درآنجا هم جای ایستادن نمیدیدند .

در چنین گیر وداری ناگهان سردار بایکتن نوکر اسب تازان خود را بآنجا رسانید ، وبی آنکه بگریختگان پردازد ویا در جابی درنك کند همچنان پیش رفت وباآنکه گلوله پیاپی میریخت‌درنك ننموده اسب تاخت، وچون بجایی رسید که دولتیان پدیدار شدند ازاسب پایین آمده خود را بباغی کشید، ودیواری را سنگر کرده یکتنه بجنك پرداخت و تو گویی سپاهی بجنك درآمده دراندك زمانی جلو تاخت را بست . یکه تازان از دولتیان که راه شهر را باز دیده گام بگام شلیك کنان پیش می آمدند در نخستین تیر یکی ازایشان را از پا درآورد . سپس فرصت نداده دیگریرا پهلوی اوخواباند . پشت سرهم چند تن را بخاك انداخت . سواران کار را سخت دیده‌بایستادندوهرچندتن به‌پشت‌دیواری درآمده بپیکار پرداختند . دراینمیان کسانی ازدلیران مجاهدان سردار را دوراه دیده از پشت سر او برزم بر گشته بودند . از جمله‌یار محمد خان کرمانشاهی وحسن کرد هر یکی از اینان هم سنگری گرفته جانبازانه بجنك درآمدند، وازاین گوشه واز آن گوشه بگلوله باران پرداختند . نیز گرجیان خودرا رسانده به بمب اندازی برخاستند .همچنین از سوی خیابان یکدسته‌بیاری شتافتند . تادیری جنك بس سختی برپا ودولتیان که فیروزانه‌پیش آمده وخود را تاکنارشهر رسانیده بودند باسانی بازپس نمیگردیدند . از اینسو مجاهدان سخت‌ترین جانفشانی را میکردند. خودسردار ، آن میکرد که شایسته نامش می‌بود . سواران خواه ونخواه پس نشستند ومجاهدان خودرا بسنگرها رسانیدند . در اینمیان، توپچی نیز گلوله افشانی آغاز کرد . نمیدانم این خونریزی چند ساعت کشید . این میدانم دولتیان پس از فیروزی شکست یافتند و باهمهٔ پا فشاری ودلیری که از خود نمودند جلو شکست را نتوانستند گرفت ، و پس‌از کشته‌شدن انبوهی ، دیگران‌چاره جز گریختن ندیدند . بگفتهٔروزنامهٔ انجمن چندان بتنگی افتاده بودند که بیشتر ایشان تفنك و فشنگرا ریخته جان بدر می‌بردند .



پ ۹۲
یکدسته از فداییان ارمنی در سلماس

این خود شگفت بود که ستار خان درچنان هنگامی‌خودرا برزمگاه رسانید . دراین باره حاجی محمدعلی بادامچی چنین می گوید : آنروز من پیش‌ستارخان بودم. چون جنك برخاست اوبادوربین خطیبرا میپایید . یکبار دیدم بانك برآورد : « بچه هارا کشتار کردند » (اوشاقلاری قیر دیلار) این گفته دادزد : « رشید زودباش اسب بیار». پرسیدم : « چه رودادە؟ » پاسخ داد : « مجاهدان شکست خوردند ومیگریزند ودولتیان از پشت سر گلوله به آنان می‌بارانند » . این گفت وآماده رفتن گردید . دراین میان رشید مهتر اسب را پیش کشید . ستارخان سوارشده ورشید را بروی‌اسب دیگری پشت سر انداخت وبتاخت روانه گردید ، وچنانکه‌مادیدیم درسخت ترین‌گیر ودار خودرا برزمگاه رسانید وجلوتاخت راگرفته دولتیان را با آن پریشانی بازگردانید .

درباره این جنك سخن بسیار است . امروز بار دیگر هنر شگفتی از ستار خان پدیدار شد . چنین گویند چون برزمگاه رسید و با آن همه گلوله باران درجایی نایستاد. رشید از پشت سرپیاپی داد میزد : «سردار گلوله می‌آید پیاده شویم»، واو گوش‌نداده همچنان می‌رفت . اینهنگام‌نیز که سنگرگرفته بجنك پرداخت بهرگلوله یکی از پیشتازان دولتیان را بخاك انداخت . چنانکه درنخستین تیر حمزه خان که یکی ازدلیران بنام ودر این جنك از پیشآهنگان می‌بود از پا افتاده وسپس دیگران پهلوی اوخوابیدند .کسان حمزه خان می کوشیده‌اند لا شه اورا ازمیان بردارند وهمراه‌ببرند. ستارخان فرصت نداده هرکه جلومیآید ازپامی‌اندازد .

بجای حمزه‌خان ازمجاهدان نیز حاجی شفیع قناد آن راد مرد پیر از پا افتاد .کسانی می گویند درهمان آغاز تاخت که سواران تاسنگر ها نزدیك شدند حاجی شفیع چون بمجاهدان دستور ایستادگی می‌داد واینسو وآنسو می‌شتافت درجلو سنگر باگلوله ازپا درآمد . دیگران می گویند پس از رسیدن سردار درآن کشاکش سخت کشته گردید .

چنانکه‌گفتیم جنك از سه ساعت ازروز گذشته آغاز شد و مجاهدان یکساعت بیشتر ایستادگی نتوانستند که بازپس نشستند. ولی ستار خان نزدیك نیمروز خودرا برزمگاه رسانیده‌وپس از آن تا پسین همچنان جنك

برپا می‌بود تا سواران پریشان گردیده از میان برخاستند . در اینهنگام در میدان جنگ چهارده کشته از دولتیان باز مانده واز نشان خون بروی برفها پیدابود که بسیاری از کشتگان را بیرون برده‌اند . سپس هم از باغها کشته‌های دیگری پیدا گردید. اینست شماره کشتگان را ازدولتیان درروزنامه مساوات تا یکصد وپانزده شمارده است . خود سردار در تلگراف خود باستانبول چنین میگوید :

« دیروز پنجشنبه (٤ صفر) دولتیان از دوطرف خطیب وباسمنج حمله سخت شکست فاحش برداشته خصوصا درخطیب پانصد نفر بیشتر از آنها مقتول و بافتح عظیم دعوی ختم نمود ستار »

دولتیان چنین کشتاری ندیده بودند، چهارفورقون (عرابه چهار اسبه باری) پراز کشته نموده بشهر آوردند ودر گورستان کجیل بخاک سپردند و گویا جنازه حمزه خان نیز میان اینان می‌بود .

در این روزسربازی راهم دستگیر کردند، چون زخمی بود به بیمارستان فرستادند . سپس که ازو باز پرسهایی کردند آشکاره میگفت : بما گفتند شما بیدین شده‌اید ، وباین نام ما را بجنگ شما آوردند .

هنرنمایی سردار دراین روز باردیگر درمردم هنایید وباردیگر زبانها به آفرین وستایش باز شد .

مشهدی محمد علیخان می گوید : « امروزمن درخطیب نمی بودم . ولی اگربودمی من نیز گریختمی . اینست باخود می‌اندیشم که ستارخان شدن کارآسانی نیست». این گواهی از کسی است که خود او درجنگها بوده وبدلیری نامور شده .

شنیدنیست که دریازده ماه جنگ همواره ستارخان بجنگها در می‌آمد ودرآن همه پیکارها بیش از یکبار زخم برنداشت ، و چنانکه گفتیم آنرا هم پنهان میداشت تامردم ندانند . اینست کسانی اورا در زینهار خدا می پنداشتند ، وهمین پندارها عنوان دیگری به پیشرفت کارهای او می‌بود .

چنانکه گفتیم درگیرودار امروز از بارنج نیز بمباردمان آغاز شده ارشدالدوله بویرانی شهرمیکوشید . چند توپ بردامنه کوه کشیده پیاپی گلوله میریخت . نیز ازسنگرها تفنگچیان جنگ میکردند . ولی چون

سنگرهای خیابان وماralان بسیار استوار می‌بود بتاخت نمی‌توانستند برخاست.

پس از آنروز

فردا آدینه هفتم اسفند (٥ صفر) درسوی خطیب آرامش بود . صمد خان باگزندیکه دیده بود باین زودی جنگ نتوانستی کرد. ولی از سوی خطیب وخیابان جنگ وبمباردمان همچنان پیش میرفت. ارشدالدوله امیدوارمی بودشهررا خواهد گرفت وپیاپی گلوله‌های شرابنل وشنیدررا میفرستاد . چنین می گویند: دراین دوروز پانصد گلوله توپ برسر شهر ریخت . ولی شهریان ارج نگزارده بکار خود می بودند واز سنگرهای خیابان پاسخ توپها را می‌دادند . گلوله ها از بس ریخته بود کم کم بچه‌ها بازیچه اش می‌شماردند وهر کدام که ناترکیده میافتاد برداشته بخانه‌هاشان میبردند. هنوزهم کسانی از آن گلوله‌ها می‌دارند . روز نامها که ازآرزوهای خام وامیدهای بیجای ارشدالدوله آگاهی میداشتند واین تلاشهای اورا میدیدند از سرزنش وریشخند باز نمی‌ایستادند . دراین روزها روز نامه ای بنام « محك غیرت » درتبریز چاپ شد که نکوهشهای فراوان زارشد الدوله دربر میداشت ولی همانا یك شماره بیشتر بیرون نیامد .

چنین‌میگویند : اوپهلوی توپ ایستاده وچون گلوله‌ها پیاپی برسرشهر میریخت از توپچی می‌پرسید : « آیا زینهار نمیخواهند ؟...» در اینمیان گلوله‌ای از توپ شهر به سنگرخورده توپ را باتوپچی ازمیان برداشت . ارشدالدوله سراسیمه خودرا کنار کشید . بنوشته مساوات این روز دوازده تن ازدولتیان کشته شده ازشهریان تنها دوتن کشته گردید .

روزهشتم داستان دیگری در کار بود . ازسوی شرقی بمباران خاموش شده ولی جنگ باتفنك بسختی پیش می‌رفت . ساری داغ که دربیرون بارنج وبچند کوی سر کوبست دولتیان میخواستند آنجارا سنگر گیرند . مجاهدان پیشدستی کرده ازسرقله بانجا تاخته کوه‌را گرفتند . دولتیان بکوه‌دیگری درآن نزدیکی روآورده، همی‌خواستند آنجارا سنگر کنند. مجاهدان ازاین نیز بجلوگیری کوشیدند ودر گرماگرم کشاکش وجنگ دو دسته چندان بهم نزدیك شدند که آواز یکدیگررا می‌شنیدند . اینست آنچه مساوات نوشته.

اما ازسوی غربی حاجی صمد خان دسته‌ای ازسپاه خودرا باسرکرده ای درسردرود نشانده خود او باتوپخانه وانبوه سپاه آهنك قراملك کرده



پ ۹۳

حاجی علی عمو

درآنجابنگاه گرفت . نیز شام غازان که‌درشمال‌غربی آنجانهاده و ازآبادیهای نزدیك شهر است وتاکنون تهی‌می‌بود ، محبعلیخان را بادسته هایی بدانجا فرستاد که‌شبانه‌درآمده‌نشیمن گرفتند وسنگرساخته‌جای‌خودرااستوار کردند . پیدا بود که دولتیان نقشه نوی راکشیده اند و صمد خان میخواهد این بار از اینسویها بشهر تازد ، وچنانکه سپس دانسته شد چگونگی‌این بوده که چون‌سلطان عبدالحمید در استانبول مشروطه‌عثمانی رابرانداخته‌بوده محمد علیمیرزاآنرا دستاویز گرفته و نامه ای بعین‌الدوله نوشته و چنین گفته « عثمانیان مشروطه را برانداختند . ولی شما با آنکه خودتان از خانواده

پادشاهی می باشید   به بر انداختن شورش تبریز دلسوزانه نمی کوشید» . عین‌الدوله ازاین نامه بتکان آمده وبصمد خان پیام فرستاده که برای گفتکو بسر درود خواهد آمد ، وهمراه سالار جنك بختیاری بآنجاآمده که دوشب مانده ، وبا صمدخان فراهم نشسته و این نقشه را کشیده اند که اوبقراملك رفته شام غازان را نیز بگیرد ، و روز دوازدهم صفر (۱٤ اسفند) ، او با سپاهیان‌خود از قراملك‌وشام غازان وسردرود ، و عین‌الدوله وارشدالدوله از باسمنج وبارنج ، ورحیمخان از پل اجی بیك تاخت همگانی بپردازند .

بدینسان نقشه تاخت بزرگی (همچون تاخت سوم مهر) کشیده اند وچون لوتیان قراملك از آغازجنك هوای دولت را داشته زیانها درآن‌راه کشیده بودند و از آنسوی در این نقشه‌ای که کشیده شده بود ، نیاز بسیار بجانفشانیهای آنان می بود ، برای دلجویی ازآنان با پیشنهاد صمد خان ، عین‌الدوله بهر یکی لقبی از « رشیدالایاله » و« منصور دیوان » و مانند اینها داده و فرمانها نوشته شده . عین‌الدوله دوشب در سرد رود می بوده و باز گشته ، صمد خان نیز کارچیده بقراملك درآمده وسپاه بشام غازان فرستاده . این بوده چگونگی آن داستان .

گویا درهمان روزهابود که عین‌الدوله یکدسته‌ازقزاق‌را بایك شصت تیربسرکردگی رضا خان سوادکوهی (رضاشاه پهلوی) بقراملك فرستاده دکتری (پزشکی) نیز همراه آنان گردانید . نیز سواران سراب را با سرکرده شان حاجی اسماعیل خان سرابی بآنجا فرستاد .

ازآنسوی مشروطه‌خواهان اگرچه ازاندیشه‌دولتیان آگاه نبودند ، ولی از آن کوچ صمد خان دانستند که اندیشه تازه‌ای در مغز صمد خان پیدا شده ، و این بار تاختها از راه هکماوار و آخنی (اخنحو) خواهد بود . از اینرو در هکماوار باستواری سنگر ها افزودند و در آخنی سنگرهایی پدید آوردند . نیز اهراب را بمشهدی هاشم حراجچی ولیلاوارا بمشهدی صادقخان‌سپردند که در آنجاها نیز سنگرسازند .

روز چهاردهم اسفند

چهاردهم اسفند ازروزهای بیمانند جنگهای تبریز است . امروز دولتیان بکاریکه درسوم‌مهربرخاسته بودند برخاستند ، وباهمه توانایی‌خود بگرفتن شهر کوشیدند . لیکن اینروز سخت‌تر وپرهیاهوتر از سوم مهر بود . اینروز

صمد خان‌از سه راه به پیش آمدن پرداخته خودرا تادرون شهر رسانید ، که اگرتوانستی پایداری کند کاررا بآزادیخواهان بسیاردشوار گردانیدی. اینروز هم چشم باغشاه براه می بود واز عین‌الدوله تلگراف مژده گرفتن شهررا می‌بیوسید .

چنانکه گفتیم اینروز را دولتیان برای تاختن بشهر برگزیده‌بودند . ولی شگفت بود که مجاهدان پیش دستی کرده تاج‌ویهای قرا ملك پیش رفتند وجنك را اینان آغاز کردند ، ومن ندانستم آیا ازآهنك دولتیان آگاه نمی‌بودند ، ویا برای جلوگیری از سپاه صمد خان تاآنجا پیش‌رفتند.

هرچه بود این‌یکی ازبزرگترین‌جنگهاست ، ومن چون آنرا بادیده دیده‌ام گشاده تر خواهم نوشت :

شب چهاردهم اسفند هوا صاف وسنگرها آرام می‌بود . ولی چون می‌خوابیدیم من باخود میاندیشیدم فرداآدینه است وشاید جنك بزرگی‌برپا گردد . ازیکهفته پیش که صمد خان بقرا ملك درآمد هرروز بیم‌میرفت که ازاین راه بتاخت پردازد وآشوبی برپاگرداند . اینست مردم بیمناك می زیستند ومن امشب بیمم بیشتر گردید . خوابیدیم‌و هنوز یکساعت بدمیدن بامداد می‌ماند که من بآواز هیاهو در کوچه بیدار شدم . چون گوش دادم مجاهدان باگامهای سنگین خود دسته دسته میگذشتند و باهم سخن می گفتند . دانستم از شهر تاختی خواهد شد . همگی بیدار شده نشستیم وچراغ روشن کردیم . سفیده بامداد تازه میدمید که غرش توپ از سنگر هکماوار برخاست . پیاپی آن شلیك تفنك آغاز شد . میانه هکماوار وقراملك‌نیم‌فرسخ یاکمتردوریست . یك نیمه‌ازاین‌دوری ازسوی هکماوار باغهاودرختستانها ویك نیمه ازسوی قراملك زمینهای‌بازو کشتزارهاست . دراین نیمه جوی های ژرف فراوان کنده شده که‌آب‌ازرودآجی برای‌زمین های قراملك وهکماوار میبرند . مجاهدان باینجوبهادرآمده‌جنك‌میکردند. ازآنسوی دولتیان ازسنگر های خود درکنار قراملك پاسخ میدادند. چون گوش‌میدادیم گلوله همچون دانه‌های تگرك میریخت‌وتوپها پیاپی‌می‌غرید. هوا روشن شده ولی آفتاب هنوز ندمیده بود . من ازخانه بیرون آمدم . گرماگرم پیکار می‌بود . آوازشلیك‌سخت‌بگوش‌می‌رسید. گاهی نیز گلوله‌ای

سوت زنان از بالا سر میگذشت که پیدا می‌بود ازراه دوری میآید . آفتاب دمید ویکساعت گذشت . من دوباره بیرون‌آمدم ودرشگفت شدم که آواز تفنگها نزدیکتر گردیده وگلوله‌ها سوت زنان فراوانتر می گذرد . دراین میان غرش توپ بریده وآوازتفنك کم شد .

دریغاچه روی داده ؟!. دیری ایستادم‌چیزی‌درنیافتم . همه‌جاراخاموشی گرفته‌بود. بشگفتم افزود وندانستم چه‌پیش‌آمده؟! دراینمیان‌ازکوچه‌غوغائی برخاست . بیرون شتافتم مجاهدان‌را دیدم دسته دسته بازمیگردند . دانستم شکست خورده‌اند . کسانی شتابزده می گذشتند . کسانی چندگامی برداشته دو باره می ایستادندوچنین می گفتند :« کجابرویم؟! زن وبچه مردم را بکه سپاریم؟!..» به‌سردسته شان که‌آیدین پاشا می‌بود واینزمان‌جلوتر ازدیگران میرفت بدمی گفتند . هکماواریان نیز سراسیمه‌ایستاده‌نمیدانستند چه‌بکنند وچه بگویند .

چندان ایستادم‌تاهمگی درگذشتند . مردم‌نیز به خانه خود رفته‌درها را استوار بستند . درکوچه کسی نماند . ده دقیقه گذشت وازدور‌سردولتیان پیدا شد : یکه تازان یکایك‌میآمدند. بیخ دیواررا گرفته نزدیك می‌شدند .

چندگامی برداشته یك تیر شلیك می کردند. دیگرنایستاده بدرون رفتم ودررا بسته از پشت آن بتماشا ایستادم . مردان تناور وبلند بالا و جوانان دلیر واستوار یك‌بیك میگذشتند. اینان ازسواران سراب‌وهشترود وازتفنگچیان قراملك می‌بودند.مجاهدان‌اینجاهارا رهاکرده نایستاده‌بودند. اینان نیز بآسانی‌پیش میرفتند .پشت‌سرایشان کردان‌وچهاردولیان وسواران وسربازان مراغه ومردم بیکار قراملك میرسیدند. اینان جنك نکرده‌بتاراج میپرداختند. از آغاز کوی تاراج کنان پیش‌آمده تا اینجا رسیده بودند . بهر دری میرسیدند آنرا میزدند و چون باز نمیشد شکسته بدرون میریختند ، وآنچه‌می‌یافتند بتاراج میبردند . دراین بخش هکماوار چون بیشتر مردم کشاورزند گاو و گوسفندواسب وخر فراوانست . تاراجگران چون بهر خانه‌ای‌درمی‌آمدند نخست بسراغ طویله‌رفته چهارپایانرا بازمیکردند وسپس باطاقهاوانبارها پرداخته هرچه میدیدند برمی‌داشتند وبرآن چهار پایان ویا برچهار پایان خود بار کرده راه‌میافتادند . چه بسادارنده‌خانه را هم‌دستگیر



پ ٩٤

کربلایی علی « دیزی قیم »

کرده برای رسانیدن بارها همراه میبردند . هکماواریان چون یکبار دیگر دچار تاراج شده وآزموده‌بودندشکیبایی نموده دادوفریاد نمیکردند. بسیاری از خانواده ها خانهٔ خودرا رها کرده برای آنکه دریکجا باشند بخانه های خویشان خود شتافته بودند . دراینگونه خانه ها ویرانکاری نیز میکردند . آنچه را نمیتوانستند برد شکسته یا پاره میساختند .

من از پشت درغوغای یغما گران را میشنیدم وچون درخانه ما خویشان وهمسایگان گردآمده وزنان وبچچگان بسیار می‌بودند اندوه‌ایشان میخوردم وبآن میکوشیدم کسی را بدرون نگزارم . اینست از پشت دردور

نمیشدم . دراینمیان دررا بسختی کوفتند . من باز کرده بیرون آمدم . کردی باروی باریك وبالای بلند ورختهای پاکیزه درجلو ، وکردان دیگری با چهره های درشت وسهمناك وپیراهنهای قرمز وآستینهای دراز بالازده هر یکی تفنگی بدست گرفته درپشت‌سراو ، وراهنمایی ازتفنگداران قراملکی همراه ایشان در جاو در ایستاده بودند . ایشان تاراجگرنمی بودند . یکی از سرکردکان کردبانوکران‌اومی‌بودند ونشیمن میخواستند . اینست چون‌در بازشد جلوترآمدند وخواستند بدرون درآیند . من راه راگرفتم‌وخود را نباخته بسخن درآمده چنین گفتم : « دراینجا برای شمانشیمن نشود. اینخانه جابرای چهار پایان ندارد . وآنگاه همه اطاقها پراز زن وبچه وتنها مرد شان منم» کرد باین سخنان ارجی ننهاده پاپیش گزاشت . ولی آن رهبر قراملکی نزدیکترآمده مرا دیدوشناخت . نام پدرمرا بزبان راند : «خدا بیامرزدش پدر ما بود ! » . این گفته کردان را دور گردانید . سپس خود بازگشته بامن چنین گفت : « شمادررا نبندید . اگر درباز باشد کسی بشما کار نخواهد داشت . درکوچه هم نایستید گلوله می‌آید .. درپناه در ایستاده خودتان وخانه را نگه دارید ». این گفته راه افتاد (١) . من سفارش اورا بکار بستم وتا هنگام پسین از میان دو لنگهٔ در دور نشده خانه را نگهداشتم ، وزخمیان وکشتگان‌راکه ازآنجا میگذرانیدند همه را دیدم . یکبار نیز چون‌آگاهی آمد خانهٔ خواهرم را تاراج و شوهر اورا که درخانه تنها می‌بود دستگیر کرده بقرا ملك برده‌اند برای دیدن آنخانه رفتم وچه‌درآنجاوچه‌درمیان‌راه دژرفتاریهای کردان‌ودیگران‌را بسیاردیدم .

درآمدن صمد خان به هکماوار

چنانکه‌نهاده صمد خان وعین الدوله می‌بود ، امروز جنك‌از هرسوآغازشده بود . ازشام‌غازان‌وسرد رود نیزسپاهیان صمدخان پیش‌آمده جنك می کردند.از آنسوی از بارنج و باسمنج ارشد الدوله وعین الدوله بکار پرداخته‌بودند. همچنین رحیمخان از سوی پل آجی جنك میکرد . از شش جا توپهای

(١) این جوانمرد نامش صادق (قره صادق) می‌بود.روزهای اخیر که‌درتبریزمی‌بودم اورادرزندان‌سراغ گرفته‌بدیدنش رفتم . ولی افسوس که نمیتوانستم‌دستی ازوبگیرم وکنون نمیدانم زنده است یامرده .

دولتی گلوله بشهر می‌بارانید واز اینسوی توپهای شهر پاسخ می دادند. رویهمرفته از چهار سوی شهر زد وخورد می‌رفت. ولی سختی بیشتر در سوی هکماوار می‌بود.

در اینجا چنانکه گفتیم مجاهدان که پیشدستی کرده بودند، شکست خورده به هکماوار بازگشتند، وچون آیدین پاشا که سرکردهٔ آنان می‌بود نایستاده همچنان می‌رفت، مجاهدان در اینجا نیز جلوگیری از دولتیان نتوانستند. اینست سواران بآسانی باینجا درآمدند، واز دو راسته (راسته اره‌گر و راسته میدان) که پیش می‌آمدند در هردو از اینسر تا آنسر فرا گرفتند. دراینجا دراینهنگام تنها از سوی دیزج وآن ور گورستان اندك ایستادگی شده آن‌را نیز مجاهدانی می کردند که ننك گریز را به خودروا نشمرده ازآنجاها نگذشته بودند. من میان در ایستاده می‌دیدم زخمیانی را میگذرانیدند. یکبارهم جنازهٔ کربلایی آقا علی سردستهٔ قراملکی رادیدم که آوردند وگذرانیدند. این آقا علی مردی خوش چهره وبلندبالا ودلیری، وبتازگی ازعین الدوله لقب «رشید الایاله» دریافته بود. درهمان هنگام عباس هکماواری که ازرویش تیر خورده بود بازگشت‌وچون باهمهٔ بودنش میانه دولتیان خانه ایشان نیز بتاراج رفته و مادر و خواهرانش درخانهٔ ما می‌بودند، بآنجا که رسیدلگام اسب‌را نگاه داشته باچهرهٔ خونین سراغ مادر بدبخت خودرا گرفته چنین گفت: «اینان آمده اند ولی نتوانند بمانند. من رفتم بمادرم بگویید بیایند قراملك». این گفته راه افتاد. این شگفت که شکست دولتیان را پیش بینی میکرد، با اینکه دراینهنگام ایشان تازه درآمده و خود را فیروز می‌پنداشتند و امیدوار می‌بودند که روز دیگر بسراسرشهردست خواهند یافت. اینست دسته دسته‌از قراملك بهکماوارمی آمدند ودرپی جاگرفتن می‌بودند. نیز جنگجویان در اینجا وآنجا سنگرها پدید میآوردند. در همان هنگام بود که توپ نیز آورده در هکماوار گزاردند، و دیری نگذشت آگاهی رسید که خود حاج شجاع الدوله با سرکردگان می آید. هکماواریان که خانه هاشان بتاراج رفته بودوآنهمه آزار میدیدند، ناگزیر شدند به پیشواز شتافته گوسفند زیر پایش قربانی کنند ودر اینکار حاج میر محسن آقا پیشوامی‌بودند. شجاع الدوله با دبدبه

وشکوه بسیار وباموزیك بهکماوار درآمده از راستهٔ اره‌گر روانه گردید، وتا میدان حاج حیدر که نزدیك بسنگر های دهنه دیزج و سر گورستان می‌بود فرود آمد، ودرآنجا نشیمن گرفته سر کردگان گردش در آمدند وموزیك نغمه‌آغاز کرده همی زدند و همی نواختند.

این داستان هکماوار است. اما خطیب وآخونی، درآنجا جنك سخت‌تر وایستادگی مجاهدان بیشتربوده. ولی ما از آنها آگاهی نمیداریم و تنها گفتهٔ مشهدی محمد علیخان که خود جنك میکرده دردست است که آنرا میآوریم. می گوید: از اذان بامداد جنك آغاز شده دولتیان تاخت آورده بودند. حاج محمد میراب و مشهدی هاشم حراجچی که بادسته‌های خود در خطیب می‌بودند تا دیری زد و خورد کرده و ایستادگی نتوانسته بازگشته و بسیاری از ابزار ایشان‌بدست‌دولتیان افتاده بود (بنوشتهٔ کتاب آبی توپ را باخود باز آورده بودند). مرا ستار خان دستور داد بادستهٔ خود بسوی شام غازان رفتم. زمانی رسیدیم که در آنجا نیز مجاهدان شکست خورده ویار محمد خان کرمانشاهی باسه چهار تفنگچی تنها مانده بودند. همانساعت دولتیان بیرق خطیب‌را که بدست آورده بودند، همانجا برسر دیوار زدند تاشکست مجاهدان را درآنجا بما آگاهی دهند و چند جمله نیز بسرزنش پرتاب کردند. جنك باسختی پیش رفته دولتیان از هر سو فشار می‌آوردند. ازاین سو بمبی انداختند واندك آرامشی رخ‌داد. در اینمیان بمب انداز تیر خورده بیفتاد و جنك دوباره سختی گرفت، وچون دولتیان خطیب‌را گرفته بودند از آنسو هم ازراه باغها پیش آمدند. چند تن‌ازماها تیر خورده بیفتاد. آنهارا برداشته همراه یار محمد خان پس نشستیم. دولتیان هی شیپور کشیده پیش می‌آمدند. ما درباغ «سازنده» اندکی ایستادگی‌نموده دوباره‌پس نشستیم وبآخونی‌رسیده درآنجا ایستادیم، وهرچند تن سنگری گرفته بجنك پرداختیم. عباسقلیخان قراجه داغی با پنج وشش تن دریك دکانی، ومن و میرزا علیخان یاوراف باهفت‌تن درپشت بام گرمابه‌ای، بتنگنا افتادیم واز هرسو گرد مارا گرفتند. پیاپی دادمیزدند: «خود را بسپارید». در اینهنگام میر هاشم خان خیابانی وحاجی خان‌پسر علی مسیو هرکدام با دسته‌ای رسیدند وبجنك در آمده دشمن را سرگرم



پ ۹۵
سردار اسعد

کردند. ما نیز دل بخود داده بیکبار بیرون تاختیم وخود را ازآن تنگنا بدر انداختیم

کوتاه سخن آنکه تانزدیکی نیمروز هکماوار وآخونی وخطیب همگی بدست کسان صمد خان افتاد. اگر بنقشه نگاه کنیم صمد خان در اینهنگام درمیدانی بدرازای یکفرسنك وپهنای نیم فرسنك پیش آمده وخودرا بدرون شهر رسانیده بود. هکماوار وآخونی وخطیب دریکسوافتاده، میتوان که با یکخط آنهارا بهم رسانید و چنانکه گفتیم اگر صمد خان در اینجا ها استوارشدی کاربشهریان دشوار گردیدی.

در شهر چه شورشی برخاست؟

چنانکه گفتیم مردم تبریز بجنك خو گرفته درروز های سخت نیز بازار ها باز وهر کس بکار خود میپرداخت. امروز هم با آنکه ازپیش از دمیدن آفتاب رزم آغاز شده ازچند سو غرش توپ وآوای تفنگها برمیخاست مردم درکار خود می بودند. اگر چه ازبهر آدینه بازارها بسته کسی در آنها دیده نمیشد، ولی درکوچه ها مردم بحال هر روز آمد و شد می کردند ومجاهدان دسته دسته ازاینسو بآنسو رفته برزمگاهها می شتافتند. تاسه چهار ساعت از روز حال این می‌بود. ولی همینکه آگاهی ازشکست مجاهدان ودر آمدن صمدخان بهکماوار پراکنده شد کم کم در شهر تکانی برخاسته ناگهان جوش وخروش پدید آمد: هر چند تن که بهم میرسیدند همین گفتگورا میداشتند. دسته دسته مردم بکوچه ها ریخته اینسو وآنسو میدویدند. درانجمن انبوهی روداده خروش سختی درکار می‌بود. اگر تفنك وفشنك بدست آمدی هزاران کسان بیدرنك به مجاهدان پیوستندی. ملایان که کمتر جنگجویی کنند دراینروز کسانی ازایشان نیز تفنك گرفتند. یکی ازآنها بکوچه افتاده داد میزد ومردم را بجنك میشورانید. ازهرسو پیشروان آزادی بیرون شتافته بچاره می کوشیدند ومردم را می‌شورانیدند. کم کم درسراسر شهر مردم بجنبش آمده گروه گروه رو بسوی هکماوار نهادند. ولی‌ازاینان چه برمیآید ؟!. این گره را جز سردارآزادی که‌میتواند گشود ؟!. ببینیم او درچه کاراست ؟.

باید دانست که یکی ازدواندیشیها میانهٔ سردار وسالار این بوده

که سالار دوبرابر دولتیان سنگرهای استوار مارپیچی پدید آورده ودر پشت آنها ایستادگی میکرد و تاخت راباسانی برمیگرداند . اینست خیابان و آنسوی شهر کمتر تاراج دیده ، و جز از تاختهایی که در تابستان در آغازجنك بآنجاها رخ داد ، بار دیگر دولتیان ازآنسو پا بدرون نتوانستند نهاد . ولی سردار بسنگربندی ارج ننهاده ، این خود شیوهٔ جنگی او می بود که دولتیان را بدرون شهر کشانیده در پیچ و خم کوچه ها و کوچه باغها بتنگنا انداخته از آنها کشتار کند ، و چنانکه دیده ایم بارها این کاررا کرد، و باید خستوید که هر بار نتیجه نیکی گرفت . امروز هم پیش آمدن صمدخان نزد او چندان بیمناك نمی بود وشاید مایه خوشنودیش نیز میشد . چیزیکه هست صمد خان از چند راه تاخت آورده وبی اندازه پیش آمده بود واین ناچار مایه بیم می شد . از آنسوی انبوهی از مردم شهر بترس افتاده رشته از دست میرفت . در ویجویه که نزدیك هکماوار است مردم بهم بر آمده برخی خانواده ها در اندیشه گریز می بودند . صمد خان تا آن اندازه نزدیك شده بود که گلوله ها از سر خانه ستار خان میگذشت . دیگر جای ایستادن نمی بود . خود او باچند تن از خانه بیرون آمده از راه پل منجم و چوست دوزان روانه گردید . در نیمه راه با آیدین پاشا روبرو شده اورا بسیار نکوهید . ولی نایستاده جلو شتافت ، و ازراه امیر زین‌الدین خود را بدیزج رسانید . در آنجا چنانکه گفتیم دسته ای از مجاهدان ایستادگی میکردند . در این هنگام روز از نیمه می گذشت . ستار خان ببالا خانه ای درآمده از آنجا بجنك پرداخت . ولی چون دور می بود کاری از پیش نرفت . پایین آمده باز به پیشرفت پرداخت و با همه بیمناکی باك نکرده خود را ببالا خانه دیگری رسانید . در این میان مجاهدان نیز بجوش آمده از هر سو دسته دسته میرسیدند ، و آنانکه در آن نزدیکی می‌بودند هر یکی از راه دیگری میکوشیدند . در این گرما گرم گرفتاری بود که حاجی علی عمو ، آن پیر مردغیرتمند، بکار شگفتی بر خاست .

این‌مرد که‌ازمردم هکماوار و یکی‌ازبازرگانان‌وتوانگران بشمارمیرفت چون از هواداران مشروطه وخود مرد غیرتمند می بود ، از چندی پیش

تفنك گرفته در جنگها همدست میشد . امروز هم چون مجاهدان شکست خوردند و از هکماوار بیرون میرفتند ، او بنگهداریشان میکوشید و فریادها میکشید. ولی آنان گوش نداده بیرون رفتند ، و چون دولتیان درپشت سر میبودند او نیز نایستاده روانه دیزج گردید ، وآنجا همدست دیگران میکوشید، تا سردار آمد.در اینهنگام که سردار بدانسان میکوشید ومجاهدان هریکی از راه‌دیگری جانفشانی می کرد ، حاج‌علی عمونیز سر از پانشناخته با آن سالخوردگی درغیرت وچابکی به جوانان پیشی می جست . توپی که درسنگرهکماوار می‌بود ومجاهدان بهنگام گریز بیرون برده بودند، این زمان در آنسوی گورستان بر سرراه ویجویه میخوابید . حاجی علی عمو از باغی بباغی گذشت و با آنکه گلوله پیاپی می ریخت پروای جان نکرده خود را بسر توپ رسانید ، و آنرا کشیده بپشت دیواری‌آورد. مجاهدان یاری نموده‌آنرا بسنگری کشیدند وتوپچی‌درپشت آن ایستاده بگلوله باران پرداخت . بهنگامی که‌سردار ازبالاخانه ، ودیگر مجاهدان هر کدام از گوشه‌ای ، باکردان میجنگیدند و گرما گرم گلوله ریزی‌می‌بود ، ناگهان توپ بغرش برخاست واین شگفت که بگلوله نخست آسیب‌سختی بدولتیان‌رسانید. درنزدیکی دروازه هکماوار دربالاخانه بسیار بلندی چندتن ازجنگجویان دولتیان سنگر کرده ازآن بلندی فرصت بکسی نمیدادند . توپچی درنخستین گلوله آن بالاخانه را آماج و آتش آنجا را خاموش گردانید . بالاسر دروازه سنگر بیمناکی نیز باسه گلوله گره‌ناد وشرابنل ازهم فرو ریخت . دراین دوسنگر چندتن ازپیشتازان‌سپاه‌صمدخان نابود شدند . گلوله‌دیگری‌در دروازه‌راشکافته‌ودر پهلوی‌درهمان‌بالاخانه چند تن کرد رابا خاك یکسان ساخت . در این میان گلوله های جانستان سردار پیاپی بر سر کردان می ریخت ، و از چند سو سنگر های دولتیان زیر آتش می بود . ازآنسو مشهدی محمد علیخان و اسد آقا وحاج حسن آقا کوزه کنانی‌ودیگران از راه‌آخونی بهکماوار در آمده آنان نیزجنك میکردند. چنانکه گفتم در شهر جوش و خروش بزرگی بر خاسته ، آزادیخواهان از توانگر و کمچیز ، واز ملا وکلاهی بتکان آمده ، انبوهی از آنان باتفنك وبی‌تفنك روبآنسوآورده ، و تانزدیکیها رسیده بودند . مجاهدان



پ ۹٦

ابوالقاسمخان (یکی از سر کردگان بختیاری)

دمبدم به پشتگرمی ودلیری می افزودند. یکدسته ازآنان از دیزج دیوار های خانه‌ها را شکافته ازخانه ای بخانه‌ای گذشته همچنان پیش می آمدند که ناگهان خود را بسر نشیمنگاه صمد خان رسانند. دولتیان ایستادگی می نمودند و توپ ایشان نیز کار میکرد. ولی پیدا می بود که پایداری

نخواهند توانست و باید باز گردند.

گریز صمد خان

چنانکه گفتیم چون نزدیك نیمروز شجاع الدوله بهکماوار در آمد و در آن هنگام یکساعت بیشتر آرامش رویداده جنك بازایستاد، دولتیان باندیشه‌شب افتاده نشیمن برای‌خود جستجومیکردند.ازاینسوهکماواریان بسختی افتاده‌میدیدند که‌اگر اینان شب را بمانند،جزآزار وزیان‌نخواهند دید ،ودر آن سرمای زمستان‌بایداطاقهای گرم را بکردان و چار دولیان رها کرده خود شان آواره باشند. اینست اندوه خورده نمیدانستند چه باید کرد، واین زمان که بیکبار آواز تفنك سختی گرفت و ناگهان غرش توپها برخاست روزنه امیدی برویشان باز شده خرسند گردیدند ، و من میدیدم با هم گفتگومی کردند ، و کسانی چنین وامینمودند که‌آواز تفنك سردار را می‌شناسندواین خود اوست که‌برزمگاه شتافته ، بدینسان بهم‌دل میدادند. دز اینمیان جنك سخت‌تر گردیده چنانکه گفتیم مجاهدان از راه دیزج نزدیکتر می آمدند ، و از آنسو کسانی از دولتیان راه قراملك را پیش گرفته باز میگشتند ناگهان توپ را هم پایین آورده باز گردیدند. دیری نگذشت که خود شجاع الدوله با سرکردگان و سوارانی که گرد سر می داشت شتابزده راه بر گرفتند و یا بهتر گویم روبگریز آوردند. در این هنگام مجاهدان چندان نزدیك شده بودند که هرگاه صمدخان ده دقیقه دیگر ایستادی خود او دستگیر شدی.اینست پروای‌بازماندگان ننموده بدانسان شتابزده راه افتادند.

من دراین هنگام فرصت یافته برای‌آگاهی ازخانه حاج میر محسن‌آقا تاآنجا رفته بودم ، وچون باز میگشتم گریز صمدخان را دیدم. اینان که از راه اره‌گر آمده بودند اکنون از اینراه باز می گشتند. خود صمد خان در جلو وسرکردگان وسواران در پشت‌سر بتندی می گذشتند.

پس از اندکی مجاهدان نمودار شدند که دسته دسته می‌رسیدند. در پشت سرآنان انبوه مردم می‌بودند که باهایهوی شادمانی پیش می آمدند. در اندك زمانی سراسر کوچه ها پر گردید ، وهنگامه بیمانندی بود. چون کسانی از کرد وسرباز ، درخانه ها باز مانده ونتوانسته بودند بگریزند ، مجاهدان بجستجوی ایشان بیکایك خانه‌ها سرمیزدند. همه‌درها باز و مردم

دسته دسته ازاین در بآندرون میرفتند. گاهی نیز کردی یاسربازی را دستگیر نموده کشان کشان بیرون میاوردند که می کشتند یانگاه میداشتند. هکماواریان باآنهمه زیان دیدگی ازدولتیان، دراینهنگام تامی توانستند کردان وسربازان را پنهان داشته بدست نمی دادند. ازخود مجاهدان نیز، بسیاری از کشتن جلو می گرفتند. خود سردار چند کس را از مرك رها گردانید. بلکه بگفته کتاب آبی دستگیریرا که میخواستند تیرباران کنند اوخود را بمیانه انداخت ونزدیك بودآماج گلوله گردد.

سخن کوتاه کنم: پس‌ازآن شکست وزیان این فیروزی شکوه‌دیگری داشت، و این زمان که دهها هزار کس در هکماوار گرد آمده و بدینسان شادی می نمودند، و هکماواریان که از بیرون رفتن دولتیان تاراجدیدگی رافراموش کرده‌خشنود می بودند، از هرسو خروشهای‌شادی برمیخاست. من نیز که خانه خودمان را ازتاراج نگه‌داشته و کنون این پیروزی مشروطه را میدیدم از هرباره خشنود وخرسند می‌بودم. ولی ناگهان پیشآمدی جهانرا در برابر چشمم تار ودیده هایم اشکبار گردانید:

چگونگی را باکوتاهی می‌آورم: حاجی میرمحسن آقا که امروز به‌جلو هکماواریان افتاده به‌پیشواز صمدخان رفته وقربانی زیر پایش بریده بودند این یك گناه بزرگی ازاو شمرده میشد. نایب یوسف که چنانکه گفته‌ایم گذشته ازدشمنی کهن شیخی ومتشرع، خودش ودایش‌حاجی‌محمود دشمنی سختی باخانواده ما می داشتند، این فرصت را ازدست نداده بکینه جویی بر خاستند. بویژه که در جنگهای امروزی مشهدی عباس برادر بزرگتر نایب یوسف که از مجاهدان بشمار میرفت کشته شده بود.

در این هنگام که انبوه آزادیخواهان بهکماوار ریخته‌آن شور و خروش درمیان می بود نایب یوسف، بسر خود یا باپرگی از سردار، با چند تن از تفنگداران بسرخانه حاجی‌میرمحسن‌آقا ریختند. من میان حیاط خودمان ایستاده بودم، ومجاهدان و مردم که دسته دسته بدرون می آمدند، و از آنکه خانه ما بتاراج نرفته در شگفت شده پرسشها میکردند، ناگهان آواز شلیك ازآنخانه برخاست. چندتیر پیاپی‌در رفت وپشت سرآن فریادی بلند گردید. من چگونگی را دانستم و بیتابانه اشك از چشمهایم سرازیر

گردید وبسیار گریستم. پس ازمرك پدرم دومین بار بود که‌رشته تاب را از دست داده خود را بدامن گریه می انداختم. پس از دیری آگاهی آمد کسی کشته نشده.حاجی‌میرمحسن آقارا دستگیر کرده برده‌اند. تازه‌می خواستم آرام گیرم که آگاهی اندوه آور دیگری رسید: مادر عباس که برای‌سر کشی بخانه تاراج شده خودشان رفته بود، با دستور نایب یوسف دستگیرش کرده برده بودند. بیچاره پیرزن همان رفتن است که رفت و پس از چند ماهی تن تکه تکه اش ازبن چاهی درآمد. خانه عباس ودیگرانرا که‌از هکماوار بدولتیان پیوسته بودندآتش‌زده ویرانه گردانیدند.

باری مجاهدان با این فیروزی بهکماوار درآمدند وتا غروب خانه‌ها را می‌جستند. از آنسوی دسته هایی گریختگان را دنبال کرده تانزدیکی های قراملك پیش رفتند، وبامید آنکه شاید درآن گیر ودار بقراملك دست یابند دنبالهٔ جنك را رهانکردند. ولی از سنگرهای قراملك آتش کرده با توپ و شصت تیر پاسخ دادند. از اینسوی توپ هکماوار را نیز بسنگر رسانیده‌بکار انداختند. ولی روز دیر شده جایی‌برای جنك بازنمانده بود و مجاهدان باز گشتند. خود سردارهم تاآخر باغهای هکماوار رفته ازآنجا باز گردید. در اینجا گذشته از کشتگان شش تن درست و سه تن زخمی دستگیرافتادند، که‌آنان را بزندان شهربانی وایشان را بیمارستان فرستادند. اما کشتگان، بهنگام رسیدن مجاهدان دوازده کشته در کوچهای هکماوار دیده می‌شد. ولی چنانکه گفته ایم بسیاری را هم بقراملك برده بودند، که گفتیم یکی ازآنان کربلایی آقا علی (رشیدالایاله)بود. بنوشته‌روزنامه ها امروز رویهمرفته یکصدوسی تن از سوی صمدخان کشته گردید. شتاب صمد خان درگریز باندازه می بود که استرآبداریش باناهاریکه برایش آورده بودند نیز بدست مجاهدان افتاد که بشهر آوردند.

اینداستان هکماوار است. اما خطیب و آخونی چنانکه گفتیم در آنجا هم جنك های سخت در میانه میرفت. در این روز یار محمد خان با آنکه درجنك‌الوار زخم برداشته وتازه بهبود یافته بود، دلیری های‌بسیار نموده قره آغاج و آن پیرامونها را از تاراج نگهداشت. پس از شکست درهکماوار، دولتیان درآنجا نیز ایستادگی نتوانسته باز گشتند، ومجاهدان



پ ۹۷

یفرمخان

تا نزدیکی شام غازان دنبالشان کرده از آنجا بازگردیدند. بنوشته ناله ملت در آنجاهم گذشته از کشتگان کسانیرا دستگیر کردند.

جانفشانیهای امروز

چنانکه گفته ایم امروز مشروطه خواهان همگی بتلاش برخاستند. ولی برخی از ایشان جانفشانی هایی کرده‌اند که باید نامهاشان برده شود. گفتیم که امروز کسانی از ملایان نیز تفنگ برداشته بجنگ شتافتند. از آنان نامهای حاج شیخ علی-اصغر لیلاوایی وشیخ محمد خیابانی ومیرزا اسماعیل نوبری و میرزا محمد تقی طباطبائی و میرزا احمد قزوینی (نماینده علمای نجف) را در ناله ملت شمارده.

از پیشتازان‌ودلیران نیز نامهای «حاجی‌خان فرزند علی‌مسیو، نایب محمد خیابانی پسرحاج حسین حلاج، مشهدی میرکریم مجاهد: حسین نام جوانی از تفنگچیان ارک، آقای ابوالسادات، مشهدی محمد علی ناطق، یار محمدخان کرمانشاهی، حسین خان کرمانشاهی، آقا میر هاشم‌خیابانی، عباسقلیخان‌سرتیپ، علی اکبرخان مینالو، میرزا علیخان یاوراف، نایب حسن گماشته حجةالاسلام، اسد آقا فشنگچی آجودان نظمیه، مشهدی حسن قفقازی، یوسف چرندابی، شهباز گماشته سردار، تقیوف، محمد خان سرتیپ توپچی امیرخیز، آیدین پاشا قفقازی، میرزا حسین پسر حاج علی‌آقای قناد، محمد قلیخان قره داغی، حاج‌علی عمو، حسن آقا پسر حاج مهدی آقا، آقا عمو اغلی نگهبان انجمن» را در ناله ملت می‌یابیم. از حاجی خان پسر علی مسیو خود ستارخان ستایشها میکرده. حاج علی عمو را یاد گردیم که چگونه توپ را بباغ کشانید. چنانکه در روزنامه مساوات نوشته، رخنه بکار صمدخان بیش از همه ازگلوله های این توپ افتاد. اینست جانفشانی حاج علی‌عمو وآن توپچی ارج بسیار داشته. از کسانیکه ناله ملت فراموش ساخته کربلایی علی هکماواریست که در میان تفنگچیان و خودمرد دلیروآبرومندی می‌بود و دراینرور جان سپاریها می کرد. ستارخان ازاو ستایش کرد و اوزا « دزی قیم علی » (علی استوار زانو) نامید.

نیز امروز شادروان حاجی علی دوا فروش تفنگ برداشته بجنگ

آمده بود که از بازویش زخمی گردید .

اینها هر کدام جانفشانی ومردانگی کرده . ولی بزرگترین جانفشانی از آن خود سردار بود . اگر او نیامدی از دیگران کاری ساخته نشدی . یکانی که دبیر سردار و در این روز همراه او بوده چنین میگوید : « در بالاخانه دوم سردار تنها می بود و کسی آن دلیری نمیکرد تا آنجا پیش رفته نزد او باشد . »

مستر راتسلاو کونسول انگلیس این جنگ‌را ستوده چنین میگوید : «دراین جنگ‌مانند دیگر جنگها ازستار خان دلیری بس شایسته پدیدارشد. چیزیکه هست او که‌سردار یکتوده وهمه آرزوهای مردم‌بسته بزندگی‌اوست چندانکه میباید خود را نمی‌پاید » .

تاراجهایی که دولتیان‌ازهکماوار کردند بیشترآنرا بقراملك‌فرستادند. لیکن کسانیهم‌فرصت نیافته هنوز با خود می داشتند ، و چون میگریختند نتوانستند همراه برد . سردار دستور داد اینها را در مسجدی گرد آورده کم کم دارندهٔ هر کالایی را پیدا کرده بخودش دادند . در روزنامه مساوات چیزهایی‌نوشته ازاینگونه که سواران گوشواره از گوش‌زنان درمیآوردند. من که درهکماوار میبودم ازچنین چیزهایی آگاهی نمیدارم و این گواهی را دریغ نمیگویم که کردان و چهار دولیان ویاسربازان وسواران هیچکدام این گونه بدرفتاریها نکردند . راست است‌خانه هارا تاراج کردند و کسانیرا بدستگیری‌بردند ، لیکن بدرفتاری دیگری هرگزرخ نداد . از اینسو مردم هکماوار نیز نه تنها رشته سنگینی و شکیبایی‌را از دست نهشتند . کسانیکه خانه‌هاشان تاراج نشده‌بود ، مردانه بمیزبانی ومهمانداری پرداخته از دادن ناهاروچایی خودداری ننمودند . این را در تاریخ خیوه خوانده ام‌که چون روسان به‌آنجا دست یافته برای تاراج بخانه های خان درآمدند ، یکی از نزدیکان‌خان شربت ومیوه برای‌ایشان آورد . ماننده‌ٔآن درهکماوار روداد که‌در هرخانه‌ای که‌سواران وسر کرد گان نشیمن میگرفتند دارنده خانه بدلخواه‌ناهار وچایی میآورد . این‌آیین مهماننوازیست که شرقیان درهمه‌جا دارند . هنگام پسین نیز که صمدخان گریخت خانه داران تاتوانستند از کسان او نگهداوی گردند . این را پس از انجام جنگ درقراملك شنیدم که یك‌زنی

هشت سرباز را در تنور و زیر پشته یونجه پنهان داشته شبانه همراه یکی از خویشان خود از راه باغها روانه قراملك کرده بوده .

گفتیم امروز از سوی خیابان‌نیز جنگ پیش میرفت . ببینیم در آنجاچه رو داده : درجای دیگری هم گفته ایم آگاهی ما از خیابان درهمه جنگها جز اندکی نیست . زیرا من خودم از آنجا دور می بودم و کسی هم آنها را ننوشته . درباره امروز هم جز آگاهی بسیار اندکی نمیداریم . باآنکه‌امروز درآنجانیزجنگ بسیارسختی رخ‌میداده .دولتیان‌ازآنجاهم‌آهنگ تاخت داشته‌اند ولی راهی پیدا نکرده نتوانسته اند . درناله ملت چنین می - نویسد : « نخست گروهی‌ازلشکریان دولت بربالای ساری داغ‌آمده بسختی بسیار تیر اندازی آغاز کردند ، واز توپی که در برابر سنگرهای آزادی خواهان می‌داشتند پیاپی شلیك میکردند . آزادیخواهان باتوپ پاسخ داده خمپاره نیز بکار می بردند . خود سالار برزمگاه درآمده مایه دلگرمی مجاهدان‌شدند.اینان‌دوسه‌بارشلیك‌بدشمن کرده‌نه‌تن‌ازایشان‌رابخاك‌انداختند. سپس آهنك تاخت کرده بسوی فراز کوه که سنگر توپ‌نیزدرآنجاست‌پیش رفتند ، واندکی داشتند خودرا بآنجا رسانند که‌ناگاه دولتیان شلیك کردند و یکی‌از پیشتازان آزادی بنام جعفر خان گلوله خورده بیفتاد . مجاهدان چون خود را در بیرون و دشمنان را در پناه سنگر های استوار دیدند ناچار شده باز گشتند و سنگر بس استواری در دامنه کوه ساریداغ پدید آورده دست دولتیان را از آنجا کوتاه کردند . از شگفتیهاست که سالارتنها دو تن را از دست داده و بیك کوهی که از هرباره بسیار ارجداراست دست یافته ، ودشمنان را دوسنگر پس نشانده ، واین درسایه پیروان فداکاری‌است که بر گرد سرمی‌دارد . »

در کتاب آبی‌می‌نویسد: «روزپنجم‌مارس که بهکماوار تاخته شددوباره خیابان را بمباران کردند . ولی دراین بار آزادیخواهان بر سر توپخانه تاختند واینست دولتیان ناگزیر شدند توپهارا بر گردانند ». اززوبهم‌رفته پیداست که جنك سختی درکار می بوده و باآنکه آهنك تاخت از دولتیان سرزده بوده ، آزادیخواهان کار دانی‌ودلیری‌نشانداده واینان‌نیز بآنان تاخته باز پس نشانده اند . این راهم گفتیم که با همه‌گرفتاری در خود خیابان



پ ۹۸

مشهدی محمد صادقخان (یکی ازسردستگان مجاهدان تبریز)

میرهاشم خان بادسته‌ای‌ازدلیران بیاری آخونی شتافته بود وتا آخر روز در آنجا دلیرانه می جنکید .

دشواری بزرگی که رخ مینمود

جنك هکماوار چون بدانسان پایان رسید ، بهر دو سو درسهایی آموخت · ازیکسو دولتیان برای آخرین بار زور خود راآزموده این دانستند که شهر را با تاخت نتوانند گرفت ، و صمد خان که بیش از دیگران دلیری می نمود آتش او نیز فرونشست ، واز این پس بار دیگر آهنك تاخت نکردند . تنها راهها را سخت گرفته بآن کوشیدند که شهر را از گرسنگی بستوه آورند وبزینهار خواهی وادارند · از اینسو تبریزیان از سرگذشت هکماوار پند آموخته باور گردند که چون سوار وسرباز بشهر درآیندهمه خانه ها را تاراج کرده زیان وآسیب دریغ نخواهند گفت . اینست به جنبش بیشتری برخاستند ، واز آن روز تبریز حال دیگری پیدا کرد . زیرا دسته دسته بازاریان ودیگران خواستار مجاهدی شدند ، وچون انجمن از دیر باز میخواست مجاهدان را بمشق وا داشته شیوهٔ سپاهیگری بیاموزد و جنکهای پیاپی فرصت نمیداد ، دراین هنگام که دسته های نوینی خواستار شدند انجمن خواست آرزوی خود را در باره اینان بکار بندد و دسته های ورزیده پدیدآورد . این بود اگهی پراکند که از شانزدهم صفر(هیجدهم اسفند) پسینها در سربازخانه گرد آیند و زیر دست سرکرد گان بمشق و ورزش پردازند.از آن روزپسینها بازارهارا بسته خواهند گان گروه گروه درسر بازخانه گرد می آمدند وهر یکدسته در زیر دست یك سر کرده بکار می‌پرداختند . بار دیگر سربازخانه یکی از کانونها گردید . درهمین روز هاست که مستر باسکرویل وشاگردانش نیز باینجا آمدند ودر این مشق ها بیاری پرداختند ، چنانکه داستان آنرا در جای خود خواهیم‌آورد .

اینان سرگرم کار می بودند ، واز آنسوی سردار وسالار و مجاهدان از پا ننشسته می کوشیدند . درسوی خیابان جنك پیش میرفت و کمتر روزی می‌بود که‌آواز توپ وتفنك برنخیزد . ولی درسوی‌هکماوار وآخونی وخطیب ، پس از روز چهاردهم اسفند دیگرجنکی رخ نمیداد . صمدخان هنو از سراسیمگی درنیامده وگامی پیش نمی گزاشت . مجاهدان

نیز آهنگ جنگ نمیداشتند. از فردای آن روز در هکماوار به استواری سنگرها و انبوهی تفنگداران بسیار افزودند. نیز در آخونی باستواری سنگرها کوشیدند. خطیب را هم بمشهدی محمد علیخان واسد آقا سپردند. مشهدی محمد علیخان در اینجا داستانی می گوید که شنیدنیست. روز چهاردهم اسفند که آنهمه جنگ و کشاکش رخ داد ودولتیان ومجاهدان هر گروهی در سوی خود کوشش بی اندازه کردند وهنگام غروب فرسوده و بیتاب بجای خویش باز گشتند، از آنجا که در چنان هنگامی کمتر کسی پروای سنگر کند وهر کسی به بهانه فرسودگی بخانه خود رفته بآسودگی پردازد، وچه بساکه در سایهٔ این بی پروایی داستان ناگواری رخ دهد، از اینرو سردار شبانه با آن کوفتگی و فرسودگی آسوده ننشسته بسر کشی سنگرها بیرون میاید، و از انجمن بهمه جا تلفون کرده آگاهی می گیرد و بهر کجا کسانی را میفرستد. از خطیب چون تلفونش را تاراج کرده بودند پاسخی نمیگیرد، وآدمی را که میفرستند چنین آگهی میاورد که کسی در آنجا نیست. مشهدی محمد علیخان میگوید: من و اسد آقا آنشب را درخانه حاج ستار خامنه‌ای میهمان می بودیم که چون از هکماوار باز گشتیم بآنجا رفتیم. ولی هنوز شام نخورده بودیم که گفتند سردار خودش آمده شما را میخواهد. ما نگران شدیم چه رخ داده. خواهش کردیم او نیز بدرون آمد وچگونگی را باز گفت و خواهش کرد ماشبانه بخطیب برویم. شام را باهم خوردیم و پس از شام من بر اسب سردار و اسد آقا بر چهار پایی که میزبان میداشت سوار شده روانه گردیدیم، وبمجاهدان پیام فرستادیم بامدادان بآنجا بیایند. شب را در باغ سردابلو بسر دادیم وفردا چون مجاهدان رسیدند بسنگر بندی پرداختیم، ودو توپ، یکی دهن‌پر ودیگری هفت سانتیمتری، آورده درآنجا نهادیم وسنگر را بس استوار گردانیدیم.

این نمونه‌ایست که ستارخان چه بیداری در کار خود میداشت و چه شایستگی ازخود نشان میداد. دراین زمان در شهر کارنان وخوردنی روز بروز سخت‌تر میگردید. درسالهای گذشته این زمان مردم به بسیج جشن نوروز می پرداختند وبقالان برای جشن چهارشنبه آخرسال، که درتبریز

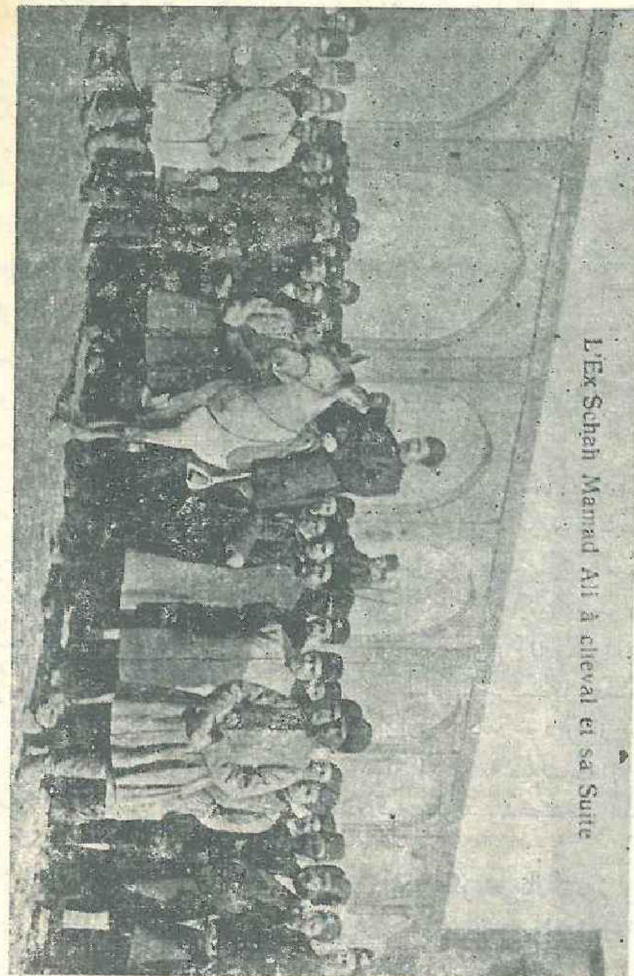
یکی از باشکوه ترین جشنها می بود، بآمادگی برمیخاستند، و دکانها پراز خوردنیهای گوناگون می گردید. امسال را همه آنها تهی می بود ودر شهر نه تنها نان وگندم وبرنج، دیگر خوردنیها نیز از کشمش و خرما و دانگیها، کم بدست می آمد وبسیار گران بفروش میرفت. بااینهمه مردم بروی خود نیاورده شکیبایی می نمودند.

این می بود حال شهر پس از جنگ هکماوار. یکداستان اندوه انگیزی درآنروز ها از دست‌رفتن مرند وجلفاودستگیر افتادن بلوری وفرج آقا بود. چنانکه گفتیم پس از جنگ الوار که مشروطه خواهان رحیمخان را ازجلوبرداشتن نتوانستند، او بدلیری‌افزوده بصوفیان نیز دست یافت. درهمان روز ها پسر شجاع نظام که پس ازگریختن از مرند، در ماکو می زیست چون ازناتوانی مجاهدان درمرندوآن پیرامونها آگاهی یافت، او نیز بیکان آمده سواران آنجا را بسر خودگردآورد.

بدینسان فرج آقا و همراهان اودر میان دودشمن ماندند، و با آنکه محمد قلیخان با صد سوار از تبریز بآنان پیوسته بود، در مرند ایستادگی نتوانسته بزنوز رفتند. پسر شجاع نظام در پانزدهم اسفند بمرند آمده از فردابکاربگیروببند پرداخت وخانه‌هایی راتاراج کرد. از اینسوی سواران رحیمخان تا مرند پیش رفته دو دسته بهم پیوستند. فرج آقا وهمراهانس بتنگی افتاده پایداری نتوانستند، وفرج اقا وکسانی ازسردستگان دستگیر افتادند. بلوری که کسانی فریبش داده نگزارده بودند خود را از مرند بیرون اندازد او نیز درآنجا گرفتار گشته آنچه نا دیدنیست از بد خواهان دید و سپس بدست رحیمخان افتاد که بگزند وشکنجه بی‌اندازه دچار گردید.

ما این داستانها را نیك ندانسته ایم واینك بکوتاهی یاد کردیم. ولی در این رشته جنگها فداییان ارمنی و گرجی و برخی مجاهدان جان‌فشانیهای بسیاری کرده اند.

سپس روز بیست وپنجم اسفند (۲۳ صفر) جلفا نیز بدست دولتیان افتاد. درهمان روزهاچند روزی سیم تلگراف هندواروپانیز بریده می بود و کسی نمی یارست برای بستن آن بیرون رود. از انسوی ماکوییان و قره



پ ۹۹

محمد علیمیرزا باپیرامونیان خود

داغیان در روستاها تامی توانستند آزار وستم بمردم دریغ نمی گفتند . بویژه در دیه هایی که گرایش بمشروطه پدید آمده بوده ، که بهمان دستاویز خاندانها را برمی انداختند .

رحیمخان در روزهاییکه بالوار رسیده وبانجا دست یافت ، درمایان حاجی کریم نامی را بگناه گرایش بمشروطه دستگیر کرده واو را بدهان توپ گزارده بود . سپس خانهٔ او را نیز پاك تاراج کردند .

این آگاهیها که بشهر میرسید مایه اندوه مشروطه خواهان میگردید. دراین میان یك دشواری بزرك دیگری در کار رونمودن می بود. چگونگی آنکه روسیان بسته شدن راه جلفا و نیز کمیابی خواربار را در شهر دستاویز گرفته بگله و فریاد پرداخته بودند، وآزادیخواهان میدانستند که درپشت سر آن گله وفریاد چه تواند بود. روزنامه های روسی گاه از زبان بازرگانان خود سخن می‌راندند . گاه چنین وا می‌نمودند که چون در تبریز گرسنگی پدید آمده ، بیم آن میرود که گرسنگان بخانه‌های اروپاییان وبستگان روس بریزند و تاراج کنند . بار ها از چنین بیمی بگفتگو می پرداختند.

این گرفتاری بزرگی می بود و همگی را باندیشه می انداخت . شاد روان ثقةالاسلام که ازآغاز جنك بی یکسویی نشانداده خود را بکنار کشیده بود ، این زمان خاموشی نتوانسته باندیشه چاره جویی روز بیست و هشتم اسفند (۲٦ صفر) به محمد علی میرزا تلگرافی فرستاده در آن سختی کار شهر وبیمی را که از سوی بیگانگان در میان می بود باز نموده درخواست که سر به مشروطه فروآورد و کشاکش را بپایان رساند.

از آنسوی علمای نجف که از سختی کار تبریز آگاهی یافته بودند دست بسوی سپهدار و صمصام‌السلطنه یازیده در بیست وچهارم اسفند (۲۲ صفر) تلگراف پایین را بآنان فرستادند :

نجف ۲۲ صفر توسط انجمن سعادت رشت جناب اشرف سپهدار اصفهان جناب صمصام‌السلطنه تبریز محصور حمایت فوری دفاع عاجل برهر مسلم واجب محمد کاظم خراسانی عبدالله مازندرانی .

ولی سپهدار وصمصام‌السلطنه در حالی‌نمی بودند که یاوری به تبریز توانند . صمصام السلطنه در اسپهان نشسته رسیدن سردار اسعد را که

بنیاد گزار آن جنبش ، و این زمان از اروپا آهنك ایران کرده در راه می بود ، می‌پوسید . سپهدار نیز دررشت آسوده نشسته چنین میخواست که اگراز دربار سپاهی به‌سرش نفرستند بتکانی بر نخیزد ، ومعزالسلطان و یفرمخان ودیگران باو چیرگی نمی‌توانستند .

با این گرفتاری سال ۱۲۸۷ پایان یافت ، وما پیشآمدهای سال‌نو را جداگانه خواهیم نوشت . در اینجا ناچاریم رشته را بریده کمی هم‌از خوی و سلماس وهمچنین از تهران که این هنگام داستانهای بزرگی در آنجا نیز رخ میداد بپردازیم .

جنگهای خوی

چنانکه گفتیم مجاهدان چون خوی را گشادند عمو اغلی از تبریز بآنجا رفت . نیز انجمن امیر حشمت را فرستاد . از آنسوی اقبال‌السلطنه آسوده ننشسته دسته های کردان را بآبادیهای پیرامون خوی فرستاد که تا سه فرسخی بدست گرفتند . نیز بدستور او اسماعیل آقا شکاك (سیمکو) باکرد های خود به پیرامونهای خوی آمد .

عمو اغلی از یکسو نیرو می‌بسیجید که کسان بسیاری از یکان وآن پیرامونها پیاپی می‌رسیدند وبمجاهدان می‌پیوستند . یکدسته ازارمنیان نیز بسردستگی سامسون نامی ازسر جنبانان داشناکسیون بآنان پیوستند .همچنین کسانی‌از گرجیان بمب ساز بآنجا درآمدند . دراورمی‌نیز اینهنگام جنبشی میان مجاهدان آنجا می بود ، و یکدسته از ایشان بسردستگی میرزا محمود سلماسی ومشهدی اسماعیل‌بیاری مجاهدان خوی شتافتند .

ازیکسو نیزعمواغلی‌بسامان‌شهر کوشیده باید خواهان مشروطه که‌در خوی‌نیزفراوان می‌بودند وازدشمنیهای‌نهانی‌باز نمی ایستادند نبرد می کرد .

چنانکه گفتیم دراینجا نیز اداره‌های قانونی از عدلیه وشهر داری و شهربانی بازشد . نیز انجمن بریاست حاجی علی اصغر آقا از بازرگانان بنام خوی برپاشد . نیز به‌پشتیبانی عمواغلی ومجاهدان میرزا حسین رشدیه دبستانی برای بچگان بنیاد نهاد . میرزا آقا خان مرندی روزنامه ای بنام «مکافات» پدیدآورده به پراکندن پرداخت .

اماجنگهای آنجا، عمواغلی نخست نامه‌هایی باقبال السلطنه وسران

کرد نوشته آنانرا بهمدستی با مشروطه خواهان خواند ، و پیداست که نتیجه‌ای نداد وناچارکار بزد وخورد انجامید ، وگاهی‌نیز جنگهای سختی در میانه رفت . ماداستان آنجنگهارا نیك ندانسته‌ایم و تنها آگاهیهای پراکنده‌ای را دردست میداریم که درپایین می‌نویسیم :

دریادداشتی می‌نویسد : یکروز کردان در پیرکندی بتاخت و تاز پرداختند . مردم دیه از مجاهدان یاری تلبیدند . مجاهدان سواره و پیاده بآنجاشتافتند وبهمدستی دیهیان‌بجنك پرداختند . پیکارخونین سختی‌رویداد. برف روی زمین راگرفته جزسفیدی دیده نمیشد . ولی چندان خون ریخته شد که توگفتیی پوشاك سرخ بزمین پوشانیدند . می گویند پانصد وششصد تن ازدوسو کشته شدند . اینست آنچه درآن یادداشتست ، و بیگمان در شماره کشتگان گزافگویی شده است .

خود عمواغلی وامیرحشمت ازیك جنگی با تلگراف به تبریزآگاهی فرستاده اندوچنین می گویند : دسته انبوهی‌از کردان وماکوییان باچند تن سرکرده بدیهای پارچی وحاشرود که یکفرسخی خویست ریختند و سیم تلگراف را نیز بریدند . شب بیست ویکم ذی حجه (۲٤ دیماه) دویست و پنجاه تن از جوانان فداکاررا بکندن بنیاد ایشان فرستادیم . اینان نیمه شب ناگهان گردآنانرا گرفتند ونزدیك بیکصد تن راکشته پنجاه سر اسب باتفنك وچیزهای دیگر بتاراج گرفتند وآنانرا تادوسه فرسنك پس نشانده باز گشتند .

میرزا آقا خان مرندی‌دریادداشتهای خود می‌نویسد : بد خواهان مشروطه در خوی باکردان چنین نهاده بودند که شبی آنان از بیرون بشهر تازندو گرد دزرافراگیرند واینان ازدرون بیاری برخیزند وآزادیخواهان‌را بکشند و ریشه کنند ، وماکوییان نردبانها همراه خودآورده بودند که از باره دز فرازآیند ، ولی درجلو پافشاریهای عمواغلی ودلیریهای مجاهدان کاری نتوانسته ناچارشدند بگریزند .

نیزمی نویسد : روزی بامداد کردها ازدیه اگری بوجاق به بدل‌آباد که بشهر پیوسته است تاخت‌آوردند . آزادیخواهان از مسلمان و ارمنی بجلوگیری شتافته چیره درآمدند ، وآنان را شکسته گریزانیدند . ولی



پ ۱۰۰

ستارخان وباقرخان با تفنگداران

هنگامیکه‌ازدنبالشان می‌رفتند دسته های دیگری از کردان ، ازسوی‌سکمن آباد پشت سر اینان راگرفتند ، واندسته گریزنده نیز بازگشتند . بدینسان

از دوسو مجاهدان را بگلوله گرفتند ودرمیانه جنگ سختی رفت . چند تن از دلیران بنام ارمنی باگروهی از مجاهدان مسلمان کشته شده دیگران باسختی خودرا رهاگردانیدند . اگر پافشاری عمواغلی نبودی امروز دز بدست ماکوییان افتادی .

دریك تلگراف دیگری که به تبریز رسیده ودرروز نامه انجمن‌چاپ شده داستان شگفتی را باز می‌نماید بدینسان : چند روز پیش اسبی بازینی بروی پشت وخورجینی‌بروی آن ، از دست مشروطه خواهان رهاگردیده بسوی دشمنان تاخت . کردان همینکه آنرا دیدند سی وچهل تن بسویش دویدند وگردآنراگرفتند ، ودرآنمیان که هریکی‌میخواست پیشدستی کند وآنرا بگیرد ، یکی زیرکی نموده خواست سوارش شود . ولی همینکه پا برکاب گزاشته خواست روی زین نشیند ناگهان خورجین بازین بایك آوای گوش خراشی‌ترکیده بیست وپنج تن را از کرد ها کشته چند تن‌را زخمی گردانید .

کشته شدن سعید سلماسی

بدینسان درخوی کوششهایی میرفت ورفته‌جنگ باکردان سخت تر می گردید . دراینهنگام جوان غیرتمند سعید سلماسی بادسته‌ای‌ازجوانان آزادیخوه عثمانی بفرماندهی خلیل بیك (۱) بیاری آزادیخواهان رسیدند . دراین زمان درعثمانی مشروطه داده شده ولی سلطان عبدالحمید هنوز برتخت جا میداشت‌واینست دسته « اتحاد وترقی » درنهان‌بکارهایی‌می کوشید ، وچون درنتیجه کشاکش مرزی میانه ایران وعثمانی ، سپاهیان‌عثمانی درنزدیکیهای قوتور جا میداشتند ، وجانفشانیهای آزادیخواهان ایران را از نزدیك تماشا می کردند ، کسانی از ایشان همراه میرزا سعید بیاری شتافتند .

سعید را نوشته ایم که یکی از جوانان‌مشروطه خواه بسیار غیرتمندی می‌بود ، وچون دراستانبول ببازرگانی می‌پرداخت وبارها بخاك عثمانی می‌رفت عثمانیان اورا می‌شناختند .

۱) عموی انور پاشامی بود که سپس پاشاگردیده ودرجنگ جهانگیر گذشته باسپاهیان عثمانی بعراق وآذربایجان آمد .

عمو اغلی و مجاهدان به پیشواز شتافتند وسه دسته ایرانی وترك و ارمنی دست بهم داده بکوشش پرداختند. سپاهی در سعد آباد دربرابر ماکوییان گردآمده جنك در میانه رخ میداد. خلیل بیك با دسته خود بآنجا پیوست.

روز چهارشنبه هیجدهم اسفند (١٦ صفر) جنك بزرگی درمیانه رخ داد، وچون داستان آنرا در روزنامه مکافات نوشته ما کوتاهشده‌اش را می‌آوریم:

شب چهار شنبه سه ساعت پیش از بامداد مجاهدان ازترك و ایرانی بچند دسته شده، بفرماندهی خلیل بیك همراه ابراهیم آقا ومیرزا سعید، از سعد آباد بتکان آمده ازرود قوتور گذشته خود را بکنار دیه حاشرود رسانیدند، وهنوز آفتاب ندمیده‌بود که بادشمنان بجنك پرداختند. مجاهدان سهش بسیاری از خود نشان میدادند. هم جنك میکردند وهم پیاپی آواز به «زنده بادستارخان سردارملی» بلندمی‌داشتند. خلیل‌بیك‌زود زودمی گفت: «آرقا، داشلار قورقمایون، وورون، یاشاسون مشروطه»، شادروان سعید ازبس خونش جوش می‌زدآرامش نتوانسته گاهی آواز به «یاشاسون حریت» بلند میکرد. گاهی بامجاهدان بسخن پرداخته می گفت: «برادران بزنید، نترسید، خونبهای ما پایداری مشروطه است ... نام نیك ما را در تاریخها خواهند نوشت». گاهی روی‌سخن را بدشمنان گردانیده می گفت: «ای بیغیرتان کجا می گریزید ؟!.مگرمی پندارید با گریختن‌ازشما دست خواهیم برداشت ؟!..»

امروز یکی از سران کرد کشته شده چهار تن دیگر دستگیر افتاد. ازمجاهدان دلیری بسیاری دیده شد. درمکافات می‌نویسد: «در کناررود قونور آنقدر از دشمن کشته وزخمدار افتاده بوده‌که از جریان خون آنها رنك آب تغییر داشت». راستی آنکه صد تن کمابیش از آنان کشته شده بود. از اینسو نیز شادروان میرزا سعید باشش تن دیگر ازمجاهدان بنام کشته گردیدند. شادروان‌سعید‌بآرزوی‌خودرسیده‌خونش رادرراه‌آزادی بخاك ریخت. خلیل بیك در باره این جنك تلگراف پایین را باستامبول فرستاده:

وان ٢٨ صفر – عدم مخابرات تبریز اعلام (١) پیشنماز با پانصد سوار بجانب صوفیان تعقیب حوالی خوی محاربه صد نفرماکویی مقتول وخطیب شهید میرزا سعید سلماسی شهید خلیل

اینهاست پیشآمدهای‌خوی. دراینهنگام برخی داستانهانیز در سلماس رخ میداد. چنانکه گفتیم، سلماس نیز دردست مشروطه خواهان می بودکه حاجی پیشنماز با دسته‌ای آنجارا نگه میداشتند. دراینهنگام‌که رحیمخان صوفیان وآن پیرامونهارا گرفته وسواران او درآرونق وانزاب ودیگرجاها پراکنده شده بودند، ازدژ رفتاری‌که این سواران بامردم میداشتند، در آرونق وانزاب کسانی بشورش برخاسته ازحاجی پیشنماز یاوری طلبیدند. پیشنماز خواهش ایشان را پذیرفته بیاوری شتافت، ودرجنگی سواران را شکسته تسوج راکه‌بنگاه دولتیان‌شمرده میشد بدست آورد. این‌فیروزی در بیست وپنجم اسفند (٢٣ صفر) بود، وازآنهنگام تسوج یکی‌دیگر از کانونهای آزادی گردید.

حاجی‌پیشنماز میخواست‌ازآنجا بسر صوفیان رود ویا راه راباز کرده به تبریز بیاید، وپیاپی کشاکش میانه اوباسواران رحیمخان‌رخ میداد. از اینسو در تبریز نیز چشم براه او دوخته امید می‌بستند که بتواند راه‌ارونق وانزاب را باز گرداند. ولی جزنومیدی نتیجه نمی یافتند.

چیزیکه‌هست دو لتیان ازسوی سلماس وتسوج‌بسیار بیمناك‌می‌بودند، ونوشته هایی ازعین‌الدوله دردست ماست که برحیمخان فرستاده است، و در آنها درچند جا یاد حاجی پیشنماز و کاره‌ای اومی‌کند. برحیمخان دستور میدهد که نیرویی بایك توپ بسر تسوج بفرستند. در یك نامه‌ای می‌نویسد:

«ازهمه واجبتر دفع شرآن حاجی پیشنماز سلماسیست که‌بیشتر او اسباب مفسده وشورشهای آنحدود گشته دفع شر اورابکنید سلماس هم با لطیفه منظم می‌شود وبارگردن ماکوییها قدری سبك می‌شود»

---

١) چنانکه گفته ایم انجمن سعادت دراستانبول خود را کانون‌ساخته آگاهیها از تبریزمی گرفت وبهمه جا می‌فرستاد. اینست خلیل‌بیك نیزحال تبریز را از آنجا می‌پرسد.



پ ۱۰۱

جعفرخان (یکی از مجاهدان خیابان)

این جوان باهمه بچه سالی در جنگهای دوره دوم دلیریهای بسیار می‌نمود ونامی یافته بود و گویا روزی درباغی از درخت زردالو بالا رفته که او را بهمان نام « اریك آغاجی » میخواندند . (پیکره درسالهای دیرتر بارخت پلیسی برداشته شده)

کشته شدن اسماعیلخان

اما درتهران چنانکه گفتیم دسته‌هایی ازآزادیخواهان بجنبش آمده برخی ازآنان درسفارت عثمانی انبوه وبرخی درعبدالعظیم گردآمده بستی می نشستند ،

ومشروطه می تلبیدند . دراینزمان درتهران یکداستان شگفتی رخ داد - یك داستانی که بخود معنایی نمیداشت، ولی مردم از دشمنی که بادربارمیداشتند معنایی بآن دادند . چگونگی انکه بیرقهای سرخ رنك دولتی که سه تا پهلوی هم بالای شمس العماره زده میشدی یکروز گروه‌انبوهی از کلاغها، قارقار کنان بسرآنها ریختند وبپاره کردن پرداختند . مردم بآواز قارقار گردآمده بتماشا ایستادند و کم کم انبوه گردیدند ، از ارك سه تیربکلاغها انداختند ، ولی نتیجه نداد ودوبیرق را بیکبار تکه تکه کردند .

سپس تا یکهفته انبوهی کلاغها از بالای تهران کم نمی شد و بهر کجا که بیرقی می‌دیدند بسر آن گرد می‌آمدند و بپاره کردن می پرداختند .

مردم اینرا نشان برافتادن خاندان قاجاری دانستند و بشهرهای دیگر نامه نوشته داستان راآگاهی دادند ، وچون در روزنامه های ناله ملت و انجمن شعرهای شوخی آمیزی دراین باره بچاپ رسانیده اند ، ما نیز در پایین می آوریم :

الم تر کیف فعل ربك ببیدق القاجار — فمزقته الغربان مزقا بالمنقار
و اکلوه اکلة الجیفة و المردار — ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار
گویمت یك حکایت شیوا — کن روایت بدوستان از ما
بود بالای قصر پادشهی — شیر و خورشید بیدقی بربا
علم اول نشانه شاهیست — کاحترامش کنند در هر جا
سیصد وبیست وشش زبعدهزار — رفته از هجرت رسول خدا
در ششم روز از مه ذی قعد — تیره و تار گشت روی سما
بیشمار از گروه زاغ و زغن — وز کلاغان زشت بد سیما
چون ابابیل در حکایت فیل — لشگر حق فرود شد ز سما
جمع گشتند و حمله افکندند — گوشها گشت کر ز قا قا قا
چند تیر تفنگ خالی شد — ننمودند هیچ از آن پروا
همه با چنگل وبر و منقار — بگرفتند پرده را یکجا
بدریدند و پاره بنمودند — ماند چوب علم برهنه بپا
عبرتی گیر ای شه غافل — نکته نغز هست در اینجا

بیگفتگوست که کلاغان نه آگاهی از مشروطه می‌داشتند، و نه دشمنی با محمدعلیمیرزا می‌نمودند. دانسته نیست بهرچه این کار را کرده‌اند. لیکن راستی را محمد علیمیرزا رو بسوی برافتادن می‌داشت و روز بروز کارش دشوار تر میشد. اینزمان دربیشتر شهرها جنبش پدیدار می‌بود. گذشته از داستانهای اسپهان ورشت درمشهد جنبشی رخ داده، ودراستراباد شورشی پیدا شده، ودر شیراز سید عبد الحسین لاری پدید آمده بود.

بدینسان محمدعلیمیرزا روز میگزاشت واز ستیزه دست برنمیداشت. در تهران بیشتر دکانها بسته می‌بود. روز یکشنبه دوم اسفند (۲۹ محرم)، دکان فشنك فروشی آتش گرفت، ومردم بگمان آنکه بمبی انداخته‌شده رو بگریز نهادند، وباز مانده دکانها نیز بسته گردید. فردای آنروز که دو شنبه سوم اسفند (۱ صفر) می‌بود داستان دیگری رخ داد، وآن اینکه سه تن را که بمب همراه خودمی‌داشتند، دربازار دستگیر کرده بباغشاه بردند، وسردسته ایشان را که اسماعیل خان سرابی می‌بود بی آنکه بباز پرس کشند وبارسیدگی کنند، همان روز از دروازه باغ آویخته نابود گردانیدند.

این اسماعیل خان یکی از تفنگداران مظفرالدینشاه، و از کسانی می‌بود که روز بمباران مجلس در انجمن مظفری سنگر گرفته با قزاقان جنگیده بودند. دانسته‌نیست چگونه خود را ازآنجا بیرون انداخته و در کجا می‌زیسته، وچگونه شناخته نمی‌بوده. داستان بمب را حمدالله خان شقاقی که از یاران وهمراهان او می‌بوده وتا دوسال پیش درتهران می‌زیست، چنین می‌گوید: اسماعیل خان مرا باخود بنزد سید ضیاءالدین پسر سید علی آقا یزدی (که گفته ایم پدرش درعبدالعظیم بستی می‌نشست) برده سیدضیاء بمبی ازاشکاف بیرون آورده بماداد، که برده درچهارسوبزرك درمغازه حاجی محمد اسماعیل (که از نمایندگان مجلس یکم ولی اینزمان هوادار محمد علیمیرزا می‌بود) جادهیم، و خواستش این می‌بود که چون بمب‌ بتر کد هم مغازه آتش گیرد، وهم بآوای آن مردم سراسیمه شوند ودیگر بازار را باز نکنند.

کسانی راکه اسماعیل خان بهمراهی خود در انجام این کار برگزید، من بودم باچهار تن دیگر. شب نخست که برای گزاردن بمب رفتیم نتوانستیم

وناچار شدیم بازگشته هنگام سفیده بامداد دوباره آمده کارخود بانجام رسانیم، وجایگاهی برگزیده چنین نهادیم که بامداد همگی بانجابیاییم. هنگام بامداد من بیدار شده میخواستم بیرون بیایم، زنم پافشاری کرد که روز یکم ماه صفر است نخست نماز یکم ماه را بخوان وسپس بیرون رو. من ناچارشده بنماز پرداختم، وبدینسان دیر کردم، واز اینرو چون بآن جایگاه رسید یاران رفته بودند، وچون ازدنبالشان می‌رفتم درنیمه راه شنیدم سه تن از ایشان را گرفته‌اند. می گوید: یکی ازهمدستان خودمان رفته وبباغشاه آگاهی داده بود.

اما کشتن اسماعیل خان آن نیز داستانی میدارد: او را چون بباغشاه بردند، چنانکه گفتیم شاه فرمود ببرند وبکشند، وفراشان او را دست بسته بکشتنگاه آوردند، وچون بایستی میرغضب برسد همچنان بسرپا نگاه داشتند. درآن میان یکی از فراشان ازبدنهادی وسنگدلی خنجری را ازکمربند کشیده باهمه زور خود ازپشت سربتن او فروبرد. بدبخت از ترس ودرد ازجا جهید، وبسوی نیرالسلطان دویده فریاد کرد: «نگزار مرا کشتند». بیچاره درکشتنگاه از مرك میگریخت. ولی ازاین گریختن سودی نبود، ودرهمان هنگام میرغضب رسیده باهمان حال خفه‌اش گردانید، وسپس از دروازه آویخت. محمد علیمیرزا خود بتماشای کشته اوآمد. آندو تن همراه او در زندان می‌بودند وما نمیدانیم کی رهاشدند.

جنك بزرك
ساری داغ

اکنون بار دیگر به تبریز باز میگردم. چنانکه گفتیم کارخوار وبار درشهر سخت شده گرسنگی نمایان گردیده بود، واز آنسوی بهانه جویی روسیان وآرزوی سپاه فرستادن ایشان بآذربایجان، بیم بزرگی شمرده میشد. نیز گفتیم ثقةالاسلام روبسوی محمد علیمیرزا آورده چاره را ازو می طلبید. علمای نجف دست بسوی سپهدار وصمصام السلطنه می یازیدند. لیکن سردار وسالار وسردستگان آزادی سختی کاررا دریافته میدانستند که باید چشم بیاری دیگران ندوخته وبه محمد علیمیرزا امیدی نبسته گره را بادست خود باز کنند، وبرآن می‌بودند که از این پس پیاپی بلشکرهای دولتی بتازند وبدستیاری کوشش ودلیری آنان را از جلو بردارند. این می‌بود

اندیشه ای که پس از جنگ هکماوار پیش آمده وهمگی برآن همداستان شده بودند . از آغاز جنگ بیشتر زمانهامجاهدان به‌جلو گیری می‌ایستادند. ولی اینزمان می‌بایست بتاخت پردازند .ازانسوی‌دولتیان ، دراینهنگام‌ایشان هم بستوه‌آمده وبآن می‌بودند که پیاپی جنگ کنند وکاررا یکسره گردانند . اینست فروردین ازآغاز تا انجام ، همه باجنگ گذشته و در این یکماه کمتر روزیست که جنگ یاگلوله باران توپها در کار نبوده . چیزیکه هست این جنگها از بس فراوان بود کسی داستان آنها را ننوشته وماجز از چند پیش‌آمد بزرگی از بازمانده یادداشتی دردست نمیداریم و ناگزیریم تنها آنهارا یادکرده از باز مانده چشم پوشیم .

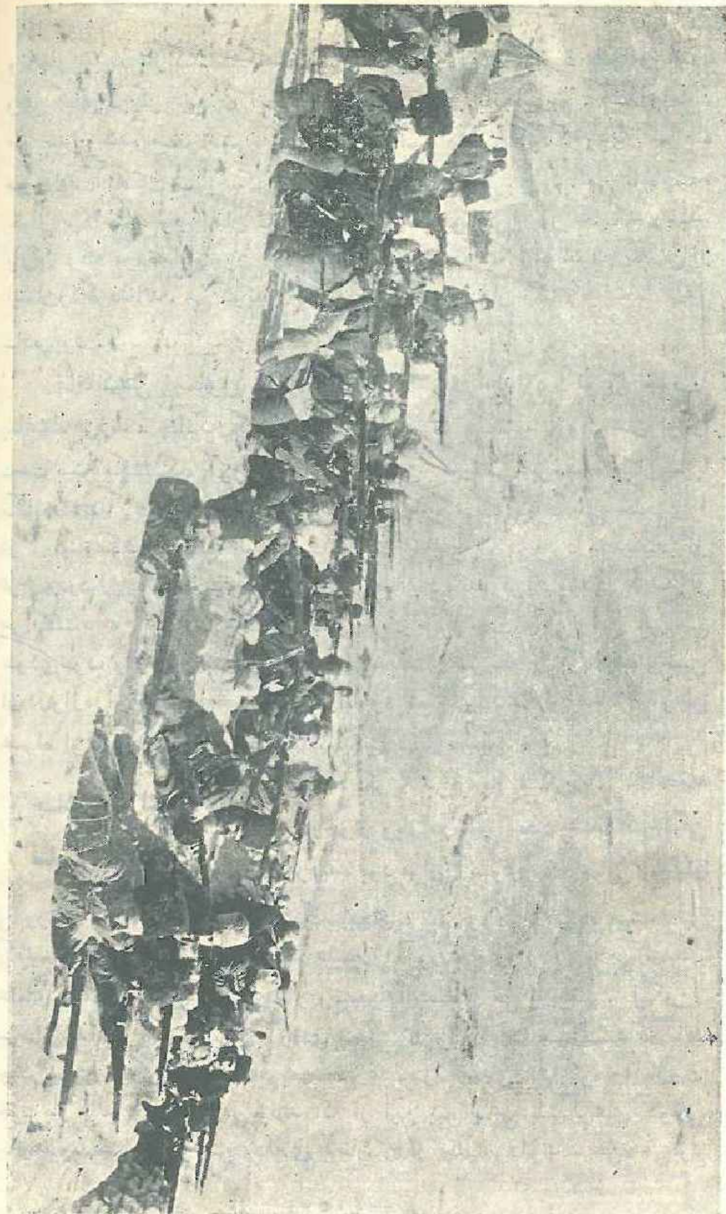
شب دوشنبه دوم فروردین (۲۹ صفر) دسته ای ازمجاهدان خیابان به یکی از سنگرهای دولتیان "تاختند وفیروزانه آن سنگررابدست آوردند . روزنامه مساوات که این را یاد کرده می نویسد : « پنج کس ازدولتیان را دستگیر کردند ودیگران کشته شده جزچندتنی جان بدر نبردند . نیز آنچه چادروابزارزندگانی می‌داشتندبایست وهشت تفنگ بدست مجاهدان‌افتاد » .

انجمن‌این فیروزی‌را باتلگراف آگاهی باستامبول‌فرستاده بدینسان :

« تبریز — شب ۲۹ احرار خیابان‌باردوی استبداد حمله سنگر بزرگ‌را متصرف شش نفر اسیر ۳٤ مقتول فرار غنایمشان ضبط نقاط ایران بتلگرافید انجمن ایالتی »

این‌یک تاخت کوچکی ، وهمانا برای‌آزمایش بوده. سپس روز چهار شنبه چهارم فروردین‌بتاخت بسیار بزرگی‌برخاستند وجنگی که بنام « جنگ ساری داغ » شناخته گردید درمیانه رخ داد . این یکی از روزهای پرشور تبریز بود . در این روز گذشته از مجاهدان وتفنگداران ، دسته های انبوهی از مردم دیگر ، روبرزمگاه آورده کوشش‌میکردند، وآوای‌توپ و تفنگ وبمب باهیاهوی جوش وخروش بهم درآمیخته هنگامه بیمانندی پدید می‌آورد . این شگفت که داستان آن را ننوشته اند ومایادداشتی در باره‌آن دردست‌نمیداریم . در این زمان‌درنتیجه سختی‌کار نان‌وشوریدگی

پیکره ۱۰۲ (روبرو) نشان میدهد بخشی‌ازسنگرهای مجاهدان‌را در ساریداغ‌درحال جنگ



زندگانی روزنامه‌های ناله ملت وانجمن بیرون نمی آمد،(۱) ومساوات که درآخرین شماره خود بیادآن پرداخته بدوسه جمله کوتاه بسنده کرده. ولی آنانکه درآن روز درتبریز می‌بودند میدانند چه جنك خونین وسختی پیش میرفت وتا سالها نام «جنك ساریداغ» بزبانهامی‌بود.مساوات گواهی داده که این از همه جنگهای ماه‌گذشته سخت تر بوده. سالار که‌خوداو دراین جنك دست داشته بارها از سختی آن گفتگو میکرده.

چنانکه گفتیم این شور وخروش وتاخت وکارزار بآهنك‌آن بود که دشمن را از جلو بردارند وراهی را بروی شهر باز کنند. اینست بجز از دسته هایی که برای پاسداری سنگرهای خودمانده بودند، دیگر مجاهدان همگی ازهرجا در این جنك دست می داشتند و بسیاری ازایشان شبانه بخیابان شتافته بودند. ازاینسوی بامداد زود انبوه مردم در سرباز خانه گرد آمده، همراه نمایندگان انجمن و سر دستگان آزادی، موزیك را جلو انداخته خروش کنان (یا علی کشان) روبخیابان نهادند تا پشت سرمجاهدان بایستند. از مارالان وسر قله و دامنه ساریداغ جنك سختی پیش میرفت. گلوله همچون تگرك میریخت. دولتیان چگونگی را ازپیش دانسته وآنان نیز از همه لشگرگاهها در بارنج گرد آمده بودند. هر دوسو آخرین‌زور خود را بکار میبرد. مجاهدان بآهنك تاخت و پیشرفت می بودند، ولی دولتیان در این سمت سنگر های بسیار استواری می داشتند و انبوه سوار و سرباز را در آنها جا داده ایستادگی سخت میکردند. «هاچه داغ» که در برابر ساریداغ نهاده و از آنکوه بلندتر است، دولتیان قله‌اش راسنگر ساخته از آن بالا فرصت تکان خوردن بکسی نمیدادند، و چون مجاهدان به پیشرفت میکوشیدند پیاپی کشته میشدند. کسیکه در آن روز در جنك بوده چنین میگوید: تنها دریك سنگر هفده تن کشته راپهلوی هم‌دیدم. تا غروب کشاکش وخونریزی بیمانندی پیش میرفت و از هر دو سو فراوان بخاك می افتادند. مجاهدان سنگر های ساریداغ را بدست آورده دولتیان

(۱) ناله ملت از همان هنگام بریده شد ولی «انجمن» پس از دیری چند شماره بیرون آمد.

را از آنجا بیرون کردند، ولی بیش از آن کاری نتوانستند. این خود فیروزی ارجدار می بود ولی دلخواه مردم که باز شدن راه باشد بدست نیامد.

مشهدی محمد علیخان که خود در این جنك بوده چنین می گوید: سنگر های خود را در سوی خطیب استوار گردانیده و پاسبان گزارده شبانه با پانصد تن مجاهد بخیابان رفتیم. بامداد زود جنك آغاز شد. مرا بیاری‌حاج حسین‌خان بمارالان فرستادند. علی‌مسیو و میرزا رحیم صدقیانی خوراك و ابزار بسنگر های ما میرسانیدند. جنك بسیار خونین می‌بود و امروز دولتیان دانستند که نیروی آزادیخوهان چیست. همه لشکر ها در یکجا گرد آمده جنك می کردند. ولی تنها سواران قره داغی تا پایان پافشاری کردند.در میان ایشان نیز دسته ارشد و ضرغام بیشتر دلیری می - کردند. از سوی ما نزدیك بیکصدو پنجاه تن کشته گردید که بیشترایشان را قره داغیان کشته و بیشتر ازسرشان زده بودند. در سنگریکه خود من میبودم از یازده تن تنها سه کس زنده ماندیم و هشت تن کشته شدند. نان و آب که برای ما آورده بودند همگی بخون آلوده و ما تاغروب چیزی نخورده بودیم و چون غروب باصد سختی از سنگر پایین آمدیم دیدم‌اسد آقا تنها پهلوی علی مسیو ومیرزا رحیم ایستاده گفتگو می کنند، و من چون نزدیك ایشان رفتم، وچگونگی سنگر های خود مان را از اسد آقا می‌پرسیدم ناگهان توپی آمده درنزدیکی ماآسیاب ویرانه‌ای رابرانداخت. پشت سر آن گلوله بریختن پرداخت. ما دوباره بجنك پرداختیم ولی چون شب فرا رسیده بود زود آرامش پدید آمد، وما سنگرها را بحاج حسین خان سپرده بخطیب بازگشتیم.

اینست‌آنچه آگاهی دربارهاین جنك بزرك می‌داریم و میتوان گفت درکمتر جنگی مجاهدان اینهمه کشته میدادند.

دراین جنك یکی از کشته شدگان بنام ازسوی دولتیان فتح‌الله آسیابان بودکه، نامش را برده و گفته‌ایم یکی ازاوتیان مردم آزار دوچی میبود، و در آن آمادگیهای اسلامیه از سردستگان بشمار میرفت. مجاهدان در یك تاختی او را کشته جنازه‌اش را آوردند.



پ ۱۰۳

مستر باسکرویل

فردای آنروز از سوی غربی باکسان صمدخان جنك برخاست ولی چند ساعتی بیش نکشید وآرامش رخ داد .

از دهه‌نخست فروردین نشان گرسنگی میان مردم پدیدار شد . کسانی بارخساره های کبود پژمرده و چشم های‌فرو رفته دیده می شدند . چنانکه

گفته‌ایم هوا امسال‌بخوشی میگذشت و در این هنگام سبزه ها سر فراشته بود . کم‌کم گرسنگان بسبزه خواری پرداختند . بباغها ریخته گیاه های خوردنی بویژه یونجه را چیده میخوردند . از این زمان تا سی وچند روز دیگر که راهها بازشد یونجه خوراك بینوایان میبود . مشهدی محمدعلیخان می گوید : سنگرهای ما در خطیب پهلوی یونجه زار ها می بود . هر روز زنان و بچگان دسته دسته بآنجا می ریختند و دستمالها را پر یونجه ساخته بر می گشتند . زنانی که بچه میداشتند بنوبت بچه های یکدیگر را نگهداری می کردند و دیگران بیونجه چینی میرفتند . پس از دیری در نزدیکی سنگرهای مایونجه نمانده و این زنان وبینوایان تا نزدیکی سنگر های دولتیان رفته از آنجا یونجه می چیدند . یکروز هم جنگی رخ داد و یکی از زنان تیر خورد . تا سالها داستان یونجه خوردن در تبریز بر سر زبانها می بود . (۱)

در این هنگام که نانی به بهای جانی بشمار میرفت نانوایی در تبریز راد مردی نموده که باید آنرا یاد کنیم . دکانها بیشتر بسته و چند دکانی که باز میشد در آنجا جز نان اندکی پخته نمی شد . ولی حاجی جواد که در میدان انگج دکان نانوایی می‌داشت روزانه از انبار خود ده خروار کما بیش نان پخته بهمان بهای ارزان پیشین (منی دوازده‌عباسی) به بینوایان می‌فروخت . مشهدی محمد علیخان میگوید : اگر حاج‌جواد این دستگیری راد مردانه را نمی کردی کار شهر بجای باریکی میرسیدی . این نیکی او کمتر از جانبازی مجاهدان نیست . دشمنان آزادی در شهر که این هنگام کوششهایی در نهان می کردند پول گزافی بحاج جواد پیشنهاد کردند که بگیرد و گندم خود را نهانی بایشان واگزارد . حاج جواد این‌کار را می توانست . زیرا کسی را آگاهی از انبار و گندم او نمی بود . ولی‌از راد مردی فریب پول را نخورده دنباله کار نیك خود را از دست نهشت . می گوید : روزی سردار حاج جواد را بخانه خود خواند وبا بودن کسانی از

(۱) چند سال پس از این‌جنگها روزی دیدم دربازار مردی باپاسبانی کشاکش میکرد ودرمیان سخنان خود چنین میگفت : « یونجه خورده و مشروطه را گرفته ایم که کسی بکسی زور نگوید » .

نمایندگان انجمن خواست باو سپاس گزارد و خرسندی نشان دهدو گفت :
« حاجی‌شما کاری کرده‌اید که نه تنها مرا ، سراسر مردم‌ایران‌را سپاسگزار
خود ساخته‌اید » . دیگران نیزجمله هایی راگفتند . حاج جواد با فروتنی
پاسخ داد : « مگر این جوانان که خون خودرا در راه مشروطه می‌ریزند
پدر ومادر نمیدارند ؟! مگر خون من از آنان رنگین تر است ؟! تا گندم
دارم نان کرده بمردم خواهم داد سپس هم‌تفنك برداشته باجان خود در راه
مشروطه کوشش خواهم کرد » . این را می نویسم تا دانسته شود
آزادیخواهان با چه غیرت و پاکدلی می کوشیدند . می نویسم تاآنانکه در
این هنگام در تهران ودیگر شهرها آسوده می‌زیستند ولی همینکه درسایه
آن کوششها وجانبازی ها محمد علی میرزا بر افتاد بیکبار همگی بیرون
ریختند وگرد خوان یغما راگرفته بردندو خوردند و اندوختند و انباشتند
و اکنون هریکی روزگار بسیار خوشی میدارد، بدانند رنجهای چه کسانی
را تباه گردانیده اند .

جنك آناخواتون

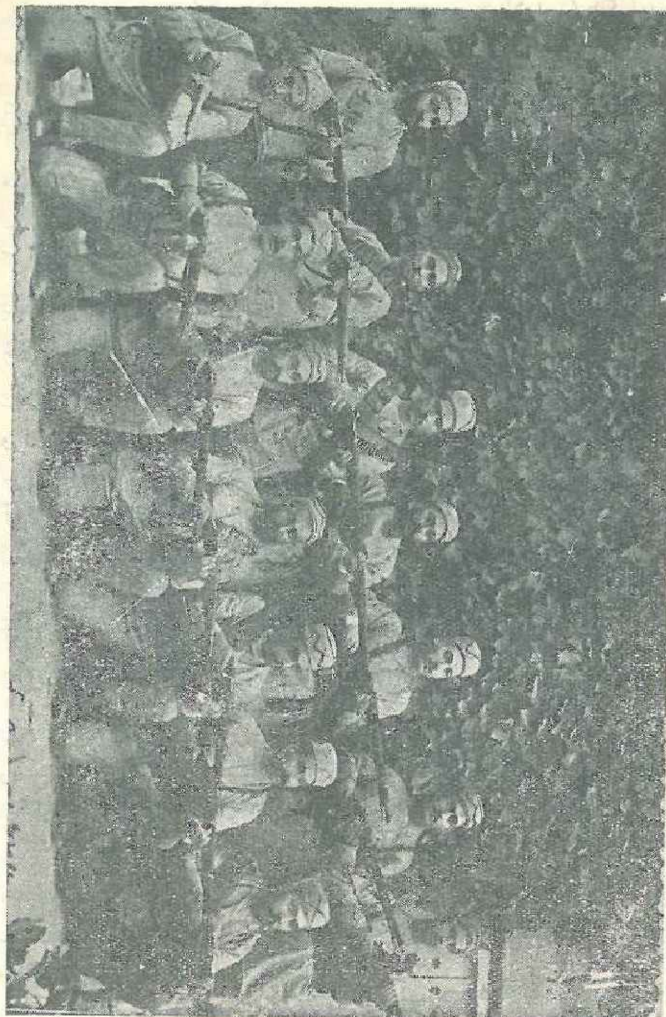
چنانکه گفتیم در ماه فروردین جنك پیاپی می بود
وگاهی هنگامه بزرگی برمیخاست . یکی از آن
هنگامه ها روز یکشنبه پانزدهم فروردین (۱۳ ربیع الاولی) بود که‌از
لشگر گاه دولتیان شهر را بگلوله توپ گرفتند وتا پسین بمباران سختی
پیش میرفت . از شهر نیز با توپ پاسخ میدادند . بنوشته کتاب آبی این
بار گلوله ها تا میدان شهر میرسید وگزندها میرسانید که کسانی هم از
مردم بیگناه کشته گردیدند .

باردیگر روز بیست وچهارم فروردین (۲۲ربیع‌الاولی) بمباران‌آغاز
شد و این بار چندان سختی نداشت و زود بپایان رسید . ولی فردای آن
روز (چهار شنبه بیست وپنجم) یکی از سخت ترین جنگها ،که بنام جنك
اناخوتون شناخته شده رخداد . چنانکه گفته ایم از نیمه های بهمن رحیمخان
بالوار آمده ودر آنجا باسپاهیان خود نشیمن می‌داشت وراه جلفا را بروی
شهرمیبست . ولی چنانکه دیدیم رحیمخان بشهر نپرداخته بیشتر بامجاهدان
صوفیان و مرند و آرونق کشاکش میکرد ، وجز یکبار که سردار برسر
الوار رفت وجنك درگرفت کارزاری میانه اوبا شهر رخ نمیداد . مجاهدان

بر سر پل آجی سنگرگاهی میداشتند و هیچگاه آنجا را بی پاسبان رها
نمیکردند . چیزیکه هست آنجا را باندازه دیگر سنگرگاهها نمی‌پاییدند .
روز چهار شنبه بیست‌وپنجم فروردین (۲۳ ربیع الاولی) ناگهان حاج
صمد خان با سپاه بس انبوهی از سواره و پیاده در آنجا پدید شد و جنك
بس‌سختی درگرفت . ایندا‌ستانرا در روزنامه انجمن یادکرده ولی پیداست که
آگاهی درستی نمیداشته . یکی از نزدیکان صمد خان که‌آنروزها همراهش
میبود در این باره چنین میگوید : شب چهار شنبه صمدخان مرا خواست و
چون رفتم دستور دادکه بهمه سرکردگان فرمانی نویسم در این زمینه
که سه‌ساعت پیش ازدمیدن بامداد با همگی سواره وسرباز زیر دست خود
باطبل و شیپور آماده روانه شدن باشند . من این فرمانها را نوشتم . صمد
خان همه را مهر کرده بدست نوکران دادیم که برسانند . چون خواستم
بازگردم پرسید : دانستی میخواهم کجا بروم ؟! میخواهم بروم به اناخواتون
و ریشه تبریز را بکنم . دانستم مست است و پاسخی نگفتم ودستورگرفته
بیرون آمدم . نیمه شب سه‌ساعت پیش از دمیدن بامداد همه سواره وسرباز
آماده می بودند . خود او نیز سوار گردیده همراه سر کردگان بآهنك
اناخواتون روانه گردید .

صمد خان که بیش از دیگر سرکردگان بگرفتن شهر میکوشید از
آنجا که چند بار از راههای دیگر تاخت آورد و کاری پیش نبرد ، همانا
گمان میکرد اگر ناگهانی از راه پل آجی بتازد بشهر دست خواهد یافت،
وچون از روزیکه بقراملك در آمدپیاپی دسته های سواره وپیاده ازمراغه
و کردستان بلشگر او میپیوستند و اینزمان نیروی بس انبوهی می‌داشت ،
از این رو بیکار نشستن باو دشوار میآمد و خود را نا گزیر از تاخت
دیگری میدید . این‌شگفت که رحیم خان‌را ازآهنگی که می داشت آگاهی
نداده وبا آنکه میخواست از نزدیکی نشیمنگاه او بتاخت پردازد ازویاری
نطلبیده بود . از اینجا میتوان دانست که بفیروزی خود باور می داشته
میخواسته همه نیکنامی از آن او باشد .

باری ایشان ،آناخواتون درآمده ازآنجا رو بشهر آوردند . مجاهدان
همینکه ایشان را دیدند بجنك درآمدند و بیکبار آواز سختی برخاست .



پ ۱۰۴

درشهر چگونگی را یافته بجنبش درآمدند و مجاهدان دسته دسته به یاری همکاران‌خود شتافتند . چون همچنان‌آواز شنیده میشد خودسردار بایکدسته سواره برزمگاه شتافت . از رسیدن او تنور جنگ گرمتر گردید . اینان پشته هایی را پناهگاه ساخته و آنان دره‌هایی را سنگرگاه گرفته بودند و پیاپی گلوله برسر همدیگر میبارانیدند .

در اینمیان چون دانسته شد که سپاهیان قراملك است که از این راه تاخت آورده اند کسانی گمان کردند شاید قراملك بی پاسبان باشد ، واینست از راه شهر بآنجا تاختند وامیدوار میبودند کاری انجام خواهند داد . ولی صمدخان دسته هایی را بنگهداری آنجا رهاکرده بود . از جمله دسته قزاق با شصت تیر و توپچیان با توپها جای خود را می داشتند و همینکه مجاهدان نزدیك شدند بشلیك پرداختند . مجاهدان اندکی کوشیده چون دیدند کاری از پیش نخواهد رفت باز گردیدند .

امادربیرون پل آجی زدوخورد تا سه ساعت برپا می بود و باآنکه هر دو سو در بیابان می بودند پا میفشاردند ، تا کم کم مجاهدان چیرگی نمودند و از سواران گروهی را از پا انداختند . ازجمله شجاع الملك پسر قادر آقا سر دسته کردان که مرد تنومند و دلیری می بود و بسر اسب چابکی نشسته رزم آزمایی نیکی مینمود ، تیری که می گویند از تفنگ سر دار بوده او را از اسب زندگی پیاده کرد. کردان او را برداشته بیدرنگ باز گردیدند . دیگران را نیز پا از جا در رفته روبر گردانیدند . مجاهدان به‌دلیری افزوده از دنبال ایشان تاختند و بسیاری از آنان رانابود ساختند . اگر رحیمخان از الوار بیاری ایشان نرسیدی و جلو مجاهدان‌را نگرفتی جز اندکی جان بدر نبردندی . صمد خان نومید و رسوا خودرا بقراملك رسانید و این بار دوم می بود که بشکست سختی دچار میشد .

آن نزدیك حاج صمد خان چنین میگوید : ما در قراملك چشم براه سپاه می بودیم که باز گردند . هنگام پسین ناگهان شیون و مویه

پیکره ۱۰۴ نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان تبریز (شاگردان با سکرویل) را (این پیکره پس‌از کشته شدن با سکرویل برای فرستاده شدن بآمریکابرداشته شده)

شگفتی شنیده شد . کسی را فرستادیم آگاهی آورد شجاع الملك کشته شده کردان سر برهنه و گل برومالیده شیوه کنان کشته‌او رامیاورند . بیرون آمدیم هنگامه شگفتی می‌بود . مویه و گریه کردان سراسرآبادی را فرا میگرفت . از آنسوی سپاهیان سواره و پیاده پرا کنده وپریشان پی‌هم میرسیدند . پاره ای زخمی مـی بودند . صولت السلطنه سر کـرده سوار گورانلو را تیری از گیجگاه خورده و ازپیشانی بیرون آمده بااینهمه نمرده بود ، و پس از دیری هم بهبودی یافت . پس از همه خود حاج صمدخان رسید . گرد وخاك سرو رویش را پوشانیده و سبیلها فرو آویخته ، پیدا می بود چه دلتنگی می داشت . پس از دیری رحیم خان آمد واز صمد خان دیدار کرده بگله ونگوهش پرداخت که چرا بی آگاهی از وی بچنان کاری برخاسته . سپس آمرزش خواست که چون روز چهار شنبه است و سواران چلبیانلو در این روز از جنك دوری می جویند (۱) اینست مـا نتوانستیم ازنخست‌بیاری‌شما بیاییم ، وسپس چون کار به‌سختی رسید ناگزیر شده بیرون آمدیم . صمد خان پاسخی نمیداشت و ازو آمرزش خواست . کردان تن شجاع الملك را شسته کفن کردند و همچنان مویه وزاری می کردند و فردا آنرا برداشته روانه کردستان شدند . (۲)

درنامه انجمن شماره کشتگان را از سپاه صمد خان سی تن کمابیش نوشته . ولی چنانکه گفتیم او از سختی این جنك آگاهی نداشته و این است میتوان پنداشت کشتگان بیش از آن بوده و بگفته کسان خود صمد خان این شکست او همپایه شکست روز هکماوار بشمار میرفت .

---

(۱) چلبیانلو دسته‌ای از مردم قره داغ‌اند وشاید از نژاد کردباشند وما نمی دانیم این را ازکجا داشتند که روزچهار شنبه جنك نکنند.

(۲) کسانیکه آشنایی بزندگانی کردان ولران میدارند می‌دانند که اینان درسوگواری بمردگان خوداندازه نگه نمیدارند . بویژه هرگاه‌مرده یکی از پیشروانشان باشد که شیون‌ومویه رنك دیگر می گیرد وبکارهای شگفتی برمیخیزند . در ششصد سال پیش ابن بطوطه راهش بلرستان افتاده ویك چنین داستانی را دیده ودر کتاب خود یاد کرده . هنوز آن‌شیوه امروز میان کردان ولران رواج می‌دارد .

در همان روز از سوی خیابان ومارالان نیز بمباران میشد . توپهای دولتیان از دامنه کوهها پیاپی گلوله میریخت و تا غروب همچنان آواز شنیده میشد .

آمادگی برای واپسین جنك

گرسنگی درشهر روز افزون می‌بود . از نیمه های فروردین کونسولگریهای روس وانگلیس ، بادستور سفارتخانه هـای خود از تهران ، بار دیگر باآزادی خواهان‌تبریز بگفتگو پرداخته بمیانجیگری کوشیدند . ایشان امیدمیداشتند که‌آزادیخواهان از فشار گرسنگی در شهر ، در پی مشروطه نبوده آسانتر رام خواهند شد . لیکن اینان سر رام شدن نمیداشتند ، و پس از گفتگوها برای آشتی چنین پیشنهاد کردند:(۱) شاه‌مشروطه‌رابپذیرد(۲) کسی‌را بگناه آزادیخواهی نگیرد (عفو عمومی) (۳) همه‌سپاهیان ازپیرامون شهربرخاسته پراکنده شوند (٤) آزادیخواهان تفنك و ابزار جنگی که از خودشان می دارند نگه‌دارند . (٥)والی‌که برای آذربایجان فرستاده‌شود با آگاهی از خود مردم باشد .

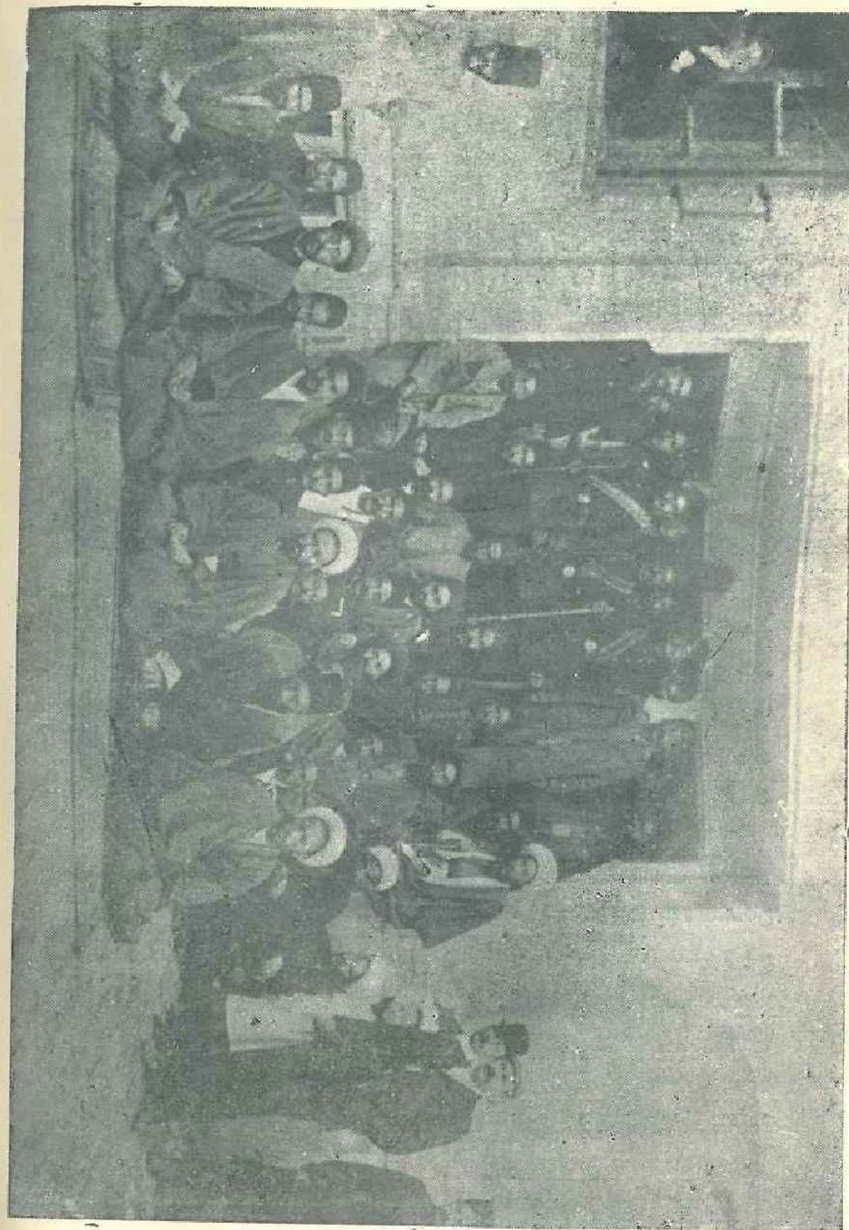
پیداست که محمد ع‌ی میرزا این چیز ها را نخواستی پذیرفت . بویژه در این هنگام که امید مند میبود شهر از گرسنگی ناگزیر شده درهای خود را بروی دولتیان باز خواهد کرد . از آنسوی در این روزها در استانبول سلطان عبدالحمید بکندن ریشه آزادی برخاسته بود ، و بیگمان محمد علی میرزا از آن آگاهی می داشت و مایه پشت گرمی او می شـد .

در بیست و یکم فروردین (۱۹ ربیع الاولی) کونسولهای انگلیس و روس وعثمانی در کونسولگری انگلیس باهم نشسته ، درباره بستگان خود در تبریز بگفتگو پرداختند و چنین نهادند که یکصد و هفتاد و پنج خروارآرد ازدولت برای بستگان خود خواستار گردند ، وچون‌بسفارتخانه های خود در تهران تلگراف کردند و آنان با دربار بگفتگو پرداختند ، محمد علی میرزا آن را هم نپذیرفته و چنین پاسخ داد که بستگان بیگانه همگی از تبریز بیرون روند . کونسولها این دستور را ببستگان‌خود دادند ولی آنان هیچکدام نپذیرفتند .

دراین میان کونسولها بیکار نایستاده سفارتخانه های خود را در تهران آسوده نمیگزاردند ، و چنانکه گفتیم ترسهای بیجا از خود می نمودند . ما چون کتاب آبی را میخوانیم می‌بینیم مستر راتسلاو گاهی تلگراف کرده که انجمن نان و گندم از بستگان بیگانه خواهد برید . گاهی آگاهی داده که بیم می دارد گرسنگان بکونسلگریها بریزند وبتاراج پردازند . مانمیدانیم این دروغها از بهرچه بوده ؟! این یکی ازسر فرازیهای ایرانیان است که در سختی ها وآشوبها بیش از همه بنگهداری بیگانگان کوشند. در آن ده ماه گرفتاری تبریز کمترین آزاری به بیگانه ای نرسید و در این هنگام نایابی خوراك هم اروپاییان وبستگان ایشان آسوده تر از دیگران می بودند ، و انجمن میکوشید تا بتواند جلو گله آنان را گیرد و عنوان بدست دولتها ندهد . چه جای آن می بود که کسانی بکونسولگریها ریزند. هرکسی در آن روزها در تبریز بوده میداند مردم باهمه گرسنگی رشته شکیبایی و خودداری را از دست نهشته هیچگونه بدرفتاری از خودشان نمیدادند .

این بیتابی کونسولها به تبریزیان گران می افتاد واز فرجام آن سخت بیمناك می ایستادند . از آنسوی حال بینوایان دلگداز می بود . انجمن آسوده ننشسته ازهر راهی می کوشید . روز بیست‌وششم فروردین (٢٤ ربیع الاولی) نمایندگان با هم نشسته و کونسولهای روس و انگلیس را نیز بآنجا خواندند وبمیانجیگری ایشان بمحمدعلیمیرزا چنین پیشنهاد کردند: از جنك جلوگیری شود و شاه دستور دهد عین‌الدوله روزانه یکصد وپنجاه خروار گندم بنام بینوایان بشهر روانه کند ، و کونسولها پایندانی کنند که ازآن گندم چیزی بمجاهدان وآزادیخواهان داده نشود ، وچون بدینسان آرامش رخ داد انجمن بهمداستانی آزادیخواهان رشت واسپهان ودیگر شهرها

پیکره روبرو (١٠٥) نشان میدهد سران آزادیخواهی تبریز را درتلگرافخانه کمپانی که برای گفتگو بامحمد علیمیرزا دربارهٔ درآمدن روسیان گرد آمده بودند . آنانکه درجلو نشسته‌اند از دست راست : ١) میرزا اسماعیل نوبری ٢) حاجی مهدی‌آقا ٣) میرزاحسین واعظ ٤) تقیزاده ٥) معتمد التجار ٦) ناشناخته است .



بادربار بگفتگو پرداخته کشاکش را بپایان رساند . کونسول انگلیس این خواهش را با پیرایه هایی از خودبتهران فرستاد. ولی محمد علیمیرزا سر فرونیاورد .

اینها تلاشهایی بود که انجمن برای جلوگیری از بهانه جویی بیگانگان وچاره جویی به بینوایان و گرسنگان می کرد . از آنسوی شادروان ثقةالاسلام با دستور خود محمد علیمیرزا ، همراه حاجی سید المحققین وحاجی سید حاجی آقا میلانی (یکی از ملایان بی‌یکسو) بباسمنج آمده از تلگرافخانه آنجا باباغشاه در گفتگومی‌بود وبامحمد علیمیرزا ووزیران تلگرافها درمیانه می آمد ومی‌رفت . ولی چنانکه گفته ایم مجاهدان اندیشه دیگر می‌داشتند وازراه دیگر می کوشیدند . دراینهنگام سردار و سالار و دیگر سردستگان آماده می شدند که باردیگر بتاختی برخیزند وتاتوانند کوشش وجانبازی کنند . باین آهنك بسیج کارمیکردند . وچون در این بسیج وآمادگی یکی ازکارکنان مسیو هوارد باسکرویل آمریکاییست و خواهیم دید که درآن جنك خونین نخستین، قربانی اوشد ، باید در اینجا داستان آنجوان وکارهایش را بنویسیم :

مستر باسکرویل پیش از جنبش مشروطه ، وهمچنین درسالهای نخست آن‌جنبش ، مدرسه آمریکاییان در تبریز (مموریال اسکول) درنزد آزادیخوهان ارجی میداشت . زیرایگانه جایگاهی می‌بود که زبان انگلیسی ودانشهای اروپایی درس داده‌می شدی ، وبسیاری ازجوانان بیدارمغز بآنجاآمد ورفت‌می داشتندی.(۱) دراینهنگام‌نیز یکداستانی بهمبستگی میانه آن‌مدرسه‌با جنبش‌مشروطه پدیدآورد ، وآن پیوستن‌مستر باسکرویل، یکی از آموزگاران‌آنجا ، بمجاهدان و کشته شدن او درراه مشروطه، ایران بود .

این باسکرویل جوان بیست وپنجساله ای می‌بود که اندکی پیش از جنگهای تبریز ، برای آموزگاری ، ازآمریکا باین شهر رسید ؛ وچنانکه همکشور او مسترشت نوشته است ، جوان غیرتمند تازه دانشگاه پرنستون

(۱) شادروان شریفزاده یکی از آموزگاران آنجا شمرده می‌شد .

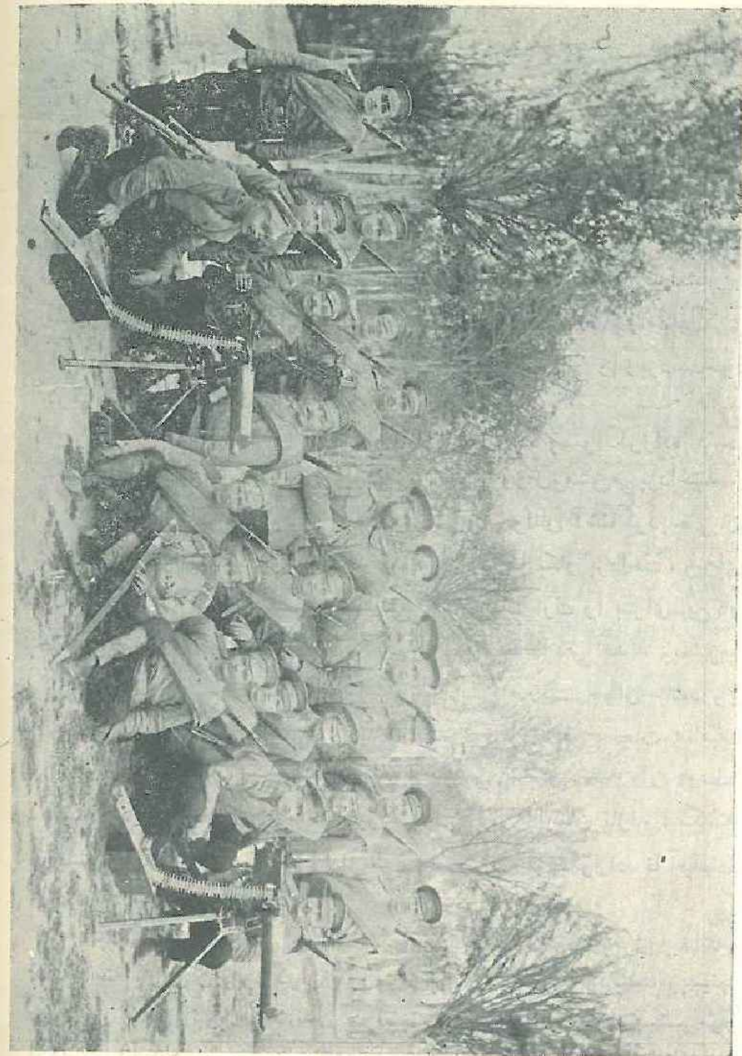
را بپایان رسانیده وگواهی‌نامه B . A. گرفته بوده و نخستین کارش همین بود که بآموزگاری دراین مدرسه آمد .

جوان پاکدل چون بتبریز رسید وسراسرشهر را پراز جوش وجنبش یافت خونش بجوش آمد و بآزادی ایران دلبستگی پیدا کرد . بگفته مستر شت باشریفزاده سخت گرمی داشته ، واین کشته شدن اوبوده که دل‌جوان آمریکایی را تکان داده وشب وروز ناآرام گردانیده ، و چون با کسانی ازآزادیخواهان که زبان انگلیسی میفهمیدندآشنایی می‌داشت با ایشان گفتگو کرده که یاوری بآزادیخواهان کند ، که‌چون درآمریکادوره‌سپاهیگری را بپایان رسانیده ودرآن باره آگاهی می‌داشت جوانانی را زیردست‌خود گرفته سپاهیگری یاددهد .

در اینهنگام دسته‌ای ازجوانان بازرگان زاده و توانگرزاده دست بدست‌هم‌داده گروهی پدیدآورده بودند وپسینها بورزش‌ومشق‌می پرداختند .

گویا ازماه بهمن‌بود که باسکرویل‌بااین جوانان آشناگردیده وبآن شد که ایشان را سپاهیگری یاد دهد وازهمان روزها بکار پرداخت ، وبرای آنکه کونسول آمریکا ومدرسه آگاهی نیابد حیاط ارك را برای این کار خود برگزید که هرروز هنگام پسین‌جوانان درآنجاگردمی آمدند وبمشق‌و ورزش می‌پرداختند . بدینسان کار باسکرویل پیش میرفت . جوان ساده‌درون آرزوی بس بزرگی‌دردل می‌پرورید. دسته خود را « فوج نجات »نامیده از یکایك آنان پیمان میگرفت که درهرجنگی پیشروباشند ، و چون بدشمن‌نزدیك شوند دربند سنگر نبوده فدایی وار به‌ایشان تازند ، بکشند و کشته شوند ، وچنین کاری را ازیك مشت جوانان توانگرزاده نا آزموده چشم می‌داشت .

چنانکه گفته‌ایم پس ازجنك هکماوار در شهر شوردیگری پیداشده دسته دسته بازاریان وبرزگران بآرزوی مجاهدی افتاده بودند ، وپسینها دزسرباز خانه انبوه می‌شدند . دراینهنگام باسکرویل همراه مستر مور انگلیسی (آگاهی نویس روزنامه تیمس) وشاگردان خود بسربا ز خانه آمدند ، وچون کسانی ازشاگردان باسکرویل خود ورزیده شده بودند ،هر کدام آموزگاری دسته‌ای را بگردن می گرفتند . بدینسان در سربارخانه



پ ۱۰۶
یکدسته از سپاهیان روسی درتبریز .

ازهر گوشه‌ای آوازهای « یکدو » برمیخاست .

دراینمیان کونسول آمریکا ازکارباسکرویل آگاهی یافته دلگیر گردید، ویکروز پسین بهنگامی که سربازخانه پرازمردم شده وسردار وپاره‌نماینده گان انجمن درآنجا می بودند بسربازخانه آمد ، وباباسکرویل رو برو شده باو یادآوری کرد که این درآمدن او بکارهای ایران نافرمانی ازقانون آمریکا است ، واورا شاینده کیفرمیگرداند ، وخواستار گردید که به سرآموزگاری خود درمدرسه باز گردد . باسکرویل نچندان شوریده دل می بود که پروای اینسخن کند . آشکاره پاسخ داد چون ایرانیان درراه آزادی می کوشندمن بایشان پیوسته ام وباك از قانون آمریکا نمیدارم . برخی میگویند : پاسپورت خودرا درآورده بکونسول بازداد . سردار ونماینده گان انجمن هر کدام بنوبت خود سخنانی سرودند ، بدینسان که ما از شما بی اندازه خرسندیم ولی نمیخواهیم درراه آزادی ایران زیانی بشما برسد ، و دوست میداریم شما بجایگاه خود درمدرسه باز گردید . باسکرویل باین سخنان گوش نداد ، واز اینهنگام ازمدرسه وامریکاییان بریده یکباره بایرانیان پیوست . اینست داستان باسکرویل . ما ارجی که میگزاریم به پاکدلی و جانبازی اوست ، وگرنه خواهیم دید که از کوششهای اوسودی بدست نیامدوجز دلشکستگی مجاهدان نتیجه دیده نشد .

آنگاه باسکرویل که باساد گی وپاکدلی باین کوشش برخاسته بود، کسانی ازمیوه چینان ودورویان چنین میخواستند که او وشاگردانش را بروی ستار خان وباقر خان ومجاهدان کشند وبادست این آنانرا پس رانند . یك چنین بد خواهی نیز بمیان آمده بود .

بسخن خود باز گردیم : چنانکه گفتیم سختی کارنان ودیگرخوردنیها وتلاشهای بیم آور کونسولهای روس وانگلیس سردار وسالاررا بر آن واداشت که بار دیگر بجنك بزرگی برخیزند، واین بارسوی غرب را بر گزیده برآن شدند که به شام‌غازان که یکی ازلشگر گاههای صمدخان می بود ، تاخت ببرند وچون بسیج کارمیکردند باسکرویل چنین خواست که دسته اودراین تاخت پیش جنك باشند ، وبدانسان که بایشان یاد داده بود بسنگرهای دشمن بتازند وچندان شور بسرمی داشت که ازخوردن وخوابیدن بازماند. شب وروزمیکوشید

ومی‌اندیشید . سردار باآن‌آزمودگی میدانست که این اندیشه آرزویی‌بیش نیست وبدان ارجی نمی نهاد ، ولی از نوازش وپذیرایی بباسکرویل‌بازنمی ایستاد. چنانکه سه روز اورا درخانه خود نگهداری کرد . این سخن‌ازآقای یکانیست که جوان امریکایی درآن سه روز همیشه بخود فرورفته اندیشه می کرد وبخوراك وبخواب بسیار کم می‌پرداخت

جنك شام غازان یاواپسین جنك

روز دوشنبه سی‌ام فروردین باردیگر تبریز پر از شور وهیاهو بود . دراینروز واپسین جنك میانه دولتیان وتبریزیان رخ میداد . شب دوشنبه همه مجاهدان درقره آغاج وآخونی گرد آمده ، بامدادان پیش از آنکه‌آفتاب بدمد از چند سو باشام غازان بکارزار پرداختند . دراین‌روزمجاهدان باشورتازه‌ای بکار درآمده برآن بودند تادشمن‌را ازجابکنند ازپانشینند. ولی افسوس که درگام‌نخست باسکرویل ، جوان‌آمریکایی‌را ازدست‌دادند، واین خود مایه دلشکستگی گردید .

چنانکه گفته‌ایم باسکرویل« فوج نجات » آراسته‌وچنین میخواست که‌دراین جنك‌فوج اوپیشآهنك بوده هنر نمایی کند ، وبا این‌آرزو شب و روز ناآرام میزیست . ولی افسوس که آزمایش ، ناآزمودگی‌اورا نشان داد . آنهمه رنجها بیهوده شده خود او نیز برسر این آزمایش رفت .

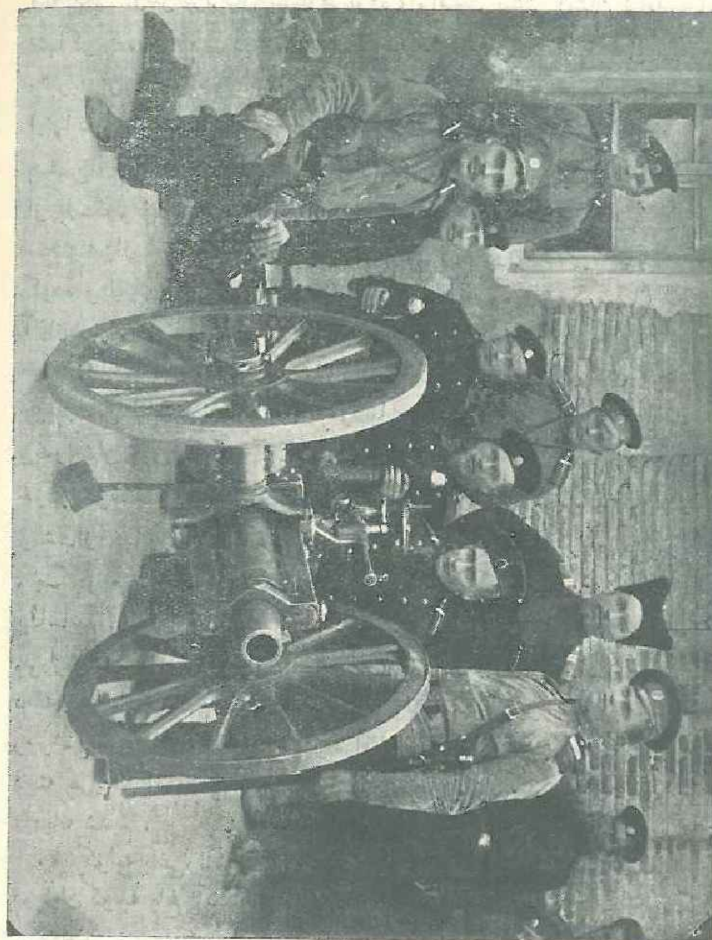
شمارهٔ پیروان اوتاسیصد تن میرسید . ولی چنین میگویند بیش‌ازچهل واند تن اندیشهٔ اورا نپذیرفته وباوی پیمان استوار نکرده بودند ، و چون شب دوشنبه فرارسید باسکرویل بآمادگی پرداخته دستور داد پیروان پیش از نیمه شب درشهربانی گردآیند تا از آنجا بقره‌آغاج‌روانه گردند . سپس کسانی‌را نزد ستار خان فرستاده خواستارشد توپی بدست او سپارند . گفته‌ایم ستار خان با اندیشهٔ‌اوهمداستان‌نمی‌بود ، واین‌میدانست که ازجوانان ناآزموده جنك ندیده چنان‌کاری‌برنیاید . اینهنگام نیز پاسخ داد : «میروید امریکایی را بکشتن میدهید وتوپ را بدشمن گزارده میگریزید » این گفته از دادن توپ باز ایستاد . از اینکار سردار بسیاری ازپیروان باسکرویل سست شدند وپیش از همه مستر مور کناره جسته بتماشا بس کرد . خود اینمردداستان درازی مینویسد که سیصد وپنجاه تن تفنگچی باو سپرده شده

واو یکی ازسرکردگان بشمارمی‌بوده ، وامشب بیشتر ایشان نیامده،واورا تنهاگزارده اند ، وچنین وامینماید که درجنك همپای باسکرویل می‌بوده ، وتبریزیان‌را « ترسو» ستوده زبان به نکوهش دراز می‌دارد . ولی همه اینها دروغ‌است وهرکس میداند که این انگلیسی‌هیچگاه‌جنك‌نکرده وتیری بدشمن‌نه‌انداخته، وبیش‌ازاین‌عنوانی‌نداشته که‌درورزش‌وآموزگاری‌همراهی از باسکرویل می کرد ، وامشب خودرا بیکبار کنار کشید .

من‌از کسانیکه‌درپیرامون‌باسکرویل‌می‌بودندوهنوززنده‌اند، پرسشهایی کرده و اینك گفته های برخی از آنان را میآورم . علویزاده (١) که از آغاز جنك درمیانهٔ مجاهدان‌وسپس بادسته باسکرویل‌می‌بودچنین‌می گوید : شبانه که بایستی‌درشهربانی گردآییم‌از کسانیکه پیمان فداییگری می‌داشتند جزیازده‌تن نیامدند . دیگران یاخودشان ترسیده پاپس گزاردند ، یامادران وپدرانشان چون از آن آهنك باسکرویل آگاهی می‌داشتند جلو پسران خودرا گرفتند . ولی از دیگران دسته انبوهی فراهم شدند . نزدیك به نیمشب‌ازآنجا روانه قراآغاج شدیم . این‌محله سرتاسر پراز مجاهدوتوپچی وجنگجو می‌بود . مارا بمسجدی راه نمودند که که چند ساعتی در آنجا بیاساییم . باسکرویل دمی آرام نمی نشست و درون مسجد نیز مارا بمشق وورزش وامیداشت . می گفتند : سردار خواهد آمد و یکساعت پیش از دمیدن بامداد تاخت آغاز خواهد شد . ولی سردار دیررسید وبامداددمیده وروشنی نیمه تابیده بود که ما راه افتادیم . درهمان هنگام مجاهدان دسته دسته هریکی از راهی پیش می‌رفتند . هنوز آفتاب ندمیده بود که بدشمن نزدیك شدیم .

کوچه باغی‌را گرفته‌پیش‌میرفتیم . این‌دست وآندست‌ما باغها می‌بود. درپایان کوچه باغ کشتزار پهناوری پدید شد . درآنسوی کشتزار سنگر توپ قزاق می‌بود که‌در پیرامون آن قزاقها پاسداری می‌نمودند . ما ازدور ایشان را میدیدیم . یکی درکنار ایستاده آتش گردون میچرخانید و پیدا

(١) آقای مهدی علویزاده پسر حاج میرمحمد علی اصفهانی که اکنون درتهرانست .



پ ۱۰۷

یکدسته ازروسیان درتبریز

می‌بود که مارا نمی‌بینند . همینکه کوچه باغ را بپایان رسانیده بدهنهٔ کشتزار نزدیك شدیم باسکرویل فرمان دوداده خویشتن درجلو روبسوی سنگر قزاقان دویدن گرفت . چند تنی ازما پی او را گرفتند ، ودیگران چون توپ و گلوله را در برابر میدیدند پیروی نکرده بیدرنك دودسته شده دسته‌ای بباغهای این دست ودسته‌ای به باغهای آندست درآمدند و پشت درختها و دیوارها سنگر گرفتند . اما باسکرویل همینکه تیری انداخت وچند گامی دوید قزاقی آماج گلوله‌اش گردانید ، ودر آنهنگام که میافتاد فرمان « درازکش » داد . آنچند تن که بدوری چند گامی درپشت سرش می‌بودند خوشبختانه در همانهنگام به برابر پشته‌ای رسیده بودند ودر برابر آن درازکشیدند . آواز باسکرویل بلند شد : « حاجی آقا (۱) من تیر خوردم » ، این گفته دیگر خاموش شد.

در اینمیان قزاقان پیاپی گلوله می‌بارانیدند . آنچند تنی که در میان کشتزار ماندند ماندیدیم همگی کشته خواهندشد . از پشت درختها ودیوارها بجنك درآمدیم تادشمن را بخود سرگرم سازیم . ولی اینان در جای بسیار بدی گیر کرده وهمگی در گلوله‌رس می‌بودند ، وقزاقان دست از سرایشان برنمیداشتند . دراین میان حاجیخان پسرعلی مسیو بادسته تفنگچیان خوداز راه دیگری پیش رفته ودست راست دشمن را گرفته بودند ، و چون آنان بشلیك برخاستند قزاقان ناگزیر شدندبآنسو پردازند وما در اینمیان فرصت بدست آورده برهایی آن چند تن وبیرون کشیدن تن خونین باسکرویل پرداختیم .

بدینسان جوان پاکدل امریکایی جان خودرا باخت : یك تیری انداخت بایك تیری هم از پاافتاد . از کسانیکه درپشت سراو بوده‌اند من چندتن را میشناسم واینك نام میبرم ۱) میرزا حاجی آقارضا زاده که ترجمانش می‌بود ، ۲) حسن آقا علی زاده ۳) حسن آقا حریری ٤) میرزا احمد قزوینی ٥) محمد خان ٦) حسینخان کرمانشاهی . (۲) این حسنخان یکی از دلیران

---

(۱) خواستش میرزا حاجی اقا رضا زاده (دکتر شفق کنونی)بوده که ترجمانش می‌بود .

۱) میرزا حاجی آقا دکتر شفق است . علیزاده بهمان نام خوانده

مجاهدان وهمانست که همراه یار محمد خان به تبریز آمده بود .

این را علیزاده میگوید : در آنهنگام که ما درمیان کشتزار افتاده بودیم قزاقان کوشیدند کشته باسکرویل را ببرند حسین خان نگزاشت و باتیردوتن را از پادرآورد . حاجی حسن آقا کوزه کنانی ومیرزاعلی خان پستخانه وپاره کسان دیگر نیز درفوج باسکرویل می‌بوده‌اند ولی نمیدانیم درآن روز میان کدام دسته افتاده بودند . علویزاده خودش را میگوید در دسته میان باغهابوده .

مستر مور درپیرامون کشته شدن باسکرویل سخنانی میراند . در اینجاهم چنین می‌نماید که خوداودرجنك‌می‌بوده . ولی‌همه اینهادروغهاییست که‌از پندار خود بافته است ، وچنانکه گفتیم اوهیچکاره نمی‌بود وبجنك هم پا نگزاشت . نکوهشها که از ایرانیان کرده واز فدائیان ارمنی بستایشها پرداخته‌آنها نیز ازهمین گونه سخنانست واز روی فهم وراستی رانده‌نشده . این کار باسکرویل وآن تاختي که میخواست بسیار پردلانه می‌بود ولی بیباکی‌را هم دربر میداشت . گیرم که همگی شاگر دانش پیروی از وی کردندی و کسانی ازایشان درنیمه راه افتاده و کسانی‌خودرا تاسنگر دشمن رسانیدندی وبدانجا دست یافتندی پس از آن‌چه کردندی ؟! آیا توانستندی آنجارا نگاه دارند ؟! پرسشي است که بآسانی پاسخ نمیتوان گفتن . هرچه هست‌برای اینکارمردان جنك‌آزموده می‌بایست . ازیك‌دسته توانگرزادگان (بابگفته ستار خان حاجی زادگان) چه برخاستی ؟!

دامنهٔ جنك

کشته باسکرویل را از رزمگاه در آورده‌همراه کسانی از پیروانش بشهرفرستادند . دیگران بجنك ایستاده بیش از این باونپرداختند . پیکار بسختی پیش میرفت . دسته هایی از مجاهدان

میشود واکنون در تهرانست . حریری بنام بیرنك خوانده میشود ودرتبریز است . میرزا احمد قزوینی همان نماینده علمای نجف می‌بوده که سپس بنام « عمارلو » شناخته میشد ومرد . محمد خان‌اکنون بنام نیساری خوانده‌میشود واکنون‌درتهران در شهربانیست .

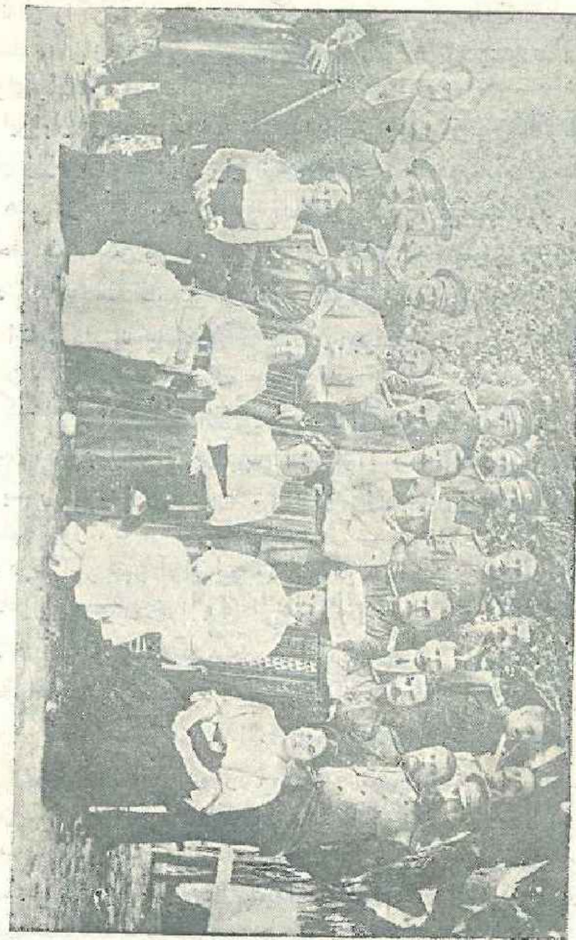
از این گوشه‌وآن گوشه دلیرانه میجنگیدند . خودسردار در« باغ سازنده» بالا خانه‌ای راگرفته بادوربین رزمگاه‌را می‌پایید وبسردستگان‌دستورهایی می‌فرستاد . آواز تفنك بهم پیوسته وتوپها پیاپی غرش مینمودند ، گاهی نیز آوای بمب برمیخاست .

این بار دوم بود که همه مجاهدان از سرداریان و سالاریان و از گرجیان وارمنیان وقفقازیان وایرانیان ، دست بهم داده‌بیکسو رومیآوردند ، ودسته هایی ازمردم تهیدست از پشت سر بیاری برمیخاستند . از آن سوی حاج صمد خان نیز همه نیروی خودرا بکار انداخته دلیرانه ایستادگی می کرد . شاید دسته هایی‌نیز از لشگرگاه عین‌الدوله یارحیمخان باوپیوسته بودند . اینست دلیرانه پافشاری کرده فشار مجاهدان رابرمیگردانیدند وچه بساایشان بتاخت برمیخاستند .

گذشته از شام‌غازان ازخطیب نیز جنك میرفت . بلکه برای نخست باردولتیان دربرابرلیلاوا واهراب‌پیدا شده ازآنسو نیز‌پیکار میکردند . تنور کشتار بسیارگرم‌شده زبانه میزد . پس ازسی‌وچندسال‌تو گویی‌آوازریزش گلوله‌های‌آنروز ، که از دورهمچون ریزش تگرك تند می‌نمود ، درگوش منست . درسراسر شهر آواز پیچیده هنگامه بس شگفتی برپامی‌بود .

تاغروب همچنان خونریزی می‌شد وتیرو گلوله درریزش وآمد وشد می‌بود . هر دوسو ایستادگی‌سخت می‌نمودند وراستی اینکه کار بشهریان وآزادیخواهان‌دشوارشده بود . زیرا باآن‌آهنگی که می‌داشتندوبباز کردن راه میکوشیدند ، هنوز کار چندانی انجام نداده و از سوی دشمن نشانی ازسستی وزبونی پدیدار نشده بود . روزنامه انجمن ازگفته یکی ازبستگان صمد خان‌می‌آورد که هرگاه جنك نیم‌ساعت دیگرپیش رفتی سوار و سرباز چون ازسه سو زیرآتش می‌بودند زینهار خواستندی. شایدهم این سخن راست باشد . ولی دربیرون‌نشانی‌پدیدار نمی‌بود ، وبدانسان که مجاهدان به پیشرفت میکوشیدند دولتیان هم درجلو گیری پامی فشاردند .

دراینهنگام که غروب فرارسیده‌ولی جنك‌همچنان برپامی‌بود کونسول های روس وانگلیس بانجمن آمدند و نمایندگان را دیده تلگرافی از سفیران خود از تهران‌نشان دادند که میانه ایشان بامحمد علی‌میرزا گفتگو



پ ۱۰۸

یکدسته از روسیان با زنانشان

رخ داده ، وبرآن‌شده‌اند که‌شش روز جنك کرده نشودودولتیان راه‌خوارو‌بار را بروی شهربازدارند تا آرامش وآسودگی درمیان باشد، وازآنسوی با محمد علیمیرزا درباره گفتگو کرده کشاکش ودشمنی‌را بپایان رسانند . دو کونسول میگفتند : «شرط این قرار دادآنست که آزادیخواهان ازتاختن بدولتیان خودداری نمایند » (۱) . انجمن پیشنهاد را پذیرفته برای سردار آگاهی فرستاد ، و سردار چنانکه شیوه اش ی بود که همیشه در برابر پیشنهاد آرامش وآشتی خوشنودی مینمود ، بیدرنك دستور فرستاد مجاهدان ازجنك باز ایستادند وسنگرهایی که‌از دولتیان گرفته بودند رها نمودند وباز ایستادند وسنگرهایی که ازدولتیان گرفته بودند رها نمودندو باز گشتند . بدینسان واپسین جنك خونین بپایان رسید .

داستان گفتگوی سفیران را بامحمدعلیمیرزا در گفتاردیگری خواهیم آورد . دراینجا دنباله پیش آمد های تبریز را میگیریم . مرك باسکرویل به تبریزیان سخت افتاده همه را افسرده گردانیده بود . هزار کسی که از خود تبریزیان کشته میشد راه دیگری می‌داشت ، واین چون‌میهمان بشمار میرفت هر کسی‌ازآن‌پژمرده میشد . اینست‌برآن شدند جنازه‌اش راباشکوه بسیاری بخاك سپارند.. باآنکه گرسنگی‌همه‌را دلگیرساخته ودراین‌روزها آگاهی های بیم‌آوری ازسرحد جلفا میرسید ، دربند اینها نشده خواستند روان‌جوان‌امریکایی‌را ازخودخوشنود گردانند . روز سه شنبه را باین کار پرداختند وچون جنگی در میان نمی بود ، بآسودگی آن را انجام دادند . سراسر راه را از شهر تا گورستان آمریکاییان مجاهدان اینسووآنسورده کشیده باتفنگهای‌وارونه ایستادند . شاگردان باسکرویل ودسته فداییان‌او وارمنیان وگرجیان وامریکاییان وهمه آزادیخواهان از بزرك و کوچك با دسته های گل بدست پیرامون جنازه را گرفته روانه شدند . همه را اندوه گرفته پژمرده وافسرده می بودند . میانه راه در چند جا پیکره برداشتند و چون‌جنازه بدینسان بگورستان‌آمریکاییان رسید، درآنجایکرشته گفتارهایی رانده شد وشور وخروش‌سترگی برخاست . از کسانیکه بگفتار پرداختند بارون سدراك از آزادیخواهان ارمنی می‌بود و چنین گفت : « من‌اکنون

(۱) انگیزه این شرط دانسته خواهد شد .

بیگمان شدم که مشروطه‌ایران‌پیش خواهد رفت زیرا خون پاك این‌جوان بیگناه درراه آن ریخته گردید ».

این بارون‌سدراك از نخست‌بامجاهدان همپای‌وباگفتارهای‌پرشور ومغزدار خود بآنان یاری میکرد . این جمله هم ازوست که در روز های آخر که گرسنگی تبریزرا فراگرفته ومردم که دریکجا گردمی آمدند بیشتر رخسارها پریشان وپژمرده‌می‌بود ، بارون‌سدراك درسربازخانه گفتارخود را باین جمله آغاز کرد : « ملت‌آج سگز‌آزادسگز » (۱) (مردم گرسنه‌اید ولی آزادید) .

انجمن میخواست‌پولی بآمریکا برای‌مادر باسکرویل بفرستد . دکتر وانیمان که ریش‌سفید امریکاییان درتبریز می بود خرسندی نداد . تفنگی راکه آن جوان بدست میگرفت وبهنگام کشته شدن نیز دردستش می‌بود ، پیدا کرده نامش را واینکه درراه آزادی کشته شده ، بروی آن نویسانده بیادگار برای مادرش فرستادند . نیز دسته‌ای از کسانیکه زیر دست او می بودند‌بارخت و کلاه‌ویژه خودپیکره‌ای‌برداشته اینرانیزبامریکافرستادند(۲)

دراین روزها جنك بریده شده وچون گفتگوی آشتی درمیان می‌بود پنداشته‌میشد اندوه‌باسکرویل واپسین اندوه‌باشد . ولی‌درهمان روزهااندوه دردناك دیگری رخ داده داغ دیگر به‌دل آزادیخواهان نهاد .

بارها نام میر هاشمخان خیابانی را برده‌ایم . این مرد جوان که‌دلیری وزیبایی وکاردانی‌وستوده خویی را باهم میداشت‌این زمان جایگاه دیگری پیداکرده پس از سردار وسالار یگانه کس شمرده میشد ، وگفته ایم که رشته کارهای سالار دردست اومی‌بود . روز چهارشنبه یکم اردیبهشت بـه هنگامیکه سراسر شهررا خاموشی فراگرفته وهیچگونه تکان وآوازی در میان نمی‌بود اوبرای سرکشی بسنگرساریداغ میرود ودرآنجا به هنگامیکه ایستاده بوده ازسنگر دولتیان گلوله ای میاندازند وآن ازگونه راستش خورده از پشت سر بیرون میآید ومرد دلیر همانجا افتاده جان میسپارد .

(۱) گویا دراستانبول‌بزرك شده‌بوده واینست‌بترکی استانبول سخن می گفته .

(۲) پیکره ۱۰٤

این آگاهی چون بشهر رسید از مردم خروش برخاست وهمچون روزی که حسین خان باغبان کشته شده بود همگی بهم برآمدند . مجاهدان خیابان دسته دسته بساریداغ‌شتافتند تا جنازه‌را بیاورند . سختی اینجامی‌بود که چگرنه‌آگاهی را بخاندان و کسان او برسانند . این گفته از حاج‌محمد جعفر خامنه ایست که من بخانه میرهاشمخان شتافتم‌وباپدرش دیدار کرده گفتم : میر هاشمخان زخم برداشته . آقا میر جعفر خودداری نموده پاسخ داد : اگر کشته نشده باکی نیست ، دراینمیان چون تن خون آلود آنجوان را از کوه پایین آورده بنزدیکی رسانیده بودند واز بیرون آواز شیون و گریه برخاست،آقا میرجعفرچگونگی را فهمیده چنان بیتوان گردید که خویشتن داری نتوانست وبیخود وبیهوش بزمین افتاد . مادرش بیهشانه سنگی را برداشته برسر خودکوفت چنانکه ماگمان کردیم سرش از هم پاشید . پسر کوچکش میراحمد نام تفنك را زیر چانه گزارده میکوشیدخود را بکشد نگزاردند . اینست نمونه‌ای از اندازه اندوه آنخاندان . این جنازه را نیز باشکوه بسیاری بخاك سپردند ولی ما چون آگاهی روشنی نمیداریم باین اندازه بس می کنیم .

میانجیگری نمایندگان روس وانگلیس

دراینجا بایدباردیگر بتهران‌باز گردیم وبداستانهای آنجاپردازیم‌وچگونگی میانجیگری نمایندگان دو دولت را بنویسیم :

درتهران سال نوین ۱۲۸۸ بایك داستان خون آلود دلسوزی آغاز یافت . چگونگی آنکه یکدسته‌ازمشروطه‌خواهان که در عبدالعظیم بستی می‌نشستند میرزا مصطفی‌آشتیانی نیزباپیرامونیانی‌بآنان‌پیوسته‌بود . ازاین میرزا مصطفی‌وهمچنین ازبرادربزرگترش حاجی‌شیخ مرتضی درداستانهای آغاز جنبش نام بسیاربرده‌ایم ، وچنانکه خوانندگان میدانند خانواده آشتیانی ازپیشگامان جنبش بشمارمی‌رفتند،ومیرزا مصطفی کاردانیهای‌نیکی درپیشآمدها از خود نشان می‌داد . لیکن سپس اینان گام‌پس گزارده بودند، وچنانکه درمیان مردم گفته میشد حاجی شیخ مرتضی بسوی محمدعلیمیرزا گراییده به پیشرفت کاراو می کوشید .

با اینحال دراینهنگام که باردیگرمشروطه خواهان بکوشش برخاسته

بودند ،میرزامصطفی بر کناری نتوانسته چنانکه گفتم درعبدالعظیم بدیگران پیوست ، بدینسان که باپیرامونیان خودخانه‌ای گرفتند وفرونشستند ، وچون نشیمنگاه اینان ازبست بیرون می‌بود ، مفاخرالملك «رئیس تجارت» که دستیارحکمران تهران نیزمی‌بود ، شب چهارشنبه چهارم فروردین صنیع حضرت را با کسانی از لوتیان تهران فرستاد که ناگهان بسرشان ریختند ، ومیرزا مصطفی را با سه تن دیگر کشتار کردند .

این پیشآمد مایه اندوه همه آزادیخواهان گردید ، و محمد علیمیرزا وپیرامونیانش همدردی نشان داده چنین وانمودند که از داستان آگاهی نداشته اند . نیز این پیشآمد چشم کسانی‌را ترسانید که از مشروطه‌خواهی پاپس گزاردند .

از آنسوی چون‌دراین ماه درتبریز جنگهای سختی می‌رفت، ونیزمحمد علیمیرزا وپیرامونیانش ازسختی کارخواربار درشهر آگاهی می‌داشتند، ازاینرو گوش بسوی آنجا دوخته بودند که مژده‌های شادی آور رسد . چنانکه گفته‌ایم اینزمان دربسیار جاها شورش برپامی‌بود . ولی محمدعلیمیرزا سر چشمه همه آنها را تبریز دانسته پیش ازهمه باینجا می‌پرداخت .

روزها بدینسان می گذشت تاداستان گرسنگی تبریز رخ دادوتلگراف های کونسولهای روس وانگلیس بتهران رسیده ، ودولتهای روس‌وانگلیس که از آغاز پیدایش‌شورش با محمدعلیمیرزا گفتگو کرده همیشه یادآوری می کردند که‌با مشروطه خواهان کنار بیاید وبا باز کردن مجلس آب‌بر آتش شورش بریزد ، دراینهنگام باردیگرپاجلو نهاده‌بگفتگو برخاستند ، (واین یکرازیست که دوهمسایه بپایداری‌شورش‌خرسندی نمیدادند ، وفرونشاندن آنرا بسود خودمی‌پنداشتند) وچون روز بروز کارسخت ترمی‌شد روزدوشنبه سی‌ام فروردین (همان روز پر شوری که در تبریز جنك شام غازان رخ میداد) دوسفیرروس‌وانگلیس بنزد شاه شتافته‌پس از گفتگوهای بسیار(۱) خواستار شدند که شش روزه جنك باتبریز بریده شود ، و دراینچندگاه هرروز باندازه خوراك آنروز بنام‌بینوایان وبیچارگان گندم وخوردنی‌بشهر راه‌داده شود ، تافرصتی دردست‌بوده دوسفیرباگفتگو ومیانجیگری کشاکش

(۱) این گفتگو ها را در کتاب آبی آورده در آنجا دیده شود .

را بپایان رسانند . محمدعلیمیرزا خرسندی نداده می گفت شورشیان فرصت بدست آورده بلشگرهای دولتی خواهند تاخت . می گفت من ازچهار روز پیش‌به لشگریانی که دربرابرتبریزهستند دستور داده‌ام دست ازجنك برداشته وچشم براه گفت وشنید هایی که درزمینه‌آشتی میرود بایستند، ولی‌شورشیان ازدیشب جنك راآغاز کرده‌اند ، وهم اکنون آتش پیکار درپیرامون تبریز زبانه میزند . این‌بود دوسفیر شرط نهادند که اگر شاه پیشنهاد را بپذیرد شورشیان هم بجنك وتاختن برنخیزند ، وبگردن گرفتند که این خواهش‌را ازآزادیخواهان بکنند .

اینست پسین همان روز باتلگراف بکونسولهای خود درتبریز دستور فرستادند واینان بانجمن درآمده آن پیام را رسانیدند وچنانکه گفتیم آزادیخواهان خوشرویی نموده هماندم از جنك دست بر داشتند . همان روزها دولت‌روس باردیگر دسته‌هایی‌را از سپاه خود بمرز فرستاده دستور داده بود به تبریز بشتابند ، ولی چون این پیمان ونوید با محمد علیمیرزا پیش آمد انگلیسیان خواستار شدند از فرستادن آن سپاهیان باز ایستند . دولت روس آن را پذیرفته دستور داد سپاهیان ازجلفا نگذرند ودرآنجا آماده بایستند . لیکن محمدعلیمیرزا نویدخودرا بکارنبست وباآنکه‌بسفیران میگفت بعین‌الدوله دستور داده خواربارا بشهر راه دهند درتبریزنشانی‌از این‌کار دیده نمیشد وراهها همچنان بسته می‌بود . سفیران دوباره یاد آوری کردند و شاه باردیگر نویدهایی داد . ولی نتیجه همان بود که می بود . اینست دولتهای روس وانگلیس ازو نومید گردیده بآن شدند که سپاهیان روس را بخاك ایران فرستند . وروز ششم اردیبهشت ، سه باتالیان سرباز وچهار اسکادررون قزاق ودوباتری توپخانه ویکدسته مهندس ، ازپل جلفا گذشته روبسوی تبریز بشتاب روانه گردیدند .

رو آوردن تبریزیان بمحمد علیمیرزا

اما درتبریز چنانکه گفتیم جنك خاموش شده در این چند روزه آزادیخواهان بکارهای دیگری پرداختند و با آنکه از وعده باز شدن راه و رسیدن آذوقه نشانی پدیدار نشد همچنان خاموش ایستاده نخواستند بهانه‌ای بدست بدهند . لیکن در اینمیان روز پنجم اردیبهشت نامه ای از

کونسول انکلیس بانجمن رسید ، دراین زمینه چون دولت ایران از باز کردن راه خودداری می‌نماید دولتهای روس وانکلیس برآنسرند که خود شان راه خوار باررا باز دارند .

از این نوشته نمایندگان انجمن وسردستگان بهم برآمدند و سخت دلگیر شدند وسه‌تن ازنمایندگان انجمن‌راکه‌میرزامحمد تقی(رئیس‌انجمن) واجلال‌الملك وحاجی‌علی قره داغی باشند نزد کونسول‌فرستاده‌خواستارشدند بدولت خود تلگراف کرده از زبان مشروطه خواهان خواستار گردد که از آهنگی که می‌دارند باز گردند ، وبخود مشروطه خواهان فرصت دهند که با محمد علیمیرزا کنارآیند وراه خواربار گشاده شود . در همان هنگام خودشان نیز همگی بتلگرافخانه کمپانی شتافته تلگرافی بمحمدعلیمیرزا دراین زمینه فرستادند : « شاه بجای پدر وتوده بجای فرزندانست . اگر رنجشی میان پدر وفرزندان رخ دهد نباید همسایگان پابمیان گزارند . ما هرچه میخواستیم از آن درمیگذریم و شهررا به‌اعلیحضرت می سپاریم هر رفتاری باما میخواهند بکنند واعلیحضرت بیدرنك دستور دهند راه خوار بار باز شود وجایی‌برای گذشتن‌سپاهیان روس بخاك ایران بازنمانند » (۱)

راستی‌را این پیشآمد به‌تبریزیان بی اندازه سخت افتاده نمیدانستند چه چاره کنند وبرای‌جلو گیری از آن بهر گونه فداکاری خرسند می‌بودند. حاج مهدی آقا اشك ازدیده فرو می‌ریخت . ستار خان می گفت شما بامحمد علیمیرزا کناربیایید وپروای‌مرا هیچ نکنید. من براسب خود نشسته از راه وبیراه خود را از ایران بیرون اندازم وروانهٔ نجف شوم .

تلگراف تبریزیان شب یکشنبه بمحمدعلیمیرزا رسید وچون‌خواستار شده بودند کسانی از درباریان ودیگران‌درتلگرافخانه آمده باایشان گفتگو نمایند روزیکشنبه محمد علیمیرزا حاجی‌امام جمعه خویی را بباغشاه خواسته باو دستور داد بتلگرافخانه آمده باتبریزیان گفت وشنید کند . حاج امام جمعه خواستار شد شاه پاسخی‌از روی مهر بتلگراف تبریزیان بفرستد و بعین‌الدوله دستوردهد راه را بروی‌شهر باز کند . درهمان‌هنگام‌حاجی‌علی‌اکبر بروجردی از بستگان حاجی شیخ فضل‌الله در دربار می‌بود ، چون حاجی

«۱» مانسخه این تلگراف را دردست نمیداریم ودراینجا نیاوردیم .

امام جمعه ازشاه خواستار شد که سربمشروطه فروآورد این مرد بستیزگی پرداخته در ان هنگام سخت بیکرشته سخنان بیجایی‌آغاز،وچون دسته‌ای ازدرباریان نیزمی بودند ، پیکار و کشاکش بزرك‌شد . پس از دیری محمد علیمیرزا دوباره بامام جمعه دستور رفتن بتلگرافخانه داد . نایب السلطنه کامران‌میرزاوسعدالدوله وحشمت‌الدوله‌وفرمانفرما را نیزهمراه او گردانید. از اینسو در تبریز حاجی مهدی‌آقا و تقی‌زاده ومیرزا اسماعیل نوبری و معتمدالتجارومعین الرعایا ومیرزا حسین واعظ وشیخ اسماعیل هشترودی و شیخ‌محمد خیابانی وحاجی اسماعیل امیرخیزی‌ومیرزا محمدتقی واجلال‌الملك وحاجی‌میرزا علینقی گنجه‌ای وحاجی میر محمدعلی اسپهانی وحاجی علی‌دوا فروش و دیگران بتلگرافخانه کمپانی کرد آمده وگوش بآواز دستگاه تلگراف می‌داشتند . خود محمد علیمیرزا پاسخ پایین را داد :

« حاضرین تلگرافخانه ـ تلگراف شمارا درخصوص عبور قشون روس‌از سرحدملاحظه کردم این‌اندازه‌تزلزل واضطراب‌وقتی‌جادارد که ماازخیال آسودگی شماها غافل باشیم چگونه میشود که کار های بزرگی راکوچك شمرده و مهم ندانیم . تمام بهانه آنها ورود آذوقه بشهر و حفظ تبعه خودشان بود حالا که جنك را متارکه نموده و ورود آذوقه را بشهر تأکید کردیم دیگر رفع اعتراض آنهاشده وجلوگیری خیالات آنان را البته باتمام‌قوا مصمم هستیم . خوبست شما هم با آقای نایب السلطنه امروز قرار ورود نایب الحکومه شاهزاده عین‌الدوله وترتیبات لازمه‌آسایش‌مردم رابطوریکه‌وهن دولت نباشد عاقلانه بدهید که‌بتوانیم تابشور وصلاح شماهاوعین‌الدوله برای‌آتیه مملکت فکرصحیحی بکنیم وسد طرق اغراض بشود وبهین وسایل بتوانیم بگوییم که امر تبریز بخوشی گذشته خارجی متقاعد شود بحواس جمع با شور وصوابدید شما ها بترتیب اموراتشروع شود»

نیز تلگرافی بعین الدوله بدینسان فرستاد :

« توسط حاضرین تلگرافخانه ـ شاهزاده عین‌الدوله این تلگراف را فورا بسردار ها برسانید شجاع‌الدوله امیر تومان سردار نصرت امیرمعزز سالار جنك سرداراشد چون اظهارات از شهر تبریز رسید حقیقتا تأثیر بخشید تبریز وآذربایجان خانه منست بیشتر از این گرسنگی واستیصال تبریز را بهیچوجه نمیتوانم تحمل وصبر نمایم بوصول این تلگراف بکلی جنك را موقوف

نمایید وراه آذوقه را باز نمایید وبلکه خود تان هم درسهولت حرکت مال برای حمل آذوقه ساعی وجاهد باشید » .

لیکن ازاین تلگراف‌ها چه سود توانست بود؟!. درهمان‌هنگام که‌سیم تهران این پیامهارامی‌رسانید سیم‌جلفا نیز پیام دیگری میآورد :«سپاهیان روس از پل گذشتند». از این خبر گرد نومیدی‌بر‌سر ورویِ‌همگی نشست، وچون درباریان در تلگرافخانه تهران چشم براه گفت وشنید می‌بودند این پیام را برای ایشان فرستادند :

« حضور آقایان عظام — کان‌الذی خفت ان یکونا بعد از مخابره تلگراف اولی الان خبر‌بدبختی‌غیر متوقع رسید وخاکستر مذلت‌بسرمملکت ... بیخته شد . انا لله و انا الیه راجعون مغرضین ملك و ملت بسلامت باشند . تمام الحاحات برای این بود که بلا نازل نگردد . الان خبر تلگرافی رسید که قشون روس از سرحد گذشت . تا حال سیصد وپنجاه نفر گذشته ومشغول لشگر کشی‌اند . دیگر هیچ حواسی برای این جمع که چون حلقه ماتم اشك حسرت بنتایج جهالت چند نفر مملکت خراب کن می ریزند نمانده مؤاخذت این زوال مملکت اسلام را باولیای امور گذاشته میخواهیم مرخص بشویم وبدرد خودو مصیبت وطن عزیز مشغول باشیم قلم در دست می‌لرزد دیگر تاب نوشتن ندارد حاضرین تلگرافخانه — اگر علاجی دارید در تهران بکنید اگر فرمایشی دارید بفرمایید» .

پس از این پاره تلگرافهای دیگری در میانه آمد و شد کرده که چون‌ارج بسیاری نمیدارد دراینجا نمی‌آوریم . همان روز هنگام پسین‌نوشته پایین از کونسولگریهای روس وانگلیس بانجمن رسید :

« چهارم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ — انجمن مقدس ایالتی را با کمال احترام مصدع میشویم امروز جناب مستطاب قدسی انتساب آقا میرزا محمد تقی سلمه‌الله تعالی رئیس انجمن مقدس و جناب جلالتماب اجل آقای اجلال الملك دام اجلاله العالی و جناب حاجی علی‌آقا دام‌اقباله بادوستدار ملاقات در بعضی فقرات‌سؤال و جواب و بالاخره از علت و سبب عبور قشون روس از راه جلفا بخاك ایران استفسار نمودندجواباً تفصیل‌آن را با آقایان محترم اظهار داشتیم وحالا هم برای اطلاع انجمن مقدس ایالتی بانهایت احترام زحمت میدهیم بنا بوعده که‌اعلیحضرت شهریاری خلدالله ملکه وسلطانه درطهران بسفرای دولت روس و انگلیس داده بودند لازم بود راههای آذوقه مفتوح ومجادله را موقوف دارند ولی رؤسای

اردوی دولتی ابداً اجازه حمل‌آذوقه بشهر نداده و شرایط ترك مجادله را مقدس و محترم نشمارده‌اند . بنا بر این دولت انگلیس و روس بنا بملاحظه شرایط انسانیت قرار دادند که راه جلفا برای حمل آذوقه به تبریز برای‌اهالی شهر و اتباع خارجه باز شود ومسلم است باوجود سواران قرجه داغی حمل آذوقه و تأمین راه عابرین ممکن نیست باین ملاحظه قرار گذاشته اند یك قوه کافی‌برای ترفیق حاملین آذوقه و تأمین راه از شر اشرار تعیین گردد تا اینکه راه مفتوح شود وپس از حمل آذوقه بشهروافتتاح راه ضمناً در وقت لزوم همین قوه حاضر است اهالی شهر واتباع خارجه را از شر اشرار سوار های دولتی که مسلماً در صورت ورود بشهر از ارتکاب هیچ قسم حرکات ظالمانه مضایقه نخواهند کرد محافظه نماید وپس از اعادهٔ آسایش و آسودگی وامنیت این قوه بدون‌تأخیر وشرط و بدون اینکه در آتیه از اولیای دولت ایران ادعایی نماید خاك ایران را ترك وبروسیه مراجعت خواهدکرد واولیای دولت ما مقرر فرموده اند دوست داران بهمین قرار بانجمن مقدس ایالتی اعلان نموده و اطمینان بدهیم ضمناً احترامات فایقه را تکرار می نماییم زیاده زحمت است مهر و امضای جنرال قونسول انگلیس راتسلاو مهر وامضای جنرال قونسول روس اسکند رمیللر »

سر فرو آوردن محمدعلیمیرزا بمشروطه

پس از رسیدن تلگراف محمدعلیمیرزا بعین‌الدوله رحیمخان و پاره سرکردگان توگفتیی باورنمی کردند چنان دستوری از شاه برسد آن را نمی پذیرفتند ، و برخی ازایشان که از چگونگی داستان آگاهی نمیداشتندومی‌پنداشتند‌مردم شهراز درماندگی رو بمحمد علیمیرزا آورده‌اند بدربارتلگراف کردند که‌شهرازفشار گرسنگی‌نزدیك است بدست دولت بیاید ، باز کردن راه خوار بار بزیان آن کار می باشد . از محمد علیمیرزا دو باره تلگراف رسید که راه را باز کنند . ازروز یکشنبه نخست راه باسمنج باز وبیست وچند خروار آرد از آنجا بشهر درآمد . فردا از راههای دیگر نیزاندك گندم یاآردی‌آورده شد . روز پنجشنبه نهم‌اردیبهشت هنگام پسین سپاهیان روس به‌بیرون شهر رسیده در نزدیکی پل‌آجی چادر زدند . پیش ازرسیدن ایشان لشگرهای صمد خان از قراملك برخاسته آن راه‌را باز کردند . فردای‌آدینه یکدسته از میهمانان‌تازه رسیده سوار و پیاده

بشهر در آمدند و سرود خوانان از کوچه ها گذشتند ولی در شهر نمانده دو باره به پل آجی باز گشتند . سردار وسردستگان آزادی تاتوانستند پذیرایی ومهمان نوازی کردند ، وبمجاهدان دستور سخت دادند که هیچگونه برخوردی با یکی از ایشان نکنند . بدینسان جنك و کشاکش از تبریز بر داشته شد و گرسنگی ونایابی از میان برخاست . از آنسوی در نتیجه یکرشته گفتگوهایی که بامحمد علیمیرزا در تهران واز تبریز کرده میشد و در سایه پیشرفتی که شورشیان گیلان واسپهان روبسوی تهران میداشتند، محمد علیمیرزا خواه ناخواه رام گردیده گردن بمشروطه نهاد و در نیمه های اردیبهشت باردیگر دستخط مشروطه‌را بیرون داد و کاری‌را که بدلخواه وبپاس سود کشور وتوده‌نکرده بود ازراه ناچاری وپس از گذشتن هنگامش کرد. این بود درتبریز ودیگرشهرها دوباره بجشن و چراغانی پرداختند. نیز با نوشته دیگری چشم پوشی ازشورشیان (عفو عمومی) را آگاهی‌داد . کسانی راکه از ایران‌بیرون رانده شده بودند درباز گشت آزاد گردانید . نیزچون‌پاره گفتگو ها میانه مردم می‌بود که آیا همان مشروطه درست پیشین داده شده یا کم و کاستی در میان خواهد بود ، محمد علیمیرزا بار دیگر نوشته بیرون داده درآن چنین بازنمود : « مشروطیت ایران در روی همان یکصد و پنجاه وهشت اصل قانون اساسی برقرار است » .

از اینسودرتبریزلشکرهای دولتی هردسته‌ای ازپس دیگری از کنار شهر برخاسته بجایگاه خودباز گشتند . محمدعلیمیرزا میخواست دراینهنگام عین‌الدوله بدرون شهرآمده عنوان‌والیگری داشته باشد . ولی تبریزیان نپذیرفتند، واونیزروانه تهران گردید. درتبریزهمچنانکه‌می‌بود اجلال‌الملك بنام نایب الایاله رشته کارهارا دردست داشت .

بدینسان تبریز پس از یازده ماه جنك وآشوب بدلخواه خود رسید ومشروطه را دوباره‌بایران باز گردانید . ولی افسوس که درآمدن روسیان بایران دلهای همه را پراز اندوه می‌داشت وکسی نمیدانست از این‌میهمانان ناخوانده چه زیانهایی پدید خواهد آمد .

مانیز دراینجا سخن خود را بپایان میرسانیم .

فهرست نامها

الف

باء

پاء

تاء

ثاء

جیم

چیم

حاء

فهرست نامها

الف

غین

فاء

قاف

کاف

باء

پاء

تاء

ثاء

جیم

چیم

حاء

خاء

دال

راء

زاء

سین

شین

صاد

ضاد

طاء

ظاء

عین

غین

فاء

قاف

کاف

لام

میم

نون

هاء

واو

یاء

چند غلطی که می باید یاد آوری کنیم

باهمهٔ پروایی که بدرستی چاپ این بخش تاریخ رفته جای افسوسست که‌باز برخی غلطها رخداده، وبرخی از اینها چنانست که خود خواننده خواهد فهمید ونیازی بیاد آوری ما نیست ولی چند غلطی هم رخداده که می باید یادآوری کنیم:

۱) در صفحه ١٣٦ لقب لقمان الممالك در دوجا « لقمان الدوله » نوشته شده.

۲) در صفحه ٢٥١ (درپای صفحه) میر علی اکبر پسر میر هاشمخان برادر او خوانده شده.

۳) در صفحه ٢٥٤ نام بخشعلیخان فضلعلیخان یاد گردیده.

از خواندگان خواهشمندیم درنسخه‌های خود این غلطها را درست گردانند.

تاریخ مشروطه و تاریخ هیجده ساله

تاریخ مشروطه با این جلد پایان می یابد. در این سه بخش که بنام چاپ دوم تاریخ مشروطه بچاپ رسیده پیشآمد های جنبش مشروطه خواهی در ایران از آغاز آن (در زمان ناصرالدین شاه) تا در آمدن سپاهیان روس بآذربایجان برشته نوشتن کشیده شده، و چون کاغذ ومزد چاپ و کلیشه وجلد بسیار گران شده وما از چاپ این سه جلد بجای سود زیان برده ایم از اینرو دیگر نخواهیم توانست در چاپ بیشتر از این، پیش رویم. باید چشم براه باشیم که کاغذ و افزار ارزانتر شود.

لیکن اگر کسانی بخواهند از بازماندهٔ پیشآمد های جنبش آگاه گردند توانند از بخشهای ۳و۴و۵و۶ تاریخ هیجده ساله آذربایجان که همان چاپ یکم تاریخ مشروطه است بهره جویند. زیرا بخش سوم آن از همانجا آغاز میشود که بخش سوم اینچاپ پایان یافته است واینک فهرستی از آنها در پایین میدهیم:

بخش سوم: از شورشهای اسپهان و گیلان واز گشادن تهران واز پیش آمد پارك و از باز گشتن محمدعلیمیرزا بایران و از التماتوم روس سخن می راند.

بخش چهارم: از جنك روسها با مجاهدان تبریز واز دار کشیده شدن ثقة الاسلام و دیگران و از دژخوییهای روسیان گفتگو می کند.

بخش پنجم: از پیشآمد های ایران در زمان جنك جهانگیر واز کوچ آزادیخواهان بسخن می پردازد.

بخش ششم: ازحال ایران پس از جنك جهانگیر واز خیزش خیابانی تا کشته شدن او گفتگو می کند.